[illegible]

[illegible]

تاریخ جهان آرای ... شاه ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نمره ۱۹۱۹ ...

[illegible]

و بالجمله بعد فراغ از مراسم سپاس گزاری این عطیهٔ کبری روز اسفندار
پنجم بهرماه الهی موافق چهارشنبه نهم جمادی الاولی نهضت موکب شاهنشاهی
شد و طاهر قصبه ناکر مضرب خیام معلی گشت خاتمه المنة لله هفتم
اردی بهشت سال چهل و یکم آلهی مطابق جمعه بیست و هفتم شعبان هزار و چهار
سکر نگاری قرنی از دولت ابدی اعتصام و برخی پیرنگسازی اقبال آسمانی که
کشورگشای سه شمع شش طاق و شاه نه خرگاه : بادشاه زمانه اکبر شاه
کز خرش دور بخت روشن باد : در بهارش زمانه گلشن باد : به پیروی اندیشهٔ سخن
سنج و تکاپوی خامهٔ آسمانی خرام احسن انجام پذیرفت به فرمان روایان
والا شکوه بطفیل آن یکتای آفرینش با آورده بستانچه دهستان سرای
نادایاب کرداند آسودگان شاه خواب هستی را زندگانی جاوید چهره نشاط
افزود جفت صد شکر که این نگارخانه : بگرفت نگار جاودانه
آن اگر سر گشته دانی است : واندر که جز ریزش معانی است : اگر نگاه بینش شود دیده
بخود پیوستن افتادی خود در اشتباهان این کار بزرگ نه هستی دلگشا دانا
پذیرفته از سرانجام شغل سکرف دل بر گرفتی
جز طبعی نداری جواب رواق : مهر دست زین نامه خسروان : و آن کز ماند زخوردن تهی
ازآن به که ناساز خوانی بهی : لیکن فرمایش شاهنشاهی فرزین نگی الا افلاص
نظر فطرت را بر مناظره اقبال گشوده ند و بچیره دستی هر از من بر گرفتند
آغاز آگهی تبازی زبان خوبی گرفت زخارق باری گستر آمدی فلک گشت
بهار معنوی و تماشای سرابستان حکمت نظری و علمی از همه برد آ خسته
دل گرداند خاصه از شنودن دیو افسانهای کهن بر کنار روز زیستی و نقد حالی
عشتهای زمورده دادن زبان شترک اندیشه در آن فروغ فرسای کاخستان

نقل خواب در نظر آمد و ذراختای تاریخ سزاوار جولانگاه فارسان حقیقت
که جز شایستهٔ نگاه سعادت گزینان عالم صورت نمی‌نمود تا گزیر مردم زاد را
که جواهر گرانمایه انفاس رایگان از دست شد به و پسیچ سرای
زندگانی نیفزایان پذیرفته ایگان خرد آباد داروینه انکه روز بروز کار به هستی گذارد
و بی بیار هر زندگی بحرف ریزهای نا سزا فرو شد از مندان تباه سرشت
و هرزه لایان شوریده بگام رای خود نادرست گفتارها در آوردند
و شرم از روشناس ابداع بر گرفته بدآستگی حق را باطل آمیز گردانیدند
و بزرگان نا آزموده و چاره گزینان بی سرانجام در بند پیرایه نیکویی در بیرون از
تباه کاری دامستانهای بیم و امید بر ساختند تیغ داروی نارسایی و آمیزه زهرهای
نادرستی بداوای نفس بوقلمون دماخولیای آشفتگی انگاشته در فراختای غم درآمدند
و با کتب گرفتاران خیال پرست اندیشهای تباه و اراد و آسمانی پیشه آ
یافه درای آمدند و از تاریخ آگهی و شورش در از نغمی تخیلات بازرم نگفتار
دل آویز حقیقت بر آمیختند و فراوان زرسی میشگان سعادت آموز و ساده
لوحان خیر اندیش سخن سراسر زلف در هم گذشته از کوتاهبینی و ناشناسایی
یاوه سرائی نمودند و بتکاپوی دلان شناس حکایتهای تو فته در میان آمد
و از سپری شدن دور نادگهن گشتن نامها دیجور گزینی و هنگام درای
طبیعت طوفانهای فتنه برخاست و سیلابهای آشوب برجوشید گرداب
گروه مردم دیگر تا گوش آدمی از برخواندن فرسوده کتابهای باطل آمیز نگالهای
سترگ اندوخته و در زبان زدگی جاوید افتادند و از غنودگی بخت خوانده گی
فرد بجای گوهر یکتای شناسای که شورشگاه صورت و معنی از و آرام پذیرد
دیرگیهای ظاهر و باطن از فروغ او روشنی فراگیرد آمیزه تباه برگزیدند و

وبخش بوبنی و خفاشان افشانی آن تیر نور افروز را غبار اندود ساخته مقر سعادت
خراب کردانیده وشگفت تر آنکه دران تفسیده دشت بی تمیزی پناه
آرامشی بدیدار نیست بخوابشی سخت بوم جانفرسای او را سرمایه
نشاط خواب میسازند و در ظلمتکاه غفلت فرو شده بنیاد دشت دلهای
دغم را بر خوابهای پریشان می نهد هیهات چگونه سر کند کس ره بردن تیغ پای از خس
هم پاشنه ریش و هم کف پای چون پای هم نشست الماس درین تیرگی کشاکش
خاطر گوهر حقیقت درخشید و بیاوری فطرت گوش هوش گشوده
آمد ظهیر آسمانی لطیفه نفس گنج گرای زود بزبان بی زبانی اندر سرای
فرامش نهاد پور مبارک تر کرد از زمستان نیک اندیشی کزین منزلی
داده اند در سرچه او افتاد و چشم آهو بین چرا بارشد تا چند خورده
گیری و نامزا گوئی و گوهر نیکوئی خاکپوش ناشناسی کرد و ازین کرد رنجه
دستی نیست عامه دار هر چه بدانند بکمین توزی بر خیزند و زبان دل
نیکو منش بر آلایند راه بی دانشی می سپری و ژرف نگهی بکار نبرود
اگر فروغ حکایت و پرتو نقل نبودی چندین چراغ دانش کجا افروخته
شدی و قدسیان عقلی خود پژوهان باستانی بجائی رسیدی سخن که
گر نقش بست بر هوا و بادی است گره زده کوتاه عمر بودی و فیض
سابق بلاحق پیوند نیافتی کارشناسای دوربین از مشغله نیایش
این دلاویز بخشش بر آن عیوب نگاهی نیفکند تا بگفت و شنود چه رسد کمال
کاهدتی و محبت بدین نقص کتاه که هر گرمی بی منزلت نظر بعیب کند
وجه ابر پیشگاه خاطر که چشمه سار فیض ایزدی است سر آمیختگی معقول با معقول
پوشیده ماند و هشیار دل علال بر گرفته زبان سنجار پر گشاد آگاه نظر تست

گر همت بلند و فطرت عالی پیوسته کم یاب بل حکم نایاب دارد اگر در اساطیر پیشینیان
همگی دور دست حقایق نگاشته ابدی میان روان و شت دریافت و واپس
ماندگان بادیه جویای که جهان هستی مالامال این گروه است چاشنی لذت برگرفتی
و باستانی نوشتهای در نهانخانه خمول زمود و گشتی همانا در ره بردار الحاد چنین
شگرف آمیزشی بروی کار آوردی و نیرنگ ساز قدرت بر تخته ابداع چنان
پیرنگ دلفریب نقش بست تا هم حال عین الکمال جرد آنژادان معنوی باشند
و هم راحله روای بردگیان غیبی تواند شد مدارج بزم و رزم و مراتب جد و هزل
و اقسام لطف و قهر و انواع پردیبا و رشناخت آدمی و طرق معموری ملک و راست
بینهای دانایان و اغلوطهای دانشوران و نشیب و فراز گوناگون عالم و بیم
دلهای بزرگان روزگار و حلقه اقبال ناممکن جنبانیدن و بهیچ گرفتند
بردن بسیاری از دودمان عقل و شهها دست و مبادی طرفگیهای جهان بو
و فراوان آزمون بگذارشی روح افزا و برد شی دلنشین تاریخ نامها باز گویند
اگر دیده وری بکار رود نگاهی بسز اگر داید عمر دویم که دانش پژوهان کردار
دست در آرزوی آن فرو شده اند بدست او فتد و سرمایه جاوید زندگانی
فراهم آید و نیز نشاط عرفان اگر چه بی فروغ خرد بر منصه سدای
نشیند و پیرد کی شبستان معنی بی پرتو آن که هر شب تا صبح بر
نکشاید لیکن آن کار پرداز حقیقت مایه روشنی از راه حواس بر گیرد و خاصه از
دریچه چشم و روزنه گوش پذیرایی فراوان نور گردد و از دیده و شنود
امارت بینان افروزش یابد و پیرایه حسن روز افزون اندر ده و نیز در عطار
خانه روایت گوناگون درمان ملال و داروی غم بدست او فتد در
چنین معجون دلکت ناگزیر است بتعلق همانا سزای نکت ازان بود که نو

بلغ

خاطر همواره جوش وارستگی برزند و دست تهی و دل خالی بر روش نماید
و بدین هنگامه داستان طرازی که بهمین دست آویزش تعلیقات است
کجا فرود آید و چگونه حسن مطلق را در مظاهر علایق نظاره گر شود امروز
که از آویزش درونی باز داشته بزمگاه صلح کل می برند و از نشیب لاغ
تقیید بر فرازگاه اطلاق میخوانند اگر توی دیده شناسای نکوهش سعادت در آید
چه دور باشد و دل از آن رمیدگی باز ایستد چه شگفت حقیقت کار آنست
هر چه دل بر زبان گذارد و خامه بکاغذ سپرد همه زادگان ابو الابای عقل اند
و نیرنگ بدایع نگار لیکن آن گوهر نورانی تکوین را بسرنوشت آسمانی از همنشینی
خشم و از دم آغوشی غفلت که فرزند رشید این دو غول راه سعادت
است رنگهای ابدی منشور تو بر نوشت و می نشیند و از این نکوهیده آمیزش
جا نگر کرا کنون نامه برآورده حیرت آبای آسوده دلها گشت و میگردد
آن تیرگی گاه از دید حق باز دارد و گاه نیز دریافت را براه باف نتواند لیکن
کارگران کردار را از پا افکند الحق زاده عقل زدوده رنگست و ستردگی آن
تا کی پردگیان شبستان نقد دریابد و از صفای گوهر و فروغ دیدگان
دل بینای سراپا آید آن مدارج عقل را مکشوف شمرند و اگر زنگ زدای
بآن مشابه که نیرنگی آبای علوی و امهات سفلی شگفت و گوی دلپذیر گردیا
مجلی برخوانند چون وچرا را در بالیستگان آن شایستگی برگذارد زبان
روزگار آن را معقول نامند و خرافات رنگین خرد را منقول نام نهاده
از پیشگاه اعتبار بیرون افکند هیهات خاک ذره مکان را کدام نیرو که
دست تصرف برگشاید و عقل بندگی پژوه را کی یارا که از خلوت سرای
سلطانی باز گردید شکر نگاری ازلی سحال و رنگ آمیزی چهره گشای تقدیر است

هشیوار مردم شناسد که شر و خیر برابر و غالب تر لسان سر خالص در خلوتکده
محال باشد هستی که خیر محض و نور نخست جز بر خیر غالب نتابد خاطر سودای
کج گرائی از آن اندیشه بر آمد و زبان هرزه درای را از بستگی رهایی بند باز
داشت پس از درازی داستان و کوتهی سخن خاطر از گوناگون آویزش
قدری آرمیده تنگی حوصله را چاره گر آمد و از آن نفرت برکناره شده
به بزرگی مردم روی آورد و بشاهکی صورت و معنی پای همت افشرد و سترون
نقش نازنانا که از روقت اندیشه عزیمت بود که در آیین و انش آموزی منطقی
چند پرداخته آید تا شناسای فرزشان و آگهی طلبان هنگامه گفت وگو
شغو در ابدان برآرایند و دریافت گیتیان زنجیر جوی نقش معربد را بجت
گزین اسباب آهنگری سرانجام یابد و سبب آن سلسله جنبه که پای بند پیمای
سیمایی نتوانند شد فراهم آید خدا جویان محال پژوه را از کاهش نو افزود
برکناره مانده نیروی پیرایه نقش نیرنگ شمار دست دهد و خدا یابان هیچ
خرسند از اندیشه ناروا باز آمده نابرسائی گرایند و شناسائی گردند که
آستانه کبریای ایزدی بالاتر از آنست که طایران بلند پرواز اوج
امکانی با هنگ آن بال گشایند و معامله اند و زان چهار سوی دنیا
سود و زیان را بر آن اساس نهاده از سراسیمگی بی سروپا بر آیند
و با از گلیم حوصله بیرون نهاده هرزه کار و یافه درای شوند لیکن
از هشیار نظر امی و زمانه سازی و ناگزیر سعادت پژوهان پیدا که بخت
است ابجدی سرایند هفت هزار سال سپری شد که از شورش تیره
بلندی گرائیست و آشوب ناشناسی گرده را سرگردان دارد امروز که سر آغاز
دوره دیگر ست بزم آرای ابداع برسم پیش نقاب بانی کرد ناگرده سکینه

یا برده بی رای پرداخته رهنمای نزهتگاه حقیقت میکرد و از مزاج آسمان
و زمین استشمام خواهش مینمود و از کتاب روزگار نقش آگهی میجست
ناگاه خط نومیدی از ناصیهٔ امانم برخواند و در پیشگاه بینش چنان نمود
که سپهر شعبده باز دوری چند دیگر در کار است و از کج گرایی و درازی
امل در کمین آن وقت نشست ناگاه نیر سعادت پرتو انداخت و خاطر
از نهروشنگالی باز آمد روشن شد که عموم حق پذیری خانهٔ تقدیرنگار گشته
و مرا بر سنگ خود گردانیده اند که چنان طبیب کفت چون خون تهی میان
و هوشیاری جنون آسا حلقه های در دست سوسن کر کلید کاردانی خطاب
اوست قفل دو شخانه حق پژوهی و سعادت پرکرده در گرد اندیشه درست و فیت
خیر سگال خاطر از آن نسخ برگرفته در خیال آن شد که اگر همت یاوری نماید
و زمانه فرصت دهد بر مزاج زمانیان نامه برطراز دو رموز حقیقت بر
زبان کومک گذارد تو کر آویزه گوش صاحبدلی گردد و توتیای چشمی سرانجام یابد
بود در اندیشهٔ من دیرباز ❊ که دل داننده اندیشه ساز ❊ حکمت پوشیده بصحرا نهم
رخت گرانمایه بسود آدم ❊ پنجه ان را دهم آگاهی ❊ تازه کنم شرط نکو خواهی
درین هنگام فرمان نزدای اعظم گرامی احوال دولت جاوید طراز
اشارت فرمود دل را بال و زبان را نیرو پدید آمد و لطف زد طراز
مکنون ضمیر از دریای خاطر بساحل کاغذ افتاد و آداب فرمان پذیری
بجای آمد و لختی سپاس نعمت رسید کی گذارش یافت
گرچه همچو است سخن کام خویش ❊ لیک کر هست سخنگار خویش ❊ همین که رسید آن نقش نشود کمان از
گان نقش از جان نشود در خلوه ساز ❊ بیشتری حرف گذاران باستانی و بسیار
زمانیان خامه پرداز از زبان یکتای دارند و سخن سرا یک آیین نهاده طرز دست

زسوده روزگار روانهند همگی سجع بر آرایش الفاظ باشند و معنی را پیرو لفظ
دانسته به واژون روی نگار بر دو سجع گری و فاصله آرای سرمایهٔ فصاحت
اندیشند و همان کار شعر را پیرایه سر شمارند و بر ساب الفاظ و صنعت
اشتقاق و آیین ترصیع و بر روش تجنیس مدار باشند و باختیار اقتباس
و براعت استهلال و نگارش تلمیح و ایراد تتمیه و گذارش اطرا
گرامی انفاس بگذرند و محسنات بدیعی را دستمایه بلندپایگی سخن انگارند
و بر مزایای بلاغت و جلایل معانی نظر نیفکنند برخی قدم فراتر
نهاده در جولانگاه معنی جا بیش نمایند و تدقیقات خیالی و تخیلات
واهی نخچیر آن عرصه پندارند و بخشش عبارت و دوری استعارت که
نشان نکوهیده کی شناسندگان صواب اندیش جز داد دیرایه
کلام اندیشند و استوار فهمی تازه طرح کم اکسیر دانایی از آن برانگیزد
از نخستین مشکل شناسی باز ندانند گروها گروه عامه غیر از سخنان
دست زده زود فهم نیوشند و بر سر دو طرز دیر آشنا زبان نگاه
کشایند بفرمایش دل و یاوری همت و شومندی بخت بیدار
درین همایون نامه سخن سرای را کاخ دیگر برافراخت و گذارش را
خرامش تازه پیش گرفت و با آموزگاری خرد و رهنمونی رشتان
ابداع گزین روشی دست بافت فطرت آمد که هر ابصر فشان دیده
در رسانید و تفته دلان بادیه جویای را قطرهٔ آبی تراوش نمود
طلسم خویش را در هم شکستم ❊ بهر حرفی طلسم بربستم ❊ صدف تا گوهر دارد دیدم دو دست
به پیوند گشاه جانم را درین تو ❊ اگر من جان مجویم تن ایست ❊ و گر کیف شدم پیراهن سست
ستایش نکو سخن را انجمنها آراسته شد و آفرین و تعزیر را روز بازار

دیگر پدید آمد آنانکه ره زده پندارد غارت کرده تقلید نبودند و چشم بینا
گشوده در جست و جوی سخن دلپذیر و دل سخن گذیر خاک بیزی نمودی
و از گشتن روزگار و درازی زمانه در تکاپوی افسردگی راه ندادی
دست مزد خود گرفته دستگاههای شادکامی برافروختند و آفرینها
نموده عرق خوی شرمندگی گردانیدند و در ماندگان خار را از طبیعت
از نارسای خطری و همنشینی گروهی که نقد خویش کم در دکانی دکانچه
مالوف داده اند سر شورش برداشتند و کالا شناسان ناتوان
بین بر شکنجهٔ حسد در جان کاهی و دل گرایی نشستند و زبان طنز
گشوده غبار آمای ساده دلها گشتند بیت من خاک ره کهرشناسان
کار فرو برغم ناسپاسان ؛ این گنج کهر چو برگشادتند ؛ انصاف کزین نظر گشادند
دیده وری را با من نظر خیراندیشی بود و بچشم دوستی نگریستی با نذر زر کی
در آمد و آرزوی مهربانی برگفت چندین زحمت چه بی بری و سخن به
بدینگونه چرا می نگاری از هزاران یکی بدید آید کر این شکر فنامه درست
برخواند و به سرکی تازه نمط آگهی بذیرد تا نیروی حقیقت شناسی از که امید
داشته اید و کی دانایی بلند پایگی پرده از روی بر دارد و همان بهتر
کر این نو آیین بساط در خور دیده بزبان روزگار سیرا اید و ما یده افضال
برای عموم مردم سرانجام دهد ازین کار شناسی نفعی بر آسود و از آن مهر
گزینی چو رخش نشاط برزد فرضی ذات او مرا به پاسخ آورد درج حقیقت
برگشادم رابته چو زاران عوام را روزی فراوانست قدسی نزل
برای یگانه وقت آماده میگردد مر ابهستگام حکار کالای اسمانی ارمغانی
یکتای ملک آگهی آرایش می باید گروها گروه عامه چه سویند بیت

علیوار از را با کبوتر چیکار ؛ ببار ملک در خورت این نگار ؛ گراده حکمت
پژوهان دیده دیده ور نیز یاد ری می افتد و عزیمت را سترگ سوندی
می بخشد مردم زاد از چهار گونه نگذرد نخست آن عناد گزین ظلمت
آمود که داکوره را آمیخته شنوای نکرد اند و از دریچه گوش بصوبکده
دل نبرد و اگراه یابد بزیرای آن نگردد و اگر به بذیرد نگارد دنیا میزددوم
آن تیره سرشت بدگوهر که بیدانشی خود را دانای انگارد و در بخوری دشوار
دوا عنرت تندرستی نماید سیوم آن روشنی جوی سعادت منش که از
دیو بند ناتوان بینی و سیه حال نادانی وارسته بدرو دیجهای که گرنو ندی
دارد و لیکن از داردی تخت و نیکاری اختر ادراک معانی بلند نتوانند
و پیرد کیان شبستان خود مد گستر روی نمایند چهارم آن فرو دیده ور
فرخنده طالع که باز خبر شناسای فطرت بالادست همت عالی
دارد و رسهای دریافت پیشانیش میرود و دانای روزگار با آن سر کس
جز خوشی نگزیند و درج و گوهر های جز بدین جوهری حقیقت پرده نگشاید
تا چراغ دانش افروخته گردد و فروغ آگهی همگنان را در گیرد و بود
خرد چه راز میخانه ی و هر زه چرا می درایی از پی کرسخن را بدیت
باقی تازه در آوردی و نه بر عیار زمانیان سپرا لدی این زبان
زود شی حیلت و سرا اسکبار بر افراشتن جواهر چند راستی گذارش
می یابد و بسیج خود ستایی نه همان بهتر بیکر غرور آسا از صفحه هستی
بزدوده آید و باطن صافی نا سزا گفت دامن آلوده نگردد بیت
مشو غرق آب هنرهای خویش ؛ گهمدار بر جایگه پای خویش ؛ دیان در لطافت که رونده هزار
گزیدا انند نخست بر کنار ؛ حقیقت سرایان کوهر سنج دست عیاری سخن

و دلارایی او دران دهنده که درین بارگاه شگرف هیچ چیز گران از وا هم آید
نخست فروغ معانی از آسمان تقدس بر دل صافی پرتو انداخته نزول
صعودی فرماید آدم گزیده پیوند آشتی بردگیان صفوت سرای ضمیر را
به پرنیان حروف در آورد و آن روحانی نژادان را با این عنصری پیکر
طرزی برآمیزد که بسان جان و تن بوالعجب معجونی آغشته گردد سوم تازه
نطقی دلپذیر عزم نزد آگوش را برادر دو جان را پیاله اندر چهارم نخل‌بندی
و مرتبه آرای معنی را برگزیده جای باز دارد و لفظ پهلوی جویا فرا گذارد
و داستان را به پایستگاه آورد و باز آرایش صورت و معنی
شاهد سخن را پیرایه بندد پنجم لفظ پیرای عبارت را از دیر هم د
نکو بسیده تکرار دور دارد و خنک رود گران پیکر دران انجمن
راه نیابد همچنانکه دست فرسود روزگار نباشد ششم جولی و شبانه
روی گلگونه آراید و این هشتگانه نیکویی زبانی انتظام گیرد سخن را والا
پایگی و قیمتی دست دهد که عزم درست و یکتایی اندیشه و جست
وجوی سخت و یاوری تنومندان خرد یکجای فراهم آیند و نیازمندی
بر دوام و عنایت دادار بی‌همال دوش بدوش باشند و هر کدام
شرایط بسیار و لوازم فراوان با خود دارد و شماره آن گرامی نامه بر نتابد
و گذارش آن در تنگنای فرصت نگنجد لیکن دمساز دستیار تا
گذاران وقت از فروغ آگهی بنظر دشمنی پژوهش عیب نماید
و از راه دوستی بچاره سگالی همت نگمارد و همانا صعب چنین
فروهیده مرد اکسیر دانای دلیکجا سازان بنشش گوهر گرانمایه توانند
امروز که دل پراگنده و فغانگر هزار جا و گذارنده و بطرز فارسی

کم آشنا

کم آشنا و رهنمای حقیقت نایاب چگونه آرزوی دل بانجام رسد
و کجا امید شایستگی داشته آید خاصه درین هنگام معانی آفرین
سخن طراز میزان دانش قسطاس حقایق بین برادر شیخ ابوالفیض
فیضی که پایه پیری داشت ازین آشوبگاه عنصری بارامگاه
قدسی جا بستن فرموده تا طره سخن دری بسوگواری نشست
مرا خاطر سراسیمه‌تر شد و دل شکیبه هوشمندی گسیخت از بام
ایزدی بیداری روی نمود و در پشیمانی دراز افتاد
وای برین دانش اندیشه هیچ ؛ سینه پر از علم و معلوم هیچ ؛ هیچم و اندیشه من هیچ‌تر
نیست زمن گرچه سخن هیچ‌تر ؛ دیده آهوشناسی بست آمده و سر بجیب
نرنگینی فرو برده و در سرآغاز جریده اقبال هیچ خاطر آن بود چون داستان
داستان نگاشته آید به پیرایش آن پیشوای سخن سرایان تازه جبین
انجام برگیرد ناگاه مصیبت جانگداز روی آورد و مرا آن پیش آمد
گرگس را روزی شود چنانچه از نابی مایگی و کم حوصلگی صغیری پیشانه
زد و بر خامکاری خود آگهی داد سخن بنا در خامی سخن منکر ؛ که سوخته
دلم از مرگ قدوة الملکا ؛ شکسته دل تر از آن ساغر بلورینم ؛ که در میانه خاراکنی ز
تا سال دهم نگاهی بر نگاشته هیچ بدان محفل دانایی فرموده بودند
لیکن بجان که دل آسمان پیوند اشارتی دلنشین داشت و این حیران دبستان
هوشمندی خرسند که زمانه چنین نیرنگی نمود و بر روز جانگاه
زندگی دشوار از رنگینی اسباب افسرده‌تر گشت افسون مهربانی خداوند
آگهی طلسم دانایی قافله سالار صورت و معنی از آن رمیدگی باز گرفته
از سر پای بند تعلق گردانیده و با شورش ضمیر و برهمزدگی باطن بنگاشتن

که درین نامه همت بر گماشت لیکن از دشوارکاری تنگکامی زمان فرمان‌روایی
دل شوریده را پراکنده‌تر ساختی و نونو سراسیمگی شهرستان اندیشه
بویرانی آوردی چراگرد تفرقه برانگیزد عزیمت را پای ملغزد ناگوناگون
آشفتگی و اختلاف عزایم والا دانشی که از همه رو چیره دستی
نماید نابدید و هنرهایی که در مراتب آگهی نسبت نه دهی داشته باشد
نقاب گزین کاشکی در محیط سالی سردی دستاری بودی که زبان فرزندگی
خاطر و سوالیدگی صفحه توانست نگاشت که آلوده رسم زار نشین
نباشد و اگر این پایه دانشی نبود شناسنده ناگزیر که در نوشتهای دل
پراکنده ناختی نبد گسند بر ستردن نقشی و آوردن لفظی و پیراستن
معنی توانا باشد و اگر زمانه باین هم رنگی کند چنین کسی ناگزران
که از فروغ آگهی و نیروی دلیری آهو شناس گرداند هرگاه مکاتبت
ضمیر آهنگ و ارتیگی روز افزون و گوناگون مشاغل با هم اختیج
هنگامه آرای صورت و دمساز مهر امور پرده نشین آنچه دل بدست
سپارد و او بقلم بازنویسد چه پایه ایج داشته باشد از انجا که [illegible]
معانی بود و سپاس ایزدی در افزایش ورادت درست همت
شاهنشاهی دستگیر در ان تنگی گشایش هر اقبال پرتو انداخت و نیروی
کرم روی کرامت فرمود — این کرامت بخاطر در رسید نقد معانی زرنهات بیرون
نی زخود این ملک ابد یافتم ؛ کز نظر منعم خود یافتم ؛ غره آگز ماه سال جهل
آگهی که دور نکد خویش را در فراز کرده برون شود ز نگاشتن گرامی نامه از غیر
و ایزد جنسبه پرده دروز سوختایش دار د ادیهها ل دل ظلمت اندود را
چراغی در یزره حکر و تارک نیاز بر عتبه کبریای آگهی نهاده توفیق انجام

فرازی

اکبرنامه شیخ ابوالفضل بن مبارک

فیاض است چراغ روشنایی ساخته در رفت و روب عرصه باطن و ظاهر کوشند
و در مشاطگان کارگاه قضا و قدر فردی از افراد بنی آدم را در لباس تجرد و تنهایی داشته اند
چنین که همت در اصلاح خود بند و انگاه در فلاح دیگران کوشش نماید و اگر بجانب
جمعیت آباد تعلق و تکثر که در سلسله نظام کون و فساد از ان هم گزیر نیست آورده اند
اگر فرمان [illegible] همت اصلاح دیگران را [illegible] مقدم [illegible] بستانی باشد
رمه است و غرض از سلطانی نگاهبانی همه اگر فرمان بردار است [illegible] را و امر من لم
الامر اقدام نماید پس نهانخانه دل خود را از غبار خواهش گران بهای و خشم [illegible]
سر پاک سازد تا باین زیست و رفتار بستایش دادار بیچون و پروردگار درون و
برون تخلقوا باخلاق الله متخلق گردد چون میان من و دل سخن تا بدینجا رسید عقل سرگردان
منزل انده و رهنمود اندیشه را وقت بقیه رخوش شد خاطر حیرت زده اگر چه از دشواری
و درازی راه آرزوی داشت اما از آهنگ ساز راه و نوید وصول خوش وقت
گشته بود که ناگاه دل دوربین را باز پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایش
آلهی آنست که صفات کمال او در پایه و از او جدر گاه او نسبت دهد انعمتهای بی
انتهای قدیم را در شمار در آورده در برابر آن متاع ستودگی حدوث آلود خود را پیش
کشد یا این را از حوصله بشری برتر دانسته و از پیش بینندگان پیشگاه سپاس که لذتی
باشد یا آنکه خویشتن آرای خود را ستا خوانی آلهی نام نهند و از تاریکی راه و باریکی
مقصود انکار خاطر کرده و طبع حیله جوی این را غنیمت و نبسته از حمد باز ماند
و آغاز در انچه حیله ساز وقت آنرا مقصود وانموده است نماید تنگ تر او از حمد
آنست که این نفس پاس دوست خودآرا او خود فروش را بر آستان بندگی
در سایه نیاز در افکنده کی داشته از طاق نظر خود بین خویش افکند تا معنی یکجا
او بصورت نیازمندی آراسته شود و ظاهر و باطن او بفروتنی و بی سر ماکمی برآید

گیرد تا شایستگی کنار مقصود را بپرزد و بحمد داد جان آفرین کرا یه چون این متاع سپاس
گذاری در بنگاه بشری فراوان علی الخصوص در معامله جا های این راقم بی اندازه
است چرا از حمد ایزدی باز مانم و از شکر سرمدی تقاعد کنم همان بهتر که از آفت
کم اندوزی این خود سر آمده خود را آماده سپاس بلند اساس کرده ام از آنجا که
مقصد بلند بود و مطلب ارجمند زبان سخن ساز اول رخصت نمیداد و دل معامله
فهم از حیرت سر بر نمی آورد و نه فطرت میگذاشت که مثل ما دان هنگامه تقلید
به بستیاری حرف و صوت در پیشگاه ثنا خوانی خداوندی جل جلاله در آمده
و با استعارات مستعار و عبارات مبتذل خرسند گردد و نه همت سپاس
دوست راضی میشد که مثل ما نادان کم حوصله دل از جست و جوی او باز داشته
لب از گفت و گوی او بر بندد و بیک اقرار ناقص که در معامله بخلاف آن طریق
بیشتر دارد و عجز نا نموده خود را از ننگ اندیشان رست گوی ظاهر کنند زمانی دراز
درین اندیشه ماندم نه سر خروشیدن بود و نه دماغ خموشیدن که ناگاه از خرد
که فروغ هستی اوست دری از روشنایی گشودند و دل بهر زه گرد را کردن امید بکمند مقصود
بسته آمد پیام الهی بگوش تحقیق رسید که ای نقش طراز نگارستان معنی تحریر
تصنیف نیکنی که دیباچه را بحمد آرایش دهی حال فرمان روای زمین و زمان کو بجهت
بادشاهان می نویسی و سپاس ایزدی بتحریر میرود و نیایش خدای مقصود می آید
حمد را حمد می باید مصنوعات صانع بر کمال حمدیت او شاهد اند که بزبان
بی زبانی گویا شده آگاه دلان آباد و باطن را بدریافت این نغمه برای نور مطلق میکشاند
و سایه بلند پایه حامد ست که بالذات منصب والای بزرگ نهاد ان و وجود ذات
میرسد ندو پیدا ست که در عالم عنصر عظیمتر اثری شریفتر گوهری از وجود گرامی بادشاهان
والا شکوه که سر انجام نظام ظاهر عالم دانسته به بستیاری همت قدسی اعتصام

ایشان نیز

ایشانست نشان نداده اند و یقین که کار جهانی به تنی بیرون و مهم عالمی بشخصی گفتار نرفتن
جهان معنی را رو نهاده نست بلکه جان جهان معنی ساختن خصوص که کیمیای آرزو
که آهنگ دریافت شمایم نسایم بهارستان معنوی داشته بر سر رنگ آمیزی
سر بلند باشد سیما حضرت یوزمانی که با این دو حالت شگرف از سر چشمه باطن سیراب
دل و شاداب خاطر شود خاصه آن قبله گاه خدا آگاهان که بتایید ایزدی
از رفع مراتب فراز شده رنگ آمیز نگارین خانه معانی بزم آرای فروغستان
حقایق محرم خلوتکده شهود انیس صفوت سرای وحدت گشته به بخت
بیدار بر تخت اقبال نشسته و فرمان روائی صورت و معنی و عقده گشائی
ظاهر و باطن بدو تفویض یافته چنانچه طراز نده اورنگ شاهی و فرازنده
لوای ظل الهی زمان مسعود ماست که مجموعه نقشبندان قدم و خود کارنامه
صنعت گران ازل ابد است با چنین اسباب فراوان حمد حقیقی که زنواری چگونه
درین تکاپوی سرگردان مانده از شنیدن این پیام روح پرور و صبح دولت
و مید سرمایه سعادت جاوید میسر شد و دیده امید روشن گشت عالم معنی
رواج گرفت ملک معنی ابتهاج یافت دامن مقصود بدست آمد و چهره مطلوب
در نظر آمد سبحان الله این چه سر نعمت بدیع که در کتابهای روزگار پیشین
واوراق کهن برای زیور کتاب می آرند و در اینجا کتاب را برای ثنای ایزد جان
آفرین می آرایند در صحایف جهانیان حمد را بطفیل مقصود بر زبان میرانند
و درین شکر نامه مقصود را بطفیل ستایش می نگارند در روش قدیم
ستایش حضرت معبود گفتار بود و درین تازه بارگاه حرف ثنا خوانی کردار
سوابق در محامد آفرینش سخن التجا می برند و درین دیباچه بدیع رقم انسان کامل
که بادشاه حق پرست است پناه می برند یعنی آن خدیو جهان که به دولت خدا

جوی و خدایابی او نقاب از میان ظاهر و باطن برخاست و در فرقهٔ ارباب
تجرد و اصحاب تعلق محبت بدید آمد و حجاب از پیش صورت و معنی مرتفع
گشت غفلت که راه مخالفت هشیاری میرفت باز آمده از ملازمان شعور
تقلید که از اقلیم تحقیق بر آمده شور انگیزی بیسکر دام و زطیبان تحقیق بر دوش
گرفته از مرشدان درگاه است خود پرستی گور که خدا پرستی گماشته خلق پرستی
گروهی چشم بینا یافته شرمنده و سر افگنده بعبادتگاه ایزد پرستی در آمد چه
دانا توان بینی که مالیخولیا در سر و سودای جنون در دماغ داشته باد و دار داء
توانادم منازعت میزد و خرد رهنمای حاصل کرده از گروه مستغرقان درگاه قطبیت
و طبقهٔ مساعدان جنود دولتست در و طلب که صحبت ابد همان تواند بود از
لنگی به یکی آمده هم مقصودی و هم قاصدی میخاید و چرا چنین نباشد که درین
زمان دانش افزا چراغ نشستبان عالم فروغ دودمان آدم پرده برانداز اسرار غیبی چهره
گشای صوری و معنوی است چگونه این در نظر هوشمندان دور بین بعید باشد که ناظم آداب
شهنشاهی قاسم ارزاق بندگان الهی باریک بین دقایق مو شکافی صاحب عیار
جواهر انسانی است و در عالم وجود پیشوای ارباب تجرد که ولایتش خوانند و مقتدای هر دو
اصحاب تعلق که سلطنتش نامند جدا جدا بود و در میان هر دو نوع کشایش اختلاف
بواطن را سراسیمه و دهشت امروز که از بلند پایی و پیش بینی فراخ حوصلگی و شمول
مهربانی و عموم قدردانی و کمال ارزش شناسی این دو منصب گرانمایه که سررشتهٔ نظام
صورت و معنی است بآن گره گشای کنوز خردمندی و کلید الخزائن خداوندی
عنایت شد اگر وجود مقدس او ازین خاصیت بخشد هر آینه اندکی از بسیار کمین
بطون بدامن ظهور آمده باشد بیچ میدانی که این شعشعهٔ عالم که سعت نورانی گیتیست
و قدوم میمنت پیرایی که این سعادت بخشید این بدولت نورانیت و حقانیت

بادشاه

بادشاه عالم پناه از زمان ماست یعنی آن شهنشاه معارف دستگاه مظهر قدرت
الهی مورد کرامت نامتناهی یگانهٔ درگاه صمدیت مقرب بساط احدیت گوهر
معدن شاهنشاهی نقش خاتم ید اللهی فروغ خاندان گورکانی چراغ دودمان صاحب
قرانی صاحب سر جهانی وارث سریر همایونی مبدع قوانین جهانبانی مخترع قواعد
کشورستانی غرهٔ ناصیهٔ صبح هدایت قرهٔ باصرهٔ آفتاب ولایت گرامی ساز
گوهر آدم ولی عهد نیر اعظم انتخاب مجموعهٔ قضا و قدر مقدمهٔ جنود فتح و ظفر لب لباب
استخراج لیالی و ایام زبدهٔ نتایج عناصر و اجرام چشم جهان جود و افضال خال رخساره
سلطنت و اقبال قرة الظهر شخص خلافت سره الصدر عدل و رافت فروزندهٔ
گوهر بخت بختیاری فرازندهٔ پایهٔ تخت تاجداری قدردان جوهر خردمندان
قیمت شناس گوهر همت مندان گره گشای کار فروبستگان مرهم بند ناسور دل
خستگان صاحبدل روشن رای جان بخش جهان پیرای روح مصور
و عقل مجسم عالم جان و جان عالم روشن ضمیر حق بین طریقت بستهٔ حقیقت
گزین هشیار خرام دوام آگاهی بیدار نشین تخت صبحگاهی یکتای خلوتکدهٔ شعور
نورافزای نهانخانهٔ حضور عارف اطوار سلوک کامیاب صبح کمال مورد عوا
کرامات صاحب اعالی مقامات محرم اسرار سفیدی و سیاهی مظهر حقایق کونی
و الهی حامی روابط تقییدی و اطلاقی دانای رموز انفسی و آفاقی منهل متعطشان
زلال وصال مقصد متحیران طریق کمال مظهر نکات شگرف و معارف گرامی
مورد علوم لدنی و رموز الهامی محمل آرای سفر در وطن شمع افروز خلوت در انجمن
کریم یار بخش اندک پذیر دیدبان سفینهٔ کن مکن سفینهٔ دریای
بی سرون دقیقه شناس حفظ مراتب موی شکاف تعیم روابط فرخنده
رای خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر بردبار گران سنگ صاحب فر عالی

فرهنگ خردآرای تجردنواز دوست پرور دشمن گداز ملک گیر عالم آرای عدو بند کشور گشای
صاعد ارایک عظمت وجلال رافع وساده حشمت واقبال پاسبان دولت ودین
نگاهدار تخت ونگین طرازنده هفت اقلیم برازنده تخت ودیهیم شهسوار صف شکن
شاهباز شیرافکن مجاهد میدان جهاد اکبر مبارز جولان هفت کشور مسند نشین ایوان
سلطنت وریاست موسس اساس ارکان تربیت وسیاست معتصم عروة
وثقی عقل کامل مستوثق حبل متین عدل در روی بزمگاه تمام نظر در دل رزمگاه شامل
تمام جگر در بزم عشرت ابر دربار در رزم نصرت دریای خونخوار در میدان
جرأت سیف مسلول در جولان جلادت رمح مصقول دریای موج انگیز عالم عطا
سحاب آتش بار نیسان وغا انفاسش مسیح مجمره گردان بزم روح الطافش مروحه
جنبان صبح فتوح عدلش اعتدال فروردین از طبع خورده انگیز خلقتش نسیم
اردی بهشت از خنده لب ریز عنصر وجودش در فتح مغلقات مرتاض ممتحن
عقل سلیمش در کشف معضلات مستشار موتمن ظاهرش فر جمشیدی
وشکوه فریدونی باطنش دانش نصیرطوسی وبینش افلاطونی ظاهر وباطنش
مرتاض چشم دولتش با مبدأ فیاض دل را با زبان دمساز ساخته وحدت را اکثر
انبار کرده بیدارش در پاس نفس گماشته همتش از بی هوا وهوس مانده
صدق معامله اش دکانچه تلبیس ودلس بر انداخته معیار دانشش قلب
زراندوده از زر گوهر آمود جدا ساخته جلباب تجبر بر مفارق عزایم در دیده
طیلسان عفو بر تارک جرایم کشیده شعشعه جبروت از پیشانی عاطفتش
لمعه ظهور بیرون داده بارقه لطف از لوایح قهرش زبانه نور برکشیده
صولتش جگر سنگین جانان گداخته هیبتش زهره آهنین جگران آب
ساخته دولت تنگی روزگار اثری از گره ابرویش گشادگی زمانه پرتوی

از شگفتگی

از شگفتگی خویش دعای بقایش زبان خورد وبزرگ مقام گرفته
مهر ووفایش در دل برنا وپیر آرام یافته بلندی نامش ناموران اکناف راپست
کرده تمکین دولتش سران اقطاع را از دست برده طنطنه اقبالش
گوش هوش سلاطین آفاق باز کرده کوکبه جلالش اندیشه ملوک طوایف
تار نموده صیت بلندش در گنبد گردون پیچیده آوازه شکوهش گران
تا کران رسیده صلای عطایش از اقصای شش جهت گذشته درگاه
والایش موطن منتجبان هفت اقلیم گشته دولت روزافزونش کار
از مال وادوار شده طالع همایونش دیباچه سعادت ثابت وسیار
نموده **قطعه** آن شهنشاه آسمان پایه ❋ چتر اقبالش آسمان سایه ❋
جم آرای دانش وفرهنگ ❋ پایه افزای افسر واورنگ ❋ تخت قدرش
به دولت ارزانی ❋ شخص بختش گشاده پیشانی ❋ خضر تشنه قبله گاه حق طلبان
رافتش چشمه سار تشنه لبان ❋ زیر پا کرده از تنگ اندیشی ❋ تخت شاهی ومطلع
درویشی ❋ فلک بر مراد او دوار ❋ هفت اختر بکار او سیار ❋ زمسار زبان
بهشیاری ❋ پاسبان جهان به بیداری ❋ مهر وکینش ببزم ورزم درون جام لب
زرشگرد ریزه به خون ❋ نیم خاقان ز گرمی خویش ❋ وهم قیصر ز چین ابرویش ❋ آسمان
جلوه زمین تمکین ❋ صاحب عقل کل جلال الدین ❋ نور خورشید ذات و
ظل اله ❋ گوهر تاج وتخت اکبر شاه ❋ این جهان کهن از او نو باد ❋ کوکب اقبالش بر تو باد ❋
این تهی دست که از بی سرمایگی ستودن نه جای نشست ونه پای ایستاد
داشت تیمن این نیت درست وعزم جزم کیمیاگری گنجور خزاین آفرین
آفریننده شد بوالعجب خزینه داری که از جمع نقد جمع افزاید واز جمع نقصان
پذیرد به دولت اخلاص کیمیاگر شدم خاطر مفلس را توانگر ساختم دست نوال گشودم

و در خزینه گشادم نیکبخت بودم دولتمند شدم حرف سرا بودم ثنا خوان گشتم
بر آستانهٔ مجاز در حقیقت گشودم ساده لوح بودم نکته نگار شدم در مراد که
بر روی من فراز بود از گشایش ایزدی باز شد سرافکندگی بسرافرازی بدل گشت
ناکردهٔ من کرده مجری شد ناگفتهٔ من گفته مودی گشت از بار عام به دولت سرای
خاص آورده منِ بی زبان را زبان سخن سرای بخشیده رخصت سخن فرمودند
خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم پیشینیان بر طالیف عالم است که
عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی بدعای والا نژاد آن قدسی وجود جهان
نوامیس الهی که در شبستان عالم شمع هدایت و افاضت افروخته به نهانخانهٔ
عدم فرو رفته اند چه بطریق عموم و چه با آیین خصوص تزیین کرده اند این مجموعه
محامد ایزدی را نیز بران نمط بر دارم و دعای گروهی که در پیشگاه دریافت این
کس بزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتی که دل خواهد ادا نمایم لیکن چون این
پی بردهٔ حقیقت از راه مجاز نیز به اندک آگاه آشفته رائی در بارگاه سلطنت راه
یافته سفارش سپهسالاران آن معرکه نماید و بوسیله خود خواهد که پیکار سگی آن
دولت را رحمت پذیر فرمان روای زبان گرداند همراه سعادت یا جنون منسوب
گرداند ع چه یارا است ما را که رخشنده مه را ٭ سفارش بخورشید انور نویسد
همین رفعت قدر او بس که خود را ٭ دران حضرت از ذره کمتر نویسد ٭ در حضرتی
که بزرگان نوازش یافتهٔ آن درگاه را رخصت خواهش بخشیده اند و قدرت
سفارش مرجمه نداده از چون منی بر در مانده بی راه نیافته کجا سزد که برای برگزیدگان
آن درگاه استدعای رحمت و بخشش نماید و التماس مغفرت و رضوان کند
و اگر نافهمیده زبان جرأت دراز سازد در عدالتگاه تیره نام نامزد شود
و در بازپرس انصاف بچه طعن مطعون گردد بنا برین خاطر را ازین اندیشه باز آورده

خود را آماده آن ساختم که اگر همت دستگیری کند و توفیق یاوری نماید احوال سعادت
منوال پادشاه صورت و معنی پیشوای دین را نگاشته کلک بیان گردانم و صفات
جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدایع بزم و غرایب رزم و شرایف عبادات
و لطایف عادات این برگزیدهٔ الهی را بی شائبه تکلفات نثر پردازان نظم
گستر فراهم آورم تا حق عبودیت و ارادت و نعمت گذارده باشم و هم خفی بر نورستان
عالم شهود و آیندگان قوافل وجود ثابت گردانیده هر چند سرگرمی ازین جهاد
حسرت باعث قوی بود بر اقدام این امر رفیع القدر اما از آنجا که مقصد بلند و همت
کوتاه بود این دولت میسر نمیشد و این امنیت بحصول نمی پیوست تا آنکه
بر پیشگاه خاطر اخلاص مظاهر چنین جلوه دادند که درین شغل شگرف
همچنانکه حق مخلوق میگذاری حق خالق نیز بجای می آری اگرچه لوازم اداء آیین
ارادت و حقوق نعمت پسندیده ادا میکنی در معنی بحمد خدای جهان آفرین
قیام مینمائی روز بروز این عزم مصمم میشد و نیکبختی با اسباب آماده میگشت
تا آنکه از بارگاه افضال بحصول ترتیب این نظر کردهٔ خود و عموم مهربانی
مستعدان سعادت مدرج پیش قدم سالکان شاه راه ارادت منظور اخلاص
و داودسیرین قوافل ارباب سعادت نظر پذیر او ابوالفضل بن مبارک
که کلاه چهار ترکی ارادت بر تارک دل نهاده و آستین همت طراز عقیدت
بر هژده هزار عالم افشانده بر نوازش اشارت یافت که سوانح احوال اقبال قرین
و وقایع حالات دولت افزای را نگارخانه صدق نگارش نماید چگویم که
این حکم نوشتن سرگذشت نو رسانیدن همت نگاشتن را اجازت
فرمود یا دل را سعادت بخشیده واقعه نویس جلایل آثار ساخت یا زبان
اعجمی را فصاحت گفتار کرامت کرد یا نی سخن را بال و قلم را قدم بخشید سروش

غیب بود که از عالم بالا مژده جان بخش رسانید یا ناموس اکبر که از پیشگاه جبروت
بی عیب وحی نمود لاجرم غایت تکاپوی و نهایت جست وجوی در جمع کردن
جراید احوال و صفایح واقعات حضرت شاهنشاهی بجای آوردن گرفتم و مدتی
از ملازمان درگاه و قدیمیان این دودمان دولت از پیران هوشمند راست گفتار
و جوانان بیدار مغز درست کردار می پرسیدم و بقید کتابت می درآوردم و
باطراف ممالک حکمی که با خدمت قدیم درستی و راستی متیقن بعضی مظنون
برخی بود مناشیر عالی شرف صدور یافت که نقل مسودات و یادداشتهای
خود را ببارگاه حضور فرستادند هرچند این داعیه سعادت افزا باتمام انجاح پیوسته
بود و این آرزو بکمال انصرام نگرفته که حکم مجدد از پیشگاه مقدس لمعان ظهور
داد که فراهم آوردهایی که بتسوید رسیده باشد به بیاض برده بمسامع اجلال
رسانند و آنچه بعد ازین رقم پذیر شود ضمیمه این کتاب گرامی سازد و انجام
تفصیل که از دقایق حقایق احوال و جزئیات امور هیچ فروگذاشت نشود
آنرا بهنگام فرصت حواله کند بنابر حکم بادشاهی که ترجمان فرمان الهی
است از اندیشه که کنون ضمیر بود باز آمده مسودات را ساده از آرایش نقش
و نگار عبارت در قید تحریر کشیدن آغاز نمود و از سال نوزدهم الهی که قانون
واقعه نویسی از فروغ رای جهان آرای شاهنشاهی پرتو ظهور یافته بود وقایع را فراهم
بدست آوردم و از آن صحایف دولت تحقیق تواریخ و تشخیص بسیاری از سوانح
گرامی نمودم و نیز جدی فراوان رفت تا اکثری از مناشیر معلی که از ابتدای
اورنگ نشینی تا حال که آغاز صبح اقبال است بحدود اقطاع شرف نفاذ یافته
بود چه بجنس و چه بنقل بدست درآمد با مضامین مقدسه او سرمایه شگرفنامه
گشت و کوشش بلیغ بجای آوردم تا بسیاری از عرایض که اعیان دولت

منتسبان

منتسبان عتبه سعادت شرح سوانح اطراف مملکت و تفصیل صوادر اکناف
ولایت معروض داشته بودند ضمیمه گنجینه معانی شد و از اسباب تشخیص
و تحقیق خاطر مشکل پسند گشت و همت گماشتم که مسودات و دیباچهای هوشمندان
خبرت گزین روزگار فراهم آمد و از آن ذخیره برای شادابی و سیرابی این گلشن
دولت برگرفتم و با این همه اسباب و گنجوری خزاین مطالب چون از
دیرگاه خانه نقل خرابت و اختلاف و تناقض در اخبار و آثار شایع بان
بسند نکرده از حضرت شاهنشاهی که بقوت حافظه کامله جزئیات
و کلیات وقایع و سوانح را از یک سالگی که عقل هیولانی در اهتزاز بوده
تا امروز که بوالاخرد قبله بالغ نظران حقیقت بین اند بخاطر اقدس
مرتسم دارند التماس تصحیح مستودهای خویش نموده در مجالس متعدد بصحت
رسانیدم و شبهات و شکوک را بگزلک تحقیق و اتقان محو کردم و چون
باطن را اطمینانی پدید آمد خاطر اخلاص منشد را بسند لمحو دکار رفرمایی این مطلب
عالی گردانیدم امید که بتایید اخلاص این خدمت بانجام رسانم و آنچه از
عجایب این نوباوه چمن کاینات و فهرست کارنامه مکونات در خورد
استعداد خود دریافته باشم ظاهر گردانم تا تاریک دلان از شمع بصیرت بر سر راه خرد
نهاده آید و روشن ضمیران را سرمایه مزید آگاهی شود و سبحان المدحه
دولتست که عبادت الهی را در پرده خدمت بادشاهی بجای می آورم و دستور
العمل سلطنت صوری و معنوی و آداب بادشاهی و بندگی را برای
کافه خلایق از بادشاه تا گدا ترتیب داده سرمایه دولت ابدی خود میکردانم
و چون درین کتاب که محمدت نامه ایزدیست هر زبان نام والا شکوه این
بادشاه آفاق بصریح بردن از ادب دور میدانم لاجرم بحضرت شاهنشاهی

عبارت را گرامی میسازم و از پادشاه غفران قباب والد بزرگوار حضرت
جهانبانی جنت آشیانی اکتفا نموده سخن دراز نمیکنم و حضرت والدهٔ ماجده
آن قدسی نژاد را بحضرت مریم مکانی که حضرت شاهنشاهی این خطاب
مستطاب در ضمیر انور گذشته اشارت مینمایم و از جد گرامی این خداوند
جهان بحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تعبیر نموده عبارت را کوتاه
میگردانم ذکر بعضی اشارات غیبی و اشارات قدسی که پیش از سعادت ولادت
حضرت شاهنشاهی ظهور یافته بر ضمایر مرات نظایر دیده وران دوربین و راز
داران مکامن یقین که غیب نمایان استار الهام و پرده گشایان آثار عناصر
و اجرام اند محقق و مستتر نیست که بدایع حکمت غامضه و غرایب قدرت کامله
آفریدگار جل جلاله اقتضای آن میکند که بواسطه ازدواج آبای علوی و امهات
سفلی بعد از چندین ادوار امتزاج و اتصال و اجتماع و استقبال و قرانات علوی
و سفلی و طلوع و غروب و ظهور و خفای کواکب و خسوفات و خواص شرف
و هبوط و تاثیرات اوج و حضیض و امثال آن که طراحان کارگاه ایجاد و ابداع و نقشبندان
نگارخانه تکوین و اختراع اند یگانه از خلوتیان پرده سرای بطون ببارگاه ظهور روی
نماید و یکتایی از برگزیدگان نهانخانه عدم بر ملای علی وجود جلوه فرماید که موجب
نظام سلسله کون و فساد و باعث تمیز چاربازار ستم و داد گردد و جهه سامان عالمی
و سرانجام جهانی از تن واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیاد نهاد هر فردی از بنی
نوع بر جمع اضداد و امانت عظمی بر هر سر و انصاف نایاب و محبت نابدید و خواهش
در فریبی و شهوت در روز افزونی خردمند دوربین داند که در هر چند مدتی از وجود
فرمان روائی که بتاییدات ایزدی موید و بسعادات سرمدی مستعد باشد
گزیر نیست و هوشمند خبر شناسد که این دولت به نیروی بازوی معنویت

و در معامله فهم معلوم کند هرگاه چندین سال تربیت باید که لعل در مشیمهٔ معادن
بتبلیغ رسد لایق افسر شاهی تواند شد اینچنین گوهر بیبها و جوهر یکتایی که
هیچ جوهردان نمانده چنین امتداد قرون و دهور باید که پرورده تربیت خاص
شود تا بمدارج ترقیات باستعداد خود فایز گردد و دقیقه شناسان معامله
دانی دریابند که بمقدار مدت تایید باندازه کثرت رعایا تواند بود چه هر چند
کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش و عظمت خدیوان زمان
ظاهرتر گردد بار عالمیان را بدستیاری تایید آلهی بر فرق همت گرفته
فرق عالمیان را از فساد نگاه میدارد و کار جهان و جهانیان را بپایاوری
آگاهی سامان و سرانجام میدهد و هرگاه بمقتضای حکمت بالغه کارفرمای
حقیقی خواهد که نظام صورت و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دست
فردی از افراد انسانی نهد مدت تربیت این بزرگ حوصلهٔ بلند فطرت
در اندیشهٔ بشری و دایرهٔ امکانی کجا گنجایش پذیرد چنانچه روشن دلان
کارآگاه زمان باین و عطیهٔ کبری از سواد پیشانی نورانی این خدیو جهان
می یابند و از کمال انصاف از شرح مناقب او بعجز می گرایند و این طایفه
همین بس که بمساعدت توفیق دولت پذیرای این دریافت گشته اند
که ادراک رتبهٔ چنین خدیوی اندازهٔ طاقت بشری نیست و در احترام
این بزرگ والاقدر تعظیم قدرت آلهی دانسته پرستش خدای خود مینمایند
و همگی همت در تحصیل رضای او که هر آینه مستلزم گرد آوری رضای ایزد
بیچون است مصروف دارند کدام سعادت ازین نعمت بزرگتر است
و کدام دولت ازین موهبت گزیده تر روشن ضمیر دوربین که چشم
بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد براهنمونی ستارهٔ سعادت

داند که چندین هزار سال بطناً بعد بطن در مهد تربیت در آورده حضرت النقوار
طراز هستی بخشید تا شایان آن نور عالم افروز که شرح آن شمهٔ پیش طاق
داستانهای باستان و کتابهٔ مبانی تواریخ راستانست گردید
و شناسد که همان نور که بی وسیلهٔ بشری در رابطهٔ صلبی در مشیمهٔ باطن
قدسی مواطن حضرت النقوار ظهور یافته بود بعد از تربیت چندین قرن
دیگر در ملابس قدسی مظاهر برای استکمال دیگران سیر میفرمود امروز در عنصر
پاک این یگانهٔ یزدان شناس دادار پرست ظهور میکند ٭ چندین زمان
بگردد چندین قران برآید ٭ کین اختر سعادت از آسمان برآید ٭ رسمیت
قدیم و عادتی معهود که مبشران دار الملک قدم و منهیان فتح الباب کرم
در هر زمانی پیش از ظهور چنین برگزیده که پس از هزاران سال یکی
بوجود آید دولتمندان بخت بیدار را نوید قدوم هدایت اقدام
او مسرور سازند چه امری در تتق مرصود و عقدهٔ زمانی مخصوص محتجب و مکنون
لاجرم پیش از تحقق این امر دریچهٔ از عالم غیب مقابل مشاعر افهام میگشایند
و مواجه نور نهانخانهٔ ادراکات بیدار دلانرا گاه در عالم شهود مینمایند
و گاه در عالم مثال که تمثیلیست از عالم ناسوت جلوه میدهند تا بر شاه
راه شوق امیدوار بوده منتظر ظهور نیر مقصود و مترصد طلوع نجم مسعود باشند
چه انتظار شوق افزاییست و شوق دولت آرای و هر آنچه بعد از کشش
و خواهش طالب وجود گیرد و بعد از انتظار در طلب حصول پذیرد از آن
لذیذتر است که در غیر این معنی صورت نه بندد و مصداق این معنی آنکه حضرت
جهانبانی جنت آشیانی از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بر خاک
خاکساری تارک انکسار غبار آلود میداشتند و فرق نیاز بر آستان

کعبه حاجات

کعبه حاجات نهاده و روی امید بسمت قبلهٔ مناجات آورده بنعت
تضرع و خشوع استدعای این دولت تازه که فی الحقیقه طالع یمین و عمر روز
افزون عبارت از نیست میفرمودند که ٭ خداوندا بنور شمع ذات
بگوهرهای دریای صفات ٭ بآن پاکان که چون گل پاک رستند ٭ درون
از چشمهٔ خورشید شستند ٭ که تاج دولتم را گوهری بخش ٭ سپهر رفعتم را
اختری بخش ٭ ز ماهی ده شبستان مرا نور ٭ که ظلمتهای عالم را کند دور
ز خورشیدی برافروزان وجودم ٭ که افتد نه سپهر اندر سجودم ٭
بقائی ده بجان غم پذیرم ٭ که گر صد ره اجل آید نمیرم ٭ الحق چیزی که حیات
بی بدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند خلفست
و جانشین مسند شرفست که میوهٔ حدیقهٔ زندگانی و مصباح زجاجهٔ
آسمانی است که از زینت عنایت ایزدی مستفیض گشته چراغ خاندان
آبا و اجداد طبقاً عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت متمکن گردد
و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالمیان ممدود و مبسوط گرداند خصوصاً
چنین نادره ذاتی کامل حق شناسی مکمل که اگر سر دفتر اقطاب اولیا گویند لایق
است و اگر عقد سلسلهٔ سلطنت عظمی را ابو الآبا و جد اعلی نامند بطلالی موفق
و هر آینه چنین پادشاهی که سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهی و فرمانروائی
و جهانگیری و عالم آرائی ثابت و مطمئن باشد بخلف گرامی سزاوارتر است
و در طلب این مطلب عالی از همه بیقرارتر تا آنکه چهارم ربیع الاول سال
نهصد و چهل و هفتم هلالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از توجه
بمبدأ افیاض متانی سر بر بالین راحت نهاده و تن به بستر استراحت در داده
بودند ناگهان در پردهٔ خواب سعادت احتجاب که خلوتخانهٔ غیب عبارت از آن است

مشاهده فرمودند که حق سبحانه خلقی را مدار کرامت میفرماید که شعشعهٔ عظمت
از ناصیهٔ اقبال او تابد و بارقهٔ ابهت از جبههٔ احوال او فروغ دهد از نور بهٔ آتشیش
ظلمت آباد عقول و اوهام روشنی پذیرد و از فروغ معدلتش صفحهٔ لیالی و ایام
اضائت یابد و بعد از آنکه بشارت دهندگان عالم غیب از احوال سعادت
مآل آنحضرت آگاهی بخشیدند نام جلالت انتظام آن کارنامهٔ ایزدی را چنانچه
امروز منابر و مناشیر بآن سربلند است و وجوه دراهم و دنانیر بآن شگفته پیشانی
فرمودند و چون حضرت جهانبانی بدولت بیدار شدند از این بشارت عظمی و نعمت
حسنی سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده گفت آنرا محرمان حریم خاص را که
آستان اخلاص در میان آوردند این خواب که از دیدهٔ جان برده کسل بود
خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود از شریف خان برادر شمس الدین محمد خان
اتکه شنیده شد که شمس الدین محمد خان در بیست و دو سالگی در غزنین بخواب
دیده که ماه در بغل ایشان درآمد صورت واقعه را به پدر گرامی خود میر یار محمد
غزنوی که خدای درویش منش بود گفته اند پدر گرامی از سنوح این واقعهٔ سعادت
افزا خوشوقت شده چنان تعبیر نموده اند که ایزد تعالی دولتی عظیم بتو روزی
خواهد کرد که باعث خاندان ما بوده باشد و همچنان شد که از برکات انوار این
مهر آسمان اقتدار پایهٔ عزت این سلسله از حضیض خاک باوج افلاک تصاعد
نمود و دیگر از راست کیشان درست اندیش معلوم شده در زمانی که حضرت مریم
مکانی خلدت ظلال جلالها بعفت مهد آنحضرت حامله بودند روشنی غریب
از جبین مبین ایشان هویدا بود و بسا اوقات بر ناظران آن منظرهٔ ربانی
مشتبه بآینه می شد چنانچه آیین جلی پوشان سرادق عفت که نزدیک
به پیشانی آینه می بستند و گویا اقبال بزبان حال ترانه می سرایند که راه تخت

نهادم جبین ظلمانیم هزار آینه دوختم به پیشانیم روزی از نزدیکی ایام ولادت باسعادت
حضرت مریم مکانی بر هودج میرفتند در اثنای راه نظر ایشان بباغ
انبه افتاده است از آنجا که طبیعت درین حال بثمرهای میخوش و میوه‌های
شیرین و ترش راغب می باشد بخواجه معظم که برادر مادری ایشان بود فرمودند
که از آن باغ انبه چند بیارد خواجه چند آورده بدست مبارک ایشان میداد
که در نظرش بر تو ناصیهٔ فروغ بخش ایشان بآینه اشتباه افتاده پرسید
که شما بر پیشانی خود آینه بسته آید فرمودند که من آینه نبسته ام از کجا میگوید
خواجه چون نیک ملاحظه میکند پیشانی نورانی آنحضرت را بنور ایزدی
تابان می یابد تعجب نموده حیران آن نورانی میگردد و بعضی از محرمان
از محرمان درگاه این را نقل میکنند استفسار خواجه بجهت آن بود که شعشعهٔ
انوار الهی که از جبههٔ او نور می یافت خواجه را یارای نگاه کردن تمامی آن
نبود و دیگر از خدمت والدهٔ ماجدهٔ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که
بشرف انگکی آنحضرت مشرف است شنیده شد که پیشتر از آنکه این دولت
کبری سعادتمند شوم سحری بود که ناگاه نوری عظیم بمن داد که از لذت
وجد و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمد و چاشنی آن لذت
هنوز مو بمویم را فرو گرفته است و از آن وقت تا تاثیر این صبح جلال و جمال
و گل این شکوفهٔ دولت و اقبال چشم براه بودم که یارب نتیجهٔ این شگرف
حالت چه تواند بود تا آنکه باین گوهر والا که سرمایهٔ دولت دین و دنیاست سرافراز
گشتم و بسجدهٔ شکر این نعمت جاودانی سربلندی یافتم دولت آنست
که بی خون دل آید بکنار سبحان الله چه سعادت بود که در کنار من آمد و چه
اقبال که در برگرفتم اگرچه در ظاهر بخدمت پرورش آن گوهر گرامی نژاد بسته

قوی شدم ولیکن در معنی دولت روی بمن آورده باقبیلهٔ من می بزورد
هرگاه آنحضرت را برو خوش می کرفتم سعادت مرا از خاک بر می کشید چنانچه
ببرکت این خدمت که سرنوشت من بود طالع قوی و سعادت عظیم منت
بر من نهاد و با قبیلهٔ خود در روشناس هفت اقلیم شدم و دیگر از مولانا
نورالدین ترخان و جمعی دیگر که ملازم رکاب سعادت اعتصام بودند شنیده شد
که در نزدیکی ظهور نیر اقبال حضرت جهانبانی در خانهٔ مسقف که دریچهای
مشبک داشت عشرت سرای بودند و حرف نمودار ولایت اشرف
درمیان بود ناگاه دانستند که آن دولتخانه اشعهٔ نور آلهی تابیدن گرفت
چنانچه نزدیکان درگاه که دولت حضور یافته بودند از خورد و بزرگ
برین نور جهانتاب آگاه شدند و جمعی که راه سخن داشتند استکشاف
اینمعنی از حضرت جهانبانی کردند فرمودند همانا که درین زودی از گلبن
خلافت تازه گلی خواهد شکفت و از نهانخانهٔ جاه و جلال نگارین سرای
عزت و اقبال نور پرورنی بخت روشن سازی قدم در دایرهٔ وجود
خواهد نهاد که از کوکبهٔ عظمتش دلهای اعدای دولت در بوتهٔ اضمحلال گداز رود
و این خاندان والا و دودمان عالی را از سرفری و رونقی پدید آید بل شبستان
عالم را از پرتو جهان افروزش ضیائی و بهائی تازه روی نماید دیگر میر عبدالحی الصدر
که از پاک نژادان عالیقدر بود نقل میکرد که سحری حضرت جهانبانی جنت
آشیانی در مراقبه بودند و کمال جرده میشد که چشم مبارک ایشان گرم شده
باشد بعد از زمانی سر برداشته فرمودند که الحمد لله والمنه که چراغ خانوادهٔ
سلطنت ما تابناکی روشن شد من سر این شکرانه پرسیدم فرمودند که
درین نشاهٔ خواب و بیداری چنان نمودند که ستارهٔ نورانی از فلان جای

بمعمورهٔ که مولد اشرف بود فرمودند طلوع کرد و ساعت بساعت بلند می شد
و در بلند شدن هم نور او زیاده می شد و هم جرم او افزون میگشت تا آنکه اکثر عالم
بر تو او فرو گرفت من از روشن ضمیری می پرسیم که این جرم نورانی چیست
او جواب داد که این نور مجسم خلف صدق تست و هر قدر از سطح غبرا که این
نور جهان افروز پرتو رسا ساخت آن انداخته در تحت تصرف و تسخیر او در آید و آن
ملک از انوار معدلت آن گرامی نژاد معمور گردد و روز ازین بشارت غیبی
گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از افق امید رسید چون از روی ملاحظه
بوقت آن معاینهٔ روحانی و رویای صالح مقابله کردند ظاهر شد که حصول
سعادت ولادت و شهود بشارت کرامت در یک وقت بود و بزرگی را که چنین
فرخنده مولودی نصیب باشد این نمود و آگاهی چرا کرامت نکنند و آنجا که
چنین موهبتی از دنبال بود امثال این مراقبه و کشف چگونه روی ندهد
و بر ظاهر بینان تقدیر پرست اگر امثال این سوانح شگفت نماید و دور نیست اما
پاک سیرتان دوربین را بظن قبل از وقوع و بیقین بعد از حصول متحقق میشود
که این پرتو آن نجم عالم افروز است و آن مژده این نیر ظلمت سوز و بر دریافتهای
دولت دوام ملازمت این خدیو جهان که بر جلایل شمایلش واقف باشند
و ظهور امثال این امور جای استادنیست و بر نکته دانان باریک بین پوشیده
نماند که اگرچه مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه رویای صادقهٔ قاجولی
بهادر و تعبیر تومنه خان را از روی ظاهر بر وجود حضرت صاحبقرانی فرود
آورده از هشتم کوکب نورانی که جهانی از پرتو آن روشن شد و از جیب
قاجولی بهادر بر آمد ارشارت بر وجود حضرت صاحبقرانی کرده که جد هشتم
آنحضرت است اما بر باطن نور مواطن دوربینان علم تعبیر در فرمودانان عالم

مثال ظاهرست که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نمودن که باکلیل فرمان روائی
سربلندی نیافته باشند و متکای دولت آرائی ارجمندی ندیده از زوایای
تعبیر و اشارت مثالی دورست بلکه آن هفت کوکب هفت جهان آرای
والا قدرند و مقصود لمعهٔ جهانتاب ذات مقدس حضرت شاهنشاهی ست
که بنورانیت وجود ارفع عالم و عالمیان را روشن گردانیده و آن نور ساطع
این سعد اکبرست که از جیب آن جبین سعادت سر زده بود و اگر او جد شانزدهم
آنحضرت ست از روی شماره اما درین میان هفت کوکب برج عظمت اند
که نور این شهنشاه گیتی افروز در جبههٔ حال آنها کمال کرده و این در میان این هفت تن
کس به بزرگی و گیتی آرائی امتیاز تمام داشته اند و هشتم این کرده والا شکوه
ذات اقدس حضرت شاهنشاهی ست که نور معدلت ایشان آفاق را
منور دارد و در سلسلهٔ علیهٔ این نه زده بزرگ این مظهر کمال قدرت ایزدی را
خلعت گرانمایهٔ سلطنت صوری و معنوی ارزانی داشته نور بخش عالم باطن
و ظاهر ساخته اند و بر متفحصان دقایق آثار صدق این معنی محقق نسبت چنانکه
مجملی از کمالات این گزیده والا درین شگرفنامه گذارش خواهد یافت و بر هوشمندان
بیدار بخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید و هر که امروز گرامی احوال این بزرگان
فرخنده مآل را بنظر وقت و خبرت مطالعه نموده عهد خلیفهٔ زمان ادراک یابد و بر
مراتب و درجات عالی خدیو جهان مطلع گردد آفرین بر نهج دریافت کند هیهات
هیهات سخن فروش نیستم که چشم تحسین از مردم داشته باشم جایزهٔ عظمی ازین
گزیده ترجمه باشد که دل اخلاص گزین من مصدر نکات حقانی شده است و
خرد نکته دان من مهبط این دقایق ربانی گشته ازین جواهر غیب تا گوشوارهائی
گرامی بخت آرایش گوش هوش سعادتمندان دانش پسند یادگار میگذارم

ذکر طلوع

ذکر طلوع نور اعظم و سطوع سعد اکبر یعنی سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظل آلهی

ظهور نتیجهٔ آمال از مشیمهٔ ارادت و طلوع نیر اقبال از مطلع سعادت یعنی ولادت
اقدس حضرت شاهنشاهی از مهد معلی و پیشهٔ مقدس حضرت عصمت قباب
عفت نقاب تقدس احتجاب تجرد انتساب ولیهٔ عصر رابعهٔ دهر صاحبهٔ روزگار
کاملهٔ آموزگار قدوهٔ طاهرات اسوهٔ زاهرات صفیهٔ صافی نیت وفیهٔ وافی
طویت ملکهٔ قدسی ملکات مالکهٔ سماوی برکات صفوت زمین و زمان برگزیدهٔ
کون و مکان موجهٔ دریای قدم صدف محیط کرم چراغ خاندان ولایت
فروغ دودمان هدایت سراج عظیم عبادت مشکوهٔ حریم سعادت ناصیهٔ طاقت
ایزدی باصرهٔ سلطنت سرمدی قایمهٔ سریر سمو قاعدهٔ کرسی علو خان منصهٔ
رفعت بانوی حجلهٔ دولت نقاب گزین هودج عزت رفعت بخش طیلسان
عصمت عطیهٔ والا عالم بالا خزینهٔ رحمت ایزد تعالی [illegible] بر ساحهٔ ربانی دولت
عظمی موهبت آسمانی نقطهٔ دایرهٔ فضل و افضال غرهٔ فاخرهٔ دولت و اقبال
شکوفهٔ بهارستان عدالت لوحهٔ نگارستان جلالت بارقهٔ انوار ولایت
و دلایرهٔ نیر عظمت و اعتلا زبدهٔ میامن کسبی و وهبی نکتهٔ مکامن سری قلبی
واسطهٔ عقد دانش و آگاهی رابطهٔ انتظام سلسلهٔ کونی و آلهی نخبهٔ طینهٔ صفوت
و صفا ثمرهٔ شجرهٔ کرامت و اصطفا آیات حقیقت نمائی وجه یقین مرقات
اعتلای مصاعد دولت و دین اصل اصول دوحهٔ برومندی نخلهٔ شریفهٔ روضهٔ
ارجمندی مستورهٔ معجر حلم و حیا مخدرهٔ مقنعهٔ عزت و کبریا ذریعهٔ انجلای نور
غیب و شهادت وسیلهٔ انکشاف صبح دولت و سعادت پرده نشین
سرادقات آسمانی حضرت مریم مکانی عصمة الدنیا والدین حمیده بانو بیگم
ادام الله تعالی اظلال جلالها نقد پاک قدوهٔ اولیای کرام قطب اقطاب

عظام سیاح بیدای ناسوت سیاح دریای لاهوت مصباح مکامن روح
مفتاح خزاین فتوح گلچین بساتین تجلی نخلبند ریاحین معنی امام صومعهٔ
ریاضت ساقی میکدهٔ افاضت دریادل مرحلهٔ تجرید دریانوش مصطبهٔ توحید
مستوفی بحار مجاهده مستهلک بوارق مشاهده مشعله دار شبستان طریقت
قافله سالار شاه راه حقیقت اکمل مظاهر تجلیات ذاتی اجلا مجالی انوار صفاتی
صراف اسرار اصحاب کشف و شهود نقادهٔ ضمایر ارباب وجد و وجود آیینهٔ
مشاهد قلوب و ارواح نظار بواطن قوالب و اشباح واسطهٔ انجلای غمام
ظلام وسیلهٔ انمحای ارقام اثام عارف روابط امتزاج ظهور و بطون کاشف
لوایح اسرار بروز و کمون : قطبی که بقطبین فلک داشت پیام : شیران هوس
بادب کرده لجام : در بیشهٔ دل شیر زبر مست خرام : دریاکش عشق زنده فیل
احمد جام : قدس سره اتفاق افتاد بحسب ارتفاع شعری شامیه که سی و شش
درجه بود و بعد گذشتن هشت ساعت و بیست دقیقه از اول شب هشتم آبان
ماه جلالی سال چارصد و شصت و چهارم موافق نوزدهم اسفندارمذ ماه
قدیمی سال نهصد و یازدهم مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل
و نهم هلالی ششم ماه کاتک سال هزار و پانصد و نود و نهم هندی شانزدهم تشرین
الاول رومی هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم چهار ساعت و بیست و دو دقیقه
از شب مذکور مانده بود در شهر کرامت بهر حصار سعادت انحصار امرکوت
که از اقلیم دوم است و عرضش از خط استوا بیست و پنج درجه و طول آن
از جزایر خالدات صد و پنج درجه است در هنگامی که موکب عالی روی توجه
بتسخیر ولایت تته داشت و همه وجه اقبال در ان حصن دولت و حصار سعادت
بجهت قرب زمان اشراق این نور گیتی آرای توقف فرموده بود و از

غرایب

غرایب امور که قرب زمان ظهور نیر اقبال سانح شد آنست که پیش از ساعت
مسعود طبیعت را اقتضای ولادت مولانا چاند منجم که بجهت تشخیص
و تعیین طالع سعادت مطالع بموجب حکم پادشاهی برعتبهٔ عفت بود
در اضطراب درآمد که الحال وقت نحوست دارد و بعد از زمانی ساعتی فرخنده
که بهزاران سال پدید آید میرسد چه شود که تولد در توقف افتد حاضران مجلس
استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد امثال این امور باختیاری
نیست مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد و خاطر او از گذشتن ساعت
نحوست بقدری فراهم آمد و سبب ظاهری این عطیهٔ عظمی آن بود که در آن
هنگام دایهٔ از آن دیار آورده بودند که متکفل این خدمت شود چون کریه
منظر بود خاطر مقدس حضرت مریم مکانی از دیدن آن نفرت نمود و مزاج
اعتدال سرشت مشوش شد و آن اقتضا در طبیعت نماند و چون ساعت
مختار رسید از بیم آنکه ساعت بگذرد مولانا در قلق بود و محرمان حرم قدس
گفتند که الحال حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند
بیدار ساختن لایق نیست آنچه ایزد بیچون در مشیت خویش مقرر ساخته
بوقوع خواهد پیوست در همین حرف و حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را
شدت وجع بیدار ساخت و در آن ساعت مسعود آن گوهر یکتای خلافت
با بخت بیدار بظهور آمد در سراپردهٔ عصمت و سرادق عزت بساط نشاط گستردند
و جشن شوق و انبساط ترتیب دادند بردگیان خرگاه عصمتیان حریم
پادشاهی دیدهٔ امید بسرمهٔ شوق مکحل کردند و بروی هوس وسمهٔ طرب
دادند گوش بشارت بگوشوارهٔ مراد برآراستند چهرهٔ آرزو را گلگونهٔ عیش
زدند ساعد تمنا را یارهٔ مقصود بستند پای نقش بخلخال جلوه درآورده

بجولان گاه عشرت و شادی درآمدند و زمزمهٔ مبارک و مبارکبادی برکشیدند
مروحه جنبانان صندلی ساعد بعطر آمیزی هوا تیز گشتند لخلخه سایان
عنبرین موی زمین را تازه روی کردند پرستاران گلچهره بگلاب افشانی
شوق را آبروی تازه دادند ارغوانی لباسان نوشخند بر زعفران پاشی سپهر
در زر گرفتند گلبویان سمن عارض بصندل کافور آمیز گرم رفتاران جلوهٔ
اعتدال بخشیدند مجمرهای زرین در حواشی بساط بخور انگیز گردند از عود سوزها
عنبر آگین سرپوشش برداشتند چنیاگران پرده ساز جادوی بیخودی نیاغ
کردند و ترانه رمان نغمه پرداز افسون مدهوشی در دمیدند ٥ هم از هندی
زنان نازک آواز: چو طاوسان هندی جلوه پرداز: هم از چینی نوازان
سبک دست: ز ساغرهای بی می گشته سرمست: هم از قانون نوازان
خراسان: دل مشکل پسندان برده آسان: هم از دستان سرایان عراقی
نواساز نوی عمر باقی: الحق مجلسی شد چون عالم قدسیان تجرد نهاد در غایت
فراز و آرام و محفلی چون بزم روحانیان تقدس نژاد مستغنی از باده
و جام تماشائیان ملاء اعلی بی واسطهٔ حسن لهو تفرج کنان گذشتند
و نظارگیان عالم بالا بزبان بی زبانی باین ترانه زبان گشتند که ٥
این چه مستی ست که بی باده و جام است اینجا: باده گر جام ننوشند حرام است اینجا
خوانهای میوه رنگارنگ کشیدند و مایدهای نعمت گوناگون فرو چیدند
تشریفهای رنگ رنگ بخشش فرمودند و خلعتهای تنگ تنگ انعام کردند
ازین شگفتگی و خوشحالی چه گویم که حاجت شرح و ابلاغ نیست اگر توانم از نظر
مقصود قدسیان عالم بالا شمهٔ باز گویم که پس از چندین تکاپوی نظام
بخش ملک معنی و انتظام ارزانی کن عالم صورت را خلعت گرامی وجود

بوشانیدند

بوشانیدند و از مهد بطون ضایع و خلوات قدسی بمنصهٔ ظهور بدایع و جلوات
انسی آوردند ما شرح ابتهاج ملاء اعلی و کام روائی روحانیان تجرد نژاد از اندازه
گویائی برونست همان زمان که نیر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود فاصله
تیزگام و سواران چابک خرام بجانب مخیم اقبال و معسکر اجلال که مسافت
چار فرسخ در میان داشت برسانیدن این مژدهٔ جان فزا و نوید دلکش بشتافتند
و فردای آن شب که حامل روز سعادت بود وقت صبح صادق از آن
منزل بدولت کوچ شده بود و قریب به نیم روز نزدیک بمنزل و سرزمین
که بغایت دلکش و خوش هوا بود و آبهای بیغش و درختان دلکش داشت
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بسعادت تکیه فرموده بودند و معدودی
از مقربان سریر اعلی بخدمت حضور قیام داشتند تازه درختان
بفلک بر سای سایه فکن بر سر ظل خدای غلغلهٔ مرغان باغ
ریخته بر بزم نوای فراغ ناگاه از عقب سواری گرم رفتار پیدا گردید
مهتر سنبل که غلام قدیم حضرت جهانبانی بود از الطاف حضرت شاهنشاهی
بعد از آن بخطاب صفدر خانی بلند نامی داشت ازین پیدایی که
سفید روئی کونین در و مضمر بود آگاه گشته بعرض اقدس رسانید حضرت
فرمودند که اگر این سوار نوید رسان ولادت نور دیدهٔ سلطنت باشد ترا
امیر هزار سازیم بادشاهان جهان را سردار هفت اقلیم مژده کانی چنین
مژدهٔ اقبال مند ازین جانب نیز چابک روان باد رفتار از غایت
شادی عنانها از دست داده پیش دویدند و آن سوار رخش سعادت
هم نزدیک رسیده از غایت شوق باوازهای بلند شهریار جهانبانرا
بشادمانی جاوید مژده دادند و بطلوع نیر جلال از افق امید نوید رسانیدند

که سپیده دم صبح مراد در جیب آفاق دمیده و سروش بهار اقبال بر طبق امید
سر بر زد جهان لحظ آنحضرت سر بسجدهٔ شکر بدرگاه خداوند کاری ماندند
و جبین نیاز بر خاک خاکساری مالیدند تاج رفعت بر سپهر و روی طاعت
بر زمین پای دولت بر سریر و فرق منت در سجود بعد از ادای وظایف شکر
بمعسکر والا شتافته بارگاه سپهر کارگاه در آمدند جهان را جشن عشرت
و آیین دولت تازه شد و نقارهٔ عیش و شادی بآیین نشاط کیقبادی بلند
آوازه گشت بارگاهی ترتیب یافت بآیین همایونی و دلکش تر از جشن کیومرثی
و بزم فریدونی ای دیده بیا قدرت بیچون بنگر وین بزمگه از درون و
بیرون بنگر کز ذوق تماشای دو عالم داری از آرایش این جشن همایون بگذر
جهان پیر برگ و نوای جوانی از سر گرفت و عالم دلگیر عشرت فراموش
کرده را بیاد آورد ساقیان دست بجام می بخشش کردند خضر را تشنه
این چشمهٔ آتش کردند این چه می بود که ساقی بقدح ریخت فرو که مسیح
خضر از رشک کشاکش کردند مطربان دستان سرا و مغنیان جادو
نوا سازهای گوناگون نواختن بنیاد نهادند و پردهای رنگارنگ ساختن
آغاز نمودند چنگیان دست بر رشتهٔ مقصود در زدند عودنوازان غمهای
جهان را گوشمال دادند قانونیان از زلف مراد تار بر بستند نائیان کرم
نفس نغمهای رست آهنگ بر کشیدند دفچگیان دلها را بزلف مطلوب
در آویختند دایرهٔ دستان آیینهٔ اقبال در پیش رو نهادند ظریفان شکر
از رنگ آمیزی ظرافت نکته سنجان سحرپرداز از زبان سخن آفرین بستند
نادره حرف و بذله گوی لبهای مجلسیان را در قهقههٔ شوق در آوردند
سپهسالاران جهان کشای و سرداران صف آرای فوج فوج تسلیم

مبارکبادی

مبارکبادی بتقدیم رسانیدند و طوایف اعاظم و اهالی و افاضل و موالی
مراسم تهنیت و تعظیم بجای آوردند و دانش منشان اسکندر منش و اصطرلاب
دانان رصد بند که علی الدوام از همنشینان محفل نهانی و همرازان اسرار آسمانی
بودند زایچهٔ طالع مولود و ولادت مسعود را مرآت ضمیر اشراق پذیر ساختند
از نظرات کواکب و اتصالات کلی و تفاصیل احکام و عواقب آثار از طول
بقا و علو ارتقا بر مدارج معارج خلافت و سلطنت چنانچه رقمی از آن جداول
بر صفحهٔ اجمال کشیده می آید معروض داشتند و آنچه حضرت جهانبانی
جنت آشیانی که در علوم ریاضی پایهٔ بلند و فکرت فلک پیوند داشتند
و ضمیر باریک بین آنحضرت آیینهٔ گیتی نمای اسکندری و جام گیتی نمای
جمشیدی بود بدریافت والای خود استنباط عجایب و استخراج مآثر
طالع این کارنامهٔ ایزدی فرموده بودند با آنچه دانایان دیگر از تأثیرات بسایط
افلاک و نتایج اجسام و اجرام پی برموز غیبی برده بودند مقابله فرمودند
همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند و بعد از فراغ ازین جشن عالی مطابق
بشارت غیبی و اشارت ربانی چنانچه گذارش یافته آن گوهر قدسی بجلال
لقب ارفع و اسم اعظم ملقب و موسوم ساختند و در صحایف سعادت
و صفایح دولت مثبت و مرقوم گردانیدند و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر
رؤیای صدق برای بظهور پیوست تبارک الله زهی اسم سامی و طلسم
گرامی که از آسمان کبریای سپهر نور و صفا و ضیا فرود آمده و از مشرق تا مغرب
فروغ این اسم بر توان مسمی فرو گرفت باز شرایف این نام بدایع انتظام
یکی آنست که خدمت اخوی اعظمی جامع کمالات صوری و معنوی ملک
الشعرا شیخ ابو الفیض فیضی تحریرات بدیعه خود ایراد نموده اند که از غرایب:

مناسبت اسرار حروف که کلمات عالیات اند و در عالم تجرد و ترکیب
آثار آن بر وجه الم بحسب تفاوت مدارج و مصاعد ارتباط و انتساب ظهور
می باید آنست که بینات حروف آفتاب که دویست و بیست و سه
عدد است موافق است بعدد حروف اکبر: نوری که ز مهر عالم
آرایه است از چشمهٔ شاهنشه والا پدید است: اکبر که با آفتاب دارد نسبت
این نکته ز بینات اسما سدیست انتهی کلامه و دیگر از لطایف این اسم
جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تکسیر و عارفان آثار و ترکیب حروف و طبایع
شناسان الفاظ و کلمات که از مقامات بطون هویت و ظهور تنزلات خبر دارند
و از عالم نورانیت و ظلمانیت باعتبار تجرد از نقط و امتزاج با نقاط آگاهند
این حروف بیست و هشتگانهٔ ابجد بهفت حرف بهر عنصری از عناصر اربعه
منسوب داشته اند و حروف عدالت امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهار
گانه بوده از جامعیت مدارج کمال و سایر نعوت فضل و کمال آگاه می سازد چنانچه
الف آتشی و کاف آبی و یا بادی و را خاکی است و هرگاه اسمی بطریق سویت در عنصریت
از حروف فراهم آید که عنصری در آن ناقص نبود و عنصری مکسور نیاید هر آینه آن اسم در حد
ذات خود در کمال اعتدال باشد و اعتدال انشاء آیست که او را در حسن سیرت
و صحت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مسرت خداوند آن نام مدخل
تمام است و در ضمن این نکته دیگر بر دریچهٔ ادراک جلوه گر ... که این سعد اکبر را
هر چند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراکنده کردند چه در ترکیب و تنظیم
حروف این اسم دو حرف میانگی که آن کاف و باست کاف آبی است
دشمن بالای خود را که آتش است بر میدارد و با که بادی است دشمن پایین را
که خاکی است پراکنده میکند و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکاست

عالی اشارت

عالی اشارت این اسم بدیع خبردار گشته از فیض سعادات و کرامات مستمر بهره مند
گردند **ذکر صورت زایچهٔ مسعود که در وقت ولادت بموجب ارتفاع اصطرلاب**
یونانی ثبت یافته بود بیا ای آسمان سنج رصد بند نگاهی کن بعقل چرخ پیوند
بحسن طالع صاحب قران بین سعادت نامهٔ هر دو جهان بین تما
شاکن درین فرخنده منشور سعادت بر سعادت نور بر نور در وقت
نهضت رایات نصرت اعتصام از حصار امرکوت مولانا خاند منجم را
که در معرفت اصطرلاب و تدقیق زیج و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارتی
عظیم و ممارستی تمام داشت بجهت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت
ولادت ملازم درگاه عفت قباب ساخته بودند و چنان بمعسکر والا
نوشته معروض داشت که بارتفاع اصطرلاب یونانی و حساب
زیج گورکانی طالع سعادت بمطالع سنبله استخراج نموده شد و صورت زایچهٔ اقدس آنست

اگرچه سنبله برج ذو جسدین است مرکب از ثبات و انقلاب اما درین
دیباچه اقبال ثبات طالع بامعان نظر و لمعان تامل بدو وجه محقق شده
یکی آنکه جزو طالع درجه هفتم است از ثلث اول برج و آن باتفاق اهل
تنجیم ثبات دارد دویم آنکه برج ارضی است و مناسبت در عناصر بارض منسوب
واین دو دلیل است بر ثبات سریر سلطنت و استقرار مسند خلافت
وصاحب طالع عطارد درین زایچه از شرف منزل سعد اکبر است چه
مشتری که سعد اکبر است با اوست و عطارد کوکبی است که با سعد سعد تر گردد
و زهره که سعد اصغر است در خانهٔ اوست چنانچه عطارد در خانهٔ زهره زهره است
که میزان باشد و منسوب بعقل و دانش و فرهنگ است و آلیا نیز بحسب تربیت
و نیز بحسب برجیت در خانه دویم است که تعلق باسباب معاش و
قوام زندگانی دارد افاضهٔ کمال عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امور
معاش و معاد عالم را بنور عقل بیاراید و عقدهای دین و دولت خرد
بگشاید و زهره که بسعادت و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوب است
دری طالع آمده همواره اسباب شوق و سرور و مواد ذوق و حضور آماده
میدارد و از غرایب آنکه صاحب طالع در خانهٔ معاش نشسته و صاحب
خانه معاش در طالع و هر دو سعادت ذاتی و عرضی دارند و ایام زندگانی را
باعیش و کامرانی انتظام می‌بخشند و مشتری که سعد اکبر است و منسوب
بعدل و دیانت و علو همت و استقامت طبع و تعمیر عالم نیز در خانهٔ دوم است
ناظر بخانه چهارم که خانهٔ عاقبت است اسباب عشرت و کامرانی برجا
اتم تا عاقبة العاقبه مقارن حال فرخنده مآل آنحضرت میدارد و در ممتزج
المزاج بسبب مقارنه باسعد اکبر سعادت کبری یافته و سعادت بر سعادت

افزوده

افزوده و دلالت کرده بر آنکه صاحب طالع بعلو همت و سمو منزلت بر همه
فایق باشد و بارباب عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا مجالست نماید
و دانشوران روزگار و دانایان هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند
و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده احرام طواف آستان رفیع
او بندند و آنچه در ضمیر الهام در و داد پرتو حضور اندازد و موافق عقل و مطابق
نفس امر باشد و ابواب نصفت و معدلت بر روی عالمیان گشوده و در جمیع
امور حفظ مراتب دیانت نماید در اختراع مبانی عمارات عالی که ملوک گذشته را
کمتر دست داده باشد همت بکار رود و ران عمارات دلبند بانواع خوشحالی
و خرمی داد اصناف آزادگی و بیغمی بگذرانند و از جمله غرایب آنکه زهره در خانه
عطارد است و عطارد در خانهٔ زهره و هر سعادت جمع شده یکی سعادت مشتری
دوم سعادت زهره سیوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده و این
بغایت نادر افتد و نیر اعظم عطیه بخش عالم که نظام بخش امور جهانیانست
علی الخصوص کرامت فرمای جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانهٔ سیوم
در برج ثابت واقع رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده و
چون از هبوط بر آمده روی بشرف دارد شرافتش روز افزون ساخته و
چون ناظر است بخانهٔ نهم که خانه سفر است همواره در سفر رایات فتح و ظفرش
سربلند بوده از آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست روشنی
بخش جهان باشد و خانهٔ سیوم که با قربا نسبت یافته عقرب است از اقارب
عقارب جزر داده و زحل در آنجا آن نیز و بیگان دور را نحوست و
نکایت بجا و بپا مغلالت و هلاکت رسانیده و قوس و تحت رابع است و آن
خانهٔ عواقب کار است و مشتری که صاحب اوست نظر تسدیس وارد و متصل است

بعطارد مسعود و در حد خود و مثلثهٔ خود است در هر کاری که توجه فرماید
بآسانی بدین روشنی انصرام یابد و عاقبت کارش بکام روای باشد
و خانهٔ فرزندانست جدی است و آن برجیست بسیار فرزند و مریخ که کوکب
سپاه است در آنجاست و کدخدای طالعست که مدار قانون عمر بر دست و
جلایل امور آنکه این کواکب بطیش در برج الشرفست در وجه و مثلثهٔ و در حیان
واو در جان و اثنا عشریه خود را از عمر دراز بهره مند کرده اند و از بسیاری اولاد
و احفاد بهره مند سازد و از فرزندان برخوردار کامکار اعتضاد بخشد و
سپاه و گیتی پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد و از جملهٔ اتفاقات حسنه آنکه
در زایچهٔ طالع حضرت صاحب قرانی نیز مریخ در پنجم بود چنانچه در ظفرنامه ایراد یافته
و حکمت پروران تجربه کار در طالع سلاطین قوت مریخ اعتبار کرده اند و
درین زایچهٔ قوی حال قدسی مثال زیادتی از طالع صاحب قرانی آنست
که این کوکب والا در برج الشرفست با قوتهای که گذارش یافت چنانچه این
معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت در فتح و نصرت و تسخیر ممالک
آگاه میسازد و ایما می نماید ازین که صاحب طالع هرچند دراز عمر شود جاه او
بیشتر و بهتر از ایام شباب باشد و ماه که واسطهٔ تاثیر علویات بسفلیات است
زاید النور آمده بدولت روزافزون رهنمونی می نماید و هیلاج هم اوست
که بمنزلهٔ روح است و مربی بدن در خانهٔ پنجم است منصرف از مریخ بتثلیث زهره
واسطهٔ دوام صحت و تندرستی مزاج و قوت بدن گشته و خانهٔ ششم دولت
منسوب بلشکر و صاحبش که زحل است در سیوم واقع شده که خانهٔ اعوان و انصار است
و در اسفل دست لشکر را نیز از خیل مخلصان و فدائیان داشته و تد سالی تحت
بدرجهٔ هفتم حد زهره است و از مثلثهٔ داو در جان اوست مخدرات حریم عصمت را

در لوازم

در لوازم رضاجویی و آداب خدمتگاری ثابت قدمی عطیه نموده و از نیکو
خدمتی کامیاب دولت سعادت ساخته و خانهٔ هشتم حمل است صاحبش مریخ که
سعادات مذکوره دارد و ناظر بطالع بنظر تثلیث است اشارت بر حمایت الهی
نموده در موافقت خوف و مکامن خطر و خانهٔ نهم خانهٔ سفر است صاحبش زهره
در طالع قرار گرفته مواد سرور و جمعیت در سفرهای دور و دراز آماده میدارد و موجب
ازدیاد ملک میگردد و سهم السعادت در وتد عاشر است که خانهٔ دولت و اقبالست
و صاحبش عطارد مسعود ناظر بنظر تثلیث و همچنین سعد اکبر ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت
عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده و خزاین روزگار را در حیطهٔ تصرف و
قبضهٔ اقتدار او در آورده و خانهٔ یازدهم که خانهٔ امید است صاحبش قمر
زاید النور در پنجم طالع بواسطهٔ نظر تثلیث بطالع سبب حصول امانی و آمال
شده و در خانهٔ دشمنانست ذنب جا گرفته در خواری و نگونساری اعدای
دولت ابد پیوند اهتمام دارد و هر بی دولتی را که از قبلهٔ اطاعت روگردان شده
ببادیه فنا سرگردان ساخته صاحبش که نیر اعظم است در خانهٔ سیوم که جای اعوان
و انصارست جای گرفته بسیاری از مخالفان را پشیمان ساخته در سلک
بندگی و جان سپاری در آورده و از غرایب این طالع آنکه عاشر که خانهٔ
دولت و سلطنت است جوزاست که خداوندش صاحب طالع است و مقرر
که صاحب طالع میخواهد که منسوب خود را برتبهٔ بلند برساند لیکن بواسطهٔ موانع
از قوت بفعل نمی آید و درین طالع مسعود آن نه جای دولت و سلطنت
واقعست هرگاه که دولت در خانهٔ او نشسته باشد چگونه از منسوب خود دریغ
دارد و تصویر زایچهٔ طالع آسمان برای حضرت شاهنشاهی و جملی از احکام طراز
اختر شناسان هندوستان طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب

منجمان هند اسد قرار یافت که برج ثابت و کمال غلبه و استیلا و صولت
و استیلا دارد و نیر اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشترست
صاحب طالع واقع شده این نشانیست روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور
و فرمان دهان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد و روز بروز قوایم سلطنت
و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد و قواعد رفعت و شوکتش باستقرار
و استدامت انجامد پنجه قهرش دست گردن کشان بر سکال تابد و هر و آوازه
کوس نیرودش زهره سفدران شیر مرد را آب سازد و صورت زایچه اقدس
بموجب تحریر عمدۀ منجمان هندوستان جوتکرای که از معتزمان عتبه شاهنشاهی
بود رقم زده کلک تصریح میشود

باوجود کمال بی تعینی و بی تکلفی حضرت شاهنشاهی جنت بین شعشعۀ عظمت و جبروت

که از پیشانی

که از پیشانی سطوتش می تابد دلالت میکند که قول منجمان هندوستان که طالع
اشرف اسد میگویند نزدیک بواقع باشد و در کتب احکام این طبقه مقررست
که صاحب این طالع بسیار مال و غالب بر دشمنان و بخشاینده بر گناهکار باشد و بآیین
عدل و انصاف گراید و کارها بعقل قوی و رای متین خود سرانجام دهد و بسفر
مایل بوده از سفر بهره مند باشد و صاحب فرزندان ارجمند رضاجوی شود و
مشتری و زهره در خانۀ دوم فراهم آمده طالع را بفنون هنرمندی و انواع
دانشوری رهنمون گشته و چون سعد اکبر در خانۀ عطارد است بعطیۀ حسن صورت
و تناسب ترکیب عنصری و سنجیدگی و آراستگی مجلس و خرد عالی و اندیشۀ بلند
در خداشناسی و یزدان پرستی و نیکوکاری و انتظام هر کاری از روی شایستگی
ممتاز ساخته و زهره در سنبله بآرایش مخدرات سرادقات اقبال و افزایش
پیرایۀ حسن و جمال اهتمام نموده و نیر اعظم چون در سیم است هرچه خواهد از کارهای
بزرگ بی ملاحظۀ کسی بجای آرد و توانا باشد و برادران بپایۀ او نرسند بلکه
نجم طالع اخوان محترق گردد و جهانیان بر هواداری او متحد و متفق باشند
و چون عطارد در سیوم است هنرمند و کاردان بوده به بیکاری خویش نداشته
باشد مشقت کش و دشمن کش گردد و در الهیات و دیگر فنون حکمت بکرهای
دقیقش و مرتبۀ ذوق و وجدان باشد و چون در میزانست مشهور آفاق
گردد و کارهای بسندیده فراوان میداشته باشد و در ازمنۀ ممتده
جهان بستانی و جهانبانی کند و تدبیرات صایبه و افکار دقیقه نماید و زحل چون
در سیوم ست آسایش و آسودگی فراوان بیند و خدمتگاران رضامند
بجناب داشته باشد و با شجاعت ذاتی بعقل کامل خود کار کند و چون در برج
دو شرفست صاحب فخر این عالم شود و چون در سایۀ که نمایۀ آفتاب جهانتابست

خزاین بیکرانش مدتهای مدید و عهدهای بعید دراز برقرار ماند و سفرهای دلخواه
بکامرانی و کام پستانی کند و از و بزرگتری در روی زمین نباشد و جانوران
سیاه رنگ عظیم جثه بر درگاه او باشند هرچند بسن و سال بزرگ گردد قدر او
بزرگتر شود و کثرت سپاه و کمال دولت و جاه بی مشقت و تردد او حاصل آید
و بدولت و اقبال دیرگاه ماند چه ازین بطلی تر کوکبی نیست بسط سعادات سید
امت سلطنت و امتداد زمان از عطیهای اوست و نیر اعظم و زحل و عطارد در
یک برج اند دوست برور و دشمن کاه باشد و آئین دوستی و دشمنی نیکو داند
و مریخ در قوس است جهانیان او را ستایش کنند چه در منطقهٔ طالع و در بیت دوست
خود است دوستی قوی حال که آن سعد اکبر است اندیشهای و غمهای طوایف عالم
دور کند و خوشدلی و کام روا باشد و بقوت صوری و معنوی و ذاتی
بزرگ بزرگان و پادشاه پادشاهان شود و پرتو شهرتش عالمگیر گردد و
صیت عظمتش از کران تا کران برسد بسیاری از سلاطین و حکام در تحت حکم
او باشند و از و اندیشه ناک بوده مطیع و منقاد گردند و چون در خانه
مشتریست و نیر اعظم نظر بر وی دارد سروران جهان سر بر خط فرمان او
باشند و خاک آستانش سجده گاه اطاعت خود سازند و قمر در ششم است
دشمنان او بزرگان باشند اما باو نرسند و تاب بارقهٔ قهر و عظمت او نیارند
و بحیثیت دوستی او را ترتیب دهند تا باقتباس انوار وفاق او از آفات
سلامت مانند و چون در حدیست و بال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند و
خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل و مطابق
نفس امر کند و ادیان مختلف و مشارب متفاوت نموده هر طایفه را بنیکوکاری
راهبری نماید و خواهد که عالمیان از نشیب آباد تقلید بر آمده بیاوه قویم تحقیق

گرایند و چون

گرایند و چون مشتری بر و نظر میکند قدرت و قوت پادشاهی او زیاده از اندازه
قیاس باشد و صاحب فرزندان شایسته گردد و چون زهره ناظرست علایق
بزرگ منش خجسته کردار در خدمت او بعمرهای دراز باشد و از رضاجوی
فرزندان نیک نهاد کامران شود و ضابطه چند از کتب حکمای هندوستان که دلالت
بر جلالت قدر این زایچهٔ قدسی میکند نیز ایراد می یابد چون دوازدهم قمر یکی
از کواکب سیاره واقع شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد و غبار عارضه
بدامن عافیت او کمتر رسد و چون در عین قوت بود و شهادت اثر از و
سعادت شرف داشته باشد پادشاهی بزرگ پدید و بطول حیات و فور برکات
در منازل عالی اساس و اماکن والا بنیان مسرت آرای گردد و چون درین
زایچه دوازدهم قمر مریخ است حصول این معنی بر وجه کمال رو دهد و صاحب
عساکر منصوره گشته در معارک رزم صف شکن و دشمن فکن باشد و بر هر کس
نظر خشم اندازد رو گداخته سطوت جلال او گردد و چون دوازدهم نیر اعظم کوکبی
مسعود واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم طبع سخن که از دانش پذیر قوی
حال صاحب اقبال بوده در جایی که دلیران شیر و مردان مرد متوهم شوند
صاحب این سعادت هرگز متزلزل نگردد و پای وقار در دامن تمکن و بردباری
کشیده دارد و در آنجا توهم شایبهٔ تغیر بساحت احتیاط او راه نیابد و درین
زایچهٔ مقدس و سعدین در دوازدهم اتفاق افتاده افاضهٔ سعادت
مینماید چون صاحب طالع نیر اعظم باشد و در سیوم واقع شود مولد اشرف را
بمرتبهٔ سلطنت عظمی رساند چنانچه درین دیباچهٔ سعادت پرتو ظهور دارد و
چون مشتری و عطارد و زهره هر سه ناظر باشند بر کشورگشای و فرمان روای
مولود مسعود آگاهی بخشند چنانچه درین توجه نگارین چراغ دولت می افروزند

واگر جز طالع یا قمر در نهم برج باشد و چهار کوکب یا زیاده بقمر ناظر نیست و دو
سلطنت بصاحب طالع متعلق شود و ممالک فراوان در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ
اقتدارش استقرار پذیرد و درین طالع با وجود بودن جز طالع و بودن قمر
در نهم برج خود قمر را پنج کوکب ناظرند نیز اعظم سعد اکبر سعد اصغر زحل عطارد و دیگر
زایچهٔ قدسی صاحب طالع در خانهٔ سیوم است مولود اقدس را اکابر و [illegible]
دیر نماید و دوستان جانسپاری بهم رسند و نیکوکار و بخشنده و قوی حال باشد
و سلطنت بی گزند و سعادت بی منتها بهره مند شود و صاحب دوم در سیوم
واقعست کارهای عظیم کند و شغلهای شگرف بوجود آورد و اختراع قوانین
دولت و حکمت کند و بد اندیشان را تنبیه فرماید و ازین ممر اندیشهٔ برای
ضمیر والا نگردد و صاحب سیوم در دوم است بیچارهای از پای افتاده را دستگیری
کند و با خویشاوند سعادت پیوند مهربانی پیش آید و سایر نیک اندیشان از فیض
انعام و احسان او بهره مند گردند و از حدایق افضال و اکرام او ثمرات بر
چینند و مقررست که اگر صاحب سیوم سعد باشد مولود گرامی بسلطنت علیا رسد
چنانچه مقدس صاحب سیوم سعد اکبرست هر اینه دلالت دارد بر خلافت کبری
و ایالت عظمی و صاحب چهارم که مریخ است در پنجم جا گرفته پدر والا قدر از جهت
اشرف او مؤید بتأییدات غیبی گردد و فرزندان عالی نژاد او دراز عمر باشند
و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند و صاحب پنجم که مشتریست در دوم است
خزاینش فراوان شود و ممالک عظیمه در تحت تصرف او در آید و چون زهره نیز در
دوم است بنکات موسیقی و دقایق ادوار و رموز نغمات باریک بین و موی
شکاف باشد و صاحب ششم زحل در سیوم است بعضی از علا زمان در کام اندیشهٔ
ناشایسته پیش گیرند و پایمال قهرمان اقبال شوند و صاحب هفتم زحل در سیوم است

امور شوکت

امور شوکت و ابهت نجد بر مصایب خود انتظام دهد و در خاطر او این آرزو جای
کند که مرا برادری نشد که در خدمت من سربلندی و صاحب هشتم مشتری در دوم است
تدبیر والای خود اموال فراوان و خزاین بی اندازه را متصرف باشد و تواند
بود که میراث نیز بدست او افتد و صاحب نهم مریخ در پنجم خانهٔ مشتریست دلالت
بر قوت حافظ کند و یاد داشت قوی داشته باشد هر چه با خلق کند شایسته
کند و پرستش خالق پسندیده نماید بآیین نیکو در رعیت پروری و معدلت
گستری بسر برد و او را فرزندان دولتمند حق پرست شوند و متادب بآداب
اطاعت و رضاجویی باشند صاحب دهم زهره در دوم است بوالدین و با بزرگ
سالان خویش با دب و رضا طلب باشد و صاحب یازدهم عطارد در سیوم است
خدمتگاران و ملازمان درگاه را دوست دارد و سپاه جهانیان باشد و
دشمنان او بی بخت و شقاوت او نیست و نابود گردند و صاحب دوازدهم قمر
در ششم است مخالفان و منافقان او فراوان باشند و از صدمهٔ صدای
کوس دولت و غلغلهٔ بهجای عظمت او سراسیمه و پراکنده گردند و غایب و خاسر
روی بفرار نهاده را فنا نهند و اگر مشتری یا زحل در دوم واقع شود مولود مسعود پادشاه
بزرگ گردد و بر دشمنان چیره دست شوند و نیز هر گاه قمر در جدی که خانهٔ
زحل است وقوع یابد و در نه بهر زحل جای گیرد دلالت کند که اکثر عالم فرمان
بردار مولود محمود باشد و اطراف ممالک و بحر برای منتهی شود و ایام سلطنت
سعادت انتظام و انبساط و امتداد یابد و نیز مقررست که چون در زایچه دلالت زحل
در شرف باشد مولود اشرف پادشاهی بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد و این همه
ضوابط و دلایل درین زایچهٔ مسعود رقم ظهور دارد و ذکر زایچهٔ سعادت ارقام کلانتر
الزمان عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده اند در رسالی که قدوهٔ علمای روزگار

ونقاوهٔ دانش اندوزان اموزکار قسطاس دقایق علوم اقلید معاتق فنون
مرتقی مدارج علیا مسن حقایق اشیا نقاد جواهر معانی حلال غوامض یونانی برده
نکاف روابط نور و ظلام نکته طراز حرکت وسکون اجرام و اجسام عنقای اوج بلند
پروازی علامة الدهر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی برهنمونی بخت بیدار بساط
سریر ارفع اعلی مشرف شد بمراتب رفیع و مدارج عالی خلعت اقتیاز راقم این
شکرنامه مذکور ساخت که زایچهٔ طالع مسعود مختلف بنظر میرسید مامول آنست که ایشان نیز
بنمود از صحیح غور تمام کرده بمیزان تحقیق بسنجیده خدمت میر الکمال تدقیق بعون الله
فارسی و قوانین یونانی استنباط طالع اشرف نموده اسد قرار داده بجوق باعتقاد محرر متعمد
برین زایجات صورت انزا با نموده از احکام ایراد مینماید

مرکز طالع

مرکز طالع اشرف درین زایچهٔ اقدس که کارنامه ادوار ثوابت وسیاره است
بیست و هشت درجه و بیست و شش دقیقه است و قایم الوتد و اتفاق افتاده
و چون مرکز طالع سعادت مطالع از خانهٔ نیر اعظم است هیچ کوکبی صاحب شرف
خانه او نیست و حد مریخ است و رب مثلثه اش سعد اکبر است بشرکت نیر اعظم
و خدمت زحل و وجه و دریجان مریخ و نه بهر مشتری و آذرجان و هفت بهر مریخ
و اثناعشریه قمر و وبال زحل است و این درجه مذکر است و نیره و از نحوست
خالی و مستولی برین طالع نیر اعظم است بجواز شرکت بنجوی زحل و زهره در
برج سنبله در بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه و سی و هفت ثانیه و سهم
الولد بقول در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم المال در بیست و پنج
درجه و هفده دقیقه و سهم موت الاب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه
و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه و سهم عدد الاخوة در چهارده
درجه و دوازده دقیقه سنبله است **مرکز خانه دوم** بیست و هشت درجه
و چهل و سه دقیقه سنبله است و خانه شرف عطارد است و حد زحل و رب مثلثه اش
قمر است بشرکت زهره و خدمت مریخ و وجه عطارد و دریجان زهره و نه بهر عطارد
و آذرجان قمر و اثناعشریه نیر اعظم و هفت بهر و هبوط زهره و وبال مشتری است
و مستولی برین خانه قمر است و این درجه مذکر است خالی از ظلمت و نور و نحوست
و سعادت و مشتری در پانزده درجه و سیزده دقیقه و سی و هفت ثانیه و
عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقه میزان است و سهم الرجاء در دوازده
درجه و پنجاه و سه دقیقه و سهم نصرت و الظفر در یک درجه و هفده دقیقه میزان است
و جزو اجتماع مقدم در بیست و چهار درجه و پنجاه دقیقه میزان است **مرکز خانه سیوم**
بیست و هفت درجه و یک دقیقه میزان است و خانه زهره است و شرف زحل و حد مریخ

ورب مثلثه اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری و وجه مشتری و دریجان
و نه سهم و اثناعشریه و هفت بهر عطارد و او رجان و هبوط نیز اعظم و وبال مریخ است
و مستولی برین خانه زحل است و این درجه مونث است و مضیئه و خالی از نحوست
و سعادت و زحل در ده درجه و دقیقه و سی و سه ثانیه عقرب است و سهم الغیب در هفده
درجه و پنجاه دقیقه و سهم سعاده بر قول بطلمیوس و محی الدین مغربی در هفده درجه
و نه دقیقه و سهم الاصدقا و الخیر و سهم العبید لقبولی در بیست و سه درجه و دوازده
دقیقه و سهم الامراض لقبولی در هفده درجه و بیست و یک دقیقه و نیز اعظم
در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیه عقرب است مرکز خانه چهارم
بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقه عقرب است و این تد قایم است و خانه
مریخ و حد زحل و وجه اثناعشریه و وبال زهره و رب مثلثه مریخ است بشرکت
زهره و خدمت قمر و دریجان عطارد و نه بهره هفت بهر مشتری و مستولی برین
خانه مریخ است و این درجه مذکر و قیمه و خالی از نحوست و سعادت است و سهم سفر
البر در دوازده درجه و بیست و هشت دقیقه قوس است و سهم الخصومات در بیست و
هفت درجه و سی و دو دقیقه عقرب است مرکز خانه پنجم بیست و هفت درجه
و یازده دقیقه قوس است خانه و نه بهر مشتری و شرف ذنب و حد مریخ و وجه زحل
و رب مثلثه اش مشتری بشرکت شمس و خدمت زحل و دریجان شمس و خدمت
او و رجان زهره و اثناعشریه مریخ و نه بهر مشتری و هفت بهر زحل و هبوط
راس و وبال عطارد است مستولی برین خانه مشتری است بحو شرکتی از زحل
و این درجه مذکر است و قیمه و از نحوست و سعادت خالی سهم السلطنة و الملک
در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقه قوس است منقار الدجاجه و نسر الطایر
در بیست و پنج درجه جدی است و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و دو

ثانیه و قمر

ثانیه و قمر در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیه جدی است مرکز خانه
ششم بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقه جدی است خانه زحل و شرف
و حد مریخ و وجه شمس و رب مثلثه اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مریخ
و دریجان و نه بهر عطارد و او رجان اثناعشریه و هبوط مشتری و هفت بهر و وبال
قمر است مستولی برین خانه مریخ است بشرکت زحل و قمر و این درجه مذکر و نیره
و نحس است و راس در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده و
ثانیه دلو است و سهم الحبس و الاساری در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه
جدی است و سهم موت الاخوة در دو درجه و یک دقیقه دلو است مرکز خانه هفتم
بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه دلو است خانه و حد و اثناعشریه زحل
و رب مثلثه اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری و وجه قمر و دریجان
و نه بهر عطارد و هفت بهر مشتری و وبال شمس است مستولی برین خانه زحل است
بشرکت عطارد و نحو شرکتی از مشتری و این درجه مذکر و مظلمه و خالی از نحوست
و سعادت است سهم الالفة و البقاء و الشباب و المحبة در بیست درجه و هشت دقیقه
حوت است مرکز خانه هشتم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه حوت است خانه
بهر مشتری و شرف زهره و حد و وجه و دریجان و او رجان و رب مثلثه اش
مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر و حد و هفت بهر و اثناعشریه زحل و هبوط
عطارد است مستولی برین خانه زهره است بشرکت مریخ و نحو شرکتی از قمر و این
درجه مذکر و قیمه و خالی از نحوست و سعادت است و سهم الشرف در بیست درجه
و هشت دقیقه حمل است و سهم الشجاعة در دو درجه و پنجاه و سه دقیقه حمل است مرکز
خانه نهم بیست و هشت درجه و یک دقیقه حمل است خانه مریخ و شرف نیز اعظم
و حد زحل و هبوط و او رجان و وجه و وبال زهره است و رب مثلثه مشتری است

بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و در ریحان و نه بهر و اثنا عشریه و هفت بهر مشتریست
مستولی برین خانه مریخ است بشرکت مشتری و نحوست شرکتی از زحل و این درجه مذکر
و نیره و از درجات آثارست سهم الولد المذکر بقولی در بیست و سه درجه و چهل
و نه دقیقه ثورست و سهم سفر البحر در دو درجه و بیست و شش دقیقه و سهم الامام
در پنج درجه و صفر دقیقه ثورست **مرکز خانه دهم** بیست و هفت درجه و بیست و یک
دقیقه ثورست خانه و او رجان زهره و شرف و رب مثلثه اش قمر است بشرکت
زهره و خدمت مریخ و در ریحان زحل و نه بهر و هفت بهر عطارد و در اثنا عشریه و حد
و وبال مریخ است مستولی برین خانه زهره است بشرکت تام قمر و شرکتی از
مریخ و این درجه مذکر و نیره و خالی از نحوست و سعادت است سهم السعادت بر
قول غیر بطلمیوس و محی الدین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقه جوزا است
و سهم الرزق در بیست و پنج درجه و هفت دقیقه جوزا است و سهم الولد المذکر
بر قولی در بیست و نه درجه و چهل دقیقه ثور است الربیع در چهار درجه و چهل
دقیقه و سهم الاملاک در نوزده درجه و بیست و شش دقیقه و سهم الاعداء بقولی
در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقه جوزا است **مرکز خانه یازدهم** بیست و
هفت درجه و یازده دقیقه جوزا است خانه و نه بهر عطارد و رب مثلثه اش
او است بشرکت زحل و خدمت مشتری و شرف راس و حد و دریجان زحل
و وجه شمس و او رجان زحل و وجه شمس مشتری و اثنا عشریه و هفت بهر زهره است
و این درجه مونث و قیمه و خالی از سعادت و نحوست سهم عواقب الامور
و سهم التزویج در چهارده درجه سرطان است مستولی برین خانه عطارد است
بشرکت زحل **مرکز خانه دوازدهم** بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقه
سرطان است خانه و وجه قمر و شرف و نه بهر و دریجان مشتری و حد و وبال زحل است

در رب مثلثه اش

در رب مثلثه اش مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر و او رجان و اثنا عشریه
و هفت بهر و هبوط مریخ است مستولی برین خانه قمر است بشرکت مشتری و مریخ
و زهره و زحل و این درجه مونث و نیره و خالی از سعادت و نحوست است
و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه اسد است
سهم العلم و الحلم و الغلبه و النصره در سیزده درجه و بیست و دو دقیقه و سهم الولد
بقولی در دو درجه و چهل و نه دقیقه و سهم الخوف و الشدة در بیست و دو درجه
و پانزده دقیقه و سهم الحیوة در دو درجه و چهل و نه دقیقه و سهم الاب در نوزده
درجه و بیست و دو دقیقه اسد است و درین زایچه هیلاج اول جزو اجتماع
مقدم است پس سهم السعادة پس درجه طالع و کدخدا از هیلاج اول زحل است
پس مشتری و از هیلاج سهم السعادت اول مشتریست پس زحل و از درجه طالع
اول شمس است پس مریخ **شرح احکام این زایچه بدیعه که هیکل با نمودی انجم و**
افلاک و تعویذ تارک قرون و ادوار است چون اساس زایچه قدسی
استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بدایع انتظام این زایچه مقدسه ناگزیر
است **احکام خانه اول** چون مرکز طالع از اسد است که خانه نیر اعظم است دلالت
میکند بر علو فطرت و بها و بودن هیکل مقدس قوی و توانا و بزرگی سر و
فراخی پیشانی و کشادگی سینه و قدرت و سلطنت و شهامت و عظمت و مهابت
و حسن منظر و قوت دماغ و چون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که
خانه و شرف عطارد است که در خانه زهره در دوم طالع است و متصل بمشتری
و در حد و مثلثه خود است باید که در همه امور مالی و ملکی بنفس نفیس خود بار
رسد و بتدبیرات درست سرانجام مهام خود نماید و چون مستولی برین طالع
شریف نیر اعظم است بمشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک هند و ستان و بعضی

از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد و چون بحسب مقام نیر اعظم بعد زحل است
پادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع و چون صاحب مرکز دوم که
عطارد است متصل بصاحب طالع شده دلالت کند بر آنکه مال و ملک تا ساقی
دست دهد و بودن طالع و سهم السعادة و جزو اجتماع مقدم از برج کثیرة المطالع
دلیل قوی بر درازی عمر و امتداد سلطنت باشد **احکام خانه دوم** چون مرکز
خانه دوم از پسندیده است که خانه عطارد است متصل بشمس و اکثرش از میزان
که خانه زهره است و او در طالع است که خانه و شرف عطارد است دلالت کند
بر آنکه مال و ملک از ثمر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود و یا بنده منصب
بزرگ پادشاهی باشد و بودن مشتری درین خانه در حد خود و اتصال عطارد
و با و مقوی این معنی است و بر آنکه وزرا بقوت وافر این صاحب طالع در
انتظام امور ملک و مال کوشش کنند نه بتدبیر خود بلکه اندیشها ایشان پیش تدبیر
خدیو زمان نماید و چون صاحب دوم در طالع است مال خزاین این بی حساب
او رایج شود و چون مشتری درین خانه است مال را در مسالک رضای ایزدی
صرف کند و در مرضات خدائی نگاه دارد و نظام احوالش روز بروز دولت
افزاتر باشد و بودن مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرامی است جناب فرزند
زادهای گرامی را دریابد و این سعادت منشان بنظر تربیت او بزرگ حال
شوند و زحل چون در دوم است و در شرف هرگز نقصانی خزاین معموره او نرسد
و هیلاج که جزو اجتماع مقدم است درین مقوی این معنیست و کدخداه که زحل
است و در شرف خود و شریکش که مشتری است درانجا آمده عطیه عمر مقدس از قمر
و کدخداه دوم سیوم که مریخ است از عمر طبیعی که و هست و سال است متجاوز
باشد بودن قمر مستولی برین خانه مؤیدی دیگر است برای اساس این سعادت

احکام خانه

احکام خانه سیوم چون صاحب طالع در سیوم است دلالت کند بر کمال حلم و آهستگی
و وقار و اعزاز نزد اعدا و اقربا و این گروه از کوته بینی در مقام یک جهتی
نباشند اما چون آن مرکزی که صاحب طالع در وست خانه مریخ و مثلثه و حد
و او در جان و در پناه اوست و او در پنجم طالع است که خانه فرح و شرف اوست
و در مثلثه و وجه مشتری و او در جان صاحب طالع است اندیشهای نادرست
این طبقه موجب زیادتی جاه و سبب مزید دولت صاحب طالع گردد و چون
اوایل سیوم که تعلق به برادران دارد مورد سطوت نیر اعظم است
دلیلست بر آنکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس در حساب نباشند و از
پیمانه عظمت شربت و البین در کشند و اواسط و اواخر سیوم که تعلق با
باخوان و انصار دارد محل سهم السعاده است بقول بطلمیوس و نیز وجه نیر
اعظم است و او شریک کدخداه است دلیل است بر آنکه دوستان و مخلصان
بر بساط یکرنگی و جان سپاری بوده در اداب دولتخواهی ثابت قدم باشند
و از طرف صاحب طالع بسعادت و دولت رسند و چون این محل از خانه سیوم
تعلق بمریخ دارد که در شرف خود است و آن خانه فرح و خانه زحل که کدخداه
مقدمست و آن نیز در شرف خود است دوستان همه با شکوه و شوکت باشند
و بودن زحل مستولی برین خانه که کدخداه است و واقع در شرف دلالت
تام برین امور دارد و بودن صاحب سیوم در پنجم دلیل است بر انتظام احوال
فرزندان گرامی و آنکه نقل حرکت نزدیک بسیار روی نماید که موجب انبساط
خاطر گردد و از غرایب آنکه سهم الغیب باتفاق و سهم السعادت بر قول بطلمیوس
و محی الدین مغربی دریکجا جمع شده که درجه سعد هم عقرب است که داخل خانه سیوم
است و این در طوالع کمتر افتد دلالت قوی می کند موهبت از عالم غیب سعادت

برسعادت روی دهد و هر آینه دلیلی متین است بر اطلاع بر خفایا امور و انکه ضمیر
منیرش مورد ظهور مغیبات باشد **احکام خانه چهارم** چون صاحب مرکز این خانه
مریخ است و در شرف و وجه مثلثه خود و حد مشتری است و او مستولی است برین خانه
دلیلست بر انکه در دل مرتبه ملک ابهی شکریانی در تصرف در آید و چون این خانه
برج ثابت و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت همیشه ملک در او لیای دولت
باشد و هرچه در تصرف اولیای دولت در آید پایدار بود و چون هشتم چهارم
باعتبار این درجات که از اول عقربست جوزاست که صاحبش در رجعت
شعاع نیر اعظم مختفی است دلالت کند بر انکه چون صاحب طالع بسن تمیز رسید
سلطان عقلش ظهور و والد ماجد مولود مسعود درین هنگام رو بکمون و
بطون آورده اقدام بشهرستان جاودانی نماید و چون اکثر این خانه
از برج قوس و صاحب حد و رده و طالع مولود و دوستدار حق کذار پدر
باشد از ملک پدر روره منذکر دو **احکام خانه پنجم** چون صاحب اکثر خانه
بسیوم که تعلق بجهان و غلمان و معاونان دارد و بعضی مریخ در پنجم و در
شرفست دلیل است بر جلایل احوال فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط
ایشان مستولی برین خانه زحل است که در شرف و مثلثه خود و ولد خواه
است و مشتری که در وجه و مثلثه خود است و شریک با خداه و صاحب مرکز
این خانه دلالت کند بر انکه فرزندان مولود سعادت پذیر و معین دولت
گروند تا رک او پا از زمین رضامندی بر نگیرند و نسر طایر که بر مزاج مریخ
و مشتری و منقار الدجاجة که بر مزاج مشتری و زهره است درین خانه ا
دلیل قوی بر قرار او انی صید مسرت و سعادت است **احکام خانه ششم**
چون صاحب این خانه که زحل است در شرف خود است و راس درین خانه

دلالت کند

دلالت کند بر دوام سرور مولود و حصول مال و منال فراوان و استقامت
صحت عنصر و اعتدال مزاج و احیانا اگر اندک عارضه مراعون مزاج قدسی بود
بی شائبه امتداد بصحت کامل انجامد و چون مستولی برین خانه مریخ است بشرکت
زحل و زهره و در شرف اند خدمتکاران و ملازمان سعادتمند فراهم **احکام خانه**
هفتم چون صاحب مرکز خانه هفتم زحل و در شرف صاحب طالع را در اوایل
جوانی پرده کیان سرا پرده ازدواج از خاندان فرمان و مان بند باشند
و چون سهم الالفه و المحبه درین خانه است دلالت بر مزید التذا و الفت و
مودت کند خصوص که سهم الالفه در حوتست که خانه مشتری و شرف زهره است
احکام خانه هشتم چون مرکز این خانه از حوتست و صاحب او مشتری در
دوم است در حد مثلثه خود و سهم الشرف درین خانه است و مستولی برین
خانه زهره است بشرکت مریخ که در شرف است بر عدم خوف و خطر و بحفظ و حمایت
ایزدی مامون بودن **احکام خانه نهم** چون مرکز این خانه از برج حملست
و خداوند که مریخ است در شرف و فرح و مستولی برین خانه مولود مسعود از
سفر کامیاب بود و سفرهای دورش متضمن تسخیر ولایتی باشد **احکام خانه**
دهم چون مرکز این خانه از ثورست که خانه زهره است و مستولی برین خانه
و در طالع است دلالت کند بر سعادت تامه و ریاست عامه که عبارت از بادشاهی
عظیم است و انکه این منصب والا در قبضه قدرت صاحب طالع امتداد
پذیرد خصوص که این خانه شرف قمر است و قمر ناظر باو و بطالع بانظر تمام
دوستی و چون سهم السعادت بقول جمهور درین خانه است دلیل است
بر کمال سعادت و انقیاد دولت و انکه اکثر اوقات در سرانجام و انتظام
مهام ملک و دولت باشد و چون سهم العقل المنطق درین خانه است دلیل است

برانکه عقل ربخش او بادشاه عقلا و سر دفتر سخنان باشد و بمنسوبات زهره
که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد **احکام خانه یازدهم**
چون مرکز این خانه از جوزاست و صاحبش در دوم که بیت المال است دلالت
کند برانکه امیدهای او بتدبیراتی که در مال و ملک خود کند بر حسب دلخواه صورت
یابد و نیز دلیل است برانکه او را دوستان یکدل باشند و ارباب علم و دانش
در خدمت او بمرتبه ارجمند رسند و چون سهم عواقب امور درین خانه است
دلیل است برانکه عاقبت آمال و امانی او همواره بخیر و سعادت براید **احکام
خانه دوازدهم** چون مرکز این خانه از سرطانست و صاحبش قمر در وبال
و فرح دلیل است برانکه اعدای دولت جاویدش در نکبت و وبال باشند
بر وجهی که صاحب طالع از ان رضامند شود و بودن ذنب درین خانه در
درجه اول مقوی این معنی است و چون سهم العلم والحلم درین خانه است
دلیل است برانکه صاحب طالع از صفات لازمه او باشد ایزد تعالی آن خدیو
اقبال را بقرون و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم که اصل و خلاصه
امور جهان داری و ملک آرای و سبب صید خاطر دوست و دشمن و رابطه
جذب قلوب و انتظام ضمایر خواص و عوام است بحمد الله والمنه در مجموعه اخلاق
مهذب این موهوب بستان کبریای احدیت بر وجه اتم و نهج کامل مشاهده
معاین است و از اصل فطرت و مبدا طینت باین عطیه والا موهبت عظمی
اختصاص یافته و از روی تحقیق همه شمایل و سجایای پسندیده بی
تکلف و تصلف ملکه آن ذات سماوی برکات گشته ازین سرچشمه معدلت
بجداول و بساطین استعداد ارباب استفاضه جاری و ساریست
ع همیشه تا که برافلاک انجم اند پدید * همیشه تا که بارواح قایم اند اجسام *

مباد جز بهوای تو گردش گردون * مباد جز برضای تو جنبش اجرام * اینست
الموجزی از احکام زایچهای طالع اقبال مطالع و اگر عطیات کواکب و سعادت
نظرات و خواص بیوت و غیر آن بتمام و کمال ایراد کرده شود هر اینه دفاتر
بهم رسد و صحایف ساخته گردد **ع** نمی رسد ز شمار دقایق شرفش * مهندسان
رصد بند را بجز تخمین **صورت زایچه اقدس منقول از خط مولانا الیاس از
دبیلی موافق زیج ایلخانی** در وقت تحریر این گرامی صحیفه که محل استکشاف
احوال سعادت قرین بود زایچه بخط افادت و افاضت پناه تحریر عمده مولانا
الیاس اردبیلی که در علوم ریاضی پایه بلند داشت و از رصد نشینان بارگاه
قبول حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بنظر در آمدن زایچه بنفس منقول گشت
مجدد اینجا آثار بیوت و احکام چه بجهت اعتبار انکه این زایچه بر خلاف
زایچهای دیگر مبتنی بر زیج ایلخانی است

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع
مسعود حضرت شاهنشاهی ظل الهی که گروهی از دانش منشان روزگار را امکان نشد

که این اختلاف که میان اخترشناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان
واقع است که یکی طالع آنحضرت را اسد میگوید و دیگری سنبله قرار میدهد:
بنا بر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلافست جمهور حکمای
متقدمین و ارسطو بر آنند که فلک ششم را حرکت نیست و ابرخس حکیم قایل
شده بحرکت اما تعیین مقدار نکرده و بطلمیوس گفته که حرکت او در صد
سال یک درجه است و در سی و شش هزار سال دوره تمام کند و اکثر
حکما بر آنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند و در بیست و پنج هزار
و دویست سال دوره تمام سازد و طایفه از حکما میگویند که در شصت و سه
سال یک درجه قطع کند و تمامی دوره در بیست و دو هزار و سیصد و
هشتاد سال باشد و سبب چندین اختلاف اختلاف اسباب و آلات رصدی
و تفاوت در عزم و دقت انظار است و تحقیق آنست که حکمای متقدمین
بحرکت ثوابت از جهت کمال بطؤ مستشعر نشده اند و بسبب آنکه مدت
عمر وفا نکرده زمانی که مقدار حرکات ثوابت را احساس توان نمود نیافته اند
پس در وقت تعیین بروج صورت اسد که از اجتماع چند کوکب ثابت متوهم
میشود محاذی و مقابل جزوی از فلک الافلاک بود که الا آن بحرکت فلک البروج
از آن جز انتقال نموده بموضعی که صورت سنبله در آن زمان در آن موضع
بود استقرار یافته و همچنین سنبله بموضع میزان و میزان در مکان عقرب
تا آخر بروج پس حساب منجمان هند بر وفق رصد حکمای متقدمین است بر عدم
حرکت ثوابت و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال

صورت

صورت اسد است بموضع سنبله و مقدار مایه التفات در میان این دو حساب
هفده درجه است که هر برجی هفده درجه از مکان خود انتقال نموده و ازینجا
می توان دانست که از رصدی که حکمای هندوستان بسته اند تا رصد جدید یکهزار و
یکصد و نود سال گذشته بقولی که در هر هفتاد سالی یک درجه قطع کند چنانچه اکثر
حکما بر آنند بضرب هفتاد در هفده و بقولی بطلمیوس که در صد سال قطع یکدرجه
باشد فاصله در میان رصدین یکهزار و هفتصد سال بود باریک بینان حقایق
معانی و دقایق شناسان رموز آسمانی ازین مواقع خلاف و موارد اختلاف
در وادی حیرت می افتند و اکنون که قدوه حکماء روزگار عضد الدوله امیر
فتح الله شیرازی بقوانین یونانی و ضوابط فارسی استنباط طالع همایون
حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار داده و نزد چنانچه نموده اند بوضع می پیوند
که منشاء اختلاف نه آنست که گمان برده می شد خاصه که حکمای هندوستان
بر وجود افلاک قایل نباشند چنانچه آخرین دفتر در مشروح است بلکه حکمت
الهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرمود که احوال این فارس میدان
عظمت و محرم خلوت سرای کبریا هم از نظر اندیشه بالغ نظران خورده
و آن باریک بین مخفی ماند هم از چشم بد اندیشان کور باطن مستور و محجوب
باشد و ازین سبب است که حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در تدقیقات
اصطرلابی و تحقیقات زیجی و رصدی سرآمد تخت نشینان نکته دانی و
ثانی اسکندر یونانی بوده اند با وجود جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان
چنانچه باید تنقیح نفرموده اند همچنین سایر رموز شناسان علم نجوم در بوته
اختلاف مانده پی ازین امر شگرف بر نیاورده اند و با وجود
اتقان قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست اندیشه که دانایان

روزگار در امثال این امور که اختلاف نمایند بمقتضای غیرت الهی حقیقت
زایچه مقدسه در نقاب احتجاب مانده و در پرده اختلاف مستتر گشته
و بالجمله هر یکی از زایچهای طالع را که منجمی در هر کدام گفته اند اگر بنظر انصاف
دیده شود ظاهر گردد که در حالت حذاقت و ایزد شناسی و در جلالت
قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی او را ثانی نشواند بود و اگر چه زایچها
باهم اختلافی دارند اما در دولت آرای ظاهر و باطن متفق بوده صاحب
طالع را بمقتدائی صورت و معنی تهنیت می نمایند و از نزدیکان حضرت
جهانبانی جنت آشیانی که ظاهر و باطن ایشان براستی و درستی آراسته
بود شنیده شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون زایچه طالع سعادت
مطالع را در پیش نظر داشته تامل میفرمودند بارها چنین واقع شده که در
خلوتگاه خاص در را بسته از کمال شوق برقص می درآمدند و از غایت
شوق جنبش دوری می نمودند آری صدرنشینان بارگاه ذوق حقیقی و
چاشنی گیران خوان معرفت سرمدی که از حلاوت وجدان و عرفان الهی
لذت پذیر باشند چرا بشکر دریافت این لذت بیخودی نکنند و از فرط طرب
و انشراح زمزمه وجد و حال نکشند و چه صعود بر مدارج علیای این کمالات
عین معرفت الهی ست و حضرت جهانبانی جنت آشیانی دریافت ذاتی
بوارق و ارادات و حالات آینده و کمالات و سعادات مستقبله از ذات
اقدس شاهنشاهی بر مشاعر ادراک می تافت و جمیع آن انوار قبل از حصول
در مراتب فعلیه از مرات زایچه بدیهه معاینه می شد و بارها بمستعدان خطاب
بیان میفرمودند که طالع این نیر اقبال از طالع حضرت صاحب قرانی در بعضی
امور عالی بچند درجه زیاده است چنانچه تیز بینان جداول احکام می یوند

و چون این

و چون این دو سعادت نامه گرامی مقابله نموده علیات کواکب و سعادات
علویات را بمیزان تامل بر سنجند در یابند که زایچه صاحب قرانی جه جز میده هر
و این زایچهای قدسیه از چه آگاه می سازند سبحان الله با وجود تباعد متخرج چنین
از روی زمان و مکان و حال و تخالف ضوابط هر یکی از صحایف طالع فرخنده
مطالع که صورت گذارش یافت توافق دارند که این مولود بیامد اعلی
مراتب کونی و الهی و ذات مقدس او مجموعه مکارم صوری و معنوی گردد
از اقسام کمالات و ملکات قدسی و کامروائی صورت و معنی و سلطنت
ظاهر و باطن و انواع حالات جهانبانی و درجات فرمان روای و مدارج
علیای حق پرستی و خداشناسی و درویش پرسی و غریب نوازی
و درازی عمر و صحت بدن و اعتدال مزاج و ممدوح عوام و خواص بودن
و مشکور صغیر و کبیر شدن و کمال آگاهی و خبرداری از احوال عالم و ضبط ممالک
و حفظ مسالک و سایر امور ملک رانی و جهانداری و از غرایب انکه کلی
این حالات که رموز دانان بتنجیم بفکر و تامل باز بی برده اند ساده لوحان
نقوش ستاره شناسی از فروغ دوربینی از صفحه پیشانی احوال آنحضرت
می خواندند اما قوت ناطقه از ادای بیان مراتب عجز و قصور اعتراف می نماید
بیت ای صفات تو زبانها را بیان انداخته ٭ عزت ذاتت یقین را در گمان انداخته
تصویر آسمای گرامی و انتما سعادت پیرایه و قوابل روحانی قوابل حضرت
شاهنشاهی ظل الهی همان زمان که آسمان بفر ولادت عالیش بر زمین جهد
هر دو زمین بمقصد گرامیش بر آسمان فخر جست روز آفرینش نورانی
شد پایه دانش و بینش بلند گشت و بدست سایه پروران سعادت
پرتو نسرین بدنان پاک دامان عنصر قدسی و گوهر قدوسی آنحضرت

که بر چشمهٔ نورانی و دریای معرفت ازلی شستشو یافته بود و انوار قبول
و اقبال بر وجود پاکش تافته برسم عادت که شیوهٔ متصدیان ترتیب ترکیب
ظاهر عنصریت اعتدال و الطاف یافت و ایمای معتدل مزاج امتزاج
نقاط سعادت ارتباط که از پرده‌های دیدهٔ پاکان پاکتر بود و چیده آن
پیکر ربانی و هیکل آسمانی را بجنس ادب و کمال احترام برکنار و کنف قدسی نهاد
پاک ذیل نهاد و نمد بپستان مهربانی شیر نوشین لبش داده بشیرهٔ جان پرور
شیرین کام ساختند ع شیر ز مهر لبش انگبین کند ؛ شیر و شکر را بهم آمیخته
شیر نه از دایهٔ امید خورد ؛ کآب ز سر چشمهٔ خورشید خورد ؛ چون از نقاوهٔ
دودمان سعادت شمس الدین محمد غزنوی در قنوج خدمتی شایسته بتقدیم
رسیده بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی در قرب ایام طلوع این نیر اقبال
از غرائب مجازات آن خدمت بوعدهٔ این موهبت عظمی امیدوار دولت
جاودانی ساخته بود که کوچ دولت منش عصمت سرشت او که امروز
بجی جی انکه بلند خطابست بسعادت خدمت و یکی آن نوبادهٔ بهارستان
خلافت و اقبال و دولت حصات آن گلدستهٔ سرابستان عظمت و جلال
معجز افتخار و طلسان امتیاز بوشند بنابران حضرت مریم مکانی قدسی ارکان
آن مایدهٔ جان آسمانی را طلب داشته مولود فیض ورود را در رضاعت
مسعود بکنار امید او درآوردند و چون هنوز منبع محل این دایهٔ قدسی پایه
نشده بود به عفت مآب دایه بهاول که خدمتکار خاص حضرت جهانبانی بود و بعفت
و طهارت امتیاز داشت فرمودند اول او شیر داده و بتحقیق آنست
که اول شیر والدهٔ ماجدهٔ قدسیه میل فرمودند پس از آن نشان انکه کوچ ندیم
کوکه باین سرایت کامیاب شد پس آن بهاول انکه دریافت این سعادت

نمود

نمود بعد از آن کوچ خواجه غازی این دولت بلند عزت یافت پس حکیمه باین
عطیهٔ کبری مخصوص گشت از آن پس عصمت نقاب جیجی انکه بآرزوی خود
دولتمند صورت و معنی شد و انگاه پس او کوکی انکه کوچ توغ بیگی از گذشت
او بی‌رو بارگر آوری این خدمت شایسته نمود و انگاه خالدار انکه مادر
سعادت یار کوکه باین موهبت کبری اختصاص یافت و در اوان عفت
قباب پیچه جان انکه والدهٔ شریفهٔ زین خان کوکه باین دولت بزرگ استسعاد
یافته سرمایهٔ بزرگی جاودانی بسر انجام داد و جمعی دیگر از عفت قبابان
بخت ور بشرافت این خدمت سربلند شدند و همانا که حکمت ایزدی در اختلاف
این طبعیات و دیعت نهادن مشارب مختلفه است تا وجود مقدس بمدارج
متنوعه رسیده شناسای اطوار گوناگون تجلیات الهی گردد یا برای آنست
که بر مستبصران هوشمند ظاهر شود که این نونهال اقبال از زلال جویبار فیض
ایزدیست نه از آن باب که تربیت صوری بر مدارج معنوی ارتفاع یافته
و حالت معنوی این گروه بر همگنان پیدا که درجه پایه پست و بلندی رتبه
قدسی منزلت این برگزیده در چه مرتبه از غرابت آثار انکه حضرت شاهنشاهی
در بدو حال در اول چشم گشودن در ملک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال
تمکین تبسم و لبهای دانا را گل شکفته ساختند متفرسان زیرک طبع این
تبسم را بفاتحهٔ تفاؤل ابتسام بهار دولت و اقبال شناختند و مقدمهٔ افتتاح
غنچهٔ امانی و امال دانستند بعد از آن گهواره بیکتر از بیک خیال که نجاران
سریر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند و چون شاخ و برگ گل
بیکدیگر پیوند کرده و لآلی یواقیت گرانمایه و از گوشه و کنار آویخته آن
گوهر یکتای نه صدف را بجذب ترین وسیع آرام داده بملایمت و رفق

نرم نرم بجنبش در آورده و بتحیت انس و آرام نام خجسته آغاز نشاینه
فرجام خالق ذو الجلال و الاکرام موافق تألیفات موسیقی سرا سدند عاکفان
صوامع قدس و ساکنان مجامع انس که منتظمان سلسله زمین و زمان فراهم
آرندگان دایره کون و مکان اند کام روا شده و بر عالم عالمیان منت
نهادند و بآن جگرگوشه آسمان باین تهنیت بلند آوازه گشتند

کاشرف عقل مسلم تراست ٭ دور شهنشاهی عالم تراست ٭ روی زمین همچو تو باغی نداشت
طاق فلک چون تو چراغی نداشت ٭ قلزم ابداع بسی موج داد ٭ تا گهری چون تو بساحل فتاد ٭
خامه تقدیر بسی نقش بست ٭ تا ز قضا همچو تو نقشی نشست ٭ نسخه کون آیت تلمیح تست ٭
جلد فلک دفتر تشریح تست

ذکر قدوم حضرت شاهنشاهی بموکب گیتی نورد و حضرت جهانبانی جنت آشیانی بلده حصار امرکوت و قران سعدین

چون چشم جهان بین و دیده سعادت قرین حضرت جهانبانی بمشاهده دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرف ارسال یافت حضرت مریم مکانی متوجه سرادق عزت و مخیم اقبال شوند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و شمس الدین محمد غزنوی را فرستادند که در راه ملازم موکب سعادت باشند لاجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت حضرت مریم مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوت سراپرده اجلال بیرون زده و بسعادت و اقبال بر تخت روان روان شدند

عهد گهواره ناگذشته هنوز ٭ بخت والاش کرده تخت نشین ٭ بر زمین
پای ناننهاده ز فر قدر ٭ طالعش خوانده شاه روی زمین ٭ چشم نگشوده و بدیده
دل ٭ دیده در انتظام دنیا و دین ٭ دست نگشاده و دولتخواهان ٭
که جهان را کند بزیر نگین ٭ ناشگفته گلش یکی ز هزار ٭ عالم از باغ رو [illegible]

چون بخت

چون بخت روان حضرت شاهنشاهی که گنج روان معرفت الهی بود قریب رسید و مسافت دو منزل ماند بحکم جهان مطاع شد که اعیان سلطنت و ارکان دولت و سایر اکابر و اهالی متوجه قبله اقبال و مستقبل کعبه آمال شوند قاصدان بشارت ساعت بساعت میرسیدند و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند

میرسد موکب شاه و جهان دنبالش ٭ میرود قافله شوق باستقبالش ٭

در آخر شعبان که روز نزول اجلال بود و یک منزل از معسکر اقبال مانده میفرمودند که تا فرزند سعادت پیوند صاحب طالع قویت و سعادت دارین و نزد او مطلوب که هر چند نزدیک تر میشود در شهرستان وجود حقیقی دیگر معاینه میکردد و حسن تازه مشاهده می افتد از صفای باطن و نور فراست حضرت جهانبانی جنت آشیانی ادراک دقایق رموز الهی در یافت حقایق کنوز آسمانی چه عجب و از کمال ظهور آثار حضرت شاهنشاهی ظل الهی که نسخه دیباچه‌های بدایع عالم و مجموعه فهرستهای کمالات بنی آدم ست طلایع انوار را چه غرابت و در ساعتی که سعادت قران سعدین و میمنت اقتران نیرین داشت بدولت و اقبال بسرادقات عظمت و اجلال نزول فرمودند و بحضور موفور النور مستفید گشتند و در سایه همای دولت ابدی آرام گاه گرفتند و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی [illegible] زیبای حضرت جهانبانی به نیت برخورداری و وصول بکمال بهره سعادت پذیر شد و از کمال عطوفت و فرط عاطفت در بر گرفته بر پیشانی نورانی آنحضرت که لوح سعادت روحانی و دیباچه دولت جاودانی ست بوسه دادند

مصراع گاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر داشتند ٭

بعد از مشاهده این نور اقدس زبان الهامی باداء شکرگذاری حضرت باری عز شانه و جل برهانه

مقرون ساختند و فرق فرقدسای را بسجدات نیازمندی بر درگاه بی نیاز فرود
آوردند ــ نه تنها سجده‌ها سر و قدم بود ؛ که هر موی تنش در سجده خم بود
حافظان عنایت الهی و خازنان سعادت نامتناهی آن ودیعت ازلی و امانت
ابدی را در کنف عاطفت پادشاهی سپرده بآیین زمزمه شادی و ترانه
آزادی مترنم گشتند که ــ اینست امانت الهی ؛ زین گنج بخواه هرچه خواهی
اینست که در روش نهادند ؛ ماهیت کنه حق کماهی ؛ اینست که کعبه درش را ؛
گیرند شهان بقبله گاهی ؛ اینست که پای دولت اوست ؛ رونق ده تخت
پادشاهی ؛ صفحه خوانان سیمات بشری بچشم تعمق و تفکر نظاره و قیافت
شناسان هیکل انسانی بنظر تامل و تدبر مطالعه نمودند ــ چه دیدند دیده نقشی
که هرگز ؛ ندیده نه در چه دل آفرینش ؛ زحیرت نگفتند چیزی و گفتند ؛ زهی
نور روانش زهی چشم بینش ؛ انوار پادشاهی از ناصیه غرایش لامع و ارقام
ظل الهی از خطوط دست والایش ساطع شواهد عقل از ترکیب وجودش
ظاهر و دلایل خداشناسی از مجموعه هستیش باهر براهین عدالت از اعتدال
مزاجش پیدا سواطع کرامت از جوهر ذاتش هویدا رقوم صاحب از
جداول احسن تقویمش روشن علوم غیب دانی مبرهن رموز دوربینی
از چشم تیزبینش واضح اطوار دوراندیشی از نگاه بلندش لایح و
بجهت سعادت پیرایی حضرت شاهنشاهی نکته پردازان نظم و نثر تواریخ
مناسب یافتند قصاید تهنیت گفتند و همه بوصف قبول مجلس نشینان بارگاه
حضرت جهانبانی که عیارگاه جوهر انسانی بود رسانیده کامیاب جایزهای کلی
گشتند از انجمله این تاریخ را مولانا نورالدین ترخان یافته تحسین و
احسان ممتاز شده بود ــ چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت ؛

آیات ابدا

آیات ابداع همه تفسیر نوشت ؛ از مهر ولادت شهنشاه جهان ؛ تاریخ شهنشه
جهانگیر نوشت ؛ و این تاریخ نیز از غرایب اتفاقات است که یکی از
فضلای عصر یافته بود ــ صد الحمد که آمد بوجود ؛ آنکه از کون و مکان
منتخب است ؛ پادشاهی که ز شاهان جهان ؛ اکبرش نام و جلال لقب است ؛
شب و روز و مه و سال میلاد ؛ شب یکشنبه پنج رجب است ؛ و در هنگام طلوع
این نیر اقبال اگرچه راقم این شکرنامه در پنهان خانه عدم بی مایه هستی
گران بار حسرت بود اما شکر این موهبت عظمی چگونه گذارد که زمان
ظهور این بزرگ حقیقی و مجازی و پیشوای صوری و معنوی دریافته
از نظرکرده‌های چشم التفات و تربیت است و صد شکر دیگر آنکه بیشتر
از آنچه قدسی بنظر در آید و بدقایق شرایف و بدایع جلال ارقام آن اطلاع
یابد بکمال ایزدشناسی و ملک آرایی که از پایه شناخت بنجم فزاترست
دریافته پرستاره قدرت ایزدی بود و صد الحمد ثم الحمد که مثل امام
الکلام حسان العجم لسان الحقیقه حکیم خاقانی در حسرت صاحب وقت که انتظام
سلسله صورت و معنی را از آن گزیر نمی باشد نیست چنانچه نگاشته قلم
حقایق رقم اوست ــ گویند که هزار سال از عالم ؛ آید بوجود اهل وفای
محرم ؛ آمد ز پیش و ما نزاده زعدم ؛ آید پس ازین و ما فرو رفته بغم ؛ و بطرزی
دیگر میگویند ــ هر یک چند از چنان جهان بسر آید ؛ روشن جانی زآسمان
زیر آید ؛ خاقانی ازین جنس درین دهر مجوی ؛ بر ره منشین که کاروان
دیر آید ؛ و باقبال سعادت کامیاب بملازمت این فرمان فرمای کل
و عقده گشای سبل گشته از دولت توجه و التفات عالی مزاج زمانه
عشوه ده دانا قریب را فهمیده خاطر را که بسرگردانی بادیه اسباب بود

فراهم آورده در نشاه تعلق جز تحصیل خشنودی او که عین رضای ایزدیست
بهیچ چیز سرگرمی ندارد و دل را از قیود و تعلقات و تقیدات دنیوی
آزاد ساخته نه در حسرت گذشته و نه در آرزوی اینده دل خراش
ست چنانچه شرح احوال خود را از استیلا و ملازمت و استظلال بظلال
رافت و عاطفت و سربلندی از رواج عزت و ارجمندی بفرقه موقت در
محل خود رقم زده کلک عرض خواهد کرد اینجا ترجمه انساب معالی القاب
و تنسیق اسامی گرامی ابای کرام حضرت شاهنشاهی تعداد القاب مستطاب
اسامی انتساب ابای کرام و اجداد گرامی حضرت شاهنشاهی که در مدارج
رفعت و مراتب عظمت آبای علوی توامانند و همه شاه و شهنشاه و بادشاهی
بخش و بادشاه نشان آمده اند و بدانش خداداد و بینش حق بین چنانچه
مقتضای عدالت و انصاف است در انتظام عالم و عالمیان بوده طنطنه
نام نیکو را که عمر ثانی است بلکه حیات جاودانی در این بساط گذاشته اند
برین ترتیب و منوال است ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر بادشاه بن
نصیر الدین محمد همایون بادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بن عمر شیخ
میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن
صاحب قران قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکان بن امیر طراغای بن
امیر برکل بن ایلنگیر بهادر بن ایجل نویان بن قراچار نویان بن سوغو
چیجن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان ابن بایسنغر خان
بن قایدو خان بن دوتومین خان بن بوقا قاآن بن بوذنجر قاآن بن
آلنقوا ابنت جوینه بهادر بن یلدوز بن منگلی خواجه بن تیمور تاش
واو را نسل قیان بن ایلخان بن تنگز خان بن منگلی خان بن یلدوز خان

بن ای خان

بن ای خان بن کی خان بن اغوز خان بن قراخان بن مغل خان بن النجه خان بن کوک خان
بن دیب یاقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن ملک بن متوشلخ
بن اخنوخ بن برد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم
علیه السلام پوشیده نماند تا یلدوز که جد بیست و پنجم حضرت شاهنشاهی است
احوال سعادت مال این عالی نژادان در صحف صدور گذرانده اند کان سخن مضبوط
و مسطور و بر الواح مستقصان ارقام دهور محفوظ و مذکور است و از
منگلی خواجه تا ایلخان که احوال دو هزار ساله بطریق تخمین تواند بود و نظر
در نیامده چنانچه بسبب این مذکور خواهد شد و از ایلخان تا آدم که بیست و
نه تن اند و ارباب تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشته کلک اجمال خواهد گشت
هم نیز و خردمندان دور بین که با دل انصاف گزین و دانش خداداد و تتبع
اخبار گذشتها نموده ملکه شناسای سخنان راست را سرمایه دیانت
و پیرایه امانت خود ساخته تکاپوی در تنقیح کردار درست می نمایند پوشیده
نیست که آنچه بر صفحات صحایف و الواح اخبار رقم اشتهار دارد که آغاز
آدمیان را هفت هزار سال میگویند اصلی که شایستگی قبول عقول و انکار دانایان
که تماشاییان بهار و خزان این چهار چمن و پرده شناسان زیر و بم
این هفت انجمن اند داشته باشد ندارد و در امثال این امور عقل
درست درست اندیش دور بین از راستیها و درستیها که دریافت
گاه انکار میکند و گاه احتیاط که موقف اطمینان و مجلس ادراک است
در رد و قبول آن توقف مینماید و به استیلای فروغ جهان افروز خرد
و مددکاری نقلهای معتبر و جزوهای معتمد روزگار رشک کتب قدیمه بنزدی
و حکمای دیگر ان که از جولان حوادث مصون مانده و بنای قواعد حکم

و احکام ارصاد و غیر آن بر آنست و شواهد صدق و سداد از نتایج آن پیدا و
از ضبط تواریخ متواتره حکمای این اقالیم و آثار ملاحق افکار این طبقه
مرتاض مفهوم میشود که این و عالمیان را ابتدای و این مظاهر اسمای و
صفاتی را مبداء و غیر نیست یا بمعنی قدم چنانچه اکثر حکمای متقدمین بر آنند
یا بمعنی کمال طول امتداد که پهلوی بقدم میزند کرده سیوریا که بریاضت و تجرد
و حکمت در کل ممالک هندوستان امتیاز دارند زمانه را که بزبان سنسکرتا
کال گویند بر دو قسم منقسم ساخته اند یکی او سرپنی یعنی زمانی که آغازش
بشادمانی گذرد و آخرش باندوه انجامد دوم اوت سپرنی یعنی برعکس اول
و هر کدام ازین دو قسم را بشش حصه جدا ساخته اند و هر حصه را آره
می نامند و هر یک از آنها را نامی مخصوص نهاده اند بمناسبت خواص آن
زمانه چنانچه آره قسم اول را سکهما سکهمان بتکرار این لفظ می گویند یعنی
زمانه ایست که مسرت و فرح بر فرح می آید و امتداد این زمان فرحت
بخش چهار کورا کور ساگر است و نام آره دوم سکهمانست یعنی زمان خوشحالی
و فارغ بالی و مدت او سه کورا کور ساگر است و آره سیوم به سکهم دکهمان
اشتهار دارد یعنی در موسم خوشحالی اندوه و جانکاهی طاری شود و مقدار
امتداد این آره دو کورا کور ساگر است و آره چهارم بدکهمان سکهمان
مشهور است یعنی در اوقات اندوه و غم خرمی و بیغمی روی دهد و درازی
این آره یک کورا کور ساگر بچهل و دو هزار سال کمست و آره پنجم دکهمان است
برخلاف آره دوم که سکهمان بوده طول مدت این آره بیست و یکهزار
سال است و آره ششم دکهمان دکهمان است برخلاف آره اول و مدت
او نیز بیست و یکهزار سال است و اسامی آرهای قسم دوم بعینه همین اسامی است

لیکن آره

لیکن آره اول قسم دوم در نام و مدت متحد است با آره ششم قسم
اول و آره دوم قسم دوم نیز متحد است با آره پنجم قسم اول و سیوم دوم
بچهارم اول مطابق است و چهارم دوم بسیوم اول موافق است و پنجم دوم
عین دوم اول است و ششم دوم عین اول است و الحال بزعم ایشان از
آره پنجم قسم اول دو هزار و کسری سپری شده است پوشیده نماند که حسابدانان
هندوستان صد هزار را ایک لک خوانند و ده لک را پریوت گویند و ده
پریوت را یک کرور نامند و صد کرور را ایک ارب خوانند و ده ارب را یک
کهرب نامند و ده کهرب را نیل گویند و ده نیل را مهاسروج و پدم میخوانند و
ده پدم سنکهه باشد و ده سنکهه را سمدر گویند و کورا کور نامند و مخفی نماند
که زعم ایشان آنست که در زمان پیش در یک جای مخصوص از هر شکمی یک
پسر و یک دختر بوجود می آمد چنانچه در میان عوام هم اشتهار دارد و کمال
این گروه آنست که از موی سر اینها که بهیکلی موسوم اند چهار هزار و نود و شش
مقدار مویهای خورد ان دیار در یک سطر است و میگویند که موی طفل
هیکلی هفت روزه که بغایت باریک است تجزیه بمثابه باید کرد که دیگر قسمت
نپذیرد و از جنس اجزای موی مذکور چاهی را که طول و عرض و عمق آن
چهار کروه باشد پر ساخت و بعد از آنکه گذشتن هر صد سال یک جزو از
اجزای مذکوره را از آن چاه برآورد تا زمانی که آن چاه خالی شود
این مقدار زمان که آن چاه بروش مذکور خالی شود گویند و هر گاه
ده سمدر که شرح آن گفته شد از پویم گذرد یک ساگر شود و کمیت ادوار
مذکوره باعتقاد این مردم از ضبط بیان و احاطه تبیان افزونست و کمال
این جماعه آنست که بجهت انتظام عالم صورت و معنی در هر شش آره [illegible]

وچهار آدم گرامی از دالملک کون بعالم ظهور می آیند و بسر می شوند که نام
اول آدنات ست در کسونات که میگویند و روائی دستورالعمل این برگزیده
ایزدی پنجاه کرور لک سال ست و نام آخرین مهاد بادست و مدت رواج احکام او
بیست هزار سال ست که امروز دو هزار سال از و گذشته ست و اعتقاد این
جماعت آنست که چندین بار این بیست و چهار کس از کتم عدم بوجود آمده اند و
چندین بار خواهند آمد و براهمه هندوستان که جمهور اهل سند تابع اقوال و اعمال
ایشانند بر آنند که مدار گردش روزگار بوقلمون بر چهار دور ست
دور اول را که مدت او هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارفست
ست جگ گویند درین دور اوضاع جهانیان فرداً فرداً بر صلاحست و جمیع
وشریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را شعار خود ساخته
در مرضیات الهی سلوک مینمایند و عمر طبیعی مردم این دور یک لک سال ست
و دور دوم مسمی به ترتیاست بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار
سال عرفی ست درین زمانه حصه از چهار حصه اوضاع آدمیان بمقتضای رضای
الهی ست و عمر طبیعی مردمان درین دور ده هزار سال ست و دور سیم که
بنام دواپر اشتهار دارد و امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سال
ست و درین هنگام دو حصه از چهار حصه روش جهانیان در راستی و نکوکاری
و درستکرداریست و عمر طبیعی آدمیان این زمان هزار سال ست و دور چهارم
که بکل جگ شهرت دارد و مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سال ست از این
دور سه حصه از چهار حصه اطوار جهانیان بر ناراستی و نادرستی ست و عمر
طبیعی مردم این روزگار صد سال ست و این گروه جزم دارند که هر یک چندی
حضرت هستی بخشش جهانیان و پدید آرنده عالمیان بتجرد و نهادی دانش

نژادی

نژادی را از مکمن سر وجود بموطن بروز و جلا جلوه میدهد و از ساحت غیب و عدم
بجلوه گاه شهادت و وجود می آرد او را وسیله آفرینش عالم می سازد
و این بزرگ را برهما نام باشد و باعتقاد ایشان آنست که این برهما صد سال
عمر دارد که هر سالی از آن سیصد و شصت روز ست و هر روزی مشتمل بر هزار
دور مذکور و هر شبی بدستور روز متضمن هزار ادوار مسطور ست و برغم
ایشان عدد برهما که بوجود آمده اند علم بشری احاطه آن نمیکند و میگویند
که آنچه گذشته ست و راقم این کارنامه ایزدی این دو روایت را نخود
ترجمانی مردم دانشور ست گوی نیکو کارسند از روی کتب معتبره ایشان نوشته
و آنچه در تصانیف شیخ سعدالدین حمویه که از کبار اولیای و اعاظم اهل کشف
و وجدانند در شرح روزها الهی و روزها ربانی منقولست از این عالم ست
چه هر روز ربانی متضمن هزار سال ست و هر روز الهی مشتمل بر پنجاه هزار
سال و مولف نفایس الفنون آورده که در تاریخ ختای چنان ست که از
ابتدای عهد آدم ابوالبشر تا این زمان که هفتصد و سی و پنج هجریست هشتصد
و شصت آباد و قدرت الهی دور نیست که صحیح داشته باشند و آدم بسیار
بظهور آمده باشند چنانچه از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که
پیشتر از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند و شیخ ابن عربی میفرماید
که دور رفته که بعد هفته ربانی که هفت هزار سال باشد و مدت دور سلطنت
سیارات ست بود نسل یکی منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود
پوشد و پس از درازی سخن و کوتاهی کلام العود احمد از احوال برکت
اشتمال این پنجاه و دو دور تن که از آدم تا حضرت شاهنشاهی ست اکتفا بکتب
و تواریخ مبسوط نکرده درین شگرفنامه در آرم تا باعث مزید آگاهی شود

واین فروغ نقطهٔ علمی را از مقدمات احوال حضرت شاهنشاهی دانسته برسبیل اجمال

کوشیدیم راقم است گذارش سخن کنم ذکر احوال آدم علیه السلام مشهور

چنانست که پیش ازین هفت هزار سال وکسری بمحض قدرت کامله ربانی

بی رابطه صلب پدر و رحم مادر از عناصر اربعه مرکبی معتدل پدید آمد و بقدر

استعداد و قابلیت جسم روح از مبدا فیاض فایض گشت و ملقب بانسان

و موسوم بآدم شد در زمانی که اول درجه جدی بر افق شرقی منطبق بود

و زحل در انجا و مشتری در حوت و مریخ در حمل و قمر در اسد و شمس و عطارد

در سنبله و زهره در میزان و بعضی گفته اند که در هنگام جمع کواکب در درجات

شرف بوده اند فظاهر این کلام بضابطه اهل هیات و نجوم درست نباشد چراکه

در عطارد مشکل میشود چه شرف حضرت نیر اعظم در حمل و شرف عطارد در سنبله

است و عطارد از نیر اعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد در حین

شرف نیر اعظم شرف او چگونه صورت بندد و همچنین در هنگام شرف نیر اعظم

واقع نشود و همانا که نظر این و قبول آن توقف مینماید و بسیاری فروغ

جهان افروز خرد مددگاری و نقلهای معتبر و خبرهای معتمد روشن کارشناسان

قدیم سندی و ختای و غیران که از جهلان حوادث مصون مانده و بنای

قواعد نجوم و احکام ارصاد و غیران بر آنست و شواهد صدق و سپاه از نتایج

آن پیدا از ضبط تواریخ متواتره حکمای آن اقالیم و آثار علاقه افکار

طبقه متاخرین مفهوم میشود که این عالم و عالمیان را ابتدای و این مظاهر

اسمای و صفاتی را مبدا پذیرفت یا بمعنی قدم چنانچه اکثر حکمای متقدمین

بر انند یا بمعنی کمال اهل اعتقاد که سلو بقدم میز کرده میبود تا که بریاضت

و تجربه و حکمت در کل ممالک هند و هندوستان امتیاز دارند زمانه را که بزبان

بعضی کمال گویند

بر سبیل اجمال که شمهٔ راقم است گذارش سخن کنم ذکر احوال آدم علیه السلام مشهور

چنانست که پیش ازین هفت هزار سال وکسری بمحض قدرت کامله ربانی

بی رابطهٔ صلب پدر و رحم مادر از عناصر اربعه مرکبی معتدل پدید آید و بقدر استعداد

قابلیت جسم روح از مبدا فیاض فایض گشت و ملقب بانسان و موسوم

بآدم شد در زمانی که اول درجه جدی بر افق شرقی منطبق بود و زحل در انجا

و مشتری در حوت و مریخ در حمل و قمر در اسد و شمس و عطارد در سنبله و

زهره در میزان و بعضی گفته اند که در ان هنگام جمیع کواکب در درجات شرف

بوده اند فظاهر این کلام بضابطهٔ اهل هیات و نجوم درست نباشد چراکه

در عطارد مشکل میشود چه شرف حضرت نیر اعظم در حمل و شرف عطارد از نیر اعظم

پیش از بیست و هفت درجه دور نباشد پس در حین شرف نیر اعظم شرف

او چگونه صورت بندد و همچنین در هنگام شرف عطارد نیر اعظم واقع نشود و

همانا که نظر این گوینده بران مقرر منجمین افتاده باشد که عطارد با هر که پیوند

حال او گیرد پس میتواند بود که عطارد با یکی ازین کواکب که در شرف بودند

نسبت اتصال داشته باشد و او دراز بالای گندم گون مجعد موی زیبا

روی بود و در درازی قامت این ابوالبشر اختلاف کرده اند بیشتری

بر انند که شصت گز بود و ایزد تعالی از ضلع الیسار او حوا را بوجود آورد

باو از دواج داد و از فرزندان پدید آمد و در احوال این بزرگ

ارباب تواریخ غرایب و عجایب فراوان آورده اند اگرچه نظر بر وسعت

قدرت ایزدی مستبعد نیست اما مرد معامله فهم مزاج روزگار دانسته

کار آموده نظر بعادات جهان از روی حساب در قبول آن بقدری ایستد

منقولست که در زمان انتقال او چهل هزار فرزند و فرزند زادها بهم رسیده

بود و فرزندان بی واسطهٔ او چهل و یک تن بیست و یک پسر و بیست دختر
و بقولی نوزده دختر و شیث از همه بزرگتر بود و بعضی گفته‌اند او را در
تعبیات و غیر آن از علوم غریبه تصانیف است چنانچه علامهٔ شهرزوری در تاریخ
الحکما نقل میکند گویند وفات او در هندوستان اتفاق افتاد و در کوه سرندیب
که بر سمت قطب جنوبی واقع شده مدفون گشت و اکنون بقدمگاه آدم مشهور است
بیست و یک روز بیمار بود و حوا بعد از و یک سال و بقولی هفت سال و بروایتی
پس از سه روز وفات کرد و شیث که خلیفه و وصی بود او را در جوار آدم
دفن کرد و نقلیست که نوح در زمان طوفان تابوت ایشانرا بکشتی درآورد
و بعد از آن در کوه ابوقبیس و بروایتی در بیت المقدس و بقولی در نجف کوفه
دفن کردند **شیث** اشرف فرزندان بی واسطهٔ آدم است بعد از سانحهٔ
هابیل بسعادت ولادت یافت آورده‌اند که هر گاه حوا حامله گشتی پسری و
دختری آوردی مگر شیث که او را تنها زاد و اقلیما خواهر قابیل در عقد از
دواج او در آمد چون عمر آدم بهزار سال رسید او را ولی‌عهد خود ساخت و
همگنانرا بمتابعت و مطاوعت او امر فرموده بعد از آدم انتظام عالم صورت
و معنی برای رزین او استقرار گرفت همواره در جمعیت ظاهر و معموری
باطن همت مصروف میداشت در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند و او را
دریا و اول گویند و او را بزبان سریانی معلوم باشد همواره بعلوم طبیعی
و ریاضی و الهی و اشتغال مینمود و اکثر اوقات در دیار شام اقامت داشت
و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشهٔ عزلت و ریاضت مشغول
شدند و چون از عمر گرامی او نهصد و دوازده سال گذشت جهانرا بدرود کرد
بعضی برانند که او نبیرهٔ آدم است بدر او صلصال بود و همانا که این قول از فروغ

صحبت

صحبت مینای ندارد **انوش** در ششصد سالگی شیث از خلوت سرای عدم
بجلوه‌گاه وجود آمده بود گروهی از گذارندگان سخن برانند که مادر او
قدسی نژادی بود که مثل آدم بی پدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود و او
بعد از پدر بموجب مسندآرای خلافت شد و اول کسی که در این دور اساس فرمان
روائی نهاد او بود گویند ششصد سال کام روای سریر اقبال داشت و
بروایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنج سال و بقول ابن جوزی نهصد و
پنجاه سال و به اتفاق بیضاوی ششصد سال عمر یافت و او را فرزند بسیار شد
قینان از جمیع فرزندان انوش روشن ضمیر و بیدار بخت و فراخ حوصله‌تر بود
این بزرگ نهاد بعد از رحلت پدر بنابر تمهید وصیت با انتظام مهام جهانیان
مشغول گشت و بر شاه راه متابعت و اقتفای آبای کرام سلوک نمود عمارت
بابل و شهر سوسن بنای اوست و ابداع بساتین و عمارات هم با او نسبت
میدهند و در عهد او آدمی زاد بسیار شد بکار روانی خود همه را متفرق
ساخت و خود با اولاد شیث در حدود بابل اقامت فرمود و نهصد و
بیست و شش سال زندگانی کرد و بعضی برانند که ششصد و چهل سال آب زندگانی
میخورد و طایفه برانند که قریب چند سال فراهم آورد و بر پیشانیهای روزگار بود
مهلائیل بهترین فرزندان قینان بود چون عمر او بنهصد سال رسید او را
بجای خود مسندنشین ساخت و او سیصد سال فرمان روای گیتی یافت عمر او
نهصد و بیست و شش سال بود یا هشتصد و چهل یا هشتصد و نود و پنج سال
یرد رشیدترین اولاد مهلائیل بود بحکم پدر گرامی انتظام بخش جهانیان گشت
رودها و جویها او پدید آورد و نهصد و شصت و دو سال و بقولی نهصد و
شصت و هفت سال عمر یافت و این گرامی نژاد از خانوادهٔ اقبال همه در

زمان حیات آدم از بطون نیستی بظهور هستی آمده بودند اخنوخ که با دریس
مشهورست فرزند گرامی برد است که بعد از گذشتن آدم متولد شد اگرچه کوچک
ترین اولاد وست اما بفرهنگ و رای از همه بزرگ و مهتر بود و دانش از همه بیش
بود و بعد از شیث کسی که بتجدید نوامیس نمود اوست و بعضی گفته اند که ادریس
که در وقت آدم صد ساله بود و برخی سیصد و شصت ساله گفته اند و در اسم
سلطنت و دقایق حکمت یگانه بود اگرچه بعضی جا جمیع صنایع را با آدم نسبت
میدهند اما بقول اشهر علم اختر شناسی و نوشتن و بافتن و دوختن او در رشتن
جهان آورد و او از غاریمون مصری که اورا او ریای ثانی میگویند دانش
اموخت و از القاب گرامی او هرمس الهی است و او ریای سیوم نیز میگویند
و او را پایه بلند در خداشناسی میسر شد و بهفتاد و دو نوع زبان خلق را
به یزدان پرستی دعوت فرمود و صد شهر آبادان ساخت و کوچک
ترین آن شهرها مدینه رها است که از شهرهای جزایرست بعضی آنرا داخل
حجاز میدانند و این شهر تا زمان هلاکو خان آبادان بود و گویند خان مذکور
از لجاجت مصالح ملکی و صلاح رعیت ویران ساخت و هر گروهی از مردم و
هر طبقه از آن جهان را بروشنی خاص باندازه حوصله دریافت انتباه
نموده آورده اند که در تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم که بهتری از دریافت
فیوض انفسی و آفاقی او محروم بوده اداب شکرگذاری آن نور الانوار
بجای نمی آوردند ره نمونی کرد و آنرا سرمایه دولت صوری و معنوی
میدانست و در هنگام نزول اجلال و تحویل اقبال از برجی ببرجی که هنگام
ظهور فیض خاص است علی الخصوص در تحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب میداد و
و چون کواکب سیاره که فیض پذیران خوان انوار اویند هرگاه در خانه خود

باشد فکاه

باشد فکاه خود میرسیدند آنرا گرامی شمرده شکر بدایع آفرینش ایزدی بجای
می آورد و آن ازمنه را مواقیت و مظاهر نعم والای حق میدانست و هیکلی بکار
او بخدمت ارواح علویه و اجرام مقدسه میگذاشت و گنبدهای اهرام مصری که
بگنبد هرمان مشهورست بنا کرده اوست و در آن بنای عالی جمیع صنایع و آلات
آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود و مرقوم است که یکی
از عظمای دولت را بران داشت که گنبدهای مذکور را اساس نهاد و سیر
تمام عالم فرموده مراجعت بمصر نمود و ابو معشر بلخی آورده که هرامسه بسیارست
اما افضل ایشان سه تن اند اول هرمس هرامسه که ادریس است و اهل فرس
برانند که نبیره کیومرث است دوم هرمس بابلی است که بعد از طوفان بنای شهر
بابل از آثار اوست و فیثاغورس از شاگردان او و تتبع این هرمس آنچه
آنچه از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سر رونق گرفت وطن او
کلدانیه بود شرح کفتندی سیوم هرمس مصری است و اسقلیبوس او نیز در جمیع
علوم خصوصا در طب و کیمیا ید طولی داشت اکثر اوقات بسر کندراندی و ولد
هرمس الهرامسه مدینه منیف الحال بمنوف اشتهار دارد از دیار مصر بود و آن
مدینه را پیش از بنای اسکندریه مدینه الحکما گفتندی و بعد از آنکه اسکندر این را
بنا کرد جمیع حکمای منیف و غیر آن با اسکندریه آوردند و از سخنان اوست که بهترین
نیکوییهای سه چیزست راستی در وقت غضب و بخشش در زمان تنگدستی و
عفو در هنگام قدرت و در رفتن او ازین سرای غم برای در تواریخ حکایتی
هیچ آورده اند که خردمندان در قبول آن می ایستند بروایتی در آن وقت
سیصد و شصت و پنج ساله بود متوشلخ بن اخنوخ او را فرزند بسیار
بود چنانکه بدشواری بشمار می آمد بعد از پدر بزرگوار قوم شد و خلایق را

به یزدان پرستی دعوت کرد چون عمر او بنهصد رسید او را پسری آمد لمک نام
کرد و بعد از آن دویست و نود سال دیگر بزیست **لمک** در علو مرتبت و سمو منزلت
یگانه عهد بود بعد از پدر مسند سروری بدو ثبات یافت و مدت زندگانی او
هفتصد و هشتاد و سال بود و گروهی او را الملکان و لامک و لامخ نیز گویند **نوح**
بن لمک بعد از وفات آدم بصد و بیست و شش سال بطالع اسد متولد شد و او
مجدد رسوم عبادت و مشید اساس داوار پرستی گشت و قضیه دعوت خلایق
بر خداپرستی و نافرمان برداری قوم او و شیوع طوفان و نظیران مشهور است و
ارباب تواریخ سه طوفان نشان داده اند اول طوفانی که پیش آدم مشهور
بظهور آمده بود چنانچه علامه شهرزوری میگوید که آدم در دور اول بود و بعد
از خرابی عالم بطوفان اول و طوفان دوم در زمان نوح بود که اغاز آن
در کوفه شد از تنور سرای نوح و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی
بودند و هم ازین سبب بعد از بر آمدن جای که اینجا مقام ساختند سوق الثمانین
نام نهاده شد و سیوم طوفان زمان موسی که خاص باهل مصر بود و نقل سیستان
روزگار که در نقل طوفانی میکنند از دو طوفان را هم بهمه عالم نسبت میدهند
ظاهر چنان باشد چه در هندوستان که کتب چندین هزار ساله موجود است
از آن دو طوفان نیز نشانی پیدا نیست القصه در اندک فرصتی آن هشتاد
تن کشتی نشین همه ودیعت حیات سپردند الا هفت کس نوح و سه پسرش
یافث و سام و حام و زنان ایشان نوح شام و جزیره و عراق و فارس و خراسان را
بسام داد و دیار مغرب و حبشه و هند و سند و اراضی سودان را بحام عطا نمود
و چین و صقلاب و ترکستان را بیافث کرامت کرد و اکنون بزعم مورخان
سکان اصلی این مواضع از اولاد ایشانند و انتساب جنس آدم بعد از

طوفان

طوفان باین سه تن است عمر شریفش چون بهزار و ششصد سال رسید یا بهزار و سیصد
سال درگذشت و در عمر او اقوال دیگر هم داستان طرازان ایراد ننموده اند
بعد از طوفان دویست و پنجاه سال بزیست و بالجمله بعد از فوت آدم بهزار و صد و بیست
شش سال یا در اواخر عهد آدم متولد شد و چون پنجاه ساله شد یا دویست
و پنجاه ساله یا سیصد و پنجاه ساله بر مسند رهنمونی خلایق نشست و مدت
نهصد و پنجاه سال در راه بری جهانیان بود اما حام را پسر بود هند و سند
زنج و نوبه و کنعان و کوش و قبط و بربر و حبش و بعضی حام را شش پسر نوشته اند
سند و کنعان را ذکر نکنند و نوبه را بربر و حبش میگویند و سام را نیز نه پسر شد ار
فخشد و کیومرث که در ملوک عجم است و اسود که مداین و غیره از بناهای اوست
و اهواز و پهلو پسران اویند و فارس پسر پهلو است و یقین که شام و روم
پسران اویند و یوریج که در میان مورخان از و جز نامی نمانده و لاوذ که
فراعنه مصر از نسل اویند و عیلم که عمارت خوزستان کرد و خراسان و تنبال
پسران اویند و عراق پسر خراسان است و کرمان و مکران پسران تنبال اند و ارم
که قوم عاد از جمله احفاد او بود و بود که اذربیجان و اران و ارمن و
فرغان پسران اویند و بعضی سام را هم شش پسر میگویند کیومرث و یوریج و لاوذ
را بالجمله ذکر نکرده اند و بالجمله در فرزندان این دو گروه بسیار اختلاف
یافث ارشد اولاد نوح است سلسله علیه حضرت خلافت باو می پیوندد و نسبت
تمامی خاقان بلاد مشرق و ترکستان باو میرسد و او را ابوالترک گویند و بعضی مورخان
او را ابوجه خان میگفتند و در هنگام که یافث از سوق الثمانین با اهل
و عیال رخصت دیار شرق و شمال که نامزد او شده بود از پدر التماس نمود
که او را دعای آموزد که هرگاه باران بارد و نوع سنگی را که خاصیت او آورد

داران بود بابو داد و جهان بنمود که اسم اعظم برو خوانده ام بحیث این مصلحت
که چاده لو خان یا آن برده از صواب دید او بیرون زند یا واقع اسم
اعظم برو خواند و اکنون آن سنگ در میان ترکان بسیارست از آن جده تاش
گویند فارسیان سنگ یده خوانند و عرب حجر المطر گوید و او یان صدور فتنه
صحرانشینی اختیار کرد و هرگاه میخواست بوسیله آن سنگ ابر عنایت الهی را
در باریدن می آمد و او را بمرور ایام فرزندان پدید آمدند و آیتهای
شایسته که هم تسلی بخش کوته اندیشان تواند شد و هم مسرت افزای خاطر
بلندهمتان والا فطرت تواند گشت درمیان آورد و از و یازده پسر ماند
ترک و چین و صقلاب و منسج که او را امنک گویند و کماری که او را کیمال نیز
خوانند خلج و خزند و روس و سدسان و باریج و در بعضی کتب هشت پسر
مذکورست خلج و سدسان و غزرا یاد نکرده اند ترک بزرگترین فرزندان
یافث بود و ترکان او را یافث اوغلان گویند و بهوش یاروی و کار
گذاری و رعیت پروری از همه برادران امتیاز داشت بعد از رحلت
پدر بر تخت فرمان روائی نشست و داد مردی و مردانگی و مظلوم پروری
داد و در جای که ترکان او را ایسیقول یا سلیکای میگفتند و چشمهای آب فراوان
سرد خوشگوار و کرعافیت بخش و مرغزارهای دلکش داشت اقامت نمود
و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد و خرگاه پدید آورد و از پوست سباع
و سباع لباس پوشیدنی دوخت و نمک در زمان او ظاهر شد و در آئین او
آن بود که پسر را جز شمشیری میراث ندهند و تمام خواسته و دختر را باشد و
گویند که او معاصر کیومرث است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم است او اول
سلاطین ترکستان است و عمر او دویست و چهل سال بود و النجه خان بهترین فرزندان

ترک بود

ترک بود و چون پیمانه زندگی ترک پر شدن گرفت او را بمشورت بزرگان بر تخت
سلطنت نشانده داد خرد و دین را پیشوای خود ساخته در عدالت گستری
روزگار کنند اند چون پیر شد عزلت اختیار فرمود دیب یاقوی بعد از عزلت
بمور اشارت عالیش فرمان روا شد کیوک خان فرزند رشید اوست در پرورش
و در هنگام بدرود کردن جهان پسر برخانی باو عنایت فرمود و او قدر سلطنت
را دانسته در لوازم آن اهتمام بجای آورد النجه خان پسر اوست در آخر عمر
بر سوی عهد شد و او و دو هش را از اندازه بیرون برد و ترکان در
زمان دولت او مست دنیا شده از راه خردمندی عدول نمودند و چون
مدتی بران بگذشت او را دو پسر یک شکم آمد یکی را مغل نام کرد و دیگری را
تاتار و چون بحد کاردانی رسیدند ملک خود را بدو حصه بخش کرد یک نصف را
بمغل داد و نصف دیگر را بتاتار و چون پدر بزرگوار ایشان در گذشت هر دو
پسر و فرزندان بایکدیگر موافقت نموده هر کدام در ولایت خود فرمان روائی
میکردند و چون این سلسله علیه را با تاتار و شعب خشتگانه او نسبتی نیست
ذکر او را مطوی ساخته بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی او میپردازد
مغل خان فرمان روای دانا بود و در ولایت خود آنچنان سلوک نمود
که دلهای رعایا در سلک بندگی و رضاجوئی او در آمد و هم در نیکو خدمتهای
کوشش میکردند و شعب مغل نه نفر بوده اند اول ایشان مغل خان و آخر
ایشان ایل خان است و مغلان تعقوز را ازین گرفته این عدد را در جمیع
اشیا فرخنده دانسته اند و او را جهان آزین چهار پسر بود قراخان اوزخان و
کرخان اورخان قراخان هم در مثال بزرگترین فرزندان مغل بود
و هم در شغل جهانداری رشد و امتیاز تمام داشت بعد از پدر بزرگ

منش برادر بزرگ بجای نشست و در قراقرم بحدود دو کوه که آنرا ارتاق کتاق
میگفتند جهت یورت سلاق و قشلاق معین ساخت **آغوز خان** فرزند کامگار
قراخان است که در هنگام فرمان روای از خاتون بزرگ ولادت یافت و دم
نهادن و در راه خداپرستی گام زدن افسانه گذاران سخنی چند باو نسبت
میکنند که خرد انصاف گزین بقبول آن چندان اقبال نمی نماید و او باتفاق
فرمان روای خرد دوست و خداپرستی معدلت گستر بود با سمهای نیک و آئینهای
نجسته که باعث انتظام احوال عالم گوناگون و موجب التیام اختلافات
روزگار رنگارنگ بود در میان جهانیان نهاد او در میان ملوک ترک
مثل جمشید بود در ملوک عجم بفرهنگ درست و همت بلند و بخت ارجمند و
شجاعت ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام و افرنج و دیگر
ولایتها را در حیطه تصرف در آورد و اکثر اهل عالم در سایه عاطفت او در آمدند
و ترکان را بمناسبت لقبها نهاد که تا امروز زبان زد مردم است مثل
الغور و قنقلی و قبچاق و قارلغ و خلج و اغزان و او را شش پسر شد کون آی
یولدوز کوک طاق تنگز و پسر بزرگ را بوزوق میگویند و سه دیگر را
اوجوق و فرزندان نژادهای او بیست و چهار شعبه منشعب شده و تمامی
ترکمانان از نسل این بزرگان اند و لفظ ترکمان در قدیم نبوده است چون
اولاد ایشان با ایران در آمدند و در ان سرزمین توالد تناسل شد تبدیل
صورتهای ایشان مانند تاجیک شده تاجیک نبودند تاجیکان ایشان را ترکمان
گفتند یعنی ترک مانند و بعضی بر آنند که ترکمانان قومی علیحده اند و با ترکان
نسبت قرابت ندارند و منقولست که اغوز خان بعد از انکه تسخیر عالم نموده
بیورت اصلی خود باز گشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه ترتیب

نمود و هر کدام از فرزندان و دولتمندان و امرای اخلاص اندیش و سایر ملازمان را
بنوازشهای پادشاهانه بنواخت و نصیحتهای بلند و وصیتهای ارجمند که بر
نثار دولت همایون باشد فرمود و مقرر ساخت که دست راست که ترکان
برانغار گویند و ولی عهدی پسر بزرگ و اولاد او مقرر باشد و دست چپ که
جوانغار باشد و وکالت بفرزندان خرد مسند داد و قرار داد که همواره
بطن بر بطن برین آیین ثابت باشند و اکنون ازین هشت و چهار فرقه یک
نیمه بدست راست تعلق دارد و یک نیمه بدست چپ و هفتاد و سه سال یا
دو سال جهانبانی بجا آورده این جهان را وداع کرد **کون خان** بموجب وصیت
بجای پدر بنشست و در فرمان دهی و جهانداری با خرد و دوربین خود
تدبیرات صایبه ارقیل خواجه که وزیر اغوز خان بود کام روا شد و با برادران
و فرزندان و برادرزادهای که هشت و چهار کس بودند چه هر یکی ازین
شش برادر را چهار فرزند شده بود الخان سلوک نمود که هر کدام اندازه
و حالت خود وابسته در گیر و دار سلطنت مددکار سهیم بودند و هفتاد سال
کامیاب دولت شده ای خان را ولیعهد خود ساخت و در گذشت **ای خان**
بنیرو بخت بیدار و دولت پایدار این پدر بزرگوار خود داشت و
عدالت را با خوی خوش آراسته بود و دانش را با کردار نیک فراهم
آورده **یلدوز خان** پسر مهین و جانشین او بود و در آداب جهانداری
و داد گستری پایه بلند یافت **منکلی خان** پسر دوست دار او بود و بعد از
پدر بر سریر فرمان دهی نشست و بنظر عنایت یزدان و بستایش ایزد
شناسان امتیاز یافت **تنگز خان** بعد از رحلت پدر گرامی متصدی انتظام
امور سلطنت شده صد و ده سال در معموریتا تاج دولت بر سر داشت

ایلخان بدرد سنگام پیری و ناتوانی سرانجام مهام جهانبانی با وزرای دانشت
وجود بعذر خواهی ایام کثرت بکوشت وحدت نشیبت قیان فرزند دلبند
ایلخان است که بمقتضای غوامض حکمت ایزدی مورد شدائد احوال شد
چون از روی انا جوهر انسانی را بکمال معنوی رساند اول مرادی چند در محن
نامرادی جلوه گر آرد و چندین بزرگان پاک طینت را فدای آن بزرگی کلی
ساخت او را خلعت ظهور دهد مصداق این حال قصه ایلخان است که چون نوبت
سریر آرای باو رسید با بنی که عالم صوری از ان نظام گیرد و ملک معنوی مراتب
پذیر و زینت میگیرد و دلهای پراگنده را فراهم می آورد تا آنکه تورین نوید کلی
ترکستان و ماوراء النهر استیلا یافت و باتفاق سونج خان ملک تاتار سوا الیغور
ایلخان نیز اعظم کرده و زمره مغل از حسن معاشرت ایلخان فدا بیار جنگ
کردند و بسیاری از ترکان و الیغور تاتار درین جنگ کشته شدند و در اثنای
جنگ بورد تاتار مقاومت نکرده فرار اختیار نمودند بلکه وحیلت گشت
زوده از راه روباه بازی روی بگریز نهادند و بارها از راه رفته در
نشیبی فرود آمدند و آخرهای شب ناگهان بر سر لشکر ایلخان شبخون آوردند
و چندان کشش شد که از مردم ایلخان جز پسر او قیان و پسر خال او نکوز و
حرم ایشان که خود را در میان کشتگان پنهان ساخته بود هیچکس جان
بسلامت بیرون نتوانست برد و چون شب در آمد چهار کس خود را
بکوه کشیدند و بزحمت و مشقت بسیار چون از گریوها و تنگیهای کوه گذشتند
مرغزاری که در و چشمهای خوشگوار و میوهای فراوان بود بنظر در آمد ناچار
آن مواضع نزهه را بمقتضای وقت غنیمت دانسته طرح اقامت انداختند
و ترکان این جای را ارگنه قون نامند و گویند که این واقعه مایه بعد از

هزار سال بود

هزار سال از گذشتن آغوز خان دانا واند که درین قصه بمرتبه تدبیر ابداع
کو هر جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت قدامت بجای آمد و هم مراتب
غریب و عزت و مشقت باین طرز بدایع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت
شاهنشاهی که مقصود اصلی از آفرینش این طبقه گرامی اوست و هم سرمایه
اس محمدت نامه ایزد ولیت جامع مدارج اطوار گوناگون شده و قدردان طبقات
انام که باین حالت باشند گشته کامروای صورت و معنی گردد و باین طرز
گروی از نامرادی پیرامون حال مقدس او نگردد و بالجمله چون قیان با
همراهان دران سرزمین بسر بردو از ایشان اولاد شد و قبایل پدید آمد
جماعه را که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند و طایفه که از نکوز
بظهور رسیدند به دررلکین لکین ملقب گشتند و احوال فرزندان قیان تا
زمانی که در ارگنه قون بود که ده هزار سال تقریبی باشد بنظر در نیامده و
هما که دران زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد بعد از
سپری شدن دو هزار سال تخمینا در آخرهای زمان آن اقوشیروان قیات
و دورلکین بجهت آنکه زمین ارگنه قون را گنجایش این مردم نمانده بود
اراده بر آمدن کردند و سر راه ایشان را کوی که معدن آهن بود مسدود
داشت و دانایان اندیشها را کار فرموده از جرم کوزن دمها اختراع نمودند
و آن کوه آهنین را گداخته گذر پیدا کردند و ملک خود را بزور شمشیر و
نیروی تدبیر از دست تاتار و غیر او بر آوردند و بر سریر کامرانی
و جهانبانی متمکن گشتند و چمن کیشان درست اندیش از چهار هزار سال
پیش از ان اجداد و عالی که بیست و هشت تن بوده اند و هزار سال بعد از ان
که اهالی کرام بیست و پنج نفس چنان قیاس کنند که درین دو هزار سال پیش

٤٩

نیز کسی باشند پوشیده نماند که زمین مغول در طرف مشرق است و از آبادانی
هفت و هشت ماهه راه است شرقیش تا سرحد ختای و غربی آن تا زمین یغور
شمالی او پیوسته با قرغز و سلنکای است و جنوبی آن متصل با تبت خوراک
ایشان گوشت شکار و پوشش ایشان پوست و سباع است تیمورتاش
از نسل سعادت اصل قیاتست بسروری و فرماندهی سربلند بود و منکلی خواجه
گرامی فرزند تیمورتاش است سرافراز تاج دولت و سعادت بود و مسند
ایالت و عدالت داشت یلدوزخان خلف بزرگ منکلی خواجه است
که درین آمدن قیات و دولکین بامارت و سرداری سرافراز بود و بعد
از قیان فرزندان ایشان بطناً بعد بطن دراز کشته قوبن سرور قبایل
داشتند یلدوزخان بعد کاری بخت کوکب دولتش رفته رفته از افق
سعادت طلوع نمود و او الوس مغل را آباد آن ساخت و فرمان روای
والا شکوه شد و نزد قوم مغل الکس درست نسب و شایسته خانی که نسب
خود را بیلدوزخان رساند جوینه بهادر پسر رشید یلدوزخان است
و بعد از پر شدن پیمانه عمر پدر بر تخت جهانبانی کامیاب گشت حضرت عصمت
قباب قدسی نقاب النقوا و ادوار بدایع آفرین هرچه از مکمن خفا بمجلای ظهور
آرد بسیاری از عجایب امور را مشتمل باشد لیکن آدمی زاد بموجب غفلتی
که در نشاه کثرت و لباس تعلق بستون این بنای عالی اساس است از
دریافت آن بازمی ماند چه اگر طور نشدی او را از انتظار لی بودن فرصت
نبودی و هیچ کاری نپرداختی مبدع جهان آرا اکثری از عجایب قدرت
خود را از نظر جهانیان می پوشد و بقدر احتیاج که یکبارگی از تماشای غرایب
مقدرات الهی محروم نمانند پرده چند از روی مقدسات مکامن غیب برمیدارد

وبازار زو دید

و بازار زو دید بسیار از غفلتی که در سرشت ایشان ودیعت نهاده تقدیر است
همان دیدار پرده شناسای میکرد اند و پس از آن رافت عامه الهی برای
هزار گونه حکمت که یکی از آن آگاهی غفلت زدهای این جهانست آفرینش
دیگر بظهور می آرد و نقاب احتجاب را اندکی برداشته رنگ آمیزیهم
تعجب میکرد اند از آن جمله احوال بدایع طراز اشتمال النقواست و او دختر قوی
اختر جوینه بهادر است از قوم قیات از نسل برلاس از زمان خردی تا
بسن بزرگی حسن صوری و معنوی او در افزایش بود تا آنکه بفطرت عالی و همت
والا یگانه روزگار گشت و باتفاق دوست و دشمن و خویش و بیگانه بزرگ
منش خردپرور خداپرست بود انوار خداشناسی از چهره فرخش پیدا اسرار
الهی بر پیشانی او هویدا پرده نشین سرادقات عفت خلوت گزین مراتب
احدیت منظر تجلیات قدسی مهبط فیوضات قدوسی بود چون بحد کمال
رسید او را چنانچه آیین سلاطین و رسم بزرگان دنیا و دین است بنوذوبوی
بیان که فرمان فرمای مغلستان و برادر عم او بود پیوند کردند و آن گوهر یکتای
قدسی را قرین فرمان روای انسی ساختند از آنجا که او همسر بود و بملک هستی
شتافت حضرت النقوا که آسایش عالم معنی بود و آرایش ملک و ملکی تیز
گشت و بصورت بظاهر پرداخته و بسروری و سر برآرای اولوس
خود متوجه شد شبی آن نور پرورده الهی بر بستر راحت پهلو نهاده و بر چار
بالش استراحت تکیه زده بود که ناگاه نوری شگرف در خرگاه پرتو انداخت
و آن نور در کام و دهان آن سرچشمه عرفان و حضور در آمده و آن
عفت قباب بر منوال حضرت مریم بنت عمران از آن نور آبستن شد سبحان
الله نفوس قدسیه انسانی را از آدم تا این نور پرورده و دولت تخت

ونرافی وتنگی وفرخ وبشریت ولطف وغضب وسایر صفات متضاده مرتبه بمرتبه
پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس می ساختند وپیشتر از انکه این نور
اقدس از اسمان تقدس نزول اقبال نماید قبان را از تعلق آبا وشهر واقلیم
برآورده در هوای تجرد پرورش بخشیده چندین آبا واجداد را بطن در بطن
دو هزار سال در ان کوهستان هم تصفیه باد داده آشنای ملک تقدس میساختند
وهم مرتبه انسانی را جامع مراتب کونی والهی میکردانیدند چون پرورش معنوی
سرانجام یافت بمقتضای حکمت بالغه بلند وزنان را از کوه بشهر آورده سیر
اسای کردانیدند تا نوبت این سلسله مقدسه بحضرت التقوا رسید آن نور الهی
بمیانجی چندین بزرگان دین ودولت بی واسطه بشری در عالم ظاهر جلوه کرامد
آغاز ظهور حضرت شاهنشاهی آن روز بود که بعد از سیر در مدارج مختلفه از علو
مقدس حضرت مریم مکانی برای سرانجام نشاه صورت ومعنی بعالم بزور شتافت
افلاطون تجردی با پیر کر این سخنان بگوش هوش ستوده که حذیوکان در
پرده اراکی درنمایان با در وحشم وزجر باطن پرده دوئیت وبالجمله بر سر
سخن رفته بازگویم که همواره در اوقات فرخنده وساعات خجسته سرای تقدس
آن عفت قباب بفروغ آن نور روشن میشد وزمان ظاهر وباطن آن ملک
نژاد واشارات می یافت آنانکه از بال همت بلند پروازی فرموده از سپاس
پرستی گذشته مست بین اند مثال این امور در وسعت آباد قدرت الهی بدیع و
بعید بعداسد ومستبعد عادت پرستان ظاهر بین در پیش حساب ایشان معتبر
نیست واما انکه در سبب مانده بیشتر قدمی نهاده اند لیکن نقل دینی بحث
جدا از مکابره ظاهری گزیر ندارند انها نیز در مساوی حال توقفی نمیکنند خصوصا
فرزندی مادر وپدر که آدم اول باشند قبول کرده اند فرزندی مادر را که

حوا باشند بذیرفته اند وفرزندی پدر شما را چگونه قبول نکنند فکیف که مثل این
واقعه در قصه عیسی ومریم متیقن اینها باشد س حکایات مریم اکر بشنوی
بالنقوا همچنان بکردی لیکن مبدع جهان آرا که از عنفوان ابداع کارخانه
ایجاد را سرانجام میدهد بمقتضای تضاد وتباین اسمای جمالی وجلالی جنابچه کرده
او میان را بدانش والا وتدبیر درست وفطرت عالی وتصرف عظیم واندیشه صواب
مخصوص ساخته روز بروز افزایش حال انعامی کوشد همان طور کرده انبوه
آدم صورتان کم بینی وکوتاه بالی وکج اندیشی وبدگمانی وفتنه انگیزی با تفرقی
اختصاص داده سرگرم کار میدارد واگرچه در هر دو طور پیمانه استعداد پر
میشود اما حکمتها که درین کارخانه مندرج دارد بنابر آن همیشه
ظلمت با نور ونحوست با سعادت وادبار با اقبال هم قران می باشد وطوره
بی دولتان تیره رای سنگ تفرقه در پیش می اندازند وبیزودی شرم سار
صوری ومعنوی گشته بکوی عدم میشتابند ومصداق آن حال این سانحه
نورانی ست که چون چنین امر بدیع بظهور آمد جمعی از کوته نظران ناقص خرد
ظاهر پرست که از دولت حقیقت بی نصیب اند واز نعمت معرفت بعید اندیشه های
نادرست بخاطر آورده وغدوان مسند نشین عفت از کمال مهربانی نحوست که
این نابینایان بی سعادت در وبال این خیال گرفتار مانند عیان مملکت
خود را از واقعه آگاه ساخت وفرمود که اگر ساده لوحی ناقص عقلی که از
بدایع قدرتهای الهی وصنوف تقدیرات ازلی بی خبر دارند بوده در ریبه
سوء ظن افتند وآینه دل را بزنگ خیالات فاسده تیره رنگ سازد
هر آینه از عقوبت آن ابدالاباد در خسران ونکال مانند بهتر آنست که
ساعت اندیشه ایشان از این دغدغه واپردازم ونظر برین مقدمه

ضرورت است که بیداردلان حقیقت‌شناس و معتقدان اخلاص‌پیوند در حوالی
خرگاه بخرابات شب زنده دارند تا تاریکی شک و ریب از سویدای دل
ایشان بنور واردات الهی و شارقهٔ انوار غیبی بروشنی گراید منطقه
اوهام فاسد از درون این تیره جانان بیرون رود و بنابران چندگاه
پاسبانان بیداردل و خردپروران دوربین حوالی خرگاه بوده چون
اختران شب زنده دار دیده برهم نزدند ناگاه در دل شب که وقت
نزول رحمت الهی است نوری فروزنده چون ماه تابان بدستوری که بانوی
سراپرده عصمت فرموده بود از فراز بهشت روی کرده بخرگاه در آمد
غریو از حاضران آگاه برخاست طبقی در مقام حیرت بوده اندیشهای
باطل از دلهای وی پیوسته خیر فروشست و چون ایام آبستن سپری
شد سه پسر گرامی سعادت ولادت یافت یکی بوقون قتقی و تمامت قوم
قتقین از نسل او پدید آمد دوم بوسقی سالجی که قبیله سالجوت ازوی
منشعب گشت و سیوم بوزنجر قاآن است و اولاد این گرامی نژادان را
نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور و ایشان را بزرگترین اقوام
دانند بوزنجر قاآن جد نهم چنگیز خان و قراجار نویان و جد چهاردهم
حضرت صاحب قرانی و جد بیست و دویم حضرت شاهنشاهی است چون سن
تمیز رسید سریر سلطنت توران زمین را زینت داد و سرداران قبایل
از ترک و تاتار و غیران که بطریق ملوک طوایف زندگانی میکردند کمر خدمتگاری
بمیان جان بستند و او بنیروی تدبیر رشتهای روزگار فراهم آورده
داد عدالت و احسان داد و زمانی دراز عمر و الهی و فرزانگی روزگار
آرایش و آسایش بخشید و او با ابومسلم مروزی معاصر بود و چون رخت

مگذران

هستی بربست ازو دو پسر ماند بوقا و توقتا بوقا خان پسر مهین اوست که جد
هشتم چنگیز خان و قراجار نویان است بموجب وصیت بجای پدر بر تخت
و مسند پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد و قاعدهای تازه در
جهانداری و گیتی‌ستانی اختراع نموده دستورالعمل خواقین روزگار ساخت
و با زیردستان جهان زیست کرد که خواص و عوام ازو خوش وقت شدند
دوتمنین خان پسر رشید اوست پدر چون با آگاه دلی زمان گذشتن دریافت
او را ولیعهد و جانشین خود کرد و او در لوازم دارای ملک افزای
کوشش نمود او را نه پسر بود و بعد از گذشتن او منولون والده فرزندان
که بعقل و تدبیر یکتا بود بکوشش درست تربیت فرزندان مشغول گشت و جفا
جلایر که از قوم درسکین اند کین گرفته منولون و هشت فرزند او را بقتل
رسانیدند قایدو خان که پسر نهم بود بخواستگاری یکی از خویشان پسر عم
خود ماچین رفته بود نجات یافت و بدستیاری و مددکاری ماچین جلایر
بر نادانی خود معترف شده هفتاد تن را که در کشتن شریک بودند چون
منولون و پسرانش کشتند و عیال و اطفال ایشان را بسته قایدو خان فرستادند
داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت و فرزندان ایشان زمانی دراز
در قید بندگی بودند قایدو خان بعد از چندین وقایع بسعی ماچین بر سریر
سلطنت نشست و در آبادانی عالم اهتمام نمود و قصبها آبادان
ساخت و خیل و حشم او بسیار پدید آمد و با جلایر او را کارزارهای
بوقوع پیوست ملک رانی و جهانبانی باستقلال کرد چون از عالم درگذشت
ازو سه پسر ماند بایسنقر خان بزرگترین فرزندان او بود و بکاردانی
و سربراهی رعیت و سپاهی یگانهٔ روزگار بود و چون پدر رخت ارتحال

زمانه میگشت تومنه خان پسر گرامی اوست پدر در هنگام گذشتن ازین
جهان گذران ملک و دولت باو سپرد و مسند شهریاری و جهانگیری بوجود
او فروغ یافت با مردانگی خردمندی زینت بخش حال او بود با و
بزرگ منشی بردباری رونق فزای روزگار او بسیاری از مملکت مغولستان
و ترکستان را بزور بازوی تدبیر و نیروی سرپنجه اقبال بر ملک موروثی
افزونی ساخت و تمام ترکستان در هیبت و عظمت حایل او بود اورا
دو خاتون بود از یکی هفت پسر آمد و از دیگری دو پسر یک شکم متولد
شد و ازین توامان یکی را قبل نام بود که جد سیوم چنگیز خان است و
دیگری قاجولی نام داشت قاجولی بهادر جد هشتم حضرت صاحب قرانیست
مظهر انوار دولت و مورد آثار سعادت بود فر بزرگی از جبهه او می تافت
و شکوه بختیاری از پیشانی او می درخشید شبی بخواب دید که از جیب قبلخان
ستاره درخشان بر آمد و باوج فلک رسیده تاریک گشت و همچنین پی
در پی سه بار واقع شد و در نوبت چهارم ستاره بغایت نورانی از گریبان
دولتش طلوع کرد که آفاق را نور او فرو گرفت و پرتو نور او بچند ستاره
دیگر رسید که هر یک از آنها ناحیتی روشنایی پذیرفت و چون آن کواکب
نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود از خواب بیدار شد
و در تعبیر این نمود از غیبی طایر اندیشه را پرواز میداد و ناگاه باز خواب او را
در ربود و همچنان مشاهده کرد از گریبان او هفت بار ستاره روشن
پدید آمد و غروب کرد و نوبت هشتم ستاره بزرگ طلوع نمود و تمام جهان را
ضیا و رونق بخشید و از چند ستاره دیگر جزو منشعب شد که هر یک گوشه
از عالم را روشن ساخت و چون آن ستاره بزرگ ناپدید شد عالم همان طور روشن ماند

و ستارها دیگر

و ستارها دیگر همچنان روشنایی داشتند مجدداً صورت واقعه را
قاجولی بهادر به پدر بزرگوار خود تومنه خان عرض کرد پدر تعبیر فرمود
که از قبلخان سه شاهزاده بر تخت خانی نشینند و در مملکت حاکم شوند
اما مرتبه چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاهی ظهور کند که اکثر عالم را
در تحت تصرف خود در آورد و او را فرزندان پدید آیند و هر یکی
حکومت ناحیتی داشته باشد و از قاجولی هفت فرزند دولتمند که
افسر فرمانروای و تاج فرمان روای بر سر داشته باشند بظهور آیند و
نوبت هشتم فرزندی پدید آید که جهانگیری نماید و بر عالمیان سری و
سروری کند و از و فرزندان بوجود آیند که هر یکی حاکم جای باشد
و والی مملکتی شود و چون تومنه خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرموده
پدر با یکدیگر عهد و پیمان بستند که سریر خانی بقبلخان مسلم باشد و قاجولی
سالار و صف آرائی و مدار کل و تیغ زن باشد و مقرر شد که فرزندان
و آل تمنای تومنه خان رسانیدند از آدم تا تومنه خان آباء کبار حضرت
شاهنشاهی که مقصود از جنبش این سلسله ایشانند بریاست مطلقه و
سلطنت مستقله ممتاز گشته ثبات بخش سریر معدلت بودند و طایفه
ازین گروه والا شکوه مقتدای ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و
باطن گشتند چنانچه باستانی نامها اشراف آگاهی می بخشد و حکمت الهی که در
نشاه جامعه مراتب کونی و الهی بچندین میانجی کار فرمایان ملک صورت
و معنی اهتمام دارد و منظر فرمان ولادت حضرت شاهنشاهی که نقاوه کاینات
بودن طراز خلعت فاخره اوست بوده روز بروز اسباب انتظام
میداد و برای جامعیت و شناسایی قدر خدمت و لذت سربراهی کفایت

قاجولی بهادر را لباس وکالت مستعار پوشانیده تا مراتب نیز برای
العین این سلسله علیه در آید و سرمایه جمعیت مراتب برای حضرت خاقانی
حاصل کردد و با وجود رسد و کاردانی و بزرکی بزرک منشی قاجولی بهادر
قبلخان ولی عهد شد اکرچه بظاهر مراعات کلانی سن شد که منظور دانش وران
نیست اما در معنی کارفرمای قدرت الهی نشاء جامعیت را سرانجام داد
جون تومنه خان را ستاره حیات در مغرب فوات متواری شد قبلخان
بر تخت فرمان روائی متمکن کشت و قاجولی بهادر بموجب وفا بعد
که سرمایه دولت سرمدیست در مقام یکجهتی و موافقت در آمده
تا بین دوستداری و شاه نشانی متصدی انتظام مهام سلطنت کشت
وجون قبلخان از دوار لفتن بهستی بدار الامان نیستی خرامید قوبله خان
که در میان شش پسر او شایسته تاج و تخت بود بسلطنت نشست و
قاجولی بهادر بهمان منصب والای سپهسالاری مشغول بوده پاس کیهان
خود میداشت و بدستیاری فرزانکی و مردانکی سرانجام کارکاه ملک
و دولت و قوبله خان بشفقت کرمی انجنین مهربانی که هم عقل خدا
دانی داشت و هم تیغ کشورستانی انتقام برادر خود را از التان خان
حاکم خطا کشید و جنکهای بزرک که کارنامه مردان کاردان تواند بود کرده
بر لشکر خطای شکست عظیم انداخت و مجملی ازین سرکذشت انکه فرمان
روایان خطا پیوسته ازین طبقه والا شکوه دغدغه داشتند و
همواره محرک سلسله دوستی بوده روزکار میکذرانند جون دارای
خطا با التان خان استقرار یافت از استماع شجاعت تدبیر قبلخان بیشتر
هراسان کشت بوسیله فرستادهای کاردان اساس موافقت محکم ساخت

برتبه

برتبه که قبلخان را استدعای آمدن خطا نمود و خان بمقتضای راستی
و درستی که طبیعی این دودمان والا نژاد است دار و کیر ملک را
بقاجولی بهادر سپرده بخطا رفت و نقش صحبت دلپذیر نشست
و از انجا کامیاب عیش و عشرت بیورت خود متوجه شد بعضی از
اعیان دولت التان خان که سبک حوصله بود و بی مایه بودند بخان
ناشایسته کفته التان خان را متغیر کردانیدند التان خان از وداع
پشیمان شد کس فرستاده طلب داشت قبلخان از سواد پیشانی روزکار
نقش ناراستی التان خان خوانده جواب فرستاد که جون بساعت فرخنده
توجه نموده ام برکشتن را لایق نمیدانم خان خطا جو شنیده لشکری
نامزد او کرد که بهر وضع که ممکن باشد خان را بکردانند قبلخان بخانه
دوستی سالجوتی نام که در سر راه ماوی داشت سردار لشکر خطای
را از دو آورده قرار داد که بر بیکلوم سالجوتی پنهانی کفت که
معاودت را مصلحت نمیدانم من اسپی دارم تیز کرد و دوررو که
بجلس باین خواندر رسید همعنان احتیاط شدن و بران اسب سوار شده
ازین مخاطره بدر رفتن صلاح وقت است قبلخان برین رای عمل
نموده بران اسب سوار دولت شده بیورت خود شتافت و
فرستادهای خطای جون اکاه شدند جابک دستان تیز پای از عقب
در آمدند و جز در یورت خانی بجای دیکر نه پیوستند قبلخان این
بد اندیشان را کرفته از هم کذرانند درین اثنا صبر کلان او قیین
برقاق که بحسن صورت بی همتای روزکار بود در حوالی دشت
هم یکی غز الان داشت بکاناکاه قوم تاتار دوجار شده دستکیرش

کردند و او را کرفته پیش التاغان بردند و خان بانتقام آن یک جاناق
کرک مفش تیغ بیداد بر بین غزل شیر نژاد قتوبله خان که پسر دوم بود
جون تخت آرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود بجمع لشکرهای
همت کماشته متوجه التاغان شد و بنزد عظیم در پیوست و شکست
غریب ختائیان را داده اسباب و اموال ایشان را بتاراج برد و
جون نوبت تاخت سپاه اجل در رسید برتان بهادر برادر کرامی او
بمشاورت اعیان مملکت بر سریر خانی متمکن کشت و یاساق پدر و برادر
خود را تازه کردانید و جون در عهد او مجلس را یارای آن نبود که
با او دعوی مبارزت و سپه کشی کند لاجرم لقب خانی او در افواه
بلفظ بهادری زبان زد شهرت کشت و نقد شجاعت او را باین نام مهابت
فرا مسکوک ساختند و درین زمان قاجولی بهادر که هم برادر رجان سپار
بود و هم بهادر سپهسالار متوجه عالم بقا شد ایردمجی برلاس بسرارشد
قاجولی بهادر است که در مسالک فرهنک و معارک جنک مغز هوش بلند و
بخت بیدار داشت بعد از پدر طغرای سپهسالاری بنام او سر بلندی
کرفت و او بآیینی که پدر بزرکوار رونق داده بود در تنسیق مهام
ممالک و تدبیر عظام امور کوشش مینمود و اول کسی که بلقب برلاس
اختصاص یافت او بود و معنی این لفظ مغلی شجاع یا نسبت و تمام
الوس برلاس باو میرسد و جون زندکانی برتان بهادر بسر آمد از جهار
برادر سوجین سوکای بهادر که پدر جنکیز خانست و بجوشش فرزانکی
آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت بخش سریر جهانبانی کشت
و درین هنکام ایزدمجی برلاس شهرستان بقا اساس شهرستان بقا اساس
اقامت

اقامت نهاد و از وصیت و نه بسر یادکار ماند سوغوججن در میان فرزندان
کرامی ایزدمجی برلاس بمل دلاوری و رای جهانداری و خرد کارساز
و عطوفت نظام بخش سربلندی داشت و از روی سال نیز بزرکترین
اولاد بود جای پدر عالی قدر کرفت یعنی شهریار و بصورت سپهسالار
بود و سوکای بهادر برای جهان آرای سوغوججن لشکر بر سرتاتار کشید
و خان و مان و دولت ایشانرا پای سر غارت ساخت و یاری یزدانی
و نیروی بخت فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه و
یلون یلدق شدند و جون بدان موضع سعادت افزای رسیدند در
همین روی قعده تنکوز ییل سال پانصد و جهل و نه هالی خاتون وی اولون
انکه ابستن بود فرزند کرامی بزاد سوکای بهادر او را تموجین نام
نهاد سوغوججن که خبر ولیعهد دریافت والا داشت به سوکای بهادر
کفت که از رموز حساب دانی و نظرات سعود آسمانی جنان استدلال
میتوان نمود که این طالع ستاره دولتیست که در نوبت جهارم از
حسب قبلخان برآمده بود و کرچه سلسله علیه حضرت شاهنشاهی که درین نامه
نام ایزدی بخش از آن میرود احتیاج بذکر تموجین نیست که از شعب
این شجره قدسیست لیکن جون پرتوی از نور مقدس القوایستی بود
تجلی از ذکر آن ناکزیر افتاد طالع مسعود تموجین میزان بود و هفت
ستاره در طالع بودند و راس در سیوم و ذنب در نهم و بعضی
بر آنند که در سال پانصد و هشتاد و یک که بسرداری ایوس و قوم
نیرون رسید سه سیاره در میزان فراهم آمده بودند قراجارنویان
فرزند کرامی سوغوججن است پادشاه منش شهریار نشان بود و جون

در سال تنگوزئیل پانصد و شصت و دو یسوکای بهادر گذشت و درین حال
تموچین سیزده ساله بود و سوغوقچین که مدار الملک و سلطنت کرد
وار لشکر و سپاه بر و بود همه ران چند روز بار روی فنا کوچ نمود
قراچار نویان ایام صغر داشت قوم تیزدون از تموچین روگردان شده
بقوم تایجوت پیوسته شد و تموچین غصها کشید و در بند و بلا افتاد و عاقبت
بتائید آسمانی ازان ورطهای جانکاه و مخاطرهای سهمناک نجات یافت و با قوم
جاموقه تایجوت وقنقرات وجایر و غیر آن کارزارها کرد وقتی که سال عمرش
از سی درگذشته بود سردار ایل و الوس خود شد و بنابر مخالفت
از فرمان روایان ترکستان در چهل سالگی بر تمغونی قراچار نویان
پیش اونگ خان حاکم قوم کرایت که با یسوکای بهادر سابقه محبت داشت
رفت و کارهای پسندیده برای او بجا آورده دست برد نیکو نمود و در
قرب منزلت و علو مرتبت او بر حدی رسید که مشام حسن اخلاصش از
شمامه اتحاد معطر گشت بنوعی که امرای عظام و خویشان بر و حسد بردند موقع
که متر جاجرات بود و سنگو پسر اونگ خان را با خود متفق کرده در باب
او سخنان ناشایسته و تفتیشهای ناپسندیده برهم بسته خاطر اونگ خان
را آزرده کردانیدند و این دشمنان دوست نما بچرب زبانی اونگ خان را
از راه راستی برده در خیال فاسد انداختند و تموچین اندیشه مند
گشته باستصواب قراچار نویان و تدبیرات درست او از ان
مهلکه براند و دو مرتبه در میان ایشان محاربات عظیم در پیوست
و تموچین ظفر یافت و در چهل و نه سالگی تیقوی و در پنجاه سالگی در رمضان
پانصد و نود و نهم بدولت سلطنت و جهانداری کامران شد و چون

مدت سه سال

مدت سه سال از فرمان روائی و جهانبانی تموچین را بخطاب چنگیز خانی مخاطب
ساخت یعنی شاه شاهان و زیر و زبر نجم سعادتش فروزان تر میشد و بحال
بسال برق دولتش سوزان تر میگشت بر تمام ختای و ختن و چین
ماچین و دشت قپچاق وسقسین و بلغار و آلین و روس و الاآن
و غیر آن سروری یافت او را چهار فرزند بود جوجی جغتای او
کدای تولی ترتیب بزم و شکار تعلق بجوجی داشت و تیز عقوبت سیاستها
و سیاسات بتقدیم رسانیدن که نظام ممالک آرای بآن منوط است باو
زرین جغتای مفوض بود و تدبیرات جهانبانی و ترتیب امور ملکی باو
کدای اختصاص داشت و سرانجام مهام سپاه و محافظت اردو بتولی
متعلق بود و در شهور ششصد و پانزده بقصد سلطان محمد خوارزمشاه
بجانب ماوراء النهر توجه نمود و اهل آن دیار بسطوت قهر پایمال شدند و
چون از کار ماوراء النهر پرداخت از آب آمویه عبور نموده عنان
کشورگشای بجانب بلخ معطوف داشت و تولی خان را با لشکری گران
بولایت خراسان روانه ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران
از بلخ بطالقان آمد و از انجا متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی
شد و در ماه رمضان ششصد و بیست و چهارم سال ملاقی سلطان جلال
الدین را تا کنار آب سند هزیمت داد و از انجا بماوراء النهر بجانب یورت
اصلی استقرار گرفت و در تنگوزئیل مطابق چهارم صفر ششصد و بیست و
چهارم که نهم سال ولادت و هم سال جلوس سلطنت بود در حدود
ولایت تنگقوت ودیعت حیات سپرد و پیشتر ازین وصیت کرده بود
که چون قضیه ناگزیر درین یورش روی نماید پنهان دارند تا کار اهل

تکلقوت بانجام رسید و در ممالک دوردست فتوری نرود و فرزندان
و امرا او بموجب وصیت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند
تا آنکه اهل تکلقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند و بعد از ان صندوق
نعش او را بر داشته روی براه آوردند و هر آفریده را که در راه
میدیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باطراف و اکناف نرود و چون برسید
چهاردهم رمضان همین سال نعش او را باردوی بزرگ آوردند اظهار
واقعه ناگزیر نمودند و در پای درختی که روزی در شکارگاه جهت تربت
خویش خوش کرده بودند مدفون ساختند و در اندک روزگاری از
اشجار گوناگون چندان انبوهی روی داد که مرقد در تراکم اشجار پنهان
گشت تا آنکه هیچکس پی بآن سرزمین نتوانست برد و همانا درین معنی
تربیت هریک که جز دانای هوشمند درین پی بآن نتوانم برد یعنی
چنانچه در زندگانی حراست ایزدی بعد از ان هم در کنف نگاهداشت
الهی درآمد تا کوته اندیشی بآن مقام دست بی ادبی دراز نتواند کرد
اگرچه تربت چنین اندیشه کردن خود را سخره جهانیان ساختن ست
لیکن چون فرمانروایان را بیشتر معامله با ظاهربینان باشد چنین سیاستی
از مواهب عظمی ست و چرا حراست ایزدی نگاهبانی اینچنین بزرگی
نکند که عالمی در سایه پاس او بود اگرچه این بزرگ پیش عوام و در نظر
اول خواص و از مظاهر عظیمه قهر الهی بود آیا در نظر دوربین هوشمندان
اخص خواص از مجالی الطاف ایزدیست چه در کارگاه عدالت الهی که فرمان
روای خلایق بر تربیت از ان بیدادی نرود و ستمی بظهور نیاید و هر امری
که در عالم کون و فساد متکون شود مبتنی بر چندین مصالح معنویست که

دیده

دیده ظاهربینان را بکنه حقیقتش راه نیست و جز نظاره بیداردلان دوربین
بر حقیقت آن آگاه نی عمرش هفتاد و دو سال هفتاد و سیوم اکثری
سر گشته از انجمله سی و پنج سال بفرمانروایی و کشورکشایی منقضی
گشت و بملاحظه تاریخ ولادت و وفات او که در تواریخ مذکورست مدت
عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد و همانا که خلاف باعتبار شهور
و سنین شمسی و قمری تواند بود یا بوجهی دیگر از وجوه مشهوره و درین مدت
همواره انتظام مهمات ملکی و مالی باستصواب رای جهان آرای قراچار نویان
رونق داشت و ولا تنکوی را که چنین برادری بجا و جهان برابری
ساخمون دولت و اقبال باشد چگونه بآن همه کشورستانی و سلطنت رانی
تارک عظمت باوج علیین نساید سه قراچار چنگیز این همند ، بکشورکشای
قرین همند ، و بهنگام نواختن کوس رحیل سریر خانی را باوکدای
مسلم داشت و مجمل این قصه دلشکن آنکه در یورش ختای غیبی برپیشگاه
خیال او بصورت مثالی چنان جلوه دادند که پدرود کردن این جهان سرای
نماند و کیست فرزندان گرامی و قراچار نویان سپهسالار و دیگر اعیان دولت
و ارکان سلطنت را طلب داشته نصایحی که انتظام جهانیان از نتایج او باشد
در میان آورده خانی را باوکدای مقرر ساخت و عهدنامه قاجولی و قبلای
که بال تمغای تومنه خان رسیده بود و اسلاف بزرگ نهاده و ترتیب نامهای
گرامی خود را رقم کرده بودند از خزانه طلب فرموده بر حاضران مجمع عالی
خواند فرمود که من بقراچار نویان بدین وثیقت نامه پیمان بسته بودم
شما نیز بدین یوسون بسر برید و وثیقت نامه دیگر میان او کدای و فرزندان
و خویشان نوشته باوکدای سپرد و دیار ماوراء النهر و ترکستان و بعضی

٥٧

از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا
آب سند بجغتای خان مقرر ساخت و همان نامه قبلای و قاچولی بهادر بجغتای
حواله کرد و گفت از استصواب قراچار نویان تجاوز جایز نداری و در ملک
و مال شریک خود دانی و میان ایشان عقد پدر فرزندی بست و بهمین
ملاحظه این سلسلهٔ علیهٔ قدسیه را چغتای گفتند و الا چغتای را با آبای کرام او
نسبت بحضرت شاهنشاهی باعث افتخار و مباهات نه نسبت قرابت و
مصاهرات و خانزادها و نویان بموجب وصیت عمل نمودند سبحان الله
از مثل چنگیز خان بزرگی دانای چنین نقض عهد شود بایستی که آن پیمان نامه
که بآل تمغای تومنه خان مزین بود با وکتای قاآن میداد و ترتیب و محافظت
اورا برای زرین قراچار نویان می سپرد تا مطابق آن عهد نامه عمل میشد
با آن وثیقت نامه را حاضر نمی ساختند تا بنیان که هزاد البنت مجمول
میگشت و مدبر نامی در دفتر دانش او ملتمس بخط سهو میشد و عجب از سخن
گزینان باستانی که درین باب با شرذه احرف سرای و حرص نکته گیری و
دوزبانی بسر وقت این نرسیده اند و بیها نا که چون ایزد جهان آرا میخواست
که این لباس مستعار سپهسالاری که تومنه خان قرار داده بود و در معنی
کارکران ابداع نشاه جامعیت حضرت شاهنشاهی بسرانجام داده بودند قامت
این سلسلهٔ علیه بردارد چنین سهوی و خطای رفت که بر هزاران مقصد
صواب شرف دارد و چون حراست ایزدی همواره نگاهبان این گروه
بود فتوری در عهد و پیمان از جانب فرزندان کرامی قاچولی بهادر
نشد تا چون نوبت سلطنت از رشد ذاتی و مکتسبی او باولاد قاچولی بهادر
در رسد و بدولت روز افزون مسند آرای خلافت کرد و مطعون

خردمندان نباشد و بها نا که این از مقدمات طلوع نیر اقبال حضرت صاحب
قرانی بود که وجود مقدسش طلیعهٔ دولت ابد پیوند حضرت شاهنشاهی است
و چغتای خان بعد از شنقار شدن پدر رشته مالغ را دار الملک ساخته عنان اختیار
مهمات سپاهی و رعیت بقبضهٔ اقتدار میر قراچار نویان گذاشت و خود
بیشتر اوقات در خدمت اوکدای قاآن بسر می برد و با آنکه اوکدای
بسال از وی خرد بود در لوازم حقیقت و اطاعة دقیقهٔ فرو گذاشت
نمود و بالجمله بدار و صیت خانزادها پس میداشت چون چغتای خانرا
مدت حیات بی ثبات بآخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت امیر
قراچار نویان را وصی خود ساخت و فرزندان را بدو سپرده هفت
ماه پیش از اوکدای خان در اول ذی قعده ششصد و سی هشتم
ازین سرای گذران درگذشت و قراچار نویان برقرار خود در ضبط
و نسق امور مملکت قیام مینمود و بعد از چندگاه قراهلاکو خان بن مئاتکان
بن چغتای خان را بحکومت ولایت جد کرامیش ارجمند گردانیده
پس از چند سال کیوک خان بن اوکدای خان بر مسند خانی نشست دست
قدرت قراهلاکو خان را از تصرفات حکومت و اختیار باز داشته
عزل نموده بیسو منکا بن چغتای را بجای او نظام بخش آن ملک گردانید
پوشیده نماند که اوکدای قاآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را
کوچو ولی عهد خود گردانیده بود و او در ایام حیات پدر وفات
یافت ولی عهدی به پسر وی شیرامون که از همگنان دوستتر میداشت
ارزانی فرمود و هنگام حادثه ناگزیر قاآن کیوک خان که در بلاد روس
و چرکس و بلغار بود بعد از سه چهار سال باردوی والا رسیده مسند آرای

سلطنت گشت و در عدل و رعیت پروری اساس عالی نهاد و چون منونکا
بکات فنای مختفی شد قراجار نویان باز قراهلاکو را بفرمانروای آن
دیار نصب فرمود و در ایام دولت او بتاریخ ششصد و پنجاه و دوم آن
نوئین کامبخش کامران هشتاد و نه ساله شد و رخت هستی بربست ایجل نویان
بمزید دانش و مزیت خداشناسی از میان ده فرزند رشید کاردان قرا
جار نویان نشان اختصاص داشت و در عهد خانی قراهلاکو از فرط دانائی
و کمال توانای رفعت بخش مقام پدر شد در سنه ششصد و شصت و دوم
از کمال استقلال بر مسند دولت متمکن گشت و ادیوس جغتای در ایام دولت
او خوش وقت شد و چون در میان فرزندان جغتای خان خلاف
و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهر کش
که جای موروثی بود قرار گرفت تا آنکه منکوقاآن بن تولیخان بن چنگیزخان
برادر خود هلاکوخان را بجانب ایران فرستاد و از هر چهار الوس جوجی
و جغتای و اکتای و تولی امرا و مردم همراه ساخت از الوس جغتای
خان ایجل نویان را باستدعای تمام برسم سالبوری تعیین نمود که مصاحب هلاکوخان
باشد و خان مذکور مرافقت بر زیاد داد و با داب بزرگی سلوک امیر ایلنگر نویان
ارشد اولاد و الا نژاد ایجل نویان با هلاکوخان از توران بایران
نقل کرد او را و لیوس جغتای خان قایم مقام پدر گرامی شد و چون در
ایران ایجل نویان این جهان نظر فریب را پدرود کرد دوا خان بن
براق خان بن موتوا بن موانکان بن جغتای خان بن چنگیزخان باو
رسیده بود او را امیرالامرا ساخت و زمام حل و عقد سلطنت بدست
تدبیر او داد و مرتبه اجداد او را با وسیلم داشت و او خانچه مقتضای

دانش

دانش و بینش است در رواج کار سلطنت کوشید و او بجهت نهرای احمدی
در آمد امیر برکل عظیم قدر قوی حال بود و چون پدر بزرگوارش امیر ایلنگر
نویان در زمان ترمشیرین خان بن دوا خان از این جهان بی وفا بادر
گذشت از و همین یک فرزند ارجمند ماند او همواره بمعالجه نفس خود پرداخته
فرصت بغیر پرداختن نیافت و از صحبت خانان متقاعد بوده آیین
پدران بر بنی اعمام گذاشت و فارغ البال در حدود کش می بود و در گرد
آوری رضای ایزد تکاپوی داشت و در تحصیل مکارم اخلاق جست و جوی
مینمود و در آن نواحی بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود صرف
معیشت و کفاف میکرد تا آنکه بعالم تقدس و ملک بقا پیوست امیر
طراغای فرزند گرامی نژاد بزرگ منش امیر برکل و پدر بزرگوار
حضرت صاحب قرانی است از عنفوان صغر و ریعان شباب انوار دولت
و اقبال از ساحت احوال او می تافت و آثار عظمت و جلال از جبینگاه
اطوار او می درخشید و آن بزرگ منش را برادری بود خرد بهت نام
در حق شناسی و حقیقت طلبی کامل عیار آثار عظمت و جلال از
جبینگاه اطوار او می شناختی اما قرعه بزرگی صوری و معنوی بنام برادر
بزرگ افتاده بود چون والد بزرگوار همواره روی نیاز بر آستانه ارباب
ریاضت میداشت و منظور عتبه صمدیت بود صوفیا قدوه اصحاب وجد
و حال شیخ شمس الدین کلال که امیر را بغایت حرمت میداشت و بنظر تعظیم
میدید و خدمت شیخ آن بزرگ دوازده از صفای باطن بظهور کوکبه
صاحب قرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود صاحب قران اعظم ثالث
القطبین قطب الدنیا و الدین امیر تیمور کورکان اراده ازلی و

مشیت لم یزلی هزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آراست
ولهذا درین پنجاه و دو تن که سلسله علیه شاهنشاهی بان انتظام دارد
عبرت بخش هوشمند آنست ایزد متعال ریاست و حکومت و سلطنت
و هدایت و عطوفت و رافت و چندین جلایل نعوت و شرایف صفات
را امانت سپرده سرانجام گوهر یکتای خلافت شاهنشاهی نمود مگر از قاجولی بهادر
بعثت شخص بزرگ را ازین سلسله قدسیه از نظام سلطنت صوری فرود
آورده رتبه سپهسالاری و شاه نشانی داد تا این مرتبه تابعیت را
در لباس مصنوعیت دریافته سامان کارخانه جامعیت بر وجه دلخواه صورت
دهد و آن بزرگان والا شکوه دراز کنه قوت نیر بردند اگرچه احوال
آنها معلوم نیست اما همان طور پدر بر پدر بزرگی داشتند اگرچه اسم
سلطنت نبود اما معنی سلطنت ظهور داشت و ایهم بجهت حراست
عزت بیرون از بیگانه عالم بظهور آورد و اکنون که مراتب تجرد و تعلق
سامان یافت و استعداد قریب بفعل مهیا شد که گوهر یکتای حضرت تاجبخشی
بظهور آید خلعت مستعار تابعیت که برای تومنه خان بظاهر درین سلسله
درآمده بود خدای جهان آفرین آن خلعت را برگرفته بزرگی بظهور
آید او رود که قابل و لایق خلعت والای سلطنت عظمی تواند بود و
مصداق این معنی ظهور حضرت صاحب قران طرازنده هفت اقلیم و فرازنده
تخت و دیهیم قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکانست و آن والا نژاد
عالیقدر در شب سه‌شنبه بیست و پنجم شعبان سال هفتصد و سی و ششم
سه ساعت طالع جدی در ظاهر خطه کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد
از خدر مطهر و ستر مصفای حضرت و عفت و برکت مرتبت صفوت

وطهارت

وطهارت منقبت عصمة الدنیا والدین تکینه خاتون در انجمن وجود قدم سعادت
توام نهاده جهان افروز گشت و این قطب دایره خلافت عظمی و مرکز
محیط سلطنت کبری کوکب اقبالیست که از بطن کوکب اقبالیست
که از بطن هشتم قاجولی بهادر در مطلع سعادت و اجلال طلوع نموده
بقول یکی از مورخین رویای صادقه قاجولی بهادر بظهور پیوست
و بدریافت والای خردمندان دوربین امروز آغاز طلوع کوکب اول
و درخشیدن ستاره نخستین است چنانچه سابقا پرتو اشارت
برین معنی تافت درین زمان مسعود که حضرت صاحب قرانی سعادت
ولادت یافتند در ماوراءالنهر ترمه شیرین خان بن دوا خان بن براق خان
بن یسون تو ابن میسوکان بن جغتای خان فرمانروایی داشت و در
مملکت ایران زمین چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید گذشته و بدین
واسطه هرج و مرج تمام دران سرزمین بظهور آمده بود که امیر صاحب
قران از صغر سن تا عنفوان شباب همواره بآداب شکار اشتغال میفرمود
و در سنه هفتصد و شصت و دوم امیر طراغای ازین مرحله رحلت نمود
از و چهار پسر و دو دختر بود صاحب قران و عالم شیخ و سیورغتمش
و جوکی و قتلغ ترکان آغا و شیرین بیکی آغا و چون عمر گرامی صاحب
قران بسی و چهار سال شمسی رسید بطالع فرخنده و بخت بلند بمشورت
عقل خداداد که مورد الهام ربانیست در روز چهارشنبه دوازدهم
رمضان هفتصد و هفتاد و یکم سال ست ئیل در بلخ افسر فرماندهی و
اکلیل کشورگشایی و کامکاری برسر نهاده اورنگ سلطنت و جهانبانی
را پایه بلند بخشید و مدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان آرای

او بود ولایت ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان
و فارس و مازندران و کرمان و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام
و روم و غیر آن بهمت کشورگشای و دانش فراخ حوصلهٔ در تصرف اقتدار
در آورد و استیلا و استقلال را در ساحت ربع مسکون و عرصهٔ هفت اقلیم
بسربلندی داد و هرکه سلامت حال رفیق روزگار دولتش بود و بقدم
اطاعت پیشواز آمد گل سعادت از فرق بخت او شکفت و هرکه خامت
کردار و وخامت عاقبت دامن گیر شد و سر از گریبان انقیاد بیرون آورد
موی کشان بپایتخت قهرمان عدالت رسیده خارستان نتایج اعمال در
کنار خود دید و روز دوشنبه ذی قعده هفتصد و هشتاد و نهم بواسطه فتنه
و فسادی که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرموده و
از آنجا عنان عزیمت بجانب دار الملک فارس منعطف ساخت و آل مظفر بخدمتش
پیوستند و چون خبر مخالفت توقتمش خان که فرمان روای ممالک دشت قبچاق
و از تربیت یافتگان آنحضرت بود شنیده و نوبت لشکر بسر او برده
لوای فتح برافراخته مرای را که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد
فرسنگست بنفس نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت نوبت
دیگر بایران نهضت فرموده و در هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه
گردنکشی کج می نهاد در شیراز بقتل آورد و آل مظفر را برانداخت
و بهمت والا کارهای عظیم که تاریخ کارنامهای رستم و افراسیاب باشد
در آن مرز و بوم بوقوع آورده ممالک فارس را بجهت آسایش اولیای
دولت قاهره گلزار بی خار ساخت و بعد از آن به نیروی دولت و اقبال
فتح بغداد کرد و چند نوبت بگرجستان در آمد و عنان فتح و نصرت برآمد و دوانید

محرم هشتصد و یکم دریای سند را بجرعای ابستهٔ عبور فرموده و بدولت
و اقبال فتح هند و هندوستان کرده و در هشتصد و سیوم بعزم شام اقدام فرموده
صبح اقبال بر دمید و انوار فتوحات آسمانی بر روزگار آن جهانگیر عالم
پرتو انداخت آنگاه شهر حلب مفتوح شد و از آنجا لشکر بدمشق کشیده و الوای
شام را که در ذل قید اسیر بودند چون آنجا بدر رفتند و در سال دیگر
بعزم تسخیر ممالک روم رایات جهانتاب نهضت داده و در جمعه نوزدهم ذی
الحجه هشتصد و چهارم در حدود انکوریه معرکه مصاف آراسته و
لوای ظفر و رایات بهجت فتح جلی بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ شگرف نموده
و از تاییدات غیبی که همواره عنان آن شهسوار میدان شکوه بود و جنود
عبده فتح و فیروزی ملازم رکاب معلی گشته طغرای فتحنامه بنام
نامی آن خدیو ممالک کشورستانی خوانده شده ایلدرم بایزید بدست
سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمده و چون او را بجای اورنگ عالی حاضر
ساختند از کمال عاطفت و اعزاز در زیر دست شاهزادهٔ حضرت نشستن
یافت و از آنجا بدربار ماوراء النهر مراجعت فرموده یکسال و شش ماه داد عدل
بعدل پروری مشغول بود و سلاطین نژاد آن اطراف بخدمت پیوستند
حاکم مصر نقود فراوان از سرخ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی
پناه ارسال داشت و سایر فرمانروایان الخدو و اعلام هواخواهی
در میدان اطاعت را فراشته و بر منابر حرمین شریفین و دیگر اما
کن شریفه و مشاهد قدسیه خطبه فرمانروای بنام آنحضرت خوانده شده و
در ذی قعده هشتصد و ششم رایات ظفر برای بجانب فیروزکوه نهضت
داده و بی توقف متوجه اعمال گشته در آن موطن مألوف طرح جشنی عظیم نموده

طوئی بزرگ که حیرت‌فزای ارباب همت و سماع باشد ترتیب داد و جهانیان را
بصلای انعام و احسان کامیاب ساخته تسخیر ممالک خطای متوجه شد و در شب
چهارشنبه شعبان هشتصد و هفتم در موضع اترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و
شش فرسنگ است بفرمان ایزد بیچون روی بجانب دار الملک بقا
آورده رخش حیات بفسحت سرای جهان باقی تاخت و نعش عرش مایه آن
حضرت بخطه سمرقند بشکوهی که شایسته آن بزرگوار باشد رسانیدند
و در تاریخ ضبط سنین احوال آن جهان آرای گفته اند شعر
سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود ❊ در هفتصد و سی و شش آمد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس ❊ در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود
آن صاحب قران سعادت قرین را چهار پسر والا بود اول غیاث الدین
جهانگیر میرزا او در اوایل سلطنت پدر بزرگوار خود در هفتصد و هفتاد و
شش در سمرقند رحلت نمود و از او دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر صاحب
قران او را ولی عهد خود کرده بود و بعد از فتح روم در هفدهم شعبان هشتصد و
پنجم در سوری حصار روم کوس رحلت زد و دوم پیر محمد که بعد از رحلت
برادر گرامی طغرای ولی عهد بنام او سربلندی یافت و حضرت صاحب
قرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت او وصیت فرمود و در آن زمان
او حاکم غزنه و قندهار و هند بود و چهاردهم رمضان هشتصد و نه بدست
پیر علی تاز که یکی از امرای او بود درجه شهادت یافت و داغ لعنت
ابد بر پیشانی عمل آن حرام نمک گذاشت فرزند دوم حضرت صاحب قرانی
میرزا عمر شیخ است که حکومت فارس داشت و او هم در ایام حیات
صاحب قرانی در ربیع الاول هفتصد و نود و ششم در پای قلعه خرماتو

درگذشت

درگذشت فرزند سیم جلال الدین میرانشاه میرزا است که مجملا احوال سعادت
اشتمال او که درین سلسله علیه مقصود بالذات است مذکور خواهد شد
فرزند چهارم میرزا شاهرخ است که ایالت خراسان داشت و در اکثر
یورشها در رکاب پدر عالیمقدار بود و بعد از حضرت صاحب قرانی با تمکین
زمانی فرمانروای باستقلال شد و ایران و توران و آنچه در تحت تسخیر
حضرت صاحبقرانی بود در حیطه تصرف در آورد و چهل و سه سال در سلطنت
کامرانی نمود و ولادت او روز پنجشنبه چهارم ربیع الاخر هفتصد و هفتاد
و نهم است و در صبح یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم ذی الحجه هشتصد و
پنجاه بعالم بقا شتافت **جلال الدین میرانشاه** جد ششم حضرت شاهنشاهی
است ولادت گرامی او در هفتصد و شصت و نهم بود و در زمان حضرت
صاحب قرانی حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام
داشت و چون حضرت صاحب قرانی بهند متوجه شد این ممالک بعهده
اهتمام همت عالی او بود چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقه
نامرعی نگذاشت روزی در شکار سر قوچ صحرائی را در تاختن بر نیزه
برداشته بود که اسب رم خورد و میرزا از سر زین بر زمین آمد و آسیبی
عظیم در سر و روی رسید اطبا و جراحان حاذق تدابیر و معالجات
موافق بکار بردند و مزاج شریف بصحت گرایید لیکن غباری از آن
گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند بعد از شنقار شدن حضرت صاحبقرانی
ابابکر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود خطبه و سکه بنام پدر عالیقدر
کرد حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز میگذرانید و جمیع مهمات سلطنت را
میرزا ابابکر سرانجام مینمود و در بیست و چهارم ذی قعده هشتصد و

دهم در کارزار بقرا یوسف ترکمان که در حوالی تبریز واقع شد شهادت
یافت و آنحضرت را هشت پسر بوده است ابابکر میرزا الکس میرزا عثمان میرزا
عمر خلیل سلطان محمد میرزا اسیورغتمش سلطان محمد میرزا فرزند دولت
پیوند میرانشاه است والده ماجده اش مهرنوش نام داشت از قوم
فولاد قیا میرزا همواره با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند بوده اند
وچون میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شده اند میرزا شاهرخ آنچه از مکارم
اخلاق و شمایل علیه او دریافته بود میرزا الغ بیک گفته اند و جلایل قدر
ایشان بیان کرده اند و همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده
باداب برادری سلوک میفرمود و آنحضرت را دو فرزند سعادتمند بود
سلطان ابوسعید میرزا و منوچهر میرزا و در بیماری که عالم را بدرود خواهد
فرمود میرزا الغ بیک بپرسیدن آمده اند میرزا از فرزند خود سلطان
ابوسعید را سفارش عظیم کرده اند لاجرم پیوسته سلطان در سایه سلطنت
و عاطفت میرزا الغ بیک اسباب عیش طرب بوده بنظر تربیت و عطوفت بر روز
بر مدارج دولت و معارج دولت اقبال متصاعد میشد روزی دیگر یکی
از مقربان بساط والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسر
شما عجب خدمت بجد میکند میرزا در جواب فرمود که او خدمت ما نمیکند او آداب
جهانبانی و گیتی ستانی از صحبت ما فرا میگیرد و الحق میرزا از روی کمال دیده در
یافت بیان حال نموده اند **سلطان ابوسعید میرزا** سعادت ولادتش در
هشتصد و سی بوده در بیست و پنج سالگی سر بر آرای سلطنت شد و مدت
هژده سال بفرمان روائی و کشورستانی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان
و ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان تصرف نمود

درآورده

درآورده و در آخر ملک عراق و تبریز بحیطه تسخیر در آمد و با چنین دولت بزرگ
و مملکت عظیم که سرمایه هزار گونه مستی تواند شد هوشیار دل بیدار مغز
بوده از درویشان و گوشه نشینان همت میطلبید و در هشتصد و
هفتاد و دو میرزا جهان شاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان که بدفع اوزون
حسن آق قویونلو رفته بود و از غایت بی پروائی و کمال بی تدبیری بدست
او کشته سلطان لشکر بر سر او کشید اوزون حسن هر چند در صلح زد فایده
نکرد تا که زیر اسپها از آمد شد غله نگاهبانی نمود تا در آرد و قحط عظیم پدید
آمد بمرتبه که چهار ده شب اسبان خاصه جو نیافتند بتقریب آن سپاهی پراکنده
شد و اوزون حسن در میدان جنگ غالب آمد و بتاریخ بیست و دوم رجب
هشتصد و هفتاد و سیوم بتقدیر ایزدی سلطان بدست مردم اوزون
حسن در آمده اند و بعد از سه روز یادگار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا
بن بایسنغر میرزا ابن شاهرخ میرزا که همراه اوزون حسن بود و داده آن
و آن بی حقیقت کم سعادت آن پادشاه بزرگ قدر را بهانه خون
گوهرشاد بیگم که کدبانوی دولت سرای شاهرخ میرزا بود بدرجه شهادت
رسانید و مقتل سلطان ابوسعید تاریخ این واقعه است **عمر شیخ میرزا**
پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا است از سلطان احمد میرزا و سلطان محمود
میرزا خرد تر و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد میرزا و الغ بیک
میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر ولادت
آن والا نژاد در سمرقند بتاریخ هشتصد و شصت بوده سلطان
ابوسعید میرزا اول کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیق کرده رخصت
فرموده بودند بعد از آن بجهت طوی از ره گذر واینده بردند

پس از انجام جشن ولایت اندجان و تخت از و چند بایشان داده اند و
امرا نواب مقرر ساخته تیمور تاش بیک را اتالیق گردانیده بولایت مذکور
فرستادند و بسبب آنکه این ناحیت بایشان که ارشد فرزندان بودند
عنایت شد فرط توجه در نگاهداشت ملک موروثی بود و چون حضرت صاحب
قرانی این ولایت را بفرزند گرامی خود عمر شیخ میرزا که بکاردانی متفرد
بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی نیز این ملک را بمناسبت
همنامی با این والا خرد عنایت کرده آورده اند که حضرت صاحب قرانی مکرر
میفرمودند که ما تسخیر عالم بقوت شمشیر عمر شیخ میرزا کردیم او در اندجان
نشست و در میان ولایت ما و دشت قبچاق سد سدید شد و باهتمام
او در حفظ ثغور و ضبط حدود اهل قبچاق نتوانستند که سر بغی و عناد
بر دارند و دست فتنه و فساد بگشایند و ما بفراغ خاطر کمر همت در جهانگشائی
بستیم و این شایسته تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود مغلستان
بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد و یونس خان
هرچند تدبیر انگیخت بر او لابت دست نیافت و بجمعیت آن ملک خدشه
آسیبی و تفرقه آشوبی نرسید آن فرخنده بخت بلند اختر نکته سنج و سخن گستر
بود و توجه تمام بارباب شعر داشت و طبعش در نظم موافق بود اما
پروای گفتن نداشت و غالب اوقات بکتب منظوم و تواریخ توجه میفرمود
و در ملازمت او اکثری شاهنامه میخواندند و بغایت خوش صحبت و شگفته
پیشانی و نیک محاوره بود و ابیات مناسب محل از کلام شعرای پیشین بر زبان
گرامی او جاری میشد همت بلند از ناصیه حال او می تافت و جمال از جبهه جاه
و جلال او هویدا بود و در قواعد ملکداری و رعیت پروری و داد

فرمان روایی و معدلت گستری در ازمنه و اعصار معادل و مساهم نداشت
و سخاوت را بشجاعت همزانو ساخته و همت را با قدرت همنشین گردانیده
سپاه آرای سلطنت بود چنانچه یکبار کاروان ختای در طرف کوهستان
شرقی اندجان فرود آمده بود برفی عظیم بارید و تمام کاروان را زیر
کرد چنانچه غیر از دو کس جان بسلامت نبردند و چون این حادثه معلوم
آن والا همت عدالت منش گشت و از وفور جمعیت آن قافله
آگاهی یافت با وجود احتیاج مطلق التفات بدان اموال ننمود و
ارباب دیانت تعیین فرموده آن مال فراوان را ضبط کرد و
با صحت امانت و صیانت سر و پا جمیع وارثان را از مواطن اصلی گرد آورده
هریک را بحق خود واصل گردانید و حقوق جمیع اشخاص وافر بمرکز خود
قرار یافت همواره آن پادشاه درویش منش بصحبت درویشان
خداشناس متوجه بود و دریوزه همت از دلهای خدا آگاه میکرد
علی الخصوص ولایت پناه هدایت اشتباه ناصر الدین خواجه عبید الله که بخواجه
احرار مشهور اند بعد از پدر عالیمقدار که پای تخت ولایت فرغانه است
زینت بخش سریر سلطنت گشت تاشکند و شاهرخیه و سیرام در تصرف
آن والا شکوه بود و چند نوبت بر سمرقند لشکر کشید و چند بار یونس خان را
که در یورت جغتای خان والی الوس مغل خان بود و نسبت قرابت قریبه
داشت استدعا نموده آورده و در هر بار که می آورد ولایتی عطا میفرمود
و باز بتقریبی بمغلستان میرفت در نوبت آخر تاشکند را باو داد و تا ایام
تاریخ نهصد و هشت ولایت تاشکند و شاهرخیه در تصرف فرمان روایان
جغتای بود و خانی الوس مغل به محمود خان پسر کلان یونس خان تعلق

درشت تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند و
سلطان محمود خان مذکور باهم سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند
از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان
آمده درین اثنا قضیه ناگزیر میرزا از فلک تقدیر بوقوع پیوست
تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخسیکت که باخسی مشهورست یکی از بلاد
هفتگانه ولایت فرغانه است و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته
بودند و این شهر بر جری عظیم واقع شده و عمارات آن همه بر سر جر است
عجب سرنوشت تاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان هشتصد و نود
و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی از عمارات بود نشسته تماشای کبوتران
متوجه بودند که یکی از ایستادهای بارگاهی بارگاه حضور آگاهی یافته
از گسیختن جر خبر داد میرزا فی الحال برخاسته یک پای را در کفش آورده
بودند و فرصت پای دیگر در کفش آوردن نشد که آن جر از هم جدا شد
و آن سطح از پای افتاد و میرزا بعجب صورت قدم در حضیض سفلی نهادند
و نظر بمعنی ارتقا باوج علوی فرمودند سن گرامی آنحضرت سی و نه بود
و ولادت مسعود در سال هشتصد و شصت در سمرقند پوشیده نماند که فرغانه
از اقلیم پنجم است و در کناره معموره عالم واقع شرقی آن کاشغر و غربی
آن سمرقند و جنوبی آن کوهستان سرحد بدخشان و شمالی آن اگرچه
پیش ازین شهرها بوده مثل المالیغ و الماتو و یانگی با ترار مشهورست اما
الحال اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده بغیر از او که سمرقند و خجند است
کوه ندارد و بغیر ازینجانب کناره بیگانه صورت پذیر نیست و دریای
سیحون که بآب خجند مشهورست از میان شرق و شمال این آمده بسمت

غرب میرود و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیه اشتهار دارد
میگذرد و از آنجا بطرف شمال میگردد و جانب ترکستان میرود و بهیچ دریای
همراه نمیشود و پایان ترکستان در ریگستان فرو رفته غایب میگردد و
درین ولایت هفت قصبه واقع است پنج بجانب جنوب دریای
سیحون و دو بطرف شمال و از قصبات جنوب اندجان و اوش و مرغینان
و اسفره و خجند است و از قصبات شمال اخسی و کاسان آن گوهر یکتای
سلطنت را سه پسر و پنج دختر بود بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی
ستانی فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر بادشاه بودند و بعد از ایشان
بدو سال خردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از امرای تومان
قوم مغل و سیوم ناصر میرزا بد بدو سال خردتر از جهانگیر میرزا مادر عصمت
سرشتش از اندجان بود غنچه جی امید نام و از همه دختران عفت
قباب کلانتر خانزاده بیگم همشیره عینی حضرت گیتی ستانی فردوس بپنجسال
ازیشان کلان بودند و در آن هنگام که شاه اسمعیل صفوی اوزبک را
در مرو زیر کرد آن پرده نشین مخدر عفت در مرو بودند شاه اسمعیل
احترام نمود و باعزاز بسیار در قندز پیش حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی فرستاد و بعد از ده سال ملاقات واقع شد حضرت گیتی ستانی
میفرمودند که در وقت آمدن ایشان من و محمدی کوکلتاش رو
برو رفتیم بیگم و نزدیکان ایشان نشناختند هرچند تصریح کردیم بعد از
مدتی بجا آوردند دیگر دختر مهربانو بیگم خواهر عینی ناصر میرزا بسه سال
از حضرت فردوس مکانی خرد بود دیگر یادگار سلطان بیگم مادرش
آغا سلطان غنچه جی بود دیگر رقیه سلطان بیگم مادرش مخدومه سلطان بیگم

که قراکوز بیگم میگویند و این هر دو دختر بعد از فوت میرزا عمر شیخ متولد
شده بودند و از او یوسی آغا دختر خواجه حسین دختری شده بود
در صغر سن رحلت نمود و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد
بابر بادشاه بادشاه جهار بالش هفت منظر شهریار سماوی سریر
علوی افسر بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند آسمان
حوصله زمین وقار شیردل اقلیم شکار رعایا فروا لا شکوه بیدار مغز
دانش پژوه صفدر هنر پرور صولت رفیع قدر قوی دولت دریا دل گوهر
نژاد بادشاه روشن نهاد مسندنشین سلطنت حقیقی و مجازی
ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی گوهر عنصرش مورد آثار عظیمه
وهم عالیه بود و بی تعینی و آزادی با تقیید علوشان و سطوت عظمت
از لایحه اطوار او پرتو ظهور میداد و فقر و فنای جنیدی و بایزیدی با
شکوه و همت سکندری و فریدونی از ناصیه احوال او می تافت ولادت
مقدس آنحضرت در ششم محرم هشتصد و هشتاد و هشت از بطن
مقدس صدر افتخار عفایف گرامی نژاد قتلق نگار خانم شرف وقوع
گرفت و این گوهر عمان دولت و دری آسمان اقبال از افق سعادت
طلوع نمود و آن عصمت مخزن عفت طیلسان دختر دویم یونس خان
و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود و نسبت عالی آن عصمت پرایه
برین نمط است قتلق نگار خانم بنت یونس خان بن شیر علی اوغلان
بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق تیمور خان بن ایسنبوغا خان
بن دوا خان بن براق خان بن بیسو توا بن مواتکان بن جغتای خان
بن جنگیز خان و مولانا حسامی قرکولی در تاریخ ولادت آنحضرت

گفته ـ چون در شش محرم زاد آن شه مکرم ؛ تاریخ مولدش هم آمد شش
محرم ؛ هر چند این تاریخ از غرایب اتفاقات است و فکر بر او در آن گنجایش
نیست اما غریب تر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عدد
جزء است فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقش عدد جزء نیز دو تاریخ ظهور
این عنصر مقدس از مکامن غیب میکرده و یکی از غرایب جو هر حروفش
آنکه احاد و عشرات و میات آن در یک مرتبه واقع شده و به سویت
سلوک اطوار اشارت نموده بدیع ذاتی که چندین اسرار غیبی در وی ودیعت
نهاده اند امثال این بدایع در باب او روی میدهد قدوه اولیای کبار
ناصر الدین خواجه احرار بزبان فیض آثار خود اسم گرامی این مسعود طالع
بظهیر الدین محمد تسمیه فرموده اند و چون بر زبان ترکان این لقب گرامی
از بزرگی قدر و رفعت منزلت لفظی و معنوی باسانی جاری نمیشد بابر نیز
نام نامی آنحضرت مقرر شد و آنحضرت اعظم و ارشد فرزندان عمر شیخ میرزا اند
در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در خطه
دلکشای اندجان بر سریر سلطنت و تخت خلافت نشستند و آن قدر مشقت
و تردد که در مهام تسخیر ممالک آنحضرت را پیش آمده کم بادشاهی را روی
نموده باشد و آن مقدار دلیری و دلاوری و توکل و تحمل که آنحضرت بنفس
نفیس در معارک و مخاطر بر خود روا داشته اند مقدور رعیت در وقتی
که واقعه ناگزیر حضرت عمر شیخ میرزا در اخسی روی نمود گیتی ستانی فردوس
مکانی در چهار باغ اندجان کامیاب عیشی بوده اند روز دوم این
واقعه سه شنبه پنجم رمضان خبر جانگداز باندجان آمد در ساعت سوار شده
متوجه قلعه اندجان شدند و در محل رسیدن بدروازه میرم طغائی جلو آنحضرت

گرفته بجانب نمازگاه روان شده که بطرف اورکند و آن دامن کوه بیرون خیال
انکه سلطان احمد میرزا باقتدار و شوکت تمام می آید مبادا امرا غرضی
نسبت بآنحضرت اندیشیده ولایت براو مسلم دارند اگر از احرام تمکی
آن مردم ولایت از دست رود وجود اقدس آنحضرت ازین مهلکه
نجات یافته بجانب طغانیان خود الچه خان یا سلطان محمود خان مقدم
گرامی ارزانی دارند ازین معنی آگاه شده خواجه محمد درزی راکه از
بابریان و قدیمان حضرت عمر شیخ میرزا بود پیش آنحضرت فرستادند
دغدغه توهمی که بخاطر اقدس راه یافته بود برآورد موکب عالی نمازگاه
که خواجه محمد بر رکاب بوس والا مشرف شد و بمقدمات معقول آنحضرت را
مطمئن باطن ساخته عنان عزیمت عالی مشرف شدند و بمزید الطاف مستظهر
ساخت چون بارک اندجان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت
عالی مشرف شدند و بمزید انواع تربیت کامیاب گشتند سابقا ایراد یافته
بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان اتفاق نموده بر سر عمر شیخ
میرزا می آیند بر ین واقعه عجب سرنوشت آسمانی قضیه ناگزیر واقع شد و
بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خرد و بزرگ که بر یکرنگی و یکجهتی
اتفاق نموده نگاهبانی قلعه بلوازم جد و مراسم اهتمام بجای آوردن گرفتند
سلطان احمد میرزا اوراتپه و خجند و مرغینان که از ولایت فرغانه است
گرفته بچهار کروهی اندجان فرود آمد هر چند ایلچی فرستاده در صلح زدند
قبول نکرد چون تایید غیبی همواره قرین حال این دودمان ابد پیوند است
در اندک فرصتی بسبب وفور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و
سنوح وبا در اردوی میرزا و سقط شدن اسپان از نشستن بیمار گشته

از واقعه‌های

از واقعه‌های سابق مایوس شده صلح کرده در میان آورده بناکامی برگشت
واز جانب شمال دریای خجند که سلطان محمود خان متوجه شده بود امرا اخسی را
قبل کرده جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص اندیش
آنجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخت امرای اخسی تردداتی پسندیده کردند
عاقبت خان بیکاری شناخته از بیماری که عارض او شد ازین خیال باطل
عنان تاب شده بولایت خود بازگشت و آنحضرت بقوت قسمت بلند و طالع
ارجمند مظفر و منصور شدند و آن گیتی ستان مدت یازده سال در ماوراء النهر
با سلاطین جغتای و اوزبک نبردهای عظیم روی داده سه نوبت بشمشیر تیغ
صاعقه اثر و مشعل عقل جهان تاب فتح سمرقند فرموده‌اند یکی در سال
نهصد و سه بایسنغر میرزا بر سلطان محمود میرزا که از اندجان آمده بیرون
اقبال ولمعان شمشیر تسخیر فرموده‌اند دوم از شیبک خان در سال نهصد و
شش و سیوم بعد از کشته شدن شیبک خان در سال نهصد و هفده
چون مشیت الهی در اظهار کوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بود و میخواست
که اقلیم هند و ستان را کامیاب سازد و آنحضرت را در ملک غربت بمراتب
کامرانی و کامبخشی رسانند در دیار خود و مواطن اصلی که مجمع علماء زمان
صادقت ابواب کلفت بر روی روزگار آنحضرت گشاده آنجنان بساخت
که هیچ وجه بودن آنجا لایق ناموس دولت ندیدند ناگزیر با معدودی
متوجه بدخشان و کابل شده‌اند چون ببدخشان رسیده‌اند تمام مردم
خسرو شاه که والی آنجا بود بخدمت شتافته‌اند و خود نیز بیچاره بملازمت
پیوسته با وجود انکه این بی دولت سر حلقه بی اعتدالان بود و بایسنغر میرزا
را شهید کرده و میل در چشمان سلطان مسعود میرزا کشیده بود و این مردود

میرزا عمزادهای آنحضرت میشدند و در هنگام قزاقی که عبور موکب عالی آنحضرت
در بدخشانات شده بود آثار بی آزرمی و نامردمی بظهور آمده و ریختوا
که چهرهٔ اعمال در آینهٔ مکافات دیده و دولت ازان بی سعادت روی گردانید
آنحضرت از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرموده اند
از اموال خود آنمقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان رود و او پنج شش
قطار شتر و شتر از مرصع آلات و طلا آلات و دیگر نفایس اجناس بار کرده
بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تسخیر ولایت
بدخشان فرموده متوجه کابل شدند و درانوقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون
کابل را از عبدالرزاق میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا که عمزادهٔ حضرت گیتی
ستانی فردوس مکانی میشد گرفته بود و طنطنهٔ نهضت رایات اقبال شنوده
متحصن شد و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیش
خود شاه بیک رخصت یافت و کابل در آواخر ماه ربیع الآخر سنه نهصد و
ده بدست اولیای دولت ابد پیوند در آمد بعد ازان آنحضرت در نهصد و
یازده متوجه تسخیر قندهار شدند و قلات که از مضافات قندهار است مفتوح
گشت و ازانجا جهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار فرموده جانب جنوب
آن متوجه شدند و قبایل افغانان سواسنک و الاتاغ تاخته بکابل مراجعت
فرمودند مبادی این سال زلزلهٔ عظیم در حدود کابل واقع شد فصیل اکثر قلعه
و اکثر منازل بالای حصار و شهر افتاد و خانهای موضع بمغان تمام از هم ریخت
سی و سه مرتبه در یکروز زمین جنبید تا یکماه شب و روزی یکدو مرتبه زمین
در تزلزل بود و اساس عمر بسیاری از مردم فرو ریخت و در میان بمغان
و بیک توت پارهٔ زمین که عرض او یک کته باشد بریده یک تیرانداز پایان

باقی انداز

رفت و از جای بریده چشمها پیدا شد و از استرغج تا میدان قرب شش
و سنگ باشد زمین آنچنان شکافت که بعضی از اطراف او برابر فیل
بلند شده بود و آغاز زلزله از سر کوه هاکرد با برخاست و در همین
سال در هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شد و از سوانح آنست که شیبک
خان لشکر فراهم آورده اراده توجه خراسان نمود و سلطان حسین میرزا
جمیع فرزندان خود را بسیج ساخته دافع او شد و بسید افضل پسر میر سلطان علی
خواب بین را باستدعای قدوم گرامی حضرت فردوس مکانی فرستاد
آنحضرت در محرم نهصد دوازده بکومک او متوجه شد عزیمت خراسان
نمودند و در اثنای راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید
حضرت فردوس مکانی رفتن حال را بهتر از سابق حالها بهتر از سابق دانسته
برخلاف کنکاش اهل روزگار متوجه خراسان شدند و پیشتر ازانکه موکب
عالی بخراسان رسید باتفاق کوته اندیشان نامعامله فهم از فرزندان میرزا
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا را باتفاق بر تخت سلطنت نشاندند
دوشنبه هشتم ماه جمادی الآخری سال مذکور آنحضرت را در مرغاب بمیرزایان
ملاقات واقع شد و باستدعای ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند و
در فرزندان میرزا آثار رشد و دولت مشاهده نفرموده و معاودت
موکب عالی را لایق دانسته و هشتم شعبان این سال متوجه دار الملک کابل
شدند و در کوهپایه هزارجات خبر میرسد که محمد حسین میرزا دوغلت و
سلطان سنجر برلاس جمعی از مغلان را که در کابل مانده بودند بطرف خود
کشیده و خان میرزا را بمیرزائی برداشته کابل را قبل دارند و در میان
مردم این خبر را شایع کرده اند که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت

فردوس مکانی عذری اندیشیده اند ملا بابای بشاغری و امیر قنبر علی خلیفه و
امیر محمد قاسم کوه بر و احمد یوسف و احمد قاسم که حراست کابل بایشان
مفوض بود در لوازم قلعه داری اهتمام داشتند و بمجرد استماع این واقعه بکمال
اسباب را بجهانگیر میرزا که قدری بیماری داشت سپرده با معدودی از
عقبه هندو کوه که پربرف بود بصعوبت تمام گذشته سحری بر سر کابل رسیده اند
مخالفان هر یکی از صولت هیبت قدوم موکب عالی بگوشه‌ای اختفا خزیده
اند گیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم مادر کلان سببی خود
که باعث برداشتن خان میرزا بود در آمده زانوی ادب بر زمین نهاده
ملاقات فرمودند و از روی تمکن و وقار و بزرگ منشی از راه عرفان
در آمده بحسن اداب و لطف سخن عرض نموده که اگر مادری بفرزندی بشفقت
حضور اخلاص کرده اند فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن و چه جای سر از حکم
پیچیدن باشد فرموده اند که بیدار بوده ام بسیار آمده سر در کنار بیگم
نهاده بخواب رفتند و برای تسلی بیگم که بس مضطرب و متوحش بود انواع
مهربانیها بظهور آورده اند هنوز خواب تر بوده بود که مهر نگار خانم
که خالزاده آنحضرت باشد آمد آنحضرت بسرعت برخاسته ایشان را دریافتند
و محمد حسین میرزا را گرفته آوردند و آنحضرت از آنجا که معدن مروت بودند
جان بخشی فرموده رخصت خراسان دادند و بعد از آن خانم خان میرزا
را همراه گرفته پیش آنحضرت آوردند و گفتند ای جان مادر برادر گناه
کارترا آورده ام اشارت حضرت آنحضرت خان میرزا را بلطف در کنار
گرفته انواع نوازش و پرسش نمودند و بعد از آن بیهودن و رفتن
تجویز ساختند خان میرزا بنهایت شرمندگی بودن بخود قرار نمو التماس رخصت

قندهار

قندهار رفت و این قضیه نیز در همان سال واقع شده و بعد از سال دیگر بقندهار
متوجه شده اند و بجنگ آنجا شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون و محمد مقیم برادر
خرد او کار بعظیم واقع شده و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت و
آنحضرت قندهار را بناصر میرزا که برادر خرد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده
بکابل نزول اجلال فرمودند و شاه بیگم و خان میرزا را ببدخشان
رخصت دادند و او بعد از سرگذشت بسیار بر رایی را گشت و حکومت
بدخشان باستقلال بحوزه تصرف او در آمد و همواره تارک سعادت بر زمین
فرمان برداری میسود تا آنکه در سال نهصد و شانزده مسرعی فرستاده
معروض داشت که شاهی بیگ خان کشته اند مناسب آنست که بآنجانب
نهضت فرمایند بنابران در شوال این سال بنیروی توکل نهضت عالی
فرمودند با اوزبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست و همواره فتح
و نصرت همعنان موکب عالی بود تا بار سیم منتصف شهر رجب نهصد و هفده
بدولت و فیروزی سمرقند را تسخیر فرموده اند و هشت ماه بفرمانروای
آنجا سایه گستر گشته اند و در صفر نهصد و هژده هم در کول ملک بعبید الله خان
جنگ عظیم در پیوست و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبده آسمانی بچشم
زخمی رسید و عنان عزیمت جهان نورد بحصار منعطف ساختند و بار دیگر
باتفاق نجم بیگ در پای قلعه غجدوان با اوزبک نبرد قوی دست
داد و نجم بیگ کشته شد و آنحضرت متوجه کابل شدند و دیگر بالهام غیبی رفتن
ماوراءالنهر را بر طرف کرده تسخیر ممالک هندوستان را پیش نهاد همت والا
ساختند و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شده اند و بجهت سنوح
موانع مراجعت فرموده اند بار اول در شعبان نهصد و ده از راه بادام

جنبه و جلدیک از چیز گذشته بحکم نزول اقبال نموده اند و در واقعات بابری
که کتابت ترکی نگاشته خامهٔ صدق نگار آنحضرت شده بود بمجرد رسیدن
عالم دیگر در نظر آمد گیاه و درخت بروش دیگر و وحوش و طیور آن
بطرز دیگر راه و رسم ایل و اولوس بوضع دیگر حیرتی روی داد و
فی الحال الواقع جای حیرت بود ناصر میرزا از غزنین درین منزل بغرسبا
طیوس استسعاد یافت در منزل جم مجلس کنگاش منعقد شد موکب عالی از
دریای سند که مشهور به نیلاب است بکدام گذر رسیده بگذرد بشومی باقی
حقساسان گذشتن سند در توقف افتاد و بجانب کهت توجه فرمودند بعد
از تاختن کهت بنگش و بنو را تاختند و از آنجا عیسی خیل رفته بچند منزل
در ظاهر تربیله که قصبه ایست بر کنار آب سند از توابع ملتان رایات اقبال
نزول فرمود بجد و دکی نزول اجلال روی نمود و پس از چند روز غزنین
مقر دولت گشت و در ماه ذی الحجه ساحت کابل بمقدم عالی رونق
گرفت بار دوم موکب معلی ماه جمادی الاولی سنه نهصد و سیزده از
راه خرد کابل متوجه فتح هندوستان شد از نواحی مندراول بجترو شیوه
رفته از ناموافقی رای همراهان مراجعت دست داد و از تغره بکنبرو
نو سکل عبور واقع شد و از گرو رجال شکسته باردوی ظفر قرین بسیده
براه بادیج خلال افغان بر ساحت کابل انداختند و بر سنگی که بر بالای بادیج
واقع شده تاریخ این عبور بفرموده آنحضرت کنده اند و هنوز آن
رقم عینی است تا این زمان اولاد عالی نژاد حضرت صاحب قرانی را میرزا
میگفتند درین تاریخ فرمودند که آن حضرت بادشاه گویند و در روز سه شنبه
چهارم ماه ذی قعده این سال همایون فال بر بالا ارک کابل ولادت با سعادت

حضرت

حضرت جهانبانی جنت آشیانی اتفاق افتاد و چنانچه در جدول تفصیل رقم پذیر
خواهد مرتبه سیوم روز دوشنبه غره محرم سال نهصد و بیست و پنج که
بجانب بجور متوجه بوده نزد در اثنای راه زلزلهٔ عظیم شد امتداد آن تا نیم
ساعت نجومی کشیده و سلطان علاء الدین سوادی معارض سلطان ویس
سوادی بسعادت ملازمت مشرف شد و باندک زمانی قلعه بجور را بتصرف
در آورده بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد صدر که از اعاظم ارکان
دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند و خواجه مذکور را نسبت
غریبی با نحضرت بوده است شش برادر او در نیکوخدمتی جان خود را
در قدم رضا و خشنودی آنحضرت نثار کرده اند و خواجه خود از فرط عقل و
فراست منظور نظر خاص حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و چون
آنحضرت را یورش ولایت سواد و تسخیر یوسف زئی پیش نهاد ضمیر انور
بود و طاوس خان برادر خرد شاه منصور که کلان تر خیل یوسف زئی بود
دختر او را آورده زبان عجز و انکسار گشود و عسرت غله نیز در آن
مساکن وحوش روی داده بود و در اصل یورش هندوستان نیز در ضمیر جهان
گشای تصمیم داشت عنان عزیمت از سواد بازگردانیدند هرچند استعداد
و سرانجام سفر هندوستان نبود و امرا هم برین یورش راضی نبودند مشعل
همت افروخته بظلمت زدای سواد هندوستان متوجه شدند صباح
روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسب و شتر و بر تال از آب عبور کرده
اردوی بازاری را بجاله گذرانیده نزدیک بکوه نزول اجلال فرمودند
از بهر هفت کره جانب شمال کوهیست که آنرا ظفر نامه و غیر کوه جود
نوشته اند آن موضع مخیم عساکر اقبال گشت آنحضرت در کتاب واقعات

نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه این کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد
که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله راجودی
کفتند و دیگر را جنجوهه بجهت ولا سا عبد الرحیم شنقاولی را بهیره فرستادند
و چهار صد هزار شاهرخی مال امال از بهیره گرفته بهندو بیک عنایت فرمودند
پس برای این ولایت برای زرین او قرار گرفت و خوشاب بشاه
حسن سپرده بکومک هندو بیک مقرر ساختند و ملا مرشد را برسالت پیش
سلطان ابراهیم سکندر لودی که پنج شش ماه بود که بجای پدر فرماندهی
هندوستان میکرد فرستادند که نصایح ارجمند نماید و دولتخان حاکم لاهور ایلچی
مذکور را نگاه داشته از کمال نادانی بی نیل مقصود باز فرستاد و جمعه
دویم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادتمند آمد چون متوجه تسخیر هندوستان
بودند تفاول گرفته بموجب الهام غیبی هندال نام نهادند یکشنبه یازدهم
ربیع الاول بجهت مصالح ملکی هندو بیک را بسرانجام بهیره وداع کرده خود
بصوب کابل مراجعت فرمودند و پنجشنبه سلخ ربیع الاول کابل مستقر
سریر خلافت گشت و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر هندو بیک اینجا
بروای شهره را گذاشته بکابل آمد و تاریخ توجه نوبت چهارم بنظر
نیامده همانا که دران یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت نموده اند
و از تاریخ فتح دیبالپور که بتقریبی در قید سطور خواهد آمد معلوم میشود
که در نهصد و سی بوده است چون هر کاری در گرو وقت خود است
جمال این مطلب در جلباب توقف می بود و بیست رای امرا و نامهای
برادران بسبب ظاهری میگشت تا آنکه مرتبه پنجم بمحض توفیق ایزدی
و سپهسالاری اقبال ازلی روز جمعه غره صفر نهصد و سی و دو که در برج اعظم

در برج قوس رایات انوار افراخته بود و بطالعی که ظلمت شکاف عالمی تواند
شد پای عزیمت در رکاب توکل اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان
شدند میرزا کامران را در قندهار مسلم داشته جزداری کابل نیز تفویض
فرمودند و چون این یورش شد و فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی داد
لاهور و بعضی بلاد عظیمه هندوستان در تصرف اولیای دولت قاهره
درآمده بود هم صفر که باغ وفا مخیم سرادقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی
جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون از بدخشان با لشکر جنود آمده بعزت
بساطبوس مشرف شدند خواجه کلان بیک هم از غزنی درین روز سعادت
آستانبوسی دریافت و غره ربیع الاول این سال از آب سنده نزدیک
کچه کوت عبور فرموده سان واجب دیدند دوازده هزار سوار از بزرگ
و کوچک سواد کرده غیر آن بقلم عرض درآمد و از بالای جیلم از آب بهت
مرور واقع شد و نزدیک بهلول پور رایات جناب عبور موکب عالی
اتفاق افتاد و روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت
لوای ظفر شعاع برافراشتند بخاطر جهان سرای قرار یافت که سیالکوت را
ویران ساخته در بهلول پور آبادان سازند و درین ایام پیوسته
از مخالفان خبر میرسید و چون آنحضرت بکلانور نزول اقبال داشتند محمد
سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان درگاه که بجرأت
لاهور قیام داشتند بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند و دوشنبه
بیست و چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بدست اولیای دولت قاهره
مفتوح شد و اموال و اسباب غنیمت گرفتند و کتابهای غازی خان
که درین قلعه بود آوردند بعضی را بحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند

وبرخی را بقیدها راز معانی کامران میرزا ساختند چون بمسامع علیه رسید که
حمیدخان حاکم حصار فیروزه از انجا بقدم جرأت دو سه منزل پیشتر آمده یکشنبه
سیزدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کولی
فرود آمده بود حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون را بر سر او رخصت
فرمودند و امیر خواجه کلان بیک و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن
و امیر عبدالعزیز و امیر محب علی خواجه خلیفه و امرای دیگر که در هندوستان
مانده بودند چون هندو بیک و عبدالعزیز و محمد علی جنگ و جمعی دیگر از
خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفر اعتصام فرمودند ببن که از اعیان
امرای هندوستان بود درین روز بدولت استان مفتخر شد و حضرت
جهانبانی بهمعنانی بخت بیدار و همرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای
فتح برافراشته روز دوشنبه بیست و یکم همین ماه بمستقر موکب عالی
شتافتند آنحضرت حصار فیروزه را با توابع و لواحق که یک کرور تنقه
دیگر در جلدوی این فتح که مقدمه فتوحات بی اندازه بود بحضرت جهانبانی
عنایت فرمودند و بطلیعه سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند و پیوسته
خبر میرسید که سلطان ابراهیم با یک لک سوار و هزار فیل از پیش می آید و تنگ
سراپرده و مخیم اقبال شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیک که بزبان
گیری رفته بود آمده بعرض والا رسانید که داود خان و حاتم خان با
پنج شش هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند
بنابران روز یکشنبه جمادی الاخری چین تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا
و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جوانغار که سلطان جنید و
شاه میر حسین و قتلق قدم بودند از غول هم یونس علی و عبدالله واحدی

وکته بیک

وکته بیک و جمعی دیگر را تعیین فرمودند که پای مردی نموده دست بردی
بانجام خون گرفته نمایند و این بهادران نبرد طلب و دلاوران معرکه جوی
شدند و تیز رفته بعد از آیین جنگ و روش پیکار بران فرقه مظفر و
منصور شدند و جمعی کثیر را اسیر کردند و گروه عظیم را ببرق شمشیر و
باران تیر هلاک ساختند حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه
عالی فرستادند و از اردوی معلی بیاسا رسیدند و حکم جهانگشای شرف
نفاذ یافت که گردونها سامان نمایند و استاد علیقلی مامور شد که بروش
روم ارابها را از زنجیر خام و گاو که بصورت زنجیر ساخته بودند بایکدیگر
اتصال دهند و در میان هر دو ارابه شش تبه سازند تا تفنگ اندازان
بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت و در پنج شش روز این معنی سامان
یافت تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخری شهر پانی پت بهمای دولت
باجنحه اقبال سایه گستر گشت و صفوف عساکر بالتمغه آمد برانغار لشکر
منصور در شهر و محله واقع شد و ارابها و توره‌ها که ترتیب داده یافته بود
در پیش غول استقرار گرفت جوانغار بخندق و درختان استحکام
پذیرفت سلطان ابراهیم با لشکران در شش کروهی شهر عرصه
نبرد آراسته بود و چون هفته در پانی پت اتفاق اقامت افتاد
هر روز جوانان سپاه و دلیران کارآگاه بکنار اردوی مخالف رفته
با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب آمدند تا آنکه جمعه
هشتم رجب سلطان ابراهیم با لشکران و فیلان پر شکوه متوجه معسکر
معلی شد و حضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب داده و میدان
معرکه را بصفوف الجان بیاراستند محاربه حضرت گیتی ستانی فردوس

مکانی با سلطان ابراهیم و فیروزی یافتن چون مهمی کار سازخود که
تدارک شکنهای چنین نماید و بکامروای مشتاق گذشته فرماید آنرا
ترتیب و بهروا سباب آنرا سرانجام نماید از انجمله آمدن سلطان
ابراهیم بقصد پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانی ست که با وجود کثرت
مخالفت و قلت مواقف چون تایید ایزدی همراه و اقبال در افزون
در پیش بود با خاطر مطمئن و دل آرمیده توسل افتتاح بی منت نموده
بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند غول را بوجود ذات مقدس
زینت بخشیدند بر دست راست غول که ترکان آنرا اون غول نامند
چنین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمدی کوکلتاش و امیر شاه
منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش محمد ساربان و امیر عبدالله
کتابدار قرار یافتند و بر دست چپ غول ترکان سول قول غول گویند امیر
خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدی پروانچی و امیر تردی بیک
برادر قوج و محب علی خلیفه و میرزا بیک ترخان را مقرر فرمودند برانغار
بحسن تدبیر و بفر شکوه حضرت جهانبانی جنت آشیانی و شایستگی پذیرفت
و امیر خواجه کلان بیک و سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیک و ولی خازن
و پیر قلی سیستانی در رکاب دولت ایشان بوده آرایش بخش رای
و تمشیر گشتند جوانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل
سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق
قدم و امیر جان بیک و امیر محمد بخشی و دیگر بهادران نامی قرار یافتند
و هراول خسرو کوکلتاش و محمد علی جنگ جنگ بود و امیر عبدالعزیز
بخدمت طرح مقرر شد در اوج برانغار ولی قزل و ملک قاسم بابا قشقه

باسمانش

باسمانش به تولغمه متعین گشتند و در اوج جوانغار قراقوزی و ابوالمحمد
نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال و سکری قلی مغول ابنوطغه قرار یافت
جا بجا راه و رسم دلاوران کارزار بهادران تیغ زن بوده پای
استقلال در عرصه نبرد محکم ساختند در مقام ثبات ایستادند و بهام
جان ستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند
بیت دلیران ستادند پا کرده سخت * ستادن در آموخته زیشان درخت
تا آنکه بعد از حملهای عظیم و صدمهای قوی تاییدات آسمانی همعنان قلب
و جناح موکب عالی شد و توفیقات ازلی باعث فتوحات ابدی برس
گشته شکست بر مخالفان افتاد و فتح عظیم از جانب اولیای دولت
ابدی اعتصام روی نمود و سلطان ابراهیم نادانسته در یک گوشه
بقتل رسید و جمع کثیر از سپاه افغان علف تیغ اقبال پادشاهی گشتند
و این قوافل شهرستان عدم بپدرقه سپاه منصور و مشعل تیغ جهان
گشایان بمنزلگاه فنا پیوستند و قریب بقالب سلطان ابراهیم در
یک گوشه پنج شش هزار کس کشته افتاده بودند آفتاب عالمتاب یک
نیزه وار بهمت ارتفاع گرفته بود که شعشعه رایات اقبال شعله
افروز نبرد شد و آغاز مصادمه و مقاتله اتفاق افتاد و نیم روز نسیم
صبح نصرت و شمال بهار فیروزی وزیدن گرفت شرح این فتح بزرگ
کارنامه افتابست که چگونه در حوصله بیان گنجد و خردمند قادر سخن
بچه آیین از عهده تقریر بر آید که از وسعت آباد اندیشه بیرون است
در زمانی که سلطان محمود غزنوی بهندوستان آمد خراسان را
در تصرف داشت ملوک ممالک سمرقند و دارالمرز و خوارزم فرمان

پذیرا و بودند و سپاه گران او از یک لک بیش بود و هندوستان یک
فرمانروای با استقلال نداشت رایان و راجها جابجا پای ثبات افشرده
بایکدیگر اتفاق نداشتند و سلطان شهاب الدین غوری با صد و بیست هزار
سوار جوشن پوش برگستوان دار بتسخیر هند آمده است و دران وقت
نیز درین سواد اعظم یک فرمان روائی که مستقل توان گفت نبود و فرمان
را اگرچه برادر او سلطان غیاث الدین داشت از گفته او بیرون
نبود و حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان در عرصه سمانه بعرض
سپاه فرمان داده بودند مولانا شرف الدین علی یزدی میگوید که طول
یسال آنحضرت که جای ایستادن نوکرست شش فرسنگ بوده و بتخمین
سپاهیان صاحب تجربه بتشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار
احاطه میکند پس سوار نوکر نوکر هفتاد و دو هزار سوار بوده باشند و
عرصه که محل ایستادن نوکر نوکرست دو گروه و مخالف ایشان ملوخان
ده هزار سوار و صد و بیست فیل داشته است و با این حالت از اردوی
ظفر قرین حضرت صاحبقرانی جمعی کثیر اندیشناک بوده اند و آنحضرت در غره
در سپاه خود تفرس فرموده از بعضی کوته اندیشان کم همت حرفهای
نامناسب شنیده اند و به نیروی همت خسروانه بجهت اطمینان خواطر شرایط
احتیاط مرعی داشته فرمان دادند که از شاخهای درخت فراری لشکر
منصور حصار ساختند و در پیش خندق کندند و از پس آن از قسم گاو
و گاومیش بسیار مقابل یکدیگر داشتند گردنهای ایشان را بچرم گاو برهم
بستند و خار خسک بسیار از آهن ساخته بودند مقرر شد که پیاده روان
آنرا نگاه دارند تا هنگام حمله در آمدن فیلان بسر راه اندازند و همراه حضرت

[illegible]

گیتی ستانی فردوس مکانی که چهارم گیتی نوازان هندوستان ستان اند چنین
فتح بزرگ که از جلایل عطیات والای ایزدی است از سپاهی و غیر آن از
دوازده هزار سوار زیاده نبود و عجب تر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان
و قندهار و کابل بود و باز از آن ولایت فایده معتد عاید نمیشد که مدد
خرج لشکر تواند بود و بلکه در محافظت از سرحدها بجهت دفع مخالفان و
دیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده میشد و با مثل سلطان ابراهیم که
نزدیک یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت و از بهره تا بهار در تحت
تصرف او بود و حکومت خلاصه ممالک هندوستان بی مخالفی و منازعی
بر نهج استقلال مینمود و بمحض توفیق غیبی و فرط تایید آسمانی این کار
شگرف را پیش برده اند کارشناسان فراخ حوصله از تحسین آفرین این
کارنامه او وارعاجز اند آری ذات مقدسی که حامل نور جهان افروز
حضرت شاهنشاهی است اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد بالجمله حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی از طلوع انوار فتح آیینه پیشانی را بخاک سجده
شکر جلا بخشیده عالمیان را بانعام عام صلا دادند و اولیای دولت قاهره
را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایسته روان ساختند و کاری
که بر همم عالیه سلاطین کشورکشای که به نیروی طالع بلند هندوستان را
تسخیر نموده اند فزونی تواند کرد فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانی است که
ببرکت وجود سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در عرصه سهرند واقع شده است
چنانچه بشرح و بسط رقم زده کلک بیان خواهد شد که با سه هزار کس از مثل
سلطان سکندر سور که از هشتاد هزار کس زیاده داشت استخلاص هندوستان
فرموده اند و ازین بدیع تر کارنامه اقبال جهان آرای حضرت ظل اللهی است

که تائیدات ایزدی هندوستان را با اندک مردمی از دست چندین سران
گردنکش بر آورده اند که زبان روزگار در جلوه نمائی آن حالت چنانچه
تجلی از ان در جای حضور رقم پذیر خواهد شد   کرم بخت امیدواری بهر
فلک فرصت و وقت یاری دهد   بگرمی هنگامه را بستان   طرازم همه داستان
داستان   درین جدول دیر پاینده کان   کشم نقش از بهر آینده کان
در همان روز فتح بموجب فرمان بادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی و
امیر خواجه کلان بیک و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه
منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار و امیر ولی خازن بایلغار بصوب
دار الملک اگره پای تخت سلطان ابراهیم بود نهضت نمودند که محافظت
خزاین نمایند و اهل شهر را که از ودایع ایزدی اند باشاعت انوار
معدلت اطمینان بخشند و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل
سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق بحضرت دهلی رخصت یافتند
که خزاین و دفاین آنجا را پاس داشته رعایا و سکنه آن نواحی را
بنوید عاطفت بادشاهی استمالت نمایند و هم دران روز فتحنامها نوشته
مصحوب بریدان اقبال روانه کابل و بدخشان و قندهار ساختند خود بدولت
و سعادت روز چهارشنبه دوازدهم شهر مذکور در دار الملک دهلی
نزول اجلال فرمودند و آدینه بیست و یکم ماه بر دار السلطنة اگره چتر
اقبال برافراشته ظلمت زدای آن سواد و رونق بخش آن فضا
شدند و جمیع خرد و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و عواطف بادشاهی
نظر اختصاص یافتند و از شمول عطوفت والا والده و اولاد و اتباع
سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته اموال و خزاین خاصه ایشان را

بدیشان مرحمت فرمودند و اضافه آن هفت لک تنکه سیورغال از کمال
اشفاق بوالده او مقرر شد و همچنین اقربای او برواتب و وظایف
و ادرارات بادشاهانه کامیاب شدند و عالم پراگنده را جمعیتی تازه و ارض
نعمتی شایسته روی داد و حضرت جهانبانی جنت آشیانی که پیشتر بدار
السلطنت اگره نزول اجلال فرموده بودند الماسی که هشت مثقال
وزن داشت و بتخمین مبصران جوهرشناس بهای آن نصف خرج
روزمره ربع مسکون بود و میگفتند که این الماس از خزانه سلطان علاء
الدین ست از والا و دیگر بخت راجه گوالیار بدست او در آمده بود
پیشکش کردند و حضرت گیتی ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده
باز بایشان عطا فرمودند و روز شنبه بیست و نهم رجب انتزاع و دیدن
و بخشیدن خزاین و دفاین که گرد آورده چندین سلاطین بود نمودند
هفتاد لک تنکه سکندری بحضرت جهانبانی جنت آشیانی مکرمت شد
و یک خانه خزینه بی آنکه تحقیق محتویات او نمایند اضافه انعام فرمودند
و با امرا بتفاوت مراتب و درجات مناسب از ده لک تا پنج لک تنکه نقد بخشیدند
و تمامی یکه جوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت و رتبت خود بصلات
و انعامات اختصاص یافتند و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ
بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند و بجلس انار دری معلی تا اردو
بازاری از نصیب وافری بهره نماند و جهت درجات ریاض کامگاری
که در کابل و بدخشان و قندهار بود نذر ترتیب و تفصیل از نقد و جنس
برسم ارمغانی جدا ساختند چنانچه بکامران میرزا هفده لک تنکه و به
محمد زمان میرزا پانزده لک تنکه همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا

و تمامی مخدرات حرم عظمت و وزرای آسمان خلافت و همگی امرا و ملازمان
غایب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشه نادره و زر سرخ
و سفید مقرر گردانیدند و برای جمیع منتسبان دودمان معلی و منتظران
عواطف پادشاهی که در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند انعامات
گرامی فرستادند و بمشاهد مقدسه و مزارات متبرکه خراسان و سمرقند و
دیگر حدود نذور و هدایا ارسال داشته فرمان شد که تمامی متوطنان
کابل و صده و ورسک و خوست بدخشان از مرد و زن و خرد و کلان
یک شاهرخی رسانند چنانچه جمیع طوایف خواص و عوام از خوان احسان
بهره مند شدند * زر افشان کفش دست گوهر نثار * نشاطی نو انگیخت در روزگار
خوش است از معانی که آید بدر * که مه بر زمین ریزد از چرخ نور * و تقریر
که داور جهان آرا چون خواهد که نفاست جوهر یکی از برگزیدهای خود
اظهار کند کارهای غریب پیش آورد و تا از روی قول و فعل در چنین
حالت مرد آزمای به ثبات پای و دوربینی در خواطر مکنان جلوه گر آید
از انجمله این سانحه غرایب انتماست که با وجود فتح جهان و بخشش چنین
قلت مجانست علت عدم موانست اهل هند گشت و سپاهی و رعیت از
اختلاط اجتناب می نمود اگرچه دهلی و اگره در حیطه تصرف در آمده بود
اما اطراف و جوانب را افغانان داشتند قلعهای نواحی اکثر متمردان ضبط
کرده بودند حصار سنبل قاسم سنبلی داشت و در قلعه بیانه نظام خان کوس
مخالفت میزد و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته صمت می افراخت
و دهولپور را محمد زیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد و حصار گوالیار
را تتار خان سارنگ خانی استحکام داده بود و رابری را حسین خان نوحانی

و اتاوه را

و اتاوه را قطب خان و کالپی را عالم خان محافظت مینمود و مهاون را که
که متصل باگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط می داشت
و قنوج و سایر بلاد که آن طرف دریای گنگ واقع شده اند در دست افغانان
بعد ببرگود کی نصیر خان نوحانی و معروف فرملی که با سلطان ابراهیم نیز منازعت
و مخالفت داشتند و بعد از واقعه سلطان ابراهیم بسیاری از ولایات
دیگر را قابض شده یک دو کوچ پیش آمده بهار خان بن دریا خان را
پادشاه برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند و درین سال که عرصه
آگره مخیم سرادقات اقبال شد از افراط گرمی هوا و شدت سموم و وبا جمعی
کوته حوصلهای اردوی معلی گشته و جمعی کثیر از توهم نا خردمندانه فرار نمودند
و از ظهور اسباب خلاف و ناسازگاری هوا و ناروانی راهها و دیر رسیدن
سوداگران تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد و کار بر خلایق
دشوار شد اکثر امرا قرار بر انتقال از هندوستان بکابل داده بودند
و بعضی جوانان بسیاری ترک این ممالک گفته بی رخصت رفتند اگرچه اکثر
امرای قدیم و کهنه سپاهیان سخنان غیر ملایم در حضور و غیبت میگفتند
و بعبارت و اشارت مقدماتی که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند
اما حضرت گیتی ستانی که بدوربینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده
بانتظام ممالک اشتغال داشتند تا از مخصوصان و تربیت کردهای آن
حضرت که از ایشان چشم داشت دیگر بود حرکات بی مزه اکثر عمده روزگار
بظهور آمدن گرفت علی الخصوص احمدی پروانچی و ولی خازن قریب
آنکه خواجه کلان بیک که در جمیع معارک و مراتب علی الخصوص در یورش
هندوستان سخنان مردانه عالی همتانه میگفت رای او برگشت و طرز او

دیگر گون شد از همه بیشتر به تصریح وجه بلغناییت در ترک این مملکت مبالغه
داشت عاقبت آنحضرت اعیان دولت و ارکان مملکت را طلب داشته
انواع نصایح خردپسند که طغرای منشور سعادت تواند بود فرمودند و مخطوطات
ایشان که متضمن چندین مجددرات بود از پردهٔ خفا بیرون داوند و مکرر
بر زبان اقدس راندند که اینچنین ملکی که بچندین سعی و اهتمام بدست آورده باشیم
و باندک تعبی و کلفتی که روی دهد از دست دهیم نه رسم جهانگیران عالم و نه آیین
سایر هوش پذیران دولتمندست شادی و غم و فراخی و تنگی باهم توأمند
چون این همه محنت صعوبت بنهایت انجامیده یقین که راحت سهولت
بمقدار آن روزی خواهد نمود باید که اعتصام بحبل متین توکل نموده
دیگر ازین قسم سخنان شورانگیز واهمه افزا نگویید و هر که میل رفتن ولایت
داشته باشد خواهد که جوهر تحقیق خود اظهار سازد مضایقه نیست بروند ما
تکیه بر همت والا که مؤید بتایید ایزدیست کرده بودن هند را در خاطر مقدس
مصمم ساخته ایم آخر کار همه ارکان دولت بعد از تأمل و تدبر قبول و اذعان
نمودند که حق سخن آنست که حضرت بادشاه فرمودند سخن بادشاهان
بادشاه سخنانست و از مغز دل و صمیم جان بسر رضا بر زمین حکم و فرمان
نهاده بر اقامت قرار دادند و خواجه کلان بیگ که برفتن ولایت از
دیگران گرمتر بود رخصت آنجا فرمودند و ارمغانی و سوغات که
بجهت شاهزادهای کامگار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده آینده
بودند همراه او کردانیدند و غزنین و گردیز و هزارهٔ سلطان مسعودی
در جایگیر او مقرر شد و در هندوستان هم پرگنهٔ کهرام عنایت فرمودند
و میرمیران نیز رخصت کابل یافت و در روز پنجشنبه بیستم ذی حجه خواجه

مذکور رخصت شد که رفته آنجا را از مخالف مصاف بپرداخت که بر نیکواندیشهٔ
اقبال مند کار را بمشورت خرده خرده داد خاطر هر اینه بخوبترین وجهی
بمراتب علیه رسیده کامیاب دولت شود و مرآت انجمن احوال
گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانیست که در چنین تذبذب خواطر سپاهی
و فرزانی مخالف توسل بهمت کشورکشا جسته و توکل بعنایت خداوندی کرده
روی توجه بر کشادکار و حصول مراد کامشدا که مرکز ولایت هندوستان
است مستقر سریر خلافت فرمودند و نیروی تدبیر و شجاعت و فروغ داد
و دهش انتظام انتساب این ولایت دادند چنانچه رفته رفته
بسیاری از امرای هندوستان سران و سروران این ممالک آمده شرف
خدمت دریافتند ازانجمله شیخ گهورن دولت ملازمت دریافته و تا
سه هزار کس های را وسیله بعنایت علیه آورده کدام زیاده از حالت
خود رعایتها یافت دیگر فیروزخان و شیخ بایزید و محمود خان نوحانی
و قاضی جیا که از سرداران نامور بودند شرف خدمت دریافته بمقصد
فایز گشتند بفیروزخان از جونپور یک کرور تنکه و جزوی جایگیر مقرر شد
و شیخ بایزید از ولایت اوده یک کرور نامزد گشت و به محمود خان
از غازی پور نود لک تنکه و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنکه بخواه
شد و در اندک فرصتی بواعث امن و فراغت و دواعی عیش و عشرت
پدید آمد و اسباب کامرانی چنانچه شایستهٔ دولت ابدپیوند باشد
آماده گشت و از عید شوال چند روز گذشته بود که دار الخلافت
آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشنی عظیم داشتند و او خوشدلی و داد
گنجینهٔ انعام در دامن عامهٔ خلق ریختند و ولایت سنبل در مواجب حضرت

جهانبانی مقرر داشته اضافه سرکار حصار فیروزه که سابقاً بجلدوی آنحضرت
مقرر شده بود ساختند و بوکالت آنحضرت امیر هندو بیک بحکومت آنحدود
نامزد شد و چون بپنا آمده محاصره قلعه بپنیل نموده بود امیر هندو کور و کته بیک
و ملک قاسم و بابا قشقه با برادران و ملا باقی و شیخ گورن را با بیابانهای میان
دوآب بایلغار فرستاده نزدیکی که پیش لشکر ظفر قرین میرفتند بین جنگ
پیش آمد و شکست خوردند و چون آن حرام نمک شوربخت سعادت
ملازمت دریافت از بیدشادی پشت داده بود دیگر روی بهبود ندید

کنکاش نمودن گیتی ستانی و رفتن حضرت جهانبانی بیورش شرقی رویه بر ذمه اخلاص خود

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در
دارالخلافت آگره کامیاب و کامیاب و کامبخش بوده جهانکشائی را
از انتظام ممالک مفتوحه پرداخته شدند و موسم باران که بهار هندوستانست
و زمان طراوت و نضارت و انبساط دبستان و نشاط باغ و بوستان گذشت
و هنگام جلوه کشورگشایان و جولان بادپیمایان در آمد با خردمندان
آگاه دل و دلاوران جلادت منش که در بساط حضور بودند حرف یورش
شرقی بجهت دفع لوحانیان که قریب پنجاه هزار از فتوح پیشتر آمده انجا
پناه داشتند یا غیب رویه را نا سانکا و استیصال او که بس قوی شده بود
و ببازی حصار را القبض خود در آورده کله گوشه نخوت کج می نهاد و اسباب
فتنه و فساد داشت در میان آوردند بعد از کنکاش با امرای عظام
و امنای کرام رای دولت سرای بدان قرار گرفت چون رانا سانکا
همیشه عرایض بکابل میفرستاد و لاف اطاعت را دست آویز خود
ساخته دم نیکو خدمتی میزد و از این که چند گاه عرضه داشت او نیامده

کنند از راه حسن ولد مکن که هنوز بسعادت زمین بوس مشرف نشده گرفته
نادولت خواهی او مشخص نشود و بالفعل بجانب او نباید شتافت و مردم
کاروان فرستاده بر چگونگی احوال او و پیش از این مطلع باید و تا ظهور
حقیقت کار دفع لوحانیان را مقدم داشته بجانب شرق نهضت کرد
رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که بنفس نفیس متوجه این مهم عالی
شوند درین اثنای حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال
سر بلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهده من مقرر
شود امید چنانست که بامتثال و اقبال روز افزون بادشاهی این مهم
چنانچه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم رسد آنحضرت را این التماس
بغایت پسندیده آمد و شگفتگی روی و گشادگی پیشانی درجه قبول یافت
لاجرم بدولت و اقبال جهانبانی باین لایق نطاق همت باقدام این
خدمت بستند و حکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد
کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر عبدالله
و امیر جان بیک و بیرقلی و امیر شاه حسین که بتسخیر دهولپور و آنحدود
تعین شده بودند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و سلطان
جنید برلاس سپرده بر سر پانه روند و در رکاب ظفر قرین حضرت
جهانبانی باشند و کابلی احمد قاسم لقدغن مامور شد که امرا در قصبه
جندوار بمعسکر والای آنحضرت رسانند و سید مهدی خواجه جهانگیر اتاوه
و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبدالعزیز
میراخور با سایر عساکر که بدفع قطب خان که در حدود اتاوه علم مخالفت
می افراخت متعین بودند نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شد تا روز

بخشنبه سیزدهم ذی قعده بساعت سعادت قرین از دار الخلافت اگره
بر آمده در سه کروهی شهر نزول اقبال فرمودند و از آنجا کوچ بکوچ متوجه
پیش شدند و نفحات بهار فتح و فیروزی و نسایم مرغزار نصرت و اقبال
روز بروز وزیدن گرفت نیرفان که در جاجمو لشکری فراهم آورده
نشسته بود از پانزده سیکی کروهی رایات نصرت اقتران فرار نمود
و از آب گنگ گذشته بولایت خرید در آمد و موکب عالی نیروزی
توجه بخرید آورده و آن دیار را بلطف و تدبیر انجام نموده عنان
عزیمت جونپور منعطف داشت و جونپور و آنحدود را ابداد
و دهش معمور و مرفه گردانیده در لوازم ملکستانی و ملکداری بنور
عقل سرو قوت بخت جوان کوشش فرمودند و هنگام مراجعت
نزدیک و لمونجان سروانی که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر
او از سلطان ابراهیم خطاب عظیم همایونی داشت ملازمت حضرت
جهانبانی پیوست او را برفاقت سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا
بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند و او تبارک سعادت شتافته بعنایات
خسروانه خلعت افتخار در بر گرفت و مواجب پدرش بدو مقرر شد
و یک کرور و شش لک تنکه زیاده از آن بخواه یافت اگرچه از ساده لوحی
آرزوی آن داشت که بخطاب پدر سرفراز شود اما بخطاب خان جهانی
ممتاز ساخته بجاگیر رخصت فرمودند و محمود خان پسرش بدوام ملازمت
سرافرازی یافت و حضرت گیتی ستانی در دار الخلافت اگره بصورت
کامکار و کامبخش بودند تا آنکه در محرم نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت
اثر رسید که از ستر عظمی و مهد علیا ماهم بیگم والده ماجده حضرت جهانبانی

فرزندی

فرزندی گرامی شرف ولادت یافته حضرت گیتی ستانی او را محمد فاروق
نام نهادند و ولادتش در بیست و سیوم شوال سنه نهصد و سی و دو
واقع شده بود و در نهصد و سی و چهار پیش از آنکه بنظر عطوفت پیوند
پادشاهی منظور گردد و این جهان را اپدرود کرد **ذکر بعضی سوانح سال**
سعادت اتصال و جز طغیان رانا سانگا و وصول حضرت جهانبانی
بحضرت گیتی ستانی روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب
بنام حضرت جهانبانی صادر شد که جونپور را ببعضی امرا سپرده خود بزود
ترین وقتی دریافت سعادت حضور نمایند که رانا سانگا لشکری گران از
هندو و مسلمان فراهم آورده قدم جرات پیش نهاده است و باین خدمت
علی ولد میر حیدر رکابدار تعیین شد و درین سال نظام خان حاکم بیانه بوسیله
خدمت منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود و
قلعه بیانه را باولیای دولت قاهره سپرد و تاتار خان نیز گوالیار را
پیشکش نموده شرف آستانبوس دریافت و محمد زیتون نیز دهلپور
را بملازمان عتبه جلالت سپرده اختیار ملازمت نمود و هر کدام فراخور
اخلاص و عقیدت مشمول الطاف پادشاهی شده از صوادم حوادث
بیغم گشتند و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیله
باورچیان قصدی کرده بود و بخیر گذشت و بداندیشان را این خیال
خام ناگوار افتاد و بسزا رسیدند چون فرمان عنایت بحضرت جهانبانی رسید
شاه میر حسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده
و قاضی جیا را که از تربیت یافتگان حضرت گیتی ستانی بود بصدارت
این دو امیر گذاشته متوجه اسلام اوزبک خلافت شدند و شیخ بایزید

باوده تعیین فرموده بودند بنابرانکه عالمخان کابلی را داشت و تدارک مهم او
بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود مرو رعیاکر منصور را بصوب
کابلی انداختند و بمقدمات امید و بیم اورا در سلک بندگان درآورده
در رکاب نصرت اعتصام خود بدرگاه گیتی پناه آوردند و در ساعت
مسعود روز یکشنبه سیوم شهر ربیع الثانی در چهار باغ دار الخلافت
آگره که بهشت بهشت موسوم و بتازگی تربیت یافته بهار دولت
و اقبال بود بسعادت ملازمت حضرت گیتی ستانی مشرف شدند و در
همین روز خواجه دوست خاوند از کابل آمده بتلقی اکرام موفق گشت دو
و درین پیوسته از مهدی خواجه که در بیانه بود عرایض می آمد
و از شورش رانا سانکا و پای جرات شاون او به پیکار خبر میرسید

مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برانا سانکا و رایات فتح افروختن

دولتمندی که خرد والا راکه ایزد جهان
آرا تاج سلطنت معنوی بر فرق عزت او نهاده ست بزرگ داشته
در امتثال او امر حضرت خدای اهتمام نماید هر آئینه نقد آرزوی
او را در کنار او از اندیشه مختصر عادتیان روزگار برتر ساخته
کامیاب دین و دنیا گردانند و نمونه این امر بدیع حال بنصرة قرین
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانیست که هرچند دولت افزوده هوشمندی
زیاده شد و هرچند اسباب مستی بسیار فراهم آمد فروغ هوشیاری
بیشتر یافت همواره بجناب کبریای احدیت ملتجی بوده در داد و دهش
و انتظام مهام ملک گیری و ملکداری سرموی از شاهراه عقل تجاوز
نفرمودند و درین ولا که رانا سانکا بجمعیت و شجاعت خود مغرور

شده سوادی

شده سودای نخوات در دماغ او پیچید و بدمستی آغاز کرده پا از دایرهٔ
اعتدال بیرون نهاد و بقدم دلیری و دلاوری نزدیک آمد آنحضرت
همچنان عنایت خاص ازلی را حصار ساخته و از هجوم عام اندیشه
بخود راه نداده متوجه دفع آن عنود و بخت برگشته روزگار شدند
و روز دوشنبه نهم جمادی الاولی بعزم استیصال این فتنه از دار
الخلافه آگره کوچ فرموده در نواحی شهر سرادقات عظمت منصوب
ساختند و اخبار متواتر رسید که این سه روز با لشکری گران
حوالی بیانه را تاخته است و جمعی از قلعه بیانه بیرون آمده بودند
تاب مقاومت نیاورده برگشته اند و سنگرخان جنجوهه بشهادت
رسیده و امیر کته بیگ زخمی است درین منزل چهار روز توقف
نموده روز پنجم نهضت فرمودند و در عرصه مندهاکر که در میان
آگره و سیکری است نزول اجلال اتفاق افتاد و در خاطر خطیر گذشت
که درین نزدیکی آبی بزرگ که سپاه اقبال را وفا کند در غیر قصبه سیکری
که بعد ازادای شکر این فتح حضرت گیتی ستانی انرا معجم ساخته شکری
بشین منقوط نام فرموده اند و الحال بیمن دولت روز افزون
حضرت شاهنشاهی باسم فتحپور که فتح بخش والهاست مشهور ست
آبی دیگر نشان نمیدهند و دور نباشد که لشکر مخالف سرعت نموده
این آب را متصرف شود بنابرین اندیشه صایب روز دیگر
باین عظمت متوجه فتحپور شدند و امیر درویش محمد ساربان را جهت
تعیین جای دولتخانه پیشتر فرستادند امیر مذکور در نواحی
کول فتحپور که غدیریست بهناور و اکبریست دریا صفت جای شایسته

قرار داد و آن عرصهٔ دلگشا مخیم سرادقات فتح و نصرت فتح شد و از
انجا کسیان بطلب مهدی خواجه و سایر امرا که در بیانه بودند رفته شدند
و بیک میرک ملازم حضرت جهانبانی و جمعی از نوکران خاصهٔ خود را
جهت زبانگیری فرستادند صبحگاه فرستادها رسیده بموقف رسانیدند
که لشکر مخالف از بسیاور یک گروه بیشتر فرود آمده است
که مسافت مابین هژده کروه باشد و در همین روز مهدی خواجه
و محمد سلطان میرزا و سایر امرا که در بیانه بودند آمده بدولت کیهان
بوسی سربلند شدند درین ایام هر روز میانه قراولان خفقتها
میشد و بهادران کارطلب داد دست برد داده مورد آفرین
بادشاهی میشدند تا آنکه روز شنبه سیزدهم جمادی الاخری
نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانوه از سرکار بیانه حوالی کوهی
که در دو کروهی مخالفان مخیم سرادقات اجلال بود رانا سانگا با لشکر
گران قدم پیش نهاد و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان
فرموده اند که بقاعدهٔ هندوستان که یک لک ولایت را صد سوار
کوری را ده هزار سوار اعتبار می کنند ولایت رانا سانگا بده
کرور رسیده بود که جای یک لک سوار باشد و بسیاری از سیران
نامور که هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان تبعیت و امداد او نکرده
فرمان برداری او نموده ضمیمهٔ لشکر او شده بودند چنانچه سلهدی
حاکم رای سین و سارنگپور و غیر آن سی هزار سوار ولایت داشت
و راول ادی سینگ باگری دوازده هزار سوار و حسن خان
میواتی حاکم میوات دوازده هزار سوار و بهارمل ایدری چهار هزار

سوار و نربت هاده هفت هزار سوار و ستردی کچی شش هزار سوار
حاکم چنبل و برم دیو حاکم میرته چهار هزار سوار و برسنک دیو چوهان
چهار هزار سوار و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت
اما بامید سروری اسلاف ده هزار سوار را با خود همراه ساخته بود
و جمعیت کرده مخالف بدو لک و یک هزار سوار کشیده چون آمدن
مخالفان بمسامع علیه رسید بترتیب عساکر نصرت ماثر اشتغال فرمودند
موکب خاص بادشاهی در غول متمکن شده دست راست ان حسن تیمور
سلطان و میرزا سلیمان و خواجه دوست خاوند و یونس علی و شاه
منصور برلاس و درویش محمد ساربان و عبد الله کتابدار و دوست ایشک
آقا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرر شدند و بر دست چپ علاء الدین
بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محب علی ولد نظام
الدین علی خلیفه و تردی بیک برادر قوچ بیک و شیر افکن ولد قوچ
بیک و آرایش خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت
و ارکان دولت قرار گرفتند و بر انغار بوجود دولت پیرای حضرت
جهانبانی آراسته شد و در یمین نصرت کمین حضرت جهانبانی
قاسم حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی و هندو بیک قوچین و خسرو
کوکلتاش و قوام بیک اردوشاه و ولی خازن و قراقوزی و پیرقلی
سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبد الشکور و جمعی دیگر از بهادران
تهور آیین تعیین شدند و بر یسار ظفر قرین حضرت جهانبانی میر همه
و محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد جاندار نامزد گشتند و در برنغار
از امرای هندوستان مثل خانخانان و دلاور خان و ملک داد

گرانی وشیخ کهورن باو آب خدمت قیام نمودند چوانغار میمنت آثار
سید مهدی خواجه ومحمد سلطان میرزا وعادل سلطان بن مهدی سلطان
وعبد العزیز میراخور ومحمد علی جنگ جنگ وقتلق قدم قراول وشاه حسین
یارکی وجان بیک اتکه واز امراء هند جلال خان وکمال خان اولاد سلطان
علاء الدین وعلیخان شیخزاده فرملی ونظام خان بیانه وجمعی دیگر از غازیان
شجاعت پیشه وبهادران جلادت پرور کمر بندگی باخلاص کامل بستند
وجهت تولقمه تردی بیک ملک قاسم برادر بابا قشقه وجمعی مغول در جانب
برانغار تعیین یافتند ومومن اتکه ورستم ترکمان با جماعه از خاصان بادشاهی
در طرف جوانغار نامزد شدند وبطریق حزم موافق قانون غزات روم
جهت پناه تفنگچیان در عدا نداران که در پیش سپاه دولت بودند صفی از ارابه
ترتیب نموده بارنجیر اتصال دادند وجهت ترتیب وانتظام این صفت
نظام الدین علی خلیفه مقرر شد وسلطان محمد بخشی اعیان وارکان افواج
قاهره را در محال خود داشته باستماع احکام بادشاهی که بالهام ربانی
پیوند داشت در حضور اقدس ایستاده بود وتواچیان ویساولان را
باطراف وجوانب روانه میکرد واحکام واوامر مطاعه را در ضبط وربط
عساکر اقبال بسرداران میرسانید وچون ارکان لشکر ماثر شایسته
قایم گشته هرکس بجای خود استقرار گرفت فرمان معلی شد که هیچکس
بی حکم از محل خود حرکت ننماید وبی رخصت قدم در میدان محاربه ننهند
از روز یکپاس گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت **بیت**
سپاه از دو سو جنبش انگیختند ؛ شب وروز را در هم آمیختند ؛
ز دامه برآمد ز هر دو طرف ؛ دو دریای کین بر لب آورده کف ؛

هم باد پایان فولاد نعل ؛ بخون دلیران زمین کرد لعل ؛
جهاندار در موکب خاص خویش ؛ خرامنده بر کبک رقاص خویش ؛
در برانغار وجوانغار هر دو جانب قتال عظیم شد که زلزله در زمین دولت
در زمان افتاد وجوانغار بادشاهی کمین کشش نموده بر خسرو کوکلتاش
وملک قاسم بابا قشقه حمله آورد وچین تیمور سلطان بحکم عالی بکومک ایشان رفت
ومردانه دست بردی نمود ومخالفان را برداشته تا پس بعقب غول
ایشان رسانید وجلدوی این فتح بنام او مقرر شد ومصطفی رومی
از غول حضرت جهانبانی ارابها پیش آورده به تفنگ وضرب زن اکثر
صفوف مخالف را درهم شکست که زنگ از آئینه دلهای بهادران بزدود
وجوی بسیاری از مخالفان بخاک هلاک برابر کرده برباد فنا داد و
وچون زمان زمان افواج اعدا از پی هم میرسیدند حضرت گیتی ستانی نیز مردم
چیده چیده از پی هم بکومک سپاه منصور میفرستادند دفعه قاسم حسینی
سلطان واحمد یوسف وقوام بیک را فرمان شد ودفعه هندو بیک قوچین
مامور گشت ودفعه محمد کوکلتاش وخواجگی اسد را حکم رسید وبعد از آن
یعیدنیس علی وشاه منصور برلاس وعبدالله کتابدار از پی ایشان ودوست
ایشک آقا ومحمد خلیل اخته بیگی بکومک مامور شدند وبرانغار مخالف بکرات
ومرات حمله بر جوانغار لشکر فیروزی اثر آورد وهر نوبت غازیان اخلاص
نهاد بعضی را به تیرباران بلا بر زمین دوز میکردند وبرخی را برق
خنجر وشمشیر خاکستر میساختند مومن اتکه ورستم ترکمان بموجب حکم والا
از عقب سپاه غلت آیین شتافتند ملا محمد وعلی اتکه باشلیق ملازمان
خواجه خلیفه بکومک انغار رفتند ومحمد سلطان میرزا وعادل سلطان وعبد العزیز

میراخور و قلیچ قدم قراول و محمد علی جنگجنگ و شاه حسین یارکی مغول عالی دست
بکار به گشاده پای ثبات محکم کردند و خواجه حسین با جماعت دیوانیان بکومک
ایشان رفتند همه بهادران لشکر فیروز جنگ که عزیمت جانفشانی کرده همت
بجان سپاری بسته بودند لوای کرای کام خود از انتقام دشمن بلند کردند
و چشم امید مخالفان را بخاک ناکامی انباشتند   گره برگره دست
سلکان زمان   زره برزره پشت روئین تنان   ز هر سو سنانهای خارا
گذار   مر و بیسه راه سلامت بکار   درخشنده شمشیرهای عبش   ز دیده
بصری ربوده از درفش   غبار زمین گله بر ماه بست   نفس را درون
گلو راه بست   و چون زمان کار و کارزار بسیاری سپاه دشمن
امتداد یافت بلازمان خاص پادشاهی که در پس ارابه مانند شیر در
زنجیر بودند فرمان شد که از راست و چپ غول بیرون آمده
و جای تفنگچیان را در میان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند
موجب اشارت والا جوانان شجاعت نهاد و دلاوران جلادت آیین
چون شیران زنجیر گسل خود را باختیار خود یافته داد دلیری و دلاوری
دادند و چکاچاک تیغ و شعلهٔ شهاب شرر به افلاک رسانیدند و تا در العصر
علیقلی با توابع خود در پیش غول ایستاده بود و در انداختن دیگ و ضرب
زن و تفنگ کارنامها بتقدیم میرسانید و مقارن این حالت قهرمان
فرمان قضا نفاذ وارد شد که ارابهای غول پیشتر روانه شوند و آنحضرت
خود بدولت و اقبال بجانب سپاه مخالف بعزم درست و همت
بزرگ نهضت فرمودند و از اطراف و جوانب عساکر عالی این
معنی را مشاهده نموده بمتوج دریا خروش شدند و یکبارگی دلاوران اقبال

مند حمله بر صفوف مخالفان آوردند و در اواخر روز نایرهٔ اقبال
جهان اشتعال یافت که میمنه و میسرهٔ سپاه نصرت قرین میسره
و میمنهٔ لشکر خذلان نوزدار بوده رانده با قلب تیره مخالفان در یک
محل فراهم آوردند و بنحوی از صولت صدمات دلاوری بر آن گروه
پریشان روزگار تاختند که آن تیره بختان دست از جان شسته
و دل از زندگانی بر گرفته بر جانب راست و چپ غول پادشاهی حمله
آوردند و خود را بغایت نزدیک رسانیدند و غزات عالی درجات
بهمت والا پای ثبات و قدم استقامت استوار داشته حملات بزرگ
و صدمات مردان مردکار بردند و بتائید آسمانی مخالف را مجال قرار
و محل ضبط نماند تا آن تیره بختان سیه روزگار بی اختیار
عنان ثبات از کف تدبیر گذاشته روی گریز نهادند و از آن مصاف
مرد آزمای نیم جانی بسلامت بردن مغتنم دانستند نسایم فتح و ظفر و
اشجار اعلام دولت اثمار روز افزون گرفت و غنچهای نصرت و تایید
از اغصان توکل و ترد و شگفتن آمد لشکر مخالف بسیاری طعمهٔ تیغ خون
آشام و تیر شاهین پرواز گشت و چون گرفته چندی که بقیة السیف
بودند رخت رهت غبار راکود او بار ساخته خس و خاشاک
وجود خود را بجاروب هزیمت از میدان نبرد پاک رفتند
و سراسیمه چون ریگ روان گم گشتهٔ صحرای آوارگی شدند حسن خان
میواتی بضرب تفنگ در گرفتار رفت اول او دو سنگ و مانکچند چوهان
و رای چند ربان ولبت رای و گنگو دکرمنک و دو و کرسلی و بسیاری دیگر
از سرداران کلان ایشان غبار راه عدم گشتند و چندین هزار تن

درزیر دست و پای پادپایان لشکر اقبال منیت و نابود شدند محمدی
کوکلتاش و عبد العزیز میراخور و علیخان و بعضی دیگر را بتعاقب رانا سانکا
تعیین فرموده ند و حضرت گیتی ستانی کامیاب اقبال شده برین نصرت
عظمی و عطیه علیا بسجدات شکرگذاری حضرت باری عز اسمه که گشاد و بست
صوری و معنوی بازبسته سلسله تقدیر اوست بجای آورده
بنفس نفیس یک کروه از جنگگاه مخالفان را رانده پیشتر بردند
تا آنکه شب درو آن روز سیاه بود بر دشمنان و شبستان عشرت
بر دوستان همت ارجمند از کار اعدا جمع ساخته و کوس کامیابی بلند
آوازه گروه مراجعت فرموده ند و بعد از گذشتن ساعتی چند از شب
بمنزلگاه رسیدند و چون تقدیر ایزدی رفته بود که آن مخذولان تسخیر
شوند از آن مردم که در پی گریختهای نامزد شده بودند اهتمام شایسته
بظهور نیامد آنحضرت میفرموده ند که وقت نازک بود و امید بس
نگداشته طرا خود بایستی رفت شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود
تاریخ این فتح پادشاه اسلام یافت و میر گیسو از کابل نیز همین تاریخ
نوشته فرستاده بود و آنحضرت در واقعات میفرمایند که در فتوحات
سابق نیز مثل این توافق در فتح دیبالپور شده بود که وسط شهر ربیع
الاول دو کس تاریخ یافته بودند چون فتحی چنین بهمت کشورگشای
روی نمود تعاقب سانکا ننموده ند و بولایت او شتافتن و اشته تسخیر
میوات پیش نهاد همت والا شد و محمد علی جنگ جنگ و شیخ گهورن و
عبد الملوک قورچی را با جمعی کثیر بسر الیاس خان فرستادند که در میان
دواب سر فتنه برافراشته قصبه کول را گرفته بود و کچک علی حاکم آنجا را

در بند کرده

در بند کرده چون لشکر منصور نزدیک او آمد تاب مقاومت نیاورده
بر کران شد و چون موکب عالی بدار الخلافه آگره رسید آن شوربخت
پریشان روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلی آورده ند و بیاسا رسید
و چون تسخیر میوات مصمم ضمیر جهان آرای بود بان صوب شرف نهضت
اتفاق افتاد و چهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم نشین میوات است
نزول اجلال شد و خزاین الور در انعام حضرت جهانبانی اختصاص یافت
و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد انتظام ممالک شرقی
رجوع بسمت مستقر خلافت روی نمود رخصت حضرت جهانبانی بکابل

و بدخشان و نهضت موکب جهان نورد و حضرت گیتی ستانی بمستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر همت
سلطنت علیا لازم بود و وقت مقتضی و از سال نهصد و هفده که جان
مرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربست حضرت گیتی ستانی
بدخشان را آنحضرت مکرمت فرموده بودند و اکثر ملازمان
در آنخدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانبانی طراز کشور
ستانی گوهر تیغ اقبال فروغ ناصیه اجلال عنوان مفاخر و معالی طغرای
منشور بی مثالی قرة العیون السلطنت والخلافه ابو النصر نصیر الدین
محمد همایون میرزا و سه کروهی الور نهم رجب این سال همایون فال رخصت
آن ممالک فرموده ند و در همین زودی توجه والا بر استیصال سن
افغان که در زمان آشوب رانا کهنور را محاصره نموده گرفته بود و متصرف
داشتند و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابو المحمد نیزه
باز و حسین خان و از امرای هندوستان علیخان فرملی و ملک داد

کرانی و تاتارخان خانجهان را با محمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند
و آن بخت برگشته باستماع نهضت مواکب عالی اسباب و اشیای خود را گذاشته
نقد جان در کف گریخت و آنحضرت در اواخر این سال سیر فتحپور و باری
فرموده بفر قدوم عالی دار الخلافه آگره را باز آبادانی بخشیدند و در نهصد
و سی چهار سیر کول کوچ فرموده از آنجا بشکار سنبل توجه نموده تماشا نشستند و آن
کوهستان و گلگشت را تماشا کرده بدار الخلافه نزول اقبال فرمودند و در
بیست و هشتم صفر جهان بیگم و حضرت سلطان بیگم از کابل سعادت
تشریف ارزانی و آنحضرت برکشتی سوار شده استقبال فرمودند آوردند
و لوازم فتوت بجای آوردند و چون خبر متواتر بمسامع رسید که میدنی رای
حاکم چندیری جمعیت میکند و رانا نیز استعداد و تکاپو مینماید و برای ادبار
خود اسباب سرانجام میدهد بنابرین بساعت سعادت اثر متوجه چندیری
شدند و شش هفت هزار جوان جان نثار کارگذار را همراه چین
تیمور سلطان از صد و کابلی بر سر چندیری فرستادند و صباح چهارشنبه
هفتم جمادی الاولی فتح چندیری بر وجه دلخواه نقش بست و فتح دار
الحرب تاریخ این مائده ایست و بعد از حصول این مامول چندیری را باحمد
شاه نبیره سلطان ناصرالدین عنایت فرمودند و یکشنبه یازدهم جمادی
الاولی مراجعت اتفاق افتاد و از بعضی ناقلان ثقه مسموع شده است
که پیشتر از توجه رایات بصوب چندیری رانا اراده طغیان نموده لشکر
میکشید و چون بایرج رسید آفاق نام ملازم حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی آنرا محکم ساخته و آن سیه بخت آمده محاصره نمود شبی یکی از
بزرگان او را در خواب بصورت مهیب ظاهر شده تهدید نمود چنانچه

او از وحشت و دهشت آن خواب بیدار شده و لرزه بر اعضای او مستولی شده
تب کرد و بهمان حال مراجعت نمود و در اثنای راه سپاه اجل بر او تاخت آورد
ازین غصه او را انهزمیت داده و عساکر فیروزی مند از آب بر انبوری گذشتند
بمسامع علیه رسید که معروف و بایزید یافته اند و ملازمان درگاه قنوج را
که داشته برابری آمده اند و قلعه شمس آباد را ابو محمد نیزه دار بزور
گرفته اند بنابراین عنان عزیمت بآن صوب منعطف شد و جمعی از
بهادران کار طلب را پیشتر روانه ساختند مجرد دیدن سیاهی رایات
گیران بسر معروف از قنوج گریخت و بین بایزید و معروف خبر نهضت
موکب شاهی را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ
بخیال کدر بندی نشستند رایات عالیه کوچ بر کوچ رسید و روز جمعه سیوم
محرم سال نهصد و سی و پنج میرزا عسکری که او را از کابل بجهت مصلحت
ملتان پیش از یورش چندیری طلب داشته بودند آمده بشرف ملازمت
استسعاد یافت در روز جمعه که عاشور بود گوالیار مخیم سرادقات جلال شد
و صبح آن تماشای عمارات راجه بکرماجیت و مانسنگ فرموده متوجه دار
الخلافه شدند پنجشنبه پنجم محرم دار الخلافه بفر مقدم گرامی مورد سعادات شد
دوشنبه دهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند و
عرایض متضمن انواع خوشدلی و خرمی آوردند مرقوم بود که از صبیه
یادگار طغای در خانه حضرت جهانبانی فرزندی شد و نام الامان
نهاده اند چون این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارتی نا سنجیده میشد خوش
نیامد و غیر چون با استرضای خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد در رضا
جوی پدر روا نگاه حسن پدر و حسن پادشاه منظر سعادات تصوری

ومعنوی است و نارضامندی باعث صد گونه ناپسندیدگی ظاهری
و باطنی ولهذا اگر در عالم اسباب شتافتن آن نوباوهٔ سلطنت را ازین
جهان گذران از همین نارضامندی دانند در پیش مزاج دانان روزگار
چه دور باشد و بالجمله چون دار الخلافه مستقر رایات عالیات شد با سلاطین
دولت و سلاطین عزت از امرای ترک و هند بانجمن شگرف جشنی بزرگ
ساخته در تصفیهٔ ملک شرق و اطفای نایرهٔ تمرد ارباب عصیان کنکاش
فرمودند و بعد از گفت و گوی بسیار قرار برای یافت که پیشتر از توجه رایات
عالیات میرزا عسکری با لشکری گران متوجه شرق شود و امرای آن طرف
آب گنگ با لشکرهای خود همراه شده درین خدمت عهد عظیم بتقدیم رسانند
بموجب این قرارداد دوشنبه هفتم ربیع الآخر میرزا عسکری رخصت
یافته متوجه شد و خود بسیر و شکار بسمت دهولپور توجه فرمودند در سیوم
جمادی الاولی خبر آمد که محمود پسر سکندر بهار را گرفته سر شورش دارد از
شکار مراجعت نموده بدار الخلافه آگره نزول اقبال فرمودند و قرار یافت
که خود نیز بدولت و اقبال یورش ممالک شرقیه فرمایند درین اثنا
قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت جهانبانی لشکر آن اطراف
را جمع نموده و سلطان ویس را بخود همراه ساخته با چهل پنجاه هزار
کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند و حرف صلح هم در میانست در
ساعت منشور عنایت شرف صدور یافت که اگر کار از مصالحت گذشته
باشد تا صاف شدن مهم هندوستان صلح گونه نمایند و در فرمان عاطفت
تبیان طلب هندال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور بود و نوشته
بودند که ان شاء الله سبحانه چون کار هندوستان که قریب الاختتام است

بانجام رسید

بانجام رسد مخلصان هواخواه کاروان فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت
موروثی خواهیم شد باید که استعداد این یورش را جمع بندهای الحدود
نموده منتظر موکب عالی باشند پنجشنبه مقدم ماه مذکور خود بدولت و اقبال
از آب جون عبور فرموده متوجه شرق رویه شدند و درین روز
ایلچیان نصرتشاه والی بنگاله پیشکشهای گرامی آورده اظهار بندگی
نمودند نوزدهم دوشنبه جمادی الاخری در کنار دریای گنگ میرزا
عسکری سعادت ملازمت دریافت و حکم شد که میرزا با لشکر خود
ازان طرف آب فرود می آمده باشند و در نزدیکی کره خبر ویران شدن
محمودخان پسر سلطان سکندر رسید تا حدود غازیپور شتافته به یمن
یورش نزول اقبال فرمودند و درانجا ولایت بهار بمیرزا محمد زمان
قرار یافت و پنجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بهار خاطر جمع فرموده
بجهت دفع شر بین و بایزید بجانب سروار نهضت اتفاق افتاد
مخالفان با فواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند و آنحضرت خرید
و سکندرپور سیر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بالغار متوجه
دار الخلافه آگره شدند و در اندک زمانی عرصهٔ آن مصر اقبال را
از فر قدوم والا غیرت نزهت سرای مقدس گردانیدند و حضرت
جهانبانی جنت آشیانی تا یکسال در بدخشان عشرت خاطر سعادت
مظاهر بودند ناگاه یکبار شوق محفل عالی حضرت گیتی ستانی که عالمی بود
از کمالات صوری و معنوی گریبان گیر شده بی اختیار عنان تمالک
از دست داده بدخشان را بمیرزا سلطان ویس که میرزا سلیمان بدامادی
او انتساب داشت سپرده بجانب آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال شتافتند

چنانچه در یکروز بکابل رسیدند میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود
در عیدگاه بملاقات آنحضرت سرور استسعاد یافت و حیران شده
سبب توجه را پرسید فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کشان
می برد هرچند بدیده خیال جمال آن کعبه آمال را همواره مطالعه میکردم و غایبانه
لقای جان فزای آن قبله اقبال را مشاهده مینمودم اما رتبه عیان را
حالتی است که بیان بکنه آن نتواند رسید و میرزا هندال را از کابل بجانب
بدخشان رخصت فرمودند و از آنجا قدم عزیمت در رکاب همت آورده
و توسن شوق را در شاهده عزمت گرم ساخته باندک فرصتی بدارالخلافه
آگره که فرپایه اورنگ بادشاهی سجده گاه سعادتمندان روی زمین
گشته بود رسیده بسعادت ملازمت کامیاب گشتند از غرایب حالات
آنکه حضرت گیتی ستانی با والده ماجده ایشان بر تخت نشسته بحرف
و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطالع
بدخشان سر بر زده بر منوال نجم سعادت فروزان شد کلها گلشن دولت
روشن گشت مقرر است که بهروز شهریاران عید است که هر روز آنها
آن روز از قدوم مسرت بخش حضرت جهانبانی جشن عیدی دیگر ترتیب
یافت که فهرست روزنامه دولت و تاریخ عنوان مسرت توان
ساخت و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که در سال نهصد و
سی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
متوجه هندوستان شدند و فقیرعلی را در بدخشان گذاشتند
و در آن ایام قرة العین سلطنت میرزا نور برحمت ایزدی
پیوسته بود و آنحضرت را ازین واقعه اندوهی عظیم روداده مقدم

گرای

گرای حضرت جهانبانی را تسلی بخش خاطر اشرف ساختند و حضرت
جهانبانی مدتی در ملازمت آنحضرت بهره مند دین و دولت بودند و آنحضرت
با ایشان مصاحبانه سلوک میکردند و بارها بزبان مقدس ایشان
میرفت که همایون مصاحب بی بدلیست الحق انسان کامل عبارت
از وجود اقدس آنحضرت بود و چون از بدخشان متوجه هندوستان
شدند سلطان سعید خان که در خواص کاشغر است و نسبت
خویشی دارد و با این همه بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
آمده رعایتها و تربیتها یافته بطلب سلطان ویس و دیگر امرای
بدخشان بخیال خام خود رشید خان را در یارکند گذاشته متوجه
بدخشان شد و پیشتر از آنکه او به بدخشان آید میرزا هندال رسیده
قلعه ظفر را عشرتگاه حضور ساخته بود سعید خان سه ماه محاصره قلعه
نموده بی بهره بکاشغر مراجعت نمود و در هندوستان بموقف
عرض حضرت گیتی ستانی چنان رسید که کاشغریان آمده بدخشان را
متصرف شدند آنحضرت بجهت انتظام مهام بدخشان خواجه خلیفه را حکم
رفتن فرمودند خواجه از معامله نافهمی تقاعد نمود آنحضرت بحضرت
جهانبانی که با بخت جوان و دولت بیدار در حریم حضور کامیاب
سعادت بودند فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می بینند ایشان
عرض کردند که از محرومی سعادت حضور آزار کشیده ام
که دیگر باختیار خود حرمان بر خود بپسندم و امتثال حکم اقدس را
چاره نیست بنا بران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند
و بسلطان سعید نوشتند که با وجود چندین حقوق صدور این امر

بغایت عجب نمود اکنون میرزا هندال را طلبیدم و میرزا سلیمان را
فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بسلیمان میرزا که نسبت
فرزندی دارد بدهند بموقع خواهد بود والا ما از ذمت خود ساقط کرده
میراث را بوارث سپردیم دیگر ایشان دانند و میرزا سلیمان پیش از
آنکه بکابل رسید بدخشان از آسیب بداندیش محروس و مصون بود
و محل امن و امان شده بود چنانچه گذارش یافت و چون میرزا سلیمان
به بدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشان را بمیرزا سلیمان
سپرده خود متوجه هندوستان شد و آنحضرت حضرت جهانبانی را بعد از
چندگاه که در ملازمت بودند به سنبل که جاگیر ایشان مقرر بود رخصت
فرمودند تا شش ماه در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند تا آنکه عارضه صع
بت بر مزاج اعتدال امتزاج ایشان طاری شد و رفته رفته بامتداد کشید
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ازین خبر جانکاه بیقرار شده از فرط
عطوفت فرمودند که بدهلی آرند و از آنجا بکشتی روانه سازند تا در حضور
طبیبان حاذق معالجه نمایند و جمعی کثیر از اطبای دانا که در پای تخت حاضر بودند
بایستصواب افکار در اعلاج همت گمارند در اندک فرصتی براه دریا قدوم
گرامی ارزانی داشتند هرچند اندیشه در معالجات بکار بردند و تدبیرات
صحیح نمودند مزاج از انحراف بصحت زاید رجوع نکرد و چون مرض مزمن
گشت روزی در کنار آب جون نشسته باتفاق دانایان عصر اندیشه
معالجه میفرمودند میر ابوالبقا که از اعاظم افاضل آن روزگار بود بعرض
رسانید که از خرد پیران پیشین بجان رسیده که در امثال این امور
که اطبای صوری از معالجه آن عاجز شده اند چاره کار چنین دیده اند

که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه الهی مسئلت نمایند حضرت
گیتی ستانی کشورگشای فرمودند که بهترین چیزها نزدیک همایون
منم و بهتر و خوبتر از من همایون چیزی ندارد من سر خود را فدای
او میسازم ایزد جهان آفرین قبول کناد خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط
والا بعرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الهی صحت عاجل خواهند
یافت و در سایه دولت آنحضرت بعمر طبیعی خواهند پیوست این حرف
برابر زبان اقدس میگذرانند مقصود آنکه از بزرگان پیشین
نقل افتاده است که بهترین مال دنیا تصدق نمایند پس همان الماس
بی بها که از مواهب غیبی در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود و آنرا
بایشان عنایت فرموده اند تصدق باید کرد فرمودند مال دنیا
چه وقع دارد و عوض همایون چون تواند شد خود را فدای او میکنم
که کار بر وی سخت شده و طاقت از آن گذشته که بی طاقتی او را توانم
دید و این همه رنج او را توانم تاب آورد و آنگاه بخلوت مناجات
درآمده شغل خاصی که این طایفه قدسیه را می باشد بجای آورده سه بار
بر گرد حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشتند چون دعوت ایشان
بعز اجابت پیوسته بود اثر گرانی در خود یافته فرمودند برداشتیم
برداشتیم فی الفور حرارت غریبه عارض بدن آنحضرت شده و در عصر
حضرت جهانبانی خفتی طاری گشت چنانچه در اندک فرصتی صحت کامل
روی نمود و ذوات معلی صفات حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی زمان زمان گرانتر میشد تا بحدی رسید که اختلال در مزاج تزاید
و تضاعف گرفت و امارات رحلت و انتقال از وجهات حال

هویدا گشت تا آنکه با دل بیدار و باطن حقیقت بین ارکان دولت
و عیان مملکت را احضار فرموده دست بیعت خلافت را بر دست
همایون نهاده بجانشینی و ولی عهدی خود نصب فرمودند و بر تخت
خلافت جلوس داده خود در پایه سریر خلافت مصیر صاحب فراش
گشتند خواجه خلیفه و قنبر علی بیک و سندو بیک و جمعی کثیر در ملازمت
حضرت بودند نصایح بلند و وصایای گرامی که سرمایه دولت
ابدی و پیرایه سعادت جاودانی تواند بود بجای آوردند و بداد
و دهش و عدل و احسان و تحصیل رضای الهی و رعایت رعایا و نگهبانی
خلایق و عذر پذیرفتن مقصران و گذرانیدن جرایم گناهکاران و رعایت
حزم کارآگاهان و از پا انداختن سرکشان و ستمکاران رهنمونی
فرمودند و بر زبان اقدس راندند که خلاصه وصایای ما آنست
که قصد برادران کردند والحق پاس انفاس وصیت آنحضرت بود که
حضرت جهانبانی جنت آشیانی چندین جفاها از اخوان کشیدند
و بانتقام نکوشیدند چنانچه از سوانح احوال روشن خواهد شد
و در هنگام اشتداد مرض حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میر خلیفه
از آنجا که عالم بشریت بواسطه توهمی که از حضرت جهانبانی بخاطر
او راه یافته بود و کوتاه اندیشی گشته میخواست که مهدی خواجه را
بسلطنت بردارد و خواجه نیز از تباه رایی و بدمستی و نامعامله
فهمی بجنون و خیال باطل راه داده هر روز بدربار آمده هنگامه هجوم کرم
میساخت آخر الامر بوسیله درست گویان دوربین میر خلیفه
راست آمده ازین اندیشه باز آمد و خواجه مذکور منع کرد که بادیه

حاکم نشود و منادی کردند که کسی بخانه او نرود و بتایید الهی کار بجای
خویش و حق بمرکز خود قرار گرفت و بتاریخ ششم جمادی الاول نهصد و
سی و هفت در چهار باغی که بر لب آب جون در دار الخلافه آگره آن
بهار اقبال بود این عالم پر فنا را بدرود کردند فضلای عهد در توا
ریخ و مراثی آنحضرت قصاید و تراکیب گفتند از آنجمله مولانا شهاب
معمایی این مصراع تاریخ یافته ~ همان بود وارث ملک وی
محالیست که کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی آیات
بدفترها گفته آید مجملش آنکه اصول شش گانه جهانبانی را که اول بخت بلند
باشد دوم همت ارجمند سوم قدرت کشورگشایی چهارم ملک داری
پنجم کوشش در معموری بلاد و ششم صرف نیت بر رفاهیت عباد و مفخم
خوشدل ساختن سپاهی ششم ضبط ایشان از بنای تمام و کمال بر وجه
مستوفی داشتند و در فضایل مکتسبه متعارفه رسمیه روزگار نیز امد بودند
آنحضرت را در نظم و نثر پایه عالی بود خصوصًا در نظم ترکی آنحضرت در
نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامین تازه در آن
مندرج است و کتاب مثنوی که مبین نام دارد تصنیفی است مشهور
و نزد زبان دانان این لغت بمرتبه تحسین مذکور رساله والدیه
خواجه احرار را که در دانه ایست از بحر معرفت در سلک نظم کشیده اند
و بغایت مطبوع آمده و واقعات خود را از ابتدای سلطنت
خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح بلیغ نوشته اند
که دستور العلی است بجهت فرمان روایان عالم و قانونی است
در آموختن اندیشهای درست و فکرهای صحیح برای تجربت پذیران

و دانش آموزان روزگار و دستور العمل دولت و اقبال را بموجب حکم
جهان مطاع شاهنشاهی بتاریخ سی و چهار آلهی وقتی که رایات عالیات
از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده بود میرزا خان خانخانان
ابن بیرم خان بفارسی ترجمه نمود تا فیض خاص الخاص آن بعموم تشنه
لبان رشحات سعادت فایز شود و گنج پنهان او در نظر تهی دستان
دانش آشکارا گردد و آنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشت
و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند از انجمله این رباعی از واردات
طبع فیاض آنحضرت است ∴ درویشان را گرچه نه از خویشانیم ∴
لیک از دل و جان معتقد ایشانیم ∴ دور است گمو شاهی از درویشی ∴
کشاهیم ولی بنده درویشانیم ∴ و این دو مطلع نیز از اشراقات ∴
ضمیر انور است ∴ هلاک میکندم فرقت تو دانستم ∴ وگرنه رفتن ازین
شهری توانستم ∴ تا بزلف پریشش دل بستم ∴ از پریشانی عالم رستم ∴ و آنحضرت را
در عروض رسایل شریفست و از انجمله کتابیست مفصل که شرح فن تواند بود
و از آنحضرت چهار فرزند سلطنت بود و سه دختر بلند اختر ماندند
اول حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون بادشاه دوم کامران
میرزا سوم عسکری میرزا چهارم هندال میرزا صبیات قدسیات
گلرنگ بیگم گلچهره بیگم گلبدن بیگم این هر سه از یک والده اند و از اجله
اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال در بساط عزت
حضرت فردوس مکانی کامیاب سعادت بودند یکی میر ابو البقا است
که در علم و حکمت پایه بلند داشت دیگر شیخ زین صدر نبیره شیخ زین الدین
خوافی بود و اسطه علوم متعارفه در زیده بود و حدت طبع داشت

وازنظم

وازنظم و انشا آگاه بود و بدوام صحبت آنحضرت امتیاز داشت
و در ایام دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی امارت هم یافته
بود دیگر شیخ ابو الوجد فارغی حال شیخ زین خوش صحبت و خوش طبع
بود و شعری میگفت دیگر سلطان محمد کوسه لطیف طبع و شعر شناس
بود از مصاحبان میر علیشیر و در ملازمت معز میرزا بیست دیگر مولانا شهاب
معمای هروی تخلص از علم و فضل و شعر نصیبه وافر داشت دیگر مولانا یوسفی
طبیب و را از هرایان طلب فرموده بودند در مکارم اخلاق و همیت
دست و مزید توجه ممتاز بود دیگر شیخ زواعی کمنه شاعر با تعین بود
بفارسی و ترکی شعر میگفت دیگر ملا بقایی بود در شعر سلیقه درست داشت
در زمین مخزن بنام نامی آنحضرت مثنوی گفته است دیگر خواجه نظام
الدین علی خلیفه در قدم خدمت و محرمیت و رزانت عقل و استقامت
تدبیر در نظر آنحضرت مرتبه عالی داشت از فضایل و کمالات حظ
صاحب بهره مند بود دیگر میر درویش محمد ساربان مرید و منظور نظر
خواجه احرار در خوش صحبتی و فضیلت امتیار داشت و در بارگاه
مقدس اعتبار تمام یافته بود دیگر خوانده میر مورخ و افاضل و خوش
صحبت بود و تصانیف مشهور چون تاریخ حبیب السیر و خلاصة الاخبار
و دستور الوزرا و غیره دارد دیگر خواجه کلان بیک از امرای
بزرگ و اهل نشست بود و در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضایل
ممتاز بود برادرش کیچک خواجه مهردار و معتمد خاص و اهل نشست
بود دیگر سلطان محمد دولدای از امرای بزرگ اخلاق پسندیده
داشت چون مقصود ازین شگرف نامه احوال سلسله علیه حضرت

شاهنشاهی است از حال دیگران باز مانده شروع در قدسی اطوار حضرت
جهانبانی جنت آشیانی می کند و به اختتام سرگذشت این بزرگان خود را
آماده احوال نویسی بزرگ دین و دنیا و خدیو صورت و معنی می سازد

حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی

مظهر کرامات عالی مصدر الهامات متعالی رافع سریر خلافت عظمی ناصب
لوای ریاست کبری ملک بخش ممالک ستانی مسندنشین سعادت نشان
موسس قوانین نصفت و عدالت مرتب براهین عظمت و جلالت منبع رافت
و احسان مورد انهار علم و عرفان ابر مدرار صفوت و صفا بحر مواج فتوت
و وفا حق گزین حقیقت شناس کثرت آیین وحدت آساس هم بادشاه
درویش نصاب هم درویش بادشاه خطاب چمن پیرای نظام دین و دنیا
نخلبند بهار صورت و معنی کرسی کره اثیر ابدی و ازلی عصاره اصطرلاب
حکمت علمی و عملی در صعاب ریاضت و مناهل افلاطون یونانی در فنون حکمت
و مسالک همت اسکندر ثانی گوهر هفت دریای و فروغ چهار گوهر
مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر همای آسمان بال اوج بلند پروازی
نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی انار الله برهانه سبحان الله
با بر نفس قدسی و نور قدوسی نقاب بشری و جلباب عنصری انداخته
بودند میدان عبارت در تگاپوی مراحل حکمت و جولان اشارت
از شهرستان مناقبش فرسنگ در فرسنگ الله محمدی که نزدیک شد که پای
اختیار دست از سلسله علیه باز داشته در دامن مقصود حقیقی آویزم
اکنون شروع مجملی از وقایع بدایع حضرت جهانبانی جنت آشیانی
مینمایم که مقدمه نزدیک مقصد و رهین منت و هم شرح احوال بیرو بادشا

المقتضی

مرا مقتضی هم خدای مجازی این خدیو الهی را پرده گشای کرده تشنه دلان
دانایی را بزلال معرفت سیراب میسازم و هم خود را تشنه جگر بساحل در
یای شرح شمایل قدسیه این کامل الذات نزدیک میگردانم حاشا
حاشا بیان کمالات این جوهر فرد کجا از مثل منی آید ثناگوی او مثل اوی
می باید های های آن گوهر یکتای دریای معرفت را کجاست سخن خود را
آبی میدهم و برای خودکاری میکنم دل را آشنای معرفت میسازم
و زبان را جلای معنی می بخشم ای جویای دریافت سوانح آگاه باش
و پذیرای این سخن شو که ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت
آشیانی شب سه شنبه چهارم ماه ذی قعده نهصد و سیزده در ارک
کابل از بطن مقدس حضرت قدسی قباب پرده نشین سرادقات
عفاف ماهم بیگم واقع شد و آن عفت پناه از دودمان اعیان
و اشراف خراسان اند و سلطان حسین میرزا نسبت خویشی
دارند و از بعضی ثقات شنیده شده که نسب عالی ایشان چنانچه
نسب والای والده ماجده حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ
جام میرسد آن قدسی قباب نیز بهمان سلسله مقدسه منتهی
میشود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی وقتی که بر پیش
فرزندان سلطان حسین میرزا نزول اقبال ارزانی داشتند
آن عصمت قباب را در حباله عقد در آورده بودند مولانا مسندی
تاریخ ولادت آنحضرت سلطان همایون خان یافته و شاه فیروز
قدر و بادشاه صف شکن و کلمه خوش باد نیز تاریخ این زمان
سعادت قران میشود که افاضل عصر یافته اند و خواجه کلان

سامانی گفته ‌ سال مولود و جلوسش هست ‌ زادک الله تعالی قدراً
برده ام یک از تا رخ بخش ‌ تا کشیم میل دو چشم بدر ‌ جلوس آنحضرت
بر سریر فرمانروائی نهم جمادی الاولی نهصد و سی و هفت در دار الخلافه
اگره بوده است خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف شده بعد از چند روز
سیر دریا فرموده اند و بغایت طرب در بحر شوق در آورده
یک کشتی پر از زر دا ران روز انعام کرده اند و بان زر بخشی
بنای دولت را اساس زرین نهاده آری کسی را که فرمان
روای جهان گردانند اول داد و دهش را با و کرامت فرمایند
نه هر مردمی سرافرازی کند ‌ و دو دام را شیر ازان گشت شاه
که مهمان نواز است در صید گاه ‌ سران شد که مردم نوازی کند
و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته و از بدایت
حال تا هنگام سریر آرائی که سن شرف به بیست و چهار رسیده بود
آثار بختیاری و کامگاری از ناصیهٔ اقبالش هیدا و انوار سروری و سپه‌داری
از لایحهٔ جبه و حالش هویدا بود و چگونه شعشعهٔ بزرگی و بزرگ منشی از جبین
مبینش پیدا نباشد که حامل نور شهنشاهی و خازن گنج معارف
الهی بوده‌اند و همین نور بود که در فتوحات حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی ظهور داشت و همین نور بود که در اشرفات انوار جهانگیری
حضرت صاحب قرانی جلوه گر شد و همین نور بود که از صدف بحر
عفت النقوا در نقاب مولید از اصداف و لالی شاهوار
نمودار گشت همین نور بود که روشنائی ان اغزخان دولت
آرای شد و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازه استعدادات

نورافزای

نورفزای بود و اسرار سواطع این نور و آثار عجایب این از دایره
حصر و احصا بیرون نشست هر کس را قوت شناخت کنه این معانی نیست
و قدرت دریافت این دقایق نی مجملاً حضرت جهانبانی به نیروی
این نور ایزدی که در جبین همایون اعصار بر روشنی خاص لباسی
مخصوص پوشیده چنان افروز نبوده و نزدیکیست که بظهور اعلی رسید
بنا بجهت فرزیرکیهای صوری و معنوی از بیشطاق پیشانی نورانی
آنحضرت پرتو ظهور دارد و کمال حیا با نهایت شجاعت در ذات
مقدس فراهم آمده همگی همت عالی مصروف رضا جوئی پدر بزرگوار
شهر مقدار داشتند و فرط شجاعت را با کمال تمکین و وقار پیوند
داده بودند و با این بزرگی و بزرگ منشی نگاهی بخود فخر اخشتند بود
در میان ندید ندید لهذا همین نیت درست و همت بلند کاری که بجو
شدند و بهر خدمتی که مامور گشتند فیروز آمدند و در تمامی عمر سعادت
قرین داشتش را با دولت و دولت را با شفقت و مرحمت جمع
ساخته جهان آرای بودند در اقسام علوم خاصه ریاضی در زمان
خود نظیر و سهیم نداشتند با صولت سکندری دانش ارسطو در ذات
عالی فراهم بود چون در متابعت مراسم وصیت بتقسیم مملکت صوری
پرداختند غایت عدالت کار فرمودند و کمال انصاف بلکه وفور
تفضل و احسان بجای آوردند و فوز بکمالات معنوی که سلطنت
حقیقی همان تواند بود و آن خود عطیهٔ الهی بود که اختصاص بوجود آنحضرت
آنحضرت داشت که هیچ یک از اخوان را از غیم آن موآید میراث
بهره نرسید و هر کی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب

عنایت فرمودند محال جاگیر میرزا کامران کابل و قندهار مقرر شد و سنبل
بمیرزا عسکری اختصاص یافت و سرکار الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند
و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرر و مسلم داشتند و باتدبیر درست والهای
جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم افراد عساکر منصوره در قید
اطاعت و انقیاد آوردند و هر کس که دم مخالفت میزد و مثل محمد زمان میرزا
ابن سلطان حسین میرزا که در خدمت حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی
بوده بدامادی آنحضرت مشرف بود و از کوته نظری و محض
بنای آستین منازعت می افشاند مگر خدمتگاری برمیان موافقت بست
و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج شش ماه بتسخیر قلعه کالنجر متوجه
شدند و قریب یکماه آن قلعه را محاطره داشتند چون کار بر اهل قلعه تنگ
حاکم کالنجر اطاعت نموده و از ده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد
و آنحضرت نظر بالحاح و زاری او داشته او را بخشیدند و از آنجا علم مراجعت
افراشته متوجه قلعه چنار شدند و افواج گیتی ستان آمده بمحاصره آن
پرداخت پوشیده نماند که این قلعه فلک اساس در تصرف سلطان
ابراهیم بود و از جانب او جمال خان خاصه خیل سیاه رنگ کوچ او را
که لاد ملک نام داشت و در سیرت و صورت ممتاز بود بزنی خواست
و باین حیله چنین قلعه عالی را بدست آورد و شیرخان چون از آمدن
افواج جهان کشا آگاهی یافت جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان
دران قلعه گذاشته خود برآمد و ایلچیان کاردان را فرستاده در کرت
سخن سرا شد آنحضرت زمانه سازی فرموده سخنان او را بوقف قبول
داشتند و عبدالرشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاد

تا از صدمات

تا از صدمات مواکب بادشاهی محفوظ مانده اسباب نخوت و استکبار
سرانجام دهد پسر پیوسته در ملازمت بود و دایم خدمت کردی و در هنگامی
که رایات جهان کشا برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید
آن بی سعادت از موکب همایون گریخت و در نهصد و سی و نه که
بین و بایزید از گروه افغانان سر فتنه برداشته بودند آنحضرت
متوجه شرق رویه شدند بایزید در مبارزت بهادران اخلاص گزین
بر نشیب آباد عدم فرو شد و خس و خاشاک آشوب این گروه
اشرار را پاک ساختند سلطان جنید برلاس را بجونپور و آن حدود
مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند چون طنطنه ملکگیری
و فیروزمندی آنحضرت باقطار ممالک بلندی یافت در نهصد و چهل
فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان
دانشور فرستاده محرک سلسله اخلاص شد و آنحضرت فرستادگان
او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته و مناشیر عنایت فرستاده
خاطر او را مطمئن فرمودند و هم درین سال قریب دارالملک دهلی
برکنار دریای جون شهری اساس فرموده نام آن دین پناه
نهادند و یکی از فضلا تاریخ آن شهر بادشاه دین پناه یافته
و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا
طریق بغی و عدوان پیش گرفتند و آنحضرت عنان عزیمت
بجانب این گروه منعطف ساخته برکنار گنگ نواحی بوجپور
نزول اجلال فرمودند و یادگار ناصر میرزا را با لشکر گران از
آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند و بتائید ایزدی

جنگ کرده مظفر گشت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولی خوب
میرزا بدست افتادند محمد زمان را مقید ساخته به بیانه فرستادند
و آن دو کس را در چشم میل کشیده و از پایه اعتبار انداختند و محمد زمان
میرزا قدر عافیت ندانسته و زنان لباسی ظاهر کرده از بند برآمد
و گریخته بطرف گجرات پیش سلطان بهادر رفت و اکثر ممالک
ممالک معموره دلکشای هندوستان که در زمان سعادت پرتو حضرت
فردوس مکانی گیتی ستانی از عدم فرصت و قلت مجال مفتوح
نشده بود بیاروی دولت و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب چون میرزا کامران
خبر شنقار شدن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شنید از روی
بیحوصلگی میرزا عسکری را قندهار سپرده متوجه هندوستان شد که
شاید کاری تواند پیش برد هر گاه تاج دولت بتارک دولتمندی
سربلندی یافته حمایت ایزدی و صیانت الهی نگاهبانی او کند اندیشه
تباه را خبر تباهی شدن چه گریز و چنین روایت کنند که در آن ایام
میر یونس علی بحکم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاهور بود
میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچه بیگ از راه مکر
و تلبیس شبی اعراض کرد و سخنان درشت با او گفت و قراچه بیگ
شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور آمد و میر
یونس علی مقدم او را گرامی داشته کمال مردمی بجا آورد و اکثر
اوقات او را بمنزل خود می طلبید و باهم صحبت دوستانه میداشتند
و قراچه بیگ منتظر فرصت می بود تا آنکه شبی در مجلس شراب

درهنگامی

در هنگامی که سپاهیان عمده او بجاگیر رفته بودند گرفته در بند کرد
و کسان خود را در دروازهای قلعه لاهور تعیین کرد و بتعجیل بطلب
میرزا کامران کس فرستاد میرزا که منتظر این معنی بود ایلغار کرده
زود خود را بلاهور رسانید و شهر را متصرف گشت و میر یونس
علی را از بند برآورده عذر خواهی کرد و گفت اگر اینجا می باشید
حکومت لاهور تعلق بشما دارد میر یونس علی قبول خدمت او نکرد
و ازو رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
گشت و میرزا کامران کسان خود را بپرگنات سرکار پنجاب
تعیین نمود تا کنار آب ستلج که پایاب لودیانه استهار دارد
بتصرف درآورد و از راه گزیرت المحبات دانا فرستاده
اظهار عقیدت و اخلاص نمود و استدعای مقرر داشتن
این محال کرد حضرت جهانبانی نیز از آنجا که دریای جود ایشان
موج خیز بود این محال را بمقتضای نسبت عقیدت ظاهری و بابیل
نصایح دولت افزای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برو
مقرر داشتند و فرمان معلی در تسلیم داشت کابل و قندهار
و پنجاب شرف نفاذ یافت و میرزا ازین عاطفت غیر مترقب
شکرانها بجای آورد و پیشکشها بدرگاه والا فرستاد و بعد ازین
میرزا پیوسته ابواب رسل و رسایل مفتوح داشته مدایح
حضرت جهانبانی گفته فرستادی از آنجمله و بعد این غزل گفته
بملازمت آنحضرت فرستاد **بیت** حسن تو دمبدم افزون باد
طالعت فرخ و میمون باد ** هر غباری که ز راهت خیزد **

نورچشم من محزون باد ✻ گرد کان از ره لیلی آید ✻
جای او دیده مجنون باد ✻ هرکه گرد تو چو پرگار نگشت ✻
او ازین دایره بیرون باد ✻ کامران تا که جهان راست بقا ✻
خسرو دهر همایون باد ✻ وحاشا که دعای او باجابت رسیده
بود که بمقتضای کم اخلاصی از دایره اعتبار یک از دایره هستی
بیرون آمد چنانچه در جا گذارش یابد وبالجمله آنحضرت بمقتضای رافت
ذاتی نظر بر ظاهر انداخته او را مشمول مراحم خسروانی میداشتند
وبمحض التفات جایزه عزل تقریب ساخته حصار فیروزه را شفقت
فرمودند وهمواره میرزا پاس ظاهر داشته در موقف فرمان برداری
می ایستاده مشمول عواطف ومحفوف عنایات می شد ودر نهصد و
سی وسه تعلقی ایالت قندهار را میرزا کامران بخواجه کلان بیک
داد و باعث برین آنکه میرزا عسکری بکابل می آمد ودر اثنای راه با هزاره
جنگ کرده شکست یافت میرزا کامران ازین ناخوش آمد وقندهار
را از و تغییر کرد **نهضت موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی**
بتسخیر بنگاله وفتح عزیمت ومراجعت بمستقر خلافت چون خاطر
مقدس حضرت جهانبانی از مهمات ممالک محروسه فارغ شد در نهصد
وچهل ویک عنان عزیمت بفتح دیار شرق معطوف داشتند که به نیروی
اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود رایات اقبال بقصبه کنار که در
حدود کالپی است رسیده بود ومسامع علیه رسید که سلطان بهادر
محاصره قلعه چیتور نموده وجمعی کثیر همراه تاتارخان کرده است و او
باندیشه تباه خیالات محال در سر دارد آنحضرت باستشهار

بخت بیدار

بخت بیدار در جمادی الاولی نهصد وچهل ویک توجه بر دفع مخالفان گماشته
کوس مراجعت بلند آوازه کردند بر مستبصران کار آگاه پوشیده
نیست که سلطان بهادر همیشه در اندیشه بلند پروازی می بود وخار آرزوی
تباه در کام جان شکسته میداشت اما چون پیش از عهده ایالت
گجرات که مجردانه میگشت وبچشم عبرت کارنامه جنگ حضرت فردوس
مکانی گیتی ستانی را که سلطان ابراهیم واقع شد دیده بود بهیچ وجه
مقابله سپاه نصرت قرین این دودمان عالی بخود قرار نمیداد
این معنی را اکثر بمحرمان خاص خود اظهار میکرد چون تاتارخان آمده
او را دید همواره مقدمات باطل خاطر نشان میکرد و پیش
آمدن از حزم ادب را آسان وامی نمود وسلطان بهادر
چندانی مقید نمیشد تا آنکه روزی بوست کنده تاتارخان
گفت که من تماشا کردست برد این سپاه شگرف بوده ام لشکر
گجرات حریف ایشان نیست من بتدبیر وحیل لشکر ایشان را
بخود رام خواهم ساخت وبهمین نیت ابواب خزاین گشاده
زربخشی کردی وازین جنس لشکر که حکم نمودی بود داشت تا ده
هزار کس ملازم خود ساخته بود درین اثنا محمد زمان میرزا با اتفاق
نوکران یادگار بیگ طغای که نگاهبانی او بود ند از بند خانه
برآمده بگجرات رفت ووالی آنجا بمقتضای سودای خامی که
داشت آمدن میرزا را غنیمت دانسته در مراعات احوال او
پرداخت حضرت جهانبانی بسلطان بهادر نوشتند که مقتضای
مواثیق وعهود آنست که جماعه که حقوق خدمت بعقوق مبدل

گردانیده با تصوبات گریخته رفته اند گرفته بدرگاه معلی فرستند یا
آنکه از پیش خود رانده اخراج نمایند تا آثار یکجهتی بر عالمیان ظاهر
گردد سلطان بهادر از معامله نافهمی ماهیتی دنیا در جواب نوشت که اگر
بزرگ زاده پناه باو آرد و بقدر رعایتی یابد بقاعده محبت و اخلاص
منافاتی ندارد و عهود و مواثیق متفرق نمی‌سازند چنانچه در زمان سلطان
سکندر لودی با آنکه در میان ایشان و سلطان مظفر کمال موافقت
بود و سلطان علاء الدین برادر او و چندین سلاطین نژادان تیموریات
از آگره و دهلی بگجرات آمدند و آثار مردمی دیدند و امیچ اصلا باعث
فتور در مواد مودت نگشت حضرت جهانبانی منشور سعادت در جواب
فرستادند باین مضمون که علامت رسوخ و ثبات بر جاده عهد و پیمان
غیر ازین نیست امری که موجب تزلزل ارکان صداقت بوده باشد
مطلقاً بعمل نیاید تا رخنه در وفاق بناخن خلاف خراشیده نگردد و این
دو بیت دران جریده اقبال درج بود شعر ای آنکه لاف میزنی از دل
که عاشق است طوطی لک از زبان تو با دل موافق است درخت
دوستی بنشان که کام دل ببار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد
زنهار و صد هزار زنهار پند ما را بگوش هوش شنیده آن مخذول را
بپایه سریر اعلی فرستند یا دست رعایت از تربیت او بازداشته
دران ولایت نگذارند و الا یکدام دلیل اعتمادی بر موافقت توان
کرد و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیه علاء الدین و امثال او
کرده اند این قیاس مع الفارق راجع باید قبول آن خبر دیگر بود دوان
طرز دیگر است و شاید از جزاید تواریخ معلوم شده باشد که حضرت

صاحب

صاحب قرانی با وجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود،
بالطبع بیورش روم مایل نبود و نه به مشار الیه بجنگ فرنگ اشتغال
میداشت اما چون قرایوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیش
او رفتند آنحضرت چندین مرتبه او را ابضاع ارجمند از رعایت
انها منع فرمودند چون او از قبول این امر سر باز زد آنچه مقدور
همت بود بظهور رسید سلطان بهادر از تنگ شرابی و بدمستی جواب
هوشمندانه ننوشت درین میان تاتارخان بخنان دور از کار
که زیبنده کوتاه اندیشان تواند بود بسلطان بهادر میگفت
و در روان ساختن خود بسمت ممالک محروسه مبالغه داشت
اظهار میکرد که لشکر پادشاهی بعشرت خو کرده فراغت دوست
شده است و آنجماعه که سلطان دیده بود نماند بنابر تسویلات فتنه
انگیزان سلطان بهادر در اسباب روان شدن تاتارخان آماده
ساخته بیست کرور زر قدیم گجرات که چهل کرور معمول دهلی است
بتقلوز شهور رفته داد که بصلاح تاتارخان در مواجب سپاهی نو
خرج کرده شود و سلطان علاء الدین پدر تاتارخان را با فوجی
عظیم بجانب کالنجر فرستاد که دران ناحیت رفته شورش افزاید
و برهان الملک بنیانی و طایفه گجراتیان را نامزد ساخت که بحدود
ناگور شتافته عزیمت سخاب نمایند و بخیال آنکه در لشکر منصور
بسرا بیکی پدید آید لشکر خود را متفرق ساخت هرچند تیرهوشان
کاردان گفتند که یکجا رفتن لشکر مناسب مینماید سودمند نیامد و بیزلی
همی پیمان شکنی را بر مرد تفریح بر توجه ظهور نگاشتند فایده نکرد

وبخود اندیشهٔ نادرست راه داد که چون طبقهٔ لودیان دعوی ریاست
هندوستان دارند تلاش ایشان در زمان سلطان مظفری ندارد
ونتایج نقض عهد بسلطان عاید نخواهد شد تاتارخان را بعزیمت کامل
روانه سمت دهلی ساخت وخود را خارج وداخل ساخته داعیه
محاصره قلعه چیتور پیش گرفت تا هم این قلعه را بگیرد وهم در وقت
حاجت میان بداد لودیان بند و پوشیده نماند که سلطان علاء الدین
عالم خان نام داشت او برادر سکندر لودی وعم سلطان ابراهیم بود
بعد از قضیهٔ سلطان سکندر با ابراهیم مخالفت نموده ودر حدود سهرند
دعوی سلطنت کرده سلطان علاء الدین خطاب خود ساخت وباتفاق
جمعی از افغانان دو روی متوجه آگره شد وسلطان ابراهیم بقصد
پیکار او آمد ودر برو یک عدل چون هردو فریق بهم رسیدند سلطان
علاء الدین مقاومت جنگ صف را در خود ندیده شبخون آورد
وکاری نساخت وخاسر از ده بازگشت واز راه سالوسی دید درو
بکابل رفت ودر جنگ ابراهیم سپاهی لشکر منصور بود تاتارخان
بگجرات شتافت وسلطان بهادر او را اعتبار کرد وحضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی بعد از فتح هندوستان بر مکامن خاطر او آگاهی
یافته به بدخشان فرستادند وبدست گیری افغانان سودا کرا از
قلعه ظفر گریخته بافغانستان آمد واز آنجا ببلوچستان پیوست
واز آن دیار بگجرات شد القصه چون این فوجها روانه شدند
تاتارخان دست بخزانه نهاده بجمع لشکر پرداخت وقریب
چهل هزار سوار از افغان وغیره برو گرد آمد تا آنکه آمده بیانه را

گرفت

گرفت وچون بحضرت جهانبانی که بیورش تسخیر ممالک شرقیه
نهضت فرموده بودند این خبر رسید عنان توجه مصروف
ساخته در زود ترین هنگامی بدار الخلافه آگره نزول اقبال فرمودند
ومیرزا عسکری ومیرزا هندال ویادگار ناصر میرزا وقاسم حسین
سلطان ومیر فقرعلی وزاهد بیگ ودوست بیگ را با هژده
هزار سوار بدفع این فتنه روانه ساختند وفرمودند که
دفع این فوج بزرگ که بخیال تاه دهلی رو به می آید در معنی
استیصال فوجهای دیگر است پس همان بهتر که همت بر دفع همین
فوج گماشته شود وچون افواج قاهره نزدیک مخالف
رسید ترس بر لشکر غنیم غالب آمده هر روز جمعی از ایشان جدا می
شدند چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانی بسه هزار
کشید چون با برام تمام این لشکر اختیار کرده بود ومبلغ کثیر خرج
شده نه رای رفتن داشت ونه روی رفتن داشت ونه
روی جنگ کردن آخر دست از جان شسته در مندرایل بجنگ
درآمد وچندانکه توانائی داشت دست وپا زد وآخر کار رفتنی دست
وپا شده بهدف تیر هلاک وعلف تیغ مبارزان سفاک گشت واز
پراکندگی این لشکر همان طور که بر خاطر اقدس پرتو افتاده بود
بظهور آمد وآن دو فوج دیگر از هیبت نصرت واقبال لشکر
منصور خود بخود پراکنده شدند

ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات وشکست سلطان بهادر وفتح آن ممالک

هرچند خاطر جهانگشای از اندیشه تسخیر ولایت گجرات فارغ بود

کوالی انجا پیوسته راه وفاق و اخلاص می پیمود لیکن چون همایون آیین
خواهد که ملکی را بفرّ قدوم و اورنگ آرایش بخشند ناگزیر اسباب آنرا
آماده میسازد و مصداق این معنی کردار والی گجرات است که از
غرور ذاتی و هجوم خورش آمد گویان و فزونی مستی و مستان و کمی
هشیاری و هشیاران بی جهتی نقض عهود و نقض روابط صوری
نمود و مصدر چندین امور نا ملایم شد لاجرم همت والا اقتضای
آن نمود که موکب عالی متوجه گجرات گردد بنا بران در اوایل
جمادی الاولی نهصد و چهل و یکم بتائید دولت و هدایت اقبال پای ثبات
مسعود و پای عزیمت در رکاب سعادت نهاد و عنان اقبال بعزم
تسخیر گجرات معطوف داشتند چون نزدیک قلعه رای سین نزول
اجلال اتفاق افتاد و اهل قلعه عرایض با پیشکشهای گرامی فرستادند
که قلعه از پادشاه است و ما بنده پادشاه ایم هرگاه کار سلطان
بهادر ساخته شود این قلعه چه خواهد بود الحق چون مقصد فتح ممالک گجرات
بود بآن مقید ناشده متوجه ولایت مالوه شدند و چون ستارگی
نور تخیم سرادقات اقبال شد طنطنه یورش جهان کشائی کوچ
بکوچ نهضت اعلام منصوره بسلطان بهادر که قلعه چیتور را محاصره داشت
رسید از خواب غفلت بیدار شده بالازمان خود مشورت
نمود جمعی بران شدند که مهم قلعه همه وقت میسّر است و از اهل
قلعه بالفعل ضرری نمیرسد مناسب وقت آنست که مهم قلعه را موقوف
داشته روبروی لشکر پادشاهی شویم صدر خان که سرامد طبقه
علم و فضل بود و در جرگه سپاهیان صاحب منصب والا گشته با ثبات

رای و تدبیر میرسنیت گفت مناسب آنست که کار قلعه را که نزدیک رسانیده
ایم بآخر رسانیم و ما که بر سر کفار آمده باشیم پادشاه بر سر ما نخواهد آمد
و اگر بیاید در ترک غزا و جنگ با او معذور باشیم این رای پسندیده
خاطر سلطان بهادر آمده و از روی استقلال بثبات قدم ورزید تا آنکه
در سیوم شهر رمضان نهصد و چهل و یک سلطان قلعه چیتور را مفتوح
ساخت و بصوب موکب عالی روان شد و مخیم اقبال عرصه اجین
بود و چون جسارت سلطان بهادر بمسامع علیه رسید آنحضرت
نیز تیزتر توجه فرمودند و در نواحی مندسور که از مضافات مالوه است
در کنار کول آب که در کلانی و پهناوری دریای بود از دو جانب
این دو لشکر فرود آمدند و میان هراول سلطان بهادر سید علیخان
و میرزا مقیم که بخراسانخان خطاب داشت کارزار پیوست و مخالفان را
شکست افتاد و سلطان بهادر نیز شکسته خاطر شد تاج خان
و صدر خان با و گفتند لشکر ما تازگی فتح چیتور کرده و هنوز زخمیان
ضرب حرب لشکر پادشاهی ندیده بدل قوی بکار جنگ خواهند
پرداخت توقف ناکرده متوجه جنگ باید شد رومی خان که توپ
خانه حواله او بود و جمعی دیگر بسلطان گفتند که توپخانه عظیم همراه
داریم با وجود چنین استعداد آتش بازی خود را بر تیغ زدن
چه معنی دارد مناسب آنست که حصار ارابه کرده بدور آن
خندق زده اول این سلاح دوردست را کار فرمایم تا لشکر
مخالف روز بروز نقص پذیرفته از هم پاشد و جنگ تیر و شمشیر
بجای خود است آخر بهمین قرار ایستادند همواره هنگامه جنگ

کرم میشد و پیوسته شکست بر گجراتیان می افتاد و از سوانح اقبال آنکه
روزی جمعی از بهادران و دیگر جوانان بزم باده بجای گرم کرده بودند
و هر یکی سرخوش گشته سخن از مردانگی می راندند یکی را که هوش معامله
دانی کم نمانده بود بحکایت در آمد که از گذشته تا کی حرف سرائی شود امروز
که غنیم در برابرست متوجه او باید شد عیار کار خود را ظاهر ساخت
وی آنکه بهوشیاران لشکر منصور آگاهی افتد این بزم آرایان میگسار
که قریب دویست کس بودند مسلح شده بر سر اردوی غنیم روان شدند
چون نزدیک رسیدند یکی از اعیان گجرات با قریب چهار هزار کس
بیرون اردو آمده پاس میداشت پیش آمد و عرصه نبرد آنچنان
آراسته گشت که بگفت در نیاید گجراتیان را دل از دست رفت
و انهزام یافته باردو در آمدند و این رزم دستان کارنما کرده
معاودت نمودند صیت این دلیری و دلاوری آرام ربای
لشکر سلطان بهادر شد و بعد از آن از قلعه ارابه خویش کم کسی
برآمدی و پیوسته سپاه نصرت قرین اطراف رفته راه آمد و شد
غله می زدند تا آنکه در اردوی گجراتیان قحط عظیم پدید آمد روز عید
رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدم جرات پیش
نهاده برآمد و از ینطرف نیز جمعی بجنگ پیش آمدند و سه مرتبه مردم
گجرات نیز آمده آویخته گریختند و بحیله و روباه بازی عساکر فیروزی
مآثر بادشاهی را بر مجرای توپخانه رسانیدند و یکبار توپها را آتش
دادند از آن روز بعضی مردم بادشاهی را چشم زخم رسید بعد از
هفده روز که ساعت مختار بود حضرت جهانبانی قرار دادند که بر سر ار

دوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازند درین میان روز بروز کار
گجراتیان به بیم و هراس پیشتر می کشیده بی دولتی را اسباب آماده تر می
گشت تا آنکه بمحض اقبال ازلی شب یکشنبه بیست و یکم شوال سال مذکور سلطان
بهادر خود ویران شده بفر نمود تا تمام ضرب زنها و دیگهای کلان را
بردار و گروه آتش دادند تا در هم شکنند چون شام شد روانه
شد و صدر خان و عماد الملک خاصه خیل هر دو باتفاق هم با بیست
هزار سوار از راه راست متوجه مندو شدند و محمد زمان میرزا با جمعی
جهت فتنه و فساد بصوب لاهور رفت آخر روز غریو و غوغا و شورش
لشکر گجراتیان برخاست و حقیقت حال در اردوی معلی ظاهر نبود و
حضرت جهانبانی با سی هزار لشکر از شام تا صبح مسلح استاده بودند و انتظار
ظهور تباشیر فتح مبینی داشتند تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد
که سلطان بهادر بصوب مندو فرار نموده است بهادران لشکر
فیروزی مند باردوی سلطان بهادر در آمده دست بغارت گشودند
و اسباب و اموال و فیل و اسب فراوان بدست در آمد و خداوند
خان که هم اوپیشاد و هم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاد و آنحضرت
او را بنوازشهای بادشاهانه اختصاص نموده در ملازمت نگاه داشتند
و یادگار ناصر میرزا قاسم سلطان و میر هندو بیگ را با لشکران عقب
لشکر گریخته فرستادند آری هر کس که به تیموریان نشنید تیره رای شود
خصوصاً عهد و پیمان شکسته با چنین خدیو جهان که قبله صدق و سداد باشد
شعبده بازانه پیش آمده نرد مخادعت بازد هر آینه او را چنین روز
در پیش آید مجمل آنکه چون صدر خان و عماد الملک از آنجا روان شدند

راست بقلعه مندو درآمدند و حضرت جهانبانی نیز متعاقب عساکر منصوره
آمده در نعلچه نزول اجلال فرمودند و در قلعه مخیم اقبال گشت و رومی خان
از لشکر مخالف گریخته بملازمت پیوست و خلعت سرافرازی یافت
و روز چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرف
دروازه جونی پیسر بر قلعه مندو برآمد و سخن صلح در میان آورد
که گجرات و چیتور که الحال بدست آمده سلطان باشد و مندو و
آگره و دهلی ازان حضرت جهانبانی متعلق شود و مولانا محمد پرغلی از طرف
حضرت جهانبانی و صدر خان از طرف سلطان بهادر در نعلچه
سبیل باهم نشسته قرار دادند و در آخر همین شب چارسیان
قلعه از محنت نزد و مانده شده بودند که از عقب قلعه سپاه نصرت
قرین مقدار دویست نفر بعضی نردبانها نهاده و برخی بطنابها دست
زده بقلعه برآمدند و از دیوار حصار خود را پایان انداخته دروازه
قلعه را که دران سمت بود گشودند و اسپان را درآورده سوار
شدند و سپاهیان دیگر از راه دروازه درآمدند خبر بصاحب مورچل که
مو خان مندو والی بود و لقب قادرشاهی داشت رسید خود را بر اسپ
گرفته تاخته تا خیمه پیش سلطان آمد سلطان هنوز در خواب بود از آواز
قادرشاه بیدار شده در میان خواب و بیداری رو بگریز نهاد و با پنج
چاری بیرون شتافت و در آغاز راه بهوپت رای ولد سلهدی
که از جمله مصاحبان او بود با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد
و چون دروازه سر میدان رسیدند از سپاهیان نصرت
قرین قریب به دویست سوار و بروی آمدند سلطان خود اول

ولایتها

برانها تاخت و چندی دیگر متعاقب او تاختند آخر فوج شکافته
بالغو خان و یک ملازم دیگر بدر رفت و بقلعه سونگیر آمد و اسپان را
علف بها بسته پایان فرستاد و خود نیز بهزار تعب فرود آمده راه
گجرات گرفت در نعلچه قلعه قاسم حسین خان ایستاده بود بوری
نام اوزبکی که از نوکری سلطان گریخته ملازم قاسم حسین خان
شده بود سلطان را شناخت و سخنان گفت ازگنه عملکی شنیده
را ناشنیده انگاشت تا آنکه سلطان نیم جانی بسلامت برد
و تا رسیدن بقلعه چانپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان
پیوستند چون بقلعه رسیدند از خزاین و نفایس آنجا آنچه توانست
به بندر دیپ فرستاد سخن چون باینجا رسید اندکی از آغاز این
فتح سعادت انجام گفتن چاره نیست چون بهادران نصرت
پیشه الحق تیز دستی نموده بالای قلعه مندو رفتند و آنچنان
کارنامه جلادت نمودند دران سحر خبر مشخص بیرون نیامده بود تا
دو ساعت از روز گذشت خبر درآمدن جنود اقبال در درون
قلعه مندو و مفتوح شدن آن بموقف عرض حضرت جهانبانی رسید
آنحضرت سوار دولت شده متوجه قلعه گشتند و از دروازه دهلی
درآمدند صدر خان همچنان با تمام مردم خود بر در خانه ایستاده
جنگ میکرد و هرچند زخمی شده بود پای ثبات محکم داشت آخر
مردم عیان عنانش گرفته بجانب سونگر بردند و کس بسیار بهمراهی
او شتافته آنجا متحصن شدند و سلطان عالم نیز آنجا رفت سپاه ظفر قرین
سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان کردند و بعد از آن حکم منع

بیغاکران شرف نفاذ یافت و معتمد از پیش صدرخان و سلطان
عالم فرستاده شد این کاروانان بضایع گرامی دلهای ایشان اطمینان
بخشید شد و پس از درازی گفت و شنود و کوتهی سخن آن متحصنان را
امان داده بملازمت آورده شد و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه
و فساد بسر زده بود او را پی کرده رها کرده شد اشفاق خسروانه
درباره صدرخان بظهور آمد و بعد سه روز از فتح از قلعه پایان
آمده با ده هزار سوار کارطلب بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند
و حکم شد که اردوی معلی منزل بمنزل متعاقب می آمده باشد چون
عساکر فیروزی مآثر بجانپانیر نزدیک شد بجانب دروازه
بسیلی ترتیب بجوص عماد الملک که سه گروه دور داوست
ایستاده افوج ترتیب داده شد چون خبر بسلطان بهادر رسید
قلعه را مضبوط ساخته از دروازه دیگر که بجانب [illegible] داشت
بیرون آمده بجانب کنبایت فرار نمود در شهر با غارت [illegible] او
آتش در گرفت حضرت جهانبانی بشهر نزول اقبال کرده حکم فرمودند
که آتشها را بآب رحمت فرونشانند و میر هندو بیگ و جمعی دیگر را
در حدود جانپانیر گذاشته مقدار هزار سوار بخود همراه گرفته بجانب
سلطان بهادر ایلغار فرمودند سلطان بکمبایت رسیده بجانب
دیب شتافت و صد غراب جنگی را که بخیال فرنگ ساخته بود آتش زد
که مبادا عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان روز که او بدیپ
رفت حضرت جهانبانی بکمبایت نزول اجلال فرمودند و ساحل در
یای شور مخیم اقبال شد و از آنجا جمعی را متعاقب سلطان بهادر از

کمبایت

کمبایت روانه ساختند سلطان چون بدیپ درآمد بهادران نصرت قرین از نزدیکی
دیپ بغنایم فراوان برگشته بکمبایت آمدند تا بلیات آسمانی در سال نهصد و
چهل و دو در فتح مندو گجرات روی نمود و از آنکه با عدای بازگشتیه و معاندان
نیت درست هر آینه مقصود در او در کنار نهند و در غره شعبان این سال میرزا
کامران از لاهور بقندهار رفت و با سام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی
جنگ عظیم کرده فتح نمود و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشان
بقندهار آمد و قندهار را خواجه کلان بیگ استحکام داده بود تا هشت ماه
نگاه داشت درین اثنا میرزا کامران با استعداد تمام از لاهور نهضت
نمود میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست و اعز یار خان
که از امرای کلان قزلباشیه و اتالیق میرزا بود در جنگ دستگیر کرده بقتل
رسانید و بسیاری از لشکر قزلباش سر بصحرای عدم نهادند میرزا کامران مظفر
و منصور معاودت نموده بحدود لاهور رسید و شورش میرزا محمد زمان بطرف
سند و شرح این داستان اقبال برسم اجمال آنکه بیشتر گذارش یافته بود که میرزا
محمد زمان بعد از شکست یافتن سلطان بهادر بداعیه فتنه انگیزی بصوب
لاهور شتافت چون مشارالیه بحدود سند آمد و شاه حسین ولد شاه بیک
ارغون والی سند در پیش خود جای نداده رهنمونی لاهور کرد که میرزا کامران
متوجه قندهار شده است و ملکی چنین معمور خالی است آنجا باید شتافت میرزای
بخت برگشته عرصه را خالی خیال نموده بلاهور آمده محاصره نمود درین اثنای
میرزا کامران بنواحی لاهور آمده کوس سطوت زد و میرزا محمد زمان سراسیمه وار
چاره کار خود غیر از آنکه باز بگجرات رود ندید محروم و مخذول برگشته باز بآن
دیار رفت و درین سال میرزا حیدر کورکان از کاشغر راه بدخشان سر کرده

میرزا کامران را دریافت در لاهور در بهار دیگر شاه طهماسب خود بحدود
قندهار آمدند و خواجه کلان بیک جمیع کارخانها را از توشک خانه و رکابخانه
و غیرها را با آیین مناسب ترتیب داده مفاتیح قلعه و کارخانها پیش شاه فرستاد
و گفت سامان قلعه داری ندارم و توانائی نبرد نیست و آمده دیدن در
آیین نمک شناسی و در رعایت حفظ حقوق صاحبی و نوکری روا نی ناچار خانه
آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره داشتن مناسب میداند و خود براه
واجب بلاهور آمد میرزا کامران یکماه کورنش نداد که چرا این قدر نتوانستی نگاه
داشت که من خود دلیر سازم و بعد از سرگوشت بسیار میرزا کامران سرانجام نموده
بار دوم یورش قندهار متوجه نموده شد میرزا حیدر را بجهت سربراهی مهمات
لاهور گذاشت شاه طهماسب پیشتر از توجه میرزا بداغ خان قاجار را که از امرای
بزرگ بود بحکومت قندهار گذاشته رفته بود و چون میرزا کامران آمده قندهار
محاصره نمود بداغ خان امان طلبیده رفت و میرزا قندهار را متصرف شد
و ایسحگاه داده بلاهور مراجعت نمود سخن کجا بود بکجا کشید همان بهتر که ازین دست
بازداشته برشته مقصود بپیوندم القصه چون حضرت جهانبانی بمردم کم بحدود
کیابیت نزول اجلال فرموده بودند ملک محمد لاو و رکن داود که اعیان سلطان
بهادر بودند و نزدیک کوی واره بسری بردند بکولیان و گواران آن
سرزمین قرار داده اند که با موکب حضرت جهانبانی مردم کم رسیده اند فرصت
غنیمت دانسته شبخون باید آورد و باین قرار مستعد شده اند و از آثار سپیده ایزد
اقبال آنکه برهمنی ازین معنی خبردار شده خود را بحوالی سراپرده بادشاهی رسانید
از نزدیکان درگاه گفت که حرفی ضروری است میخواهم بی واسطه بموقف
عرض رسانم چون مبالغه از حد متجاوز میکند و آثار راستی از پیشانی حال او ظاهر

بود حضرت

بود حضرت بار یافته قرار داد شبخون را بعرض اقدس رسانید آنحضرت فرمودند
که این دولتخواهی از کجا ترا بخاطر رسید گفت برهمن در بندیکی از ملازمان رکاب
دولت خواستم که بجا یزد این دولتخواهی او را از بند خلاص نمایم و اگر دروغ
گفته باشم مرا بسیاست رسانند حسب الحکم برادر او را پیدا ساختند و بهره ور
گذاشتند و از روی احتیاط سپاه نصرت قرین را آماده بکناره کشیدند
نزدیک سحر یکبار پنج و شش هزار پیل و گوار بر سراپردهای دولت ریختند
و حضرت جهانبانی با سپاه دولت قرین خود را بر سر تلی کشیده بودند گواران
آمده بتاراج اردو پرداختند و اکثر کتب نفیسه که مصاحبان معنوی بودند
و پیوسته با خود داشتندی تلف شد از آنجمله تیمورنامه بود بخط ملا سلطان علی
و تصویر استاد بهزاد و اکنون در کتابخانه حضرت شاهنشاهی موجود است القصه
در اندک فرصتی صبح سلامت از مطلع اقبال دمید و بهادران جلادت آیین
رو برین بی اعتدالان آورده بشیبه تیر همه بی دولتان سیه بخت را منهزم
و متفرق گردانیدند و آن برهمن سفیدرویی یافت و بکام خود رسید و
سطوت غضب پادشاهی و صورت قهر جاری بجوش آمده حکم غارت کردن
و سوختن کیابت نافذ گشت و بعد از آن قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر
نموده بجانپانیر مراجعت موکب عالی شد و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره
داشتند و اختیار خان که از قاضی زادهای قصبه نریاده بود و کلا از قضات
آن ولایت است و برشده و کاردانی از معتمدان سلطان شده بود در لوازم
نگاهداشت قلعه سعی بلیغ بجا آورد و با این همه محافظت و احتیاط گاه گاه
از درهای کوه که از کثرت درخت و انبوهی خار رهگذر پیاده بصعوبت
میسر بود جای سوار بعضی از هیزم کشان کوه بوز و بمصلحت منافع خود متقدی

پیدا کرده از قسم غله و روغن بقصد گران فروختن در پای قلعه می بردند و
مردم قلعه طنابها فرو بسته زر پایان میفرستادند و متاع بالا می کشیدند
چون مدت محاصره بدور و دراز کشید روزی حضرت جهانبانی سیر اطراف قلعه خود
بدولت و اقبال میفرمودند و محلی که جای در آمد عساکر ممکن باشد می جستند
یکمرتبه از طرفها که باغستان بود سیر کنان پیشتر رفتند جمعی که غله و روغن فروخته
از میان جنگل بر آمده بودند بنظر اشرف در آمدند حکم شد که تحقیق کنند که این
جماعه چکاره اند گفتند هیزم کشیم چون از اسباب از تیر و تیشه همراه نداشتند سخن
ایشان مقرون بصدق نگشت حکم اشرف شد که تا براستی سخن نگویند از سیاست
نجات نیابند بناچار اقرار کردند که حال اینست حکم شد که پیش باشید و آن جایگاه را
نمایند چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلندیست در نهایت همواری
که بر آمدن بران در کمال دشواریست بحکم عالی میخهای آهنین هفتاد و هشتاد
حاضر ساختند و بفاصله یک گز چپ و راست در دیوار کوه فرو کوفتند و جوانان
بهادر رخصت یافتند که برین معراج مردانگی بر آیند سی و نه نفر بر آمده بودند که
بنفس نفیس خود خواستند که بر آیند بیرام خان بموقف عرض رسانید که اینقدر
توقف شود که مردم از میان راه بالاتر روند آنگاه خود متوجه شوند این
گفت و خود پیش شد و از عقب بیرام خان حضرت جهانبانی خود بدولت و
اقبال صعود فرمودند و آنحضرت چهل و یکم بودند خود ایستاده قریب سیصد
جوانان را ازین سلم فولادی بسلامت بالا گرفتند و حکم شد لشکر نصرت پیوند که
بهر جا تعین یافته بود بقلعه حمله کنند مردم درون غافل ازین واقعه یک گروه مردم
بیرون رو نهاده سر از کنگرهای حصار فرو میداشتند که ناگاه این سیصد جوان
از عقب آمده بشمشیر تیر اهل قلعه را بی پا ساختند و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی

خود بدولت

خود بذات اقدس بر معراج فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته اند مخالفان تیره
رای هر یک بسوراخی و نقارهٔ فتح بلند آوازه شد و اختیار خان از جایی که بود
بالا بر سر کوهچه که از اسموریه گویند بر آمده متحصن شد روز دیگر امان داده او را
طلب فرمودند او با وجود دانش و سر برای معاملات سلطنت از علوم حکمت
خصوصاً هندسه و هیات نصیبه تمام داشت و از شعر و معما نیز بهره مند بود و در مجلس
عالی برخصت نشستن در مجمع مجلسیان دانشور سرافراز شد و بعواطف خسروانه امتیاز
یافت و داخل مقربان عتبه سلطنت شد و یکی از فضلا تاریخ این اول صفر هم
ظفر یافته است و چون ولایت گجرات تا آب مهندری در تصرف اولیای دولت
در آمد و از انطرف در عمل هیچکس نشد و رعایای این حدود بسلطان بهادر عرضه
داشت نوشتند که محصول ولایت رسیده و عاملی که برسم تحصیل قیام نماید از
چاره نیست اگر کسی تعین نشود رعایا از عهدهٔ ادای مال بیرون آیند سلطان
هر یک از ملازمان خود که از میشنود حرف میزد همه را خاموش می یافت عماد
الملک قدم جرات پیش نهاده استدعای این خدمت نمود و برین خدمت نمود
برین موجب که بمقتضای برآمد کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهر کس در باز
برسر آن جا شده عماد الملک با دویست سوار متوجه احمد آباد شد و در راه هر جا
که میدانست مواجب جند نوشته میداد و چون باحمد آباد رسید ده هزار سوار
بر او گرد آمده و ده اسب داشت یک الک گجراتی باو میداد و در اندک فرصتی سی
هزار کس فراهم آورد و جاید خان حاکم جونه گره با ده هزار سوار آمده باو پیوست
و دران ایام حضرت جهانبانی بجهت فتح قلعه جانپانیر و بدست افتادن اسباب
و اموال فراوان به بزم خسروانی اشتغال می داشتند و پیوسته بر لب حوض و در
چمنهای باغها و شامیانه و بزمهای رنگین ترتیب می یافت از جلایل شرایط

فرمانرهی آنست که خدمتکاران خاص و ملازمان بساط قرب را ضابطه
چند قرار داده نموده در هر گروهی یکی از خردمندان احتیاط اندیش تعین فرمایند
تا همواره نشست و خاست ایشان منضبط بود و آمد و رفت این گروه خبردار
بوده از صحبت بدگهر و بدخواه و راه اندیشهای تباه دست نگاهبانی نمایند علی‌الخصوص
وقتی که خدیو زمان از کثرت مشاغل پرده بر خبریات امور کشیده باشد
و باید که با این التفات نموده و ایشان را است گفتار درست کردار تعین
نمایند تا همواره از حقیقت احوال و منو مقاصد این جماعه بمسامع اقبال
میرسانیده باشند و اگر نه بسیاری از تنگ حوصلگان را بواسطه دوام
ملازمت سطوت پادشاهی کمتر ملحوظ باشد و یاد تهیب از پیش
برده در پالغز حرمان ابدی افتاده و فسادهای عظیم ازین بدمستی
روی نماید چنانچه درین ولا سانح شد و شرحش آنکه در خلال احوال که
شادمانی فتوحات مجلس بزم آرای دولت روزافزون بود چندی
از کم حوصلگان ناقص نهاد که بحسب سرنوشت داخل باریافتگان حواشی
مجلس عالی شده بودند از کتابدار و سلاحدار و دوات‌دار و امثال
آن اتفاق نموده با غفتان ناقول که بوی کلمایش سودای جنون را
تازه سازد و هوای دلکشش خون خفته را بجوش آرد رفته بزم
صراحی و جام ترتیب داده‌اند و در عالم سرخوشی که رخت عقل و هوش را
بیغما داده بود و از کتاب ظفرنامه در میان داشته مبادی احوال نصرت
قرین حضرت صاحبقرانی میخواندند که آنحضرت در آغاز بهار دولت از
مخلصان جان‌سپار چهل کس همراه داشتند روزی از هر یکی دو تیر فرا گرفتند
و یکجا بسته بهر یکی داده‌اند که بشکنند هرچند بر سر زانو نهاده زور آوردند

فایده

فایده نکرد و چون آن تیرها از هم گشوده به هر یک دو دو تیر دادند هر کدام تیرها را
شکسته‌اند آنحضرت فرمودند که ما چهل تن هم اگر مثل این دسته تیر یکدل باشیم هرجا
که متوجه شویم ظفر ملازم ما باشد باین اندیشه درست و خیال بلند که همت
گروه متوجه ملک‌گیری شده بودند آن بیخبران بیخردان سرگذشت را شنیده
خیال نکردند که هر یکی از آن چهل تن لشکری بود از تائید آسمانی قیاس بغلط
صورت نموده در اندیشه تباه افتاده‌اند و خودها را چون الله اکبر دند چهار صد
بشمار آمدند از عالم دیوانگی و بیهوشی مضمون اتفاق را در عدد چهار صد
اقوی یافته داعیه گرفتن دکن را بجهود مصمم ساخته در آن بدمستی ساخت فراز
و نشیب راه اجل پیمودن گرفتند روز دیگر هرچند ازین نزدیکان دور
نشان جستند اثری و علامتی نیافتند عاقبت پی بر خیال فاسد ایشان
برده بقصد گرفتن ایشان هزار کس بدرگاه والا آوردند روز یکشنبه
بود که آنحضرت جامهای سرخ رنگ بهرامی در بر کرده بر کرسی قهر و غضب
نشستند و زمرهٔ گناهکاران را گروه گروه می‌آوردند و در حق هر طایفه
فراخور رقم تقدیر و مقتضای کمال عدالت حکم میفرمودند بعضی را دست
بسته پایمال فیلان کوه پیکر ساختند برخی را که سر از خط ادب بیرون
برده بودند به برداشتن بار سر از تن اختصاص دادند و جماعتی که دست
از یافت ساخته بخیال فاسد دست زده بودند بی دست باز گشتند و فرقه که از
خودبینی گوش بر او امر پادشاهی نداشته بودند گوش و بینی را بر جا نیافتند
و طایفه که سر انگشت عزیمت بر حرف خطا نهاده بودند نقش انگشت
در رشت ندیدند بعد از اختتام این قضایا و احکام وقت نماز شام در
رسید امام که خالی از سادگی نبود در رکعت اول سورهٔ الم ترکیف خواند

بعد از فراغ سلام حکم کردن انتقام بنفاذ پیوست که امام را ته پای فیل
انداختند که او عمداً سوره فیل را بکنایه خوانده و این عدالت بظلم فرود آورده
فال بد زده مولانا محمد پیر علی عرضه داشت نمود که این امام معنی قرآن نمیداند
اما چون سورت آتش غضب زبانه کشیده بود غیر از خطاب عتاب در
جواب نشنیده بعد از زمانی چون بر لوح ساده لوحی امام پرتو ضمیر قدسی
تافت و اشتعال نائره غضب تسکین پذیرفت تاسف عظیم فرموده تمام
شب را به بکا گذرانیدند و بعد از انصرام این امر تردی بیک خان را در چانپانیر
گذاشته رایات نصرت را متوجه احمدآباد ساختند و بر لب آب مهندری
نزول اجلال فرمودند و عماد الملک نیز دلیری کرده پیش آمد هر یک کوچ
موکب معلی او نیز کوچ میکرد و میان قصبه نریاد و محمودآباد با میرزا
عسکری که هراول بود و چند منزل پیشتر می آمد روبرو شده جنگ
عظیم در پیوست و شکست بر میرزا افتاده بود که یادگار ناصر میرزا قاسم
حسین خان و هندو بیک با جمعی کثیر رسیدند و علم دولت را افراشته
طنطنه وصول کوکبه عظمت بادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند که اینک
موکب عالی رسید این سخن گفتن و صدا بگوش اعدا رسیدن و فتح یادگار
ناصر میرزا و شکست مخالفان معاً روی نمود و یادگار ناصر میرزا چون از
همه پیش بود جنگ بر سر او افتاد و از جانب مخالفان عالم خان لودی و جمعی
دیگر تردد نمایان کردند تا عماد الملک نیم جانی بسلامت بدر برد و درویش محمد
قراخنیر پسر شجاعت خان در آن جنگ بشهادت رسید درین اثنا سطوع رایات
بادشاهی شد و فتح بر فتح روی نمود در آن هنگام که موکب مقدس آنحضرت
رسید از سه هزار بیشتر و از چهار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بود

از خداوند

از خداوندخان پرسیدند که دیگر احتمال جنگ مانده است یا نی او جواب داد
که اگر آن غلام مبروص یعنی عماد الملک خود درین جنگ بوده جنگ آخر شد و اگر
او خود نبوده است ظاهراً ایلک حرکت مذبوحی دیگر محتمل است بتحقیق این معنی مردم تعیین
شدند و کس زخمی که در میان کشتها نیم کشته افتاده بود از ایشان
بوضوح پیوست که این جنگ بسرکردگی عماد الملک بوده روز دیگر موکب والا
شکوه کوچ کرده پیشتر نزول اجلال فرمود و میرزا عسکری با عساکر دولت جهانبانی
پیشاپیش میرفت و چون این طرف کانکریه مخیم اقبال شد میرزا عسکری بعرض
رسانیدند که اگر تمام اردو بشهر درآید بعموم خلایق آزار خواهد رسید حکم شد
که یساولان بر سر دروازه شهر باشند و غیر از میرزا عسکری و مردم او مجلس
دیگر را بدرون نگذارند و چون بسعادت کوچ فرمودند در حوالی سرکیج
که معموره ایست دلکش نزول اجلال فرمودند روز سیوم بالخصوص بساط
عزت بسیر شهر درآمدند و بعد از آن در تنسیق مهمات گجرات توجه مبذول داشته
سرانجام شایسته دادند و هندو بیک را با جمعی کثیر بکمک گذاشتند که هر جا
احتیاج کمک شود خود را بآنجا رسانند و پتن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت
فرمودند قاسم حسین سلطان را ببروچ و توساری و بندر سورت مرحمت نمودند
و دوست بیک ایشک آقا کهنبایت و بروده یافت و محمودآباد و بسیر بوجکه
بهادر اختصاص گرفت و چون انتظام مهام گجرات صورت بست بدولت و اقبال
متوجه بندر دیپ شدند و در وقتی که موکب عالی از وندوقه که در سی کروهی
احمدآباد است گذشته بود عرایض دولتخواهان از دار الخلافه آگره رسید
که چون رایات عالی از پایه سریر خلافت مصیر بسیار دور شده متمردان حدود
سرکشی و تمرد داشته دست اندازی کرده اند و از بیتر مرعان آمدند که سکندرخان

وبلوخان خروج کرده بر سر مهرز بنور جاگیردار سرکار بندیه آمدند و اموال خود را
گیرانده باجین آمد و جمیع سپاهیان که درین صوب جا بجا تعین بوده اند در اجین
زاهم آمدند و ارباب فتنه بجمعی فراوان آن شهر را محاصره نمودند و در رویت علی
کتابدار حاکم اجین بزخم بندوق درگذشت و باقی متحصنان قلعه امان طلبیده
دیدند رای گیتی نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده چندگاه در مالوه
بوده گجرات را بمیرزا عسکری و گروهی از امرا سپرده اند و در استقرار رنگ
اقبال کرده اند تا هم ملک مالوه از اهل فساد پاک شود و هم ولایت گجرات که بتجدید
مفتوح گشته بانضباط در آید و هم نایره فتنه و فساد که در حدود مستقر
سلطنت اشتعال یافته منطفی شود بنا بران عنان معاودت معطوف داشته
بکمبایت نزول فرمودند و از انجا به بروده و بروج و از انجا بجانب سورت
تصرف اعنه اقبال نموده از ان راه بسیراسیر و برهانپور توجه فرمودند و
هفت روز در برهانپور توقف نموده و از انجا کوچ فرمودند و از پهلو
قلعه اسیر گذشته مندو را مخیم فتح و اقبال ساختند و فتنه افروزان بمجرد سمت
معاودت رایات اقبال پریشان شده هر یکی بگوشه خزیدند و آنحضرت را آب
و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس افتاد و اکثر ملازمان رکاب
دولت را جاگیر دران ولایت فرمودند و بهای کامرانی و کام بخشی بسر می
روزگار گشودند گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بخیال فاسد تیره رایی که قدر
نعمت و دولت نشناخته راه ناسپاسی سپرد هر آینه بدست خود تیشه بر پای
زند و بزور خود در هاویه هلاکت افتد و مصداق این مقال احوال میرزا عسکری
و امرای گجرات است که از تنگ حوصلگی با اندک کامیابی اندیشها بخود راه دادند
و از نزبیت ناشایسته اول گرد خلاف در یکدیگر بدید آوردند و غبار نفاق

ساحت احوال

ساحت احوال ایشان را تیره گردانید چنانچه قریب سه ماه گذشته بود که تلفاح
گرد فتنه انگیختند خانجهان شیرازی و رومیخان که صفر نام داشت قلعه سورت بنا
کرده اوست با یکدیگر اتفاق نموده ولایت نوساری را که در تصرف عبدالله خان
خویش قاسم حسین خان اوزبک بود بر آوردند و عبدالله خان آن نواحی را
گذاشته ببروج آمد و مقارن این حال بندر سورت نیز گرفتند خانجهان
از راه خشکی روان بروج شد و رومیخان از راه دریا بر غرابهای جنگی سوار
شده با توپ و تفنگ ببروج آمد قاسم حسین خان دست و پا گم کرده بجانپانیر
شتافت و از انجا باحمداباد پیش میرزا عسکری و هندو بیک آمد ملک گرو
و سید اسحاق که از سلطان بهادر خطاب شتابخانی داشت کنبایت را تصرف
در آورده و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پتن باحمداباد رفت
و دریاخان و محافظ خان از راه بسین بر آمده پیش سلطان بهادر بعد
رفتن پتن را خالی یافته متصرف گشتند و از کمال بی اتفاقی و بی تدبیری
حال باینجا رسید که غضنفر نامی از نوکران یادگار ناصر میرزا با سیصد سوار
جدا شده پیش سلطان بهادر رفت و کوک آمدن سلطان شد و نوشتهای
دولتخواهان او پی در پی رفت تا آنکه سلطان بهادر متوجه احمداباد
گشته بموضع نزدیک سرکیج فرود آمد عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا
و هندو بیک و قاسم حسین خان نزدیک به بیست هزار سوار عقب اساول
روی بروی سلطان رفته فرود آمدند تا سه شبانه روز مقابله داشتند
و از انجا که با حضرت جهانبانی اخلاص درست نداشتند و نه سودای پاک
از تیره رایی و اندیشه نادرست جنگ ناکرده بجانب چانپانیر روان
شدند و انواع خبر ان روی داد و نمک خوردن و کاسه بر سر خوان

۱۰۷

شکستن و در محل تقدیم شکر عمده تقصیر و ساحت کم خدمتی نمودن ظاهر است
که چنین روز نشد سبحان الله گرفتم که دل اخلاص گزین که گوهریست بی بها
و در خراب آباد دنیا کم بدست افتد نداشت شد نقد معامله دانی و سوداگری
که رواج این بازار بان است چرا از دست داده بودند القصه سلطان بهادر
که هزار کوته اندیشه هندی داشت و برگشته متعاقب روان شد سید مبارک
بخاری هراول سلطان بود نیز و یک بلشکر پادشاهی رسید جنداول یادگار
ناصر میرزا بود برگشته جنگ مردانه کرد و بسیاری از هراول سلطان را بقتل
رسانید و بدست میرزا زخمی رسید غنیم مجبور آباد و ایستاد و میرزا مراجعت
کرده بلشکر ملحق شد و میرزا عسکری چون پل های داده بود از آب مهندری
که پیش راه بود بی محابا گذشت و خیلی از سپاه رخت زندگانی بسیل فنا داد
سلطان نیز تا آب مهندری آمد میرزا چون بچانپانیر رسید تردی بیک خان
لوازم مهمانداری بجای آورده بمحل خود بازگشت روز دیگر میرزایان
باندیشه فاسده به تردی بیک خان پیغام فرستادند که ما پریشان حال آمده ایم
و لشکر بغایت بدحال است از خزاین قلعه پاره بر سبیل مساعدت برای ما
بفرست که بلشکر بدهیم و اینجا نفس راست کرده بدفع خصم مبادرت تمام به مندو که معسکر
والاست قاصد فرستیم روز میرسد عرایض میفرستیم تردی بیک قبول اینمعنی نکرد
میرزایان کنکاش گرفتن او نمودند که تمام خزاین را متصرف شوند و سلطنت
بنام میرزا عسکری مقرر شود اگر به بهادر دستی یابیم بهتر و الا چون حضرت جهانبانی
را هوای مالوه خوش آمده است و حدود دار الخلافه آگره خالیست بآن
صوب توجه کنیم تردی بیک خان از قلعه فرود آمده بملازمت میرزایان میرفت
که در اثنای راه این خبر باو رسید برگشته بقلعه شتافت و کس پیش میرزایان

فرستاده که بودن

فرستاده که بودن شما اینجا مناسب نیست میرزایان پیغام داده اند که ما میرویم
تو بیا تا وداع کرده و بعضی سخنان گفته روان شویم او بر منصوبه ایشان
اطلاع داشت جواب آن چنانچه بایست داد و صلح آن توپ انداخت میرزایان
بخیال فاسد از انجا کوچ کرده از راه کهات کرجی بطرف دار الخلافه آگره
روان شدند و تا لشکر فیروزی مند در حدود سلطان آب مهندری که
پانزده کروهی چانپانیر است بگذشت و چون برگشتن میرزایان و رفتن
ایشان بصوب آگره شنیدند و بر خیالات واهیه ایشان مطلع شد از آب گذشته
بر سر چانپانیر آمد تردی بیک خان با وجود محکمی قلعه و سرانجام لوازم
قلعه داری قلعه را گذاشته راه سلامت پیش گرفت در مندو بشرف بساطبوسی
مستسعد گشت و صورت آرا و هوای ناصواب میرزایان را بعرض اقدس
رسانید حضرت جهانبانی بملاحظه آنکه میرزایان بی اعتدالی بدار الخلافه نموده
فتنه نشوند از راه چیتور بایلغار نهضت فرمودند از اتفاقات حسنه آنکه
در میان راه در نواحی چیتور بهم رسیدند میرزایان بیچاره شده بدولت
ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بمقتضای عطوفت ذاتی و عفو جبلی افعال
ناپسندیده ایشان را منظور نداشته و لطف عمیم را عذرخواه گناه ایشان
ساخته اصلا بروی نیاوردند و قمیص احسان را ضمیمه عفو کرده اینده عنایات
خسروانه اعتبار بخشیدند و یکی از ناسازگاریهای زمانه که باعث توجه موکب
عالی حضرت جهانبانی ازین دیار بجهود اگره شد آن بود که محمد سلطان میرزا
و الغ میرزا ولد او که از شاهراه اطاعت انحراف نموده طریق بغی
و طغیان مسلوک داشته بودند چنانچه سابق گذارش یافت درین ولا باقبالی

سعادتی فراتی از کنج خمول بر آمده سر بشورش برآوردند و هنگامه جمعی برای
بنا ساختن او تعیین شدند شرایط احتیاط بتقدیم رسانیده بودند و برکنه
بلگرام را تاخته بقنوج رفتند و پسران جیتر و کوکلتاش که در آنجا بودند امان
طلبیده قنوج را باز نهادند و میرزا هندال که در آگره بود بدفع این فتنه برآمد
و در حدود بلگرام از آب گنگ گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند و جنگ در پیوست
چون رواج کار فتنه سازان حق ناشناس شعله خس بود در ساعت بوزیدن
نسیم اقبال آن شعله فرو نشست و نسیم فتح وزید و لشکر اقبال تعاقب نموده
تا کوه آمدند و در آنجا الغ بیگ میرزا و پسران او جمع شده باز آماده پیکار
شدند درین اثنا مژده وصول موکب عالی از گجرات بدار الخلافت رسید مخالفان
او بار دیگر باز بجنگ اقدام نموده شکست یافتند و میرزا هندال بفتح مراجعت
نموده شرف استلام عتبه والا دریافت و چون موکب همایون حضرت جهانبانی
باگره رسید بهوپال رای حاکم بجاگر قلعه مندو را خالی یافته ویرانه در آمد و
قادر شاه نیز بمندو متعاقب و میران محمد فاروقی نیز از برهانپور آمد و سلطان
بهادر قریب دو هفته در چانپانیر بوده باز بدیپ رفت چون بانظار سطوت
و جلال حضرت جهانبانی و قهرمان اقبال این دودمان عالی دولت از او برگشته بود
کاری که برای سود خود می اندیشید سرمایه زیان او میگشت چنانچه بعد از هزیمت
از عساکر منصوره وحشت زده و صدمات جنود عظمت کسان را با تحف و هدایا پیش
ورزی فرنگ که امیر الامرا نامزد بود فرستاده استدعای آمدن خود کرد
درین اثنا که میرزا عسکری گجرات گذاشته رفت و سلطان بدیپ آمد ورزی
با غرابها و مردم جنگی از راه دریا به بندر دیپ آمد و احوال معلوم او شد بخود

اندیشید

صحیح

اندیشید که چون درین وقت سلطان از مدد ما مستغنی است مبادا بعد از وصول
تعذر پیش آید خود را مریض وانمود و کسان پیش سلطان فرستاد که موجب
طلب آمده ام چون صحتی رو دهد بخدمت میرسم سلطان از شاه راه احتیاط
برون آمده در بیسوم رمضان نهصد و چهل و سه او آخر روز با معدودی
بغراب سوار شده بپرسش ورزی رفت بمجرد رفتن تمارض او دریافت
و از آمدن پشیمان شده فی الحال برگشت فرنگیان بخود اندیشیدند که چون
اینچنین صیدی در قید ما آمده اگر نیاوری چند از و بگیریم بر جای خود است
ورزی بر سر راه آمده اظهار نمود که این مقدار توقف نمایند که بعضی
تحف بنظر در آید سلطان گفت از دنبال فرستید و این سخن گفته بزودی
متوجه غراب خود شد قاضی فرنگ سر راه بر سلطان گرفت بحکم در توقف
نمود سلطان از روی بی تحملی شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد و از
غراب ایشان بغراب خود جست غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده
بودند نزدیک شده سلطان را گرد گرفتند و جنگ در پیوست سلطان و رومیخان
خود را بآب انداختند رومیخان را آشنائی از مردم فرنگ دستگیری کرده
پیش خود کشید و سلطان غرقه دریای فنا شد و همراهان سلطان نیز ضایع
شدند و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادرکش یافته اند و بعضی میگویند
و میگفتند که سری بر آورده بساحل نجات افتاد و بعد از آن در گجرات و
دکن هر چند گاه آوازه ظهور او در میان مردم می افتاد چنانچه یکبار در دکن
شخصی پیدا شد و نظام الملک قبول کرد که اوست و با او بچوگان باخت
و ازدحام بر گرد او پیدا شد ازین هجوم نظام الملک ملاحظه نموده قصد
او کرد همان شب از سراپرده او غایب شد مردم جزم کردند که

نظام الملک او را ضایع ساخت روزی میر ابوتراب که از اکابر گجرات نقل
کرد که ملا قطب الدین شیرازی که نسبت استادی بسلطان بهادر داشت
دران ایام در دکن بود بقسم میگفت که بیقین سلطان بهادر بود و بعضی نشانها
که در میان من و او گذشته بود و غیر از او کسی نمیدانست مذکور ساختم و نشانها
درست آمد در وسعت آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال
نتوان گفت باری چون سلطان آنروز در آب فرو رفت و منتسبان او
بجا نشستند محمد زمان میرزا جامه کبود بر مصیبت سلطان پوشیده در لباس
زراقی غیر از این گجرات بعضی را بدست تصرف خود در آورد و بعضی بدست
فرنگ در آمد و جزوی بغارت رفت و خود را با مادر سلطان بهادر نسبت
فرزندی درست کرده گاهی با فرنگیان دعوی خون سلطان ظاهر میساخت
و گاهی زرهای خطیر پنهان و پوشیده بدیشان میفرستاد که تجویز خطبه بنام
او کنند تا آنکه روزی چند در مسجد صفا خطبه بنام او خواندند و مدتی ببندرها
های آنجا بسر برد تا آنکه عماد الملک بر سر او لشکر آورده هزیمت داد و از آنجا
بیچاره و خجالت زده روی امید باستان حضرت جهانبانی آورد چنانچه
بجای در جای خود گذارش یابد و از تفصیل این مقدمات که ذکر آن بتقریب
از تذییلات مقصود و تحتانات کلام است در نوردیده شروع در اصل مقصود
مینماید چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدار الخلافت آگره نزول اجلال
فرمودند از اطراف و نواحی آن بی باکان که سر تمرد بر داشته گردن
تخاضع فراشته بودند در مقام اطاعت و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند و
باج و خراج را سرمایه امن و امان خود ساختند اکناف ممالک محروسه برفاهیت
و استقامت آراسته گشت **نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی بتسخیر بنگاله**

و فتح آن

و فتح آن ممالک مراجعت بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمودن

چون خاطر جهان آرای از مهمات آنجا وا پرداخت همت خسروانه بر سر انجام
تهیه یورش گجرات بود که باز عنان عزیمت بآن صوب معطوف دارند و
بر خلاف سابق ممالک را بامرائی که از اوضاع ایشان صفت استقامت در
مملکت داری هویدا باشد و در تبدل احوال و توسط اختلال بمبانی احوال
ایشان راه نیابد بسپارند خاطر اقدس را باستحکام این صوبه فارغ بال
ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند درین اثنا خبر خروج
شیرخان و فتنه انگیزی او بجد و شرق بمسامع قدسی رسید عزم تسخیر
بنگاله که بر بنگاله خاطر فیض مظاهر قبل از مهم گجرات چهره گشا بود و بجهت
دواعی مذکور در پرده توقف و تراخی جلوه داشت آن داعیه از سر نو
باز شد و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت و قرار یافت که درین
نهضت والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند و این شیرخان از
طبقه افغانان سور بود و نام قدیمش فرید است ابن حسن ابن ابراهیم خیرالخیل
و این ابراهیم پیوسته سوداگری اسب میکرده و در زمره سوداگری تمکینی
نداشت در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن بود و پسرش حسن بقدر
رشدی پیدا کرده از سوداگری بسپاهگری آمد مدتی پیش رایمل جدالیل
درباری که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد
نوکری میکرد و از آنجا بموضع چونه از اعمال سهسرام پیش نصیرخان نوحانی که
از امرای سکندر لودی بود در رفته ملازم شد و بخدمت و کاردانی خود را
از همسران گذرانید چون نصیرخان در گذشت پیش دولتخان مراد باد و
کمر خدمت بست از آنجا در ملک علازمان پیش که از امرای بزرگ سلطان سکندر

بودی بود منهک شد و کار او قدری پیش آمد اکثر سرانجام مهام تدبیر او صورت
می یافت فرید برادر از زیاده بسر بدنهادی پدر خود را رنجانیده جدا شد
و مدتی از نوکران تاجخان لودی بود و چند گاه در اوده ملازم قاسم حسین خان
اوزبک شد و مدتی نوکر سلطان جنید برلاس گشت روزی سلطان جنید برلاس
بتقریبی او را با دو افغان دیگر که از ملازمان او بودند بملازمت فردوس
مکانی گیتی ستانی برده بود بمجرد آنکه دوربین حضرت بر دا افتاد بر
زبان مقدس گذشت که سلطان جنید چشمان این افغان و اشارت
بفرید فرمودند دلالت بر شور و فتنه انگیزی میکند او را مقید باید ساخت
و آن دو دیگر را نوازش فرمود فرید از نگاه حضرت گیتی ستانی اندیشه
بخود راه داده بشت و در حدود سهسرام در جنگلستان چوکی پرگنه الیت
از رهتاس براهزنی و دزدی و مقدم کشی سر فتنه برافراشت و باندک
زمانی بزور با ... بازی و نادرستی خود را از سرهنگان روزگار گذرانید
چنانچه سلطان بهادر گجراتی بدست سوداگران امداد و خرج کرده او را پیش
خود طلبید و او از آن دست مایه فساد ساخته در رفتن بهانه آورده و در دست
اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات اهتمام نموده در اندک فرصت
بسیاری از مردم رند و اوباش بر گرد آمدند درین میان حاکم بهار
که یکی از امرای نوحانی بود رخت زندگانی بر بست و کسی که سررشته
امارت را انتظام دهد نبود شیرخان با اوباشان خود بیلغار خود را
رسانید و مال فراوان بدست آورد و از آنجا باز برگشته بجای خود آمد
و بر سرابرمیرزا که نزدیک بسرو بود ناگهانی ریخت بحیله پردازی بزور
غالب آمد و از آنجا برگشته بنارس را تاخت و چون جمعیت مال و مردم هم

رسیده بود برغبه رفته آنجا رو در امتصرف شد و در سورج گده که سرحد ملک
حاکم بنگاله است با لشکر آنجا جنگ کرده نصرت یافت و آن حدود را نیز بتصرف
در آورد و تا یکسال با نصیب شاه والی بنگاله جنگ و جدل مینمود و مدتی مدید
محاصره گور داشت و از غرایب آنکه شیرخان منجمی ممتاز داشت شنید که راجه
ابله دارد او را طلب نمود که چون خیالهای فاسد و داعیهای باطل در سر
داشت از کار او آگاهی بخشد رایه او را رخصت نداد لیکن منجم نوشته بود
که تا یکسال ترا بر بنگاله دستی نیست و در فلان تاریخ دست خواهی یافت و آن
روز در پای گنگ یکساعت نجومی بابا خواهد شد قضا را آنچه نوشته بود بوقا
بظهور آمد بیت شنیدم ز دانا که دانش بسی است * ولیکن پراگنده با هر کسی است
و درین ایام که رایات نصرت بفتح مالوه و گجرات توجه فرمود فرصت را غنیمت
دانسته زیاده بر اندازه گذرانید اینست مجمل مبادی احوال شیرخان
و خاتمه کار و وخامت عاقبت در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گذارش
خواهد یافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامه عبرت گردد و آنحضرت انجمل
چون یورش ممالک شرقیه در ضمیر جهان آرای حضرت جهانبانی نقش پذیر فقیر علی
که از امرای کلان حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بود بضبط دار الملک
دهلی قرار یافت و حکومت دار الخلافه آگره بعهده اهتمام میر محمد بخشی که از
معتمدان دولت بود تفویض شد و یادگار ناصر میرزا ابن عم آنحضرت بکالپی
که جاگیر او بود رخصت یافت که در آن حدود بوده انتظام بخش الغویه باشد
و نور الدین محمد میرزا که گلرنگ بیگم همشیره آنحضرت در حباله عقد او بود و عفت
قباب عصمت نقاب سلیمه سلطان بیگم از سرادق صلب او بوجود آمده
فتوح و آن نواحی بحراست او نامزد گشت و بالجمله آنحضرت سرانجام مهمات

ملک فرموده با مخدرات تتق عصمت براه کشتی شرق رویه نهضت فرمودند
میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند و امرا ابراهیم بیک چابوق و جهانگیر
قلی بیک و خسرو بیک کوکلتاش و تردی بیک خان قوچ بیک و تردی بیک
اوتاوه و بیرام خان و قاسم حسین خان اوزبک و بوجکه بیک و زاهد بیک و
دوست بیک و بیک میرک و حاجی محمد بابا قشقه و یعقوب بیک و نهال بیک
و درویش بیک و مسق بیک و جمعی کثیر از امرای عالیقدر در رکاب نصرت
اعتصام بودند و از راه بر و بحر لشکر فیروزی اثر میرفت و آنحضرت خود گاهی
بر کشتی نشسته و گاهی بر اسب سوار شده بمشاغل ملکی و ضوابط ملک گیری پرداخته
عنان عزیمت بصوب قلعه چنهاده که شیرخان در انجا بود معطوف داشتند
و از انجا بود که میرزا محمد زمان از سعادت بهره داشت چون موکب
عالی در نزدیکی چنهاده رسید گرد خجالت بر جبین و عرق حیا بر روی از
گجرات رسیده شرف عتبه بوسی دریافت و مجملی ازین واقعه انکه میرزا
پا بر همشیره اعز عزیزه آنحضرت معصومه سلطان بیگم که کوچ میرزا باشد و گره
گناه میرزا درخواست کرده فرمان استمالت گرفته رفته بود و آنحضرت از روی
عواطف ذاتی رقم عفو بر جرایم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده
بودند و چون میرزا نزدیکی موکب معلا رسید جمعی از امرای معتبر را باستقبال
فرستادند و چون مسافت یک روزه در میان ماند میرزا عسکری و میرزا هندال
بموجب اشارت عالی رفتند و میرزا عسکری بموجب حکم دست تسلیم تا سینه و میرزا
هندال بدستور تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند و میرزا را از راه احترام
باردوی معلی آوردند و آنروز بموجب فرمان بادشاهی بخیمه خود فرود آمد
و روز دیگر بدولتخانه عالی آمده استلام بساط اقدس نمود و بنوازشهای خسروانه

سعادت

سعادت انحصار یافت و دو مرتبه در یک مجلس خلوت خاصه و کمر شمشیر و اسب
سرافراز شد آری بدرگاه خاصان ایزدی سیئات را بحسنات تغییر داری کنند و
بهبها را در اعداد نیکوی بشمار آرند در کارخانه کرم الهی چنین مشیت رفته
که رحمت خاص او فراخور عصیان میرسد هرچند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و
کرم بیشتر یابند و این صفت نسبت بسلاطین که ظل اللهند مناسبتر و مطابقه است
که درگذشتن از گناه گنهکاران مظهری بسعت رحمت و صحت دولت ایشان نیز میباشد
و نامرادی که نتیجه افعال ناشایسته است او را از وبال عقوبت پروانه
نجات می بخشد مخصوص انکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی با وجود چنین عصیان
بزرگ که بخشش را سزاوار نباشد باخلاق ربانی متخلق گشته در مکافات
بدی به نیکوی پیش آمدند و الحمد لله که حضرت شاهنشاهی زمان را این خصایل شایسته
و این اخلاق سنجیده ملکه فطرت عالی و ذاتی عنصر قدسی است و در رواج بکار
سیاسات چندان بملاحظه و تانی اند که هیچ پادشاهی والا شکوه از دور آدم
باین صفات کمال آراسته نگشته چنانچه درین شرف نامه اندکی از بسیار
گفته اید حق تعالی این نسبت را روز افزون کرداند و بسایه این شجره کریمه
بر عمر و دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید القصه چون شیرخان از طلوع
رایات قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعه چنهاده گذاشت و قلعه را
استحکام داده و او بجانب بنگاله روان شد و آن ملک را بجنگ گرفت و مال بسیار
بدست آورد و چون موکب گیتی کشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بحدود
چنهاده نزول اجلال فرمود رای عالم آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت
و رومیخان که در فتح حصون حصین و قلاع سماوی ارتفاع یگانه روزگار
بود و بعد از فتح مندسور از سلطان بهادر جدا شده در سلک ملازمان درگاه

انسلاک یافته بمنصب میرآتشی سربلندی داشت برکشتیها ترتیب ساباط نموده
واز قطعهای بخته بر روی تخته آنجنان سطحه مرتب ساخت که خرده بینان دقیقه
شکاف و هنرمندان حکمت اساس در رنگکاری آن انگشت حیرت بدندان
گرفتند و آنجنان نقبها بدیوار فرو برد که باتش زدن آن مناقد زمین و
زمان درلرزه آمد قطب خان پسر شیرخان از انجا فرار نمود و سایر اهل قلعه
امان طلبیده برآمدند و قلعه بتصرف اولیای دولت درآمد و امان یافتها
که قریب دو هزار کس بودند اگرچه حضرت جهانبانی قول رومیخان را معتبر داشته
باو بخشیده بودند اما مؤید بیگ دولدی که از تند و تیزان بیاطاعت بوده
قبول و پستهای ایشان را فرموده بریدند و آنجنان نمود که حکم بادشاهی
است و اینچنین کاری ازو بوجود آمد حضرت جهانبانی علامت زنموده
رومیخان بعواطف بادشاهانه اختصاص یافت و اعتبار و جاه او افزونی
گرفت و قلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت فرموده ندو در چند روز بحسب
سرنوشت محمود روزگار نشده مسموم از عالم رفت و چون خاطر خطیر ازین
مهم فراغ یافت یورش بنگاله پیش نهاد همت والا شد نصیب شاه والی
بنگاله زخمی بدرگاه جهان پناه آمده از شیرخان اشعار نمود و اینمعنی ضمیمه
بواعث تسخیر بنگاله و علاوه دواعی توجه عالی گشت و انحضرت او را بتفقدات
خسروانه مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی امتیاز بخشیدند و چون این
یورش والا مصمم گشت جونپور و اینحدود را بمیر هندو بیگ که از کبار امرا بود
مکرمت فرمودند و چناده به بیک میرک عنایت شد و سامان و سرانجام این
دیار فرموده از راه بر و بحر عساکر نصرت قرین در جنبش آمد و چون عرصه
تیه مضرب خیام گردون قباب شد دولتخواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که

موسم

موسم باران رسیده است اگر انحضرت یورش بنگاله گذشته این موسم موقوف
دارند در آئین ملک گیری بر دشمن فیروزی یافتن بر حصول مأمول
هرآئینه اقرب خواهد بود چه عبور سوار در بنگاله درین موسم بغایت
دشوارست و باعث ویرانی و تباهی سپاهی و اهالی بنگاله نظر براعراض خود
بعرض اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خود را هنوز راست نکرده است
بزودی بر سر او رفتن باعث استیصال او و بسهولت خواهد بود و انحضرت
بجهت نگاهداشت خاطر آن بستم رسیده و صورت معقولیت گفتن او
علم بر نهضت رایات جهان گشای فرمودند در بهاگلپور لشکر را دو جا ساخته
میرزا هندال را با پنج شش هزار کس از آب گذرانیدند که از انطرف آب
میرفته باشد چون ساحت منگیر معسکر اقبال شد خبر آمد که جلال خان پسر شیرخان
که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده بود با خواص خان و برمزید و
سرمست خان و هیبت خان نیازی و بهار خان مقدار پانزده هزار کس
آمده قصبه گدی که بر مثابه دروازه بنگاله است مضبوط کرده آهنگ فتنه
و فساد دارد و حقیقت معامله انکه شیرخان باستماع توجه رایات عالیات
جنگ را بهیچ وجه نخود قرار نداده راه جهارکند پیش گرفت که چون موکب عالی
به بنگاله درآید ازین راه به بهار و انصوب رفته شورش افزاید و هم
اموال بنگاله را بهامنی رسانند و جلال خان و جمعی را نزدیک گرهی گذاشته
مقرر ساخت که چون افواج گیتی گشا نزدیک رسد چندی پیشتر بوده برسم ایلغار
خود را بمن رسانند و از اقدام بر دلیری متقاعد باشند و حضرت جهانبانی
از بهاگلپور ابراهیم بیگ چابوق و جهانگیر قلی بیگ و بیرم بیگ و مغل
بیگ و روشن بیگ و ترک علی بیگ و بجکه بهادر و جمعی کثیر نزدیک به پنج

شش هزار کس تعیین فرمودند چون عساکر بادشاهی بنواحی گرهی رسید جلال خان
از سخن پدر بیرون رفته فوج بسته بر سر راه دو آمد این مردم خود را راست
نکرده بودند که جنگ را باسلوب انتظام دهند و اداب ترتیب افواج
قایم سازند لشکر مخالف بسیار و این مردم بر سر استعداد و عزیمت جنگ
شیر افکن خان چند مرتبه برگشته بر سپاه دشمن تاخت و روی سپاه را از هم
بگسلانید و چپقلشهای دلیرانه کرد اما از کمک افواج قاهره بسبب بی ترتیبی
کوتاهی شد و کارها بر حسب دلخواه انتظام نیافت علیخان مهاوتی و حیدر بخشی
و چندی دیگر از اعیان دولت پایه والای شهادت یافتند چون این خبر
بمسامع قدسی رسید آنحضرت خود بسرعت نهضت فرمودند درین توقف کشتی
بحر آرا که جهت سواری خاصه بود در کهلگام غرق شد و چون موکب بادشاهی
نزدیک افغانان بته روز کار رسید این سه بخت قرار نمودند آنحضرت
میرزا هندال را که ترهت و پورنیه باو نامزد شده بود بموجب التماس او
رخصت فرمودند که بجاگیر تازه خود رفته بسامان لایق از ان طرف
بنگاله در آید و حضرت جهانبانی از انجا کوچ بکوچ متوجه بنگاله شدند و بتاییدات
الهی در سال نهصد و چهل و پنج فتح بنگاله شد و شیرخان با سایر افغانان خلاصه
خزینه بنگاله را گرفته از راه جهارکند بجدو در رهتاس آمد و بروباه بازی
قلعه رهتاس را متصرف شد و مجملی ازین سرگذشت آنکه چون بجدو در رهتاس
که قلعه ایست در غایت محکمی و نهایت استحکام رسید براجه چنتامن برهمن
حاکم قلعه کس فرستاده احسانهای قدیم او را بیاد داد و طرح یکجهتی انداخته
التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است میخواهم که مردمی بکار آری و اهل
و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهی و مرا رهین احسان خود سازی

بهادر زبان

بهادر زبان چاپلوسی و نیرنگسازی راجه ساده لوح بفریب آن شعبده باز قبول
کرد این بیگانه ملک شناسی ششصد دولی سر انجام داد و در هر دولی
دو جوان مسلح را همه در آورد و باطراف دولی کنیزکان را گماشت باین
حیله سپاهی را در آورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاهی را در ان
قلعه گذاشته دست فتنه دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت و حضرت
جهانبانی هوای بنگاله را خوش کرده بعیش و شادمانی نشستند و عساکر اقبال
ملکی معمور و بسیج را در یافته اسباب بی پروائی را سر انجام دادند و درین
هنگام میرزا هندال که بموافقت اصحاب نفاق و ارباب فتنه اندیشه های
تباه بخود راه داده بی رخصت عالی در عین موسوم باران متوجه دار
الخلافه آگره شد هر چند مناشیر نصیحت فرستادند سود مند نیامد ملبس ازرقی
چند در دار الخلافه آمده اسباب شورش را ترتیب میدادند و در خلوتخانه
دماغ بی فر ایزدی سودای سلطنت می پخت شیرخان وقت را غنیمت دانسته
در فتنه و فساد گشود و آمده بنارس را محاصره کرد و باندک فرصتی بنارس
را در تصرف خود آورد و میر فضلی حاکم انجا را کشت و از انجا روانه جونپور شد
جونپور را بابا بیگ جلایر پدر شاهم خان داشت که بعد از فوت میر هندو بیگ
باو مکرمت فرموده بودند در قید ضبط در آورده در مقام استحکام آن
شد یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ چابوق اراده عزم بنگاله کرده میرفت آمد
همراه شد پیوسته اطراف و جوانب بقراولی میرفت و طلبکار نبرد و بی
کاری بود جلال خان این خبر را شنوده بدو سه هزار کس ایلغار کرده رسید
و یوسف بیگ سپاهی لشکر دیده مستعد جنگ شد هر چند همراهان کثرت مخالفان و
قلت خود را گفتند فایده نداشت و در نواحی جونپور مردانه شربت

والسیس و رشید مخالفان روزی دیگر آمده جونپور را قبل کردند بابا بیگ جلایر
در نگاهبانی داد مردانگی و کاردانی داد و حقیقت احوال میرزایان و امرا
نوشت و عرایض متواتر نیز بدرگاه معلی ارسال داشت میر فقیر علی از دهلی
بدار الخلافه آگره آمد و نصایح ارجمند میرزا هندال بظهور آورد و بعد از گفت
و گوی بسیار میرزا را از آگره برآورده آن طرف گذرانید و محمد بخشی را
بر آن داشت که آنچه در وقت گنجد امداد میرزا نماید که بزودی بجونپور
خود را رسانند و از انجا میر فقیر علی رخصت گرفته بجد و کابلی رفت که یادگار
ناصر میرزا را مستعد لشکر سازد و در حدود آگره میرزایان با هم اتفاق
کرده پیشتر روانه بشوند و مقارن این حال خسرو بیگ کوکلتاش و حاجی محمد
بابا قشقه و زاهد بیگ میرزا نظر و جمعی دیگر از ناهنجاری و شورانگیزی از بنگاله
فرار نموده پیش میرزا نور الدین محمد که او را در قنوج گذاشته بوده آمدند
و میرزا آمدن ایشان را بمیرزا هندال نوشت و استدعای استمالت ایشان
نمود و میرزا هندال نوشتهای التفات مصحوب محمد غازی توغبای که از معتمدان
میرزا بود فرستاد و شرح آمدن امرا را یادگار ناصر میرزا و میر فقیر علی
نیز نوشته روان ساخت و امرا خود پیش میرزا نور الدین محمد انتظار جواب
نبرده بکول که در مواجب زاهد بیگ بود آمدند و فرستاده از راه خبر یافته
نزد ایشان شتافت کوته اندیشان نمک بحرام زبان هذیان گشاده بصریح
گفتند که ما دیگر روی بندگی بادشاه نداریم اگر شما چنانچه خیال کرده اید بنام
خود خطبه میخوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته بتقدیم میرسانیم و الا
پیش میرزا کامران میرویم و انجا کامروای و دو دستگاهی درکنار ماست
محمد غازی آمده پیغام امرا پنهانی رسانید و گفت که یکی از دو کار ناچار است

باخطبه بنام

باخطبه بنام خود بر خوانند و امرا را طلب داشته نواخت یا بهانه امرا را
گرفته مقید کرد میرزا هندال که پیوسته سرش سودای محال می خارید بمعنی
را از مغتنمات دانسته بوسیله مواعید لطف حرام نمکان عاقبت نااندیش را
طلب داشته دلاسا نمود و خیال تباه را بیشتر استحکام داد و چون تفرقه
بنارس و جونپور و الغدر و بمسامع علیه حضرت جهانبانی رسید و حقیقت
اراده طغیان میرزا هندال معلوم شد شیخ بهلول را که از اعیان مشایخ
هند و مقرون جلایل عواطف بادشاهی بود از بنگاله رخصت فرمودند
که بایلغار خود را بدار الخلافه آگره رسانند و بمواعظ حقیقت اساس
میرزا را از خیالات فاسد باز آورده بزودی در استیصال افغانان
یکدل و یک زبان سازد و در چنین هنگام که امرا اندیشهای نادرست
و فکرهای ناسودمند پیش دارند نزدیک است که میرزا هندال را از جاده قدیم
بیرون برند ناگاه بطریق ایلغار شیخ رسید میرزا هندال باستقبال برآمده
شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود آورد شیخ سخنان سنجیده دولتخواهانه
گفته میرزا بوم خدمتی که برآمده بود ثابت قدم ساخت روز دیگر محمد
بخشی را آورد که آنچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و شتر و اسب
و یراق جنگ همه را سامان نماید محمد بخشی معذرت خواست خزینه نیست
که سپاهی داده شود اما اسباب و اجناس فراوانست همه را بدلخواه
سرانجام میدهم چهار پنج روز برین سخن نگذشته بود که میرزا نور الدین محمد
از قنوج بایلغار آمد و همانا که امرا قرار داده سخن یکی ساخته بود و نزد آمدن
باعث تقویت اراده امرا شد و مرتبه دیگر محمد غازی توغبای را پیش
امرا فرستاد و امرا همان سخن را معاودت نموده گفتند و قرار داده اند

که علامت قبول سخن ما آنست شیخ بهلول را که فرستاده پادشاه است وصلاح
کار ما را برهم میزند علانیه بقتل رسانند تا بر همگنان یقین شود که شما از
پادشاه یکی روشده اید و ما بخاطر جمع ملازمت کنیم شیخ در سامان اسباب
سفر بود و یراق لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمده باتفاق میرزا
نورالدین محمد داعیه ناخجسته مصمم شد میرزا نورالدین محمد بفرموده میرزا
هندال شیخ را از خانه گرفته از آب گذرانده در ریگستان که نزدیک
باغ بادشاهی بود فرمود که گردن زدند و امرای مخذول العاقبه آمده میرزا
را دیدند و در ساعت نحس و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند و
پیشتر کوچ کردند هر چند عصمت مآب دلدار آغاچه والده ماجده میرزا هندال
و بیگمان دیگر نصیحت کردند اصلا سود مند نیامد و زبان حالش این مضمون
می سرایید که ٭ بادست نصیحت کسان در گوشم ٭ اما بادی که آتشم تیز کند ٭ چون
میرزا خطبه بنام خود خواند پیش والده خود رفت آن عصمت قباب جامه
کبود در بر داشت میرزا گفته باشد که در چنین وقت شادکامی این چه طور
جامه ایست که پوشیده اید آن عصمت قباب از روی دور بینی فرمودند
چه مکابینی من ماتم ترا می دارم تو خرد سالی و از حرف و حکایت فتنه سازان
ناعاقبت اندیش راه صواب گم کرده کمر بر هلاک خود بسته محمد بخشی آمده
گفت شیخ را خود کشتید در باره من چرا توقف دارید میرزا استمالت
نموده همراه گرفت یادگار ناصر میرزا و میر فقیر علی این قضیه ناگوار را
شنیده از حدود از حدود کابلی براه گوالیار الغار کردند و خود را
بدار الملک دهلی رسانیده در استحکام مبانی شهر و لوازم قلعه داری اهتمام
نمودند میرزا در جهید بور که نزدیک فیروزآباد است رسیده بود که خبر

ایلغار

ایلغار یادگار ناصر میرزا و میر فقیر علی بجانب دهلی رسید میرزا الامرا کنکاش
کرده متصرف دهلی متوجه شد غزنیه لشکری از جاگیرداران خود از اطراف و نواحی
آمده میرزا را دیدند و کوچ بکوچ رسیده دهلی را محاصره کردند یادگار
ناصر میرزا و میر فقیر علی در قلعه داری کمر همت بستند و بمیرزا کامران صورت
واقعه نوشته التماس توجه در دفع فتنه نمودند میرزا از لاهور متوجه شد
چون بجدو و قصبه سنیت رسید میرزا هندال کار نا ساخته بجدو و دار الخلافه
آگره شتافت میرزا کامران چون قریب بدهلی رسید میر فقیر علی آمده
میرزا کامران را دید و میرزا یادگار ناصر میرزا بر همان نهج در استحکام
قلعه کوشش داشت میر فقیر علی بمقدمات هوش افزای میرزا کامران
را باگره روانه ساخت میرزا هندال در اگره بودن بخود قرار نداده
بالور رفت میرزا کامران باگره آمده از عصمت قباب دلدار آغاچه بیگم
استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند آن کدبانوی
سرادق دانش میرزا هندال را از الور آورده و فوطه در گردن
او انداخته بمیرزا کامران ملاقات داد و میرزا باین لایق پیش آمد و روز
دیگر امرای فتنه انگیز را گناه بخشیده کورنش داد و میرزایان و امرا
باتفاق یکدیگر از آب جون عبور کردند که دفع فتنه شیرخان نمایند اما
چون سعادت مضمون این گرامی نژادان نبود و توفیق این خدمت
معولت سرای نیافتند الحاصل چون بمیامن تائیدات آسمانی ملک بنگاله
بدست اولیای دولت ابد پیوند در آمد پای تخت آن ولایت
مستقر موکب عالی شد و امرای عظام ولایت عظیم در جایگیرهای خود یافتند
مواد عیش و عشرت آماده ساخته ابواب غفلت بر روی روزگار خود

کث و نمودار کان سلطنت با نتظام امور ملکی کمتر میپرداختند و فتنه انگیزان ملک که همیشه منحت آباد عالم از ان قسم بی باکان خالی نباشد سر آشوب و شورش بر آورده و نزدیک رسید که فتنه غنوده مژکان فرو هشته را بالا کند اختلال در مبانی احتیاط راه یافت چنانچه خبری که اعتماد را شاید بمعسکر اقبال نمیرسید و اکر اندکی از بسیار معلوم یکی از مقربان بساط عزت میشد یارای آن نداشت که بموقف عرض اقدس رساند چه نقش چنان نشسته بود که حرف نا ملایم مذکور مجلس قدسی سرشت نشود رفته رفته چون حقیقت فتنه هندوستان بوسیله دولتخواهان حقیقی که صلاح خود منظور نداشته الجز حق باشد بعرض رسانند معروض موقف حضور شد حضرت جهانبانی بدولت اقبال ارکان خلافت را طلب داشته عزیمت انصراف موکب عالی مصمم ساختند هر چند از کثرت باران زمین تمام در زیر سیلاب بود و آبها دریا شورش طوفانی داشت و قطعا هنگام یورش نبود بمقتضای صلاح وقت مراجعت را از لوازم پاس دولت دیدند تفویض ملک بنگاله بزاهد بیک میفرمودند آن بی دولت روش کفنه عمله باطل اندیش در میان آورده ارادهای تباه پیش کرفت و از تیره رای و سیه بختی فرار نموده پیش میرزا هندال آمد آنحضرت حکومت بنگاله بجهانگیر قلی بیک عنایت فرموده جمعی کثیر را بمعاونت او گذاشته و در عین باران عنان مراجعت معطوف داشته متوجه مستقر خلافت شدند شیرخان چون آوازه مراجعت موکب پادشاهی و روان شدن میرزایان از دار الخلافه اگره شنود از جونپور دست باز داشته متوجه بنارس شد و مقرر ساخت که اگر رایات عالیات برسر او آوایدا از جنگ یکسو شده از راه جهارکنه که آمده بود و بلند باز مراجعت

نموده ارادهٔ بنگاله نماید و اگر نقش چنین نه نشیند و متوجه دار الخلافه شوند و قراو باشد از عقب درآید و قصد شبخون کند چون موکب والای جهانبانی به نزدیک رسید شیرخان که لشکر و بی سرانجام اردوی معلی معلوم کرده شریک شد و با لشکر فراوان و استعداد تمام قدم پیش نهاد و نزدیک لشکر از هر طرف تا بو میطلپید و مجلس را مجال آن نمیشد که از کثرت زی غنیم واقف این علی قراول بیکی رفته خبر مشخص آورد و بوسیله میرزا محمد زمان حقیقت حال بعرض اقدس رسید اگرچه موکب عالی آب از گنگ عبور فرموده بسمت مستقر خلافت متوجه بود چون خبر رسیدن شیرخان بنزدیک شدن او بمعسکر اقبال شعله افروز نایره غضب پادشاهی شد از کمال سطوت قهرمان توجه بجانب او منعطف ساختند هر چند معروض شد که در چنین وقتی که بی سامانی عساکر اقبال که بادپایان گیتی نورد چندین مسافت بعید را پای در گل نموده اند در اعلی مراتب روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصه قتال بقدم استعجال پیمودن از پیشگاه مصلحت دور است لایق دولت آنکه در جای طرح اقامت انداخته و سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه کرده شود آنحضرت پرتو التفات برین سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب مخالفان نهضت فرمودند و باید دانست که رسمیت قدیم و قاعده مستمر که چون کارآگاهان ملک تقدیر تقدیری کرا نمایه بیکی مقرر سازند پیشتر از ان ناکامی گشوده در گشایش اندوه اندازند تا خوشحالی آن گوهر یکتا از جا نبرد و بتدارک آن غم برداخته کار باعتدال آرد و بنابران چون ظهور کوکب روشنی افزای جهانیان که از جیب قاچوی بهادر در عالم مثال آگاه و لا نمود و بدولت انتظار سرافراز گردانیده بود نزدیک رسید هر آئینه که پیشتر از ان نامرادی چند بظاهر روی نماید چهره تامل خرد

خرد پروران دوربین خراشیده نکرده و لهذا با لشکری چنین که عالمی تسخیر
توان کرد از افغانی چند تیره رای ناشایسته روی چنین امور بظهور آمد
بنابران برخلاف مصلحت دید اولیای دولت بجانب افغانان توجه موکب
عالی واقع شد و در موضع سیه از مضافات بهوجپور با شیرخان تقابل
اتفاق افتاد و درانجا پایاب آبی است کیناس نام درمیان دو لشکر واقع
شد موکب عالی آب را پل بسته عبور فرمود و هرچند لشکر بادشاهی در اندک
بی سامانی بسیار بود و پیوسته در قراولان طرفین جنگی که داشت میداد و نصرت
از جانب اولیای دولت قاهره می بود و افغانان از هر طرف به قتل میرسیدند
تا آنکه مدت تقابل و تقاتل امتداد کشید و برادران گرامی که هریکی کشایش
اقلیمی را بس بود از کوتاه بینی اندیشهای دور از کار سنگ راه دولت
خود ساخته بسعادت اتفاق فایز نگشتند و توفیق ادراک خدمت درچنین
وقتی مساعد روزگار دولت ایشان هرچند منشاء نصیحت می آمد نقش
آن الواح الهی در ضمایر این آمین ولان صورت نمی بست و شیرخان از
روی روباه بازی گاه کسان معتبر بدرگاه معلی فرستاده در صلح میزد گاه
اندیشه فاسد جنگ را در عرصه خیال جولان میداد تا آنکه بفریب و فسون
جمعی از پیاده و مردم زبون را با اسباب آتش بازی روبرو گذاشته
خود دو منزل عقب رفته نشست و عساکر بادشاهی که پیوسته نصرت ایشان
را بود از مقدمات مکرافزای آن حیله اندوز واقف نشدند و پس رفته
نشستند و عجب تقدیر چون امری میخواهد که ظاهر شود بتقدیر بی پروای
بارکان کار آگاهی ملحق میکرد و ازین سبب در شرایط نگاهبانی تهاونی
عظیم راه می یافت تا شبی باتش محمد زمان میرزا بود از غفلتی تمام واقع شد

آن روبه باز

آن روبه بازی که فرصت را در کمین بود شبگیر کرده وقت صبح از عقب اردوی
معلی پیدا شد لشکر خود را سه توپ داشت یک توپ با خود و یک توپ با جلال خان
لشکر بادشاهی را فرصت زین کردن اسب و مجال جیبه پوشیدن نشد حضرت جهانبانی
از غفلت سپاه اطلاع یافته چون نقش کارگاه تقدیر بنظر شد سررشته تدبیر
از دست رفته بود در وقت سواری با های طلایر تردی بیک قدح بیک علاقش
رسیدند حکم اشرف شد که زود رفته مهد علیا حاجی بیگم را بیارند آن دو وفاکیش
عزت اندیش برد سراپرده عزت شربت گوارای شهادت در کشیدند و میر
پهلوان بدخشی نیز با جمعی کثیر در گرد سراپرده عزت توفیق جان نثاری یافت
وقت بغایت تنگ شده بود حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد و از انجا که
حفظ و حمایت ایزدی متکفل جان و ضامن حال بود ساحت حریم حرم عفت را انجا
خیال بد اندیشان نتوانست پیمود و غبار اندیشه تیره جانان بر حواشی سرادقات
عصمت پرده گیان و جاه و جلال نتوانست نشست و نقوش ناموس
الهی از تقدیس خانه رفعت بر دور باش حاجیان غیرت حراست پرده شده
خلوتخانه عفت نمود و خیال فاسد در ضمیر آن تیره درونان راه نیافت
و شیرخان آن عصمت قباب را در کمال حمایت و پرده پوشی با بردهی تمام
روانه ساخت و بالجمله چون آنحضرت متوجه پل شدند پل را شکسته یافتند ناچار
خود را سواره چون نهنگان در دریا زدند و با آب زدند قضا را از اسب جدا
شدند مقارن این حال چون نگهداشت ایزدی حافظ احوال آنحضرت بود
سقای خضر راه ایشان گشت و بدستیاری شناوری او ازین گرداب
بساحل نجات رسیدند آنحضرت در ان اثنا ازوی پرسیدند که نام تو چیست
او بعرض رسانید که نظام فرمودند که نظام اولیای دولت و مرحمت بجاگه

آورده بود وعده فرمودند که چون بسلامت بر تخت سلطنت نشینم تا نیم روز
ترا بادشاهی میدهیم و آن قصه پر غصه در نهم صفر نهصد و چهل و شش بر ساحل
آب گنگ بر گذر چوسا از کمین تقدیر پرده گشا گشت میرزا محمد زمان و مولانا
برعلی و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال تتوی و بسیاری از امرای
و افاضل غریق بحر فنا گشتند و آنحضرت با میرزا عسکری و معدودی ایلغار
کرده بدار الخلافه اگره نزول اجلال فرمودند و میرزا کامران بآستان بوس
عالی سرافراز شد و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیله میرزا کامران
و والده ماجده او شرمنده و سر افکنده از الور آمده ملازمت
نمود و آنحضرت بمقتضای مراحم ذاتی نوازش فرموده تقصیرات اورا
بر روی او نیاوردند و بتفقدات بی پایان که از اندازه بشری زیاده
باشد پیش آمدند و چون ناگهان از روی بی تدبیری امر سرنوشت بظهور
آمد همواره در تدارک این امر بودند و در سر انجام آلات و ادوات
تلافی اشتغال داشتند از اطراف مملکت امرا و سپاهیان باستلام عتبه علیه
مشرف میشدند درین اثنا سقای پاک سرشت بامید وعده گرامی در پای تخت
عظمت حاضر گشت حضرت جهانبانی که تاج ده و تخت بخش ملک مروت و احسان
بودند چون سقای بینوا را دیدند فی الحال خبر وعده و عهد خود را بزیور
وفا جلای دادند و تخت سلطنت را بجهت آن خضر راه خالی ساخته سقا را
بموجب وعده او تا نیم روز بر تخت نشاندند و تخت نشین ملک نیم روز برابر
ساختند و بعضی احکام و اوامر بادشاهی را که ظرفش گنجایش آن نداشت
مستثنی ساخته حکم رانی پایه امتیاز او را بلندی بخشیدند و از بحر مواج بخشش
گرد احتیاج از چهره احوال او و قبیله او بر داشتند هر حکمی که در آن جلوس

برادر

برادر نیک نهادی از بقا ظهور یافت با مفاد مقرون گشت میرزا کامران از ظهور
چنین علو همت چین شکایت ظاهر ساخت و خاطر آزار جوی را بهانه پدید آمد
و بعد ازین قضیه از روباه بازی شیرخان قصد بنگاله کرد و تا حدود بهار
آمده متوقف شد و جلال خان را با جمعی بر سر بنگاله تعیین کرد و
بانزک فرصتی با جهانگیر قلی بیک جنگ در پیوست و او داد جلادت داده
عرصه نبرد را بقدم شجاعت پیموده اما از آنجا که مشیت الهی و حکمت ازلی نقش
بند صورتی دیگر بود و تمامی امرای بنگاله در دفع فتنه اتفاق شایسته ننموده
و فراغت دوست بوده درین جنگ فراهم نیامدند لاجرم جهانگیر قلی بیک
بعد از کوشش و کشش در معرکه نتوانست قدم ثبات افشرد روی
گردانیده بر زمین داران پناه آورده و بعد چندی جان نادرست
بر آمد و او و جمعی کثیر بصحرای نیستی شتافتند شیرخان خاطر از بنگاله فراهم
آورده بجد و جهد نیرو افزا شد و آن ملک را بتصرف و تغلب خود در
آورده دست فتنه دراز ساخت و قطب خان که پسر خسرو او بود با جمعی
کثیر از اوباشان بر سر کالپی و اتاوه فتنه ساز گشت چون این خبر بسامع
قدسیه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک که آن حدود
جاگیر ایشان مقرر بود و اسکندر سلطان که از جانب میرزا کامران باهتمام
بعضی محال کالپی قیام داشت بر سر او نامزد شدند این شیر مردان معرکه دلاوری
در برابر آن روبه صفتان جلوه گر در آمده جنگ عظیم کردند و تائیدات
غیبی فتح روی داد و قطب خان در میدان جنگ کشته شد و حضرت جهانبانی
متوجه دار الخلافه اگره بر انجام سپاه نصرت قرین ورود آوری و دعای بهبود
برادران و خویشان و صلاح بواطن و سرایر ایشان اشتغال داشتند و هرچند

هرچند رخسار غبار آلوده ضمیر میرزا کامران را بزلال نصایح شستند چهرهٔ
صفا هیچ وجه روی ننمود و چند آنکه زنگار بصیقل مواعظ زدودند جلای
وفاق در آیینهٔ روزگار او بهیچ روی پدیدار نیامد و درچنین مهم عالی
که با وجود خلاف باطن اتفاق ظاهر از لوازم پاس دولتش بود درچنین
هنگامی که با چندین استعداد قریب بیست هزار کس خوب با او بود از دولت
تفضل واحسان حضرت جهانبانی از کابل تا داور زمین شمال رویه تا حد سمانه
جنوب رویه در حیطهٔ تصرف داشت با چنین بادشاه مفضل و برادر بزرگ
و ولی نعمت خود معتذر و مقصر ظاهر شده تمارض نمود و بمقتضای افراط غفلت
و تفریط فکر ازین خدمت گرامی تخلف و تقاعد ورزید ایزد تعالی درین
کارگاه مکافات نتایج کردار برو عاید ساخت چنانچه درصدد رعایت
سزای اعمال خود را بچشم خود دید و بعضی از آن بعد ازین بطراز اجمال
بقلم توضیح درجای خود گذارش یابد و چون بر زبان خود فال بد زده
بود حال او نیز چنان شد چو اختر میگذشت آن فال شد راست بیماری
چند مزمن پیش او آمد و از آنجهت برگشتگی بر بینات غیبی نکشته بر مسلک
ناخشنودی منعم بی رضای مفضل خود اصرار ورزید و او با خواجه کلان بیک با
جمعی کثیر بلاهور شتافت و روی از اقبال گردانیده از دنبال او خود
روان شد و وبال دو خسران را جلب مضرت دوست و جذب منفعت
دشمن باشد باعث و بانی گشت هرچند حضرت جهانبانی فرمودند که میرزا
اگر ترا توفیق همراهی نیست و اینچنین قابولی از دست میدهی مردم خود را
همراه کن میرزا بر عکس خواهش آنحضرت هلکی درین اندیشه که مردم
بادشاهی را از او همراه خود ببرد و میرزا حیدر بن محمد حسین گورکان

خاله زاده

خاله زاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود همراه میرزا کامران
بدار الخلافه اگره آمد شرف ملازمت حضرت جهانبانی دریافته بود بنوازشهای
فراوان ممتاز گشته میرزا کامران هر چند ری خود را بهانه ساخته او را
بهمراهی خود سعی کرد و میرزا حیدر بجانب میرزا کامران میل ننموده در مقام
عذرخواهی شد و از بی فکری حرف رخصت در میان آورد حضرت جهانبانی
فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور است از طرفین علی السویه است و اگر
ارادت و اخلاص است نسبت بما بیشتر ظاهر ساخته و اگر تلاش ناموس
و مردانگی است خود باید همراه ما شوی که ما بر سر غنیم میرویم و آنکه میرزا
کامران اظهار بیماری می نماید تو طبیب غیبی و دارو شناس نکه همراه
روی آنکه میرزا لاهور را امن تصور کرده خیال فاسد است چه از باز پس
ماندن ازین یورش اگر امری سانح شود کنج سلامت در هندوستان
نمیتوان یافت و نیز امروز دو بیرون نیست اگر کار را فتح است شمایان را
چه رو و کدام آبرو که از شرمندگی سر از زمین نتوانید بر داشت که مردن
بر آن زیستن شرف دارد و اگر عیاذا بالله حال بر خلاف آنست بودن شما
در لاهور محال خواهد بود و هر کس که این کشاکش بمیرزا کامران داده
دماغش خبط یافته یا خیانت ورزیده و چون حق را از و پوشیده
از راه خورش آمد در آمده است الحاصل میرزا حیدر بدلالت بخت بیدار
طریق هدایت یافت و بدولت رفاقت موکب عالی معزز و ممتاز گشت و
میرزا کامران از وفور جمعیت خود سه هزار کس را با شلیغی میرزا عبدالله
مغل همراه ساخت و خود توفیق خدمت نیافت **توجه موکب حضرت
جهانبانی جنت آشیانی از دار الخلافه اگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنه**

شیرخان و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت افزا که بعد از ان وقوع یافته چون کارآگهان بدایع طراز نگارخانهٔ تقدیر در نقش و نگار طرح دیگر اندازند اکنون کار بر مراد نشود جای شکیبست نه مقام شکایت و لهذا ایزد جهان آرا اتفاق از چنین برادران گرامی برداشت و جمعیت بتفرقه ساخت و آنحضرت با لشکر اندک متوجه بسیاری از دشمن شدند و از قوت دل و استقلال همت جبلی خود قلت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشتند و چون موکب عالی بجهوج پور رسید شیرخان با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ آمد نشست آنحضرت با سپاه معدود خود اراده عبور از آب فرمودند و در اندک زمانی بر گذر جهوج پور پل بسته شد و جمعی از یکه جوانان تیز جلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته با اسپان بی زین سوار شده باب زدند و مانند شیران دریای از موج و گرداب نیندیشیده همه یکبار در آمدند و چون نهنگان دریا نورد در بحر عذار قطره زده از آب گذشته جمعی کثیر را منهزم ساختند و داد مردانگی و پهلوانی داده بر مواد مراجعت عزم اردوی معلی نمودند چون نزدیک به پل رسیدند افغانان فیل کردباری نامی را که در جنگ جوسه بجانب فوج عدو مانده بود بشکستن پل سر دادند آن فیل بی اعتدال خود را بر سر پل رسانیده قولعد آن را از هم شکست درین وقت از اردوی معلی توپی رها کردند و قوایم فیل کردباری را خورد ساخت و لشکر غنیم که زور در وا زده بود هزیمت یافت و جوانان مذکور داد شجاعت داده بسلامت آمدند و صلاح در ان دیدند که کنار آب گرفته بقنوج روان شوند بملاحظه آنکه کوچ بکوچ می رفتند در اثنای راه کشتیهای مخالفان نمودار شد توپی از توپخانه بادشاهی

سرداوند

سر دادند کشتی کلان مخالفان در هم شکست و از تلاطم امواج قعر زیر و زبر شد و مدت یکماه زیاده در نواحی قنوج تقابل بود در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران او و نوع میرزا و شاه میرزا که نسبت ایشان بحضرت صاحب قرانی منتهی میشود و نبیره دختری سلطان حسین میرزا اند و بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سربلند بودند و بعد از شنقار شدن آنحضرت جهانبانی جنت آشیانی مخالفتها بظهور آوردند چنانچه ایمای بدین معنی گذارش یافت چون ستیزه باطل را رونق و بها نباشد و ستیزه کار با ولی نعمت کامروا نه بعتبهٔ علیهٔ حضرت جهانبانی آمده سجده عبودیت بتقدیم رسانیدند و آنحضرت از کمال مروت و فتوت گناهان کرده ایشان را ناکرده انگاشته بمراحم بادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند چون در سرشت سرمایهٔ اصلی این ناسپاسان بنیاد فتنه بودند باز از بی دولتی و کم فرصتی در چنین وقتی اختیار فرار نموده پای از دایره قرار و اصطبار بیرون نهادند و راهنمای گریختگان دیگر شده راه گریز بی دولتان نمودند و بسیاری از مردم طریق حرام نمکی سپرده خود را بکناره کشیدند رای مصلحت اقتضای حضرت جهانبانی چنان مقتضی گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگی باید انداخت تا هر صورتی که از پرده غیب چهره گشا شد جلوه ظهور نماید و اگر درین مقصد تاخیر رود کار طور دیگر خواهد شد و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت بهمین عزیمت که سد راه رفتن مردم نماید پل بسته عبور فرمودند و پیش لشکر خندق زده ارابها توپخانه در جای خود انتظام دادند و مورچال قسمت فرمودند شیرخان در برابر انبوه فتنه و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست و هر روز جوانان از هر طرف برآمده کارزار میکردند درین اثنا تحویل سرطان شد و موسم باران در رسید و سحاب

جون فیلان مست بجوش وخروش درآمده جلکیس کرفت وآن سرزمین
که معسکر خیام عالی بود از آب باران لبالب شد ناچار فضای بلند که از آسیب وکزند
آب وکل محفوظ باشد طلب کردن تا سراپرده ها وتوپخانه واردوی معلی را
بآن ساحت کشند وقرار یافت صباح که روز عاشورست افواج ترتیب داده
بایستد اکر مخالف از خندق برآمده پیش آمد بجنک پردازند واکرجا خود ماند
بجای که جهت نزول مقرر شده فرود آیند وهم در ان روز نهصد وجهل هفت بان
داعیه سوار شدند وصفها آراسته شد محمد خان رومی پسران استاد علی قلی و
استاد احمد رومی وحسن خلفات که سرکاران توپخانه بودند هرکدام
کرده خود را ویکبار الغیب کرده بقانون مقرر زنجیر کشیدند قول بوجود
شریف آنحضرت امتیاز یافت ومیرزا هندال را پیش قول جای مقرر شد
ومیرزا عسکری برانغار سرکرده ویادکار ناصر میرزا جوانغار را انتظار داد میرزا
حیدر تاریخ رشیدی خود می نویسد که آنحضرت دران روز مرا جانب چپ
خود که یمین من بود بسیار آنحضرت اقران واتصال داشت جای داده بودند
واز بنده تا حد جوانغار قعل بیست هفت امرای توقدار بودند شیرخان نیز
پنج توپ ساخته برامده دو جوق که در کیست بیشتر بودند بیرون خندق ایستاده
وسه جوق متوجه لشکر شدند جلال خان وسرمست خان وتمام نیازیان روی
بروی میرزا هندال آمدند ومبارزان بهادرخان ورای حسین جلوانی و
جماعه کررانی مواجه یادکار ناصر میرزا وقاسم حسین خان در رسیدند وخواص خان
وبرمزید وجمعی دیکر مقابل میرزا عسکری شدند اول جنک میان میرزا هندال
وجلال خان اتفاق افتاد وجنک های عجیب بظهور آمد وجلال خان از اسب
افتاد وجوانغار بادشاهی غنیم خود را برداشته بر غول ایشان زد جون ترخانی

انکار افغان هره

این راه شاهره نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورده خواص خان وهمراهان
او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند وبهجوم حمله افغانان اکثر امرای دست بکار
ناکرده روی بازپس نهادند وآنحضرت بنفس نفیس خود دو مرتبه بر لشکر
مخالفان تاخته تردد فرمودند هر چند حاجتی نیست که بادشاه خود مرتکب
جنک شود اما درین وقت مردانکی های جوهر جلادت شجاعت بجای کذارد
که عمل برقانون شود جنانچه دو نیزه درین کارزار بدست آنحضرت شکسته شد
وداد تردد ومردانکی داد نداما برادران برادری بجا نیاوردند وامرا
قدم رسوخ در دایره ثبات نکاه نداشت واز خامت تقصیرات خود دایل
شدند وچشم زخمی چنین بولی نعمت روا داشتند وآن بزرکوار صورت و
معنی که بهر حقیقت بادشاه بود اسرار توانا بودند با چنین
لشکر بسیار کمربسته نفاق تهی از اخلاص که متوجه این یورش شده اند
حالانکه بخاطر عبور کرده باشد که چاره کی مردانکی بنهرستان عدم شتافتن
وسمند حیات را بر منزل فنا تاختن بمراتب بهترست از مدارا با
دشمنان دوست نما وبایشان بنفاق درساختن وبزور دو بدل
بحریفان کج باز باختن ازآنجاکه باین ابرو پیمان حوزه شود وهمراه
او بی جنانچه از روش تا فتن بنفس نفیس خود در نظر اهل روزکار
صورت این معنی عنایت ظهور داشت بعضی از دولتخواهان بجهت
دست شفاعت والحاح در رکاب دولت زده بزور برآوردند
این حرف نظر بوسایل عالم اسباب میکوییم واما در عالم تحقیق برآمده
ایزد وجهان آراست جون سعود کوکب اجلال وعلو طنطنه ظهور حضرت
شاهنشاهی در زمان خاص ومکان مخصوص نزدیک شده بود واداعی

آن زین انجمن نیرنگ هویدا ساخت گروهی از خردمندان را قیاس آنکه
این واقعه برسم مزید آگاهی و تنبیه احرار است نه از قسم پاداش کردار
چنانچه نزد حکمای سلف مقرر است که حوادث روزگار نسبت بخواص منزله
صیقل است و نسبت بعوام بجای زنگار طایفه از روشن ضمیران پاک سیرت را
مظنه آنکه این سانحه نقش ترتیبی است چون کارکنان کارگاه تقدیر مستعدی
را بپایه بلند میرسانند نخستین او را جامع مراتب گونه گونه از شادی و غم و
بهجت و سقم و راحت و محنت و بسط و قبض میگردانند تا مرتبه والای
سروری را شایسته شود و برخی از تیزروان عرصه شهود بر آنند
که غرض ازین ابتلا و آفت الهی بران رفته که هرگاه سعادتمندی را
عطیه عظمی کرامت میشود و زمان حصول این دولت علیا نزدیک میرسد
در پیشگاه آن وقت مورد محن و مصرف فتن میسازند و گرد نقصی
بر دامن جاه و جلال او می نشانند تا چون بر درجه کمال و ذروه قصوی
متصاعد شود خال این نقطه سپند عین الکمال او گردد و روشن تر بیان
کنم که چون اوان ظهور نور اقدس از مظاهر انسی و مطالع بشری که
طینت قدسی زینت حضرت انقوا حامل گشته و در مکامن بطون و ظهور
افراد مستنوع جلوه گر شده قدم در عالم ملک و شهادت می نهاد و بنظرات
خاص ایزدی در مراتب رفعت شرف تربیت می یافت و اکنون که زمان
ظهور مقصود اصلی از آن نور که وجود اقدس حضرت شاهنشاهی است
قریب شد قضیه نامرضیه را سپند این دولت ارجمند ساخته جمال آرای
کارگاه ابداع چنین کار فرمای کرد اکنون از پرده کشای باز آمد
و بالجمله چون شکستی جهانی را آغاز آساس باشد بظهور آمد تمکنات آب

ظل

کلک و تخمین یک فرسنگ بوده باشد امرای جنگ رو گردانیده دشت فتنه
جزای کافر نعمتی و حق ناشناسی یافته غریق گرداب ناکامی شدند و نقد
حیات خود را بمکافات نادرستی بعین بحر فنا دادند و حضرت جهانبانی
بقدم نجات و تمکین بر فیل سوار شده از آب عبور فرمودند و بکنار
دریا از فیل فرود آمده راه بر آمد ملاحظه مینمودند چون کناره
بلند بود و راه بر آمد میسر نمی شد یکی از سپاهیان از غرقاب نجات
یافته در آنجا رسیده دست مقدس آنحضرت را گرفته بالا آورد و در
معنی بدستیاری سعادت جاودانی بخت و دولت بخود کشید آنحضرت
نام و مولد او پرسیدند بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد
غزنوی است از ملازمان میرزا کامرانم آنحضرت او را بنوازشهای خسروانه
امیدوار فرمودند و درین اثنا مقدم بیک از اعیان میرزا کامران
آنحضرت را شناخته خود را در سلک جمعیت یافتگان نوید دولت
درج ساخت و باین نیت اسب خود را پیش کشیده بمواعید الطاف
بادشاهی نوید اختصاص یافت حضرت جهانبانی از آنجا متوجه دار الخلافه
آگره گشتند و در اثنای راه میرزایان آمده همراه شدند چون بحدود
موضع بهنگانور رسیدند اهل آن قصبه راه خرید و فروخت بمردم
بادشاهی بسته در مقام بی هنجاری درآمدند چنانچه هر کس بدست
ایشان می افتاد قصد او می نمودند تحقیقت این معامله چون بعرض
معلی رسید حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال
رفته باین گروه شقاوت پیشه دست بردی نمایند و تادیب کنند

قریب سی هزار کس از سوار و پیاده ازین گروه سقاوتمند فراهم آمده
بود و چون حکم پادشاهی بایشان رسید میرزا عسکری از رفتن تقاعد نموده
یادگار ناصر میرزا انچی چند انداخته میگوید که ازین اتفاق شما یان کار
باینجا رسید هنوز متنبه نمی شوید و یادگار میرزا و میرزا هندال فرمان
برداری نموده متوجه انجماعت شدند جنگ عظیم در پیوست و جمعی کثیر از
کوار ان بی سعادت بقتل رسیدند و میرزا انچی تنبیه نموده مراجعت کردند
و میرزا عسکری که شکایت ناک آمده بود معاتب شد و ازانجا حضرت جهانبانی
الغار فرموده باکره نزول اجلال فرمودند اطراف ممالک برهم خورده
و فتنه از هر طرف سر برداشته صبح دیگر بمنزل قدوة الاکابر میر رفیع
که از سادات صفوی بکمال علم و عقل متفرد و باکرام و اجلال سلاطین
تا از وقت بود تشریف برده مشورت فرمودند آخر الامر رای جهان آرای نهضت
قرار بران یافت که بجانب پنجاب فرمایند اگر میرزا کامران را عقل و دوربینی
و سعادت یاوری کند و در مقام تلافی و تدارک در آمده کمر نیکو خدمتی
بربندد هر آئینه رخت فتنه بسته میگردد و باین عزیمت صایب ازانجا متوجه
لاهور شدند میرزا عسکری بسنبهل شتافت و میرزا هندال بالور رفت و
هژدهم محرم این سال قاسم حسین سلطان بموافقت بیک میرک در ساحت
دهلی سعادت رکاب بوس دریافت و جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند
و در بیستم شهر مذکور ازانجا بیشتر نهضت فرمودند و در بیست و دویم
این ماه در قصبه رهتک هندال میرزا و میرزا حیدر دولت حضور
اقدس دریافتند و در بیست و سیوم ماه حضرت جهانبانی در رهین منزل نزول

باقبال فرمودند

اقبال فرمودند اهل قلعه دروازه شهر را بر روی آنحضرت ببستند و ابواب
شقاوت بر خود کشودند و آنحضرت بدولت و سعادت متوجه شده در اندک
زمانی اهل قلعه را تنبیه فرمودند و در مقدم منزل موکب والا بسرهند رسید در
بیستم این ماه میر نقیر علی در اثنای راه ثمل حیات بربست و چون موکب
عالی در حوالی لاهور قریب دای دوتقاض رسید میرزا کامران باستقبال
آمده ملازمت کرد و آنحضرت در باغ خواجه دوست منشی کرد که نزه‌ترین
منازل لاهور بود بدولت فرود آمدند و میرزا هندال در باغ خواجه غازی
که دران ایام دیوان میرزا کامران بود منزل گرفت و متعاقب آن
میرزا عسکری از سنبهل رسید و در خانه امیر ولی بیک نشست و درین
ولا دولتمند سعادت منش شمس الدین محمد که کناره دریا دست داده
بود آمده و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت و در غره ربیع الاول
نهصد و چهل و هفت تمامی برادران کرامی و امرا و سایر ملازمان جمع آمدند
و با وجود چندین اسباب آگاهی و تنبهات آسمانی این عزیزان آگاه
نمیشدند و کمر صدق برمیان همت نمی بستند و در هر چند گاه در ملازمت
حضرت جمع آمده کنکاش میکردند و بر اتفاق و یکجهتی عهد و پیمان می بستند
و اکابر و معارف را برین گواه میگرفتند و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود
برادر ابوالحق و میر ابوالبقا داخل کنکاش می بودند تا آنکه روزی
جمیع میرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شده بر اتفاق و یکجهتی تذکره
نوشته شد و تمام اهالی و اعیان گواهی خود را بران سجل سعادت ثبت نمودند
چون این مظهر نفوذ باختتام رسید شروع در کنکاش کردند آنحضرت
در هر باب نصایح بلند کلمات ارجمند فرمودند و بر زبان گوهر بیان

گذشت که خاصیت عاقبت طایفه که از جاده قویم اتفاق عدول کرده اند

بر عالمیان روشن است علی الخصوص درین نزدیکی چون سلطان حسین میرزا

در خراسان کوس رحلت زد بجده بزرگ کامکار اقبال مند گذاشت با شعار معنی

مستقل و سامانی موفور از بی اتفاقی برادران ملک خراسان که چندین سال

بیامن معدلت مرکز امنیت بود در اندک فرصتی حوادث گشته بشاهی بیک

انتقال یافت و از جمیع فرزندان تقیبر بدیع الزمان میرزا که بروم رفت اثری

نماند و همه فرزندان میرزا بایسنه و اقوام خواص و عوام مطعون و ملوم

شدند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی هندوستانی بدین و بیعت رابطه

منتقت گرفته اند اگر از بی اتفاقی شمایان از حیط تصرف برآمده بدست

چنین ناکسان در آید دانایان شما را چه گویند اکنون درین باب عجب

نقد سکه فرو باید برد و از گریبان غیرت بیرون باید آورد و تا در میان

خلایق سربلندی حاصل آید و موجب گرد آوری رضای ایزدی گردد هر یک

از ارباب عهد و پیمان و اصحاب مواثیق و ایمان چنین عهدی قریب را

فراموش کرده بمقتضای هوا و هوس خود سرگشت آنچه بخاطر من

میرسد آنست که بادشاه و همه میرزایان جریده روزی چند در غال

بسر برند و اهل و عیال تمام مردم را من برداشته بکابل برم و جامی بزنم

طی کردم و میرزا هندال و با دیگر کلا یاد کار ناصر گفتند که بالفعل جنگ با

افغانان صورت نابست که هم بود دیگر رفته آن ولایت بدست آریم

و بفتوت و بگرات را تسخیر کنیم و چون این دو ملک بدست افتد و کار بانتظام

آید تخلیص این ملک باحسن وجوه میسر خواهد شد میرزا حیدر گفت مناسب

آنست که تمام میرزایان از کوه بسهرند کوه مارنک دامن ها را محکم ساخته

بنشستند

بنشستند و من متعهدم که باندک تعقوی در دو ماه کشمیر را مستخلص سازم و چون

جز آن فتح کشمیر رسد هر کس متعلقان خود را بکشمیر رسد هر کس متعلقان خود را بکشمیر بفرستند

که ما منی محفوظ از ان نیست چاره همی باید که شیرخان بر سد بار دو شنا و قرب

زنهار که اعتقاد دهار به او بست بکوهستان نمی تواند رسید و در اندک زمستی

لشکر افغان ویران خواهد شد چون زبان اینها با دل موافق نبود سخن با تمام

نشده مجلس تمام و هر چند گاه سخن در میان می آمد و انحضرت نصایح ارجمند

میفرمودند که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود و از تیره رائی

برگشته در مقام صفا آید میرزا از سخن خود برنمی گشت و عملی بحث او انکه هر

یکی بطرفی ویران شوند و خود بکابل رفت گوشه عزت را غنیمت شمارد و

بهوس سور اندیشهای نادرست فرو رفته بود و سخنان اقبال بخش هوش

افزا او را بیدار نساخت بظاهر دم از موافقت میزد و میگفت بفلان

ساعت مسعود برآییم و از یک دلی و یکرنگی به نگارش ما اف کرامت می بندیم و از

راه باطن اساس مخالفت را استوار تر میساخت تا انکه از غرض کاو تیره رائی

قاضی عبد الله صدر خود را بنهانی پیش شیرخان فرستاد که رابطه وداد استحکام

عهد و پیمان محبت با و بندد و کام خود را از عدو دشمن جوید و در مضمون

مکتوب چنان نوشت که اگر بنجاب بدستور سابق بر من مقرر دارند در

اندک زمانی کارهای شایسته بتقدیم رسانم شیرخان بعد ازین واقعه

تا دهلی آمده قدم پیش نمی نهاد و این قضیه را از مساعدات بخت خود میشناخت

و اندیشه مند بود که اگر پیشتر روم مبادا کار من پس تر افتد و از جمعی که

در لاهور می شنید متوهم بوده کمال هراس داشت درین اثنا صدر

بر عذر که بادونات فطرت فرارت جبلت داشت رسید شیرخان که مدار شد او

۱۲۴

برو دباه بازی بود و صدر را کرم دریافت و از مژده بی اتفاقی از یکدیگر جدا
شد و جواب او را موافق مدعای میرزا گفت و این بی دولت تحریص پیش آمدن
خلاف نموده مقدمات خذلان در میان آورد و شیرخان حیله سازی را با او همراه ساخت
تا بر حقیقت معامله آگاهی یافته بازگرد و میرزا کامران فرستاده شیرخان را در نواح
لاهور دید و در آن روز جشن داشت و حضرت جهانبانی را نیز التماس کرده
آورده بود بار دیگر میرزا کوته اندیش خام طمع باز همان بی سعادت را پیش شیرخان
فرستاد و در این مرتبه نیکخواهان از دریای سلطانپور رسید حرف نادولتخواهی
در میان آورد شیرخان را بر گذشتن آب دلیر ساخت و در این اثنا مظفر ترکمان
که بقراولی بنواحی آب سلطانپور تعیین شده بود آمده بموقف عرض رسانید
که لشکر از آب سلطانپور عبور کرد و جلیده بیک برادرزاده من که بسیرت
و صورت از مقبلان و منظوران درگاه بود بشهادت رسید او آخر جماد
الاخری حضرت جهانبانی و میرزایان از آب لاهور که پایاب بود عبور فرموده کوچ
بکوچ تا کنار آب جناب رسیدند و حضرت جهانبانی را چون داعیه کشمیر تصمیم یافته بود
جمعی را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند و
هنگام که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار رفت میرزا حیدر را از
جانب خود بحکومت لاهور گذاشته بود و خواجه حاجی و ابدال ماکری و ریکی چک
و جمعی از امرای کشمیر مخالفت والی آنجا نموده بحدود لاهور آمده بودند که باشنائی میرزا
حیدر لشکری از میرزا کامران گرفته ولایت کشمیر را در تصرف خود در آرند و هر چند
میرزا حیدر سعی نمود نقش این آرزو صورت نبست و در وقتی که میرزا
هندال خطبه بنام خود ساخته فتنه انگیز شد و میرزا کامران از حدود لاهور بجانب
اگره توجه نمود میرزا حیدر بکوشش تمام از دار الخلافه لشکری بتسکینی بابا جو چک

از عقبهای

از عقبهای میرزا کامران بود ترتیب داده فرستاد که بمدد رقه امرای کشمیر که نام ایشان
ذکر یافت رفته ولایت کشمیر را در تصرف آرند بابا جو چک در رفتن مساهله نمود
تا آنکه قضیه بر عقب گذر جوسه که چشم زخم دولت ابد پیوند بود و بر زبان عام افغان و مشار الیه
فتح و نصرت نموده و امرای کشمیر در حدود نوشهره و راجوری در شعاب جبال بسر برده
منتظر امری می بودند و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر می آمد مشتمل بر
مرغبات کشمیر و میرزا آن خطوط را بموقف عرض حضرت جهانبانی میرسانید و خاطر اقدس را
روز بروز بسیر ملک دلگشای کشمیر شوق می افزود و در این ولا بموجب آن رخصت داده شد
که اولا میرزا با جمعی به نوشهره رود و اگر امرای کشمیر که همواره ترغیب رفتن کشمیر میکردند
کار آمده و پنهان سکندر توپچی با مردم خود که جایگیردار نزدیک آنجا بود و دست آمده ملحق
شود و چون بعقبه رسید امیر خواجه کلان بیک که از امرای کلان حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی بود و مجمل احوال او ایراد یافته خود را بکومک رساند و چون خبر رسیدن
خواجه کلان بیک بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال متوجه
انصوب کردند و آنحضرت در کنار دریای جناب بودند که میرزا کامران و
عسکری میرزا با خواجه عبد الحق و خواجه خاوند محمود متوجه کابل شدند و محمد سلطان
میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا از حدود ملتان جهت تفرقه شنیده بر لب
دریای سند بمیرزا کامران ملحق شدند و در غره رجب نهصد و چهل و هفت
حضرت جهانبانی را که عزم رفتن کشمیر مصمم بود میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا
و قاسم حسین سلطان ابرام نموده بجانب سند بردند خواجه کلان بیک که همراهی
حضرت جهانبانی جنت آشیانی قرار داده بود از سیالکوت رفته بمیرزا کامران
همراه شد و سکندر توپچی خود را بکوه سارنگ کشیده و در رجب نهصد و چهل
هفت که حضرت جهانبانی سبی میرزایان متوجه حدود سند شدند بعد از چند منزل

هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا از بی تأملی باغوای بیک میرک که از ملازمت جدا
شده بایشان پیوسته بود راه مخالفت پیش گرفته از آنحضرت جدا گشتند درین
اثنا قاضی عبدالله با جمعی از افغانان رسید قراولان میرزا هندال را گرفته
پیش میرزا آوردند افغانان سیه روزگار بقتل رسیدند و عبدالله تیره
بخت که نفسی چند از عمرش هنوز مانده بود بشفاعت میر بابا دوست از سیاست
نجات یافت و تا بیست روز میرزایان در تیه حیرت سرگردان بودند
هیچ نمی دانستند که چکار کنند و کجا روند از بخت و سعادت جدا گشته و هم صحبتی
دولت را گذاشته مقصد گم کرده و راه بی برده هایم و متحیر می گشتند و حضرت
جهانبانی براه دشت متوجه بکر بوده از روی تخمین و قیاس راهی میرفتند آب نایاب
و علف هیچ جایی بهر رقه تحمل و زاد توکل طی منازل و قطع مراحل مینمودند تا انکه روزی
آواز نقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که بود در و گروهی میرزا هندال و
یادگار ناصر میرزا اقدمی در وادی طلب میزنند حضرت جهانبانی میر ابوالبقا
را که از همراهی میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب
عالی و جلیس محفل والا بود پیش میرزایان فرستادند تا از مستقر این
موکب اعلام دهند و سخنان سعادت بخش خردافزا گفته میرزایان را باستلام
عتبه علیه هدایت بخشند علیه هدایت بخشد میر بموجب اشارت عالی میرزایان را
پند تدبیر ساختند بدولت ملازمت و سعادت مرافقت رهنمون گشت و
باتفاق متوجه ولایت بکر شدند و خواصخان و فوجی عظیم افغانان از دنبال
می آمد هرچند لشکر ظفر قرین بغایت اندک بود بجنگ دلیری نمیکرد و در
اواخر شعبان کار دوی والا باجه رسید امیر سید محمد باقر حسنی که در پاجه
سادات و علمای عهد بود رحلت نمود و همانجا مدفون شد و آنحضرت بر فوت او

تأسف عظیم

تأسف عظیم فرمودند و چون عالم کون و فساد نشاه ایست که رفتنی و گذاشتنی جز
بقضا که شده بود بانع نظران مقام تسلیم دست داده بحکم ایزدی راضی گشتند و چون
نزدیک بوطن بخشو لنگاه که از زمین داران و اعیان آن سرزمین بود خیمه
سرادقات جلال شد فرمان عنایت و منشور التفات و خلعت فاخر مصحوب بیگ محمد
بکاول و تلک بیک فرستادند و او را بخطاب خانجهان و علم و نقاره امیدوار
ساخته در باب دولتخواهی و خدمتگاری و فرستادن غله باردوی معلی امر
فرمودند بخشوی لنگاه استقبال فرستادها نموده تسلیمات بجای آورده و
باحترام پیش آمد اگرچه بخت یاوری نکرد که آمده سعادت زمین بوس دریابد
اما و آنچه مأمور شده بود فرمانبرداری نموده بتقدیم رسانید و پیشکش
لایق فرستاد و هم سوداگران را سری راه کرد که از اقسام اجناس غله بکر
والا آورده فروختند و کشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجه
بکر شدند و یادگار ناصر میرزا برسم هراولی پیش پیش میرفت در بیست و هشتم
رمضان نهصد و چهل و هفت و رایات عالی بحدود بکر رسید و پیش ازین بدو
روز قاضی غیاث الدین جامی را که انتسابی باین دودمان عالی داشت و بفضایل
و مکارم محلی بود بمنصب صدارت ممتاز فرموده بودند چون بتوفیق ایزدی چندین
اخطار سفر قطع نموده بحدود بکر منزل شد قصبه لوهری که در کنار دریای سند
و برروی بکر واقع شده است مضرب خیام عالی گشت آنحضرت بنفس نفیس خود
در باغی که حوالی آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت نزول اجلال
فرمودند عمارات دلپذیر که دران جا تعمیر یافته بود بذات اقدس حضرت جهانبانی
رونق پذیرفت و سایر بساتین و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت

میرزا هندال جاریخ کرده گذشته فرود آمد و بعد از چند روز از آب گذشته
منزل کرد و یادگار ناصر میرزا نیز بعد از و بجانب آب منزل گرفت سلطان
محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسین بیگ ارغون بود و ولایت بکر را ویران
ساخته باستحکام قلعه داری مشغول گشته بود و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر
قلعه لنگر کرده و این شاه حسین بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغونست که چون حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی قندهار را از و بزور گرفتند او بجدود ته و بکر افتاد
و تمامی این ناحیه در تصرف خویش در آورد و چون موکب همایون بقصبه لهری
نزول یافت منشور عالی بسلطان محمود فرستادند که آمده احراز سعادت
آستان بوس نماید و قلعه را بملازمان درگاه بسپارد او معروض داشت
که من نوکر میرزا شاه حسینم ما دام که او بملازمت نیاید آمدن من در آیین
نمک خوردن پسندیده نیست و بی رخصت او قلعه سپردن هم سزاوار نه
و امثال این ضعیف نالی نمود و آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر
میر سمندر که از ملازمان معتمد بودند پیش میرزا شاه حسن به ته فرستادند و بمواعید
عنایات بشرف امتیاز بخشیدند میرزا شاه حسن فرستادها را بآداب دید
و شیخ میرک را که نقاره بود لا و شیخ پوران بود و جماعه ارغون از قدیم بشیخ مذکور
اراده و اعتقاد داشتند برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان بادشاهی
بدرگاه معلی فرستاد و عرضه داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد
ولایت خاجکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غله ممتاز
است مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بآن صوب منعطف سازند و
آنرا در تصرف در آرند که هم سپاه دولت را فراغت خواهد بود و هم من بخدمت

اندیل

نزدیک خواهم شد دولت قرین و سعادت همنشین آمده که آنحضرت بایلغار
نزول اجلال ارزانی داشته اند و بمرور و تدریج وحشتها از خاطر زایل
کرده بسعادت رکاب بوس سرافراز خواهم شد و معروض داشت که چون من
بعز بساطبوس مستسعد گردم باندک توجه حضرت ملک گجرات در حوزه تصرف
اولیای دولت خواهد آمد و بعد از انتظام مهام آن سایر ممالک هندوستان
بدست خواهد افتاد و آن ناجوان مرد حقوق را بالعقوق مبدل ساخته و در مکر
و تزویر در آمده سخنان دروغ را راست نما را جلوه میداد و آنحضرت میرزا
هندال را بجانب پاتر دا نمزد و تعیین فرمودند تا پنج شش ماه خود در
نزهتگاه لهری بسر برده که شاید حاکم ته را سعادت پیش گیرد و درین ایام
بجهت سرافرازی میرزا هندال به یورت او بجدود پاتر تشریف ارزانی
داشته شدو بمقدم دولت فزا پایه سعادت او را سر بلند گردانیدند
چون زمان ظهور نیر اقبال و طلوع نجم جاه و جلال که زینت بخش جمال صورت
و معنی و حسن افزای کمال دنیی و عقبی است نزدیک رسید اسباب حصول
این دولت عظمی و آثار وجود این عطیه کبری زمان زمان آماده تر
میگشت که بفیض قدوم آن نور بیرو روایزی دیده انتظار چندین
هزار سال قدوسیان عالم بالا روشنی پذیرد و شام امید زمانه از پرتو
نور مقدم آن ورد اکلیل خلافت فیاد صبح سعادت گیرد آن بود که درین
یورش در خوبترین آنی و فرخنده ترین زمانی در بهمنصد وجهل و هشت
حضرت مهد علیا قدسی نشانی مریم مکانی را که فروغ عفت و طهارت و نور
سلطنت و ولایت از جبین مبینش میدرخشید بآیین بادشاهی و رسم
بزرگی در حباله عقد در آورده بودند و حسن اقبال آرایش شد و از گنجینه انعام نقد

برق روزگار ریختند و لهارا بنیم دولت مسرور و معمور ساختند
و خواجه حجری جامی درین امر سعادت پیرا کمال خدمت و عبودیت بجا
آورد و از انجا همعنان دولت و اقبال متوجه اردوی معلی شدند و مرتبه
حدود بکر مجمع سعادت بود رفته رفته ارنی دو لتی زمین داران کرانی
غله و ویرانی ولایت روی داد و پیوسته در خواطر میرزایان که همرکاب
و همعنان بودند اندیشهای پست و فکرهای نادرست که در مشرب نفاق
گوارا و مطبوع تواند بود می گذشت تا آنکه میرزا هندال بموجب اغوای نابکار
ناصر میرزا که پیوسته در باطن داعی مخالفت بود و تحریک قراچه خان که از
جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت برخاسته بقندهار رفت
و کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود طلبیدن او اعلام
بخشید چون این خبر بمسامع قدسی آنحضرت رسید روز شنبه هژدهم جمادی
الاولی نهصد و چهل و هشت بمنزل میر ابوالبقا تشریف برده صحبت بزرگانه
داشتند و باعزاز تمام خدمت میر را پیش یادگار ناصر میرزا برسم رسالت
فرستادند که میرزا از خطرگاه خطا بمسلک مستقیم صواب آورد و میر بسعادت
رفته میرزا را بسخنان سعادت آموز و مقدمات نصیحت آمیز از راه
مخالفت باز آورده بشاه راه موافقت رهنمونی کرد و میر بحقیقت
و آیین حقیقت خوانده از اندیشهای نادرست باز داشت و
مقرر ساخت که میرزا از آب گذشته ادراک ملازمت نماید و بعد
ازین در پیشگاه خدمتگاری و جانسپاری ثابت قدم باشد مشروط بآنکه
چون هندوستان فتح شود از سه حصه یک حصه از و باشد و چون بکابل
نزول اجلال واقع شود غزنی و چرخ و مواضع لوهگر که حضرت گیتی ستانی

فردوس

فردوس مکانی بو الده میرزا عنایت فرموده بودند با و تعلق گیرد روز
چهارشنبه میر خدمت رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود مردم قلعه بکر
از رفتن میر واقف شده جمعی را بسر کشتی فرستادند و بر میر تیرباران
کردند زخمی چند کاری بمیر رسید روز دیگر ازین عالم فانی بملک بقا پیوست
حضرت جهانبانی را ازین واقعه اندوه رقت تمام روی داد و تاسف
عظیم فرمودند و بر زبان حقایق ترجمان آنحضرت گذشت که از
مخالفتها و سرگشتیهای برادران حق ناشناس نمک پرورده و ما و بیدولتی
یاران دو رو بستان که ملک هندوستان از دست بیرون رفت و چندین
کلفتها روی نموده همه یکطرف بلکه هنوز آن حوادث طرف این نمی
تواند شد و الحق بزرگی میر همین قدر بود که از روی قدرشناسی فرمودند
لیکن چون در ذات مقدس حضرت جهانبانی خرد دوربین و عقل حق شناس
ودیعت نهاده دست قدرت بود در چنین مواقع که لغزش گاه
بزرگان دین و دولت است قرین عقل کامل بوده برضا و تسلیم گرایند
و هر آینه در احتمال این سوانح و دانش ربایی که بسا مردم را پای صبر از جای
میرود و هوشمند خداپرست با عقل خداداد مشورت فرموده برضا گراید
و اگر بواسطه هجوم عوام و استیلای طبیعت باین نزهتگاه نتواند رسید
جزع و فزع که شیوه دلبستگان عالم صورت است گذاشته به نخلستان شکیبائی
در سازد و صدللّه که آنحضرت اگرچه بمقتضای بشریت در اول حال قدری
مغلوب احزان و هموم شدند لیکن رهنمونی عقل کامل بطرزی که بالغ نظران
خداشناس در گلستان برضا و تسلیم گلدسته بندد و میوه چین باشند بلوغ
کلی حرز بستن گشته بهبود را در تقدیر ایزدی دانستند و بدیده حقایق بین نگاه کر

بتحقیق این حقایق شدند بعد از پنج شش روز ازین سانحهٔ عبرت بخش
یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت جهانبانی دریافت
آنحضرت او را بروابط مهربانی پیوند روحانی دادند درین اثنا شیخ میرک
فرستاده حاکم تته را رخصت داده بحاکم تته منشور عالی فرستادند که آنچه
التماس نموده بود بموقف قبول پیوست بشرطی که از روی عقیده آمده
ملازمت کند والی تته مدتی حرف آمدن در میان داشت چون سخن او از
جزاء صدق بی فروغ بود پرتو وقوع نمی یافت تا آنکه حضرت جهانبانی گرد
آن حدود را بیادگار ناصر میرزا مکرمت فرموده غرهٔ جمادی الاخری سنه
چهل وهشت بصوب تته نهضت فرمودند و انچنین ولایت خراب که بیمن
عدالت بادشاهی رو بآبادانی نهاده ارتفاع غلات وتحصیل حبوبات
بدرجهٔ اعلی رسیده بود بمیرزا داده پیشتر عزیمت فرمودند نزدیک قلعه
سهوان فضیل بیگ برادر منعم خان و ترسن بیگ برادر بزرگ شاهم خان و
جمعی دیگر تا بیست نفر بر کشتی سوار میرفتند که جمعی از قلعه برآمده قصد این
جماعه نمودند اینها باتفاق از کشتی برآمده بجانب تاختند مخالفان رو بگریز
نهاده بقلعه در آمدند چندی ازین شیران بیشه مردانگی نیز بقلعه در آمدند
چون از کمک ناامید بودند مراجعت نموده باردوی معلی ملحق گشتند دهفدهم
رجب حضرت جهانبانی بدولت و اقبال رسیده قلعه سهوان را محاصره فرمودند
پیشتر از آنکه موکب همایون بگرد قلعه نزول فرماید محافظان حصار حدایق
و عمارات حوالی قلعه را ویران ساخته بودند در ایام محاصره حاکم تته پیش آمده
سر راه گرفت و نگذاشت که غله باردوی ظفر قرین رسد از امتداد
محاصره و کم رسیدن غله بعسکر اقبال فرومایهای بی حقیقت راه گریز پیش گرفتند

تا انکه

تا انکه مردم کلان را که گمان حقیقت بایشان بوده میشدند بی جهت از جای نفر میرفتند چنانچه میر
طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبدالباقی برخاسته باردوی
حاکم تته رفتند و میر برکه و میرزا حسن و طغر علی و الله قلی علی بیگ و خواجه محب علی
بخشی پیش یادگار ناصر میرزا شتافتند و درین اثنا بمسامع علیه رسید که منعم خان
و فضیل بیگ و جمعی دیگر اتفاق نموده میخواهند که خود را بکناره کشند آنحضرت
از روی احتیاط منعم خان را که سرکردهٔ آنها بود مقید ساختند سخن باین نحو
داشته بسمع میرسید از احوال یادگار ناصر میرزا پرداخته میشود چون آنحضرت
او را بیکر گذاشتند او لری را جای اقامت خود ساخت دو مرتبه مردم قلعه
برآمده غافل بر سر میرزا ریختند و خواهی نخواهی از جانب میرزا مردانگیها
درین جنگ بظهور آمد محمد علی قابوچی و شیر دل که هر دو بمنعم خان قرابتی داشتند
مردانه شربت خوشگوار شهادت در کشیدند بار سیوم دلیرانه از کشتی برآمده
در ریگ زمین جنگ صف کردند درین مرتبه مردم میرزا آنچنان دست
بردی نمودند که قریب سیصد و چهار صد کس مخالف بقتل رسیدند و آن ریگ
تفسیده بخون فاسد این خون گرفتها سیراب شد و آنچنان ترس فرو گرفت که
دیگر اراده پیش دستی نکردند و میرزا شاه حسین پیشتر از پیشتر داعیه فریب بخود
قرار داده میرزا را از راه راست بیرون برد و بابر قلی مهردار خود را
پیش او فرستاد که من پیر شده ام و غمخواری ندارم صبیه خود را بتو نسبت
میکنم و بجز این بتو میگذارم و روزی چند که از حیات مستعار من باقیست
رایگان از دست نمیدهم و باتفاق ملک گجرات تسخیر خواهد شد الغرض آن
ساده لوح را بمواعید کاذبه عرقوبی فریفته ساخت و او از سخافت عقل
و اعوجاج فکر داغ بیوفائی بر جبین حال خود نهاد اگر ذره از مروت و حمیت

ازفراست درجبلت او تعبیه می بود بر تقدیر صدق مواعید هم هرگز قدم در
دایرهٔ بیوفائی نمی نهاد و بر سخنان عرض آمیز عذر اندیشان گوش هوش
نداشته بحقیقت درزی خود را سربلند میداشت و چون حضرت جهانبانی
عزت لشکر را دیده کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند که خود را بر سر
حاکم تته که سر راه گرفته بزودی رساند تا معسکر اقبال از تنگنای ضیق بتوسعه
گراید میرزا اگرچه از دل برگشته بود اما پاس ظاهر بقدری نموده پشتیبانی از خود
بیرون فرستاده و در روان شدن بر همان خیال خام تعلل و اهمال مینمود
درین اثنای حضرت جهانبانی شیخ عبدالغفور را که از نسل مشایخ ترکستان
بود و آنحضرت او را یکی از پیران خود ساخته بودند فرستادند که اهتمام
نموده میرزا را بزودی بیارد و این بی سعادت چنانچه گفته اند
کین ره که تو میروی بترکستانست   روی کرده برعکس مدعا چندان سخنان
ناشایسته خاطرنشان میرزا کوتاه بین کرد که در ارکان ظاهر میرزا نیز
خلل تمام راه یافت و پشتیبانه را که بیرون فرستاده بود برگردانید و عذرهای
ناموجه گفته فرستاده و چون معلوم حضرت جهانبانی شد که روزگار بجهان بر
بی‌ناسازگاریست و تنگی معسکر اقبال از اندازه میگذرد و توقف در حوالی
قلعه مناسب وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذی قعده بجانب بکر و لهری توجه
فرمودند و درخلال این حال یکی از اعمال نامرضیه یادگار ناصر میرزا آن بود
که باغوای حاکم تته گندم و غله که از زمین داران دولتخواه بودند در کشتی
بهم رسانیدن و غیر آن دولتخواهیها بموکب عالی نموده بودند گرفته پیش
حاکم تته فرستاد و تا آن حق ناشناس آنها را بجریمه همه توفیق این خدمت
بقتل رسانید و آنحضرت این عمل ناشایسته او و مثل آن اگذارنده هماره

در مقام

در مقام مدارا بودند که شاید بر صفحهٔ اعمال رقم پشیمانی کشیده در مقام تدارک
درآید چون رایات عالی بحدود لهری رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیت
خود بقصد اردوی معلی متوجه گشت آنحضرت از شنیدن این خبر فی الفور بدولت
و اقبال سوار شدند هاشم بیگ که از معتقدان خیر اندیش میرزا بود ازین
حرکت شنیع آگاهی یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید و جلو میرزا را
بعنف گرفته تاب داده و انواع سرزنش و نکوهش کرد و تلخ و درشت
گفت که مگر راه و رسم مروت و شرم و آداب ادب و آزرم از عالم برافتاد
چنین بیجگری کردن و با ولی نعمت خود برابری نمودن در کدام مذهب
و ملت و کدام قانون عقل و حکمت رواست   نیکو مثلی زده آن سپهدار
کاندازه کار خود نگهدار   بر پایهٔ قدر خویش نه پای   تا بر سر آسمان
کنی جای   امثال این سخنان هوش افزا گفته میرزا را به بندر لهری باز
آورد و درین اثنا جمعی کثیر مثل قاسم حسین سلطان را بتحقیق پیش گرفته
از آنحضرت جدا شدند و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند چون بمقتضای
غوامض حکمت الهی و دقایق مصلحت ازلی که در ضمن هر نامرادی چندین
اسباب مراد سرانجام می یابد درود ریاسند نقش مراد نشست و عیار
بجهد نامردمی مردم گرفته آمد و بی اخلاصی لشکر و بدمردی برادران
و بیخردی اقربا و نامساعدی روزگار مشاهده افتاد و خواستند که در
لباس تجرد تفرید قدم شوق در بادیه ره روان راه خدا زنند و حلقه
کعبهٔ مراد و سررشتهٔ دامن مقصود بدست آرند یا آنکه کنج عزلتی
گزینند و زاویهٔ فراغی از دیدن اخوان زمان اختیار کنند و ازین
جهان پر آسیب و جهانیان پر فریب برکران باشند جمعی از همراهان

بخیر اندیش که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عنان رفاقت
بوده‌اند بالحاح و زاری درخواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس
رسانیدند که مصلحت در آنست که درین ولا سایه همای دولت بر سر ولایت
مالدیو انداخته نفسی راست کنند که بارها عرایض عبودیت و نسبت ولا
بندگی زده ست و لشکر و سامان دارد ظاهر آنست که وقت را غنیمت
شمارد و در رکاب دولت بوده مصدر خدمات پسندیده گردد و
بتدریج آنچه مکنون و مامول خاطر دولتخواهان است صورت وقوع یابد
حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاهداشته بآنصوب توجه
فرمودند و منشور عنایت متضمن نصایح دولت افزا مصحوب ابراهیم ایشک
آقا [illegible] و کارنامه میرزا را فرستادند که شاید بر افعال شنیعه خود واقف
گشته مسلک ندامت پیموده باشد و از آیین شقاوت باز آمده اختیار
سعادت موافقت نماید و در آن فرمان عطوفت نشان این بیت رقم
زده کلک عنایت شده بود که   ای برخسار چو مه چشم چراغ دگران
سوختم چند شوی مرهم داغ دگران   میرزای غنوده عقل چون بخت
بیدار نداشت نصیحت در مزاج او بکار نیامد بهمان خام طمعی طریق
بیوفائی اختیار کرده در صدد و درپی تقاعد نمود حضرت جهانبانی بمقتضای
یکم محرم بقصد جیسلمیر و نه بجانب او نهضت فرمودند و از آنجا هژدهم ربیع الاول
بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند و در چهاردهم این ماه بقلعه
دیوراول نزول اقبال فرمودند و در بیستم ساحت واصل پور مضرب سرادق
رفعت احتشام شد و هفتم ربیع الآخر در دوازده کروهی بکنار اتفاق
نزول افتاد و در اثنای راه دو سه جا خاطر قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه

منزوده

مند بوده سخنان که لایق آداب حزم باشد بموقف عرض میرسانیدند و پیوسته
بمضمون احتیاطا که عنوان منشور دولت است آگاهی میدادند تا آنکه از جمله مخبر
که از هوشمندان سرآمد بود بحکم عالی پیش مالدیو شتافت و بر مکنونات
ضمیر و منویات خاطر او اطلاع یافته معاودت نموده بعرض اقدس رسانید
که هرچند مقدمات اخلاص تمهید میدهد اما ظاهر آنست که پرتو صدق خلاصه
باشد چون رایات اقبال نزدیک بولایت او رسید سنکای ناگوری که از
معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگری در اردوی معلی رسیده التماس
کرد الماس بهادار را در مقام بیست و جوی خریداری در آمد چنانچه بخریدن هم
نرسید یا بجوهر شمشیر آبدار بدست افتد که رای جهان آرای باو انضمام
یافته باشد یا بعنایت پادشاهان والا همت میشود و بالجمله از آمدن این
مزدور اندیشه مندتر شدند و بدریافت سمند تحسین نمودند و باز از
روی حزم و احتیاط که دام کار فرمان روایان است علی الخصوص در هنگام
فترت و تنگدستی رایمل سونی را فرستادند که بعبارت خود را بناگور رسانند
و آنچه بفروغ فراست دریابد بعرضه داشت نماید اگر مجال نوشتن نباشد
باشارت معهود اعلام نماید و اشاره و قاعده فاتق مالدیو آنکه فرستادگان
هر پنج انگشت را باهم گیرد و علامت خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها
بگیرد و موکب عالی از قصبه پهلودی که در سی کروهی جودهپور که موطن
مالدیوست دو سه منزل گذشته بکنار کول جوکی نزول اقبال فرموده
بود که قاصد رایمل سونی رسید و انگشت خنصر را گرفته و ازین اشارت
کشف حقیقت شد و عاقبت بهیج تیز انجامید که اندیشه این بخت
تیره روزگار مکر و غدر است و جمعی کثیر را بعنوان استقبال تعیین کرده

خیالات باطل در سر دارد آنحضرت عنان عزیمت بصوب پهلودی منعطف
گردانیدند اگرچه گروهی از مردم برین آنند که مالدیو در بدایت حال در
مقام خیراندیشی و خدمتکاری بود آخر بواسطهٔ اطلاع بر بی‌سامانی سپاه و قلت
لشکر از نیت اصلی برگشت یا بواسطهٔ استیلای او یا بسبب تحذیر او از اعانت
و خدمت بر هر تقدیر راه هدایت و سعادت از دست داده و رقم
گردانید و جمعی اتفاق دارند که از مبدا تا ختم اظهار بندگی نمودن و دعوی
عبودیت و بنیاد آن بالکل مبتنی بر نفاق بود القصه چون در آن هنگام
جهان‌آرایان نگارخانهٔ تقدیر در آرایش کار دیگر بودند هر کاری
که پیش گرفته میشد بنظام نمی‌انجامید و از هر جا که خیریت و نیکی امید بود
شرارت و بدی بظهور می‌آمد و چون زر اندودی این سپاه ناسره
بمحک تجربه رسید و عذر این نادرست در پیشگاه خاطر مقدس ظهور یافت
تردی بیک خان و منعم خان و جمعی دیگر از ملازمان موکب مقدس را حکم
شد که پیشتر رفته سر راه بداندیشان را گرفته نگذارند که بارو و ی
معلی‌های جرات نهاده دست افزار رسانند و همچنین ملاحظه کرده می‌آمده
باشند و اگر قابو باشد دست بروی هم نمایند و آنحضرت با معدودی از
جانسپاران حقیقت کردار و مخدرات سرادق عصمت روان شدند
از سپاهیان ظفرپیکر شیخ علی بیک جلایر و ترسون بیک و جمعی دیگر بودند
که مجموع عدد ایشان تا به بیست نفر میکشید دیگر بعضی از غلامان خاص
و شاگردپیشه‌های وفاکیش و از طبقهٔ اهل سعادت ملا تاج الدین مولانا چاند
منجم در رکاب نصرت قباب حاضر بودند چون موکب عالی از پهلودی گذشته
بساتلمیر رسید فوجی از مردم مالدیو نمودار شد و امرای که بدفع این مردم تعیین

شده

شده بودند راه گم کرده بطرفی دیگر افتادند و گروه مخالف را عبور بر جلوی
رایات عالیات واقع شد آنحضرت که کوه شکوه و جهان شجاعت بودند
پای ثبات در دامن تمکن و وقار در آورده با عقل خداداد و خرد مادرزاد
رجوع فرمودند و اکثر از عقایف را پیاده ساخته اسپان ایشان را
بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند شیخ علی بیک با
چهار دیگر از برادران حقیقت اساس پیشتر شده بر فوج مخالف که در غلوای
نخوت در آمده بودند تاختند تاختن همان بود و برداشتن همان جمعی کثیر از
مخالفان بقتل رسیدند و بتایید ایزدی اولیای دولت ظفر یافتند و
حضرت جهانبانی بعد از ادای مراسم شکر متوجه مقصد و جیسلمیر شدند غرهٔ جمادی
الاولی جیسلمیر مورد موکب عالی شد درین منزل امرا که راه گم کرده بودند
و از اراجیف مجروح خاطر شده سعادت ملازمت دریافتند گرد موکب
والا را توتیای چشم اقبال خود ساختند رای جیسلمیر که رای لونکرن نام
داشت از بی‌دولتی در مقام بدعهدی شد و کول آب را محافظت کرد
تا موکب بادشاهی که محنت جول کشیده و از بادیهٔ بی‌آب درین مرحله
خراب رسیده بود از بی‌آبی در آزار باشند شیران بیشهٔ حقیقت پیش
آمده دست بردی نمودند و آن گروه بی‌شکوه را شکست دادند
و از آنجا نهضت فرموده متوجه حصار فیض الحصار امرکوت گشتند
دهم جمادی الاولی بعد از عسرت معیشت و تنگی آب بآن حصن حصین
که مطلع نیر جلال و مخزن گوهر اقبال است شرف نزول ارزانی داشتند حاکم
قلعه که رانا پرساد نام داشت قدوم عالی را پیرایهٔ افتخار دولت خود
دانسته خدمات پسندیده بتقدیم رسانید و از برکات وجود مقدس

حضرت شاهنشاهی که حیرت افزای دیده وران زمانه گشت آنست که درهنگام
سعادت بخش که حضرت مریم مکانی بان یگانه در کارخانه تکوین حامله بودند
روزی که در جولی در آمده گرم رفتن بودند میل اقدس بانار شد و دران
صحرای بی آب و دانه که نشان غله بدشواری بهم رسد متخصصان بارگاه مقدس
حیران ماندند که ناگاه شخصی انبان پر از جواری بفروختن آورد و چون اورا
در بارگاه مقدس حاضر ساختند در مقام برآوردن شدند که ناگاه از میان
انطرف انار کلان سیراب پدید آمد و موجب عشرت و انبساط گشت و جهانی
در حیرت فرو شده حمل بر کرامات نمودند روزی چند دران سرزمین
دلکشا توقف افتاد و دراینجا تردی بیک خان و جمعی دیگر که مال و منال و اسباب
و اشیا را که همه بدولت ابدقرین بهم رسانیده بودند و درچنین عسرت و تنگی
از آنحضرت با وجود اظهار طلب دریغ میداشتند باتفاق رای امرکوت گیرانند نزد
آنحضرت از کمال مروت و فتوت ذاتی غایت مهربانی و انصاف بعضی از اموال
ایشان بجهت مدد و خرج ملازمان رکاب نصرت اعتصام برداشته قسمت فرمودند
و اکثر آنرا بهمان پست فطرتان تنگ حوصله باز دادند سبحان الله اثر یمن ترکیب
ذات قدسی سمات حضرت شاهنشاهی ظل الهی گردن ابنای زمانه و در ربقه اهل اوزکار
چگونه در قید کمند ارادت و اخلاص آمده است که دران روزگار امرای عظام
و امنای کبار به ادنی درجه اخلاص مشرف نبودند و در حالی که از برکات
عنایت صاحب بهم رسانیده بودند در چنین وقت احتیاج خست نمودند و
امروز بحقوران و دور ایستادگان بارگاه عبودیت را در صفت جانی
بسیاری شوق عروج بر اعلی مدارج کمال اخلاص است اگرچه در مقام
خطاب و عتاب باشند مکنیف خاصان درگاه و مقربان پایه اورنگ والا

بازوی عطیا

ایزد تعالی قرون و دهور این برگزیده ازلی را برای انتظام احوال جهانی
و جهانیان بر مسند رافت و سریر خلافت سربلند دارد و چون حضرت جهانبانی
را داعیه پیش رفتن در تسخیر صاحب تمکن داشت و وقت ظهور صاحب
زمین و زمان نزدیک رسیده بود و بملاحظه اختیار ساعت سعادت آثار غره رجب
نهصد و چهل و نه بتوجه عفت و محمل عزت حضرت مریم مکانی را با بعضی از
جان سپاران دران حصار سعادت اساس بجهاندار جان آفرین سپرده
بدولت و اقبال بشتر نهضت فرمودند درین هنگام چشم امید بیدار نشینان
شب انتظار باز بود و در نا امیدی بر روی روزگار فراز شرف ولادت
حضرت شاهنشاهی ظل الهی روی نمود و در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه
آن نور پروردگار الهی چنانچه همت گذارش یافت از بطن مکنون بعالم ظهور
آمد تا همه غمهای جهانیان بشادی جاوید انجامد و دل حضرت جهانبانی که
ابله زده کلفت بود مرهم آسایش یابد و آشوبخانه صورت نظام گیرد و
تفرقه زار معنی بجمعیت گراید نظارگیان قوت انتماشای فعل کام روا شوند
منتظران ملک صورت و معنی کامیاب گردند خرد را صاحب پدید آید
انصاف را پدر مهربان شود تمیز را دوست دانا گردد و عدالت را
بادشاه راستین باشد عطوفت را جوهرشناس خورده بین ظهور کند
قدر کند قدر دانی را بازار رواج گیرد صلح کل را میانجی دانش نوار پیدا شود
ظاهر را آراینده و باطن نماینده گردد والمنة لله که بر حسب امید شب
دیجور تفرقه را صبح جمعیت ساطع شد و شام اندوه را صبح شادمانی طلوع
نمود و از روی آسمانیان بر آمد و آسودگی زمینیان پیدا گشت و چون
این بارقه ظلمت سوز و لامعه گیتی افروز از آسمان قدس دران کل زمینی

برده کث نمی نمود مژده رسانان تیزرو برسانیدن این نوید سعادة شتافتند
و در اثنای راه که در حشم در رسید حضرت جهانبانی بظهور این لایحهٔ غیبی نگران
بود و ازین مژده جانبخش یکدل هزار دل شده سجدات شکر بدرگاه کارکه
در خارستان نامرادی گل مراد شگفاند و در تهی دستی ناکامی هزاران کام
در کنار نهاد و بجای آورد و اندرون و بیرون جشن شادی ترتیب داده
بنشاط پرداختند و وضیع و شریف و غنی و فقیر و خرد و بزرگ دست شوق
افشان و پای عشرت کوبان دران جشن اقبال بکامیابی الطاف بیکران
شرف افتخار یافتند و شرح این جشن عالی که عید آسمان و نوروز روزگار
بود و وصول مهد عزت حضرت شاهنشاهی بموکب والای حضرت جهانبانی و بعضی
سوانح دیگر که لیاقت طغرای منشور سعادت و عنوانی این مثال اقبال داشت
در ابتدای این کتاب عالی خطاب اندراج یافته چه این از رنگ معنوی
در نگارش بدایع واردات و غرایب واقعات و جلایل فتوحات حضرت
شاهنشاهی انتظام می یابد از ابتدا شرف ولادت اقدس و هرچه غیر این
نگاشته قلم نیاز کرد و تقریبی ست و سیرابی سخن و پیوند معنی بران باعث
والمنة لله که احوال گرامی این سلسلهٔ ابدی اعتصام نیز از آدم تا این
دم بطن بعد بطن بطریق اجمال گذارش می یابد و تا میرود نقاب از چهرهٔ
تفصیل میگشاید القصه ازانجا که عنصر مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی
جهان مروت و فتوت بود و برای خاطر اصحاب اخلاص ارادت تجرد را
موقوف داشته و انتظام عالم تعلق را که وجود سلاطین مخصوص این
معنی ست در نظر دوربین آورده متوجه ولایت مالدیو شدند و تیوال
و دیرت قدر این دولت بیدار که بخواب نتوان دید نشناخته الجمان

ناشایسته

ناشایسته پیش آمد نا گزیر باز با تمامی جان سپاران بارگاه سلطنت
متوجه بسند شدند که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک
گذشته نمایند هرچند رای جهان آرای برین نبود بهر حال برحسب تقدیر
صورت معاودت اتفاق افتاد چون موکب عالی نزدیک بالحذه رسید
معلوم شد که ارغونیان در قصبه جون انبوه شده اراده مقابله و محاربه
دارند حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ جلایر را که اباً عن جد بکارسپاری و اخلاص
موروثی از زمان ارتفاع رایت دولت جهانگیر حضرت صاحب قرانی
علم امتیازی افراشت با جمعی از دلیران و دلاوران پیش فرستادند
و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند چون بخت شیخ علی بیگ بطالع
منصور قوی بود روی بمعرکه نبرد شیرمردانه نهاد و باندک کس داد جلادت
داده در کم فرصتی هنگامه آن جماعه متفرق و منهزم ساخت تا تباشیر صبح ظفر
از مشرق تیغ و افق کمان بر دمید و خورشید اقبال ظلمت سوز آن عرصه
عبرت شد و ساحت قصبه جون مخیم موکب عالی گشت و درین قصبه رفیع عتبه
درود هودج عزت حضرت مریم مکانی و مهد عظمت حضرت شاهنشاهی از حصار
امرکوت که مولد اشرف بود بسعادت و اقبال اتفاق افتاد چنانچه تفصیل
آن طراز عنوان کلام شد و چون این معموره بر کنار آب سند واقع شده و
کثرت حدایق و انهار و لطافت فواکه و اثمار در بلاد سند امتیاز داشته
و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمه آن شده بود چند گاه در ظاهر قصبه در ریاض
بساتین طرح اقامت اتفاق افتاد و در اطراف و جوانب پیوسته با
ارغونیان جنگ میشد و آن جماعه شکستهای درست می یافتند و شیخ [illegible]
لاری که از منظوران حضرت جهانبانی بود درین ایام بدرجه شهادت

رسید روزی شیخ علی بیگ جلایر و تردی بیگ خان و جمعی تاخت ناحیتی نامزد
شده بودند سلطان محمود بکری و جمعی کثیر بر سر ایشان ریختند و تردی بیگ
خان در جنگ مساهله نمود و شیخ علی بیگ ثبات قدم ورزیده در آن عرصهٔ
رزم که بساط بزم شیرمردان بود شکفته روی شربت شهادت آشامید
خاطر مقدس حضرت جهانبانی از وقایع چنین مخلصی بغایت مجروح شد و بعضی
امور دیگران در میان آمد لاجرم از حدود بکهر ساخته اراده توجه
بجانب قندهار مصمم ساختند در خلال این ایام هفتم محرم نهصد و نجاه بیرام خان
از حدود گجرات شتافته خود را بپایهٔ سریر مقدس رسانیده مرهمی بر جراحت
خاطر اشرف نهاد و موجب انس و الفت گشت و از غرایب آنکه چون
مشار الیه بمعسکر اقبال رسید اول گذرش بر جنگ گاه افتاد و پیش از آنکه
سعادت ملازمت دریابد و بمردم ظاهر شود خود را آماده جنگ ساخته
مردانه کارزار کرد و چنانچه سپاه نصرت قرین متحیر ماندند که همانا از جنود
غیبی است و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریو از ایستادگان صفوف
نصرت برخاست و باعث خاطر حضرت جهانبانی گشت و باین تقریب تسلی
چند روزی در آن گل زمین توقف روی نمود و مجملی از احوال بیرام خان
آنکه در قضیهٔ نامرضیهٔ قنوج جان بیرون برده بسنبل سویه افتاد و براجه مترسین
که از زمینداران معتبران سرزمین بود در قصبهٔ لکهنور التجا برد و مدتی
در حمایت او بود و چون این خبر بشیر خان رسید کس فرستاده طلب داشت
راجه بیچاره شده خان را پیش او فرستاد و در راه مالوه باو رسید
در اول مجلس شیر خان برخاسته دید و در طلب خاطر سخنان فریبنده
گفت و در میان سخنان اظهار نمود که هر که اخلاص دارد خطا نمی کند

بیرام خان

بیرام خان در جواب گفت چنین است هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد
و از نزدیک برهان پور بهزار گونه بیقراری باتفاق ابو القاسم حاکم
گوالیار فرار نموده روانه سمت گجرات شد و در راه ایلچی شیر خان که
از گجرات می آمد آگاه گشته کس فرستاد و ابو القاسم را که بصورت وجیه
نمودی داشت گرفتند بیرام خان از نیک ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت
که من بیرام خانم ابو القاسم مردمی بجا آورده گفت این ملازم منست
که فدای من میخواهد شود زینهار دست ازین باز دارید و همان معامله
که مرا بگذارید رستم که در میان بود باین طریق بیرام خان نجات
یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت ابو القاسم را که پیش شیر خان
آوردند از ناشناسی آن معدن مروت را بشهادت رسانیدند و بارها شیر خان
میگفت که خان زمان که بیرام خان در آن مجلس گفت که هر که اخلاص دارد
خطا نمی کند فهمیده بودم که با ما نمی سازد و سلطان محمود گجراتی نیز بسی چند
تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول ننمود و رخصت سفر حجاز گرفته به بندر
سورت آمد و از آنجا بولایت هر دو آر شتافت و از آنجا بزیر پای صاحب
خود و ولی نعمت جهانبانی در قصبهٔ جوق رسید سربلند گشت

بر صحیفهٔ علم ایزدی که لوح محفوظ ازل و ابد است چنان ثبت افتاد
که چون جهان آرای را از افراد کاینات در جلوه گاه صورت و
معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش نهند از مبادی سعادت ولادت
آن جلیل الشان وجوه بوارق اقبالات و خوارق عادات از مطاوی احوالش

پرتو ظهور را بر گوش هوش هر یکی از آن منهی غیب باشد بانگ بلند طنطنهٔ
علو مدارج قدرش زمانیان رسانند و به اظهار این معنی سعادت افزای
جهانیان کرد و از بدایع مصداق این حال آنست درین زمان فرخنده
که هفت ماه تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته و بدولت
و اقبال قدم در ماه هشتم نهاده بودند امری بدیع از آنحضرت روی
نمود شامگاهی که پرتو تباشیر صبح دولت داشت عفت قباب جیجی انگه
آن نوباوهٔ باغ قدس را شیر میداد و از مخالفت عصمت نقاب ماهم
انگه و جیجی دیگر آزردگی خاطر داشت و ازین که بعرض حضرت جهانبانی جنت
آشیانی رسانیده بودند که کوچ میر غزنوی سحر می کند که حضرت شاهزادهٔ
عالمیان بغیر از و بشیر دیگری میل نمی فرمایند بغایت دلتنگی بود درین اثنا
وقتی که کس آنجا حاضر نبود آنحضرت خلوة دیده متکلم شدند و زبان
کرامت بیان خود به تسلی خاطر محزون جیجی انگه بسخن وا کشودند و فرمودند
خاطر خوش دار که نیر آسمان خلافت کنار تو قرار خواهد گرفت و شب
اندوه ترا نور شادمانی خواهد بخشید و زنهار این راز ما را آشکارا نکنی
و این اسرار قدرت الهی بی وقت شهره نه بی چه حکمتهای غیبی و مصلحتهای
کلی در ضمن این مندرج است جیجی انگه میگفت مرا این نوید جان بخش
عظیم در شگفت آورد و عقدهٔ اندوه یکبار از دل من کشوده گشت
و ازین رهگذر که کفایت جان نور پروری و حضانت جهان فیض گستری
بی مشارکت و منازعت دیگری از درگاه صمدیت حواله بمن شد انشراح
خاطر یکی بصد و صد بهزار انجامید و روز بروز ابواب فرح و نشاط
بیش از پیش بر روی روزگار من کشوده میگشت و شکر این نعمت عظمی

قیام نموده

قیام نموده از دل و جان بخدمت متوجه شدم و نعمت دو دولت دو جهانی بمن
روی آورد و این راز سر بمهر را پنهان میداشتم تا آنکه آن نونهال دولت
سریر آرای ملک کشورکشائی گشته روزی از عرصهٔ دهلی بشکار حوالی
قصبهٔ پالم تشریف برده بودند در آنجا ماری بغایت بزرگ و مهیب دیده
پیدا شد که ارباب تهور را دل از جای رفته بود آنحضرت درین مرتبه اعجاز
موسوی ظاهر ساخته بی اندیشه که بخاطر خاطر رسانید بید جفا نموده متوجه
مار شدند و به بشارت غیبی دلیرانه دم مار بدست اقدس گرفته زبون
ساختند یوسف محمد خان برادر میرزا کوکلتاش خود این آیت قدرت
مشاهده کرده از روی تعجب بمن آمده نقل کرده در آن وقت آن
راز سربسته و سر پوشیده که خود دیده و شنیده بودم بفرزند ارجمند خود
در میان آورد و گفت آنحضرت که در صورت این کرامت نماید بدیع نیست
چه هر فعل با وقتی است و هر قولی را محلی این راز سربسته که تا غایت بر زبان
نیاورده بودم بسبب آن بود که با هر که می گفتم باور نمیکرد بلکه مدعیان
سخافت عقل بمن نسبت میکردند و چاشنی این سخن در کام مرام انساخ می نمود
و نیز مرا در اظهار آن رخصت نبود اکنون فرزند من چون از تو سخن مار
شنیدم لب بافشای آن راز کشودم که آن نشانهٔ خرد سالی بود و این نمونهٔ
کلان سالی ای فرزند گرامی از آن مظهر کرامات این علامات و مقامات
بدیع نیست و جامع این نامهٔ شگرف ابوالفضل این دو قضیه را اگرچه از مردم
نقل شنیده بود اما از آن عفت مآب بی واسطه نیز استماع نموده و آنچه از
از کمالات قدسی و خوارق عالی ازین نور پرور ورد الهی بچشم خود دیده
و بنظر اندیشه خود سنجیده از اندازهٔ بشری و حوصلهٔ انسانی بیرون است

الحق آنچه از و الده ماجده میرزا عزیز کوکه منقول شد حیرت بخش اصحاب ظاهر است
والحق این مسکین مشاهده نموده عبرت افزای ارباب باطن

ارادت ازلی و مشیت الهی برین رفته که بادشاهی که خلعت والای دولتش
موزون گردانید بعضی طوارق انقلاب نما و سوانح انصراف انتما پیش راه او
می اندازد فی الحقیقه آن نه و دیعتی بود و عقده ایست عاقبت محمود و
کوته نظران آن را از اسباب منقصت داشته در خیر اعتباری می اندازند و
ملیندپیشان خال رخسار دولت دانسته نشان دفع عین الکمال میسازند
دولتمند را آنچه نا ملایم طبع پیش راه آید آنرا از متمم کمالات می شمارد و
بید ولت خسران دین و دنیای خود دانسته بکریبان اندوه فرو میرود
و رجعت کواکب که سر پرآرایان هفت اقلیم افلاک‌اند نمودار یست از نیرنگ
حال و تمثالیست ازین نقش هرچه آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظر نهان
گرد و در حقیقت آن پرده پیش نیست که بر چشم جهانیان فرو هشته میشود
و منقصتی بان بارگاه عالی نمی‌رسد اما چون بظاهر بسبب خفا میشود و تند باد
سطوات الهی عاقبت غبار را سرکردان ساخته بخاک سیاه می نشاند و نیز حالت
طلوع و غروب نیر اعظم را اهل بینش معلوم است که همان نسبت و
حالتی که آن گنج انوار را در مشرق است همان نسبت و حالت در تحت مغرب
حاصل و همان حالتی که در حین سمت الراس و زوال نصف النهار است
بی نقص کمال همان حال در وقت رابع نصف اللیل متحقق متیقن و این
تفاوت نسبت به رائیان خاکی نژاد و ساکنان مشتی گل تخیل است والا ذروه
جلال او زان مقدس ترست که اندیشهای ارباب نقص پیرامون تواند گشت

بنابرین مقدمات هرکه بصاحب دولتان تاجداران صاحب اقبال بد اندیش
بود بسرانجام کار سکان اعمال خویش گرفتار آید و در اضاعت وجود خود
سبب اعظم باشد و مرات این حال واقعه عبرت افزای حضرت جهانبانی جنت
آشیانیست که در اندک فرصتی دامن اقبال آنحضرت که غبار آلود حوادث بود
بر چهره افغان نشست و شو یافت جمیع کافر نعمتان بسزای نبات و اعمال خود
رسیدند و خرمن عمر و دولت ایشان ببرق قهر الهی سوخته شد و نشان
هستی این بی دولتان از صفحه روزگار سترده گشت چنانچه مصاحت و
مناجب عمر و موارد و مطالع بسر جا بجا بتوافق ترتیب زمانی و تنسیق مکانی
گذارش می یابد و بالجمله چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی را باطن قدسی
مظاهر از طرز دنیای نا پایدار افسرده گشته بود و اندولایت سند توجه
عالی بر خاستند بخاطر اقدس رسید که بحاکم تته صلح کونه فرموده بقندهار
نهضت فرمایند و چون موکب والا انجا رسید حضرت شاهنشاهی را با جمعی از
خاصان درگاه بحفظ ایزدی سپرده قدم در شاهراه تجرید و تفرید
نهند و ارتقای مساعد شوق و ضعف هما از اوج عشق را زیر پر و بال همت
گیرند و چنانچه بطواف قبله دل مشرف شده فیض معنوی یافته اند محل کعبه
گل نیز بر ده صورت راه تمی بمعنی متحد بسازند و همچنانکه نگارخانه باطن
سرانجام یافته صورتکده ظاهر را نیز آرایش دهند تا این معنی باعث
تالیف قلوب شود و موجب حقیقی ساده لوحان صورت پرست گردد
درین اندیشه بودند که حاکم تته این معنی را دریافته سعادت خود دانست
عرضه داشت صلح فرستاد و چون آنحضرت را شاهباز بلند پرواز همت
بصید عنقا برگشاده بود و نظر دور بین از صیدهای مختصر باز آمده بر

آشیان بلند افتاده صورت التماس او بعرض قبول افتاد و ارغونیان که
کار بر ایشان تنگ شده بود از مژده صلح کلاه شادی بر فلک انداختند
و این معنی را نهایت مطلب دانسته و نعمت غیر مترقب شناخته پیشکش
فراوان فرستادند و انواع معذرتها خواستند و آنحضرت بدولت و سعادت
بهفتم ربیع الآخر سال مذکور از قصبه جون بصوب قندهار از راه سیوی توجه
فرمودند میرزا عسکری خبر توجه موکب بادشاهی شنیده بفرموده میرزا
کامران و بدعملی خود استحکام قلعه نموده با جمعی کثیر باندیشه نادرست
متوجه اردوی معلی شد که بنامردی شقاوت رفته دستگیر کند درین اثنا
امیر الله دوست که از فضلای عصر بود و چندگاه وکالت میرزا کامران
باو تفویض داشت و شیخ عبد الوهاب از اولاد شیخ پوران از جانب
میرزا کامران بجهت خواستگاری دختر شاه حسین بیگ ارغون میرفته اند
خبر موکب عالی شنیده در قلعه سیوی متحصن شدند حضرت جهانبانی میر الله دوست را
مثال عالی فرستاده طلب فرمودند او ازین سعادت حرمان شرف ملازمت
اختیار کرده عذر آورد که اهل قلعه مرا نمی گذارند چون موکب عالی بحدود
شال که از قندهار قریب سی فرسخ است نزول فرموده جلال الدین بیگ
که از اعیان میرزا کامران بود و جاگیری در آن حدود داشت نیز با لشکری که آنجا
گذاشته بود و دو کس از ملازمان بادشاهی را که پیشتر بر چتمه رسیده بودند دستگیر
کرده برد و یکی از آن دو کس فرصت یافته از جنگ آن مردم خلاص شده حقیقت
آن بداندیشان که از قراین احوال دریافته و از زبان آنجماعه شنیده بود
آمده بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی کار فرمایی این گروه دانسته
بمقتضای صلاح وقت رفتن قندهار برطرف ساختند و بجانب مستنگ عنان

عزیمت منعطف فرمودند با بیره محمد و بسی رخصت گرفته بقندهار متوجه شد و
او منشور عنایت بخط قدسی نمط خود بمیرزا عسکری مصدر باین عبارت که برادر
کم مهربان ارادت معلوم نماید نوشته بمواعظ و نصایح آگاهی بخشیدند اما گوش
حق شنو کو و دل دانای درست فهم کجا نصیحتها را نا شنیده انگاشته بیشتر
از بیشتر در مقام اقدام شقاوت شد قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان
و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا از رفتن او منع کردند که مبادا درین صورت
مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق توجه فرمایند و حوادث عظیم
روی دهد ابو الخیر و جمعی از اشرار بعضی از سخنان خوش آمد خانه برانداز که
بظاهر صورتی دارد و بباطن جز خرابی و ویرانی نیفزاید گفته میرزا را
بر داعیه خطا مصمم ساختند هیچ آمرزنده نام او بار او بود و بخیال فاسد متوجه
مستنگ شد یک دو کروه راه رفته از ملازمان خود پرسید که این راه را
که دیده است چپی بهادر اوزبک که نوکر قاسم حسین سلطان بود و درین
بر آمدن نوکری میرزا اختیار کرده بود گفت این راه را من بواقعی میدانم
و مکرر آمد شد کرده ام میرزا جواب داد که راست میگوید جاگیر دار اینجا
بوده است او را فرمودند که پیشتر میرفته باش و راه را سر کن او اظهار کرد
که یابوی من زبون است میرزا بجانب ترسون برلاس که یکی از ملازمان او
بود اشارت کرد که اسب خود را باو بده او بعد از تعلل کار خود بدرشتی
رسانده اسب داد چپی بهادر که سابق در هندوستان در سلک ملازمان
بادشاهی منسلک شده بود برهنمونی سعادت از آنجا پاره راه بیشتر
آمده جلوریز خود را اگاه در بیرامخان رسانده پرده گشای حقیقت حال
شد بیرامخان باتفاق او در ملازمت حضرت جهانبانی آمد و از عزم نادرست

آن حق ناشناس آگاه ساخت آنحضرت کسان پیش تردی بیگ خان و بعضی
ملازمان دیگر فرستادند که ایشان چند فرسخ بتندی تنگ چشمان فرومایه از ادراک
این دولت متفرق گشته اباء نمودند آنحضرت خواستند که خود بدولت
سوار شده آنها را ادب کنند و سزای کردار در کنار ایشان نهند بیرم خان
بموقف عرض رسانیدند که وقت تنگ شده فرصت توقف بر نمی تابد کار فرعونان
را بقهر ایزدی حواله فرموده خود بدولت متوجه اراده خود شوند التماس
او مسموع آمده آنحضرت با معدودی از مخلصان جان سپار راه دشت
پیش گرفتند و اراده قندهار و کابل از خاطر اقدس بر آورده با آهنگ
حجاز متوجه عراق شدند و بیابان نورد راه فراق گشتند و خواجه معظم و
بیرم کوکلتاش و میرغزنوی و خواجه عنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی
در مهد حمایت و حراست الطاف الهی است غبار آسیبی بر دامن اقبالش نمی رسد
بهر طوری که باشد بهودج عزت حضرت مریم مکانی را بموکب عالی رسانند
این سعادتمندان کمر شتافته خدمت بستند و بجای آوردند قدری راه طی شده
بود که تیره تر از دل کافرنعمتان حق ناشناس روی نمود بیرم خان بموقف عرض
رسانیدند که حقیقت محبت زر و اسباب که میرزا عسکری دارد بر ضمیر انور لایح است
درین وقت میرزا بخاطر جمع و دل آرمیده با دو سه نویسنده خود در خیمه نشسته
تفصیل اموال شاهی و اردوی معلی را می بیند لایق دولت است که تکیه بعنایت
الهی کرده خود را ناگهانی بر سر آن خیمه رسانیم و کار او بسازیم هرگاه میرزا از
میان رفت ملازمان او همه نمک پرورده این درگاه اند ناگزیر آمده ملازمت
اختیار کنند آنحضرت از روی حساب و معامله این کوکلتاش را تحسین نمودند
اما از پاک طینتی و خیر اندیشی بگرد این داعیه نگشته فرمودند اکنون روبراه

غربت نهاده ام

غربت نهاده ایم و راه دور از پیش گرفته غم آن نمیکنم مجرد حضرت شاهنشاهی
را در پناه حضرت شاهنشاهی را در پناه حضرت ذو الجلال که دافع آفات است
سپرده و هدایت ازلی بدرقه راه ساخته و عنایت ایزدی رفیق گاه و بیگاه
کرده بر توسن همت زین دولت بستند و پای توجه در رکاب توکل آورده
قدم پیش نهادند میرزا عسکری که با تیزشتابی بمستنگ رسید میر ابوالحسن صدر را
پیشتر روان ساخت که رفته حضرت جهانبانی را اگر داعیه رفتن داشته باشند
بحرف و حکایت نگاه دارند در وقت سواری حضرت جهانبانی میر مذکور
میرسد و میخواهد که از جانب میرزا پیغامی چند ساخته بگذراند و باعث توقف
شود آنحضرت بتعلیم الهی بسخنان واهیه او متوجه نا شده گرم رفتن میشوند
میرزا عسکری متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود را
فرستاد که اردو را محافظت نمایند و نگذارند که کسی از اردو بجای رود
و حقیقت خبر کردن جیجی بهادر روان شد حضرت جهانبانی از امیر ابوالحسن
صدر بتفصیل معلوم کرد تردی بیگ خان و سایر ملازمان بی حقیقت آمده
میرزا را دیدند و میرزا همه را بمردم معتمد خود سپرد کوته اندیشی که از
روز بد و عاقبت وخیم نیندیشیده راه نامردی و بی آزرمی پیش میگیرد
در معنی تیشه بر پای دولت خود میزند و خود را آماده بلیات و نکبات
آسمانی میگرداند چنانچه از مطالعه کنندگان اوراق روزگار پوشیده
نیست میرغزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت کرد میرزا گفتند
که ما بخدمت دیدن بادشاه آمده بودیم چرا ایشان راه جول پیش گرفتند باز پرسید
که میرزا کجا اند یعنی حضرت شاهنشاهی میرغزنوی گفت در منزل اند میرزا گفتند
که خوب یک شتر میوه از کارخانه بمنزل میرزا ببرید و من هم می آیم و شب در خیمه خود

بایک دو نویسنده بعضی از اسباب که از سرکار بادشاهی آورده بودند میدید
و می نوشت و صورت حال بعینه همچنان بود که بیرام خان معروض صاحب دریافته
معروض داشته بود و فردای آن روز چاشتگاه بلند میرزا نقاره نواخته
از منزل خود باردوی معلی آمد و بر دولتخانه حضرت جهانبانی نزول نمود و
جمیع مردم را یک یک از خرد و بزرگ گیرانید تردی بیک خان را با شاه ولد پیر
و هر کدام از مردم و ملازمان بیوفا را بمردم خود حواله کرد و بقید بار بردند و
جمعی کثیر را بقین و شکنجه‌ها ساخت و مبلغی کلی از تردی بیک خان گرفت
و در اندک فرصتی بپاداش اعمال خود رسید حاشا حاشا آنچنان گناه را این
پاداش چون تواند شد این طوفان بلا را اگر گروهی از نزول پاداش نام
نهند هنوز گنجایش ندارد   اگر بگذشت مرد بد روزگار   نکوکرد و از نیک آموزگار
سرانجام را از آشکارا کند   همان گوهر خویش پیدا کند   بر باریک بینان
رموز تقدیر پیداست که چون دست اقبال یکی از برگزیدگان ازل را نگین
سلطنت برآرایند و تارک دولت او را بتاج خلافت بلندی بخشند لوامع
آثار و سواطع انوار آن همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند و از غرایب
مبشرات غیبی و تفألات آسمانی که درین ولا نسبت بحضرت شاهنشاهی بظهور
آمد آن بود که چون میرزا عسکری باردوی معلی رسید و اعمال ناشایسته
بجای آورد و میر غزنوی و ماهم آغا حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت
و کنار عافیت گرفته پیش میرزا آوردند میرزا هرچند روی توجه بجانب
آنحضرت کرد و در مقام شگفتگی و زهرخند آمد آنحضرت که در آن هنگام مجموعه
کمالات سال خوردگان جهان بودند با وجود خورد سالی اصلا شگفته نشدند
و قبض خاطر از ناصیه حال آنحضرت هویدا بود و میرزا طرنج شده گفت که

میدانم

میدانم فرزندیت با ما جلوه شگوفه شود و بعد از زمانی انگشترین میرزا را
که در گردن او حمایل بود و علاقه گلگون آن نمایان بطریق عادت اطفال
نی نی جلکه بدستیاری اقبال دست بجانب علاقه برده خواستند بگیرند میرزا
در ساعت از گردن برآورده بحضرت شاهنشاهی داد و دقیقه شناسان
محفل این معنی را تفاؤل بر سعادت نمودند که عنقریب مهر دولت و نگین
سلطنت بنام نامی آنحضرت شود و از چشمه‌سار افضال الهی آب رفته بجوی آید
و از آنجا حضرت شاهنشاهی مؤید بتأییدات الهی برفاقت میرزا عسکری متوجه
قندهار شدند در قیام جلوس و نوم و یقظه سواطع بزرگی و فرمان روائی
از پیشگاه احوال آنحضرت میدرخشید و انوار خداشناسی از ناصیه اطوار
و آثار هویدا بود و در اثنای راه کوکی بهادر که یکی از معتبران میرزا عسکری
بود نزدیک بکاوه حضرت آمده بمیر غزنوی گفت که اگر میرزا گوید بمن دهید
بحضرت بادشاه میرسانم میر مذکور جواب گفت که چون حضرت بادشاه
خود نبردند همانا مصلحت در گذاشتن بود و نیز بی حکم عالی این دلیری از من
نمی آید بهادر گفت من عزم ملازمت آنحضرت کرده‌ام که در چنین ایام
شهای بجای آرم و میخواستم که این خدمت نیز تقدیم رسانم اکنون که
مرا باین سعادت سرفرازی نمی دهند نشانی از حضرت شاهنشاهی بحضرت
جهت آشنائی بدهند که بحضرت گذرانم میر غزنوی طاقیه آن حضرت که کلیل
ماه سعادت بود به بهادر داده او را باین دولت سربلند ساخت شاهنشاهی
و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را هفدهم رمضان نهصد و پنجاه قندهار
آورده در بالای ارک در نزدیک خود نشیمن مقرر ساخت ماهم آغا و
جیجی انگه و انگه خان بر دوام خدمت کامیاب سعادت ابدی بودند و بتقاضه

انوار رشد تربیتی میکردند و میرزا آن نونهال اقبال را که در ظل حمایت ایزدی
نشو و نما می یافت بسلطان بیگم کوچ خود سپرد و آن عفت مآب از وفور عقل در
لوازم مهربانی و مراسم خدمت اهتمام مینمود و بظاهر نگاهبانی میکرد و بباطن
خود را برابر نور مطلق داشته روشنی پذیر بود روز بروز فر بزرگی از
جبین نور افزای آن جهان سعادت بیشتر میدمید هر کرا تایید الهی پرورش
نماید در مهد ذات نور پرور و ایزدی باشد بد اندیش را در حق او
جز نیکی در خیال نگذرد و از خلاف جز خدمت و موافقت بظهور نیاید چنانچه
مشیت ازلی درین هنگام که عطوفت پدری و رافت مادری باید که
تکفل مهمات نماید بدست دشمنان جانی پرورش میداد تا دوربینان حک
دانائی را پایه ارادت محکم تر شود و کوته اندیشان ساده لوح را چراغ
هدایت بدست افتد و حقیقت نگاهبانی ربانی بر دوست و دشمن ظاهر گردد
و از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیدم که احوال یکسالگی خود را علی الخصوص
درین هنگام که حضرت جهانبانی متوجه عراق شدند و مرا بقندهار آوردند یکسال
و سه ماهه بوده‌ام نیک بخاطر دارم روزی ماهم انکه والده ادهم خان بمیرزا
عسکری معروض داشت که رسم بزرگان آنست که چون فرزند را زمان روان
شدن بپای رسد پدر یا پدر کلان یا کسی که در عرف بجای آنها تواند شد دستار
خویش را از سر برداشته در هنگام رفتن بر آن فرزند گرامی میزنند چنانچه
آن نخل امید بر زمین می آید اکنون حضرت جهانبانی تشریف ندارند شما بجای آن
بزرگ گشته‌اید مناسب آنست که این شگون که بجهت سپند چشم زخم است شما
بجای آرید میرزا در ساعت دستار خود را گرفته بسوی من انداخت از پای
در آمدم میفرمودند که این زدن و این افتادن بشخصه مرا بخاطر است و دیگر

در همان ایام برای تبرک و جهت برداشتن موی سر مرا بمطاف با بهجت
باباحسن ابدال بردند آن راه رفتن و آن موی سر گرفتن بعینه
در پیش نظر است کسی را که تربیت رای دل چراغستان افروخته باشند
صد مثل اینها و زیاده ازان چه دور نماید چه سر رشته سخن بدینجا کشید
برای سرائی سخن از بقیه سرگذشت بیرم خان و رفتن میرزا حیدر بکشمیر و حال
کامران میرزا که بکابل رفت و میرزا هندال که بقندهار شتافت و یادگار
ناصر میرزا که در بکر خلاف کرده ماند ناگزیر است تا جویای آگاهی پذیرای
عبر گشته به نیروی بخت بیدار زنگ کاهی را بهشیار دلی و نیک عملی بیری کند
پوشیده نماند که بیرم خان از آب سیاه گذشته باهستگی قدم پیش نهاد
و با چندین اسباب نیرو بملاحظه تمام می بود و هراس عظیم داشت که مبادا
ازینجانب بهادران موکب بادشاهی قدم در میدان کارزار نهاده
داد انتقام دهند و بازیهای تدبیر خام او را یکبار هیچ بر ارند جمعی کثیر را
قراولان ساخته بود و در احتیاط جنگ ملاحظه را مرعی میداشت بعد از
چند روز که بی اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران بر نزدیک
و دور بوضوح پیوست بها بمور آمد و از انجا تا خوشاب رفت و در بهره در
آنجا در روزی چند بود و کس بطلب سلطان سارنگ گکر و سلطان آدم که از
زمین داران معتبر آنجا بودند فرستاد و چون نعمت پرورده حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی بودند و از دولت این دودمان عالی عمری
کامرانی داشتند حرف او را بگوش رضا نشنیدند بیرم خان ازانجا بهتاکه
منسوب گکران شتافت و جمعی کثیر را بر سر ایشان فرستاد گکران داد مردانگی
داده لشکر افغانان نژاد او را شکست دادند افغان فراوان در بند

ایشان افتاد و بفروخت رفت شیرخان میخواست که خود بر سر ایشان
رود با هواخواهان خود مشورت کرد همه صلاح دران دیدند که کار
این گروه که کوههای محکم و زمینهای قلب دارند بتدریج و تدبیر باید
ساخت و مناسب آنست که درین حدود لشکری گران گذاشته شود
که هم فکر لشکر منصور شده باشد و هم در حدود ولایت گکران بوده
دست تاخت و تاراج دراز کند و قلعه بستگی بجهت انتظام این دو کار
اساس باید نهاد و تا بمرور ایام این مردم از تنگنای حوادث تنگ آمده فرود
آرند و خود گردن کشی باز گشته بسامان و سرانجام مملکت وسیع هندوستان
باید پرداخت بنابرین مصلحت دید قلعه رهتاس را بنیاد نهاده و جمعی
کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت و باگره آمد و از آنجا بقلعه گوالیار رفت
که میر ابوالقاسم متحصن بود میر بیچاره از بی آذوقی آمده و بدیدن شیرخان
در مقام ضبط شد و تمام هندوستان را سوای بنگاله بچهل و هفت
اقطاع قسمت کرده و داغ اسب سپاهی در میان آورد و این از تدبیرهای
بسیار سلطان علاء الدین را در تاریخ فیروزشاهی تفصیل یافته است
شنیده بعمل آورد و از آنجا بر سر پورنمل راجه قلعه رایسین و چندیری رفت
و بعهد و پیمان نادرست راجه را از قلعه بر آورده و بسعی بعضی فقیهان مکره
و سفیهان تیره روزگار امان داده خویش را از هم گذرانیدند و از انجا
باگره آمده بطرز حکام بنگاله سراها و سر طرق و مسالک بمفاصله یک کروه
بنا کرده و بعد از بیماری جانکاه که در اگره بر وطاری شد و بر سر مالدیو
که حاکم اجمیر و ناگور و بسیاری از اعمال و امصار بود کشید و کار را بخدعه و دروغ
بفریب و فسون ساخته بنواحی چیتور و رنتهبور شتافت و آنجا نیز

نمود تا نگاهبانان

نمود تا نگاهبانان آن قلاع کلیدها را فرستاده و مردم آنجا جمعی گذاشته در میان
ولایت دهندیره در آمد و از انجا رو بقلعه کالنجر آورد و آنرا محاصره کرده
ساباطها بر و مشرف ساخت و نقبها زده و در محرم سنه نهصد و پنجاه و دو شعله آتشی
که خود افروخته بود از دود آه مظلومان بسوخت و تاریخ سوختن او را آتش
مرده یافته بودند اگرچه در گرفتن این حصار حصین جانش از جسد دیوار
عنصر بر آمد اما قلعه بدست افتاد و پنج سال و ده ماه و سیزده روز زیاده
در پیر حکومت هندوستان کرد و بعد از و جلال خان پسر او هشتم روز جانشین
پدر شد و اسلام خان نام نهاده اسم شاهی را بر خود بست و او هم در تلافی
اعمال از پدر خود گذرانده بود و چون تسلط این دو فتنه سرشت خدا ناترس
در جنب شعشعه مهر جهان افروز رایات این دولت ابدی اساس مانند
فروغ کرمکان شب تاب حکم نمود بی بود و اشت حکمت غامضه ایزدی
بجهت مصلحتی چند که در مکامن علم او منطوی بود روزی چند جلوه
داده بجای ادبار بر ابر ساخت و روزگار از ننگ وجود این مدبران
تیره کار رست و صورت حال میرزا حیدر آنکه چون تایید حضرت
جهانبانی یافته متوجه کشمیر شد چنانچه سمت گذارش یافت چون بنهر در آمد
امرای مذکور که اسامی آنها پیشتر گذشت مخلصانه آمده دیدند و راه و
روش در آمدن کشمیر و گرفتن آن را مجدد خاطرنشان نمود میرزا اگرچه
بنصرت ایزدی و دولت بادشاهی نموده بر طی عقبات کشمیر قدم پیش نهاد و
درین اثنا تفرقه در معسکر بادشاهی چنانچه مذکور شد راه یافت خواجه کلان
بیگ سبیل خود یا بعضی میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق
شد و مظفر توبچی خود را بکوهسار کشمیر از چندی از ملازمان قدیم

بمیرزا حیدر وجمعی دیگر که حضرت جهانبانی بکومک نامزد فرموده بودند همراه
نشدند اما چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود و هرج و مرج تجدد بذیرفت
گرمی مرغبات کشمیریان در بیست و دوم رجب نهصد و چهل و هفت از عقب
بفوج در آمد وبی جنگ وجدل تسخیر کشمیر نمود و دران ایام مدتی گذشته بود
که کشمیر از حاکم مستقل خالی بود و امرای آن ملک را بتغلب در تصرف خود داشتند
و هر یکی از مدعیان حکومت آن دیار را اسم ریاست اطلاق کرده خود ملک الملک
میکردند درین زمان نازک شاه نام شخصی با اسم بی مسمای حکومت اختصاص
داشت و با این حالت هرگاه در میان یکدیگر اتفاق و تدبیر وعقل و رای
نباشد هر آئینه کار ملک باین سرحد کشد موسم چله دی بود و باران باستمرار
می بارید کاهی جنگ چون رقم استقلال از جبهه احوال میرزا حیدر خواند
بمقتضای فریب و خدعه که کشمیری از ان گریز ندارد از کشمیر بر آمده پیش
شیرخان رفت چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کامروای خود بود
چون آن میسر نشد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست ازین باز داشته
در اندیشه دیگر شد و طرح دیگر خیال کرد و خواهر اسمعیل ولد محمد شاه را
بشیرخان داد و باین وسیله خود را مقبول ساخت علاول خان و حسین
خان سروانی و جمعی دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد و درین
اثنا ابدال ماکری که استظهار او بود بعلت استسقا در گذشت و میرزا
حیدر اهل و عیال خود را در اندرکول که استحکام تمام دارد گذاشته
تحصین اهل کشمیر همه جدا شدند و پیش میرزا مردم کم ماندند تا سه ماه
در شعاب جبال بسر می برد تا آنکه در روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی نهصد
و چهل و هشت جنگ دست داد و ساعد یزدانی فتح کرد و هرچند افغانان

چه از افغانان کومکی و چه از کشمیریان بی حقیقت زیاده از پنج هزار سوار بودند
چون کار ایشان بر بیوفائی و حرام نمکی مبتنی بود کاری از پیش نرفته شکست
یافتند و جمعی کثیر از افغانان بقتل رسیده و گروهی دستگیر شدند و کشمیر باستقلال
در تصرف میرزا در آمد و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح کرر
تاریخ این فتح یافته بود و تکرار این فتح اگرچه در همین رفتن میرزا نیز صورت
دارد اما آنچه میرزا خود مینماید آنست که یکبار دیگر میرزا از بتاده سعیدخان
حاکم کاشغر از راه دره لار بکشمیر آمده و در چهارم شعبان نهصد و سی و نه
در تصرف در آورده بود و در سلخ شوال سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه
که اسم حکومت بنام او بود صلح کوتاه کرده دختر محمد شاه را برای سکندر سلطان
پسر خود گرفته از راهی که آمده بود مراجعت کرد چون درین نوبت فتح عظیمی
دست داد و ملک کشمیر مسخر شد مدة ده سال در انتظام ولایت سعی بلیغ
نمود و آن عرصه دلپذیر را که حکم خرابه داشت لباس شهری پوشانید و
اقسام مخترعه و ارباب صناعات را از هرجا طلب داشته در مقام رونق
و رواج آن ملک شد علی الخصوص موسیقی را بازار گرم گشت و انواع ساز
در میان آورد و مجملا صورت ظاهری آن مملکت که نشاه دنیای اوست
معنی پیدا کرد اما بواسطه تعصبهای جنگ بی نمک میرزا که منشاء آن نارسائی
بادعوی رسیدگی است متاع معنی کشمیر که عالم یکرنگی و دین داریست کساد یافت
و تا امروز بوی تعصب از کشمیریان می آید که صحبت شاهنشاهی تاثیر عظیم
سیما اطوار فرمانروایان که قوی اثر می باشد امید که بیمن انتشار حقیقت
وحقانیت حضرت شاهنشاهی صورت و معنی کشمیر اتحاد پذیرد و متاع حق
پرستی و خداشناسی بی شایبه تکلف روی تعصب رواج گیرد و از سهوهای

عظیم که میرزا را روی داد و میمنت مداخلت آن بود که با وجود چنین
خطبه و سکه بنام نازک شاه بدستور امرای کشمیر ساخت بایستی که حق نمک حضرت
جهانبانی بجای آورده وجوه دراهم و رسم منابر را بنام حضرت جهانبانی
مشرف میساخت همانا که با زمانه مداری میکرده نه باخلاص راه رواج میداد
و لهذا دران ایام که فتح کابل شد خطبه را بنام مقدس حضرت جهانبانی ساخته
سربلند شد در تاریخ نهصد و پنجاه و هشت هجری در شبخونی که کشمیریان
آورده بودند مسافر ملک نیستی شد و مجملی ازین سانحه انکه میرزا از آیین
عدالت که نگاهبان دولت است عدول نموده بمقتضای هوا و هوس خود
زیست کردن گرفت و هشیاری و بردباری که دو بازوی جهانداریست
از دست داد و مکر و غدر کشمیریان که تدبیر و هوشمندی میرزا از پای در آورده
بود باز برپا شد و این گروه خراب باطن نفاق سرشت راه خداع پیش گرفته
در لباس دوستی کار دشمنی ساختن گرفتند و عمده انگار آن بود که
لشکر میرزا را بحیلها از وی جدا کردن و مردم کار آمدنی او را متفرق ساختند
طایفه را بجانب تبت و برخی را بصوب پکلی و چندی را بطرف راجوری فرستاده
وعیدی رینا و حسین ماگری با ابدال ماگری خواجه حاجی نقال کشمیری را که
سرگروه مهمات میرزا بود از راه برده بخود متفق ساختند و جمعی کثیر
بخود هم داستان کرده بر سر میرزا روان شدند غازیخان و ملک دولت
چک نیز آمده ملحق گشتند و قریب خانپور که میان هیره پور و سری نگر که
اصل شهر کشمیر و حاکم نشین است بر سر میرزا شبخون آوردند میرزا از دیگ خانه
خواجه حاجی رفته تا قرابجا در راکه در بند بود خلاص سازد و انگاه بدست
کمال دودی حیات را بسری کرد و بعضی میگویند که تیری از ملازمان او ناداشته

ایلچیان

رسید چون مجملی از حال میرزا حیدر گذارش یافت اکنون سرگذشت میرزا
کامران نگارش می یابد در ان ایام نامساعد که میرزا کامران از حضرت جهانبانی
جدای اختیار کرده بصوب کابل روان شد چون بجدو و خوشاب رسید سری
و سروری را رنجه داشته و زمانه لعبت باز را بکام خود دیده اشته خطبه
بنام خود ساخت هر که خرد دوربین و مصاحب مصلحت آموز و همنشین دلسوز
نداشته باشد هر آینه چنین کارهای ناشایسته از و بظهور آید و منطق
مروت داند بدی دیگران از نیکی خود انگارد و تخم بدی در زمین نیکان
افشاند نظاهر است که ازان کشت و کار چه بدرود و درخت امیدش
کدام میوه مراد بار آورد در روز کارزار عاقبت اندیش را بقائی نه و
دولت بزور بر خود بسته را پیوندی نه سربلندی کاخ بی بنیاد و رواج اساس
کرجون منابر بر بنی زود از هم باشد در هان شب اول را به نجات که چون
برق خاطف تا چشم بر هم زدن فرو نشیند سلطنتش چون طراوت گل زود زوال
و دولتش چون نسیم بهار سریع الانتقال و بالجمله از راه دنکوت بکنار آب
سند رسید و در انجا محمد سلطان و الغ میرزا که بجدو و علقان خود را کشیده
بودند و انجا خود را متوانستند گرفت بر خاسته بکنار دریا میرزا کامران را
دیدند و میرزا مدتی آنجا توقف نمود و چون عشرت غلم بطغیان کشیده پل
بسته از آب گذشت از انجا بکابل آمد و ابواب کامرانی بر روی روزگار
خود گشاده بمقتضای هوا و هوس روزگاری بسری برد و غافل که از
جمشید مروی است که تا شیر از بیشه نرود چراگاه بر آهو فراخ نشود و تا باز
در آشیان گریزنگند دراج بر پریدن آسان نگردد در ین واقعه بظهور آمد
غزنین در آمده و در العسکری میرزا او را و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت

پیش سلیمان میرزا به بدخشان فرستاده و خواهش متابعت نموده خواست
که سکه و خطبه او در بدخشان نیز باشد میرزا سلیمان فرستاده را بی مقصود
برگردانید میرزا کامران ازین معنی در تاب شده لشکر به بدخشان برد و در
نواحی موضع ناری میان فریقین جنگ پیوست میرزا سلیمان چون آثار
ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی
زد و خطبه و سکه بنام او ساخت و میرزا کامران بعضی از محال بدخشان نیز از
سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد و مقصود روا گشته مراجعت نمود
درین اثنا خبر رسید که هندال میرزا آمده قندهار را متصرف شد میرزا
کامران از آن طرف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد بمیرزا
و تا شش ماه محاصره قلعه نمود و از بی آذوقی میرزا هندال به تنگ آمده
امان طلبید و دید و قلعه را سپرد و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری
داده بکابل معاودت نمود و میرزا هندال را همراهی خود آورده و روزی
چند در تخت داشته باز بمقتضای برادری در باب اتفاق مشوره
جوی شاهی که اکنون نسبت بنام جلالت انضمام حضرت شاهنشاهی یافته
بجلال آباد مشهور است بمیرزا داد و حاکم بسند نیز اطاعت نموده روزگار
اسباب غفلت را آماده میکرد تا آنکه میرزا سلیمان بر آنچه میرزا کامران
از بدخشان جدا کرده بود متصرف و نقض عهد نمود میرزا کامران بار دوم
لشکر بآن صوب برد و در رسیده و اندراب جنگ در پیوست میرزا سلیمان
شکست خورده بقلعه ظفر متحصن شد میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را
محاصره کرد و راه آمد شد آذوقه را بحصار مسدود ساخت اکثری از اهل بدخشان
آمده میرزا کامران را دیدند میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود کرچشم

وفاداشت

وفا داشت نا امید شده و نیز از بی آذوقی کار بدشواری کشید بی اختیار آمده
دید میرزا کامران را قاسم برلاس و میرزا عبد الله و جمعی دیگر از هواخواهان
خود را سپرداری برلاس مذکور به بدخشان گذاشته خود مراجعت میرزا ابراهیم را
در قید نگاه میداشت و چون بکابل رسید تا یکماه شهر را آیین بست و روز
کار را بغفلت میگذرانید نه یاد معبود میکرد و نه داد مظلوم میداد تا آنکه
کوکب اقبال فلک مسعود حضرت جهانبانی ارتفاع یافت و بدولت و سعادت
آمده سزای او را در کنار او نهادند چنانچه گذارش یابد هر که بولی نعمت
خود طریق بی حقیقی سپرد و بمسلک بی اخلاصی شتافت هر آینه درهمین نشاه یاد داشت
اعمال خود دید و همچنین منوالست احوال میرزا هندال که چون درجهان وقتی که
چندین فتنه و فساد از ملازمت حضرت جهانبانی راه بی وفائی پیش گرفت متوجه
قندهار شده بود و قراچه خان که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود آمدن میرزا
شنید و از قلعه بر آمد باحترام و آن ملک را بمیرزا سپرد و در روزی چند
نگذشته بود که میرزا کامران آمده آن را متصرف خود در آورد و میرزا را
مقید داشته تادیب نمود چنانچه مجملی مذکور شده مقرر است که انجام حال
بیوفایان چون آغاز کار ایشان مردود و ملامت هوشمندان از اعتبار نا
پایدار اعتبار نگرفته در انتظار جزای این حق ناشناسیهای ایشان می باشند تا بسزا
یافتن که اقتضای عدل حقیقی ست شکر گذار و مسرت پذیر شوند که هر مایه
عبرة جهانیان میشود و هم دست آویز ندامت بی سعادتان میگردد و از آن
جمله چون یاد گار ناصر میرزا که بفریب و فسون حاکم تته از راه راست انحراف
ورزیده در سهری توقف نمود و بعد از توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه در آن
حدود بود و آخر بروظاهر شد که حرف و حکایات حاکم تته از صدق و صفا فارغی

نزار و وعده آلمقررات حیله پیوند مبنی بر کذب و سفاهیست ناچار از ان وادی باز
آمده بصوب قندهار روان شد هرچند هاشم بیگ که از دولتخواهان راست کو
و هوا پرستان رضاجوی او بوده گفت که رفتن بجانب میرزا کامران و گذاشتن
ملازمت حضرت جهانبانی پسندیده نیست و دنیا جای مکافاتست اندیشهٔ آن باید
کرد از آنجا که امریست ثابت که هرکرا روزگار ادبار پیش آید عقل تیره گردد و
بازاروی نقصان خراب نماید و نصیحت خیراندیشان باد شمرده بگوش هوش
در نیارد و سخنان بخیره دانش وران افسانه و افسون شمارد و بنا بر ان یادگار
ناصر میرزا از بی توفیقی متوجه قندهار شد و در زمانی که میرزا کامران قلعهٔ قندهار
را در محاصره تنگ آورده بود آمده میرزا را دید و همراهی میرزا بکابل آمد
و میرزا کامران پیش حاکم ته کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهربانو بیگم و
والدهٔ ایشان میرزا سنجر که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدود بکر مانده
بودند بلوازم آداب روانه سازد و حاکم ته ایشان را با جمعی کثیر که از حضرت
جهانبانی جنت آشیانی جدائی اختیار کرده در انجا بوده بودند با جمعی لایق همراه
ساخت خطائی یا عمدی که واقع شد آن بود که این مردم را از راه بیابان که آب
و علف نبود فرستاد و جمعی کثیر تلف شدند و چون به پنج سال رسیدند اتفاق دو
حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از دو سه هزار آدمی که درین قافله
سرگردان بوده اند معدودی جان بسلامت برده خود را بقندهار رسانیدند

چون جواد قلم سوانح بهای بی بها قدمی چند زده سخن را
بسرانجام آورده اکنون بسر مقصد و رفته راه بجا زو جملی از احوال نصرت
انجام سفر خراسان و عراق که حضرت جهانبانی را روی نمود و بید رقم عنایت

ایزدی

ایزدی قطع فیافی و طی صحارای و براری فرموده اند گفته آید و آن چنانست
که آنحضرت چون بهمت ازلی قدم در وادی توکل نهاده راه چول پرخطر
اختیار فرموده اند گفته آید و آن چنانست ملازمان رکاب سعادت حاجی محمد
جوکی مشرف ساختند و از فضل نامتناهی الهی در چول مرحول ملک نامی بلوچ
که قافله سالار راه زنان بود بزمین بوس شرف اختصاص یافت آنحضرت
را بمنزل خود برده در لوازم خدمتکاری بکوشید و از ان وادی هولناک
راهبری نموده بولایت گرم سیر آورد و میر عبد الحی که کلانتر آن ولایت
بود بجا حظهای نادرست اگرچه بسعادت ملازمت فایز نشد اما در لوازم
مهمانداری و آداب خدمتگذاری اهتمام تمام بجای آورد و در انحدود
خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل اموال آن
ولایت آمده بود و آنحضرت بابا دوست بخشی را پیش او فرستادند تا رهنمای
سعادت او گشته بملازمت آورد خواجه این را دولت عظیم شناخته
بملازمت شتافت و هرچیز که از جنس و نقد در بساط خود داشت همه را
نثار موکب سعادت کرد و حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده دیوانی
سرکار خاصه را برای رزین او مفوض داشتند و روزی چند دران
سرزمین بوده با دولتخواهانی که درین یورش اقبال آسا ملازم
رکاب معلی بودند نصایح دلپذیر و مواعظ ارجمند میفرمودند و بیوفائی
دنیا و بی اعتباری سلسلهٔ ظاهر را بچندین دلایل خاطرنشان فرموده خواطر
اصحاب تعلق را از تکاپوی این باز داشته متوجه مقصد حقیقی و
مطلب اصلی که طلب ارباب همت را سزاوار تواند بود میساختند و
بهمگی همت بلند آنحضرت معروف آن بود که چون اسباب تجرد و مواد

تفرو روز بروز در تزاید گوشهٔ خمول گزیده و ظاهر و باطن را از غیر باز داشته
به یکتای بیهمتا بر دارند لیکن مروت و مردمی نمیگذاشت که دلهای علاقه‌مندان
رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزرده سازند و این گروه وفا کیش
از ان رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند که چنین ذات کامل شایان
خلیفگی حق است و در انتظام معموری ظاهر و باطن میل او بوجود آمدن
در او دارد و قرن متصل بارگی دست از جهان باز دارد و بسلسلهٔ
سلطنت ابدقرین را منقطع سازد و همگی خواهش این طبقه آنکه بباطن با حق
و بظاهر با خلق بوده بمقتضای نشاه جمعیت کار فرمایند و الحمد لله که گوهر
یکتای آن دریای افضال یعنی حضرت شاهنشاهی را این ملکه بروجه کمال
حاصل است با وجود پرداختن بکبر و دار عالم ملک و شهادت استغراق
بحر مواج عالم جبروت و لاهوت برنهج مستوفی میسر و قدم همتش بر مصعود
مدارج علیا مقرر و سلم القصه بمقتضای ارادت ازلی و فتوت فطری
نوشتن مکتوب محبت طراز بفرمانروائی ایران و عنان عزیمت بصوب
آنحدود منعطف داشتن در ضمیر الهام موره تصمیم یافت که اگر حاکم ایران
حقوق موروثی منظور داشته لوازم محبت و فتوت بتقدیم رساند
هر آینه یکبار دیگر سلسلهٔ ظاهر بر افتد و دل این گروه حقیقت اندیش
بدست آورده شود و الا در اخفیا را نیز از ابتر مروت بی اختیار
باشد بنابرین روز پنجشنبه غرهٔ شوال سنهٔ نهصد و پنجاه مکتوبی مصحوب چولی
بهادر فرستادند بدین مضمون که بحکم کار فرمایان قضا و قدر که جهد بین مصالح
و حکم و رهبر کاری و ودیعت نهاده اند بسببی انگیخته آمد که ملاقات گرامی
بزودی میسر آید و مجملی از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت

درهمین

درهمین آن مرقوم ساخته بودند که گذشت از سرها آنچه گذشت چه بجز
جو بکیف روح دشت آنحضرت میخواستند که روزی چند در ولایت
گرمسیر توقف فرمایند میر عبدالحی گرمسیری کسان فرستاده از عرضه داشت
چنین استماع می افتد که میرزا عسکری جمعی کثیر را فرستاده است مبادا با محمود
برسند و کار از علاج بگذرد و اگر بالکای سیستان و آنحدود که بحاکم ایران
تعلق دارد توجه فرمایند هر آینه از اندیشهٔ آسیب این گروه بی عاقبت
موکب عالی محفوظ خواهد بود و آنحضرت قلت ارباب اخلاص و کثرت
اصحاب خلاف و نفاق منظور داشتند و توقف در آن ولایت از
طریقهٔ حزم که راه خرد بر و راست دور دانسته بسیستان نهضت
نمودند و از آب هلمند عبور کرده بکنار کولی که این آب این آبان
می آید نزول سعادت فرمودند احمد سلطان شاملو که حاکم سیستان
بود مقدم گرامی را دولت ناگهانی شمرده بآئین نیکخواهان ملازمت
کرد و بوظایف خدمتکاری و آداب میزبانی اقدام نمود و روزی چند
در آن سرزمین عبرت فزا که جولانگاه شاهسواران عرصهٔ اقبال
بود بشکار قشقلداغ اشتغال نمودند و برای تسلی خواطر همراهان و
وفا اندیشی خود را بشاغل نمودند ارباب تعلق مشغول داشته بتماشای
بدایع تقدیر بوده و از آنجا بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی
داشتند احمد سلطان و والدهٔ دعوات خود را بملازمت حضرت مریم
مکانی که درین یورش همعنان اقبال و محمل اجلال ایشان همراه بود
فرستاد و جمیع اموال ولایت خود را پیشکش نمود آنحضرت اندکی
از آن بجهت انشراح خاطر او قبول فرموده تتمه را باز گردانیدند

و در بن منزل حسین قلی میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد بدیدن والده و
برادر آمده بود تا رخصت ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد بشرف بساطبوس
مشرف شد آنحضرت از وی درباب مذهب و ملت سخنان پرسیدند بوقت
عرض رسانید که مذهبیت و معتقدات شیعه و سنی غور کرده میشود و کتب
فریقین بمطالعه میرسد آنچه شیوه اعتقاد دارد دانست که لعن و طعن صحابه
موجب درجات و ثوابست و معتقد پشیمان آنکه سب اصحاب کفرست بعد از
تامل و تفکر خاطر بر ان قرار گرفته که بگمان ثواب کافر نمی توان شد آنحضرت را
این سخن بسیار خوش آمد و از فرط توجه مشمول عنایت و استمالت ساخته
تکلیف ملازمت فرمودند او چون سفری پیش داشت و اسباب سفر
سامان نموده بود و از احوال این دولت متقاعد ماند و درینجا حاجی
محمد باباقشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوستند
و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب زمین داور منعطف
شود که امیر بیک حاکم آنجا بملازمت میرسد و جلیه بیک حاکم قلعه هت احراز
سعادت خدمت مینماید و بزودی اکثر مردم میرزا عسکری جدا شده
بملازمت خواهند رسید و قندهار و آنحدود در تصرف اولیای دولت
خواهد درآمد چون احمد سلطان شنود که امثال این مقدمات تمهید
داده از سفر عراق مانع می آیند بملازمت اقدس آمده از مقام دولتخواهی
و دلسوزی بعرض رسانید که یورش عراق بنده مهمت علیا لازم است
این گروه که ازین سفر مانع می آیند بغیر از عذر رو خدمت غرضی ندارند
چون احمد سلطان بعنوان عقیده و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی
جای کرده بود سخن او بعرض قبول پیوست و برین کنکاش عمل فرموده

متوجه عراق

متوجه عراق شدند و باین تقریب روزی چند حاجی محمد مردود بساط قرب
بود احمد سلطان ملازم رکاب معلی بوده میخواست که از راه تبس
گیلکی بدرقه باشد آنحضرت را چون پیرهبری مکنون ضمیر اقدس بود براه
قلعه اوک متوجه آن سمت شدند چون مکتوب مودت منشور اخلاص حضرت
جهانبانی جنت آشیانی تخت آرای ممالک ایران شاه طهماسب رسید مقدم
سعادت التزام آنحضرت را نعمت غیر مترقب شناخته خوشوقت شد و خواست
که سایه فرهمای سعادت همایونی را بر فرق دولت خود جای دهد بادراک
این سعادت را عنوان کارنامه افتخار خاندان خود سازد و شکر این نعمت
فرمود تا سه روز در قزوین نقاره شادمانی نواختند و مکتوبی در جواب مشتمل
بر کمال توقیر و احترام و استدعای تشریف حضور در اسرع ازمنه با الوف
فاعدوانیه و صنوف تحف مقربان و خاص ارسال داشت و این بیت بر
عنوان مکتوب ثبت نمود   همای اوج سعادت بدام ما افتد   اگر ترا
گذری بر مقام ما افتد   و فرستاده را رعایتی شایسته کرده روانه ساخت
و اظهار انواع شکرگذاری و حق شناسی و تذکار رجعت قدیمی نموده
جلایل تعظیم و اکرام بجای آورد و بحکام و ولات بلدان و امصار نوشت
که در هر منزلی و شهری که موکب همایونی نزول فرماید شرف روزگار این قافله
عالی دانسته اعاظم حکام و اکابر و آهالی و موالی دیار بفوز استقبال
شتافته بتقدیم مراسم ضیافتهای پادشاهانه مشرف گردند و از اسباب
و اشیای لایقه از اشربه و اطعمه و فواکه تازه بتازه منزل بمنزل مهیا ساخته
لایق نظر قبول اشرف گردانند و منشوری که بمحمد خان حاکم هری نوشته بودند
تخلیص در سلک تحریر درآورده تا دستور العمل اهل درایت گردد آنکه

راه و رسم مردمی نظر بران و پایهٔ مروت داشته در تعظیم و تحمل جادهٔ
بیمایان مراحل نشیب و فراز حق انسانیت بجای آورده دقیقه از ادای
فتوت فروگذاشت ننمایند
فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت و دستگاه سپهسالار
والا اقبال محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو سلطان فرمودند ارجمند ارشد و حاکم
دار السلطنت هرات و میر دیوان بانواع اعطاف و الطاف شاهی سرفراز
گشته بدانند که مضمون واجب العرض او که درین ولا مصحوب کمال الدین
شاه قلی بیک برادر امارت پناه قرا سلطان شاملو روانهٔ درگاه دولت
پناه نموده بود در تاریخ دوازدهم شهر ذی حجه رسید مضامین فرخنده
آیین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه در باب توجه نواب کامیاب
سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامکاری و وجه
چمن آرای فرمان دهی و جهانداری نور عالم افروز ایوان سلطنت و
جلال سرو سرافراز جویبار سعادت و اقبال شجرهٔ طیبهٔ گلشن شوکت و عظمت
ثمرهٔ شجرهٔ خلافت و سلطنت بادشاه برین و بحرین نیر عالمتاب فلک کامرانی
بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی قدوهٔ و قبلهٔ سلاطین عدالت
آیین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین شهریار عالی نسب تخت سروری پناه
والا حسب ملک عدل گستری خاقان سکندر نشان جم جاه عالی شان سلیمان
تخت نشین سلطان صاحب هدایت و یقین جهانبان صاحب تاج و تخت
صاحبقران عالم اقبال بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج فرق خواقین
نامدار المؤید من عند الله نصیر الدین محمد همایون بادشاه خلد الله تعالی عزه
حسب الامال الی یوم المال نوشته بودند چه گوید که چه مقدار سرور و حضور

روی نمود

روی نمود سو مژده ای پیک مبارک خبری مقدم دوست ∴ بخبرت راحت
بود ای همه جا خرم دوست ∴ باشد آن روز که در بزم وصالش یکدم ∴ بنشینم
برا و دل خود همدم دوست ∴ اقدام بر این حال و توجه آن بادشاه فرشته
احترام را غنیمت عظمی دانسته بدانند که بشتلق آن حضرت خجسته اثر ولایت سبزوار
وار را از ابتدای عمل توشقان ئیل بران ایالت پناه مرحمت فرموده دوام
داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستند که مال واجبی و وجوهات دیوانی آنجا
را ابتدای سال حال تصرف نموده بموجب فکر ظفر اثر و ضروریات خود
صرف نماید و بدستوری که درین نشان مذکور شده فصل بفصل روز بروز
عمل نموده از مضمون مطالع تخلف ننماید با نصد کس از مردم عاقل روزگار
دیده که یک کتل و استر رکاب و یراق درخور آن داشته باشند تعیین
نماید که باستقبال آن بادشاه صاحب اقبال رفته با نصد راس اسب بورکه
از درگاه معلی مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد و آن ایالت پناه
نیز از طوایل خود شش راس اسب بوداسوده و خوش رنگ قوی جثه که
لایق سواری آن شهسوار مرکز دولت و کامکاری بوده باشد انتخاب
نموده و زینهای لاجوردی منقش با جابیهای زربافت و زرد و زرکه لایق
اسپان سواری آن بادشاه جم جاه باشد بر بالای اسپان مذکور نهاده همراه
برو نفر ملازم خود داده روانه گردانند و کمر خنجر خاصه شریفه که از نواب کامیاب
مغفوری مرحومی علیین آشیانی انار الله برهانه شاه بابام بجناب همایون ما
رسیده و بجواهر نفیس لطیف مکلل بود مع شمشیر طلا و کمر مرصع جهت فتح و نصرت
و نشکون بادشاه اسکندر آیین فرستاده شد موازی چهار صد توپ اطلس و
فرنگی و یزدی مرسل گشت که یکصد و بیست جامه جهت خاصهٔ آنحضرت هست تتمه

جهت ملازمان رکاب ظفر انتساب آن کامیاب و غالیچه مخمل دو خواب طلا باف
و نمد تکیه گرکی استر اطلس و سه زوج قالین دوازده ذرعی کوشکانی خوش قماش
و دوازده جادر قرمزی سبز و سفید فرستاده شد بطریق احسن رسانید و روز
بروز اشربه لذیذ سربراه نموده با نانهای سفید که با روغن و شیر خمیر کرده
باشند و لوازمات و خشخاش داشته باشد مکمل نموده جهت آن حضرت میفرستاده
باشد و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان و فرزند ارسال می نموده باشند
و قرار دهند که فردا در منزل و مقامی که نزول نمایند امروز جادرهای بصفا
و لطیف و سفید و منقش و سایه بانهای اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ
و جمیع کارخانهای ایشان را تر ساخته نصب نمایند که در هر کارخانه ضروریات
آن مهیا باشد چون ایشان بدولت اقبال نزول فرمایند شربت گلاب
و آب لیمون خوش طعم ساخته و برف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت
و مرباهای سیب مشکان مشهدی و هندوانه و انگور و غیره با نانهای سفید
بدستوری که مقرر شد حاضر سازند و سعی کنند که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت
پناه و قزاق سلطان و امارت مآبی جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را
تا هزار کس بعد از سه روز که تخمینا پانصد کس رفته باشند باستقبال فرستند و
دران روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر در آورند و
اسبان توکپاق و تازی مقرر دارد که بملازمان خود بدهند که هیچ زینت
سپاهی را از اسب خوب بهتر نیست و سروپای آن هزار کس رنگین و پاکیزه
ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون این امرای بملازمت آنحضرت
برسند زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسیده و پیاده خدمت نمایند که
در سر سواری و غیره ناگاه میانه ملازمان امرا و ملازمان آنحضرت گفت

و گوی واقع نشود و بهیچ وجه از وجوه از دلی جهوکران پادشاهانه رسد و در وقت
سواری و کوچ لشکر امرا از دور و دور در فوج خدمت کنند و نوبت کشیک یک
از امرای مذکور که باشند در نزدیکهای محلی که قرار یافته باشد تردد نمایند و کل
خدمت در دست گرفته بنوعی که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت
کنند و آنچه رعایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند هر ولایت که برسند
همین فرمان را بحاکم آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید
و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلوا و اشربه کمتر از یک
هزار و پانصد طبق نباشد و خدمت ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس
معلی منزل تعلق بدان ایالت پناه دارد و چون امرای بملازمت رسند هر روز
یک هزار و دویست طبق طعام الوان که لایق خوان پادشاهانه باشد در مجلس
عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود و هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود
نه راس اسب پیشکش نمایند که سه راس اسب جاملکی باشد و دیگری با میر معظم
محمد بیرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر با برای مخصوص بهر کس لایق
باشد بدهند و نه اسب تمامی از نظر خجسته اثر گذرانند و ذکر نمایند که کدام
اسب از نواب کامیابت و هر یک که قبل ازین قرار یافته باشد که از
فلان و فلان امیر باشد بگویند که آن حکایت هر چند بد نهایت لایق
خواهد بود و بد نخواهد نمود و بهر دستور که مقدور باشد ملازمان رکاب
ظفر انتساب را مسرور دارند و آنچه نهایت غمخواری و یکجهتی باشد بظهور آورند
و خاطر انجمن عنت را که از گردش روزگار ناهموار بقدر غباری وارد بر ملال
و غمخواری که درین نوع اوقات لایق و خوش نمایست مسرور گردانند و
این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند بعد از آن آنچه لایق باشد

از جانب ما معمول خواهد گشت بعد از طعام متفرقات حلاوه با بوده که از قند و
نبات طبخ نموده باشند و مرباهای مستنوع و رشته خطایی خاصه که بگلاب و مشک
و عنبر اشهب معطر باشد بمجلس برند و حاکم ولایت بعد از معانی و خدمات مذکوره
خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدار السلطنت هراة همرکاب رفیق خدمت و
ملازمت بوده باشد و دقیقه از دقایق خدمت و ملازمت نا مرعی نگذارد
و چون بدروازه فرنج ولایت مذکور رسند آن ایالت پناه یکی از اویماق
کاردان خود را در خدمت فرزند اعزّ ارشد سعادت یار گذارد که از
شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت [illegible]
از هزاره و نکدری و غیره تا سی هزار کس که بشماره صحیح رسید از ملازمان
کومکی آن ایالت پناه آن را همراه برداشته استقبال نماید و چادر و سایبان
و اسباب ضروری از شتر و استر قطار همراه ببرد چنانچه اردوی آراسته
بنظر سعادت اثر پادشاه درآید و چون بملازمت آنحضرت سرافراز گردد
و پیش از جمیع حکایات از جانب ما دعای بسیار رساند و در همان روز
که بملازمت ممتاز گردد و بتزوک و قاعده لشکر وارد و نزول نماید
و آن ایالت پناه بخدمت ایستاده رخصت معانی طلبیده سه روز در آن
منزل مقام کند روز اول بجمیع لشکریان ایشان را خلعت فاخره که اطلس
و کمخای یزدی و دارائیهای مشهدی و خانی باشد مخلع سازند و مجموع را
بالاپوش مخمل بدهند و هر نفر از لشکریان و ملازمان تبریزی یوم الخرج
بدهند و طعامهای الوان بدستوری که مقرر شده سر براه نمایند و مجلس ملوکانه
بیارایند که زبان تحسین آن گویا باشد و آفرینها بگوش عالمیان رسد و تفصیل
لشکر ایشان داده روانه درگاه نماید و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریزی

از تحویلات

از تحویلات سرکار خاصه شریفه که دار السلطنه مذکور میرسد بازیافت نموده صرف
ضروریات نماید و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجان منت داشته بظهور آورند
و از منزل مذکور تا شهر چهار روز بیاید هر روز معانی طعام بدستور روز اول
یکشنبه و باید که در هر معانی اولاد و عظام آن ایالت پناه [illegible] چاکران
و خدمتکاران کمر خدمت بر میان بسته ادب ملازمت آورند و شکر
آنکه این نوع پادشاه که هدیه ایست از هدایای الهی مهمان ما شده در ملازمت
و خدمت آنچه نهایت تردد باشد بجای آورند و تقصیر ننمایند که هر چند انواع
جانسپاری و خون گرمی نسبت بآنحضرت بتقریب بجای آورند پسندیده
تر خواهد بود و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرر دارند که امروز در
باغ عیدگاه سرخیابان چادر نادرون اطلس قرمزی میانه کرباس طبسی
و بالا شتقالی اصفهانی که درین ایام اهتمام داده عرض نموده تو ترتیب
دهند و ملاحظه نمایند که هر جا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد در هر محل زمینی
که در آب و هوا و لطافت نزهت امتیاز داشته باشد رضا جوی بوده
در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم دار بر سینه نهاده پیش بعد
و عرض نماید که آن اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیابت
و خود در راه و سر کوچ و دمبدم خاطر اشرف را بهمزبانی که در کمال استحکام
باشد خوشوقت سازد و خود از منزل مذکور فردا بشهر خواهند آمد رخصت
طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و در صباح آن فرزند اعز ارشد بعزیمت
استقبال از منزل بیرون آورده و سرو پایی که در نوروز بهر سال برای
فرزند ارسال داشته بودیم بپوشانند و یکی از سفیدریشان و اویماق تکلو
بشندیده و معتمدان ایالت پناه باشند در دار السلطنه مذکور نگاه داشته

فرزند مذکور را سوار کنند و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان را
در خدمت نواب دارد و چادر و شتر و اسب گذارند که چون فرزند آن
کامیاب سوار شوند آرد و نیز کوچ کنند و ایالت پناه بدرقه مشار الیه باشد
و چون فرزند مذکور را از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان آن
مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند و چون نزدیک آن پادشاه عظمت
دستگاه رسد چنانچه میدان میانه ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد آن
ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرود نیایند
اگر قبول کنند در ساعت بازگردد و فرزند برخوردار را از اسب پیاده
ساخته بتعجیل روانه گشته ران و رکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه
بوسیده قواعد خدمت و حرمت و عزت آنچه مقدور و ممکن باشد بظهور
آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور
را از اسب فرود آورند و خدمت کنند اول آنحضرت را سوار کرده
دست پادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند
و بدستور سوار گردانند و متوجه اردوی خود و منزل و مقام مقرر شوند
و آن ایالت پناه خود نزدیک نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه
باشد که اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نمایند و آن
فرزند بواسطه حجاب جواب آنچنانکه باید شنوانده او آن ایالت پناه
جواب لایق عرض کند و در منزل مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی
نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزول نمایند فی الحال سیصد طبق طعام
الوان بطریق ما حضر مجلس بهشت آئین آورند و بین الصلواتین یکهزار
دویست طبق طعام الوان بطبقهای لکری که مشهور است بمحمدخانی و دیگر

الجاق

الجاق چینی و طلا و نقره بر روی آن خوانها نهاده مجلس آورند و بعد از آن
مربات لذیذ آنچه ممکن باشد و حلاوه و پالوده بکشند پس هفت راس
اسب لایق و رفتار از طویله آن فرزند ارجمند جدا نموده جلهای مخمل
بوشانیده و تنگ قصب بافی ابریشمی بر جل مخمل منقش و تنگ سفید بر جل
مخمل سرخ و تنگ سیاه بر مخمل سبز بکشند و باید که حافظ صابر قاق و مولانا قاسم
قانونی و استاد شاه محمد سرنای و حافظ دوست محمد خافی و استاد یوسف
مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه وقت
حاضر بوده هرگاه پادشاه خواهش بی توقف بنغمه و ترنم پرداخته آن
حضرت را خوشوقت سازند و هر کس که قابل آن مجلس تواند بود در
خدمت از دور و نزدیک بوده باشد که بوقت طلب حاضر گردد و
اوقات فرخنده ساعات ایشان را بهر نوع که بتوانند شگفته داشته
باشند و دیگر شنقار و باز و چرغ و باشه و شاهین و بحری در سرکار
فرزند و آن ایالت پناه باو لاد بوده باشد پیشکش نمایند و ملازمان
ایشان را تمام خلعتهای ابریشمی از هر جنس و هر رنگ علیحده علیحده
فراخور احوال از الوان مخمل و خارا و تکمه کلابتون و طلا باف بپوشانند
و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را بنظر فرخنده اثر آن فرزند
ارجمند در آورند آن فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد اوست
پریشان معاش نموده هر یک از ایشان جدا جدا اسب و یابو و اسب فرا
خور هرکس مرحما انعام زیاده از سه تومان نباشد و دوازده تقوز
پارچه ابریشمی از مخمل و اطلس و کمخای فرنگی و یزدی و تافته شامی و غیره
که بغایت لطیف باشد و سیصد تومان زر نقد در سی کیسه با قماش مذکور

بکشند و بلشکر بهر نفری سه تومان تبریزی که سیصد شاهی باشد بدهند و سه روز
در سر خیابان و کاریزگاه بسیر مشغول بوده باشند و درین سه روز از
در باغ چهار باغ شهر که منزل پادشاهانه است تا سر خیابان که در باغ
عیدگاه است بفرمایند که طرفه اصناف چهار طاق بندی و آئین شیرین بندند
و بهر صنعت گری از امرای مذکور شریک سازند تا بتعصب یکدیگر بصنعت
و شیرین کاری که دانند عمل آورند انسب آنست که چون پادشاه
آن مرز و بوم را بقدوم فرخنده مشرف ساخته اول شهری که آن نور
چشم عالمیانست بوجود خود آنرا مشرف خواهند ساخت بنظر کیمیا اثر
ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوی که در شهر هستند در آورند
که باعث سرور باشد روز سیوم که ازین چارطاق و خیابان شهر و
صفا دادن چار باغ خاطر روی نموده باشد چارجیان را در شهر و
محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که جار نمایند که
تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سر خیابان حاضر گردند و هر
دکان و بازاری که آئین بسته قالی و پلاس فرش انداخته باشند
و عورات پلکها بنشینند و چنانکه قاعده آن شهر است عورات
با آینده و رونده و در مقام شیرین کاری و شیرین گویی در آیند و
از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می آمده باشند که در بلاد عالم مثل
آن نباشد تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد از آن پادشاه را
بعزت و ادب سعادت شاده شوند و فرزند در پهلوی آنحضرت
چنانکه سرکردان ایشان باشد براه روند و آن ایالت پناه خود
از عقب ایشان نزدیک میرفته باشد که اگر از عمارت و منازل وسرتین

و هرچند

و هر چند بر سند جواب دانسته و سنجیده عرض نماید و چون بسعادت بشهر
در آیند چارباغ را سیر فرمایند در باغچه که در ایام ساکن نواب همایون
مادران عهد عطیه جهت بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعیین
یافته بود و الحال مشهور است بباغ شاهی ایشان نزول فرمایند و حمام
چار باغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند و بگلاب و مشک خوشبو کنند
که هر گاه میل فرمایند محل آسایش بدنی باشد روز اول فرزند بطعام و افر
مهمانی نماید و چون ایشان بفراغت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود
بهرین دستور تمهید مهمانی کند که مذکور خواهد شد چون ایشان بشهر در آیند
کلانتر و زن عرضه داشت نماید و روانه درگاه معلی کرده اند و مقرر شد
معز الدین حسین کلانتر دار السلطنه هرات مردی خوش نویس و صاحب
وقوف تعیین نماید که از روزی که آن بافقد کبس استقبال نمایند تا آن روزی
که بشهر در آیند روزنامچه منقح نوشته ثبت و مهر آن ایالت پناه رسانند
و جمیع حکایات و روایات بروی نیک که در مجلس گذرد بقلم گرفته بدست
معتمدان داده روانه درگاه معلی کرده اند که بر جمیع اوضاع نواب کامیاب
ما را اطلاع حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام
و شیر و میوه سه هزار طبق کشیده شود و یراق ضروری مذکور بدین
دستور سر براه نماید اول پنجاه چادر و بیست سایبان و چادر بزرگ
البته که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود و یا دوازده زوج
قالی دوازده زرعی و ده زرعی و هفت زوج قالی پنج زرعی و قطار
مایه و دویست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگ اطباق و
دیگها تمامی با سرپوش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشند و قطار بستر

دو تقوز در مهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید و امرای مذکور را امر
شده بود که مهمانی نماید بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد
طبق بکشند و سر اسب و یک قطار شتر و یک قطار استر که آن ایالت پناه
اول آن را دیده و پسندیده باشد پیشکش نمایند و حاکم غوریان و قوشنج و
کوشوی و ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز و جام مهمانی نماید و حاکم تربت
و ترشیز و زاده و محولات در حال سرای فرهاد که در حوالی زرینکی مشهد است
میهمانی نماید انتهی چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی در نواحی
فراه رسید ایلچی شاهی با وی ستاده حضرت جهانبانی آمد و حقیقت مقیم داشتن
مقدم گرامی و مسرور شدن او بوضوح پیوست آنحضرت را که معدن مروت
بودند از رفتن عراق و دل همراهان حقیقت گزین بدست آوردن چاره
نماند ناگزیر پای عزیمت در رکاب دولت آورده بعزم جزم متوجه
هرات شدند و در هر منزل از این نواحی که نزول اجلال میشود نزدیکی از
مشاهیر و اکابر خراسان باستقبال بیرون آمده بسعادت مقربان
بساط اقدس ملازمت میکردند چون موکب پادشاهی بر روی متوطنان
آن دیار گشوده خلایق از اکثر قصبات مانند جام و تربت و سرخس
و اسفراین بهرات آمده انتظار مقدم عالی می بردند و چون قاصدان
تاتار سلطان و اعیان خراسان که استقبال نموده بودند محمد خان اعلام
نمودند که وصول موکب عالی بزیارتگاه نزدیک است محمد خان با اعیان
امرا مثل ویس سلطان و شاه قلی سلطان و اکابر فضلا مثل میر مرتضی صدر
و میر حسین کربلای و سایر اعزه و اهالی با دراک سعادت استقبال شتافتند
و بر سر پل پالان که سیرگاه مشهور هراتست بدولت رکاب بوسی فایز گشتند

گشته دعا و

گشته دعا و سلام از جانب شاه رسانیدند و شرح شوق شاهی و اداب
تواضع که جوهر فیروزی است اظهار نموده اداب خدمت بتقدیم رسانیدند
و مقرر شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا را همه را جاروب کرده
و آب زده و ارباب و بزرگان و ظرفای شهر از هر دو طرف صف زده آمده منتظر
باشند و چون رایات پادشاهی بمنزل در قرار رسید سلطان محمود میرزا اسباب
استقبال شتافته اداب اخلاص و احترام بظهور رسانید و آئینی که مامور بودند
شاهزاده کامکار سلطان محمد میرزا و دیگر امرا عالیقدر بشرف استقبال
کامیاب سعادت شده قوانین اعزاز بتقدیم رسانیدند و از زیارتگاه
تا پل مالان و از آنجا تا باغ جهان آرا که سه چهار فرسخ مسافتست تمام
دشت و کوه و دشت و کوهها را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشای بودند
و اجتماع خلایق و شادمانی بر نهجی بود که مکرر در ایام عید و نوروز بوده
باشد غره ذی قعده نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فیض
ورود فرمودند محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا
بنظر اشرف در آورده و در مجلس اول صابر قاق که در خوانندگی یگانه خراسان
و عراق بود در مقام سه گاه غزل امیر شاهی را خواند که ارکان وجود اهل
وجد و حال در تزلزل آمد و الحق بسیار مناسب تاثیر خواند مطلعش اینست
بیت مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد ∴ همایون کشوری کان
عرصه را شاهی چنین باشد ∴ چون باین بیت رسید که ∴ ز رنج و راحت
گیتی مرنجان دل مشو خرم ∴ که آئین جهان گاهی چنین گاهی چنان باشد ∴
حضرت جهانبانی را رقت شد و بغایت متاثر شدند و اشک ها در دامن امید
ریختند چون بعرض رسید که آهنگهای او بغایت خوش آمده بود و جشن نموده

نزدیک رسیده روزی چند آنجا توقف اتفاق افتاد و هرگاه آنحضرت بسیر
سواری میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده ادای نیکو بندگی بجای
می آورد و از هر دو جانب آنحضرت زرها نثار میکرد و هر روز مقامی مشهور
سیرگاه می بود و هر وقت محفلی تازه عشرتگاه میگشت و ترتیب انعقاد
مجلس منظم معهود مقرر بود گاه عشرت سرای کازرگاه نشاط برای تخییم
اقدس میشد و گاه باغ مراد و همچنین باغ خیابان و باغ زاغان سفید را
بنظر فیض بخش تماشا فرموده و سیر گل زمین صحنهای رنگین میداشتند
و در همین ایام زیارت اولیای عظام خصوصا بر خواجه عبدالله قدس سره
بصفت نیاز فرمودند و بتجردنشان خدااندیش از بزرگان کامل استعداد
عالی فطرتان صدق نهاد و خوش فعال روزگار فضلای نامور از صحبت
فیض موهبت مستفید شدند و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای
گشتگاههای عشرت افزای اهتمام در توجه بمشهد اقدس فرموده
از راه جام عزم خیر انجام فرمودند درین روز احمد سلطان حاکم سیستان
که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود و مشمول توجه و التفات
پادشاهی شده رخصت ولایت خود یافت و پنجم ذی الحجه این سال بجام رسیده
زیارت مرقد منور حضرت زنده فیل احمد جام قدس سره فرمودند و چون
نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه قلی سلطان استاجلو که ایالت آنجا داشت
با اکابر سادات بدولت استقبال مشرف شده آداب خدمت بجای آورد
و پانزدهم محرم نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضه
رضویه علیه و علی آبائه التحیه فایز گشتند و چند روز در حواشی آن بقعه
شریف اقامت فرمودند و از آنجا بدولت متوجه نیشابور شدند نخست

علی سلطان

علی سلطان که حکومت آنجا بدو متعلق بود با اهالی آنجا پیشواز آمده آداب
عبودیت و انواع خدمت و ارادت متقدیم رسانیدند و آنحضرت سیر کان
فیروزه که در آن حدود است فرمودند و از آنجا بسبزوار و از آنجا بدامغان
رسیدند و از آنجا بسر آب و از آنجا بچشمه ولایت قدیم که از زمان پیش طلسمی در آن
تعبیه کرده اند که هرگاه چیزی پلید در آن چشمه می افتد در هوا طوفان پیدا
میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد و این را نیز بچشم
عبرت امتحان فرمودند در کارخانه قادر حکیم و صانع بدیع خواص و تاثیرات
اشیا بحدیست که بمجازت ادراکات افهام و اوهام احاطه آن
توان نمود و آنگاه از دامغان به بسطام توجه ارزانی داشتند و روضه
مقدسه بحر طامی شیخ بایزید بسطامی قدس سره در سر راه بود و عنان
موکب منصرف ساخته زیارت فرمودند و از آنجا بسمنان شتافته بطوف
بارگه مرقد شیخ علاء الدوله سمنانی است قدس سره نزول فرمودند
و در سفر و حضر طریق آیین آنحضرت چنان بود که پیوسته بزیارت خدا
پرستان توسل می جستند و بظاهر و باطن از طوایف زنده دلان همت
میخواستند و منزل بمنزل که میرسیدند حکام و اکابر آنجا در خدمات
کمال اهتمام بجای می آوردند و در اکثر اوقات رسایل شوق و جلایل هدایا
از جانب شاه می آمد چون موکب عالی بحوالی ری رسید شاه بعزم ییلاق
از قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق بیرون برآمد حضرت جهانبانی بدولت
و اقبال در قزوین که در آن نزدیکی پای تخت شاه شده بود نزول
فرمودند اکابر و اهالی آنجا بشرف استقبال سعادت پذیر شده از صحبت
فیض منقبت آنحضرت مستفیض گشتند روزی چند در آنجا بسیر مواطن شریف

واماکن متبرکه آن شهر توقف فرمودند و در خانهای خواجه عبدالغنی که کلانتر اهل
آن دیار بود و در اوایل شاه آنجا می بودند منزل داشتند و از آنجا بر افغان
را پیش شاه فرستادند موکب شاهی نزدیک بمقصد رسیده بود که بر افغان
تبلیغ رسالت نموده از عقب نموده منزل حضرت معاودت نمود از آنجا توجه
بسلطانیه واقع شد مخیم شاهی میان ابهر و سلطانیه بود و چون موکب عالی بآن
حوالی نزدیک رسید اهل الکا بر امرا طبقه طبقه آمده ملازمت کردند بعد
از آن بهرام میرزا و سام میرزا برادران گرامی شاه باستقبال نمودند در جمادی
الاولی نهصد و پنجاه و یک شاه خود باستقبال فرموده با مراعات قواعد
اعزاز و اکرام و تقدیم آداب اجلال و احترام ملاقات فرمودند و شرایط
تجلیل و تعظیم در دیدن بتقدیم رسیده و در محل عالی که در مدت مدید تذهیب
آن نقاشان باریک بین در بدایع صنعت نقاشی ید بیضا نموده بودند
اول مجلس آرائی آن نگارخانه خاطر فریب باتفاق حضرت جهانبانی چهره گشا
گشت محفل بادشاهانه انعقاد یافت و بقانون بزرگی و لوازم
پرسشهای گرامی همدم و همزبان گشتند و ابواب اخلاص و اختصاص
مفتوح داشته ابواب سرور و صحبت و انبساط گشودند و تقریبات سخنان
بلند در میان آوردند و میرزا قاسم گونابادی در کتاب مثنوی که در احوال
شاه انتظام داده در باب ملاقات این دو شهریار کامکار چنین گفته

شعر
دو صاحبقران در یکی بزمگاه ؛ قران کرده با هم چو خورشید و ماه ؛
دو نور بصر چشم اقبال را ؛ دو عید مبارک دو سال را ؛ دو کوکب گزیده نشان
فلک راست این ؛ بهم در یکی عرصه چون فرقدین ؛ دو چشم جهان بهم همعنان
بهم چون دو ابرو توامع کنان ؛ دو سعد فلک را یکی برج جای ؛ دو والا
گهر را یکی درج جای ؛ شاه فرمودند که فتح هندوستان که حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی را میسر شد حضرت جهان آفرین جا بخشش بشمشیر جهانگیر شما را کلید
گنج خانه کشورگشائی کرد اینزد و هر قصوری و فتوری که در مملکت داری
و جهانبانی در ینولا پیش آمد از ناساعدی و بی اتفاقی برادران بی اخلاص
بوده و شما را در آن اختیاری نبود در عالم اسباب موافقت برادران
امری مهم است که کارهای بسته گشاده کرد و اکنون ما را به در خرد خود تصور
فرموده مدد و معین و انند که منت بر جان خود نهاده آنچه شرایط امداد
و لوازم اعانت و اسعاد بوده باشد بر حسب آرزو بتقدیم رسانیم و
و سوابق حقوق را منظور داشته آنقدر کومک که در کار باشد بطریق انعام
و اگر خود ما را باید رفت بطریق کمک برویم و بسیار از سخنان حقیقت بر که
بزرگ منشی را نشان بزرگ باشد فرمودند چند روز جشن خسروانی داشتند
حضرت شاه هر روز خود بهمه کار و بار رسیده مجلس غیر مکرری آراستند
و زینت فزای صورت و معنی می گشتند و روز بروز در مراقبت و محبت
می افزودند ترتیب مجلس آرائی که جان شاهی بذات خود مباشر شدند
چگونه بیان توان نمود که چه قدر شامیانهای زربفت و مخمل و تاجه باف
بر پای می کردند خرگاهای منقش و خیمهای مطلا بمقدار نصب می شد
گلیمهای ابریشمی و قالیچهای قیمتی آنقدر که نظر کار می کرد در آن سبزه زمین
گسترده داد عشرت و نشاط می دادند و به شرح رسد که در لوازم گذرانیدن
تحف و هدایا که امریست ضروری بجای آئین خود توجه فرمودند و از اسبان
عراقی چند با زینهای مطلا و مرصع و عباهای وزین پوششهای فاخر
و اشترهای بردعی آراسته و پیراسته و شترهای مرغ یکی از قسم نر و ماده

پوششهای گرامی و چندین شمشیر و کمر خنجر مرصع بجواهر و تنسوقهای نقود
و قماشهای نفیس و پوستینهای کیش و جلفاوه و سنجاب و طاوشین و جامهای
پوشیدنی از اجناس زربفت و مخمل و تافته باف و اطلس و منجوق فرنگی
و یزدی و کاشی و چندین طشت و آفتابه و شمعدان زر و نقره مرصع و شوالب
و لآلی و چندین طبقهای طلا و نقره و خرگاههای مزین و بساطهای اعلی که در
کلانی و خوبی نادره روزگار بود و سایر اسباب پادشاهانه یک یک
بنظر اقدس گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جدا
جدا رعایت فرمودند و مراسم ادب پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید
حضرت جهانبانی در روز جشن علی الماس گران بها که خراج ملکها و اقلیمها بود
و دویست و پنجاه لعل بدخشانی برسم ارمغانی بنظر شاه در آوردند و تکلفی که
بتکلف از وقت در آمدن حضرت جهانبانی بالکای شاهی تا زمان بر آمدن بلوازم
و رسم که از سرکار خاصه و منتسبان شاهی خرج شده بود زیاده از آن باشد که
مضاعف پادداش شد و از آنجا متوجه سلطانیه شدند و در آنجا بعیش و عشرت
بزمهای خسروانه داشتند و در خلال اوقات فرخنده ساعات قران
سعدین باغوای بعضی از اهل فساد غبار خاطری از جانبین حادث شده
بود و آن کدورت بامتداد نکشید و بزلال صفا مصفی گشت و حضرت
شاه همه روز اسباب مسرت و شادمانی تازه بتازه ترتیب می دادند
از انجمله بجهت تنشیط و تفریح خاطر صفا گستر شکار قمرغه طرح فرمودند و از
ده روز راه لشکر شاهی جانوران صحرای را رانده در چشمه که او را سادق
یلاق گویند که اول منزل ییلاق سلق است شکاری مجتمع شد حضرت جهانبانی
و شاه گرامی قدر باهم در شکارگاه در آمده این اسب ها فتح را تازه
گردانیدند

گردانیدند و بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا و اتکاه پیر اغان و حاجی
محمد کوکی و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و حسن کوکه و جمعی
دیگر از معتبران حضرت جهانبانی را رخصت در آمدن درون قمرغه شد و از
امرای شاهی مثل عبدالله خان استجلو که داماد شاه و الا شکوه شاه
اسمعیل در آمدند و بعد از زمانی رخصت عام در دادند هر کس از سپاه و
لشکریان بگرفتن و بستن شکار اشتغال نمود و درین اثنا بهرام میرزا
کوکه بخلفا بر بود در میان شکارگاه دانسته تیری بر و زد و او
رخت هستی بربست و بملاحظه میرزا کسی این سخن را بشاه نگفت و بعد از آن
هاکرد دولت را رخصت شد که رفته نزدیک حوض سلیمان بار دیگر قمرغه
بهم آوردند و چون فراهم آمد بآئین بزرگان شکار کردند و درین منزل
بچوگان بازی و قبق اندازی نیز شطری از اوقات گرامی صرف شد
و درین روز که بازار قبق گرم بود بهرام بیک بخطاب خانی و حاجی
محمد کوکه بلقب سلطانی سرافراز شدند و در آخر آن مجلس طومار دوازده
هزار سوار که بهراهی فرزند ارجمند شاهی میرزا مراد بیک بکمک نامزد
شده بودند با طومار اسباب کارخانها که بهراه کالای حضرت جهانبانی
قرار یافته بود بنظر در آوردند اسامی امرا که درین کومک عالی مقرر
شدند بدین تفصیل است میرزا مراد و بداغ خان قاجار اسد میرزا شاه قلی
سلطان افشار حاکم کرمان احمد سلطان شاملو و لد محمد خلیفه سنجاب سلطان
افشار حاکم فرح یار علی سلطان تکلو سلطان علی افشار سلطان قلی قورچی
باشی خورش محمد خان یعقوب میرزا الهائی سلطان محمد خدابنده سلطان
حسین قلی شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان ادهم میرزا و لد دیو

۱۵۷

میرزا و تهمتن میرزا ولد دیو سلطان شیبانی علیقلی بهادر برادران
مشار الیه مقصود و میرزا اخته بیکی ولد زین الدین سلطان شاملو محمدی
میرزا نبیره جهان شاه بردی بیک بکل استجلو علی سلطان جلاق خواهرزاده
محمد خان ابو الفتح سلطان افشار رحیمین سلطان شاملو یادگار سلطان موصلو
احمد سلطان الاش اعلی استجلو صافی ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه رو
ملو بیر علی بیک ذو الفقار کش محمدی بیک کتابدار قاجار و سیصد قورچی
خاصه بیسامان شایسته نیز تعیین یافتند و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد
که در آق زیارت که آخر منزل ییلاق سریق است سیوم پارشکار قمرغه
در هم آورده انواع شادمانی و کامرانی فرموده و آب خاطر جوی
بتقدیم رسانیدند و در عرصه دلکشای میانه که در لطافت هوا مشهور
آفاق است شاه والاقدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف آورده و بمتابعت
مبادرت جسته باحسن وجوه آیین آداب بساعت مسعود وداع یکدیگر
فرمودند حضرت جهانبانی جنت آشیانی بموجب المقدر البته سینه حضرت
صاحب قرانی از آنجا بدولت و اقبال متوجه اردبیل و تبریز شدند
و هودج اقبال حضرت مریم مکانی را با خیل و حشم و عبید و خدم از راه
راست بجانب قندهار روان فرمودند و حاجی محمد خان را سرلشکر ساخته
در خدمت هودج اقبال آن عفت قباب گذاشتند و دوازده هزار
سوار که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند رخصت یافته
بجهت سامان و سرانجام خود روانه شدند که چون رایات نصرت آیات
حضرت جهانبانی بآب هلمند رسند شاه زاده عالیقدر با لشکر مقرر ادراک
ملازمت نماید و حضرت جهانبانی اول بجهت تماشای به تبریز عنان عزیمت

منعطف

منعطف فرمودند و چون نزدیک بآن دیار رسیدند و احکام الکابر تا
بندی که میرزا میران شاه بر رود خانه که از دامن سهند تبریز می آمد
بسته اند باستقبال آمده غریب ساطبوس دریا فشند حاکم شهر بموجب فرموده
شاهی آیین بسته در نظر انور آنحضرت جلوه داد و لوازم معانی تعظیم
رسانیدند و رک دوانی و چوگان پیاده بازی که در تبریز مشهور و معروف
بوده و در آن وقت از اندیشه شورش ممنوع شده بود بجهت مزید
انبساط خاطر اقدس بامر شاهی بتازگی در کرد آمد و آنحضرت عمارات
عالیه آن شهر را که از آثار قدیمه سلاطین ماضی است و سیرگاههای آن
شهر را تماشا فرموده و مجدد از آثار گذشتگان خاک و سرگشتگان
خانه افلاک دلبستگیهای عالم بی ثبات و گسستگیهای جهان بی مدار
بخاطر حقایق ماثر آوردند و در کرد آوری رضای آفریدگار کارخانها
حقیقت تبیان بر زبان اقدس راندند و بعضی از ابیات سلف متواجد
گشتند و این رباعی از فرط حالت بلند خواندند ~ افسوس که سرمایه
زکف بیرون شد ۞ وز دست اجل بسی جگرها خون شد ۞ کس نامد از آنجهان
که تا پرسم از او ۞ کاحوال مسافران عالم چون شد ۞ ملا قطب الدین
جلخو بغدادی درین بلده فاخره بشرف ملازمت مشرف گشته تا مشهد
مقدس ملازم رکاب معلی بود و نادره کار سحر آفرین خواجه عبد الصمد
شیرین قلم نیز درین مدینه فاضله بملازمت استسعاد یافت المقدر
وان بارگاه هوشمندی را بس پسند آمد و آوازه عوایق روزگار غدار
همرایی گزید و از نوادر اتفاقات حسنه در شگون و تفاؤل نیک
آنکه چون تبریز نزول فرمودند از آنجا که توجه اقدس باصطرلاب

دکره و سایر آلات رصدی در مرتبهٔ کمال داشت بیک محمد افضة بیکی را فرمودند
که درین شهر که محل آثار قدیمه است کره و سایر آلات تفحص نماید آن ساده
لوح کره چند را با ماه و با بنها آورد آنحضرت انبساط فرموده بجهت تفاول
خریدند از تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجه فرمودند چون موکب
عالی بقصبهٔ شماسبی رسید جمیع شیخاوندان که نسبت خویشی بشاه عالیمقدار
داشتند با سایر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند و بلوازم خدمت
پرداختند یک هفته در اردبیل تشریف داشته از انجا بخلخال و از انجا
بطارم آمدند و از انجا بجزبیل رسیدند و چون هوای و میوه آنجا بغایت
مطبوع بود و علی الخصوص انار بی دانه سه روز توقف فرمودند و در
سبزوار با اردوی معلای خود ملحق شدند درین منزل از حضرت مریم
مکانی جنهٔ قدسیه متولد شد و از اعاز مراجعت که بقاید دولت و اقبال
متوجه کابل و قندهار بودند بهر منزل که تشریف می آوردند حکام و اکابر
آنجا زیاده از دستور زمان توجه پیشکشها میگذرانیدند و میهمانیها
میکردند و درین منزل میر شمس الدین علی سلطان خدمت شایسته بجای
آورد و در روز میهمانی چند بازان آمده کار پرداز بیها کردند و چون
رایت عالی بمشهد مقدس آمد حاکم و بزرگان آنجا بیشتر در حفظ آداب
کوشیدند و بخدمات لایقه مستعد نظر قبول گشتند بجهت انتظار جمع شدن
لشکر شاهی یکچند درین شهر توقف افتاد و ازین نواحی بجهت طلب
ساوری که بهرات نوشته بودند عبد الفتاح کمر کراق را فرستادند و
مشار الیه در وقت مراجعت رخت هستی بربست و ازهمین حدود مولانا
نور الدین محمد ترخان را بجهت طلب شیخ ابو القاسم جرجانی و مولانا الیاس

مشهد مقدس

اردبیلی که بفضایل صوری و کمالات معنوی آراسته بودند فرستادند و در
کابل آمده بشرف ملازمت مشرف شدند و از آمدن این دو عزیز بسیار
منبسط و منشرح گشتند و مذاکره کتاب درة التاج درمیان آوردند و
درین مدت که در مشهد تشریف داشتند پیوسته با دانشوران و فصحای
آنجا که بملازمت میرسیدند و از صحبت اکثیر منفعت مستفیض میشدند مشغول
حاصل میشد مولانا جمشید معمای که مجمع فضایل بود و مکرر بشرف بساطبوس رسید
روزی ملا حیرتی این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت درآورد
که دل از عشق بتان که جگرم میسوزد ❊ عشق هر لحظه بداغ دگرم میسوزد ❊
همچو پروانه بشمع رخ او کار رسید مرا ❊ که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد ❊
آنحضرت که خلاق معانی و معیار نکته دانی بودند چه نیکو تصرفی فرمودند که
میروم پیش اگر بال و پرم میسوزد مولانا از اکسیر صلاح آنحضرت سجده شکر بجای
بجای آورد و از مشهد بکاروان سرای طرق و از انجا براه قلعه گاه
سیستان نزول اجلال فرمودند و در ینجا شاهزاده و امرای شاهی بموکب
عالی پیوستند و از انجا بگرمیر دولت و اقبال روی نمود میر عبد الحی که میری از
قلعه گلی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش شتافت و
عذر جریمه تقصیر و خجالت سابق که در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم
مانده بود بعرض رسانیدند و از انجا که خطاپوشی و عطاپاشی شیمه کریمه آنحضرت
بود معذرتهای او بسمع رضا مقبول شد و میر بعنایات مشمول گشت چون
سخن باینجا کشید ناگزیر است از انکه مجملی از اعیان که درین غربت ملازم
رکاب دولت بودند نوشته آید سر حلقهٔ حقیقت گذاران و فاکیشی که
چون سعادت همواره ملازم رکاب دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی

بود براخانست دیگر خواجه معظم است که نسبت اخوة اعیانی آنحضرت مریم مکانی
داشت از ابتدای حال خالی از شورش دماغ و کری مزاج نبود و رفته رفته
سبکی و بی باکی او بافراط کشید و خاتمه کار او در عمل خود رقم پذیر خواهد
شد دیگر عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان که از جانب والده او از نبایر
سلطان حسین میرزاست اگرچه در اوایل حال بوظایف خدمت اشتغال داشت
اما در اواخر بحرمان موسوم گشت دیگر حاجی محمد کوکی است او برادر کوکیست
که از امرای عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و حاجی محمد بمردانگی
تفرد داشت شاه [illegible] گفت که بادشاهان را این طور خدمتکاری باید
در روز قبق اندازی او قبق زد و از شاه جلدو گرفت دیگر روشن
کوکه است که کوکلتاش حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود و درین راه باد
جواهر سپرده بود و نزد ران ودیعت جواهر خیانتی ظاهر کرد و لاجرم چندی
در بند بود و بوسیله عفو خلاص یافت دیگر حسن بیک است برادر خدم کوکه
او با آنکه کوکلتاش کامران میرزا بود اما بدوام ملازمت حضرت جهانبانی
قیام داشت کریم طبع و خوش خلق بود در عرم در گذر چوسا غریق رحمت
شد دیگر خواجه مقصود هروی است او مردی پاک طینت پاکیزه
روزگار بود بامانت و دیانت و صدق و صیانت اتصاف داشت
و از ملازمان سنجیده صفات حضرت مریم مکانی بود و علی الدوام در
حوالی هودج آنحضرت بوده التزام خدمت داشت از و دو فرزند
سعادتمند که نسبت کوکلتاش بحضرت شاهنشاهی دارند سیف خان داد
در سال فتح گجرات اقدس شربت خوشگوار شهادت چشید دیگر زین خان
کوکه که بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علو فهم و ادراک

و فرزا

و فرزانگی و مردانگی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بوده
در امرای کبار منسلک است دیگر خواجه غازی تبریزیست که از دقایق سیاق
و حقایق علم حساب وقوف تمام داشت و از قصص و تواریخ خبردار
بود و چون موکب عالی از لاهور بجانب سند انصراف یافت از میرزا کامران
جدا شده بخدمت پیوست و منصب مشرفی دیوان یافت و بعد از ان مدتها
از درگاه عالم پناه محروم گشت و در آخر عمر که قوت حواس او اختلال
یافته بود باستیلام عتبه درگاه والای حضرت شاهنشاهی استسعاد یافت
دیگر خواجه امین الدین محمود هرویست که در فن سیاق از سباق فرسان قلمرو
حساب بود و خط شکسته را بغایت درست می نوشت و در کفایت اعمال
و درایت محاسبات موشکافی میکرد حضرت جهانبانی او را چندگاه بخشی حضرت
شاهنشاهی کرده بودند و در عهد سلطنت ابد پیوند آنحضرت بمراتب عالیه رسید
و بخطاب خواجه جهانی سرافراز شد دیگر بابا دوست بخشی است او نیز بعلم
سیاق ممتاز و بحسن کفایت موصوف بود و پیوسته باشتغال مهمات دیوانی
و شئون کاردانی بظهور می آورد دیگر درویش مقصود بنگالی است او
از نیاز زیارتگاه هراتست مردی ساده ضمیر درست جوهر بود و او را
در بنگاله همراه جهانگیر قلی بیک گذاشته بود و از تمام آن مردم او تنها نجات
برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی با او
عنایت خاص داشتند بعد از ان بمزید التفات شاهنشاهی اعتبار یافت عمرش
دراز و در طبقه دعاگویان منزلیست دیگر حسن علی اتکه آغاست در نجابت
و جلادت امتیاز داشت و خدمات پسندیده کرده بود و بواسطه
اتکه یعقوب نامی که از منظوران حضرت جهانبانی بود و حرفی نامناسب از زبان

او ساخته بود و نزد بعضی قزلباشان بی باک آن جوانمرد را در موضع خرابه نزدیک
تبریز کمین کرده بنهانی کشتند بوقوع آمده چون حسن علی و اوشکری بود
چنین اشتهار یافت که مکر بسعی او این عمل شنیع بوقوع آمده باشد باین تقریب
نتوانست همراه موکب عالی بود در عراق ماند و چون کابل مستقر سریر سلطنت
شد بآستان بوس فایز گشت دیگر علی دوست باربیکی است برحسن علی
مذکور از عقب آمده در مشهد اقدس همراه شد از اول تا آخر در بهرات
بخدمتکاری و جان سپاری اهتمام داشت دیگر ابراهیم ایشک آغاست
او از فدائیان درگاه بود دیگر شیخ یوسف چولیست که خود را از اولاد
شیخ احمد یسوی میکفت مردی وارسته پسندیده اخلاق بود دیگر
شیخ بهلول که خود را از نسل مشایخ ترک میکرفت خدمتکار شایسته بود دیگر
مولانا نورالدین که از هندسه و هیات و اسطرلاب خبری داشت همراه قاضی
برهان خافی بشرف بساطبوسی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعاد یافت
و از مجلس نشینان حضرت جهانبانی بود و حضرت شاهنشاهی او را بخطاب ترخانی
سربلند ساخته بودند دیگر محمد قاسم موجی است در بدخشان بخدمت حضرت
جهانبانی جنت آشیانی قیام می نموده خویش میر محمد جاندار بوده در بدخشان
خدمت جاندار بانی داشت در هندوستان در ایام دولت ابدقرین حضرت
شاهنشاهی میربحر شد و بر کنار آب چون منزلی دلکش داشت و هماجا سفینه
عرب ساحل غار رسانید دیگر حیدر محمد اخته بیکی است از خدمتکاران قدیم این
درگاه بود دیگر سید محمد پکنه است جوان مردانه صاحب قبضه بود در همراهی
قبق انور دیگر سید محمد قاتی هم دوست در بکر چند روز او را میر عدل ساخته
بود همراه از اهل نشست مجلس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه است دیگر

اگره

آمده در لباس فقر ملازمت نمود و دوست دلنشین میخواند رفته رفته داخل
بلکیان شده بود در عهد دولت ابدقرین حضرت شاهنشاهی اعتبار یافت
در سهرند باغی مطبوع ساخته که از و توان گفت دیگر میرزا بیک بلوچ که
پدرش در خراسان هزاره بلوچ بوده دیگر ولد او میر حسین و این هر دو
از سعادتمندان خدمت گزین بودند دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای مقرب
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبارخانی
یافت از پرده داران هودج اقبال حضرت مریم مکانی بود دیگر عارف
توشکچی است که در سلک مالیک بوده دعوی سیادت میکرد بدولت حضرت
شاهنشاهی بهارخان خطاب یافته بخدمات عالی ممتاز بود و از بندگان
خدمتکار و غلامان وفادار مهتر حافظ توشکچی و ملا بلال کتابدار و مهتر تمور
شربتی و مهتر جوهر آفتابچی و مهتر وکیله خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میرآتش
بودند دیگر سلطان محمد قراول بیکی بوده و عبدالوهاب صاحب طباق دیگر
حاجی بهادر دیگر تولک بانش نویس زهی سعادتمندان قوی طالع که
بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده در مسالک امتحانها
و موافقت با بتلای الهی خدمت ولی نعمت بپایان رسانیدند
خرام رفیقان چرا دالبند: کم مردان بخدمت بجای رسیدند **مراجعت
موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق و آمدن حضرت
شاهنشاهی از قندهار بکابل** چون آوازه سایه گستری جهانبانی بر ممالک جاه
و جلال و مواطن دولت و اقبال گرم شده در کابل و قندهار و آن حدود
و اطراف صیت موکب عالی اشتهار یافت از هبوب این هبوب این نسایم
بهار نصرت گلبن غنچه امید امیدواران شکفتن گرفت و آب رفته از جوی

از جوی قرار بیقراران آمدن بنیاد نهاد * فیاض ازل ز فیض بی اندازه *
انداخت ز مقدمش بشهر آوازه * شد گشت امید نا امیدان خرم * شد باغ مراد
نامرادان تازه * میرزا کامران را ازین ملاحظهٔ حالی حال دیگرگون گشت و درین
هنگام که دوخان آگاهی و ندامت گذشته بود از سر آغاز بد معاملگی پیش
گرفت و خیالات تباه بخود راه داد اول برادر خضر خان هزاره و
قراول بیگی را از کابل فرستاد که آن نور پرور روانی یعنی حضرت شاهنشاهی
را از قندهار بکابل آورند و فرستاد تا چون بقندهار رسیدند میرزا عسکری
در فرستادن آنحضرت با نزدیکان خود کنگاش کرد جمعی که عقل درست
داشتند گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست مناسب آنست که چون موکب
عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی نزدیک رسد آن نونهال دولت را با اعزاز
و احترام پیش ایشان باید فرستاد و بوسیله حمیدهٔ این گلدستهٔ چمن بزرگی
سعادت و اقبال استعفای جرایم خود نمود و بعضی دیگر گفتند که لایق
دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستند و خاطر میرزا را از دست نرنجند
چه آن اموری که از شما سرزده هست روی آن نمانده که حضرت جهانبانی
را بهیچ وسیله توانید دریافت آخر میرزا برای صواب عمل نکرده حضرت
شاهنشاهی را در عین زمستان و برف و باران روانه کابل ساخت و جیجی عفیفه
قدسیه آنحضرت یعنی بانو بیگم و شمس الدین محمد غزنوی که بخطاب اتکه خانی
سرافراز بود و ماهم انگه والده ادهم خان و حجی انگه والده میرزا عزیز
کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان و خدمتگاران که در ملازمت اشرف بودند
بجهت اتکه گی نشا سده درین سفر سعادت انجام آن نور پرور ایزدی را
میرک میخواندند و همشیره شریفه را بچه میگفتند چون بقلات رسیدند شب

بجانب هزاره

بجانب هزاره فرود آمدند از فر بزرگی و شکوه دولتمندی که از ناصیهٔ اقبال
آنحضرت هویدا بود بمجرد دیدن آنحضرت را مردم شناختند و صباح آن شب
بر زبان صاحب خانه جاری شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند
چون برادر خضر خان این سخن را از صاحب خانه شنید فی الحال روان
شد و بسرعت عزیمت شتافت و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت و لحظه
بلحظه آثار بزرگی در عنفوان صورتش مشاهده میفرمودند و اوضاع غریبه از
احوال گرامی آنحضرت ادراک کرده حیران صنع الهی بودند از انجمله چون از
غزنین کوچ کردند بمنزلی که فرود آمده بودند در آن خانه چراغ گل شد و خانه
تاریک گشت آنحضرت که جوهر طینت ایشان بنور پیدایش سرشتگی دارد از وحشت ظلمت
در گریه شد هرچند انگها و دایها باقسام مهربانی دل آنحضرت را خواستند
که بدست آرند سود نداشت همین که چراغ آوردند از مشاهده نور
ضمیر افروز چراغ خاطر قدسی آنحضرت آرام پذیرفت و انوار شگفتگی
از وجنات احوال و صفحات اطوار درخشیدن گرفت و این دلیلی بود بطالع
پرنور افزای و ظلمت زدای صوری و معنوی و چون حضرت شاهنشاهی
از قندهار بکابل نزول اجلال فرمودند میرزا کامران آن نونهال حدیقه
اقبال را بجناب عفت قباب خانزاده بیگم همشیره حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی فرود آورده و روز دیگر در باغ شهرآرا مجلس عالی داشته
آنحضرت را آنجا دید **عید حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم
میرزا و بدستیاری بخت نقاره اقبال نواختن** چون میرزا کامران
آن سرو نوراستین گلستان اقبال را در باغ شهرآرا دید از نظارهٔ
پیشانی نورانی آنحضرت که فر دولت و سعادت جاودانی می تافت

از نامساعدی سعادت درهم شد و چون ایزد جهان آرا مسرت خاطر اولیای
میخواهد و اسباب شکستگی خاطر و برهم زدگی ظاهر و باطن میرزا آنرا سرمایه
خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال شد چنانچه درین روز که میرزا جشن
داشته برای مباهات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود و اتفاقا ادوات
نقاره منقش برای ابراهیم میرزا فرزندش بتقریب شب برات که متعارف
و معمول است ترتیب داده آورده بودند حضرت شاهنشاهی بنابر نسبت
آنکه نقاره دولت جهانگیری و کشورکشای بنام ایشان نواختنی است و کوس
ملک پروری و عالم آرائی بر بام دولت سرای ایشان بلند آوازه ساختنی
بآن میل فرمودند میرزای حق ناشناس نخواست که بدهد بتصور آنکه میرزا
ابراهیم بسال از آنحضرت بزرگتر است و بقوت ظاهری بیشتر گرفتن نقاره
را معلق بشرط زور آزمای کشتی گرفتن داشت که هر که غالب آید نقاره
از و باشد آنحضرت که تائیدیافته ایزدی و تقویت دیده ازلی بودند
شکوه میرزا کامران را در نظر نیاورده و کلان سالی را منظور نداشته
ابراهیم میرزا را باستماع این شرط که میرزا آنرا سرمایه خوشی خود گردانیده
بود خوشحال شده باعث غم افزای میرزا گردیدند بازوی قدرت
که بقوت سماوی مؤید و معتضد بود با وجود صغر سن که امثال این امور
دران حالت بس بدایع نماید بالقای الهی و تعلیم ربانی بی‌محابا دامن برزده
و آستین بالا مالیده شیر مردانه قدم پیش نهادند و بقانون بند
آموزان و کشتی گیران استاد در گرفت و گیر و دار آمده و دست و پای
کمر ابراهیم میرزا زده چنان برداشته بر زمین زدند که غریو از اهل مجلس
برخاست و از نزدیک و دور نعره آفرین بلند شد این ادوات نقاره فتح و
نصرت

نصرت حضرت شاهنشاهی ظل اللهی بود که بر سطح قبه غبرا و زیر قبه سپهر خضرا نواخته
شد میرزا کامران جنگ کشتی را جهت امتحان مآل بخت کارزار خود با حضرت
جهانبانی در ضمیر گرفته بود از مشاهده این صورت شگون بد گرفته بخود فرو رفت
و هوا خواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شکفته فالهای خجسته
فرا گرفتند آنحضرت نقاره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند این
صدای دلکشا باعث شادمانی اولیای دولت گشت و میرزا از بس که
طیره شده بود و فال او را نقش کعبتین بر خلاف مراد نموده نسبت
بآن قبله اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشهای تباه بخاطر راه داد از آنجمله
آنحضرت را که هنوز هنگام از شیر باز گرفتن نشده بود فرمود که از شیر
باز گرفتند و ازین غافل که شیرخوار مرضعه عنایات ایزدی و کامیاب قابله
تربیت آسمانی را ازین عمل چه ضرر و جراحت یافته حافظ حقیقی را
ازین فکرهای باطل چه خطر وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت
آشیانی بگرمسیر و فتح قلعه بست بر مترصدان اخبار و مستبصران سلاح
که دیده بصیرت گشاده و سرمه عبرت کشیده اند پوشیده نماند که چون رایات
عالی حضرت جهانبانی و کومک ایران بگرمسیر رسید علی سلطان تکلو را جمعی
از تکلیها بجهت تسخیر قلعه بست که داخل ولایت گرمسیر و متعلق بقندهار است
تعین فرمودند شاهم جلایر و تیمور جلایر و میر خلیج که دران حدود از جانب
میرزا کامران جاگیردار بودند قلعه را استحکام دادند و فوج بادشاهی
رفته قلعه را محاصره نمودند در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه بعلی سلطان
رسید و قالب تهی ساخت سپاهیان او پسر دوازده ساله او را بجای پدر
بکلانی برداشته در لوازم خدمت بیشتر از پیشتر اهتمام نمودند و حقیقت

درگذشتن علی سلطان و برداشتن پسر او برجای پدر بوالی ایران نوشته
فرستادند و بعد از چندگاه در اصفهای آنجا قرار یافته بود و نشان رسید
و در رفته رفته چون کار بر اهل قلعه تنگ شده بود و از جای نرسید محصوران
قلعه فریاد الامان بر آورده و تضرع و زاری کشودند و بمقتضای عواطف
خسروانی امان یافته قلعه را سپردند و چون قلعه بتصرف اولیای دولت
قاهره آمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال در نواحی قلعه مذکور نزول
اجلال فرمودند و شاهم علی و میر خلج ترکشها بگردن انداخته بشرف زمین‌بوس
رسیدند و آنحضرت بموجب رافت ذاتی جرایم ایشان را بخشیده در سلک
ملازمان درگاه منسلک ساختند و در همین منزل استشعار یافت که میرزا
عسکری خزاین خود گرفته میخواهد بجانب فرار نماید قزلباش و ملازمان درگاه
بجد شده بقصد او رخصت گرفتند هرچند حضرت جهانبانی را کذب این خبر
و عزم جزم میرزا عسکری بر قلعه‌داری قندهار بوسیلهٔ خبررسانان درست
سخن متعین بود و نیز بمقتضای عاطفت ذاتی بر تقدیر صدق این خبر نمیخواستند
که مردم را بر تعاقب رخصت فرمایند اما اینها بی جلوی کرده رخصت
گونه بدست آورده و در رفتن پیش دستی نمودند چون از کمال عجلت
بی توزک بحوالی قندهار رسیدند خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد و جمعی
بر آمده جنگ کردند و ضرب زنها و توپها از بالای سر دادند جمعی کثیر از
قزلباشیه و غیر ایشان پیاده و سوار رفتند و گروهی زخمی برگشتند خواجه
معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد بابا قشقه و علی قلی و حیدر سلطان
و شاه قلی نارنجی و جمعی از بهادران جغتای و دلاوران قزلباش
داد دلاوری و مردانگی دادند و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند

هرچند جمیل بیک که از معتمدان میرزا عسکری بود کس فرستاد که میرزا عسکری
خود فرود آید که لشکر کم مانده این مردم را که برداشتیم دیگر کار بر ما آسان
خواهد شد میرزا بسخن او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان نیست و حقیقت
لشکرها را میدانند سپاه آمیزه منحصر در همین جماعه نخواهد بود بلکه کومک
ایشان در کمینها خود را نگاهداشته باشند که کار ما را بسازند ما بازی
نمیخوریم و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را با مدن میرزا کامران موقوف میداریم
چون عنایت ایزدی موید و معاون لشکر نصرت اعتضاد حضرت جهانبانی
بود آمدن میرزا صورت نبست و فتح چنین که مقدمهٔ فتوحات بی‌اندازه
تواند بود روی داد و در آن روز از اهل قلعه بابای سرهندی که از
یکتاهای نامی میرزا کامران بود بقتل رسید **رسیدن موکب مقدس حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بقندهار محاصره کردن و فتح نمودن** چون بهادران
اعلام افروز موکب معلی را چنین فتح روی نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی
سپاس ایزد بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز از این قضیهٔ مسرت انتما در روز
شنبه هفتم محرم بعزم مقصد و چاه و در ساعت مسعود که منتخب انظار تقویم بود
بدولت و سعادت با مواکب اقبال و عساکر نصرت بحوالی حصار قندهار رسیده
در ضلع دروازه ماشور نزول اجلال فرمودند و در باغ شمس الدین علی
قاضی قندهار فرود آمدند و مورچلهای تقسیم یافت و صاحب اهتمامان
جابجا تعیین شدند و هر روز جانبین جوانان نبرد آزمای بر آمده کارزارها
میکردند یکروز حیدر سلطان دهرود و پسرش علیقلی خان و خواجه معظم
از پیش خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات که نزدیک شهر کهنه کوچه
بند بود بردند حیدر سلطان از همه پیش بود تاخته بود و از غراب انکه

بادوست لیساول باجمعی در مزارات ایستاده تیراندازی میکرد و حیدر سلطان
نیزه خواست که کار او تمام کند دست برداشتن همان بود و تیر به بغل او رسیده
همان اسمعیل سلطان جالی که میرزا کامران بکومک فرستاده بود در برج قلعه
که در برابر مقابر است پیش میرزا عسکری بود و تماشای جنگ میکرد با وجود
آنقدر مسافت که تشخیص چهره ممکن نبود بعرض رسانید که این مرد که از دست
او نیزه افتاده عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین با حیدر سلطان
بشهر طوس رفته بودم و من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم و این دو انگشت
من انجا افتاد و از روش تاختن قیاس میکنم که او باشد بعد از زمانی که آن
نیزه را آوردند اسم او نوشته بود خواجه بر قیاس او آفرین کردند و ابجنی
شهرت کرد و درین نبرد مردانه اکثر مردم زخمی شدند و خواجه معظم از همه
بیشتر زخم خورد و دیگر مراجعت نمود و مقارن این حال خبر رسید که رفیع کوکه میرزا
کامران بجانب زمین داور بسی کوهی که در لب ارغنداب واقع شده
با جمعی از هزاره و نکدری مجتمع شده نشسته بیرام خان و محمدی میرزا و حیدر
سلطان و مقصود میرزا اخته بیگی و لد زین الدین سلطان شاملو و جمعی دیگر
برایشان تعیین شدند قرین جنگ پیوست و باقبال سعادت قرین رفیع
کوکه گرفتار شد و بسیاری از سواد استعداد و آلات و ادوات حرب
و مواشی و دواب بدست اولیای دولت افتاد و بقدر عسرتی که
در اردوی ظفر قرین شده بود به یسر مبدل گشت و رفاهیت در معسکر اقبال
پدید آمد و همچنین همواره دلاوران اخلاص منش مبارز نما نموده کامیاب
میشدند چون میرزا عسکری از ادبار خود رشته از دست داده و سماحت
اتمام نمود بمقتضای رافت عامه و عطوفت اخوت بملاحظه حبای ارای

راه یافت که منشور افتتاح شاهی را با فرمان موعظت و بیان خود پیش میرزا
کامران ارسال دارند شاید از خواب غفلت بیخبر راه سداد پیش گیرد و بوسیله
نیکو خدمتی تلافی تقصیرات خود نماید تا بی تقریب کار چندین کس بهلاکت نکشد و
بوسیله اتفاق برادران گرامی کارهای شگرف که مکنون ضمیر صواب اندیشه ظهور
یابد بنابرین داعیه بیرام خان را برسم رسالت بکابل فرستادند چون بکتل روغنی
و آب ایستاده که ما بین قندهار و غزنین است رسید جمعی از هزاره سر راه
گرفتند آخرهای روز جنگ در پیوست اولیای دولت قاهره نبردهای مردانه
کرده هزارهای بی دولت را تادیب نمودند بسیاری ازین بی دولتان راه
نیستی پیش گرفتند چون بیرام خان نزدیک کابل رسید پابوس و جمعی باستقبال
آمده بیرام خان را بر در میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته بر تخت
طلبید و اندیشه صایب او چنان رسید که این دو منشور دولت را میرزا که
نشسته باشد دادن مناسب نیست وانکه میرزا ایستاده تعظیم بجا آرد
بسیار دور که آزاد انش درست و بختی بلند باید پس اندیشه کار نموده
مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد میرزا مصحف دید و بجهت تعظیم آن
راست ایستاد و درین اثنا این دو مثال اقبال را گذرانید و آن فکر صحیح را
وسیله تعظیم آن انواع سعادت ارقام ساخت و تحف پادشاهی و هدایای
شاهی را ما بین بستوده در نظر آورد و با میرزا نشسته سخنان اخلاص آفرین
صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی
گرفت و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا
و الغ بیگ میرزا التماس ساخت میرزا رخصت داد و پابوس را مقرر کرد که
در دیدن تنها همراه باشد از انجا بیرام خان اول به بخت پیدار سروا خلاص با برادر

متوجه آستان بوس حضرت شاهنشاهی که جا بنمای مقدس روی نمای او بی‌نظیر
آنحضرت در باغ مکتب پیش حضرت عفت قباب خانزاده بیگم همشیره کلان
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی می‌بودند ماهم بیگه که انکه آنحضرت بود
آن نور پرور دوالی را از درون بیرون آورد و در رسید تا بیش بندگی
ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای امانت نمودند و از میامن دیدار
دولت افزای سعادت بخش آنحضرت بیرام خان و سایر همراهان از انبساط عظیم
روی داد و مشاهده انوار الهی که در جبین مبین آنحضرت ظاهر بود و جلایش
و بعد تقریب حلمان شد شکر پروردگار کارساز بجای آوردند و از آنجا
رخصت یافته میرزا هندال را که در منزل دلدار بیگم والده ماجده خود می
بود و بچشم نگاه میداشتند دریافت و فرمان عطوفت و خلعت عنایت داب
خاصه که بمیرزا نامزد شده بود رسانیدند و بهمین دستور روز دیگر بخدمت
میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که در خانه قاسم مخلص درون قلعه مقید بودند
متوجه شده و در آن روز بموجب فرموده میرزا کامران ایشان را از آنجا
برآورده در باغ جلال الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهرآراست
برده بودند و بیرام خان این دو بزرگ را در این باغ دریافت و از
عنایت و التفات پادشاهی و شاهی آنچه آورده بودند رسانیده خوش
وقت ساخت و از آنجا مرخص شده بجلکه ساه سنگ که یادگار ناصر میرزا در آنجا
فرود آمده بود رفت و او را بعفو تقصیرات و خطوزلات و انواع نوازش
پادشاهی امیدوار گردانید و همچنین الغ میرزا و سایر بزرگان باقی
که خردمندان راسخ و لایق حرم بیدار باشند یک یک را پرسش نموده جانبدار
مکارم عالیه گردانید و آنچه لوازم رسالت از تبلیغ مصفوت وصفا و تعلیم حقیقت

و وفا

و وفا نتواند بود بجای آورد میرزا کامران بیرام خان را یکماه بیشتر نگاه داشت
که نه در خود قوت مقاومت می‌یافت و نه از بی توفیقی بصوب خدمت
می‌توانست قدم زد و درین اندیشه متردد خاطر در مانده بود تا آنکه بعد ابرام
بعد از یک و نیم ماه رخصت داد و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده همراه
روانه ساخت بظاهر برای آنکه میرزا عسکری را که در کنف منت حیث رفته نصیحت
فرمایند و قندهار را از او گرفته بملازمان حضرت جهانبانی سپارند و در باطن آنکه
میرزا عسکری که بفرموده میرزا کامران بر سر مقاومت و خصومت ایستاده
در استحکام قلعه اهتمام می‌نماید اگر او را امر نو در پیش آید و قلعه بدست اولیای
دولت مفتوح شود و آن عفت قباب جهت استشفاع و استخلاص میرزا عسکری
آنجا بکار آیند و چون میرزا عسکری از جاده انصاف انحراف داشت و نفاق
امادت خود را در هواداری میرزا کامران بدست بغی و عدوان بیرون
در ضبط استحکام قلعه اهتمام تمام کرده بود و توپ و تفنگی فراوان در اطراف
و اکناف حصار گرد آورده و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده بر آن
قلعه ولایت از کل قلع و قمع آن بغایت مشکل عرض دیوار آن شصت گز است
بهادران لشکر منصور اگرچه در عدد کم بوده اند اما کوشش و تردد
نموده داد مردانگی میدادند چنانچه ترکمانان در مقام تحیر بودند و از راه
حیرت بوادی غیرت می‌آمدند روزی حضرت جهانبانی صحبتی خاص ترتیب
داده بودند و محرمان حریم اخلاص از هر طرف در حکایتی گشوده از
هر سو سررشته روایتی بدست آورده صحبت را بحکایات دلاویز و نقلهای
نشاط افزا گرم داشتند تا اکثر سخنان دلاوران نقد ارباب
شجاعت را عیار می‌افزود و ننگ نامردان مردانگی را سرمایه همتی بهم میرسید

درین اثنا حضرت شاهنشاهی را از کمال شوق یاد آورده‌اند که آیا آن تازه
سرو جویبار خلافت را اعدا از دوستان و در میان دشمنان به چه حال
باشد و حسودان بیخرد و بداندیشان تیره رای را در باره آن گلبن سعادت
چه خیال باطل در ضمیر و خاطری پر امید و بیم بدرگاه کبریا که کام بخش مستمندان
بیقرار است دست نیاز گشاده بدعای برخورداری و پاینداری آن
شجره طیبه سلطنت مشغول شدند و باین مضمون گره‌گشای آبله دل گشتند
خدایا تو این گوهر شاهوار : ز آسیب بدگوهران دور دار :
ز دریای دانش بده آب ده : ز خورشید بخشش بده تاب ده : بسی دور زد در
فلک آفتاب : که این نیر آمد برون از نقاب : بسی کرد انجم نظرهای سعد :
کز این مه ز ظلمت برافکند جعد : بسی چرخ زد آسمان بلند : که آفاق ازین نور
شد بهره‌مند : فروغ از آن باد منظور او : مبیناد تاریک دل نور او : و بجهت
تسلی خاطر فیض مآثر خود زایچه طالع آن بلند بخت خجسته روزگار که لوح
محفوظ اسرار غیبی است طلبیده بنظر تامل و تعمق مطالعه نمودند و سلامتی
ذات و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال آنحضرت و خرابی خانه اعدا
و ناکامی بدخواهان و کج اندیشان را استخراج ازان دیباچه سعادت
معلوم فرمودند و با نبساط بسیار آورده بر زبان اقدس راندند که
الحمدلله خاطر ازین دغدغه بالکلیه جمع شد امید که عنقریب بدیدار آن
نور بر روانی خوشوقت شویم و یمن طالع آن سعادت پیوند بر جمیع اعدا
مظفر و منصور گردیم سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده در فتح قلعه اهتمام
فرمودند و میرزا عسکری در مهم قلعه داری کمال ضبط و حفظ مرعی میداشت
و مرچلها هر روز و هر شب تغیر میداد و کر پیاده‌ای از مرچل خود حرف نیکی

در میان

در میان انداخته خللی در میانه نگاهبانی انداز ند و چون محاصره با متداد کشید و از
ملازمان بادشاهی کسی آمده ملحق نشد امرای قزلباشیه از اهتمام خود باز مانده
در مراجعت دغدغه مند شدند حضرت جهانبانی ایشان را از روزنامچه احوال ایشان
خوانده در گرفتن قلعه بیشتر از بیشتر سعی و اهتمام فرمودند و از آن مورچل که مخیم
اقبال بود شبی کوچ کرده از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه رفته این
مقدار شکستی میرسید و آنجا را چاده میگویند مورچلی مستحکم ساختند و
آن ترکمانان از غیبی خبردار شده دل از گرفتن قلعه بستند و همه از اطراف
برخواسته پیش آمدند و دایره را تنگ کردند میرزا عسکری سراسیمه شده
بنیاد عجز و زاری نمود و بهمراهان اضطرار و بیقراری معروض داشت که چون
حضرت عفت قباب تشریف می آرند تا آمدن ایشان مرا مهلت دهید که بوسیله
ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد و عرضه‌داشت خود را مصحوب میر طاهر
برادر خواجه دوست خاوند بملازمت فرستاد و حضرت جهانبانی که معدن فتوت
و مروت بودند ملتمس او را بموقف قبول جای داده چندروز مهم قلعه را
آسان گذاشتند میرزا از تیره رای بظاهر روش عجز پیش گرفته در باطن
باستحکام قلعه میکوشید و چون حضرت عفت قباب در آنجا آمدند باز
از سر نو آیین مخالفت پیش گرفت هرچند حضرت مهد معلی سعی فرمودند
که میرزا عسکری را از اندیشه ناصواب باز داشته بتقبیل عتبه مقدسه
مشرف سازند چون دماغ سعادت او پریشان بود نصایح گرامی بهیچ وجه
در نگرفت و بر همان خشونت و سرکشی خود ایستاده و از فرط عناد حضرت
مهد معلی را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته باردوی معلی جهانبانی تشریف
آورند بر پیشگاه خاطر اقدس حضرت جهانبانی ازین ناراستی میرزا اندازه

شقاوت و مقدار مخالفت او نوع دیگر ظاهر شد تکیه بر عنایت الهی که متکفل
مهمات ارباب توسل است نموده بفتح و تسخیر قلعه اهتمام فرمودند درین
میان الغ میرزا ابن محمد سلطان میرزا که از جانب دختری سلطان حسین میرزا
بود و شیرافکن بیک ولد قوچ بیک برادر منعم خان و میر برکه و میرزا حسن خان
پسران میر عبد الله که از سادات بنی مختار سبزوار اند و جمعی دیگر از کابل رسیده
برهنمای طالع بیدار ادراک سعادت آستانبوسی نمودند و سبب گریخته آمدن
ایشان آن بود که میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاه میداشت و از
احتیاط هر هفته بیک کس می سپرد چون نوبت بشیرافکن رسید او هم از میرزا
هراس داشت باتفاق آن جماعه الغ میرزا را گرفته بدر آمد و دولت ملازمت
دریافت و حضرت جهانبانی این جماعه را بعواطف بی دریغ خلعت اختیار بخشیدند
زمین داور نامزد الغ میرزا شد و قاسم حسین سلطان اگرچه همراه اینها
برآمده بود اما شبی راه گم کرده در میانه هزاره افتاد و بعد از چند روز
غارت زده پیاده و آبله پای رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص
تو نقصانی بود که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی و بعد از آن ده یک
هزاره با خیل و حشم خود آمد عرایض اعیان کابل نیز رسید از رسیدن
این جماعه و آمدن عرایض از اکثر امرا و اعیان که در کابل بودند انبساط عظیم
در اردوی معلی پیدا شد و قزلباشیه که متردد خاطر بودند مطمئن شده
جد و جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل در ارکان قلعه داری افتاد و پای
ثبات از لگدهای(?) فطرت لغزید ساکنان قلعه روز بروز احوال میرزا
عسکری را نوشته از سر دیوار قلعه می پرتافتند که کار بر قلعه نشینان دشوار
شده در گیرودار خود مردانه باشید و در قلعه گشائی کمر همت محکم بر بندید

دوست

دوست از اهتمام باز مدارید که اهل قلعه بتنگ آمده اند عاقبت کار بجائی رسید
که اعیان لشکر میرزا عسکری یکان یکان از قلعه خود را بیرون می انداختند
و توپچیان و پیادها از بالا می افتادند اول خضر خواجه خان نزدیک برجلی(?)
که مخیم اقبال بود از قلعه خود را انداخت و گریبان عجز بدست انکسار گرفته
در پای مقدس حضرت جهانبانی افتاد و بعد از آن موید بیک ریسمان
بسته از قلعه پایان آمد و بشرف زمین بوسی سربلند شد بعد از آن اسمعیل
بیک که از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دلاوری و کنکاش
مسلم بود رسید و ابوالحسن بیک برادرزاده قراچه خان و منور(?) بیک پسر
نور بیک همراه او آمدند و شبی خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت
و سه هزاره او را بر پشت گرفته بجانب کوه لکه روان شدند که چون
کار قلعه از انتظام افتاده بود میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت
و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه بنابران خواست که خود را انداخته بجائی(?) رفته(?)
کشد و ازین خاطره برکناره بوده روزگاری بسر برد صبح آن در راه
ظفر قرین رسید که خضر خان هزاره از قلعه برآمده راه گریز اختیار کرده است
جمعی بتجسس او شتافتند و او مقداری راه رفته در پس سنگی پنهان شده
بود و بعضی از ثقات نقل میکنند که خضر خان هزاره میگفت که چند مرتبه
مردمی که بجهت گرفتن من تعیین بودند از نزدیک من گذشتند یکی
دفعه یکی جانور خیال کرده دامن مرا می گرفت از ترس دم فرو(?) کردم
چون شب در آمد من از زیر سنگ برآمده بجانب خود شتافتم چون دولت
روزافزون حضرت جهانبانی خاطرنشان ظاهر بینان شد و بر متفحصان
روشن گشت که از اقبال حضرت جهانبانی و اهتمام فدویان اخلاص نهاد

نگاهداشت قلعه ممکن نیست میرزا عسکری از خواب غفلت بیدار شده سراسیمه
و مضطرب نه پای رفتن و نه جای ماندن اولا التماس نمود که قندهار با دولتخواهی
دولت می سپارم مرا راه بدهید که بکابل روم حضرت جهانبانی با آن
راضی نشدند و خیال خام او صورت نبست بضرورت حضرت مهد علیا خانزاده
بیگم را بحضور اقدس فرستاده تا استعفای گناهان نمودند بوسیله استدعای
آن مخدره دودمان عصمت رقم عفو بر جریده جرایم او کشیدند بتاریخ
روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخری سال مذکور میرزا عسکری در علامت
آن عفت قباب از راه تضرع و ندامت از قلعه بیرون آمد حضرت جهانبانی
در دیوانخانه عالی انجمن آرای صفوف عزت بودند و امرای جغتای و
قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب سمت قیام داشتند بیرم خان
بموجب حکم بادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت
آورد حضرت جهانبانی با وجود خصومت جانی که از میرزا معاینه شده بود
قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم
فطری قبول شفاعت آن عفت قباب را از مراسم آداب و مکارم اخلاق
شمرده قلم عفو و رقم صفح بر صحیفه اعمال او کشیده محفوف سرادقات التفات
و مشعوف جلایل عنایات ساختند و برین مقدمه اقبال سجده شکر الطاف خسروانی
بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا دور کردند و بعد از [illegible]
تقدیم آداب بندگی امر بر نشستن اصدار یافت بعد از آن محمد خان جلایر
و شاهم خان و مقیم خان و شاه سیستانی و توکل خان قورچی تا سی کس را
شمشیر و ترکش در گردن کرده بکورنش آوردند از ین مردم مقیم خان
را و شاه سیستانی را فرمودند که زولانه در پای و تخته در گردن

کرده

کرده نگاه دارند و از آخر روز تا سفیده دم سحری که هنگام ورود فیض
عالم بالاست صحبت دلگشا داشتند و سرگذشتهای عبرت افزا بیان
فرمودند و میر قلندر و سایر گویندها و سازندها بنغمه پردازی زنگ زدای
خاطر جهان آرای بودند و در اثنای این صحبت نوشته میرزا عسکری
که در حین توجه آنحضرت براه چول و اختیار عالم غربت با حشام و بلوچان
فرستاده بود بمجلس احضار نموده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت
عالی بمیرزا دادند زندگانی بر میرزا تلخ شد و عیش منغص گشت آخر بمقتضای
وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند و بکورنش می آورده باشند که چون
گناهان او بمقتضای مکارم جبلی بخشیده شده چندروز در بند تنبه پذیر گردد
روز دیگر ماهچه رایات فتح شب افروز تاریک نشینان ارک شد و محمد مراد
میرزا و امرای جغتای و قزلباشیه در ملازمت حضرت جهانبانی بشهر در
آمدند و سه شبانه روز بیمن مقدم همایونی آن بلده فاخره معمور و آمن و امان
بود روز چهارم بموجب مکنون خاطر خطیر شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت فرمودند
و خود بدولت و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکانی که در کنار ارغند
آب واقعست نزول اجلال فرموده از اشجار لطایف آثار استلذاذ و
استظلال نمودند و در آن منزل دلگشا تفصیل اسباب و اموال میرزا
عسکری که گرد آورده روزگار آن بود متصدیان اشغال نوشته بنظر
اقدس در آوردند آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در نیاورده به بهادران
سپاه که رقم تهی دستی بر ناصیه احوال داشتند مرحمت فرمودند چون
خبر فتح قندهار و توجه موکب والای حضرت جهانبانی بتسخیر کابل بمیرزا کامران
رسید میرزا متوهم و متذبذب شد و حضرت شاهنشاهی از خانه عصمت قباب

خانزاده بیگم بخانه خود آورده و بکوچ کلان خود عالم سپرد و شمس الدین محمد
غزنوی مشهور باتکه خان را مقید ساخته در جای نالایق نگاه داشت
و از امرای خود کنکاش طلبید که در باب میرزا سلیمان چه باید کرد ملا
عبد الخالق که بمیرزا نسبت استادی داشت و بابوس که در امور ملکی دخل
میکرد گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلاسا نموده بدخشان باید داد
تا در وقت کار بکار آید و از مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین
بچند روز میر نظر علی میرزا رتیشکانی و تیر علی بلوچ و جمیع دیگر اتفاق کرده
قلعه ظفر را گرفته بودند و قاسم برلاس را با اعیان دیگر مقید ساخته بمیرزا کامران
پیغام کردند که اگر میرزا سلیمان را میفرستند ولایت بدخشان بایشان سپرده
خواهد شد و الا این مردم را که گرفته ایم بقتل رسانده ملک بدخشان را باوزبک
می سپاریم بنابرین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و حرم بیگم را رخصت
بدخشان دادند میرزا بپای منار بموضع معموره رسیده بودند که میرزا
کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شد کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی
سخنان زبانی مانده است شنوده متوجه شوند میرزا سلیمان ازین طلب
در گمان افتاده معذرت نامه در جواب نوشت که چون در ساعت نیک
رخصت یافته ام مراجعت لایق نمیدانم چشم داشت از التفات آنکه آن
سخنان را نوشته مصحوب یکی از معتمدان بساط قرب ارسال دارند تا بموجب
آن عمل نموده آید و خود بسرعت متوجه بدخشان شد رسیدن بدخشان همان
بود و شکستن پیمان همان و در خلال این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل
فرار نموده بجانب بدخشان رفت و چون روزگار خواست که میرزا
کامران را درین سرای مکافات تدارک اعمالش نماید روز بروز ناسپاس

آن آماده

آن آماده میگشت از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی در گرد او غمخوار نبود
او را استمالت داده مقرر ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا نماید و او را گرفته
بیارد و بوعده موکده قرار داد که هر جا امروز در تصرف دارم و همچنین من بعد
هم هر چه بتصرف در آید سیوم بخش از آن تو باشد و باین قرار داد میرزا را
بگرفتن نگاه میداشت رخصت داد میرزا هندال که از بدسلوکی او بتنگ
آمده بود بزبانی قبول نموده خلاصی از جنگ او فوز عظیم دانست و از پای
منار گذشته بدرقه سعادت متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد میرزا کامران
را از حدوث این واقعه سراسیمگی روی نمود و سررشته صلاح کار خود گم کرد
و از ملازمان و مصاحبان او کسی که بهبود او را منظور داشته حرف
راستی بگوید نبود اکثر مردم او را دیده بصیرت پوشیده و چشم خبرت از
رمد غفلت جوشیده بود و سبیل سداد و طریق رشاد نمیدیدند و گروهی
که صلاح حال دریافته بودند قدرت نفس زدن از نفس الامر نداشتند
و این اندوه بیکدیگر بود و بعضی را یارای عرض کردن نبود و بعضی از آن قسم
بودند که ملاحظه خاطر میرزا میکردند و اظهار حق صلاح وقت نمیدیدند چه
یقین ایشان بود که از خود رای صلاح کار را اصلا قبول مشرب او نیست
مجرد اظهار آن آزرده خواهد شد و آزردگی امور زبان خویش را
منظور نداشته توقف نکنند او موجب نقص قدر و منزلت قایل خواهد
گشت ملحوظ دولتخواهی و شرط خیراندیشی آنست که در امثال این امور
زیان خویش را منظور نداشته توقف نکنند و باهمال و امهال نگذرانند
که ضرر آن در مال بکار همه عاید شود و خسران این اعمال بروزگار دولت
همه لاحق گردد و نتیجه خیانت کنکاش که اعظم خیانات و اقبح جنایات است

۱۷۰

روی دهد و خاطرهای رعایا خوش آمد گویی که نیل بلا دولتی و بی سعادتی
بر رخسار حال و مآل ایشان نمودار گردد و شایسته آنست که این طایفه را اگر
در عدم کتمان حق و اظهار صدق نا ملایمی منافی طبیعت بر سد آن را سعادت
روزگار خود دانسته و بآن خوشوقت بوده چنین قبض و رنا میدرا انبساط
نیکلسند که هر چند بحسب ظاهر بر ضمیر بزرگان شاق آید اما باطن و الا جنان بآن
تحسین فرماید و اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان سپرده میشود لیکن در معنی
هم ابرای ذمت کرده حق نعمت گذارده میشود و هم در نظر عاقبت اندیشان
و آخر بینان محمود القول و الفعل مینماید القصه میرزا کامران را از انعدام
عقل مصلحت اموز و نقصان چنین همراهان سعادت [illegible] اغلط بر غلط روی
میداد نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از قندهار
بتسخیر کابل و فتح آن ممالک جون خاطر قدسی مآثر از مهمات قندهار فارغ
شد تسخیر کابل پیش نهاد همت والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغ حضرت
فردوس مکانی نهضت نموده بالاتر از مقام حسن ابدال در گنبد سفید
نزول اجلال فرموده پیوسته ترتیب مقدمات فتح این یورش پیش نگاه
ضمیر الهام پذیر می تافت و بادولتخواهان و وربین و جان سپاران اخلاص
منش همواره مطارحه نموده میشد قزلباشیه اکثری از امتداد مدت
سفر دلگیر شده بر خانهای رخصت رفتند و بعضی برخصت ابرای جدا
شدند بداغ خان و جمعی دیگر که در ملازمت فرزند شاه بودند از قلت مبالات
دست تعدی و تطاول بر رعایا و احشام می کشادند و باین ناسوده عمل
توسعه روزگار خود خیال میکردند و ضجیع و شریف شهر داد کنان
و فریاد زنان بدرگاه معلی میرسیدند و حضرت جهانبانی در این معامله متردد

بودند

بودند که اگر تنبیه ستمکاران نموده آید خاطر شاهی آزرده می شود و اگر بر
قانون داد عمل نشود بیداگران دست از زیر دستان باز نمی دارند
و اینمعنی موجب سخط الهی میگردد لیکن چون وقت مقتضی نبود در مقام
حیرت در آمده چاره این کار بوقت دیگر موقوف داشتند و چون یورش
کابل مصمم شد بجهت اقامت بعضی از پردگیان سرادق عصمت و نگاهداشت
اشیا و اسباب ترود ضروری منازلی چند از بداغ خان خواسته شد و بزبان صدق
ترجمان فرمودند که ما بر سخن خود قندهار بشما مقرر داشتیم اما از جای که مردم
خود را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته بای عزیمت در رکاب
تردد آوریم گزیری نیست بداغ خان از نا معامله فهمی خود آبا و امتناع نمود
و بطریقه اهل دانش امتثال حکم شاهی و امر بادشاهی که اصل کار بود بجا
نکرد امرای عظام که در ملازمت بودند بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در
پیش داریم از گرفتن قندهار گزیر نیست تا بهر شغلی که رو آریم فارغ بال باشیم
و آنحضرت نظر بر خوبیهای شاه فرموده نخواستند که مردم شاهی غبار آلود
شوند لاجرم حرکات ناستوده ایشان را بتمکین همت و تسکین اقبال میکذرانیدند
و در این اندیشه بودند که بصوب بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را
بخود همراه ساخته بتسخیر کابل توجه فرمایند و چون عمده در مسارعت تسخیر کابل شوق
دیدار سعادت افزای حضرت شاهنشاهی و دریافت جمال باکمال آن نور حدیقه
خلافت بود که بحسب رموز آسمانی جمیع فتوحات غیبی از برکات وجود سعادت
پرتو آنحضرت میدانستند زمان زمان اهتمام در امضای این نیت والا مستیقظی
این امنیت بظهور می رسید درین اثنا برشاه ناظر ریاض رحمت و وارد
حیاض مغفرت شد مقربان بساط عزت و مخصوصان قرب منزلت بتوقف

عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شد اهل و اعیال و اسباب و بنه را
درین کوهستان همراه بردن محال گونه می نماید بسر جرده شاه قندهار تیر کمان وا
گذاشتن مناسب دولت نیست خصوصا چنین جمعی خود سر که در تخریب مبانی
ولایت و هدم ارکان رعایت کمال تطاول دارند و با آنکه مامور شده بودند
که نطاق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند انحراف ورزیده
با آنکه مامور شده بودند که نطاق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم
موکب عالی باشند از شاه بادهٔ غفلت در قبول احکام سر گرمی ندارند بلکه از
عدول اوامر مطاعه ظاهر و باطن خود را مخالفت موافق ساخته نقاب
بی آزرمی پیش رو فرو بسته اند لایق دولت آنست که دست تعدی ایشان را
از دامن احوال عجزه و مساکین شهر کابل بعطیه ایزدیست کوتاه سازند
و حاشا که درین اندیشه و صواب اشما غباری بخاطر شاه رسد و چون از اینجا
تا کابل مسافت بسیار است و احشام هزاره و قبایل افغان که از مور و ملخ
بیشترند و خر سنگ این راه ها شده اند خصوصا با میرزا کامران سخن در میان دارند
بدست آوردن مامنی که خاطر ها را از هر وجهی مجموع گرداند نخستین کار است و بالفعل
بهتر ازین محلی که باین کار سزاوار باشد غیر از قندهار نیست پس بموجب
عقل و عرف و عدل بیرام خان را باید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد
و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص فرموده محبت نامه موافق ماجرای
روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر وفور صداقت و ابقای وفاق
بشاه باید نوشت و چون شاه والا گوهر معدن دانش و انصاف اند این
عمل را از مستحسنات خواهند شمرد و باعث درین باب از همه بیشتر حاجی محمد
خان بابا قشقه بود حضرت جهانبانی فرمودند که همه مسلم اما محاصره کردن و تیغ

از افغان

تیز آختن و مطلقا یکطرف گشتن از سماحت جانی نیست اگرچه ایشان از منهج
اعتدال عدول ورزیده اند اما این بی اعتدالی را به بندگان درگاه تجویز نمیکنیم
چه درین صورت مردم بیرام خان ضایع خواهند شد ظهور این معنی در نظر اولی الابصار
روزگار بد نماست همان بهتر که بوسیله عقل دور اندیش تدبیری باید اندیشید
که بی جنگ و جدال قلعه بدست آید بنا بر آن کس پیش بیرام خان فرستادند که
چون متوجه کابل میرویم میرزا عسکری را در قندهار مقید نگاه دارند تا خاطر از
جمع باشد مشار الیه صلاح کار خود دانسته قبول این معنی کرد و مقرر شد که
دلاوران کار دیده و بهادران معرکه آزموده بجد و جهد در قندهار رفته در
کمین باشند و همان وقت یافته بپای مردی همت و دستیاری جلادت بقلعه
در آیند بیرام خان و جمعی دیگر بطرف دروازه کندکان مقرر شدند و الغ میرزا
حاجی محمد و جمعی بجانب دروازه ماشور معین گشتند و موید بیک و جمعی بجد و
دروازه نوجای یافتند و این ظفر شجاعت شعار شب شتافته باطراف قندهار
کمین کردند وقت انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را پیشتر از همه بدروازه
ماشور رسانید اتفاقا شتر چند علف بدرون قلعه میبردند خود را در پناه
شتران در آورد و بتیر مردانه ناگهانی خود را بدروازه داخل ساخت و
دربان آگاه شده در مقام منع و دفع در آمد او جواب داد که فرموده
بیرام خان میرزا عسکری را آورده ایم که درون قلعه نگاه داریم این حرف
فایده نکرد و در مقام بستن در شد حاجی محمد دست گریبان شمشیر قلم
کرد و چندی دیگر از عقب رسیدند و جمعی از قزلباشان که در آن نزدیکی
بودند بجنگ پیش می آمدند و بقتل میرسیدند و بیرام خان از دروازه کندکان
خود را انداخت و قلعه بتصرف اولیای قاهره در آمد و قزلباشان قرار نموده

بارک متحصن شدند و نیمروزی حضرت جهانبانی خود از دروازه کنندکان بدولت
واقبال در آمده برج اخگر صعود فرمودند و آن شهر سعادت آئین بنزول
عالی مهبط امن و معمور عدل و احسان شد و از یمن نزول رحمت و سعود سعادت
از صغار و خورد و کلان خروش شادی و نوید مبارکبادی بر آمد و بداغخان بوسیله
حیدر سلطان آمده سجده خجالت و عذر تقصیر بجای آورد و آنحضرت او را
محفوف مکارم خسروانه فرموده رخصت دادند و شهر زابرا بداغخان عنایت
فرمودند و مکتوب بشاه نوشته شد که چون بداغخان خلاف حکم شاهی نموده
از خدمت متقاعد بود قندهار را از و گرفته به بیرامخان سپردیم تعلق بشاه
دارد و درین اثنا میرزا عسکری قدر جانبخشی و عطوفت پادشاهی نشناخته
فرار نمود و بعد از چند روز افغانی آمده خبر کرد که میرزا در خانه منست
کس تعین شود که او را بطریقی که از من نداند گرفته آورد و حضرت
جهانبانی شاه میرزا و خواجه عنبر ناظر را تعیین فرمودند فرستادند تا او را
در خانه همان افغان از زیر پلاس بر آورده بدرگاه معلی آوردند
و آنحضرت بمقتضای عطوفت و رافت ذاتی و پاس وصیت حضرت گیتی
ستانی فردوس مکانی که در باب کافه برادران بخصوص برادران فرموده
بودند بنظر عنایت مشمول داشته از جرایم و زلات او تجاوز نموده درگذرانیدند
و او را به ندیم کوکلتاش که از معتمدان خاص بود سپردند و لایت قندهار
را بر اولیای دولت تقسیم فرمودند ولایت تیری بالغ میرزا مقرر شد
و برکات بسود در وجه علوفه حاجی محمد اختصاص یافت و زمین داور بایل(؟)
بیک و قلات بشیر افکن و شال را بحیدر سلطان مکرمت فرمودند و همچنین
جمیع ملازمان را فراخور حال جایگیر کردند و خواجه جلال الدین محمود را که در شهر

از مردم

میرزا عسکری و دیگران طمع کرده بود و بمیر محمد علی گرامی داشتند و چون خاطر اقدس از
انتظام مهام قندهار فراغ یافت و از مآثر صواب دید پادشاهی تقدیر موافق
تدبیر آمد بسعادت و اقبال در ساعت مسعود و بموجب عزیمت حضرت مریم مکانی را
در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت والا فرمودند و از غرایب
نامتناهی و نعم غیر مترقب آنکه قافله بزرگ از هندوستان آمده بود و سوداگران
سوداگری را بخواه کرده اسپان عراقی از ترکمانان خریده بودند چون انوار
اقبال و نجابت حال می تافت کلانتران این قافله آمده التماس نمودند که اگر
اسپان ما را ملازمان موکب عالی بگیرند و بهای آن را بعد از فتح هندوستان مرحمت
فرمایند باعث رضای ما و سرمایه سعادت خود میدانیم زهی دولت ما که باین
مقدار امداد خود را از زمره دولتخواهان درگاه عالی معدود سازیم حضرت
جهانبانی این معنی را از موهبات آسمانی و مواید غیبی تصور کرده و التماس
ایشان را بدرجه قبول موصول داشته حکم فرمودند که قیمت دلخواه
فروشندگان تمسکات ابتیاع نوشته بدیشان بسپارند و خود بدولت
واقبال بر پشته کوهی که نزدیک باحسن ابدال است بر آمدند و بالغ میرزا و
بیرامخان و شیر افکن و حیدر محمد آخته بیگی فرمودند که اول بجهت اصطبل خاصه
شریفه اسپان جدا کنند و بعد از آن برای امرا و سایر ملازمان ترتیب آنچه باب
نمایند و دولهای سوداگر و سپاهی معموره و مرفه شده و ده یک هزار چون
میخواست که بخدمات عالی و جانی سرافراز گردد بجانب قلعه تیری که حشم او
آنجا بود شب راه سر کرده برد و چون موکب عالی بدان حوالی رسید
کلانتران احشام اسب و گوسفند بقدر حال پیشکش آوردند و مصدر خدمات
پسندیده گشتند چون آن حوالی دلگشا داشت چند روز بجهت نزهت

خلطه و ترتیب دماغ اقامت فرمودند و حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را درین
مقام بیماری پیش آمده بامتداد کشیده برحمت جاوید پیوست و آنحضرت
قواعد عزاداری بجای آورده تمسک بحبل المتین صبر که شان عالی منشان
کارآگاه خبرت سرشت است نموده جهت ترویح روح آن مخدره مکرمه خیرات
و مبرات چنانچه لایق خانواده سلطنت تواند بود بتقدیم رسانیدند و از آنجا
برهنمونی اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ متوجه دار السلطنه کابل شدند و میرزا
هندال بنزدیکی تهنیت را بآئین عبودیت و حسن عقیدت سعادت بساط بوس
دریافت و آنحضرت بمقتضای مراحم جبلی نوازشهای بیکران اختصاص
بخشیدند و از آمدن او بغایت خوشوقت شده و مقدمهٔ آن بسیاری
از مردم عیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطهٔ اختلاف و امتزاج
هوا درین راه بیماری و وبا در اردوی ظفر قرین پیدا شد و بسیاری مسافر
شهرستان عدم شدند و حیدر سلطان از آنجمله بود و چون مخالفت هوا اشتداد
داشت و مردم کم همراه میرزا هندال بعرض اشرف رسانیدند که مناسب آنست
که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند و اوایل بهار
سامان و سرانجام لشکر نموده بتسخیر کابل عنان عزیمت معطوف دارند آن
آنحضرت در مواجهه چیزی نفرمودند و چون مجلس بآخر رسید زمانی بوسیله
میر سید برکه گفته فرستادند که با وجود آنکه از آمدن شما و جدا شدن
یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم توکل بر الطایف الهی نموده بسمت کابل
توجه داشتیم اکنون که قضیه چنین باشد توقف را سبب جمعیت اگرچه
محنت و رنج کشی مردم خود این معنی بخاطر آورده اید زمین داور را از خود
(الحال بکمک [illegible] میرزا)
را بشما ارزانی داشتیم اندیشه زمستان از زین پیغام بغایت مخجل شده عذر

تقبیر نمود

تقبیر نمود و آنحضرت بعزمی درست و امیدی واثق قدم در راه نهاده دل
در کشش کار بستند در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس که میرزا کامران
او را اتالیق آق سلطان ولد خود کرده در غزنین گذاشته بوده با پسران بوما
سربلند شده استعفای جرایم بابوس نموده بعد از آن قبول اتصال یافت چون
موکب عالی در یورت شیخ علی که در نواحی تیغان دار قندی واقع شده نزول
اجلال یافت میرزا کامران از استماع توجه رایات جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس را
با جمعی پیشتر روانه ساخت و قاسم مخلص ترتبی را که میر آتش میرزا بود و فرمود
که توپخانه را بجلگه دوری که نزدیک خانه بابوس بیگ بود و برده تعبیه نماید
و اعیال مردم که در بیرون قلعه کابل بود همه را انتظام نموده اندرون قلعه برد و
بعد از استحکام مبانی قلعه بغرور و غفلت از کابل بر آمده در نزدیک
یورت بابوس بیگ نشست و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام
نمود و در موضع چخر غار قاسم برلاس با جمعی پیشتر آمده بود و کخواجه معظم
و حاجی محمد خان و شیر افکن از معسکر اقبال بادشاهی پیشتر شتافته دست
بر روی شایسته نمودند تا بتأیید الهی که طلایه دولت قاهره بود قاسم برلاس
تاب مقاومت نیاورده روی بگریز نهاد و چون میان افواج فاصله اندک
ماند میرزا هندال بموجب التماس بمنصب هراولی اختصاص یافت موکب اقبال
از تنگی خواجه پشته گذشته در نواحی از قندی نزول اجلال نموده بود که بابوس بیگ
و جمیل با جمعیت خود و شاه بیرون خان لکر و نیز و بنکش و نوحا متعلق بود آمد
و آداب زمین بوس بجای آوردند و مستمال عنایات بیکران شدند و متعاقب
آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم آمده دولت ملازمت
دریافت و بالتفات خسروانه سرافراز گشت و درین اثنا بابوس بعرض اشرف

رسانید که وقت توقف نیست بدولت سوار باید شد که مردم هجوم می آیند حضرت
جهانبانی بر باد پای دولت سوار شدند و درین میان علیقلی سفرچی و بهادر
پسران حیدر سلطان را که در تعزیت پدر ربوده بودند بر آورده مشمول مراحم خسروانه ساختند
و بعد از زمانی قراچه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت میرزا کامران
در صفحات اوضاع صورت اقبال پادشاهی نقش ادبار خود مطالعه نموده خواجه
خاوند محمود و خواجه عبدالخالق را بجهت استعفای جرایم خود بملازمت اقدس
فرستاد و بعضی ملتمسات بوسیله خواجه معروض داشت بعزم گروه را مقاصد معانی
افواج قاهره پادشاهی و لشکر میرزا فاصله بود که خواجها آمده ملازمت
نمودند آنحضرت ملتمسات او را بادراک ملازمت موقوف داشتند و مواعید
دیگر عنایات را لوازم گردانیده خواجها را باحترام رخصت دادند و خود
از روی مروت و مردمی توقف فرمودند و چون میرزا را غرض از فرستادن
خواجها تعطیل و تراخی در مبادرت سپاه پادشاهی و فرصت یافتن خود بود
و انتظار سیاهی شب می برد که شاید شب بکریه بپیکر گرده خود را المنازی تواند کشید
چون حجاب ظلمت شب جهانرا تاریک ساخت از تیرگی رای و ظلمت خاطر دریافت
سعادت ملازمت را بخود قرار نداده بسرعت تمام خود را بارک کابل رسانید
و میرزا ابراهیم و پسر خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه مینی حصار رفته
روانه غزنین رویه شد و چون فرار نمود شهر او مباح علیه رسید حضرت جهانبانی
پابوس را با جمعی از معتمدان کابل فرستادند که در آنجا بوده نگذارند که لشکر سپاهی
در رعیتی آسیبی رسد و شهر را مستمال عنایات پادشاهی سازند و میرزا هندال
و جمعی را تعیین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بمعنانی نصرت
و همرکابی اقبال متوجه شهر کابل شدند و در ساعت مسعود کوس زمانی دولت

کورکه اقبال

کورکه اقبال بلند آوازه کردند و کوکبه داران نصرت کوکبه حشمت بسیر کواکب
رسانیدند و در شب سیزدهم آذر ماه جلالی موافق شب چهارشنبه دوازدهم
شهر رمضان سنه نهصد و پنجاه و دو بتائید آسمانی فتح کابل که مقدمه فتوحات بی اندازه
روی داد و اسباب شادمانی و کامکاری بر دلهای خلایق گشوده شد دو ساعت
از شب گذشته بود که آنحضرت ساحت کابل را بمقدم دولت پرتو سربلند ساختند
نویدی تاریخ این فتح کابل را گرفت یافته بود که آنحضرت و دیگری این
بی جنگ گرفت ملک کابل از وی   چون بیامن آثار ذات قدسی سمات حضرت
شاهنشاهی ابواب مسرت و شادمانی گشاده گشت و اساس دولت تازگی
نهاده آمد حضرت جهانبانی را هزیمت میرزا کامران و فتح کابل در نظر نیامد
منتظر قدوم برکات التزام حضرت شاهنشاهی بودند تا آنکه در زمان مسعود
محمود آن جهان آگاهی را که در آن زمان بحساب مدت عنصری دو سال و
دو ماه و هشت روزه اند دریافت ملازمت حضرت جهانبانی آوردند
و آنحضرت بدیدار فیض بخش مسرة افزای آن نور بیرون ایزدی انبساط
صوری و معنوی یافتند و سجدات شکر سلامت آن نونهال بوستان
اقبال و دریافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجای آوردند
و در ازای این خجسته دولت و عطای فرخنده کرامت ابواب خیرات
بروزگار خواص و عوام گشادند صباح آنروز جهان حضرت جهانبانی بسریر
اقبال و کامرانی متمکن گشته از تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و
کافه سپاه و حشم و عامه عبید و خدم کورنش گرفتند و طوایف خلایق بشرف
زمین بوس کامیاب سعادت شدند و دست تمنا بدریوزه دعا برداشته
دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت از عتبه کبریا درخواستند

وانحضرت ابواب عدل و احسان پروری جهانیان کشوده تمام زمستان بالای
ارک آسایش پذیر بوده در رضای خالق و دلاسای خلایق کوشیدند
وازو قایعی که دران نزدیکی سانح شد رحلت یونس علی و سویدیک بود
که از اعیان سلطنت و صدرنشین بارگاه عزة بودند و درهمین ایام
بمسامع علیه رسید که خواجه معظم باتفاق مقدم بیک میخواهد که قرار نماید
وخود را بمیرزا کامران رساند این معنی برخاطر اشرف گران آمد مقدم بیک را
بجانب کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند

**آرایش جشن دولت برای ختنه سور حضرت شاهنشاهی و آیین
بستن بآیین اقبال و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت**

بزرگان کامبخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجهه همت
آنست که توقیب انگیخته هنگامه بخشش کرم سازند و برونقی که از چشم
آلودگان عرصه امکان محفوظ ماند عبادات گزیده را که سرآمدن
دلها بدست آوردن و دست بر دلها ماندن است برسم دلربایی و عادت
تقدیم رسانیدند چنانچه درینولا که نسیم اقبال بتازگی وزیدن گلستان
مقصود از سرنو شکفت مراسم ختنه آن نوباوهٔ حدیقه اقبال و تازه
نهال نخل مجد و جلال را ببیب ساخته و در اساس و بخت پیش عالمیان
افزودند اوایل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود و عندلیب
شوق در پرواز ** بشکفته سبزه آورد از لب جوی ** زمین بست از
ریاحین عنبرین کوی ** نسیم صبحگاهی از مشکبوئی ** هزاران نافه در
بر و انشت کوی ** به آراسته باغ که بغایت دلکش و دلگشاست نزول
دولت فرمودند و بجهت مزید کرد آوری دلها که در معنی نشکه گذاری

حضرت

حضرت مولی است ابواب عیش و عشرت کشودند و آیین کیکاوسی و کیقبادی
تازه ساخته اشارت شد که حضرات بیگمان سعادت طبقات و مناسب درجات
این باغ طرب فزا را آیین بندند و امرا و اعیان شهر چهار باغ را زینت افزایند
جمیع امرا که رسمی بر میان شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند و کلانتران
شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند
و ارباب صنایع و طوایف محترفه در آرایش دکان گرمی بازار بغایت مبالغه
معمول داشتند و در اندک فرصتی انجمان آیین بندی شد که وصف آن
از اندازه بیرون باشد و حضرت جهانبانی هر روز تشریف آورده بزم ارجمند
آرای شادمانی میشدند و فراخور حالت و رتبت هر یکی را بتفقدات
گرامی شرف امتیاز می بخشیدند و بیشتر الاتفاق این جشن خسروانی قراخان
و مصاحب بیک و بعضی دیگر از مخلصان درگاه که بآوردن هودج اقبال
حضرت مریم مکانی بقندهار رخصت یافته بودند کامیاب دولت شده
بوقت رسیدند و قدوم برکات افزای حضرت مهد علیا موجب مزید
اسباب نشاط گشت و حضرت جهانبانی را بخاطر رسید که عیار دانش حضرت
شاهنشاهی را که در صغر سن بانوار لمعان فر الهی از ناصیهٔ احوال متلالی
بود بر خورد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند در سراوقات عفت جشن خسروانه
ترتیب فرمودند و جمیع حضرات استار عفت و مخدرات مکامن عصمت در
بارگاه حریم اقبال بشرف ملازمت گشتند بدانش آموزی حضار حضرت شاهنشاهی
را بر دوش عزت گرفته بر مسند سعادت آوردند و بحکم معلی حضرت مریم
مکانی در سلک سایر مقدمات در آمده لی تشخص و تعیین بحضور اقدس
حضرت شاهنشاهی آمدند و اشارت بخش بادشاهی بران رفت که آن نور حدقه

عظمت والده ماجده خود را از میان چندین کرده عفایف بشناسند آنحضرت
بنور الهی بی مزاحمت سهو و خطا و بی کلفت التباس و اشتباه بدریافت
ازلی و شناخت ذاتی دریافته در کنف والده مقدسه خویش و در آغوش
آن مسندنشین سریر عفاف بود جا گرفتند از مشاهده این امر شگرف که حیرت
فزای عقول و افهام ظاهربینان بلکه خارق عادت بود غریو از حاضران بساط
قرب برآمده شناسای قدر این بزرگ ازل پرورد آنحوزه کارگاه تقدیر
گشتند و معلوم همگنان شد که این دریافت از اعمال حواس جسمانی نیست
که در صغر سن و کبر عمر تفاوت کند بلکه بمحض تقدس روحانی و تعلیم ربانی
که بوسیله این نوباوه انجمن اقبال از کمین نور مقدس بمشرق ظهور شتافته
ست آری پیوند ازلی را حجاب دوری مانع نمیشود و قرب معنوی را بعد
صوری حایل نمیگردد و چون تامل کنند بدیدار راهنمایش که در بن ریعان
گلبن عمر کمال قرب بمبداء حاصلست و انوار افاضه وجود و تکمیل صورت
عنصری و تعقیل مستعداد را که درجه بدرجه صورت پذیرد و نهایت مناسب
بعالم تجرد و تقدیس که ظلمت جهل و کثرت غفلت را در پیرامون آن
راه نیست جلوه نما بود و برهان عالم اسرار مختفی نیست که این
صاحب فطرت عالی اگرچه در نشاء عنصری و مواد هیولانی مولود ذات
اما از پدر فطرت و اصل مبدای آبا و امهات از مادر تولید او نیند او
در مسالک معنی و مکامن باطن ابوالاباست و بر حضرت جهانبانی که پرده
دار رموز آسمانی بود هم هویدا بود که جشن برای جهان هستی این
نونهال بهارستان وجود را برای دریافت مقاصد و مراتب جهانبانی
اولا و بجهت گردآوری پراکندگیهای روزگار شایان بوده ظهور آورده اند

وبالجمله

وبالجمله در پاس رسم ختنه سور او آب شکرگذاری نعمت بخش صورت و معنی
بتقدیم رسانیدن گرفتند هر روز بر رونقی تازه و آیین شایسته جشن و تماشا
آراسته سپاس جهان آرای جان آفرین بکامی آوردند و از اطراف و
جوانب بزرگان دین و دولت رسیده از مواهب عام بادشاهی کامیاب
سعادت میشدند از انجمله یادگار ناصر میرزا شرف زمین بوس دریافت و مجملی از دولت
آوردنست که در مبادی طلوع رایات اقبال بعد و تعلیم از میرزا کامران جدا شد
جنابش نگاشته آمد ببدخشان رفت و از آنجا کاری نساخته متوجه ملازمت
حضرت جهانبانی شد و قتی که موکب عالی از قندهار متوجه تسخیر کابل بود و میرزا
بعد از احتمال شداید روزگار بقندهار رسید پیرافغان در او آب مهمانداری
بذل جهد نمود و از آنجا بموجب حکم عالی دران ایام نشاط افزا باستلام عتبه
قدسیه حضرت جهانبانی کامیاب شده او را که جشن خسروانی نمود و در سعادت
بساط بوس حضرت شاهنشاهی نشاط تازه گرفته بانظار عنایت و دولت آگاهی
که هنگام آرایش بهار عیش و عشرت و اوان پیرایش حدیقه دولت و اقبال
بود در ساعتی که کواکب بانظرات سعد بر جهانیان افاضه نور میکرد بزم مجلس
مثال سرای گلستان الهی یعنی ختنه سوری حضرت شاهنشاهی بهزاران نشاط
شادمانی بنظم پیوست اسباب کامروای عالمیان آماده شد و ابواب
سعادت و اقبال بر روزگاران گشاده گشت خورد و بزرگ از مواهب
خسروانی بهره مند شد و وضیع و شریف اکناف از مکارم بادشاهی
خوشدل و خوشوقت گشتند کلفتهای روزگار بالفت انجامید و تفرقهای
عالم بجمعیت خواطر مبدل شد اکثر ساحتها بنظر اشرف گذرانیدند و ملتمسات
گرامی سرافراز شدند و در عین آیین بندی آنحضرت بجهت تنشیط خواطر

والتیام قلوب که رکن اعظم ملکستانی و فرمان روائیست متوجه خواجه بیگ روانی
شدند و شاه ماینها فرمودند و حکم جهانمطاع صدور یافت امرا که با یکدیگر
کشتی گیرند و خود بدولت و اقبال بکشتی گیران نظر میرزا در تو کجدا میفرمودند
و آنحضرت با امام قلی قورچی کشتی گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا باهم
لوازم کشتی بجا آوردند بعد از آن بیرار غون زار بخواجه بسیاران عنان
توجه معطوف داشته داد خوشدلی دادند و بدولت مراجعت فرموده
در نشاط افزای و عشرت برای جشن عالی اشتغال فرمودند و ملازمان آستان
رفعت بنیوند را فراخور اخلاص و خدمت بجاآوریهای مناسب حال هر یک
و انعامهای لایق هرکدام و خلعتهای موافق هر فریق شرف امتیاز بخشیدند
از آنجمله عسکری و آنحضرت و میرزا هندال و زمین داور تیری و الغدو و بلخ
میرزا عنایت فرمودند جمیع منتسبان آستان عبودیت را فراخور حالت
ورتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده سریر آرای ملک صورت
و معنی شدند و طوایف انام در سایه افاضه رافت مرفه الحال شده بمهد
اطمینان نشستند و از جمله قضایا که درین آیین بندی چهره گشا گشت آمدن
ایلچی الخاقان شاه والا قدر شاه طهماسپ بود بمبارکباد فتح و آوردن
تحف و هدایای لایق و سرکرده آنها ولد بیگ بود و آنحضرت او را بعواطف
خسروانی نوازش فرمودند دیگر رسیدن شاه قاسم طغای بود بدرگاه معلی
از جانب میرزا سلیمان برسم رسالت با عرضه داشت و پیشکش میرزا آنچه
در نیامدن خود معروض داشته بعز قبول مقرون نشد و حکم قضا جریان
بر آمدن او صادر گشت که طریق یکجهتی و اخلاص خود را در تو به بسعادت
ملازمت منحصر دانند و از جمله وقایعی که متصل به انقضای ایام آیین بندی

وقوع یافت

وقوع یافت آمدن میر سید علی بود که در ولایت افغان و بلوچ بزهد و دلیری
و حقیقت ورزی ممتاز بود نزدیک موضع دوکی که از توابع و اعمال قندهار است
اقامت داشت بقدم صدق و فرق اخلاص سعادت آستانبوس دریافت
و مشمول عواطف خسروانه شد دوکی را باو مکرمت فرمودند و رهمان
نزدیکی لونک بلوچ که از اعیان طوایف خود بود با برادران آمده زمین
بوس نمود آنحضرت او را نیز مورد الطاف ساخته ولایت شال و مستنگ عنایت
فرمودند و این واردان را کامروا ساخته بزودی رخصت مراجعت نمودند
که مبادا امزاج وحشت برطبیعت این روستایان و ردان مستولی شود
و آب و هوا طول مکث بحال ایشان گوارا نیاید و از جمله سوانحی که در
قرب این ایام واقع شد آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیرگی بخت و ناوارستگی
درون عنایت سابق و لاحق را با وجود تجدیده همه را بر طاق نسیان
نهاد و از روی مکابره بر جاده بدروئی و عناد ایستاده و در گفت
سیه بختان که عمده آنها مظفر کوکه میرزا عسکری بود گوش داشته
پیوسته خیالات فاسد بخود راه میداد چون این معنی متواتر بسمع اعلی
رسید و از مخبران صادق بمحل ثبوت پیوست علی الخصوص عبدالجبار
شیخ که از یکهای معتبر بود از گزیدت درین انکاش که مورد مفاسد
بود محرمیت و مشارکت داشت نیز آمده حقیقت معامله را از روی
تحقیق بتفصیل معروض داشت خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی جنت
آشیانی بر آشفت مظفر کوکه را گرفته بجا بسار رسانیدند و یادگار ناصر میرزا
طلبیده بزبان قراچه خان سخنان عتاب آمیز گفته فرستادند محصلش آنکه
ما را گمان آن بود که درین مدت و اندازه می باشد میرزا سرنجات

بپس انداخته گاهی بسکوت و گاهی بانکار و تجاهل عارفانه میگذرانید
آنحضرت بعد از مخاطبات حسابی و معاتبات پادشاهی ابراهیم ایشک آقا
و جمعی را فرمودند که او را مقید ساخته بربالای ارک کابل نزدیک بجائی که
میرزا عسکری در قید بود نگاه داشتند و از جمله وقایعی که دران ایام
حادث شد فوت چغتای سلطان است که جوانی بود از سلاطین مغول
و در صورت و سیرت یگانهٔ روزگار و منظر خاص جهانبانی ملحوظ و
بحسن التفات منظور بدیر و شدن او این جهان را بر خاطر اقدس
بغایت گران آمد اما نظر بر قهرمان حکم الهی که بقا را خاصهٔ ذات واجب
و فنا را لازم ذوات ممکنه گردانیده است بمشورت عقل دوربین
بجز جامهٔ رضا و تسلیم اقبال فرمودند میرامانی در تاریخ او گفته

شعر
سلطان چغتی بود گل گلشن خوبی ٭ ناگه اجلش سوی جنان راهنمون شد
در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ ٭ دلها ز غمش غنچه صفت غرقه بخون شد
تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم ٭ دل زار شد و گفت گل از باغ برون شد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بدخشان و فتح آن ولایت و آنچه دران ایام روی نمود
چون انحراف میرزا سلیمان بصحت
پیوست و محقق شد که سر از فرمان برداری پیچیده اندیشهٔ سروری
در دماغش پیچید بدر ازین خیال باطل برنج اندرست حضرت جهانبانی اوایل
نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند و یکی از
اسباب انحراف آنکه بعد از فتح کابل خوست و اندراب که در تصرف میرزا
بود و یکی از ملازمان درگاه مکرمت فرموده بودند میرزا او را در تصرف
خویش در آورده و چون در حساب و معامله بدخشان بمیرزا نمیرسید آنحضرت

میخواستند که قندوز و اندرود را نیز تغییر داده بیکی از ملازمان عالی جاگیر
نمایند و برآنچه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بمیرزا سلیمان داده
بودند اکتفا فرمایند و چون نحوست ملکت وسعت پیدا کند در وجه جاگیر
او نیز توسع واقع شود ولیکن بجهت مراعات احوال او قندوز بحال خود
گذاشته بودند میرزا از معامله نافهمی از ولی نعمت خود رو گردان شده
علانیه در مخالفت زد و خطبه بنام خود ساخت حضرت جهانبانی عزیمت اطفای
نایره مخالفت میرزا مصمم ساختند و حضرت شاهنشاهی را و دار السلطنة
کابل در کنف حفظ الهی سپرده در ساعت مختار برآمدند و بدولت و
اقبال در یورت چالاک نزول سعادت فرمودند میرزا عسکری را درین
لشکر همراه گرفتند و در باب یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند چون موکب
همایون بالنگ قرا باغ نزول اقبال فرمود رای جهان آرای بر این قرار
گرفت که وجود نابود کار ناصر میرزا را از شکنجه هستی خلاصی بخشیده دولت
را در مستقر امن و امان جای دهند که فتیلهٔ فتنه و شرارهٔ شرارت او
نزدیک است که دودمان بسوزد محمد علی طغائی که حراست کابل باو
مفوض بود امضای قهرمان این مصلحت باو مرجوع شد مشار الیه را از
کمال ساده دلی و ظاهر بینی بر زبان رفت که من هرگز گنجشکی را نکشته ام
میرزا را چون توانم بقتل رسانید آنحضرت از ساده لوحی او در
گذشت این خدمت که عین صلاح بود بمحمد قاسم موجی رجوع فرمودند
و او در شب بجلهٔ کمان خدنگ اجل رسانید و چون خاطر اقدس از کار
میرزا جمع گشت بعد رفته توفیق الهی کوچ بکوچ متوجه بدخشانات شدند و
چون رایات نصرت بحدود اندراب رسید و باغ علیقلی اندرابی مخیم

اجلال شد میرزا سلیمان از نامساعدی بخت نافرجام خود بعزم جنگ قدم
پیش نهاد و بموضع تیرگران که از مواضع اندرآبست فرود آمده در صف
آرای اهتمام نمود چون این خبر بمسامع علیه رسید پیشتر از آنکه خود سوار
دولت شوند هندال میرزا و قراجه و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران کار
کرده را پیش فرستادند و در میان فوج بادشاهی و میرزا جنگ عظیم در
پیوست و میرزا سلیمان خندقی را پناه خود ساخته در جنگ و جدال
راسخ بود و میرزا بیک برلاس با جمعی از تیراندازان از آن طرف داد
مردانگی و کمانداری میداد و میرزا هندال و قراجه خان و حاجی محمد خان
جلادتهای نمایان کردند خواجه معظم مجاهد در فاز اتیر رسیده و پیاده
شدند و ولد بیکسی قاسم بیک و جعفر بیک و قراجین و احمد بیک و دوغان بیک
کر قورچیان خاصه شاهی بودند و همراه ایلچی درین یورش در ملازمان
درگاه معلی انسلاک داشتند بواسطه افتادن اسب بر زمین آمدند و جنگ
از طرفین ترازو شده بود که جمعی از فدائیان رکاب دولت و شیرداریان
کارآگاه مثل شیخ بهلول و سلطان محمد قواق و لطفی جلایر هزنی و سلطان
حسین و محمد خان جلایر محمد خان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادر
حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی تکیه بر فتاح غیبی نموده بجانب میرزا بیک
تاختند بپایمردی عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیرهای علم کرده
و جست و چالاک بصفوف غنیم رسیدند مخالف تاب مقاومت و تحمل صدمات
این گروه اقبال نیاورده راه گریز پیش گرفت و هزیمت را غنیمت
شمرده بهزاران سراسیمگی پریشان شد از هر طرف دلاوران میدان
کار و هژبران بیشه کارزار قدم بعرصه گاه فتح و نصرت آوردند و حضرت

جهانبانی

جهانبانی هنوز بر باد پای جلادت سوار نشده بودند که طنطنه فیروزی بگوش
هوش رسید و زمانه زبان بتهنیت و مبارکبادی کشود و میرزا سلیمان را
پای ثبات بر جا نمانده و از راه ناری و اشکمش متوجه تنگی خوست شد و تولک
طالقانی و میرزا بیک برلاس و اویس سلطان که از نژاد سلاطین مغولستان
بود از میرزا سلیمان جدا شده با آستان بوس پیوستند میرزا هندال جمعی
از بهادران را بگرفتن گریختهها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال بوق
گشتند اسب بدبختی فراوان بدست شیردلان معرکه افتاد و آنحضرت
با همین خبر کی اندراه کتل شاه شان بدروازه خوست در آمدند میرزا سلیمان
با معدودی راه آوارگی پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود اکثر اعیان
بدخشان و سپاهیان آن مرز و بوم فوج فوج آمده احراز دولت زمین
بوس نمودند آنحضرت هر کدام را اخور قدر مستمال فرموده بعواطف خسروانی
اختصاص بخشیدند بتقریب میوه یخ شکن و ذوق خواست عشرت
برای گشت کامبخش خلایق بودند و شکار مرغابی و کبک و ماهی فرموده
متوجه درسک شدند و در آن حدود شکار گنجشک جراحی که مخصوص آنجاست
کردند و از آنجا بکلاد کان نزول اقبال اتفاق افتاد و از آنجا کشم مورد
موکب دولت شد میرزا سلیمان در آن نزدیکی بود تاب خود و صلاح ندیده و
از آب آمویه گذشته با خندی و را اندخود و سیر گردان بود و از
سوانحی که در کشم واقع شد آنست که خسرو نامی از ملازمان فرمانروای
ایران شاه طهماسب فرار نموده بملازمت حضرت جهانبانی آمده بود و ظاهرا
از حرف نامناسب نسبت بشاه بر زده بود و دوغان بیک و حسین بیک که
از قورچیان شاهی در رکاب معلی بودند از شنیدن این حرف در باز ارتیم

بعرض رسیده که گردنش زدند آنحضرت را این خودسری ناپسند آمده انهار اکبر انمود
بعد از چند روز بشفاعت حسین قلی سلطان مهردار رقم عفو بر خط خطای ایشان
کشیده شد و چون مهمات بدخشان خاطرخواه اولیای دولت صورت بست
قندوز را اغذیه و در ایلمیرزا بنداول مکرمت فرمودند و اکثر بدخشان بجاگیر ملازمان
رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان را تحصیل خوست مقرر فرمودند و بالوس
را تحصیل اموال طالقان فرستادند و رای جهان آرای بران قرار گرفت
که بجهت مزید سرانجام مهام بدخشان و آسودگی سپاه و رعیت قلاشگی در تلوقه قشلاق
ظفر واقع شود و باین عزیمت صایب متوجه اندرآب شدند و چون بموضع شاهدان
که مابین کشم و تلوقه طرفست نزول اجلال شد مزاج صحت امتزاج آنحضرت از
مرکز اعتدال فی الجمله منحرف شد و باین تقریب قریب دو ماه در آن منزل
اقامت روی داد و در مبادی این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض شد
و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام پراکنده گشت مردم محال جاگیر
خود را گذاشته آمدن گرفتند و میرزا هندال از کمال خود باندیشه
ناصواب باتفاق امرای دیگر بر آمده تا سراب کوکچه رسید هواخواهان
میرزا سلیمان جا بجا سر بر داشتند قراجه خان باتفاق جمعی از یکجهتان آمده
بر درگاه عالی خرگاه زده نشست و میرزا عسکری را که احتمال فساد او
بود مقید ساخته در خرگاه خود در آورد و خود فرش آستان بوده
در لوازم خدمت و بیمارداری اهتمام نمود و در حضور اقدس غیر از
خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسی نمیرفت روز پنجم که عنفوان صحت بود
افاقت روی نمود میر برکه بگوش درون آمد چون نظر آنحضرت بر او افتاد
میر اضطرابی که در مقام فدا ساختن خود شکرانه صحت بظهور آورده نظر

فرمودند که میر خدای مرا بخشید از برهمزدگی روزگار و شتامت قراجه خان
غمه بودن اشرف رسانید آنحضرت قراجه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند
از شناخت حق خدمتش اظهار خشنودی نمودند و در همان لحظه منشور عنایت
بنام دولت برای آن تازه نهال جویبار سلطنت و سرو بن نوبهار اقبال
یعنی حضرت شاهنشاهی رقم زده التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل
فرستادند که مبادا خبر ناخوش آنجا رود و موجب ملال خاطر اشراق مآثر آن
نور پرور دانائی شود و بسبب برهم خوردگی آن مملکت گردد و اتفاقات
حسنه آنکه همان شب که فرا افزوده افزای انحراف مزاج بکابل آمد
صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت عنوان بکابل رسید و از رسانیدن
نوید صحت و مژده عافیت رفع کلفت نمود و باعث انتظام انتقامات
احوال آنمکان شد و نایره آشوب فرونشست میرزا هندال مراجعت نموده
بجای خود شتافت و هرکس بجاگیر خود معاودت نمود و از سوانحی که درین
سال واقع شد کشته شدن خواجه سلطان محمد رشیدی است که منصب وزارت
داشت و مجملی ازین سانحه آنکه خواجه معظم باتفاق بعضی از اوباشان
کرد مانع خرد ایشان پریشان بود و نخل تعصب نشان مذهب و ملت بر ایشان
ناقص اندیشان و تیره خردان سعادت منشانه که عبوری در اصل مقصود
ندارند و بمناقشات لفظی در پیچیده اند و مشام جان ایشان را از رایحه
حقیقت والتفات جزوی و نهال فهم و ادراک ایشان را از انتقال معرفت
ثمری در میان آورده ولی و بنی تعصب دین انگاشته در شب بیست و یکم
رمضان این سال در منزل خواجه مذکور آمده در وقت روزه گشادن
از آب شمشیر نادانی شربت والبسین افطار داد و از قهر پادشاهی که نموده

رهیست از عقوبات الهی اندیشیده راه فرار پیش نهاد و چون این خبر بمسامع
قدسی رسید مردم بگرفتن آن بی اعتدالان متعین شدند و فرمان قضا جریان
بتصدیان مهمات ممالک کابل که مفوض ایشان بود صادر شد محمد علی طغائی
و فضیل بیگ و جمعی دیگر که در خدمت حضرت شاهنشاهی سرافراز بوده در انتظام
مهمات کابل اهتمام داشتند بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجه معظم [illegible]
او را آورده مقید ساختند و چون در موضع شاهضمان آثار رنجیت بر مزاج
وهاج حضرت ظاهر شد در حفظ الطاف الهی شنبه متوجه قلعه ظفر شدند مولانا
بایزید که از طبابت بهره مند بود و بمعالجی حضرت شاهنشاهی نامزد و جدا در
ملازمت سکندر مکانی ارسطو نشانی میرزا الغ بیگ اختصاص داشت از
جمله محاسبان رصد بود درین خدمات پسندیده و تدبیرات شایسته بتقدیم
رسانید و چون بقلعه ظفر اتفاق نزول افتاد باندک فرصتی مزاج اقدس باعتدال
طبیعی رسید و از تکمیل صحت جهانبانی سرمایه عیش و عشرت بدست آرزوی جهانیان
درآمد و حسب الحکم خانه کان عمارت یافت و اکثر اوقات در آن منزل
صحت فزا بوده کامروائی و دادبخشی فرمودند جاگیر شیر افکن ولد قوچ بیگ را
بکهمرد و ضحاک و بامیان فرمودند و از فرط التفات بر زبان اقدس [illegible]
که چون موکب عالی بکابل نزول اقبال خواهد نمود غوربند اضافه جاگیر تو
خواهد شد و آنحضرت بشکار تشقاول که بر زبان بدخشان شکار [illegible] گویند
انبساط میفرمودند و از بیت اقامت آنحضرت ببدخشان در تمام توران
زمین خلل پذیرفت و ازبکیه با جمعیت جمع شده اندیشه مند بودند و هیچ تدبیر
موافق جنگ نمی افتاد پرده کشای اسرار حکمت در گرفتار آمدن
میرزا کامران [illegible] قانونیست قدیم و عادتیست مستمر که ایزد جهان آفرین چون

خواهد

خواهد که برگزیده را برفراز مسند فرمان روائی جهانیان جا دهد و بر سریر ملک
آرائی متمکن ساخته زمام قلوب عالمیان بقبضه قدرتش سپارد و جهت مزید
شناخت قدر نعمتهای نامتناهی که بجلوه گاه آماده عالم غیبست در مبادی احوال
آن دولتمند را مورد انواع تجارب محن و طرح توارد اصناف نوائب
گرداند تا شناسای مراتب گشته در سلوک خود اندازه لطف و قهر و بسط و
قبض و سرور و غم نگاهدارد و خلایق بر واقفان کهن نامهای باستانی و شنا
سندگان داستانهای دیرین روشن است و چون ذات قدسی واردات
این مجمع بحرین جلال و جمال الهی یعنی حضرت شاهنشاهی بمقتضای سرنوشت
ازلی و رشاد فطری نامزد مراتب دانائیست و ایزد جهان آرای بی منت
تعلیم فردی از افراد انسانی استاد دانای دل و روشن ضمیر دوربین
آفریده است ظهور این حوادث بحکمت او آب لطف و قهر آموختن
و متاع نفسانیت و بشریت سوختن بود بلکه بسلسله ظهور تجلیات صفات
متقابله و آثار اسمای متضاده و در آن وقت خاطر قدسی ما نیز از دریافت
ناملایم فراغ داشت و از ذکر این سخنان حقیقت پیوند بر هوشمندان
عبرت گزین واضح میگردد که نظر ظاهر بینان را این سوانح از غایت تعلیم
و انصاف است و در دیده بصیرت حقیقت شناسان تیه حیرت ساخته
نگاه بجا بجاماش ریزند بیشتر جبین شکوه در ناصیه قبولش انداخته
او را مصدر انواع حق ناشناسی میگردانند و مظهر اقسام بیداد و ستم
میسازند تا در عذاب مخلد و نکال موبد اندازند و این تمثال حال
میرزا کامرانست که با ولی نعمت و برادر بزرگ ساخته انسل و برگزیده
حق و پادشاه وقت و فرمانروای عادل در می افتد و جان و مال

وعرض و ناموس چندین نبردهای غدار ادر معرض تلف می آرد بجلا درین
هنگام مسرت اگرو بهجت آباد خاطر بانواع خوشحالی و اصناف بیغمی و فارغبالی
بستان سرای عیش بود چشم زخمی عجب رسید و چه وحشت اثر آمد که میرزا کامران
از راه بی اعتدالی گردو فتنه انگیخته است و ناگهانی بر سر دار السلطنت کابل
ریخته و آنرا در تصرف خود آورده و بنیز اگلی نا عاقبت اندیشی کرده چنین
میرزا رفته است خاطر قدسی ماثر حضرت جهانبانی اول از رهگذر حضرت
شاهنشاهی و دویم از جهت نیکخواهی سکنه و رعایا که بدایع و دایع جهانی
افرینند و در نظر عدالت تربیت اولاد نا پدرو سیوم از مرطیبان میرزا
وامور مترتبه بران برهم زده گشت و بهمت آسانی نهمت و در تدارک
این تفرقه معروف داشته در سرانجام این یورش اهتمام لایق بظهور
آورده بود و راقم این شگرفنامه ابوالفضل بجهت استیفای بیان حالات
و استقصای تفاصیل سوانح صرف عنان قلم از جهت امتداد طول کلام
نموده بجانب عرض می شتابد بنابرین مجملی بطریق جمله معترضه تحریر
مینماید تا لب تشنگان زلال سخن را سیراب گرداند تصویر این حال آنکه
چون موکب اقبال فتح قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد تمامی لشکر کابل
و مردم آن مرز و بوم آرزومند قدوم میمنت بخش حضرت جهانبانی
شده و از میرزا جدائی اختیار نموده فوج فوج و جوق جوق بدرگاه
والا تسلیم و انقیاد می شتافتند میرزا از طریق هدایت و جاده ارادت
و اطاعت منحرف گشته و در تیه اضطراب و اضطرار سرگردان شده راه
غزنین پیش گرفت و از سعادت دریافت ملازمت متنفر شده فرار
نمود و میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند چنانچه

در مبادی

در مبادی فتح کابل معروض شد و چون اکثری از میرزا جدا شده و کوچها
از راه یکه خاست متعاقبان بموجب امتثال امر عالی مراجعت نموده بکابل
آمدند میرزا کامران بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید اهالی و موالی
آن دیار را بخت یاوری کرد و قلعه غزنین را محکم ساخته در خواهش را
بروی نکشودند هرچه میرزا اهتمام کرد بجایی نرسید از آنجا بزمین
داور بر بهزاره شتافت خضر خان اداب و رسوم مهمانی بجای آورده
میرزا را به تیری آورد و از آنجا بزمین داور برد حسام الدین علی ولد
میر خلیفه در زمین داور بود و قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه
کرد و بمردانگی قلعه را نگاهداشت چون این خبر بمسامع علیه رسید عزیمت
میرزا هندال کرامت فرمودند و زمین داور را بجاگیر میرزا الغ بیگ
مقرر ساختند و علم و نقاره و توقمن طوغ ضمیمه تفضل ساخته او را الصوبه
یلان تعیین فرمودند و فرمان عاطفت طغرا بنام بیرام خان صادر شد که بیکار
نام میرزا که بیه ولقوای آنجا آمده است او را همراه میرزا الغ نموده بر
سر میرزا کامران فرستند و منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت
نفاذ یافت که باتفاق نموده بر سر میرزا کامران فرستند و منشوری
باسم یادگار میرزا الغ رفع فتنه میرزا کامران نماید و بوسیله اهتمام این
خدمت بر مصاعد تلافی تقصیرات گذشته منتصاعد گردد میرزایان از
قندهار متوجه زمین داور شدند چون خبر آمدن عساکر فیروزی مند شده
باردوی میرزا رسید هزارها پراکنده شده دست بدامن گریز زدند و
میرزا کامران خود را بکناره کشیده و بجانب بلوچستان شتافت و شاه حسن ارغون
التجا برد و قلم میرزا الغ بیگ بجاگیر خود استقرار گرفت و یادگار ناصر میرزا

اخر از ملازمت اقدس را احرام بست و در دار السلطنت کابل او را سعادت
ملازمت نمود چنانچه گذارش یافت و میرزا کامران در حدود پسند بسر
برده دختر حاکم تته را که پیشتر نامزد شده بود در انعقاد خود در آورد
و روزی چند آنجا در اندیشه فتنه و فساد نشسته که خبر شدت ضعف حضرت
جهانبانی که در حدود بدخشان روی داده بود شنود و بعد از ان
خبرهای ناخوش انتشار یافت میرزا از حاکم تته کومک خواسته اراده رفتن
کابل نمود حاکم تته این را فوز عظیم دانسته جمعی را همراه میرزا کرد و بعضی
برین شدند که اول قندهار باید گرفت بعد از ان متوجه کابل شد چون قندهار
باهتمام بیرامخان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش نهاد خود ساخته
بپای بی باکی شتافت در بجد و کلاب بجمعی از افغانان سوداگر که اسپ
می بردند رسید و از بی اعتدالی اسپان را کشیده بمردم خود قسمت کرد
و از انجا بصوب غزنین شتافت ناگهانی بغزنین رسید از جانب میرزا
هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی میگذرانید و در ان شب که میرزا
بغزنین آمد زاهد بیگ مستی فارغ بود باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا
بکمند بالا رفتند و قلعه را بتصرف خود در آوردند و زاهد بیگ را مست
بحضور میرزا آوردند و این بدبخت در عین بدمستی او را از فراز هستی
بنشیب نیستی انداختند میرزا دولت سلطان داد خود را بغزنین گذاشت
و جمعی از مردم بکر برکردگی ملک محمد که یکی از معتبران حاکم تته بود بکومک
گذاشته خود بسرعت تمام روانه کابل شد و سحری بی سابقه خبر بکابل رسید
اول بدروازه طاقیه درون آمد و محمد علی طغائی که حکومت کابل باو مقرر
بود خبر یافت که در آب و آتش حمام است و همانا که انجا نیز نشاط بدمستی

او را انجا رغفلت کشیده برد علیقلی نعلی که یکی از قورچیان میرزا
بود درون حمام در آمده محمد علی را برهنه از حمام بر آورد میرزا
بآب شمشیر غسل داد و خود متوجه درون قلعه شد بیلواق اشتر که
دروازه آهنین باهتمام ضبط او بود بموجب قرار داد کشود و میرزا
بیرون شهر رفت و شهر کابل در تصرف میرزا کامران در آمد و دران
سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید میرزا
گفت که چون رفتم و آمدم او جواب داد که شام رفتید و صبح باز آمدید
میرزا رفته بالای ارک نشیمن ساخت شمس الدین محمد خان اتکه حضرت
شاهنشاهی را بآیین بزرگی و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد
میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بی اختیار در رفق و ملایمت شد
و انواع مهربانی کرده آنحضرت را که در کنف حمایت مهیمن جانبخش
سلطین خاطر بودند از کوته رائی و تنگ چشمی بمردم خود سپرد چون میرزا
کامران کابل را در تصرف خود آورد انواع تحکم و تعدی پیش نهاد
همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلایق دست
تطاول کشاده مهتر واصل و مهتر وکیل را که علاقه خاص با شاهی
بودند میل در چشم کشید و حسام الدین علی ولد میر خلیفه که حضرت بملازمت
خود طلبیده بودند و جاگیر او به الغ بیگ میرزا متعلق شده درین
نزدیکی بکابل آمده بود بانتقام استحکام زمین داور اعضای تجینه
او را قطع کرد و بناخوبترین وضعی در چنگ اجل داد و جوکی بهادر را
که انده و نخواهان پسندیده خدمت بود بقتل رسانید و خواجه معظم و بهادر خان
و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمان بساط قرب را در بند کرد و بال

صوری و معنوی و بدنامی دینی و دنیوی برای خود آماده ساخته
پیوسته بارقام تلبیس ضلال و اغوای مردم میکرد و از انجمله شیر افکن را
بخداع آورده و حسن بیک کوکه سلطان محمد بخشی را بتزویر جدا ساخت
و بی‌حقیقتان سفله طبع تنگ حوصله باندک گمان فایده خاک روزگار در
کاسه طبع خود کرده راه بی‌حقیقتی پیمودن گرفتند و همانا عمده اسباب
گرفتن کابل بی اتفاقی مردم و غفلت و عدم تیقظ و انتباه ایشان شد
مقرر دران زمان محمد علی طغائی از جانب حضرت جهانبانی داروغه شهر
بود اما پیوسته راه غفلت می‌سپرد و شرایط حزم بجا نمی‌آورد
و فضیل بیک نیز در شهر خود دکان علیحده برچیده گمان استقلال می
برد و بالجمله یکی از کوتهی حوصله نارسائی بمعامله مخالفت پدید آورده
تیشه بر پای خود میزدند چون کابل بتصرف میرزا درآمد پیوسته در پی
جمع سپاهی و سرانجام فتنه اهتمام نمود و جمعی کثیر در گرد او فراهم آمد نوروزی
بر بالای ارک نشسته بود و ولد بیک و ابوالقاسم و جمعی دیگر از قورچیان
شاهی که رخصت یافته عازم عراق بودند بدیدن میرزا آمدند و حضرت
شاهنشاهی نیز بحضور پرنور خود زینت بزم فروز میرزا بودند معتمدان و مخلصان
میرزا همه در پی اخذ و جر شتافته و مردم اطرافی که در معنی یکسان بود
کابلند حلوای اندر پیکر پیکر میریختند ابوالقاسم را نیکو خدمتی بخاطر رسید بولد بیک
آهسته گفت که حق نمک خوردن آنست که باین جوان یکدل عزم
دلیرانه بجای آورده کار میرزا تمام سازیم و این تازه نهال بهارستان
دولت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را بمیرزائی برداریم ولد بیک
که مرد بیمرد بود از این اندیشه چه امکان که بخشه از قوت بظهور آرد

نهضت

نهضت موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان بکابل و محاصره آن

چون قضیه فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید
با وجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیه عالی مصمم گشت که از راه
آب دره شتافته اطفای نایره فتنه و فساد نمایند نخستین منشور عاطفت
بمیرزا سلیمان فرستاده تقصیرات او را بخشیدند و آن حیرت زده وادی تیه
آوارگی را تبازگی خان و مان کرامت فرمودند و همان محال که حضرت گیتی
ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا سلیمان مکرمت فرموده بودند
بخشش آن میرزا را فرق عزت و [illegible] قندوز و اندراب و خوست و کهمرد
و غوری و آنحدود بجاگیر میرزا هندال مقرر گشت و بیدرقه توفیقات
الهی بمسعودترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند
و چند روز از تواتر و توالی برف و باران در طالقان مقام شد و
اوزبکیه مراجعت آنحضرت را غنیمت عظمی و فوز کبیری شناخته هر
کدام بجای و مقام خود آرام گرفتند و در تمام توران از هراس
مواکب عالی ایمنی روی داد و آنحضرت بعد از تخفیف برف از
طالقان متوجه قندوز شدند میرزا هندال بلوازم میهمانداری پرداخت
و بجهت گردآوری خاطر میرزا در نواحی قندوز بباغ خسرو شاه اقامت
اتفاق افتاد و بعد از عید قربان از آنجا براه کوتل ریگک عبور فرمودند
و در خواجه سیاران نزول اقبال روی نمود و شیر علی که خود را از
معتمدان و دلیران میرزا میگرفت تنگی آب دره را عظیم محکم کرد اما
روزگار ها تا ببیند باطن چه کار کند و قوت بشری با تقویت ایزدی
چه مقاومت نماید آخر کار از پیش میرزا هندال و قراجه خان فرار نمود

وچون اردوی ظفرقرین عبور فرمود از عقب آمده بریکه و اکثر کارآز
پیش میرزا هندال را و پیرشال بس مانده دست درازی نمود و چون
سوخ جاربکان مخیم بارگاه اقبال شد ازین جمعی که بر حقوق نعمت
سابقه لاحقه و عهود و مواثیق موکده مجدده منظور نداشته
از بخت برگشتگی جدا شده و پیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقی
که در معنی درکات تنزل بود رسیدند مثل اسکندر سلطان و میرزا
سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهرزاده حضرت گیتی
ستانی فردوس مکانی آنحضرت در حدود زبه توقف فرموده
در تمکین خواطر متذبذب درونان معاندنهم و متزلزل خاطران
بی سرمایه حقیقت کوشیدند و به پیمان و عهود خاطر واماندگان را
بجا آورده مجلس کنکاش منعقد ساختند رخصت یافتهای سخن بتوقف
عرض رسانیدند که چون میرزا کامران شهربند کرده خود متحصن شده است
لایق آنست که از کابل گذشته بجدود و بوری و خواجه بسته نزول
اقبال واقع شود تا آذوقه بعسکر فیروزی اثر میرسیده باشد رای
همه برین قرار گرفت و از زمره سوار دولت شد تا بقدر راهی که آمده
بخاطر الهام پذیر آنحضرت چنان رسید که رفتن بجانب خواجه بسته مناسب
نیست چه اکثر همراهان عیال خود در شهر دارند بسیاری بی اختیار رجا لخواهند شد
و جمعی را انجا طرخواهد رسید که مگر توجه موکب عالی براه قندهار قرار گرفته
لایق دولت آنست که همت گماشته شهربند را متصرف شویم اگر میرزا
بجنگ پیش آید بهتر و اگر نه هم مردم از ما جدا نشوند و هم از آسیب
بارندگی بقدر بنای حاصل شود و حاجی محمد خان از اطلاب داشته این معنی

باطن را

باطن را با او در میان آورد و او برین رای صائب آفرین کرده و قرار
برین اندیشه یافت حاجی محمد خان و جمعی براه کوتل منار روان شده خود
بدولت و اقبال از پایان کوتل متوجه فتح شهر گشتند میرزا هندال بجلدو د
ده افغانان نزدیک روضه باباششیر رسیده بود که شیر افکن که اکثر مردم
کار آمدنی میرزا کامران را سرکرده بجنگ آمد و چیقلشهای نمایان از
جانبین واقع شد و اکثر مردم بادشاهی را قدم تمکین برجای نماند میرزا هندال
پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاده داد مردانگی و جانفشانی
داد چون این معنی مکشوف خاطر اقدس شد قراچه خان و میر برکه و جمعی دیگر
از مردم مثل شاه قلی نارنجی و امثال آنرا اشارت عالی بنفاذ پیوست که
کمر همت بسته گروه گمراه را تنبیه نمایند این جماعه بمقتضای اشارت مقدس
متوجه نبرد شدند و میر برکه از همه پیش تاخت درین اثنا حاجی محمد خان
و جمعی دیگر که از آن راه تعیین شده بودند بوقت رسیدند و شکست بر گروه
مخالف افتاد و شیر افکن را دستگیر کرده بملازمت آوردند آنحضرت
که معدن مروت و فتوت بودند میخواستند که او را روزی چند در
بند و زندان تنبیه پذیر ساخته در سلک ملازمان درآرند بموجب التماس
قراچه خان و ابرام جمعی از دولتخواهان که از کافر نعمتی و بی‌حقیقتی او خونها
در جگر داشتند بحضور اقدس بسیاست رسید و آنحضرت از راه خیابان
متوجه کابل شدند و جوانان بهادر از موکب بادشاهی تعاقب گریختها
نموده بدروازه آهنی خود را رسانیدند میرزا خضرخان از غونیا
هزارجات گرفته و شهربند بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد
آن حضرت آنروز در باغ قراچه خان نزول اجلال فرمودند و خیلی

ازمفسدان بدسرانجام که در جنگگاه بدست او بیپای دولت افتاده بودند
بیاسا رسیدند شیرعلی بیراهه بقلعه در آمد وخاطر بان قلعه در اطمینان حاصل
شد وحضرت جهانبانی ازینجا سیر باغ دیوانخانه وارته باغ نموده بکوه عقا
بین که بر قلعه کابل مشرف است نزول اقبال فرمودند و توپها و ضرب زنها نصب
کرده سر میدادند و هر روز مردم میرزا کامران برآمده جنگهای مردانه
میکردند مهدی خان و جلمه بیگ خویش او و بابا سعید قپچاق و اسمعیل کوره
ملا بیتلای او دجی و تیره بختی چند دیگر از لشکر منصور فرار نموده پیش میرزا
کامران رفتند حضرت جهانبانی بقراجه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگران فرمودند
که روبروی دروازه ارک جای اردوی معلی بهبینند که آنجا نزول اقبال
صلاح دولت است و محاصره قلعه بیشتر توجه نموده مورچلها قسمت کرده کار
بر میرزا تنگتر باید گرفت و فرستادند در جست و جوی منزلگاه بودند که
سی چهل کس یکبار از دروازه ارک بیرون آمده ایستادند حاجی محمد خان با
از مردم بادشاهی بجانب ایشان تاخت تاب مقاومت ایشان نیاورده باز
بقلعه گریختند درین اثنا شیرعلی از اندرون قلعه برآمده بحاجی محمد خان چپقلش
نمایان کرد و بدست او زخم کاری تیغ داشت شیرعلی رسید درین زد و خورد
مردم بادشاهی زور آورده شیرعلی را بدرون قلعه گریزانیدند حاجی محمد خان را
از ناتوانی وضعف برداشته بخانه او بردند و مدتی بیمار بود و شربت شفا
یافت کرد و دیگر حیات سپرده است حضرت کس به پیش او فرستادند که سوار
شده بر مورچلها خود را نماید بموجب اشارت مقدس سوار شده باز آتش
شماتت اعدا کشاد یافت روزی میرزا سنجر پسر سلطان جنید که داغ بی حقیقتی
بر جبین حال خود نهاده رفته بود از قلعه برآمده تاخت سپه شیخ جلوه بود

اورا برداشته

اورا برداشته تا باغ بنفشه آورد و قوی بازوان حقیقت وزور
اورا دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند آنحضرت جان بخشی فرموده بزندان
خانه فرستادند محمد قاسم و محمد حسین که خواهرزادهای پهلوان دوست میر بر
بودند والحال هر کدام در خور استعداد و تربیت یافته در سلک امرای عظام
و هواخواهان حقیقت منش بمراتب عالیه شرف اختصاص دارند بدستیاری
بخت بیدار از برجی که میان دروازه آهنین و برج قاسم برلاس بود خود را
انداخته در عقابین سای بوس گرامی استسعاد یافتند و چون عقابین بعید
سعادت جاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت بیغایت گشتند و در
عین جنگ و جدل قافله کلان از ولایت بخارا بکابل آمد و اسب و اسباب
بسیار در آن قافله بود و میرزا کامران شیرعلی را با جمعی کثیر از معتمدان
خود تعیین نمود که رفته آن اسباب بگیرد هر چند تردی محمد جنگجنگ که
از معتبران میرزا بود منع کرد و بصریح گفت که اگر حضرت جهانبانی خبردار
شوند مردم را فرستاده سر راه بگیرند و نگذارند که بشما ملحق شوند هم
کار شما ساخته میشود و هم حال ما به تباهی میکشد میرزا که چشم بر اموال مردم
دوخته بود این سخن را بگوش هوش در نیاورده لشکر را بسرکردگی
شیرعلی نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامع علیه رسید حاجی محمد باینی
خدمت مقرر شد که آن طایفه را از تعدی و تاراج باز دارد و حاجی
محمد بعرض اشرف رسانید که انجماعه شبا شب رفته اند و کار خود ساخته
اگر تعاقب کنیم و بایشان دو چار نشویم از دست میروند اگر صلاح دولت
باشد مورچلها و سر راهها و گذرها را استحکام موارد و مداخل اهتمام فرمودند
شیرعلی و تردی محمد جنگجنگ و سایر مردم که بود و اکران رسیده اسباب

ایشان را بزور کشیده گرفتند و بسیاری از متاع سوداگران بتاراج رفت
و چون مراجعت نموده خواستند بقلعه درآیند بسختی راهها و گذرها کار بر
تردی محمد و شیرعلی باهم بگفت و گو درآمدند تردی محمد جنگجی گفت اینک
سخن من پیش راه آمد هر چند بچپ و راست نگاه کردند راهی که توانند
بقلعه درآمد نیافتند سرگردان شده خود را بکناری کشیدند و منتظر فرصتی
شدند که بحیله خود را درون قلعه اندازند روزی باقی صالح که از کیچ جوانان
مردانه حصاری بود بحکم میرزا کامران را نزد یک دروازه آهنین آورده
و بگزاف گفت بیک محمد شیرعلی را از همین دروازه گشود و جمعی از دلیران میرزا
قدم پیش نهادند مردم مرجل محمد قاسم مخلص و جمیل بیک حاضر شده بود
خواهیم درآورد در دروازه
آگاهی و مردانگی دادند سنبلهان با شصت هفتاد نفر غلام در بندوق
اندازی کار پردازی کرد و جمیل بیک بشهادت رسید باقی صالح که باعث
این فتنه بود به تیر بندوق آتش بخرمن هستی او افتاد و جلال الدین بیک که
از معتبران میرزا زخم کاری باو رسید و اکثر مردم زخمی شدند و از اراده
خود باز آمده دروازه قلعه بستند شیرعلی از درآمدن قلعه مایوس شده و
بجانب غزنین شتافت حضرت جهانبانی خضر خواجه خان و مصاحب بیک و
اسمعیل بیک دولدی و جمعی کثیر را بر سر ایشان تعیین فرمودند که بپای مردی همت
رخنه این بی دولتان را دستگیر کنند و فرستادها در کوتل سنجاوند بشیرعلی
رسیدند و جنگ در پیوست و لشکر پادشاهی نصرت یافت و اکثر اسباب
و اموال و اسپان بدست افتاد و جمعی کثیر دستگیر شدند و شیرعلی با معدودی
بجانب هزارجات رفته بکاره خضرخان پناه برد و فرستادها مظفر و منصور
با غنایم فراوان رسیدند و مشمول عواطف نامتناهی گشتند و سوداگران تاراج

شده که

شده که التجا بدرگاه مقدس آورده بودند حکم شد که هر که اسباب خود شناسد
بگیرد و اکثر اسپان و اسباب بصاحبان مال رسید و این باعث تازگی اقبال شد
و یاغیان اسپ میرزا در برابر مرجلها آورده علانیه بیقوتیهای گوناگون از
هم گذرانیدند باعث بیداری غنوده بختان بیرخلالت شود میرزا کامران چون
از تهدید دروازهها تدبیر آمد شد نمود و از هیچ بابی بر کامرانی خود ظفر نیافت
و بجز ناکامی راهی نگشود همت ناقص خود را بر سیاست کوچکان معصوم
و طفلکان بی گناه و آلودگی پاک دامنان مصروف داشته زبان پابوس را
باهل بازار سپرد و چون سه برادر را که یکی هفت ساله و دوم پنج ساله
و سیوم سه ساله بود بعذاب تمام بر خاک ریخت و از فراز قلعه نزدیک
مرجل قراچه بیک انداخت و سردار بیک پسر قراچه بیک و خدا دوست
پسر مصاحب بیک را بکنگرهای قلعه بسته آویخت و پیغام فرستاد که آمده
قراچه بیند یا مرا راه دهید تا بدر روم یا پادشاه را از محاصره برخیزانید
و گرنه پسران شما را همچو پسران مادوسن خواهم کشت قراچه خان که دران
زمان وکیل مطلق بود و او از بلند برداشته گفت حضرت پادشاه سلامت
باشند خان و مان و فرزندان ما که عاقبت در معرکه تلف اند و نابود شدن
ایشان ناگزیر چه ازین بهتر که در راه صاحب و ولی نعمت بکار آیند
فرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت است ازین اندیشهها ما درست
بگذر و ازین عالم دو بنجواهی و راه بیچارگی آمده ملازمت کن که سرمایه
نجات و پیرایه حیات تو همان می تواند بود تا آنچه از خیرخواهی تواند
ما آید بکار گوشیم و اگر نه ما را کشتن فرزندان چه می ترسانی اگر فرزندان
ما را امری واقع شود عوض آن باسانی میسرست آنحضرت قراچه خان

ومصاحب یک را طلب داشته بلطفهای نمایان خوشوقت ساختند و بعنایتهای
تازه نوازش فرمودند میرزا در حرمت و ناموس مردم دست زده
بفرزندان و زنان مردم بغایت ناشایسته پیش آمد زن محمد خان موجی را
پستان بسته آویخت و چون میرزا بمارریح حسد بود و مخالفتی که بظاهر با
حضرت جهانبانی میکرد در معنی آن ستیزه و مخالفت با داور جهان آفرین
پیش گرفته بود و اینچنین ستیزه کاری که اختیار کند لا محاله بهیچ وجه راست
نیاید وبرکرور افتد و سرانجام کار موجب خسران دین و دنیا او شود ظهور
کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی و فتح کابل میرزا کامران از بیهوشی
و بیخردی برای محافظت خود آن نوباوه بوستان سلطنت بکوره
بهارستان خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را در برابر توپ آورده تازه نهال
در جائی مقامی که از قدر اندازان لشکر منصور مور و ملخ را عبور دشوار
بود نگاه داشت این بر آدمیت و مردی است وای این کدام و دیو
سارست زبان گوینده این گفتار چه گونه لال نشد و دست برنده این
کار چرا از کار نرفت که آن دو حد اقبال باین نیت برگیرد و باین
قصد فتنه انگیزی که حقوق صوری حضرت جهانبانی که برادر بزرگ و بجای پدر
بزرگوار و ولی نعمت او بود نه چند جمال جهان آرای حضرت شهنشاهی
که در نقاب عزت محتجب بود چگونه در هنگام صغر سن و ایام صبا توانید
دید که از اندازه حسد بایال غم بوده با خدای بزرگ در منازعت باشد
سواطع نور الهی که در مظهر بشری مودع بود چون دریابد کسی که راه صلاح
خود نه بیند چگونه مصلحت غیر شناسد و چون حکمت ایزدی آن مظهر انوار
غیب الغیب را در کنف حمایت و ظل حراست و عنایت خود از آفات

وبلیات

وبلیات در زمان سلامت و مکان عافیت نگاه داشته متکفل صلاح احوال و
انتظام اوضاع آن یگانه شده بود این بدسگالان ستم کردار را در ساعت
بسزای اعمال و جزای افعال خویش نرسانید بلکه ارادت و مشیت بر دو
دکار در حق آن حق ناشناس برین وجه مقدر شده بود که در تنگنای روزگار
برده و در خاکستر نکبت و مذلت انداخته بمرور ایام درجه درجه و مرتبه
در گذارش آورده و کردارهای ناهموار آن ستم اندیش را بتدریج در
کنار بادافراهش نهد تا از مشاهده آن عقوبت عاقبت عبرت بیار حق
ناشناسان گردد و هر آینه چون بدیده بصیرت نظر میرود این قسم مجازات
و مکافات که بمدارج و مراتب بظهور آید در القاب و اعلام سخت تر
و جانکاه‌تر است و چون این امر ناپسندیده از آن طایفه بی باک بظهور
آمد دست قدر اندازان در لرزه شد و تیرها براه اعوجاج رفت و
فتیلهای تفنگ افسرده گشت سنبلخان میر آتش در مزاج حرارت امتزاج
خود نیز برودتی تمام احساس کرد و بخود پیچید که این از چه رهگذر تواند
بود و سبحان الله آنچه بدکاران تیره رای آنرا منفعت خیال کرده در
بستیزه میگشایند آن وسیله کمال و دستاویز راحت میشود چنانچه
این حال مصداق آنست اول در چنین جای خطرناک از آسیب بندوق
اندازان کم خطا و آتش افگنان سحر پرداز در حفظ ایزدی بوده سرمایه
خجالت بد اندیشان سیاه دل و پیرایه هدایت مسترشدان آگاه درون
شود ثانیا باعث ظهور چنین خارق عادتی گردد که آتش را سردی نماید و
فتیلها دل گیرد و چون سنبل خان را نظر بر مسقط تیر افتاد و حدید البصر
بود حضرت شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نهیب این حادثه روح

از ابدان ناظران مفارقت کند و جمیع صندوق اندازان قالب تهی کنند و
سر این معامله هیچ را از سبلخان دریافت که سر رشته انتشار اسباب
این بوده در ساعت دست از کار توپ انداز باز داشت و فرقه متفرقه
با غیره زمانی از شداید توپخانه عالی نجات کونه یافتند هر جا که حفظ الهی حارس
حال برگزیده او شود مکاید بشری را چه یارای آن که با او ستیزه
نماید اگرچه بخردان این شغل ناپسند بظهور آوردند اما حکمت الهی مقتضی
توضیح سر این حالت و تبیین معنی این حقیقت بود که بر عالمیان کشف
این کرامات کرد تا هر کس فراخور فهم و حوصله خود در کنه آن غور نماید
و بمقدار دریافت خود از خیر و شر دریابد و بالجمله چون نقصان این عمل
و رسیده تخفیف شده و سخت گیری که بایشان متوجه بود کرد ایند نه
و دوربینان حقیقت شناس این حرکت را سبب قرب زوال آن
بیدادگران شمردند درین اثنا میرزا الغ بیک از زمین داور و قاسم
حسین خان شیبانی از قلات و خواجه غازی که در اردوی شاه
مانده بود و شاه قلی سلطان که به بیرامخان خویشی داشت از قندهار جمعی
از بدبختان بملازمت شتافتند آنحضرت مورجل الغ بیگ مرزا در جانب دروازه
بارک عنایت فرمودند و اینجماعت سعادت منش در اداب خدمت
کمر اهتمام بستند و بهادران حقیقت اساس جد و جهد بیشتر از بیشتر نمودند
کار بر میرزا تنگتر گرفتند و چون همه اندیشهای او نا درست آمد از راه
روباه بازی بشیوه چاپلوسی و گربه بالی زود اظهار خجالت و ندامت
نموده از راه تملق پیش آمد و بوسیله قراچه خان بموقف عرض رسانید
که از گذشته پشیمانی دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده
تلافی

تلافی و تدارک ایام گذشته نمایم و بخدمات پسندیده دل حق گذار آنحضرت
را بخود مهربان گردانم اکنون جایزه این ندامت و صله این ضراعت
و خجالت آنکه جان و مال در حمایت مروت آنحضرت بمقتضای بزرگ
نهادی و بلند همتی بسخنان او را بپایه قبول داشته در مهام اهتمام
سخت گیری بتجویز تخفیف فرمودند و چون میرزا هندال و قراچه خان
و مصاحب بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بهره
تمام نداشتند بقصد گرمی هنگامه خود که شعار کهنه عمدا آشوب طلب نمیخواستند
که میرزا بملازمت آید از اخلاص و حقیقت چه گویم که آن گوهریست
کمیاب اگر در نورانیان که دایم انجا نایابست کم باشد چه عجب عقل معامله
فهم کو در حقیقت چه گویم اینگروه سود زیان ظاهری خود دست نداشتند
تا باد اش نیکی نیکی میکردند و این کوردلان در برابر نیکی اسباب
بدی بسرانجام داده بودند و ازین زبونتر آنکه پیوسته اسباب مردم
آزاری و خونریزی ناحق آماده ساخته بودند تا جاه انگیزی
ایشان زیاده شود روزی فراخ سرمایه آشوب و فتنه گشتند
چه عقلها هم آموزش ایشان بود و چه خیالها هم زانو داشتند اگر ادنی
مراتب اخلاص را میدانستند که چه دو تنها و روست هرانیه این
نوع زیان بخود نمی پسندیدند و اگر از دار القدس اخلاص خبری داشتند
از بازار معامله دانی چه شد که بدین گروه خبری نرسید و اکنون
اگر گوش هوش ایشان این رانمی شنود کاشکی وبال دل آزاری
دانستندی تا بیشتر ازین بر پای خود نمیزدندی بارها این جماعه
بفکرهای نادرست میرزا را رمانیدند و گفته فرستادند باید که در قلعه

می باشی و بکدام امید بدرگاه می آئی روز بروز اسباب قلعه گیری آماده
تر میشود باید که زود تر خود را از فلان مورچل حسن علی اقاتشان واده بر
بیرون رو میرزا باشارهٔ اینجاعه از دروازه دهلی بر آمده از مجالی که نشان
داده بودند شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول نهصد و پنجاه و چهار طریق فرار
سپرده متوجه بدخشان شد که شاید بوسیله میرزا سلیمان و اکر آن بدخشند
بامداد اوزبکیه کاری تواند ساخت حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی
محمد خان را متعاقب میرزا تعیین فرمودند خود بتائید ایزدی دار السلطنه
کابل را که وحشت سرای بغی و طغیان شده بود بقدوم عشرت سرای انس
گردانیدند و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبال در استقبال
فرموده بدولت ادراک حضور کامیاب سعادت شدند و مخدرات
عصمت بشرف بساط بوس عالی شرف اختصاص یافتند و حضرت جهانبانی
را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دیده و دل نوری و حضوری
تازه روی نمود و کدام نعمت ازین زیاده تر تواند بود که دیدهٔ
یعقوبی بجمال یوسفی روشنی پذیر گردد و کدام راحت ازان بالاتر
که بوصال جانان جگر گوشه دل چنین صاحبدلی آرام گیرد بر شکر سلامتی
ذوات قدسیه و خجستگی احوال شریفه نذر و نیاز و صدقات اخلاص
بمستحقین رسید و بر دلهای افکار خلایق که از آسیب حوادث خونین بود
مرهمی تازه نهاده آمد و هر یکی بصد گونه پرسش و نوازش آرامش
و آسایش یافت و پراکندگیهای دردمندان بفراهمی مبدل شد و بر سریر
نصرت و مسند عزت بفر دولت و شکوه اقبال حضرت جهانبانی و حضرت
شاهنشاهی جای گرفتند حاجی محمد خان و مردم دیگر که متعاقب کامران میرزا

فرستاده بودند

فرستاده بودند اگرچه باو رسیدند اما بافسون و افسانه کهنه عمله بدولت او را
نادیده انگاشته گذاشتند اگرچه میرزا از میان بدر رفت اما بابای
سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت افتادند و از روی عدالت
حقیقی باز پرس شده یک یک فراخور جریمه بسزا رسیدند از انجمله سلطان
تکی اتکه و ترسون میرزا خویش عبد الله میرزا و حافظ مقصود مولانا باقی
پرغو و مولانا قدم ارباب و جمعی دیگر که سر فتنه و فساد بودند بسیاسات رسیدند
میرزا کامران راه فرار اختیار کرده بمردم خود قرار داده که بکوه اسپ الف
رفته پناه میگیرم و لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده میگردانم
و خود با علیقلی قورچی آخر شب از راه سنجد دره پنهان متوجه بدخشان
شد و بعد از رسیدن هزار گونه آزار از هزاره جات با هزاران خواری
و رسوائی راهی پیش گرفت میرزا بیگ که از معتبران میرزا بود و شیر علی
با چندی در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق شدند بغوربند رسیده بحاکم آنجا
میرزا بیگ برلاس پیغام داد او را بخود خواند او در جواب گفته فرستاد
که از من حرام نمکی که شعار بدگوهران است نمی آید میرزا خواست که از غوری
بگذرد یکی از قلبچیان میرزا را دشنام داده که همراه این مردم بیتیمو
اشارت بمیرزا کرد که اگر نسبت ابوت و عرق حمیت حضرت گیتی ستانی
داشتی هرگز از حاکم غوری باین زبونی نگذشتی و او را بحمیت نگذاشتی
میرزا از طعن او آزرده شده گفت چرا بی مزه گوئی میکنی و حساب
نمی فهمی من از بی سرانجامی شما باین اندیشه مند شده باین روش میکردم
اگر شما را مان جنگ می بود کی چنین میکند گفتم آن دیوانه باز سخنان
درشت بمیرزا گفت میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرد و شکست از

جانب عالم غوری افتاد و غوری بدست میرزا در آمد و میرزا را بالقدر
سامانی بهم رسید شیر علی را آنجا گذاشته ببدخشان متوجه شد و کس پیش میرزا
سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد که مگر آنها باعانت و امداد و کمر موافقت
بر بندند ایشان برهنمونی عقل صایب دولتخواهی پادشاه را از دست ندادند
و خود را از معاونت میرزا کامران نگاه داشتند میرزا کامران ببدرقهٔ
اوهام باطله متوجه بلخ شد که به پیر محمد خان التجا برده بکومک او بدخشان را
متصرف شود و حضرت جهانبانی قراجه خان را ببدخشان تعین فرمودند که
رفته بمیرزا سلیمان و میرزا هندال و سایر اولیای دولت متفق گشته
میرزا کامران را بدست آورند یا آواره سازند قراجه خان ببدخشان
آمد و باتفاق میرزایان متوجه قلعه غوری شد و در آنجا شیر علی و جمعی از
مردم میرزا کامران متحصن شدند و جنگهای مردانه در پیوست
و جوانان نیک از طرفین کشته شدند از آنجمله خواجه نور که از بهادران
کارزار میرزا هندال بود افتاد و ملا میرک تبار که از منظوران میرزا
هندال بوده درجه شهادت یافت آخر ببدرقهٔ اقبال محصوران قلعه
تاب نیاورده فرار نمودند قلعه بدست اولیای دولت در آمد
درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران و پیر محمد خان از بلخ رسید میرزایان
قرار جنگ نداده بشعاب جبال باز گشتند و قراجه خان بصوب کابل
معروف ساختند چون غوربند مضرب خیام نصرت اعتصام شد قراجه
خان آمد و ادراک سعادت زمین بوس نمود و بجهت انکه اسباب قراجه خان
در مراجعت بتاراج اویماقات رفته بود رخصت دار السلطنه کابل
گرفت که سامان نموده زود بموکب عالی پیوندد و آنحضرت بجهت خاطر داد

از غوربند

از غوربند کوچ کرده بموضع گلبهار نزول اجلال فرمودند که تا آمدن
قراجه خان دل مشغول بسیر و شکار داشته باشند و بعد از انکه قراجه
خان آمد اگرچه وقت گذشته بود آنحضرت بهمان عزیمت اول راسخ
بود بجانب بدخشان نهضت فرمودند چون مشیت ایزدی باین
یورش نرفته بود کوتل هندو کوه را برف تنگ راه شد و شورش
عجیبی دران کوتل پدید آمد که عبور دشوار بود بمقتضای صلاح
وقت متوجه کابل شدند و عزیمت تصمیم یافت که در موسم بهار
عنان توجه بصوب بدخشان منعطف فرمایند بمکتب نشستن حضرت
شاهنشاهی و دیگر وقایع که دران ایام روی نمود چون در
مکتبخانه علم الهی که لوح محفوظ رقوم ازلی و ابدیست و جمیع عقول و فهم
دران حریم حضور اطفال مکتب تعلیم اندیشه‌اند مرقوم شده که صاحب
عقل هیولانی را در مبادی ظهور نطق بتعلیم حرف حروف مرکبه کتاب
علوم مکتسبه که بتلاحق افکار و تجارب افهام فراهم آمده در آرند
و بتدریج و ترتیب خاص سیر در مسالک مآثر عقول فرمایند در هفتم
شوال این سال که از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی چهار سال و چهار ماه
و چهار روز شده بود بآیین رسم و عادت آن آموخته درگاه الهی و
رموزدان دبستان ربانی را در مکتب بشری در آوردند و ملازادهٔ
ملا عصام الدین ابراهیم را باین خدمت گرامی شرف اختصاص بخشیدند
اگرچه در نظر ظاهربینان بآموزش فرستادند اما در دیده دوربینان
بارگاه ظهور آنحضرت را پایه والای آموزگاری بردند و از غرایب
انکه حضرت جهانبانی که از علوم آسمانی آگاه بودند و دقایق نجوم میرسیدند

باشفاق ستاره شماران باریک‌بین و اسطرلاب دانان وقت‌شناس
ساعتی خاص برای افتتاح آنحضرت تعیین فرموده بودند که وراد و ار
و اعمار بهم شنوانند رسید چون ساعت مختار رسید آن مودب باداب
الهی در لباس بازی در آمده در پرده احتجاب مختفی شدند و با آن
همه توجه و اهتمام بادشاهی هر چند تکاپو فرمودند پی بآنحضرت نبردند
و آگاه دلان روشن ضمیر ازین سر بدیع دریافتند که مقصود ازین است
که آن خداوند خرد والا که بخصوص تعلیم ایزدیست بعلوم رسمی روزگار
منسوب نشود تا در هنگام ظهور این خدیو نکته شناس بر زمانیان
ظاهر شود که دانشوری این بادشاه دانشوران از قسم موهبی است
نه از جنس مکتسبی باوجود این معنی بر ضمیر اقدس آنحضرت نقوش حرفی
و علوم رسمی چه از انچه رقم زده قلم اهل فنون شده و چه از ان نکات
و اسرار که از مبداء فیاض بی توسط تعلیم و تعلم بر باطن انور فایض
گشته جلوه ظهور دارد و لهذا ارباب حکمت و اصحاب ریاضت
و صاحبان علوم ظاهری و وارثان صنایع کلی و جزوی چون در بساط
حضور اقدس میرسند از شناسای خود سر خجالت بگریبان فرو برده
حیران میمانند القصه چون چندگاه پیش افادت انتساب بخواند
نی زبون تر از ناخواندن اشتغال داشتند اهل ظاهر بر عدم کوشش
آخوند حمل کرده در تغیر آن اهتمام نمودند و آن بیچاره را معزول ساخته
خدمت او را بمولانا بایزید مقرر ساختند و ندانستند که کارفرمایان اطلاع
اهتمام دارند که ضمیر الهام پذیر آن نور پرور ایزدی محل انعکاس نقوش
مرادی و موجود اطلاع سواد علوم ظاهری نگردد و باجمله حضرت جهانبانی

دریں ایام

دریں ایام سعادت فرجام در دار السلطنه کابل انتظام بخش ممالک
بوده توجه کشورکشایی بیورش بدخشان و بآخر رسانیدن کار میرزا کامران
مبذول میداشتند میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
ناامید شده بخیالات فاسد متوجه بلخ شد که باستعانت پیر محمد خان اعلام
نمود پیر محمد خان مقدم میرزا را مغتنم دانسته مردم معتبر را باستقبال
فرستاده و میرزا را باحترام تمام بخانه خود آورده و لوازم مهمانداری
بتقدیم رسانید و خود همراه میرزا شده ببدخشان آمد میرزا پای استقرار
داد خود بجد و و تنگ بدخشان رفتند و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران
در آمد پیر محمد خان جمعی را بکومک میرزا گذاشته خود مراجعت نمود
و میرزا بجد و دکشم و طالقان آمد و رفیق کوکه و قالق بردی را بجمعی
از جغتای و اوزبک بر روستاق تعین کرد میرزا سلطان سلیمان و
میرزا ابراهیم جمعیت کولاب بهم رسانیده بر سر روستاق آمدند
و از جانب قلعه ظفر و خلنگان رسیده با رفیق کوکه و دیگران
نبرد مردانه کردند بر نوشت آسمانی شکست خورده باز خود را
بجانب کوهستان کشیدند حضرت جهانبانی در دار السلطنه کابل مسرت
برای باطن انور بوده و قرار داد خاطر اقدس آن بود که بصوب
بدخشان نهضت عالی فرمایند و چون در آنجا ملازمان را بصفای اخلاص
و حسن عقیدت نمی یافتند این یورش در پرده تعوق و توقف ماند
و درین والا که قراچه خان خدمات شایسته بجای آورده مورد عنایات
بی‌غایت شده بود از انجا که ظرفش تنگ بود و باده فراوان پیمانه
حوصله اش آب ریز شد و حباب کاروبار حالت خود و مرتبه والای

صاحب شناخته پا از جادهٔ اعتدال بیرون نهاد و تا آنکه بمقتضای کم خردی
که لازم حال طویل بی اعتدالیست سخنانی که مستان و دیوانگان نگویند
از زشت دهنی و بی زبانی آورد از انجمله استدعا نمود که خواجه غازی را
که بجایزهٔ نیکو خدمتی و کفایت اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص یافته
بود و دست نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده و بسپرد
من فرستند تا گردنش بزنم و منصب او بخواجه قاسم تولک عنایت فرمایند
چون امثال این امور حضرت جهانبانی که مصدر عدل و رافت بودند
صورت نمی یافت از انجا که بخیال فاسد خود را ستون دولت قاهره
میدانست از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعی کثیر را از راه برده
بجانب بدخشان روان شد و بابوس و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ
دولدی و علیقلی اندرابی و حیدر دوست مغل و شیخم خواجه خضری
و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کار آمدنی که از قرب و ولای
او بودند از راه کوتل منار بعزم بدخشان بادیه ضلالت پیمودن گرفتند
و چون این خبر بمسامع علیه رسید خاستند که همان لحظه بنفس نفیس خود
توجه فرموده این بخت برگشتگان را که از قبلهٔ سعادت روگردان
شده اند تادیب فرمایند بملاحظهٔ ورود ساعت مختار رکوب دولت
توقف فرموده بعضی از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاقب آن بی دولتان
امر فرمودند و همچنان هر که از ملازمان بخدمت می آمد فوج فوج روانه
می ساختند چنانچه تردی بیگ خان و منعم خان و محمد قلی برلاس و عبدالله
سلطان و دیگر دولتخواهان پی یکدیگر شتافتند و نزدیک بیرون زنگه
ساعت مسعود در آمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال سوار سمند

نصرت شدند

نصرت شدند از یکه جوانان پیش رفته در حوالی قراباغ بجنداول آن خودرایان
گریزپای رسیده دست بردی نمایان نمودند و آخرهای روز در سر جوی
سوری بقراچه خان دست و گریبان شدند درین هنگام شب در میان جهان
این تاریک دلان در آمد و در پناه ظلمت شب که بخت برگشته کرده بودند
مراجعت نموده در قراباغ شرف آستانبوس استسعاد یافتند و رای
جهان آرای حضرت جهانبانی بران قرار گرفت که موکب عالی بکابل مراجعت
نماید از انجا سامان و سرانجام یورش والا براحسن نموده متوجه بدخشان
شوند کوته اندیشان فرار نموده تمرعلی شغالی را که وکیل قراچه خان بود
در چپرک گذاشتند که در ان حدود با خبر بوده اخبار کابل میرسانیده
باشد و خود از کوتل هندوکوه گذشتند و در کشم بمیرزا کامران ملحق
شدند و حضرت جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده ارته باغ را بفر قدوم
گرامی طراوت بهار بخشیدند و جمعی ازین شوربختان را که حقوق موائد
تربیت پادشاهی نشناخته بجرام نمک بسر برداشتند بعقوبتهای مناسب
حال نهادند چنانچه قراچه قرابخت و اسمعیل خرس و مصاحب منافق و
بابوس و یوسف و خاشیر اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
فرستادند که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و فرمان
شد که حاجی محمد خان از غزنین خود را زود بعتبه بوسی رساند درین ایام که
استعداد لشکر بدخشان پیش نهاد همت عالی بود هر وقت بکهن سالان
خردمند و برنایان که جوهر اخلاص از ناصیه احوال ایشان می یافت مشورت
میفرمودند جمعی که نه دل شجاعت قرین و نه خرد دوربین داشتند برفتن
قندهار ترغیب میکردند تا از انجا سامان و سرانجام لشکر نموده متوجه

دفع فتنهٔ میرزا کامران شوند و گروهی که منشور فرزانگی باطغرای مردانگی بدست داشتند در رفتن بدخشان موافق رای جهانگشای پادشاهی اهتمام می نمودند روزی از محمد سلطان رسیدند که تو دمیکوی او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان مغرور شده است هنگام که در آمدن ایجند و پیش دستی نماید چنان بخاطر میرسد که اگر موکب پادشاهی پیشتر از کوتل هندوکوه گذرد فتح از جانب اولیای دولت واگر نمود با مد نقش بطور دیگر خواهد نشست حضرت جهانبانی فرمودند که وخامت عاقبت مغروران مکرر مشاهده همگنان شده اگر او مغرور است ما بدرگاه الهی نیازمندیم واین بیت بر زبان حقیقت بیان راندند

بیت

مباد اکس بزور خویش مغرور که مغروری کلاه از سر کند دور

و فرمودند توقف ما مصلحت دار دانشاء الله تعالی درهمین زودی از کوتل عبور خواهیم فرمود .

نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدخشان بفتح و فیروزی رجوع بکابل چون پیش نهاد همت جهانگشای نهضت موکب عالی بصوب بدخشان بود و تقدیم این یورش نصرت قرین برهمه امور لازم لاجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی نهصد و پنجاه و پنج بساعت مختار بصوب صواب با همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و اولک جاکا که مخیم اقبال شد و بعد از دو سه روز از آنجا بقراباغ نزول اجلال فرمودند تا ده دوازده روز بجهت مصالح عالی درین سر منزل اقامت شد و حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار بیوفائی او اشتهار یافته بود هواخواهانه بشرف ملازمت رسید و سید قاسم حسین سلطان که در حدود بنکش بود نیز باستانبوس شتافت و بنظر التفات پرتو کامیاب شد و درهمین منزل میرزا ابراهیم بدخشانی

دولت سعادت

کوکب سعادت از بدخشان ایلغار کرده بدولت بساطبوس معزز گشت وانوار عنایت خاص بر ناصیه روزگار دولت او تافت و از عجایبی که مژده رسان فتوحات بی اندازه تواند شد آن بود در ان ایام که نهضت عالی بصوب بدخشان قریب رسیده بود و آنحضرت در آفتابخانه ایستاده بود ناگاه بخاطر قدسی مآثر خطور نمود که اگر این مرغ سفید و آن مرغی بود که همواره درین کارخانه می بود بر کتف ما برآید و آواز کند نشان فتح و اقبالست بمجرد خطور این نیت مرغ سعادت بال بپرواز آمد و همای وار بال زنان بر کتف عز و شرف نشسته سایه سعادت بر فرق دولت انداخته آنحضرت و شکرگذاری فرموده در پای او حلقه نقره انداختند و از سوانحی که مقدمه الفتح را سزاوار باشد و بیمامن اقبال روزافزون بظهور پیوست آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحی چهچهر رسید تمر شغالی سر راه میرزا گرفت ملک علی چهچهری با قوم و قبیله خود با میرزا اتفاق نمود و میرزا ابراهیم با تمر شغالی جنگ مردانه کرد و بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت و ملک علی چهچهری را بجهت احتیاط همراه گرفت که بملازمت حضرت جهانبانی آورد و این دو نیکخواه ساده لوح بفکر ناقص زمین داران از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نمودند و بعد از مبالغه بجنگ در آمد میرزا با آنکه معدودی همراه داشت دست بردی عظیم نموده جریده خود را باستانبوس والا رسانید و روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت معذور نمود و سر تمر شغالی فرستاد و آنحضرت او را بخلعت و انعام سرافراز فرموده رخصت دادند و منشور التماس و تشریف عالی برای برادر او مکرمت نموده رقم فرمودند که میرزا

تر انتساخته و دلخواهی موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس است چون رایات نصرت
شعار بکهرو و رسید بالطاف پادشاهی امتیاز تمام خواهی یافت و میرزا
ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند و جلایل اشفاق پادشاهانه
را شامل حال او ساخته رخصت پیش فرمودند که رفته میرزا سلیمان را
بر تجهیز لشکر و نظام مهام بهر و بر دارد و منتظر باشند که عنقریب عرصه بدخشان مخیم
سرادقات اجلال خواهد شد چون موکب اقبال بکهرو و طالقان رسد باستیلام
عتبه دعای بیادرت نمایند و حضرت مهد علیای مریم مکانی و حضرت شاهنشاهی
نور دیده سلطنت و گلبن بهار خلافت را از موضع کلبهار رخصت دار
السلطنه کابل فرمودند و محمد قاسم خان موجی را ابراز و غلی کابل نامزد کرده
بهمراهی حضرات قدسیه رخصت دادند که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف
بوده در ضبط و ربط ولایت کمال اهتمام مرعی دارد و چون در نواحی
موضع بازارک از توابع پنجهیر نزول اقبال شد حاجی محمد بابا قشقه و قاسم حسین
سلطان و تردی بیک و محمد قلی برلاس و علیقلی سلطان و میر لطف و حیدر محمد
جولی را برسم منقلای پیشتر و نبیجه و انکه فرستادند تا از کوتل هندوکوه گذشتند
مهدی سلطان و تردی محمد جنگ جنگ و طایفه که در قلعه اندراب بود رو
بگریز نهادند بموجب حکم مطاع تردی بیک و محمد قلی برلاس بخوست شتافتند
که اهل و عیال این جماعه تیره روزگار که فرار نموده بودند از آنجا بدست
آورند میرزا کامران سرمست باده غرور بکهرو و قلعه ظفر بود و امرای
فرار نموده در طالقان هر چند بمیرزا در حفظ مسالک و سد طریق کابل
اهتمام میشودند بجای نمیرسید و ملا خورد زرگر که در آن ولا بمیرزا کامران
کمال قرب داشت و همواره باعث شرارت و فتنه بود درین باب هر چند که

الغرض

کوشش عظیم نمود و سودمند نیفتاد آخر قراچه خان و انجماعه پیش بینی کرده مصاحب
بیک را فرستادند که عیال را از خوست بطالقان آورد که مبادا لشکری از
کابل در رسد و این مردم اسیر شوند و مقارن حال تردی بیک و محمد قلی بجولی
خوست رسیدند مصاحب بیک عیال را بیرون آورده بطالقان بروهما نکه
این کفته عمده اغماض چنین کرده باشند و چون رایات عالی نزدیک اندراب
رسید میرزا هندال از قندوز بشرف ملازمت استسعاد یافت و شیر علی را مقید
در نظر در آورد و حضرت جهانبانی میرزا را بتفقدات گوناگون عزت بخشیدند
از انجمله حکم شد سواره افراز دولت ملازمت نماید و مجملی ازین سرگذشت
آنست که پیش از در آمدن سپاه نصرت قرین ببدخشانات چون کار و بار
میرزا کامران در انجا رواج گرفت شیر علی اعتبار یافته از مستی غرور نسبت
بمیرزای او بانه سلوک میکرد و در باب قندوز گرفتن و میرزا هندال را
بر آوردن اهتمام می نمود تا آنکه میرزا او را بقندوز تعیین کرد میرزا هندال
باقبال پادشاهی او را دستگیر ساخت تفصیل انکه شبی پیاده بسیار از لشکر
قندوز گرد خانه او را گرفتند و او گریخته خود را در جوی آب انداخت و
یک دست او شکست و کمند کشیده خود دستگیر شد و چون میرزا هندال او را بملازمت
حضرت جهانبانی آورد آنحضرت نظر با عمال ناشایسته او ننداخته بر تقصیرات
او رقم عفو کشیدند و خلعت خاص مکرمت نموده غوری را نامزد فرمودند و
خاطر دوربین را نظر بر جوهر آدمی و دریافت اندازه کارگذاری بود و چون
در ذات او معنی مردانگی و سرپراهی یافته بودند از چندین تقصیرات عظیمه که هر کدام
مستوجب سیاست بود درگذشته بنوازش چنین اختصاص بخشیدند و در
میرزا قدر شناسی بخشش را از ابواب گذارش افزون یافته و بلاد انکه

میرزا هندال متوجه جهات پادشاهی مقرر شد حکم جهانمطاع بصدور پیوست که حاجی محمد
خان و جمعی دیگر برسم منقلای پیش روند و میرزا سرکرده اینها باشد و جمیع مردم
از اطاعت میرزا که در آئینه مؤید دولت خواهد بود عدول ننمایند و در لوازم
نیکو خدمتی بتقصیر از خود راضی نشوند تا هر یکی فراخور همت و خدمت از زندگی
خود بهره مند گردد در اواسط جمادی الاخری سنه ست و خمسین و تسعمائه تالقان
که از مواضع اندرابست مضرب سرادقات مجد و جلال گشت قاضی اندراب
و مردم توقبای و سالقانچی و بلوچ و جمعی از سپاهی و اویماق بدخشان و نوکران صاحب
یکشرف استانبوس دریافتند و مشمول عنایت پادشاهی شدند و از آنجا کوچ بکوچ
نهضت موکب عالی بطالقان روی نمود و اکثری از امرای فرار کرده میرزا
عبدالله و جمعی کثیر از منتسبان میرزا کامران آنجا متحصن بودند میرزا هندال
و امرای که همراهش تعیین شده بودند حکم معلی شد که از آب بنگی گذشته دست
بردی شایسته نمایند و مقارن این حال میرزا کامران از حدود قلعه ظفر
و کشم با لشکر خود را باین گروه ادخیم عاقبت رسانید و روز شنبه پانزدهم جمادی
الاولی آخر در بلندی که از احسان میگویند در میان این مردم جنگ شد و چون
موکب پادشاهی تو گردان شده از آب نگذشته بود و بقدر مسافه در میان
هراول و قول مانده بود که بمقتضای حکم ازلی هراول پادشاهی رو گردان شده
از آب گذشته و گروه مخالف دست بغارت و تاراج گشادند و میرزا کامران
با معدودی بر سر همان بلندی ایستاد و درین اثنا حضرت جهانبانی بدولت و اقبال
بر کنار آب رسیده خواستند که رو بروی مخالف از آب عبور فرمایند بعضی از
مخبران صادق بعرض اشرف رسانیدند که پیش آب جیحون است نیم گروه از آنجا
بالاتر آسیای است و آن زمین سنگلاخست عبور از آنجا بسهولت میسر است

لاجرم بدولت و سعادت بآن سمت متوجه گشتند چون نزدیک بآن آسیا رسیدند
شیخ خواجه خضر یکی بود گرفته آوردند بجمعی از طوقنقطاران که در سر جلو میرفتند
حکم شد که این حرام نمک گریزپای را بر بندند چندان بحث و کلکرد تا نمکرزطار کیانی
یقین شد که جان تیره اش را تعلق بجسد نماند آنگاه اسماعیل بیک دولدی
را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند آنحضرت جانبخشی فرموده بشفاعت
منعم خان جرایم او را بخشیدند و با دستبرد متوجه بلندی که میرزا کامران
آنجا بود شدند و فتح الله بیگ برادر روشن کوکه را هراول ساخته با جمعی از
فداییان بهادر بتشریف نشاندند و جنگ مردانه در پیوست و فتح الله از اسب
جدا شد و مقارن این حال کوکبه پادشاهی که مقدمه جهانگشایی و طلیعه کشور
ستانی است پیدا شد و میرزا دل از دست داده تاب و مقاومت نیاورد
و فرار نموده خود را بقلعه طالقان رسانید و در استحکام مبانی ضبط کوشش
نمود و لشکر پادشاهی مشغول تاخت و تاراج شد و بر سر اسباب کار قلعچیان
بنزاع کشید آنحضرت حکم عالی فرمودند یعنی آنچه هر کس را بدست افتاده باشد
و دیگری طمع در آن ننماید و درین فتح هیچکس را سر موی زخم نشد مگر علیقلی
خازن که زخمی باو رسید و اسحاق سلطان و تردی بیک ولد بیک میرک
و بابا جوجک و جمعی کثیر که پای دلیری در تعاقب لشکر منصور پیش برده بودند
دستگیر شدند و میرزا هندال و حاجی محمد این گرفتاران را از درگاه والا آوردند
آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور استعدادات مختلف آن
مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند و سجده‌های نیاز بدرگاه کارساز
حقیقی که جواد بی منت و مفیض بی منت است بتقدیم رسانیدند و روز دیگر
بترابطالعه پرداخته مراحل قسمت فرمودند و امروزی از مورچلی که بمنعم خان

و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق داشت و بندوقها بمردم
قلعه می انداختند و بندوقی بعبازریک رسید و قالب تهی کرد آنحضرت که معدن
مرحمت بودند تاسف عظیم فرمودند و بر زبان اقدس گذشت که این مصاحب یک
برادر او بجای (ادیم بود) والتفات آمدند و فرمان موعظت نشان که تعویذ بازوی دولت
و اقبال و حرز گردن فضل و کرامت تواند بود بمیرزا نوشتند و بعد از اقسام نصایح
بزرگانه این عبارت مسطور شده بود که ای برادر بر خونهای عزیز جنگ جواز
تدبیر این کار که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بیشمار است
بازای و بعد و مردم شهری و لشکری رحم نمای امروز باین همه مردم که کشته
میشوند فردای قیامت مصراع بود خون آن قوم برگردنت مصراع بود دست
آن جمع در دامنت مصراع همان به که بر صلح رای آوری مصراع طریق مروت بجا آوری
و مصوب نقیب رسال این منشور رفته بود چون میرزا مست غفلت بود
گرداننده اقبال و بخت داده دولت بود نصایح سعادت معراج حضرت
ننمود و در جواب آن طومار عنایت و دیباجه درایت این بیت بر زبانی
راند بیت عروس ملک کسی در کنار گیرد چست مصراع که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد
نقیب رسال حقیقت ادبار میرزا را بمسامع علیه رسانید حکم بضبط مرچلها شد
و درین اثنا میرزا ابراهیم بجمعیت تمام باستلام عتبه علیه شرف اختصاص یافته
بعواطف خسروانه سعادت امتیاز یافتند و جاکر خان ولد ویس قبچان با مردم
کولاب نیز آمده ضمیمه عساکر اقبال شد و درین مدت یکماه محاصره بود و روز بروز
ابواب فیروزمندی بروی اولیای دولت گشوده تر می شد و عقده معاملات
میرزا کامران بسته تر شده کارها برو تنگتر میگشت تا آنکه از اقسام حیله
گری و کیدورزی نا امید شد و از کومک پیر محمد خان اوزبک که الکوتاه بنی

چشم میداشت

چشم میداشت مایوس شده بی اختیار دست بفتراک اطاعت و انقیاد زده و وسیله
خود را درین نوبت از گرداب خطر بکنار گرفت و کشتی عافیت را ازین موج
خیز بساحل نجات رسانید و باین قصه انواع الحاح و استغفار پیش آورد روزی
خطی بر تربست درار دوی معلی انداخت مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت
آنحضرت را ندانستم و دیدم آنچه دیدم الکنون از گذشته پشیمانم و میخواهم
که بطواف کعبه رخصت فرمایند تا از معصیت بغی و کدورت کافر نعمتی پاک شده
خود را مستعد خدمت و شایسته ملازمت گردانم و امید از عواطف آنست
که این دولت بوسیله میر بیگی مشخص شود و میر خواز جمله سیاحان روزگار
در صدق و صفا امتیاز داشت و بکیمیاگری منسوب بود و حضرت جهانبانی
جنت آشیانی باو توجه داشتند و درین یورش قرین رکاب نصرت اعتصام
بوده لشکر و قار آرایش میداد چون عرضه داشت تفرع او بمسامع عز و
جلال رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند میر گفت که جواب اینرا
من نوشته درون قلعه میفرستم و این عبارت نوشت اعلموا یا اهل القلعه
الخلاص فی الاخلاص والسلامة فی التسلیم والسلام علی من اتبع الهدی یعنی
ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص است و سلامت در اطاعت و انقیاد و سلام
است بر کسی که راه راست را پیروی نماید میرزا کامران بر مضمون
این نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میفرمایند
و قرار میدهند عدول نخواهد بود و حضرت جهانبانی از آنجا که کرم و مروت
لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود میرزا را رخصت فرمودند میر نقلبو رفته
لوازم تبیان حق که در مشارب عقلی از زلال عذب شیرین تر بود و در
اذواق حسی از عصاره حنظل طعم تلختر داشت بتقدیم رسانیده در تفریح

و تمویه آن دقیقه مهمل نگذاشت از پرتاب سرزنشی که میر بیکه و میرزا جوق
از صدای خمار پرستیهای خود تنبیهی یافته بود سر تسلیم پیش افکنده تقصیر
تقصیر میگفت و هر چه فرمایند قبول داریم بر زبان میراند میر گفتند چاره این
کار آنست که برخیزید و با دل اخلاص گزین و خاطر جمعیت‌مند همراه من سعادت
ملازمت دریابند میرزا از راه بستی یا حیله پردازی روان شد و چون نزدیک
بدر قلعه رسید میر که مبصر مزاج زمانه بود و میدانست که این اصلی ندارد و همین
مقدار اطاعت در عالم ظاهر کافیست ایستاد و بمیرزا گفت چون شما بعزم استلام
آستانبوس قدم نهاده پا از دایره عناد بر آمدید و از بغی نجات یافتید اکنون
لایق سعادت و مناسب ندامت آنست که امرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه
فرستید و خود خطبه آنحضرت بخوانید و غایبانه رخصت گرفته متوجه سفر حجاز
شوید میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود مگر آنکه گفت از حضرت التماس
کنید که بابوس را همراه من بگذارند که از قدیمان منست میخواهم تلافی آنچه بد
کرده ام درین سفر بجا آرم میر چون مراجعت نموده بملازمت آمد و حقیقت
حال را بموقف عرض رسانیده استعفای جرایم میرزا نمود آنحضرت بمقتضای
عطوفت فطری تقصیرات او را بخشیده به التجاء میر مقرر ساخته بود امضا
فرمودند و روز جمعه دوازدهم رجب سال نهصد و پنجاه و پنج درون قلعه مذکور
مولانا عبدالباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواندند و آنحضرت
از آنجا سوار شده بباغی که در آن نزدیکی بود نزول اقبال فرمودند مهم جلیله
بر طرف شد و حکم عالی بصدور پیوست که حاجی محمد و جیجی حاضر باشند که میرزا
با معدودی که مقرر شده بدر رود و تا بر آمدن از قلعه محافظ خود
کردند و علی دوست خان باریکی و عبدالوهاب و سید محمد بکنه و محمد قلی

شیخ کمال

شیخ کمال و لطفی سهرندی و جیجی را تعین فرمودند که دروازه قلعه را محافظت
کرده امرای فرار نموده را بیارند و میرزا انجا را از معمود بگذارند موجب
قرارداد میرزا بر آمد در اثنای راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم اسب خود را
شناخت که یکی از خدمتگاران میرزا کامران سواره میرفت و این را بمیرزا
ابراهیم گفت میرزا کسان فرستاد که اسب کشیده آوردند چون بسمع مقدس
حضرت جهانبانی رسید از نیک سیرتی این معنی را ناپسندیده دانسته اعراض
فرمودند و میرزا ابراهیم از خجالت و تنگ مزاجی بی رخصت بر خانه
بکه و کشم رفت و حاجی محمد نیز معاتب شد که چون جدا نسکی تو این بی حرمتی
بمیرزا رسید فرمان عطوفت که متضمن معذرت باشد با خلعت و اسب
مصحوب خواجه جلال الدین محمود میر بیوتات فرستادند و چون برخی از شب
گذشت قراجه خان شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند چون برابر مشعل رسید
حکم عالی شد که شمشیر از گردن فرود آرند و گناه او را بخشیده بزمین بوس
معزز ساختند و بترکی گفتند عالم سپاهگریست امثال این خطاها شده آمده است
و در پایان دست جب تردی بیک خان ایستاده حکم شد که بایستد و بعد از آن
مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر بگردن بسته آوردند چون نزدیک بمشعل رسید
حکم فرود آوردن ترکش و شمشیر فرمودند و همچنین سردار بیک و قراجه
خان را آوردند فرمودند که گناه از کلانانست خردان چه گناه دارند و همچنین
سایر امرا بنوبت می آمدند و نوید بخشش می شنیدند آخر همه قربان قراول
که حقوق خدمت داشت بفرط خجالت و سرافکندگی آمده کورنش کرد
حضرت بترکی فرمودند که تراچه بلا پیش آمد بچه تقریب رفتی او نیز بترکی
جواب داد روی جیجی را که دست قدرت ایزدی سیاه کرده باشد از انها

جه بایر برسید و حسن قلی سلطان مهردار که همه وقت راه سخن داشت این بیت
دران مجلس خواند   چراغی را که ایزد برفروزد   هر آنکو پف کند ریشش
بسوزد   و تمامی امرا و بتخصیص قراجه خان که ریش دراز داشت شرمندگی
کشیدند روز دیگر از آنجا بدولت کوچ فرمودند در کنار آب طالقان که جائی
دلکشا بود نزول اجلال واقع شد در روز چهارشنبه هفدهم رجب بدرقهٔ
هدایت ازلی میرزا کامران مراجعت نموده بدولت بساطبوس مشرف شد
شرح این قضیه مجمل آنست که در حوالی بادام دره میرزا کامران با میرزا
عبدالله زبان را بشکر عنایت بادشاهی التذاذ داد و از جهتی بی ادبیها
که از حوصلهٔ میرزا بیرون بود گذرانده و از جرایم آن درگذشتن سبب تعجب
او شد میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان شما می بودید چه میکردید گفت
از من گذشتن و گذاشتن نمی آمد میرزا عبدالله گفت اکنون فرصت کاری
که بادشاه آن توان شد چیست اگر بجای آورده شود میرزا گفت آن
کدامست گفت امروز بجایی هستیم که دست بادشاهی بما نمیرسد مناسب آنست
که با معدودی ایلغار کرده بملازمت بادشاه بشتابیم و سجدات شکر بتقدیم
آورده عذر گناهان بخواهیم و خدمات پسندیده بجا آریم میرزا کامران
قبول این معنی کرده با معدودی روان شد چون بنواحی اردوی معلی آمد
پابوس را بملازمت فرستاد و از آمدن خود خبردار ساخت حضرت جهانبانی
از آمدن میرزا خوشوقت شدند حکم فرمودند که اول منعم خان و تردی بیگ خان
و میر محمد منشی و حسن قلی سلطان مهردار و یالتو بیک توالچی بیکی و حاجی بیک و
جمعی دیگر رفتند و سیوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان
استقبال نمایند و درهمین روز میرزا عسکری را بند از پای برداشته بودند

صباح آن بقانونی که حکم عالی نفاذ یافته بود میرزایان و امرا رفته لوازم
احترام بجای آورده نزد حضرت جهانبانی تخت آرای ملک و دولت گشتند
بزرگانه بار عام دادند میرزا کامران بفراق اداب شتافته بدولت
بساطبوس مشرف شد و تسلیمات ضراعت و سجدات اخلاص بجای آورده
حضرت جهانبانی از روی مهربانی فرمودند که دیرین توره بتقدیم رسید دیگر
بجا که برادرانه دریابیم و بعد از آن از روی فرط رافت و شفقت میرزا را
در بر گرفتند و گریهای زار زار کردند چنانچه تمام حضار مجلس عالی را دل
بدرد آمد میرزا بانواع اعزاز مخصوص گشته بموجب اشارت عالی در جوانغار
نشست و بترکی فرمودند که نزدیک بنشینید و میرزا سلیمان را اشارت برانغار
شد و همچنین میرزایان و امرا بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار و جوانغار
نشستند و جمعی از نزدیکان بساط دولت مثل حسن قلی مهردار و میر منشی
و حیدر محمد و مقصود بیک اخته در دو نکل قرار یافتند و جشنی عظیم انتظام
یافت قاسم جنگی و کوجک جنگی و مخلص قروزی حافظ سلطان محمد رخنه و
خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهدی و سایر این گروه جادو نفس ترنگ
بقول نشسته نغمه پردازی نمودند و از یکها کاکر علی و شاه بیک جلایر و
تولک قوچین و جمعی دیگر عقب قورچای یافتند و میوه و طعام گوناگون
بادآب پادشاهی کشیده شد و درین مجلس حسن قلی مهردار از میرزا کامران
پرسید شنیده ام که در حضور شما مذکور میشد که پیش بیرم خان میگفتند
که هلاکی تاریخ بغض مرتضی علی ندارد او را مسلمان نتوان گفت شما
فرموده باشند که هذا ابراهیم باشد که برابر شد و انه بغض داشته
باشد میرزا بسی درهم شد و گفت پس مردم مرا خارجی تصور میکرده باشند

و همچنین از هرجا سخن گذشت و حضرت جهانبانی بنوادر کلمات گوهرفشان
بودند و تا آخر روز این مجلس عشرت منتظم بود و درین محفل نشاط میرزا
عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند و چون میرزا
بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکار بادشاهی
نزدیک دولتخانه ایستاده شد روز دیگر در باب رفتن بلخ با میرزایان
و امرا مشورت فرمودند هرکدام موافق عقل و رای خود حرفی در میان
آوردند حضرت فرمودند که چون موکب منصور بناری رسد هرچه صلاح باشد
بتقدیم خواهد رسید و ناری موضعیست از بدخشان که یک راه ببلخ دارد
و یک راه بکابل روز چهارم ازین منزل عشرت بخش کوچ فرموده شب در میانی
بسر چشمه بندکشا که نزدیک اندکس است نزول اقبال فرمودند و مجلس انبساط
ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانیدند و درین سرمنزل عبرت افزا
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سابقا رسیده اند و خان میرزا آمده
سر اطاعت بر خط فرمان نهاده و حضرت فردوس مکانی در باب نزول اجلال
باین موضع فرح بخش و آمدن برادران و اطاعت نمودن ایشان برسم
نشان تاریخ آنرا بر تخته سنگی نقش فرموده اند حضرت جهانبانی جنت آشیانی
که باین نزهتگاه رسیدند بر پشت سینه حضرت گیتی ستانی تاریخ آمدن خود
و ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع شدن برادران در اینجا نیز نقش فرمودند
و این هر دو تاریخ از دو بادشاه بزرگ بر لوح سنگ بر مثال کتابه ایوان روزگار
بر صفحه لیل و نهار دست در گردن یکدیگر یادگاریست و از آنجا بموضع ناری
ورود سعادت فرموده بانتظام ولایت بدخشان مشغول شدند ختلان را
که مشهور بکولاب است تا سرحد موک و قراتگین بمیرزا کامران عنایت فرمودند

و چاکرخان را

و چاکرخان را امیرالامرای میرزا کامران مقرر ساخته بجای او نامزد فرمودند
و عسکری میرزا را نیز همراه میرزا ساخته قراتگین بجاگیر او اختصاص داد
اگرچه میرزا کامران باین جاگیر راضی نبود اما بملاحظه آنچنین جابخشی جهانبانی
مضایقه نکرد و قلعه ظفر و طالقان از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا
ابراهیم مقرر داشتند و قندوز و غوری و کهمرد و بقلان و اشکمش
و ناری را بمیرزا هندال مکرمت فرموده شیرعلی را همراه میرزا ساختند
و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت و میرزایان را مشمول تفقدات بادشاهی
گردانیده تصمیم رفتن کابل فرمودند و در مجلس آخرین عهود و مواثیق
که شعار منتظمان سلسله صورتست در میان آورده هرکدامی را بجدای انعام
بخش عالم صغیر دیگر سپرده رخصت دادند و از روی عطوفت
برادری بیادگار شربت طلب داشته اندکی ازان تناول کرده بمیرزا
کامران مرحمت فرمودند و حکم شد که هرکدام از میرزایان مرتبه را لعل
داشته الوش بادشاهی بخورند و بهمان یکجهتی و یکدلی را وثوق
بخشند و بموجب امر عالی باوجود تحقیق اخوت عقد صداقت و خلت
نیز بربستند و هرکدام از میرزایان را علم و نقاره عنایت فرموده
رتبه اعتبار را بشرف عزت و کرامت استقلال بخشیدند و میرزا کامران
و میرزا سلیمان و میرزا هندال بطوع طوع اختصاص یافتند و میرزایان
ازین منزل بجاگیرهای خود رخصت گرفتند و موکب عالی متوجه خوست
شد و در آنجا که نزهتگاه عشرت بود اقامت فرمودند و از راه بریان
قلعه ایست که حضرت صاحب قرانی بعد از تاخت هندوستان کتورا اساس
نهاده بودند آنحضرت نیز بتازگی نظر تعمیر انداخته نام آنرا اسلام آباد

نهادند رایات اقبال عالی چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست میر مردا
حکم شد که شکست و ریخت قلعه را اصلاح نماید و اهتمام آنرا با امرا قسمت کنند
دو روز اندک در معسکر دولت بود تا آنکه با اهتمام پهلوان در یک هفته
قلعه مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز صورت اتمام گرفت و آن
حضرت بیک میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند چون خاطر جهان آرای از
مهم و قلعه جمع شد بر سر کان نقره تشریف بردند و بظهور پیوست که دخل
تحصیل این کان برابر نمی آید از آنجا لب آب پنجهیر نزدیک کوتل اشترگرام
محل سرادق دولت اعتصام شد و از ایل زمستان که زمین از برف
چادر روی سفیدی کرده بود عرصه محدود دار الملک کابل بقدوم
گرامی حضرت جهانبانی فروبها یافت و بجهت اختیار وقت و انتظار
ساعت مسعود روزی چند در نواحی شهر توقف اتفاق افتاد و حضرت
شاهنشاهی که هزاران میمنت و سعادت در مقدم آنحضرت است اقبال
وار استقبال فرمودند اتکه خان و جمعی از نزدیکان بدولت ملازمت
مشرف شدند و آنحضرت بدیدار سعادت پرتو آن قرة العین خلافت
و عزت الوجه جلالت که سعادت کونین از جبهه ایشان می تافت مبتهج
و منبسط گشته ناصیه اقبال را بسجدات شکر خدای جاودانی دادند و در
جمعه دوم رمضان که وقت مختار بود بفتح و نصرت سایه ورود بر شهر
انداختند و بر زمین نیاز جبهه سای گشتند و عرایض مبارکبادی از
اولیای دولت رسید و درین ولا محمد را از کشمیر عرضه داشت میرزا
حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاه معلی آورد و درین عرضه داشت
تعریف و توصیف هوا و بهار و خزان و گل و میوه کشمیر بعبارتی دلکش

اندراج

اندراج داشت و در التماس سیر گلگشت همیشه بهار آن عرصه دلگشای
مبالغه پرداخته و در باب تسخیر هندوستان سخنان درست معروض داشته
تحریص همت جهانگشای نموده بود و آنحضرت از فرط التفات منشور فتح
و نصرت مشتمل بر فنون عطوفت و صنوف مرحمت بمیرزا فرستادند و توجه
باطن بتسخیر هندوستان در آن دیباچه هوشمندی ایراد فرمودند و در سفر خلافت
همواره بر تمشیت امور مملکت و تقویت مهام دولت بطرزی که دواعی
اوقات مستدعی بود و مصالح ممالک مقتضی برای صایب همت گماشتند از آن
جمله قراچه خان و مصاحب بیک که سرکرده منافقان توانند بود و مستوجب
انواع سیاسات شده بودند ایشان را رخصت سفر حجاز دادند که شاید از آن
عبرت که سوهان زنگ ناهمواریهای نفس است از ایام دولت یاد آورند
و قدر آن نیک روزی شناخته و از کردارهای بد باز آیند و ایشان روانه
شده در میان هزاره ها توقف نمودند و آخر عاطفت حضرت جهانبانی عذرهای
نامسموع این گروه ناسپاس را پایه قبول بخشید و در همین ایام تجدید
مبانی مودت و تاکید معانی محبت که لازمه فتوت و مروت است فرموده
خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا رخصت عراق
فرمودند و از سوانح روی داد شهادت میرزا الغ بیک است ولد میرزا
محمد سلطان که هواخواهی ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین داور که جاگیر او
بوده باراده ملازمت حضرت جهانبانی بجانب بدخشان میرفت و
خواجه معظم میرزا را جدا کرده به پیش هزاره های بود که تاخت و تاراج
این گروه که همواره به رهزنی و غارتگری اشتغال دارند نمایند و از
بی تدبیری که منشاء آن غرور جوانی تواند باشد آیین پیکار منظور نداشته

بجنگ جرات نمودند میرزا از جام شمشیر شربت والپسین درکشید آنحضرت تردی محمد خان را اعتبار فزوده زمین داور را بدو داد و بجای میرزا متوفی متوفر ساختند و بجهت انتظام واستحکام مبانی آنحدود رخصت فرمودند و درهمین سال ایلچیان عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایا گرامی بنظر اشرف گذرانیدند و بنزودی مشمول عنایت شده رخصت یافتند و درهمین ایام سعادت پیرای عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیه بود بایستانبوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت و تربیت گشته و سراو را بلند ساخت بعفت قباب گلچهره بیگم که همشیره خرد آنحضرت بود عقد ازدواج بستند و از وقایعی که درین سال روی نمود کشته شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ که از نشتر کرام که در جاپیکر او بود و عزت استانبوس داشت چون بکوتل جهاپای رسید شاه محمد برادر حاجی محمد باشتقام آنکه در هندوستان کوکی عم حاجی محمد خان را میرزا احمد سلطان کشته بود کمین کرده در سر آن کوتل تیر زد و میرزا در آن عقبه بدرجه عالیه شهادت عروج داد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل ببلخ و رجوع بکابل اعلی از بی اتفاقی میرزا کامران و نفاق امرا هرچند تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک از آن بوستان و تقدیم این امر جسیم اهم ترجیح امور برهمت ملکگشای از واجبات اقبال روزافزون بود و سیر ولایت کشمیر نیز عزیمت و مکنون آنرا بوقت دیگر حواله فرموده بودند بلخ را که بتقاضای نصیب یافته و تهیه آن فرموده بودند قدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند و در اوایل سال نهصد و پنجاه و شش که هوا اعتدالی آورده بود و بالتوبیک را که یکی از معتبران درگاه بود و پیش میرزا کامران فرستاده پیغام داده بودند که بموجب قرارداد بعزیمت بلخ متوجه شدیم باید که اتفاق و یکجهتی را پیش نهاد همت ساخته

واین معنی را سرمایه سعادت جاوید دانسته هنگام وصول رایات عالی بحدود بدخشان خود را باستعداد تمام قرین موکب والا گردانند و مناشیر مطاعه بمیرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختگی راه و آمادگی سپاه و بزودی خود را رسانیدن شرف اصدار یافت و بدولت و اقبال نهضت رایات عالیات شد و بجهت تنسیق امور و انتظام مهام و آمدن حاجی محمد خان از غزنین قریب یکماه در یورت جالاک توقف اتفاق افتاد و از این منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را بارودی معلی رساند و خواجه قاسم بیوتات که سابقا منصب وزارت داشت و خواجه میرزا بیگ که دیوان عالی بود و از پیرشدی او خواجه غازی مهمات را بکاردانی خود پیش گرفته بود و خواجه مقصود علی که رانق و فانق مهمات میرزا کامران بود و چندی دیگر بوسیله میر ترکه تقریر خواجه غازی و خواجه روح الله گردند و منعم خان و محمد قلی خان برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقی صدر بجهت تشخیص معامله غازی و خواجه روح الله و جمعی دیگر از نویسندهای متغلب بر گرانند و محمد قلی سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجه غازی تعیین نمودند و خواجه سلطان علی که از توجهات حضرت جهانبانی بخطاب افضلخانی ممتاز شده بود و از مشرفی بیوتاتی بمنصب دیوانی بیوتات اختصاص یافت و درین اثنا میرزا ابراهیم برسم ایلغار دریافت استانبوس نمود و بعنایات ممتاز شد و بعد از فراغ خاطر از مهمات ضروریه این یورش موکب عالی باستاف نزول اجلال نمود و درینجا عباس سلطان اوزبک فرار اختیار کرد و آنحضرت بتقریب وصول میرزایان آهسته میرفتند چون روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع عز و جلال

رسید از راه پنجهیر عنان عزیمت معطوف ساخته اندراب را مخیم سرادقات عزت
فرمودند و در منزلی که حضرت صاحب قرانی در آنجا اساس نهاده بودند [illegible]
برسم تبعیت آنحضرت کامروائی فرمودند و از آنجا بنا بر اتفاق منزل افتاد تتبع
و از کوتل ناری گذشته بپر دشت نیل برکه بهار آن در ولایت بدخشان امتیاز
و اشتهار دارد توجه فرمودند و در نواحی این گل زمین میرزا هندال و میرزا
سلیمان سعادت بساطبوس دریافتند و مخصوص اصناف الطاف گشتند و بالتماس
میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت بدخشان یافت که در حفظ ولایت اهتمام
نماید و سزاولی سپاهی آن دیار نیز کند و از نواحی بغلان میرزا هندال و میرزا
سلیمان و حاجی محمد خان و جمعی از نبرد آزمایان کارطلب را پیشتر روانه فرمودند
که ایبک از توابع بلخ و بمعموری و افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز
دارد از اوزبکان مستخلص سازند و در اثنای آن پیر محمد بکینه که یکی از
یساولان بود بلنگی را بتیر زده بملازمت آورد حسین قلی مهردار بعرض
رسانید که ترکان در سر شکار زدن بلنگ را خوب نمیدانند و معروض
داشت که چون مرا بیرام خان بیرم اغلن مقید ساخته پیش کیستن قره
حاکم بلخ آورده در جلکتو میمنه استعداد رفتن هری مینمود شخص بلنگ
زده آورده بجهت همین لشکر در توقف افتاد حضرت گوش باین سخن
نهاده همچنان بلخ مصمم داشتند روز دیگر لشکر پیشین خود را با یک
رسانید پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه باقی اتالیق خود را با جمعی از مردم کار
آمدنی مثل ایل میرزا و حسین سعیدی و محمد قلی میرزا و چوجک میرزا بجهت
احتیاط ایبک فرستاده بود که در آن حدود لوازم احتیاط بجا آورد
رسیدن ایشان با یبک مقارن رایات نصرت قرین شد امراء بفیروزی در

آمدن

آمدن قلعه ایبک و مستحکم کردن آن چاره دیگر ندیدند آنحضرت قدوم گرامی
ارزانی داشتند و در لوازم تسخیر قلعه کوشش نموده مورچلها قسمت نمودند
و در دو سه روز متحصنان قلعه امان طلبیده باستانبوس والا شتافتند
و ایبک بدست اولیای قاهره در آمد حضرت جهانبانی جشن خسروانه ترتیب
داده از اتالیق در باب تسخیر ماوراءالنهر کنکاش طلبیدند اما اتالیق بموقف
عرض رسانیدند که امثال این امور را زمان رسیدن چه گنجایش دارد حضرت فرمودند
که آثار راستی در تو پیدا است آنچه بخاطر تو رسد بی ملاحظه بعرض رسان اتالیق
معروض داشت که مردم کار آمدنی پیر محمد خان بدست شما افتاده اند اینجماعه را
مسافر صحرای عدم ساخته قدم در رکاب ظفر باید نهاد که ماوراءالنهر بی جنگ
و جدل در حیطه تصرف و قبضه اقتدار خواهد آمد آنحضرت نظر بر همت والای
خود فرمودند که در آئین فتوت نقض عهد از اهل کمال ناستوده است
خصوصا از سلاطین عالی قدر که از ایشان ناپسندیده تر می باشد این
گروه را امان داده ایم دیگر خلاف آن جلوه در معدلت سرای ضمیر ما را
گنجایش نباشد اتالیق معروض داشت که اگر حضرت این کنکاش درست
و رای متین را بعمل نمی آرند پس مرا نگاه داشته محافظ فرمایند که از
حلم اینجانب بملازمان درگاه مقرر کرده و هر گاه ما یورش هندوستان
شود جمعی در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند چون
مشیت ازلی و ارادت قیومی بر خلاف این دو شق رفته بود نگارنده
رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت آراسته تر نمود و چند روز اقامت
واقع شد اگر چه هوای ایبک و فراوانی میوه باعث توقف بود اما
عمده اسباب نا آمدن میرزا کامران شد و خردمندان پیش بین حساب

وان از روی یقین میگفتند که اگر این توقف نمیشد بیرمحمد خان را طاقت مقاومت
وقدرت مقاتله وفرار نبود وهرآینه مستاصل میشد یا برحسب دلخواه صلح میکرد
چه عبدالعزیز خان ودیگر خانان اوزبکیه بکومک نمیتوانستند رسید چون توقف
امتداد کشید انجماعه فرصت یافته بکومک عظیم آمدند وامرای دارنبک واگه
بدست افتاده بودند مصحوب بخواجه قاسم مخلص که یکی از معتمدان درگاه بود
بکابل فرستادند واتالیق را همراه داشته از راه خلم متوجه بلخ شدند و
بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام بابا شاهو نزول اجلال فرمودند
روز دیگر نزدیک استاده که سرمنزلیست مشهور معسکر دولت آراسته گشت
وقراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از بلگان پسر کوکی وقاص سلطان وشاه
محمد سلطان حصاری برآمده اند آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکاب
ظفر اعتصام نهادند ودر میان قراولان اندک جنگی شده و وقت فرود
آمدن موکب عالی شاه محمد سلطان حصاری با گروه انبوه بر سر اردوی
معلی تاخت وجوانان کارطلب مثل کابلی خان برادر میر محمد قاسم موجی وشیر محمد یکه و
محمد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده تردد پسندیده کردند چنانکه
کابلی افتاده و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند واو یکی از یلان را
که از اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته بملازمت آوردند میان محمد خان ترکمان
وسید محمد یکه مناقشه شد هر کدام نسبت این دستبرد بخود میکرد وحضرت
حقیقت اعلی از او یکی غلطان استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد اشارت بمحمد خان
کرد که اول این شمشیر بمن انداخت از هول آن شمشیر این مرد از اسب جدا
شدم وچون خود را راست کردم وایستادم این مرد دیگر را ایما بسید محمد یکه
کرد شمشیر بر روی من انداخت حضرت بسید محمد اعراض فرمودند که او انداخته

محمدخان

محمد خان نسبت تولی مروتی که بر سید ویکی شمشیر انداخته جلدوی بمحمد خان عنایت
فرمودند واو یکی غلطان را به پیر محمد اخته سپردند که از احوال وخبر دار بوده تیمار
او کند وبا وجود آنکه آثار رنجش ونفرت امرای نفاق سرشت بی اخلاص اظهار
پیشی میکردند وهمواره خبرهای نا راست از جانب میرزا کامران مذکور
میساختند ودر میان خود شهرت میدادند اگرچه در حقیقت که بعرض نسبت
کنند از پس که ماده قابل بود راست می نمود اما اینجا خلاف واقع مخالفان
بروی بستند القصه روز دیگر اوزبکیه هجوم نموده بتمام کمال آماده جنگ
وستیز پیش دستی شدند عبدالعزیز خان پسر عبید خان غول شده بود و
پیر محمد خان برانغار وسلطانان حصار جوانغار وآنحضرت نیز لشکر را
جابجا نصب فرموده قلب را بوجود اقدس رفعت بخشیدند ومیرزا
سلیمان را در برانغار ومیرزا هندال را جوانغار تعیین فرمودند وقراجه خان
وحاجی محمد خان وتردی بیک قاقشال ومنعم خان وسلطان حسین بیک جلایر با یاران
در هراول مقرر شدند وبعد از نیم روز تسویه صفوف وآراستگی افواج
باتمام رسیده تا شام جنگ عظیم درکار بود وجوانان نبرد آزمای عرصه
همت نمود داد دلاوری داده هراول مخالف را برداشته اند
وازجوی پار ماکذر رانیده در کوه بند بلخ در آوردند وحضرت جهانبانی
بمقتضای فطانت متانت آرای خود خواستند که تعاقب نموده
رایات را از جوی پار ماکذرانند رفیقان کوته اندیش نفاق در لباس
وفاق خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند ودوستان نادان نیز از
بیدردی تقویت آن کوته بینان بی دولت کرده رای دشمنان اختیار
کردند ونگذاشتند که از جوی پار بگذرند دوستان نادرست کم همتانه

در میان آورده گاه از کمی لشکر خود و بسیاری سپاه مخالف و گاه رفتن میرزا
کامران و امثال این چیزها را سبب ساخته مراجعت را تحریض مینمودند و آخر
بهزار مجاهده بالنفس خود باین راضی شدند که بجانب دره گز که از جاهای محکم
شتافته روزی چند درانجا باشند و اوجاقات اخذ و جمعی دیگر از سپاهی
راجمع کرده سبب اسباب فتح سرانجام دهند و درین توقف جز میرزا کامران
نیز متخلص خواهد رسید و بر تقدیر وقوع رفتن میرزا بکابل ما را بانخود
کابل رفتن مناسب وقت نیست و بعد ازین بافراغ خاطر تسخیر بلخ بلکه ماوراء النهر
باسانی میسر خواهد شد و بتاییدات الهی تا امروز همه وقت فتح و نصرت
همرکاب بوده بدره گز توجه باید نمود آنحضرت بواسطه نگاهداشت خواطر جمهور
بیعلاج شده بالضروره توجه فرمودند و بلخ گرفته را آن بی اتفاقی ارباب
نفاق همچنان گذاشتند و شیخ بهلول را جهت برگردانیدن همراه دل که از
آب گذشته او ازبک را رانده در شهر نیز آورده بود فرستادند و میرزا
سلیمان و جمعی کثیر از بهادران نامی را چنداول تعین فرمودند چون ملکی
نیست [illegible] حق ناشناسان تیره درون برهم زدن سپاه بود این مراجعت
که بجانب دره گز بحسب تقدیر خواهی نخواهی واقع شد و اتفاق رو بکابل
داشت معاودت بصوب کابل اشتهار یافت و رفتن میرزا کامران
در السنه عوام مشهور شد مردم روی در پریشانی نهاده سلسله متفرق
شدند هر چند حضرت جهانبانی حسن قلی سلطان مهردار که از مخصوصان بساط
عزت بود و جمعی دیگر از مقربان از جهت برگردانیدن این جماعه برسر این
کار تعین فرمودند چون تقدیر موافق تدبیر نبود فایده مند نیفتاد و
والحق رقم مشیت حاکم قدیر برین صورت پذیرفته بود که سواد اعظم

هندوستان از ظلم ستمکاران و از سبب جفا پیشگان محفوظ گردد و مهبط برکات
ذات قدسی گشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهی ظل الهی گردد و چندین
هزار تخم نیکی در مزارع بسیط غبرا در ریاض آمال مخلصان افشانده آید و
خلاصه سخن آنکه ایزد جهان آرای انچنین نصرت را در لباس چنین حال
که موجب ازدیاد عبرت و حیرت هوشمندان گردد بظهور آورده اسباب
حکم و مصالح را سرانجام داد چه اگر این واقعه ناملایم بظهور نیامدی در تسخیر
ماوراء النهر کار بیچارگان هندوستان در تعویق ماندی و سرانجام این ممالک
که امن متوجهان بهفت اقلیم است در حجاب تاخیر افتادی و بالجمله چون ممالک
ازین قضیه نامرضیه آگاهی یافت معهم برهم خورده را انتظام داده بجانب
در آمد و حضرت جهانبانی بنفس نفیس مبارزتهای شگرف و محاربتهای بزرگ
کرده و صفتش کارنامه اقبال روزکار را دیباچه تجدید بظهور آورده و در آن
هنگامه شیراق نیز درخش جهان گرد زرین خام که نسر الناظرین نام داشت و
محمد خان حاکم هرات پیشکش کرده بود و آن حضرت بران سوار بود زخم
تیر افتاد و حیدر محمد اخته اسب خود پیشکش آن پیشوای دولت و دین
نموده باین خدمت سربلند گشت و حمایت ایزدی آن صاحب سریر
سروری را نگاهبانی فرموده بکابل رسانید و اکثر همراهان آثار بدبختی را
بچشم خود دیده برفاقت سبب فطرتی و دون همتی بهر طرف پراکنده
شدند تفصیل عمدهای موکب عالی رقم زده کلک بیان میگردد .
میرزا هندال ۞ میرزا سلیمان ۞ قراچه خان ۞ تردی بیگ خان ۞ منعم خان
خضر خواجه سلطان ۞ محمد قلیخان جلایر ۞ اسکندر خان ۞ بابوس سلطان
مصاحب بیگ ۞ قاسم حسین خان ۞ حیدر محمد اخته بیگی ۞ عبدالله خان ازبک

حسین قلیخان ؛ محب علیخان ؛ میر خلیفه ؛ سلطان حسین خان ؛ شاهم بیک جلایر
شاه قلی نارنجی ؛ محمد قاسم موجی ؛ لطف الله سرهندی ؛ عبدالوهاب لودهی
باقی محمد پروانچی ؛ خالدین ؛ و بعد از سه روز بر سر چهار چشمه اتفاق نزول
افتاد و درین منزل محمد قلی شیخ کمال که براه راست افتاده بود جزو موکب
والا یافته ملحق شد و درین منزل منشور عطوفت بنام نامی حضرت شاهنشاهی
و مخدرات تتق عصمت که در دار الامان کابل بودند مرقوم خامه عنایت مصحوب
بیک محمد اخته بیگی روانه ساختند و رشید خان حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان
عقیدت و اخلاص بود مفاوضه عطوفت ارسال نموده خبر مقدم اشرف را
نگاشته بودند که برادر رضیت محمد کامران بمقتضای طبیعت قبح نفاق
بر حسن وفاق ترجیح نموده جانب مخالفت و دولتخواهی را بالکلیه فروگذاشت
و بسیاری از همراهان را بعث یاوری نکرد لاجرم این سفر بنجاح خواه جابجای
دولت میسر نشد بلکه باعث مزید ملال و کدورت خاطر گردید و شکرانه ساحتی کرده
نصیحتهای ارجمند که تسلی بخش خواطر محبت اشتمال تواند شد دران مفاوضه قدسی
سمت اندراج یافته بود از انجا شب در میان به عبور بند نزول دولت کرده
شب دیگر بخواجه سیاران ورود اقبال فرمودند و از انجا بقرا باغ و از انجا بمعموره کابل
ورود مسعود سعادت اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی کامیاب استقبال شده
درین منزل ادراک ملازمت گرامی فرموده مشمول انظار عنایات شدند و
از انجا بساعت مسعود و لحظه اقبال سایه گستر دار الملک کابل گشتند و میرزا سلیمان
از راه بدخشان رفت و میرزا هندال بقندوز شتافت و منعم خان نیز بهمراهی
میرزا بقندوز آمده و امرا همه پی هم بکابل رسیدند و شاه بداغ که داد جلادت
و مردانگی داده بود در قید غنیم افتاد و میر شریف بخشی و خواجه ناصر الدین علی مستوفی
و میر

و میر محمد منشی و میر جان بیک داروغه عمارت و خواجه محمد امین کلک رای نیز بهمین
حال پیش آمد و باقی جمیع ملازمان درگاه در حرز و سلامت ماندند و چون اتالیق
و جمعی دیگر از اوزبکیه که در ایک برت افتاده بودند خلاصی یافته بوطن خویش
رفتند و انواع عواطف و مراحم پادشاهی بیان کردند پیر محمد خان در تعجب مانده
بمردم پادشاهی که پیش او بودند بسلوک او میانه روانه دار الملک کابل ساخت
و آنحضرت در مستقر خلافت متمکن گشته این مراجعت را از فرط دوربینی
عین صلاح دولت دانسته در انتظام مهمات دین و دولت توجه عالی مبذول
داشتند و خواجه جلال الدین محمود را که برسم رسالت پیش حاکم ایران فرستاده
بودند و خواجه بجهت بعضی سوانح در قندهار توقف نموده بود فرستادن او را
برطرف کرده باز پس طلبیدند و خواجه عبد الصمد و میر سید علی که در فنون تصویر
نقاشی یگانه آفاق و نادره دوران بودند مصحوب خواجه سعادت بساط بوسی
دریافته مشمول عواطف بیکرانه گشتند و خواجه سلطان علی را که بخطاب افضل
خانی اشتهار داشت از عهده مشرفی خزانه بمنصب وزارت سرافراز ساخته
دیوان خرج گردانیدند و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیک قرار یافت حال
میرزا کامران آنکه چون حضرت جهانبانی از فرط شفقت و عفت ذاتی
تقصیرات عظیمه میرزا کامران بخشیده کولاب را باو مرحمت فرمودند و
چاکر بیک کولابی و ولد سلطان ویس بیک را همراه میرزا ساخته رایت توجه
بجانب کابل برافراشتند فرصتی نگذشته بود که میرزا چاکر بیک را بملوکی
نموده او را ازانجا اخراج کرد و انجا بخشی و الا را بر طاق نسیان
نهاده اندیشهای تباه را بخود راه داده مترصد فرصت بود و در هنگام
که حضرت جهانبانی در کابل عدالت پیرای بودند همیشه بوعدهای دروغ

آمدن خود را معروض میداشت و آنحضرت از صفای طویت و نیک گمانی که
شیمهٔ کریمهٔ بزرگ نهاد است سخنان نادرست او را راست انگاشته متوجه
بلخ شدند میرزا این فرصت را غنیمت شمرده ارادهٔ رفتن کابل باز بخاطر
غدار خود مصمم ساخت و اندیشهٔ بغی و فتنه که مخمر طینت او بود و نزدیک بغلور
رسید و بتحریک سلسله گرا امرای تنگ حوصله ارادت دران یورش چنانچه
گذارش یافت انواع نفاق بعمل آوردند و چون آنحضرت مراجعت نموده
ظل عدالت بدار الملک کابل انداختند میرزا کامران و میرزا عسکری را در کولاب
گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان شد میرزا سلیمان بی جنگ از طالقان
بقلعه ظفر شتافت میرزا کامران پایبوس بیگ را طالقان سپرده خود متوجه
قلعه ظفر شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده
اسحق سلطان را بقلعه ظفر مانده خود را بکتل بدخشان کشیدند و بموضع
جرم رفته منتظر تائید الهی نشستند میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان
بنحوی فراغ حاصل کرده متوجه قندوز شد و بمیرزا هندال اولا از راه
فریب دوستی نامه در آمده حرف یکجهتی در میان آورد و میرزا هندال سخنان او را
گوش نداشته بر ثبات عهد خود ایستاد و میرزا کامران باستعداد تمام
قندوز را محاصره کرد میرزا هندال در مراسم جنگ و قلعه داری دقیقه
فرو نگذاشت و میرزا کامران چون کاری نتوانست میساخت باوزبکیه
متوسل گشته از ایشان کومک خواست و جمعی کثیر از اوزبکیه بکومک او
آمده شریک محاصره شدند میرزا هندال بجهت انفصال بازی دادن مخالفان
که در معنی رهنمونی بشاه راه مقصود است تدبیری اندیشیده انگیخت و
خطی از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عهد اتفاق

وقرب نامه را بقاصدی داد که عمدا خود را بدست اوزبکیه انداخت بعد از
کاوش قاصد پیدا چون خط ظاهر شد و از مضمون آن بظهور پیوست که ایشان هم
اتفاق نموده اوزبکیه را هدف تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهند ساخت اوزبکیه
از مطالعهٔ آن برهم خورده محاصره را گذاشتند و بولایت خود مراجعت نمودند
و کار قلعه ناساخته ماند و مقارن این حال خبر رسید که چاکر بیگ کولاب را
محاصره دارد و میرزا عسکری شکست خورده در قلعه در آمده است و میرزا
سلیمان با اسحق سلطان یکجا شده قلعه ظفر را در تصرف خود آورده و اسحق سلطان
را که با او متفق شده بود مقید ساخته میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شده
و از قندوز نا امید گشته پس دولت و پایبوس را با جمعی بر سر میرزا سلیمان
فرستاد و خود بمدد کولاب شتافت چاکر بیگ خود را بکنار کشید میرزا
عسکری بر آمده میرزا کامران را دید و میرزا مومی الیه را همراه گرفته
متوجه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک رستاق فرود آمده بود که جمعی
کثیر از اوزبکیه که ببرادری سعید بیر تا ولی آمده بود و مکرر دستبرد
میرزا افتاده تمام آن بتاراج رفت میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا
عبدالله مغل با معدودی بطالقان آمدند و سعید مذکور بر حقیقت کار
آگاه شده اغرق را باعزاز تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا
فرستاد و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست و میرزا هندال و میرزا
سلیمان غنیمت دانسته متوجه دفع میرزا کامران شدند میرزا بودن خود را
در بدخشان صلاح ندیده بجلدی متوجه شد که از راه ضحاک و بامیان
خود را در میان هزاره کشد و از آنجا حال کابل بواقعی دانسته آمده
بکابل باز رفتن بجد و دیگر قرار داده امرا اتفاق نموده حضرت جهانبانی پیوسته

بنوشته میرزا را که بعزم آمدن کابل میکردند و از فرط فریب و فسون الحیان
را بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروض داشت که مقصود من از
آمدن آنست که از گذشته عذر خواهم و خدمت آنحضرت از سر گیرم امید که
تقصیرات و جرایم من بالطاف پادشاهی بعفو مقرون گردد شعر باز آمدم
که سجده آن خاک پا کنم ؛ گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم ؛ امید که درین مرتبه
بوسیله نیکو خدمتی از بار گران شرمندگی نجات یابم آنحضرت از صفای
طینت چنین زر اندود او را به عیار زر خالص فرا گرفته بصدق مقرون
داشتند

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل و قندهار بجهت میرزا کامران و دیگر وقایع عبرت افزای

چون آمدن میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمعی از دولتخواهان دور
بین بموقف عرض رسانیدند که پاک سیرتی و نیک گمانی را حدی و نهایتی
می باشد هرگاه مکر و تزویر و غدر و تشویر این حق ناشناس چندین مرتبه
بتجربه پیوسته لایق دولت موافق حزم آنست که دیگر طریق احتیاط از
دست نداده حکم شود که سراپرده اقبال بیرون زنند و لوای نصرت
بر فرق اهل غدر برافرازند و سپاه نصرت قرین مستعد و بر اصل نماید
هرگاه اندیشه این کار کرده شود از غدر و فریب ایمنی خواهد بود اگر فی
الواقع میرزا از کردارهای ناصواب خود پشیمان شده راه یکجهتی پیش گیرد
و بغیر بساط بوس استدعا نماید بهر آیینه بفنون عواطف پادشاهی اختصاص
خواهد یافت و اگر درین مرتبه نیز همان سودای فاسد در سر دارد مانع غرور او ممکن
است ازین طرف مراتب احتیاط مرعی شده باشد آنحضرت را از استماع این
کلمات سلطنت اساس عزیمت نهضت عالی بجانب غوربند که از راه آمدن

میرزا بود

میرزا بود معلوم گشت و در اواسط نهصد و پنجاه و هفت هلالی از کابل رایت
عزیمت افراخته متوجه آنصوب گشتند و آن والا گوهر گرامی نخل یعنی
حضرت شاهنشاهی را از فرط مهربانی در کابل صدر نشین هفت اورنگ راحت
و مسند گزین چارباش عافیت ساختند و حل و عقد کابل بمحمد قاسم خان برلاس
مفوض فرمودند و قراچه خان و مصاحب بیگ و جمعی دیگر از تیره درونان
روشن برون که پیوسته انگیختن شورش و آشوب پیش نهاد همت فتنه
سرشت ایشان بود خوشدل شده مقدمات حق ناشناسی نوشته میرزا کامران
را به آمدن کابل بجدتر ساختند که ما جمعی کثیر آمده می بینیم و مردم بجهت پادشاهی
باندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت و بآسانی ملک کابل بدست خواهد آمد
بوالعجب کاری که از کمال نا انصافی الخ از اقران و همراهان بخود روا نمیدارند
از عهد شکنی و بداندیشی و نادرستی همه از ای کاها بصاحب و ولی عهد خود
بعمل می آرند و چشم از مبنای خود و ما بر تبع آن نمیکشایند بلکه آن قبایح را
از حسنات می شمارند و از تدبیرات و کرتهای خود حساب میکنند هر چند
اخلاص و درست معاملگی را فهمیده اند و از نوکران خود چشم داشتن آن
دارند اما مغلوب خوی تباه خود گشته اینچنین نرد دغلبازی و بیوفایی
با چنین صاحبی پاکبازی می بازند عجب و صد هزار عجب این چه خیره رایی انگاشتم
که جاهل خوبیها و شرایف بزرگیهای این ذات قدسی را در نمی یابند معامله
نمی رسمی چه شد الخ از ملازمان خود توقع دارند بآن مقدار احسان خودها
کرده چندین الطاف و عنایات اند که یکی از آنها را به اتمام عمر برای
حق گذاری کافیست با صاحب و ولی نعمت بر خلاف آن سلوک میکنند و از
بی فکری و بیدارای در برابر چنین پیش می آیند آری کسی که بمخالفت و

ونزارت سرشته شد ظهور امثال این امور را از وجه بعید و کور مادرزاد را
از پرتو خورشید چه طرب چشم اخلاص این قوم بسبیل نفاق بی نور شده
و بسینه محبت این فرقه بورم غرور رنگ نشسته حقوق نعمتهای صاحب را
کی توانند شناخت و قدر احسانهای ولی نعمت را کی توانند ادراک کرد
بهر جای شکران نعمای نامتناهی توسن نفس اماره این خودکامان را بجای
خود رایست که بزور بازوی سرزنش لجام او را توان کشید یا بنیروی
سرپنجه نصیحت عنان آن را توان تاب داد بار بمقتضای سرنوشت ایشان
از کابل کوچ فرموده قراباغ مخط موکب مقدس ساختند و از آنجا بچاه
سکار و از آنجا بآب باران نهضت فرمودند اتفاقا درین منزل جوی آبی
بود حضرت سواره اسب را نزد جمعی از ملازمان که در نواحی بودند از ملاحظه
تنگی دیدن زمین باطراف رفته سالک مسالک خویشتن داری گشتند آنحضرت را
روش ناخوش پسندیده بجهت سرزنش این فرقه تفرقه آئین شرح اخلاص
جانبازان فدای شاه اسمعیل صفوی که خود را از فراز کوه آسمان ارتفاع
بگرفتن روپای برشیب بزمین انداخته با خاک برابر شدند و بنای نیکنامی
و جانسپاری بلند ساخته معمار اساس حقیقت گشتند بر زبان اقدس آوردند
گمان صلح آنحضرت در حق بندگان خود دران مرتبه و فکرهای کوتاه خویشتن
داری تیره روزگاران باین درجه القصه قراجه قرالخت و مصاحب منوفق
ولد و دیگر که شعله افروز شراره شرارت بودند بواسطه وی واسطه توقف
عرض رسانیدند که معامله کوه در میان است و شعب جبال متعدد و
میرزا با معدودی خواهد بود و دولتخواهان جانسپار را براههای مختلف
تعین باید کرد که میرزا از راهی بدر نرود و همگی خیال آن بد اندیشان آنکه

سپاه فراهم

سپاه فراهم آمده را پراکنده سازند تا کار میرزا کامران سرانجام پذیرد حضرت
جهانبانی که از لطافت سیرت و حسن سریرت در حق مردم بجز حسن ظن را نمیدانند
تدبیر این حرام نمکان شوربخت برصواب پنداشته حاجی محمد خان کوکی و میرزا بیگ
و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود و چلبی بیگ و نظر خان
بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی نارنجی را بقصبه چاریکاران
و با میان فرستادند و منعم خان و جمعی کثیر از ملازمان عتبه اخلاص را براه
سالاولنگ تعین فرمودند و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعی که
در ملازمت اقدس مانده بودند روزنامچه احوال اقبال قرین بادشاهی را
نوشته روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند و پیوسته با نیرنگ فریب
و افسون بعرض حضرت جهانبانی میرسانیدند که میرزا را درین مرتبه جز نیت
خدمتکاری امری دیگر مستلزم ضمیر نیست چون از اهل نفاق که در لباس عقیدت
حیله پرداز بودند کرم شد میرزا کامران که از شکوه بادشاهی و فراوانی
لشکر در تیه سرگردان بوده نه راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت
داشت از نفاق این گروه بی شکوه آگاه گشته بدلالت منافقان از
راه میکل و با میان بجانب دره میچی ق که از نواحی غوربند است توجه
نمود و پس دولت و مقدم کوکه و بابا سعید را هراول ساخت و خود
غول شد مجموع مردم خود را دو فوج کرده روان شد نیم روزی بود که
یکی از قراولهای آنگروه ها از آمدن میرزا کامران و بد اندیشی او بمسامع
جلال رسانید قراچه که سرفتنه بداندیشان بود بعرض رسانید که بر حرف و حکایات
امثال این مردم گوش نباید داشت و بیرا را جیف دل نهادن موجب تفرقه
خاطر و باعث توهم الجماعت میشود و اگر بموجب این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار

نموده شود و هر آینه چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیه ملازمت متقاعد
خواهد شد درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست او بتواتر
و توالی رسید سبحان الله هنوز نفاق تیره دل این منافقان تاریک درون بر آفتاب
باطن پرتو اشراق نیفکنده و در خاطر اقدس جز گمان نیک امری دیگر خطور
نکرده تا آنکه آمدن مخالف بعزم مخالفت مشخص و مقرر شد حکم عالی شرف نفاذ یافت
که جمعی که همراه اند سوار شوند و خود بدولت با بهجت در رکاب جلادت نفاذ
در اندک فرصتی معرکه قتال گرم شد پیر محمد اخته که از فدائیان درگاه بود و جهانگیر
جلایر و جمعی دیگر از یکههای جان سپار پیشتر روان شدند و پیر محمد اخته که تشنه
جگر زلال جان سپاری بود قدم در دایره دار و گیر آورده چندان
در جان ستانی کارزار رجحان جولان داد که دمار از روزگار آن زمره بد
آن زمره بی دولت برآورده در ازدحام کشاکش و هجوم زخمی از اسب
جدا شد بیرش دوست تهمد او را بکام دشمن نتوانست دید بغیرتش دوید
در حیات بیدرکار غنیم او را تمام ساخت و المقدار تردد و چپقلش نمود که
خود هم مضمحل و متلاشی گشت و حضرت جهانبانی بر بلندی بر آمده
تماشای کار سپاه موافق و مخالف مینمودند تا آنکه از نظر گذشتن ملازمان
درگاه و روان شدن ایشان توب توب بجانب حقیقت مکر و فریب آن سیه
بختان تیره روزگار معلوم آن قدسی صفات شد شجاعت ذاتی و بسالت
فطری در جوش آمد سنان جان ستان از سر قهر و غلبه غضب فرا گرفته بفوج
مخالف تاختند و فوج دشمن از هیبت و شهامت آن بادشاه والا شکوه
متفرق شد از گوشه تیری بر اسب خاصه رسید و یک پای کوتلی وابسته
یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت آنحضرت برگشته نظر قهر برو انداختند

وبهمان

وبهمان نگاه تیر دست از پا خطا کرده مهرسکای که بفرحت خان مشهور است آمده
آن بی دولت را گرفتار نمیرزا الجات اسب ابلقی که سوار بود بنظر اقدس درآورد
و آنحضرت بران رخش سعادت سوار شدند و اسب خود را بمیرزا الجات عنایت
فرمودند درین اثنا عبدالوهاب که از یساولان معتبر بود آمده شرح پیوستن
امرا بمیرزا کامران معروض داشته جلو خاصه را گرفت که چه وقت تعقیب
ست از ازل الآزال چنین آمده که گاهی دلو مراد از زلال مالامال است و گاهی از
گردش چرخ دولابی تهی گشته روی نذیر شدن دارد داری تقدیر ازلی که منتظم
سلسله درویشی و پادشاهی و مرتب دایره سفیدی و سیاهی است بشکیبها
داشته و سربلندیها را نتیجه افتادگیها کرده است تا در ظلمت سرای شبهای
تاریک نگذارند قدر جهان افروزی خورشید عالمتاب ندانند تا لب تشنه
سیراب قیامی طلب نکرده نزد بیر آب حیات مقصود نرسند مصداق این منطوق
این مقال واقعه ایست که درین روز سانح احوال سلامت مال حضرت جهانبانی
شد و آنحضرت بجانب ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از امرای اخلاص سرشت را
در الغوب فرستاده بودند متوجه شدند و عبدالوهاب و فرخت خان
محمد امین و سیدالخان و چندی دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند محمد
امین و عبدالوهاب حکم شد که چنداولی کرده می آمده باشند و بواسطه ضعف
بسیاری تردد و آسیب زخم جیبه را از بالای والای خود فرود آورده بسیدالخان
سپردند او از ساده لوحی جیبه خاصه را انداخت روز دیگر بسیاری از ملازمان
درگاه آمده بدولت ملازمت استسعاد یافتند روزی شاه بداغ خان و توکل
قوربیگی و مجنون قاقشال را که مجموع آن ده نفر بودند بچنداولی و خبرگیری کابل
روانه فرستادند نفر از توکل قوچین هیچ یکی برنگشت و او دران روز بازار

امتحان مشمول عنایت گشته بمنصب قوربیگی سرافراز شد وجمعی از معتبران طلب
داشته کنکاش فرمودند حاجی محمد که غزنین جاگیر او بود و نفاق را بخته‌تر از
دیگران در کانون دل میداشت رفتن قندهار صلاح دید و مایه قبول یافت
وگروهی از درست پیمان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا
ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر نموده توجه کابل را مصلحت دانستند و طایفه
از بهادران جان سپار فراخور بردلی و قوت شجاعت سخن کردند که امروز که میرزا
کامران از باده درد آمیز نفاق کوته اندیشان تنگ حوصله مست و مدهوش غفلت
و ما سعادت یافتهای بارگاه جان سپاری و فدائیان عرصه حقیقت گذاری ملازم
حضرت هستیم دیگر کدام روز بکار می آئیم لایق دولت آنکه همه یکدل و یکجهت
شده در رکاب نصرت متوجه دارالملک کابل شویم امید واثق که بی رفتن بدخشان
هم میرزا کامران ساخته و پرداخته اید چون فریب و نفاق جمعی کثیر از ترتیب
یافتگان درگاه بتازگی معلوم شده بود اعتماد برین رای نفرموده حزم و
احتیاط در یورش بدخشان صلاح وقت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت فرمودند
حاجی محمد شاه محمد برادر خود را درچنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد
آنحضرت بخط مقدس خود منشور سلامتی خود بحضرت شاهنشاهی نوشته باو سپردند
که بهر وضعی توانند رسانند و بزبانی نیز پیغامهای فتح و نصرت و مواعید وصول
موکب عالی داده و حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رسانند و تا هنگام
مراجعت ما که انشاء الله تعالی بزودی میسر خواهد شد در نگاهداشت غزنین
مساعی جمیله نماید هرچند مخلصان صادق بعرض اقدس رسانیدند که اهل
نفاق را از خود در چنین وقتی جدا ساختن عنان اعمال نفاق بدست این
بی شتابان بسر رفت و صلاح کار بدخواهان مقصد عمل آوردن و همه یکباره

درآمد

و صبح معروض داشتند که او برادر خود را پیش میرزا کامران میفرستند
و خود میخواهد که جاسوس در خانه و فریب ده ساده لوحان عقیدت شود
آنحضرت برین مقدمات گوش ننهاده رخصت شاه محمد فرمودند و روز دیگر
بجانب کهمرد عنان عزیمت معطوف داشتند اکثر مردم بی حقیقت از ملازمت
گرامی جدا شدند و جمعی که نگاهبان عهد و اخلاص و حافظ ناموس حقیقت
بودند در ملازمت گرامی بوده کمر خدمت بعزم درست بر میان وفاداری
بستند درین راه بعد از سه روز کلانتران اویماق تولکچی و ساقلغچی که در آن
حدود توطن داشتند اسب و گوسفند و آنچه مقدور ایشان بود پیشکش
آوردند درچنین وقت خدمت شایسته بتقدیم رسانیدند روز شب در نزدیکی
یورت آقدوم منزل اتفاق افتاد و چون صباح آن بدولت سوار شدند
خبر رسیدن کاروان عظیم بسرکردگی میر سید علی سبزواری رسید سوداگران
عراق و خراسان از اسب و اسباب همراه داشته بعزم سفر هندوستان وارد
این حدود غیبی مقدمه فتوحات آسمانی شد و سوداگران هوشمند عاقبت
بین معاونت و امداد انجمن والا حضرت را سرمایه سعادت روزگار خود
شناخته همه اسپان و اسباب را پیشکش نمودند و آنحضرت این را
از نادرات اتفاق دانسته بعضی از اسباب و اشیا را بقیمت دو چند و ده
پنجاه مقرر فرموده گرفتند و بجمیع ملازمان رکاب دولت و مقربان
بساط قربت قسمت کردند و بخشی هرکدام از میرزایان بدخشان را نیز جدا فرموده
و تتمه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هرجا که خواهند بفروشند روز دیگر
کهمرد مورد موکب اقبال شد طاهر محمد پسر میر خرد آنجا بود و قدوم گرامی
را نعمت عظمی شناخته بخدمت شتافت اما از سختی که داشت یا از سامانی که

نداشت در ادای ضیافت عرق شرمندگی را از چهره عبودیت پاک نتوانست کرد
و از آنجا شب در میان کنار آب غلجی نزول دولت فرمودند و دران منزل از اطراف
آب شخصی فریاد کرده آواز برداشت که ای کاروانیان در میان شما هیچ خبر
پادشاه هست چون این آواز بسمع مقدس رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگوئید
و از وی پرسید که تو چه کسی و فرستاده کیستی و در میان شما از پادشاه چه
خبر است او جواب داد که من فرستاده نظری سال الکم که بجهت تحقیق
خبر پادشاهی که در اینجا شهرت دارد که پادشاه زخمی از معرکه بر آمدند و دیگر
کسی ایشان را ندیده مردم میرزا کامران جیبه خاصه پادشاهی که دران روز
پوشیده بودند یافته پیش میرزا برده اند میرزا ازین واقعه خبر مهیا کرده
و بزم آراسته حضرت او را بحضور اشرف طلب داشته فرمودند که
مرا می شناسی بعرض رسانید که فرازده ای پوشیده نمی ماند گفتند برو و بنظری
خبر خوش برسان و بگو که مستعد و آماده باشند که وقت مراجعت در حالت
حاضر بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند و روز دیگر از پایاب عبور
فرموده در موضع ادجخان فرود آمدند و درین منزل میرزا ابدال بدولت
ملازمت سربلند شده بتقدیم مراسم پیشکش سرافراز گشت و از آنجا اندراب
مخیم سرادقات اقبال شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش
مشرف شدند و لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند و چون سخن باینجا
رسید بهتر ازانکه حضرت جهانبانی سرانجام لشکر فرموده متوجه تسخیر کابل شوند
گذارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای فریب تا بر آمدن او از کابل که
مقدمه جزای کار اوست ناگزیر است تا تشنه لبان بادیه سخن را از منهل
این تتمه سیرابی حاصل شود چون کارکنان قضا و قدر رایت تنبیه مبانی دولت

ابد پیوند پادشاهی و تخریب بنیان اصحاب نفاق آنچنان فتحی در لباس کسر الظهور
شادی در روش غم از مکمن بطون بموقف ظهور آوردند و حضرت جهانبانی
باهتمام مخلصان جان سپار متوجه ضحاک و ماسان شدند میرزا کامران از
سنوح این امر غریب که در خیال او نگذشته بود در تعجب ماند و اهل نفاق توبه
توبه آمده می دیدند و آن معامله نافهم از آمدن این مژده کامران بیوفا
سرگرم خود شوقت گشته دست جفا بر اهل وفا که کمال اعتصام بعروه اخلاص
پادشاهی داشتند گشاد و در همان محل نگار بابا سعید قراچه قراخان را
زخمی پیش میرزا آوردند و میرزا انیک پیش آمده از حقیقت حال و وقایع
حال او پرسید جواب داد که بابا سعید نادانسته زخمی بمن رسانید آخر بمقتضای
ناپایداری آن مکار بی وفا تسلی داد و بعد ازان حسین قلی سلطان
مهردار که از مخلصان فدائی بود با دوست یساول و جمعی گرفته آوردند
و آن حق ناشناس چنین مخلص درگاه را بدست خود شمشیر زد و فرمود
تا حضور او را پاره پاره کردند و آن سرمایه دار گنجینه اخلاص در راه
ولی نعمت خود جان رفتی و حیات شغلی را بنقد وفا مبیع نمود تا ابد
باین سعادت معدود بود و آورده ند بی ملاحظه او را نیز بتیغ گذرانید
بعد ازان پیک های کولابی آمده حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد
میرزا از تکلف شگفته شده پیش دولت و مقدم کوکه و جمعی را بتعاقب
تعیین کرد و قاسم حسین سلطان که داد حرام نمکی و کوردلی دران روز
داده بود از ترس و وهم که منافقان نادرست را دامن گیرست
پناه بدامنه کوه برده ایستاد و از سراسیمگی نه روی رفتن داشت
و نه رای گریختن حسن صدر و جمعی را فرستاده بدلاسا و مواسا آوردند

و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بکاریکان فرود آمد و در ائی تخفی جیبه
خاصه آنحضرت پیش میرزا آورد و میرزا ازین آوردن جیبه اندیشهای تباه
بی ثمر را بخاطر راه داده از فرط شوق در جامه نگنجید و از آنجا کوچ کرده
کابل را محاصره نمود و قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده
در استحکام مبانی قلعه داری اهتمام نمود و هر چند میرزا او را بمواعید کاذبه
صدق نما فریب میداد او حبل المتین عقیدت و اخلاص حضرت جهانبانی را
نمیگسیخت تا آنکه اراجیف جانگداز درین میان شهرت داد و جیبه خاصه
آنحضرت را مرئیا و لعبد عهد و پیمان نادرست و حرف و حکایت فریب
آمیز بازی داده قلعه را گرفت و آن نوباوه چمن کاینات و گلدسته
بهارستان آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی را که بروایح اقبال روز افزون
مشام امید روزگار را معطر بخشیده و انوار خلافت ایزدی از
مرآت ناصیه اقبالش می تافت از نافهمیدگی و کوتاه بینی مقید ساخت
اما حمایت ایزدی که مقارن احوال دولت آنحضرت است برسم قدیم آنرا
بصورت خرد بمعنی بزرگ را از روی معنی در کنف حراست و از روی
صورت و پناه عطوفت خود داشته پیوسته نگاهبانی میکرد و میرزا
کامران در دار الملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکر
می بود و میرزا عسکری را جوی شاهی که اکنون سعادت انتساب بلقب
گرامی حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است جایگیر کرد و این موضع
دلگشا و بر رصت میان هندوستان و ولایت مشتمل بر خوبیهاء هند و میرزا
از ناخوشیها و لایت منفعان بنام اقدس منسوب ساخته معمور داد و الا
کردانید عزنین والخذه در ابقراجه خان داد و عور بند و آن نواحی

بلی

بربست و دولت مقرر ساخت و همچنین مردم خود را جایگیر و علوفه تقسیم نمود و باد پیمای
با دشاهی در مقام گرفت و گیر شد خواجه سلطانعلی دیوان را مقید ساخت و
دست تطاول گشاده بزور و زجر ازین مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام
بر سرانجامی خود شد و پیوسته از توجه موکب بادشاهی اندیشه مند بوده
روزی بقرار و آرام نگذرانید و مدار مهمات بر قراچه و خواجه قاسم میر بیوتات
ماند و از راه ظلم و تعدی سامانی که سپاهی را ساماننها باشد بهم رسانید غافل ازین
حال که سیم و درم بزور ستانان زر ریخته ده‌اند بنای عمر کنانند بایم قهر انداخته
قریب سه ماه باین حال گذرانید تا آنکه طنطنه نهضت موکب عالی حضرت جهانبانی
از بدخشان بصوب کابل بلندی گرفت میرزا از سپاهی و زمین دار و هزاره
سپاهی و غیر آن فراهم آورده باستعداد تمام روان شد و با جوجاک و علاقه‌ها را
در کابل گذاشت و حضرت شاهنشاهی را که آثار سعادت و اقبال از ناصیه
دولتش بمثابه هویدا بود که در ادراک و اعتراف خرد و بزرگ و
دوست و دشمن همه متحد القول و متفق الکلام بودند بجهت تجلی
ذات و میمنت قدم با جهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت
و ندانست که ایزد جان بخش جهان آفرین تجلیهای کونین را که در ذات
اقدس و دیعت سپرده برکات او بدوستان عاید است نه بر دشمنان کوران را
از توتیا چه فروغ چون کلام طفیلی بانجام رسید سلسله مقصود جنبانیدن
و بقیه سوانح قدسیه حضرت جهانبانی را برشته اجمال کشیدن ناگزیر است

معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان و محاربه با میرزا کامران و قرین فتح نزول اقبال بکابل

چون بسعادت
روز افزون و همت جهانگشای عرصه اندراب مخیم سرادقات اقبال حضرت

جانبانی شد و میرزایان برهنمونی سعادت کونین مقدم والای آن حضرت را
شرف روزگار خود دانسته بملازمت شتافتند چنانچه نگارش یافت آن
حضرت در اندک فرصتی سامان لشکر و سرانجام کارزار نموده با خاطری حق
شناس و آیین نظام بخش از راه کوتل شد و کوه عزم توجه مصمم فرمودند
چون گروهی از منافقان تیره رای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت بجهت
انتظام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان فطرت فرود آمده بزمین
طبیعت روزگار نشسته سوگندی که در ظاهر بستان بسلسله صورت معتبر است
در میان آورده و در مقام آن شدند که هر گروهی را بطرزی مخصوص
سوگند که دریک جهتی و یکدلی همراهی نمایند و فرمودند که اگرچه نگارنده
صور حق اشیا قلم صنع الهی ست و بدیدار نده اوضاع اهل وفا در استقامت
و ثبات بر جاده صدق و صفا توفیقات ازلی و خاطر ملکوت ناظر ما از
همه جهت لیکن میخواهم که دلهای اهل روزگار که جز سبب در نظر ندارند
از مکان حقیقت گرایند و چهره راستی در آینه احوال ایشان جمال و زینت
نماید و درین اثنا حاجی محمد خان کوکی که نه عقل ادب شناس داشت و نه دل
اخلاص بعرض رسانید بطوری که حکم میشود همه سوگند میخورند لیکن آنحضرت
هم قسم یاد کنند که آنچه بادولتخواهان از عالم خیراندیشی صلاح دولت
در کاری به بینیم و بعرض رسانیم کوشش توجه داشته عمل در آن نماید میرزا
هندال که از عالم عقیدت بهره از ملک معامله فهمی نصیبه داشت گفت
حاجی محمد این چه طرز حکایت گفتن و کدام قسم حرف زدن ست هرگز خادمان
بمخدومان و بندگان بخداوندان امثال این سخنان گفته اند آنحضرت
که معدن مروت و بحر فتوت بودند فرمودند که همچنین باشد هر طور که خاطر

حاجی محمد

حاجی محمد خواهد و از عالم دولتخواهی بعرض رسانند و بحر فتوت بود تمنای انجاح
کنیم بعد از تشیید مبانی عهد و تاکید معانی میثاق از آنجا بدولت و اقبال نهضت
فرمودند چون موکب عالی نزدیک به تل اشترگرام رسید میرزا کامران بدستور
معهود از نامعامله فهمی آماده پیکار گشت و جمعیت سرانجام داده روی بموکب
عالی آورد و چون مسافت اندکی ماند حضرت جهانبانی عواطف ذاتیه را منظور
داشته میرزا شاه خویش میربرکه را که از اجله سادات ترمذ بود پیش میرزا
فرستادند و نصایح ارجمند که گوشواره گوش هوش اهل دولت و اقبال تواند
شد فرمودند خلاصه اش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاه راه
موافقت گذاشتن از فرزانگی دورست حیف باشد که بر سر کابل این همه
نزاع شود و حقوق قدیمه و جدیده را مرعی داشته بطریق مصالحت و سبیل ملاطفت
پیش گیرد و در تسخیر هندوستان یکدل شده همراهی گزیند سید اداب رسالت بجا
بواجبی ادا نموده صلح و صلاح را قرار داد اما بشرط آنکه چنانچه قندهار بآن
حضرت تعلق دارد کابل بمن متعلق باشد باین شرط و عهد در ملازمت
بوده متوجه تسخیر هندوستان میگردم چون آنحضرت در مقام رافت
و عطوفت بودند فرستاده را مرتبه دوم باتفاق مولانا عبدالباقی صدر
فرستاده پیغام دادند که اگر درستی و راستی را آهنگ مصمم است و میخواهی
که راه یکجهتی سپری چهره رضیه خود را در رحاله ازدواج گوهر یکتای خلافت
یعنی حضرت شاهنشاهی در آر تا کابل را بانیها عنایت فرماییم و ما و تو از
روی وفاق و اتفاق ظلمت زدای سوادهای اعظم هندوستان شویم و آن
ممالک را کحل بصر روزگار شده مقام امن و امان سازیم هم کابل در
منطقی ازما و تو باشد و هم هندوستان میرزا میخواست بزیرای نصایح هوش

افزا گشته مواعظ دولت افزای پادشاهی را بگوش جان جای ده لیکن
قراجه قراخت که مدار کار و بار میرزا برو بود قبول نکرد و گفت سرها و
کابل القصه درین روز چون لشکر بند مقابل میرزا بود که تجارب دانایان
افرشناس مواجه این جهت جنگ کردن خود را بدست خود ننگ
دانست میرزا بلطایف الحیل جنگ را بروز دیگر می انداخت و لشکر
فیروزی مند خواهان جنگ بود ولیکن حاجی محمد خان نمیخواست حضرت
جهانبانی مراعات خاطر او نموده در جنگ توقف داشتند و دو لنجو اتان
حساب دان همت در نصرت بسته عقده آرای نیر دامی میگشودند درین
اثنا خواجه عبد الصمد و جمعی دیگر که در جنگ قبچاق از ملازمت دور افتاده
بودند فرصت غنیمت دانسته بشرف ملازمت پیوستند و مذبذب
و بر هم خوردگی لشکر مخالف را بوقت عرض رسانیدند نزدیکی از دو رگذشته
بود که قدم وثوق در رکاب عزیمت آورده به تسویه صفوف و
ترتیب آداب جنگ از میمنه و میسره و قلب و مقدمه توجه نموده سلطنت
شایسته فرموده قول عساکر و الا بوجود مقدس پادشاهی مجد و جلال یافت
و برانغار باهتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت و جوانغار بحسن اتفاق
میرزا هندال صورت گرفت و هراول بشجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم
منتظم شد و التمش نیز و حاجی محمد و جمعی دیگر از بهادران کار آزمای مستحکم
گشت و از انجانب قلب میرزا کامران بود و میمنه میرزا عسکری و میرزا
آقا سلطان و هراول قراجه خان افواج طرفین بر مثال دو کوه آهنین بجنبش
در آمده نزدیک هم شدند مهتر سپاهکه و جمعی از ملازمان اخلاص انتساب
که بضرورت بعد از قضیه قبچاق همراهی میرزا اختیار کرده بودند جلوریز

بکسر رانده داخل لشکر ظفر انتظام شدند و نیز و یک جوی موری اول میرزا
ابراهیم از فرط دلاوری پیش دستی نمود و بعد از ان سایر افواج قاهره متعاقب
در آمدند و سپاهیان جان سپار از جانبین در آویخته کمالهای مردانگی گرم
کارزار شدند درین اثنا سر قراجه بخت بریده پیش رخش جهان نورد آوردند
و دیگران را از حرارت آن منافق پیشه ها که نجات بخشیدند حکم عالی شد
که شوریده این حرام نمک را از دروازه آهنین کابل بیاویزند که موجب
عبرت خودسران نفاق پیشه گردد و آنچه او بزبان خود فال زده بود که سر
دکابل آن قول باطل در آید و از ثقات چنین مسموع شده که مخذول از مخاذیل
میرزای این فتنه اندوز را گرفته میخواست که جهت عذر تقصیرات پیش
حضرت جهانبانی آورد که قنبر علی سهاری که از ملازمان میرزا هندال بود و در
قندهار قراجه برادر او را کشته بود از عقب میرسد و طاقیه او را برداشته
شمشیر بر فرق او میزند و مغز سر او را برید بملازمت می آرد و درین محمد
دار و گیر و مصاف نرد و برد که اولیای دولت آفرین کار روانسته
بکامبازی کم بسته بودند میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده رو بفرار نهاد
از کوتل بادیج بجانب معاستان اواره شد لشکر نصرت قرین دست تاراج
نهاده اموال و اسباب فراوان بدست آورده و اعدای دولت
اسیر کمند سطوت و قتیل تیغ قهرمان گشتند و جمعی نقاب عرق خجالت
بر روی فرو هشته و اشک ندامت را شفیع خود ساخته بهزاران
ملامت در زمره اولیای دولت انسلاک یافتند و میرزا عسکری بدست
بهادران عسکر اقبال افتاد و چنین فتحی که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند
شد تا پیدا کارساز از پرده غیب روی نمود و سرمایه هزار گونه شادمانی

شد اما خاطر قدسی مناظر از انکدر آن گوهر تاج شهریاری و اکلیل تارک تاجداری
یعنی حضرت شاهنشاهی بغایت نگران بود که بسمع اقدس رسانیده بودند
که این نوبت میرزا کامران آن والاقدر عالی شکوه را همراه آورده است
و باطن اقدس از تورع و تفرق هیچ گونه تسلی نمی‌یافت تا آنکه چون غنچه آن گلبن
گلشن اقبال و سرو چمن سلطنت را بنظر اقدس در آوردند مقدم آن نور دیده را
مقدمه سعادت و اقبال دانسته بر سلامت حال و حصول آمال سجدات شکرگذار
آوردند و از غایت شوق بی اختیار آن نور دیده و درة التاج را در بر گرفتند
و بعد از ادای آداب شکرگذاری بتصدقات و خیرات که شکر عملیست اقدام
فرمودند و دلهای غربا و فقرا و ارامل انام را بفیض احسان و انعام
بدست آوردند و هر یک از بندهای جان سپار را که در رهگذار کامیابی
دیدار آن قرة العین خلافت و به بعنوان جلدوی نیکو خدمتیها بتفقدات
خسروانه پایه امتیاز بلند ساختند و بزبان مقدس حضرت جهانبانی گذشت
که بعد ازین در هیچ یورش ازین نوباوه چمن خلافت جدای نخواهیم کرد
در قدم سعادت اثر او هزاران دولت و میمنت مطویست و درین یورش
این فتح ارجمند از میامن قدوم این گوهر والا میدانیم مقارن این حال
مسرت طراز دو شتر صندوق بار بی ساربان در جلگاه پدید آمد حضرت
فرمودند که هر کس الحال میگیرد کاهمین دو شتر باشد پس خود بدولت
متوجه شده مهار را گرفته فرمودند که شتران را نشانند و بار بگشایند
ببینند که درین صندوقها چیست از اتفاقات حسنه آنکه کتب خاصه پادشاهی
که در جنگ قبچاق از دست رفته بود بتمام و کمال درین چند صندوق بود
دیباچه هزاران شادمانی شد و خواجه قاسم میر بیوتات که آورده زنده

النی

آتش فتنه بود در اشتغال نایره این قتال بآتش اعمال خود سوخت و موجب تسکین
سورت شور و شر گردید و در ان روز بفتح و فیروزی در باغ چار سکاران
مجلس آرای عیش و عشرت بودند چون میامن توفیقات ایزدی ابواب
نصرت گشوده گشت و شور انگیزان فتنه اندوز جزای یافتند بساعت فرخنده
روز دیگر کابل مهبط برکات قدوم گرامی و معمور سعادات جاودانی
شد و در ارک کابل نزول سعادت اتفاق افتاد و مخدرات تتق عصمت سعادت
حضور دریافته شادکامیها بظهور رسانیدند و بعد از آن بطریق معتاد ارم
باغ را بقدوم میمنت بخش طراوت بخشیده در انجا بسرانجام ولایت و رعایت
رعیت و مراعات نیکو خدمت آن تکمیل و برانداختن منافقان دوربه
اهتمام فرمودند و بنا بر یک وحید زردوست و مغل فاقی و مست علی قورچی
را که بکرات از انها حرام نمکی ظاهر شده بود صلاح حال آنها و مردم منظور
داشته بیاسا رسانیدند و همت والا بداد و دهش گماشته معدلت
بر افشاندند و میرزا سلیمان را مشمول شرایف عنایات ساخته رخصت بدخشان
فرمودند و میرزا ابراهیم را بجهت عنایت خاص چند روز نگاه داشته
بعد از تمهید بساط نشاط برافرازی مقدمات مواصلت اختصاص بخشیده
ببدخشان فرستادند و مقرر شد که در زمان مسعود این شایسته عفت
قباب بختی بانو بیگم را صبیه قدسیه خاندان خلافت لوازم انعقاد و ازدواج
دواج بظهور آید و ضمیر جهان آرای بتمشیت انتظام مهام حال و مال داشته
هر کدام از ملازمان عتبه خلافت را بفنون مهربانی شرف اختصاص بخشیدند
اختصاص یافتن موضع جرخ بحضرت شاهنشاهی و تناول نمودن در جشن
بساط آگاهی درین ولا که بتائیدات الهی دارالملک کابل تناول

مقر آرایک سلطنت و مهبط انوار خلافت شد بجهت انبساط خاطر موضع جرغ را
که از توومن لهوکرست نامزد حضرت شاهنشاهی ساخته بان نونهال بهارستان
اقبال عنایت فرمودند کارشناسان آگاه دل ازین عطیهٔ غیبی بفرمان برداری
جرغ خان ده کوس شادمانی برچرخ نهم بلند آوازه کردند و وکالت درخانه
که اعظم تربیتها و اشرف خدماتست بحاجی محمد خان مقرر فرموده اصلاح مزاج
او فرمودند اما از آنجا که او از تنگ حوصلگی بمرتبت شجاعت و مغرور اعتبار
شده بود اندیشهای نادرست او را همواره در زندان غم میداشت
و بپیوسته ناسپاسی کرده خواهشهای دور از کار مستانه بظهور
می آورد و حضرت جهانبانی از علو همت و فراخی حوصله که جهانبانی بیکران
بود میگذرانیدند چه همت خسروان فرمانده کامکار آن بود که نهال وجود
انسان را که دست پرورده صنع یزدانی و نهال برومند جار بخشش تقدیرات
بهر لغزشی از پای نخوان افگند علی الخصوص کسی که در میان اقران بفزونی
عقل یا فراوانی شجاعت یا اعتباری دیگر از صفات کمال و صنایع شریفه
امتیاز داشته اما آن بدگوهر بی دولت از تیره بختی و بیخردی این رازبونی
انگاشته از اسباب مزید جنون خود میساخت و آنحضرت همواره اغماض
نظر فرموده مشمول عنایت و التفات میداشتند و بالجمله دران ایام
سعادت فرجام پیوسته ابواب داد و دهش و اسباب لطف و قهر که سررشته
نظام عالم و عالمیان بان مربوط و منوط است گشاده و جمعیت بخش پراگند
بهای زمانه بوده سریر آرای فرماندهی و فرمان روای بودند میرزا
کامران بعد از شکست از موضع اشترگرام بیدترین حالی حق ناشناسی توان
شمرد و انشرات کافر نعمتی توان داشت باهشت نفر که آن سلطان برادر

خواجه

خواجه خضر خان و بابا سعید قبچاق و تمرتاش انکه و قتلق قدم و علی محمد و جوکی خان
و ابدال و مقصود قورچی باشند از جانب ده نبر خود در اسرایمه در میان
افغانان کشیده و میرزا هندال و حاجی محمد خان و خضر خواجه خان و جمعی که بتعاقب
آنها نشتافته بودند اهتمام لایق در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند
افغانان سر راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند و میرزا با ذلت تمام انکه پیادا
کسی نشناسد جابجا ضرب زده بلباس قلندری خود را بملک محمد مندراوری که از
خوانخانات معتبر لمغانات است رسانید و او حقوق سابق میرزا را منظور داشته در
مراعات احوال میرزا شد و میرزا ازین حوادث که هر یکی نزد هوشمندان تازیانه
ایلت قوی از بهر عبرت گرفتن و از خواب غفلت خود نشتافت و طایفه
از سپاهیان آدم صورت که نه دل حق شناس داشتند و نه چشم حیا سرشت
و همیشه کار ایشان نداشتند و نه چشم فتنه سازی و حیله اندوزی بود از
رایهای او بار کرد و میرزا فراهم آمدند چون این خبر در اردوی معلی رسید اهل
نفاق را بازار گرم ارباب اخلاص را جگر خون شد در چنین وقتی که آتش
آشوب و فتنه زبانه آور بود حاجی محمد خان بی رخصت برخاسته بغزنین
رفت حضرت جهانبانی بمقتضای زمانه سازی و کمال قدر دانی ابجنس حرکت
شنیع را نازخیک انگاشته التفات نفرمودند و بجهت دفع و رفع
میرزا کامران جمعی از ملازمان عتبهٔ علیه مثل بهادر خان و محمد قلی برلاس
و قید رق سلطان و جمعی کثیر از بهادران جان سپار را تعیین نمودند
چون عسکر اقبال نزدیک بمیرزا رسید میرزا خود را بیرون رهای علنگار
و علیشنگ کشید امرا بتعاقب شتافتند میرزا ال عذر و را گذاشته بجانب
افغانان خلیل و مهمند پناه آورده و پریشان روزگاری چند گذرانید و

متفرق شده
کرده بود و چون خاطر اقدس فی الجمله از غرابت میرزا قرار یافت بحکم
فرموده استیناس میرزا سلیمان وازدیاد عواطف خسروانی نسبتی بخاطر اشرف
راه یافت خواجه جلال الدین محمود و عفت مآب بی بی خاطر را بجهت
خواستگاری خانم بیسه میرزا سلیمان بصوب بدخشان فرستادند که این نسبت
بحضرت جهانبانی قرار یابد خاطر از مهم بدخشان مطمئن میشود و میرزا اتفاق
والتیام تارکی استحکام یابد و میرزا عسکری را باو سپردند که بمیرزا سلیمان مقدم
فرستادند او را گرامی داشته در مراسم تعظیم دقیقه فرو نگذاشت و امتثال
امر عالی نموده میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از ندامت
و خجالت بودن این دیار نخواهد قرار نتوانست داد و بزاد و راحله نا
شکیبائی قدم در مرحله این سفر دور و دراز نهاد و در سال نهصد و شصت و
پنج در میان شام و مکه پیمانه عمر او پر شده و مسافت زندگانی اینجا سپری گشت
و میرزا سلیمان این نسبت حضرت جهانبانی را بآمدن مقدسات بیگمان و برسیدن
ارکان دولت و کلان سال شدن آن عفت قباب قرار داده با عرضه داشتی
مشتمل بعجز و انکسار آینده‌ها را باحترام باز گردانید **توجه موکب مقدس جهانبانی**
باطفای نایره فتنه میرزا کامران بار دیگر از آنجا که عادت را
طبیعت خامس گفته‌اند هر که بعادت بد معتاد شد مثل کژدم در نیش زدن
بی اختیار است فکیف جمعی که در نهاد خود بد اندیش و شرارت انگیز واقع
شده باشند و در مزاج ایشان عادت خود مایل گشته حرکات ناخوش خود را
وسیله سزای خویش گردانید و جمعی از افغانان خلیل و مهمند و طایفه از اوباش
که هرگز از بد جدا نتوانند گرد خود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج درآمد
و حضرت جهانبانی که آرام بخش زمین و زمان بوده‌اند فرو نشاندن این شورش را

رسانید چون و تشاده از دیگر بیسه میرزا

ازعبادت وانسه

ازعبادت وانسه عزیمت توجه بر اصل قرار داد و نه خواجه اختیار و میر عبدالحی
را که از مقربان بساط عزت بود نزد بغزنین فرستادند که منشور عاطفت
رسانیده حاجی محمد را از ظلمت بد اندیشی بنور حق شناسی هدایت بخشند
و تا متوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن بمسامع عز و جلال رسید
که میرزا کامران با جمعی از اوباش بی سر و پا قلعه را که نزدیک
چهار باغ در حوالی جلال آباد دست محاصره نموده آنحضرت بآمدن حاجی
محمد خان مقید نا شده بسرعت تمام بصوب جلال آباد توجه فرمودند میرزا
کامران باستماع این خبر از روی سراسیمگی فرار نموده و باز خود را بسر
درهای کوه کشید و از آنجا براه بنگش و گردیز شتافت که شاید خود را
بحاجی محمد تواند رسانید که از بخت برگشته بمیرزا اخلاص یکجهتی داشت و مر
گذشت حاجی محمد آنکه چون ایام بار رسیدن قریب رسید اندیشهای فاسد
از باطن خبیث او بیشتر بظهور آمدن گرفت و فرستادهای پادشاهی را
بحرف و حکایت ناراست و وعده آمدن دروغ رخصت داد
قاصدی پیش میرزا کامران فرستاد که تا چند در کوه و دشت سر
گردان باشند زود خود را بغزنین رسانید تا باتفاق کاری ساخته
آید قضا را بیرام خان که از قندهار بقصد ملازمت روان شده بود به
غزنین رسید حاجی محمد که با خان مذکور توقان بود باستقبال رفته بزبانه
اظهار یکجهتی نمود که به بهانه ضیافت درون قلعه برده قلعه بند نماید و خانان
متوجه قلعه بود و میر حبش که همراه حاجی محمد خان بود و اشارتی بخان کرد
که خان از آن اشارت بر عذر و کید او مطلع شد عذری در میش آورده
فسخ رفتن قلعه نموده و بیرون شهر بر سر چشمه فرود آمد و حاجی محمد را انتظار

الحیل مطمئن ساخته همراه خود بکابل برد و عرضه داشت مشعر بر آمدن خود
و آوردن حاجی محمد ارسال داشت و حضرت جهانبانی چون بدولت شنیدند
که میرزا کامران خود را بکابل کشیده است بسرعت تمام متوجه کابل
شدند میرزا کامران بیک منزلی کابل رسیده بود که رسیدن خانخانان و آوردن
حاجی محمد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانب لمغان کشید روزی حاجی محمد
خواست که از دروازه آهنین بکابل درآید خواجه جلال الدین محمود که حکومت
کابل باو مفوض بود نگذاشت که درون قلعه درآید و سخنان درشت
پیغام داد و آن خیره روی تیره رای را وهم غلبه کرده به بهانه شکار
قراباغ روان شد از کوتل منار گذشته خود را بجا باقوچ قار رسانید
و از دامن کوه بهزادی و للندر بطریق ایلغار به غزنین شتافت مقارن
این حال رایات نصرت اعتصام حضرت جهانبانی که بدفع طغیان میرزا کامران
متوجه کابل شده بود در سیاه سنگ نزول اجلال فرمود و بیرام خان بعز
بساط بوس سربلندی یافت حضرت جهانبانی حکم فرمودند که بشهر کسی در
نیاید که تعاقب میرزا نمائیم تا یکباری خلق خدا از تفرقه هر روزه
نجات یابند لیکن چون خاطر از حاجی محمد جمع نبود اتفاق او جای دولت
برین شد که از حاجی محمد خاطر جمع نموده بدنبال کار میرزا کامران باید شد
آنحضرت بشهر نزول دولت ارزانی داشته بیرام خان را بجانب حاجی محمد
تعیین فرمودند و چنان ظاهر ساختند که تا بطریق مدارا کار ساخته شود
پرده از روی کار برنگیرد و بیرام خان که برادر حاجی محمد را آورده بیرام خان
به تدبیر شایسته او را بجو دردام ساخت و بعد از عهد و سوگند حاجی محمد
در موضع [illegible] آمده خانخانان را دریافت و خانخانان او را همراه

گرفته

گرفته ملازمت آن فرمان روای جرم بخش عذر خواه آورده استعفای
جرایم او نموده و بعد از آن بچهار پنج روز بجانب لمغانات که گریزگاه
میرزا بود نهضت عالی اتفاق افتاد با وجود آنکه بتازگی چندین تقصیرات
حاجی محمد بخشیده بودند آن قبایح خود را ناکرده شمرده باز در فکرهای
تباه تر کام جرات شغفیه بظهور آوردن گرفت و خاطر مقدس را
آزرده ساخت و آنحضرت بخلق عظیم و فضل عمیم در گذرانیدند و چون
رایات اقبال بجلال آباد رسیده میرزا به تنگنهای کنور و نور گل گریخت
و هر کدام از متمردان فتنه انگیز بگوشه خزید خانخانان را با جمعی
کثیر بر سر میرزا تعیین فرمودند میرزا کامران بودن حدود کنور
نورگل بخود قرار نداده بجانب نیلاب شتافت و خانخانان مراجعت
نموده درگه بزمین بوس کامیاب شد و درین وقت نظر بمصلحت
کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجی محمد و برادرش شاه محمد
که در بد آموزی و بی اندامی استاد حاجی محمد بود اند شد حکم کشتن فرمودند
این دو برادر حق ناشناس که در خدمات جز بر مال و اقبال نظر نداشتند
و در حرص و از طریق ناسپاس سپرده و در عوض کالای فاسد خود
فراوان چشم داشته کفران نعمت مینمودند گرفتار او بار خود آمدند
آنحضرت بمقتضای فرط عدالت فرمودند که این خدمت فروشان بد
فطرت در مدت ملازمت بطوع باکره خدمتی که کرده باشند و طوماری
بقلم آورده یکی از حقیقت شناسان بساط ملازمت جرایم و گناهان
ایشان را در کتابت آورده تا میزان عدالت حقیقت احوال این دو بد
سرشت بر عالمیان هویدا گردد و نامه اعمال حسنه ایشان تا نوشته

مانا و از سیئات آنچه در حضور بتحریر آمد دو گناه بزرگ بود که هر یک
از آن باستقلال سبب بستن و کشتن و بی ناموس کردن میشد سبحان الله
یک آدمیست که بنیکو خدمتی سرافکنده و برزبان میباشد که مبادا در راه
خدمت نظرش بر کار افتد یا ساده لوحی را مظنه خدمت فروشی باستیمی
در حق او استوار گردد و هر چند شایستگی خدمت افزونتر اندیشه این
کار فراوان نزدیک آدمیست که ناکرده را بهای کرده میفروشد و بدکاری
را به نیکوکاری آرایش داده و از آبله طراری چشم بر احسان داشته
در مقام خود آرائی میدار سید و چون باین خاصیه حقیقت نفس الامر
بر عالمیان ظاهر شد که این دو بی دولت سزاوار باد افراه بد بهای
خویش اند و وقتست که از خبث وجود ایشان دامن روزگار پاک
شود و نفس بهیمی سبعی را که در پیکره هیولای انسانی ایشان سریان
داشت به بند کشند از بیگانی صورت انسلاخ داده بمحل لایق جای
داده و ایشان زابلک عالی را از خبث طبیعت خلاصی بخشیده و غزنین
به بهادر خان قرار گرفت و تتمه جایگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه
قسمت یافت و آن زمستان در اخذ و پیرو شکار باشتغال فرموده
بزم آرای طرب و ترتیب افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند و در
اوایل موسم بهار که هنگام اعتدال امتزاج عناصر بود و افغانان بی
اعتدال که همواره در اخذ و تمرد سر برداشته فتنه انگیزی و فساد اندوزی
میکردند جمعی بادراک دولت ملازمت و احراز سعادت آستانبوس
سرافراز گشتند و گروهی بوسیله عرایض و پیشکشهای لایق در زمره
اهل اطاعت درآمدند و گرد فتنه و آشوب فرو نشست حضرت

جهانبانی

جهانبانی از راه ماوچ بآب باران نزول سعادت فرمودند و در آن شب
که موکب عالی بنواحی ماوچ بود برف و باران عظیم شد و جمعی را آسیب
رسید و بعد از استیفای سیر و شکار دارالملک کابل مستقر دولت شد
بیرام خان با نتظام مهمات قندهار رخصت یافت و خواجه غازی جهت رسالت
والی عراق و هرات بهمراهی بیرام خان مرخص شد و ولایت غزنین و گردیز
و بنگش و تومان لهوگر بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و قندوز که میرزا
داشت بمیر برکه و میرزا حسین قرار گرفت میرزا هندال بغزنین مرخص
شد و میر برکه بقندوز که میرزا داشت بمیر برکه و میرزا سلیمان رخصت گرفت
وجوه شاهی و آنچه او و خواجه خان قرار یافت بیشتر از آنکه
میر برکه بانجا رسید میرزا ابراهیم قندوز را از محمد طاهر خان بتفسوق
و فسانه گرفته بود و میر برکه گشته بکابل آمد و حضرت جهانبانی خدمات
پسندیده میرزا را شفیع معامله او ساخت انجمال را باو و اگذاشتند
و درین ایام بوسیله خواجه عبد السمیع شاه ابوالمعالی بدرگاه پادشاهی راه
یافته بخدمت سرفراز شد شاه ابوالمعالی خود را بسادات ترمذ
انتساب میداد و حسن صورت او نیک میرزا نان خرامیش را در
اشتباه نیک ذاتی می انداخت و جهانی او بر شجاعت او محمول میشد
و لهذا منظور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانبانی گشت چنانچه عملی
از بدمستیها و از سر بیرون رفتگیهای او در جای خود گذارش خواهد
یافت

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسکین شورش میرزا کامران بار دیگر و شهادت میرزا هندال

میرزا کامران روزی چند در زاویه خمول و گمنامی بسر می برد تا آنکه دیگر

ولا باز خواطر آرمیده از فتنه شور انگیزی او برهم خوردگی پیدا کرده و از
صادر و وارد بمسامع علیه رسید که بانا زمدود و نیلاب مراجعت نموده
باتفاق خضر خان هزاره باش در حدود جوی شاهی سر فتنه برداشته است آن
حضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند و جاگیر او را نزدیک
حکم یورش شد و در اندک فرصتی میرزا هندال بعز بساطبوس سرافراز
گشت و فدائیان حق شناس و نعمت شناسان شکر برای گرد آمدند و
حضرت جهانبانی بعزیمت اطفای فتنه نهضت اعلام والا فرمودند از
استماع توجه موکب عالی میرزا کامران بناکامی خود را بکوه کشید و در
زمانی که رایات اقبال نزدیک بسرخاب رسید سید محمد افغان بیکچی با اکثر
از یکهای اخلاص پیشه بمنصب قراولی اختصاص یافته پیشتر از اردوی
معلی در کنار سیاه آبی که میان سرخاب و گندمک واقع است فرود
آمده بود و میرزا کامران که در خود مقاومت جنگ صف نمیدید
بر او شبخون آورد سید محمد از روی دلیری خود داد دلاوری و مردانگی
داد کارزار مردانه نمود و زخمهای نمایان که طغرای سجل روسفیدی صوری
و معنوی باشد بر داشت و ثبات پای نموده جای خود را نگهداشت
اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج رفت میرزا کا بی نتیجه سراسیمه بازگشت
و بعد از چند روز که موضع چاریار که از تومن نیک نهار است مضرب خیام
دولت شد از آنجا که حزم و احتیاط از لوازم آگاهی است مرحلها
قسمت شده خندق و دیوار بستی سرانجام یافته بود آخر ملکی روز دو
افغان خبر آوردند که امشب میرزا کامران با گروه انبوه افغانان
قصد شبخون دارد حضرت جهانبانی آیین آگاهی بجای آورده هر جا

مردم تعیین فرمودند شب یکشنبه بیست ویکم ذی قعده نهصد و پنجاه و هشت
ربعی از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیاری از افغانان بر اردوی
ظفر قرین ریخت حضرت جهانبانی بر بلندی که عقب دولتخانه بود سوار دولت
شده ایستاده بودند گوهر جبهه عظمت و دره افسر خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی
را پیش خود طلبیدند ملازمان عتبه علیه هر کدام در مرحل خود قواعد حزم
و مراسم شجاعت بتقدیم رسانیدند و پای تمکین مستقیم داشته دست اهتمام
گشادند و آتش محاربه و قتال اشتعال داشت و در اثنای این غوغا و آشوب
عبدالوهاب یساول که در ملچار ما گشته اهتمام میکرد تیری باو رسیده شهید
گشت و همچنین بازار محاربه گرم بود تا آنکه ماه منیر که آیینه وار عالم آرا
از مطلع اقبال سر بر کرده زمین را بپرتو شعشعه جهانتاب روشن ساخت
و نور فتح و نصرت از ناصیه دولت درخشیدن گرفت و سپاه خصم هزیمت را
غنیمت شمرده هر کدام پریشان و پشیمان گوشه و کناره بدر رفت و اولیای
دولت کامیاب و کامگار گشته لوای جمعیت بر افراختند خواطر همگنان
باطمینان همنشین گشته بود مگر ناخوش خبر رو کردن میرزا هندال خراب
آباد جهان را بمسامع عز و جلال رسید عیش باطن تلخ شد و سرور خاطر بحزن
مخلوط مبدل گشت آری رسم این جهان فانی همین است که اگر نفسی
بشادی بر آمده زمانی دیگر دود اندوه از سینه سوختگان عالم
برآرد مصرع فلک چشم از صبح روشن نکرد ؛ که شام از شفق خون بدامن
نکرد ؛ نه شادی را در آن محال مهلتی و نه اندوه را در آن رخصت
اقامتی میرزا اگرچه ازین جهان بی‌ثبات گذاشتنی و ازین سرای بی
بقای گذشتنی در گذشت اما سعادت شهادت دریافته هم نیکنام

ملک صورت شد و هم در عالم معنی بلند پایه گشت زهی اندک پذیر بسیار بخش
که برفتن چنان مستعار چنین دولتهای پایدار بخشید آنحضرت که معدن حق
شناسی بودند از فوت چنین برادری ارجمند المقدار رنجیده و متاثر شدند
که بعبارت و اشارت در نیاید و از آنجا که غرور والا دیده دوربین قرین
روزگار آنحضرت بود از جزع و فزع بصبر و تحمل گرائیده برسمت سرای
رضا و تسلیم چاره کرخود آمدند و شرح این سانحه چنانکه آنکه میرزا هندال
از استماع خبر شبخون اهتمام مرجلها کرده بسر بر استراحت نهاده بود که
غوغای افغانان برخاست در هر مرجلی چندان افغان پیاده هجوم آورده
بود که بلغت در نگنجد و جمعی کثیر از افغانان درون مرجل میرزا در آمدند
شب تاریک بود و میرزا بدفع این گروه سیه روزگار اهتمام می نمود
مردم سراسیمه بخود آری اسپان خود نشتافتند و درین اثنا میرزا
خود روبروی افغانی شد و نورم کوکه و چندی دیگر شرمنده نامردانگی
و خجلت زده بیخدمتی گشتند و کار از تیر و کمان گذرانده بیکی نفس
نفیس او یخته و بزور بازوی همت آن ناعور عدو بر را انداخت و
برادر آن تیره بخت جریره نام افغانی از قبیله مهمند میرزا را اسپ از ملک
تقدیر ساخت بعضی از همراهان میرزا کامران نقل میکردند که آن افغان
بکوه شتافت آویزی که شبستهای خاصه میرزای در آنجا بود گرفته پیش
میرزا کامران بردند آنست که بآنکه این نزدیکی دویده یافته است و تقریر
واقع نموده میرزا را که نظر بران شقاوت او نرافتاده دانست که قضیه چیست
دستار بر زمین زد که میرزا هندال بشهادت رسیده است القصه روح
میرزا در آن شب بنا دانستگی بعدم آباد شبگیر بلند گرد و همان طور

تابش افتاده

تابش افتاده بود درین اثنا بعضی از نوکران میرزای مرحوم برگشته می آمدند
که خواجه ابراهیم بدخشی را بنظر در آمد که آنحضرت افتاده قلماقی سیاه در بر دارد چون
شب تاریک بود و شورش باقی چنانچه باید متوجه نشد باز بخاطرش رسید که
میرزا هندال جبه سیاه پوشیده بودند بر میگردد ملاحظه میکند میرزا را می
شناسد از روی صبر و آهستگی که شعار خردمندانست میرزا را بر داشته
بخرگاه ایشان آورده و در آنجا بدربانان سپرد و از حسن تدبیر در
اخفای این واقعه چنانکه کوشیده تا در چنین شورش و آشوب علم
اورا خوشوقت وجره دست نشوند و او پیای دولت بیدل و
خاطر شکسته نکردند و اظهار کرد که میرزا تردد بسیار کرده اند و ضعیف
دارند بقدر زخمی رسیده کسی درین نواحی شور و غوغا نکند و خود بر بلند
بر آمده از جانب میرزا اخبار گشادی فتح می رساند و بر خاطر اشراق پذیر
حضرت جهانبانی پرتو ازین معنی تافت القصه تابوت میرزا را در حوی
شاهی بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند و در گذرگاه نزدیک
بمرقد مقدس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پایان پای آنحضرت مدفون
ساختند و ملا فرح زرگر از مصاحبان میرزا بود مرثیه گفته مطلعش اینست
بیت شبی خون جگر بر مردم چشم شبخون زد ❊ سپاهی دید از آمد شد
خون خیمه بیرون زد ❊ و این تاریخ نیز از دست اهنال محمد شه فرخنده
لقب یافته ز قضا شهید شد در دل شب ❊ شبخون شهادتش چو گردید
سبب ❊ تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب ❊ و میرامانی منجم بطریق
نوادر تاریخ گفته که ❊ سروی از بوستان دولت رفت
ولادت میرزا در نهصد و بیست و چهار بود و درین باب گفته اند

کوکب برج شهنشاهی بود و تاریخ سال و حضرت جهانبانی روز دیگر از آنجا
بهود نزول اقبال فرمودند که خاطر جهان پیرای یکبارگی از شورش
فتنه سازان فارغ ساخته دار الملک کابل را بفر موکب عالی قبة الامن
و امان سازند

اختصاص ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهی و ارتفاع منزلت بعضی مستعدان دولت بخدمت والا

چون آثار بزرگی و فر فرمان روای از پیشانی نورانی آن نوباوهٔ شجرهٔ سلطنت
و اجلال و گلدستهٔ حدیقهٔ خلافت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی از صغر سن
و ریعان حال ظاهر بود درین زمان که از عمر ابد پیوند آنحضرت سال دهم
بود جمیع ملازمان میرزا هندال را با تمام محال جاگیر میرزا از غزنین و غیر
آن نامزد حضرت شاهنشاهی فرمودند تا ورزش فرمان روای نموده
در ضبط و ربط مردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و التیام
این مشاغل خردی استعداد آرای کل باشند و از غرایب قضایا آنکه
پیش ازین بچند روز در تنگنای اردو جای که در ملازمت حضرت
جهانبانی سوار دولت میرفتند دستار آن نور دیده دولت که
افسر تارک سعادت کونین تواند شد جای خود گذاشته بود میرزا
هندال حاضر شده از کمال اعزاز تاج بختیاری خود را در ان ازدحام
عام از سر خود برگرفته بر فرق فرقدان سای آنحضرت نهاده بود
دوربینان بارگاه جلالت ازین سانحه تفاول حسنه ایام تاجداری
و فرمان دهی شاهنشاهی را از دیگ شمرده مسرت پیرای خاطر
بودند حق جل و علا از یمن این خجسته عمل میرزای فرخنده مال را
بدرجه شهادت که عمر باقی و عیش ابد عبارت از آنست سربلند گردانید

و حضرت شاهنشاهی که نور پرورد الهی اند در گرد آوری دلهای مردم
چنان آثار بزرگی مهربانی و قدردانی و آدم شناسی بظهور آ
آوردند که آن مردم را غم میرزا هندال از خاطر برآمد و بمرتبهٔ اعلی
جاوید کامیاب شدند

الهی تا جهان را آب و رنگست ∴ فلک را دور و گیتی را درنگست
متمتع دار شه از عمر و جوانی ∴ زهی چه افزون بود که زکامرانی
و عمدهٔ ملازمان میرزای مغفور که در ملازمت حضرت شاهنشاهی
بوده در سلک پیش قدمان راه اخلاص منتظم گشتند اسامی
گرامی ایشان بدین تفصیل است ∴ محب علیخان ∴ ناصر قلی
خواجه ابراهیم ∴ مولانای عبد الله ∴ آدینه تغایچی ∴ و
سماعیل قرقوبچی ∴ جان محمد قبای ∴ و تاج الدین محمد بابر بیگی
و تیمور تاش ∴ و مولانا نانی ∴ که ثانی الحال بخطاب سرافراز
گشته بود و مولانا بابا دوست صدر که میرزا باو توجه تمام
داشتند و میرجمال که آن نیز از نظر کردهای میرزای بود دیگر
خالدین دوست سهاری بابا دوست هم از ملازمان میرزا
بود لیکن چون در قانون ترتیب هیچ چیز بهتر از صحبت بد عاقبت
اند او را از جنت طینت همراه نساختند و محمد طاهر خان اگر چه
از قدیم در سلک ملازمان میرزا بود اما بواسطه آنکه قندوز نتوانست
نگاهداشت مردود نظر حقیقت بین شد و درین یورش سعادت
همراهی نیافت و چون درگاه این فروغ بخش گیتی غبار جو هر
انسانیت ازین مردم هر که نیک سیرت پاک طینت خبر نهاد بود

کارش روز بروز بهتر شد و بمقاصد عالیه خورسند و امید چنانست که دولت
نشانه نیز فرخنده عاقبت و نیک سرانجام باشد و هرکه بدگوهر
بود پرده از کار برداشته شد و کارش بجای رسید که موجب
عبرت جمیع بدبختان غفلت گشت و چون موضع بهبود مخیم سرادقات
اقبال شد قلعهٔ مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهی
برای استحکام مبانی نمایند و خود بدولت و اقبال پیوسته در امداد و
کامیاب نصرت ایزدی بودند از احوال میرزا کامران متفحص گشتند
و قریب پنج و شش ماه آن سرزمین جلوه گاه موکب عالی بود و میرزا
از بی استطاعتی هر روز میهمان قبیله میشد و هر شب بزمین
داری پناه میگرفت و از منقصت فطری در حجاب پندار
مانده و از سعادت ملازمت و موافقت حضرت ولی نعمتی
محروم بوده همواره اندیشهای فاسد و خیالات محال بخود راه
میداد و درین ولا طایفهٔ ظاهربینان که در ملازمت و خدمت
شاهنشاهی بودند از دانش آباد باطن غافل بوده بعلاحضرت
شاهنشاهی بحضرت جهانبانی نوشتند و آنحضرت با وجود آگاهی
و دریافت نور باطن حضرت شاهنشاهی نظر بر نشاء انسانی بر آنحضرت
منشور رعایت فرستاده و مزید نصایح و مواعظی که مدلول آن
محض رأفت و عاطفت منصب ابوت باشد نه بروجه تنبیه
و احتیاط رقمزدهٔ کلک عنایت فرمودند چه تربیت
یافتهٔ دبستان ایزدی را به نصیحت جهانبانی چه احتیاط و غذا
پرورد را بامثال این بند نامها چه رجوع و دران منشور

عطوفت

عطوفت این بیت شیخ نظامی مسطور بود بیت غافل منشین نه وقت
بازیست ٭ وقت هنرست و کارسازیست ٭ اول پیش ملازاده
ملا عصام الدین درس میخواندند آخوند چون بعشق کبوتر مشغوف خاطر
بود ملازمان عتبهٔ حضرت شاهنشاهی ازین آخوند شکایت کردند آنحضرت
او را معزول فرموده خدمت تعلیم صوری را بمولانا بایزید فرمودند
و او باین خدمت اهتمام داشت لیکن چون ایزد جهان آرا این
ادب پرورد خاص خود را نخواست که بعلوم صوری رسمی آلوده گرداند (است)
خاطر او را ازین داعیه پرداخته متوجه کار نمیساخت و ظاهربینان تقصیر آن
ارباب تعلیم فهمیده ازین طبقه شکایت داشتند و آن مردم چون خیر
اندیشان و ظاهربینان نیک ذات بودند سخن شکوه بدرجهٔ قبول نمیرسید
تا آنکه درین ولا از پرتو اشراقات الهام ربانی چنان بخاطر رسید که بجهت تعلیم
آن ادب آموز مکتب ربانی بخاطر قرعه در میانه ملا عبدالقادر و ملازاده
ملا عصام الدین و مولانا بایزید انداختند تا نقش دولت بنام هرکه برآید
او در آخوندی متفرد بوده بسعادت این خدمت سربلندی یابد قضا را
قرعهٔ سعادت بنام ملا عبدالقادر افتاد و فرمان مطاع بر عزل مولانا بایزید
و نصب مولانا عبدالقادر برین خدمت شرف ارتفاع یافت بر خردمندان
دقیقه شناسان پوشیده نیست که تعیین معلم در کار ارباب رسوم
دعاوی است نه از قسم الکتاب بکمالات و اگرنه دانش پرورد ایزدی
بتعلیم از مخلوق و توجیه بسبق چه نیاز و لهذا هرگز خاطر اقدس و باطن مقدس
متوجه تعلیم صوری نبود و عمده حکم و مصالح بی مثل آنحضرت بحرف آموزی
رسمی آنکه در زمان ظهور انوار فیوضات غیبی بر جهانیان ظاهر شود که دریافت

بلند این خدیو زمان آموختگی و ساختگی نیست داد الهی است که تکاپوی بشر را
دران مدخل نبوده و آنحضرت دران زمان به بخت وری ظاهری و فراوانی
دولت صوری اختصاص داشته از اظهار کمالات معنوی خود تجاهل
عارفانه نموده اکثر اوقات ببازی می پرداختند و در نقاب خفا کار
هوشمندی کامل میکردند بطوری که دوربینان روزگار را بران نظر نمی افتاد
از انجا که همت بلندنهمت نقاب کمال خود را از امور عظیمه ظاهری میساختند
و دل در کاری می بستند که اگر پیش اهل ظاهر حسن آن هویدا نمی بود اما اهل
معنی از ان حکمتها می دریافتند از ان جمله پیوسته بر خلقت شتر عجیب فطرت
نظر گماشته تفرج گری عجایب قدرت می کردند و در شکل و شمایل اعجوبه بر شتر
که بزرگترین جانوران آن سرزمین است نظارگی و تماشای می بودند
و در اطوار سلوک درویش نهاد از اوان بارکشی و بردباری فرط
رضا و تسلیم و کمال اطاعت و انقیاد و اگرچه مهارش بدست کودکی باشد و
قناعت بر خار خوردن و صبر کردن بر بی آبی اندیشه‌های معنوی در صورت
بازی و بیهوده مجازی میفرمودند و همچنین جل خیال بر عشرت اسب
تازی که اعظم اسباب ریاست و سرفرازیست مایل کمال می شدند و گوی
کمالات و هنر برد از میدان صوری را بچوگان اهدا و قدسی و ترتیب
ازلی میربودند و گاه از بالکنیهای همت در فضای هوای
حق شناسی و هوس کبوتربازی بخاطر ملکوت مناظر آورده
جهت دلربای دلهای رمیده دانه می انداختند و از شوق و وجد
ظاهری این فرقه بال و پر بهم اجید ذوق شهودی ارباب کمال
بی برده شوق پرواز عالم معنی می بودند و از طیران

اوج علو دل

اوج علو دل بر بلند پروازیهای تیز پران سمای تقدس داشته در لباس بازی
کار عبادت سبحانی میفرمودند و گاه به پیک دوانی میل فرموده بکار نفس پرداختند
بصورت سبکبازی بود و بمعنی نفس آرای نظاره دل پیک بسته بودند و بباطن در
اخلاق ملکی و حاضران بساط را راهبر میگشتند و هرچند بیکاری تکاپو میفرمودند
خود را بلباس ارباب ظاهر مبتدا ساختند اما خوشبویی و روشناسی را نتوان
پوشید همه پیوسته فر ایزدی از ناصیه سعادت پیرای آنحضرت می تافت
و شمایل هیولای صورت و معنی از چهرهٔ نورانی آن برگزیده حق هویدا بود
روزی بدامن کوه سفید بشکار اشتغال داشته بدست هر یکی از خدمتکاران
نزدیک سگان شکاری سپرده بودند که تفاول بشنند و چند برا بالای
کوه تعیین فرموده بودند که آهوان را رانده بپایان آرند و چون بقراولان
رسید جمعی که به پیک نفس شوم گرفتار بودند از کوتهی دریافت معنوی صورت
را پیش نظر داشته بخوردنی مشغول شدند و سگان را بوقت خود نگذاشتند
چون بحقیقت معامله آگاهی شد سلطنت معنوی در جوش آمد و حکم فرمودند
که گردن آنها را چون سگان بطناب بسته در تمام لشکر بگردانند و چنان
بر بستند فهمیدند که کهن سالان کاردیده انگشت حیرت در دهان ماندند
چون این واقعه بسمع اقدس حضرت جهانبانی رسید خاطر اشرف انبساط
عظیم یافت و فرمودند که عنقریب بسلطنت عظمی رسیده کامیاب دولت
جاودانی میشوند شاهم خان جلایر میگفت که روزی حضرت جهانبانی بمن
حکم فرمودند که رفته خبر بیار که آن نونهال بهارستان اقبال بظاهر چه میکنند و در
چه کارند چون رفتم دیدم که بر بستر استراحت آسوده اند روی نورانی انکشف
بغایت شکفته است و بظاهر چنان مینماید که بخواب رفته اند و در باطن با مقدسان

ملاء اعلی در گفت و شنود و دست مبارک ایشان گاه گاه بجنبش می در آید چنانکه از آثار
شهود و در حالات مواجید بظهور میرسد و گاهی در بیان حال از زبان گهر فشان سخن
بظهور می آید که ان شاء الله سبحانه خلاصهٔ معموره عالم را در حیطه تسخیر در آرم و حاجت سکندر
هفت اقلیم بر آرم خان مذکور میگفت که چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوش
هوش رسید فزون از گفته حیرت شدم و هیبتی عظیم در من کار کرد آنجناب نواب ... ایستاده
گوشه رفته متحیر بودم و چند مرتبه بدستور مذکور حرف بر این نمودند و در این
ایام وضع پسندیده آنحضرت از کمال دوربینی و بلند فطرتی چنان بود که هر گاه کسی از خوبی
اندیشان تیره رای که جز سود و زیان خود نشناسند بلکه سود خود را در زیان خود دانند
اظهار کردی که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شوند با فرمان روائی زمان کردند بغایت ناخوش
می آمد و حرف میزدند که اینها بعقل ناقص خود خود را دولتخواه میشمارند حاشا که از دولتخواهانه
و دولتخواهی خبری داشته باشند بشعار رشدن حضرت جهانبانی بد دین می اندیشند و سود
و دنیای مرا در زیان دین می اندوزند بلکه آتش بی دولتی و غایت اندوخته سر شور افزای
دارند چه سعادت دینی و دنیوی فرزندان آنست که همیشه نیت و خواهش در احوال
شان در آسودگی پدر بزرگوار مصروف باشد و درازی عمر و آرامش خواهند که در اتباع
مجازی در رتبت حافظ نباشد و در حقیقت با خدای حقیقی چگونه زیبنی نموده باز زند
و طینت پاک و نیت درست این بزرگ صورت و معنی را و بالجمله بزرگی و بختیاری
انظر بوده و بود و دانشت و نجابت آنحضرت می درخشید اگر بزرگان تجربه آموز
بسی فکر و نظر در باشند و بدست آرند این درستی یافته نظر ایزدی را با دونی توجهی
در بدیهه میسر بوده و هر دانش و حکمتی که آموختگان و ورزش کنندگان را بدشواری فراهم
رسد این مظهر غرایب قدرت را بی تامل و تفکر دست می داد و حکمت یا لوبنیا
خوان بوده و تا هنگام ظهور خلافت در مظاهر و مکامن متنوعه محتجب و مختفی بوده

همواره درین حصن معنوی و حرز الهی از وصمت مکر و کید بدخواهان ایمن زیست میکردند

چون در موضع بهسود موسم زمستان بآخر

رسید و صولت سرما باشتها پیوست و معلوم شد که میرزا کامران با معدودی در قبایل
افغانان بسر میبرد و اکثر امرا بر این شدند که اکنون میرزا قوت مقاومت و قدرت
منازعت ندارد و مناسب دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جان سپاران کارداران
را گذاشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف سازند و فرقه از دو در میان
بساط قرب معروض میداشتند که چون هواها رو باعتدال نهاده اگر رایات نصرت
ارتفاع نهضت نماید و قبایل افغانان تاخت و تاراج روند در این مصلحت وقت
خواهد بود تا این گروه بد اندیش که مایه فتنه و فساد و ذخیره تغب اصلی نمایند بصوب کابل
توجه فرمود میرزا از صلاح اقبال و دولت هم میرزا کامران که درین طوایف پنهان میگردد
و اسباب تفرقه را اماده می سازند بدست می افتند و هم بیخ آشوب منازعان دیگر کنده
می آید حضرت جهانبانی این رای قوی تر نموده این شق را بر مراجعت رجحان داده
بدرقه فتح و نصرت سوار شدند و دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبایل ارباب ضلال
ریخته غبار ادبار در مفارق اعدا افشانند جمعی از بهادران مشهور و تیغ گذاران
چراغ مثل محمد خان جلایر و سلطان محمد قواق و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی و اباشلی سلطان
حسین خان مقرر فرمودند که پیشتر گروند و دران شب بعد رود روانی قوت
و راه دور بود بجهت آسایش خدم و حشم در میان راه فرود آمدند و سحرگاه
سوار شده متوجه گشتند چون قبایل جابجا پراکنده فرود آمده بود معلوم نمی شد
که میرزا در کدام قبیله باشد در اثنای این تردد باسم علی قلیخان و بابا جوجی
که از جانب میرزا کامران پیش ملک محمد مند راوری میرفتند بدست اولیای

دولت افتادند از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است ایشان علی
سایلان را در غلط انداخته غیر قبیله که میرزا در انجا بود نشان داد و بابا کفت او در آن قبیله
نمیدانند که حجی میکوید میرزا در فلان قبیله است و من بیرکرده ام در اول صادق صبح
بیشتر وان رکب دولت بنواحی ان قبیله رسیده تاخت و تاراج برده و چند
وجمعی کثیر را بوحشت اباد عدم فرستادند و زن و فرزندان قوم فتنه بنیاد
در بند کردند و در خیمه که میرزا بخواب رفته بود چندی از بهادران در آمدند
و شاه قلیخان تاریخی از ندیمان اسمعیل است که در انیده آن خیمه بود و دم
دو دو کس دران خیمه بوده اند یکی بدست افتاده و دیکری بعد اهتمام خود را بیرون
انداخت چون پرتو صبح در پرده دری آمده ظاهر شد که بدست افتاده
بیک موکت که میرزا با او رابطه نظری بود و میرزا بدر رفته بود و چندی از
افغانان او بمثل شیخ یوسف کرانی و ملک سنکی و چندی دیکر بچنک ایستادند
وخاک سیاهی بروزکار خود کرده رو بکریز نهادند و اسباب و اموال بدست اولیای
دولت افتاد و پیشتر ازانکه رایات اقبال برسد فتحی چنین روی داد و میرزا
بخود قرار بودن الخدوو نداده متوجه هندوستان شد و چون خاطر اشرف
از تادیب اهل تمرد و تنبیه ارباب عصیان فراغ یافت و بعنایت ایزدی
فتحی عجیب که مقدمه فتوحات تواند شد میسر آمد ازین سرزمین ظفرآیین در استسلام
مراجعت نموده بمنزل بهسود و رود اقبال فرمودند و چون بیقین پیوست میرزا
بجای که بیتر او از ناسپاسان حق ناشناس تواند بود برآمده متوجه هندوستان
شده است حضرت جهانبانی ازان منزل بسعادت کوچ فرمود و بباغ
که بهار چمن آرایش طرب فزای خواطر و صفا بخش نکارستان بود وطن توکت
بزم افروز مجلس جاه و جلال کشتند چون ایام شکوفه بود آغاز کوکبه بهار و طراوت

خیابان

خیابان و لطافت جویبار کرکث رضا بر جمعی از مخصوصان را که بر کل علی قلی اندرابی
بدار الملک کابل فرستادند که شکوفه بهارستان اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را
باتفاق مخدرات سرادق عصمت و مطهرات سرادقات بحضور اقدس آورند و تماشای
شکوفه بدایع نوبهار و مطالعه صحایف کلزار بیشتر برده شاهزادگان نقشبند ازل
که نکاشته ایشان شکر نعمت دهند و در اندک فرصتی حضرات رفیع الدرجات
محفوف حضور و سرور در رود و سعادت فرمودند و آن حضرت شکر مواهب
نامتناهی که مستجاب مزید نعم منعم حقیقی است بجای آوردند و بعد از بسیط بساط
انبساط و افراط شوق عنان توجه منعطف داشته بمسعودترین ساعتی بدار الملک
کابل نزول اجلال فرمودند

چون حضرت جهانبانی روز بروز لایح رشد و کاردانی
از ناصیه اقبال حضرت شاهنشاهی در افزونی می یافتند درین ولا که زمان ایشان
روزکار بود و رای جهان آرای مصحب الیهام ربانی این تقاضا فرمود که آن نوباده
چمن خلافت را اقطاعی باشد و چمن خلافت جلیله بظاهر روزی چند از خود جدائی تجویز نموده
بزرکی این کوهر والا کرفته اید و هم فراخی حوصله سپهر وسعت معلوم همکنان شود
هم در او ابتدا فرمان روائی ورزش بهم رسد چه در هنکام صغر سن انکاه در ایام جدائی
هرکه بهوشمندی ایشان دخود جت در جمیع اطوار سلوک بنوعی که شایسته بزرکی خود را
منظور نداشته بمجردان و مسکینان طریق نصفت و معدلت بسر برد و باتصال معنوی
اکتفا فرموده از دوری صوری ملول خاطر نباشد و این آن ذات بدیع کوهر یکتای خلافت
تواند بود و چون جلایل صفات آن کوهر از وجه پیشانی مظنون بل متیقن بود در اوایل
سال نهصد و پنجاه و نه هلالی حضرت شاهنشاهی را بدولت و سعادت بغزنین فرستادند
الکه خان و خواجه جلال الدین محمود و تمام ملازمان میرزا هندال و دیکر یورش مسعود

ملتزم رکاب دولت اعتصام بودند سررشته سرانجام جمیع مهمات صوری
برای رزین خواجه معظم مفوض بود و مدت شش ماه با کاهلی و تنگ دماغی گذرانیدند
و چون پیشوای صورت و معنی از ناصیه اقبال ظاهر و لایح بود و همواره اعمال پسندیده
خصال ستوده که درین بزرگی از سال خوردان جهاندیده بدید نیاید از آن
جوان بخت فرخنده طالع بظهور می آمد و پیوسته به نیت درست
از حق پرستی گرد دلهای گشتند و همواره بگرد آوری پراگنده دلان سلسله ارادت
توجه عالی می گماشتند و پیوسته در استرضای طایفه که در شهرستان تجرید
تفرد علم عظیم داشته در تهذیب اخلاق و شناخت ایزد کار اجتهاد و بر پیشه
راه فقر و فنا پیش گرفته اند و از راحت و الم و مدح و ذم اهل عالم بیگانه گشته
معامله خود را با یکتای بی همتا درست کرده اند آهنگ میفرمودند و در غزنین
در آن زمان بابا بلاسی از مجذوبان حق شناس مستغرق بحر شهود و دوام
محو استغراق بوده در کنج عزلت و زاویه خمول بسر می برد و مکرر بدیدن او
توجه میفرمودند و آن راست بین کارخانه تقدیس پیشوای صورت و معنی
از سواطع پیشانی مطالعه نموده به پادشاهی ظاهر و باطن تعظیمها میفرمودند و بشارت
طول بقا و مژده های علو مراتب میداد و چون خاطر اقدس از سیر و شکار غزنین
نزدیک بود که فراغ یابد بموجب اشارت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بمستقر جاه و جلال دولت و سعادت مراجعت فرمودند سبب طلب
آنکه حضرت جهانبانی پیوسته در کابل انتظام بخش مهمات بودند و اوقات
گرامی تقسیم و توضیع فرموده هیچ از روز و شب به بطالت و تعطیل صرف
نمیساختند و با وجود داد بخشی و دلجویی شکسته دلان و بیچارگان
و بار سلطنت بملاحظه مزید شوق و انبساط به سیر و شکار نیز توجه

میداشتند روزی بحدود قمرکه موضعی است از مواضع دلگشای کابل بعزم
شکار سوار شده بودند حسب تقدیر از اسب جدا شدند عنصر مقدس آنحضرت
آزردگی تمام دریافت از آنجا که هوشمند قرین دولت و ارجمند بخت
از روی حزم و عاقبت اندیشی منشور طلب حضرت شاهنشاهی در ساعت
غرا اصدار فرمودند و بقدوم میمنت آثار آن قدسی نژاد
که جمیع سعادات در قدمش تعبیه نموده اند عنصر قدسی آنحضرت را
کمال صحت و عافیت کرامت شد

در زمستان اوایل سال نهصد و پنجاه و دو حضرت
جهانبانی را عزیمت بنگش روی بصمیم گشت که الکه و دهنیت کابل قبله اقبال
و در ضمن این نهضت تنبیه سرکشان آن دیار و تقویت لشکر فیروزی
اثر نیز مطلوب ضمیر جهانگشای بود و نهضت خجستگی و فرخندگی
سرور و فتوحات غیبی منظور کرامات ازلی حضرت شاهنشاهی را
درین یورش دولت افزای چون اقبال قرین خود ساخت بکابل
گردیز و بنگش نهضت فرمودند و طوایف افغانان متمرد تنبیه وافی
شایسته یافتند و اموال و اسباب بدست سپاه نصرت اقتران افتاد
اول قبیله که تاخت رفت قبیله افغانان عبدالرحمانی و آخر افغانان
برمزیدی بود و بعضی افغان که از حق ناشناسی کمان دانایی
بر خود کرده در اضلال گمراهان بود و از صدمات افواج قاهره
پادشاهی فرار نموده با جمعیت خود بدر رفت منعم
خان و جمعی کثیر که از جلال آباد متوجه موکب عالی بودند دو چار او

جمیع اموال و اسباب و نفیسهٔ این دودمان گشت و خود زخمی
گریخت و در اثنای زد و گیر و تاخت و تاراج وکلای سلطان آدم
گکر که پسر و سردار گروه گکران بود عرضه داشت او را در درگاه فلک
عزت بار یافتند مضمون آنکه میرزا کامران پریشان
و سرگردان باطرف و آمده است و مرا که هوای دلخواهی درست
نمیخواهم که میرزا بر افگاری اوقات بسر برد اگر اشعهٔ دو مخیم اقبال
اقبال گرد داور اشرف بساط بوس مشرف سازد جهت تدارک
جرایم گذشته ملازم عتبهٔ دولت گردانم خود بلزوم بندگی
بجای آرم پوشیده نماند که گکر از طوایف بسیار است و در جنب
اتک بهت و سند توطن دارند در زمان سلطان زین العابدین
کشمیری ملک کدنام از امرای غزنین که بحاکم کابل نسبتی داشت
آمده بود در این جا را از تصرف کشمیریان گرفت بعد از و ملک
کلان پسر او جانشین پدر شد و بعد از او پسر نام کلانی ابوس
خود یافت و بعد از و تتار ناظم قبیلهٔ خود شد و او را بشیر خان
افغان و سلیمان پسرش تارقت عظیم روی داد و خود را
ابتیان این دودمان پیداست چه در زمانی که حضرت گیتی
ستانی فردوس مکانی تسخیر هندوستان فرموده بودند در ملازمت
حضرت آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود علی الخصوص
در جنگ رانا سانگا جانفشانی نموده و او را دو پسر بود سلطان سارنگ
و سلطان آدم و بعد از سارنگ کلانی آن گروه بسلطان آدم
رسید و پسران سارنگ کمال خان گکر و دیگره متابعتی بنفاق میکردند

القصه

القصه متقارن ایلچی سلطان آدم گکر جوکی خان که از خدمتکاران
نزدیک میرزا ابن کامران بود زمین بوس نموده عرضه داشت
میرزا مشتمل بر حرب زبانیهای ناپسندیده گذرانید محرر این مجموعه
هوشمندی ابوالفضل که مباشر سوید وقایعات این دودمان
کرامت است چون همت در شرح احوال و نشر اخبار دولت
برای حضرت شاهنشاهی بسته و از جهت سیر الشته لبالب
این داستان گرامی از آدم تا این دم که عهد ولی عهد عالم است
ارسلیهٔ علیهٔ این دودمان خلافت بطفیل می آرد ذکر
مجملی از ناکامی میرزا کامران و نزول مکافات یافتن او از
کردار خودش ناگزیر است اگرچه این شرف نامه را پایه
از آن بلندتر است که امثال این امور در آن اندراج یابد
اما برای بیدار کام بینش و نشیب و فراز آن شدن ناگزیر نخی
آرامیت برسم مستمعان این سوانح غیبی که هر یکی
از آن دغدغهٔ برقدرت است پوشیده نماند که چون میرزا کامران
دران معرکه که در پیش بلاع شکست یافته بهزاران
تک و پوی خود را از دست تیغ گذاران صف شکن خلاص یافته
بدر رفت دیگر نخود قرار بودن نداد و از تباهی خرد که نتیجه
حق ناشناسی است با وجود چندین ادبارات که هر یکی
هادی شاهراه سعادت تواند بود خود را بجلال مستان همچنین
خدیو مهربان بسیار بخشی نرسانیده و درین هنگام
که بایستی گروه ندامت و پشیمانی بر چهره احوال او تشنیع

وبوسیلهٔ عجز و خجالت خود را باستان‌بوسی مشرف
ساخته تدارک تقصیرات نمود و از بخت واژگون
متوجه هندوستان شد که پیش سلیمخان پسر شیرخان که بغرور
نخوت ذاتی از بادهٔ غفلت سرخوش غرور و رائحهٔ شقاوت دماغ
بود رفته کومک ادبار خود آورد و سبحان الله چه غفلتهایی
که بدبختی جانی خود رجوع کرده که کار چنین دولت بزرگوار
شاه پر زور و خوار رهیها بخود قرار داده پیش او رود
و خواهد که بمددکاری او باولی نعمت خود ستیزه کاری
نماید کوتاهی سخن آنکه اندیشه‌های نادرست میرزا بدین
آورد و با معدودی راه هندوستان گرفت و از نواحی
خیرشاه بداغخان را پیش سلیمخان فرستاد و او در حوالی
قصبهٔ بن از قصبات پنجاب بود که فرستادهٔ میرزا آنجا
رسید و ادای رسالت نمود سلیمخان التماس مرام میرزا
را از حوصلهٔ خویش افزون دانسته مدارای پیش گرفت
و جزوی خرج مصحوب راه آورد آن ساخت و قرار داد
که همان حدود بوده انتظار برند که کومک از دنبال میفرستم
و خزینه تعیین میکنم هنوز فرستادهٔ میرزا نرسیده
بود که علی محمد اسب را نیز پیش سلیمخان روانه کرد تا بعد از ادای
سخن که کوتهی از آن لایق چون میرزا بیک کروهی بن رسید پذیره
خود آوازخان و مولانا عبدالله سلطانپوری و جمعی از
امرای باستقبال فرستاده و بر دوستی که لایق دشمنان و بیگانگان

درگاه نباشند میرزای ناعاقبت اندیش آن سرگروه افغانان
ملعون دریافت همراهان میرزا بابا کوچک بوده ملا شفاهی و بابا سعید قبچاق
و شاه بداغ و عالم شاه و درحمن قلیخان و صالح دیوانه و حاجی
یوسف و علی محمد اسب و تمرتاش و غالب خان و ایدال کوکه و جمعی دیگر
از ادبار یافته‌های روزگار که نامهای اینها نابرده به و چون کردار
حق ناشناسان و اندیشهٔ کافر نعمتان بر صواب نیست و عاقبت
وخیم دارد هرچه این گروه را پیش آمد نتیجهٔ اعمال ایشان بود
میرزا از بدسلوکی این گروه سیاه دل آزرده بود و همواره
در خلوات شاه بداغ را که تحریض و ترغیب در آمدن کرده بود سرزنش
کردی و چون سلیمخان خاطر از مهمات پنجاب جمع کرده بجانب
دهلی روان شد میرزا را بحکم نگاه میداشتند و بنوبت
اظهار رخصت میکرد و صورت نمی‌بست بمواعید نادرست
همراه گرفته روان شد باندیشه آنکه در یکی از قلاع حصینه
هندوستان متعینه سازد میرزا از کومک مایوس
و از رخصت ناامید چون دانست که حال چیست اندیشه
گریختن بخود قرار داد و جوکی خان را که از معتمدان میرزا بود پیش
راجه بکهو که در دوازده کروهی ماچیواره بود فرستاده در استخلاص
و استعانت زده او فرستادهٔ راجه اینک پیش آمده
بجای میرزا قرار داد و روزی که سلیمخان از آب ماچیواره
گذشت میرزا در جامهٔ خواب خود یوسف آفتابچی را گذاشته
بابا سعید قرار داد که تا زمان دراز خبری میخوانده باشی تا مردم

وانند که میرزا او رخوابت وخود تغیر لباس داده
و برقع برو افکند از طرف سرا پرده بدر رفته
بجامن قرار داد و شتافت و راجه اورا بآیین لایق
دید و چون خبر آمدن لشکر تجسس میرزا شنید پیش راجه
کلور که در آن نواحی محکمترین محال بود فرستاد و جمو
او نیز بواسطه مراسم اسلام از دشمنان خود میرزا را بدرقه
داده بجانب جمو روان ساخت و راجه جمو از دور اندیشی
نیستن وارانه میرزا را نگه داشت که بولایت
او در آید میرزا سراسیمه و سرگردان متوجه ولایت
مانکوت شده و نزدیک بود که انجا گرفتار گردد
باز تغیر وضع کرده در لباس زنان بهمراهی اتفاقی
که اسب جلاب بود بجانب کابل روان شد
و باندیشهای ناصواب سلطان آدم گکر را دید
گرشاید این جماعه را بخود متفق ساخته کار
ناساخته از پیش برد و او دولتخواهی درگاه را منظور
داشته بلطایف الحیل میرزا را پیش خود نگاه داشت
و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاد و میرزا
نیز چون علامات نومیدی از چهره احوال این الوس
مشاهده نمود ناگزیر براه گریز شتافته از راه
احتیاط عرضه داشتی چنانکه گذارش یافت
ارسال داشت و هر چند میرزا تدبیرها انگیخت

لدن

گشت بدیگران راه رفتن اندازی با خود متفق سازد
صورت نبست از بدر رفتن خاطرش آرمیده بود
که مفری نداشت و نیز از حراست این قوم و از دلماندگی
خویشتن بدر رفتن را دشوار دیده است ناچار همت عالی
این گروه برپسته روزگار میگذرانیدند و پیداست دولتی را
که تائید ایزدی آرایش دهد و حمایت الهی نگاهبانی نماید
بدخواه تیره رای بداندیشه تباه که در حق او نماید خاسر
و خایب گشته در نکال ابد فرو ماند و هر چه آنرا بسود خود انداز
زبان او گردد و مصداق این حال احوال میرزا کامرانست چنانچه
مجملی گذارش یافت و چون ایلچی سلطان آدم حقیقت
حال را بموقف عرض رسانید یورش هندوستان
تا ولایت گکران مصمم شد و خواجه جلال الدین محمود در الکای
و حکومت ولایت کابل فرستاده خود بدولت و اقبال
نهضت فرمودند و حضرت شاهنشاهی را برای نشست
مهمات صوری و معنوی و میمنت دینی و دنیوی همراه موکب
والا گرفتند و کمر عزیمت برمیان همت بستند که کار میرزا
کامران را بانجام رسانند و عالم را از شور و شر او ایمن سازند
و چون اعلام نصرت اعتصام بحلاوه رسید حامد را که قاضی
اردوی ظفر قرین بود پیش سلطان آدم فرستادند که پایه
قدر او را بادراک طبوس پیشینه گرداند و بمیرزا نیز نصائح
و مواعظ هوشمندانه که زنگ خلاف و شقاق از آیینه دل

او بر زوایای خاطر ایشان بیازد و بعد از آنکه رایات اقبال
از آب سند عبور فرمود اثری از سلطان آدم بظهور
نرسید همانا که اندیشه‌های زمین‌دارانهٔ ناصواب پیرامون
خاطر او می‌گشت آنحضرت منعم خان را پیش او فرستادند
که پشیمان و دلاویز و دلاسا نموده پیشتر بملازمت آورد
بمیرزا نیز سبقی چند که راهبر سعادت او بود رسانند
و مکنونات ضمایر ایشان را از جبههٔ حال تفرس نموده حقیقت
خبیات سرایر را معروض دارد منعم خان رفت کارنامه
دانش خود بظهور آورد و بعد از افسون و فسانه سلطان آدم
میرزا را همراه خود گرفت در نوای پرالهٔ بدولت زمین
بوس شرف امتیاز یافت و آنحضرت شب را زنده داشته
انجمن آرای عشرت شدند و میرزا کامران با وجود چندین
جرایم که هر یکی مستوجب عقوبت عظمی تواند بود مشمول
انواع التفات شد جمیع امرای دولتخواه و دانش‌وران خیراندیش
بموقف عرض رسانیدند که اگر چه رافت و عاطفت حضرت
جهانبانی و فطرت عالی و عطوفت ذاتی همین تقاضا میکند که
گناهان بزرگ در درگاه معلی طیلسان عفو پوشد اما عاقبت
اندیشی و کار فرمودن حزم مقتضی آنست که ستیزه کار مردم
آزار را بسزای اعمال رسانند تا گرد شرارت او از چهرهٔ
سلامت عالمیان رفع شود شایستهٔ دوراندیشی و دور
بینی آنست که آسایش ظاهری یکی را که بدخواه باشد بر آسایش

چندین

چندین خلایق که بشرف دولتخواهی اختصاص داشته باشند نگزینند
اگر جهت خیر خاطر شکسته دلان و اندمال جراحت سینه ریشان
نقش فاسد ظالمی از نگارخانهٔ عالم محو سازند دیوار معدلت را چه
اختلال خصوص در ضمن آن صلاح هزاران کار مندرج باشد
هر آینه محو ساختن این صورت بطلان مطابق رضای
ایزدی و موافق نظام کل خواهد بود الغرض کفران نعمت
و طغیان فتنه نشده است که باید بهبود و باز بکار او پرداخته
ازه کرده را ناکرده انگاشته کار از اندازه گذاشته است و طاقتها
طاق شده لایق بحال او و خلایق آنست که او را بصحرای
ملک عدم باید ساخت تا خلق خدا از هزار گونه بلا نجات
یابند و نامهٔ اعمال او سیاه‌تر نگردد و چه جرمی مزید میگردد
که از آشوب این شریر نفس فتنه سرشت اموال
خلایق در معرض نهب و غارت حادثات آمده و عرض
و ناموس عالمیان بباد فتنه رفته و جان چندین
مردم خاک بها گشته و جوهر اخلاص که زیور اعیان
زمرهٔ خواص است در غبار آشوب ناپدید شده اکنون
صلاح وقت است که اینچنین کسی را از چنگال وبال
این عقوبات خلاص بخشیده خلایق را در ظل
معدلت آسایش بخشند حضرت جهانبانی
نظر بر حکمت و مصلحت مسبب الاسباب انداخته
درین امر اقدام نمیفرمودند که آن مبادی جهان آباد وجود

قدرت کاه چنین بشیر را ابقا نماید البته مبتنی بر غرضی و مصلحتی

و با این همه بار یک بینی نصایح حضرت گیتی ستانی فردوس

مکانی منظور نظر حقیقت بین بوده قرار براز تکاب

این عمل نمیدادند اما باز از آنجا که انواع خون ریزی

و فتنه انگیزی ازان سفاک بیباک دیده بودند

مکرر در منع آن خود اهتمام و اجتهاد نمودند و درین باب

استفتاء کرده بسجلات متعیان مسجل و محضرها بخط

اکابر دین و دولت و اعاظم ملک و ملت مرتب ساخته

بنظر اقدس در آوردند حضرت جهانبانی آنرا پیش

میرزا کامران فرستادند میرزا چون نامهٔ اعمال

و محضر مکافات افعال خود را مطالعه نمود گفت فرستاده

کوای مردمی که امروز بر قتل من مهر کرده اند هم اینها

مرا باین روز نشانده اند حضرت را عرق مهربانی بحرکت

آمده نگذاشت که با هجوم عام و حصول چندین بواعث

و دواعی حکم بر خونریزی او فرمایند مدتی مدید بر سر

تامل و تفکر داشتند عاقبت الامر بجهت مصلحت جمهور

انام در حق او حکم خاص واقع شد و او را از نظر انداختند بجهت این

کار علی دوست باربیگی و سید محمد پکنه و غلام علی شش انگشت مامور شدند

اینها بخیمهٔ میرزا در آمدند میرزا تصور کرد که بقصد کشتن می آیند

در ساعت مشت کشیده در دید علی دوست گفت میرزا آهسته

باشند حکم بر قتل نشده اضطراب از برای چیست به متقضای علالت کی ای کشتی این علی

وجهی دیگر رانی کناه

وجهی دیگر رانی کناه

تا پرداخته بود دید بچشم خود آن مکافات را به بیند میرزا که این سخن شنید

بحکم آنحضرت را بدیده قبول کرد و دراز کشید تا آنکه میل کشید و هر دو

چشم میرزا را که دیده بان دل فتنه سرشت او بود ند از بینش معزول

ساختند و این مخلصان فرمان از جهت احتیاط نشتر هم

زدند میرزا ابشکرانهٔ جان بخشی دم نزد و آنحضرت از عطوفت ذاتی

رفتها فرمودند نشتر روان شدند و بساختان بلند مهر افزای

بر زبان حقیقت ترجمان گذراندند و این قصه در اواخر نهصد و

شصت بوقوع آمد و خواجه محمد مومن فرنخودی تاریخ این قضیه را

بنشتر یافته بود و میرزا همان روز کس پیش منعم خان فرستاد که

میخواهم که بهر زبانی که دانی و بهر روشی که توانی پیک یلوک را

برای خدمت من از حضرت بگیر همان لحظه ملتمس میرزا مبذول افتاد

روانهٔ خدمتش ساختند و میرزا الحال توجهی که با و داشت و تنهائی

او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاد و این بیت خواند

هر چند که چشم رخت برده کشیده است اینست بخشی که بسی روی تو دیده است

و حضرت جهانبانی بعد ازین سانحه توجه اقدس را به تنبیه زمرهٔ

بی راه جاتوبه که پسنکر کرده بودند معروف داشتند و آن بی سعادتان

گردن کش کردن ارادت را از قلادهٔ اطاعت عاطل ساخته

و بها دران نصرت پیشه کارزار کرده بویرانهٔ عدم آواره ساختند

و از عساکر اقبال خواجه قاسم مهدی و چندی دیگر بپایهٔ شهادت سربلندی

یافتند و چون خاطر ازین حدود جمع شد یورش کشمیر که سالها مکنون

ضمیر اشراق تنویر بود مصمم گشت و امرا مصلحت وقت ندیدند بد ند

وبجای او بزندان نشسته داده در مذمت کشمیر سخنان میگفتند که شاید
خاطر اقدس ازین یورش باز آید درینوقت که از استماع طنطنهٔ نهضت
عساکر اقبال برهم خوردگی در ممالک هندوستان پدید آمده سلیم خان
باستعداد فراوان متوجه پنجابست و ازین طرف استعداد
جنگ چنانچه باید و شاید بعمل نیامده اگر بیشتر رویم و لشکر افغانان
نزدیک رسد او را گذاشته رفتن و بکشمیر در آمدن چه مناسب باشد که
شاید کار کشمیر بدیر کشد و درین صورت اگر افغانان تیره رای بسر در
استحکام نمایند کار بکجا می انجامد لایق دولت آنست که از اندیشه
این یورش بگذرند و چون اهل نفاق از میان ما دور شده اند
متوجه دار الملک کابل شده و بر اصل تهیهٔ جنگ نموده قدم همت برکاب
نصرت در آورند و به نیروی اقبال روز افزون بآسانی دمار از روزگار
افغانان تیره بخت بر آورند بعد از استماع این سخنان اصلا گوش
برکنکاش و مصلحت گذارندگان سخن نداشتند حضرت شاهنشاهی
بجهت حراست دار الملک کابل با جمعی از اعیان دولت وداع فرموده
و خود عنان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند که نهضت فرمایند
بیدآموزی امرای سوداگر مزاج که جز بر منفعت خود نظر نمیدازند اکثر
از ملازمان و سپاهیان امرا صاحبان خود را گذاشته متوجه کابل شدند
و ملازمت حضرت غیر از اشخاص امرا دیگر کسی نماند ازین حرکت شنیع
که از راه اخلاص و انقیاد بس دور بود جمعیت آباد خاطر اشرف مشوش
گشت و جمعی از معتمدان معتبر را حکم شد که اهتمام تمام نموده مردم را
برگردانند و اگر بکشتن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند و درین اثنا قاضی

بقرآن مجید جستند قصهٔ یوسف صدیق بر آمد و از حضرت با فقهای سخنی که
در ملازمت بودند هر کدام در تعبیر آن سخنی میکردند و تأملی داشتند
خواجه حسین مروی بعرض رسانید که آنچه در باب کشمیر میگفته اند که
حکم چاه و زندان دارد درست بوده است چه قصهٔ یوسف ازین مرد
معنی مخبر است روشن چون بی اتفاقی همراهان بوضوح پیوست
بی اختیار عزیمت نموده بصوب کابل توجه عالی مبذول داشتند
و چون کنار دریای سند مخیم اقبال شد میرزا کامران التماس سفر
حجاز نمود و چون درین وقت خشنودی خاطر میرزا مطلوب ضمیر جهان
آرای بود مرخص ساختند شبی که رخصت میفرمودند از آنجا که بزرگان
بزرگی زیبنده و خوش نماست با جمعی از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف
ارزانی داشتند میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام اولی این
بیت خواند   کلاه گوشهٔ درویش بر فلک ساید   که سایه همچو تو شاهی
فکند بر سر او   و بعد از آن این بیت ثانی شکر دارد اما سخن شناس
دریابد بر زبان میرزا رفت   بر جانم از تو هر چه رسد جای
منت است   گر ناوک جفاست و گر خنجر ستم   اگرچه بیت ثانی
رنگ دارد اما سخن شناس دریابد که از شکایت لبریز است
آنحضرت که جهان مردمی مهربانی بود دیدهایشان منظور نداشته
رقتها فرمودند و بر زبان الهام بیان گذشت که عالم الاسرار
والخفیات آگاه است که ازین کار که نه باختیار من واقع
شده بغایت شرمنده ام کاشکی این حالت از شما نسبت بمن
بیشتر ازین شدی و شرمندگی درکار نبوده و میرزا از خواب غفلت

بیدار گشته از اندازه گناه خود مقدار مراحم خسروانی دریافت
و در مقام نیازمندی و شرمندگی درآمده از حاجی یوسف پرسید
که درین چاه سه چه کسانند او حاضران مجلس عالی را نام برد که تردی بیک خان
و منعم خان و بابوس بیک و خواجه حسین مروی و میر عبد الحی و میر عبد الله
و خنجر بیک و عارف بیک میرزا گفت یاران همه گواه باشید
که من اگر یکبارگی خود دانستمی درچنین وقت شریف که آنحضرت
تشریف دارند بحل کردمی اما یقین منست که مرا استحقاق هلاک بود
جانبخشی کرده رخصت سفر حجاز می نمایند بر تفضیل و منت آنحضرت
هزار شکر بجا می آرم که هنوز بقدر بدی و بدعهدی من مکافات نفرموده اند
و بعد ازان بسفارش فرمه زندان خود بر دو هفت و آنحضرت بکشاده
روی و خوش خوئی قبول نمودند و میرزا را مشمول عنایت پادشاهانه
ساخته وداع فرمودند و چون قرار یافته بود که میرزا در حضور اظهار
رقت نکند خود را حفظ میکرد و همین که حضرت متوجه دولتخانه شدند
میرزا بهای های بگریست روز دیگر حکم شد که هر که از ملازمان میرزا
میرفته باشد منع نیست درین تنهائی تنها نماید هیچ کس اقدام ننمود الا آنکه
لاف دوستی میزدند ترک آشنائی کردند چلمه کوکه که از کمال حقیقت
و وفا بدولت حضرت شاهنشاهی خطاب خان عالم یافته رخت
هستی را صرف کار ولی نعمت خود و صاحب عالمیان نمود خاطر
شرح آن درجائی خود گفته آید ایستاده بود و دران ولا سفر حج
حضرت منتظر عواطف خسروانی بود حضرت جهانبانی فرمودند
که چلمه کوکه همراه میرزا می روی یا پیش ما می باشی باوجود سبق

همراهی

خدمت درگاه و فرط عنایت پادشاه طریق وفاداری برلذات
صوری مقدم شناخته بعرض رسانید که لایق بحال خود جان نمی بینم
که درین تاریک روزهای بی نوائی و تیره شبهای تنهائی در خدمت
میرزا باشم آنحضرت که محک آدم شناسی و میزان حقیقت سنجی بوده اند
حرف وفاداری او را بغایت پسندیدند و با وجود آنکه خدمت
حضور او پسندیده بود رخصت دادند و آنچه از نقد و جنس برای
اخراجات سفر میرزا قرار یافته بود حواله او فرمودند و میرزا
فرستادند و بیک ملوک با آن نسبتی که داشت از چند منزل برگشته
بملازمت رسید و برخاطر نکته دانان بغایت ناپسندیده آمد القصه بوسیله
صورتی که داشت مردود نظرها شد و میرزا از راه دریای سند
بپتن رفت و از آنجا بمقصد شتافت و سه حج دریافت و در یازدهم
ماه ذوالحجه در میان سال نهصد و شصت و چار لبیک گویان اجابت
دعوت حق نموده محمل عدم بست چون سلسله سخن میرزا کامران درهم
نوردیده آمد اکنون بر مقصود شتافته تحریر می رود که چون موضع
بگرام که به پشاور شهرت دارد مورد خیام نصرت شد قلعه آنجا را
افغانان به نهاد ویران ساخته بودند مقرر شد که قلعه را تعمیر نمودند
وجمعی از دولتخواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند که برآنجا
این قلعه مقدمه فتح هندوستانست و امرا که مشتاق کابل بودند
نمیخواستند که بهیچ وجه درینجا توقفی واقع شود حضرت جهانبانی
توجهات پادشاهانه برین کار گماشته در اندک فرصتی آن قلعه
سعادت اساس را تعمیر فرمودند پهلوان دوست میر حکم عالی

مرحلها را بجمیع امرا قسمت نمود و بزودی صورت اتمام پذیرفت
اسکندر خان اوزبک را نگه داشت آن که گذشته خود بدولت و اقبال
متوجه کابل شدند و بعد از آن افغانان هجوم عظیم بر آن قلعه آوردند
و سکندر خان داد مردانگی و قلعه داری داد و افغانان بی بهره
پریشان گشتند و چون اوایل سال نهصد و شصت و یک کابل
بفر قدوم بادشاهی رونق یافت و مخدرات تتق عصمت بشرف
ملازمت امتیاز یافته مبارکباد بهانه نمودند آنحضرت بر زبان
اقدس راندند که مبارکباد بهانه آمدن و دیدن شما بود مگر بجای خود است
اما قضیه میرزا کامران مبارکباد ندارد که بدست خود کرده ایم
باولیای دولت مناشیر عطوفت شرف صدور یافت و بعبد الرشید خان
حاکم کاشغر که پیوسته تذکر قرب و قرابت بوده در مراسم
یکجهتی اهتمام داشت و سوانح احوال نوشته مصحوب کاردانان
روان ساختند و درهمین ایام آنحضرت بمهمات مالی و ملکی اشتغال
فرموده و بلطف و قهر کار مظلوم و ظالم ساخته در گردآوری
رضای ایزدی اهتمام داشتند شب چهارشنبه پانزدهم جمادی
الاولی این سال بعد از گذشتن دو دانگ بطالع قوس از سر معلی ماه
جوجک بیگم فرزند گرامی متولد شد آنحضرت نام او را محمد حکیم نهادند
چون بعضی تاریخ این مولود را ابو المفاخر و بعضی ابو الفضایل یافته
بودند هر دو کنیت آن فرزند مقرر شد و ابواب شادمانی
و مسرت گشاده همایشان شکر ایزدی بجا آوردند و در همان نزدیکی
از مقدسه دودمان عصمت خانش صبیه جوحقوق میرزای خوارزمی

فرزندی

فرزندی بوجود آمد نام او سلطان ابراهیم نهادند و بزودی آهنگ عالم
قدس نمود بود برقی ز آسمان کرم زادن و مردنش بهم
نزدیک

در عنفوان زمستان این سال بجهت آنکه جمعی از فتنه اندوزان
از جانب بیرامخان سخنان غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانبانی
رسانیده بودند رفتن قندهار را بر رفتن هندوستان تقدیم
فرموده متوجه قندهار شدند و حکومت کابل را بمعلیقلیخان
اندرابی تفویض فرمودند و وزیر پرور دایزدی قرة العین خلافت
قوت الظهر جلالت حضرت شاهنشاهی تا غزنین بمشایعت شریف
سعادت ارزانی داشتند و وکلای آنحضرت که منتظم مهمات
غزنین بودند بلوازم مهمانداری سرگرم خدمت شدند و چون
رایات جلال از غزنین بیشتر نهضت فرموده کابل را بقدوم میمنت
بخش عشرت آباد دولت ساختند بیرامخان که خلعت طراز ارادت
داشت موکب گرامی بادشاهی را از نعمتهای عظمی دانسته اداء
شکر بجا آورد و با دلی مملو از اخلاص با از سر خانه بدو فرسخی قندهار
بموضع شور اندام بشرف زمین بوس سربلندی یافت و یقین
آنحضرت شد که در حق او آنچه گفته اند از صدق پرتوی نداشته
و در ساعت مسعود قندهار را از فر موکب جشنهای رنگین و بزمهای
دلکشا ترتیب یافت و از مشاهیر ملازمان رکاب دولت شاه
ابو المعالی و منعم خان و خواجه خان و محب علی خان میر خلیفه و اسمعیل

دولدی وحیدر محمد آخته بیکی وجمعی دیگر بودند وازاهل سعادت
خواجه حسین مروی ومولانا عبد الباقی صدر وبعضی دیگر سعادت
حضور داشتند وبر امتحان در آداب خدمتکاری ولوازم نیاز
باشی دقیقه فرو نگذاشت وتمام زمستان در قندهار بعیش وعشرت
گذشت ودرین مدت آنچه بجهت سرکار خاصه بادشاهی درگاه
بود همه بر امتحان سرانجام نموده منت برجان خود میداشت
جمیع ملازمان درگاه را در منازل نوکران خود فرود آورد ولوازم
میهمانی ایشان بصاحبان منازل مفوض ساخته بود وهمیشه حضرت
جهانبانی دران چندگاه در تنزهات حسی وعقلی وترفهات صوری
ومعنوی بوده التذاذ میگرفتند وهمواره بزم آرای خاطر سخن سنج
عشرت بهای حسی وعقلی وترفهات صوری ومعنوی بوده التذاذ میگرفتند
وهمواره بزم آرای خاطر سخن سنج آنحضرت بهای مواقع دلکش بوده زاویهای
درویشان وکلبهای صفاکیشان را باقدام عقیدت می پیمودند
وفراخور حالات ومقامات افاضات واستفاضات میفرمودند
ازانجمله مکرر بصحبت مولانا زین الدین محمود کمانگر که از مبارزان
سرکش نفس اماره بوده میرسیدند وکلمات قدسیه از طرفین
مذکور میشد واشارات بر حصول مهمات ومرادات عاجله
واجله فرا میگرفتند وخواجه غازی که برسالت ایران رفته بود
وپیشتر از قدوم موکب عالی با تحف وهدایا بقندهار آمده بود
بشرف ملازمت سربلند گشته وازنیکو خدمتی بمنصب اشراف
دیوان امتیاز یافت ودر همان نزدیکی معظم سلطان

از زمین داور آمده بخدمت عالی مشرف شد ومهتر قرا که از معتمدان
محمد خان حاکم هرات بود نیز با پیشکشهای گرامی ادراک ملازمت نمود
وعریضه عقیدت بنظر اقدس در آورده مشمول جلایل التفات شد
وازبرای مصلحت ملکی ونشاط خاطر در نواحی شور انداز طرح شکار قمرغه
افکندند وآن شکار دلخواه اولیای دولت آمد وتفاول بصید
مرادات گرفتند واز قضایای ناملایم که در قندهار سانح گشته
کشته شدن شیر علی بیک بود بدست شاه ابو المعالی ومجملی ازین
سانحه آنکه دران نزدیکی شیر علی بیک میرشکار بی رخصت از والی
ایران شاه طهماسب آمده ملازمت کرده بود وشاه ابو المعالی
بدمست باده تقرب ومدهوش جام عزت وشجاعت خود شده
وپای از دایره اعتدال بیرون نهاده بدمستیها کردی وازانجا که
تعصب خشک اهل خروج دماغ عقیدت او را پریشان ساخته بود
مکرر در مجلس حضرت جهانبانی برعلانیه میگفت که من این رافضی را
خواهم کشت وآنحضرت از توجهی که داشتند این را مطایبه پنداشته
التفات بآن نمیفرمودند تا آنکه شبی آن بدمست باده تعصب
قصد آن بیگناه کرد وخون آن نامراد بخاک ریخت آنحضرت را
بسیار ناخوش آمد لیکن علاقه خاص مجازی که ساتر عیوب است آنحضرت را
از مجازات آن تباه کردار متقاعد ساخت وچون حسن اخلاص
بر امتحان بوضوح پیوست وبر جهانیان روشن شد که بر جاده
اطاعت ونیکو بندگی ثابت قدم است قندهار را که مکنون ضمیر
انتظام بخش آن بود که بمنعم خان مرحمت شود ازان اندیشه عنان

گردانیده به بیرامخان مستقیم داشتند و زمین داور را از خواجه معظم
تغیر فرموده به بهادرخان برادر علی قلیخان عنایت فرمودند
و چون خاطر جهانگشای از انتظام مهمات ملکی فراغ یافت
سرانجام بنیت تسخیر هندوستان بدار الملک کابل نهضت فرمودند
و بیرامخان رخصت یافت که سرانجام این یورش نموده بزودی
وقتی خود را بموکب والا رساند و ولی بیگ و حاجی محمد سیستانی
را که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسباب شورش
فراهم می آوردند قرین رکاب دولت ساختند و نزدیک بوصول
غزنین حضرت شاهنشاهی نور پرور دیده آگاهی بدولت و اقبال
استقبال فرموده بودند و نوادر قران السعدین انتظام یافت و محمد قلیخان
برلاس و اتکه خان و جمعی دیگر بشرف کورنش سلاطین استسعاد یافتند
و در اواخر سال نهصد و شصت و یک فضای دولت فزای
کابل بقدوم والای آن فرمان روای زمان و سعادت بخش زمین
و آسمانی گرفت و درین ایام منعم خان را باتالیقی حضرت شاهنشاهی
پایه امتیاز بلند ساختند اگرچه نظر برسم و عادت این نام بران
بر نهادند اما در معنی آن پیر را طفل وار بدانش آموزی دولت
پیش آن مظهر عقل کل فرستادند منعم خان آداب شکر این عطیه
عظمی بجا آورده جشنی دلکش آراسته گردید پیشکشهای لایق بنظر
در آورده اسباب تفاخر و اعتبار خود را سرانجام داد و درین
سال الغ بیگ پسر بهلل سلطان از جانب فرمان روای ایران
رسید و تحف و هدایا بنظر اشرف گذرانده باعث مزید انبساط

شد و آنحضرت پیوسته بلوازم داد و دهش پرداخته در سرانجام
یورش هندوستان بودند در اثنای این اندیشه جهانگشایی از
درویشان که بولایت شهرت اشتهار داشت تحفت موزه بطریق تحفه
فرستاده بود حضرت جهانبانی فرمودند که ازین موزه بفتح
هندوستان تفاول گرفتیم چه زبان زد عوام شده که ترکستان
سر خراسان سینه هندوستان پا است فرمودند که این تفاول
مثل آن تفاولیست که حضرت صاحب قرانی فرموده بودند و آن
چنین است که دران سال که از ماوراءالنهر بفتح خراسان متوجه شده
بودند چون موکب منصور باندخود رسید شیخ علی اتا نام درویشی
دران قصبه بصفای ضمیر و خرق عادت اشتهار داشت حضرت
صاحب قرانی بدیدن او توجه فرموده اند درویش سینه گوسفند
را برسم ماحضر آورده پیش آنحضرت گذاشته است آنحضرت
بقربان بساط عزت فرموده اند که ما ازین سینه بفتح
خراسان تفاول گرفتیم چه خراسان را سینه روی زمین
گفته اند و دوم عید رمضان بود که بیرامخان بشرف ملازمت
استسعاد یافت و آنحضرت بجهت مزید انبساط و فرط عنایتی که
باو داشتند مراسم عید را اعاده فرموده جشنی دلکش تازه عید
ترتیب فرمودند و درین روز بهجت افروز که عیار جابکسواران
بادپیما و تیراندازان موشکاف میگرفتند آن شهسوار میدان
اقبال نونهال بهارستان جاه و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را
میل آن باشد که زمانی از نشاط آباد خود را بقبق انداختن

مشغول دارند و تیز دستی و تیراندازی خود را بر ظاهربینان هویدا
ساخته صورت‌پرستان عالم جسمانی را بشاه راه عقیدت
خوانند دفعهٔ اول قبق را که کاردانان تجربه‌کار در زدن آن
عاجز بودند نشانهٔ تیر توجه ساخته عقد گوی زرین را بخدنگ
موشکاف دوختند از وقوع این امر غریب از حاضران بارگاه
عزت برآمد امثال این امور در دیدهٔ ظاهربین بدیع نماید اما اگر
ز طلسمات تخت بیدار بدیدهٔ معنی تماشای اسرار معنوی این خدیو
عالم‌پیما نمایند از دیدن امثال این امور چه تعجب اگر معدن بوالعجبهای
معنی باشد از ظهور عجایب صوری چه قدر کار باشد و بیر آنحضرت
در باب قبق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیدهٔ مطبوع ترتیب
داده در جشن عالی بعرض اقدس رسانید و این مطلع از آن
قصیده است

عقد قبق ربود خدنگ تو از فلک
کرد از هلال صورت پروین شهاب حک

و در همین ایام انبساط
که اندیشهٔ تسخیر هندوستان در خواطر اولیای دولت جلوه
میداد عرایض ارباب اخلاص از هندوستان آمد و خبر کشتن
سلیم خان و سایر هرج و مرج آن ممالک بمسامع عز و جلال
رسید

چون رشتهٔ کلام باینجا کشید ناگزیر

همت واقعه‌نویس آنست که بر سبیل اجمال احوال هندوستان
گذارش یابد تا سخن‌رسان انجمن معنی را حالت منتظره در پیش
نیاید مجملی از احوال هندوستان آنکه چون بتاریخ یازدهم ربیع الاول

نهصد

نهصد و پنجاه و دو شیرخان پنج سال و دو ماه و سیزده روز بتغلب
و تسلط حکومت باستقلال کرده بعدم خانه شتافت پسر خورد
او سلیم خان بعد از هشت روز باتفاق امرا بجای پدر نشست هشت
سال و ده ماه و هشت روز تکاپوی ریاست می‌نمود و لختی
اوقات در جنگ عادلخان برادر کلان و خواصخان پرداخت
و از غلامان شیرخان بود و بابلهٔ طراری و کربزی و تصرف
گون اموال مردم و اندوختهای عالم را بادانی و اسافل و ادون
در خاطر کردن عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود و چون
مخالفت با آقای خود هر چند او باطل باشد میمنت ندارد ارباب
خلاف را بجای نرسید و زمانی با طبقهٔ نیازیان که ایالت
پنجاب داشتند و سرگروه آن گروه مردم افغان هیبت خان
بود زد و گیر داشت و این مردم مغلوب شده در شعاب
جبال کشمیر در کوهلاک فرو رفتند و شطری اوقات بنزاع
طبقهٔ گکران مشغول بود و چون این طایفه از ملازمان این طبقهٔ متغلبه
نبودند و نیز مردم از دولتخواهی این دودمان مقدس میزدند کاری
نساخت و دوستی برایشان نیافت و بنای قلعهٔ رهتاس که
اساس آن شیرخان نهاده بود باتمام رساند و در میان
جبال سوالک فال بد بخود زده بامنی و بنای انگاشته قلعهٔ
مانکوت بنیاد نهاد و زمانی دراز از اوباش افاغنه و بدمعاشی
خود متوهم شده در قلعهٔ گوالیار بسر می‌برد اگرچه بارعیت
سلوک بهنجار می‌کرد اما سپاهی را بغایت آزرده میداشت

و بتاریخ بیست و دوم ذی قعده نهصد و شصت بسبب تمیست قرحه
که در یکی از اعضای سفلی از انصباب ماده جاده روبه بود رخت
هستی بربست بوصیت او فیروزخان نامی پسر او که خرد سال بود
جانشین شد و بعد از چند روز مبارزخان که خالوی این فیروزخان
بود این بیگناه را بزوایه عدم فرستاده خود دم حکومت زد
نام خود محمد عادل نهاد و پسر نظام خان که برادر خرد شیرخان مذکور
بود از غرایب آنکه این نظام را یک پسر و دختر بود بر حکومت رسید
و شوهران سه دختر بسایه اقبال رکیک اعتلا یافتند یکی سلیم خان مذکور
بود و دیگری سکندر سور و دیگری ابراهیم سور که احوال این
دو برسم اجمال مذکور خواهد شد و همو که از بدگوئی و بداندیشی
بمغایت که در مزاج رلوهای جهان که متفحص احوال جهانیان باشند
خوش می آید بمرتبه که آن خوش آمدن عیوب بدنهادی و شرارت
ذاتی را از نظر دوربین شان می پوشد از مایه ادنی بمدارج علیا
رسیده بود وکالت این ستم پیشه را که پیوسته بلهو و لعب
و تمتعات نفسانی پرداخته از احوال عالمیان غافل بود پیش
گرفت و شورشی در جهان پدید آمد و سخن بانجا کشید که شمه مجمل
از احوال همو مذکور بیان را شاداب کردن مناسب می نماید
ای جویای قدرت الهی نظری دور انداز و عبرتی از احوال
همو بر گرا او ر ظاهر نه حسب داشت و نه نسب و از صورت بهره
و نه از سیرت نصیبه بهمانا که ایزد بیچون او را بجهت کمالی معنوی
که از دیده وری بالغ نظران روزگار پوشیده بود بجای بلند

درخوش آمد

رسانیده یا بواسطه سزا دادن بدکاران روزگار بدکارتری را گماشت
باری آن قباحت گونه قدر از سلسله پست فطرت زرپواری که از قصبات میوات
در زمره بقالان فرومایه منسلک بود و از روی نسبت بی ججع
دهو سرکرفروترین طایفه بقالان هند وستانند انتظام داشت
در پس کوچها بهزاران بی تمکی نمک شور فروختی تا آنکه بلطایف الحیل
خود را در سلک بقالان سرکار سلیم خان که اندکی از احوال او
گذارش یافت در آورد و بکار نامهای کریزت رفته رفته بسلیم خان
خود را به بدگوئی و کاردانی روشناس کردانیده داخل ملازمان
گشت پیوسته مردم را در بلا انداختی بظاهر وانمودی که برای
صاحب خود دولتخواهی میکنم و بباطن برای خود بازار رواج میداد
و گرم میداشت و خانه خود را از مال مظالم بصورت می آراست حاشا
حاشا برای آقای خود اسباب و مال سرانجام میداد و بدست
خود قیمه برای خود میزد اینجا بزرگان دیندار البسیار خطا می افتد
چراین کرده فرماوان مشغله چون جویای احوال مردم اند بد ذاتان
سخن چین را جهه برای دانستن احوال مخفیه مردم وجه برای سزای
بدکاران دیگر در پیش خود جای میدهند اگرچه عهدی در باطن خود
میکنند که بوسیله سخنان اینها قصد عرض و ناموس مردم نیک
اندیش و دولتخواهان نشود اما این طایفه ظاهر آرای خراب باطن
اوقات را دریافته برای فایده خود حرب زبانی قصد دولتخواهان
مینمایند و این طبقه علیه احیانا بواسطه افزونی مشاغل از آن
عهد غافل شده بگفت و گوی این بدنهادان بد دولتخواهان

بدگمانی در انهدام اساس دولت خود میکوشیدند و بالجمله این بد
نهاد باندک فرصتی از کمال غلط نمائی در خاطر سلیم خان جای
گرفت و در اکثر مهمات ملکی و مالی دخل پیدا کرد و چون پیمانهٔ عمر سلیم خان
پر شد و نوبت ریاست تیره کاران هندوستان بمبارز خان
مذکور که پسر عم سلیم خان بود قرار گرفت این مرد را بجز از کار جهان
یافته جمیع کارخانهٔ حکومت در پیش خود گرفته بامارت عظمی رسید
و از مبارزان که در افواه و السنه بعدلی اشتهار دارد جز نامی
نماند نصب و عزل و داد و ستد از پیش خود گرفت و از دو
بیش که داشت خزاین شیر خان و سلیم خان و فیلخانه خصوصا اینها را
بدست آورد و در پراکنده ساختن اندوختهای آنها بی محابا دست
دراز کرد و زر بندهای پست فطرت معامله او را پرستش نموده
در رواج کار او سعی میکردند روزی چند بخطاب نسبت رای
سر نخوت برافراخت و لختی اسم راجگی بر خود بسته بهم نامی راجه
بکرماجیت کلاه کج نهاد و از تهی مغزی و کوته حوصلگی نام بزرگ
بر خود بست و از دور اندیشی نام سلطنت بر عدلی القا
نموده با مخالفان او محاربات عظیم کرد و از جرأت و جبار
که داشت فیروز جنگ آمد و کارنامهای شگرف در مراسم
پیکار از و ظهور پیوست و بشجاعت و کارسر کردن زبانها
زد مردم شد تا آنکه رفته رفته کار او بجای کشید که روی جرأت
و جلادت بجانب موکب عالی حضرت شاهنشاهی آورد
و چون ذات مقدس معیار جمیع نیک ذاتان و بدنهادانست

عیار این قلب گرفته آمد و بانوار جهان افروز ظلمت وجود او فرو نشست
معیار جمیع نیک ذاتان و بدنهادان است الله چنانچه بجای خود گذارش
خواهد یافت و چون از هزاران یکی از احوال خیر آن مآل همو گفته آمد
اکنون بشرح تتمهٔ احوال هندوستان می پردازد که چون مهمات
خلق بمبارز خان مذکور قرار یافت کار هندوستان از آنچه
بود بیشتر مختل شد الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب روزگار
سلیقهٔ موافق داشتند حیف که در حرام نمکی و کافر نعمتی زندگانی
خود را بسر برده کردند اگر این دو کس از ملازمان عتبهٔ علیهٔ اقبال
حضرت شاهنشاهی بوده خدمت بارگاه معلی به پدر مفوض
میشد و اهتمام سرحدها به پسر او نامزد می بود هر آینه مشمول آن گرم
خسروانی گشته بوسیلهٔ خدمات شایسته زندگانی که بزرگان
دانش از احیات شمارند یافتندی آنچنان کارکنان را
اینچنین کار فرما بایستی و ریاست عامه که بچنین حرام نمکی
بدست آید دانایان کارشناس زیستن جانفزا بر اتب کم
از مردن دانسته جهان جهان نفرین نثار ایشان نمایند و
بالجمله چون سلیم خان بعدم خانه شتافت مبارز خان آنچنان
ظهور کرد که کس نماند احمد خان سور که بسلیم خان که ریاست
پنجاب باهتمام او بود دعوی فرمان روائی شد و خویش را
سکندر نام نهاد و محمد خان که قرابت ایالت هندوستان ۱
قریب بشیر خان داشت و حاکم بنگاله بود نیز ریاست عامه
برافراخت و ابراهیم خان سور او هم به نسبت قرابت ایالت

هندوستان را در تلاش شد و شجاعت خان که بسجاول خان
در السنه عوام اشتهار داشت در مالوه سر خودسری بلند
کرد و اوباش افاغنه باهم افتاده در شورش و آشوب
کشادند سکندر با لشکر پنجاب و سایر اوباشان فراهم آمده
قصد دار الخلافه آگره کرد و مبارز خان و ابراهیم نیز بهمین
اراده برآمدند آخر بدستیاری هیمو مبارز خان ظفر روی
شتافت و نزدیک آگره در میان سکندر و ابراهیم جنگ در پیوست
ابراهیم شکست یافته بگوشه بدر رفت و بدر او غازی خان
سور که بر ولایت بیانه تسلط داشت بقلعه رفته متحصن شد
و کار سکندر بصورت بلند شد و از سند تا دریای
گنگ بتصرف او درآمد و لشکر فراوان فراهم آورده متوجه جهت
که شرق روی رفته و مدعیان حکومت را از میان برداشته
دعوی حکومت را انفراد نماید درین هنگام طنطنه توجه رایات
جهان‌گشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان
بلند آوازه شد تا تاتار خان و حبیب خان و جمعی کثیر را بمحاربات
پنجاب تعین نمود و محمد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارز خان
و سایر مخالفان خود پیش گرفت با مبارز خان و هیمو در حدود
چپرکته بعد از چندین سرگذشت محاربه عظیم روی داد و قضا را
محمد خان درگذشت و خزاین شیر خان و سلیم خان بدست
هیمو افتاد و در تمتعات جسمانی و مستلذات نفسانی
فرو رفت و کارش از روی ظاهر بالا گرفت و درین میان اورا

میان خ

با ابراهیم مذکور و سایر ارباب خلاف محاربات روی نمود
و همه جا غالب آمد با وجود آنکه سواری اسب نمیدانست
و همواره او را بر صندوق فیل بار کرده می بردند بوسیله
جرات و جسارتی که داشت و زرهای مغنت بدست افتاده
را بی تحاشی صرف میکرد کارهای شگرف که در اندیشه
اهل روزگار نگذرد پیش می برد چون در حوالی آگره سکندر استقلال
یافت او بجانب بهار و بنگاله روان شد خضر خان ولد محمد خان
بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست و خود را بسلطان
جلال الدین ملقب بی معنی ساخته در انتظام بنگاله همت
گماشت و مبارز خان و هیمو قصد بنگاله داشته شطری از اوقات
بدفع مخالفان خود اشتغال نمودند و تفاصیل این سوانح که گرامی
گفتن نگنجد در نهان خانه اهمال گذاشته بمقصود اصلی میرود

بر منتظران بدایع آثار و مستمعان جلایل اخبار پوشیده نماند که
چون حقیقت هرج مرج هندوستان و شور و شغب آن
مرز کامن که اندکی برمز و ایما گذارش یافت مکرر بسمع گرامی
حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید یورش هندوستان که
در مکامن ضمیر پیش بین تصمیم یافته بود پیش نهاد همت عالی ساخته
جمع مخدرات تتق عصمت را در دار الملک کابل بحمایت ایزدی
سپرده و شاه ولی بکاول بیگی را اتکه میرزا محمد حکیم ساخته در قصد مت

گذاشتند و خدمات حضرات و مهمات صوبه کابل بکفایت
رای رزین منعم خان تفویض نموده در اواسط ذی حجه نهصد و شصت
یک در ساعت مختار و زمان منتظر که حرکات افلاک بآن
افتخار نمایند و نظرات کواکب بدان مباهات کنند عنان
عزیمت والاصوب صواب ممالک هندوستان معطوف
فرمودند و آن نور پرور دایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی را
که عمر عنصری آنحضرت دران هنگام سعادت پیرای دوازده سال
و هشت ماه بود و عقل کامل آن بزرگ کونین از احاطه احصا
افزون مقدمه جیش فتوحات صوری و معنوی ساخته بادپای
اقبال را بجولان در آوردند و در روز توجه عالی بدیوان لسان
الغیب تبرک و تفاول جستند چون امری عظیم از پرده غیب
و جلباب خفا جلوه ظهور می نماید منادیان بشارت از
انفس و آفاق بهزار زبان بلند آوازه میکردند از آنجمله
این شاه بیت قدسی عبارت بر سر صفحه اولی که سرنوشت
پیشانی دولت تواند شد عنوانی منشور فتح بود که

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او　　زانکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود

رغنزه

اگر چه خردمندان عالم معامله دانی این کلام حقیقت ترجمان را
بر دولت و نصرت حضرت جهانبانی بشارتی شایسته خیال
نموده بهجت آرای محفل سعادت شدند اما دوربینان بارگاه
دانش فحوای این نظم بدیع را نوید خلافت کبری و مژده سلطنت
عظمی حضرت شاهنشاهی دانسته بر در اشتهار طراز علوان طاق

قدسی اقامت فرمودند و حضرت جهانبانی اعتصام
بعروة الوثقی عنایت الهی و استمساک بحبل المتین بشارت
آسمانی نموده با اندکی از مردم که به هزار نکشند بمعاونت
بسیاری از جنود غیبی که در شمار محاسبان عقول نگنجد
نهضت فرمودند بیرامخان بجهت استحکام بعضی
از مهمات بادشاهی و سامان یراق خود رخصت یافته
بدار الاقبال کابل ماند حضرت جهانبانی از جلال آباد
بکشتی عیش و عشرت بجاله سوار شده از آب گذشتند
و سلخ محرم سال نهصد و شصت و دو عرصه پکرم مضرب
خیام اقبال شد سکندر خان اوزبک که خدمات پسندیده
کرده بود بجلایل عنایات سرکار گشت و دران روز
بمنصب خانی امتیاز یافت و پنجم ماه صفر این سال دریای
سند که به نیلاب مشهور است مستقر رایات نصرت شد
و سه روز درین منزل خاطر کش مقام بود و درین
مرحله عشرت آرای بیرامخان از کابل آمده سعادت
بساط بوسی دریافت و در همان روز مبشران اقبال
نوید اقبال نوید دولت آوردند که تاتار خان کاسی
که با لشکری گران بحراست قلعه رهتاس متعین بود
با وجود استعداد قلعه داری و استحکام قلعه بمجرد شنیدن
طنطنه ارتفاع رایات نصرت بحدود سند پای ثبات
از جای داده فرار اختیار کرده است و آنحضرت نظر

به نیکو خدمتهای قدیم وجدید بسلطان آدم گکر منشور
عاطفت فرستاده او را بزمین بوس عالی اشارت
فرمودند از انجا که طالع بلند نداشت عذر زمین دارا
آورده عرضه داشت مشتملی که با سکندر عهدی شده است
و پسر را لشکری تمام همراه خود برده اگر من دولت
زمین بوس دریابم هم نقض عهد کرده باشم و هم پسر مرا
هلاکت است اولیای دولت بموقف عرض رسانیدند
که مناسب آن مینماید که لشکر فیروزی اثر را حکم شود
که اول قلعه او کرده پیشتر نهضت فرمایند که خود سری
چنین را در میان گذاشته از دور اندیشی دور است تخفیف
که معدن مروت و فتوت بودند فرمودند از قدیم
باز سلسله جنبان عقیدت و اطاعت بوده است مجددا
خدمتی شایسته چنانچه سابقاً گذارش یافت بظهور آورده
درین وقت تنبیه او لایق دولت روز افزون نمیدانم
خصوصاً که در ملامت و معذرت میزند و چون مواکب عالی
بسلامت تمام دریای سند را عبور فرمودند افغانان
که در حدود رهتاس جمع شده بودند پریشان شده بودند
هر کدام خود را بناحیتی کشیدند و موکب عالی بعد از اقبال
متوجه پیش شده هر روز جای دلگشای و سبز زمینی نشاط
بخش منزل می آمد و بلاد و قریات در ظل عدالت در آمده
لذت آرامش و مسرت آسایش در می یافتند و چون

اینجا رسید بیشتر از سوانح اسامی بعضی همراهان رکاب نصرت
اعتصام که بقرب منزلت و علو مرتبت اتصاف داشتند
نوشته می شود بیرم خان شاه ابو المعالی خضر خواجه خان تردی
بیگ سکندر خان خضر خان هزاره عبد الله خان اوزبک
میرزا عبد الله مصاحب بیگ علیقلی شیبانی محمد قلی خان
برلاس خواجه معظم علی قلیخان اندرابی حیدر محمد آخته بیگی
بابوس بیگ اسمعیل بیگ دولدی میرزا حسن خان
میرزا نجات محمد خان جلایر سلطان حسین خان تندو
سلطان محمد امین دیوانه شاه قلی نارنجی تولک خان
کاکر علیخان باقی بیگ تاتیش بیگی لعل خان بدخشی
بیگ محمد اخته بیگی خواجه بادشاه مریض لجک خواجه عبد الباری
خواجه عبد الله میر معین میر غنی شاه فخر الدین میر محسن
داعی خواجه حسین مروی میر عبد الحی میر عبد الله قانونی تنجر بیگ
عارف بیگ خواجه عبد الصمد میر سید علی ملا عبد القادر
ملا الیاس اردبیلی شیخ عبد القاسم جرجانی مولانا
عبد الباقی افضلخان میر منشی خواجه عبد المجید دیوان اشرف خان
میر منشی قاسم مخلص خواجه عبد الله دیوان بیوتات خواجه
ابو القاسم شهاب الدین احمد خان معین خان فرنخودی
خواجه امین الدین محمود الملک مختار و چون موکب جهان
آرای بحدود قصبه سعادت پیوند کلانور رسید شهاب الدین
احمد خان و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند

گروس منابر و وجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند
و متوطنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد
منشور نجات جاودانی مکرمت نمایند بیرامخان و تردی بیگ خان
و سکندر خان و خضر خان هزاره و اسمعیل بیگ دولدی
و جمعی کثیر را برسر نقیب خان پنج بهیه که در قصبهٔ هرهانه
اقامت داشت رخصت فرمودند و خود بتائید اقبال
متوجه لاهور شدند و اعیان آن دیار بشرف استقبال
استسعاد یافته زبان بشکر این نعمت جلیل و موهبت
عظیم برگشودند و وضیع و شریف فراخور رتبه و حالت بمراحم
بادشاهی شرف اختصاص یافتند دوم ربیع الثانی
این سال بلده فاخره لاهور که در معنی سواد اعظم هندوستان
است بقدوم اقدس بادشاهی فروغ آسمانی یافت
و طبقات انام و اصناف خلایق از حوادث روزگار
نجات ابدی یافته بمقاصد خود که عمری بر شاهراه
امید انتظار آن داشتند رسیدند و در اواخر این ماه
خبر آمد که شاه بازخان نام افغانی جمعی انبوه از افغانان را
متفق ساخته در دیپالپور اندیشهای فاسد بخود راه
دمیده بحضرت جهانبانی شاه ابوالمعالی و علی قلیخان
شیبانی و علی قلیخان اندرابی و محمد خان جلایر
و جمعی دیگر از یکهای کارطلب را بآن صوب فرستادند
لشکر اقبال بمخالفان رسیده معرکه محاربه را گرم ساخته

و از طرفین بهادران جان نثار لوازم نبرد بتقدیم
رسانیدند و کار بر سید زاده ابوالمعالی که به نیستی دنیا
و غرور حسن مستعار داشت تنگ شده بود که علی قلیخان
و یکهای صف شکن تکیه بر اقبال روز افزون نموده
در دلاوری و جانفشانی کارنامهای بتقدیم رسانیدند
گروه متغلبه را شکست داده بسیاری را از آن مجمع ادبار اثر
بخاک نیستی برابر ساختند و اولیای دولت بفتح
و فیروزی مراجعت نموده کامیاب آفرین شدند
سامان سخن آن میخواهد که مقصود را اینجا گذاشته مجملی از
احوال نصرت قرین عساکر اقبال که بیاشلیقی بیرامخان
تعین یافته بود نوشته قلم وقایع نگار گردد در تشخیص
سوانح تقدیر مخفی نماند که چون بیرامخان نزدیک پرگنه
هرهانه رسید نقیب خان افغان اندک جنگی در خور حوصله
خود کرده فرار اختیار نمود و غنیمت فراوان از نقد
و جنس بدست بهادران نبرد افتاد و عیال آنها بتمام گرفتار
شد بیرامخان بواسطهٔ نذری که از حضرت جهانبانی شنیده بود
چون بتائید الهی فتح هندوستان میسر گردد بندهای واقع شود
و بندهای خدا بزور در قید اسیری مردم در نیایند خود سوار
شده عیال افغانان را بتمام جمع کرده بصوب معتمدان
پیش نقیب خان و از حصول اینچنین فتحی که مقدمه فتوحات دستار
بی اندازه تواند بود تحف و هدایا از فیلان نامی و سایر نفایس

غنایم را بمصوب عرضه داشت خود بدرگاه جهان پناه حضرت جهانبانی
فرستاد و شکرانه این نعمت گوارا بجای آورده از آنجا روانه
پیش شد چون بنواحی جلندر رسید افغانان گریختن را صلاح
وقت خود دانستند و بواسطه منازعتی که در میان لشکر
نصرت پیوند پدید آمد اسباب و اموال النفیس خود با نقد جان
بدر بردند و اندکی از آن سرگذشت آنست که تردی بیگ خان
بجلدی میخواست پیشتر رفته با افغانان گریخته خود را رساند بیرامخان
صلاح در آن ندیده رخصت نمیداد تردی بیگ خان بجهت اینمعنی
بالتوخان را پیش بیرامخان فرستاد بهر نوعی که باشد رخصت
حاصل کند بالتوخان آمده پیغام گذاری نمود خواجه معظم سلطان
پیش آمده و دشنامی چند داد بالتوخان نیز جوابهای سخت گفت
خواجه شمشیری انداخت که بالتوخان رسید چون این خبر بمسامع علیه پیوست
منشور نصیحت نگارش فرموده تمامی سخن را خواجه عنبر را افضل خان
نمودند او رفته شرایف کلمات و نصایح هوش افزای بادشاهی را
بامرا رسانیده انجمن صلح و صلاح فراهم آورد و بیرامخان در جلندر
طرح اقامت انداخت و هر کدام را بر گنهای نواحی جدا ساخته جابجا
تعین نمود سکندر خان چون بماچیواره نامزد گشت از آنجا رفته
و قابو خیال کرده پیشتر روانه شد و سهرند را بتصرف خود در آورد
و اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد درین اثنا تاتار خان
و حبیب خان و نصیب خان و مبارک خان و جمعی کثیر از لشکر افغان
از دهلی رسیده آمدند سکندر خان در سهرند بودن را صلاح حال ندانسته

بجالندر

بجالندر آمد بیرامخان همین معنی را مناسب دولت خیال نکرده برآشفت و
بایستی پای ثبات و مردانگی را محکم ساخته در حراست سهرند
اهتمام مینمود و مارا خبر میکرد و بعد از گفت و گوی بسیار امرای عظام و سر
بفتراک اقبال ابد پیوند بادشاهی نموده از جلندر بسهرند
روان شدند چون بحدود ماچیواره اتفاق نزول افتاد تردی محمد خان
و اکثر مردم صلاح در گذشتن آب ستلج نمیدیدند چون موسم باران
نزدیک رسیده لایق دولت آنست که گذرها را استحکام داده توقف
نمایم چون شدت باران سپری شود و هوا رو باعتدال نهد از آب
بگذریم بیرامخان و جمعی از دوربینان عرصه اقبال گذشتن را
مصلحت دانسته مقدمات پسندیده از هر جانب گفتند آخر
بسعی ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیشابوری و ولی بیگ و حیدر قلی بیگ
شاملو بیرامخان از آب عبور نمود تردی بیگ خان و سایر امرا
ناگزیر از آب گذشتند و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد غول
بشجاعت و اخلاص بیرامخان اساس یافت و سرداری برانغار
بخضر خان هزاره مقرر شد و بزرگی جوانغار بتردی بیگ خان
قرار گرفت و سکندر خان با جمعی از تیز دستان جان نثار
بهراولی معین شد از آنجا که نیت شهریار جهان بر آئین عدالت و
سایر مرضیات الهی مقصود بود کار سستیان درگاه
والا روز بروز در فتح و نصرت افزونی گرفت افغانان
که لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکری
فراوان از راه مسارعت رسیده آمدند و نزدیک شام فریقین

بهم پیوسته داد مردانگی دادند و جنگ عظیم قایم شد و آتش
تفنگهای دوربین لشکر فتح نزدیک تجربه ی جای جنگ را
بخود قرار داده پای ثبات استحکام کرده بودند و همه کهنها
کارکشا درین نبرد مرد آزمای کارپردازیها کردند تا آنکه شب
درآمد بهادران رستم حمله هنوز از اطراف رفته تمیز ندادند و
از اتفاقات حسنه که مقدمه فتح شد این بود که دران نواحی
دهی واقع بود بغایت بزرگ از مشعل تایید ایزدی آتش
دران ده که خانهایش از خس و خاشاک بود افتاد و دود در معنی
هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته شد و بتحقیق
پیوست که این تایید الهی بوسیله سعی اهل خلاف شده و
هرگاه لمعه اقبال درخشد آنچه اصحاب نزاع بهبود خود دانسته
بعمل آورند سرمایه زیان آن گروه گردد القصه ازین
روشنایی که طلیعه نصرت بود دلاوران ظفر پیشه را احوال
مخالفان بواقعی اطلاع یافته از اطراف بخندقهای و نقبهای دلدوز
جانستان بودند و مخالفان از حال عساکر فیروزی مند
غافل بوده مشت در تاریکی می انداختند تا آنکه قریب
بپاسی از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت
نیاورده سراسیمه فرار اختیار کرد و فتح
عظیم روی نمود و فیل و اسباب فراوان
بدست اولیای دولت افتاد نفایس غنایم با
عرایض اخلاص روانه درگاه والا نموده روز دیگر

متوجه پیش شدند و بفتح و نصرت در سهرند نیمه طرح اقامت انداختند و مسلی قلی
شبانی که از عقب آمده ملحق شده بود با جمعی پیشتر رخصت داده خود از عقب ایلغار
چون خبر رسیدن تاتارخان با لشکری گران و استعداد تمام بحدود و حواره
بمسامع جلال رسید با جمعی از مسعودان خطاب فرمودند که مسافت بسیار است سپاه گران
و دران لشکر هرچه اراده ازل رفته باشد بظهور می آید پس عنان بهتر که پناه
نعیم گیر با برده بر روی فتح و نصرت از عطاخانه الهی امداد فرمایم و در آن
هنگام دست دعا بلند کرده کامیابی پیش روان موکب عالی حملت فرموده جنبرود
ازین واقعه که گذشته بود که فتح سر رسیده غنایم فراوان بدرگاه آوردند چون
انصارفت روزه ما با زور فتح بود بجهات تلخ فتاح حقیقی بجای آورده دست
داد و دهش بر جهانیان گشادند چون سکندر بسر گرشت آگاه برشد هشتاد هزار سوار
با استعداد تمام متوجه موکب عالی گشت بر احمان از وفور عقل و شجاعت در سهرند
نجات پای دور رسیده لوازم قلعه داری و ضوابط هوشیاری بتقدیم رسانید
و عرایض متوالی بدرگاه والا ارسال داشته استدعای توجه نمود چون دران
هنگام حضرت مقدس آن یگانه آفاق از عارضه قولنج ارزنده بود بجای خود آن همین
ارکان خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را که همواره فتح و اقبال در رکاب
دولت اوست تعیین فرمودند هنوز موکب اقبال این خدیو جهان از حوالی
لاهور دور نرفته بود که حضرت جهانبانی را صحت کامل روی داد و آنحضرت
دولت و اقبال هم از جهت صعوبت جدائی و هم از روی احتیاط صعبان
معزز نصرت سوار دولت شدند و برای صواب اندیش که انتظام بخش
زمان و زمین بود مقرر فرمودند که فرحت خان شقدار لاهور را با یوسف بیگ
و همواره بجانب میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزانه دار این صوبه

وشب هفتم رجب سال مذکور بود که سواد عرصهٔ سهرند بموکب بادشاهی نور پذیر شد
و امرای اخلاص پیشه بسعادت ملازمت افتخار یافته کوس شادمانی زدند بازره
رود امرای شجاعت آیین در مقابلهٔ چنین لشکر گران نشسته قلعه داری میکردند که
طلوع رایات جهانتاب شد و در باغی که نزدیک شهر بود سراپردهٔ اقبال زده
و از آب نهر و در بروجی که پیرامون او باشند قرار داده عساکر منصوره را اجازت قسم
فرمودند یکی بنام گرامی حضرت جهانبانی اختصاص یافت و دیگری باسم والای حضرت
شاهنشاهی سعادت پذیر شد و دیگر را بشاه ابوالمعالی و دیگر را به بیرام خان معین
ساختند و هرکدام از صفوف لشکر اقبال پیوند که رخصت داد بمیان جان بسته مساعی
جمیله بجای می آوردند و بهادران جانی نثار جان فشانیهای نمودند و همواره از
طرفین مردان نبرد آزمای بکام تیغ شربت واپسین میکشیدند و از جانبین آزاده
مردی و مردمی معمول شده بود که فدائیان جان سپار را باحترام و تعظیم بمردم
ایشان برده می سپردند گویند چنان اسباب بین کثرت عساکر مخالف و قلت
لشکر بادشاهی را دیده باندیشهای ناصواب شکوک دلهای بیاده میشدند و دور
پنهان بسبب آن تشویش هیچ و حضرت از پیشانی احوال اولیای دولت خواند
روز بروز در همت افزوده باعث مزید ثبات پای خلایق میگشتند علی الخصوص
ذات مقدس حضرت جهانبانی که جهان تمکین و اطمینان بود و هرکدام را
بطرز مناسب دل میدادند و جان می بخشیدند **ظهور کرامت علیا و نشان دولت**
عظمی از حضرت شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال هرچند حضرت شاهنشاهی سنوح بنیاد
نقاب خود داشته در پرده آرایی می بودند اما ایزد جهان آرا چون میخواهد
که حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر گردد بی اختیار امور بدیعه که هریک شاهد
عدل بر علو استعداد و سمو فطرت بعالم ظهور میرسید بود از جمله خوارق عادات

لمعه‌ای

... در ان ایام از حضرت شاهنشاهی که باطن فیض مواطنش مظهر اسرار الهی و ظاهر
قدسی مظاهرش مصدر انوار شاهنشاهی است بظهور آمد انست که آنحضرت
بر بالای بامی از شهر بر آمده نظر اقلیم گشای خود را بلشکر مخالف انداخته تماشا
می فرمودند لشکری با آن عظمت که شکوه آن در اندیشه کس نگنجد روز نمود
که در چند مدت این را مردم ما تاراج خواهند کرد و حاشیه نشینان بساط عزت
که بحضور پیشی و بیشی امتیاز داشتند و بارها از آن نور پرورد الهی خوارق عادات
و بدایع کرامات مشاهده کرده بودند ازین نوید مسرت از جام خوش وقتی نشئه
زبان لشکر ایزدی گشاده نداری اشتغال این امور بعادت پرستان عالم صورت
بعید نماید اما حق پرستان معنی بین که سواد پیشانی روزگار روشن دارند یعنی
و مثل این از چنین بزرگ صورت و معنی دور نمی انگارند و درین ایام خواجه عنبر
ناظر که از خدمتگاران قدیم بود از کابل آمده بسعادت ملازمت نموده حضرت جهانبانی
آن دولتمند را در خدمت آن نور پرورد ایزدی سپردند پیوسته در ملازمت
بوده از اوضاع و اطوار هندوستان بتوقف عرض میرسانید و اهل هند را میستود
آن یگانهٔ روزگار آرایش میداد چون طالع اهل هند درجهٔ قوت یافته ظهور سعادت
داشت طرز این مردم از مزاج اقدس خوش می آمد و اول بار که آنحضرت را
بنگار خجسته نگاری در نظر اقدس در آمد آنجا بود که دولت یک پیره زن خجسته
که در جنگ سواره و از افغانان بدست آورده بود و فتح باز نام داشت
پیشکش آن شیر شکار رسیدگاه اقبال کرده و در زمان نگارده آن کرد دیگ
بسیار عزت بوده اند ازین پیکر بدیع عجیب بر فتوحات بی اندازه پی بردند
و بلکه همان آن خجسته و نام تخلفی بود که از میمنت قدم و فرط اخلاص
بخطاب شیخ خان مأمور شد و امروز که این شرف نامه والا بخامهٔ اخلاص نگاشته شود

هواخواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد و فتح خان در ملازمت حضرت شاهنشاهی از گزیده
قراولان خاصه سعادت امتیاز دارد و آنحضرت که پیوسته خود را در لباس ظاهر
داشته از نظرها پوشیده اند و جمال شوکت را در نقابهای گوناگون مختفی میساخته اند
از توجه این جانوز هیچ پرده دیگر نقاب جمال خود گردانیده اند اما لوامع خورشیدی
و شمایم مشکی را در حجاب نتوان داشت آرزو که بجهت مراد ابدالنفس آموزی
و دولتمندی میکشید و بسعادت ملازمت برده روشناس کمالات این برگزیده
الهی میساخت چه سجدهای شکر بجای می آوردم و ازین دولت ملازمت چه کامیابیها
و مراتب صوری و معنوی سربلند گشتم و خلوت سرای قدسی و از خواهش
فضول پاک ساختم اکنون که نوبت شکرگذاری رسید و میخواهم که فضیلتهای خود را
در میان آورم تمام شکر بجای آورده باشم و هم چراغ بینش در راه تاریکی
روان نهاده آید بی تکلف ازین که در خدمتم و معامله داد و ستد در میان است
آزرده ام کاشکی آشنای صوری بودمی و در سلک ملازمان ظاهر منسلک گشتمی
تا هر چه گفتمی و نوشتمی ظاهر بینان کور باطن انگیس را از کرده خویش اندکی پایان
نداشتندی و از محرومی صوری ظاهری من جهانیان بی مقصود برده کامروا
گشتندی سبحان الله سپاس نامهای باستانی که در باب ارباب تجرد که شر عنبر
کمالات این خدیو زمان ندارند بسا مردم باشند که جز ظاهر آراسته
چیزی نداشته باشند رقم پذیرفته است جهانیان معامله ناقهم بواسطه آنکه
در میان داد و ستدی نیست هیچ نامهای مذکور را از قسم خوش آمد ندانسته
اظهار حق می فهمند و امروز که حال پیشوای اهل ظاهر و باطن بتعلیم میرود من پی
برده مزاج زمانه را بازنا فهمیدگی مردم بردوش خاطر باید کشید اما چون
نظر من اول بر آن افتاد که اندکی از بسیار از شکر لازم بجای آرم ازین

با مردم آزار آزرده خاطر نیستم و چرا باشم و حال آنکه بهیئت درویشی کاروان
شده مشعله و ارشکر گرم روان گشته ام و جمعی کثیر بنا بر ای حق شده شاهراه
صدق پیش گرفته اند اکنون ازین ماجرا که آخر شدنی نیست باز آمده سخن کوتاه
میبرم مجملا و تب چهل روز حضرت جهانبانی کار فرمای نگارنده را اجابت کرده آیین اقبال
باشد تقدیم پذیرفته اند و لوازم احتشام بجای آورده بار از آتش معرکه گرم کرده
و الهای مخلصان را اعتضاد می بخشیدند تا آنکه بتاریخ دوم شهر شعبان سال گذشته
کرو نبرد در ملازمان حضرت شاهنشاهی بود و خواهم معظم و آنکه خان و جمعی
کثیر رفته کارزار کردند و از آن طرف کالا بهار را در سکندر خان برآمده
محاربه بجای آورد هر چند در آن روز مقرر شد که جنگ بزرگ سرانجام یابد
اما چون امری از پرده تقدیر بظهور آمدنی بود رفته رفته نایره شر دو در آتش قتال
افروده و آتش پیکار بلندی گرفت افواج نصرت قرین از اطراف در آمده
بعد از شرایط حزم مردانه ایستادند و نقش مصاف و طراوه نشست چو کوه
آهنین از جای جنبید زمین گفتی زسرتا پای جنبید دو لشکر روبرو
خنجر کشیدند جناح و قلب را صف برکشیدند تر آکک تیر و چاکاچاک
شمشیر دریده معز پیل و زهره شیر و همین اقبال ابد اتصال حضرت
شاهنشاهی فتحی عظیم روی داد و او لجای فراوان بدست اولیای دولت
درآمد و جمعی کثیر از مخالفان مدبر بعالم نیستی شتافتند سکندر با جمعی خود را
بر امیه لوه بجانب کشید کلی از ولاوران خواجه مسافر خود را در اثنای
راه بسکندر رسانید چون سکندر دید که شخصی قصد او دارد برگشت چنانچه
دست بشمشیر کرد شمشیر بدست نفتاد و بعد از سعی بسیار او را الله خود دور ساخته
خود را از مهلکه جان بیرون برد آری کار بدستان دنیا و مغروران نخاه جزای

۲۵۰

چه باشد و حضرت جهانبانی در عین کامیابی دنیا که بادهٔ مراد در کف است هوشمند
بوده نیازمندی درگاه ایزدی بودند و با طبقات زمانه از کمال دانش
و بینش سلوک میفرمودند اگر چنین کامیاب نشوند چه دور باشد فرمان روای
سلطان حسین و دیگر کار پردازان میباشند اول نیت درست بهم میرسد تا بنیاد کوشش
در کار گیرند حال او میشود و ثانیا با وجود ظهور کارهای نمود شایستهٔ نسبت آنرا
بخود روا نمیدارد و کار کرد را جز داد دادار دادگری نشناسد و خلاصهٔ مقال آنکه
آنحضرت برای تعلیم نیازمندی ارباب صورت که احراز مراتب بساط شناسائی
بر شکر معنوی اکتفا نفرموده لباس ظاهری بر دوخته سجدات نیاز ایزدی بجای
آوردند اگرچه در این مراتب گذشته که فتح هندوستان بشد فتح حضرت گیتی
ستانی فردوس مکانی کارنامه بود چنانکه بیاناتش گذارش یافت اما
هوشمندان لبیب دانند که شکل این نادره کار نموده فی الواقع از این کوه فتح
که با اندک کسی با چنین عظیمی نخستین بود و الا از درگاه کبریای الهی که چنان
در زمان باستانی گنج فشان داده اند مقارن این فتح تا دو باران
از اندازه بیرون شد از این جهت که باعث هلاکت گروهی انبوه از ستم پیشگی
کافر نعمت بود از مقدمات اقبال اولیای دولت توان دریافت و ادبار
ادبار ارباب خلاف توان دانست اما از آنحضرت که تعاقب این قرار نمودند را
مانع آمد تا بیزار از جان گشتن خود را از مهلکه نجات توانستند داد و از قسم امهال
و اهمال آن کرده بخت برگشته توان شمرد و چون تائید ایزدی انجمن ...
ظهور آمد آنحضرت بر مسند داد و دهش نشسته اند اولیای مخلصان جانسپار و دولت
هر کدام از فدائیان جان نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خود
دیرینه خدمت فروشان سخن در میان آوردند که این فتحنامه بنام که نوشته

رودادی

شود

شود و حکم شد که هر کدام مبلغ دریافت خود را بموقف عرض مقدس رسانند بنا بر آنکه ملا
که مسرت بیشه بادهٔ غفلت بود از بی فکری ارادهٔ آن کرد که منشور این فتح
بنام او شود و دیر امتحان که در آمدن هندوستان را بسعی خود میدانست
و در زمان فتح برخلاف جمهور مردم موافقت رای جهان آرای حضرت
جهانبانی نموده در تسخیر این ممالک و استیصال مخالفان اهتمام میکرد
جدا افتخار این داشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد و دوربینان
کار آگاه معنی که فتح را از میمنه و اقبال حضرت شاهنشاهی نور پرور الهی
میدانستند گوش هوش و چشم نظارگی باز داشته تماشای سحر بیان
میکردند و معامله فهمان اتفاق گزین فتح بزرگ را در روز نوبت
عنوانان این نور حدیقهٔ خلافت لمعهٔ ظهور بخشیده نیز از سخن سرای مرد حیرت
افزا بودند تا آنکه حضرت جهانبانی از روی الهام ربانی بر حقیقت کار آگاه
شده منشور این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهی معنون
فرموده مسرت برای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند و از نتایج بخت کوران
ایام سعادت فرجام سانح شد گرفتن خواجه معظم است و مجملی از این سرگذشت
آنکه نوشتهٔ چند بخط خواجه بر آمد که از کوته اندیشی و تباه خردی بسکندر بنجنان
ناملایق نوشته اظهار دولتخواهی بادشاهی او کرده بود آنحضرت را اتفاق
مرجع نموده از خواجه استکشاف فرمودند چون روی انکار نداشت در جواب
گفت من این دولتخواهی بادشاهی اندیشیده بودم و بقصد انجام کردم
که این نوشتهای نظر اقدس در آید تا من پیش التفات مبذول درشته مرا
بر راه خدمت شایسته گردانند حضرت او را مقید فرموده میر قلی
و بعد از سامان و سرانجام مهمات سهرند از راه سامانه بدار السلطنت دهلی

متوجه شدند و چون رایات نصرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالی را جمعی
از ملازمان درگاه مثل محمد قلی خان برلاس و اسمعیل بیگ دولدی و مهاجب بیگ
ابراهیم خان اوزبک و جمعی کثیر بلاهور تعین فرمودند که اگر سکندر از کوهستان
برآمده درمیان ولایت دست انداز کنند تدارک آن بوجه لایق نموده
اید و سرانجام مهمات صوبهٔ پنجاب بمشار الیهم تفویض یافت و بجهت خوبی
هوای سامانه و طغیان باران بخاطر اشرف رسید که روزی چند دران
سرزمین دلکش اقامت فرمایند درین اثنای عرضه داشت سکندر خان اوزبک
رسید که بتوفیق سبحانی بدار السلطنت دهلی درآمد و مخالفان تاب مقاومت
نیاورده فرار نمودند مصلحت آنست که بزودی پای تخت هندوستان منور
بنشینی آن خدیو زمان سربلند گردد باستماع این نوید از سامانه نهضت عالی
فرموده روز پنجشنبه غرهٔ رمضان سال مذکور در سلیم گره که بر سمت شمالی
دار الملک دهلی برکنار آب جون واقع شده نزول اجلال فرمودند
و در چهارم این ماه درون شهر مستقر اورنگ خلافت شد و درین روز از اثنای
راه حضرت شاهنشاهی نور پرور اقبال فروغ باصرهٔ خلافت نگاه شیری
را بشمشیر زده شکار فرمودند چنانچه حیرت افزای اهل شکار شده و صاحب
دریافت بر شکار مقصود اعلی نشان یافته کامیاب مسرت گشتند و حضرت جهانبانی
که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن بدهلی و فتح هندوستان ترک تناول
حیوانی فرموده توجهات روحانی استفتاح می نمودند امروز بکمال انبساط اراده
حکم شد که از گوشت آن شیر کباب پاره خشک کرده نگاه دارند چون بعد از
رمضان حیوانی میل فرمائیم اول ازین گوشت آن شیر کباب پاره خشک کرده
نگاه دارند که چون بعد از تناول خواهیم فرمود و سجده‌های شکر بجای آوردند

ملازمان عتبهٔ خلافت بمناصب عالی و جاگیرهای لایق شرف افتخار یافتند و سرکار
حصار و آن نواحی بجاگیر ملازمان حضرت شاهنشاهی مقرر شد و تفاول
گیران کار آگاه این حصار حوادث روزگار دانسته مجدد ایام دولت روز
افزون آنحضرت فال گرفتند پیرامخان را سرکار سهرند و دیگر پرگنهای تعلق
عنایت شد تردی بیگ خان را بمیوات فرستادند و سکندر خان را بآگره
و علیقلی خان را بسنبل و حیدر محمد خان آخته بیگی را بجانب بیانه که نزدیک
بدار الخلافه آگره واقع است تعین فرمودند بیمن قدوم پادشاهی
و برکات انتظام آن خدیو صورت و معنی هندوستان بوستان دولت
و سعادت گشت و طبقات عالمیان و طوایف خلایق کامیاب اقبال گشتند
و آنحضرت در قلعه دهلی بوده پیوسته بمرضیات الهی بسر می بردند و گلشن
سلطنت را بجویبار داد و دهش آب میدادند و همواره فرمان برداری
خالق و کامروائی مخلوق پیش نهاد همت والا ساخته سریر آرای خلافت بودند
و از سوانحی که در آن ایام موجب مزید سرور باطن اقدس شد آمدن شاه ولی
اتکه بود از دار الاقبال کابل که خبر سلامتی مخدرات تتق عصمت آورده خصوصیات
احوال بعرض اقدس معروض داشت و مژده مسرت بخش رسانید که مهد مظهر
ماه چوچک بیگم از بهشتی بخش فرزند گرامی کرامت فرموده است آنحضرت
ازین بشارت دلگشا و ازین نوید روح پرور شکر ایزدی بجای آورده انواع
جشن شادمانی ترتیب داده نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند و نام
آن گلبن اقبال را فرخ فال نهادند و شاه ولی را بمژدگانی این عطیه عظمی خطاب
سلطانی کرامت فرموده با تحف و هدایا روانهٔ کابل ساختند و بمناشیر توجه
والتفات سعادت اختصاص دادند و از وقایعی که در آن ایام روی

داد آمدن رستم خان بود که در سلک امرای معتبره افغانان انتظام داشت
و مجملی ازین قضیه آنست که چون از ملازمان بارگاه دولت متوجه حصار شدند
روز خورداد ششم شهریور ماه موافق چهارشنبه بیست و پنجم رمضان در دو کروهی
حصار نزول سعادت نمودند رستم خان و تاتار خان و احمد خان و میر محمد جنگی و جلی
خان و شهاب خان و تاج خان قیام خانی با جمعی از افغانان از حصار بر آمده
بکارزار ایستادند با وجود آنکه افغانان قریب دو هزار کس بودند و بنده های دولت قریب
چهارصد کس جنگ عظیم در پیوست و بتایید الهی فتح روی داد و تا هفتاد کس
از مخالف در میدان بقتل رسید و رستم خان گریخته قلعه حصار را مضبوط کرد و مجاهدان
اقبال بیست و سه روز بمحاصره آن پرداختند چون برو دشوار شد قول طلبید
و رستم خان را با نام برده با قریب هفتصد کس بمصحوب میر لطف و خواجه قاسم
مخلص بدرگاه والا فرستاده اند و او با جمعی کثیر آمده بدولت آستانبوس
سربلند شد و بعد از چندگاه حکم معلی بشرف نفاذ یافت که او را جاگیر مناسب عنایت
اما بشرط آنکه فرزندان خود را در یرغمال نگاه دارد تا هم مسلک مرحمت مسلوک
شده باشد و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته آن ساده مرد کوته اندیش
ازین شرط دولت که سرمایه استحکام سلسله عبودیت بود ابا نموده در مقام
گریختن شد چون این معنی بر پیشگاه خاطر مقدس پادشاهی پرتو انداخت او را مقید
ساخته به شیخ محمد اتکه اقا سپردند و از وقایعی که دران نزدیکی بظهور آمد قضیه
قنبر دیوانه است و اندکی از گفتگوی بسیار او آنست که او از آحاد الناس
بلکه از مجاهیل اردوی اقبال بود و وقتی که رایات نصرت بعد از فتح سرهند
بجانب دهلی نهضت فرمود این قنبر جمعی از اوباش را گرد خود فراهم
آورده دست بتاخت و تاراج دراز کرد و پیوسته غنایم بدست آوردی

دمبدم دادی و از روی کثرت پیوسته عرایض نیاز بدرگاه نوشتی
و از نواحی سهرند تاخته تاخته سنبل در تصرف درآورد و خود در سنبل
نشست بر خواندۀ خود را که عارف الله نام نهاده بود به بداون فرستاد
در آن حدود راجه حسین جلوانی که از عظام امرای افغانان بود بی جنگ
ویران شده و قنبر از آنجا خود را به کانت گوله رسانده و آن نواحی را نهب
و غارت کرده در آن حدود بارکن خان که از روسای افغانان بود جنگ
بی تورکانه کرده شکست یافت و از آنجا به بداون آمد هر چند که این دیوانه
غافل پیوسته عرایض فرستادی و اظهار بندگی و نیکوخدمتی کردی
اما فعل او موافقتی نداشت پا از اندازه گلیم دراز کرده مردم را از خود
منصب خانی و سلطانی دادی و علم و نقاره بخشیدی شهامتی و بنا بر آنکه
سودای جنون نیز ضمیمه حالت او بود بارها از دیوانگی با دیوانه ساختگی
و ابله طراری خانه خود را بتاراج داده بود و همواره از وی حرکات نامنتظم
که شرکت بمجانین داشته باشد بظهور آمدی چون مکرر این معنی بمسامع
عز و جلال رسید فرمان قضا جریان بعلیقلی خان شیبانی صادر شد که او را
بدرگاه معلی فرستند و اگر سر از اطاعت بکشد تنبیه نماید در همین اثنا که دیوانه از رکن
خان شکست یافته ببداون آمده بود علیقلی خان از مهمات سنبل فارغ شده
بسنبل رفت و بعد از فراغ مهمات آنجا به بداون آمد هر چند علیقلی خان
کس بطلب او فرستاد پیش او نرفت و گفت چنانچه تو بنده پادشاهی
من هم از غاشیه داران این موکبم و این ولایت بزور شمشیر گرفته ام
آخر الامر علیقلی خان بجنگ آمد چون او دران نزدیکی شکست یافته بود در قلعه
بداون متحصن شد و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاد چون احوال او

بعرض مقدس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را استمالت
عنایات پادشاهی ساخته باستانبوس سرفراز سازد غیر از آن که حاکم
بمبداون آید و این مژده نجات رساند علیقلیخان او را کشته بود
و مجملی از آن سرگذشت آنکه چون قنبر قلعه را مستحکم کرده محاصره امتداد
یافت و کاری نمی‌کشود علیقلیخان محمدی بیگ ترکمان و علاء غیاث الدین
را پیش او فرستاد و این فرستادها را مقید ساخت ایشان جمعی کثیر را پنهانی
با خود متفق ساختند و بفریب و فسون مردم درون قلعه را بدست آورده
دیوانه را اسیر کردند علیقلیخان سر او را بدرگاه معلی فرستاد و وقوع
این واقعه بر باطن عدالت مآثر پادشاهی گران آمد و فرمان عتاب
آمیز بعلیقلیخان صادر شد که چون اظهار اطاعت میکرد و میخواست که بملازمت
آید کار را باینجا چرا رسانید و بعد از آنکه بدست افتاد چرا بی حکم کشت
و آنحضرت مکرر بمقربان بساط عزت میفرمودند که خاطر متوجه است که این
مرد را ببینیم اگر از سواد پیشانی او نشان حقیقت و درستی خوانده شود
او را نوازش فرموده بمرتبه عظیم فرمائیم و از سوانحی که در سوال ظهور
آمد ناسپاسی میرزا سلیمانست و شرح این بطرز اجمال آنست که چون رایات
جهانگشا بتسخیر هندوستان متوجه شد تردی بیگ خان که اندراب
و اشکمش در جاگیر او بود بحکم سعادت همراهی یافت و مقیم خان از جانب او
برای انتظام جاگیر ماند میرزا سلیمان فرصت را غنیمت دانسته قصد
این محال که جاگیر تردی بیگ خان بود نمود و اولا از راه کربت در آمد
که بهر رنگ بر داری مقیم خان را بجود کشد چون الصورت نه بست
میرزا ابراهیم را از زمین برداشته بر محاصره اندراب قیام نمود مقیم خان

ناگزیر

ناگزیر اهل و عیال خود را همراه گرفته برآمد و جنگ کنان خود را از آن مهلکه
برآورده بکابل آمد و از وقایعی که در آن ایام بر بدید آمد کشتن حیدر
محمد خان آخته بیگی بود بلا غازی خان که حاکم پدر ابراهیم خان را که سرور
منجر رسید و شرح این ماجرا آنست که چون حیدر محمد خان را به بیانه فرستاده
غازیخان که حاکم آنجا بود تاب مقاومت نیاورده در حصار بیانه
متحصن شد و بعهود و ایمانی که از حیدر محمد ظهور یافت اعتماد نموده از قلعه
بیرون آمد حیدر محمد چشم بر اموال او دوخته نقض عهد نمود و بشمشیر ظلم
اعتدال او را بقتل رسانید چون این خبر بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی
رسید مستحق خاطر عدالت پیوند بغفا چون دور دست بود و اوایل
در آمد هندوستان سیاست ظاهری او موقوف ساخته فرمودند که او
دیگر کو اقربت و لکن تا بری شدن او این جهان را همان طور که بزرگانی
قفا ز جهان گذشته بود بظهور آمد و شهاب الدین احمد خان را که میر
بیوتات بود بجهت تحقیق این معامله و تفحص اموال او فرستادند و خود
بدولت و اقبال همواره در رعایت رعیت و تعمیر جهان و رفاهیت مردم
بوده اوقات گرامی را صرف مرضیات الهی میفرمودند نهضت رایات
جهانگشای حضرت شاهنشاهی بصوبه پنجاب بموجب امر عالی حضرت جهانبانی
جنت آشیانی
درین اثنا جهانگشای حضرت جهانبانی برادر و دمش نظام آرای ممالک هندوستان بود هم
خبرهای ناخوش از شاه ابوالمعالی رسیدن گرفت که از باده ناگوار و نابدمستی
کرده در آزار خلایق میکوشد و بر مسالک خلاف حکم پادشاهی سلوک
مینماید چون حضرت جهانبانی را با او توجهی خاص بود امثال این اخبار را بی اصل
واقع انگاشته بر اختراع اهل حسد و افترای ناتوان بینان فرود می‌آورد

تا اگر خبر برآمدن سکندر از کوه در اردوی معلی شیوع یافت و نیز تحقیق پیوست که این
که این سیدزاده بدست فرحت خان حاکم لاهور رای حکم تغییر داده کس خود را
بجای او مقرر ساخته است و در خزینه بادشاهی دست درازی میکند خاطر
اقدس حضرت جهانبانی که آئینه صورنمای ملک و ملکوت بود بالهام ربانی
چنان ملهم شد که از اعظم صوبهای هندوستان بمیامن عزت سبحانی
و حکومت حضرت شاهنشاهی و برکات رافت و عدالت آن نور
پرور اقبال رونق بخش گردد و شاه ابوالمعالی را اگر مصلحت حصار
واگذرد مرحمت شود و نیز چون درین نزدیکی مخدرات تتق عصمت والا
از کابل طلب میفرمایم انجناب در تصرف ملازمان حضرت شاهنشاهی
بودن مناسب دولت هرچند لشکر اقبال بمقدار بود که دفع سکندر
نماید لیکن بجهت مصالح ملکی و طبعی نام کومک مذکور اوایل سال نهصد و شصت
و نه روز ساعت مسعود که جلوس اورنگ هفت اقلیم را زینت و سلطنت
ابد پیوند با آن افتتاح نماید حضرت شاهنشاهی اقبال پرورد الهی را با پایه
و شکوه اقبال تعین نمودند و بیرام خان را بصورت اتالیغ آنحضرت
ساختند و بمعنی ترقب آن اعتضاد دولت بمیامن توجهات حضرت
شاهنشاهی حواله شد و جمعی کثیر از ارباب عقیدت و اخلاص در رکاب نصرت
اعتصام آنحضرت اختصاص گرفته رخصت یافتند چون موکب قدسی آن نور
پرورد الهی بسهرند رسید ملازمان عتبه اقبال که در حصار فیروزه بودند
سعادت ملازمت دریافته مسرت افزای خاطر شدند و در آن منزل سعادت
ورود استاد عزیز شتابی که بوسیله حسن خدمت و لطف عقیدت بخطاب روحی فدا
شرف اختصاص یافته بود و در فنون آتشبازی و بندوق اندازی فرید زمان
دولت ملا

دولت ملازمت حضرت شاهنشاهی دریافت و آغاز بندوق اندازی آنحضرت
از آنجا شد و در اندک فرصتی چنانکه در هر فن هر صنف استادی گرفته اند استادان ممتنع
نیز گشتند و کارنامهای غریب که دفترها متضمن بیان آن تواند درین روش چون
چون سایر فنها از آن مظهر کمالات بظهور آمد و از جامعیت این ذات قدسی چه نگویم
وچه نویسیم که بی شایبه تکلف هر شخصی که در هر فن از فنون اقسام دانشوری چه
از حکمت بردار آن بالغ نظر و چه از صنایع بردار آن صاحب هنر چه در امور کلی
وچه در شناسائی جزوی که سالهای سال پیش استادان دانا ورزش آن مینموده
کرده باشد چون بشرف ملازمت این دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد خود را از دیگر
فروتر دانش کم کرده در مقام حیرت می آید و بی طرش میکند که عمرها اوقات
آنحضرت بغیر این کار صرف نشده است و باز میگوید که چنین مهارت عظمی
کسی را نتواند بود موهبتی است خداداد و از بدایع اینکه در مشارب فی تلون متنوعه و مراتب
در یک مجلس میسر مینماید که بر طبع جهان آرا دشوار نمی آید حکما و فضلا و صنعت
گران دیگر را کی حوصله وفا میکند که بغیر روش خود در مالکی صحبت و از ندای درباب ثبت
بلند و این حوصله فراخ در قوت بشری نگنجد بلکه عنایت ملکی برین تا بدایند دلیل
این گوهر والا را انجمنت انتظام عالمیان دیرگاه دارد ذکر تتمه احوال سعادت
مقرون حضرت جهانبانی جنت آشیانی و شرح بعضی از جلایل مخترعات و قوانین آنحضرت
چون انتظام مهمات جناب بهمت مواکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی صورت
دلپذیر یافت حضرت جهانبانی پیوسته در دار الملک دهلی نزهت آرای باطن اقدس
بوده در نظم مهام ملکی اشتغال میفرمودند و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر
اقالیم دیگر توجه عالی داشتند و مکرر رای فرمودند که چند جای را پایتخت ساخته
در نظام هندوستان کوشش میفرمایم دهلی و آگره و جونپور و مندو و لاهور و قنوج

وبعضی محال دیگر که صلاح افتد و هرجا لشکری سرداری یکی از هوشمندان دوربین
رعیت پرور عدالت گستر معین میسازیم که آن نواحی محتاج بکومک لشکر
دیگر نباشد و زیاده از دوازده هزار سوار در رکاب معلی نگاه میداریم
و مقرر نموده که صندلهای مرصع از طلا و نقره مقرر داریم که بنیا زند که دربار
عام شاهزادهای کامکار و وردی که در بساط قرب منزلت عنایت سرفرازند
بموجب حکم عالی نشسته شرف امتیاز یابند که غالب جنانست که دلهای
بزرگان عالی فطرت دنیا که بدولت سرای اخلاص نرسیده در بازار
سوداگری درمانده سود و زیان نبدادن مال تنها صید نشود و تا در اعتبار
و جاه ایشان نیفزایند تسخیر دلهای این طبقه صورت نه پذیرد و خاطر
فیض مآثر آنحضرت از مبادی احوال تا حال بر اختراع امور بدیعه و اظهار
حقایق منجیه توجه داشتی از انجمله درانوقت که حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی از کابل بقندهار توجه فرموده حضرت جهانبانی را جهت نسبت
مهمات در کابل گذاشته بودند روزی آنحضرت سوار شده در اطراف
شهر سر دشت و مرغزار میکردند در اثنای راه مولانا روح الله که شرف
اخوندی آنحضرت اختصاص داشت می طلب ساخته فرمودند که در خاطر
چنان پرتو می اندازد که از هر کس که درین راه پیش آید نام پرسیده آن
فال کرده و بنای اساس دولت بران نهیم مولانا بعرض رسانید که بنام تنها
هم اکتفا می توان کرد فرمودند ملهم غیبی در دل چنین القا میکند بعد از طی
اندک مسافتی مردی در سن کهولت پیدا شد چون از و پرسیدند که چه نام
داری جواب داد که مراد خواجه متعاقب آن دیگری که بر در از گوسفند هیزم
بارکرده بطرفی می برد پیش آمد چون همش سوال کردند گفت دولت خواجه آنگاه

متنوعه

برزبان الهام بیان جاری گشت که اگر نام شخصی دیگر که پیش آید سعادت
خواجه باشد از غرایب اتفاقات حسنه خواهد بود و کوکب مراد از افق سعادت
طلوع خواهد کرد درهمان ساعت مردی که گاوی چند همراه داشت در نظر در آمد چون
پرسیدند که نام تو چیست گفت سعادت خواجه ملازمان رکاب سعادت انتساب
آنحضرت علیا در تعجب و تحیر افتادند و نزد همگنان بتحقیق انجامید که این صاحب
اقبال سعادت فال بمساعدت ازلی بمراتب ارجمند کامیاب دولت
خواهد گردید و چون این مژده غیبی از قوت بفعل آمد و گلشن امید از
جویبار معدلت سرسبز و تازه گشت اساس انتظام مهام دینی و دنیوی بر مراد
دولت و سعادت نهادند و جمیع ملازمان عتبه اقبال بلکه تمام متوطنان ممالک
محروسه را بر سه قسم منقسم ساختند اخوان و اقربا و امرا و وزرا و کافه سپاهیان
را اهل دولت گفتند چه بدیهی است که بی مساعدت این طایفه عروج بر معارج
دولت و اقبال میسر نیست و حکما و علما و صدور و سادات و مشایخ و قضات
و شعرا و سایر فضلا و موالی و اهالی را اهل سعادت خواندند زیرا که اکرام
این سعادتمندان و مصاحبت با این فرقه شریفه سبب استسعاد
بسعادت ابدی است و ارباب بیوتات و اصحاب حسن صوری و اهل
نغمه و ساز را اهل مراد نام نهادند که این مراد جمهور عالمیانست و همچنین
تقسیمات ایام هفته پرداخته هر یکی از اهالی دولت و سعادت و مراد منسوب
ساختند و بر همین موجب که روز شنبه و پنجشنبه با اهل سعادت تعلق گرفت و درین
دو روز توجه عالی با ناظمان مناظم علم و عبادات متعلق شد و جهت اختصاص
این دو روز با اهل سعادت آنکه شنبه منسوب است بزحل و زحل مربی
مشایخ و خاندانهای قدیمست و پنجشنبه متعلق است بمشتری و آن کوکب علما و سادات

طبقات اشراف است و روز یکشنبه و سه‌شنبه با اهل دولت و سرانجام مهام ملک و ساهی
و انتظام امور جهانبانی اختصاص گرفت و حکمت در تعیین این دو روز
آنکه روز یکشنبه تعلق به نیر اعظم دارد که سلطنت و فرمان روائی از پرتو
تربیت اوست و سه‌شنبه تعلق بمریخ دارد و مریخ فرنی سپاه است و روز
دوشنبه و چهارشنبه را روز مراد گفتند و دران دو روز بعضی از ندما و خواص
و جمعی دیگر از اهل مراد بعنایات خاص مخصوص می‌شدند و نکته در خصوصیت
این دو روز آنکه دوشنبه تعلق بقمر دارد و چهارشنبه بعطارد و هر دو را
بامور بیوتات مناسبتی خاص است و روز جمعه بر طبق نام خویش جامع
مراتب مذکوره گشته طبقات انام از فیض عام پادشاهی بهره ور
می‌گشتند از مخترعاتی که در روزهای دیوان مخصوص بود یکی آنکه چون سریر
خلافت مقر سلطنت می‌شد و آنحضرت سریر آرای فرمانروائی گشته
بزم دیوانی می‌آراستند بآواز نقاره طوائف مردم را آگاهی
می‌بخشیدند و هر گاه از دیوان بر می‌خواستند توپچیان بصدای بندوق خلایق
را آگاه می‌گردانیدند دران روز قورچیان چند دست خلعت و خرجی و چند
چند بدره زر نزدیک بارگاه می‌آوردند تا در بخشش کامروائی خلق تاخیر نرود و چند
کس از بهادران زمان شجاعت پیشه جوشن در بر افکنده مسلح بر نزدیک بارگاه
می‌ایستادند دیگر از جمله مخترعات آنحضرت آنکه سه تیر زرین مطلا که بکتابه زینت
از سهم السعادت و سهم الدولت و سهم المراد ساخته شده بود که به هر یکی
از ارکان دولت و غیر آن تعلق میگرفت مهمات آن سرکار بحسن اهتمام
او سرانجام می‌پذیرفت مقرر آنکه مادام که صاحب هر یک از آن سهام در
تمشیت اموری که متعلق بان سهم است بر وجهی کوشش نماید که ملتزم رضای

الهی و مستوجب دولتخواهی باشد منظور عنایت بوده بر مسند
اختیار ثابت و پایدار ماند و هر گاه از شراب جاه بدمست شده جادهٔ
اعتدال گذارد و پای بواسطهٔ غرضی نظر از دولتخواهی بپوشد همت
رجوع مآل مقصود بسیار دیر تیر مراد او بهدف مراد نارسیده رقم
عزل بر صحیفهٔ حال او کشیده بجزای لایق رسانیده اید میرخواند
میر مورخ در قانون همایونی تصریح کرده که در زمان ملازمت
من سهم السعادة من حیث الاستقلال بعهده اصحاب فضل و کمال
مولانا محمد فرغلی تعلق گرفته بود و حل و عقد و قبض و بسط
مهمات سادات و مشایخ و علما و قضات و ارباب درس
و علم و تحقیق استحقاق ارباب عمایم و عزل و نصب متکفلان
امور دین و تعیین وظایف و سیورغالات بجانب او سمت اختصاص
پذیرفته بود و سهم الدولة بعهدهٔ السلطنة امیر هندو بیک
تعلق داشت و رتق و فتق و بست و کشاد مهام اعاظم امرا
و اکابر وزرا و تمامی متصدیان و متکفلان امور دیوانی و قرار
مواجب عساکر و تعیین مراتب ملازمان درگاه مفوض باو بود و سهم المراد و امور
بیوتات بامیر استقرار داشت و او چنانچه باید بمهمات بیوتات
و ترتیب اسباب تجمل و حشمت و تکمیل موجبات تفاخر و عظمت می
پرداخت و از جملهٔ مخترعات آنحضرت تقسیم تیر است بدوازده
قسم و هر کدام از طبقات انام را بیکی از تیر معین ساختن و اندازه
مراتب طوائف خلایق بظهور آوردن بدین تفصیل تیر دوازدهم
که موافق نهایت عیار طلا است مخصوص بر کس اقبال پادشاهی بود

۶۷ ۲

نیز یازدهم منسوب باقربا و اخوان و زمرهٔ از سلاطین زادان که ملازم عتبهٔ
دولت بودند تیر دهم متعلق بسادات و مشایخ و علما تیر نهم متعلق بامرای
عظام تیر هشتم بزمرهٔ از مقربان و الکچیان صاحب منصب تیر هفتم بزرالبایر
ایلچیان تیر ششم متعلق بسرخیلان قبایل تیر پنجم بیکه جوانان بهادر تیر چهارم
بتحویلداران تیر سیوم بجوانان جرگه تیر دویم بنام شترگردهیکان تیر اول
بدربانان و پاسبانان و امثال این مردم و از مخترعات آنحضرت آنکه
مهمات سرکار سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بودند آتشی
و هوای و آبی و خاکی و جهت تمشیت مهمات هر یک ازین چهار
سرکار وزیری مقرر نموده بودند مهمات توپخانه و ترتیب آلات و ادوات
حرب و سایر اموری که افروختن آتش را در آن دخل باشد سرکار آتشی
میگفتند و بوزارت آن سرکار خواجه عمید الملک قسم ارتباط یافته
بود و مهمات زرگراق خانه و باورچیخانه و اصطبل و سرانجام ضروریات
آشخانه و شترخانه سرکار هوایی نامیدند و زمام اختیار بخواجه لطف الله
داده بودند و سامان شربتخانه و سوختخانه و جریان انهار و مهمانی که
باب منسوب باشد سرکار آبی میخواندند و بوزارت آن سرکار خواجه
حسن تعین یافته بود و مهمات زراعات و عمارات و ضبط خالصجات
و بعضی از بیوتات سرکار خاکی موسوم گردانیده بودند و وزارت
این سرکار بخواجه جلال الدین مرزا بیک منسوب بود و در هر یکی از سرکار
های مذکوره یکی از امرا را دخل داده بودند مثلا امیر ناصر قلی میر سرکار
آتشی بود و همواره جامه سرخ می پوشیدی و از جمله اختراعاتی که در آن
زمان ترتیب یافته یکی آن بود که استادان نجار چهار کشتی بزرگ

درمیان

درمیان آب چون مرتب ساخته در هر یکی از آن کشتیها چهار طاقی
مشتمل بر دو طبقه در غایت خوبی مرتفع گردانیده بودند و آن کشتیها را
بنوعی بیکدیگر وصل کردند که آن چهار طاق ها در محاذی یکدیگر وقوع
یافت و در میان هر دو کشتی از آن چهار کشتی طاق دیگر از قوت
بفعل آمد چنانکه در میان آن کشتیها حوضی مثمن نمودار شد و ازمزر
اعات شریفه ترتیب دکانها و آرایش بازار در کشتیها شده
بود که حیرت فزای عقلها و دستکاران بود و در سال نهصد و شصت و نه
که حضرت از فیروزآباد دهلی با کثرهٔ امرا و ارکان دولت
و تمامی الکچیان و اعیان در کشتیها نشسته از راه دریا متوجه
دار الخلافه آگره گشتند همین بازاری آراسته بر روی
آب چون روان بود و هر کس هر متاعی که میخواست در آن بازار می
یافت و برین قیاس باغبانان با دستهای موجب فرمان
باغی بر روی آب ترتیب داده بودند و از مخترعات آنحضرت
جسری روان بود و از جمله بدایع مخترعهٔ آنحضرت قصر روان است
و آن قصری بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند
و استادان نجار اجزای آنرا بوجهی بیکدیگر وصل کرده بودند
که هرکه را چشم بر آن می افتاد می پنداشت که تمامی آن یکپاره است
و حال آنکه هرگاه میخواستند از هم میکشادند و بهر کشور که میخواستند
نقل میکردند و زینهای طبقهٔ اعلی از آبنوسی تراشیده بودند که هرگاه
قصد میکردند منبسط میشد و هرگاه اراده مینمودند منقبض میگشت
و از جملهٔ مخترعات عالیهٔ آن قدسی حضرت تاجی بود و رفعت

و لطافت بر حد اعتدال گویا گلی بود بر تارک حاشیه که بر گرد تاج میکردند
مشتمل بود بر دو فرجه نمایان هر فرجه بصورت رقم هفت و بملاحظه اکثر و دو هفت
هفتاد و هفت موافق عدد عز از آن تاج عزت لقب نهاده بودند و آن رسم خاص آن
اختراع فرموده بود چون بدار الخلافه آگره نزول فرمودند و بنظر اقدس حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی در آوردند آنحضرت پسندیدند و از جمله مخترعات
شریفه آنحضرت خرگاهی بود که بعدد بروج سپهر مشتمل بر دوازده قسمت بود
هر برجی بر جز نا که انوار کواکب دولت از تقبهای آن تابان بود و خرگاهی
دیگر مانند فلک الافلاک که محیط فلک ثوابت است جمیع جوانب این خرگاه را
احاطه نموده بود چنانکه فلک اطلس از نقوش صور است این خرگاه نیز از نقوش
معرا بود و از مخترعات عزت افزای آنحضرت بساط نشاط بوده و آن
بساطی مستدیر مشتمل بر دوایر افلاک و کرات عناصر و دایره اول
منسوب بود بفلک اطلس بسفید رنگ واقع شده بود و دوم کبود و سیوم بمناسبت
زحل سیاه و چهارم که محل برجیس است صندلی و پنجم که متعلق بهرام است لعلی و ششم
که خانه نیر اعظم است زرین و هفتم که منزل ناهید است سبز روشن و هشتم که جای
عطارد است سوسنی زیرا که مزاج عطارد ممزوج است و چون رنگ کبود را
با گلگون امتزاج دهند سوسنی گردد و سبب اختیار رنگ سوسنی زیرا که کتابت
بر سایر الوان آنکه بعضی حکما رنگ عطارد را کحلی گفته اند و رنگ سوسنی از دیگر
الوان بمرتبه کحلی نزدیکتر است و دایره نهم که منزل قمر است سفید است
و بعد از دایره قمر کره نار و هوا بترتیب مرتب گشته پس کره خاک و آب
انتظام گرفته و تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه وقوع یافته بود و خود نفس
نفیس دایره زرین اختیار میفرمودند و آنجا سریر آرای خلافت میشدند

و هر طایفه از منسوبات کواکب سبعه سیاره را در دایره که بازای آن وضع کرده
شد نشستن حکم میفرمودند مثلا امرای هندی را در دایره زحل و سادات
و علما را در دایره مشتری و مردمی که در دوایر می نشستند بانداختن قرعه که در
هر جانبش صورت شخصی بر وضعی خاص مکرر مصور بود مامور میگشتند و از دست
هر کس هر صورت بر می آمد بمقتضای آن صورت در آن دایره متمکن میگشت
مثلا اگر صورت شخصی ایستاده می بر آمد می ایستاد و اگر نشسته بر می آمد
می نشست و اگر مضطجع می بر آمد تکیه می کرد و باعث مزید انبساط میشد و از جمله
اختراعات آنحضرت پوشیدن لباس هر روز بود موافق رنگی که منسوب
بکوکب آن روز است که مربی اوست چنانکه در روز یکشنبه خلعت
زرد می پوشیدند که منسوب نیر اعظم است و در روز دوشنبه
لباس سبز که منسوب بقمر است و برین قیاس و از
مخترعات آنحضرت طبل عدل بود که اگر داد
خواهی را با کسی خصومتی میشد یک نوبت چوب بر
طبل می زد و اگر تظلم او از عدم وصول علوفه بود
دو نوبت این کار میکرد و اگر مال و جهات
او را ظالمی غصب کرده بود یا دزد برده
سه نوبت طبل را بفغان آوردی و
اگر با کسی دعوی خون در میان داشتی چهار نوبت صدای
طبل را بلند گردانیدی آثار طبع مخترع این خدیو
قدسی نشان بدایع آفرین بسیار است و هوشمندان
آگاه دل را بجهت دریافت جوهر کرامت مآب آنحضرت علو

که ذکر شد بیند اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته
در شرح مقصود در آید **پرتو انداختن سفیر عالم قدس
بر ذات باطن حضرت جهانبانی جنت آشیانی و بپا فرشدن آن عالم**
بر ضمایر حضرت گزین پوشیده نماند که در آن نزدیکی که
حضرت شاهنشاهی نونهال چمن آگاهی بجانب کابل
رخصت یافتند اکثر اوقات بر مکروه داشته مذکور مجلس
عالی نمیشدند در هیولا بند کر آن خوش وقت میکشتند و عالما
که بر پیشگاه باطن غیب دان نقش آن پرتو انداخته
بود از انجمله روزی بتصدیق و تحسین کلام حقیقت
انجام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میفرمودند
که حضرت فردوس مکانی در محفل انس خود میگفتند
که فلان ملازم من میگفت که هر گاه خوابستان گوریان
غزنین بنظر می در آید مرا میل مردن میشود
و در تلو آن میفرمودند که ما چون دهلی و مرا
رات ازان است بده میکنم سخن او بیاد
می آید که چه خوش میگفت و در همان نزدیکی
که متوجه ملک بقا می شدند بتشنگی از
از مستعد آن خطاب میفرمودند
که امروز بعد از فراغ عبادت
سحری غیبی دست داده بود و
ملهم غیبی این رباعی بر زبان داد

یارب بکمال لطف خاصم گردان واقف بحقایق خواصم گردان
از عقل جفا کار دل افکار شدم دیوانه خود خوان و خلاصم گردان
و بهنگام خواندن از حسن حقیقت بین گیر بخت و تغیر تمام تمام
در پیشانی نورانی آنحضرت مشاهده میشد و در آن نزدیکی
که دهلی مخیم سرادقات جلال بود آن فروغ افزای چشم
خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی بخواب دیدند که سخن
کاکل مشکین مقدس ایشان را بر می دارد چون میشنود و قعه را
با هم انگه والده ادهم خان در میان می آرند ایشان جمعی از
معبران کاردان را طلب داشته استفسار تعبیر مینمایند چون از حضرت
جهانبانی می پرسند جواب میدهند که بلایی از سر ایشان دور خواهد
شد و بعد از آن باهستگی از قضیه ناگزیر خبر داده تسلی میدهند
و همواره در آن ایام سخنان میفرمودند که بوی انتقال ازین
عالم فانی که همه را ناگزیر است بمشام دوربینان آستانه عزت
میرسد و جان مخلصان ازین شرحه شرحه میگشت از انجمله در طاق
رواقی که آنحضرت می بودند بخط خویش مطلع شیخ آذری را نوشته
بودند **بیت** شنیده ام که برین طارم زر اندود است
خطی که عاقبت کار جمله محمود است و در قرب انتقال افیون
کم میکردند تا آنکه بجمعی از محرمان درگاه فرمودند که ملاحظه کنیم
تا چند روز دیگر چنان شود که بدو سه حب رسد خوراک هفت
روز جدا فرموده در کاغذی پیچیده به بندهای خاص نمودند
و بر زبان اقدس گذشت که افیون خوردن ما همین است و در روزی

که اول منزل سفر ملک تقدس و تجرد بود چهارجب الهی بود که طلب
داشته بکلاب ۷ فرمودند آخر روز جمعه ربیع الاول نهصد و شصت نویس
و سه شاه بداغ و علم شاه بیک ملوک و جمعی دیگر از سفر
حجاز آمده بودند و جغتی خان و بعضی مردم از گجرات بخدمت
رسیده عرض سرگذشت میکردند و تیلوا آن دوست میر برقی
مولانا را پیدا با عرایض منعم خان از کابل رسیده بودند آخرهای
روز بر بالای بام کتابخانه که درین نزدیکی ترتیب یافته بود
برآمده مردم را که در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت
کورنش مشرف ساختند و تا خیلی وقت از احوال مکه معظم
و گجرات و کابل می پرسیدند و بعد از آن جمعی از ریاضی
دانان را طلب فرمودند و آن شب منتظر طلوع زهره بودند
که ملاحظه فرمایند و نیت حق طویت آن بود که چون زهره طالع
شود و ساعت مسعود گردد مجلس عالی داشته جمعی را مناصب
علیه امتیاز بخشند اوایل شام از روز خواستند که بسعادت فرود
آیند چون بزینه دوم رسیده اند مقری مسکین نام اذان
را بهنگام بنیاد کرده حضرت بمقتضای ادب تعظیم اذان همانجا
ارادت نشستن فرموده بودند چون درجات زینه تیز بود و سنگها
لغزیده داشت در حین نشستن پای مبارک در دامن پوستین
پیچیده و عصای اشرف لغزیده و از پای درآمده بسر آمدند
و شقیقه یمنی آزردگی تمام یافت چنانچه قطره چند خون از گوش
راست برآمد از آنجا که ضمیر غیب دان داشتند بجهت تسلی و نظام

عالم

عالم در ساعت منشور عاطفت مشتمل بر خیر و عافیت مزاج مصحوب
نظر شیخ جولی پیش آن نوز برور و اقبال فرستادند و از غرایب
اتفاقات ضمیر آنکه در اواسط همین روز بعضی از ارباب فقهای
دولت حضور سعر نموده اند که درین روز نسبت بیکی از بزرگان
زمان آسیبی عظیم رسد و همانا که ازین جهان درگذرد و دولتخواهان
که در حضور اقدس بودند در اخفای این واقعه هایله کوشیده در
فرستادن خبر کامنشین مسند خلافت و جمع ساختن امرای
عظام که اطراف ممالک محروسه رخصت یافته بودند سعی نمودند
و تا هفدهم روز بوقوع عمل این واقعه جانگداز را از عوام پوشیده
و داشتند حاضران درگاه و مدبران عتبه خلافت خواجه خان
و علیقلیخان لطف و میرزا خضر خان هزاره و تو ندق خان و قنبر علی
بیک و اشرف خان و افضلخان که در سلک درازی کفایت
پیشه انتظام داشت خواجه حسین مروی لسیر عبد الحی تیش رو خان
و مهتر خان و بعد از چند روز تردی بیک خان که نقش امیر الامرای
بر لوح خاطری نگاشت و سایر امرا جمع شده بتاریخ بیست و هشتم
شهر مذکور خطبه بنام نامی و القاب گرامی خدیو زمان خوانده
روزگار درهم شده را تدارک و تلافی نمودند و بعالم و عالمیان
پیغام جمعیت جاوید رسانیدند هم کارفرمایان عالم قدس که در انتظام
این بودند کام روا شدند و هم کارگزاران عالم عنصر بمراد
خود رسیدند میر عبد الحی صدر این بیت را خوانده اند بیت
اگر نور روز عالم رفت برباد : گلی صد برگ سوری را بقا باد

وبعض این پیوست را نقش بسته بودند و شهرت یافته بود و نقل
مجلسها گشته و از غرایب آنکه در همان هنگام یکی از فضلا مصراع
ثانی را تاریخ جلوس این خدیو زمان یافته بود لیکن اگر کلی را
سا نوشته شود اگرچه بیک طریق رسم خطها عدت این نمی نماید
و در ایام اخفای این امر جانگاه یکبار طلا بکسی را لباس آن غفران
قباب پوشانیده بربالای ایوانی که نشیمن آنحضرت بود برآورده
رو بجانب دریا بار نمودند و طوایف انام کورنش کرده از
اضطراب و قلقلی که داشتند بقدر اطمینان یافتند و چون
این غایلهٔ مصیبت ظهور یافت شورش عظیم و آشوبی قوی که
لازمهٔ این هنگام است برخاست اعیان دولت ابدپیوند بمقتضای
وآتش سلطنت اساس در تسکین خواطر و اطمینان بواطن کمر
سعی بر میان همت بستند و اگرچه درین وقت تفرقه افزای
بدوست و دشمن باید کرد کردند در خور این اکثر و جمع این
افتراق آنچه معتذر در وقت بود بجای آوردند و عقد دولت ابد
قرین این دودمان عالی چون انتظام القیام نیابد که فروغ جهان
آرای وجود اقدس حضرت شاهنشاهی خلف صدق سلطنت
شرف سریر خلافت عالم و عالمیان را فروگرفته بود سبحان الله
اینچنین ذات بدیع الکمال رفیع الاقبال که هم نظام بخش صورت
و هم کامیاب معنی بود کجا در دایرهٔ وهم عقل دوربین
میگنجد که چنین زود ازین جهان گذران سفر اختیار فرماید
اما چون وقت آن رسد که جهان آفرین عالم کهن را از سر نو

طراوت

طراوت بخشد و عالمیان را جان تازگی تربیت دهد کرد در بسیاری
از قرون سالفه بوده لاجرم قصد اظهار کامل عیاری بزرگ نهادی
که اکمل افراد جهان باشد نماید و لهذا وقوع این قضیه ناگزیر اگرچه
در چشم ظاهر بینان دست آویز سوگواری و ماتم داریست اما
در نظر بالغ نظران کارشناس گنجینه سود و سرور تواند بود
چه از وجود با وجود این گوهر والای سلطنت تجدید عالم ظاهر
و باطن رونق پذیرفت و چارسوی دولت صوری و معنوی
رواج یافت و چون عقل والای آن خدیو جهان بنقطهٔ کمال
رسید و اسباب فرمانروائی این بزرگ منش سرانجام یافت
وعدهٔ دولت عظمی بنام این خداوند جهان آمد با وجود ابوالآبای
معنوی چون طراز فرزندی داشت اگر فرمانروائی زمانه از کواکب سلطنت
درست معنی و نیک طویتی در قید حیات صوری داشتند بجای کواکب
سعت اشرف که در آئین خردمندی لازم است هرآئینه این بزرگ
زمانه را بتبعیت این نورپرورد فرض عین بودی و چون خلعت
پدری خلعتی گرامی از ایزد بیچون که با بعث ابنا را ساخته
نیت و برخورداری فرزندان جز در بندگی آبا و فرمان برداری
ایشان سرنوشت قلم تقدیر نشده ناچار مقدمهٔ این جشن اقبال
آن بود که فرمان ده گیتی این جهان را بدرود نماید و بالجمله بعد از
لوازم تعزیت و مراسم تهنیت اولیای دولت که در دار السلطنه
دهلی مجتمع شده بودند بجهت جمعیت دلهای پریشان متفرق شده
هرکدام بجای و مقام خود نشتافتند و در دی با یک خان که باتفاق

این مردم بجهت سرانجام مهام این بلاد در دهلی اقامت داشت
و اسباب و ادوات سلطنت و دارایی مصحوب علام علی شش
انگشت و جمعی دیگر از مردم اعتمادی بدرگاه جهان پناه فرستاده
اظهار اطاعت و عبودیت کرد و میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران
نیز روانه ملازمت ساخت **سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهی**
از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس

مجملی از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهی از زمان رخصت
بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف آنست که چون رایت اقبال بصوب
پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اثنای راه اسکندر خان و
ملازمان عتبه دولت از حصار فیروزه آمده شرف رکاب بوس
دریافتند خانخانان [illegible] رفت و چون موکب اقبال سهرند رسید
جمعی از ملازمان بادشاهی که بکومک شاه ابوالمعالی تعیین شده بودند
مثل محمد قلی خان برلاس و مصاحب بیگ و خواجه جلال الدین
محمود و فرحت خان و خواجه طاهر محمد ولد میر خرد و مهتر تیمور [illegible]
چون از صحبت بدمستانه ناهموار این جوان بی اعتدال بتنگ
آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهی را شنیده خود را
بی رخصت رسانیدند و بسعادت ملازمت شتافته کامیاب عنایت
گشتند پیش از نزول عساکر منصور سکندر که از کوه برآمده بود
از شکوه ارائی موکب شاهنشاهی خود را باز بکوه کشید و [illegible]
که از لاهور بجهت دفع او برآمده بود مراجعت نموده بلاهور شتافت
و چون بتحقیق پیوست که این ولایت بحضرت شاهنشاهی عنایت شده

داشتن

و آنحضرت متوجه این ممالک اند بی اختیار با جمعیت خود در کماده
بموکب رسیده ادراک ملازمت نمود و آنحضرت از روی عاطفت
و منظور داشتن الطاف حضرت جهانبانی در مجلس عالی خود [illegible]
نشستن فرمودند و میر مشمول انواع مراحم و مکارم گشت و از آنجا
که میر تنگ شراب بدمست جرعه دنیا شده بود بعد از آنکه رخصت
یافته بمنزل خود رفت پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جهانبانی
معلوم همگنانست علی الخصوص بخاطر گرامی باشد در قمرغه جوی شاهی
بحضرت جهانبانی در یکجا در یک طرف خوردنی خوردیم و شما
حاضر بودید بشما الوش دادند پس نظر باین نسبت ملایمت چون بخانه
آمدیم تکیه نمد برای من جدا انداختند و دستارخوان برای من
علیحده برای شما ترتیب داده شد آنحضرت که معدن دانش و خرد
بودند از بیخردی او تبسم فرموده بحاجی محمد سیستانی که پیغام آورده
بود فرمودند بگو توره سلطنت دیگرست و قانون تعشق دیگر آن
نسبتی که حضرت جهانبانی را با شما بوده مرا نیست عجب که در میان
این دو نسبت تفرقه نکرده گله کرده آید میر انفعال عظیم کشید و
آنحضرت متوجه کوه شدند تا استیصال سکندر که در مانکوت و [illegible]
[illegible] بود [illegible] چون بنواحی [illegible] موکب اقبال نزول فرمود قاصدی
تیزرو رسید و بیرامخان را از قضیه افتادن حضرت جهانبانی خبر
کرد بیرامخان پیشتر رفتن را صلاح ندیده موکب عالی را متوجه
کلانور ساخت که روزی چند در آن خطه دلکشای اقامت
واقع شود و در نزدیکی کلانور نظر شیخ جولی رسید و فرمان عالی

آورد و مقارن این حال جز قضیهٔ ناگزیر بما مع اجلال رسید
از استماع این قضیهٔ جانکاه گریه و زاری که لازم عالم محبت
دوستداری است از آنحضرت بظهور آمد و انقدر آشفتگی
خاطر و برهم زدگی باطن آن مقدس بنا وراروی داد که از حیطهٔ
خیال بشری بیرون باشد و برادران و انکه خان و ماهم انکه بمقدمات
دلاویز تسلی میدادند چون از فرط محبت بود آنچه از اسرمایه
تسلی میدانستند باعث مزید اندوه میشد و این برگزیدهٔ معبود
حقیقی برای احاد الناس انقدر دلنگرانی و توجه مبذول میدارد
و از فوت هرکسی که رابطهٔ از اخلاص و عقیده و نیازمندی دارد
چگونه متأسف و متألم میشود جای آنست که درین باب که دوران
بیالف موجب خودپسندی و خوشحالی اهل غفلت میشد بر ذات مقدس
چنین حالت بود تا اهل عالم که نظر ایشان جز بر محسوس نباشد بر حقیقت
بزرگی این بزرگ جهان اعتراف نمایند و این اعتراف وسیلهٔ اهتدای
جمهور انام شود و این اهتدا ذریعهٔ شمول نور امنیت و عموم نجات
گردد و اگر نه اینمعنی بودی در وسعت آباد دانش و خداشناسی
و حق پرستی این نوز پرورد اقبال کجا راه داشتی که در تقاعد یزدانی
چنین شکایت در آبروی عبودیت بهم رسانیدی آخر تا بعد عقل
دوراندیش خود بجا من صبر فرامیدن در تصدیقات و تبرعات که بمیان
عالم بقا سود جد گردید اهتمام فرمودند اصحاب نظم و ارباب فهم مرثیها
و تاریخها گفتند از آنجمله خواجه حسین مروی ترکیب بندی در مرثیه
آن غفران قباب ترتیب داد و این چند بیت از آنست مصرع

ای وای بادشاه من از بام اوفتاد ؛ مولانا مسعود حصاری
این دُر در سلک نظم آورده و اصل حق شد همیون بادشاه اما برسم
خطی که بنام اقدس رای لطف بنویسند و مولانا قاسم کاهی این تاریخ
را در رشتهٔ نظم کشید مصرع همایون بادشاه از بام افتاد ؛ این
تاریخ بیکسال کم است و تفاوت یکسال و دو سال در عبارات تجویز
توان کردند و در وفیات و جمعی این مصراع تاریخ یافتند مصرع
وارث ملک جلال الدین باد ؛ کمالات صوری و معنوی و مآثر
عقل و دانش این یگانه روزگار بیش از آنست که بتحریر درآید از اقسام
علوم عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند علی الخصوص در اقسام علوم
ریاضی آنحضرت را پایهٔ سریر والا کامیاب سعادة بودند و انجم
اراده بکیش بعدی مصمم بود بسیاری از آلات رصدی ترتیب
داده بودند و چند جا محل رصد خیال فرموده بودند و توجه عالی
بشعر و شعرا زیاد داشتند و از آنجا که طبع موزون از خصایص فطرت
سلیم است در خلال اوقات و ارادات قدسی را چه حقیقت وچه
از مجاز در سلک نظم میکشیدند و در ایوان شعر آنحضرت در کتابخانه
عالی موجود است این چند رباعی از آن دیباچه کرات مرقوم
میگردد س ای دل مکن اضطراب در پیش رقیب ؛ حال دل خود
مگوی با هیچ طبیب ؛ کاری که تر آبان جفا کار افتاد ؛ بس قصهٔ مشکل
است و بس امر عجیب ؛ ای دل ز حضور یار فیروزی کن ؛ و ز حد
او بصدق دلسوزی کن ؛ هر شب بخیال دوست خرم بنشین ؛
هر روز بوصل یار نوروزی کن ؛ ای آنکه جفای تو بعالم علم است ؛

روزی که ستم نه بینیم از تو سم است ؛ هر غم که رسد از ستم چرخ بدل
ما را چو غم عشق تو باشد چه غم است ؛ المنة لله که ذکر این سلسلهٔ رفیعه
که چون سلسلهٔ سموات تا ابد الهی و اعتصام قدسی دارد و بکبیر این
سلسله پیوسته است بصبح ایجاد آدم صفی و سر دفتر بطلوع نیر وجود شاهنشاهی
با این تنقیح و طرز اختصار بعبارات تازه که خامهٔ آلوده بسبحان قالب
بشناسنده انتظام یافت و بنگارش این حضرت رفعت و عنوان
دولت دره هوا سرشت ابوالفضل سعادت پذیر شد و بسیار از رموز
و نکات حکمت جابجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت که اکران حقایق
و اسرار حقیقت ما از اصل سوانح متمیز سازند کتابی گردد انجا یکن
از مغز دانش ـ جام مجلس جستم از خوان خویش ؛ نی خم سر که که
کند سینه ریش ؛ هست بهر نکتهٔ دقایق بسی ؛ تا نشنجد نشناسد
کسی ؛ اگرچه نظر مخاطبان رسمی آنچه تا حال از سرگذشت بزرگان
گذارش یافت طفیلی دانا بنده سخن سرا بودم اما حقیقت شناسان
انجمن تقدس نیکو دانند که درین محمدت نامهٔ ایزدی از آغاز تا انجام
که هرگز حرفی دیگر حرف بطفیل نیاورده ام بیان برده چند
از نقاب جمال مقدس شاهنشاهی انداخته در هر پرده پردگی وجه
همت بوده است حاشا کدام پرده و چه پردگی یک حسن است که
چندین تنوع ظهور دارد و باطن یکتا همت در گروان حسن جهان
افروز روشنی پذیرست ـ د اندازیکه سخن دانی است ؛
لیکن چه نمود از سخن رانی است ؛ مرا که دل یکجا گرویده است یکجا خاطر
بگوینین گراید تا بتالیف تاریخ خدیو جهانگیر و شمشیر در یک نیام

نه در آید

نه در آید و دو مقصود در یکدل نگنجد پراکنده خاطران هرجا را
قیاس کنند که این بیدلان خاک سرشت را دل کجا است تا بیس را
بپرد لیکن من سبب بین را از فراخی حوصله در مظهر مقدس
حضرت شاهنشاهی حق را جلوهٔ خاص نمودند و این رمیده
ملک اسباب را بکمند ارادت درآوردند و از شرف نگاهی
دولت منتهی مبدع عنان قضا که ابواب سعادت را از نیک
دائی بکس سرانجام میداد نوجمال جهان آرای شاهنشاهی را
در مظاهر این سلسلهٔ علیه نمودار کردانیدند تا عشق حقیقی این
یگانه درگاه الهی بنگاشتن این داستان دراز سرگرم ساخت
هم هنگامه سخن وری گرم شد و هم گلشن نکته پیرای شادابی گرفت
و هم فتوری در یکتا دلی این بادیه پیمای حقیقت نرفت هم
مراتب جمال معشوق حقیقی پایهٔ ظهور گرفت و هم مدارج فنون
استهزا — عشق کمال عروج یافت اکنون آنچه از امجاد زمان رسمی استظهار الهی
میدانستند سپری شد و نوبت سخن با آنکه هر دو طایفه مقصود
حقیقی شناسند در رسید امید که درین کار شگرف کامیاب آرزو
شو کردم ـ کلکم که سرش زبان عیب است ؛ گنجینه کشای
کان غیب است ؛ زانکس که نگه کند بتمکین ؛ انصاف طلب کنم
بتحسین ؛ این نامه سزای آفرین باد انشاء الله که اینچنین باد

سلسلهٔ انتظام کارگاه آفرینش که مظاهر حقیقت نمای شهود و شواهد
قدرت واجب الوجود است وابسته بوجود زمان روایی بزرگ

نهادی باید که بار عالم و عالمیان را به بازوی تأیید الهی بر سر تواند
گرفت و کار جهان و جهانیان را به نیروی کمال آگاهی سامان و
سرانجام تواند نمود شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابده بارقهٔ
ابهت از لوحهٔ احوال او فروغ دهد و جهانگیرین ترازوی عدالت
به بازوی ریاست او استقامت یابد آیین چارسوی سلطنت
بر بسیاری فکر و رویت او رونق و بها پذیرد و زرهای ناب
که نقد خزانهٔ آسمانست بسکهٔ عدل او کامل عیار برآید و گوهرهای
شب چراغ که صیقل زدهٔ مهرهٔ انجم است بتاج دولت او سر
بلندی یابند جهار چمن خلافت از جویبار شمشیر او آب خورد
و شش جهت مملکت از سایهٔ لوای او تاب گیرد و طنطنهٔ کوس
نهیبش غریو حوادث روزگار ستیزه انگیز را به پستی برد و گوکبهٔ
شاه شکوهش عرصهٔ گرد آلود جهان تاریک را مشعله بخش گردد
گرد فتنه را به آب تیغ جهان‌گشای بنشاند برق حادثه پیچ
حشر گردون سای منطقی سازد پیش طاق درگاهش قطب نمای
بادیه گردان آرزو گردد و پیلهٔ بارگاه آستانش قبله‌گاه
زمین گردن‌کشان پیشگاه نخوت شود همتش بلابادلی خراب
آباد دلها مقصود بود و طبیعتش بر جمعیت شهرستان جانها مجبول
و مفطور نباشد محبتش در نهانخانهٔ ضمیر خواص و عوام وطن
سازد و دعایش بر خلوتگاه زبان صغار و کبار آرام گیرد
بلکه صنوف نباتات که جلوه‌نمایان مقام ثبات اند از چشمه
سار فضای او سرسبز و سیراب گردند و از نسیم بهارستان افاضهٔ

او نشود

او نشو و نما یابند و صنوف جماد که ثابت قدمان آستانه‌اند هم
هم از آثار عدالت او فیض وافی گیرند و از مکارم عنایت او نصیبه
بر دارند شعر همین نه جانور از عدل و داد تاجوران : بالیده
عیش گراید به زیب و فر گردد : بنوبهار عدالت و هر سنگ گیاه
گیاه نخل شود گل بار و بر گردد : فروغ عدل دهد آن اثر زروی
زمین : که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد : بنوبهار ز عدل الخ
چون ذات مقدس این نونهال چمن اقبال مصداق این مفاخر
و معالی بود و استحقاق این منصب عالی داشت و تأثیر دولت
و سعادت از آغاز طلوع صبح ولادت او می‌تافت و لوایح
مشکبار جهان آرای از عنفوان صغر مشام ادراک عارفان
انفس و آفاق میرسید شکوه جهانبانی از لوح پیشانی او می‌درخشید
و فروغ جهانگیری از نظر دوربین او به بلندی می‌شتافت آثار
تخت‌نشینی را طرز نشست او پیدا بود در قوم خاتم فرمانروایی
از خطوط دست او خوانده می‌شد و زمانی که افلاک در چندین
ادوار انتظار آن می‌بردند رسید و دوری که انجم در چندین
قرانات فرصت آن می‌جستند ظهور یافت انتظام بخشان سلسلهٔ
کون و مکان ندای بشارت در دادند و نوید رسانان سکنهٔ
زمین و آسمان بر بام و امان زبان حال برگشادند شعر
کای گوهر تخت بخاتم ترا : دور شهنشاهی عالم ترا : گوش فلک
بازی کوس تست : تخت هوا خواه قدم بوس تست شعر
بر سر دل تاج شرافت تراست : خطبه خود خوان که خلافت تراست

در هنگامی که سلطان چهار بالش گردون ببرج سعادت حوت رسید
نظر عالی به بیت الشرف انداخته بود که تخت چهار پایه حمل را
بجلوس سعادت منور ساخته و غبار آلود کان خطه خاک را العیض
تمام تازه و تر کرداند بر تختگاه چمن سایبانها اشجار سایه افکن
شوند [illegible] و خسرو گل با تاج صد برگی مرصع بلعل و یاقوت
بر سریر زمردین جلوس فرماید و مرغان خوش آواز چون خطیبان
جلوس پادشاهی طلبیان شهپر بر دوش و پوستین قاقم در آغوش
بر منبر صد پایه چوبین خطبه شوق بلند کنند سرو و صنوبر که استاد
کان پیشگاه ادب اند سر بتعظیم فرود آورده اند و شمشاد و عرعر
که کهن پیران آرزومند برگ و نوای جوانی رسند بزرگان
شقایق و ریاحین خلعتهای رنگارنگ در پوشند و خردمن لاله
و نسرین از شگفتگی در پیراهن نگنجید آوازه کوس رعد بر تارک
میلان ابر غلغله در هفت اقلیم انداخته و صیت کوه افشانی نوبهار
صلای عام بچهار رکن عالم در دهد نسایم فیوضات ازلی از مهب
عنایت آغاز وزیدن نهاد و حدایق ازهار خلافت الهی تبارکی
شکفتن گرفت ماه جبهه نیاز بسجده شکر مجارد و بکف الخضیب
نور می جست قطب دو دیده فرقدان از اهل زرین شعاع سرمه
سعید میکشید مهندسان رصد بند و محطی کشایان فلک پیوند
که باصطرلاب دانش راصد کواکب دولت بوده اند اختراع زایجه
جهانبانی از صحایف زیج آسمانی نموده اند لاجرم بتایید الطاف
ذو الجلال و اتفاق جنود دولت و اقبال ◦ بساعتی که برد

آسمان سجود ◦ در عیدگاه خط دلکشای کلاه نوروز ◦ که باد قبله اقبال
و بهر در هر دور ◦ جشنی عالی و مجلس والا که غیرت افزای انجمن
افلاک تواند بود ترتیب داده اند ◦ دل افروز جشنی شد
آراسته ◦ کشیده اند بر دور خرگاه ◦ گران مایگان فرش آن سرزمین [illegible]
ز بس خطا بود و دیبای چین ◦ ز بس سایه‌های زربفته تار ◦ هوا بود
چون پرده زرنگار ◦ فلک را گرفتند در زر ناب ◦ که خورشید رفت
در جشن نیلی نقاب ◦ ز بس نکهت بزم میرفت دود ◦ فلک نافه
مشک بود از بخور ◦ بزرگان درگاه بر خاستند ◦ عروسانه تختی
برآراستند ◦ که دوشیزه سلطنت را بعقد ◦ بشاه جوانبخت بندند
عقد ◦ دو عالم بیکجا فراهم کنند ◦ به پیوند جاوید محکم کنند
زمان میدهد پرده در پرده ساز ◦ که ای بخت با تخت دولت نیاز
تهی میکند بر سر تخت جای ◦ که خواهد شدن از و در بای
کسی می‌نشیند بر اورنگ جاه ◦ که خواهد باو بخت بردن پناه
آنگاه در ساعت فیض اشاعت یعنی وقت نصف النهار جمعه بیست
دویم و بامداد وسط سیوم ربیع الثانی سال نهصد و شصت
و سیوم قمری و دهم اسفندارمذ ماه جلالی سال چهار صد و هفتاد
هشتم یازدهم تیر ماه قدیمی یزدجردی سال نهصد و بیست و پنجم
چهاردهم شباط ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و شصت و هفتم
آن والا دودمان عالی خاندان خلعت زرین در بر و تاج مشکین
بر سر دولت و سعادت بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت
نشست و آواز مبارک بادی از شش جهت بر خاست مبرا آسمان

منتظر بخطبه اقبال سربلندي يافت و درجات رفعت بمجاهده معالي ارجمندي يافت
ایزد کنون بفرق خدیو جهان نهاد ❊ باری که پیش ازین بسر آسمان نهاد ❊ از آنکه در نهاد بود قوت چنین ❊ باری و و کون بر سر او می توان نهاد ❊ شاه جهان که بار جهان بر کشتن رسید ❊ ننهاد بار بر سر منت بجان نهاد ❊ هرچند خطیب بصورت پایه فرود می آید اما در معنی مرتبه بلندی می یافت چون زبان خطیب بالقاب اقدس سامع افروز شد و بنام اشرف اعلی گوهر برکت کلمات دعا از جیب ذات برخاست و نوای تسلیم و رضا گوی کم وکاست بر آمد پیرایه بندگان کارخانه سلطنت خلعت زرین بر دوش خطیب انداخته خطیب را در زر گرفتند و گنجینه داران بارگاه خلافت از زمین و یسار گوهر فشانی و زرباشی کردند
زیکطرف زر و از یکطرف گهر میریخت ❊ گهر طبق طبق و زر سپهر سپهر میریخت ❊ همان روز طغرای فرمانروایی بالقاب حضرت شاهنشاهی رفعت یافت منشور کشورکشائی بخاتم دولت آن خدیو جهان زینت گرفت و تمام آرزو جهان افروز که فی الحقیقه نو روز بهار دین و دولت بود سکه سلطنت در دار الضرب اقبال بنام اشرف مسکوک شد و اقبال نقود بمعیار عدل و کمال یافت
چون سکه بنام شاه پیراسته شد ❊ درخشم ستاره قدر مه کاسته شد ❊ دینار نرخ روایی افروخته شد درهم سفید رویی آراسته شد ❊ زمان زمان خوانهای زر و سیم در دامن امیدروز کار ریختند و نقش گنجینهای انعام در کنار آرزوی عالم

افتاد

افتادند صدای نفیر و سرور تازه شد و کوس عیش و شادی بلند گشت ~~نقش گنجینهای انعام در کنار آرزوی عالم~~ بلند آوازه گشت سلطنت طرح اقامت انداخت خلافت بسزا رکاه سلامت تخت هیچ نشین انجمن رفعت شد تاج سربلندی جاوید سرافرازی یافت نگین بطغرای جلال رسید چتر سایه دولت بر آفاق گسترد رایات از نور اعلی نور یافت کوکبه را کوکب مراد در رخ و کار آمد تیغ در خلوتگاه نیام آرام گرفت از زره و آسوده کمان از کشاکش روزگار نجات دید تیر از جگر دور اعدا فارغ نشست عقل بلند مقام که بسر بلندی از آسمان گذشته بخطیب منبر سلطنت گفت دانم خطاب خطیبه سرای خویش پست و بلند ساخته اند بنیرم شایسته این بها که هر کجا شاه را لیکن نگویم که مرا در زرم جهان که آنچه در جسته شیر شکاران این بیشه آ... صید دولت او شده نقش افتخار بر آورده که سپه سالار طالع مراد بسته نقره اکنون و دوش کی بود کار بر در دست گاه محترم اقبال که
فهرست سلطنت بست سکه گویان نعمت شد آدم نمود گرفاک بر گرفته خاقان اعظم بر آسمان کشیده دارای اکرم در حضرتش نظاره باطن مکرم در دو لشکر بصورت و معنی مکرم از فیض او
این همه سر رشته ... در بزم او رست این همه لب کرم و دولت که رنگ آمیز صورت خانه گیتی است بر سر کرکل آمده زبان برکشاد که خسار ... از نهال دو رنگی منزه است الماس اسپشم ... یاقوت احمر ابلق فرس ... عطر دماغ روح القدس دود مجمر م

تا هست گوهر نجم گوشوار عرش   مدحت سرای تخت و دعاگوی آسمان
آسمان منطقهٔ مرصع بنجوم بر میان بسته رقص‌کنان آواز برداشت که
دارم نطاق چاکری و طوق بندگی   در حضرتش مباد جز این زیب و زیورم
فتح است بر جنود مخالف صف مرا   کز خیل بندگان قدر مظفرم
سعادت که همراه دولتخانهٔ سلطنت است عرض حال کرد که
هر بامداد قبلهٔ من آستان اوست   کز شوق آفتاب شرف روی آورم
آید بکف کلید فتوحات غیب من   بر آستانه سلسله برپای موی دست جمیع
سران و سرداران و سرکشان و سپهسالاران و سایر ارکان سلطنت
و اعیان دولت از صمیم دل و صدق ضمیر آیین والا دودمان بیعت
کردند و پیمان بپهلوای مؤکد بایمان آلهی ساختند و انقیاد دولت
قاهره بیرامخان خانخانان بالتفات اشرف وکیل السلطنه شد
حل و عقد امور خلافت و رتق و فتق جنود نصرت برای وافی آراء
و کف کافی کفایت تفویض یافت و دیگر امرای مملکت آرای
و سایر بزرگان سلسلهٔ چغتای چه آنها که بشرف بساطبوسی حضور استسعاد
داشتند و چه آنان که در اطراف و اکناف بضبط ولایت و فتح
ممالک تعیین بودند هر یک بیش از فراخور حالت و استعداد بعنایت
پادشاهی خاص شده تربیت خاص اختصاص یافت

صورت زایچهٔ طالع جلوس اقدس نقش پذیر

کار صدق و رقم آرای خانه بیدار و ساختن از لوح دل و قت
تا بینا دلان را مستوجب مزید روشناسی گردد و در قرآن‌ها بنیانها
چشم دوربین بیت گفته بلکه مرده در و ناز احیا بخشید و جاوید زاید

جان جهان

جان جهان یمین کرامت فزاید   زایچهٔ طالع نهایت این
جدول اسرار الهی است این   زایچهٔ دولت و لوح مراد   نقد کند گردش و نهرست داد
کوکبه کوکب عز و علاست   کون و مکان تابع رسد ملک است   دیده بر این لوح جهان بکشاد
بر دو جهان تا بدر تازه کشت

در اختیار این طالع سعادت مطالع بدایع لطایف ملحوظ شده اول
آنکه درو تد عاشر که بیت السلطنه است نیز اعظم افق فروز
مینماید و اصل در اختیار ساعت جلوس سریر سلطنت خانهٔ صلاح
عاشر است را نگاه چنین صلاحی که بتقدیم آن نگارندگیتی شده
باشد و امام ابو المحامد غزنوی که از اکابر ارباب تنجیم است فرموده

کرده‌ست برای این کار طالع عقرب اختیار کنند تا وتد عاشر اسد افتد
که خانه نیر اعظم است والمنة لله که اینجا نیر اعظم خود در بیت عاشر
ناشر انوار سعادت و اقبال آمده   شاهی که مراد بخش امید بود
رخشنده دلش منور جاوید بود   چون پرتو او جهان نماند روشن
آنرا که مربی چو خورشید بود   خانه دوم که خانه مالست سرطان
اتفاق افتاده و نیر اصغر که صاحب خانه‌ست در خانه یازدهم
که خانه امیدست فوق الارض وقوع یافته دلالت کند بر آن
که خزاین و کنوز عالم بی سابقه مشقت بدست گنجور اقبال او
در آید و خانه سیوم که تعلق بخویش و پیوند دارد اسدست و صاحب
او نیر اعظم در وتد عاشر نشسته جمع اقربای مامور احکام سلطانی و محکوم اوامر
شاهنشاهی باشند و خانه چهارم سنبله که از اوتاد الارض هوائیست و
منسوبست بعواقب امور و املاک و صاحب او در نهم که بیت
السفر است دلیل شده بر حسن عاقبت و ثبات ممالک محروسه خانه
پنجم میزانست که خانه فرزند و عشرت و بهره‌یست و صاحب او زهره
در عقرب که برج شرف اوست دلالت کرده بر آن که فرزندان سعادت   سو تراهار مسند نشینند
و اقداح افراح انجمن سرور بزلال افضال لبالب باشد و قوافل بلا
از چهار رکن عالم بر آستان دولت او بار کشایند خانه ششم حوت
است که خانه عبید و خدم و امراض است صاحب او مریخ سلطنت در خانه
واقع شده علامتست بر اعتدال مزاج سعادت امتزاج و بر
بسیاری غلامان وفادار و خدمتکاران جانسپار مشتری که هر دم
در قوس است با حجب تربیت البیوت خانه ششم نثار سعادت

جاوید میکند خانه هفتم قوس و وتد غاربست نظیر طالع و از خانه
اعداست چون بحجب تربیة البیوت از کوکب سعد خالیست بر مقهور بودن
اعدای دولت ابد قرین دلیلست قوی خانه هشتم جدی است
متعلق بمیراث و خانه در یازدهم دلیلست بر آنکه سعادت
موروثی ازین حال کمالات ذاتی باشد خانه نهم دلو تعلق بدین
و سفر منسوبست و عطارد که صاحب طالع است و بنظر تثلیث
ناظر طالع آمده افاضه انوار دانش میکند و مخبرست از صدق
تفکر در امور دین و دولت و اصابت تدبیر در باب سفر
و موافقت آن بتقویت دولت   شاهی که بعقل ذوفنون همراهیش
در راه خدا رهنمون خواهیش   هر چند که سایه خدایند شهان
او نور خدا است سایه چون همراهیش   خانه دهم ایام سلطنت بعیش بگذرد
و اسباب شوکت و ابهت صاحب طالع روز افزون باشد و ابهات
عالی درجات دولت او بر لو رسند خانه یازدهم حمل منقبت بر جا
و اصل افخم است اشرف نیر اعظم افتاده و قمر سریع السیر
زاید النور اتصالست هر امید که بخاطر اقدس رسد بزودی و بهبود
بر آید و دوستان بوسیله این دولت عظمی کامروا شوند خانه دوازدهم
ثورست و آن خانه اعداست از کواکب خالی افتاده و مریخ
از دهم ناظر دشمنان دین و دولت بصمصام بهرامی خونین شوند
نیر اصغر در حمل که خانه شرف نیر اعظم افتاده است و اکابر این فن
تصریح کرده‌اند که در زائچه جلوس اختیار قمر که واسطه افاضه انوارست
از اجرام علوی بر اجسام سفلی در حمل باید و این بی صحبت بر هر گذشته اند

وبرا عظم بمشتری اتصال دارد وخداوند عاشر در هفتم وقوع
یافته وخانه طالع هوای ست وانها دلالت بر آراستگی
عساکر نصرت قرین وبر مزید عظمت وشوکت بادشاهی میکنند
وسهم السعادت قوی حال ست چه در اسد که خانه نیر اعظم است
تحقیق دارد وصاحب او در عاشر آمده ومشتری که دلیل قدیم
سعیست در هفتم بخانه خود کمال سعادت دارد وخداوند عاشر
صاعد ست روز بروز امور ملکی ومهمات سلطنت در ترقی وتزاید
باشد وبعضی از بیت الطالع خانه قمر مستقیم الطلوع آمده
عطارد با قمر دوستی دارد واین هم از دلایل ساطع
ست که برکت این کار بطریق بهبود وافزایش دولت
به نیل مقصود وشرح لطایف این رائچه وبدایع آن از
حیطه تحریر واحاطه تقریر بیرونست دقایق شناسان
جداول آسمانی ودرجات دانان صفایح صطرلاب دانی
براین مکرمت وتنویم فطنت میدانند که از زمانی
که ابتدای جنبش افلاک وکواکب شده وانتظام عالم اسباب
که بر اسباب آفرینش ست باهتمام ایجاد تعلق
گرفته انچنین ساعتی بزرگ بخت که متضمن سعادت ابدی در ضمن آن مسطور
ست معلوم که چند گذشته باشند وبکی از منتسبان سلسله نظم در تاریخ
جلوس اشرف گفته از خطبه شاه رفعت منبر شد در سکه
عدل کار گوهر شد بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه تاریخ جلوس نصرت اکبر شد

ومصرع جلوس خداوند عالم پناه نیز مشعر برین سال
سعادت اشتمالست وعبارت کامبخش نیز تاریخ این
زمان سعادت توامانست که مولانا نور الدین
ترخان نگاشته خامه فراغت نموده بود

برضمایر صافی دودمان انصاف پذیر پوشیده
نماند که قلم مشیت بر دفاتر اکوان برین رفته
که نظام سلسله عالم بی حفظ وقت وتعیین تاریخ
صورت نه بندد وتعیین وقایع وتبیین سوانح بتواریخ
سنین وشهور تخصیص وتشخیص یابد وسنت الهی چنین
جریان یافته که بعد از چندگاه امری عظیم را مبدا
تاریخ سازند واحکام ومعاملات دینی ودنیوی را
بر آن مبتنی گردانند وچون جلوس اشرف از فرا وانی
فرخندگی وافزونی فرخندگی سزاوار آن بود که غره
وجبهه مرادات سعادت وعقد نه ظهور سعادات
پادشاهی گردد بالهام ربانی که در ضمیر قدسی
حضرت شاهنشاهی پرتو انداخته بود رای افتخت
آرای اصابت پیرای حکمت پرور آن بالغ نظر
که فروغ قبول حضرت شاهنشاهی یافته بودند این
دفتر سنین وشهور را مبدا تاریخ جدید ساخته
نور افزای اسان وانسودگی گشتند وچون نور در

٢٧١

حیات افروز مقارن و متقارب جلوس اشرف
بود و جلوس اشرف از جلایل نظرات ترتیب نیز
اعظم این امر را که هزاران فتح در ضمن آن جلوه گر سعادت
عنوان ایام نوروزی و دیباچهٔ فرخی و فیروزی است
مبدء تاریخ گرامی را از نوروز زاینده اعتبار
نمودند و مدار حساب ماه و سال شمسی حقیقی
نهادند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال القای
ربانی این تاریخ الهی را موسوم ساختند و دبیران
سعادت ارقام در مناشیر و دفاتر مثبت
و مرقوم گردانیدند و اسامی ماههای این تاریخ را
همان اسامی شهور مشهوره فارسی معتبر داشتند
و ملقب بالهی گردانیدند و چون فروردین
ماه الهی و اردی بهشت ماه الهی و ماهها الخ
همان سی روز متعارف فارسی گذاشتند
بدین ترتیب اورمزد بهمن اردی بهشت
شهریور اسفندارمذ خورداد دیباذر آذر
آبان خور ماه تیر گوش دیبمهر مهر سروش
رشن فروردین بهرام رام باد دیبادین دین
ارد اشتاد آسمان زمیاد مارسفند انیران و بعضی در [illegible]

ازینجا

ازین زیاده بود از ابروز روشن تا مزدگردند و
بیاسم فرخ شاهنشاهی ابتدا مسترشد برافتاد و
و ماه چون سال شمسی شد و نیز ضمیر انور حضرت
شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که در سنوات این تاریخ کبیسه
نیز در کار نبوده باشد لاجرم سال شمسی بی‌کبیسه را از تاریخ — با ایهای
الهی ساختند چنانچه سال اول سال فروردین الهی دوم
سال اردی بهشت الهی و عمده مهندسان این تاریخ قدسی
علامت الزمانی افلاطون الاوانی امیر فتح الله شیرازی
الخاطب بعضد الدوله بود که در ساعت مسعود این اساس
فلک ارتفاع نهاد اگرچه اساس این تاریخ در سال
نهصد و نود و دو اتفاق افتاد اما چون از ابتدای
جلوس اقدس مدار امور و وقایع و واردات بر تاریخ الهی
خواهد بود ثبت این وقایع شریفه در سال جلوس لایق بود
امید که چون دولت و اقبال این سلسله ابد پیوند از
تشعشع آیت فره ایزدی دودمان عالی هزاران هزار
سال جهانتاب و جهانگیر باشد و امتداد سنین و شهور
سال و ماه از تاریخ و حساب محاسبان ادوار افلاک بگذرد
و نقل فرمان همایون که از نتایج افکار راقم این دیباچه
سعادت ابوالفضل است و بعد از تاسیس این تاریخ سعادت
اساس بممالک محروسه شرف اجرا یافته بود اینست

دران زمان دولت آرای و هنگام سعادت پیرای که

یک قرن از جلوس نصرت قرین بر سریر سلطنت
گذشته و آغاز انجام حدیقه اقبال ست فرمان گیتی مطاع
برتو ارتفاع یافت که حکام ممالک محروسه و سایر
متصدیان مهمات ملکی و مالی بتفاوت درجات و تباین سبب
طبقات بتواتر و تکاثر مکارم شاهنشاهی مفتخر و مستظهر
بوده بدانند که چون تمامی همت والا معروف آنست
که کافه انام از خواص و عوام که بدایع و ودایع غیبی اند
در ظلال امانی و آمال منشرح البال و مرفه الحال بوده باشند
گرامی که معقود البدل و معدوم العوض ست در رضیات
الهی مصروف دارند و رقبه عقیدت خود را از
قلاده تقلید که ارباب ملل کلام و اصحاب نحل باجمعهم
دست رد بر آن زده اند و در جمیع ادیان مانند [illegible]
و [illegible] آن بابلغ وجوه ادا نمایند و همیشه در
تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانند و در مسالک مطالب
کلیه و جزئیه بی دلیل قدم ننهند و در مشارع مقاصد
[illegible] او [illegible] اصارت تحجت شروع نمایند و [illegible]
پذیر مادام استکمال و تکمیل است همواره در حقایق علمی و دقایق
حکمی نظر می اندازند و عنایت و هدایت غیبی از مصادر
عالیه بوسیله الهامات و واردات مستفیض و مستفید بوده
و از آثار سلف و خلف نیز بمقتضای حسن سیرت و صفای

عقیدت

عقیدت محظوظ و بهره مند در [illegible] چون عبور بر تقاویم متعارفه اهل هند که بزبان این طایفه
پتره گویند بفتح بای موحده و سکون تای مثناه فوقانی و فتح رای غیر منقوطه و های مختفی و در این اوراق [illegible]
مشاهده نمود که مبدأ شهور قمری را بعد از استقبال گرفته اند که زمان فزایش ظلمت و آن را
بزبان هندی کشن پچه گویند و این شیوه باطنان بمحض تقلید و جهالت و غایت غوایت ابتدا را
بظلمت نهاده اند با آنکه بطلان این عمل بی حصول عدم استناد آن بدلیل روشن تر از آنست
که باستدلال احتیاج افتد و از جهه متدینین این طایفه بجناب ساحت عز و جلال رسید و مطابق آن کتب معتبر
قدیمه خود را بنظر صواب بین در آورند که مبدأ شهور قمری [illegible] شش قسم ما از ابتدا روشنی این جانب
که جانب راست بوده که از السنه ایشان سکل پچه نامند و از زمان بکرماجیت بواسطه شیوع
نابغه [illegible] و وقوع هرج و مرج این روش متروک مهجور شده است و معقولست آنکه اول ماه را
از ابتدا ظهور نور گیرند از اجلی بدیهیاتست بنابر آن حکم معدلت سعادت نفاذ یافت که ارباب تنجیم
اصحاب تقویم و منجمان کل ممالک محروسه مدار تقویمهای خود را بر طریقه انیقه سکل پچه نهند و بواسطه
احتیاط و اهتمام و تسهیل و تیسیر یک تقویم را اهل اشرف قدس مرتب و اتمام نموده فرستادیم که بر آن نمط
جاری گردانند در بین اثنا اکابر و اعاظم بساط قدس موقف عرض رسانیدند که بر خاطر الهام مآثر
پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آنست که اوقات مهمات و معاملات باسانی معلوم
شود بنوعی که احدی را مجال منازعت نباشد مثل آنکه شخصی مبایعت نمود یا اجاره کرد یا قرض گرفت
و در ادای آن مدت چهار سال و چهار ماه مثلا قرار داد و تا مبدأ معین نباشد تعیین این مدت متعسر
بل متعذر خواهد بود و بدیهیست که هر گاه از ابتدا تاریخی عهد بعید گذشته باشد وضع تاریخ
تازه نمودن ابواب یسر و سهولت بر جمهور اهل عالم گشودنست و بر واقفان مواقف اخبار
ظاهر است که از مبادی احوال تا غایت حال دأب سلاطین عظام و اساطین حکمت آن بوده که همواره
بوسیله اهتمام خود اساس تاریخی سعادت اقتباس مجدد و مهیا ساخته اند و معامله گذاران روزگار را
از مضایق حیرت نجات می بخشیده اند و الحال چون تاریخ هجری که آغاز آن از روز شماتت اعدا

و کلفت احابت نزدیک بهزار رسیده و تاریخ هند از هزار و پانصد متجاوز گشته و همچنین
تواریخ اسکندری و یزدجردی که از الوف و مآت تجاوز نموده چنانچه در تقاویم مسطور و در درست
و نوشتن و گفتن آن در مطارحات معاملات بر اهل عالم خصوصاً بر عوام الناس که مدار عالم بر ایشانست
بسیار مشکل شده و ایضاً در ممالک محروسه ارباب هند تواریخ مختلفه دارند مثل آنکه در ولایت بنگ
تاریخ از ابتدای حکومت لچهمن سین است و از آن زمان تا حال چهارصد و شصت و پنج سال شده
و در ملک گجرات و دکن تاریخ سالباهن است که الحال یکهزار و پانصد و شش سال است و در مالوه
و دهلی و غیر آن تاریخ بکرماجیت متعارفست که الحال یکهزار و ششصد و چهل و یک سال شده و در
نگرکوت هر که حکومت آن قلعه داشته باشد از و ابتدا میکنند و حالت و رتبت هر کدام معلوم
دانایان واقع و دانشوران آثار است و مخفی نیست که ابتدای هیچکدام از تواریخ هندیه از امور
عظیمه حق اساس نیست که بمقتضای عموم رافت و شمول عطوفت خود وضع تاریخی مجدد شود که
هم آسانی خلایق در آن باشد و هم اختلاف تواریخ هندیه مرتفع گردد و هر آینه مبرات و حسنات این
راجح حال و مآل آن رفیع الدرجات خواهد بود و در کتب معتبره و زیجات هند و دیگر زیج
جدید گرگانی مصرح است که مبدأ تاریخ ظهور امری عظیم گردانند مثل ظهور ملتی قویم یا حصول سلطنتی
عظیم و المنة لله تبارک و تعالی که درین سلطنت کبری از عظایم امور و جلایل وقایع از تسخیر بلاد عظیمه
و تفتیح قلاع حصینه و دیگر فتوحات و تائیدات آن قدر در عالم ظهور آمده که هر کدام را لیاقت این امر جلیل
ایشان دارد اما اگر آنحضرت مبدأ تاریخ جدید را از روز جلوس بر سریر سلطنت خود که از اکرم
نعم الهی و اعظم آلاء نامتناهی است که از آن هنگام سعادت آثار امروز بیست و نهم سال شمسی و
سی ام قمری میشود قرار دهند هر آینه بوسیله این امر خیر هم مراسم شکرگذاری بتقدیم رسانیده باشند
و هم انجاح مقصد طوایف عالمیان بحصول انجامیده باشد و ایضاً در ضمن این عمل خیر کسری نشان نسخ [illegible]
تاریخ هجری که از روز هجرت حضرت خیر الانام است از مکه معظمه بمدینه محترمه بواسطه استیلای
اهل عدوان که محل شایبه توهم ناقصانست علیل اللفظ قلیل الکتابه است اللهم الا آنکه چنانکه در زمان

ملکشاه

ملکشاه با آنکه تاریخ هجری باین مقدار امتداد نیافته بود و کار باین مرتبه مشکل نشده بود
بجهت آسانی تاریخ جلالی وضع نموده بودند تا طایفه که در معاملات کار بر ایشان مشکل شده باین
وسیله از آن صعوبت برآیند و در تقاویم ممالک اسلام از عرب و روم و ماوراءالنهر و خراسان
و عراق و غیر آن بسیار جاها جاریست و تمسک متشرعان روزگار و متدینان هر زمان تا این تقاویم
تاریخ بیاری تکرار التماس این جماعه و مراعات خواطر ملتمس ایشان بعد از توقف بقبول رسانیده شد
و حکم مقدس نفاذ یافت که نوروزی که قریب سال جلوس بود آنرا مبدأ تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب
آسانی و شادمانی کشایند از معدن دانش فرمان واجب الاتباع صادر شد که ارباب استخراج
در تقاویم متعارفه دیار اسلام چنانچه تواریخ عربی و رومی و فارسی جلالی قوم میسازند این
تاریخ جدید را ضمیمه آنها ساخته ابواب بسیر کشایند و در تقویمهای هند بجای تواریخ مختلفه
آنها خصوصاً تاریخ بکرماجیت که اساس آن بر تلبیس بود این تاریخ مجدد قلمی نمایند و تواریخ
متنوعه آنها بر طرف سازند و چون تقاویم متعارفه هند سالها شمسی و ماهها قمری بود حکم نمودند
که ماهها این تاریخ مجدد نیز شمسی باشد و چون دانشوران علم و عمل جهت شکرگذاری و سپاسداری
از شهور و سنین روزی چند را بمناسبات فلکی و مرابطات روحانی جهت سرور جمهور خلایق
و خوشحالی طوایف انام که باعث چندین خیرات و مبرات است اختیار نموده اعیاد نام نهاده اند
و در آن ایام مسرت پیرای اساس سپاس محکم ساخته در ادای مراسم خضوع و خشوع درگاه
کبریای الهی که خلاصه عبادات و زبده طاعات است مساعی جمیله بتقدیم رسانیده غنی و فقیر صغیر
و کبیر قدرت مایه تفضل و احسان گشاده ابواب عشرت و کامرانی بر خواطر مکروب و بواطن محزون
اخوان زمان و ابنای روزگار گشوده و انواع بر و احسان نموده اند با آنکه بعضی جستان عالم
تفصیل آن از ذیل این منشور فایض النور وضوح خواهد پیوست و از چندین هزار سال در بلاد مشهور
و معروفست سیما درین هزار سال معمول سلاطین گیتی و حکمای حقایق آیین بوده است و درین دیار
بواسطه بعضی امور از شیوع افتاده بود و بجهت ابتغای مرضاة الهی و اقتفای آثار قدما که

آن ایام مسرت انجام رایج ساختیم بایدکه در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد و قری بر وجه

اتم و طریق احسن رایج گردانند و درین معنی کمال اهتمام مبذول داشته دقیقه نامرعی نگذارند

تفصیل اعیاد ایام نوروز نوزدهم فروردین ماه الهی سیوم اردی بهشت ماه الهی ششم خورداد ماه الهی

هفتم امرداد ماه الهی چهارم شهریور ماه الهی شانزدهم مهر ماه الهی دهم آبان ماه الهی نهم آذر ماه الهی هشتم

و پانزدهم و بیست سیوم دی ماه الهی پنجم اسفندار مذ ماه الهی تحریرا ... ذکر انتظام

خشان ممالک محروسه در هنگام جلوس ابد قرین حضرت شاهنشاهی در ین هنگام خجسته که

روز ولادت دولت و سعادت و زمان ظهور عیار نقد عقیدت و ارادت بود میرزا سلیمان

بن خان میرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بآرامش و آسایش ملک بدخشان مقرر بود و آن

کابل و غزنین و سایر آنجا ... کوه تا آب سند که به نیلاب شهرت دارد به منعم خان که

منعم خان که در زمره سرکردهای دولت ابد قرین بداد و عدل ممتاز بود انتظام داشت و محمد حکیم میرزا

و مخدرات سرادق عفت بحسن خدمت او در ان دیار آسوده حال بودند و قندهار با توابع و لواحق

که بجاگیر بیرام خان طراز اختصاص داشت باهتمام شاه محمد قلاتی که از نیکوخدمتان محفوظ

از حوادث و فتن برکران بوده مورد امن و رفاهیت بود و دار دولت و دار الملک دهلی

سابقا بقلم تفصیل گذارش یافته و دار الخلافه آگره ... بحکومت اسکندر خان اوزبک

رونق داشت و نظام سرکار سنبل بتدبیر علیقلیخان شیبانی بود و سرکار کالبی بسردار عبدالله خان

اوزبک انتظام می یافت و منیت بخشش میوات طارمان تردی بیک خان بود و قیا خان درکول

جلالی در آنجا بوده لوازم خدمت بجای می آورد و حیدر محمد خان در بیانه بود و اجرای احکام

بادشاهی می نمود و تازگی مناشیر عاطفت مهر بمها از درگاه معلی شرف صدور یافت که هرکدام

بنوازش خسروانه عز امتیاز بخشیده محال جاگیر برقرار که داشتیم تا عیار اخلاص و نیکوخدمتی

هرکدام بظهور آید آن زمان در خور همت والای شاهنشاهی بمراتب و مدارج کمال خواهیم رسانید و آورد

هنوز چون رای جهان آرای حضرت شاهنشاهی تقاضای آن میکرد که روزی چند در نقاب احتجاب باشند

تا جمال

تاجمال عالم افروز آنحضرت را جز آنحضرت نظارگی نباشد چه وجهه همت والا اندیشش حق گزین

آن بود که در لباس بی توجهی دنیا عیار مردم گرفته اندازه حال هرکس به بهترین وجهی در پیشگاه خاطر مقدس

قرار یابد با حوصله کوتاه مردم آب یافت کمالات قدسی نداشت ازین جهت آسودگی جهانیان

چنین بسری برده بارای آنکه دشمنان تیره رای حیله اندوز خاطر غبار آلود و غرور الا بدانديشی گوهر

عنصر قدسی فارغ ساخته در تبه کاری خود مشغول باشند بارای آنکه چون نظر دوربین آن نگین خاتم

خلافت بملک بی انتهای معنوی افتاده بود و نظر بر خاکدان دنیا نمی انداخت با جهت مصالح دیگر

که بالغ نظران دوربین پیر وقت آن توانند رسید این شاه صورت و معنی تمام مهمات ملکی

و ملکی به بیرام خان سپرده خود باموری چند که برده کمال آنحضرت توانند شد و ظاهر بینان زمانه

پی به حقایق آن نتوانند برد اشتغال داشتند گرفتن شاه ابو المعالی و بزندان نامزد

بند کردن چون مشیت جهان آرای ایزدی که انتظام بخش سلسله صوری و معنوی است

خلعت سلطنتی را خواهد پوشد بدان جناب پوشد و بطراز ثبات مطرز سازد خیره نگران ملک و فتنه

سازان روزگار را بی شاخ و برگ ساخته از بیخ و بن بر اندازد و از ین شورش آشکاران آشوب چشم

اری چند بوجود آید که وبال ایشان موجب زوال ایشان گردد و مصداق این معنیت کرده در آغاز

صبح دولت ازلی شعاع و فروغ خلافت ابدی ارتفاع اتفاق افتاد که چون افسر اقبال از شکوه

دولت حضرت شاهنشاهی سر بلندی یافت و اورنگ سلطنت بفر عظمت آنحضرت رونق

سعادتمندی گرفت مدهوش باده وهمی و خیال شاه ابو المعالی که از خود پرستی حسن و بد مستی

دنیا بو بر دماغ او پریشان شده بود و پای اعتدال وی از مسلک ثبات رفته چنانچه باجرای او

از آغاز ملازمت آنحضرت جهانبانی تا سپری شدن آن بدروزگار جا بجا گذارش یافته

کلک تفصیل شده درین هنگام فرمانروای زمان بشاهزاده عالم بقا شتافت و گیتی خدیو درآ

با چندین حجاب خفا و حجاب استتار و از شورش و آشوب لعبهای ارباب تجرد و اصحاب تعلق

خون این خمار آلود باده وهم درین ورق خوان تقویم بارین اندیشهای تباه پریشان تر ساخت

وسودای سرمستی مالیخولیای سروری بیشتر موجب فساد دماغ وتهیج مواد جنون او شده مست بود
سگ دیوانه گزیده دیوانه بود بنیش عقرب خورده نیز بعضی از کهنه عملان بنا که از بدنهادی خیر صلاح
خود نه بینند حاشا حاشا بلکه خیر فساد خود در اندیشه تباه نکرده اند از تیره رایی وکور باطنی حق از
باطل خود نشناخته از اسباب مزید بدمستی او بوده اند وهمیشه داروی بیهوشی در بادهٔ غرور او
میریختند درین میان پیر محمد خان که زمام مهام کارگاه سلطنت را بدست کاردانی خود
گرفته ناظم اسباب امور بود اول خدمتی که بعد از جلوس اشرف بجا آوردند حضرت شاهنشاهی بوقوع آورد
زنجیر کردن این بدمست دیوانه بود وشرح این سرگذشت آنکه چون آن شعله خس را دود سودا
در سر پیچیده وکله گوشهٔ شورش از باد غرور کج شده آثار خیالات فاسد ظاهر شدن گرفت و احتمال
فتنه از پرده روی نمودن پدید آمد روز سیوم از نوروز جلوس اشرف در همان ساحت دلکشا
مجلس عالی ترتیب دادند حضرت شاهنشاهی بدولت واقبال بر اورنگ سلطنت نشستند وسران
وسروران جهان کشای باداب خدمت جا بجا ایستادند واین بدمست را پیش از آنکه این
محفل همایون منتظم شود بجام فرستادند که جشنی عالی انعقاد یافته ومهمات ملکی ومالی
در میانست وآمدن ایشان ضرور آن بدمست خودپرست عذری چند بر تراز کنار بجهت تا آمدن
خود تمهید نمود از انجمله هنوز از تعزیت بر نیامده ام و بر تقدیر آمدن سلوک حضرت شاهنشاهی
بمن چگونه خواهد بود و در مجلس کجا خواهم نشست و امرا چون پیش خواهند آمد چون مبالغهٔ عظیم
در طلب او رفت سخن از پرده بیرون انداخت وشرح نسبت قرب بساط اقدس حضرت
جهانبانی جنت آشیانی ومزید توجه آنحضرت بیان نمود وآمدن خود را بشرطی چند دور از کار
که چون سودای خام او ناپخته بود مشروط ساخته حاضر شد وبجانب دست راست حضرت شاهنشاهی
نشست ووقت آن شد که مایدهٔ نعمت وسماط افضال گسترده شود چون شاه ابو المعالی دست
بشستن دراز کرد تولک خان قوچین که از چابک دستان قوی بازو بود بدستیاری اقبال
نیز دستی کرده از پس در آمده هر دو دست او گرفته دستگیر ساخت و دیگر ایستادگان پایهٔ سریر والا

نیز درین

نیز درین خدمت باو همدستی کرده کار از پیش بردند شاه ابو المعالی از فرط حیرت بیدست و پا
شده سررشتهٔ طاقت از دست داد و مردمی که همراه او بودند چون اکثری از قدیم در سلک دولتخواهان
این دودمان عالی انتظام داشتند وپیش او بمصلحتی فراهم آمده بودند همان روز بتازگی در اعداد
بندگان پایه سطح در آمده مستمال عنایت بادشاهی گشتند واول نخچیری که در دام اقبال افتاد او بود
در آیین سلطنت وقانون نصفت بند وزندان از انجهت مستحسن داشته اند که عیار شوربختان
فتنه انگیز گرفته شود چه آدمی که طلسمی است بدیع نما و معمایی است بس مشکل کشا یک ناخوشی که
از و بظهور آید بعد محابا نباید فرستاد که این بنای عالی نهاد جز بدست قدرت ایزدی قابل تغییر نیابد
بنابران دانش پیشهای انتظام بخش در انهدام وانعدام این کاخ والا اساس سخن اندیشیده اند
که تا توان سررشته پیوند کرد اما آدمی که بحقیقت بدگوهری و بد درونی و شورانگیزی و فتنه انگیزی کار اندوزگار
او بپایهٔ امتحان رسیده باشد بندخانهٔ زندان او بوجود او بودن سزاوار کار آگهان نیست لیکن
ایزد جهان آرا چون پیکر قدسی نژاد حضرت شاهنشاهی را منظر کامل رحمت واسعهٔ خود نموده
سررشتهٔ تدبیر از دست چنین خیر اندیشان گسسته اسباب ابقای این جوان معاملهٔ نافهم را
سرانجام داده و بزندان فرستادند تا در مبادی سلطنت عالم آرا آنچه بصورت قهری کدورت شبیه
بظهور نیاید اگرچه در رستی اسرار پوشیدن با جمهور انام لطف نمودن است لیکن چون لطیفت
بصورت قهر در چنین موسم نوروز اقبال بظهور نیامد واین دیوانهٔ فتنه انگیز را زنجیر کرده
بلاهور فرستادند ومتصدیان این خدمت او را به پهلوان گل گز عسس لاهور سپردند وآن
معامله نافهم از بی پروایی یا بد اندیشی در نگاهداشت آن بدمست فتنه اندوز احتیاط نکرد تا آنکه
از بندیخانه فرار نمود و میرزا شاه وجمعی که در لاهور بودند پهلوان گل گز را مقید ساختند پهلوان از
بیم بادافره ناموسی زهر خورد وخود را از زندان جسمانی خلاص کرد ومنعم خان که فرمان روای کابلستان
برای کارزین او مفوض بود باستماع این خبر خوشحال شد میر هاشم را در ابو المعالی را که کمر و غوربند
وضحاک وغیر آن بجاگیر او مقرر بود بلطایف طلب داشته مقید ساخت وآن نیز صلاح دولت خود

و از سوانح عشرت افزای این وقت رسیدن منشور اقبال است بدار الامن کابل چون خاطر قدسی
اولیای دولت از مهمات ضروری این حدود فراغ یافت و استیصال اسکندر که در کوهستان سوالک
بسر می برد و این یورش دولت تمام در اصل از دار الملک دهلی بجهت آن بود در پیشگاه عزیمت شاهنشاهی
استقرار گرفت لیکن بانجا که خاطر اقدس یاد حضرات بیگمان می فرمودند و نیز اولیای دولت برای
دل نهاد بهادر خان خان سپاه که بتازگی در هندوستان آمده بودند قرار دادند که جمعی از امرای قدیمی
و معتمدان درگاه والا بکابل باید فرستاد تا اول حضرات بیگمان و همگنان اهل و عیال سایر ملازمان عتبه.
اقبال را زودی در ممالک وسیع و ملک های هندوستان آورند تا ثبات قدم و رزیده مردم
از اندیشه رفتن ولایت که خو کرده اند بقدری باز مانند بنابرین اندیشه انتظام بخش محمد قلیخان
برلاس و شمس الدین محمد اتکه خان و میرزا حسن خان و میر خضر خان هزاره با اوش خواجه جلال الدین
محمود بخشی و جمعی دیگر را با اسباب و هدایای گرامی بجهت تقدیم این خدمت ارجمند روان ساختند و روز
پنجم از جلوس همایون قرین لشکر ظفر اثر در سایه رایت ظفر آیت که مطلع صبح فیروزیست استقبال عنایت آیین نموده
ثانیه بجانب کوهستان سوالک از راه جلندر که بیند نهضت عالی فرمودند آغاز سال اول
الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور اول. چون روزگار سلطنت معدلت افروز
این نوپرور الهی رونق گرفت عالم و عالمیان بزبان حال و لسان قال تهنیت گویان و شکرگذاران انبساط
ربیعی کردند و ملک صوری و معنوی را رونق و صفای دیگر یافت بهار جان و تن بمبارکبادی آمد و بعد از
بیست و پنج روز در زمان سعادت جلوس بتاریخ چهارشنبه بیست و هشتم ربیع الثانی نهصد و شصت
و سه هلالی نور افروز جهان افروز و سلطان خاور با رایات عالم آرای بمجازات حمل آمد
جهان شد تازه از بادی بهاری * زمین را آبرو افزود باران * خرم شادی خرمی رو * بگلزار در بیداد
گل خرمی پوست * گل از گل تخت کاوسی برآورد * بنفشه بر طاوسی بر آورد * ز هر شاخی شکوفه نهاده
گرفته هر گلی بر کف نثاری * نیر اعظم جهانکشای فر دیگهای روزگار را طراوت تازه بخشید تهنیت
جلوس مقدس شاهنشاهی رسانده مستبصران آگاه دل و مستعدان رموز شناس لطف ازان نوید یافتند

سال

اورد

اورده ملک صورت ابتهاج یافت عالم معنی رونق گرفت ظاهر هر تنگ باطن گشته روشنائی بر
افزود کسی را که پرورش یافته های این نور افزای انجمن صورت و معنی تهنیت گویند دانا داند
که چه همیشه های از درازی عمر و کامیابی ظاهر و باطن و اعتدال صوری و معنوی نتیجه بخشد چنانچه در
نامه های آثار آن مذکور است بس از آنکه سعادات حقیقی و مجازی نور پرورد و که تهنیت و دراهتواه
بشری بذات انور زبان خلق که بهار جهان آرای عبارت از انست فرماید که تواند دانست و
مقدار برکات این عطیه علیا که باز شناخت چون قرار داد و دانش منشیان عالی گذشته است
که هر گاه امری جلیل القدر رفیع الشان را مبدا تاریخ گردانند آغاز آن از نوروزی که قریب باشد
اعتبار نموده که و بیش را منظور ندارند با آنکه چند روز پیش از نوروز دخل نوروز اعتبار کرده
مبدا تاریخ الهی ازین نوروز سعادت افزای قرار دادند چنانچه در منشور سابق بتفصیل گذارش
یافت و هر جا تاریخ الهی مذکور شود ابتدای آن ازین بهار ملک آرای معتبر است و ازا عالم بخشی
حضرت شاهنشاهی که در مفتتح این سال بظهور آمد بخشش تاج و تمغاست مقدار آنکه تواند دریافت
بی تکلف از حال اقلیمی افزونست گیتی خدیو بشکرانه عطیات الهی این چنین موهبت کبری
نمودند و توافل و الهامی سوداگران فیض سامان بارگاه تعلق اند و خواطر جمهور مردم معظم
فنون قدرت الهی اند بوسیله این عطیه و الاخوش وقت شده و ایجاد نحو خیر مستجلب هزاران دولت
اقبال گشت اگرچه بر بسط نقاب اندوزی زمان و حرص آزمای کار بردازان سلطنت روزی چند
اختلالی درین اساس خیر راه یافت چون نیت مقدس شاهنشاهی بر دوام این عاطفت علیا بود با وجود
چندگاه این عنایت علیه در پرده تعطیل و تاخیر ماند برکات و مبرات که شایع این کردگار است
بود از کارگزاران قضا و قدر بر یک منوال پر تو ظهور در هشت لله الحمد که امروز که جهان آرای خلافت
خود بجز و کل مهمات سلطنت میرسد و عیار جهانیان گرفته هر کدام را در خور استعداد کار فرموده
این همین عطیه در کل ممالک محروسه رواج دارد و هر چند در بندهای زمان آورد فواید و منافع
عطر این باب را بعبارت فرمینده بعرض رسانید بنده چون خاطر حق گزین شاهنشاهی از روی

۲۷۷

بواسطه محض تحصیل رضامندی ایزدی حکم برین عطیه دولت اساس فرموده بود مسموع شد
و طبقات عالم از عهده شکر این یک عاطفت از هزاران عواطف نمی توانند برآمد ایزد تعالی باندازه
برکات ثمرات این موهبت و مسرات چندین قلوب و نفوس که بوسیله این عنایت مورد رفاهیت
اندوز سنین عمر و مراتب دولت و مدارج بهجت حضرت شاهنشاهی افزایش بخشاد و از سوانح
آنست که نقاوه اکابر عراق معدن مکارم اخلاق میر عبداللطیف از قزوین رسیده ادراک
محفل عالی نموده مشمول انواع اعزاز و اکرام شده و ولد اعزار شد او میر غیاث الدین علی که بعاطفت
خسروانی بخطاب نقیب خانی سربلندی یافته از خاصان بساط قرب شاهنشاهی است همراه بود میر مذکور
بفنون علوم و فضایل طلاقت لسان اطمینان قلب و دیگر شرایف صفات امتیاز تمام داشت و از عموم
تعصب و وسعت صدر در هند بتشیع و در عراق بتسنن زبان زده روزگار بود همانا که
رفتار بصوب دار الامن صلح کل بود که غایبان طایفه او را بطون میدانستند چون رایات جهان
آرای ظلال نصرت بر حوالی قصبه دهری انداخت بهادران نصرت پیوند غازیان صف شکن که
بسرکردگی پیر محمد خان برسم منقلا پیش رفته اند در حوالی کوهستان سوالک بغنیم رسیده پای
ثبات های تدبیرات صایبه بتقدیم رسانیدند لیکن چون اعتماد این گروه والا شکوه بر اقبال الهی
بود و اعتضاد سکندر بمحض تهور بی جنگ محض شکست یافته خود را بشعاب جبال انداخت
و سایه ظفر که بسعی جمعان مفتتح و فیروزی بدرگاه معلی آمده مورد نوازش شد و رایات عالیات
تشیید مبانی احتیاط شکار را از اسباب نشاط ساخته قریب سه ماه در جالندهر دولت آگاه
بود و اکثر زمینداران آن آستانبوس والا سعادت پذیر گشته سرانجام شرف روزگار خود نمودند
از انجمله دهرمچند راجه نگرکوت که بوفور اعتبار و مزیت جمعیت کلاه تفوق بر اقران کج می نهاد
بسرنوشت دولت ازلی سعادت زمین بوس عتبه عالی دریافت و در اقدام این خدمت خود را
سابق مضمار عبودیت گردانید و بشرایف توجهات شاهنشاهی بشرف اختصاص و ارسوخ تربیت
امتیاز که دران ایام بظهور آمد واقعه محاصره نمودن حاجی خان نارنول راست و شرح این قضیه آنست

که چون

که چون قضیه ناگزیر ستار شدن حضرت جهانبانی بظهور آمد حاجی خان که از غلامان رشید شیرخان بود
با جمعیتی فراوان محاصره نارنول نمود و راجه بارمل کچواهه که بنظر عاطفت شاهنشاهی از اعیان
شد و پایه قدر از جمیع راجهاء و رایان هندوستان گذشت و فرزندان و نبایر و قوم او بمراتب
و مناصب ارجمند رسید چنانچه مجملی ازین جا گذارش خواهد یافت دران ایام همراه حاجی خان بود
مجنون خان قاقشال جاگیردار آنجا متحصن شد و کار بر اهل قلعه روی بدشواری نهاد راجه
بمقتضای نیک باطنی و عاقبت اندیشی در میان آمده بصلح قلعه را گرفت و مجنون خان را بدرگاه
عالم پناه روان ساخت در یولا که حضرت شاهنشاهی زینت بخش اورنگ فرمانروایی شده مهمات
دار الملک دهلی برای صواب نمای تاردی بیگ خان قرار گرفت خان آمدن حاجی خان بسر حاجی خان رفته
نارنول را از وی مستخلص ساخت و بتعاقب آن نا عاقبت اندیش بمیوات رفت و آنجا بسیاری از
ارباب تمرد و عصیان را تادیب و تنبیه نموده بدار الملک دهلی مراجعت کرده و شجاعت و دانش ایشان
انتظام آرای گشت و درین ایام شیخ گدائی کنبو پسر شیخ جمالی دهلوی از گجرات آمده ادراک
ملازمت نمود و چون در زمان غربت در گجرات به بیرم خان حسن سلوک نموده لوازم مردمی بجا
آورده بود درین وقت که عنان اختیار بدست بیرم خان بود بپاداش آن پایه شیخ روز بروز
افزایش نهاده بمنصب صدارت سربلند شد و در میان اقران تعظیم و ترفع زندگانی کرد چون ایام
باران نزدیک رسیده بود بجهت اطمینان خلایق و رفاهیت جمهور انام بدولت و سعادت
مراجعت فرموده ساحت قصبه جالندهر مخیم سرادقات اقبال شد و از دود دهش گلزار جهان طراوت
تازه یافت و تا زیب پنجاه موکب مقدس دران عرصه دلگشا نشاط سرا بود ایلچیان عبدالرشید خان
والی کاشغر رسیده استسعاد زمین بوس نمودند و شرایف تحف و هدایا بنظر اقدس در آورده
مشمول عواطف ظل الهی شدند و مجملی ازین قضیه آنکه عبدالرشید خان پیوسته سلسله قرب و
قرابت صوری و معنوی را بحسن وسایل تحریک می نمود و تاسیس مبانی یکجهتی با این دودمان عالی
نموده پناهی برای خود می اندیشید و حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز او را بمروت و فتوت

بتقدیم میرسانیدند از انجمله درین هنگام که یورش هندوستان پیش نهاد همت والا شده بود
خواجه عبدالباری را که از خواجهای سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه بود بکاشغر فرستاده بودند درینولا مشارالیه
باسلام عتبهٔ اقبال معزز گشت و میرزا شرف الدین حسین را حاکم کاشغر از جانب خود فرستاده
که هم مراسم تعزیت بجای آورد و هم لوازم تهنیت بتقدیم رساند خواجه عبدالباری پسر خواجه عبدالشهید
و او پسر خواجه عبدالهادی و او پسر خواجه خواجه است و او بواسطه فرزند خواجه احرار است قدس سره
و میرزا شرف الدین مذکور پسر خواجه معین است و خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود و خواجه برادر خورد
خواجه عبدالهادی پسر خواجه کلان خواجه است و میرزا شرف الدین حسین باین مناسبت همراهی خواجه
عبدالباری آمده دریافت ملازمت علیا نمود و میرزا از جانب مادر نیز اصالتی تمام دارد چه والده
میرزا کیچک بیگم دختر میر عبدالملک ترمذی است و آن عفیفه دختر فخر خان بیگم صبیهٔ قدسیه حضرت خاقان
سعید سلطان ابوسعید میرزا است و رتبه میرزا در اندک فرصتی بلند شده بمرتبه امیرالامرائی رسید
چه با نسب صوری خدمت شایسته ضمیمه آن گردانیده ظاهر را ترجمان باطن خود ساخته بود
پایهٔ بلند اخلاص شد این درگاه است که اینجا یک ذره اخلاص بجهانی برابر میسازند اندیشه تا
سنگ راه تو نشود و نگوئی که زیاده از پایهٔ او مکرمت فرمودن از قانون عدالت بیرون
آمدنست چه عدالت را امکانی است دیگر و تفضل را پایگاهی دیگر اگرچه در امثال این امور از نیز
صورت و معنی اعتبار فزودن عیار گرفتن هست پیاده نامرد افکن چه سازد بیا حالت
او را دانستن و اصالت صوری که صد خدشه در راه با خود دارد و بر تقدیر رفع آن خدشها نسبت
صوری و مناسبت ظاهری در حصول مقصود بکار نیاید رابطه معنوی و پاک نهادی باطنی میباید
تا در محک اخلاص کامل عیار تواند نمود و لهذا جهانی نسبان خاندان دنیا در دنیا معلی آمده دعوی
ارادت و اخلاص کردند و چون خاک این آستان دولت پناه عیار جوهر جهانیانست در اندک
فرصتی نیک ذاتی و بدنهادی بظهور آمد و بمجازات آن رسیدند آنانکه پاک اندرون بودند
و از اصالت معنوی بهره‌مند روز بروز پایهٔ ایشان افزود و آنانکه طراز صفای ظاهر را روپوش

جنت باطن ساخته گندم نمایی و جو فروشی میکردند عاقبت کار بانواع خسران نکال گرفتار گشته شرمنده
ازل و ابد شدند چنانچه حال میرزا شرف الدین حسین و صد مثل او عبرت بخش هوشمندان جهان نگاه پار شده است و اندکی
از بسیار هر کدام در محل خود یاد کرده راه سعادتمندی بر جمهور خلایق گشاده خواهد کرد و درین هنگام که جالندر
مخیم سرادقات عزت بود کمال خان گکر پسر سلطان سارنگ که برادر خود سلطان آدم گکر است به بهشت گری
درگاه الهی قدیم آمده دولت زمین بوس دریافت و مشمول انعام خسروانی گشته در جرگه امرا انسلاک یافت
و در جنگ هیمون ماکوت و غیران خدمات شایسته کرده مورد توجه خاص حضرت شاهنشاهی گشت

ذکر حق ناشناسی میرزا سلیمان و محاصره نمودن او حصار کابل را و برگشتن او بصلح و غلبه نمودن اولیای دولت

درین هنگام سعادت پیرای که موکب معلی در جلندر نظام بخش جهانیان بود خبر بغی و طغیان میرزا سلیمان
بمسامع اقبال رسید و اهتمام در فرستادن کمک شد تفصیل این سرگذشت آنکه چون خبر وحشت اثر
ستقار شدن حضرت جنت آشیانی بکابل و بدخشان رسید میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم منتقله
که دوران روز و بوم از حقیقت و اخلاص کم نشان میدهند و چه از معامله نافهمی و نادانی آنکه از پایهٔ سودا
فرود آمده خیران خود طلب نمایند و چه از بدذاتی و بددرونی که سود خود را در زیان دیگران اندیشند چه
با خواهش تیره باطنان کوته اندیش که جز سود نمای نقد لطف کج شان نیفتند و بحریص حرم بیگم کوچ میرزا که
مدار مهمات مال و ملکی میرزا بی اتفاق او صورت نبستی و میرزا که بیکبار او را بر خود مسلط ساخته بود
بحشم کوته اندیشی غافل از آنکه سریر خلافت بجلوس اقدس تقارع آسمانی گرفته از فرمان برداری و بندگی
مورو حضرت شاهنشاهی که خدمتش سرمایهٔ بزرگی و اطاعتش طاعت ایزد است بیرون آمده سر طغیان
بر افراشتند و میرزا سلیمان نظر بر هرج و مرج زمانه و صغر سن ظاهری این خدیو جهان که برده جلال
جهانگرا بود انداخته مدعی سلطنت شد در زمانی که موسم حق گذاری و یاد پرستش نعمت رسیدگی بود از حقوق
تربیت و رعایت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشیانی بوسیلهٔ خدمات
پسندیده بظهور آورده مورد آفرین جهانیان گردد و بر نیت درست و عزم واثق جوهر اخلاص خود را
بر محک امتحان ناقدان بعرض رساند که میان صورت و معنی شود از فرط تیره رائی و ناشایستگی از بی حقیقتان

ناحق‌شناس گشته و خار جلایل احسان را با عصیان سپسته بر خاک طغیان انداخت حقوق را بعقوق
مبدل ساخته راه بی‌آزرمی پیش گرفت و از کوهستان غزنین لشکرهای پراکنده بهم رسانده و قصد تسخیر
کابل پیش نهاد خاطر حق‌ناشناس خود ساخت حرم بیگم دختر میر ویس بیگ که کوچ میرزا بود و مادر ابراهیم میرزا نسبت
مشهور در مبادی ایامی که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شدند بواسطه اسم تعزیت میرزا هندال آمده
بود که حضرات سق عصمت گلچهره بیگم همشیره‌های گرامی حضرت جهانبانی آشیانی را ملازمت نموده پرسش نماید
و لوازم سوگواری و سایر آداب خدمت بتقدیم رساند اگرچه بیگم آمدن خود را از روی تدبیر چنین وانمود اما
حقیقت کار آن بود که بیگم از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که پسرش بود رنجیده برآمده بود باین اندیشه
سفر حجاز در پیش داشت و باعث رنجیدن آنکه چون بیگم بفزونی رای و تدبیر جهات مالی و ملکی بدخشان را
از پیش خود گرفت و در نواختن گروهی و برانداختن گروهی دیگر استقلال تمام یافت حسد پیشگان تنگ حوصله
سخن‌سازی از بدذاتی سخنان ناشایسته باو نسبت کرده خاطر میرزا ابراهیم را آزرده ساختند تا آنکه
آن ترک ساده‌لوح از جای رفته حیدر بیگ برادر خورد بیگم را که مردم او را متهم میداشتند بجا نگرفته
کشت بیگم رنجیده بکابل آمده چندگاه در خدمت حضرت سرادقات عصمت بود بعد از آن میرزایان از
کار خود پشیمان شده مردم فرستاده بیگم را باز گردانیده بردند و از کوتاهی عقل و تیرگی باطن
بر ظاهر احوال کابل اطلاع یافته گرفتن آن را بخود قرار داد و در نظر میرزا سلیمان صورت گرفتن
این ولایت را بصولت چهره‌گشائی کرد و لیکن از شکوه حضرت جهانبانی این تیره‌باطنان ظاهربین را
مجال آن اندیشه چون حادثه ناگزیر ظهور یافت این آلی نعمت کافر نعمت بیابان راهی ادبار سالک مسالک
وبال و نکال گشت منعم خان چون بر حقیقت کار راه یافت بمقتضای عقل دوراندیش خود جنگ صف قرار
نداده بسرانجام اسباب قلعه‌داری اشتغال نموده دل بر تحصن نهاد و بتعمیر شکست و ریخت قلعه
کابل و مرمت برج و باره پرداخت و پیش از آنکه میرزا ای فتنه نکال در حوالی کابل غبار تنوره انگیزد
حقیقت شورش انگیزی و حسداندوزی او را عرضداشت کرده بدرگاه گیتی‌پناه فرستاد و میرزا
کثرت خود را و قلت اولیای دولت را در نظر کوتاه‌بین آورده کوچ بکوچ اوایل اوان الهی او آمده

بهار بر

بهار بر در آمده کابل را محاصره نمود و در صدد آنکه اول آثار تسلط و استیلا ظاهر ساخته بجنگ و جدال
قدم پیش نهاد و میان کابلیان حقیقت‌گذار و بدخشیان حقانیت‌ناشناس هنگامه کارزار گرم شد و آتش کین
زبانه زدن گرفت هر روز جوانان کار طلب از جانب میرزا سلیمان بپای قلعه رفته داد دلیری و دلاوری
میدادند و پا از اندازه بیرون نهاده بدروازه‌ها می‌تاختند و غلامان منعم خان که بمحافظت قلعه کابل
اهتمام بجای آورده از بالای حصار بضرب توپ و تفنگ چاره کار این بی‌عقلان میکردند و بعلاوه
شیردل حاجی بیگ پای از قلعه برآمده داد جلادت و شهامت میدادند چون این خبر دار الامان اخلاص منش
اعتماد بر اقبال ابد پیوند حضرت شاهنشاهی داشتند با وجود افزونی مخالف مظفر و منصور میگشتند
و هیچ اندیشه بخاطر حق‌گزین این طبقه راه نمی‌یافت چون حقیقت حال بوسیله عرایض منعم خان مکشوف
ضمیر جهان‌آرا شد توجه بفرستادن لشکر نمودند جمعی بعرض رسانیدند که زمان حرم را بجهت آوردن حضرات
سرادق عصمت رفته اند برای این کار کفایت میکنند و هنوز رای جهان‌آرای بجهت اتمام بعضی مهمات
ضروری ممالک هندوستان قرار بفرستادن کومک نداده بود که تایید آلهی کار کابل و کابلیان از فتنه
میرزا انجام داد و گروهی که بجهت آوردن حضرت مقدسات بکابل رفته بودند اگرچه بتحریک معاملات شده
تا چون نزدیک بکابل رسیدند و خبر آمدن لشکر هندوستان در کابل مشهور شد باعث دل‌افروزی تحصن‌گزینان
و برهم‌زدگی خاطر محاصران گشت میرزا دست در تدبیر زده بحیله و مکر پیش آمد قاضی خان بدخشی را
که از مخصوصان او بعلم و عقل امتیاز داشت و از سعادت ذاتی و بخت بلند که آخرهای عمر بملازمت
تربیت حضرت شاهنشاهی امتیاز یافته از عاکفان عتبه اقبال شد چنانچه مجملی از آن بجای خود ایراد
یابد برسم رسالت فرستاده فنون تزویر در میان آورده مشارالیه کاردانی خود را بتقدیم رسانید
کاری نساخت منعم خان بر این کار نخود نگاه داشتن رسول اصلاح دولت دانسته از حضیض دوات و
مشمول احسان خود ساخته آنچنان سلوک نمود که فراوانی ارزوق و فزونی عقیدت اهل حصار خاطر
نشان او شده و آنچنانچه تدبیر شایسته بظهور آورد که با وجود کمال بی‌سامانی و تنگی بر چنین
خلاف واقعه خاطرنشان گشته کمال استعداد و فراخی احوال بیقین گشت و الحق بهمین تدبیر و دور اندیشی

کارشگرف باتمام رساند بعد از چندگاه منعم خان فرستاده را رخصت داده پیغام کرد که الحال که
با چنین عهد بوزمان عقیده دارم و درون حصار آن قلعه مردم با خلاص همراه هستند که بیرون شده جنگ
می‌توانیم کرد لیکن مراسم احتیاط از دست نمیدهیم و صد شکر که آذوقه و سامان قلعه داری حالا سرانجام
یافته هست و با این همه لشکر هندوستان که از مور و ملخ فزونست باستعداد تمام الحال هم خواهد رسید
ازین اندیشه ناصواب برگرد و خود را بکار خونی انگشت نمای خاص و عام مساز و نیک نامی بر رضای
دولت بکش ارباب شجاعت را بوعده نتوان فریفت چه جای آنکه این گروه والا شکوه که بیشمار دولت
از حضیض این مرتبه فراتر شده باسمان اخلاص سربلندی یافته باشند این طایفه قدسیه را بکلمه های فسون
و افسانه از جای توان برد میرزا که با امید بیوفائی ساکنان آن مرز و بوم و کم آذوقی اهل قلعه طمع خام در
دماغ داشت یکبارگی نا امید شده نه رای بودن و نه روی گشتن و همت از همه راه گسسته و نا امید گشته دل
بر صلح نهاد و قاضی نظام را از بدخشان فرستاد و سفارش چون آمد احوال رعایا از امتداد محاصره در تنزل
بود و بشرایط عظیم در صلح زد منعم خان که دل بر گشته شدن نهاده بود و رحم بر حال خود و تنگدلی متحصنان
نموده بصلح راضی شد فرستاده چون کاردان بود اول شرط صلح آنرا ساخت که خطبه بنام آنکه نام
کوته حوصلگی او بمعامله فهم خوانده شود منعم خان که بیجا مسلک حق را ابتدا بر ساخت مخلصی کرد الکه استثنا
قرار بر چنین سوراب داد و شرط دیگر آنکه آن الکای آب باران بدخشان متعلق بوده بمیرزا منسوب شد
منعم خان بظاهر نه بباطن قبول این معنی نموده رخصت داد که در مسجدی از مساجد بحضور چندی از مردم خطبه را
بروشی که قرار یافته بود خوانند و میرزا بجهت محافظت ولایت مذکور مقدم بیک را بآب باران گذاشته
ببدخشان مراجعت نمود و برگشتن میرزا همان بود و برخیزانیدن مقدم بیک همان بمیامن اخلاص بندگان
درست پیمان کابل از چنگال چنین مردم ناحق شناس خلاص شد و بحسن معدلت منعم خان نظام دیگر
یافت و میرزای ناحق شناس بی دولت با خیره مایه سرانجام داده ببدخشان رفت سبحان الله اولیای
دولت قاهره که متکفل اشتغال شاهنشاهی بودند چه بواسطه وفور ناز و نعمت هندوستان و چه بجهت
سایر عزیمتها نتافتن فکر تنبیه میرزا سلیمان الا اقبال ابدقرین که ملازم درگاه شاهنشاهی بود و همچنان

در اهتمام

در اهتمام پادشاهی بی دولی و بود چنانچه شکستها و نکبتها مرتبه بمرتبه بمیرزا روی داد و ایزد منتقم میرزا را
که سر از طاعت درگاه والا نهفت پیچیده بود سر افکنده با ستانبوسی درگاه خلایق پناه آورد اگرچه شستان
صورتنگار خانه سلطنت در سزا دادن میرزا اهتمام نمودند کار فرمایان معنوی در کار خود بوده سزای او را
در کنار او نهادند چنانچه در جای خود گذارش یابد آخر کار چون گلبلیان حمایت ایزدی بوده از حوادث
ارباب طغیان نجات یافتند قرار گرفت که موج عزت حضرت مریم مکانی و گلبدن بیگم و سایر مخدرات
بارگاه عصمت بموجب توجه قدسی متوجه هندوستان شوند بخیر و سعادت بمدارک صحبت فیض منقبت
حضرت شاهنشاهی نموده برضعای صوری و معنوی بسجدات شکر ایزدی بجا آورند چنانچه تتمه حالات
و واقعات برسم ایجاز و اجمال نقش زده قلم وقایع رقم خواهد شد **استماع خبر فتنه انگیزی**
هیمو بمسامع جلال و نهضت موکب اقبال بدفع آن سیه روزگار هنوز خاطر از انتظام بخشش
از مهمات اسکندر چنانچه باید جمع نشده بود و باطن جهان آرای از بهم زدگی کابل بمحافظان نگرانی داشت
خبر رسیدن هیموی سیه بخت که سودای سلطنت در دماغ فاسد او پیچیده بود و اندکی از احوال او
گذارش یافت و جنگ نمودن او با امرای عظام و پای ثبات از جا رفتن ایشان بمعرف دارالملک دهلی
بتاریخ روز سی یکم مهرماه الهی موافق هشتم ذی الحجه در قصبه جالندر که مخیم سرادقات اقبال بود رسید و
تجلی این سرگذشت آنکه هیموی تیره روزگار را با ابراهیم که مدعی سلطنت بود جنگها روی داد و هیمو
غالب آمد و سلطان محمد را که بنگاله اسم سروری بر خود بسته بود شکست داده بجای هلاکت نیستی
گردانید و با تاج کرانی و رکن خان نوحانی جنگها کرده بهزیمت داد و در بیست و دو معرکه با افغانان
مبارزخان نبرد کرده غالب آمد از غلبهای کلی و پیروزی نموده بود اندیشهای تباه بخود راه داد و در
کار آگاهی باطل بر باطل تر از خود چشمی بوده و کلام روا کرده باعث دلیری آن بخشود که خود را برکوه
آهنین اساس حق بزند و در شوال که حضرت جهانبانی بتاییدات الهی فتح هندوستان فرموده بودند اورا
مشاغل دیگر مشغول داشت و اندیشه باطل او بظهور نیامد و اکنون که مسند خلافت بوجود جهان آرای
حضرت شاهنشاهی رونق گرفت خاطر از فحل لقمان خود پرداخته باستعداد و فراوان از لشکر گران و فیلان

جنگی از عهده در تفرقه مبارز خان که اندکی از احوال او سابقا ایراد یافت در چناده که گذشته متوجه دهلی شد
و امرای حضرت در تکمیل کارها و صوبها نامزد بودند صلاح وقت دیده بدهلی مجتمع شدند تردی بیکخان
نام انتساب گشته مستعد پیکار میشود و هر کدام از بزبان گرتسلی بخش سپهر زده خاطران روزگار کوشیده
فراهم آورده سامان کارزار میکرد و اکثر جانفشانان بتر دست از اقطار مملکت گرد آمدند که علیقلیخان شیبانی
که بجلدوی سنبل بر قمع بعضی از افغانان مخذول العاقبه اشتغال داشت نتوانست خود را باولیای دولت
ملحق ساخت و مجمل احوال او آنکه شادیخان که از امرای بزرگ مبارز خان بود و اکثر پرگنهای سرکار سنبل در حوزه
خود داشت علیقلیخان در پیسال که مبداء تاریخ الهی است امید که بسعادت قصه نامی مقرون شد بعد از فتح او
توجه نمود و بعضی از اعیان ملازمان خود مثل محبت خان و لطیف خان و غیاث الدین پیشتر از خود فرستاد
که از آب رهب گذشته منتظر آمدن او باشند و اینجماعه را باده مردانگی از تدبیر و احتیاط گذشتن پایه
هوشمندیست باز داشته شادیخان ناگهانی بر سر ایشان بجنگ درآمد و این نامعامله فهمان پای ثبوت از جنگ کرده
عنان اختیار از دست دادند و لطیف خان با جمعی در آب غرق رفت علیقلیخان از استماع این خبر با جمعی از نوکران
عتبه اقبال که کومک او بودند مثل مهدی قاسم خان و بابا سعید خان قبچاق و محمد امین دیوانه مشورت کرده
با این شکسته بقصد شادیخان روان شد همان روز که قرار یافته بود که صباح آن از آب عبور کنند و خبر رسید
تردی بیکخان رسید که هیمو باستعداد تمام می آید مناسب وقت آنست که دفع آشوب این تیره بخت را از روزگار
اهم مهمات دانسته در ساعت متوجه این حدود شوند علیقلیخان انکار دست باز داشته روی بدهلی آورد
پیشتر از آنکه بدهلی رسد بموجب سرنوشت که حکمت آن جز ایزد بیچون نداند بابد اخلاق اندیشه های تباه مولانا پیر محمد
سروانی حاشا حاشا بلکه بمحض آنکه امرای خودفروش خودستا را اعتقادی بر خدیو جهان نماند بلکه برای خود آمده …
قدرت کامله این خدیو اورنگ اقبال فتح هندوستان از سر نو باید بازوی دولت هیچ بدنما باید …
ساده کار کرده امرای عظام جنگ عظیم کرده پای ثبات از دست داده دهلی که پایتخت هندوستان بود
بتصرف هیمو درآمد و سرمایه بد مستی آن نحوست افزائی او گردید و مجملی از کار جمله عبرت بخش آنست که بعد از
غلبه آن سیه بخت بر مخالفان مبارز خان که سرکشان از حمله او بیاد بودند و اراده اندیشه های تباه انداخته بود

دراین هنگام

درین هنگام که واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی در اقطار ممالک انتشار یافت آنکوتاه بینی …
هرج و مرج خیال کرده آن کم ظرفی باکبر آن شد که تا موکب اقبال شاهنشاهی تایید ایزدی متکفل انتظام کارگاه
سلطنت این خدیو زمان است پای کم ظرفی از بساط ادب بیرون نهاده بکار نماید آنرا … پیش …
صورت حسن این بزرگ عالی نژاد که پرده نورانی بر بزرگی این خدیو در روزگار انداخته بود و سرمایه خرید دلیری خود
ساخت و وفور خزانه و کثرت لشکر و سایر اسباب که گذشته چندین فرمانروایان هندوستان بود
موجب مزید جرات و جسارت او گشت و برآمدن امرای حضرت جنت آشیانی از شهرها و قصبات ممالک محروسه
سبب زیادتی غرور آن تیره رای شد تا آنکه با پنجاه هزار سوار و هزار زنجیر فیل و پنجاه و یک هزار … و پانصد ضرب زن
متوجه این داعیه ناصواب گشت تردی بیکخان در دهلی لوازم ثبات پای و مراسم حقیقت اندیشی بجای
آورده تدبیرات تحصن پیش نهاد خود ساخت و اکثر امرا که از اقطاع خود بر بسته آمده بودند فراهم
سرانجام این معرکه اقبال نمود هم دل خود را در شجاعت فریق افزایش داد و هم دریاندگی امداده را دل بخشید
تا آنکه بیست چهارم مهر ماه الهی سال اول موافق روز سه شنبه غره شهر ذی الحجه نهصد و شصت و سه هیموی سیه بخت
با فغان استعداد نزدیک بدهلی رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد امرا و خوانین باهم جمع شده صحبت
کنگاش و بزم مشورت آراستند جمعی از شیرمردان از روی احتیاط و طایفه از راه بیدلی بجنگ
از بیدلان
راضی نمیشدند سخن ایشان بود و لایق دولت آنست تا آنزمان که موکب اقبال شاهنشاهی برسد باید بهر وضعی
که باشد قلعه را استحکام داده جویای فرصت شبخون باشیم و گروهی جنگ را بآمدن علیقلیخان و امرای آنحدود
موقوف داشتند طبقه از بهادران خان تا موس که معرکه رزم در نظر اخلاص گزینشان انجمن نشاط بزم
خوشتر بود میگفتند فرصت را غنیمت دانسته کارزار نمائیم که گفته اند   زمانه از آنکس تبرا کند که او
امروز فردا کند آخر مصلحتها بر جنگ قرار یافت و همه دل نهاده جنگ شده که همت استقلال بر روز اراده
بیست و پنجم مهر ماه الهی موافق روز چهارشنبه دوم ذی الحجه از هر دو طرف فوجها آراسته شد مهمات
تردی بیکخان انتظام یافت افضلخان و اشرفخان و مولانا پیر محمد سروانی و بسم وکالت از جانب
بیرامخان بجهت انتظام مهام ملازمان عتبه اقبال یا باراده منازعت و برهم زدن … آراسته تردی بیکخان

آمده بود و همدرین جای قرار یافته بودند حیدر محمد خان و قاسم مخلص و حیدر بخشی و علی دوست خان باربیکی
و جمعی دیگر برانغار را استحکام نمودند و اسکندر خان و جمعی دیگر جوانغار را زینت داده جویای جدال
بودند و عبدالله خان ازبک و قیا خان و لعل خان و جمعی هراول بوده معرکه آرایی میکردند و از جانب
مخالف نیز بروشی که سزاوار نبرد باشد فوجهای آراسته در برابر آمده کوششهای مردانه بجای می آوردند
مبارزان از هر دو جانب دل از جان برداشته کارزار مینمودند جان نثاران تیزدست هراول و جوانغار
عساکر اقبال شرایط مردانگی بتقدیم رسانیده هراول و برانغار غنیم را از پیش برداشته متعاقب شتافتند
چنانچه بر کوششهای مردانه و نبردهای صاحب همتانه این گروه جان نثار روان رستم و اسفندیار ثناخوان بود
زبان زمانه و زمانیان صدای هزاران آفرین در داشت غنایم فراوان بدست اولیای دولت افتاد
و تا چهار صد فیل نیز انضمام غنایم گشت و راجه حسین جلوانی که از عظمای روسای مخالف بود خود را بکشتن داد
و زیاده از سه هزار کس درین نبرد و آتیای از مخالفان تیره بخت بخاک نیستی فرو رفتند هیموی مغرور که لشکر
با فدویت جمع ساخته همواره راه گریز میرفت سه صد فیل گزیده با جمعی از فدائیان جان بر زده از
هم جدا شده فرصت گریختن یا وقت تاختن منتظر بود درین هنگام که عساکر منصور فتحی چنین نموده
در پی گریختهای شتاب داشتند و گروهی در غارت مال و نهب اسباب کوشش مینمودند تردی بیک
که بساط آرای این معرکه دلاوری بود با جمعی معدود ایستاده تماشا میکرد و هیموی فتنه ساز وقت را
غنیمت دانسته بر آن فوج میدان آرای تاخت همراهان خواجه سلطان علی که با فتحی خانی رسیده بود و
که با شرف خانی امتیاز داشت و جمعی دیگر هم کس کم داشتند همت شان یاوری نکرد و مولانا پیر محمد
شروانی نیز برای شکست هنگامه سپاه سالاری تردی بیک از مسلک فرار اختیار نمود و تردی بیک
که ایام مکافات بی اخلاصی زمان سالف نزدیک رسیده بود زندگانی را عزیز شمرده عار گریختن بر خود پسندید
و کاری چنین پیش رفته و فتحی چنین روی داده بر صورت عکس ظاهر شد که از ته رای چنین بی راه رو
در اخلاص و عقیدت یکسو ساخته سود اگر آن را از دست داد و پاس اعتبار خود که در معنی نگاهبانی
اسباب سلطنت صاحب خود است نماید هر آینه در همین هنگامه جهان صورت چرا گویم که خونش ریخته شود

که ابروی تجربه بصورت حال این زندگانی دو روزه عبرت بخش ارباب هوش شد مراد ازین گفتن گوید
فطرة بلند مطلب منیت آن که هر بی بها کم مایه بون در خاکدان طلب کار باشم این قدر معلوم
نا فهم نیستم لیکن میگویم که بتواتر گفت دانشوران خرد پرور تجربه شرافت و ضبط پیوسته است
که گر زنده بیشتر زخم بخورد از آن شیر دل که تلاش بکار رود و دوستداران زندگی و گریزگاه
مرد که زود و زیاد پایمال مرکب هلاکت میگردند از حریفان جنگ آزمای با آن جنگ آزمای اگر اندک حساب
نگاه دارد و در هنگام رزم بد حذری و در موسم شادی و بد مستی نماید هر آینه روز بد ببیند جمعی از سپاه
روز افزون اقبال رسیدن تردی بیک خان بجاری چنین از قسم مکافات بی اخلاصی او که با حضرت جهانبانی
جنت آشیانی در هنگام یورش ایران بظهور آورده خیال مینمایند حاشا که مکافات بی اخلاصی چنین
باشد عمل قبیح را همین قدر عار در میزان عدالت کی گنجد تواند بود و چون خدیو زمان آن که بر آن تکمیل
و معنی آورده اند در لباس خوردی دیده در نظر نمی آورد و بنحو هست که خود آرای بوده بزرگی نما
ایزد جهان آرا آن خود پسند را چنین سزاوار کنار دهانهای این کوتاه بینی است بلکه کارگران
قضا و قدر برای ظهور سطوت شاهنشاهی غرور و بد مستی هیمو را افزایش داده تا آن بد مست
پندار پرست در نظر کوته نظران جهان که عالم ازین طبقه مالا مالست بزرگ نماید انگاه او را گرفتار
گردانیده بخاک نگونساری افکنند تا خواری او سرمه چشم کوته نظران گردد و بجلالت حضرت این
خدیو زمان اندکی وا رسیده در امتثال احکام او که وسیله انتظام صوری و معنوی کاینات است بیشتر
اهتمام نمایند و بالجمله هیمو که لشکر انبوه خود را بر هم زده و گریخته میدید ظهور این اقبال را مرجح
انخلاع عزیمت دانسته تعاقب تردی بیک خان نمود و در همان جنگگاه غرور افزائی نمود و میدان
آرائی کرد و بهادران صفدر که از پس گریختها شتافته بودند چون از این حقیقت مطلع شدند حیرت
زده براه تردی بیک خان بشتافتند و هیمو بعد ازین بدار الملک دهلی آمده شور افزائی گشت
و بدمستی را بادیه انگی فراهم آورد و چون این قضیه نا مطبوع معروض بارگاه معلی شد حضرت
شاهنشاهی به نیروی خرد دوربین را در نظر نیاورده طرز دانان بساط عزت و معرکه آرایان

صفوف اقبال را بیرلیغ گیتی اصدار فرموده که سرانجام یورش بجانب نمایند که بساعت مسعود نهضت فرموده
سزای آن مغرور تیره رای را در کنار او نهاده آید و جبهه وقار پادشاهان بگلگونه رضا و تسلیم برافروخته
سایه التفات بر اتمام اشغال جهانبانی انداختند و چون خاطر جهانگشا از رهگذر سکندر جمع نبود
لشکری از بهادران اخلاص گزین را بیاتالیقی خضر خواجه خان که از نسل فرمان روایان مغلستان
بسعادت مصاهرت این خاندان عالی اختصاص یافته و امرای رفیع قدر شان عظیم داشته بجهت
نظام پرگنهای پنجاب و دفع فتنه سکندر گذاشته قلع و قمع هیموی بداندیش پیش نهاد
همت جهانگشای ساختند و چون عید قربان نزدیک بود برای انتظام جهانیان مراسم عید بتقدیم
رسانده بساعت سعد روز بهمن دوم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه دهم ذی الحجه که عید قربان
بود عیدگاه مخیم سرادقات اقبال گشت و اتمام لوازم جشن عیدی کرده در همانجا مقام فرمودند
و فرمان قضا جریان باسم تردی بیگ خان و امرای در باب لدهی ثبات پای شرف اصدار یافت
حاصلش آنکه در چنین وقایع که موجب سرنوشت ایزدی از مکمن بطون بظهور می آید دل از دست
نباید داد که کارفرمای ابداع رنگ آمیزی میکند از فرط احتیاط و استعداد در ساحت قصبه تانیسر
وا لم آمده منتظر وصول رایات اقبال باشند و روز دیگر بقاید دولت ازلی از انجا نهضت فرموده
روز آبان سیم آبان ماه الهی موافق روز جمعه یازدهم این ماه عرصه سهرند مخیم سرادقات اقبال شد و امرای
انهزام یافته و علیقلیخان شیبانی پیش از رسیدن منشور دولت بحدود سهرند آمده بودند
سعادت بساط بوس مورد استمالت گشتند و از سوانح گشتن بیرامخان است تردی بیگ خان را
و تفصیل این تردی بیگ خان را و تفصیل این سرگذشت آنکه بیرامخان را همسر خود دانسته پیوسته
از جانب او در اندیشه می بود و او نیز خود را سپه آرای لشکر اقبال قرار داده تدبیر برانداختن
بیرامخان از مخیلات خود در نشسته در کمین فرصت مقام داشت و تعصب مذهب این برانداز
هر کدام از متممات این دانسته ضمیمه برانداختن یکدیگر ساخته فرصت میجستند با وجود چندین
مخالفت که منشاء آن نافهمیدگی است و سرچشمه آن ناتوان بینی و حسد با یکدیگر از راه مکر و تزویر

توقان

توقان بزرگ را همراه در اگرچه بیرامخان این وقت که تردی بیگ خان از وقوع شکست نجات
داده بار یافته بود غنیمت دانسته طرح دوستی و یگانگی محبت تازه ساخته بسعی مولانا پیر محمد خان
شروانی بخانه خود طلبیده و او را در خرگاه که نشسته خود به بهانه طهارت بیرون رفت و فرمان
از پیش او کارش تمام ساختند و خواجه علی و میر منشی را که گمان نفاق و زر داری داشتند با خضر بیگ
که قرابت قریب به تردی بیگ خان داشت گرفته مقید ساختند و حضرت شاهنشاهی بجهت مصالح
ملکی که خود در پیش آن بودند خود را بظاهر از سرانجام مهام ملکی بی پروا وانمود بشکار مشغول
بودند و برای آنکه از بداندیشی کوته اندیشان زمانه ایمن بوده دریافت مراتب نیکو خدمتی و
مدارج اخلاص عالیان بر وجه احسن پیشگاه دل حقیقت شناس صورت بندد و فنون بد اندیشان
نادرستان روزگار بر خاطر نور پذیر پادشاه دیگران روشن شود آنروز که این قصه بظهور آمد
آنحضرت برسم بعجلانی گلگشت سهرند بشکار رابشه عشرت پیرای خاطر مقدس بودند چون صورت
حال بسامع علیه رسید از فزونی خرد کارشناس حقیقه دان تغیری بر صفحه ظاهر آنحضرت صورت
پذیر نشد و مکافات آن را بایزد توانا حواله نموده بی چنین شکایت فنون تقادیر ایزدی را
تماشایی گشتند و شامگاهان که بدولت و اقبال از شکارگاه مراجعت فرموده به سرادق
عزت رسیدند خانخانان مولانا پیر محمد شروانی را بخدمت فرستاده معروض داشت که باعث این
دلیری از من فرا زدو نیکخواهی درگاه عالی امری دیگر نیست تردی بیگ در این جنگ دیده و دانسته
از روی فریب و بدنیتی عار گریختن بر خود پسندیده است و بی اخلاصی و نفاق او معلوم همگنان است
که از اول تا آخر چگونه مصدر حرکات ناپسندیده بوده اگر در امثال این تقصیرات تغافل ورزیده
شود مهمات کلی که پیش نهاد همت جهانگشای حضرت است متمشی نمیشود و آنکه گستاخی نموده رخصت
نگرفته ام بغایت شرمنده ام و سبب این جرات آن بود که ذات اقدس معدن لطف و منبع عطوفت است
به این کشتن او راضی نمیشدند و در این کمی منع اینکار میشدم از آن خدیو جهان بظهور می آمد خلاف آن نمودن

گستاخی را از اندازه بیرون بردن بود و امثال این موجب خلل ملک و فساد لشکر میشد که بنظر
عفو منظور کرده تا موجب عبرت سایر مردم و نان در تقصیر کرده و آن خدیو جهان و جهانیان معنی
فرستاده بیرام خان را نوازش فرموده معذرت خانزا بمحض عواطف کار آگاهانه بذیرفتند
و باطن او را بآثار رضا استمالت و اطمینان بخشیدند و همت والا بر استیصال فتنه گماشتند

انتهاض افواج قاهره از موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی برسم منقلای . چون همت بلند
گیتی آرای بر توفیق فتح بر حوالی ساحت سرا گاه کرده انداخت حکم جهان گشای شد که لشکری از گزیده
بهادران جان نثار موسوم برسم منقلای از پیش موکب معلی روانه سازند لاجرم اسکندر خان اوزبک
و عبدالله خان اوزبک و علیقلیخان اندرابی و حیدر محمد اخته بیگی و محمد خان جلایر و میرزا قلی چولی
و لعل خان بدخشی و مجنون خان قاقشال و بسیاری از مجاهدان و مبارزان را بسرکردگی
علیقلیخان شیبانی بیشتر روان ساختند و برادر خان از ملازمان خود حسین قلی بیک پسر ولی بیک
و شاه قلی محرم و میر محمد قاسم نیشابوری و سید محمود بارهه و از نامداران دیگر بهادران
معرکه دیده بر کار طلب همراه ساخت که هراول منقلای بوده بیگانه دلاوری جان فشانی
گرم سازند و عیار مردانگی و کارگذاری از یکدیگر گیرند و این ملتمس در آرایش صفوف
عساکر اهتمام فرموده برانغار و جوانغار و غول و هراول و چنداول و طرح و تولقمه و اوجی
و التمش را بآیین جهانگیری و آداب صف آرایی ترتیب داده هر جا به الغ فروغ خرد عقیدت
گزینان اخلاص پرست روشنایی بخشیده و افواج قاهره را لمعان سیوف نبرد آزمایان
جنگ دوست کارشناس اعتقاد کرامت فرموده گیتی خدیو بعد از سرانجام کارگاه اسباب
که بهین طلیعه است ظفر انتما ارباب ریاست عظمی را و سنجیده خصلتی است توکل اساسان
اقبال مند را دل در نیاز مندی ایزد جان بخش بر آرنده مقصود نگارنده اسباب بسته با
خاطر آرمیده و پیشانی گشاده و دل نیاز گزین و عزمی درست و رای کار است و حوصله فراخ

دوستی

دوستی قوی و پای استوار و همتی والا و فطرتی عالی و تدبیری صایب و جوهر را از خرد و هوش
خداوندان دولت در رکاب اقبال نشانه نهضت فرمودند و در چنین موسم که عنفوان شباب
و عنوان طبیعت است آن خدیو والا پیوسته مدبر و پیشی و فرمان پذیری خرد خورده دان ملک
آرای بوده و خود را در نقاب بی التفاتی و پرده صغر سن داشته تماشای جمال جهان آرای
سلطنت خویش کرده و بی مداخله قاصد و پیغام و سخن ساختگی حرف سرایان غرض آلود عهد
راستان درست پیمان مخلصان حق پسند شکر فشند و دار و مدار اشتغال پادشاهی بجانشینش
سپرده و بر آمد مقاصد صوری و معنوی را از ایزد بیچون وابسته نیاز مندی درگاه هستی بخش
خرد آفرین می‌بودند و دانشوران رسمی اسباب پرست مسبب نشناس بجای نغز دولت و
این اورنگ نشین خلافت و بزرگی حالت کبری این برگزیده کونین بسپرده خود را اینها سپاه عظیم
چون کریم فاعل حقیقی نظام کارخانه سلطنت بید بستند و لهذا روز بروز کار آن یگانه معبود حقیقی
در حضور روشنایی بخشیده و حال آن ساده دلان حق نشناس که در ظلمت رفته عیار سپهای
زر اندوده گرفته اند جابجا از این روزنامچه احوال سعادت قرین بر سخن سنجان نکته رس روشن
و خلاصه حقیقت کار آنکه نور پرور دانی که از ظلمت پرستاری خلق نجات یافته دل را در روشنایی
پرستش ایزد گانور افروزی سازد و نور افروز کارگاه ابداع بقعه مهمات کلی و جزوی او را بلکه
علیا هم بخود تفویض فرموده در اشتغال صوری ال تنگ ندارد و آرزوی او را خمیر آنچه در کاسه فکر
گزین او گذشته باشد و بحوصله روزگار در نگنجد ساخته در کنار دولت او نهد و او را اورنگ نشین
ملک صورت و معنی گردانیده پیشوای صفوف ظاهر و باطن گرداند و هر خاکساری مدبری که بنگاه
نکبت و ادبار آتش دولت او را فروزان نشانده پرده پندار پیش دیده بصیرت او فرو گذارد در تاریکی
انکار ظلمت خلاف در آمده بنگاه بوی خود در غلاب هلاکت فرو رود چنانچه از حال شرف حضرت

شاهنشاهی مخالفان بدسگالان دیگر گمراهی و دولت‌ستیزی مخالفان تیره‌رای که بآیین دولت ابد پیوند
انتساب داشتند گشته هزاران هزار مصداق بظهور آمده در عمل خود گذارش باید داد و اندکی از
خسران بندگی میرزا سلیمان که اراده مخالفت نموده با ده هزار کس تسخیر کابل آمده و منعم خان
باستمداد همت علیای حضرت شاهنشاهی با معدودی حراست آنجا نموده رایت انهزام
برافراشت معلوم هوشمندان آگاه دل میشود که هر گاه [illegible] برکات قدسیه این خدیو صورت
و معنی در دور دست آن گرده حال نزدیکان [illegible] عاقبت که از [illegible] باقتضای مقدس
اندیشه ستیزه و پیکار نمایند قیاس باید کرد که چگونه خواهد بود و خودسران مغرور را نیز باید آگاه
سرگذشت هیمو که در مطلع احوال ظهور یافت و درین ایام در بلاد و امصار هندوستان گرانی
عظیم پدید آمده و در اکثر ممالک خصوصا در دیار دهلی قحطی بوالعجب شده اگر از زر نشانها می‌یافتند از غله
نمیدید و مدتها آدمیان بسفاهت خوردن یکدیگر شده جمعی با هم پیوسته آدم تنها را می‌ربودند و غذا
خود میساختند اگرچه این پاداش اعمال جمهور مردم تا دو سال کشید اما بکمال صعوبت تمام و [illegible]
در وی گذشته بود که بعالم ظهور آمد تا بایمن جلوس مقدس بر اورنگ خلافت ناهمواریهای زمانه
و ناهنجاریهای روزگار یکبارگی دور شود **فتح موکب اقبال حضرت شاهنشاهی در محاربه با**
هیمو و دستگیر شده و بپاداش رسیدن او سبحان الله زهی تلون احکام تقدیر و تنوع آثار قضا
هیچ گیاهی از زمین برنخیزد که چندین حکمت در آن تعبیر نیابند و هیچ برگی از درخت نجنبد که چندین
مصلحت در [illegible] آن مندرج نبود پس وقایع و سوانحی که متضمن جنبش عالم باشد اندازه
و اسرار آنرا که در طی آن مکنونست که تواند گرفت و از آنجمله است این بزم رزم [illegible] نظام یافته
از اسباب [illegible] و هم تدبیر و سایل دولت گمراهان بادیه غوایت و ضلالت تفصیل این [illegible]
آنکه هیمو [illegible] از فراهم آمدن اسباب بدمستی چنانچه اندکی از آن گذارش یافته پیوسته بکار

و پندار بوده و اندیشه‌های تباه بخود راه میداد علی‌الخصوص چون قضیه تردی بیگ خان اتفاق افتاد لشکر
هندوستان از دل [illegible] گشته در جنگ با بزرگان عساکر اقبال دلیر شده بود و شور غرور
در سر بیهوده و ضیع افتاده خیالات فاسده بخود راه میداد و چون خبر نهضت رایات اقبال بلشکر مخالف
انتشار یافت هیمو توپخانه گران خود را که در کیفیت و کمیت بسیار بود با سرکرده‌ای [illegible]
که از امرای کلان او بودند پیشتر از خود بقصبه پانی پت که قریب سی کروهی دهلی است فرستاده خود
در استعداد پیکار و تجهیز [illegible] بود که عساکر نصرت نژاد با استعجال خواهند آمد شیردلان [illegible]
منقلای آمدن توپخانه را بآن قصبه شنیده فوجی آراسته از شیردستان نبرد دوست چون [illegible]
بدخشی و میرزا قلی اوزبک و ساجی خان [illegible] پیشتر فرستادند که دست برد نمایند و چون آن فوج
جمعیت غنیم را نوشته فرستادند علیقلی شیبانی نیز خود را ملحق ساخت و غازیان بکمک دست
اقبال شاهنشاهی که پشت گرمی این دولت [illegible] بود بکار شیران [illegible] خیال باید کرد شیران
چنین [illegible] کار را [illegible] بجا آوردند خلاصه توپخانه را [illegible] درآوردند و پیش آمد
از سطوت اقبال لشکر منصور با جنگ [illegible] پیش کردند و هیموی خون گرفته از استماع این خبر لشکر
خود را سه فوج ترتیب داده دست راست را بشادی خان کاکر [illegible]
باهتمام خواهرزاده خود رمیه رام که از دلیران [illegible] بود سپرده و خود به غول [illegible] تمام و استعجال
روان شد و فیلان کوه شکوه را از [illegible] خبر فرمان روایان هندوستان [illegible]
عبرت نگاه بنیان کوته اندیش بسر نوشت آسمانی پیش این [illegible] بهره صورت و معنی گرد آمده همراه [illegible]
از آنجمله پانصد فیل بود که هر کدام در تیزپایی و چربدستی علم بود و در مستی و دلیری کارنامه و
قوی هیکلان سبک روح را دویدن نتوان گرفت که [illegible] و [illegible] هر چند گرم روی کند
از پیش این فیلان بدر نتواند رفت و الحق هر فیلی از این فیلان نامی برای برهم زدن فوجی گران بسنده بود
بتخصیص برهم زدن هجوم سوارانی که اسبان ایشان هرگز چنین صورتی مهیب پیکری [illegible]
باشند و صفای این خیال [illegible] رشته باریک عبارت در آید عبارات عالی الجنبتی ویران سازنده

درخان قوی کرد ایلغار و بها از تیغ برآوردند و در هنگام نبرد و کارزار بجز طوع و فرمانی اسب باسواران
زمین بوس زنند و بهوا اندازند ؎ بپوید و نرم روند و گهی حمله برند . جو بره سوده شود زیر پای سلیمان
و شرح سپاهی لشکر ادراجه رقم نماید خلاصه سخن آنکه با سی هزار سوار کار طلب از راجپوت و افغان
که بارها کار کرده سرمایه مزید نخوت و سنگبار و میشدند با هشتی فرسپ متوجه شده و فیلان الجمجم و
سلاح آراسته رعد اندازان و محشر افکنان را بر پشته پشت آن مهیب پیکران جمیع منتظر جاده
آماده گشته و همه فیلان را بروشی که در روز هیجا آرایند و بر خرطوم ها و شمشیرها و حربها تعبیه کرده آراسته
فیلان تجربه دیده را بمردان نبرد و فیلبانان قوی دل سپرده و هر کدام را بجای و مقام مقرر کرده
فیل غالب جنگ نام که از فیلان سر آمد نامی بود بحسن خان فوجدار مقرر گردانید و فیل کج بهوز که از
یکی مثل او کم بهم رسد بسواری اسمعیل خان حبشی ساخت و فیل چور نبال که از فیلان زبردست روزگار
باختیار خان داده و فیل فوج بدار را بسنگرام خان نامزد کرده و فیل کلبی پیک که در اکثر جنگها
تیره رای خود بران سواری میکرد درین روز برای سواری جان بیک نام فیلبان داده و باین فوجداران
که مزبور پیشه و غا بودند از معتمدان شیر خان و سلیم خان و بسیاری برگزیدهای خود استمالت نموده
سرگرم کارزار ساخت اما اسبابهای بکار با سبب جشمهای هر چه بکار آید با خدا پرست است
کار او را برای انتظام و تکمیل عالم صورت و معنی آورده باشند چه نفع رسانند بلکه آن همه اسباب
و آلات از ضمایم سوانحات قدسی آن جمال آرای عالم سلطنت کرده و بحقیقه مصداق این معنی
همین قضیه صحیح است و شرح این اقبال بدیع نما که بتاریخ روز و پنجم بست و سیوم آبان
ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم نهصد و شصت و چهار عساکر فیروزی نهاد در که ببرم
منقلای پیشتر می آمدند چون بحدود قصبه بانی پت اتفاق نزول افتاد قراولان دوربین
رسیده خبر رسیدن غنیم و شرح کمیت لشکر و استعداد و تهیه کار بعرض پیش قدمان موکب عالی
رسانیدند و بیقین پیوست که آن سیه کار آشفته روزگار خود بسر پنجی که دارد دلیرانه قدم
می نهند و پیش از رسیدن بقصبه مذکور جان برالسنه روزگار افتاده بود که هیمو لشکر بی کران

مرکوزی

بسر کردگی شادیخان کاکر پیشتر فرستاده است امرای نصرت پیوند از وجنبان حساب تحقیق
و دل بر اقبال روز افزون بسته متوجه پیش بودند چون آمدن هیمو با آن استعداد تحقیق پیوست
از آنجا که بر اعتقاد معنوی خود نظر نیفکنده بودند بوسیله حرف مرایان تهی مغز که بسوی
لشکر ازان مردم خالی نباشند بلکه از آنها لشکرها شود تزلزلی در خواطر اولیای دولت راه یافت
دلاوران لشکر اقبال حقیقت کار عرضه داشت نموده بدرگاه نصرت پناه فرستادند و خود
آماده جانبازی شدند درین گریوه والا شکوه سپاهی ده هزار کس بود اما پنج هزار مرد
شاید که بپنج بهادران فیروزمند و دلاوران اخلاص منش آمدن غنیم نزدیک دانسته از روی
خرد دوربین و حوصله فراخ در چنین وقت از بهادران لشکر کارگذار ظفر انگیزتر است
افزونی ظاهر مخالف و فراوانی صورت غنیم منظور نیاورده چنانچه رسم سعادت کیشان
بخت بلند است کار امروز بفردا نگذارند بی شائبه توقف و اهمال فوجهای منصور را ترتیب
شایسته داده جوهای پیکار نصرت سرانجام شدند میمنه بشکوه و شهامت سکندر خان
و جمعی دیگر از نبرد آزمایان نامور آراسته گشت و میسره بمهابت عبدالله و طالقان ازبک
خان نامی بس آئین و رونق گرفت و غول بشجاعت علیقلیخان شیبانی نام یافت و حسین قلیخان
و شاه قلی محرم و جمعی از جوانان کاردان آراستگی پیش هنگامه هراولی معین گشتند چون سخن بانجا
مناسب افتاد که ایستادگی در درازا و رفتنی در پهنا واقع شود تا سخن شاداب کرده ای جوی
اخبار عبرت بخش سر رشته سخن از دست ساعتی گوش بهمدرکه ازان زمان که حضرت شاهنشاهی
بمقتضای رای جهانگشای امرای نامدار را برسم منقلای از پیش روانه فرمودند خود با عساکر
فتح و جنود اقبال برسوم فرمانروایی و لشکر آرایی تمام دقیقه نامرعی نگذاشته کوچ بکوچ متوجه
فتح و نصرت بودند و درین روز بهجت افروز که نوروز فرخی و فیروزی است رایات اقبال
از قصبه کرنال که تا قصبه بانی پت ده کروه باشد نهضت فرمودند و پنج کروهی بانی پت
نزول اجلال فرمودند و از نزدیک رسیدن غنیم بمنقلای در اردوی معلی خبری نبود و هنوز

ان حضرت پیوند کرد راه از خود نشانده و نفس راست نکرده بود که خبر رسیدن مخالف بلشکر
پیش با بار اخبار ناخوش باهم رسید و جهانی ظاهر شد که جمعی را لنگر پای از جای لغزیده باشد
اما هنوز باز گشتن و کوشش گرم است موکب عالم آرا در همان آهنگ عزم فرموده اما
نهضت پیش شد و در ساعت بهادران عقیدت مند و دلاوران اخلاص گزین پر تیغ والا صاحب عزم
که صلاح در بر و تایید ایزدی را در دل گرفته ملازم رکاب نصرت اعتصام باشند در اندک فرصتی
بساز و پیرایه که در خور آن صاحب اقبالان که فراهم آمده جویای پیکار شدند آنحضرت چهره
وقار بادشاهانه بخرسندی افروخته مغفر اقبال ایزدی بر سر و جوشن حراست الهی در بر مسلح
و مکمل گشته پای دولت در رکاب عزیمت نهاد و مقدمه امتحان فاتحانان در پیش صفها درکرد
قسومات و تومنات میکردند و در حفظ قوانین نبرد و نگاهداشت مراتب جنگ محافظت جای
خود اهتمام میکرد و از جانب حضرت شاهنشاهی مواعید لطف و قهر رسانده عزم جزم را ترتیب
میبخشید و بعد از ترتیب لشکر و استمالت [illegible] فرمان فرمای جهان با آیین کشورگشای
و قانون جهان آرای سکندر یاد سپاهی جهان پیما را بانگیخته نهضت فرمود و چون میجلوی
جهانگشایی پرتو وصول نزدیک بقصبه پانی پت انداخت طلیعه فتح و نصرت از برابر
ظاهر شدن گرفت و دیگر جوانان و بهادران پیاپی رسیده مژده فتح میرسانیدند و شاه قلی محرم
هیموی مذکور را دستگیر ساخته بحضور اقدس آورد و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت
و شرح و بیان این نصرت علیا و موهبت عظمی کارنامه اقبال تواند بود و برسم اجمال آنست
که چون هیمو را معلوم شد که رایات اجلال دور است و جمعی از امرا پیش آمده اند عنان
داده باستقبال خود را با ایشان رسانید باین خیال که چون آنمردم که خلاصه و چیده اند برود
دیگر کار بر او آسان گردد و بر افزونی لشکر کار کرده و بر فراوانی فیلان مست اعتماد
نموده بیغروری از اندازه بیش قدم در پیکار نهاد و از نشاء بدمستی غرور تنومندت در یافت
آنرا که بفیلان اعتقاد باشد بر اکثر فیل اعتماد دارد و بر اینه غلبه روی داده بس اگر با جمع

بفیل

فیل را از نهانی دارد و استیلای او را که تواند انکار نمود و استظهار فیلان او چه سود مند آمد
بهر حال آن جون گرفته شوریده بخت سرگرم جنگ و ستیزه گشت و دلیران از جانبین کوشش ها
شگرف نمودند و مانند رعد و غیبان و شیر نیستان خروشیده بر یکدیگر تیغ ها میزدند و داد دلاوری
و جانفشانی و نیکو خدمتی داده آبروی تازه بهم میرسانیدند ❁ دو لشکر جهان بر هم آمیختند
که از آب آتش برانگیختند ❁ تو گفتی هوا لاله کار دهی ❁ زمین لاله و پهاده بار دهی ❁ اگرچه بهادران
لشکر منصور در ثبات پای و جانبازی تقصیر نمیکردند لیکن از صدمات فیلان مردم میمنه و میسره را
پای از جای لغزید چندی از شیران بیشه پیکار یعنی لشکریان تیز شکار که غبار معرکه نبرد را
گلگونه عروس فتح و غازه چهره اقبال میدانستند و آب زندگانی از چشمه سار تیغ خون آشام
جسته شاداب مقصود بودند مثل محمد قاسم خان نیشابوری و حسین قلی خان و شاه قلی محرم و
[illegible] جون دریافتند که اسپان رو بروی فیلان نمی توانند آمد کندلان شده با تیغهای جهانگیر
مانند شیر گرسنه در جست و جوی شکار بحریف رسانیده دست برد نمودند و سواران گران
رکاب از خانه زین انداخته بخنجر نعل [illegible] کارزار گرم و باز [illegible] گروه گروه
تیرانداز از اطراف و جوانب بر آمده داد کارزار میدادند علیقلی خان شیبانی که در لشکر قول الحسن
اهتمام او رونق میداشت در جای واقع شده بود که جوی کلان در پیش داشت که فیلان
در برابر آن عبور نمی توانستند کرد دلاوران بر کنار جوی و مردان شیر حمله قول بر جای خود پای
ثبات افشرده قابوی تاختن میجستند و چندانی تحمل کردند که فیلان از اطراف و جوانب قول
گذشتند و بعد از آن از عقب مخالفان در آمده داد تیراندازی و تیغ زنی میدادند و هیموی
تیره بخت بر روز خود بر فیل هوای نام که از فیلان سر آمد او بود و مغرور نفس هوا و هوا را نظر
بر رها ده پر دلان تیغ زن کشش غازیان صف شکن و دشت چپقلشهای میان از آن که اقبال
هیمو را جرات بر دیده جوقی از فیلان مست همراه خود ساخته مرتردد که درجو حوصله طاقت
داشت و هر تهوری که مکنون باطن فتنه سرشت او بود ظاهر ساخته حملهای کار [illegible]

چپقلشهای

عظیم کروه بسیاری از زبردستان عساکر گردون شکوه را از پای در آورد و بهکوانید آسیب کی
از گزندهای او بود و در کار زبردستان تیزدستان استیلا زده بجنس او پاره پاره شد
و شادی‌کنان جنگ کرده پایمال باد پایان موکب اقبال گشت ناگاه در اثنای گیر و دار تیری از کمانخانهٔ
غضب الهی بچشم همو رسیده و کار جوشش شکافته از پس سر او گذران شد چنانکه باد
و دود غرور آن سیه‌بخت تیره درون چنان بود که از آن روزن بر آمد جمعی که در جانبی آمده بودند
داشتند دیگر چون دیدند که تیر اقبال بهدف رسید بازوی همت شکسته کرده
دل از دست دادند و بیدست و پا شده دیگر کمر طاقت نبستند و شکست بر لشکر او افتاد
هرکدام خاک ادبار بر فرق بخت ریخته رو بگریز نهادند در این هنگام شاه قلی خان محرم با چندی از
شیرمردان کارزار بفیلی که همو بر آن سوار بود در رسیده دیدند که همو بر آن فیل سوار است قصد کشتن
فیلبان کرد تا آن فیل را بطرف الهی که از جمله غنایم خود سازد فیلبان بیچاره که نه مغفر حقیقت داشت
و نه جوشن شجاعت از بیم جان صاحب خود را نشان داد شاه قلی خان نوید این عطیهٔ عزت از مکنون
طالع خود گشته کلاه شادمانی بر آسمان انداخت و آن فیلبان را امان داده بانعام پادشاهی
امیدوار ساخت و آن فیل را با چند فیل دیگر جدا کرده از معرکه یکسو شد و چون از مهب عنایت
ازلی نسیم فتح و فیروزی بر رایات فتح آیات حضرت شاهنشاهی وزید مخالفان سیه روز تیره روزگار
یکبارگی پشت داده نجات خود را در فرار دیدند شیران بیشهٔ شجاعت فیلبازان از قلب آن
کوه بیابان بضرب تیر و قوت گرز نگونسار ساختند و پیلان کوه منش را چون باد صرصر نمودند
جای که سطوت اقبال روزافزون صف‌آرای هنگامهٔ نبرد باشد شیرمردان صفدر را از گریز گزیر
چاره نیست آنجا جانوران پیل خود را کی شکوه هست بیمناک بدامرای حضرت ترتیب چنین فتح
که تا انقراض عالم طغرای فتحنامهای شهریاران والاشکوه و دیباچهٔ مفاخر جهانداران عالیقدر
خواهد بود در تقدیم مراسم شکر پروردگار رشد خود و سایر عساکر فیروزی مآثر در گشتن کرکتهای
و جمع غنایم اهتمام داشته از کشته پشته‌ها و از غنایم خزاین انباره مهیا ساختند تا پنج هزار کس

درمیدان

درمیدان افتاده بودند که بحساب در آمد و از آنجا که در گریختن در راهها پایمال شدند که شمار
نتواند کرد دو تا هزار و پانصد فیل تا می در تصرف اولیای دولت قاهره درآمد و طایفه از بهادران
نصرت قران که گجهتار را تحاشی کرده بسیاری از مخالفان را به تیغ انتقام گذرانیده کارهای
نصرت سا پسر را علی‌معاودت نمودند فرمانفرمای زمان ازین عطیهٔ کبری آداب سپاس در درگاه
بجای آورده هر کدام از مبارزان عساکر منصوره را بعواطف بیکران شاهنشاهی اختصاص بخشید
و در اثنای آنکه هر یکی از بهادران نیکوخدمت بدولت حضور رسیده کامیاب بود دولت گشته
شاه قلی خان محرم همو را بسته در بارگاه خلایق پناه آورد و هر چند از و سخن پرسیدند از جهالت
بسخن نیامد یا توانایی سخن پرای نداشت یا مغلوب خجالت بود و سخن را بر خود نه پسندید
پیرامحان ها نحال ان حضرت شاهنشاهی التماس نمود که این سرمایهٔ فساد را بدست مقدس
خود بگذرانند و بوسیلهٔ غزا احراز مدارج ثواب جزا فرمایند آن خدیو خردمندی و خداوند
خردمندان که صفوریش القاب دانش خدا داد و دانسته در پرده بیگانگی بود و داد شورش انگار نمود
و اعتقاد مخلصان فراغتی داشتند برای هدایت ارباب استعداد بر زبان حقایق ترجمان
گذرانیدند که کشتن گرفتاری اسیری همت علیا رخصت نمیدهد و چنانکه در بارگاه مقدس حضرت
احدیت نیز رحتی را که ثوابی مترتب نباشد مرجد وهلتخواهان ساده لوح اهتمام و الحاح بر نمودند
که بمشاهنشاهی کمتر بظهور آمد بنام این یافت بلند را که در بطون اوراق و اذهان آفاق تا زمان
اثری نیست اما دانش نژادان بارگاه کبریا تکیه نموده که این خبر در نور آباد ذات مقدس
پاکی که بی وسایط بشری و وسایل عقلی از حضرت داداری دانش آفرین و اخ انوار نور بخت معرفت
حقیقی شده باشد چه عجب نمیباید جز از صفحه پیشانی این تخت نشین صورت و معنی روشن است
و نیز بر معامله فهمان پژوهش پیدا است که هر که بزرگ نهادی خداشناس در پایهٔ محبوبی ایزدی
رسیده باشد دانند که خلاف رضای او گزیدن خود را به تیغ زدن است چه بی سعی بشری قهرمان
صنع کل او را بجانکاه مذلت و مغاک هلاکت می‌اندازد چنانکه بر مطالع امروز کنندگان روزنامچه

احوال این بادشاه سعادت اساس ظاهر میشود او را که فرصت آنست که بتوجه معنوی باطنی در خاک ره
و فنای ارباب تعلق ف برواز(د) و بر تقدیر فرصت زمان رخصت خود همت والای او که بجوهر آن میکند
کرد دامان اقدس باطن او بچنین غباری آلوده و هر گاه معامله چنین با شیخ الوند لکهن آنچنان که گرفتند
ناپاک که وآن شخص مقدس که ملتمسات اهل روزگار در چه پایه آخر بیرامخان خانخانان چون آن
که آنحضرت متوجه این معنی نمیشوند خود را از آن باز داشته بمقتضای عقیده موروثی که از راه تقلید
پدران و استادان در آدمی جای کرده سرشتی میکند خود در تحصیل این ثواب موسوم شد و شمشیر آبدار
عالم را از لوث هستی او پاک ساخت کاشکی آنحضرت از پرده برآمده توجه فرمودی یا حسب
حوصله دور بینی در آن کوشیده بودی تا او را در بند خانه داشته مستعد ملازمت عتبه اقبال ساختی الحق
بس نوکری شایسته بود و همتی بلند داشت و هر گاه تربیت آنچنین بزرگی یافتی چه کارها که از وی
بظهور نیامدی برای ظهور سطوت شاهنشاهی و آگاه ظاهر بینان سر او را بکابل فرستادند و تنه
او را بدار الملک دهلی برده بر دار عبرت کردند عالم از شور و شغب آن رمید و جهانیان را آسودگی و خرسندی
پدید آمد **و از بدایع کرامات و غرایب خوارق عادات حضرت شاهنشاهی**
که درین سال نخار مکمن بطون بمنصه ظهور جلوه گری افزوده آنست که در دار السلطنه دهلی از جمله
که حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از فتح اسکندر بآنجا تشریف آورده بودند در تصویر خانه
بموجب اشارت عالی مشق تصویر میفرمودند و نادره کاران باریک بین چون میر سید علی مصور و خواجه
عبد الصمد شیرین قلم که از بی بدلان این فن اند در ملازمت بوده راه و روش این کار بدیع مذکور میساختند
روزی که در کتابخانه حضرت جهانبانی آن نسخه جامعه آئی بجهت تشحیذ خاطر بتصویر توجه نموده صورت
آدمی نگاشته قلم الهامی رقم ساختند بطریقی که عضو عضو آن تمثال از هم جدا افتاده بود و یکی از دولت
یافتهای حضور آن نقش بدیع دیده استفسار نمود بر زبان غیب ترجمان آنحضرت گذشت که این صورت
هیمو است و حال آنکه در آن وقت نام و نشانی از هیمو نبود مستمعان حقیقت کار در نیافته از ادراک
آن باز ماندند و در آن روز که بیرامخان التماس می نمود و کوشش میکرد که هیمو را بدست قدرت خود

بشمشیر

بشمشیر ظفر بگذرانند بر زبان مقدس گذشت که ما کار این مغرور را در آن روز ساخته ایم و بند از بند
جدا کرده ایم و اشارت به هنگام این تصویر فرمودند سبحان الله در آن سن چه وقت و چه طرز
بزبان فعل و لسان قول خبر این واقعه دولت افزا داده بودند آری امروز و فردا و دی
و حاضر و غایب پیش خفتگان جهان ظاهر باشد اما پیش نور پروردان ایزدی که جوهر پاک ایشان کارکردان
حق و استادان عقل منظر نور الهی و مطلع خورشید حقیقی است گذشته چون آینده و در قدمت
حال است و غایب چون حاضر در شرف حضور کسی که جدا را حاضر دانند و دانستن غایب چه کار حاشا
حاشا آنجا غایبی نباشد سالک شاه ارادت ابو الفضل که راقم این صحایف افضال است روزی صورت
این واقعه کرامت بیان از آن حضرت پرسید فرمودند که ملهم غیب خبری بزبان ما
داده بود و سر این کار را و بهتر دانند درخشیدن نیر حقیقت آنجهان و پرده گزیدن آنچنین قوی
حوصله عالی فطرت که با چندین خمخانه های اقسام باده بیهوش ربا که پهلوانان را نمی از آن
بیدستی میرساند یکی گاه آغاز جوانی دوم باده دولت صوری سیوم شراب سلطنت معنوی
چهارم باده حسن ظاهری که بجام مدام لطف باطنی بیهوش والا بوده خود را غیر دیده بانی آلهی
نماید مقصود او را عاشق او کرده نشده دولت را ملازم آستان امید او سازد من که
معتکف شبانه روزی این عتبه اقبالم یاد ندارم که بر کسی نگاه لطف انداخته باشند
یا ارزوی نفس مخاطب ساخته حرفی فرموده که بدرشت نشود و درشت و خاست گفت و شنید
با برگشته های تغیر روش نشاید بالغ نظران خرده پرور نیکو دانند که اندازه حوصله که
چندین باده مرد افکن بکار برده و هوشمندی او روز بروز افزون گردد که تواند شناخت لیکن
سعادت پیوند آگاه دل این قدر داند که نگاهبان او ترتیب حق باشد و چنین فتح های عظمی را
با سهل وجوه دست دهد و چنین جوهتی بزرگ کار شگرف و همی بدیع در روزگاران کمتر روی
نماید و یکی از غرایب کرامات آنکه درین اثنا که از قصبه جلندر بجهت تسخیر هندوستان و استیصال
هیمو نهضت عالی واقع شد روزی که میر آتش حکم عالی سعادت نفاذ یافت که بجهت سرعت ظفر

و تماشای مردم اقسام آتش بازی که سرانجام نماید و دران میان بصورت هیمو ساخته بدارند
و پر کرده در آتش اندازند کارپردازان کارگاه اقبال در اندک فرصتی کلان آتش سرانجام دادند
و درین اثنا صورت هیمو را نیز آورده سوختند در ظاهر هنگامه بزم و بازی گرم ساختن بود
معنی فرخنده هستی بدخواه سوختن آن یکی که در لباس نشاط و بازی چنین کارهای والا سرانجام نهاده
او را زیبد که با چنین مردم در پرده در آمده جمال معنوی خود را نماید و در کار خود بصورت
بی پروایی باشد بی شایبه تکلف درین مراتب که والا نژادان عالی همت غرایب تسخیر شده
کرده کارزار فرموده اند هرگز چنین کارنامه بظهور نیامده و چنانچه بر دانندهٔ دستانهای
باندک تأملی ظاهر میشود و چه در هیچ مرتبه ازین مراتب سالفه که فرمان روایان والا گهر قصه [illegible] شده
کرده هیچ یکی از والیان هند باین شجاعت و داعیه و تدبیر نبوده بلکه در سرانجام ملک خود درمانده
بودند بخلاف این مرد مردانه که پیوسته تسخیر اقالیم دور و دست را اندیشه مند بوده
یورشهای عظیم کمون خاطر میداشت و الحق آنچه هیمو را بخت مساعدت کرده بود در زمان
فرمایان هندوستان در ان وقت میسر نبوده از هجوم سپاهیان کار طلب فراوانی مبارزان کارزار
و افزونی اسباب توپخانه که در ممالک عالم از آن نشان نتوان یافت و بسیاری فیلان
که یکی بر هم زدن لشکری کفایت کند مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه در عبارت
حضرت صاحبقرانی که در هند بظهور آمد شرح ملاحظه [illegible] آن لشکر و عظمت والی هندوستان
بچگونه بیان میکند و بتفاخر رقم میسازد که صد و بیست فیل جنگی دران جنگ عظیم بتصرف اولیای دولت
در آمده و بر تاریخ دانان هشیار مغز حال عالی آن زمان روشن است که نسبت هیمو کدام پایه
داشت و درین کارنامهٔ عبرت افزا که اندکی از بسیار گذارش یافت هزار و پانصد فیل به بست فرمان
پذیران بارگاه والا در آمد سایر معاملات را ازین قیاس می توان کرد و کیفیت خزاین و سایر اسباب
والات فرمان روایی خود کی بشمار در آید و این میدان فتح و نصرت حاجی [illegible] میمنت گستر است
که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با سلطان ابراهیم نبرد فرموده رایات فتح برافراشته بودند

چنانچه

چنانچه مجملی ازان در جای خود رقم پذیر گردد و درهمین روز که بتائید الهی چنین فتحی بزرگ روی داده
سکندر خان اوزبک را با جمعی بتعاقب منهزمیت یافتگان و حراست دار الملک دهلی از آسیب اوباش
تعیین فرمودند و او مسارعت نموده خیلی از نفوس شریره و اشخاص معطله از زندان زندگانی
خلاص ساخت و ناظم پراکندگیهای ممالک شد و غنایم فراوان بدست افتاد و روز دیگر موکب اقبال
ازانجا نهضت فرموده بساعتی که اخترشناسان کاردان گزیده بودند پرتو وصول بر ساحت
قدس ساحت دار الملک دهلی انداختند و بنور معدلت و زیور نصفت آن دیار سعادت
پرتو روشنی افزای نظارگیان گشت اکابر اشراف و هنرمندان هر فرقه نادره پردازان
هر صنف طایفه طایفه و طبقه طبقه شرف استقبال دریافته زبان شکر مبارکبادی گشادند
و مجنون خان قاقشال حسن اخلاص [illegible] را در محاصره مشاهده نموده بعرض مقدس رسانید
و بمقتضای رافت ذاتی فرمان طلب شرف صدور یافت و راجه فرمان پذیر گشته
زمین بوس عبودیت نمود و بروزی که راجه و فرزندان و اقربای او خلعتهای فاخره پوشیده
برای رخصت یاری بارگاه سلطنت آورده بودند آنحضرت بر فیل مست سوار دولت بودند و فیل از
شورش مستی بهر طرف میدوید و مردم بیکسو میشدند نوبتی این فیل مست بطرف راجپوتان
دوید این طبقه را چون اعتصام کامل بر اخلاص خود بود ایستاده ماندند و این ایستادگی بنظر
بلند حضرت شاهنشاهی پسندیده در آمد و بمستکشاف از احوال راجه فرموده بر زبان مبارک
ترجمان گذشت که ترا نهال خواهم کرد و همچنان شد چنانچه نگاشته آید شکر ایزد جهان آرای که
هندوستان را بلکه جهانیان را سرمایه [illegible] آمد که بزرگی او را دفترها بس نیامده و در تشریح احوال او
کتابها کفایت نکند [illegible] همیشه بهار بهندوستان طراوتی خاص یافت
و حق پرستان داد [illegible] را اعتقادی قوی بدست افتاد و بشکرانه این موهبت کبری
جشنهای بزرگ ترتیب یافت و گنجینهای انعام در هر روز کار افشانده عالم عالم خلق
شاهنشاهی کرده [illegible] که در [illegible] گاه جان سپاری جولان همت نموده بودند باصناف نوازش

سرافراز گردانید شریف و وضیع و خورد و بزرگ بجزایل عطایا کامیاب گشتند از انجمله علیقلی خان
شیبانی را بخطاب خان زمانی سرافراز کردند و سرکار سنبل را با سایر پرگنهای میان دوآب
بجاگیر او مقرر ساخته بجهت انتظام مهمات آنحدود رخصت فرمودند و عبدالله خان
اوزبک را بشجاعت خانی مخاطب ساخته بکفر کالپی اختصاص بخشیدند و اسکندر خان را
خان عالم خطاب دادند و مولانا پیر محمد شروانی را بلقب ناصر الملکی ملقب ساخته در رکاب نصرت
اعتصام داشتند و قیا خان را بانتظام ممالک دار الخلافه آگره و آنحدود نامزد شد رای ممالک
آرای شاهنشاهی کارسازان بارگاه سلطنت را بهر ناحیتی فرستاده نظام بخش و آرام ده عرصه
ولکتهای هندوستان شد درین اثنا بمسامع علیه رسید که حاجی خان غلام شیر خان افغان
که بمزید شجاعت و هوشمندی و لشکر سرکردن امتیاز تمام داشت در الور و آنحدود دعوی
دم خودسری میزند و نیز پرورش هیموی بخت و سایر اسباب و اموال او در آن سرکار است
ناصر الملک با جمعی از جان سپاران درگاه و معتمدان کار آگاه باین خدمت تعیین فرمودند
حاجی خان از صدمات افواج قاهره و هر رسیده پیشتر از وصول عساکر راه فرار پیش گرفت
و الور و تمامی سرکار میوات بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و از آنجا بحدود قصبه
دیوتی ماچاری که بنه و بار هیمو آنجا بود روان شدند جای مستحکم بود تردد و کارزار بسیار شد
و پدر هیمو را دستگیر ساخته زنده پیش ناصر الملک آوردند مشار الیه او را بدین خود راهبری
نمود آن کبیر کهن سال جواب داد که هشتاد سال که در کیش ایزد خود را پرستارم درین وقت
ترک دین خود چگونه گزینم و مجرد وهم جان نافهمیده چگونه در طریق شما درآیم مولانا پیر محمد
سخن او را ناشنیده انگاشته بزبان شمشیر جواب داد و از آنجا فتح نموده با غنایم فراوان
و پنجاه فیل آمده باستلام عتبه اقبال نموده مورد نوازش خسروانی گشت و حاجی خان از هجوم
اقبال قصبه الور برآمده بجانب اجمیر و آنحدود روان شد که مانعی برای حیال خود خیال کرده
و سپاهیان کم داشته آماده جنگ و ستیزه کرده و راجها که زمیندار بزرگ بود و پسر آن راجه

که با حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنطور که مذکور شد بکار نموده شکست یافته بود از خبر
طلبیده و تکلیفات مالا یطاق نموده ناگزیر میان او و رانا در نواحی اجمیر محاربه عظیم روی داد
از حاجی خان مذکور و مظفر خان هروانی که وکیل او بود درین جنگ کارها شایان بظهور آمد عاقبت
کار چون رانا مغرور لشکر بود شکست یافت و حاجی خان آمده اجمیر و ناکور و آنحدود در تصرف
خود درآورد و چون استیلای خان بمسامع علیه رسید محمد قاسم خان نیشاپوری و سید محمود بارهه
شاه قلی خان محرم و طاهر خان و خرم سلطان و جمعی دیگر را بجهت دفع او تعیین فرمودند و چون
ساحت ولایت دهلی و میان دوآب از خس و خاشاک معانده و مخالف رفت و روب یافته رای
جهانگشا بر جهان تقاضا فرمود که پرتو التفات بر شرقیه هندوستان انداخته آید و آن
ملک وسیع که مرغزار دولت و اقبال است از غبار ارباب فتنه و فساد دست و شوی یابد
درین اثنا بموقف عرض رسید که خضر خواجه خان را با سکندر سور در نواحی لاهور جنگ شده
و خضر خواجه خان تاب ایستادن نیاورده بلاهور درآمده و تفصیل این اجمال آنکه در سوالف
احوال رقم صحایف اجمال شده بود که چون موکب اجلال از عرصه جالندر بجهت استیصال
هیمو دهلی روی نهضت فرمود مدافعه اسکندر خضر خواجه خان مقرر شده بود و کمکیان
دولدی و علیقلیخان میر لطیف و شاه قلی نارنجی و خالق بردی یک و جمعی کثیر را همراه ساخته
بودند و امرای عظام رفته در لاهور توقف داشتند درچنین وقت که غوغای هیموی تیره
آشوب روزگار شده و برامرا چنین شکستی در حدود دهلی روی نموده ملا عبدالله سلطانپوری
المشتهر بشیخ الاسلامی و مخدوم الملکی از روی اخلاص که با اولیای دولت ابدپیوند
داشت با سکندر مفاتح صلح آمیز مرقوم فرموده سکندر بپذیرفت و جمعی از اوباش
افغانان و بعضی از زمینداران کوهستان پنجاب را با خود فراهم آورده از کوه
در پنجاب توجه عمال کرد خضر خواجه خان شهر لاهور را بجا است حاجی محمد خان سیستانی
گذاشته بدفع او برآمد و چون حاجی محمد خان سیستانی را اعمال ناشایسته اسکندر گوشزد

در حراست لاهور احتیاط کرده و چون خضر خواجه خان نزدیک بقصبهٔ جمباری رسید و فاصله
قریب گروهی ماند دو هزار کس گزیده خود را از لشکر جدا ساخته پیش فرستاد و اسکندر
فرصت از دست نداده بجمعیتی فراوان روبرو شد و جنگ عظیم درگرفت و آن مردم
برو شکست خورد خضر خواجه خان ایستادن را صلاح وقت ندانسته پای طاقت بضبط لاهور
آورد و سکندر اندک تعاقبی نموده بتحصیل ولایت مشغول گشت و چون این خبر بمسامع
قدسیه رسید عجالت الوقت سکندرخان را که بخان عالمی امتیاز بخشیده بودند سیالکوت
و آنحدود را جایگیر کرده پیشتر باستعجال تمام روانه ساختند که اعتضاد خضر خواجه خان شوند

توجه موکب مقدس شاهنشاهی از دار الملک دهلی بسمت پنجاب بدفع فتنهٔ سکندر و تعاقب او و محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت

چون از مصادر و وارد چنین مسموع شد که با سکندر
لشکر فراهم آمده تا آنگه موکب اقبال شاهنشاهی عنان عزیمت بآن صوب منعطف نفرماید
عقدهٔ این کار مشکل بآسانی گشوده نخواهد شد لاجرم عزیمت ممالک شرقیه هندوستان را
موقوف داشته ارادهٔ یورش پنجاب مصمم همت عالی شد و از تفالات مدبرانه آنکه جمعی از
ملازمان بساط عزت از دیوان لسان الغیب تفاؤل نمودند اتفاقا این بیت برآمد

بیت: سکندر را نمی‌بخشند آبی * بزور و زر میسر نیست این کار *

دل معنی دوستان تخلیص کیش را
دو رهین اعتقادی تازه روی داد و خاطر ظاهر آرایان را ازین بشارت ثباتی
بهم رسید آری چون ایزد جهان آرا اقبال افزای این دولت ابد قرین است و دوربینان
انجمن معنی را نظر بر فروغ جلال و جمال آن گزیدهٔ ایزدی انداخته از جمیع اندیشه‌های
رسمی روزگار فارغ بال می‌گردانند و کوکبی که دولت بالغ نظران بالغیبه نیست در چنین اوقات
که خواطر را بانتظار بیکر آید بامثال این تفالات مسرت بخش دلهای پریشان را اطمینان
می‌بخشند لاجرم فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که امرای کبار و توپچیان عظام و سایر
بهادران جلادت گزین و دلیران عقیدت اندیش سامان سرانجام یورش عالی نموده ملازم رکاب

آسمان

آسمان قباب باشند و چون سامان این یورش عالی بر وجه دلخواه سرانجام یافت خاطر قدسی
از جمیع مهمات ملکی جمع نموده با آنکه لشکر سرما کمال طغیان داشت بتاریخ بیست و سیم آذر
ماه الهی موافق دوشنبه چهارم شهر صفر مهدی قاسم خان را بحراست دهلی گذاشته بنفس نفیس
طلیعهٔ اقبال بجانب پنجاب نهضت نمودند منزل بمنزل شکارکنان آهسته آهسته بوزش آیین
انتظام بخش سفر بودند هم مراسم داد و دهش بتقدیم میرسید و هم لوازم مسرت و شادمانی
که بازبرنشاه تعلق است سرانجام می‌یافت و عالمیان از اقطار عالم بعبیت آثار مرحمت
و انوار معدلت از ترک و تاجیک فوج فوج آمده خود را پای بند اقبال می‌ساختند علی الخصوص
از کابل و بدخشان و قندهار روزی نبود که جمعی کثیر از هواخواهان قدیم و جدید آمده پیشانی
نیاز بسجده درگاه سلاطین پناه نورانی می‌ساختند و در اثنای راه از لاهور خبر آمد که در خانهٔ
بیرم‌خان خانخانان از کوکب سعادت سرشت که از نژاد خانان میوات بود بتاریخ ...
دی ماه الهی موافق پنجشنبه چهاردهم صفر فرزندی تولد شده نام او عبدالرحیم نهادند و مجملی
از مقدمهٔ احوال آنکه در ان ایام که حضرت جهانبانی عرصهٔ دهلی را بقدوم معدلت آرای
زیب و زینت بخشیده برای تألیف زمینداران اولیای دولت بنوزندان ایشان ...
از انجمله جمال خان عمزادهٔ حسن خان میواتی که از زمینداران معتبر هندوستان بود بشرف زمین
بوس سربلند گشت او را دو صبیه بود عاطفت خسروانی دختر کلان او را در حبالهٔ عقد خود
درآورده او را بمراحم و عنایات و امتیاز بخشیده دختر خورد او را در عقد بیرم‌خان
خانخانان درآوردند و درینولا که رایات شاهنشاهی متوجه دفع هیمو شد خانخانان
مردم خود را بلاهور فرستاده بود و درین هنگام که همت عالی متوجه فتوحات بلاد ...
این نوید رسید و شگون گرفته عشرت افزا گشتند بیرم‌خان جشن بزرگانه ترتیب داده
لوازم آن بجا آورد و خردشناسان بزرگی و شایستگی در او از دلایل زایچه طالع استنباط
نموده اطلاع نمودند که عنقریب بتربیت حضرت شاهنشاهی سربلند شده بمنصب بزرگی

اخلاص خود صفات بتقدیم رسانند و بکارسازی طالع مسعودی بمراتب والا رسد و سواد
خوانایان صحایف پیشانی سطور عقیدت از خطوط ناصیهٔ حال او خوانده بمژدهای گرامی
مسرت پیرایها و لهاها اخلاص سرشت شدند والحق بتوجه حضرت شاهنشاهی کیمیاگر
اهلیت و کیمیای جوهر سعادت معانظور بظهور آمد چنانچه روز بروز انوار فراوانی رشد
و آثار افزونی اخلاص از پیشانی او خوانده میشود و حقیقت آن مجملا در هر جا در محل خود
نگاشته قلم تفصیل خواهد شد چون حدود جالندر مخیم اردوی معلی گردید سکندر افغان
که در اوان لا ابتدای فتنه و فساد افراخته بود خود را بطرف کوهستان سوالک که
مقر معهود و مستقر مقرر او بود کشید که روزی چند در آن جبال مستحکم بسر برده منتظر وقت
باشد و موکب ظفر نشان بداعیهٔ صواب انتما که یکبارگی فساد او را از میان برده بشود
دفع او را پیش نهاد همت جهانگشا ساختند و دشواری راه و صعوبت جا در پیشگاه نصرت
عالی نموده بعزمی درست و قصدی جزم از دنبال سکندر بجانب کوهستان سوالک که
عالیست دیگر و گریزگاه خودسران گردنکشان ممالک هندوستان توجه نموده بعد
قصبهٔ دسوهه نزول اجلال فرمودند و از آنجا فضای دلکشای قصبهٔ دمهری که بورود موکب
معلی گلستان دولت و بهارستان اقبال شد آغاز سال دوم الهی از تاریخ جلوس سعادت مأنوس
شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت از دورهٔ اول در آن منزل فیض محل سرمایهٔ رونق
هستی جهان و جهانیان پیرایهٔ آرایش زمان و زمانیان نیر اعظم عطیه بخش عالم در بیت الشرف
خویش بمرکز اعتدال رسیده زمین و زمان کون و مکان را بنفحات ربیعی طراوتی نو
و نضارتی تازه رسانید و همانا که حمل را بیت الشرف برای آن میگویند که در این هنگام جمادات
خاکسار را بتربیت خاص شرف سعادت داده حیاتی باز گیاه بخشد و الا پایهٔ آن شرف
بخش اجرام علوی و اجسام سفلی برتر از آنست که مکان را بیت الشرفی آن روشنائی بخش
انجمن هستی داده آید و بالجمله این نیر گیتی آرای در شب پنجشنبه متعارف بعد از ده ساعت

وجبل

وجهل دقیقه شب چهارشنبه نجومی بیست و هفتم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و چهار قمری
از خانهٔ حوت به نزهتگاه حمل آمد و نوروز جهان افروز عالم آرای گشت و آغاز سال
دوم از تاریخ الهی شد شکر انصاف بر زبان بهار گفت بلبل چو مرد هشیار
عنبر سرشته از نسیم صبا. از مشام زمین مشام هوا. دستها پر لطافت بالا بلند
با غبار عروس بی کابین. زاغ بر تختهای سفالطون. باغ بر فرشهای بوقلمون
مرغ نالان ز شوق بر گلبن گل. مست بی مطربان ساغر و مل. همانا که وقوع چنین فالی
در پیشگاه مقصدی عالی دلیلست واضح بر حصول مقصد و مژده ایست بغایت روشن
که کار پیش گرفته سعادت انجام و انجام سعادت یابد چنانچه بعد وقوع این یورش و ادبار
سکندر در معرض عامهٔ ارباب بصیرت را آگاهی بخشید که باندک فرصتی فرار اختیار نموده بقلعهٔ
مانکوت در آمد و حضرت شاهنشاهی با مواکب عالی محاصره نموده بدولت و اقبال تسخیر آن
قلعه فرمودند تفصیل این اجمال آنکه در آن هنگام که سکندر از هول مواکب نصرت قرین راه
فرار پیش گرفته بکوهستان سوالک در آمده بود و قصبهٔ دمهری مخیم سرادقات اقبال گشته
پیوسته خبری می آمد که مطلب آن مدبر بدسگال آنست که عساکر اقبال را کشیده در جاهای تنگ
در آورد و در آن تنگناهای قلب کمر اهتمام به ستیزه بربندد و حضرت شاهنشاهی گوش
بر این سخنان ننهاده با آئین شایسته پیشتر توجه فرمودند و ناصر الملک با جمعی کثیر از بهادران
کار طلب شتافت و تا پیج زمین از آن کوه فرستادند مبارزان نصرت قرین در اندک فرصتی
به نیروی تایید الهی بسیاری از راجهای آن کوه را تادیب و تنبیه لایق نموده تمامی اسباب
و اموال را از غنیمتهای وقت شمردند و کوهستانیان که گوهر پایه بیشتر نادرست
با سکندر جمع شده بودند جدا شدند و سنگ تفرقه در جمعیت آن بدنیت افتاد و بی جنگ
فرار اختیار کرد و حکم معلی از پیشگاه قهرمان اصدار یافت که دلاوران جانب دست
بتعاقب این گم گشتگان وادیهٔ ادبار بشتابند و به نیروی بازوی اقبال سر این مدبران را

بدست آوردند وجمعی از دلیران لشکر ایلغار کرده ببعضی از اردوی او رسیده نمود اسکندر
ازین تعاقب خبردار شده خود را از راه اضطراب و اضطرار بقلعه مانکوت که سابقاً برای
روز کار بد خود آماده داشته انداخت چنین دستان سپاه منصور شتافته اردوی او را
غارت نموده از تحصن این مدبر معروض بارگاه اقبال داشتند و قلعه مانکوت قلعه ایست
متضمن بر چهار قلعه استوار که سلیم خان در هنگامی که بقصد استیصال گروه گکران رسیده
خایب و خاسر برگشته بود این قلعه‌ها را بطرز غریب بر فراز کوهچه که متقارن هم بوده اند
بر سر هر کوهچه قلعه سنگین و ساروج ساخته بودند و تمامی آن قلاع بنظر بیننده یک حصن زیاده
در نمی آید اصل آنجایی که اساس این حصون حصینه نهاده اند در حد ذات خود جایگاهیست
بغایت محکم لشکرها را بآن وصول مشکل و بر تقدیر وصول دست بر ساکنان آن
یافتن بس دشوار آبهای گوارا فراوان دارد و آذوق چندانکه خواهند فکیف که در زمین چنگی
که قلعه خدا آفرین وصف حال او باشد قلاع حصینه بر آن اساس باید و او را مقصود اصلی
از ساختن این قلاع عظیمه آن بود که چون نهضت رایات حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بصوب هندوستان شود برای لشکر پنجاب مقری و مأمنی باشد و پنجاب آباد و بلاد
میگذاشت که لاهور را ویران ساخته آنجا آبادان سازد و لشکری انبوه را آنجا گذارد تا
دران مأمن بسر برده محافظت این حدود نمایند و باعث بر خرابی لاهور آنکه چون آن
شهریست بغایت بزرگ و مسکن اقسام تجار و اصناف مردم که باندک توجهی لشکرهای
عظیم را آنجا توان سرانجام داد و یراق نوجها در ساعتی ازان مهیا توان کرد مبادا عساکر
اقبال این دودمان ابد قرین آنجا رسیده استعداد فراوان بهم رسانند و کار از علاج بگذرد
پیش از آنکه این اندیشه بعمل آید بهمان نیت ناپایدار از تنگنای هستی برآمد و بالجمله
چون فرار نمودن سکندر و متحصن شدن او بمسامع اقبال رسید از آنجا عزیمت سلطانی
تلو احکام یزدانیست حضرت شاهنشاهی با عزمی درست و رای کار روشن و نیتی حق پسند

رنج خورش را منظور نداشته آسایش جمهور عالمیان را وجهه همت جهانگشا کرده بنفس نفیس
متوجه محاصره آن قلعه شدند تا شر آن فتنه انگیز را از سرکار دوام دور ساخته دولت
آرای پاسند و برلیغ مطاع از مکمن سطوت ارتفاع یافت که بخشیان لشکرآرای بآیین شایسته
مورچلها بر عساکر اقبال تقسیم نمودند و افواج قاهره قلعه را از روی تمکین مرکز وار در میان
گرفته دایره محاصره برو دوران کشیدند و هموار و با آداب قلعه گیری و در مراسم تردد و جلادت
گستری کار پرداخته داد جانسپاری میدادند ادهم خان که در بساط قرب حضرت شاهنشاهی
اختر بلند داشت روز اول بپای قلعه رفته دست برد شگرف بر روی کار آورده گرم بازار
شجاعت نمودار شد و تفصیل این اجمال آنکه وقتی که عساکر نصرت قرین بپای قلعه رسیدند
گروهی انبوه از دلاوران نامی که بخوی شجاعت بر کاخ مباهی افراختند کمان دعوی به
جز طاق استکبار نهاده و از حصار برآمده شمشیرهای خون چکان علم کرده بر ساحت دروازه
جولان فرور نمودند ادهم خان آنکه شیرمردانه تنها میان آن گروه در آمد و بقوت دست همت
و زور بازوی شجاعت چند مرد دیده ایشان را فرود آورده بخاک خون غلطانیده و همچنان
پیاده یا نو جابک روی باز گشت و بصد هزار آفرین و تحسین سربلندی یافت و همچنین هر روز
شیران جنگ دست و زبر دستان کار طلب از مورچلهای خود پیش دستی کرده دست بردهای
نمایان میکردند لشکر مخالف پاس قلعه و آیین احتیاط مرعی داشته بضرب توپ و زنبورک و تفنگ توپ
هیچ متنفس را بپیرامون قلعه گشتن نمیگذاشتند و دران تنگنایها دبار آنچه از دست و بازوی
این هستی تیره روزگار می آمد بجا می آوردند اما بصاحبان اقبال موید ستیزه چه حاصل
و بوالیان والا طالع عربده را چه فایده   ما تیغ برهنه ایم در دست قضا   شد کشته هر که
خویشتن را بر ما زد   و از جمله سوانحی که در مبادی ایام محاصره روی داد آنست که بهادر خان برادر
خان زمان که در زمین اوده گرد فتنه و فساد انگیخته بود و غبار شورش در آنسو بر سر خود بیخته
شرمنده و سر افکنده از زمین اوده آمده بزمین بوس سرافراز گشت و بوسیله سفارش

بیرام خان خانخانان سزای اعمال ناشایسته او در کنارش نهادند خانخانان اگرچه مهربانی در
حق او اندیشید اما در معنی برای او اسباب نخوت و بدکاری سرانجام داد عطوفت اصلی آنست
که آدمی را بید کرداری سزا داده نوعی تربیت نمایند که دیگر پیرامون بدیها نگردد و مجملی ازین
قضیه آنکه چون رایات نصرت پیرا حضرت جهانبانی جنت آشیانی جهت تسخیر هندوستان
نهضت فرموده قندهار که بجاگیر بیرامخان مقرر بود باهتمام شاه محمد قندهاری که از عقل و
اخلاص بود اعتماد بود دل آسایش داشت و زمین داور بداوری بهادرخان تفویض یافته
بود و چون هندوستان مهبط امن و امان شده مستقر اورنگ خلافت گشت بهادرخان را
بدنهادی ذاتی بجوش آمده خیال گرفتن قندهار در سرش افتاد او لغو است که از راه نکروه
کافر نعمتی کرده قندهار را بتصرف درآورد و از آنجا که حرام نمکی خسران دین و دنیا بار می آرد
ازین اندیشه تباه کاری نگشوده و شرح این سرگذشت آنکه بهادرخان این راز را
با فرح حسین پسر خواجه قاسم هزاره که مصاحب او بود در میان نهاد و بتدریج جندی از دولت
سران تهی مغز را با یراق در خانه او پنهان ساخت و بروز معهود قرار یافت که این
کمین کرده‌ها برآمده کار نگاهبانان دروازه بانجام رسانند و بهادرخان نیز از دروازه ماشور
درآید و باهم اتفاق نموده کار شاه محمد ساخته قندهار متصرف شود و در روز موعد
که این پنهان شده‌ها بر سر پوشیدن سلاح بودند بعضی از آگاه خاطران جاسوس مشرب
ازین غدر خبردار شده بکارپرسان قلعه رسانیدند در ساعت مردم بگرفتن ایشان نامزد شدند
پیشتر از آنکه بر سر این گروه بد اندیش رسند خبردار شده سر آسیمه بدروازه ماشور شتافتند
دروازه مقفل بود و چون دلهای ادبار زده را قفل ادبار بود ندا اقتدار بر شکستن قلعه نیافتند جندی حرکت
مذبوح کرده بخندق نیستی فرو رفتند و برخی خود را از دیوار قلعه انداخته بپای
خود بر سر دار آمدند و جمعی گریخته در خانهای شهر پناه بردند آنان دو روی مختفی شدند
و باندک فرصتی شاه محمد تکاپوی نموده همه را بپاداش رسانید و بهادرخان تیره رای چون

ازنجم

درین حیله اندوزی کاری نساخت درین مرتبه بزمین داور آمده سرانجام لشکر نموده با شا
داعیه طلب با خود همراه ساخته بار دیگر بخیال خام قصد قندهار کرده آماده جنگ و جدال
گشت شاه محمد چون کومک هندوستان را دور خیال میکرد استحکام قلعه داده
ایلچی بنوجان روای ایران شده نوشت که حضرت جهانبانی جنان قرار داده بودند که
بعد از فتح هندوستان قندهار بملازمان ایشان متعلق باشد اکنون مناسب آنست که
جمعی را فرستند که هم تدارک طغیان اینگروه نمت شود و هم قندهار بایشان سپرده آید
انتظام بخش ایران سه هزار ترکمان از جاگیرداران سیستان فره و گرمسیر بسرداری
علی یار بیگ افشار فرستادند بهادرخان ازین لشکر خبری نداشت ناگهانی برسر او ریختند
و جنگ سخت در پیوست و دوبار اسب این بخت برگشته از پا افتاد آخر کاری نساخته روی
بگریز نهاد و بتوانست که بزمین داور رود آنجا هم شاه محمد کومک خود را توقع نموده
عذرها در ندادن قندهار در میان آورده قاصدی باز فرستاد و بهادرخان خایب و خاسر شده
ناگزیر دو نشین بدرگاه گیتی پناه آمد و چون این درگاه هیبت ظل عتبه کبریا امدی بیرسایه
بخشش و لذت عفو را درین درگاه روز بازاریست بس کرم گناه چنین بزرگ بخشیده حکومت
بجاگیر او مقرر شد و جاگیر او سابق مولتان که محمد قلیخان برلاس بود نامزد گردید و دولت
و بهادرخان از روی مراحم خسروانی سرداری از سوره علیهای فرمودند که در کارها کارگاه نشست
کرمی این دودمان عالی ارکان از او بظهور آمد القصه هرچند متحصنان قلعه در نگاهبانی
اهتمام بیشتر میکردند بهادران نصرت قرین در اسباب گرفتن قلعه کوشش نموده روز بروز
بجد تر میشدند و در برآوردن سرکوبها و باشا و سایر اسباب قلعه‌گشایی استحکام تمام
نمودند درین هنگام نوید قدوم برکات انتظام حضرات عالیات قدس سرادق جلال
از فضاء دلگشای دارالاقبال کابل بپایه گاه عرض رسید که با توافق شوق در وصل شفقت نبوی
لاهور رسیده انتظار اشارت عالی می برند ورود مقدس حضرت مریم مکانی و دیگر حضرات

قدسیات از کابل و توجه حضرت شاهنشاهی برسم استقبال چون اکثر خبر شورش

میرزا سلیمان و رسیدن او بحوالی کابل بموقف عرض رسید بمقتضای فرمان خیرق پرتو

اشارت حضرت شاهنشاهی بران تافته بود که مهد معلی و ستر عزت حضرت مریم مکانی و

دیگر پرده نشینان حرم قدس بهوستان سرای هندوستان ورود سعادت فرمایند چنانچه پیشتر

ایمای بدان رفته بود ولیکن بواسطهٔ آشوب میرزا سلیمان آمدن حضرات عفایف روی در پردهٔ

توقف داشت و باهتمام تمام منشور اقبال بنام خان کلان سعادت نفاذ یافته که بعد از تسکین فتنهٔ

میرزا سلیمان پرده گیان حریم احترام را محفوف ظلال محفهٔ مقدسهٔ حضرت مریم مکانی بمستقر

خلافت روان سازند و بعد از انکه گرد ستیزه و غبار آشوب میرزا سلیمان بسحاب تائید ایزدی

فرو نشست و ضمایر اولیای دولت ابد قرین از ین ممر مطمئن شد چنانچه سمت گذارش یافت

حضرات سرادق عفت بمقتضای ایفای نذر که از حضرات شرف ظهور یافته و توجه

بموجب اشارت شاهنشاهی توجه والا نموده سامان سفر هندوستان فرمودند خانه کوچ

اکثر سپاهیان خان سپار که در موکب ظفر اعتصام بودند در سایهٔ محفهٔ محفوف الکرام آنحضرت

فراهم آمده مهیای این سفر برکات اثر بودند چون فتنهٔ همو کاسیه بخت در انحدود در پیش

زد و واقعه طلبان بود این سفر قدسی از قوت بفعل نمی آمد تا آنکه خبر فتح داغ بر پیشانی ظلمانی

فتنه اندوزان نهاد و سر همو را آورده از دروازه همین دار الملک کابل آویختند نقارهٔ شادی بلند

آوازه کردند و بعد از ادای شرایط شکر و لوازم نشاط بساعت مسعود متوجه این صوب صواب شدند

و منعم خان که ممالک کابل بضبط او انتظام داشت نیز از فزونی دولت و فراوانی سامان

هندوستان نظر داشته در ملازمت حضرات قدسی سمات روانهٔ هندوستان شد تا هم در راه

بدرقهٔ این قافله شود و هم در هندوستان خدمات شایسته بتقدیم رسانده رونق افزای کار خود

گردد کابل را بکاردانی و سرانجامی محمد قلیخان برلاس که بطریق کومک از درگاه معلی آمده بود

سپرد و میرزا محمد حکیم با والده و جده و همشیرهای اعیانی خود بموجب حکم حضرت شاهنشاهی

در دار السلطنه کابل ماندند و بخواجه جلال الدین محمود بجوق حکومت غزنین قرار یافت

چون قافلهٔ اقبال بعرصهٔ جلال آباد رسید بجهت سامان بعضی از اسباب سفر روزی چند توقف

اتفاق افتاد و درین اثنا منهیان درگاه قصهٔ استیلای پیر محمد خان و کشتن تردی بیگ خان

بتفصیل رسانیدند بنابران منعم خان فسخ عزیمت هندوستان لایق خود دیده و حضرات را

بدرقه شده از کوتل سناره گذرانند و از آنجا رخصت گرفته بکابل آمد شمس الدین محمد خان

اتکه و برادران گرامی او و خواجه عنبر ناظر و ملا مقصود بنگالی و جمعی کثیر از ملازمان اقبال در ملازمت

حضرات بودند و چون منعم خان بکابل رفت محمد قلیخان را رخصت هندوستان داده و جمعی

امرا و سایر جان سپاران درگاه در خدمت هودج اقبال حضرت مریم مکانی زمام

عزم و عنان قافله توجه بمستقر خلافت منعطف گردانیدند و از سوانحی که دران راه

بموجب تقدیر ازلی روی نمود آنست که دو همشیرهٔ اعیانی حضرت شاهنشاهی یکی در حوالی

جلال آباد و دیگری در نواحی نیلاب در کتل سناره این جهان گذران را بدرود کردند

و حضرت مریم مکانی و سایر حضرات پیکان از رحلت این جگر گوشهای دولت روزی چند بسوگواری

پرداخته رضا بقضای الهی دادند و شوق دیدار مقدس شاهنشاهی چاره غموم و احزان شد

و بعد از اتمام آداب این واقعه نا گزیر متوجه مخیم اقبال شدند و چون مژدهٔ قدوم حضرات

سرادقات عصمت در حوالی حصار بانکوت بمسامع والا رسید حضرت شاهنشاهی از ین مژدهٔ

دلکش و بشارت جانفزای بسی شگفته جبین اهتزاز و انبساط گشته عصمت قباب

ماهم انکه را و ادهم خان را که بفزونی عقل و درستی اخلاص نسبتی قوی بحضرت شاهنشاهی

داشت و از زمان آسایش گهواره تا آرایش تخت در ملازمت اقدس بوده طریق نیکو خدمتی

بهر وقت می سپرد باستقبال محفهٔ مقدسهٔ حضرت مریم مکانی و دیگر عفایف سرادق عصمت

فرستادند و آن عصمت قباب در دار الملک لاهور بسعادت ملازمت حضرات قدسیه مشرف گشته

کمال اشتیاق حضرت شاهنشاهی بدریافت حضرات عفایف اظهار نموده در ملازمت موکب

اندیشه‌های تباه بخود راه میداد درین هنگام که رایات اقبال شاهنشاهی بمحاصره قلعه ناگرکوت
مشغول بود این کوته‌اندیش مغرور وقت را فرصت کار دانسته لشکری گران فراهم
آورده متوجه نهب و غارت سرکار سنبل شد و جلال خان سور را که یکی از سرداران کلان افغانان
بود با خود همراه ساخت چون اندیشهٔ تباه او معلوم خان‌خانان شد با امرای بادشاهی که در آن حدود
نامزد بودند اتفاق نموده در ظاهر لکهنو بمحاربه پیش آمد و بهادران این لشکر فیروزی اثر
کارنامهای بظهور آورده مظفر و منصور شدند لشکر مخالف از بیست هزار جنگی بیشتر بود و سپاه
اقبال از چهار هزار کس زیاده نبود بتایید دولت خداداد با وجود آنکه اندکی از اطوار
سرداران آنها نوشته آمد بمحض میامن انتساب این دولت ابدقرین ظفر یافته کامروا شده
غنیمتی از اندازه بیرون از هر جنس بدست اولیای دولت افتاد و فیل بسیار ضمیمه غنایم گشت و از
فیلان نامی که بدست افتاده بودند سید لیا و لپنکار بود که با صورت و سیرت سرآمد
هم در صف‌شکنی بی‌عدیل بودند و هم در گرم‌روی صفت یکتایی داشتند و منظور نظر
مشکل‌پسند گشته در حلقه فیلان خاصه شاهنشاهی داخل شدند چون سرانجام کار خان‌زمان
بوبال نکال کشید و جوهر ذاتی او بظهور پیوست و از سران گروه بی‌اخلاص گشت
کارهای او را خاطر اخلاص‌گرای رخصت نمیدهد که بتفصیل نوشته آید عنان جواد قلم
ازین عرصه منعطف داشتن اولی و از سوانح دولت و اقبال که در هنگام محاصره قلعه ناگرکوت
از اولیای دولت بظهور آمد فتح قیاخان است و مجملی ازین داستان مسرت انجام آنکه
قلعه گوالیار که از قلاع مشهوره هندوستانست و در استحکام نظیر خود کمتر دارد در تصرف
مبارزخان عدلی بود و از جانب او بهبل خان نام از غلامان سلیم خان بحکومت
آن قلعه کلاه کج می‌نهاد و راجه رام ساه که در زمان سابق اجداد او حاکم این قلعه بودند
با راجپوت بسیار بگرد آن آمده محاصره و جنگ آورده بود و قیاخان از آگره متوجه
گوالیار شد و رام ساه قلعه را گذاشته روی به پیکار آورد و دولا و دریا بتقدیم رسانید

مخیم اقبال شد و چون ساحت نواحی ناگرکوت مورد خیام دولت گشت حضرت شاهنشاهی
بدولت و اقبال توجه عالی باستقبال فرموده خانخانان را بمحاصره که داشتند و در منزل حصار
سعادت قران سعدین میسر شد و حضرت مریم مکانی را چشم آرزو بجمال جهان‌آرای شاهنشاهی
که نورافزای بصر و بصیرت ارباب دانش و بینش است روشنی پذیر شد و مراسم خرمی
از طرفین بوقوع پیوست و صباح آن روز هزاران کامیابی و کام‌بخشی حضرت حاجی بیگم
و حضرت گلبدن بیگم و گلچهره بیگم و سلیمه سلطان بیگم و جمعی کثیر از اقربا و منسوبان این دودمان
عالی و متعلقان عساکر نصرت قرین بمعسکر اقبال نزول سعادت فرمودند و از روی مقدس
شاهنشاهی را که از امتداد محاصره دل تنگ بود از ورود قدسی حضرات و آمدن بسیاری
از سپاهیان اخلاص‌مند انبساط عظیم روی داد و مقدم گرامی را وسیله فتح و فتوح
دانسته بتازگی در استحکام افزودند و از سوانح که در محاصره از اسباب افزونی دولت
گشت آن بود که خانزمان را که بحدود سنبل رفته بود بوسیله اعتقاد این دولت ابدقرین
و انبساط اولیای درگاه سعادت قران فتوحات عظیمه روی داد با وجود آنکه معنی حقیقت
و اخلاص را نیافته بود حاشا حاشا از وی تا اخلاص هزاران فرسخ راه در میان است او مضمون
ندانسته بلکه رسوم و عادات سوداگر منشان کارخانه دنیی که بهره نادانی را از آن کرده خبث
ادراک نکرده بود و چنانچه مجملی ازین شگرف‌نامه احوال وخیم العاقبة او در جای خود در رشته زده
قلم وقایع‌نگار خواهد شد و آنچه درین ولا برکت انبساط صوری او را مورد خدمات لایقه گردانید
یکی جنگ رکن‌خان نوحانی است که از امرای بزرگ مبارزخان مذکور است که بزد و برد از مهمات
نموده او را شکست داد و اکثر متمردان حدود سنبل و گردنکشان آن نواحی را تا لکهنو ایل
گردانید و همچنین از کارهای شگرف که درین ایام از او بوجود آمد مدافعه حسن خان بچگوتی است
و مجملی ازین سرگذشت بدیع آنکه او از زمینداران مشهور هندوستانست هم از روی خویشان
و برادران و نوکران امتیاز داشت و هم از راه اعتبار فراخ‌روایان هند در جاهای مستحکم بوده

از فیلهای

قیا خان را دثبات پای داده چپقلشهای مردآزمای نمود و بنصرت از جهت جهانگشای
شاهنشاهی جسته غنیم را برده شت و بسیاری را روانه عدم آباد کرد و بمحاصره قلعه کوالیا
اهتمام نموده از سوانح بهجت انتما که در اثنای محاصره مانکوت بظهور پیوست آنکه دختر
نیک اختر میرزا عبدالله مغل که باصالت موصوف بود بحباله عقد آن گوهر یکتای خلافت
درآمد بیرامخان درین نسبت راضی نبیشد که چون خواهر او در خانه میرزا کامران بود و او را
از کامرانیه میدانست درین کار توقف میکرد تا آنکه ناصر الملک او را آگاه ساخت که توقف
در امثال این امور رعایت ناخوش است و بفروغ خرد خود اهتمام نموده این کار خیر بانجام
رسانید و فرمان بران کارشناس در آراستن مجلس انس و بزم عشرت کوشش نموده
جشن پادشاهانه ترتیب دادند این داستان را بانجا که آهسته بسر مقصود می شتابد
و تتمه سرگذشت محصوران مانکوت می نویسد **فتح قلعه مانکوت و مراجعت موکب**
شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال از جلایل تاییدات ازلی و میامن توجهات شاهنشاهی
که کلید جمیع مغلقات صوری و معنویست گشایش کار روی داد و هر کار ایزد جهان آرا
بمقتضای مشیت علیا متکفل مهمات منسوبان این خدیو صورت و معنی است در کاری
که بنفس مقدس متوجه باشد خیال باید کرد که کارفرمائی ابداع چگونه در اتمام آن اهتمام داشته
و مصداق این مقال فتح چنین قلعه ایست که به سد سکندری بهاو میزد و صورت گشایش در
اندیشه افواهان نمیگذشت و القصه لوازم محاصره که بخیال کس نمیرسید بوجه احسن انجام
یافت و مورچلها از هر جا پیش رفته در چند جا سرکوبهای قلعه فرسا برآوردند از آن جمله
مورچلی که باهتمام کاردانی ناصر الملک بود از همه مورچلها پیشتر رفت و راه درآمد برآمد
زندانیان قلعه بسته شد سکندر هرچند به استحکام قلعه تکیه داشت از صورت حال پراکنده
دل گشت و با وجود پراکنده دلی چون واقعه طلبان فرصت فتنه و شور مبارز خان عدلی
که مجملی از حالات او بقلم اختصار گذارش یافته است میطلبیدند که شاید سربرداشته

از ممالک

از ممالک شرقیه هندوستان بدین رو متوجه شود و کار قلعه ناتمام ماند و او را فرصت
شورش مملکت آسوده بر آید دل از قلعه داری بر نمیداشت لیکن چون مخالفان دولت
خداداد را کاری از پیش نمیرود و ساز کار را چاره نه زند کالی پرشد و نمونه ازین سرگذشت
آنکه چون پسر محمد خان حاکم بنگاله صدرخان نام ملقب بجلال الدین بر خود بسته دعوی نموده بقصد
انتقام پدر خود که مبارز خان عدلی در آن جنگگاه کشته شده و چهار سال و چیزی ایام حکومت
او بود مبارزم چه دولتی است عظمی و عنایتی است کبری که اولیای دولت یکطرف از اسباب
بر هم زدن مخالفان میشوند و مخالفان در یکدیگر آویخته قصد یکدیگر میکنند و معاندان دولت ابد
جاوید بسنا یند چون این خبر بمحصنان قلعه رسید بیکبارگی پریشان خاطر و پراکنده باطن
گشتند سکندر اعلای اعلام دولت روز افزون و نکست بر نحست خود را چون مستبصر
و کار آگاه دید ناامیدی بر ناامیدی بروز آورد بی اختیار در سلک زینهاریان درآمد
و بدست عجز و اضطرار جمعی از معتمدان کاردان را فرستاده التماس نمود که حضرت شاهنشاهی
یکی از بندگان بساط قرب و معتمدان بارگاه را بقبول قلعه روانه سازند که خاطر استوار گشته الکا
پذیر عنایت ساخته ضمیمه لشکر فیروزی گردانند و آنحضرت که معدن مروت و مرحمت اند
از روی مراحم بیدریغ آتکه خان را که بوفور کاردانی و اعتماد از بیشتر فرمان بود بدانجا فرستادند
سکندر از روی خجالت اظهار آن نمود که عقل عاقبت اندیش نه دانسته ام طریق کوتاه بینی
سپرده ام و دیگر مرا آن خجالت نمانده که بسجده آن درگاه روی خود سفید توانم کرد اگر درین مرتبه
بپیمانه الطاف پادشاهی چندگاه از ملازمت حضور معاف باشم لایق حال منست اکنون پسر خود را
به بندگی میفرستم و امیدوارم مرا جای نامزد شود که روزی چند آنجا بوده خود را آماده
سعادت آستان بوس گردانم بخدای جهان آفرین عهد کردم که تا زنده باشم گردن عبودیت
از خط اطاعت برندارم و طوق این جهان در گردن خود انداخته زیور سعادت خود
سازم و خاطر فرستاده را بموجب ملایمت و مراسم خدمت رضامند ساخت

بناصر الملک نیز که وکالت خانخانان داشت بلکه وکیل السلطنة بود از نفاق و حسد خالی نداشت
و مشارالیه از روی نیکخواهی در انجاح مرام سکندر شده خلاصهٔ التماس او را بوساطت
خانخانان معروض بساط اقدس شاهنشاهی ساخت آنحضرت که لذت عفو بیشتر
از انتقام میدانستند ملتمس خانخانان را بعز قبول مقرون داشته بموجب قرارداد او [illegible] و بهار
و آنچه در جاگیر او مقرر ساختند و او پسر خود عبدالرحمن نام را مصحوب غازی خان تنور که
از امرای معتمد او بود بدرگاه سلاطین پناه فرستاد که خدمت شایسته انجا باعث مزید
توجه شاهنشاهی نسبت باو شود بموجب عزایم او نشانه قرارداد از قوت بفعل آمد و پیشکشهای
گرامی با چند فیل کوه پیکر شایستهٔ بارگاه عالی تواند بود ارسال داشته بتاریخ یازدهم امرداد ماه الهی
موافق سه شنبه بیست و هفتم ماه رمضان کلید قلعه را باولیای دولت قاهره سپرد و حضرت
شاهنشاهی رقم عفو بر جرائد جرایم او کشیده نقد از سواد صحایف اعمال و اغماض عین فرمود
او را راه دادند که از زندان حصار بیرون رفت و بهزار بیم و ترس خود را بجز بیره بهار رساند
و بعد از دو سال بعد محاصرهٔ شقاوت و چون قلعهٔ مانکوت بخوبترین وجهی صورت گرفت
و سکندر از زینهاریان قهرمان سلطنت شده سری بسلامت برد در حراست آن بابو القاسم
برادر محمد قاسم خان موجی قرار گرفت و باستصواب مشیر اقبال موکب عالی بفتح و نصرت
بتاریخ شانزدهم امرداد ماه الهی موافق دویم شوال بعد از انقضای شش ماه و کسری از [illegible]
کوه سوالک معاودت و لشکر بلاهور نهضت فرمود تا ممالک پنجاب سرانجام شایسته فرمود
بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمایند در اثنای راه از نافهمیدگی بقدر نعمت نارسیدگی خاطر
بیرامخان برهم خورد و شرح این ماجری آنست که در اواخر ایام محاصرهٔ مانکوت فی الجمله عارضه
در طبیعت خانخانان راه یافته بود و علتی چند پیدا شده که سواری اسب نتوانستی کرد
و دران ایام حضرت شاهنشاهی بجهت تنشیط خاطر فیض مظاهر و انشراح باطن قدسی مواطن
توجه عالی بجنگ فیل مصروف داشتند و اکثر اوقات باین نشاط که صد حکمت شگرف را متضمن است

روی التفات می آوردند روزی در میان دو فیل پادشاهی که فتوحا و لکهنا نام داشتند جنگ
بامتداد کشید اتفاقاً آن دو فیل جنگ کنان قریب بخیمه خانخانان رسیدند و هجوم خلایق و ازدحام
شاتات و غوغای عوام باعث توهم و توحش خانخانان شده و اهتمام این بند داشت که مگر
باشارت عالی بوده باشد و تصدیق بعضی مردم فتنه انگیز نیز ضمیمهٔ پریشانی خاطرش شده
خانخانان یکی از محرمان خود را نزد ماهم انکه فرستاده پیغام داد که درین آستان سپهر مطاف
بخود گمان تقصیری ندارد و بغیر از آداب دولتخواهی امری بظهور نمی آید فتنه سازان مگر چه
گناهی بمن اسناد کرده باشند که موجب این همه عتابی شده باشد که فیلان مست را بجانب من
سر میدهند ماهم انکه بمقدمات تسلی بخش تسکین خاطر شورش یافته او نمود و درینولا [illegible]
خدیو جهان که خود را در لباس بیگانگی داشته در اخفای احوال توجه مبذول میفرمودند چنانچه سر این
در خور دریافت خود پیشتر از این از دل بگاه خدمت برده امری بدیع بظهور آمد که موجب حق
شناسی طایفهٔ از نیک نهادان گشت و تفصیل این پاکیزه هدایت بخش آنست که روزی خدیو
جهان آرا از دیده کوته بینان بجنگ آمده در جوش شد و قوت غضبی که از طینت ذاتی باعتدال
آفریده و ودیعت نهاده دست قدرتست رخصت خشم نمودن یافت و از ملازمان عتبه
اقبال که پیوسته در رکاب سعادت اعتصام می بودند دل گران فرموده جدا شدند و
حکم مقدس شد که هیچ احدی در رکاب نصرت قباب نباشد تا آنکه جلوداران و امثال آنها
مردم که و صدنگاه خلوت از کثرت اقسام این مردم غبار آلوده نمیکردد و باز داشته بیگانه
و تنها با طبع خدای خود به نیاز و بظاهر از مردم خشم آلود و از معسکر اقبال بیرون آمدند
از اسپان خاصه حضرت شاهنشاهی طرفه اسپی عراقی حیران نام که خضر خواجه خان پیشکش
کرده بود و در تیزی و تندی مثال نداشت و در بدخوئی نیز نظیرش بهم نبود و هر گاه
کس بر اسپ او نتوانستی گشت و بدشواری بدست آمدی آنجا اسپبانان آلی بمقتضای
قوت و عظمت فطری پیوسته بر و سوار گشتی و درین تنها روی بران رخش سعادت بوند سوار

بودند از کثرت صوری یکسو شده نور حضور ایزدی روشنی افزای ایشان بوده کرم رفتار شده
جون پاره راه طی شده ناکهانی بجمال آن خرخش اقبال متوجه ناشده بکاری فرود آمده بودند و بوضع
خاص غذای خود عمر از کشته آن نکاور آتش خوردباد بجاه برسم عادت خود شد پیدا کرده کرم
دویدن شده تا آنکه از نظر دور بین آنحضرت پنهان کشت جون باز خاطر مقدس میل سواری
فرمودند در ملازمت کسی و نه در خدمت اسپی لختی در اندیشه این کار شده بودند ناکاه دیدند که
همان اسپ از دور دویده می آید تا آنکه دویده دویده بار اشکی سنجیده در ملازمت آنحضرت
رسیده ایستاد آنحضرت در شکفت عجب مانده بران وحشی نژاد سوار دولت شدند اکر
عادت داشته باشند که بآسانی سواری نمیدهد و در رواشدن آنچنان باشند که بدشواری بدست افتد و آنکه
چنین صحرایی باشد و از نظر غایب شده بمحض توجه شاهنشاهی خود آمده بار آرامش تمام
سواری دهد که هرکز بآسانی میسر نمیشد از عجایب تصرفات این سریر آرای دولت تواند بود
آری کسی را که ایزد بیچون در نوازش باشد و متکفل این کار شود و در وسعت آباد عالم
از تنهایی جه اندیشه باشد و اکر ذات مقدس چنین نتایج بخشد جه دور اکر انتظار بر خبایا
مینماید که را دار خرد آوین جمال عالم آرای آن بادشاه صورت و معنی را بر خود روشن
روشن میسازد لیکن از روی معنی برای رهنمونی ظاهر پرستان مختصر پیچ جراغی جند در شاهراه
هدایت می نهند تا جانکه او را خداوند صورت و بادشاه ظاهر میدانند بهتر و بیشتر از آن
فرمان فرمای معنی دانسته رضامندی او را رضاجویی حق پنداشته بکلشن برای سعادت
جاوید رسند خوشا بزرکی که حالش چنین شده و زهی دولتمندی که او را چنین آکاه
سازند و چه کور باطنی حق ناشناسی که با چندین انوار حقانیت در حجاب زندکانی مانده از خداوند
نادانی فرو در رود و چه باطل کوه دولتی که با وجود یافت این پایه ارجمند پی را به اتفاق خداوند
رفته با خدای جهان آفرین ستیزه نماید سخن کوتاه که کفتار شکرف را نهایتی نیست و کیتی خدیو
ظهور این عارفه غیبی و الهام ربانی دانسته فتح عزیمت تنهاروی فرمود باز بدل کرفته

دوازدهی

و نوازش چنان خلاص پیوند که در اردوی معلی بودند توجه فرموده سایه التفات بر ایشان کسترده
انداختند و جهانیان را فرخی و فراغی حاصل آمد و موکب معلی بتاریخ بیست و پنجم امرداد ماه الهی
موافق یازدهم شهر شوال پیشتر از رسیدن اردوی ظفر قرین جریده بلاهور نزول اقبال
فرموده سلطنت آراستند و پیوسته بانبساط شکار اشتغال میفرمودند و چند روز بعد از
اردوی معلی بتمام و کمال رسید خانخانان از فنون فرمان برای سلطان و اهمیا بازبر
حکایت رفته و نسبت بشمس الدین محمد خان اتکه کله مند شده اظهار نمود که همچنانکه
جهره اخلاص عبودیت من در بن دودمان عالی از غبار ریو و ریا صفاست نظر مرحمت
والتفات آنحضرت را نسبت بخود بر وجه اکمل و اتم دانسته کمان فتور در ارکان آن
نمی برم اما چون کاه کاه حضرت را بی التفات می یابم از نتیجه غیبت و سعی سعایت شما
میدانم از من هیچ واقع نشده که کمر بعداوت من بسته اید و تشنه خون من شده اید اکر افراج
بر سر انحراف می آیید و کار بجایی میرسانند که قصد جان من میکنند شمس الدین محمد خان
ازین صدمات مضطر شده جمعی را بخود متفق ساخته با خویش و پیوند خود پیش خانخانان رفت
و عهود و مواثیق در میان آورده سوکندان غلاظ و شداد یاد کرد که هرکز زبان
بغیبت نکشاده ام و نخواهم کشاد و تا آنکه خانخانان را دل بجای آمده شورش او قدری فرو
نشست و از سوانح آنکه بهادر خان ابوالمعالی را رخصت فرمودند که جایکیر خود را که
یافته بود جنانچه سابقا ایمایی بدان رفته سرانجام دهد و هم ملوجان آنحدود را که
تمرد بر داشته بودند تنبیه نماید بهادر خان در آن ولایت رسیده لوازم مردانکی
بجای آورد جمعی انبوه از سوار و پیاده برابر آمده زیاده از اندازه تاب و توان کوشش
می نمودند و تا مدت یکماه آداب پیکار از جانبین تقدیم می رسید و چون تایید اقبال
این خدیو جهان بر تو توجه بر حصول امنیت او انداخته بود به میامن توفیقات ایزدی
فیروزمند کشت و چون ایزد جهان آرا در مقام اظهار سطوت شاهنشاهی بود که از نقاب

استغنا برآمده خود ناظم برآکند کیهای عالم شوند پیر امحان که پیوسته لاف عقیدت بروی
پرده از روی کار او برداشتن گرفت و او را سالک بی راهه ساخت و آنکه بی راهه رفتن او
اکثری از مردم هوشمند دریافتند آن بود که فیلان بادشاهی را خواهی نخواهی با مرای اعتبار
کرده خود تقسیم نمود تا آنکه خیلی از فیلان خاصه بادشاهی در پرده عظمت و جلال جهان آرای
آنحضرت بودند گرفته بهانه آنکه بمردم می سپارد از آنحضرت جدا ساخت آن خدیو
جهان نمیخواست که این حکم را قبول نمایند لیکن چون کارها بوقت خود بازبسته است
و هنوز آن زمان نرسیده بود اغماض نظر نموده در رضا بقضا داد سبحان الله این
وسعت حوصله و این چه اندازه مدارست و آنگاه در عنفوان شباب که موسم طغیان
طبیعت و مبدا طغیان قوای غضبی است آری بزرگی را که جهان آفرین در کنف
حمایت خود پرورد اینها از وجه بدیع باشد و درین هنگام که عرصه لاهور بفروغ قدوم عدالت
آرای حضرت شاهنشاهی رونق داشت سلطان آدم گکر زمین بوس رسیده بنوازش
بادشاهی اختصاص یافت و چون در عنفوان در آمدن رایات حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بفتح هندوستان شرف ملازمت دریافته بود و توهمی بخاطر داشت لیکن چه خدمتی
شایسته کرده مثل میرزا کامران را که سرمایه چندین شورش و آشوب بود گرفته سپرده بود
چشم مرحمت فراوان داشت و پیوسته عرایض او بدرگاه معلی می آمد درین ولا که عالم
بفر اورنگ حضرت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و اقبال بکار خود درآمد که هر جا سری
و سرداری باشد موی کشان بسجود آستان عالی آورده سربلند سعادت جاودانی سازد
آن دولتمند را نیز داعیه آستانبوس گریبان گیر شده و از وحشی طبیعتی خود التماس
نمود که چون بملازمت سرافراز شوم همراه موکب والا بهندوستان نبرند و بمآثر الطاف
خلایق نواز از جا و مقام خود جلاوطن نشوم و یکی از معتمدان پایه سریر والا گرفته
بدرگاه معلی برد عواطف شاهنشاهی پاداش خدمت شایسته فرموده جمیع ملتمسات او را

جوزده

بذروه قبول ارتفاع داد و تیمور خان جلایر با این خدمت اختصاص یافت تا او را
موطن استمالت آورده بسجده درگاه گیتی پناه سربلند ساخت و زیاده از انچه درخور
خواهش او بود بمراحم شاهنشاهی ممتاز شد و از سوانحی که در ایام توقف عالی در لاهور
عبرت بخش ارباب نظر شد بجا رسیدن تختمل زمیندار از موت و مجملی از قضیه
این زمیندار از شوربختی که داشت بسلطان سکندر همراه شده موجب ضلالت او
گشت و از آنجا که رسم بیشتری از زمینداران هندوستان است که راه یکجهتی
همه طرف را نگاهبانی میکنند و با هر که غالب شود راه آشنا باشند با او همراهی مینمایند در هنگام
شورش روزگار که قضیه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی زبان زد اقطار ولایت
هندوستان گشت سکندر سور سر بفساد برداشت و آن گمراه همراه گشته در پی آرایش
هنگامه او بود و درین هنگام که رایات نصرت محاصره مانکوت نمود و کار بر متحصنان
قلعه باضطرار کشید بوسیله جیلهای زمینداران آمده ضمیمه لشکر گشت پیر امحان چون حقیقت
فسادگاهی داشت او را بسیاست رسانند و بجای او برادر او بخت مل را که بهوسیار
و دولتخواهی دربش بود ممتاز ساخت از آنجا که آئین همت والای شاهنشاهی آنست
که خود آینده اگرچه از روی اضطرار آمده باشند از صدمات قهر محفوظ باشند و فطرت بلند
کم بزرگان مروت و فتوت سرشته است تجویز آزار این طبقه نمیفرمایند ظهور این قضیه ملایم
طبع اشرف اقدس نیامد اما چون نقاب از جمال جهان آرا بر نداشته بودند بظاهر
چندان توجهی نفرمودند و چون خاطر جهانگشا از مهمات پنجاب فارغ شد چهار ماه و چهارده
روز که دارالسلطنه لاهور از فر نزول سپاه منصور غیرت افزای سپهر والا بود
بتالیف اوقات بفراغ بال و نشاط درانی معروف بوده بظاهر در لباس بی پروائی
بکارها اشتغال داشته و در معنی در رعایت پروا بوده عیار ارباب اخلاص گرفته
چون کارپردازان کارگاه خلافت از انتظام مهمات فارغ شدند حکومت لاهور بحسین خان

خواهرزاده مهدی قاسم خان تفویض نموده در ساعتی میمنت بخش بیست و پنجم آذر ماه الهی
موافق سه شنبه پانزدهم شهر صفر نهصد و شصت اعلام نصرت اعتصام بجانب دار الملک دهلی
اتفاق افتاد و از جمله سوانحی که در عرصهٔ قصبهٔ جالندر که مخیم سرادقات عالی بود بوقوع پیوست
قضیهٔ انعقاد خانخانان بیرامخان آتکه بود بعصمت قباب سلیمه سلطان بیگم و تفصیل این
سانحه آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی در عهد جهان آرای خود آن عفت نقاب را
که خواهرزادهٔ آنحضرت و صبیهٔ میرزا نور الدین محمد بود نامزد بیرامخان کرده بودند
بعد از فتح هندوستان آن دردانهٔ یکتای فطرت که با جلالت نسب و جلالت حسب
از مخدرات سرادق عصمت و مکنونات معادن عفت ممتاز بود به بیرامخان سپارش
در هنوز وقت مانده بود تا درین هنگام که عرصهٔ جالندر از ورود مواکب عالی مهبط انوار
خانخانان خاطر بر سرانجام این داعیه گماشته از بندگان حضرت شاهنشاهی استدعای
استمزاج این شغل نمود حضرت شاهنشاهی چون در لباس بی پروایی درآمده راه اطوار
می سپردند با مقتضای آن التماس اشارت فرمودند بآن حضرت معلی از ازدواج روی داد تمام
مستورات سرادق سلطنت خصوصا بیگه(?) که درین انعقاد سعی موفور بظهور رسانیده
چنانچه عقد و زفاف در یک هفته صورت گرفت میرزا نور الدین محمد پسر میرزا علاء الدین است
و او پسر خواجه حسین که بخواجه زاده جغانیان شهرت دارد و خواجه نبیرهٔ خواجه حسن عطار
و ایشان بواسطه پسر خواجه علاء الدین اند که خلیفهٔ اول خواجه نقشبند اند و پوشیده نماند
که خواجه زادهٔ جغانیان نسبت دامادی سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا اختصاص
داشتند و شهر بیگم دختر علی شکر بیگ جد سیوم بیرامخان که در عقد سلطان محمود میرزا
بود دختر او را که از میرزا شده بود بخواجه زاده عقد بستند حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی بملاحظه نسبتهای مذکور میرزا نور الدین محمد را که آثار اخلاص و حسن عقیدت از جبین
او در یافته بودند مکرمت فرموده گلبرگ بیگم را که صبیهٔ قدسیهٔ آنحضرت اند از انتساب بمعزز(?)

و سلیمه بیگم که به نیک سیرتی و پاک دامنی و فطرت عالی امتیاز دارند از آن قدسیه بظهور آمده
و حضرت جهانبانی جنت آشیانی باین مناسبت آن نسبت خیال فرموده بودند سبحان الله
چه عالم تقلید است از آنکه سلطان محمود را ارباب خواجه زاده جغانیان سهو کار رفته باشند که با غیر
کفو نسبت کرده اند برای حضرت فردوس مکانی پیروی آن نموده نسبت بمیرزا نور الدین محمد
کنند و بچه سبب الکنون به تبعیت گذشتها این نسبت صورت بندد **آغاز سال سیوم الهی**
از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهی یعنی سال خورداد از دور اول المنة لله که هیکل سال دوم
از تاریخ الهی مرصع بجواهر خرمی و خوشدلی آویزهٔ گوش روزگار و روزگار آرایش کردن ماه
و سال گردید و کوکبهٔ بهار سال سیوم الهی بسواطع دولت و اقبال بلندی گرفت و بعد از چهار
ساعت بیست و هشت دقیقه از روز جمعه بیستم جمادی الاولی سال نهصد و شصت و پنج
اورنگ نشین فلک چهارم ظلمت زدای هفت اقلیم ببرج حمل تحویل نمود عالم صورت را بجوی
جهان معنی طراوتی تازه داد و زمین پژمرده را چون آسمان سال خورده نضارتی بی اندازه
بخشید و دل بستگان عشرت بظهور بخشندهٔ سعادت این سال آیین نشاط از سر گرفتند
و آرزومندان شوق از نسیم نوروزی روح تازه در قالب امانی و آمال در دمیدند
دماغ عالم از بوی بهاری * هوا را ساخته عود قماری * ز مشک افشانی باد طربناک * عبیر آمیز
گشته نافهٔ خاک * زمین را مشک پیمودن بخروار * هوا را غالیه سودن بخروار * ز نیلوفر
زر می تاب مهتاب * ز لاله خون چکیده در سمن آب * بنفشه بهر جشن به تجمیل * کشیده در رخ
جشن نیل * پس از فراغ نشاط نوروزی و انبساط فتح و فیروزی اشجار سعادت آثار
حدایق الهی رایات نصرت آیات شاهنشاهی بعزم سایه گستری دار الملک دهلی از قصبهٔ
جالندر در جلوس اقبال آمده شکارکنان و نخجیر افگنان نهضت فرمودند چون از دریای ستلج
که قصبهٔ لودیانه بر ساحل آن واقع شده عبور موکب عالی اتفاق افتاد مسرعان کارآگاه
خبر آوردند که حاجی خان که اندکی از احوال و سوابقات گذارش یافت با فواج قاهره کوچ و

نام زد شده ماند دم مساوات و مساهمت میزدند بنابران توجه جهانگشا بران قرار یافت
که موکب اقبال تا حصار رفته نظام کار بزرگ در فتنهای مذکور نمایند و اگر جمعی دیگر را برای کار استظهار
آن جماعه باید فرستاد فرستاده خاطر آرای آن اعالی از آن محدود با کل جمع نمود و بنابراین اندیشه جهت
اتمام جمیع اردوی معلی بسر کردگی ناصرالملک حصار رویه روانه شد و حضرت شاهنشاهی
بجهت آداب مستحسنه و ارتفاع مدارج سعادت جریده بسهرند متوجه شدند که زیارت
حضرت جهانبانی جنت آشیانی انار الله برهانه فرموده بر موکب دولت سایه گستر شوند چه
در هنگام شکست مراد اسپیلای بهمو چنانچه بیگ و جمعی از ملازمان درگاه نعش مقدس آنحضرت را
برداشته بسهرند آورده بودند تا حال آن صندوق قدسی المحفوف باستار خفا ساخته
در آنجا بودیعت گذاشته بودند و در اندک زمانی بعد از احراز این امنیت بحصار رفته روشنی
افزای اردوی معلی گشتند و پیر محمد خان خانخانان نیز بموجب التماس در این عزیمت همراه بود
و در هنگامی که رایات اقبال در حصار بود میان ناصرالملک و شیخ گدای نزاعی و نقاری
بهم رسید و چون پیر محمد خان خانخانان رعایت احوال شیخ بسیار می‌نمود جانب او گرفت
ناصرالملک روزی خاطر غبار آلود ساخته بدر خانه نیامد و در اندک زمانی جمعی از نیک‌خواهان
درمیان آمده صلح دادند و چون لشکر عساکر نصرت بحاجی خان و آنمردم رسید بی جنگ
از هم متفرق گشته هر کدام بجای بدر رفت حاجی خان بگجرات شتافت و از لشکر منصور
محمد قاسم خان نیشاپوری باجمیر رفته متکفل انتظام آن حدود شد و سید محمود بارهه و شاه قلی خان محرم
و جمعی را بتسخیر جیتارن فرستادند بهادران نصرت قرین بزور شمشیر و نیروی شجاعت
جمعی کثیر از راجپوتان گردنکش را به تیغ عدم راهبری نموده آن قلعه را متصرف شدند
و عرصه آن حدود از خس و خاشاک ارباب بغی و تمرد پاک شد نهضت موکب گیتی کشای خاقانی
بدار الملک دهلی و وصول آن شهر کرامت پیوند. چون خاطر جهانگشا از مهمات این حدود
فراغ یافت موکب عالی از راه سامانه متوجه صوب دهلی شده منزل بمنزل داد و دهش گستر

کنان

کنان را بسپردند بتاریخ پنجم اردی بهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و نهم جمادی الاخری لوای
گیتی آرای سایه وصول و پرتو نزول بر ساحت دار الملک دهلی انداخت بزرگان شهر بآداب
استقبال مبادرت نموده غبار مواکب جهان نورد را پیرایه آبروی سعادت خود ساختند
انوار نصفت و عدالت و لمعات رأفت و عاطفت شاهنشاهی بر ساحت احوال خواص و عوام تافت
و بدستیاری مدبر اقبال کار سپاهی و رعیت بتازگی انتظام گرفت و در ان ولا خانخانان
با جمیع امرا و ارکان دولت در هفته دو روز در دیوانخانه شاهنشاهی دیوان بزرگ میداشت
و مهمات و معاملات ملکی و مالی که در ان بارگاه دولت قراری یافت بعرض قدسی شاهنشاهی
میرسید و هر انچه فرمان گیتی مطاع میشد بطغرای نفاذ می‌یافت و از بدایع وقایع که بپیرایه خیال
باز پرداخته بوالعجبی بر آورد داستان عشق و عاشقی علیقلی خان سیستانی است بسارباں پسری بود
بوسیله جوهر بلکه برکاه او روشن گشته نوزین جهانیان شهره شده وسلیه تفصیلش بطراز اجمال آنست
در عهد دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شاهم بیگ نام پسر ساربانی که بجمال حسن صوری
و جمال ظاهری انگشت نما بود و در سلک قورچیان خاص انتظام داشت و خانزمان ساربان
پسر بمقتضای خباثت ذاتی و خیانت فطری نظر شهوانی و علاقه نفس بهیمی را عشق نام
کرده روزگار بسر میبرد و بعد از واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی شاهم بیگ باتفاق خوجکالّه
او نیز در خیل قورچیان بوده در جالندر باستانبوس حضرت شاهنشاهی سرافراز گشته در جمع
قورچیان می‌بود و در ین حال خانزمان از بیدولتی و تیره رائی کسان فرستاده اغوای او نمود آن
بی جوهر معنی که صورت حسن پیمانه صورت بود از نقش مراد و منصوبه محبت در دست گرفته
چو در نیاورد که او بازار حسن معنوی گرم است و برکت حسن معنوی لطف صورت را جای میدهند
امثال این مردم پیامی ظاهر آرا را که برسد و بجانب ظل التفات شاهنشاهی میرسد و باجمله آن
بیدولت بخیال فاسد از دولتخانه اقبال گریخته خود را در پیش خانزمان رسانده و بازار حسن فروشی
گرم ساخت و این کافرنعمت را که بمستی دلاوری و دنیا داری فخیمه بنیاد او شده بود

از شورش طبیعت کار بر سوائی کشید و جنانچه خبایث ماوراء النهر از تیرگی دل عظمت سلطنت
و شکوه دولت را منظور نداشته بر نابکان آلوده دامن اسم بزرگی رانده باد شاهم
باشاهم هیگویند آن بیدولت نیز گفتی و هر کورنش و تسلیم بجای آورده و از افزونی
ستیهای گوناگون که اندکی گفته آید راه سعادت کداشته بی راهه ادبار رفتی و بلای
عظیم تر فراهم آمدن خوش آمد گویان نزد او بود که نظر کج شان جز بر منفعت خود شان
نیفتادی و پیوسته بدین جهت جمیع مدبهای اور اتوجیه کرده در افزایش کار
خودمی بودند و هرگاه بد ذاتی در پایهٔ بلند باشد و به پستی چنین روی دهد وار باب صحبت
از گروه خوش آمد گوی خانه برانداز باشند ظاهر است که دین و دنیای آن شخص خراب گردد [آزردگی]
و مال او بخسران انجامد جنان به مصداق این احوال اقامت مال علیقلیخان است و جون بلی
و بی حیای این بخت برگشته های بسامع اقبال رسید برلیغ موعظت و منشور فرستاده [بنصایح]
و الا لوازم بزرگی بجا آوردند و حکم عالی شد که درگاه ما دریای عفو و احسان است آدمی [زاد]
از فرمان برداری آز و صحبت بد ذاتان خوش آمد گوی مغلوب سلطان شهوت و غضب [بوده]
مورد انواع ذمایم میشود اکنون اگر مردی و حقیقت و نمک شناسی و عقیدت و اخلاص حرفی
گفته نمیشود و سر رشتهٔ حساب را که سرمایهٔ نجات عموم مردم است بدست داشته از
کرده پشیمان شده به نیکو خدمتی تدارک کردار ناشایسته خود نمای و آن ساربان [بیگر]
بدرگاه فرست تا کرده ناکرده انگاشته بعواطف شاهنشاهی سر بلند کردانیم و اگر از [بدکرداری]
و بی شرمی بذیرای احکام باد شاهی نشوی سزای تو در کنار تو نهاده آید که باعث عبرت [سایر]
کوته اندیشان زرست گردد و درین اثنا که بدمستی و بدگوهری علیقلیخان پیشتر از پیشتر [بظهور]
آمدن گرفت رای جهان آرای اقتضا کرد که جمعی از بهادران نصرت قرین را در نزدیکی جاگیر
کرده شود تا از انواد و استقلال بر آمده پردهٔ ناموس او دریده نگردد از نجیبت قصبهٔ
سندیله را بسلطان حسین خان جلایر جاگیر فرمودند آن به کوهر این قصبه را از پیش خود

باسمعیل خان پسر ابراهیم خان اوزبک که با او قرابت نزدیک داشت داده بود
هرگاه سر جاعه به بدعملی و حرام نمکی موصوف باشد پی روان او ناگزیر از سعادت
پی بهره میگردند و لهذا اسمعیل خان پرگنه مذکور را نداده بمنازعت بر خاست
سلطان حسین خان مذکور به پشت گرمی جنین خدیو اقبال از و بزور گرفت و او [تباه]
بعلیقلیخان برده لشکر بسیار بر سر او هوا آورد سلطان حسین همین مردم خود
بمدافعه آنها بر آمد و جون از منسوبان این دولت جاوید اقبال بود با وجود
کثرت مخالف فیروزمندی یافت و جمعی کثیر بید ترین مردمها که در حرام نمکی
جان داده بخاک نیستی برابر شدند و شاه بداغ بداق که از خویشان
نزدیک علیقلیخان و از انجمان تامی زمانه بود بهاویهٔ عدم شتافت علیقلیخان
بمقتضای شرارت ذاتی و بدنهادی خود نتیجه است که آمده بسلطان حسین خان
روبرو شود و یکبارگی از پرده آزرم بر آمده روسیاه ازل و ابد گردد و جمعی از خود پروران
دوربین او را از آن اندیشهٔ نادرست باز داشته در تدارک و تلافی حرکات ناشایستهٔ او
اهتمام نمودند و او نیز نصیحت پذیرفته در چاره کار خود کوشش نمود لیکن جون دو لتمندی
نخواست آن ساربان پسر را از خود جدا نمیکرد و از سایر امور بیدلتی دست باز نمیداشت
بباطن بر اندیشهٔ تباه و بظاهر شروع در ملامت نمود و ناصر الملک پیوسته نکوهش
احوال خسران مال او کردی و در فرستادن لشکر بر سر او و تنبیه کردن او اهتمام [داشتی]
خاطر علیقلیخان نگاه داشته از بزرگ منشی خود کارهای ناهنجار او ناکرده می انگاشت
دوستان در خانهٔ او در النصیحتهای کرانمایه کردند و آن نکوهیده اعمال از کردار خود
باز نتوانست آمد خود را بحیله و مکر زد و بیج علی نام نوکری از معتمدان خود را بدرگاه
فرستاد که شاید کاری تواند ساخت و شورش خانه را علاجی تواند انگیخت در آن ایام [ملک]
صاحب اختیار کل بود و مهمات مالی و ملکی برای رزین او مفوض بود و از صمیم قلب لوازم

دولتخواهی بجای آورده ملاحظهٔ پیر محمد خان نکرد روزی که بیرج علی که از معهودشان مجلس علیقلی خان
بود پیش ناصر الملک رفته سخنانی که از اندازهٔ ادب بیرون شد در میان آورد چنانچه دل
حق شناس ناصر الملک بغضب در آمد بفرمود که بیرج علی را خوابانیده چوب زدند از برج قلعه
فیروز آباد دهلی ورا از بر انداخته در خندق نیستی فرستادند میگویند که این مردک کوته
نظر اسم خویش گشت و پیر محمد خان ازین معنی بغایت آزرده شد و کینه در دل انتقام او را
بوقت دیگر انداخته سوانح دولت افزای که در دار الملک دهلی درین ایام روی داد بپایه سریر
مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ است که بسعی اخلاص سرشت ناصر الملک بوقوع آمده و جهانیان
از شرارت او آسوده شدند و حقیقت این حال بر سبیل اجمال آنست که پیوسته دل باطل او
آگنده و سرشت او بخبث و خیانت آماده چه در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی
و چه در هنگام طلوع نیر جهان آرای حضرت شاهنشاهی حرکات ناپسندیده ازو بظهور آمده
حضرت جنت آشیانی او را مصاحب نافق میفرمودند چنانچه سابقا گذارش یافته و در بعضی
سطری از اوقات پریشان از در صحبت شاه ابو المعالی گذرانده در تبه رای می بود و لختی
از اوقات را بجهه و شرقیه بسر برده از مصاحبان مجلس خیانت علیقلی گشته پسر خود را
مهردار او ساخت و پیمانهٔ عمر او بپر شدن نزدیک رسیده بود باندیشهٔ تباه از آنجا به
آمده درین اثنا پیر محمد خان او را مقید ساخته مصحوب معتمدان روانهٔ سفر حجاز ساخت
از قدم گاه بر آمده متوجه پیش بود که کار او ساخته شد و قدمش بعدم فرو رفت و بعضی
برین امر ناصر الملک بوده و باهتمام پیر محمد خان بران داشت که در قطعهٔ قرطاس یکی
اسم قتل و بر دیگری نقش نجات نوشته انداخته شود تا بر نقشی که از پردهٔ غیب بظهور
آید و بر روا فته آنرا فرموده آلهی دانسته کار بندیم و همچنان که اندیشه بود تقدیر
موافق تدبیر آمد کسان فرستاده او را بسزا رسانیدند و از وقایع ناشایسته
که درین سال بظهور آمده کشته شدن خواجه جلال الدین محمود بجوق است و مجملی ازین کیفیت

آنکه

آنست که با وشاه قلی بود و تواضع بی تقریب بمردم نمیکرد و بزرگان را بنا بر نظر بر رواج
کار خود داشته همه را جابلوس درگاه خود میخواستند بنا بران اکثر بر کشیدهای این دولت
علیا او را دوست نمیداشتند و با این حالت عیب بزرگی در مزاج که بدترین عیب بزرگان تواند
بود داشت و با مردم نامه مطایبه میکرد و بجز فنهای دور از کار در لباس ظرافت و ظرافت که نام
آن از خوش طبعی نام نهاده اند بسر میبرد و هیچکس نبود که خلشی از خارستان ظرافت او
در پهلو نداشت درین هنگام که غرض بیستصواب محمد قلی خان برلاس با او معروض شد
ارباب غرض فرصت داشته هم خاطر منعم خان از او ساختند و اندیشهٔ انتقام در پیشه او را
تازه ساختند و هم در هندوستان عشق مزید بخود کی خاطر پیر محمد خان شد و او را در گشتن
بجد ساخته آن دو مرتبه و نیک ذاتی کجاست که صلاح دولت صاحب منظور داشته
بندهای کار آمد فی الجمله اغراض نفسانی خود هدف تیر انتقام ساختند و سود و زیان
خود را ملاحظه انداخته در بر آمد کار ارباب استعداد شوند خواجه چون فسخ عزیمت هندوستان
نمودن منعم خان و در مقام کینه کشی در آمدن او شنود در اندیشهٔ دراز فرو رفت در روزی
آمدن هندوستان که خدیو زمان در نقاب بی پروای و پیر محمد خان در نهایت استیلا
هرگاه در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بحجت حرفی نا ملایم که از و سر زده بود
او را فرصت یافته در حمام تنها بدست آورده انواع اهانت رسانیده و مغلوب غضب گشته بود خواست
حضرت جهانبانی نگذاشت اگر حال باینجا رسیده باشد و خدیو زمان در نقاب بی توجهی چگونه
پیش آید و ستم منشهای تیره درون چه سعایت که نمایند و شدت منعم خان که نصب
العین ملحوظ و میگذشت بودن کابل و دیدن او را بخود قرار نمیداد و بی وفائی بدترین
ترین عارها میشمرد و بخاطرش راه نیافت که ازین دولت ابد قرین رو تافته جای
دیگر رود منعم خان جمعی را بطلب او فرستاده بتهدید جان او را آورده مقید ساخت و
بعد از آن باشارت او نشتر جلاد در چشم او زده بود چون تقدیر رفته بود در وقتی که چشم

اخلاص بهین تباه شد و بن از چندگاه که او را کور دانسته دست ازو باز داشته بودند
بنکش رو به بیرکردگی یکی از بنکشیان راه هندوستان پیش گرفت تا به روضنی که باشد
خود را به آستانه دولت رساند و به آوارگی که از دشمنان روی داده بود باری در پای قدم
صاحب بهزم منعم خان آگاه شده چندی از زروان عرصه تفحص او فرستاد و او را با برادر خود
و جلال الدین مسعود به دست آورده گرفتار بند و زندان ساخت و در اندیشه فکر این بود
که چگونه دفع آشوب سنگی جمعی را بر سر آنها فرستاد و خون آن دو دولتخواه را برای غرض خود
خود ریخت و چراغان مبتر فرمانی درست کرده بکشتن او فرستاده بود حضرت شاهنشاهی
که برای عیار ارباب ثروت و چندین مصلحت دیگر در نقاب بی توجهی بوده‌اند از استماع این
قضیه خروشش باطنی فرموده مکافات آن ازاجرها را به مور با یزد هستی بخش جهان آرای تفویض
فرموده بحوصله کرده داشتند بر زبان نیاورده الله تعالی این مظهر بردباری را برای نظام صورت
و معنی دیر داراد توجه حضرت شاهنشاهی بفیل و جنگ انداختن فیلان مست خاطر دوربین پرده گزین
حضرت شاهنشاهی که پیوسته در باب پیشرفت توجهی بوده مهمات مالی و ملکی بعاشقان آن دولت کرده
هر روز پرده تازه بر روی احوال دولت ابد قرین خود انداخته و نیاد دوستان خود
باین طرز هیچ عیار کرفتی در هنگام که در کابل نقاب آرای میفرمودند بسواری شتر و جنگ
آن متوجه بودندی که دران حدود جانداری کلانتر ازو نبود و گاهی برای تشحید خاطر
جهان آرای بسواری اسب و شکار رنگ اشتغال داشتندی در بلاد ولایت ممالک هندوستان
بقدوم میمنت بخش آنحضرت رونق گرفت بفیل بیشتر توجه فرمودند که در صورت
از جانوران هیچ است اگر از روی کلانی بکوه تشبیه کرده باشم کوهی را فربه باشند
شناسای چشم کارها ساخته باشم آن حسن صورت کوه و آن رفتار کجا و اگر سرعت و تندی
او را بابر به شهرت باد نسبت دهم آن خشکی در وقت و برهم زدگی ثابت قدمان عرصه
بزرد چون گفته آید گو در میجا و دریافت و دانست اگر به این سخن کرده ام چنانچه واقع شده باشد

شرح بدمستی و کینه کشی و کارهای منکر فیل اکتابی علیحده باید که مرد دانا بی تکلفات انشا
فراهم آرد و فصاحت و بلاغت تنها در رنگ رغوب که از قرار واقع گفته آید کفایت نمیکند
با خود رهبت روی عمری دراز صحبت با تجربه کاران ادب آموز این هیچ منظر عظیم شکل
بلند دریافت کوه افکن سوارهای فوج برهم زن داشته پذیرای شناخت هیچ این
خلقت غریب عبرت افزای تحیر بخش شده باز و با این همه خود را از شنید جدید آمده برای
العین لطف و قهر او را به چند و کارنامهای او را از راه چشم به دل فرستد شاید که اندکی
از بسیار او را توانند نوشت که حسرتی در دل و از کوتهی بیان نماند مرا که این شرح لطف
بواقعی دست نداده بعبارت آرای نحی را جوادر از کنم و از مقصود که درین شکرفنامه
دارم چون باز مانم چه بهتر که بهمین قدر از عجایب مخلوقات اکتفا نموده
رونق افزای کار خود باشم چون نظر مقدس حضرت شاهنشاهی بر بن صیب بسکر هیچ
هیکل افتاد سزاوار توجه دانسته پرده تازه برای خود سرانجام فرموده و در معنی
ایزد جهان آرا آغاز جمال آرایی این یگانه عتبه کبریای خود فرموده و بنقد از
ترس و بیم ظاهر بینان خلق پرست گردانید تا باین خدیو صورت و معنی کسی نسبت
و بر بینان اندیشه نبوده پا از اندازه خود بیرون ننهند چه ماهران این فن و استادان
این صنعت الحمین زیر دستی را رام خود ساختند نواختند ساقت این پهلوانان الهی
باین دلیری و دلاوری زبون خود ساختند که ازو ملاحظه باید کرد و ارباب معنی
خداپرست را نیز عنفوان دیده وری و دریافت عجایب این برگزیده ایزدی
شد چه این کارهای که در کالبد گفت در نیاید و ترازوی قیاس ظاهر بر سنجد از بخ
اورنگ آرای سلطنت بظهور آمد و آن سواریهای فیلان مست آدم کش فیلبان ربای
بدخوی که آهنین جگران این فن را از تصور آن زهره میگداخته از ذات مقدس سر زده
گرفت در هنگام که فیل بدمست بدخوی فیلبان خود را کشته چندین خون کرده مشوب

گشته باشد این تایید یافتهٔ الهی در حمایت ایزدی در آمد چنانچه در میان چمن و صحن خانه
خرامد پای عظمت آرای بر دندان فیل نهاده خندان خندان سوار گشته او را بجنگ
فیلان مست عربده جوی می آرد و در عین جنگ انداختن فیلان مست فیلبان
فیل دیگر را طاقت طاق شده در نظر می در آید آن شیر الهی از آن فیل بر جسته
بران فیل دیگر سوار میشود این گروه حق پرست را سر بسر روشنی افزای کالبد دیده
این حالات بدست می افتد چه رسیدن نزدیک این عفریت پیکر جز بحمایت
ایزدی میسر نشود و تکلیف سوار شدن بران و باز آنرا به تند خوی داشتن و
با فیل دیگری که مثل او باشد جنگ انداختن از ظهور این عجایب اصحاب ظاهر چون
اهل معنی در مقام حلقه بگوشی در آمدن گرفتند بخاطر کسی نرسیده که فیل را زین
میکشند و آلت و اسبابی چند تعبیه می نمایند تا سواری میشود و ریسمانی در گردن او
حلقه طور که باعث زیب و زینت او باشد می بندند و نزدیک بگردن نشسته پای
بآن ریسمان اعتماد می بخشند مزه چه میگویم سخن همانست که اول گفتم بیان حالات
از مزه نمی آید اگرچه در واقعه نویسی ظاهربین داند که از درازی شاهراه مقصود
یکسو شده به بیراهه میروم اما کارشناس معنی گزین در یابد که یک قدم از راه
بیرون ننهاده از کم فرصتی تاخته میخواستم از جمله حمایات ایزدی که ارباب
صورت و معنی را از خواب غفلت بیدار ساخته شطری را در تعجب و لختی را در حسرت
نایافت ایام گذشته آورده و طبقه را در آفرین گری ذات اقدس خود بوده بهوش افزای
گشت آنست در هنگامی که در دار الملک مسرت پیرای خاطر اقدس بوده فیل سواری
نموده بجنگ انداختن آن اشتغال داشتند روزی بر فیل لکنه نام که مظهر
قهرمان جلالی بود در عین بدمستی و بدخوئی و آدم کشی او بدولت و اقبال
سوار شده بفیلی همتای او جنگ انداختند که کارآگاهان را حیرت افزود

فیل لکنه که آنحضرت برو سوار بودند غالب آمده حریف را شکست داده بهزیمت نهاد
از پی او می دوید تا کهان پای او که ستون عظیم را ماند در کوی تنگ و مغاکی عمیق
فرو رفت و در ان عربده بد مستی که دخان خشم در دماغ او پیچیده بود حملهای
و حرکتهای عنیف بنیاد کرد و درین اثنا پهلوانی که بر کفل فیل سوار بود بوجه قاعده است
که بر دوش این کوه پیکران یکی از شیر دلان کاردان سوار میشود و او را بزبان هندی
بهوی گویند تاب جنبشهای آسمانی او نیاورده بر زمین افتاد و درین وقت که غریو از
کون و مکان بر خاسته بود و دلهای ارباب اخلاص بجز از معرفت ذات مقدس
نیز از جای خود جدا شده پای آسمان فرسای حضرت بر ریسمان گردن فیل که بزبان
هندی کلاوه خوانند محکم شده و آنحضرت بدستی که کمند همت بر فلک می انداخت
و پنجه که تایید الله در اصابع رحمانی بود در ریسمان مضبوط گرفتند و اعتصام بحبل متین
حفظ الهی و عروة وثقی عنایت ازلی واثق داشته توکل و طمانین خاطر بودند
و دران جوش و خروش که زلزله در زمین و غلغله در زمان انداخته بود فیل از کمال
قوت و صلابت پای خود را از ان مغاک میکشید و کوششهای غریب نموده از هر طرف
پهلو بزمین میرسانید از یک طرف غریو عالمیان و از یکجانب کششهای فیل [illegible]
شخص قدسی نژاد آنحضرت در چنین وقتی که خاطر روزگار آشفته است جمعی از فراخ
حوصلهای درست اخلاص نیز بهوش بر جای آمده آنحضرت را از فیل جدا کردند
و دل بر همزده عالم آسوده و جان از جای رفته دوران قرار گرفت نمیدانم که اگر
جمال آرای در صورت قهر با وسطه ارادت این برگزیدهٔ خود بظهور می آرد تا دراز
اندیشهای کوتاه کار را بدیدهٔ حسنین نگاهبانی کوتاه دست سازد یا آن خدیو ظاهر و
باطن و شاه صورت و معنی بتایید غیبی و الهام ربانی دیده و دانسته چنین جلوه
میکند تا کوری ناتوان بینان خلاف آیین و بیزاری مخلصان لا دست گیرد از انجا که گرفت

از کمین بطون بمیامن ظهور شتافته و باندک فرصتی که آنحضرت خود را فراهم آورده
فیل باهتمام خود از مغاک پای خود برآورده و شروع در بدمستی نموده آنحضرت بهمان
کنار دکی چنانی و شگفتگی خاطر باز برهمان فیل سوار دولت شده بمحض لطف حفظ
و حمایت حضرت عزت متوجه مستقر سریر خلافت شدند پیر امحان خانخانان از
شنیدن صورت این حال که جانهای آرمیدهٔ ساکنان عالم قدسی را در کشاکش
بی آرامی اندازد باستلام پایهٔ سریر والا رسیده بشکر سلامتی ذات اقدس
و دفع عین الکمال نثارهای گرامی بر فرق روزگار افشاندند و چهان ملاء اعلی و مجلسیان
انجمن قدس دست دعا برداشته خلود دولت تازه و ظهور تکمیل جهانیان بوسیلهٔ
تربیت این بزرگ آفاق از ایزد بسیار بخش مسئلت نمودند بر مستبصران آگاه
پوشیده نماند اول فیلی که حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بران سوار شده
بخت سعادت داده اند دل سنگار نام داشته که پیر امحان خانخانان آن را با دیگر
فیلان از جمله غنایم ماچواره بدرگاه گیتی پناه حضرت جهانبانی جنت آشیانی ارسال داشته
بود و حضرت جنت آشیانی آن فیل سعادتمند را در لاهور بحضرت شاهنشاهی شفقت
فرموده بودند و چون فیل سواری آنحضرت بآن سرحد نبود که تنها بر فیلان والا
شکوه توانند سوار شد بر آن فیل که کمال اعتدال داشت سوار میشد و فیلی که در جنگ
اول بی دستیاری فیلبان تنها بر آن سوار شده اند فوج بدار نام داشت و آن
فیلی بود که آن را نیز حضرت جهانبانی جنت آشیانی التفات فرموده بودند روزی که
حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ماچواره بسهرند نزول اجلال میفرمودند حضرت
شاهنشاهی بران فیل والا شکوه تا بسهرند سوار بودند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی
بران سوار شده اند دمودر نام داشت که حضرت به پیر امحان بخشیده بودند و چون بندگان
حضرت شاهنشاهی از ساحت دلگشای دهلی بسیر قلعه سلیم گده که بر کنار دریای جون

واقع شده میرفتند آن فیل را در میانهٔ راه در سایهٔ درختی بسته بودند از بس که جوهر
اصالت داشت در عین مستی فیلبان دانه بخته او را بدست گرفته بدهن او می نهاد
بندگان حضرت را خوشخوی آن فیل خوش آمد باو توجه فرمودند و بر باد فیلی
که بهلوی او بسته بودند سوار شده اند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی برو
سوار شده با فیل مست دیگر جنگ انداخته اند جهلیه نام داشته و آن در این ایام
محاصرهٔ مانکوت بوده بعد از آنکه جنگ در میان آن دو عفریت پیکر بامتداد کشیده
منصوبهٔ شطرنج ظهر دور قایم داشته از یکدیگر جدا ساخته اند و در آن هنگام سعادت
انتظام عمر گرامی آنحضرت بچهارده سال رسیده بود و بعد ازین زبردستی آن
حضرت در سواری فیلان مست بجای رسیده که بر فیل بدمست که فیلبانان کار
کرده در سواری آن پشت دست بر زمین عجز می نهادند آن مؤید مظفر بی تحاشی
سوار میشد و بجنگ فیلان مست میگذاشت و بی تکلف از صد مرتبه زیاده بر فیلان
مست فیلبان کش مردم ربای که آشوب شهر و آشوب لشکری بسند باشد سوار شده
جنگ انداخته باشند ایزد تعالی این تایید یافتهٔ ازلی را در قرون و دهور بر اورنگ
کامرانی کام بخش جهانیان داراد و از سوانح دولت افزا آنست که خواجه عبد الله
پسر خواجه محمد زکریا پسر خواجه دوست خاوند که جوهر رشد و رشاد از ناصیهٔ او پیدا
بود و با سایر خواجهای بزرگ بزرگ منش که در قصبهٔ تلونده جایگیر داشتند و میرزا حسن
و قرا بهادر کاشغری بر سر راجه گبور چند که در قلعهٔ [illegible] متحصن شده بود تعیین شدند [illegible]
گروه نیکو خدمت بآیین شایسته رفته از فرط عقیدت و اخلاص اهتمام تمام نمودند
و با عدای دولت قاهره جنگ عظیم کردند و بپای مردی سعادت سرنوشت و همت خداداد
فتح بزرگ روی نمود و غنایم فراوان بدست افتاد و جوهر نیکو خدمتی و حق گذاری بجای
گرفته آمد نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بدار الخلافه آگره و دیگر سوانح اقبال جون

عرصهٔ دلکش کابل دار الملک ملی بیانه نزول اجلال حضرت شاهنشاهی مدت شش ماه مأمن
عدل و رافت بوده مهمات آنحدود بروجهی که ملهم دولت تلقین فرموده انتظام یافته رایات عالم آرا
که پرتویست از شعشعهٔ فروغ مهر عالم افروز و نوریست مقتبس از سرچشمهٔ انوار الهی جهان
اقتضا نمود که رایات عالی نهضت دار الخلافه آگره که از رشک آب و هوای آن بغداد از دجله
و مصر از نیل در عرق خجلت است نهضت فرماید و خاطر دریا نثار به نشستن کشتی و سیر دریای جون
توجه فرموده صاحب اهتمامان مهمات دریا چندین کشتی و زورق را زیب و رونق داده و نشیمنها
چون بجهت تماشاهای فرح افزا بیرون و درون گرفتند روز اشتاد بیست و ششم مهر ماه الهی
موافق روز یکشنبه بیست و ششم ذی حجه آن شهنشاه دریا دل در دریای بی ساحل بکشتی
نشست و مختصر آبی را قدر دریای محیط بخشیده و دیگر امرای عالیقدر و مقربان سریر والا
و سایر بزرگان دولت که سامان سفر دریا کرده بودند بآیینی که کارنامهٔ ادوار اجرام توانند
بود بکشتی نشستند گویا دریا را آیین بسته بودند یا لاله و نسرین از آب سر بر آورده بود
بهزاران عیش و عشرت روی عزیمت بدار الخلافه آگره آورده کشتیها کار دریایی ساختند
و دران راه دلکشا روی انبساط بشکار ماهی و مرغابی داشتند و مجلس عالی که جدا در یا نهضت از
جواهر معانی لبالب بخشش کشتی باده خیز نزول عطا بود تا آنکه هفدهم ابان ماه الهی موافق
هفدهم محرم سال نهصد و نود و شش مهچه رایات صبح تباشیر شاهنشاهی از مطالع آفاق
شهر آگره طلوع نمود و آن مصر جامع دولت و سعادت را مرکز دایرهٔ تخت و سلطنت
نیر بخت ساخت و حضرت شاهنشاهی ارک شهر را که جادل کده استقرار داشته به نزول
خاص پایهٔ آسمانی بخشیدند و بزرگان دولت و سایر ارکان سلطنت را جابجا منازل تقسیم یافت
اقبال دران ساحت راحت منزل گرفت و سعادت دران گل زمین طرح اقامت انداخت
و دراندک فرصتی ببرکات توجه عالی این شهر دولت اساس گلگونه رخسار هفت اقلیم شد شهر
در گرمی و سردی معتدل آب و هوایش با طبیعت سازگار زمینش باشجار و فواکه خراسان و عراق

موافق

موافق دریای جون که آبش در سبکی و گواری کم نظیر است از میانهٔ شهر روان از وجود فیض بخش
ملازمان عتبهٔ اقبال منازل دلکشا و بساتین دلکش ترتیب دادند که بقالب گفت در نیاید و از
کمال نزاهت و جلالت بنازکی دار الخلافه و مرکز السلطنه شد و چون کواکب سعد نظرات سعادت
بطالع مسعود حضرت شاهنشاهی ناظر است و ظهور تاثیرات بموجب مقتضای آن لازم بود آنسه فتوحات
غیبی در پرده کشای مخدرات مقصود بتدریج و ترتیب هرکدام از آنها بهر وقتی که تعلق یافته
لامحاله بمحامد فتح صورت گرفتنی است و بر امید که بوساطت و کدیانی جد و جهد موعود وجود
باسلوب معتبر بحصول پیوستنی و ازین قبیل است سانحهٔ دولت انتما که بعد از آمدن رایات جلال بدار الخلافه
آگره قرب ظهور یافت و فتح قلعهٔ گوالیار با آسانی روی داد و شرح آن به سمع جلال آگهی میرسد از این گذارش
یافته که این قلعه را قیا خان از بهادران آنحضرت در بیست فتح محافظه کرده بود لیکن
آن قلعهٔ متین که در استواری و محکمی کارنامه است از زمان پیش و اثبیت از کار
قدیم که گرفتن آن به نیروی بازوی صورت نه بندد و جز بقوت اقبال روز افزون حضرت
خدیو صاحب اقبال کار بسته آن نگشاید با وجود سعی مبارزان جهانگیر کار از پیش نرفته بود در آن
که دار الخلافه آگره مستقر رایات فتح آیات گشت صیت سطوت و مقصود عل سلطان جمعی کثیر از لشکر
قیا خان تعیین فرمودند بهیل خان که آداب قلعه داری در قلعه نامی به تکلد است جمعی از زاده ها
دولتمندی که با دولت نسبت خیرخواهی داشتند نصایح ارجمند در میان آوردند که هر چند قلعه محکم و اسباب
قلعه داری مهیاست اما تایید الهی و اقبال آسمانی چه کار کرده آید خصوص وقتی که ناپای نمانده
باشد که بپشت گرمی آن کاری توان کرد و دست و پایی توان زد چون سخن بغایت درست
بود و پایه راستی بلند داشت نصیحت پذیر گشت و در بهمن ماه الهی موافق ربیع الآخر
حاجی محمد خان سیستانی بموجب التماس قلعه نشینان رفته خاطر تفرقه یافته او را استمالت
بملازمت حضرت شاهنشاهی آورد و آن سعادت منش کلید قلعه را با دولتیان دولت
سپردن مفتاح ابواب مقاصد خود دانست و آن حصن حصین به تصرف مجاهدان اقبال در آمد

آن حضرت او را بنعقدات گرامی امتیاز بخشیده بانعام و خلعت
و جای گیر سر افراز گردانیدند و الحق با یفای وعدهٔ
الطاف چندین کار بزرگ را سامان پدید آمد و براستی و درستی آن پیمان
بزرگی عموم خلایق را عقیدهٔ دیگر پیدا شد و سرگردانان بادیهٔ حیرت را
اعتقادی تازه بهم رسید و بر همگنان متیقن شد که هرچه درین درگاه عالم
پناه قرار یابد بی شایبه فتور و غایله تغیر سمت ظهور خواهد یافت و هیچ
تنگ حوصله کوته اندیشی را راه بدکرداری نخواهد بود و
وحشیان بیابان ناجنسیت را پشت قوی شده را بهر
ترهت پرای موانست گردد که درگاه هیت جنس و غیر
جنس را دربر کشیدن و برگزیدن منظور نسبدارند هرکه
به پیمان درست با دل اخلاص گزین و خاطر نمک شناس
و باطنی معامله دان قدر تربیت داند از گذارش
قهرمان سیاست نجات یافته بنوازش خسروانی
امتیاز می یابد و از نایرهٔ اقبال روز افزون که
درین سال فتنه خنده مال سانح شد کارزار نمودن کمال
خان گکر و ظفر یافتن اوست در شرح این داستان
بهجت مشحون آنکه درین هنگام که دار الخلافه آگره مخیم شاه ادرنگ
سلطنت شد بمسامع علیه رسید که جمعی از افغانان که آنرا میانه گویند در حدود
سرونج که در صوبه مالوه داخل است سر بغبار فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش دارند
آنحضرت کمال خان گکر را که از ارجات ومحجات از ساعی احوال او پیدا بود و لیاقت این خدمت داشت
فرستاده عیار سعادت او را گرفتند او بجمعیتی لایق رفته نبرد فرآزها و مظفر و منصور باستلام

عتبه علیه مشرف شده باصناف عاطفت خسروانی خلعت
امتیاز یافت و قصبهٔ کروه و فتحپور هنسوه و بعضی محال دیگر
بجاگیر او مکرمت شد و از سوانح انست که ادهم خان و جمعی را بر سر بنگانه
فرستادند و شرح این اجمال آنست که بنگانه که در نزدیکی دار الخلافه
آگره از و مستحکم تر جایی نیست و زمینداران آنجا از طایفه بهدوریه
غیر آن به بسیاری و مردانگی امتیاز دارند و همواره با سلاطین سرکشی
کردندی بیرامخان چون همیشه از ادهم خان متوهم بود اندیشید که آن
محال بجاگیر او مقرر شود تا باین وسیله از درخانه دور گردد و هم متمردان
آن نواحی سزا یابند و پیک خیال دو کار شگرف بتقدیم آید بنا برین
اندیشه آنرا بجاگیر او مقرر داشته رخصت دادند و بهادر خان و خانجهان
و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و صادق خان و اسمعیل قلیخان
و خرم خان و امیر خان و جمعی از بهادران را درین لشکر نوشتند و بجای آن
آن ملک بعمل در آمد و ارباب تمرد سزای لایق یافتند و از وقایع آنکه
شاه محمد قلاتی که حکومت قندهار از جانب بیرامخان باو مفوض بود
امداد بسعادت استانبوس سربلندی یافت که چون بهادر خان برادر
خان زمان را شاه محمد قلاتی بهمان بستن بوالی ایران و لشکر آوردن متکفل
ساخت بر سمان خود نه ایستاد بنا بران حاکم ایران برادرزاده خود را
سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا و حسین بیگ ایچک اغلی استجلو لله
و ولی خلیفه شاملو را بگرفتن قندهار تعیین کرد شاه محمد بشت گرمی اقبال
شاهنشاهی در لوازم قلعه داری اهتمام نمود و محاصره قلعه بامتداد کشید تا آنکه
شبی از دروازه توجندی از مبارزان رستم آیین برامده بر مورچل ولی

از اسباب ظهور جمال ساخته روز بروز عظمت آن خدیو زمان روی در افزایش داشت و همواره شکوه و سطوت پادشاهی بیدورباش صوری پرده کشا بود و شرح خصوصیات و جزئیات این امور را دفاتر و اسفار متکفل نتواند شد و ذره خاک نشین ابوالفضل که براه استعجال افتاده مجملات وقایع این خدیو زمانه را قطعه قطعه و رقعه رقعه از کارآگهان برسیده فراهم می آرد شطری از تعجب سخن طرازان کاردان این دولت ابد قرین فرو میرود که اگر خداوند جهان در نقاب بوده برای تعلیم جمهور انام شرح جلایل احوال و غرایب سوانح خود نمی نویسانید این کاردان قدرشناس را چه غفلت روی داده بود که سوانح قدسیه این دولت خداداد را باهتمامی لائق فراهم نیاورده اند و مع هذا من شوریده خاطر را که سروبرگ نشاء ظاهر نداریم مامور انواع احکام پادشاهی بوده خدمت گذاری را بموضع منتی عبادت شایسته خود دانسته در مهمات مختلف الاوضاع بسر میبرم کجا فرصت و کو وقت که بتفصیل آن پردازم آری اگر ایزد عمری در ملازمت آنحضرت کرامت فرماید شرح بدایع احوال گرامی پادشاه صورت و معنی خود را بتفصیل ادا کرده درین لباس پرستار ایزد خود باشم و بالجمله با آنکه فرمان روای زمان در نقاب بی توجهی بسر میبرد روز بروز از اقطار عالم اهل فطرت و ارباب استعداد از مبارزان اخلاص گزین و بهادران عقیدت کیش و دانایان والا دانش و سایر صنعت گران هنرآفرین گروه گروه آمده بمقاصد خود میرسیدند و درگاه پادشاهی ظل درگاه الهی شده هر طایفه بیش از آرزوی خود کامیاب صورت و معنی گشته ضمیمه لشکر اقبال میشدند و باغستان دلهای جهانیان رنگارنگ شگفته خرمی و شادمانی گشته در افزایش بود

آغاز سال چهارم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور اول

شکر فیاض بی همال و مفضل بی اهمال که سال سیوم از تاریخ الهی بفرخی و خجستگی سپری شد و نوبت بآغاز سال چهارم رسید روز یکشنبه دوم جمادی الآخر نهصد و شصت و شش نور اکبر و نیر اعظم به بیت الشرف پرتو سعادت انداخت عالم صورت را چون ملک معنی نضارت بخشید ابواب نشاط بر روی اهل روزگار گشاده شد اسباب انبساط در چشم جهانیان جلوه داده آمد کوکبه سلطان بهار جهانتاب و عالم گیر شد موکب خسرو گل گوش زمین و زمان باز کرد فیض نوروزی روح نباتی بخشید و قوالب خاکیان در دمید فصل ربیع روایح و فوایح مغز پرور با فلاکیان تحفه فرستاد نسیم بهاری نونهالان چمن را جلوه کبک و خرام تذرو آموخت هوای عالم افسردگان خاک را سماع آتش و اهتزاز آب بخشید نطع بسیط غبرا بفرش اطلس و اکسون بی تار و پود سبزه و گل بدل شد گلوی مرغان چمن برق آتش نفس خورده گرفت منقار عنادل گوشمال موسیقار داد لاله بر منقار طوطی و سبزه بر دم طاوس خنده ریخت بنفشه سرمه بینش در چشم نظارگیان کشید نرگس در تماشای قدرت دیده باز ماند شگوفه و سنبل پرده کشای اسرار سفیدی و سیاهی شدند و شقایق و ریاحین نکته گذار حقایق گونی و الوان گشتند

بلاله ز فردوس جام آمده ∴ ز رضوان بگلشن سلام آمده ∴
شده جلوه گر نازنینان باغ ∴ برخ لاله بسته هر یکی چون چراغ ∴
شده مشکبو غنچه در زیر پوست ∴ چو تعویذ مشکین بیازوی دوست ∴
برون کرده سوسن زبانی خموش ∴ همی کرد هردم تقاضای نوش ∴
هوا بر سر سبزه میریخت سیم ∴ فراخه همی کرد بر گل نسیم ∴
بهر چشمه منقار بط آبگیر ∴ چو مقراض زرین بقطع حریر ∴
بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته ∴ بهر نغمه گلبن سر انداخته ∴
غزلخوانی بلبل صبح خیز ∴ تمنای میخوارگان کرده تیز

شهنشه در آرایش روزگار ٭ فزوده بهار دگر بر بهار ٭ درین سال خجسته حال که
عنفوان صحیفهٔ اقبال است همت جهانگشای اقتضای آن فرمود که لشکری
شایسته به بلاد شرقیه تعیین فرموده لکنو و محال متعلقهٔ علیقلیخان را از و
گرفته او را از غفلت آگاه ساخته شود اگر بروش سعادت پیشهای اخلاص
مند سلوک پیش گیرد و محل عقیدت بمقصد روانه سازد و آن ساربان سر را
که سرمایه نخوت و غفلت اوست بدرگاه فرستد یا از نشئه خود آواره سازد
و مطاوعت و متابعت صاحب عالم و عالمیان را سرمایه دولت خود کرده اند
بهانه مشمول عواطف شاهنشاهی شود و بجنود اقبال این دودمان عالی
جونپور و آنحدود رفته تادیب افغانان که بنوز باد مخالفت در دماغ فاسد خود
دارند نماید و برای خود جا پیدا کند درین صورت هم خدمات شایستهٔ سابق او
منظور شود و هم دیوانه خیرهای او را درین مرتبه هم گذرانده مدد و کومک
داده شود و حکم عالی نفاذ یافت که افواج قاهره بر جاگیرهای خود متصرف شده
سرانجام و سامان خود نمایند و هم مدد و معاون علی قلی خان باشند و اگر
آن بدمست شوریده بخت قدر این عنایت نداند سزا دادن و دفع او نموده
سرمایهٔ اسباب نظام جهان و پیرایه عبادت جهان آفرین دانسته شود
بنا برین اندیشه قیا خان کنگ و سلطان حسین خان جلایر و محمد خان جلایر
و شاهم خان جلایر و حاجی محمد خان سیستانی و جلمه خان و کمال خان گکر و
جمعی کثیر از بهادران اخلاص اندیش را رخصت فرمودند و فرمان مطاع صادر
شد که لکهنو و سایر محال را بملازمان عتبه اقبال سپرده متوجه پیش شود
و عبد الله خان اوزبک که سرکار کالپی باو مقرر بود بمنشور عاطفت سر
افراز گشت که در امر مذکور شریک بوده لوازم دولتخواهی بتقدیم رساند

چون

چون بهره بی ارزی علیقلی خان یکبارگی دریده نشده بود و روزی چند دیگر بایستی
که پرده از کار او برداشته شود سخن شنیده لکنو و آنحدود را بجلایران و سایر
لشکر فیروزی اثر سپرده خود که همت بتسخیر جونپور و ولایت پیش بست و ابراهیم
که ایلای از ورفته درین هنگام که مبارزخان فرو رفت و همونا بود شد او حرکت
المذبوحی نموده در جونپور می بود مشار الیه بی جنگ از و جونپور گرفت و ملک
وسیع بیامن شاهنشاهی بدست او در آمد و او را در آنحدود مبارزات و محاربات
روی داد و کارها که بصورت شایستگی از و بظهور آمد اگر شاهم را از پیش خود
رانده اگر این کار از صمیم خاطرش می بود بایستی بدرگاه معلی فرستاد باری بهر گونه
بود آن سرمایه فساد را از خود جدا ساخت و اظهار دولتخواهی نموده عرایض و
پیشکشها فرستاد و از سوانح هدایت انتما که راه نمای سرگردانان بادیه انکار
تواند بود و درین حال بظهور آمد کشته شدن ساربان بسر مذکور است چون
ایزد جهان آفرین متکفل نظام سلطنت این خدیو آفاقست هر چند که مسند
آرای خلافت خود در پرده بی توجهی بسر می برد کارفرمایان ابداع در کار خود
بوده مخالفان دولت ابد قرین را یکیک بمغاک هلاک برده هر کسی را برنگی
خاص سزا میدهند و اولیای دولت را قوت و اقبال می بخشند و این گروه
عالی شکوه را از اسباب آن بیکر دانند چنانچه از فتح هیمو و تسخیر قلعه
مانکوت و غیر آن معلوم می شود و گاه اعدا را خجلت زده بصحرای آوارگی
میرسانند چنانچه از غائب گشتن میرزا سلیمان معلوم میشود و گاه در چها
تیره رای مخالفت و منازعت می اندازند تا یکدیگر را قصد کرده بفنا خانه
ادبار میرسانند چنانچه قضیه این ساربان بسر است و تفصیل فرو رفتن
او بمغاک نیستی که مبین منصوبه بساط اقبال تواند بود آنست که چون علیقلیخان

صورت اطاعتی نموده بتلبیس او را از پیش روزی چند دور داشت آن سفله
تهی میان پریشان مغز پیوسته در آن نواحی بدمستی گذرانیدی تا آنکه روزی
بقصبه سرهر پور رفت که در جاگیر عبد الرحمن بیک دولدی بود که در سلک
مقربان حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشت و این ساربان بیسر
از آغاز بدمستی با عبد الرحمن مذکور علاقهٔ معشوقی داشت و بروشی که خبائث
ماوراء النهر نه سوزی و نه گدازی و نه مهری و نه محبتی راه بجایی و بی آزرمی سپرده
با هم نرد دوستی باختی باین نسبت بخانهٔ او آمد و یاد آرام جان کرد و خواست
که آرام جانرا باز گردانیده بگیرد و قصهٔ آرام جان آنست که او از لولیان بود
و علیقلیخان بشوقی تمام که سرچشمه اش طغیان شهوت است آن کوچه گردرا
که هم آغوش هزار کس بود دل هرزه گرد بی معنی را باو پیوسته عقد بست
و در سلک زنان خود انتظام داد و از بی باکی و بی آزرمی در مجلس خاص خود
که با شاهم بیک داشتی در بزم شراب آن زنکه را نیز حاضر ساختی تا گوینده
و سرمایهٔ فساد و افساد گشتی تا آنکه رفته رفته شاهم بیک را باو تعلق
خاطری حاشا رابطهٔ نفسانی شهوانی بهم رسید و چون علیقلیخان مغلوب
هوا و هوس بود نوکرانه باو سلوک کردی تا آنکه ولایت وسیع خودرا
سه حصه بخش کرده یک حصه در بایست خود صرف کردی و دو حصه آن
روستا پسر واگذاشته خدمت نمودی شبی آن سفله بدمست خواهش
خودرا درمیان آورد علیقلیخان بی حمیت آن زن نکاحی خودرا باو بخشید و
شاهم بیک مدتی شهوت رانی نموده دل سرگشته از روی مستی و بیخودی
این فاحشهٔ طبع بی آزرم را بزنی برداشته بود برنهجی که خود گرفته بود
بعبد الرحمن بیک بخشید و او آن زن خود ساخته در پردهٔ ستر و احتجاب

میداشت

میداشت در منولا که شاهم بیک میهمان او شد در عین مستی و بیهوشی یاد
آرام جان نموده اظهار بی آرامی نمود قیاس حال عبد الرحمن بیک را بر حال
علیقلیخان نموده توقع آن داشت که آرام جانرا باو باز دهد عبد الرحمن بیک
بواسطهٔ حمیتی که داشت از قبول این معنی سر باز زده در مقام یکجهتی استا
آمد شاهم بیک که باده بزرگی او را آشفته دماغ داشت و بتحکم و سرکشی
معتاد بود در غضب آمد و حقوق آشنائی و دوستی یکبارگی فراموش
کرد رابطه که بنای آن بر هوا و هوس باشد همین قدر ثبات دارد القصه
شاهم بیک در شورش در آمده عبد الرحمن بیک را بربست و لولیرا
از خانهٔ او بر آورده در باغی که نزدیک بخانهٔ او بود برده مجلس شراب
و نغمه گرم کرد درین اثنا مؤید بیک برادر عبد الرحمن بیک ازین سر
گذشت آگاهی یافت مسلح شده بر در باغی که آن سفلهٔ بدمست بود با
مردم او در مقام مدافعه شدند و باهم جنگ در پیوست ناگاه در آن زد
و گیر رو و بدل تیری بآن سفله خون گرفته رسید و مرغ روحش از
قفص تنگ جسمانی خلاص شد عبد الرحمن بیک از بند نجات یافته
رو بگریز نهاد و باستعجال تمام خودرا بدرگاه گیتی پناه رسانید و این کار
شایسته را که کیف ما اتفق از و بظهور آمد بعنوان خدمتی لائق بفروخت
داد و بهمین قدر که او سبب اینمعنی شده است نوازش یافته میان
امثال و اقران ممتاز گشت و علیقلیخان از شنیدن این واقعه گریبان
شکیبائی چاک زده خاک حسرت بر فرق سوگواری ریخت و بی
اختیار تعاقب عبد الرحمن بیک نموده تا کنار دریای گنگ آمد
چون ظاهر شد که او تیز تر گذشته است ناامید برگشت و لاشهٔ

ان سازبان پسر را بجونپور برده در کناره کلاکسول آب دفن کرد و بر سر
مزار او عمارت عالی اساس نهاد و بی سعی فرمان پذیران اخلاص منش
فتنه چنین فرو نشست آری هر که با بزرگ کرده الهی و اینچنین فرمان
روای که عالمیان جهان صورت و معنی در فرمان پذیری او تکاپوی دارند
آهنگ سرکشی نماید و دم مخالفت زند بدست خود دشنه هلاک بر سینه
خود زده باشد و بهمان کردار ناهنجار او برای دفع او کافیست تا وقوع این
سرمایه مزید آگاهی بخت بیداران سعادت جوی شود چنانچه از احوال
سعادت اشتمال این خدیو جهان بظهور پیوسته باید و در جای خود اندکی
از بسیار گفته می آید و از سوانح بهجت انتما که درین سال سمت ظهور
یافت کدخدا ساختن ادهم خان بود و شرح آن بر سبیل اجمال آنست
که عاطفت شاهنشاهی که شامل حال عفت قباب ماهم انگه و فرزندان او
بود متوجه کدخدائی ادهم خان که پسر خورد ماهم انگه است شد و بتفحص
و تامل دختر باقیخان بقلانی که از قدیم پروانچی میرزا هندال بود نامزد
او ساختند و در اندک فرصتی لوازم این جشن را در خور عاطفت خود
بظهور آورده پایه خجسته این انعقاد والا دست بهم داد و بهمت عالیه
شاهنشاهی که در اظهار مکرمت و ابرار مرحمت تقریب طلبست
اینچنین جشن دلکش را واسطه نثار مکارم گردانیدند **مقید ساختن
پیرا فغان ناصرالملک پیر محمد خان را** چون سرای دنیا عبرت بخش دیده دران
دوربین است هرچه بظهور آید هزاران حکمت و معدلت دران و
ودیعت نهاده دست قدرت دیده باید که بیند و در دار العدالت
داور حقیقی در چارسوی پرشور و شر هیچ دولتی سپری نمیشود و هیچ کس

را از آسمان عزت بزمین مذلت نمی آرند مادام که او خوی نیک خود را
گذاشته سالک راه انحراف نمیگردد و لهذا درین هنگام که بیرم خان را
پیمانه دولت نزدیک پر شدن رسیده بود فتوری در خوی او رفت تا آنکه
بوسیله فتنه اندوزان ناتوان بین و حسد پیشهای بی سعادت که در معنی
با قضا در شک و با خدا در جنگ اند و از کوته خردی بشادی دیگران اندوهگین
میشوند و بغمگینی و اندوه مردم دیگر شادمانی میکنند خاطر بیرامخان از ملا
پیر محمد متنفر شد او از فرط عقیدت و اخلاص در مراسم دولتخواهی و کاردانی
بوده سرانجام مهمات مالی و ملکی نمودی و اعتضاد بر درستی و دوستی خود
داشتی چون پیشانی دلی و بی گره ابروی عنصری خدمت گذاردی و چون
ناگزیر اینچنین کسی پیوسته مرجع خواص و عوام و محل ازدحام طوایف
عالمیان می باشد و از بیغش دل بیچو صلیهای حسد آلوده خون میکرد و از
تیره رائی مصدر افترا و بهتان گشته کارشکنی مینمایند و خاطر بزرگان بجهة
بخاطر افزونی مشغله و عدم فرصت تشخیص یکجهت و کوته طبیعتان برهم
میخورد پیر محمد خان نیز ملاذ و معاذ جانیان شد و حسد پیشهها را خون در
جوش آمده در سخن سازی و فتنه اندوزی کمر اهتمام بستند و بیرامخان
که روز انحطاط او نزدیک بود سررشته تدبیر که میر سامان آدمی همان
تواند بود از دست داده خود را بر دست اهل حسد سپرده از کارهای بلند
عالی همتانه او در توهم شد و بی امری که مستوجب عزل باشد باغوای
حسد پیشهای ناتوان بین و بحرف و حکایت نادرستان غرض گوی مخلص
اعتبار داده خود را از پا انداخت و تقریب اقدام بر این امر مجدد آنکه دران
هنگام ناصرالملک روزی چند بیمار شد و خان خانان از بیغشی متغیر شد

وملا پیر محمد ازین واقعه واقف شده از خانه بیرون امد و بهزاران تواضع
و خجالت در مقام عذرخواهی ایستاد با وجود ان خانخانان زبان بکشوده
جبین درابرو بیرون امد و در فکر ناصر الملک شد و غرض کویان تا توان بین
واقعه طلب فرصت یافته سخنان گفتند و عمده ازانها شیخ گدائی بود و بعد
از دو سه روز خواجه امین الدین محمود و میر عبد الله بخشی و خواجه محمد حسین
بخشی را با جندی از ملازمان نزد ناصر الملک فرستاد پیغام داد که تو کسوت
طالب علمی و فقر داشتی که در قندهار رسیدی و جون در اداب اخلاص خود را
صادق ظاهر میساختی و همواره خدمات پسندیده بظهور می اوردی ترا
بمراتب و مناصب بزرگ سربلند گردانیده از پایه ملائی بمعارج سپه
ارای اوردیم و جون تنگ حوصله بودی از تنک شرابی بیک جام از
دست رفتی و ملاحظه داریم که از تو مفاسد عظیمه سر زند که علاج ان بدشواری
توان نمود بهتر انست که جندگاه پای درگلیم نامرادی کشیده در گوشه نشینی
و علم و نقاره و دیگر اسباب جاه و جلال و مواد تکبر و ترفع خود را بسپاری
باصلاح مزاج خود که هم صلاح دولتست و هم مصلحت روزگار بردازی تا بعد
ازین بر هرجه رای مصلحت اقتضای ما در باره تو قرار یابد بران عمل نموده شود
پیر محمد خان بمجرد شنیدن این بشارت جون ازاده مرد بود بکشاده پیشانی
اسباب امارت سپرد و بشگفتگی خاطر بخواختیار نمود و بعد از جند روزی
بسعی بداندیشان رای بیرامخان بران قرار گرفت که او را مقید ساخته
بقلعه فرستد و برین اندیشه جمعی را همراه ساخته ملا را بقلعه بیانه فرستاد
وازانجا که بوسیله مردم متوسط الاحوال در شرارت و خیریت رخصت
سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرات شد و جون مشار الیه برادهن بور آمد

فتح خان

فتح خان بلوچ او را جندگاه نگاه میدارد و در احترام او میکوشد درین اثنا
نوشته مرزا شرف الدین حسین و ادهم خان میرسد که هرجا که رسیده باشند
توقف نمایند و انتظار سانحه غیبی برند مشار الیه ازانجا معاودت نموده بنواحی
رنتنبور بدره جهاین امد اقامت گزید و ان تنگی را مضبوط ساخت جوانیمعنی
معلوم بیرامخان شد شاه قلیخان محرم و خرم خان و جمعی را فرستاد که او را دستگیر
گردانند جون ان فوج نزدیک رسید درمیان بهادران طرفین بقدر جنگی در پیوست
و جون شب درامد مولانا پیر محمد خان با معدودی بدر رفت و اسباب و اشیا
بدست این فرستادها درامد القصه بیرامخان بواسطه بی پروای خود باغوای حسد
پیشهار کوته اندیشه اینجنین مخلص کاروانی را از میان برکنار ساخت و بدست
خود تیشه بر پای اقبال خود زد و حضرت شاهنشاهی جون کار و بار و دار و گیر کارخانه
سلطنت به بیرامخان سپرده و در خلوت سرای خاطر مقدس عیار جهانیان میگرفتند
این که مبنی بر اغراض فاسده بود ناپسندیده مکافات ان را بایزد کارساز گذاشتند
و با فزونی خرد و فراوانی حوصله هیچ ظاهر نفرموده نظارگی تماشاگاه عالم بودند بعد
از پیر محمد خان وکالت بیرامخان بحاجی محمد خان سیستانی که از نوکران قدیم او بود
تفویض یافت اگرجه این اسم برو اطلاق شد اما شیخ گدائی که بصدارت امتیاز داشت
وکیل معنوی بود جمیع مهمات مالی و ملکی را بیرامخان بی استصواب او نمیکرد او هم
از باده مرد افکن دنیا از جای رفته با حوال مساکین و ضعفا نمی پرداخت و تکبر که
بنیاد افکن قدیم دولتیانست تا بنو دولتیان جه رسد پیش گرفته اسباب نکال
خود و مربی خود سرانجام مینمود باندک فرصتی اثار آن بظهور رسید جنانچه نگاشته
قلم وقایع رقم خواهد شد و از سوانح فرستادن حسینقلیخان است بتسخیر قلعه
رنتنبور که از قلعهای نامی ممالک هندوستان در رفعت و رصانت ممتاز است
و در ایام تغلب و استیلای افغانان سلیم خان این قلعه را بحکومت جهجهار خان نام

غلامی اختصاص داده بود چون کوس اقبال شاهنشاهی بجهانگیری بلند اوازه شد
این غلام سیه بخت بیدولت نگاه داشت قلعه را از اندازه قوت خود دور دیده
باین اندیشه نادرست که بدست اولیاء دولت قاهره نیفتد بدست رای سورجن که از
ملازمان رانا او دیسنگ بود و در انواحی تمکن و توطن داشت فروخت و سورجن
دران قلعه خانها اساس نهاده پای ثبات محکم کرد و مواضع و قریات اطراف را
بتسلط و تحکم از مردم گرفت درینولا خاطر اقدس بتسخیر آن توجه فرموده و جمعی را
با دیگر سرداران و بهادران جنگجوی فرستادند این لشکر اقبال رفته که همت بتسخیر آن
بست و بایین شایسته محاصره کرد همواره آتش پیکار در ارتفاع بود و زهره مخالفان از
بیم سطوت اقبال آب میشد چون ایزد تعالی فتح این قلعه بیامن توجه اقدس شاهنشاهی
بوقت دیگر بازبسته بود در قرب این حال تفرقه بیر امخان بظهور امد و کار آگاهان
دولت مهمات ضروری از ان بهتر دانسته بان پرداختند و از سوانح انست که شهریار
بر ده ارای بسر گوالیار تشریف برد ازانجا که همت والاء حضرت شاهنشاهی مجبول بر صید
ممالک و شکار قلوبست درخلال این احوال پیوسته خاطر مسرت پیرای بشکار
جیته میل فرمودی و انرا نقاب جمال جهان ارای خود گردانیدی درین ایام عنان
عزیمت جنوب رویه بقصد شکار معطوف داشته عرصه گوالیار را از قدوم موکب
خاص سعادت اجلال دادند در اثنای شکار بعضی اهو بانان و مقربان بساط
بعرض رسانیدند که همراه شیخ محمد که از شیخان مشهور هند بود از بگرات کاوان
بدل که لایق کارگاه شکار پادشاهی باشد آورده اند بنابران حکم مقدس بنفاذ پیوست
که سوداگر انرا بجای دلخواه داده کاوان مذکور را باید گرفت درین اثنا معروض
بساط عشرت گشت که شیخ محمد و خویشان او بهتر ازین کاوان دارند اگر در وقت
مراجعت از منزل او عبور فرمایند هر آینه شیخ برای افتخار روزگار خود گاوانرا
پیشکش خواهد کرد بنابران بظاهر باید بشیر این حیوان و بباطن صید گرفتن

جوهر

جوهر انسانیت شیخ بصوب منزل او عبور فرمودند شیخ گرد مواکب عالی را سرمه
دیده افتخار خود ساختند قدم اقدس را عز رافت بیر امخان دانست و جمیع گاوانرا که
بمردم شیخ منسوب بود با سایر تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد و اقسام
حلویات و عطریات حاضر ساخت و در اخر مجلس از حضرت شاهنشاهی در خواست
که حضرت دست ارادت بکسی داده اند یا نه حضرت که دست و ثوق بید اقتدار
داده گنجور گنجینه اسرار صوری و معنوی بوده و در اخفای حالات و واردات
خود بوشیده دست همت را از تهی دستان باز داشته تماشای نیرنگ امیزی عالم بودند
برسم ظاهر در جواب فرمودند که نه شیخ دست خود را دراز کرده دست مقدس
آن حیا پرورد الهی بود گرفت و گفت ما دست شما را گرفته ایم حضرت شاهنشاهی
از فرط مروت و حیا چیزی به بهار آن نداده تبسم کنان برخاستند بندگان حضرت
شاهنشاهی مکرر در محافل عالیه میفرمودند که همان شب بمخیم اقبال امده بزم جام و
باده ترتیب داده سرگرم نشاء بودیم و بر طریق گرفتن گاوان و طرز دراز دستی
شیخ خنده ها داشتیم بزیر دلق ملمع کنند ها دارند درازدستی این کوته
استینها بین سبحان الله این مرد پیاده و خود ارای در ان بادیه و قدردانی
و مروت و مردمی حضرت شاهنشاهی درین مرتبه که با وجود انکه مکرر از عوام
الناس مسامع علیه رسید که آن شیخ در هنگامه عوام از عمل ناشایسته خود بشیمان
نشده بی روشی مباهات میکند گوش نفرموده در تدارک ان توجه نفرموده اند و
این شیخ برادر خورد شیخ بهلول است که سابقا ~~مذکور شده~~ که میرزا هندال او را
بقتل رسانید و این دو برادر اگرچه از فضائل و کمالات علمی عاری بودند اما
بعضی اوقات در زوایای جبال نشسته بدعوات اسماء اشتغال مینمودند و ازو
دست آویز جاه و اعتبار خود ساختند و بصحبت سلاطین و امرا و خوانین زود فریب

مذکور شد

رسیده متاع ولایت میفروختند وبلطایف الحیل مواضع وقریات میگرفتند
وبرادر کلانش که ملازم رکاب نصرت قباب حضرت جهانبانی جنت آشیانی
می بود چون آنحضرت را توجه ضمیر بدعوات بود شیخ را بادعا و ادعیه عزت
میداشتند وشیخ نیز در خلوات خود با ساده لوحی چند نسبت بحضرت جهان
بانی گاه واسطه عقیدت وگاه رابطه ارادت انتساب داده تفاخر نمودی
ودر هنگام فتنه شیرخان چون برادر کلان او در دولتخواهی حضرت
جهانبانی عمر خود را سپری کرده بود واهل روزگار این خاندانرا از منسوبان این
دولت ابد قرین میدانستند شیخ محمد از توهم آسیب افغانان بگجرات رفته
وچون سواد اعظم هندوستان از شعشعه اقبال شاهنشاهی روشنائی
گرفته دایره امن وامان گشت شیخ با اولاد واحفاد خود در دارالخلافت آگره بمجلس
اقدس مشرف شد واعزاز ورعایت یافت شیخ گدائی که با او عداوت
قدیمی داشت بتازگی کمر دشمنی بربست ورساله او راکه در گجرات
نوشته بود وبرای خود معراج نسبت داده بدعویهای غریب جذب خاطر
ساده لوحان طلب را سرانجام میداد بخانخانان رسانیده خاطر او را ازو متنفر
گردانیده واو بوسیله بعضی مردم از آسیب خانخانان نجات یافته به
گوالیار منزوی شد تا آنکه در سیوم اردی بهشت ماه جلالی سال هشتم موافق
دوشنبه هفدهم ماه رمضان نهصد وهفتاد مسافر ملک نیستی شد واز
قضایائی که درین سال بظهور آمد فرستادن بهادرخان است برادر علی قلی خان
باعساکر فراوان بتسخیر مالوه پوشیده نماند که مالوه ولایتی است خوش
هوا بسیار چشمه وپر حاصل بحکومت شجاعت خان که بزبان عوام اهل
هند بسجاولخان مشهور است استحکام داشت وبعد ازو پسر او باز

بهادران.

بهادران ملک را متصرف بود در ایام تسلط سلیمان نوبتی سجاولخان پسر
خانه سلیم خان رفت بعد از چند ماه توهمی بخاطر خود راه داده ولی وداع
خود نا کرده بمالوه رسید وسلیم خان با لشکر گران آنجا رفت که سجاولخانرا بدست
آورد او پناه براجه دونگرپور برد وسلیم خان از مالوه کسان باستمالت او
فرستاده بعهد وپیمان پیش خود آورد وتمام سرکار مالوه را بمردم اعتقادی خود
سپرده جاگیر کرد سجاولخانرا همراه آورده چند پرگنه ازینولایت باو داده
بود بعد از آنکه نوبت بمحمد خان عدلی رسید او بتازگی حکومت مالوه بسجاولخان
داد وتا آخر عمر خود حاکم مالوه بود وبعد ازو پسرش باز بهادر بجای پدر
حاکم شد درینولا که خاطر جهانگشا در فراهم آوردن پراگنده کیهان روزگار بود
بانتظام ممالک مالوه پرداخت ودر باطن مقدس قرار گرفت که باز بهادر گر
سعادت داشته باشد احراز دولت آستانبوسی که اکسیر حصول مقاصد
است خواهد نمود والا استخلاص چنین ملکی از دست هوس پرستان بیدادگر
لازم دین سروریست باین اندیشه جهان آرائی بهادرخانرا با جمعی از سروران
ملک کشائی فرستادند که امنیت سعادت بپیوندند از قوت بفعل آید وغمخواری
وغم گساری زیردستان ستم دیده که بر ذمت همت سلطنت واجبست بتقدیم
رسد بهادرخان روی تسخیر بان ولایت نهاد وچون قصبه سپری مورد لشکر
فیروزی گشت برهم خوردگی کار بیرامخان که بتفصیل رقم پذیر خواهد شد روی
خواهد داد واو بجهت مصالح احوال خود کسان فرستاده بهادرخان وآن لشکر را
بازگردانید وتسخیر این ولایت نیز بوقت دیگر افتاد چنانچه درمحل قدم رقم
پذیر گردد **آغاز سال پنجم است از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد**
از دور اول باز بهار جهانگشا با هزاران جهان آرای آمد وسال پنجم الهی از جلوس

سعادت پیوند شاهنشاهی که سال امردادات بمجد و جلال اغاز شد و افتاب
عالمتاب در شب دوشنبه عرفی بعد از چهار ساعت و نه دقیقه سیزدهم جمادی
الاخر نهصد و شصت و هفت پرتو محاذات به برج حمل انداخته برای راتبه
خواران سماط عنصری صلا روز نوروزی نوردا و کلهار اقبال تازه بتازه شگفتن
گرفت و از هر برگی منشور دولت تازه بچشم نظارگیان حدائق سلطنت درامد
نورسان سرابستان جوانی را روز بازار افزایش پیدا شد و سودای خزاجان
وادی جنون را جوهر دماغ روی بشورش نهاد سه بساط از گل و سبزه گلشن شده :
چراغ گل از باد روشن شده : بنفشه سر زلف را خم زده : گره در دل غنچه محکم زده :
گشاده گل لعل جلباب نور : نظاره کنان چشم نرگس ز دور : ز آواز دراج رقص تذرو :
ببیک گشته در خاستن پای سرو : شده فرش گل مفرش بوستان : بصحرا برون امده دوستان :

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بشکار و پرده از روی کار بیرامخانی برداشتن

درین سال فرخنده که عنوان جمال ارای و عنفوان پرده برانداز آن
مجموعه نقشبندان ازل و ابد بود باغ عقل کل کرده غنچه تدبیر شگفت جهان منتظر را
امسال اغاز برامد کام شد و اسمان گردنده امروز مژده نتایج تکاپوی خود یافته اقدام
پیش گرفت اسمانیان را مراد در کنار نهادن شروع شد زمینیان را گل مقصود از جیب امید
برامدن بنیاد کرد از انجمله بیرامخان که خود را در مردانگی معامله دانی و عقیدت و اخلاص
یگانه روزگار میدانست و از هجوم خوش امدگویان او را با خود این عقیده بود که بی
وجود او انتظام مهمات هندوستان صورت ندارد از تیره رای هم صحبتان کوتاه
بین بیراه رفت و خجلت زده اعمال گمازو نبایستی سرزد گشت رسمیت بستانی
که هرگاه دادار بدایع ارا بحکمتها که او داند یا بمصلحتهای که اندکی ازان دانا نیز پی برد کسی
را در اندوه دراز ازاد نخستین او را مصدر امری چند گرداند که فروغ رضامندی الهی نداشته

باشد پس ادمی که در عالم اسباب جمال خود جلوه میدهد خرد را که مهین ترین
عطیه ازلیت بهرزه خواسته پیروی انرا سرمایه استرضای الهی نداند اول
چیزی که مردم فراوان مشغله را اهتمام باید نمود انست که در صحبت خود خوشامد
گویان را راه کمتر دهند و اگر احتراز کلی بوضع روزگار دشوار باشد ناگزیر از روی
بصیرت و بصارت یکدوی از ملازمان و اشنایان برگزینند تا در خدمت کلمه
حق را که بس تلخ می باشد و در امزجه و طبایع اکثری ناگوار می اید میرسانده باشند
که خوش امده گویان زیاده از حد و افزون مشغله را فرصت تمیز حق از باطل
و صواب از خطا کمتر و باده کامروائی هوش ربا از صد هزاران کامروایی می باشد
که بفراغ حوصلگی پایه هوش برجا دارد و چنانچه این عطیه عظمی و مایه ازلی نصیب
خدیو خداپرور و زمان مسعود ماست که هر چند کامروائی بیشتر و جهانگیری افزونتر
پایه اگاهی برتر و رکاب تمکین گرانتر و خوش امدگویان اگرچه درین درگاه
والا انجام خویش پیرسند اما شهریار دانش پژوه سررشته تمیز را محکم گرفته بهیچ
دلی میگذراند تا هم پرده ناموس این گروه دریده نشود و هم خوش آمده
گوئی را اثری پدید نمی اید هیچ میدانی که در باستانی زمانه از بی توجهی فرمان روایان
خوشامده گویان چه خانها و چه خاندانها که خراب ساختند و خراب نشدند آری
بموجب حکمت ازلی در کارخانه انتظام از خوش امد ناگزیر است لیکن همان قدر
که پیش خرد مستحسن باشد وان منحصر درانست که در اصول معاملات فرو گذاشتی
نرود و عقل گره کشای را که سلطان ملک ابدان و فرمان روائی عالم اشباح است
یکبارگی از دست ندهد تا خواهش و غضب را که فرمان بران او یند از پی بر وائی بر ما
روان شود سه جاهت وراه دیده بینا و افتاب : تا دمی نگاه کند پیش پای خویش :
چندین چراغ دارد و بی راه میرود : بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش : دشمن بدشمن

ان نبسندد که بجز و بانفس خود کند بمرادی بهوای خویش و از امور نالایق که ما شر
بدمصاحبی از بیرامخان بظهور امد کشتن فیلبان خاصه شاهنشاهی بود و مجملی ازین قصه
عبرت بخش انکه فیل بادشاهی در مستیهای خود نافرمانی فیلبان کرده بیکی از فیلان
بیرامخان متوجه شد و انجنان زدکه روده‌های فیل بیرامخان مغلوب غضب شده
آن فیلبانرا بپاس رسانید و درچنین کارکه بیرون از حساب و ادب و اخلاص بود
خودرا مورد نفرین ارباب خبرت ساخت و ازین بدیع ترانکه روزی یکی از فیلان خاصه
شاهنشاهی بدمستی کرده خودرا در دریا جون انداخت بیرامخان برکشتی سوار شده
سیر میکرد و ان فیل از اطاعت فیلبان بدر امده بود روی بجانب کشتی بیرامخان آورد
و حالتی غریب بر خانخانان کذشت عاقبت فیلبان بر فیل غالب امد و بیرامخان از
اسیب ان حیوان بی اعتدال مصون ماند جون اینمعنی بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی
رسید باوجود بیکناهی فیلبان برای دلجوئی و دلداری فیلبانرا بسته پیش بیرامخان فرستاد
خان ایام ادبارش که نزدیک رسیده بود اورا بپاس رسانید هیچ ملاحظه نکرد که این
فیلبان از قطعه دین دولت اوست و باز انحضرت از روی مردمی بسته پیش او فرستاده
اند و قطع نظر ازین اندیشه سعادت افزای نداشت که برمست جه کرفت خصوصا
بر حیوان بدمست و انکاه بر چنین حیوان عظیم که بیشتری در حالت بدمستی از فرمان سر
بیجد حضرت شاهنشاهی که معدن مردمی و اکاهی اند امثال این امور ناشایسته که ازو
از بسیاری نوشته اید بجان دستور خود در نقاب بی پروائی بسر برده بخاطر اقدس
نمی اوردند و همکی همت والا متوجه انکه شاید این مردم عنان انصاف بدست کرفته
اکر براه اخلاص نتوانند قدمی نهاد سالک راه معامله دانی شود و این کروه مست
سری و سروری شده توفیق اندیشه درست نیافته روز بروز بدتر میشدند و تازیانه
بدبینی این ستم اندیشان طغیان نداشت از تنکی معیشت صوری که ملک خدیو زمانرا ازو

بازداشته

بازداشته بخوش امدکویان خود بخش کرده بودند و امثال ان بخاطر اقدس نمیرسید و
جون حضرت جهانبانی جنت اشیانی بیرامخان را اسم اتالیقی برده بودند بارها بر زبان مبارک
انحضرت بنا برانجه رسم است که کهن سالان بجوانان دولتمند بابا کویند خان بابا میکذشت
انجهان بزرکی باس اینمعنی داشته امور ناشایست اورا میکذرانیدند و بسیر و شکار سرکرم
بوده و سر تسلیم بر زمین رضا داشته ایزد بیجون خودرا میپرستیدند تا آن کار از اندازه
بیرون برده باتفاق شوربختان خوش امدکوی معامله نافهم مثل ولی بیک ذوالقدر و
شیخ کدائی کنبو اندیشهای تباه بخاطر اورده خیالات خام بختن کرفتند و جون باطن نورانی
حضرت شاهنشاهی بر خدایع این کروه کافر نعمت الاهی یافت پیش از انکه آن کروه کمراه
بکردار خیال فاسد خود ظاهر سازند راز سربسته خودرا درمیان اخلاص پیشهای یکجهت مثل شاهم
اکه بعقل و تدبیر و اخلاص لایق بود و ادهم خان و میرزا شرف الدین حسین و جمعی دیکر
از استان نشینان بارکاه قرب درمیان اورده بخاطر خورده دان رسانیدند که نقاب
جند از جمال جهان ارا برداشته فکر اورنک ارائی فرمائیم و بیرامخان و خوش امدکویان مجلس
اورا سزای لایق در کنار نهیم تا از خواب غفلت بیدار شده زمانی دراز در حسرت کاه
خود باشند سبحان الله آن استیلای بیرامخان و افزونی لشکر او و تغلب و تسلط
ارباب خلاف بجائی بخاطر بشری امثال این اندیشها راه می یافت اما جون ایزد جهان ارا
میخواهد که از صد هزاران پرده جمال این برکزیده خود یک و دو را برداشته پرده تازه
بر روی جهان افروز او کشد و اورا بر سریر فرماندهی و فرمانروائی اورنک کشورستانی
و عالم ارائی استقلال بر کمال مکرمت فرماید ناکزیر درچنین هنکام امثال این خواطر قدسیه
و واردات الهامیه بر دل حق کزین آن حق پرست حقیقت ائین راه یابد دفع این
کنکاش دولت افزا در جائی که برسم شکار تشریف عبور فرموده بودند اتفاق افتاد
ملازمان عتبه اقبال جه از روی ضیق معیشت ظاهر که از ستم شریکی بیرامخان کار این بادشاه

قلیان چون حال پادشاه زمان بعبرت میگذشت وجه بفروغ اندک اخلاصی که
بهنگام طوفان باد سموم بی اخلاصی اندکان بسیار می نمود دراندیشه صواب پیوند
اهتمام نمودند و مهم آنکه این راز سربسته را بشهاب الدین احمد خان که حاکم دهلی بود
بجای تدبیر و حق شناسی و حقیقت ورزی ممتاز درمیان آورد تا آنکه بتاریخ هشتم
فروردین ماه الهی موافق دوشنبه بیستم ماه جمادی الاخری نهصد و شصت و هفت بعزم
این شغل که مستلزم نظام جهان و مستوجب زمان امن و امان است از دارالخلافت
آگره نهضت فرمودند و شکار کول وانمود ظاهر ساخته ازاب جون عبور موکب همایون
اتفاق افتاد و دران شب چون بیگاه شده بود درمنزل حکیم زنبیل مسرت آرای خاطر
اقدس بودند و چون پیوسته پیرامخان اظهار تعلق خاطری و توجه باطنی بمرزا ابوالقاسم
پسر مرزا کامران مینمود و همواره بداندیشان آنمجلس او را درپیش نظر داشتند بموجب
استیشاره عقل دوربین مرزا ازان روی آب طلب داشته درین شکارگاه که صید مقصود
بدست آمد همراه گرفتند تا اعصار کورباطنان مرحله عدوان و عناد و دست آویز راه گوهای
بادیه فتنه و فساد نشود والحق تدبیر شایسته بود بهانظور که بخاطر الهام پذیر القا نموده
بودند بعمل آمد و صباح آن به بدرقه اقبال روزافزون بقصبه پلیهر نزول اجلال فرمودند
وازانجا بقصبه سکندره نهضت واقع شد محمد باقی بقلانی خسر ادهم خان آنجا بود هم
آنکه او را طلب داشته محرم راز گردانیدند آن فرومایه بی سعادت ازدولت اتفاق حرمان
جست و باین هم اکتفا نکرده این خبر را به پیرامخان فرستاد و چون وقت پیری شده
استیلاء پیرامخان نزدیک بود و مدبران کارآگاه اقبال شاهنشاهی نقشبند این
این منصوبه الهی بودند پیرامخان این سخن را مثل سخنان دایم بی عمق دانسته اندیشه
را بآن راه نداد رایات عالی ازانجا شکارکنان و نخجیر افکنان بر ساحت کول اقبال نزول
و چون حضرت مریم مکانی در دارالملک دهلی تشریف داشتند ازانجا برسیدن ایشان انزوا

که بقدر

که بقدر تکسری طاری مزاج اقدس ایشان بود تقریب ساخته متوجه پیش شدند
ودرمیان قصبه خرجه شده بسرای بکسل ورود سعادت ارزانی داشتند و درین
منزل شهاب الدین احمد خان با سائر برادران و خویشان آمده دولت استقبال دریافت
و مورد التفات شاهنشاهی شد وازانجا بقاعده دولت ابد پیوند در ساعت مسعود
بتاریخ شانزدهم فروردین ماه الهی موافق سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاخری
عرصه دارالملک دهلی بقدوم شاهنشاهی فراسمائی یافت و جهانیان کامیاب دولت
شده غلغل شادی بعالم بالا رسانیدند آنحضرت بفروغ خرد خداداد رهنمون مخلصان
درگاه نموده برکارهای شایسته داشتند و بمخصوصان عتبه اقبال و قدیمان این دودمان
عالی مناشیر مطاع شرف صدور یافت که چون پیرامخان از هجوم مشاغل دنیوی ازراه
صداد انحراف مینمود او را از نظر انداخته بدهلی نزول اقبال فرمودیم هرکه بعقیدت ما
روی اخلاص دارد یا معامله فهم است و نجات خود میخواهد و وصول بمقصد ارادت
دارد برسیدن یرلیغ گیتی مطاع متوجه درگاه خلایق پناه گردد که هرکدام را بمراتب
والا و مناصب گرامی سرافراز فرمائیم که آغاز زمان ظهور دولت ابد قرین ما است
خوشا بخت بلندی که خود را باین دولت روزافزون اتصال بخشد ازانجمله شمس
الدین محمد خان اتکه که در پیشگاه بود منشور عاطفت شرف صدور یافت که چون
بمضمون فرمان اطلاع یابد شهر لاهور را آمده متصرف شود و شهر را بمیر محمد خان
خان کلان سپرده بزودی متوجه بارگاه حضور گردد و مهدی قاسم خان را بملازمت
آورد که صورت حال نصرت قرین برین منوال است او برهمنونی اخلاص کامل آنچه
حکم شده بود بجا آورده بملازمت شتافت و همچنین فرمان عنایت عنوان در
طلب منعم خان بدارالعیش کابل نفاذ یافت و اولیاء دولت از اطراف و اکناف
احرام این کعبه اقبال بستند چون شمس الدین محمد خان اتکه بشرف ملازمت مشرف

بنوازش خسروانی پایهٔ رفعت او از مدارج امید گذشت و در خور اخلاص والانجاب
علیه که در ساحت وهم نگنجد رسید و علم و نقاره و تمن توغ بیرامخان را باو عنایت
نمودند و حکومت و حراست پنجاب برای زرین او مفوض گشت نونیازان دولت
نیت و کهن سالان راست عقیدت و تجربه داران معامله دان از اطراف و جوانب
جوق جوق روی بدرگاه معلی آورده کامیاب دولت میشدند شهاب الدین احمد خان
بجهت رعایت حزم و احتیاط شروع در استحکام قلعهٔ دهلی و مرمت برج و
بارو نموده تدبیر مهمات ملکی و مالی از پیش خود گرفت در اندک زمانه آوازهٔ
تغیر مزاج اشرف اقدس از بیرامخان بگوش نزدیک و دور رسید و در مهمات او
فتور راه یافت و مردم از و جدا شدن گرفتند و اول کسی که از خانخانان جدا شده
روی توجه بآن درگاه خلافت آورد و از پیش قدمان شاه راه استقامت گردید
قیاخان گنگ بود که در امرای کاردان و جانسپاران قدیم انتظام داشت و بعد از آن
مردم یکیک و دو دو و سرکرده متواتر و متوالی باستان معلی میرسیدند و ماهم
انکه باتفاق شهاب الدین احمد خان مهمات را بعرض اقدس رسانده متکفل
وکالت بود و هر کس روی اخلاص بعتبهٔ سعادت اختصاص می آورد باستصواب
اینها بمناصب و القاب و جایگیرهای لائق و رعایتهای مناسب سربلند میشد

بیدار شدن بیرام خان از خواب غفلت و چاره کار اندیشیدن و راه صلاح گم کردن

از انضمام سعادت پیوند که رایات عالی از دار الخلافت اگره بشکار
اقبال ارتفاع نمود تا نزول اجلال بدار الملک دهلی بیرامخان بآن همه دانش
و فطانت غافل ازین که قرعه اش بر عکس مراد گشته و منصوبهٔ روزگار بطور دیگر
بر آمده همچنان بادلی فارغ و خاطری آزاد کوس استقلال میزد و از کمال نشاء غرور
اگر سخنی ازین قسم بگوش او میرسید آنرا باور نمیکرد و اگر صدق اینمعنی در خاطر

پرتو

پرتو می انداخت چون باد پندار در سر داشت آنرا وقعی نمی نهاد تا آنزمان که مناشیر
استمالت از درگاه معلی بامرا رسیدن گرفت و غلغلهٔ تغیر مزاج اقدس بکاخ
شماخ نزدیک و دور بلندی یافت و یقین او شد که کار حضرت شاهنشاهی این بار
بطرز دیگر گرفت و دریافت که او را از نظر انداخته خود بسعادت متوجه انتظام کارخانهٔ
سلطنت شده اند سر رشتهٔ تدبیر از دست داده سراسیمه شد و خبر از میرزا ابو القاسم
گرفت و امری بغیر از حیرت و ندامت بدست نیامد ناگزیر دست در حیله زده [illegible]
سون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی و خواجه امین الدین محمود را که بحسن خدمت از
درگاه شاهنشاهی بخطاب خواجه جهانی سربلندی یافته بود بعتبهٔ اقبال فرستاده
لوازم فروتنی و نیاز مندی بانواع تقصیر و معذرت پیغام داد که بافسون چرب
زبانی کاری تواند ساخت و نمیدانست که کار زرهای ابداع در اظهار این خدیو [illegible]
تا از پرده بر آمده جمال آرائی خود را در لباس نظام عالم و عالمیان بظهور آورده و مستغرق
ملاء اعلی تماشائی قدرت بوده در افزایش پرستش اهتمام نمایند و زمینیان امید وار کام
روائی صورت و معنی گردند و هرگاه معامله چنین باشد افسون و افسانه چه نتیجه
دهد و جز خسران دین و دنیا چه بار آرد سخن کوتاه چون فرستادها بدرگاه معلی رسیدند
از شنیدن سخنان هوش افزا شرمنده و سر افکنده گشتند چنانچه مصلحت خود را از
جواب بیرون میدانستند رخصت هم از درگاه عالی نیافتند حقیقت احوال از نوشته
اینها و از متفرق شدن متعلقان خود دریافته سراسیمه شد و سر رشتهٔ تدبیر از دست
او گسیخته گشت کار بران شد که هنوز که هجوم عام نشده بسرعت خود را بسلام و
علاج واقعه نمایم باز چون تامل میکرد ملاحظه حرف اخلاص و عقیدت که بارها بر زبان
رانده بود پیش راه او میگرفت و نقش رفتن بلباس دولتخواهی نیکو نمی نشست [illegible]
امثال این امور را گنجایش نمانده بود عاقبت همین معنی قرار داد که طیلسان [illegible]

بردوش افکنده گریه و نالان با سوز و گداز خود را بصف نعال بارگاه عزت جای
دهد چون حقیقت حال را سرعان هوشمند بمسامع اقبال رسانند جمعی رای جنان با
دادند که بیرام خان بهر وضعی که باید خدشه و فریبی دران ضمن مطلوبست پیشتر
ازانکه بیاید بجانب لاهور نهضت باید فرمود و قرار ملاقات نداد چه جنگ
ظاهر را اسباب فراهم نیامده و بعد ازین ملاقات خود چه صورت دارد و اگر
بیرام خان بلا مواید بکابل باید رفت و جمعی اماده جنگ بوده رفتن حضرت
شاهنشاهی را بجای صلاح نمیدیدند و بعد از سرگذشت بسیار آن تیز پیشه دولت
و اقبال و ان خدیو عالم صورت و معنی بای وقار استحکام داده قرار بر نبرد
و کارزار دادند و ترسون محمد خان و میر حبیب الله را فرستادند که بیرام خان را
ازامدن ممانعت نمایند و نگذارند که بلباس دوستی پیش ما اید که درین مرتبه
او را نخواهیم دید بیرام خان چون این راه که پیش گرفته بود مسدود یافت در
اندیشه دراز فرو رفت که بطریق پیکار رفتن منافی و مخالف و اگو یه دایمی منت
اگرچه ولیبیک و شیخ گدائی کمبو (?) سر بیدولتان بودند کوشش درین کار تباهی مینمودند
و برین میداشتند که زود تر باید رفت و پیش ازانکه هجوم عام شود کار دلخواه خود
باید ساخت لیکن بهمان ملاحظه و بموجب صادق که داشت بجنگ قرار نمیداد و در
معنی هوادار دوربایش اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی بود و نیز بخاطر مغرور او
راه نمی یافت که در انتظام ممالک هندوستان بی او کار از پیش التمان (?) بهتر که در لباس
دوستی کار دشمنی کرده اید تا یکبار رگ رقم بدنامی جاودانی بر صحیفه احوال خود نکشند
جمال جهان ارای معنوی حضرت را نمی دید و حاشیه گردان بساط عزت را رونق افزای
سواد هندوستان نمیدانست بنابران پرده از کار خود بر نمیداشت بلکه از چهره معنی
روشن دریافته و در مقام رخصت پیشه و داعیه رنگین خیال کرده بود و گاه بخاطر خود

مالی

این سـ نذی که چون بهادر خان را بتسخیر ولایت مالوه فرستاده ام و هنوز بان
ولایت در نیامده من با جمعی از ملازمان خود را انجا بهادر خان رسانیده و ان ولایت
فتح کرده و انجا ارام گرفته فرصت کار طلبم و بعضی اوقات اندیشه با جان جولان
میداد که دار الخلافت اگره را گذاشته از راه سنبل علیقلیخان بخود متفق سازد
و بولایت افغانان برامده روزی چند درا بخود و اسباب جمعیت سرانجام
وگاه اسم تجرد بخود انتساب کرده میگفت که هم وقت داعیه ترک و تجرید
گریبان گیر من بود که بقیه عمر در اماکن شریفه و عتبات علیه بسر برم در ینولا
که بندگان حضرت خود بدولت و اقبال متوجه انتظام ملک شده باشند کدام
توفیق ازین بالاتر که نیت صمیمی قدیمی خود را از قوت بفعل اورم و از درگاه
عالی استدعای رخصت نمایم و همگی مقصود انکه شاید درین صورت برحال من
نبخشیده مرا بر گردانند اخر مصلحت خود را برهمین عزیمت قرار داده بهادر خان را
که متوجه مالوه شده بود برگردانید و او را نیز رخصت زمین بوس والا داد و
رخصت مردم این هم اندیشه میکرد که اگر مخلص و یکجهت من خواهند بود بس ایشان
اینمردم در لشکر پادشاهی بودن مناسبت و اگر سر جدا شدن دارند قطع نظر
ازانکه همراه داشتن این قسم مردم بکاری نمی ایند در رخصت اینها شرط نیکنامی
سرانجام کردن و اهنگ تجرد خود را خاطر نشان همگنان نمودن باری بعد از ادای
سخن و کوتاهی ان بظاهر نیت هیچ را گفته و بباطن اندیشهای کج بخود راه داده
پسر اسکندر افغان را با غازیخان تنور رخصت داد که رفته در ممالک محروسه
شورش کنند و باطراف مکاتبات پنهانی فرستاده بجد و دالور (?) شتافت که ازانجا
اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب رود و اگر کار از تدبیر بگذرد و ناگزیر بجهت
ریاست سامانی شائسته وقت منازعت ترتیب نماید چون این اندیشه

بعرض اقدس رسید ازانجاکه شیمه کریمه این بزرگ آفاق رافت عظمی و مروت کبرا
است رسوائی بیرامخان را نه پسندیده فرمان مشتمل بر فنون مردمی و اقسام مهربانی
روانه ساختند و دران بنده نامه هوش افزا که بعینه درنظر آمده ازجمله عبارات
این بوشتاجمی که بسبب این رنجش و آزار شده اند شورت نموده و بمآل حال
ملاحظه ناکرده با غوا و اضلال انها بیرون آمده باعث برهم خوردگی ولایتها شده
آید و ولد اسکندر و غازی خان تنوار رخصت کرده اید که رفته درناحیتی شورش نمایند
و بمهدی قاسم خان مکتوب نوشته مصحوب مبارک دیوان او فرستاده اید که
متوجه لاهور می شویم قلعه را انجا بدهشته بکسی دیگر ندهی و به تتارخان پنج بهیه
پیغام نموده اید و باطراف و بجوانب خبرها فرستاده اید که از هر طرف خلل اندازد
وخود متوجه الورشده اید که ازانجا بلاهور روید اگرچه یقین ماست ازانجاکه بکمال اخلاص
شما است بخودی خود مطلقا بهیچ یکی ازین امور راضی نبوده بادی نشده اید و جمعی
باعث غوایت و ضلالت شده مهمات را باینجا رسانیده اند اما شما خود گویند که
این چه صورت دارد که بعداز چهل سال خدمت بآن همه اخلاص و ارادت و دریافت
انواع رعایت و عنایت و رسیدن بمنتهای عزت و دولت نامی را که بواسطه
اکرام و احسان این دودمان عالیشان دراکثر معموره عالم بکمال صدق و اخلاص انتشار
واشتهار یافته درین آخر عمر بیغی برارید وازخدای خود درین معامله شرم ندارید
چون مابا وجود آن رنجش و آزار و امور نامناسب ناهموار هنوز خاطر شما را عزیز
میدانیم و خیریت شما را میخواهیم مناسب چنان می بینیم که چون حالا ملاقات ما و شما
در عقده و تاخیر و توقف افتاد اگر شما در بخود و سرحدی و ولایتی ارزانی داریم که
آنجا رویدا رباب اغراض باز بما سخنان خواهند رسانید که بسبب بدنامی ازار اقدس
خواهد شد بنوعی که عرضه داشت فرستاده التماس رخصت طواف حرمین شریفین

نموده اید

نموده اید بدین نیت عازم جازم گشته متوجه شوید و کسان فرستید که وجوه نذری
که در سهرند و لاهور گذاشته اید بار کرده بایشان رسانند بعدازانکه بهدایت و توفیق
ربانی این سعادت دریافته باشید و باحرام ملازمت متوجه شوید دران صورت
بروجه احسن ملاقات نموده بدانچه خاطر شما خواهد و اراده نمایند مضایقه نمی
نخواهیم فرمود و سوابق خدمات شما را ملاحظه نموده بیشتر از پیشتر خاطرجوئی خواهیم
نمود چون بشامت انجامت مهم باینجا رسیده که نام نیک شما درمیان خلق
به بدی کشیده و ما بهیچ راضی نیستم که شما بدنام شوید زینهار که قدم در راه نهاده
از طریق صواب سخن ارباب غرض منحرف نشوید و چون بدولت ما به نهایت
مقاصد دنیوی رسیده اید بدلالت ما از سعادت اخروی نیز بهره ور گردید چیرا
که باسادهلوحی و ناداری عقل معاش بخود اعتقاد از حد بیش داشت و از باده
کامروائی هوش ربای فریب خورده خوش آمدگویان بود باین منشور پند نکانه
که تعویذ بازوی هوشمندان و ضمیمه کردن دولت منشان تواند شد راه نیافت
چون گوهر درسراسر روی تیز ترگشت و ما هم آنکه بافزونی اخلاص و فراوانی
عقل انتظام مهمات را از پیش گرفته شهاب خان و خواجه جهان را دست
افزار خود گردانیده در دلهای ایشان و دلهای جمهور خلایق اهتمام مینمود و روز بروز
از اطراف مملکت امرا و کمکیان ضمیمه موکب معلی میشدند و ازجمله سوانح
انست که ماهم آنکه بجهت مصلحت ملکی انتظام ظاهر پرستان معامله نافهم بهادرخان
برادر علی قلی خان را منصب بزرگ وکالت اندیشیده از درگاه پادشاهی
التماس نمود آنحضرت مقتضای وقت را پاس این خلعت فاخره که بر هر قدرت است
نیایدکه بجاریتی بوشانند اگرچه فهم پیشهای معامله تدان برکنه کار نارسیده سخن
دراز کرده ند و بظاهر حق بجانب انها بود که برای این مهم خطیر و امر عظیم وقوف کامل

وتجربه تام و دیانت وافر و حوصله فراخ وکد فراوان در کارست و با این صفات
کمال آزادگی باید که از سود و زیان خود گذشته بهمگی همت در برآمد کار صاحب خود
معروف داره و کشنده بهر خود را که بکار ولنعمت می آمده باشد باندیشه نموده
در رواج کار او کوشد و با این همه حالت که عطیه است عظمی با جهانیان صلح کل داشته
باشد چه پادشاه زمان که ایزد جهان آرا او را از میان هزاران هزار آدمی برآورده
چندین عالمیان را با او سپارد و تربیت چندین طوایف متلونه و طبقات ملل
و نحل برای رزین او مفوض میگرداند اگر وکیلان خدیو عالم دانش چنین نباشد
نظام عالم چگونه صورت یابد و مذاهب مختلفه و ادیان متنوعه را که حکمت
بالغه الهی در اختلاف و افتراق آنها رفته بکار رفاهیت حال دست دهد لیکن در
نفس الامر سخن اینمردم از نافهمیدگی بود چه این امری بود مستعار برای مصلحت ظاهر
بلیلان و قطع نظر از آن دفع شورشی مقصود بود که جمعی از ترکان ساده لوح
مثل قیا خان گنگ و سلطان حسن جلایر و محمد امین دیوانه با او اتفاق نموده در
قصد شهاب الدین احمدخان و خواجه جهان و امثال اینمردم شده بودند رای
جهان آرای برای اطفای نایره آشوب این فتنه اندوزان را به منصب وکالت
سرفرازی بخشیده و قیا خان را بواسطه خدمات مستحسن قدیم او سرانجام و آن
حدود داده رخصت فرمودند و سلطان حسن خان و جمعی دیگر را روزی چند
مقید ساخته و سزای اعمال شان داده گذاشتند و محمد امین دیوانه قرار نموده
سر بصحرای آوارگی نهاد و چون سنگ تفرقه در هنگامه این بداندیشان افتاد بهادر
خان را اتاوه جاگیر کرده رخصت فرمودند و درین ایام هم که اسم وکالت بر بهادر خان
اطلاق یافته بود در معنی خدمت وکالت ماهم انگه میکرد ای صورت پرست
بر ظاهر چه می بینی درین کار شگرف خرد باید و حوصله والحق این دو صفت ماهم انگه را

بروجه کمال بود **بیت** ای بسا زن که نهد گام خردمندانه **نهضت موکب اقبال**
شاهنشاهی از دهلی بدفع فتنه بیرامخان و دیگر سوانح دولت افزای
داور جهان آرای چون میخواهد که خدیو زمانرا از نقاب اختفا و احتجاب برآورده
جمال آرائی فرماید پیرائه عقلا و زمانه را در مسالک مخالفت اینچنین والا شکوهی
رای تیره و بخت خیره کرده و لهذا بیرامخان با هجوم خردپیشها هر کاری که اندیشید
صورت نسبت بناچار بتاریخ روز انیران سیم ام فروردین ماه الهی موافق
شنبه دوازدهم رجب از دارالخلافت آگره برآمده متوجه الور شد و چون شهر
بیانه منزل گردید شاه ابوالمعالی و محمد امین دیوانه که بجهت دفع فتنه و فساد در قلعه
بیانه مقید بودند بند از آنها برداشته رهائی داد اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه
معلی بروید اما مقصود از رهائی دادن امثال این شورانگیزان افزودن جز سر
فتنه امری نبود و چون خبر بیرون رفتن بیرامخان از دارالخلافت آگره بسمع اقبال رسید
و جهان نمودند که او اراده آن دارد که از آن راه غلط انداز متوجه پنجاب شود
رای عالم آرا چنان اقتضا فرمود که رایات جهان نورد از دارالملک دهلی نهضت
نصرت فرموده عرصه حدود ناگور و آن نواحی را مخیم بارگاه اقبال گردانند تا بیرامخان را
پای ثبات از جای خود نتواند فشرد و اگر داعیه آمدن ممالک پنجاب داشته باشد
سر راه برو گرفته نگذارند که این خیال باطل صورت بندد لاجرم بتاریخ روز
آذر نهم اردی بهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و دوم رجب موکب جهانگشای از
دارالملک دهلی نهضت اقبال فرمود و از آنجا که حزم و احتیاط مسلک مستقیم
شاهنشاه والا شکوهست با چنان نصایح بخت اور که سابقا ایراد یافت اکتفا
نفرموده و در منزل اول امیر عبداللطیف قزوینی را که بدانش و عقیدت ممتاز
بود فرستادند تا بیرامخان را بحقایق مواعظ هدایت نمایند خلاصه سخن حقوق

حقوق خدمت وحقائق عقیدت تو درین دودمان عالیقدر معلوم عالمیانست
چون بمقتضای حداثت سن توجه اقدس بسیر وشکار بود بر تو التفات
بمهمات ملکی و مالی نمی انداختیم وجمیع مهمات سلطنت بحسن کفایت و درایت او
تفویض فرموده بودیم درینولا که بنفس اقدس خود بکار و بار جهانبانی و معدلت
گستری متوجه شده ایم لائق آنکه آن خردمند هواخواه که پیوسته لاف عقیدت
واخلاص میزد اینمعنی را از عطیات الهی دانسته شکر بی اندازه بجای آورده چند
وقتی دامن از شغل فراهم چیده بسعادت حج که همیشه ادراک آندولت را طالب بود
وهمواره در خلا و ملا اظهار کمال شوق احراز این سعادت مینمود متوجه گردد از
ولایت هندوستان هرجا و هر قدر که خواهد باو مقرر می فرمائیم که کسان او حاصل
آنرا فصل بفصل سال بسال بسرکار او رسانند و بتاریخ سیزدهم اردی بهشت ماه
الهی سنه مذکوره موافق شنبه بیست و ششم رجب رایات عالیات بقصبه جهر نزول
اقبال فرمود درین اثنا شاه ابو المعالی که سرمایه فتنه و فساد بود باندیشهای
تباه خودرا بدرگاه معلی رسانید که چون بیرون کاری نتوانست ساخت در لباس
خدمت و ملازمت کاری بسازد لیکن هرکه با برگزیده خدا اندیشه تباه کند خودرا
بدخواه باشد وکارش روز بروز خراب تر شود برای سیرابی سخن از ابتدای سرگذشت
شاه ابو المعالی از بند پهلوان گل گز کوتوال لاهور پیشتر مذکور شد تا حال بر رسم اجمال
نوشته میشود که چون شاه ابو المعالی برنگ وریوه مکر و تزویر خود و بی پروای بد
نیتی و گرسنه چشمی نگاهبانان در سال اول الهی از لاهور گریخت بوسیله تدبیر یوسف
کاشمیری که خدمت او میکرد خودرا بولایت گکران رسانید کمالخان رئیس دار
انجا مقید ساخت از حیله سازی که داشت گریخته بنوشهره که قصبه ایست درمیان
بهنبر و راجوری رفت وکاشمیریان که از غازیخان حاکم کاشمیر شوریده بودند آنجا

امدن گرفتند وبعضی از مغلان اوباش پیشه بتحقیق که دایم کارشان واقعه
طلبی و کافر نعمتی است تا سیصد کس جمع شد وکشمیریان هم تا هفتصد هشتصد نفر
گرد او فراهم امده سرمایه نخوت و پندار او شدند شمس چک چاروره و خوجه حاجی
که پیشتر در ملازمت حضرت جهانبانی جنت اشیانی نیز بود در رسید و هنگامه آن بد اندیش
را گرم ساختند و دولت چک حاکم کشمیر که غازیخان مذکور او را کور ساخته بود با جمعی
از سرداران کشمیر مثل فتح چک و پیسو بتو و میسو بت برادرزادهای دولت چک
مذکور و نیز زانکر خواهرزاده دولت چک و یوسف چک که غازیخان مسطور او را
نیز کور ساخته بود لیکن به تزویر کشمیریان سلامت مانده بود و محمد خان ماکری
پدر علیشیر که الحال در ملازمت است گرد او مجتمع شدند واز راه پنج دره و کماله دولت
مخفی که انرا بزبان کشمیری اکود بو کوتید بار بهوله رفت واز انجا بسوی نور شناخت
واز پیش گذشته در بندی موضع بتن بغازیخان مذکور جنگ شد وچون از قبله
اقبال پشت داده امده بود ادبار باو روی اورده وکار نا ساخته بحال تباه از راهی
که امده بود برگشته بهندوستان امد و نزدیک بود که بدست کشمیریان درآید
یکی از بهادران جغتائی که همراه او بود واز اسب فرود امده سر تنگی راه گرفته
وتیر اندازی میکرد تا زمانی که تیر ترکش او خالی شد کشمیریان رسیده از هم
گذرانیدند وابو المعالی فرصت یافته خلاص شد و دامنه کوه گرفته بسالکوت
رسید واشفته و پریشان تغییر وضع کرده قریه بقریه میگشت وشورش را
طلب کار می بود تا آنکه بدیپالپور که درانوقت بجاگیر بهادرخان برادر علیقلی
خان مقرر بود رفت و بتولک نام از نوکران بهادرخان که سابقه اشنائی
با او داشت پناه برد و مدتی بخانه او پنهان بود واسباب فتنه گری را سرانجام
میداد تا آنکه زن تولک ارذل پری که از شوهر خود داشت پیش بهادرخان رفت

وگفت که شوهر من پیش ابوالمعالی را در خانه خود پنهان دارد و داعیه کشتن تو دارد
بهادرخان در ساعت سوار شده بمنزل او امد و انخانه را محاصره کرده ابوالمعالی را
بدست اورد و تولک را همانجا بقتل رسانید و شاه ابوالمعالی را مقید ساخته پیش
بیرامخان اورد او را بولی بیک سپرد که از راه بکر بگجرات فرستد و ~~ولی بیک اورا از~~
از راه بکر بگجرات فرستد و لیکن اورا از ان راه بگجرات فرستاد که از انجا
بسفر حجاز رود شاه ابوالمعالی چون بگجرات رسید از ناهمواری که داشت
دیوانگی که در سرش بود حرکت ناشایسته ازو مصدر شده و خونی کرد تا انکه
از انجا باز گریخته بدیار شرقیه گذار کرد و به علی قلی خان سوست شاید که بوسیله
ان بد درون فتنه اندوز کاری تواند ساخت چون آن کافر نعمت در خود گمان
سروری می برد شاه ابوالمعالی را جای نداد و او را پیش بیرامخان فرستاد و در
زمان تذبذب حال بیرامخان رسید بیرامخان برای اظهار دولتخواهی خود او را
مقید ساخته به بیانه فرستاد تا انکه درینولا که بطالع وارونه بجانب الور رفت
او را از قلعه بیانه بند گسل کرده سر بصحرا داد چنانچه گذارش یافت درایت فتح
ایت شاهنشاهی بجهجر رسیده بود که ان بدمست بی ادب از بی دولتی سوار امده
کورنش کرد آن دیوانه خیره را بزنجیر فرموده بشهاب الدین احمدخان سپردند
تا اورا بسفر حجاز روانه سازند و انچنان فتنه اندوز را درین مرتبه نیز ان خدیو
صورت و معنی به گلگشتهای کهنه عمر روزگار برای مراعات وقت خلاص فرمودند
بایستی که جان معطل او را از زندان عنصری خلاصی میدادند حاشا حاشا
ان بدگهر نکوهیده ذات را از بار گردن بنجات نه بخشیدند برای انکه هرچند نفس
خبیث را علاقه جسمانی با متداد کشد از اعمال ناشایسته بسیار بظهور اید
موجب عقوبت ابدی بیشتر گردد دیگر انکه لائق گفت وگو باز امده بسر مقصود

میرود

میرود بر هوشمندان عبرت گزین مخفی نماند که چون بیرامخان را روز بد پیش
امده دولت ازو روگردانیده بود موعظت و نصیحت اگرچه بظاهر قبول
میکرد اما بباطن نعل وارگونه میزد و درین روز که عرصهٔ جهجر مخیم سرادقات
اقبال شد ناصرالملک پیر محمد خان شروانی امده خاک استان اقبال
توتیای چشم عبرت بین خود ساخت مشارالیه هنوز بگجرات نرسیده
بود که بر هم زدگی دولت بیرامخان شنود چون هواخواه این درگاه بود بر سبیل
استعجال روان شده احراز زمین بوس نمود وانحضرت بنوازش خسروانی
امتیاز فرموده بخطاب خانی و تشریف علم و نقاره پایه عزت او را ارتفاع
بخشیدند و بمقتضای حسن نیت که محصول او بود کامیاب صورت و معنی
ساختند **مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی از قصبه جهجر و فرستادن عساکر اقبال
بر سر راه بیرامخان** چون از ره گذر بیرامخان خاطر اولیاء دولت انتظام
نداشت و بجهت این کار نهضت موکب عالی مناسب علو شاهنشاهی نبود
رای جهان آرا اقتضای ان کرد که ادهم خان و شرف الدین حسین مرزا و پیر محمد خان
و شاه بداغ و مجنون خان و جمعی کثیر را بسمت ناگور فرستادند که اگر واقع
چنین باشد که او قصد سفر حجاز ندارد و میخواهد با آوازه این سفر غفلت داده
خود را به پنجاب که معدن مواد اسبابست رسانیده سرمایه شورش گردد براینه
این مبارزان اخلاص پیشه نطاق همت بسته سزای او را در کنارش نهند
واگر نه اهتمام نموده از ممالک محروسه بیرون کنند و ناگور وانحدود
بجاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد امرای عظام با ئین شایسته متوجه
این خدمت سعادت انجام شدند و محمد صادق خان بجهة دفع فتنه بسر
سکندر و غازیخان تنور که بیرامخان در برامدن از خود جدا کرده فرستاده

بود ولین بی دولتان باتفاق مترسین در صوبه سنبل فتنه انگیز شده و
او بقدم اهتمام شتافته باعث تادیب این گروه گشت و عساکر فیروزی
مآثر را بجهت آرایش ممالک و آرامش فتن رخصت دادند موکب عالی
بدولت و اقبال مراجعت فرموده و بیست و هشتم اردی بهشت ماه الهی موافق
چهارشنبه یازدهم شهر شعبان عرصه دهلی بفروغ ماهچه رایات آسمانی
ارتفاع نورانی ساختند و ابواب معدلت و مکرمت بر شهر شعبان عرصهٔ
دهلی بروزگار گشاده و رنگ آرای سعادت و اقبال گشتند پیرامخان در سرکار
موات بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر او انتشار یافت یکبارگی رونق
هنگامه او فرونشست مردم از و جدا شدند بغیر از ولیبیک با دو پسر حسین قلی
بیک و اسماعیل قلی بیک که خویشی به بیرامخان داشتند و شاه قلی محرم و
حسن خان و چندی دیگر کسی نه ایستاد و جمع سپاه جدا شده فوج فوج بدرگاه
گیتی پناه آوردند چون لشکر اقبال پیوند کوچ بکوچ متوجه آنصوب شد بیرامخان را
بیقین پیوست که دیگر مجال توقف صورت ندارد دل را از ریاست واپرداخته
عرضه داشتی مشتمل بر فنون نیازمندی و اقسام عذرخواهی فرستاد در دردمندی
جدائی را ظاهر ساخته طلب رخصت زیارت حرمین شریفین نموده و چند فیل
و تمن طوغ و علم و نقاره و سائر ادوات امارت را مصحوب حسن قلی بیک که
بعد ازین بالتفات شاهنشاهی بخطاب خانجهانی ممتاز شد فرستاد تا شاهنشاهی
از راه نیازمندی کاری تواند ساخت و با امرا که کارسازی او نامزد شده بودند
نوشته فرستاد که برای چه تصدیع خود میدهید من خود را از دنیا و کار و بار آن
دل سرد شده ام و اسباب ریاست را بدرگاه معلی فرستاده ام امرا ازین خبر خورده
بازگشتند و حسین قلی در دهلی بسعادت زمین بوس مشرف شد و بر خانخانان

کمال

کمال ظهور یافت که بیرامخان بسفر حجاز روانه گشت و در همین زمان شیخ گدائی
فتنه انگیز خایب و خاسر برگشته بدرگاه عالمپناه آمد هرچند مستوجب سیاست
بود بعنایت پیش آمدند و دوربینان بساط عزت گوش بر آواز داشتند
که مبادا فریبی باشد و از یکطرف ناجیت سر باز کشد که تدارک آن مشکل باشد
درین میان ناگاه آوازه انصراف او بصوب پنجاب در افواه افتاد و گرد
شورشی برخاست و واقعه طلبان بدنیت قدری خوش وقت شدند
که یارب بدرگاه این گمراهان بمقصد خود ترسند یعنی صریح و رنجیدن بیرامخان
و پرده از روی کار خود برداشتن و روی به پنجاب آوردن خان خانان بعد
رسیدن افواج منصوره از ممالک محروسه بر آمده و به بیکانیر رفت رای کلیان
که کلانتر آن سرزمین بود بمراسم و آداب راسته که امروز در سلک فدایان درگاه
انتظام دارد و در جرگه امرای کلانتر آمده بیرامخان را دید بیرامخان که جای
توقف نداشت مقامی دلپذیر یافته چند روز در آن گل زمین گذرانید و در
ممکن فرصت بود که شاید از جائی فتنه سر کند و چون باقبال بادشاهی برتر بود برین
که اندوخته بود بر خلاف آن ظاهر شد بایستی که ابلهای مراحل سعادت
شده بعتبات قدسیه و اماکن شریفه رفته روی خجلت بر زمین عذر نهاد
ولیکن چون در نفس الامر ساده مرد بود فریب خورده بعضی بی دولتان شده و
مغلوب غم و غصه گشت و باد غرور و پندار در سر افزوده باتفاق شوره
بختان تیره درون بسمت پنجاب متوجه شد و دست از جمیع تدبیرات کشیده
و پرده از روی کار خود برداشته اظهار بغی نمود و با امرای سرحد نوشته فرستاد
که متوجه سفر حجاز بودم لیکن چون معلوم شد که در تغییر مزاج اشرف حرف سخنان
گفته مرا آواره کرده اند علی الخصوص ملهم انکه کرده ام استقلال میزنند و برآوردن

بخود منسوب میکرداند اکنون همگی همت انست که یک دفعه امده سزای بدکردار
داده و بتازگی رخصت گرفته باین سفر مبارک متوجه شوم امثال این مقدمات
وبهمین نوشته مردم راطلب داشت خواجه مظفرعلی را که بعاطفت والاشان صحبت
بخطاب مظفرخانی اختصاص یافت پیش درویش بیگ اوزبک که از امراء عظام
انجانب بود و تربیت کرده او فرستاد که اورا بامید واری تمام اورد وچون این
اخبار بمسامع اقبال رسید از عطوفت والا که داشتند نصیحت نامه نوشته پیش
بیرامخان فرستادند که اگر بخت ورود دولتمند خواهد بودید برای این نصایح
ارجمند گشته در حصول سعادت خود خواهد کوشید بجهت مزید اگاهی و پند پذیری
هوشمندان حال واینده نقل ان منشور دولت را بجنس مینویسد فرمان جلال الدین
والدنیا اکبر بادشاه غازی خان خانان بداند که چون او پروده نعمت و تربیت کرده عنایت
وعاطفت این دودمان عالیشانست وحقوق خدمات شایسته او در این درگاه ثابت
وحضرت بادشاه جنت اشیانی طیب الله ثراه بواسطه صدق نیت واخلاصی که از وی
مشاهده نموده بودند او را بانتهای رعایت وتربیت رسانیده امر عظیم القدر اتالیقی
ما را باو تفویض فرموده بودند بعد از انکه انحضرت از تنگنای جهان فانی بفضای عالم
جاودانی رحلت فرمودند باوازروی اخلاص ودولتخواهی کمر صدق وجانسپاری
میان بسته متعهد مهمات وکالت شد ما نیز بملاحظه سبقت ان خدمات ونیک
اندیشیها که بظهور میرسانید زمام حل وعقد ورتق وفتق امور را چنان بقبضه
اختیار او گذاشته بودیم که مزید بران متصور نتواند بود چنانچه از نیک وبد هرچه
خواست واراده کرد بعمل اورد با انکه درین بمجال چندین امور ناشایسته از و
بظهور امد که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل تربیت شیخ گدائی که با وجود دعوی ان همه
زیرکی ودانائی از همان این همه مردم فاضل قابل با جهت ونسب اورا بمصاحبت

واشنائی خود انتخاب نمود تا انکه متعهد منصب صدارت شده ودر نظر ما شیر مهر
میکرد واورا از تسلیم معاف داشته بود و بکمال جهل ونادانی در محافل جنت مکانی
اورا بر جمیع سادات صحیح النسب وعلماء جلیل الحسب که بنا بر ملاحظه عظمت شان
وحالت مراسم احترام وتعظیم بجای اوردیم تقدم داده با وجود لاف محبت و
دوستداری که بخاندان طیبین طاهرین میزد مذلت وخواری این فرقه شریف را
عمداً تجویز مینمود و تربیت کرده خود را که مردود دلها ومطرود نظرهاست بر سایر طوایف
که تربیت الهی دارند ترجیح داده از ارواح مقدسه این بندگان هیچگونه شرم
وازرم نداشت واورا بمرتبه رسانیده بود که سوار پیش امده بجماعه میمود و
نوکران فرود خود را که حالت ولیاقت ایشان معلوم بود بخطاب سلطانی وتمغا وعلم
ونقاره وجاگیرهای معمور وولایتهای پرحاصل امتیاز داده خوانین وسلاطین
وامراء ومتعهدان حضرت جهانبانی جنت اشیانی را که اصالت وحالت واستحقاق
ایشان بهمه کس روشن است از کمال بی اعتباری بنان محتاج ساخته بود چه قصه
خون وناموس همه اینها داشت واز ملازمان وخدمتکاران بابری که سالها بامید واری
خدمت کرده مستحق رعایت وعنایت شده بودند تجویز نمیکرد که اقل مرتبه وجه
معیشتی داشته باشند وبجمعی که درشکارها وسواریها در ملازمت میگشتند وخود را
بهزار محنت ومشقت قرار بخدمت داده بودند در هر چند روز سقیفها ساخته
بخون اینها تشنه بود وانواع بی اعتدالی وبی اندامی مینمود واگر از نوکران او صدگونه
گناه مثل خون ودزدی وراه زنی وتاراج وانواع فسق وفجور میامد بواسطه حیل
وعذرهای بیهوده در میگذرانید واگر از ملازمان درگاه والا اندک چیزی واقع میشد که
کسی بهتان میکرد در قتل وحبس وتاراج ایشان تاخیر نمی نمود تا خبر شدن انواع جفا
وبی ابروئی میرسانید وبعضی از کمال دیانت ولیاقت خود را بخدمت او قرار داده

بودند و خوش آمدی میگفتند مثل شاه قلی نارنجی و محمد طاهر و لنگ ساربان و اوباش
سادگی آن طائفه را راست گو دانسته ترتیب مینمود و تقویت ایشان میکرد چنانچه
شاه قلی بی اندامی کرده فرمان نشنید و محمد طاهر ان نوع جواب درشت داد که مستوجب
زبان بریدن بلکه کشتن شده بود و او شنیده تغافل نمود و لنگ ساربان در پیش
جمعی بحضور او انچنان لفظ درشتی گفته که او نیز مستحق سیاست بود و علی بیک را
خود میداند که در میان قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشته بی شائبه خدمتی و
اصالتی و حالتی بمحض نسبت که داماد اوست اورده و بر جمیع امرای عظام گذرانده حتی
بر سید قلی میرزا که بعلو سیادت و انتساب سلطنت ممتاز بود تقدم داده و حسین قلی را
که تا غایت بمرفی بجه نزده در برابر اسکندرخان و عبدالله خان و بهادرخان رعایت
نمود و جایگیرهای آبادان داد و خوانین عظام را بجایگیرهای ویران خرسند ساخت
و درین اوقات در اکثر مجالس از و چندین امور بسر بر میزد که باعث رنجش
و آزار خاطر فیض مآثر ما میشد چون خاطر او پیش ما عزیز بود و او را دولتخواه بیغش
این دودمان میدانستیم و بر قول و فعل او اعتماد تمام داشتیم این همه اعمال و کردار
او را عین خیرخواهی و محض نیک اندیشی تصور نموده دیده و دانسته بکرم عمیم در
میگذرانیدیم تا درین اوقات بعرض رسید که او بسخن همین جماعه باقیه قصد دارد
که معدودی چند که با همراه بودند جدا ساخته ما را تنها گذارد بملاحظه دفع این شرارت
از دار الخلافت آگره متوجه دار الملک دهلی شدیم و با و نوشتیم که بعضی امور بظهور
آمده و سخنان بعرض اقدس رسیده که بخاطر اشرف قرار نمی یابد که او درین اوقات
ملازمت تواند نمود اگر چه آوازار بسیار یافته ایم ما او را هنوز بهمان دستور خان
خانان میدانیم و میگوئیم و بجهت تسلی خاطر او سوگندها مغلظ یاد کرده بودیم که
قصد جان و مال و ناموس او نداریم و چون به تمشیت مهمات جهانبانی بنفس

بنفس خود

نفیس خود متوجه شده ایم او بکمال خود بوده مدعیاتی که داشته باشد عرضه داشت نماید
بنوعی که لائق دانیم حکم فرمائیم چون در بعضی اوقات عرض مینمود که وقت شده است
که بدولت و سعادت بمهمات سلطنت پردازید تصور چنان بود که بشنودن این خبر
خیر اثر مسرور گشته در مقام تسلیم و رضا راسخ دم و ثابت قدم باشد و چنان
عرض رسید که از کمال میل و توجه که بدین امور داشته و دارد حقوق نعمت و تربیت
خاندان والا که جل سالست که در ذمه اوست و من المهد الی العهد پرورش یافته بالکلیه
فراموش کرده گوش بسخن این جماعه مفتن دارد که بواسطه اغراض نفسانیه
میخواهند که او را در جریده اهل بغی در آرند و درین آخر عمر از سعادت اخروی محروم
گردانند و بشقاوت ابدی مبتلا سازند چنانچه از کمال شیطنت و خباثت و خود
بسندی که دارند معقول او ساخته او را از راه برده اند و بعلت اسکندر پیغام کرده
که بمخالفت و منازعت پیش آید و تتارخان بیچ نهیب را نیز کس فرستاده که او در فتنه
کوه آمده آهنگ خرابی و دست اندازی کرده از آنجا خود در آید و خود خیال لاهور کرده
که از آنجا خود بنیاد فتنه و فساد نموده طریق مخالفت سپرده در اطراف ممالک محروسه خلل
انداخته چراغ دولت این خاندان را که از ازل افروخته فروغ ازلی و برافراخته دست قدرت ابدی
است بدم سرد منطفی سازد هیهات که پرده غرور و پندار دیده اعتبار او را کور ساخته
نمیداند   چراغی را که ایزد بر فروزد   هر آنکس تف کند ریشش بسوزد   چون نظر ما
بهمه اخلاص و اعتقادی که از جمیع اقوال و جمیع اعمال او واضح و لائح بود این امور نسبی
بر شرور از وده مینمود و مینماید و باور نمی آید چرا که پرورده نعمت و دست مایه این دودمان
عظیم الشانست و اطاعت حکم ما برو واجب و لازم بر سبیل محبت فرمودیم که خود را
ازین افعال و اعمال قبیحه که رانیده اینجماعه مخذول العاقبت را که باعث نقص دولت
و عزت او شده بجهت اغراض خود در پی بغی و عدوان او بند مقید ساخته بدرگاه معلی

فرستد و چون ما درین پنج سال ملاحظه خاطر او کرده بهیچ چیز مناقشه ننموده ایم و
بهرچه عرض کرده خواه معقول و خواه نامعقول از صواب دید او بدر نرفته ایم او هم این
حکم ما را سمعا و طاعة انقیاد نموده تخلف نورزد که هرگاه باین حکم عمل نماید خاطر اشرف
بر وصاف ساخته جرائم و تقصیرات او را بالکلیه معفو فرمائیم و هر وقت میل ملازمت
داشته باشد و وقت اقتضا نماید بملازمت مشرف شده هیم که رفع حجاب او شود و چون صور
خدمات او ملحوظ و منظور است با آنکه هزار برابر آن خدمات رعایت یافته میخواهیم که
نام او که سالها باخلاص و ارادت و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد منتشر شده به بغی و
عناد و فساد مشهور نشود و در آخر عمر در زمره قراچه قوابخت محشور نگردد بنا بر حقوق
عبودیت او را آگاه ساختیم زنهار که خیال دیگری نکند و یقین خود داند که اگر از روی جهل
و کوته اندیشی از راه رود و نخوت و پندار دماغ او را پریشان ساخته در سلک اهل
ادبار درآرد بدولت و اقبال با عساکر نصرت اعتصام بجزیمت رفع و دفع او متوجه شده
بعنایت بیغایت الهی دمار از روزگار او بیرون خواهیم آورد امید است درین حالت که
عنفوان اقبال خلافت ما و آغاز دولت ما است فتح عظمی روی دهد و او مغلوب عساکر اقبال
گشته شرمسار و گرفتار گردد بیدولتی را از بعضی استدلال نمی نماید که او درین پنج سال
مردم خود را چگونه رعایتها کرده که بروز واقعه بکار آیند و از کوته اندیشی و نادانی نمیداند نیست
که دولت وابسته بعنایت الهی است هرگاه آن عنایت نباشد نوکر بیدولت بکار نمی آید چنانچه
برای العین دیده میشود که اکثرا بغیرت زنده و برادر میگفت و هرگز باایشان گمان جدائی نداشت
بر خوشه سعادت اکثری از و جدا شده خود و آنانکه مانده اند یکیک جدا شده بدرگاه معلی می
آیند و رفته رفته او را تنها خواهند گذاشت درین مقام غیر تسلیم و رضاجوئی چیزی فائده
نخواهد سر نیاز بباید نهاد و گردن طوع که هرچه حاکم عادل کند همه داد است خان خانان که
روز ادبار او نزدیک رسیده بود گویا در شب تاریک ادبار بستر میبرد ازین کلمات موعظت

کدهرو

که دستور العمل سعادت تواند بود پند پذیر نشد چون گوهر که باعث مزید شورش او
گشت دانا داند که بسعی خود در مملکت بی ناموسی شتافت و بالجمله از پرگنه بیکانیر
متوجه بپنجاب گردید چون در انحدود قلعه تبرنده که بجاگیر شیر محمد دیوانه بود رسید عبد الرحیم
پسر خود را با اهل و عیال و احمال و اثقال دران قلعه نزد شیر محمد که از مخصوصان او بود
گذاشته از انجا بگذشت و شیر محمد حق ولینعمت اصلی را بهتر دانسته از و فرار نموده تمام
اسباب و اشیا را به تبرنده گذاشته بود متصرف شد و اهل عیال را بملازمت آورد و
درویش محمد اوزبک مظفر علی را که بطلب او آمده بود مقید ساخته بدرگاه معلی فرستاد و
خود نیز کمر همت به دولتخواهی نفس الامری بست و بمیامن توفیق صاحب حقیقی خود را
فهمیده از ولی نعمت مجازی سر باز زد و چون نزدیک تهاره رسید میرزا عبدالله مغول
تهاره را مضبوط کرده آماده جنگ شد ولی یک بتهاره آمده شکست یافت آری شمع
افروخته الهی را هر کس خواهد که فرو نشاند خرمن دولت و کامرانی خود را آتش در زند
و چون هنگام ادبار بیرامخان بود در هرچه بسود خود می اندیشید زیان میدید و چون
غرض پرده دیده مصلحت بین است صلاح کار خود ندانسته اسباب آگاهی را الیوب
غفلت سپرده بجانب پرگنه جالندر روان شد سعر چون غرض آمد هنر پوشیده شد
صد حجاب از دل بسوی دیده شد

فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه با عساکر دولت بدفع فتنه بیرامخان و نهضت موکب مقدس شاهنشاهی و اشتغال نایره محاربه میان لشکر اقبال و بیرامخان و فتح اولیای دولت

دران هنگام سعادت انتظام که دار الملک دهلی نشیمن موکب دولت و معسکر جنود اقبال
بود خبر عزیمت بیرامخان از بیکانیر بجانب پنجاب معروض ایستادگان بساط جلال
گشت عواطف بادشاهانه که توأم آثار قضا و احکام قدر است بران قرار گرفت که لشکری شایسته
فرستاده سر راه بیرام [illegible] تا در نواحی لاهور غبار فتنه نتوانند انگیخت جمعی از کو

اندیشها برین بودند که حضرت خود بدولت و اقبال خود متوجه شده اماده جنگ او شوند
وجمعی میگفتند که لشکر اقبال تعیین باید کرد حضرت شاهنشاهی بمقتضای وقت قبول کرده
رای فرموده قرار بران دادند که افواج قاهره پیشتر روند و بعد ازان انحضرت نیز متوجه شوند
بعد از درازی سخن ماهم انکه شفقت مادری منظور داشته ادهم خان را نگاه داشت و شمس الدین
محمد خان اتکه و پسرش یوسف محمد خان کوکلتاش و مهدی قاسم خان و محمد قاسم خان
نیشابوری و علی قلی خان پیر لطیف و حسن خان خویش شهاب خان و جمعی کثیر را بجانب
نامزد فرمودند تا خان خانان را مانع امده نگذارند که به پنجاب در اید و شمس الدین محمد خان
با این امرای عظام تکیه بر اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی نموده بصوب پنجاب
روان شد و بعد از روان ساختن امرای مملکت گشای خود بنفس نفیس بجهة مزید احتیاط
سامان یورش پنجاب فرمودند چون از کمال دوربینی داعیه یورش نصرت پیوند که
مکنون ضمیر الهام اندیش بود و جبهه همت علیا شد و بجهة انتظام مهمات ممالک محروسه
خواجه عبد المجید را که بشرف دیوانی سرکار اعلی سربلند بود پایه اعتبار افزوده بخطاب
اصف خانی سرفراز ساختند و حکومت دار الملک دهلی را ضمیمه منصب گرامی وزارت
فرموده گوش هوش خواجه را بنصایح بادشاهانه که مشتمل بر صوالح حال و مصالح ملک
تواند بود باز کردند و فرمودند که مغرور خرد و جاه خود نشوی و پاس نعمت رسیدگی را
پیوسته داشته سربلندی خود را در فروتنی خود منحصر دانی و مزد خدمت را عنایت و
ترتیب ما دانسته چشم و دل و دست و زبان از مال مردم کوتاه داری خواجه پذیرای
نصایح ارجمند شده پیشانی سعادت خود را بسجده استان عالی نورانی ساخت و دل در
خدمت بست و با یمن اخلاص و عقیدت سرگرم شد و چون شورش بغی بیرامخان در
میان امد بنا بر مصلحت و احتیاط حکم قضا امضا بگرفتن حسین قلی بیک صادر شده چند
روزی او را با دهم خان سپردند و از کمال مرحمت باطنی که بحال او مخصوص بود با دهم خان

المجید

فرمودند

فرمودند که اگر گزندی بحسین قلی بیک خواهد رسید باز خواست از تو خواهد بود
و بتاریخ سی و یکم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیستم ذی قعده خاطر مقدس
را از مهمات ضروری جمع فرموده از دار الملک دهلی متوجه دفع این فتنه شدند
و چون بمقتضای نیت حق بمجرد توجهی کارها از سرگرفت که در اندیشه روزگار نگنجد
تمشیت می یابد هرگاه خود بنفس نفیس متوجه شوند پیداست که حال چون خواهد بود
مصداق این مقال تبارزکی انکه فرستادهای اخلاص مند که رخصت یافته متوجه
خدمت شده بودند بهیچ امر دیگر که لوازم واقعه طلبان کهنه عمل باشند تحریر
و تا پرگنه دکوار را از نواحی پرگنه جالندر که میان ستلج و ساه است بای همت در
رکاب داشته عنان سرعت باز کشیدند و در ظاهر کونا چور که از متعلقات
دکدار است سر راه بیرامخان بستند بیرامخان در گرفتن جالندر اهتمام داشت
که خبر امدن اتکه خان با عساکر اقبال شنید از غروری که داشت اتکه خان را در
نظر نیاورده گرم پیکار شد و از روی پندار و نخوت مردم خود را دو فوج ساخت
ولی بیک و شاه قلی محرم و برادران ولی بیک و اسمعیل قلی خان و حسین خان و
یعقوب سلطان و میر تیج و گروهی از مقهوران را مقدمه ساخت و فوجی دیگر را
بسرکردگی خویش ترتیب داده قریب پنجاه فیل نامی در پیش خود داشت و ازین
جانب شمس الدین محمد خان بپشت گرمی اقبال روز افزون شاهنشاهی صفوف
نبرد را بمردان کار و بهادران کارزار بیاراست و دلاوران جنگجو و پردلان
پرخاش جو را دلداری داده روان شد قول باخلاص و اهتمام او رونق یافت
و برانغار بشجاعت محمد قاسم خان نیشابوری استحکام گرفت و جونغار
بشهامت مهدی قاسم خان انتظام پذیرفت و علی قلی خان اندرابی و قیا خان
صاحب حسن و بعضی از کار طلبان عقیدت کیش مراد دل بوده صف ارای این معرکه گشتند

ار شاه

کشتند و فرخ خان با برخی از دلاوران در التمش آماده نبرد گشت و یوسف
محمد خان کوکلتاش با جوقی از مبارزان میان قول و التمش استاد و چون اتکه
خان از مردم همراه خاطر جمع نداشت سوگند و پیمان درمیان آورده پیشتر
از شروع پیکار نحوی دل جمعی بهم رسانید با بیرامخان اگرچه مردم بسیار همراه نبود اما
از روی کیفیت افزونی داشت و نیز اعتماد بیشتر بر لشکر پادشاهی بود که اکثر
از بدنهادی و بددلی و دورباطنی نوشتها میفرستادند و چون این دو لشکر
در موضع کوناچور مذکور در اواسط شهر یوزه الهی موافق اوایل ذی الحجه
بهم نزدیک رسید کوششهای دلیرانه از جانبین بتقدیم پیوست اگرچه در
اول کارزار فوجی پیش غنیم جان روی تهور بجنگ آورده که اکثر فوجهای
لشکر اقبال راه فرار پیش گرفت اتکه خان با بسیاری از فوج خود و یوسف
محمد خان با معدودی در میدان نبرد ایستاده از نفاق و بیدلی مردم حیرت
افزا بوده استمداد همت از باطن اقدس شاهنشاهی مینمودند درین هنگام
که مردم بیرامخان اکثر مردم را برداشته تعاقب نموده اند و بیرامخان
با فواج خود بخیال نصرت تبختر کنان می آمد فوج اتکه خان که در پناه بسته ایستاده
بود پیدا میشود بیرامخان بمدافعه پیش می آید اول فیلان را که سپر کرده ان
فیل تخت روان بود میراند و خود از عقب ان روان میشود ناگاه اقبال
پادشاهی و تایید آسمانی نقاب حجاب از چهره مراد گشود میان این دو
فوج شالی پایه بود فیلان مذکور در ان حجم می آیند و نخود در می مانند و
مبارزان لشکر نصرت قرین به تیر زدن فیلبانان [illegible] کرده فیلان
میرسد و آواز کردن فیل آفریان میشود بیرامخان چون می بیند که حال
فیلان که اعتماد او بود چنین شد اراده میکند که از عقب فیلان برآمده

شالی

شالی پایه را دست راست داده از جانب خشکی بیاید و بتازد اتکه خان از
دوربینی و پردلی داعیه بیرامخان دانسته درمقام آن طرف شد که پیشتر
از ظهور عزیمت او خود بتازد یوسف محمد خان گفت که اکثر مردم خاک بی ناموسی
بر فرق بی روزکار خود بیخته رفته اند چه وقت تاختن است اتکه خان جواب داد
که اگرچه مردم کم اند اما اقبال روزافزون شاهنشاهی بجانب ماست و نیز ما را
گزیر نیست امروز روز جان فشانیست یا جان ستانی و یوسف محمد خان را با جمعی از
بهادران یکتادل پیش ساخته خود با دیگر دلاوران بیکجهت آماده نبرد شد در زمانیکه
بیرامخان منحرف شده بود که ان خواهش مذکور بعمل در آرد این ناموس طلبان
نبرد دوست تیغ انتقام از نیام همت آخته بر فوج بیرامخان بوهنند این مردم
انحراف کا فرار اندیشیده بر هم خوردند بیرامخان ناچار برگشت و خجلت
زده ادبار شد و بتایید ایزدی با بود عدم اتفاق و کارشکنی مردم و دل بی
دادن چنان چنین نصرتی که از طراز فتوحات تواند شد روی داد و هر کدام
از مخالفان تیره بخت جدا نانکه بتعاقب گریختها شتافته بودند و جمعی که گرد
بیرامخان دل بر پیکار بسته بجائی پراگنده شدند و عساکر نصرت اعتصام تعاقب لشکر
ادبار نموده بسیاری را طعمه تیغ خورانیده و گروهی را زخمی و نیم کشته بخاک [illegible]
و خون یکسان کردند و گروه مجاهدان اقبال تعاقب این گروه مخذول نمودند
اسمعیل قلیخان را زنده گرفته آوردند و مقارن ان خبر رسید که ولی بیگ زخمی
در نیشکر زاری مختفی است و او را تیزدستان هوشمند گرفتار ساختند و حسین خان
بزخم تیر کوشته و یعقوب همدانی و احمد بیگ و بسی از اعیان مخالف
گرفتار کمند مکافات شدند و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت قاهره
افتاد و اتکه خان فرط دوراندیشی بکار برده از بس رفتها بسیار زشت رفت

وبمحض تائیدات غیبی اینچنین فتحی که عنوان فتوحات تواند بود از مکمن اقبال
بظهور رسید حضرت شاهنشاهی بعزمی درست ورای راسخ وخاطری خرسند
متوسل بدرگاه ایزدی بوده بباطن با خدا وبظاهر صید کنان وشکار افکنان
نهضت میفرمودند در نواحی سرهند منهیان اقبال بشارت ظفر وفیروزی و نوید
دولت وبهروزی بمسامع علیه رسانیدند وجهان برهم خورده بتازگی آرام
یافت لوازم شکر وسپاس بوقوع رسید ومراسم نشاط وشادمانی بتقدیم
پیوست مهام سلطنت انتظام تازه یافت کوته حوصلها را فراخی مشرب بدید
آمد وساده دلان سیه دل از سر رشته دانش بدر رفت افتاد دولت از دست
مغروران خلاص شد بادشاه وقت از ستم ستمگری ناحق شناسان نجات یافت
خردمندان را افزایش دریافت نصیب گشت دولت روی نمود اقبال چهره گشاد عالم
طراوت تازه یافت زمین وزمان نضارت نو گرفت کورباطنان چه پیشه
در مغاک خاکساری فرو رفته خاک ادبار بر فرق ایشان ریخته آمد جهان پیر
جوان شد انصاف بزاد معدلت آشکارا گشت یک پرده که از جمال جهان آرای
خود خدیو زمان دور انداخت دیدی ای که چه سان حال شد بندگان جهان آرا
بپایهٔ بزرگی درجه مرتبه رسید ازین قیاس باید کرد که اگر پرده چند لطیفتر ازین از
چهره مقصود بردارد وجلوه چند خاص نماید چه کارها که نشود وچه اسرار که بظهور
نیاید اما همانا که رخصت اظهار ندارد یا نظارگی در نظر دوربین او درنمی آید عمرها
بدولت واقبال تا باد که جهانرا چنین خدیو بس گهر بدست آید وافتاده است
محرر این دیباچه اقبال ابوالفضل نقش مقصود برآورده معروض میدارد که اگر
تعلق نبودمی ولباس نوکری نداشتمی حرفی چند از دریافت خود گفتمی لیکن چون مد
در رسمیان مخلوطم ازین که کورباطنان ناتوان بین این حرف را از قسم خوشامد

دانند

دانند بیشتر ازین حرف سرائی نمیکنم واین اندیشه در فطرت خانه من نیست چه
اینجا رسمیان آلوده را نمی یابند از طبیعت میگویم نه از فطرت سه کی گذارد
سرهند آنکه رشک روشنی است ؛ تا بگویم آنچه فرض گفتنی است ؛ چون عرصه سرهند
مخیم سرادقات اقبال شد منعم خان که بموجب منشور دولت از کابل متوجه
آستانبوسی بود با دیگر امرا مثل مقیم خان خویش تردی بیگ خان وقاسم خان
میر بحر وخواجگی محمد حسین برادر او وخواجه عبدالمنعم مشهور بخواجه بادشاه میر بعض ومولانا
عبدالباقی صدر وملا خرد زرگر و پاینده محمد تنکوت و فریدون طغائی میرزا محمد حکیم و
ابوالفتح پسر فضل بیگ میر محمد نیشابوری با جمعیت فراوان وسپاهی بسیار بتاریخ
بیست وهفتم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه هجدهم ذی الحجه بشرف بساط
بوسی سرفراز شدند ومشمول تربیت شاهنشاهی گردیدند و بمنصب عالی وکالت
وشرف خطاب خانخانانی خلعت افتخار در بر کرد وباقی امرا وسرداران هریک
فراخور خود بمرتبه ومقدار مراحم بیدریغ سربلند گشتند ودر همین منزل دلگشای
شمس الدین محمد خان اتکه وسائر مخلصان نیکو خدمت که بفتح وظفر مراجعت نموده
بودند بزمین بوس اخلاص سرفراز گشته بتفقدات شاهنشاهی شرف
امتیاز یافتند وجامه واقو وجامه قاقمی پیراهن خاص را باتکه خان مرحمت فرمودند
وبخطاب اعظم خانی شرف امتیاز بخشیدند و بیدولتی چند که عرصه نبرد دستگیر
قربان اقبال شده بودند چون ولی بیگ وپسرش اسمعیل قلی خان وحسن خان
واحمد بیگ ترکمان ودیگران را زنجیر در پا وغل در گردن باغنائم فراوان بنظر اشرف
در آوردند وعلمی که برای روضه رضویه مشهد اقدس مکلل بجواهر ترتیب داده توفیق
برفرستادن نیافته بود از نیجه بود وهم دران علم سعادت از فواتح تفالات
شاهنشاهی شمرده و محمد قاسم خان نیشابوری وابوالقاسم برادر مولانا عبدالقادر

اخوند وجهی دیگر را که پیشتر از خبر طغیان میرزایان رخصت مولتان کرده بودند
و مولتان از محمد قلی خان برلاس تغیر یافته بجاگیر این مردم مقرر شده بود درین هنگام
که شمس الدین محمد خان اتکه متوجه استلام عتبه عالی شد بموجب قرارداد وایشان را
بمولتان روانه ساخت و از گرفتاران روز هیجا ولیبیک که زخمها کاری داشت در
زندان فوت کرد سر او را بجهت عبرت خلایق بجانب ممالک شرقیه فرستادند و
دیگران همچنان در بند بودند تا هنگامی که بوسائل مقربان بساط عزت خلاص یافته دیگر باره بتقدیم
مآثر عبودیت و اخلاص بدرجات ترقی تصاعد نمودند چنانچه خصوصیات احوال
هر یکی بجای خود گذارش خواهد یافت سبحان الله هر که بدخواه تر بود و فتنه انگیزتر بمآخذ
دولت قدرت جیده چیده بسیاست رسانید علی الخصوص ولیبیک که سرمایه فتنه
و فساد بود چنین سزا یافت که باعث افزونی عقیده راست بینان درست کردار شد
بهادر خان از نحت برگشتگی انچه سرمایه هدایت و سعادت باشد موجب مزید غوایت
و گمراهی او شد و چون سر بی مغز ولیبیک را تواچی به پرگنه اتاوه که جاگیر او بود رسانید
فساد درونی دید ولی باطنی ان کافر نعمت بظاهر آمده ان تواچی را بشهادت رسانید
و ازان بیدولت چنین حرکتی ناشایسته بظهور آمد روزی چند همراهان مرکزین او را
بدیوانگی رهنمون شدند حاشا حاشا دیوانگی اصلی ان بود که مصدر آن عمل شنیع گشت بسی
ها بنجا او را از دیوانگی بهوشیاری آورده چاره کار او ساختند و اولیای دولت که بی
شائبه مداهنت و مساهله نبودند اینچنین معامله ناحق شناسانرا نیستایند اگرچه
بعضی از تیره خاطران امثال این امور را از قسم دولتخواهی می اندیشند اما در دیده تحقیق
این قسم اعمال از نادولتخواهی عظیم است چنانچه باندک تاملی معامله فهمانه مخلصانه
سر این کار بظهور می پیوندد

ورود موکب مقدس شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال

چون موهبتی عظیم روی داد و استیصال میرزایان متیقن شد

واتکه خان

واتکه خان بشرف بساط عزت استسعاد یافت رای جهان آرای اقتضا فرمود که لشکر
را گذاشته بر شغل شکار متوجه لاهور شوند که هم شکار دلخواه صورت می یابد و هم
شهر لاهور مجدداً بمقدم گرامی آنحضرت رونق و بهامی پذیرد بنابرین اندیشه صواب نمود
اتمام عساکر فیروزی مآثر را بسرکردگی منعم خان در انحدود گذاشته نهضت عالی از
و بتاریخ چهارم مهرماه الهی موافق سه‌شنبه بیست و ششم ذی الحجه نهصد و شصت و
هفت در دار الملک لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد و اتکه خان بشرائف ضیافت
و جلال جشن پرداخته بزم آرای سلطنت گشت و حضرت شاهنشاهی بمقتضای
عواطف خسروانی پایه قدر و اعتبار او را افزوده بمزید تقرب و عنایت سرفراز
گردانیدند و خلاصه پنجاب با او و برادران مرحمت شد و درین ایام که عرصه لاهور
مخیم اقبال بود خان اعظم را عارضه روی داد عاطفت شاهنشاهی او را در لاهور گذاشت
و گیتی خدیو بقاعده اقبال متوجه لشکری که بسرکردگی منعم خان گذاشته بودند شدند

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب کوه سوالک و اتمام کار بیرم خان

چون یقین پیوست که بیرام خان پیش راجه گیس در تلاوره که در میان کوه سوالک
جای مستحکم است پناه جسته و دران جبال متحصن است بنابران خدیو صورت و معنی
هژدهم مهرماه الهی موافق شنبه دهم محرم سال نهصد و شصت و هشت هلالی بتائید
توفیق ایزدی متوجه آنصوب شدند که بی مداخله مکر و تند و بیراه باب غرض آن مهم بانجام
رسد و جهان سیامی دولت ابد پیوند اسودگی بنگارد و ی معلی در ماجیواره استقامت
موکب عالی میبرد که گیتی خدیو با عزمی حق اساس کوچ بکوچ سایه عاطفت بر انحدود
انداخت منعم خان و سایر بندگان لشکر اقبال مراسم استقبال بجای آورده بسجده دولت
کورنش سربلند گشتند و از آنجا بقاعده توفیق ایزدی متوجه انجام مقصود شدند و در
اثنای راه میر منشی و خواجه سلطان علی که در قضیه تردی بیک خان قرار نموده بسعی

جماز اختیار کرده بودند بشرف استانبوسی استسعاد یافتند چون حوالی سوالک
مقر رایات فیروزی گردید فوجی از دلاوران عساکر نصرت قرین چون اقبال
پیش دستی نمود و بی تحاشی بتنگنای کوهستان درامده داد دست برو دادند و
بسیاری از جنود بهنود و راوهای ایشان از رایان و راجهای کوهی علم مدافعه
برافراختند میان اینمردم و عساکر ظفر اعتصام هنگامه نبرد گرم شد و از جانبین جمعی
عظیم بظهور رسید سلطان حسن خان جلایر از لشکر منصور سعادت شهادت دریافت
و بتایید الهی شکست براجها افتاده بقدم ادبار راه فرار پیش گرفتند و بسیاری از
این سیه بختان کوه نشین علف تیغ عساکر اقبال گشتند و چون طنطنه ورود رایات
ظفر ایات بنواحی کوهستان به بیرامخان رسید عاقبت اندیشی نموده سر انفعال
در گریبان خجالت و ندامت برد و جمالخان نام غلام معتمد خود را بالتماس عفو
تقصیرات و صفح جرائم خود فرستاده بزبان عذرخواهی درامد که از وقوع بعضی
امور که بطریق اضطرار نه بر سبیل اختیار بوقوع امد عرق انفعال بر جبین و
روی ندامت بر زمین دارم اگر بدامان اقبال طراز عفو ناپاک فرمایند و این افتاده
راه عجز را از خاک بردارند تارک نیاز منت بر خاک آن استان جمالخان بپایه
شاهنشاهی رسیده عریضه او را گذرانید و بزبانی نیز خلاصه مقصد را معروض
داشت حضرت شاهنشاهی بمقتضای رافت عام و عطوفت خاص و شکرانه چنین
مواهب عظمی عذر نامه مسموع او را اصغا فرمودند و از انجا که فطرات عالی از عفو
التذاذ می یابد گشاده پیشانی و شگفته خاطر بر تمامی جرائم او رقم عفو کشیدند
و برای تسلی خاطر او مولانا عبدالله سلطانپوری را با جندی از مقربان بساط
اقبال مصحوب جمالخان فرستادند که خاطر بیرامخان را بنوید عفو و مژده التفات
مطمئن ساخته بعتبه بوسی اورند فرستادهای شرائط موعظت بجا آوردند

لیکن

لیکن تسلی بیرامخان نشد و گفت که من از کردهٔ خود خجلت زده و سر افکنده ام
و مستوجب هرگونه سیاست گشته ام مرا از مکارم اخلاق و جلایل الطاف
خدیو زمان خاطر جمع است اما از بزرگان حضای و سائر اولیای دولت قاهره
هراسانم اکنون منعم خان امده تسلی من نماید و پیمان درست و عهد موکد درمیان
آرد بوسیله او میتوانم از عصیان بغی برامده سجده استان اقبال نمایم در خصت
حاصل کرده بقیه عمر را در امکنه شریفه گذرانم و بدست اویز تضرع و تخشع در تدارک
و تلافی جرائم و آثام خود بکوشم چون بحر احسان در جوش بود این ملتمس او نیز
قبول موصول شد رایات اقبال در حدود قصبه حاجی پور که نزدیک دامن کوه
مذکور و درمیان اب ستلج و بیاه است نزول اجلال داشت که منعم خان و خواجه جهان
و اشرف خان و حاجی خان سیستانی را فرستادند که خاطر بیرامخان را بمواعید
عنایت و مواثیق التفات مطمئنه ساخته بملازمت عالی اورند فرستادها با جند
دران تنگنای وحشت که بناه برده بود درفتند هجوم زمین داران شده بود و جمعیتی
که درمیان زمین داران ممالک هندوستان مقرر است گشته شدن را قرار
داده ایستاده بودند فرستادهای مضایقه را ملحی کرده در قلعه که بیرامخان بود در رفتند
چون نظر بیرامخان بر منعم خان افتاد دلش بحال آمد و دانست که انچه از زبان حضرت
شاهنشاهی میرسانیدند بیان واقع بود دانست از روی امیدواری پیشتر آمده
دریافت و از فرط خجالت رقت نمود منعم خان بمواثیق و ایمان استمالت نموده
بیرامخان را متوجه عتبه عالی ساخت بابای زنبور و شاه قلی محرم دست در دامن بیرامخان
اویخته بسیار گریه و زاری کردند که عذرات زینهار شما نروید منعم خان و پاینده
فرستادها هر چند دلاسا نمودند سودمند شان نیامد و بعضا ناکرایت را اندیشه
از خود بود و لهذا چون منعم خان گفت که شما ئب درهم اینجا بوده منتظر خبر باشید

و بعد ازان که خاطر شما جمع کرده متوجه ملازمت خواهید شد این هواسند ها
بیرامخان نزا گذاشته و از همراهی تخلف نموده ماندند و بیرامخان متوجه عتبهٔ اقبال
شد لشکر بادشاهی که در حدود دامن کوه مستعد بوده انتظار میبرد و واقعه طلبان
حرفها میگفتند که این اعزه پیدا شد و غریو از لشکر بادشاهی برخاست و نخوشحالی
روی نمود و فتنه اندوزان نزار روز او بار آمده روی سیاه گشت و از انجا روی به
معلی اورده و در ابان ماه الهی موافق محرم نهصد و شصت و هشت روبالک در گردن
انداخته سجده ندامت و خجالت بجای اورد و سر خاکساری در پای فلک سای
حضرت شاهنشاهی نهاده چه از سر در حجاز شرم کنه و چه شوق عفو بهانه ها بگریست حضرت
شاهنشاهی عذر او بذیرفته بدست اقدس سر بیرامخان را از زمین عجز بر داشته در
اغوش مکرمت گرفتند و فوطه از گردن او بر داشته اشک ندامت و گرد خجالت
از چهره او پاک ساختند و بزبان عذر پذیر پرسش احوال فرموده بقانونی که در ایام
وکالت جای بیرامخان بر دست راست معین بود بهمان قانون در نشستن بجانب
راست اشارت فرمودند و منعم خان را در پهلوی بیرامخان حکم فرمودند و دیگر امرا
و ارکان سلطنت و اعیان مملکت باندازه قدر و منزلت مقام گرفتند و بر بیان محبت
و مکرمت چندان انبساط و التفات فرمودند که گرد حجاب و غبار خجالت از صفحه
پیشانی او بکلی زائل گشت اما بمان سخن بیت مصراع اگر گناه به بخشند شرمسار همت
انگاه از بارگاه مقدس برخاسته خلعت فاخره که در بر کرامت بر ورداشتند به
بیرامخان التفات فرمودند و از روی خشنودی باطن اقدس او را رخصت سفر
حجاز دادند و بمقتضای پاس قواعد حزم و دور اندیشی که اساس سرکار خاصه طراز
دار الملک سلطنت برانست ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی را همراه دادند
تا اقصاء ممالک محروسه بدرقه شده از مسالک مخوفه بسلامت گذرانند

به حاجی محمد خان سیستانی گفته باشد که مرا از مخالفت و بیوفائی هیچکس گوفت نکرد
که از تو این همه حقوق قدیم را فراموش کردی حاجی محمد خان در جواب گفت شما
با وجود ان همه دعوی اخلاص و فزونی تربیت حضرت جهانبانی وجنت اشیانی
وان همه مراحم و اشفاق حضرت شاهنشاهی بغی نموده شمشیر کشیدید و روی دادمن اگر ترک
صحبت شما کرده باشم چه دور باشد و چه کرده باشم بیرامخان شرمنده شده هیچ نه
نگفت و از ثقات شنیدم که بیرامخان پیوسته درین راه ازین سخن نفس الامری
اظهار دردمندی کردی بعد الحمد که جوهر بزرگ نهادی و عاطفت ذاتی حضرت شاهنشاهی
خاطر نشان جمهور عالمیان گشت و این ساده مرد مغرور شجاعت و کاردانی از
خواب غفلت بیدار گشته از گرداب بغی بر امد هم کار اصحاب اخلاص اعتلا یافت و هم
بازار فتنه اندوزان کساد گرفت هم زمانرا رونق پدید امد و هم زمانیانرا مسرت
روی داد و عریضه ان خان اعظم اتکه خان بنظر درامد چون خبر از بعضی سوانح مبدا دولت
بجنس ازاد این اقبال نامه درآورده تا سرمایه عبرت اهل هوش شود عرضه داشت
کمترین بندگان دولتخواه شمس الدین محمد اتکه بعد از دعا و بندگی بذروه عرض میرساند
که چون این دولتخواه در دهلی بشرف استانبوسی رسید و بندگان حضرت عنایت والتفات
بیدریغ بادشاهی را درباره این دولتخواه مبذول داشته بعلم و نقاره و تومان طوغ
بیرامخان سرفرازی داده حکومت و حراست سرکار پنجاب را عنایت فرمودند
واجب نمود که این دولتخواه نیز فراخور آن عنایت و سرفرازی حد بتقدیم رساند
که هیچ یک از دولتخواهان را در رعایت بندگی سبقت نباشد و خبر رسید که حرام خوار
و فتنه جویان بخط و خبر بیرامخان را در نواحی فیروزپور اورده اند حکم شد که
ارکان دولت جمع شده در انچه صلاح دولت باشد مصلحت را قرار داده بعرض
رسانند دران مجلس کتابت بیرامخان که به درویش محمد خان فرستاده بود رسیده

درکتابت مذکور بود که من غلام و بنده انحضرتم اما میخواهم که انتقام خود را از وکلای
انحضرت بکیرم هریک از دولتخواهان در مجلس انجمن بخاطر میرسد جهت دفع بیرامخان
میکفتند چون دران دو روز اسباب حشمت خان مذکور این دولتخواه عنایت شده
بود بخود قرار داد که مصدر خدمتی لایق کردد در مجلسی بحضور ارکان دولت که خرد و
کلان حاضر بودند دراز نفسی و فضولی کرده و او طلبید که مهم بیرامخان بعون عنایت
الهی و بتوجه نامتناهی پادشاهی بفقیر رسید که هرجا درخورد یا روبرو شود اکر [illegible]
کم ارد از کنیزان و فواحش کمتر باشد ارکان دولت فرمودند که دفع بیرامخان مهم عظیم
است مادام که بندکان حضرت خود بدولت متوجه نشوند صورت کرفتن این محال
چون ارکان دولت چنین مصلحت دیدند بنده زیاده بران دراز نفسی نکرده و
بمخادیم عرض نمود که محمد خان کوکه و مهدی قاسم خان رخصت یافته بجانب ملتان
و لاهور متوجه اند میتوانند بود که بنده هم در ملازمت مخادیم بطریق قراولی پیشتر
رود و هرچیزی که ظهور یابد روز بروز عرضه داشت نماید واجب العرض بنده دولتخواه
درجه قبول یافت حکم شد که باتفاق امرای عظام متوجه بیرامخان شود و نیز حکم
شد که هزار کس کومک نیز از ملازمت رخصت یافته چهار و پنج روز در نواحی رسکته و
وبرکنه مهتم توقف نمود از کومک اثری ظاهر نشد چون کیفیت را بمخادیم عرضه داشت
نمود از جمله هزار کس کومک یازده کس فرستادند چون اکثری از کهنه سواران درمیان
بودند از انجا که خیالات سپاهکری است هریک را اندیشه نیز بخاطر میرسید چون ایام والا
موسم باران نیز درمیان بود چند روز در رفتن توقف شد مردم والده را واسطه
ساخته صد هزار حکایت بعرض رسانیدند که انکه هر روز دو کروه از ترس پیش نمیرود
از دست او کاری نمی اید جاکیر و علوفه او را تغیر باید داد والده بسخن مردم عمل نموده بخط
خاطر و حق خدمت بیست ساله منظور نداشته هرچیز میکفتند بعرض رسانیدند تا [illegible]

انحضرت

بگرفت واقع است فرزند عزیز محمد کنایه سخن مردم را تاب نیاورده باین دولتخواه
نوشت که ای داده سخنان مردم ما را هلاک کرد هرچه نصیب شما بوده باشد
همان خواهد شد بهرحال به تعجیل متوجه مهم دفع بیرامخان شوید این دولتخواه
دانست که غرض چیست توکل بعون عنایت الهی و تکیه بر دولت شاهنشاهی کرده
متوجه بیرامخان شد اکنون که مهم بیرامخان شد بدولت انحضرت بکایه جمعی از
ملازمان و سلطانانرا که همراه او بودند بقتل رسانیده و اقربای او را بتمام دستگیر
کرده بدرکاه اورده یا داد اباید اکر مهمات برعکس پیش معلوم بود که کار بکجی می آنجامید
ان مهم را بیرامخان هریک از دولتخواهان که دران معارک نبودند و خدمت هریک
معلوم شد چندان بعنایت و التفات پادشاهی سرافرازی یافتند جمعی دولتخواهان
که در جنک بودند یکی را برسیده نشد که چون محمد سلطان بیهبودی را که دو روز در
قلعه جالندر بود سفارش نموده خطاب خانی کرفتند و دیگرا هم ده چند از تردد
خود سرافرازی یافته بمزید عنایت و علوفه سرفراز شدند چون بعد از هم نوبت
باین دولتخواه و فرزند یوسف محمد که درچنین معرکه کلانی شمشیر زده رسید
مهربانی کرده اند آن بود که روز اول جنک کردند که نام انکه را در فرمان نوشتند
عالم پناها این دولتخواه از که چشم داشت مادری دارد ع نمیکند خدا را دارد که
این دولتخواه بردولتخواهی انحضرت جان برکف دست نهاده فرزند دوازده ساله
خود را همراه داشته دربرابر بیرامخان و ده بیست از اقربای او و ملازمان و سلطانان
او درامده شمشیر زدند و هیچ یک از امرای عظام از برکنه خود بکومک نیامدند و مردم
که همراه بودند ان نوع حرکات کنند که کار هریک را بیرامخان عرض کرده باشند بجنبی
سلوک باین پیر غلام کنند و جماعه قورچیان بیرامخان که بجاکیر بملازمت حضرت
کذاشته بود بدولت انحضرت خطاب یافته دو کرور تنکه علوفه بیابند

۳۳۹

و یوسف محمد خان در برابر بیرام خان و بهبت خان و سلطانهای اوبادر امده بشمشیر
رسانید و آنصاحب خطاب خانی عنایت کردند مخادیم علوفه او را یک کرور
پروانه بر اوبردند و اورا هم تن نمودند و بنده که بخطاب خان اعظمی سرفراز ساختند
یک کرور جلدوی عنایت کردند مخادیم ازانجمله چهل لک فیروزه بور دادند عالم
بناها همه مردم این دولتخواه عمریست با برادران و فرزندان بامیدواری خدمت
میکنند و الحال بدولت انحضرت هر یک خانی و سلطانی سرفراز شده اند چون
علم و نقاره و طومان توغ بیرام خانرا باین کمینه عنایت فرمودند و بعد از
فتح بیرام خان جامه داقو و خلعت قباچی و اسباب حشمت را عنایت کرده
مرتبه دادند و امیدوارست که منصب او بیشتر تعلق باین کمینه داشته باشد **نهضت**
موکب اقبال شاهنشاهی از صدود پنجاب بدار الخلافت اگره و ظل اقبال بدهلی
انداختن و انتهای براه دهلی بمستقر خلافت نزول اجلال فرمودن چون حضرت شاهنشاهی
بنیروی بخت بلند از فروغ رای ممالک ارای یک پرده از روی کار خود برداشته
انتظام مهمات ملکی و مالی پیش نهاد همت ~~مالی و ملکی پیش نهاد همت~~ والای خود
ساختند کوته اندیشان تیره خاطر رادکان برهم زده اید هر یک شرمنده و سرافکنده
بگوشه رفتند و بتاییدات اسمانی خاطر مقدس ازین مهم فارغ شد بدولت و اقبال
عنان موکب عالی بدار الخلافت اگره منعطف فرمودند که در مراسم معدلت نو
افزوده عالم افسرده را طراوتی تازه بخشیده اید و قوانین چند قرار داده شود که
بدستور العمل ناظمان حال واینده تواند شد و چون رایات اقبال بسپهرند نزول
اجلال فرمود حکم اشرف بنفاذ پیوست که اردوی معلی را از راه راست بسمت
دهلی روان سازند و موکب عالی بعزیمت شکار متوجه حصار فیروزه شد و چون
حصار فیروزه مستقر رایات فیروزی ماثر گشت چابک روان عرصه شکار بعرض

اقدس رسانیدند که درین نواحی پیشه های یوزاست که انرا بزبان هندی چیته
میگویند و طریق صید کردن اینجانور درنده بدیع ترین فنون شکارات بنابران
ضمیر اقدس که نگارین سرای لعبتان صوری و معنوی است متوجه تماشاگی این
بساط نشاط و حکم گیتی مطاع از نشاط گاه باطن بترتیب این کار شرف اصدار
یافت فرمان بران خدمت در اندک فرصتی الات و ادوات ان سرانجام داده
گوی چند که انرا بزبان هندا ودی گویند بطرز خاص کندند و چند قلاده چیته بیکا
جمع امده بود اما انکه چیته را بحضور اقدس صید فرمودند درین مرتبه بود و روز
پانزدهم آذر ماه الهی موافق شنبه چهارم ربیع الاول نهصد و شصت و هشت هلالی
دار الملک دهلی مستقر رایات دولت گشت و اردوی بزرگ بیشتر ازین ساخت
دلکشا نزول سعادت فرموده سرمایه اسایش جهانیان شده بود و از سوانح
فرمان شاهنشاهی منعم خان متوجه پایه سریر اعلی شد کابل را بغنی خان پسر خود سپرده
اورا بجای خود نصب کرده و در تقویت و تمشیت مهمات او حیدر محمد اخته بیگی را
از انجا که اتکه مساعد و معاون او بوده مهمات انجمرود انتظام دید و از کوته
حوصلگی طرفین و طفل مشربی جانبین ناسازکاری پدید امد در سولاکه موکب عالی
بدهلی نزول اجلال فرموده عرضه داشت غنی خان بدرگاه گیتی پناه امده نارضائی
حیدر محمد اخته بیگی بظهور پیوست بنابران باستصواب منعم خان حیدر محمد را
منشور طلب صادر شد و بجهة کومک غنی خان و اعانت او نکون پسر قراجه
و درویش محمد و خواجه دوست و خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم خان و جمعی دیگر را
بسرکردگی ابو الفتح برادرزاده منعم خان بکابل روان ساختند فرستادها رفته روزی
چند در معاونت و موافقت کامیاب امن و امان شدند القصه حضرت شاهنشاهی
چند روزی در خطه دلکشای دهلی افاضه عدل فرموده روز اذر نهم دی ماه الهی موافق

نحی اکم جو نا بو جب

روز جمعه دوم ربیع الثانی تصمیم عزیمت بدار الخلافت اگره نمودند و از راه دریای
جون بر کشتی سوار شده توجه فرمودند اعیان سلطنت و ارکان دولت بمقدار گنجایش
کشتیها و زورقها سامان فوج آرایش داده متوجه گشتند و اردوی بزرگ از راه
خشکی متوجه آن سمت گشت و روز فروردین نوزدهم دی ماه الهی موافق دو شنبه
دوازدهم ربیع الثانی دار الخلافت اگره مستقر رایات جلال شد و ریاض آمال
ارباب اخلاص نضارت یافت و جراحت یافتگان روزگار مرهم شایسته بدست
آمد روز بازار عدالت گرم شد راستان از بخت در کنار گرفت مستعدان از وقت
خوش شد نهال دولت در بالیدن آمد غنچه اقبال شگفتن آغاز کرد رای عالم آرای
شاهنشاهی در تربیت ملک صوری و معنوی در نقاب بی توجهی توجه فرمود
درون قلعه که بهترین منازل آن سرزمین است اقامت واقع شد و بتازگی طرح منازل
دلکش صورت بسته عمارات عالی اساس یافت و خانها برای منعم خان خان
خانان عنایت شد و هر یک از مقربان بارگاه سلطنت و منظوران عتبه خلافت
و سائر ملازمان درگاه در کنار آب جون دو طرف عمارات خاطر کشا اساس نهاده
زینت آرای شهر شدند و در خلال این حال منعم خان خانخانان جشنی پادشاهانه
ترتیب داده التماس قدوم برکات ورود آنحضرت نمود و ملتمس منعم خان درجه
قبول یافته وثاق او از پرتو مقدم حضرت شاهنشاهی پایه آسمانی یافت خان خانان
در مقام خدمت نقد جان بر کف ایستاده شرائف و نفائس پیشکشی از روی اخلاص
بنظر اقدس در آورده مجلس آرای شد و از سوانح حیرت افزا که درین ایام سمت
ظهور یافت سعادت طلبان بخت او را سرمه دیده وری کشید کشته شدن میرزا
ابراهیم پسر میرزا سلیمان و التجا بردن او بدرگاه جهانپناه است از آنجا که نیت حق اساس
شاهنشاهی پیشطاق ذروه اقبال است پیوسته هرکه دم منازعت و مخالفت زند

تا آنکه

تا آنکه آنحضرت بعد از آنکه گذرانند و بظاهر در فکر آن نشوند کار فرمان ابداع سزای
او را در کنارش نهاده او را محتاج این درگاه سازند که تنبیه سر جیشی بر داشتن
و علم تکبر افراختن است که او را سزای لائق داده در مذلت ابا داحتیاج او را
از خواب غفلت بیدار شده تکاپوی خدمت نماید و مصدق این مقال حال میرزا
سلیمانست چون در مبادی سلطنت آنطور حرکتی ناملایم بظهور آورد که بیشتر
گذارش یافت از دوجهان اراجزای اثر در کنار نهاده اینچنین شکستی عظیم پیش
او آورد و آرزومند این درگاه ساخت و عرضداشتی مصحوب یکی از متعلقان
خود که بمزید کاردانی امتیاز داشت فرستاد درین ایام ایلچی مذکور بدار الخلافت
اگره رسیده منتظر کورنش بود بعد از نزول اجلال در منزل منعم خان بالتماس او
بار یافته بشرف زمین بوس سربلند شد و عرضداشت میرزا سلیمان با
پیشکشهای لائق بنظر اقدس در آورد خلاصه مضمون عرضداشت شرح
خجالت و ندامت از تقصیرات سابق و سرگذشت کشته شدن میرزا ابراهیم
و التماس امداد و اعانت در انتقام اعادی بود و کیفیت این ماجرا برسم اجمال
آنست که میرزا ابراهیم در عنفوان این دولت ابد قرین بی راهه رفته تخم ادبار
خود کاشته اگرچه ایشانرا در محاربات اوزبکیه چند مرتبه غلبه روی داد که باعث
مزید غرور ایشان شد از آنجمله بدست افتادن پسر عباس سلطان که پیوسته ملازم
حصار از جانب تمر خان حاکم آنجا که ابن عم او بوده آمده تاخت نمودی اگرچه
پیش ازین سانحه که شرح داده آمد لشکر بر سر حصار برده قلعه بیرونی را
متصرف شدند و تمر خان در ارک متحصن شده روزگاری بتعجیل میگذرانید و انتظار
کومک اوزبکیه که از اطراف و جوانب طلب داشته بود می برد و میرزایان
آمدن کومک را قریب دانسته از حصار مراجعت نموده به بدخشان آمدند و در

سال پنجم ماه الهی موافق نهصد و شصت و هفت قمری مرزایان لشکری
از نوکر و اویماقات فراهم اورده متوجه بلخ شدند کارآگاهان دوربین باین
لشکر راضی نبودند که رفتن بر سر بلخ از حساب بیرونست چه لشکر بدخشان
زیاده و سردار ایشان بیش از سرداران مبارزان کارشناس لشکر اندک را
با لشکر بسیار در صورتی تجویز کرده اند که سردار در لشکر کم بسیار باشد و لشکر
در بدخشان از دو کس بیش نیست یکی مرزا سلیمان و دیگری مرزا ابراهیم و در لشکر
غنیم پیر محمد خان و چندین سلطان نژادان دیگر مناسب نیست که یورش این
لشکر شود هرچند حساب دانان سخنان موجه گفتند چون مدهوش باده پندار
بودند بگوش هوش در نرفت بلکه مزید رعونت گشته در رفتن اهتمام بیشتر
کردند و حقیقت معامله انست که کارپردازان ابداع میخواستند که سزای اعمال ناشایسته
اینها که بنسبت حضرت شاهنشاهی بظهور اورده بودند بدهند تا انکه بدست
غفلت گشته بدست خود خود را در کوی هلاکت انداختند و چون خبر عزیمت
مرزایان فرستاده دم مصالحت زده مقرر ساخت که حلم و ابیک را پیر محمد خان
بدهد و اساس صلح بر اصل نهد قطع خصومت نموده اید و خود چون از ولایت
بدخشان بر امدند قرار دادند که بر سر بلخ رفتن به وجهت مناسب نیست یکی
انکه ایلچی فرستاده ایم دیگر انکه ایماق بلخ را که بالا رویه او بجانب خراسانست
رفته بخود همراه سازیم و بیست خود دراوریم از ان کار بلخ باسانی صورت
خواهد گرفت و اگر چنین نشود پیر محمد خان قلعه را مضبوط ساخته لشکرها از اطراف
فراهم خواهد اورد اخر باین نیت دامنه کوه گرفته و بلخ را پس گذاشته و بسوی
چنین ظاهر خراسان رویه راه رفته ایماق صحرانشین آن حدود را بدست اوردند
درین اثنا خبر رسید که مرزا بیگ کشته شد و پیر محمد خان لشکر فراهم اورده اماده

نمرداست و شرح این قضیه انست که مرزایان خراسان رویه و رب پچول زرد کی
کرباسان چاریک موسوم است از چشمه کارزان گذشته پیش رفته بودند و
هنوز عزیمت بیشتر داشتند که خبر رسید که مرزا بیگ از منزل پیر محمد خان خسرو او
شمشیر کشیده گردن او میزند و جمعیت خود فراهم اورده بود و اکنون که کوک
رسید چنین بی راهه رفته سر راه میرزایان گرفتند چون مرزایان این خبر
میشنوند کنکش در میان می اید مردم کاردیده میگویند که مناسب انست که
اوریب شده بالغار بر رباط میر روزه دار فرود ائیم اوزبک عقب می ماند اگر
جنگ شود هم خوبست و رو برو رفتن مناسب نمی نماید مرزایان قبول این
رای نکرده رو برو امده اند اوزبک استعداد تمام کنار چشمه کارزان که ما
پیچ افتاده است فرود امده پیش خود را خندق ها بریده و دیوار کرده به بندوقچی
و تیرانداز مستحکم کرده اماده جنگ میشوند مرزایان سرعت فوج راست
کرده غافل ازین استحکام مرزا سلیمان از پایان رویه این اب و مرزا ابراهیم
از بالا رویه نزدیک سرچشمه میرسند مرزا سلیمان بغنیم رسیده کاری نمی
سازد و چون جای کار نمیدانه میکرد و ملاحظه میکند که پیش ولایت خراسانست
وانجه و در رفتن بایمنظ جبر گرفتاری چه نتیجه دهد باز برگشته با اهتمام تمام از جر
پیش بر امده از ارقه غنیم گذشته بجانب دشت پچول که بدخشان رویه
است روانه میشود و مردم بسیار ضایع میشوند و مرزا ابراهیم نزدیک
بچشمه رسیده می تازد اما کار نمیتواند ساخت عنان گرفته می ایستد و به
تیر و تفنگ بسیاری از مردم او هم ضایع میشوند محمد قلی شغالی تاخته
رمیرسد که چه وقت استادنست بدر شما بر امده رفت مرزا از مردم خود
میپرسد که اکنون مصلحت چیست جمعی از بهادران میگویند که بر امدن پس

دشوارست مناسب انست که هم اینجا جنگ بکنیم تا هرچه پیش آید محمد قلی درشتی
میکند و میگوید که مقرر سپاهیانست که هرگاه سپاهی از غنیم بقدم کمان جدا شود
دیگر بدست آمدن او محالست برای چه بی تقریب میرزا را در هلاکت می اندازید بعد
از گفت و گوی میرزا از اینجا برآمده مراجعت می نماید و در ولایت غنیم می افتد
مردم را از خود جدا میسازد و سر و ریش تراشیده با معدودی راه پیش میگیرد که تا شاید
باین طریق تواند بدر رفت چون قدری راه میروند سپاهی از راه می مانند پیاده
شده دو روز دیگر قطع مسافت مینمایند و بازیابو بهم رسانده بموضعی میرسند
که فکر خوردنی کنند درین اثنا برادر کلانتر میرزا را می شناسد و باتفاق مردم ده
مقید ساخته پیش پیر محمد خان میبرد و چند روز مقید میدارد و سخن آنکه پیسانم خلاص
خبائث ما وراء النهر بمناسبت طبیعت پیش میرزا بسیار می آیند پیر محمد خان متوهم
شده در کشتن استعجال مینمایند تاریخ این قضیه کورک کشت یافته اند کورک
نام جلادی بوده میرزا سلیمان کو تحمل امید بد تاریخ یافته بود پیشتر ازین قضیه
بدو روز میرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلعش اینست بیت رفتم بخاک حسرت
چون لاله داغ بر دل ∴ آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل ∴ و از غرایب آنکه پیش
ازین سفر میرزا ابراهیم بواسطه خوابی که دیده بود پیوسته مترصد گزندی بوده
در امید و بیم می بود و صورت این واقعه انست که میرزا ابراهیم کسی بملازمت
حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسیدیم و آن حسن منظر را مطالعه کردم در حیرت شده
مستغرق آن فر ایزدی شدم که ای آرزوی آن صورت بخاطر میرسد شبی در عالم
امثال که تابع عالم خیالست دیدم خود را بآن صورت یافته شگفتگی میکنم چون دست
بر روی و محاسن خود می بردم همه را بوسیده می یافتم که از همه میریخت تا آنکه در
اندک فرصتی همه محاسن و ابرو و مژه ریخت درین غم بیدار شدم و اندوه آن

می بینید

ازخاطر

از خاطر نمیرود هرچه تا گزندی بمن خواهد رسید و میرزا سلیمان چون ازان خبرها میگذرد
براه وحش و بیابان محمود متوجه بدخشان میشود و بمیانه احشام هزاره جات با معدودی
افتاده ترددهای نمایان میکند و داد شجاعت داده گشته می تازد چنانچه سی و دو
مرتبه بر میرزا راه گرفته اند و خود تاخته نجات خود را جسته است و چون به بدخشان
رسید خبر مصیبت میرزا شنیده و ابواب اندوه بر روزگار او گشوده گشت علی
الخصوص حرم بیگم که دختر سلطان ویس قبچاق و مادر میرزا بود در ماتم وی از افتاده
جامهای کبود پوشیده و تا بود با آن لباس گذرانید یکی از فضلا این رباعی گفته بود

بیت ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی ∴ از سایه خورشید درخشان رفتی
در دهر چو خاتم سلیمان بودی ∴ افسوس که از دست سلیمان رفتی ∴ آری هرکه

قدر صاحب زمان نشناسد و از باده ناگوار دنیا چنین بدمست شود او را چنین
روز پیش آید این اولین نزلت که پیش آورده اند گوش بمن دار که در مواقع قطع
وقایع ادبار میرزا سلیمان تا خواهم نگاه کاشت تا سرمایه عبرت ارباب هوش شود
خلاصه سخن آنکه در آن روز که منعم خان خانخانان بزم نشاط آراسته بود بالمواجه
را از نظر گذرانید و چون فزاری و عذر تقصیرات گذشته میرزا معلوم شد خاطر
مقدس شاهنشاهی که دریای کرم است معذرت پذیر گشته امدادها بعطوفت ابر رسیده
در برآمد کار میرزا مرحمت فرمودند و سخنان بلند بظهور آمد و تمام آن روز بجهت افروز
بنشاط صوری و معنوی گذشت و درین حال خجسته صیت داد و دهش خدیو زمان را
شنیده جمعی کثیر از مستعدان ترک اوطان نموده روی توجه باستلام عتبه اقبال
نهادند و بمقاصد خود کامروا گشته ثنای حضرت شاهنشاهی را حرز دین خود ساختند
از آنجمله قدوم برکت لزوم معارف آیات حقایق نصاب خواجه عبد الشهید است
پسر خواجه عبد الله که بخواجگان خواجه اشتهار دارد و ایشان پسر خواجه ناصرالدین عبیدالله

که بخواجه احرار مشهور اند خواجه عبد الشهید را با راستگی ظاهر ارایش باطن دامن
گیر همت حق شناس بود شرف اصول بمجلس اشرف و وصول بمجلس اشرف اعلی که
اکسیر سعادت صوری و معنوی است یافتند حضرت شاهنشاهی که باطن اقدس
انحضرت درس اموز مکتب خانه الهی است باعتزاز پیش امده تعظیمات فرموده
وافادت ماب مولانای سعید ترکستانی سردفتر موالی ما ورالنهر که عمری در صحبت
مولانا احمد جند استفاده نموده از اکابر علمای ان دیار بود نیز بادراک صحبت علیای
حضرت شاهنشاهی مشرف شد مولانا را از علم باطن نیز بهره مند بود اگرچه در دقایق
حکمت الهی و اسرار طبیعی و ریاضی جندانی خوض نموده بود اما علومی که در ماوراء النهر
متعارفست بپایه عالی ان رسیده علم را وسیله شور و شغب نگردانیده بود و در این
ایام خجسته که زمام حل و عقد امور ملکی و عنان قبض و بسط مهام سلطنت به پرتو
التفات حضرت شاهنشاهی اضارت یافته در قبضه اقتدار و شوکت انحضرت باستقلال
درامده بود اقسام طبقات انام و هنرپیشهای هر دیار امده کامروای صورت و
معنی گشتند و بمیامن توجهات ظل اللهی کار و بار سلطنت علیا بالا گرفت و کار دین و دنیا
بخوا... گشت دین را اساس بلند نهاده امد و بهار دنیا اراسته تر شد ارباب علل را
اعتضاد بهم رسید و اصحاب نخل را کساد برخاست خلق پرستان را جشم بینا بدست افتاد
و خداپرستان را صبح سعادت دمید عالم معنی ظهور یافت و ملک صورت رونق
گرفت واز سوانح ازدواج میرزا شرف الدین حسین است شاهنشاه خجسته نیت که از
نقوش ظاهر سرایر باطن می دریابد پیوسته گروهی را که بمزید خدمت و ازدیاد
عقیدت بنظر اقدس می درایند و بذر کی نسب ظاهری ضمیمه علو حسب معنوی میشود
بفنون مراحم خسروانی امتیاز بخشیده بپایه اعتبار بلند میسازند و بدوام حضور مشرف
گردانیده مطالعه مستبصرانه احوال میفرمایند جه نیت حق اساس شاهنشاهی انست

بوشیده در حتی

که مبادا مزوری لباس راستان بوشیده در صف خاصان دراید و سه رای او در
ارکان سلطنت قصور و فتور رود همان طور که رسم کاردانان باستانی است که از زهر
جون پرده دستکاف رازدل کردند باده عقل ربا در کام هوش او ریخته مست کرده
تا ان تنگ حوصله از مستی هرجه از مکنونات خاطر خود دارد بیرون اندازند مصرع
مردان به باده تجربه کردند مرد را   و جون اندیشه حقانی باشد جنین باده دادن بفتوی
دانش اندوزان دوربین محض ثواب و جنین عقل مزور را از پای انداخته عیار او
گرفتن لازم دین جهان ارایی است همان طور دیدن واین این شاهنشاه جهان ارا انست
که جون میخواهد مدارج احوال و اخلاق یکی بداند باده دنیای مردافکن بسر شار داده اورا
دیوانه دنیای مسکاره میسازد و بدیده بصیرت مطالعه صحایف احوال او می نماید کوته
نظران که نظرشان بر مقصود نیافته در کول اباد غفلت سرگردان شده زبان
طعن دراز میسازند که بی تجربه جندین اعتبار دادن برای جیست و اینها کشاسای
تکمیل اندا یعنی را مرآت احوال دانسته شاکران عیار گرفتن انداز انجمله میرزا
شرف الدین حسین را که به نسبت صوری از اشرف کبار بود انحضرت بنظر تربیت
بخش دیده بلند مرتبه ساخته بودند تا اعتضاد سلطنت کرد واز انجا که فرط تقرب
واعتبار میرزا شایه عالیان بود بعضی از اولیای دولت قاهره که نظرشان جز بعلو
مراتب نیفتد از درون و بیرون صلاح دانسته عفت قباب دولت پرده نشین
عصمت ثمره قدسیه سلطنت بختی بانو بیگم را که همشیره قدسیه حضرت شاهنشاهی
بود با این بزرگان در حباله ازدواج میرزا در اوردند و باین نسبت علیا پایه اعتبار
میرزا زیاده از اندازه فزودند دران نزدیکی او را رخصت سرکار ناگور و انجه
که بجاگیر او نامزد شده بود فرموده بودند واز وقایعی که درین سال سمت ظهور
یافت فرستادن میرزا قرابهادرخان است که برادر میرزا حیدر کورکان بوده به تسخیر

کشمیر چون در آیین معدلت گستری و قانون کشور کشائی امریست لازم که هرگاه
والی مملکتی و حاکم ناحیتی بعیش و عشرت خود مشغول گردد و بکام روائی نفس و
هوا و قت گرامی مصروف سازد و برعیت پروری و غم خواری ستم رسیدگان و
بر انداختن جور پیشگان نپردازد خداوند را که ایزد توانا قدرت تصرف داده
کارفرمای جلمهٔ کوچ اجانیان گردانیده است لازم است که بجهت سپاه سرداری ابرو
در استیصال ان متسلط متغلب کوشیده ساکنان ان مرز و بوم را بداد منش ان
خرد پرور سپارد و انداد دیباجه عبادات گزیده تصور نماید بنا بر ین مقدمه حق
اساس درین سال فرخنده چون شور و شغب کشمیریان شور انگیز اشوب
پیشه و بیدادی غازیخان حاکم کشمیر بمسامع اقبال رسید حکم معلی شرف نفاذ
یافت که بسرکردگی مرزا قرابهادر خویش مرزا حیدر که عارف الخدود بیست لشکر
اراسته متوجه تسخیر کشمیر گردد و جمعی کثیر بکومک او نامزد شدند درین ایام
غازیخان بسر کاجی چک فرمانروائی کاشمیر بود که بعد از پدر ریاست کشمیر باو
رسید و تحقیق انست که بسر حسن چک برادر کاجی چک از طغیان آز و فرط
و هوس یا از جهت انتقام دنیا زن حامله اورا بعقد خود در اورد و بعد از دو
سه ماه از انعقاد عقد غازیخان متولد شد القصه قرابهادر چون کاردان و کار
طلب نبود از مکث طویل متوجه این خدمت شد و در شدت گرما براجوری رسید
و نصرت خان و فتح چک برادر زاده دولت چک و لوهر دانگری و زنجی زینا برادر
عیدی زینا و یوسف چک بسر ریگی چک و خواجه حاجی امده ملحق شدند و چون
حال این لشکر را منتظم ندیدند نصرت خان و فتح چک و لوهر دانگری بجنوب کشمیر
گریختند و سه ماه بجهت امدن کومک در موضع لالی کوسکر نزدیک مسر توقف افتاد
و چون سران این لشکر کهنه عمله بودند دیر تر رسیدند در امدن بکشمیر از ین قسم

نوبتی این اهستگی و گرانپائی میسر شود چه مسالک ان ملک از ان قبیل است
که اگر چند روز بیشتر از در امدن بیگانه والی انجا واقف شده تنگیهای راه بگیرد
اگر چه لشکری از هزاران رستم اراسته باشد گرفتن ان مشکل ملکه محال خواهد
بود غازیخان که امدن لشکر شنید و چند ماه برین گذشت انجنان طرق و مضایق
را استحکام داد که مزیدی بران متصور نباشد و پیادهای خود را از کربو های
مستحکم پیشتر فرستاد و میرزا قرابهادر در نزدیک راجوری بعد از مقابله و
محاربه چند روزه شکست یافته برگشت تنها استیلا و استحکام کشمیریان این کار
نکرد موسم تیرلرزه و اغاز باران و نارسیدن کومک عمده اسباب این شکست
شد و درین روز جنگ غریب در پیوست از یک طرف بندوقچیان و از
دیگر طرف تیراندازان دست بردی می نمودند و مردم بادشاهی اگر چه کم بودند
اما بجنود تاییدا سمانی پیشی کرده داد مردانگی دادند کوچک بهادر نام ستم
دلی ازینجانب تردد نمایان که کارنامه دلاوری تواند بود بتقدیم رسانید
اخر چون امری مقدور نبود و کار فرمایان کارگاه اقبال فتح این ملک دلکشا
موقوف بزمان دیگر داشته بودند که شاهنشاه جهان پرور بر ده از جمال عالم ارا
خود برداشته انتظام مهمات را بی شرکت ارباب تعزت و عناد نماید درین نگار
اسباب فتح و فیروزی چنانچه باید فراهم نیامد قرابهادر لوازم اهتمام بجا اورده
از روی اقرار بقلعه دائره نزدیک راجوری در امد و کوچک بهادر را تیری رسیده اورا
زخمی گرفته پیش غازیخان بردند چون رستمی او مشاهد کاشمیریان شده بود غاز
خان اورا استمال گردانیده بارباب علاج سپرد و علاج سود مند نیامده بعلا
راه نیستی پیش گرفت و روز دیگر قرابهادر از انجا بر امده بنوشهر رسید و درین
ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی بمقتضای صلاح وقت بیدار الخلافه

اگه در لباس بیتوجهی از شغل سلطنت مشغول سپاس جلائل نعم الهی بودند
که روز بروز ماثر اقبال و میامن دولت بظهور می آمد چه بهر طرف که پیش ملک
میشد و نوید فتوحات میرسد و از اطراف و جوانب ارباب اخلاص فوج
فوج بهم میرسیدند دولت در افزایش و بخت در آرایش و عقل در دوربینی
و مردم در عقیده که بنی استعمال سماع مثال این امور که قرابها در راه چنین روی
نماید در آن بزم مقدس چه پایه داشته باشد و در آن حریم معلی چه غبار گرد
انگیزد و از سوانح آنست که خبر در گذشتن بیرامخان بمسامع اقبال رسید چون
ذات مقدس منبع فتوت و مردیست با وجود آن سرگذشتها که اندکی
از آن بسیار گذارش یافت از ظهور این سانحه عبرت بخش تاسف فرمودند
نمیدانم که این واقعه پاداش اعمال گذشته اوست یا هنوز باطن او غبار آلود
اندیشهای تباه بود یا دعای او باجابت پیوست یا آنکه آن نیکمرد را عنایت
ایزدی از بار گران خجالت خلاص ساخت و الحق بیرامخان در اصل نیک ذات
و خجسته صفات بود و بواسطه بد مصاحبی که بدترین آفت آدمیزاد است
اول حسنات او بنظرش افتاد و از افزونی خوش آمد مستی افزود چه هر که
نظر بر نیکیها و هنرهای خود دارد در پیشگاه خاطر او بازار خوش آمدگویان گرم
گردد و هر خوش آمدی که باو رسید از بیان واقع اندیشیده خودپرست خودآرای
شود و لهذا بیرامخانرا چون این روز پیش آمد حسن معنوی خدیو زمان که در پرده
صوری و عدم اشتغال بمهمات ملکی بود پوشیده ماند و از جستجوی عیب
دیگران بمطالعه عیوب نفسانی خود نپرداخت و از خوش آمدگویان خانه او
آنقدر خراب شد که از راست کرداران معامله نافهم که دوستان کوته عقل او
بودند باری بعد از درازی سخن چون در اصل از گروه سعادتمندان بخت بیدار بود

بقلاوزی

بقلاوزی دولتمندی کارش در بغی و طغیان سپری نشد و در همین زندگانی
حاصل گشت و بسعادت ملازمت بدولت بخشش و بخشایش استعداد یافت
و پادشاه زمان از و راضی و خوشنود گشت و با عرض و ناموس و اهل و عیال و
اسباب و اموال متوجه زیارت اماکن شریفه شد و چون بشهر پتن که
سنه گجرات است و پیش ازین بنهرواله موسوم بود رسید چند روز در ان ساحت
دلکش بجهت آسایش رحل اقامت گشاد و در ان ایام حکومت سنه بموسی خان
فولادی بطریق استقلال تعلق داشت از طوائف افغانان بر سر او فراهم
آورده شور افزای آن دیار بودند از انجمله مبارکخان لوحانی که پدر او در جنگ
ماچواره بسرکردگی بیرامخان بقتل رسیده بود آن دیوانه افغان را در ان وقت آتش انتقام
بخاطر رسید و قصد بیرامخان کرد و نیز زن کشمیری سلیم خان پسر شیرخان با
دختری که از و بود درین قافله همراه بیرامخان عزیمت سفر حجاز داشت و قرار
یافته بود که بیرامخان آن دختر را به پسر خود بگیرد و ازین ره گذر نیز افغانان
شورش داشتند بیرامخان درین ایام که در پتن بار اقامت گشوده بود بجهت
سیر بساتین و منازل آن شهر میرفت روزی بسیر کلابی بزرگ که سیرگاه دلکش
آن شهرست و نشیمنی درمیان دارد بکشتی آنجا میرفت رفته بود در هنگامی که
از کشتی بر آمده سوار میشد آن جاهل ناحق شناس جهل افغان بی دولت
بقصد بیرامخان بر کنار گولاب آمد و چنان نمود که مگر بدیدن آمده و بیرامخان آن
جماعه را طلبید چون آن بی سعادت پیش رفت بی محابا خنجر از میان بر آورده آن
چنان بر پشت بیرامخان زد که از سینه اش بر آمد و بی دولتی دیگر شمشیر بر سر
انداخته کار او تمام ساخت درین حال کلمه الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر
رسیده ازین عالم درگذشت و بسعادت شهادت که همیشه در آرزوی آن می بود

بدعای سحری میخواست و از اهل الله استمداد مینمود فایز شد روزی در
عین ایام حکومت او یکی از سادات ساده لوح در مجلس او برخاسته گفته
بود که به نیت شهادت نواب فاتحه بخوانیم بیرامخان تبسم کرده گفت مرا این چه
اضطرابست و چه غمخواری است ما شهادت میخواهیم اما نه باین زودی القصه
همراهان از وقوع این واقعه بسیار متحیر و متوحش شده هر کدام بجانبی شتافتند
بیرامخان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین
او را برداشته حواشی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند
و در روز یاد بیست و دوم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه چهاردهم جمادی الاولی
نهصد و شصت و هشت این قضیه روی داد قاسم ارسلان در تاریخ این
واقعه گفت شعر بیرام بطواف کعبه چو بربست احرام ؛ در راه شد از شهادتش
کار تمام ؛ در واقعه هاتفی پی تاریخش ؛ گفتا که شهید شد محمد بیرام ؛ و بعد از آن
بسعی حسن قلی خان جهان بمشهد مقدس مدفون گشت دران حادثه غریب
اوباشان بیت و بی اعتدالان دست تاراج بر اردوی بیرامخان دراز کرده در تطاول
چیزی فرو نگذاشتند و از هول این حادثه آشوب عظیم در مردم آن مرحوم مظلوم
روی داد محمد امین دیوانه و بابا زنبور و خواجه ملک عبدالرحیم را که خلف صدق
بیرامخانست و دران هنگام چهار ساله بود با والده و بعضی خدمتکاران از آن
حادثه گاه برکنار برده باحمدآباد روان شدند و جماعه افغانان بیدولت از
دنبال شتافتند و بمصیبت زدگان تمام آن راه جنگ کنان باحمدآباد رسیدند
مدت چهار ماه در احمدآباد توقف نمودند محمد امین دیوانه و بعضی خدمتگاران
موجب صلاح وقت عبدالرحیم را گرفته بدرگاه خلائق پناه روان شدند و پیش
ازان که بآستانبوسی رسند خبر حادثه بیرامخان بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی

از مکمن

از مکمن اعزاز عز ورود یافته بود در هنگام بی نوایی و ماتم زدگی و بیکسی در
حدود جالور فرمان مرحمت غمگساری نموده گسسته امیدانرا چاره گر آمد و حاصل
منشور عاطفت آنکه از روی امیدواری بدرگاه معلی بیاید که بتربیت شاهنشاهی
شرف اختصاص خواهد یافت و چندی از حقیقت کیشان چون بابا زنبور و
یادگار حسین آن نوباوه اخلاص را در اواسط سال ششم الهی موافق اوایل
نهصد و شصت و نه در دار الخلافت آگره بنظر کیمیا اثر آنحضرت آورده بزمین
بوس والا سربلند ساختند و حضرت شاهنشاهی آن طفل روشن پیشانی را
که آثار نجابت و حقیقت از سطور ناصیه او پیدا بود با هجوم بدگویان و بداندیشان
بمحض عاطفت ذاتی در سایه تربیت خود پرورده گرفتند و باندک فرصتی
بخطاب میرزاخانی اختصاص بخشیدند روز بروز آداب ادب ورزی و بندگی
منشی از نشئت و خاست او بظهور آمدن گرفت و به تدریج و ترتیب بمدارج
عالی رسید و بپایه اتالیقی خان خانانی اعتلا یافت چنانچه در محل خود گذارش
یابد و در اواخر این سال دولت آغاز عشرت انجام عصمت قباب ماهم انگه که کمال
رابطه صوری و معنوی بحضرت شاهنشاهی داشت و درین ایام ببرکات حسن
توجه عالی زمام حل و عقد جمیع مهمات مالی و ملکی بدانش و بینش او منوط
بود عزیمت کدخدائی پسر کلان خود باقی محمد خان نمود چون یک دختر باقی خان
بقلانی را ادهم خان نسبت کرده بود خواست که دختر دیگر را به پسر کلان منسوب
گرداند و بزمی دلکش بجهت قدوم اشرف ترتیب دهد برین داعیه از درگاه معلی
رخصت حاصل کرده بانتظام این جشن مسرت ارائی پرداخت و چنانچه از همت
بزرگ همتان والا فطرت باشد سامان این طوی داد و هنرمندان چابک دست استعداد
خدمت بالا گرفته در ترتیب منازل و تزیین مجالس چابکدستی و هنر افزائی بجا آوردند

و بموجب التماس این دولتمند پسندیده خدمت حضرت شاهنشاهی شده از فرط بهجت و انبساط
بنور حضور خود ان نگارستان عشرت را ضیا دیگر بخشیدند و لوازم و مراسم
این جشن دلفروز هر روز بطرزی خاص مرتب میشد و مواد بهجت و خرمی بخاص
و عام مهیا میگشت و از سوانح غم افزا انست که درین ایام بثره چند از جدری طاری
بدن مقدس حضرت شاهنشاهی شد و مخلصان حقیقی و معامله دانان مجازی ایکه
خاطر گشتند بر بالغ نظران دوربین پوشیده نماند که حکیم قدیر که تندرستی و بیماری
ماثر مشیت اوست و اندوه و شادی مظاهر عدل و سویت او بمقتضای مصالح بیچون
و حکم بنده را که خواهد به پایه والای بزرگ رسانیده بگلشن سرای سرور جاوید
کامروای صورت و معنی گرداند پیشتر از ان بجهت مزید اگاهی بجهت دفع چشم
بد او با مور امری منافر طبیعت سازد تا به پاداش ان تصاعد بر مدارج امال
نموده بمسرت ابدی فایز گردد بنابرین مقدمه خرد پسند درین ایام بدن اعتدال
سرشت حضرت شاهنشاهی قدری گرم شد و مزاج مقدس از مرکز اعتدال
میل نمود اهل اخلاص را چه گویم که چون دلها خون شد و جگرها گداخت سوداگر
طبیعتان معامله فهم را خاطر پریشان و باطن ازرده گشت و بعد از چند روز ابله چند
که سینه گزندرا ماند بر سطح جلد برامده و ایزد تعالی حراست ان بزرگ ساخته خود
چنانچه باید فرموده و در اندک فرصتی ان جوشش فرونشست وان نقاط گزند محو شده
و صحت کل روی داد عالم بیمار تندرستی یافت خواطر افسرده نیک ذاتان جهان
را طراوتی پدید امد بجهت سپاسداری عطایای الهی لوازم بخشش و بخشایش
بتقدیم رسید احتیاج از ملک درویشان برخاست ارزو از دلهای نیازمندان
فرونشست اولیای دولت ابد پیوند بقدر حالت و عقیدت نثار و ایثار کرده نشاط
بخش عالمیان شدند فتح ولایت مالوه بنصرت همت عساکر اقبال :.

هر طبقه

هر طبقه از افراد بنی نوع ادم را عبادتی لازم و طاعتی واجبست و عبادتی که بر ذمت
گرامی خانواده سلطنت لازمست و شکری که فرمان روایان دادگران مامور بدان نسبت
که پیوسته در اندیشه اسودگی رعایا بوده عالی همت خسروانی را صرف ترفیه حال
زیردستان و شکسته پایان سازند و بارگران سایه ستمکاران و فتنه سازان از
سر این سوختگان بردارند و لابد بیرات لایقه تعیین منهیات درست گفتار
نیک اندیش نمودن و اگر چنین گروه دیر بهم رسند افراد مختلف الرای معارف یکدیگر
نیروی خرد دوربین مقرر داشتن و با بیطرفی استقصا احوال خرد و بزرگ جهانیان
دانستن و ثانیا نظر برین که فروغ الهی دارد و بکار بردن و در لطف و قهر ملاحظه
درست فرمودن و ثالثا بهر روشنی که خرد والای شان فرماید به نیروی نظر دور
بین و حوصله فراخ بعمل اوردن و ارباب استعداد را که از مشرب عزت اخلاص
بهره مند باشند قوت و قدرت دادن و پایه اعتبار شان افزودن و با سپاهی
اعتبار خود کردن و بهنگام بزرگی بچشم خردی ندیدن و با گروه بی اخلاص در
خور حالت هر کدام امدن و ارباب فتنه و فساد را که سر اشوب برداشته به
مقتضای هوا و هوس خود افساد را اصلاح دادن بعد از نصیحت تادیب مناسب
وقت فرمودن و فرمان دهان والا جا نیز این سجیه عالی اساس در معموره الکای خود
معروف دارند بهمان طور در ولایات دیگر همت معدلت بروره بکارند و بنا
تسخیر ملک و جهان کشائی را برین بساط اگاهی اساس نهند تا روز بروز از
نتایج این ملکات والا قدر در عمر و دولت و نشاط و فراخی مملکت افزونی
پدید اید و چون این صفات جهان ارای در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی
فطری است نه کسبی درین ایام سعادت انوار که صحت مزاج روی داد و ابواب ابتهاج
بر عالمیان گشود قدری روی توجه بانتظام کارگاه سلطنت اوردند و بدا

و دید عالم تیره را روشنی بخشیدن گرفتند و چون حقیقت ستم دیدگان ممالک
مالوه و بیداد گریهای باز بهادر که حقیقت احوال او مجملی پیشتر گذارش یافت بعرض
مقدس رسید معدلت شاهنشاهی مقتضی ان شد که لشکری اراسته بر سر آن ح
مست حق ناشناس فرستاده شود و طبقات خلایق ان دیار را که ودایع جناب
الهی اند از اسیب حوادث روزگار استخلاص نموده اید بمتکفلان اشتغال سلطنت
یرلیغ مطاع نفاذ یافت که لشکری گران از امرا ارادت کیش شجاعت پیوند
باین خدمت علیا کمر همت بر بندند و در اندک فرصتی بمقتضای اندیشه صواب
اساس کاربرداران سلطنت سرانجام این لشکر اقبال نمودند در اواخر سال
بهمن الهی مبادی نهصد و شصت و هشت پیر محمد خان و عبد الله خان و قیا خان
کنگ و شاه محمد خان قندهاری و عادل خان پسر او و صادق خان و حبیب علی خان
و حیدر قلیخان و محمد قلی توقبای و قیا خان صاحب حسن و میرک بهادر و
سمانجی خان و پاینده محمد خان مغل و محمد خان خوجه کلکیر و مهر علی سلدوز
و میرم و شاه فنائی و دیگر بهادران اخلاص اندیشی و یکجهتای عقیدت گزین
را بسرکردگی ادهم خان تعیین فرمودند که بجانب جنوب یورش نموده انتقام دد
و دهش نمایند و مرهم جراحات ستم رسیدگان مالوه شوند اگر والی انجا از
خواب گران بیخبری بیدار شده در مقام اطاعت و تدارک ایام بیهوشی شود
او را امیدوار مراحم خسروانی ساخته باستانبوس عالی سربلند سازند تا بدان بخت
لایق حال او باشد مخصوص گردد و اگر بخنو باده بیخبری او را نگذارد که بشاه راه
اطاعت و خدمت شتابد سزای او را در کنار او نهاده حال او را سرمایه عبرت
سایر گردن کشان خود سر گردانند عساکر منصوره نطاق همت باداء
خدمت بربسته متوجه فتح و نصرت شدند و باین شایسته قدم در ین

شاه راه ماندند نه چنان تیز میرفتند که از دو بازاری نتواند رسید و چنان
کند هم نمیکردند که کسی را در حق این طایفه گمان خویشتن داری بخاطر رسید
بیت ره روان نیست که تند که آهسته رود : ره روانست که آهسته و پیوسته
رود **آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور الهی از
دور اول** درین ایام دولت ابتسام کوکبه موکب نوروزی روشنی افزای دولت
و سعی شد و علم صبح نوبهاری آئینه نمای چهره دولت و اقبال گشت و بعد از نه
ساعت و پنجاه و نه دقیقه از شب شنبه عزمی و دوشنبه حقیقی بیست و چهارم
جماد الاخری سال نهصد و شصت و هشت قمری نیر اعظم و منور عالم پرتو شرف
بدولت سرای حمل انداخته در مملکت افزائی شاهنشاهی درامد و سال ششم از
جلوس اقدس یعنی سال شهریور الهی اغاز عساکر ریاحین جلوه انبساط نمود و
شمائم بساتین در دماغ عشرت پیچید بیت باد شبگیری نسیم اورد باز از جویبار :
ابر نوروزی علم بفراخت باز از کوهسار : این چو پیکان بشارت بر شتابان سر
درهوا : وان چو سیلانی خوابدکش خرامان در قطار : مرحبا بوئی که عطار شش
نباشد در میان : چند از نقشی که نقاشش نباشد اشکار : اجرام علوی کون و مکان
را بامتداد ظلام سلطنت روزافزون بشارت امن و امان دادند و ادوار سماوی
زمین و زمان را بفتح ممالک جدید نوید اقبال ارای رسانیدند عساکر منصوره را
که بتسخیر ممالک مالوه کمر اهتمام بسته بودند چون نزدیک بان ولایت رسیده
و مدهوشی و بدمستی باز بهادر که به تغلب و تسلط هنگامه حکومت گرم کرده بود
بتحقیق پیوست به ترتیب صفوف نبرد و تزیین افواج وغا بر نمط لایق قرار
یافت ادهم خان و پیر محمد خان هنگامه ارای قول شدند برانغار بمردانگی عبد الله
خان و جمعی دیگر اراسته شد و چون اغار بشهامت قیا خان کنگ و دیگر جمعها

کار کرده رونق گرفت براول بشاه محمد خان قندهاری و صادق خان استحکام پذیرفت
واین بازبها دراز بیخردی ذاتی و بیجوهری فطری بمهمات ملکی و مالی نپرداختی
و باده راکه حکمت اساسان قدری معین در زمانی مشخص قرار داده بملاحظه
ترتیب ترکیب عنصری نسبت به بعضی طبایع وامزجه تجویز فرموده اند ان متغو
لذات بیجا را اسباب مزید غفلت ساخته و شب نشناخته پیوسته بآن اشتغال
نمودی و بنغمه واسباب طرب که دانش پروران دوربین در هنگام کلالت طبع و
ملالت ضمیر که از فرط مشغولی بکار و بار خلایق بهم رسد بجهت کسب انتعاش طبیعت
وانبساط حال توجه فرموده اند این معتدبه را از مقاصد عظمی اندیشیده همواره
اوقات گرامی که بدل ندارد بیان گذرانیدی و به نخوت مستی و تکبر مستانه اسباب
بیعادتی را سرانجام میدادی و غافل ازین که گفته اند ~ درین مجلس
جهان کن پرده سازی * که ناید شحنه در شمشیربازی * و چون مواکب اقبال
در حوالی سارنگپور که غفلت سرای این بدمست بود رسید ان زمان از خواب
گران مدهوشی قدری بیدار گشته با خمار آلودگی و سیه رویی از سرای نکبت
برامده و سپه کرده پیشتر منزلی کرد و لشکر فراهم اورده در مقام پیکار گشت
قلب را بمس سپه وجود خود زر اندود ساخت سلیم خان خاصه خیل که حاکم
رای سین و چندیری بود کارفرمائی دست راست را با و مقرر کرد و ادم را سردار
جپ کردانید و تاجخان خاصه خیل وصوفی را که دود تهور در دماغ داشتند هراول
کرد و لشکرها از طرفین بمفاصله دو سه کروه امده برابر هم نشستند و پیوسته
دلاوران رزم ازموده از جانبین برامده لوازم نبرد بجا اوردند و مراسم
احتیاط بردمت خرد کاردان لازم ساخته اداب مبارزت بتقدیم میرسانیدند
هر روز جوقی از بهادران کارشناس باهتمام یکی از طرزدانان اخلاص سند که

بفزونی عقل و فراوانی شجاعت امتیاز داشت باطراف لشکر مخالف رفته
راه امد شد مترددان علی المخصوص نقل غله که برایان هندوستان این طبقه را
بنجاره گویند بستی و کار بر لشکر مخالف تنگ ساختی روزی نوبت شاه محمد خان
قندهاری و صادق خان و پاینده محمد خان مغل و شاه فنائی و مهرعلی سلدوز
و سمانجی خان و محمد خواجه کوکه کنیز با سی از شب گذشته متوجه این کار بودند
که راه غلط کرده عبور این گروه نزدیک منازل مخالف افتاد و بالضرورة جنگ
درپیوست و چپقلش عظیم دست داد چون خبر باردوی بزرگ رسید عبدالله خان
و قیا خان گنگ و جمعی کثیر جلوریز رسیده شریک جنگ شدند اگرچه اول باز
ادم برامده جنگ رستمانه کرده و لشکر منصور را برداشت اما صادق خان
و جمعی بمقتضای کاردانی و فراخ حوصلگی جری را کرفته پای ثبات افشردند
و افواج نصرت پی هم رسیده هنگامه مخالف را بر هم زدند و میان قیا خان و
سلیم خان چپقلش شد قیا خان مظفر و منصور برگشت و صادق خان بقیاخان
باهم ملحق گشته باز بهادر را که رو بروی خود را برداشته صف ارای میکرد برداشتند
یکپاس و چیزی از روز گذشته بود که نسیم فتح از مهب اقبال وزیدن گرفت و
غنچه نصرت از گلبن امید شکفتن اغاز نهاد و باقبال شاهنشاهی و حسن نیت
خدیو زمان فتح سترگ که طراز فتوحات گرامی تواند شد بظهور امد و باز
بهادر خمار آلوده مذلت روی بجانب خاندیس اورده بطرف برهانپور شتافت
و جمیع اسباب و اموال و حرم خانه او با اکثر لولی زنان و پاتران که سرمایه
نشاط و پیرایه حیات او بودند بدست مردان کارزار افتاد آن بیدولت در حین
عزم مقابله عساکر نصرت چنانچه رسم هندوستانست چند کس مردم اعتباری خود را
برسر زنان و پاتران داشته بود و قرار داده که اگر خبر شکست من بسماع تحقیق

شود تمام زنان و پاتران مرا به تیغ بی دریغ گذرانید تا بدست بیگانها اسیر نشوند
وچون صورت هزیمت باز بهادر در آئینه مراد نمودار گشت ان دیو نژادان
بموجب قرار داد نقش چندان ازان لعبتان پری پیکر را به آب تیغ از صفحه
هستی پاک شستند و رقم وجود آن بیگناهان از ورق جهان بگزلک بیداد محو
ساختند و جمعی زخمی شده رمقی از حیات بردند و جمعی را نوبت نرسیده بود
که افواج قاهره شتافته بشهر در رسید وان تیره بختان را انقدر فرصت نشد که
بران بیگناهان دست توانند یافت وسر دفتر آن زنان روپ متی نام زنی
نازنین بود که بحسن و دلال انگشت نمای عالم نظر بود و باز بهادر با و علاقه
غریب داشت اشعار هندی پیوسته در عشق او دلی خالی کردی و بیدادگری
که بروپ متی گماشته بود تیغ بیداد علم کرده بر سران جمیله امد و زخمی چند
کاری برو زد و دران وقت عساکر اقبال در امد وان طاوس نیم بسمل نیم جان
بدر برد و بعد از فرار نمودن باز بهادر ادهم خان بقصد دفاین و خزاین و
حرم خانه و پاتران ولولی زنان که نغمه حسن و حسن نغمه ایشان در افاق اشتهار
داشت و دستانها ناز و کرشمه این دو را یا نزاد در کوچه و بازار بدستان
میگفتند خود را سراسیمه وشتابان بشهر سارنگپور رسانید و بر تمامی اموال واسباب
باز بهادر و لولی زنان و پاتران و کنیزان متصرف شد وکسان بجست وجوی
روپ متی فرستاد چون این نغمه بگوش او رسید خون وفا بجوش امد و پیاله
زهر هلاهل بدوستکانی باز بهادر مردانه در کشید و ناموس او را بنهانخانه
عدم همراه برد و ادهم خان چون باقبال شاهنشاهی کامیاب فتح شد نشاء سرمستی
ذاتی او افزوده و از وفور باده غروری که مقتضای نادانی و بیخردیست کلاه نخوت او کج شد و
دماغ او روبه پریشانی اورد سر محمد خان که واعظ بلفظ او بود هرچند در مقام نصیحت شده

سودمند

سودمند نیفتاد و در پاداش اینچنین فتحی بزرگ در مقام سپاسداری خود درامد و لوازم
شکرگذاری باندازه قدرت بتقدیم اوردن گرفت وبجهت نشاط خاطر اولیای
دولت جشنی دلکش ترتیب داد و بمقتضای همت خود بجمیع ملازمان عتبه
اقبال که همراه بودند بخششها کرد و انگاه جمیع آن ولایات مفتوح شده قسمت
یافت سارنگپور با چند پرگنه گزین بادهم خان که سرداری صوری داشت اختصاص
یافت و مندو و اجین به پیر محمد خان که سردار معنوی او بود مقرر شد و سرکار
هندیه به قیاخان مفوض گشت مندسور را بخدمت صادق خان نامزد کردند و عبد
الله خان بکالبی که جاگیر او بود مراجعت نمود ادهم خان جمیع شرایف و نفایس
اشیا و ذخایر و دفاین آن ولایت را که گرد کرده روزگاران بود و چند پاتران
ولولیان مشهور که در ته کنیزگردان اوازه خوبی و حیثیت رقاصی ان لعبتان بی همتا
طلعت پیچیده بود و چندین سازنده و رونده و نادره کار را پیش خود نگاه داشته
بعیش وعشرت مشغول گشت و چند زنجیر فیل از غنایم اقبال جدا کرده با
عرایض فتح بدرگاه گیتی پناه فرستاد و از جلایل فتوحات که درین سال شرف
ظهور یافت نصرت یافتن خان زمان و منهزم شدن افغانانست اگرچه علی
قلی خان زمان از مشرب عذب اخلاص بی نصیب بود بلکه از معامله دانی
رسمی و فهمیدگی سود و زیان ظاهری اگاهی نداشت و پیوسته از قدر وعنایت
وعاطفت شاهنشاهی غافل بوده از کرم روان گریوه بی راهی بود و لیکن چون
پرده از کار او برنداشته بودند خود را از منسوبان این دولت ابدپیوند
ظاهر میساخت بیامن اقبال روزافزون بهرناحیتی که عزیمت مصمم میداشت
کام روا میشد و درینولا که بیرامخان از میان رفت افغانان تیره رای
کوته اندیش فرصت خیال کرده بسر مبارزخان را که بعدلی اشتهار بود داشت

بسری بسروری برداشته شیرخان نام نهادند و با هم اتفاق نمودند قرارداد ندکه
بر سر خان زمان رفته او را از میان بردارند خان زمان رفته او را که مخالفان
وخیم العاقبت را دانسته در سرانجام استحکام قلعه جونپور شد و امرا آن حدود را
از حقیقت کار آگاهی بخشیده غیر از اسکندرخان اوزبک جمیع امرا ان ناحیت را
مثل بهادرخان و ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر
و میر علی اکبر و کمال خان گکر و دیگر جای گیرداران الحدود فراهم اورد چون غنیم
بسیار زور بود و قریب پنجاه هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت
پیش رفتن و جنگ انداختن مصلحت وقت ندیدند افغانان تیره بخت فرصت
را غنیمت دانسته با لشکری گران و استعداد تمام بر سر جونپور امده بر کنار دریای
گودی که شهر بر ساحل آن واقع شده منزل گرفتند و روز سیوم مدهوش باده
غرور شده بر فوجها اراسته از اب گذشته شیرخان و فتح خان و جمعی کثیر
بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روان شدند و بدست راست خود یعقوب
خان و فتو و سید سلیمان و سلیم خان کهرار و جوهرخان و جمعی کثیر را مقرر ساخته
بجانب دروازه لعل فرستادند و حسن خان بچکوتی و ادم بسر فتح خان را با
بسیاری از او باشان زیاده سر بدست چپ بجانب بند شیخ بهلول نامزد کرده
روانه ساختند خان زمان به توزک و یاسا یشی لشکر منصور پرداخته اماده
پیکار شد و با یکی شایسته هنگامه رزم اراسته کرد جوانان دل بر کف جان بر کف نهاده
ده از هر طرف بر امده جنگشها مردانه بجا اوردن گرفتند بهادران والا شکوه پیش
دستی نموده بر سر حسن خان بچکوتی رسیده و اواز صدمات تیراندازان موکب فیروزی
عار گریختن را بر خود پسندیده درین اثنا شیرخان با جمعی از دلیران جنگ جوی
در رسیده نبردی مردانه نمود و این گروه نصرت یافته را بر دو اشته تا بکوچهای

شهر دراورد و افغانان تیره رای از فتح شمرده روی گردان متوجه طرف
دیگر شدند که درین میان خان زمان جمعی از یک جهتان کارزار را پیش گرفته کار
از دست شده را پیش برد و از عقب غنیم تیر زده درامد و هنگامه بطلان افغانان
را پریشان ساخت و بتایید الهی که مؤید این دولت ابد قرینست در اندک فرصتی
فتحی بزرگ روی داد و غنایم فراوان و فیلان نامی بدست اولیای دولت
ابد پیوند در امد
بدرگاه منسوبان دولت ارجمند که بپاک باطنی و درست نیتی مشرف هستند
بمحض انتساب چنین لوای فیروزی مرتفع گردانند اندازه فتوحات اخلاص
نهادان عقیدت گزین که شاید که تا بچه درجه خواهد بود

ایزد جهان ارای

هرگاه قوائم دولتی را بتایید اسمانی استحکام دهد بد اندیشان او را بهر طریقی که باشد
از پای دراورد و نخستین گندم نمایان جو فروش را باعدای ظاهر و باطن در اندازد
تا قاعده الاهم فالاهم مرعی کرده اول بی سعادتان صورت و معنی را پایمال جاه
مذلت ساخته اواره خراب اباد عدم گرداند و ثانیا یاغیان دوستان معنوی که از روی
بازی در لباس دوستیان اخلاص مند درامده کار دشمنی سرانجام دهند در عیار ستان
مغاک خسران فرستاده عالم را صفا بخشد و بالجمله چون ایزد جهان آرای چنین
فتحی روزی کرد علی قلی خان را سرمایه بدمستی افزود و غنایم این فتح اسمانی را
که هدیه الهی بود بدرگاه معلی نفرستاد و خاطر جهان کشای شاهنشاهی میخواست که
موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرماید تا مستی او بدیوانگی نکشد لیکن اصلاح
احوال ادهم خان که از فتح مالوه روی در فساد داشت اهم دانسته یورش شادیانی
ممالک و انتظام ان دیار که از مواهب جلیله ایزدی بود دیباچه مقدس همیشه شد

وحسن تدبیر پادشاهانه که در مساوی حال نظر بر خواتیم بر کار میدارد و نظر دوربین
که در بدایت فکرت حسن خاتمت و نقش نهایت رای اندیشد اقتضای ان فرمود
که نخستین یکران عزیمت بسمت جولان باید داد تا کار آن تباه رای از چاره نگذرد
لختی درین اندیشه صوابنمای بودند که صادق خان خود را بعتبه دولت پناه رسانید
از حقیقت کار آگاهی بخشیدان عزم مسعود مصمم تر گشت و سکفلان اشتغال سلطنت
بسر انجام این یورش اقبال مامور شدند و خاطر جهان آرای بمقتضای عطوفت ذاتی
باصلاح احوال ادهم خان توجه فرمود و تماشای ان ملک دلکشا و انتظام مهمات آن
حدود دلنشین ان بخت بلند دوربین گشت منعم خان خان خانان و خواجه جهان
جمعی را در دار الخلافه اگره گذاشته بی انگه بامرا و کبار و اعیان خلافت خبر فرمایند
با جمعی از خواص بساط اقبال در ساعت سعادت اساس روز سروش بیست و نهم
اردی بهشت ماه الهی موافق روز یکشنبه یازدهم شعبان نهصد و شصت و هشت
قمری از نشیمن اجلال و تختگاه خلافت پای اقبال در رکاب کشورگشائی نهاده این
یورش دلکش را پیش نهاد همت علیا ساختند چون نزدیک بقلعه نرنته بهورگر رسیدند
سرجن حاکم انجا بود عبور مواکب گیتی نورد اتفاق افتاد نظر جهانگشای بتسخیر آن
نینداخته پیشتر نهضت فرمودند رای سرجن قرب موکب نصرت قرین شنیده
پیشکشهای لایق مصحوب مردم کاردان فرستاده اداب بندگی بجا اورده و چون ساخت
حواشی قلعه کاکرون که از قلاع حصینه ملک مالوه است محل ورود موکب عالی شد
بظهور پیوست که بازبهادر آنرا بیکی از معتمدان خود سپرده و عساکر اقبال هنوز
دست بتسخیر آن نکرده اند و چنان بعرض مقدس رسید که ادهم خان خود قصد فتح
آن دارد روزی که موکب سعادت محیط آن قلعه شد و بهادران ملک کشای فرمان
پذیر گشته آن نگین متانت را حلقه شدند چون حاکم قلعه دانست که رایات شاهنشاهی

باقبال

باقبال روز افزون ظلال جلال بر تسخیر آن انداخته از انجا که کاردان و دوربین
بود بدستیاری سعادت کلید قلعه را دست اویز سلامت حال خود ساخته بزمین بوس
عالی سربلند دولت شد و بنوازش شاهنشاهی افتخار یافت و انحضرت خالدین را
بحراست ان حصن حصین گذاشته در آخر همان روز متوجه پیش شدند و شب هم شب قطع
فرموده صبحگاه که هنگام گشایش دلها و افزایش جانهاست بنواحی سارنگپور نزول
اجلال فرمودند و چنین راه دور و دراز با چندین نشیب و فراز بالشکر اقبال در شانزده روز
قطع فرموده روز بهمن دویم خورداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و هفتم شعبان
همین سال رایات اقبال ظلمت زدای سواد سارنگپور شد و از غرائب انکه درین هنگام
روز اد هم خان بعزیمت تسخیر قلعه کاکرون از سارنگپور برامده دو سه کروهی راه
قطع کرده بود و از نهضت موکب شاهنشاهی اطلاعی نداشت هر چند ماهم انگه قاصدان
تیز رو فرستاده بود که از نهضت اعلام ظفر ارتسام شاهنشاهی خبردار ساخته
ماده خدمات شایسته گردانند اما الغار آن حضرت انجنان نبود که مسرعان خیال هم
تک آن توانند گشت تا بقاصدان چابک رفتار چه رسد ادهم خان فوج اراسته
بخاطر جمع کاکرون ردیه می امد که از دور کوکبه جهانتاب موکب عالی نمایان شد با
انکه معدودی از عساکر اقبال ان شب در رکاب ظفر اعتصام رسیده بودند اما
در تمام آن دشت و صحرا بمقتضای جنود الطاف ایزدی از لشکر عالم غیب و
سواران ملک تقدس چندان جمعیت انبوهی روی داده بود که در نظر بطلکاه
از اندازه و شمار بیرون می نمود و چندین از لشکر گزین ادهم خان که بخشش پیش
ادمی امدند ناگاه بموکب والا نزدیک رسیدند چون نظر ایشان بجانب حضرت
اقتاد بی اختیار خود را از اسب انداختند حیران شد که یارب چندین اعزاز ادهم کال
و اکرام ملازمان او بکیست و درین تعجب اسب تیز تر راند تا قدری قریب رسید

ونظرش در شعشعه جمال عالم افروز حضرت شاهنشاهی خیره گشت و خود را بهر ذره
مثال مضطرب یافته از مرکب بر زمین ادب فرود آمد روی بندگی بر خاک نیاز
نهاده برکاب بوس عالی سربلند شد و از انجا که آیین بنده نوازی و پرده پوشی مجبول
عنصر اقدس است او را بنوازشهای گرامی اختصاص بخشیده ساعتی همانجا بدولت
و اقبال فرود آمدند تا هم او استمالت تمام یابد و هم دیگر مقربان بساط اقدس که با او
شریک خدمت بودند سعادت زمین بوس دریابند و از انجا بر تحیف اقبال
سوار دولت شده روی توجه بسارنگپور آوردند و دران مصر سرور منزل
ادهم خان را بسعادت ورود اقدس غیرت پیش طاق سپهر ساخته ادهم خان
بر بساط بندگی ایستاده اجناس نفایس و لطایف بنظر اقدس همی درآورد لیکن
چون قدر ترتیب و عنایت نشناخته پا از اندازه حال بیرون نهاده بود باطن
انور که جام حقایق نمای الهی است با او نمی شگفت ایین اخلاص آنست که در هنگام
غیبت صوری حاضر معنوی روحانی بوده در اکرام و احترام صاحب خود اهتمام
لازم شمارد و خواهش خود را در رضای ولینعمت محو سازد من چه میگویم اخلاص
گوهریست بی بها بهر سر نباشد و بهر دل نسپارند حساب دانی بکجا رفت
و طرز سوداگری چه شد در برابر چندین ترتیب و عاطفت دکانچه تزویر
و تلبیس آراستن ایین کدام معامله گزارانست هر که از تیره رائی نرد دغا در
بساط پاکبازان باخت برانه خاک ادبار در کاسه عرض و ناموس خود کرد
چون ادهم خان تملقات مرایانه میکرد خاطر نکته دان شاهنشاهی انبساط
نمی یافت و هر کاری که میکرد پسندیده باطن اقدس نمی آمد از انجمله لباسها
حاضر ساخته بود که آنحضرت چون از گرد راه رسیده اند لباس تازه بپوشند
و چون اندک غباری بر دامن ضمیر مقدس مصفی از ره گذر او نشسته بود بر لباس

بلبس او پرتو توجه نمی افتاد ادهم خان از نیمه در دام اضطراب و اضطرار
میطلبید و از فرط بیقراری بهریک از منظوران بساط قرب توسل جسته تضرع
و تبتل می نمود آخر کار آنحضرت که معدن مردمی و رحم اند بر پریشانی حال او
بخشوده و بدلجویی خود کار فرموده از روی بنده نوازی لباسهای تازه که
آورده بود پوشیدند و اظهار شگفتگی فرمودند و چون دران روز پردگیان
سرادق عفت عقب مانده قرین موکب اقدس نرسیده بودند آنحضرت
دران شب برپشت بام خانه ادهم خان تکیه فرمودند و آن بی سعادت بدنیت در
کمین بوده منتظر فرصت می بود که شاید آن قدسی نظر را نظری بر حرم خانه او
افتد و آن مدبر ابتغی را بهانه ساخته قصد نماید و خاطر مقدس حضرت که گلشن
سرای معنی است ازین خیال خالی چون راه دور قطع فرموده بودند بر بستر
راحت استراحت ممتد بودند و آن خرد پرور عفت سرشت را چیزی که بخاطر
راه نمی یافت حرم خانه مشئوم او بود و چون حراست و حمایت ایزدی
همواره نگاه بان بودن قبله گاه صورت و معنی است آن برگشته بخت تیره رای
قدرت و فرصت نیافت و دورباش سلطنت صوری و معنوی دران تنها
محافظت فرمود روز دیگر ماهم انکه محل قدسی را که عقب مانده بود آورده
شرف حضور استسعاد یافت و جشنی بزرگانه ترتیب داده و ادهم خان برهنمونی
آن کدبانوی کاردان از خواب غفلت بیدار شد و قدوم خدیو جهان را شرف
روزگار دانسته در آداب پیشکش و لوازم ضیافت اهتمام نمود مجموع انچه از
سرکار باز بهادر بدست آورده بود از صامت و ناطق با تمام حرمها و پاترها
و لولیان بنظر اشرف گذرانید و آنحضرت بموجب مرحمت عامه قبول نموده
بعضی را باو عنایت فرمودند و چهار روز در سارنگپور توقف نموده روز خرداد

ششم ماه الهی موافق شنبه دوم رمضان روی توجه بمراجعت اورده علم
نهضت بجانب دارالخلافت اگره برافراختند و در منزل اول که ظاهر سارنکپور
مخیم سرادقات اقبال شده بود و به ساجور موسوم بود ادهم خان اندیشه
ناصواب بخود راه داده بخجلت زده ازل و ابد گشت و چون خاطر ملهم اگه شیمه
ان قدردان خدمت جوهرشناس عقیدت عزیز بود اغماض عین فرموده
چیزی بر زبان مقدس نگذراندند و تفصیل این اجمال انست که از انجا که ماه انی
و کوربا علی ادهم خان مقرر بود با جمعی از خدمتکاران والده خود که خدمت
حرم سرای بادشاهی میکردند درساخته وقت کوچ وجیله نادره از حرم
باز بجا در که تازه بنظر اقدس گذرانیده بود از سراپرده شهنشاهی گریزانده
چنین نقش براب زد که درچنین وقتی که هرکس بردار و کوچ سرگرم است هیچ
یکی بسررشته این کار نخواهد برد باین خیال بیهوده چنین خال خیانتی بر ناصیه
دولت خود بسته و داغ لعنت ابدی بوده شرمنده جاودانی گشت
چون این حرکت شنیع بسمع اقدس رسید حکم عالی شد که امروز کوچ موقوف
داشته جابک روان بجست و جوی گمشدگان بشتابند طرز دانان بساط
اخلاص متوجه این خدمت شدند و تیزروان خدمت دو عورت تکاپوی شایسته
نموده هردو را گرفته اوردند و ملهم اگه بملاحظه انکه هرگاه ان دو عورت
را بخدمت بندگان حضرت رسانند پرده از روی کار او برداشته خواهد
شد و نفاق سرش از پرده بیرون خواهد افتاد بفرمود که ان دو یگانه
را کشتند که سر بریده او از نکند و خدیو زمان که نقاب از روی جهان
افروز خود هنوز بر نداشته بود ازان طور جریمه عظیمه تغافل فرموده کرده
را ناکرده انگاشت بنازم حوصله دریا شام را که موجب فراوانی عطوفت

جوه و بیداری دانش چنین خطاهای فاحش را ناکرده انگارد و ازان وقت
و ازان وقت که نوید نزول موکب عالی بامرا ممالک مالوه رسیده بود
هریکی از محل خود روی اخلاص باستان سلاطین مطاف اورده درین روز
که در بیرون سارنکپور مضرب خیام اقبال بود پیر محمد خان و قیاخان
و حبیب علی خان و دیگر امرا و سرداران رسیده بسعادت زمین بوسی
سربلندی یافتند حضرت شاهنشاهی همه را بشرایف مراحم و جلایل الطاف
اختصاص بخشیده بپایه سعادت انها را بلندی دادند و ادهم خان و پیر محمد
با سایر امرا مالوه برهمین برخصت سرفراز گشته بجاگیرهای خود متوجه
شدند و موکب شاهنشاهی بدولت و اقبال بسمت مرکز سلطنت و
مستقر خلافت مراجعت نمود و گیتی خدیو کوچ بکوچ صیدکنان و شکار
افگنان برسم ایلغار نهضت اعلی فرمود چون ماینجه رایات علیات پرتو
جلال بر ساحت حوالی قلعه بزور انداخت در اثنای راه ببری که بلنگ گروه قیا
از مهابت ان در هراس تواند بود با پنج بچه از بیشه خود برامده سر راه
راه نوردان موکب والا گرفت حضرت شاهنشاهی که قوت اسد اللهی در
در بازو و ودیع حراست ربانی در بردارند بی محابا تنها پیش شتافته بان سبع
اهنین موی اتشین خوی مقابل شدند و از مشاهده این حال موی از تن نظارگیان
برخاسته بود و عرق از مشام بینندگان روان شد و انحضرت بچابک
پای و سبک دستی بر سر او رفته ~~سبک دستی بر سر او رفته~~ سبک
بحمله شیر شکار رخنه بشمشیر ابدار کار او تمام ساختند کسی را که
ایزد گند یاوری که یارد که با او کند داوری و در حمله بر شیر و دد اورده
باسانیش پوست بر تن درید و سبعی بان شدت و صولت و درنده بان

عظمت و هیبت بقوت دل و نیروی بازو بچنگ ذوق افتاد و غریو از چهار
طرف برخاست آن اول سانح بود که آن حضرت بنفس نفیس بجنگ آن توجه
فرمودند و بجای آن بر راجهی از جوانان و دلاوران که قرین رکاب عالی
بودند به تیغ و تیر از هم گذرانیدند و از جمله سوانح افضال بادشاهی که درآن
راه بظهور رسید آن بود که محمد اصغر میر منشی را بخطاب اشرف خانی
پایه قدر افزودند القصه جهان آرای دادگر بعد از طی منازل و قطع مسالک
روز دیبدین بیست و سیوم خرداد ماه الهی موافق شنبه نوزدهم ماه رمضان
نهصد و شصت و هشت کامیاب دولت و اقبال کامیاب دار الخلافه آگره را
بورود موکب سعادت عشرت سرای مراد ساخته ابواب کام بخشی برروی
روزگار گشادند و این یورش عالی در یک ماه و هفت روز بانجام رسید
شانزده روز در رفتن و چهار روز در سارنگپور توقف فرمودن و هفده روز
در بازگشتن بتختگاه ایزدی و درین یورش مقدس هم مراتب شجاعت
بجای آمد و هم مدارج عقل بظهور رسید و هم لوازم مهربانی و مردمی فرموده
و هم فراخ حوصلگی و بزرگ منشی ظاهر ساختند

چون خلافت کبری
اقتضای آن میکند که فرمان روایان دادگر هر قدر که قدرت بشری بی خلل ریا و وفاکنند
اغراض نفس خود متکفل مهمات شده بدیگری نگذارند چه خرد خورده بین
تجویز نائب و وکیل در مهمات خلایق جائی میفرماید که بان کار نتواند رسید
و بیشتری از بزرگان معامله نظر بمحض تجویز نیابت فرموده خود عیش
دوست گشته کار و بار جهانیان را بدیگران گذاشته اند حضرت شاهنشاهی
از وفور دانائی و عموم عاطفت و شمول مهربانی زیاده از آنچه در حوصله

بشری

بشری گنجایش داشته باشد خورسندی خویش را در آسایش عالمیان دانسته
واکثر معاملات خود بذات مقدس میرسند و چون یکی از عمده مهمات سلطنت
خبرداری و آگاهی از احوال خلایق است و حال آنکه از جمیع کارهای جهان درین
صورت فساد بیشتر ظهور دارد و چه این شغل اکثری با رازل و اسافل و ادانی
که بیشتری با خیانت و طمع و کذب سرشته اند قرار یافته و راستی و درستی
و بی طمعی که امروز در بزرگان زمانه کمتر بهم میرسد درین خبرداران دون
نگاه چشم داشته اید آنحضرت درین کار بیشتر همت عالی مصروف داشته
خود توجه میفرمایند و با وجود آنکه سلطنت مقتضی آنست که ذات اقدس
فرمان روایان جهان آرای هزار حصار آهنین بوده ناظم معاملات باشند
خدیو زمان تکیه زده بر حفظ الهی کرده و همت از تجرد گزینان خداپرست
خواسته بسا اوقات بطرزی که احدی نشناسد و بلباسی که کس نداند بتماشا
سیر میفرمایند و بر خفایای احوال آگاهی یافته در انتظام مهمات عالمیان اهتمام
دارند و بتوجه خداشناسان صحرا نورده که نشان آن حمایت الهی است
از خطرهای این راه چون سایر مواقع خوف محفوظ و مصون می باشند
حمایت پاکی دامان درویش   نخواهد سکندر ز قوتش بیش
و چون این مقدمه تمهید یافت اکنون بخاطر نا غبار او و اعتراض گوش
هوش دارد که در قصبه بهرایچ مرقد سالار مسعود غازی که از شهدای عساکر
غزنویه است واقع شده رسمی است و در هندوستان که خلایق از
اطراف واکناف علمها گوناگون ساخته با نذور فراوان تا آن
موطن میبرند و همچنان خلق کثیر از دار الخلافت آگره در آن موسم
برآمده نزد آن سر راحیا جذبی میکنند و از دحام عظیم میشود

و مردم از مصالح و مطالع فراهم می آیند محرر این دفتر سعادت ابوالفضل
روزی از زبان حضرت اقدس شاهنشاهی شنید شبی که در نواحی دار
الخلافت آگره این هنگامه گرم بوده بموجب خواهش بطرز خاص عبور بآنجا
اتفاق افتاد و پرسیدن احوال مردم خاطر تماشائی بود که ناگاه یکی از اوباش
مرا شناخته بدیگری گفت چون من برین معنی مطلع شدم بی شایبه
مکث و تأنی چشم خود را گردانیده کاج نما ساختم و تغییر روی بوضعی
غریب کردم و بطوری که ایشان نفهمند تماشای بوده نظاره کی فنون تماشاگر
بودم چون آن مردم نیک بمن نگاه کردند بجهت آن تغییر مرا نشناخته
بایکدیگر گفتند که اینچنین چشم و روی بادشاه را نیست و من باهستگی
ازان معرکه برآمده بمحل مقدس آمدم و آن طرز را در حین نقل این حکایة
غریب نقل بالعمل فرموده و تعجب افزای شد و الحق چنین کاری
شگرف بغایت بدیع بود از برکات خدیو معلی آنکه درین ایام در
نواحی آگره بعشرت شکار مشغول بودند ناگاه شغالی غزالی را قصد
کرد و نزدیک بود که قوی ضعیف را آسیب رساند مادر آهو بره بر
حقیقت کار آگهی یافته در شکنجه اضطراب در آمد و همت گماشته که
بجانب او دوید و بکرات حملهای شیرانه برآورد شغال را روز تیره
شد و خود را در کول آبی انداخته آب را حصار نجات خود ساخت
چون پرتو توجه مقدس بران تافته بود غوغا از حاضران بارگاه حضور
برآمد و درینولا که رایات اقبال شاهنشاهی بدار الخلافت آگره نزول
اجلال فرمود اگرچه بظاهر باقسام شکار چیته که از بدایع الهی است
میل فرمودی و از پرده جمال خود ساختی اما پیوسته در سرانجام ملک

وتسخیر

و تسخیر ولایت و برآوردن و بلند ساختن مستعدان اخلاص منش و
برانداختن بدگوهران نفاق پیشه و عیار هر یکی گرفتن و افزودن و کاستن
قدر مردم فراخور حال همت گماشتی و دقیقه از دقایق کلیات معامله فرو
گذاشت نشدی تا آنکه خبر بدمستی خانزمان رسیدن گرفت عنان عزیمت
بشکار آن دیار منعطف داشته توجه بآنحدود و صلاح دولت نموده که

بر دیده وران دوربین که بنبض زمانه
دریافته و شناسای مزاج روزگار متلون شده تماشای این بزم دلکش
مینمایند پوشیده نیست که کامروائی و نصرت بر مخالفان و فراهم
آمدن معاونان کاردان و جمع شدن اسباب دینی در ذاتی که باصالة
معنویه انصاف دارد و بنیک ذاتی و خیراندیشی موصوف بوده
پیوسته روزنامچه احوال خود مطالعه مینماید باعث افزونی نیازمند
میشود و سرمایه مزید آگاهی گشته در لوازم شکر ولینعمت بوده حسن
عقیدت و لطف خدمت را از متممات شکر دانسته در مراسم یکجهتی
می افزاید هم با خالق متضرع تر و هم با خلق متواضع تر هم با صاحب
بندگی و اخلاص می افزاید و هم با نوکر از روی قدردانی حسن سلوک
بیشتر مینماید اما شخصی که از آدمیت جز صورت بهره ندارد و از اصالت
جز اسم نصیب او نیست خلاف این همه نتیجه میدهد و باندک
اعتبار و برآمد کار پایه خود را بر طاق نسیان نهاده اول روش
سلوک خود را با همگنان بخشش خود فراموش میکند و دویم
با ولینعمت و صاحب خود که خدای مجازی است طرز تکبر و ترفع

پیش گرفته اندیشهای تباه بخاطر میگذرانند وسیوم باهمراهان
وهمنشینان خود راه تعظیم پیش گرفته بسیار میخواهد و
چهارم با جمهور انام از روی ستم و عنف سلوک میکند
ان بی دولت برغم خاطر خود را ترتیب میدهد و دانا داند
که برای ادبار و هلاک خود مغاکی می اراید و مصداق این معنی
مجمد و احوال علی قلی خان است که بخطاب خان زمانی اشتهار
دارد چه شجاعت صوری که ظاهر انگیزد و هیچ در ان بزرگ
غالب اندازه سرمایه ترفع و استکبار خود گردانیده نخوت
افزا شد استیلا و خود را که پرتو از اقبال خدیو زمان بود
بخود منسوب داشته از اسباب مزید غفلت ساخت
چنانچه سابقا ایمائی از بدمستیهای او رفته است درینولا
بسر عدلی را که جمعی کثیر از اوباشی افغان بر او گرد
امده بود جنگ کرده شکست داد غرور آن بد گهر
افزود و نزدیک شد که پرده از روی کار او یکبارگی برداشته
اید عقل کامل و عطوفت والای شاهنشاهی مقتضی
ان شد که برسم شکار بانحدود متوجه فرمایند و بر
زبان اقدس گذشت که اگر بهره از سعادت در ان بدسرشت
مانده باشد و از خواب غفلت بیدار شده بزمین بوس
موکب عالی مبادرت نماید رقم عفو بر جرائم او
کشیده مراجعت فرمائیم که نهایت کرم کاشته ایم و
گزیده ترین صفات بزرگان عذر پذیرفتن و گناه

بخشیدن

بخشید که ادمی زاد بمعجونیت از مستی وهشیاری سرشته واگر
سعادت رهنمونی او نکند و احراز دولت ملازمت نه نماید
پیش ازانکه مرض مزمن شود و معالجه او بدشواری
کشد کار او ساخته اید و ساکنان ان مرز و بوم را از دست
ستمکاری چند خلاص کرده شود بنا برین اندیشه انتظام
بخش روز شهریور چهارم امرداد ماه الهی موافق پنجشنبه
چهارم ذی قعده نهصد و شصت و هشت قمری ببدرقه
جنود تایید الهی موکب عالی متوجه بلاد شرقیه شد حراست
دار الخلافت اگره بمعین الدین احمد فرنخودی قرار یافت
و منعم خان خانخانان و خواجه جهان و اکثری از ملازمان
عتبه اقبال در رکاب نصرت قباب نطاق خدمت
بر میان همت بسته بودند و انحضرت بظاهر بشکار
و بباطن بابر دکار افاضه انوار معدلت فرموده باین
شایسته منزل بمنزل نشاط افزا بودند چون
حدود کالپی مضرب خیام معلی گشت عبد الله خان
اوزبک بوسیله مقربان بساط اقبال التماس نمود
که سرافرازان ملک صورت و معنی پرتو التفات بحال
فرومایگان انداخته کلبه این طایفه را بفر مقدم عالی
عزت دایمی و فخر ابدی کرامت فرموده اند که
اگر انحضرت مرا این سرفرازی بخشند از ذره پروری
ان نیر اقبال چه دور باشد انجناب مرحمت ملتمس او را

اورا بذروه قبول رسانیده منزل او را بانوار قدسیه روشنائی
سپهر برین بخشیدند و او اداب عبودیت بتقدیم اوردو
تمام روز انحضرت در منازل او که بر کنار دریا جون واقع
شده بود جشن ارای بخرمی وخوشدلی کذرانیدند وازانجا
عنان توجه بصوب سهراکره که بر کنار اب کنک است
منعطف ساختند وجون ساحت بیرون ان شهر مخیم
سرادقات عزت کشت بشکاران نواحی توجه فرمودند
وروزی جند دران کل زمین طرح اقامت اتفاق افتاد
خان زمان وبرادرش بهادرخان جون هنوز زمان پرده
دری ایشان نرسیده بود از خواب غفلت بیدار شده متوجه
استلام عتبه عرش ارتفاع شدند ودران منزل بدولت
استانبوس سربلند کشته نفایس ان حدود را بطریق پیشکش
بنظر اقدس دراوردند وفیلان مست نامور مثل دل سنکار وملته
ودلیل وسپدلیا وجکموهن که هریک ازانها نی بود در عالم خود
از ضمائم پیشکش ساخته ندامت کشیده وخجلت زده خاک
استانه اقبال را توتیا دیده سعادت خود ساختند وحضرت
شاهنشاهی بمقتضای نیت حق اساس اعمال ناشایسته کذشته او را نا
کرده انکاشته بعنایات خاص تدارک فرمودند بر زبان حقایق
ترجمان کذشت که شجره بدیعه انسانی نهال برومند ایزدی است در بر انداختن
اشجار نباتی جه ناخوشیها که روی نمیدهد پیداست که از بانداختن جنین
درختی جه ثمره خواهد داد همان ضراعت وخجالت نقد او را شفیع اعمال

اودانسته عنان بخشش را بجوش اوردند وهم درینولا عبد المجید اصف خان
را با بسیاری از مبارزان بصوب پته بر سر راجه رامچند فرستادند که اکر
سعادت یاوری نماید وغازیخان تنور وجمعی ازادباریان فتنه را که با ان
حدود در رفته نکرفته بدرکاه والا فرستند وخود نطاق اطاعت ونیکو
بندکی بنددا ورا استیمال ساخته راه سعادت نمایند جون موسم برسات
درمیان درامد راجه درمقام نخوت ایستاد ومجاهدان اقبال برکشته
بجایکیرهای خود امدند وبعد از انکه بیست روز در کره معدلت ارای
بودند وخاطر انتظام بخش از مهمات انحدود جمع شد طنطنه رجوع
بسریر کاه خلافت بلند ساختند وان دو برادر تا سه منزل در رکاب معلی
سعادت افزای خود بوده مشمول مراحم بی اندازه کشته مرخص شدند وحضرت
شاهنشاهی بدولت واقبال خود بسرعت ده روزه قطع مسافت دور
ودراز فرموده روز مهر شانزدهم شهریور ماه الهی موافق جمعه هفدهم
ذی حجه نهصد وشصت وسه قمری بدار الخلافت اکره نزول اجلال فرمودند
ودر یک ماه وجهارده روز این سفر خجسته اثر بانجام رسید ودر رفتن جهارده
روز وبودن بیست روز وامدن ده روز جون جتر والای حضرت شاهنشاهی
برعرصه دار الخلافه مبسوط کشت عالی همتان عنایت طلب باظهار عقیدت و
انوار اختصاص لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند وهرکدام درخور استعداد خود
کامیاب سعادت کشته عدالت را روز بازار دیکر پیدا شد جهان را بهاری
تازه روی داد زمان وزمانیان را نشاطی خاص درسر افتاد اولیای دولت را در
اکناف واقطار مملکت سرخد متکذاری بدید امد از هر طرف احرام حریم عزت بسته
متوجه استلام استانه اقبال شدند ودر اواخر ابان ماه الهی این سال موافق اوایل

بربیع الاول سال نهصد و شصت و نهم هلالی شمس الدین محمد خان
اتکه که بخطاب اعظم خانی اختصاص یافته بود از پنجاب
آمده زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید و عبادات فوت
شده را در ضمن ملازمت خداوند صورت و معنی ادا کرد و سراپا
پیشکش بایسته از اخلاص خود گذرانید و بجلایل تفقدات
شاهنشاهی رفعت امتیاز یافت و تنظیم معاقد عالی و ملکی و
انصرام مهام سپاهی و رعیت برای رزین خود گرفته محفل
آرای عتبه اقبال شد و ماهم انکه که بحسن خدمات و فزونی
خرد و فراوانی عقیدت خود را وکیل السلطنه باستقلال می پنداشت
ازین معنی آزرده خاطر گشت و در منعم خان خانخانان که بظاهر
وکیل بوده از پیشی مسند وکالت بیسهود تیز برهم زدگی باطن
راه یافت آن انصاف و فارغی خاطر و ناحسابی مشاغل
دنیوی کجاست که وجود چنین شخصی که بار مشاغل کسی را
برداشته برسر خود نهد و متکفل اشغال مهمات گردد از
اعظم عطیات الهی دانسته شکر بجا آورد تا درین
هنگام که خان اعظم برشد و اخلاص خود خدمات شاهنشاهی
از پیش گرفت منعم خان و ماهم انکه این را از امدادات
غیبی دانسته از ضمیر دل آداب شکر بجا می آوردند نه
چنین افکار درون و آزرده دل میگشتند چه در پیشگاه
انصاف حقیقت کار آنست که خود را مقید کار صورت
داشتن تا همان درجه پسندیده و گزیده دانش وران حق پرور است

که دیگری

که دیگری ناظم این کار تواند شد بظهور نیامده باشد و رضا
ولیکن درسربراهی مهمات بزبان حال نه بزبان قال مفوض
باو باشد و چون بلسان معنوی در آید که این خدمت به
دیگری مفوض شد و خدمت گذاری پسر کن کارها بهم رسید
دیگر آزرده بودن بی راهه رفتن و خود را مغلوب خواهش
داشتن بلکه خویش را از پای انداختن و بدست خود خراب
ساختن و از سوانح ارتفاع اعلام دولت شاهنشاهی
که درین سال سرمه در چشم ساده لوحان مستعد سعادت
کشید آنست که جناده که حصنیست حصین بتصرف اولیای
دولت در آمد والحق فرمان دهان گیتی آرای را بزور
لشکر و فزونی تدبیر کمتر بدست افتد چه بیرون آنرا
از ارتفاع و استحکام دست بدان نرسد و درون آنرا
از بسیاری مآکل و مشارب احتیاج به بیرون نشود
و مجملی ازین سانحه دولت افزا آنست که چون بسر علی
آواره بادیه ادبار شد قلعه جناده که مسکن و
ماوای او بود بدست فتو نامی از خاصه خیلان او
در آمد و او آن حصار منیع را مأمن خود دانسته
در استحکام آن کوشید درینولا که رایات اقبال
از قصبه کره مراجعت فرموده بدار الخلافه نزول
اجلال نمود خواجه عبد المجید اصفخان بتسخیر آن
نام زد شد فتو چون از سعادت بهره داشت و قدری

بحساب و معامله میرسید داشت که روز زاد بار افغانان رسیده
است ناگزیر جمعی را فرستاده اظهار عجز و انکسار نمود و از
روی ضراعت و ابتهال بدرگاه جهانپناه معروض داشت که اگر
شیخ محمد دست مرا گرفته بزمین بوس عتبه اقبال رساند تا
هر آئینه بدل جمعی قلعه را باولیای دولت سپرده خود را بسته بفتراک
قدسی اعتصام دولت شاهنشاهی میگرداند ملتمس او بموقف
قبول پیوست و بموجب حکم معلی شیخ محمد یحیی رفته او را بدستیاری
مراحم خسروانی بملازمت آورد و پیشانی سعادت او را بسجده
درگاه گیتی ملاذ روشنائی بخشید آنحضرت پایه او را بتفقدات
گرامی افزوده مرتبه امارت کرامت فرمودند و بحراست آن قلعه
حسن علی خان ترکمان مقرر شد

داد آرا

جان بخش جهان آرا روز بروز پرورشی نو و طرزی تازه ارتفاع
مدارج علیای این دولت ابد قرین میفرماید و مراتب کمال صوری
و معنوی این یگانه بارگاه احدیت را خاطرنشان ظاهربینان کوتاه نظر میسازد
خدیو زمان سکرانه معنوی اکتفا فرموده پرده آرای صوری بکار می برد چون مشیت
ایزدی پرده از جمال جهان آرا برداشته میشود بفروغ تدبیر دوراندیش خود
پرده چند لطیف تر و بدیع تر ترتیب میدهد هم تماشای فنون تقادیر ایزدی
میفرماید و هم انتظام جهان بخوبتر آئینی میدهد و هر بیاطن عیار اخلاص و فراخی
حوصله و معامله دانی جهانیان میگردد و در ظاهر بشکار و جنگ فیل که نادان آنرا
از قسم بی توجهی بامور سلطنت انگارد و دانا انرا زبده حکمت عملی

شناسد متوجه

شناسد متوجه می باشد در همان نشاء غلط انداز ظاهر بینان مصدر
امری چند میشود که دیدبانان صورت پرست را پای اختیار بشاهراه
عقیدت آورده سالک مسالک دریافت حقایق معنوی میگردند
ازانجمله قضیه ایست که بیوند گورست و شرح این واقعه عبرت بخش گوش
هوش کشا آنست که هوائی نام فیلی والاشکوه که در فیلان خاصه استظام
داشت در تیزروی و تندروی و بدمستی و بدخوی بر روزگار شهره بود
فیلبانان زبردست تجربه کار که در سواری امثال این فیلان عمر دراز
گذرانیده اند بدشواری سوار شدندی تا بجنگ انداختن چه رسد
آن شهسوار عرصه دلیری و شیر شکار بیشه دلاوری روزی در میدان
چوگان که بیرون قلعه دار الخلافت اگره برای انشاط خاطر مقدس ساخته
بودند بران فیل مهیب پیکر در عین طغیان مستی و غلیان آشوب
بی محابا بنیروی قدرت معنوی سوار شده کار بردار زیبا حیرت
بخش بظهور آوردند و بعد ازان بر فیل رن باک که آن هم در صفات
نزدیک بان فیل بود جنگ انداختند و بر مخلصان و معامله دانان
حاضر حالتی گذشت که بر هیچکس مگذراد چون ناظران بارگاه حضور از
استداد این حالت جانکاه مضطرب شده مجال عرض نداشتند با
نابنه از روی حیرت زدگی خاطر چاره این کار در ان دانستند که
اگر خان اعظم که صدرنشین بارگاه اقبال است آورده بالتماس و ابرام عنان
او آنحضرت را ازین شغل هولناک که از تصور آن زهره شیران
آب میشد بگردانند اگه خان سراسیمه رسیده چون صورت حال را
مشاهده کرد سررشته صبر از دست داده سر خود را برهنه ساخته و چون

داد خواهان ستم رسیده زاری و الحاح میکرد و خرد و بزرگ از
اطراف و جوانب دست دعا برداشته سلامتی ذات مقدس را که سرمایه
امن و امان عالمیان است از جهان آفرین میخواستند و چون نظر مقدس
شاهنشاهی بر اضطراب آنگروه افتاد فرمودند که این همه تنگدلی و بیتابی
اگر ازین طرز باز نمی آئی همین زمان خود را از بالای فیل می اندازیم آنگروه
کمال توجه شاهنشاهی درین امر دیده در ساعت فرمان پذیر گشت
و از روی ملاحظه باطن شورش زده را بظاهر آرامیده فراهم آورده شاهنشاه
شیردل بتمکین دولت بآن کار عبرت افزا اشتغال داشتند تا آنکه بزور
بازوی معنوی و نیروی اقبال الهی فیل هوائی بر غنیم خود غالب آمده رن
باکه حبل المتین تماسک را از دست داده روی بگریز نهاد هوائی پس و پیش را
در نظر نیاورده و نشیب و فراز ملاحظه نکرده پی گریخته را گرفته باد آسا میرفت
آخر فیل مذکور والی کوه وقار بر همان ثبات نشینی تماشاگر فنون مشیت
ایزدی بوده راه از قطع نموده بعبور کشش بکنار دریای جون افتاد و بر سر
آن دریای عظیم جسری کشتی سرانجام یافته بود رن باکه از سراسیمگی بر سر آن
جسر گذشت و فیل هوائی که آن شیر بیشه اقبال بر او سوار بود از پی او بر آن
جسر برآمده دوید و کشتیهای جسر از گرانسنگی آن دو کوه پیکر گاه در آب
فرو میرفت و گاه بالا میشد و از دو جانب جسر ملازمان عتبه اقبال خود را
در آب انداخته و در شناگی میکردند تا آنکه فیلان تمام آن جسر را گذشته آن
روی آب رسیدند درین زمان که امر غریب را ظاهربینان تماشا کرده بودند
در ساعت خدیو زمان فیل هوائی را که با آتش هم خوی و با باد هم تک بوده
بر نگاه داشتند و فیل رن باکه جان خود را بتنگ دو و بدر برو دعا را

جان نوبتی در آمد و خاطرهای پریشان تازگی جمع شد دلهای بر هم زده اطمینان
یافت بعضی کوته اندیشان کم بین بخاطر میرسانیدند که فرمان روای زمان
و زمین را که رنشاها در سر رست و این کار از نتایج آن تواند بود در ساعت
ازین خیال دور از کار باز آمده در یافتند که از فنون عقل بدایع نگار
انگیختن کنموده از عجوبه نمایهای نگارخانه باطن بظهور آورده بی راهم
روان تیه نادانی را بشاهراه دانائی میخوانند تا بینایان اختر شمی بخشد و دیده
وران را سرمه جواهر در چشم میکشد بارها در خلوات انس که این راقم سعادت
باریافته بدولت خطاب استعداد داشت از زبان مقدس شاهنشاهی
شنیده است که اینکه دیده و دانسته بر فیلان مست خونخوار سوار میشویم با آنکه
پیش ازان بساعتی فیلبان خود را بپایان آورده و باعث خرابی جانهای
انسانی شده اند وجه نیست و قبله همت آنست که اگر در نارضامندی ایزدی
دانسته قدمی نهاده باشیم باید آن استکی نفیسی در آنکه مرضی او نباشد برآورده
آن فیل کار را با تمام بپازد که در پی رضای الهی بار هستی نمی توانیم برداشت
سبحان الله این چه دیدست و چه محاسبه با خود میرود بار در جمیع اوقات
چه هنگام خلوات مقدسه و چه در زمان مشاغل کثرات چه در وقت رزم
و چه در زمان بزم پیوسته نگاهبان سررشته معنوی بوده بظاهر با خلق
و باطن با خالق در یک زمان ناظم نشئات صورت و معنوی گشته بشیوه آگاهی
این دو گروه را با هم آمیزش میدهند و حضرت گزین این دو نشاء را گوارا شده اورنگ آرای
عالم ظاهر و باطن میگردند و از سوانح رسیدن ادهم خان است بزمین بوس درگاه
مقدس درین هنگام که دار الخلافه آگره بفروغ معدلت شاهنشاهی رونق و بها یافته بود
در آئینه رای جهان آرا چنین صورت بست که ریاست ممالک مالوه به میرزا خان شروانی

باستقلال باشد و ادهم خان بخدمت حضور استدعا دیا بمنشور عاطفت باین مضمون
شرف نفاذ یافت ادهم خان امتثال فرمان بادشاهی که ترجمان حکم الهی است نموده و
ممالک مالوه را به پیر محمد خان سپرده روی عزیمت باستانبوس آورده و در اندک زمانی
بدرگاه آنجلال رسیده استلام عتبه علیه نموده و محفوف عواطف شاهنشاهی گشت هم خاطر
ماهم انکه از مفارقت فرزند گرامی خود تفرقه مند بود فراهم آمده انبساط یافت و هم
پیر محمد خان از ستم شریکی خلاص شده کامیاب امید گشت و هم جمهور رعایای صوبه مالوه
از بیدادی نجات یافته کامروای امن و امان گشتند و هم ادهم خان را از اسباب
بیخردی باز داشته اولا از چندین وبال نگاهبانی فرمودند و ثانیا عزم اصلاح حال
او مرکوز خاطر مقدس گشت و درین ولا خدیو عالم بمقتضای شیمه کریمه خود بچهره
بظاهر شکار پرداختی و بباطن با خدا بوده صید قلوب فرمودی و اسپهای
عالی در سر کار نهادی و آئینهای نیکو در ملک و دولت ترتیب دادی و با وجود
عنفوان شباب که بیشتری از بزرگان سابق درین سن پیروی طبیعت کرده فرصت
محاسبه احوال نفس نیافته اند آنحضرت بخلاف همه زمان شباب را از اسباب خدا
شناسی گردانیده لحظه از آن ذاهل نبودی و کامروای سریر آرائی و دوست نوازی
و دشمن گدازی که هر یکی در بزرگان گذشته بیاغ هوش ربائی بل جرعه مستی بوده در
ذات مقدس حضرت شاهنشاهی باعث مزید دریافت و ازدیاد خردمندی و فزونی
هشیاری و فراوانی حضور دل میشد و بحکمت مصالح الهی و حکم نامتناهی ایزد چون بسا از
فنون جمال جهان آرای آن بزرگ صورت و معنی را از نظر دوربین خودش
پوشیده میداشت چنانچه بارها این معنی در زمان خردی که بدرس علوم اشتغال
داشتم از عم بزرگوار خود که منبع برکات و جامع کمالات صوری و معنوی
بوده زاویه انزوا اختیار فرموده بسر بردی شنیده ام و بدولتمندی که دائم

درزمان

درزمان حصول دولت ملازمت که اکسیر اهلیت ارباب فطرت است خود نیز
دریافتم و بحکمت انیقی که حس جهان افروز معنوی این خدیو زمان بر می پوشید بود
و آنچه از خود وش بایستی جست و بکار اهل عالم برده هدایت سراسیمه گردان بادیه
ضلالت نمود از دیگران طلب فرمودی و پیوسته در طلب الهی که صحبت کاملی بهمان
تواند بود پیرامون خاطر مقدس گشته باطن اقدس را بیقرار داشتی و شکار را که پیرایه
بندسامعه نشاطات از اسباب درد طلب ساخته تنها راه شهر و صحرا گرفتی
و از افزونی احتیاط چنانچه در حق راه گرد آلودگان صحرای بی تمیزی که بیشتری
ازین بزرگان معنوی درین لباس تماشای اندجستی و با هر ژنده پوشی از
جوکی و سناسی و قلندر و سایر مفردان خاک نشین و مجردان بیان بی تعین صحبت
داشتی و از پیشانی اطوار و ناصیه کلمات او مغز معامله حال او دریافتی همان طور
از اصحاب عمایم و ارباب تقدیم که پای بندان سلسله علم و جاه در کار
از آیان مدرسه و خانقاه اند طلب کار حق بودی و اگر ناسرگی و قلبی مزوران
این طبقات دانستی از انجو حوصله فراخ خود سپردی و تلبیس ابلیسان را خاک بوس
کرده آبروی این منتسبان حق را نبردی و با وجود این امور هرگز دهشتی و فتوری
در طلب آن گوهر بار جهان نرفتی بلکه در تکاپوی افزوده در جست وجوی
طلبان نفوس که راهنمایان طریق یافت مقصد بیقرار ترشدی

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد   آنچه خود داشت زبیگانه تمنا میکرد

اگر شرح همین باب کرده آید کتابی علیحده باید نوشت تا آنچه من از ابتدای
ملازمت دریافته ام نگارش یابد پس همان بهتر که ازین عالم باز آمده بشرح
حال بزرگ وقت پردازم شبی موکب مقدس بقصد شکار از دار الخلافه
آگره عزیمت فتحپور رو به داشت نزدیک منداکر که دهی است در میان
راه آگره و فتحپور اشرف اتفاق افتاد جمعی از نغمه پردازان هندی شعار دلفریب

در مفاخر و مناقب خواجه بزرگ خواجه معین الدین قدس سره العزیز که در حضرت
اجمیر آسوده اند و بارها ذکر جلایل کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس
مقدس شده بود و خواندن گرفتند آنحضرت را که جویای حق و حقیقت اند از
فرط طلب بسا فزون ملک تقدس نیز توسل جستی و استمداد همت نمودی و توفیق
زیارت مرقد خواجه در باطن مقدس جوش زده و جاذبه توجه گریبان گیر شد خواجه از
سیستان است و او را سنجری که نویسند که معرب سگزی است در پانزده سالگی پدر بزرگوار
که خواجه حسن نام داشت و بزراعت و قناعت مشغول بود درگذشت شیخ ابراهیم
مجذوب قندوزی را گذر بر وافتاد و از میان نظر او در طلب دامن گیر همت خواجه
شد قطع تعلقات صوری نموده بسمرقند و بخارا شتافت و قدری بعلوم
کسبی اشتغال فرموده از آنجا بخراسان رفت و نشو و نما در آنجا یافت و در
هارون که از توابع نیشاپور است ادراک صحبت شیخ عثمان هرونی نموده و دست
ارادت باو زد و بیست سال در صحبت شیخ ریاضات شاقه کشید و سفرها
غریب پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت را مثل شیخ نجم الدین
کبری دریافت و بالجمله از اکابر سلسله چشتیه است بدو واسطه بخواجه
مودود چشتی میرسد و بهشت واسطه بابراهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آمدن
سلطان معز الدین سام از غزنی بهندوستان برخصت پیر خود بهند آمد و
در اجمیر که رای پتهورا فرمانروای هندوستان آنجا اقامت داشت
منزل گرفت الحق خواجه از ارباب ریاضت و مجاهده بوده اند و بانفس
ایشان را مجاهدات عظیم روی داده بود اگرچه خوارق عادات از ایشان
بسیار منقولست اما کدام خارق عادت روشن تر از مخالفت خواهش این
نفس بوالفضول خواهد بود و خواجه قطب الدین اوشی اندجانی در بغداد در ماه

رجب سال

رجب سال پانصد و بیست و دوم در مسجد امام ابو اللیث سمرقندی بحضور شیخ
شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت
خواجه معین الدین استسعاد یافت و شیخ فرید شکر گنج که در پتن آسوده اند
مرید خواجه قطب الدین مذکور اند و شیخ نظام اولیا که پیر میر خسرو اند
دست ارادت بشیخ فرید داده اند سخن کوتاه که بسیاری از صاحب کمالان
از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند قدس الله اسرارهم و بالجمله چون
باطن قدسی مواطن شاهنشاهی جویای مراتب حق شناسان و طلب کار رهنمایان
حقیقت اساس است در عین شکارگاه عزیمت صید معنوی مصمم شد و هر چند
مقتضیان رکاب اقبال در نارفتن بعد راه و نا امنی آن حدود بعید و فراوانی
ارباب تمرد مذکور ساختند چون شوق تقاید راه بود گوش قبول بر آن ننهادند
پیشتر توجه عالی مرعی داشته شد روز شنبه بیست و چهارم بهمن ماه الهی موافق چهار شنبه
هشتم جمادی الاولی با معدودی از مقربان بساط حضور که در شکار رهنمای
بودند متوجه اجمیر شدند و حکم مقدس نفاذ یافت که سراوقات عفت را
از راه میوات ماهم انگه سرکرده باجمیر آورد و بموجب فرمان معلی ماهم انگه
بطرز مأمور بجانب اجمیر شتافت چون موضع کلاولی مخیم موکب اقبال شد
چغتی خان که در بساط قرب راه سخن داشت حقیقت دولتخواهی راجه
بهارمل که در الوس کچهواهه که گروهی عظیم از راجپوتانند ریاست داشت
بعرض اقدس رسانید که راجه بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است و پسر
و برادر و دولتخواهی این دودمان عالی بوده خدمات شایسته
بتقدیم رسانیده است و در دهلی ادراک آستانبوسی نموده خود را

پابستگان فتراک علوی اعتصام میدارند و مدتیست که از بد سلوکی شرف الدین حسین
میرزا متوهم شده بشعاب جبال متحصن است اگر بر تو نیز التفات شاهنشاهی
بر ساحت احوال او افتد و او را از خاک بر داشته از شداید روزگار نجات
بخشند شاید خدمات او بنظر اقدس که اکسیر سعادتست پسندیده آید و مجملی
از قضیهٔ ستم زدگی او آنکه چون میوات و الکه وده بجاگیر میرزا شرف الدین حسین
مقرر شد میرزا قصبه انبیر را که در ولایت ماروار که جای بودن بزرگان راجه
بهارمل بود خواست که بتصرف خود در آورد و درین اثنا سوجا پسر پورنمل
برادر کلان راجه بارمل از شرارت ذاتی و طلب ریاست خود میرزا را دیده
مقدمات شور انگیز در میان آورد و مزید بر پسران او لشکر کشید و چون وقت
مقتضی بنمود و جمعیت چندانی نداشت صلح کونه کرده مبلغی بر پسران او مقرر
ساخته پسر راجه بهارمل جکنات و راج سنگ پسر آسکرن و کنکار پسر
جکمال برادر زاده های راجه را بکرو گرفت که بزبان هند اول گویند از انجا
متوجه اجمیر و ناکور شده است و درین سال عزم مصمم داشت که لشکر بتمام
آورده استیصال این جماعه نماید چون حکایت دولتخواهی این گروه قدیم
الاخلاص بموقف عرض مقدس رسید عاطفت علیای شاهنشاهی رخصت
آوردن راجه داد و چون موکب اقبال بدیوسه نزول اجلال فرمود از جمعیت
موکب جهانگشای شاهنشاهی اکثر مردم این قصبه فرار اختیار نموده بودند
آنحضرت فرمودند که ما را بجز عنایت و رافت نسبت بجمهور عالمیان امری
دیگر متصور نیست باعث ویرانی این گروه چه تواند بود همانا که این صحرا
نشینان وادی توحش از آزاری که از میرزا شرف الدین حسین کشیده
بودند برای قیاس نموده هراسان شده اند آخرهای روز جیمل پسر روپسی
برادر راجه بارمل که کلانتر این سر زمین است آمده بوسیلهٔ مقربان

بارگاه

بارگاه اعلی دولت زمین بوس دریافت و بعرض اشرف رسید که
پسر کلانتر این قصبه سعادت ملازمت دریابد حضرت فرمودند که
آمدن او محبوب نیست باید که روپسی مقدم گرامی ما را عطیهٔ عظمی الهی دانسته
خود احراز استلام عتبه عالیه نماید ناچار روپسی خود آمده خاک آستانه
اقبال را توتیای چشم سعادت خود گردانید و بنوازش پادشاهی سربلندی
یافت و روز دیگر چون قصبهٔ سانکانیر مضرب خیام اجلال شد جغتی خان
راجه بارمل را با اکثر از خویشان و اعیان قوم بغیر راجه بگونت داس پسر بزرگ راجه
که بر سر عیال گذاشته بود آورده به بساط بوس عالی سرفراز گردانید
و آنحضرت مراتب جوهر عقیدت و اخلاص از جبههٔ احوال راجه و اقربای
او بنظر باریک بین جوهر سنج مشاهده فرموده بلطایف الطاف
صید خاطر او کرده پایهٔ قدرش افزودند و راجه از درست اندیشی خرد و بر
بلندی بخت جهان اندیشید که خود را از زمره زمین داران بر آورده
از مخصوصان این درگاه بسازد و برای تمهید این معنی نسبتی خاص بخاطر
آورد که صبیهٔ بزرگ خود را که فروغ عفت و دانش از ناصیهٔ او خورشید میتابد
بوسیلهٔ محرمان عتبهٔ خلافت داخل پرستاران سرادق اجلال بسازد و از آنجا
که غریب نوازی شیمهٔ کریمهٔ حضرت شاهنشاهی است ملتمس او بموقف
قبول رسید و آنحضرت او را از همان منزل با جغتی خان رخصت
فرمودند که رفته سرانجام این نسبت که سرمایهٔ مباهات جاودانی

خاندان او ست نموده زود بملازمت آورده یکی از سوانح دولت
افزا و آثار معدلت روز افزون شاهنشاهی که باعث آسودگی و آر
میدگی جمهور متوطنان آن دیار شد سزا دادن جهت بان است و شرح
آن بر سبیل اجمال آنکه چون حضرت شاهنشاهی شکار چیته را یکی از نقابهای
جمال جهان آرای خود ساخته فرط میل ظاهر ساختی و اکثر بنشاط شکار انبساط
فرمودی یکی از چیته بانان از نادانی مغرور شده پای افزار بزور کشیده
گرفته بود و صاحب آن فریاد میکرد اتفاقا آواز او بگوش بندگان حضرت
رسید و حقیقت حال ظهور یافت آن دادگر بیدادکاه از استماع این
ظلم در ساعت حکم فرمود که او را گرفته آوردند و حکم بریدن پای او بنفاذ یافت
و این معنی باعث عبرت جهانیان گشت و دهشت نهادان صحرای غفلت را
سرمایهٔ هوش بدست افتاد و این معنی در آن دیار شهرت گرفت و دیگر کسی را
گریختن و آواره شدن بخاطر نرسید و آسایش و آرامش در آن مملکت پدید آمد
و چون قصبهٔ سانبهر مقر رایات اقبال شد شرف الدین حسین میرزا دولت
ملازمت دریافت و پیشکشهای لایق گذرانید حضرت شاهنشاهی
جگنات و راجه بهنگ و کنگار که میرزا بگرو نگاه داشته بود طلبیدند که
یکبارگی خاطر راجه بارهمل از دغدغه برآید میرزا قبول این معنی نمود اما
وقت را ببهانه میگذرانید و حضرت آگاه ذات پند داشته منتظر آمدن
آنها بودند و همدرین منزل ادهم خان از عقب آمده باردوی معلی
ملحق شد و از آنجا موکب عالی بسرعت هر چه تمامتر متوجه اجمیر گشت و
بساعت مسعود در آن شهر فیض بخش نزول رحمت فرمود و زیارت

روضهٔ منوره حضرت خواجه بتقدیم آمد و منسوبان آن شهر مقدس کامیاب
دولت گشتند و ماهم انکه محمل اقدس را بآیین لایق از راه میوات در اجمیر
آورده بحسن خدمت کرامت توفیق یافت و رای جهان آرا تقاضای آن
فرمود که باستعجال معاودت واقع شود شرف الدین حسین میرزا که خدمت تسخیر میرته
باو مفوض شده بود برای انصرام مهم مذکور نادانسته استدعای آن نمود که حضرت
بشکارگاه خود نهضت فرمایند و چون تا سرکی این اندیشه خاطر نشان او شد
درین خیال افتاد که روزی چند عرصهٔ اجمیر مخیم سرادقات اجلال باشد و چون خاطر
قدسی میل رجوع بمستقر خلافت داشت جمعی از امرای که در آن حدود جاگیر داشتند
مثل ترسون محمد خان و شاه بداغ خان و عبد المطلب پسر او و خرم خان
و محمد حسین شیخ و جمعی کثیر را بکومک او مقرر ساخته متوجه دار الخلافت آگره
شدند و حکم عالی باهتمام تمام صادر شد که میرزا شرف الدین حسین گرو
گرفتهای مذکور را حاضر سازد و چون رایات اقبال بموضع سانبهر نزول اقبال
فرمود میرزا جگنات و راج سنگ و کنگار را بملازمت اقدس آورده و راجه
بارهمل بصدق نیتی که داشت سرانجام اسباب ازدواج را بخوبترین وجهی
سامان نموده آن صبیهٔ سعادت سرشت را بصفوف سرادقات محفهٔ عفاف
درین منزل گرامی بدولت سرای عالی بقصد افتخار روزگار خود بآیین بزرگان
رسانید و بجهت اتمام مراسم این جشن دلکش یک روز در سانبهر توقف
موکب عالی اتفاق افتاد و همانجا میرزا شرف الدین حسین را شرف
رخصت ارزانی داشته خود بدولت و اقبال بر بادپای سبک خرام
گران قدر سوار شده الغار فرمودند و چون عبور موکب عالی نزدیک
بسواد رتن پور افتاد راجه بارهمل با جمع فرزندان و خویشان بسعادت

زمین بوس سربلند شد و مانسنگ پسر راجه بهگونت داس خلف راجه بارمل
درین مرتبه پرتو نظر سعادت اثر سرافرازی یافته بشرف خدمت دایمی
ممتاز شد راجه بهارمل آرزوی آن داشت که حضرت شاهنشاهی منزل او را
بمقدم اقدس سربلندی بخشند تا سرمایه مزید افتخار خاندان او سرانجام یابد
چون آنحضرت عزیمت وصول بدار الخلافه مصمم داشتند و کمال سرعت پیش دید خاطر
اقدس بود اضافه این سعادت را بوقت دیگر حواله فرموده و راجه را مشمول الطاف
عنایت ساخته رخصت دادند و راجه بهگونت داس و مانسنگ و جمعی کثیر از
اعزه و اقربای او را قرین رکاب دولت اعتصام ساخته روی توجه بمستقر
خلافت آوردند و بقاید اقبال آن راه دور و دراز را در کمتر از سه روز قطع فرموده
میفرمودند و در روز اسفندارمذ پنجم اسفندارمذ ماه الهی موافق روز جمعه ششم
جمادی الاخری بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرمودند ساحت شهر بیمن
مقدم عالی ارتفاع آسمانی گرفت و دیدهای نظارگیان از پرتو نامیه اقبال
فروغ انجم یافت و اردوی معلی بایین شایسته منزل بمنزل قطع نموده
از پی رسید و جمهور خواص و عوام تهنیت قدوم موکب عالی نموده سپاس
گذاری الهی بجای آوردند و خدیو زمان بر مسند فرمان روایی نشسته
دقایق ملک آرای بظهور آوردن گرفت عالم را فراخی دیگر پدید آمد
از آنجا که اقبال روز افزون رونق افزای سلطنت عظمی است هر روز کونی
شود و دولتی خاص روی میدهد و نظامی بدیع پدید ما
آید چون فرمان فرمای زمان نیک اندیشی است نتایج آن عاید روزگار

سعادت پذیرش

سعادت پذیرش میشود و هر طبیعت در خور قابلیت رواج می‌یابد
و مستعدان جهان کامیاب استعداد میگردند

آغاز سال هفتم الهی از مبداء جلوس شاهنشاهی یعنی سال مهر از دور اول

درین اثنا که آغاز بهار ملک معنی ابتدای ربیع شد و صورت
چون معنی بزم افروز شادمانی گشت و تحویل نیر اعظم و
منور عالم به بیت الشرف بهزاران میمنت و سعادت
بعد از گذشتن سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روز چهار شنبه سال
نهصد و شصت و نه اتفاق افتاد قوت نامیه را اهتزاز آمد
و در فیض بر عالم تازگی باز شد موکب خسرو گل از گرد راه
رسیده بر تختگاه چمن جلوه نمود و مرغان باغ و راغ نوای
باربدی و سرود نکیسائی بلند ساختند از بهار نو رسیده
عساکر ریاحین را شکست و نشوی تازه داد بشکر عبدالله
بهار بخش اله دل گل داد بر زبان گیاه در وی نقشهای
جان اویز اختر نقش بند و رنگ آمیز شاخ مانند
عقد پر لولو غنچه مانند نافه آهو و ازین تحویل بخت افزا
نزول سعادت بخش عالم عنصر را چون ملک معنی فیض
خاص رسید و ظاهر همرنگ باطن گشت عنفوان داستان
و آگاهی انتظام یافت و سال مهر که سال هفتم الهی است
آغاز شد و دست قدرت از چهره اقبال پرده انداز
گشت امید راست بنیان درست کردار خانه ایجاد

که ایزد متعال ذات قدسی سمات شاهنشاهی را زمان دراز
کامروای صورت و معنی گردانیده سال بسال سرمایه افزونی عمر و
دولت سرانجام دهد تا عالم از تخالف و تنازع ریسمان
متفرقه روزگار مصون مانده بعدل و داد این یگانه
آفاق و شایسته خلافت کل امارت و امارت یابد
و حقیقت انتظام اسباب سلسله کونی و الهی بظهور آید
و عبادت کبری که کثرات ربع مسکون در رشته وحدت
کشیده است بتقدیم رسد هم ملک بالد و هم معرفت افزاید
یکجهتی روی دهد اخلاص رواج یابد گرد آلودگان صحرای
بی تمیزی که در اکناف عالم در نقاب اختفا اند بظهور
عرصه تمیز بیرون خرامد استعداد در ارزو بازار گرم شود
مستعدان بمطاع بینش نقد مقصود بدست آرند و از جلایل
عواطف حضرت شاهنشاهی که درین سال سعادت پیوند
لمعه ظهور داده منع شده بود عساکر اقبال که در وسعت آباد هندوستان
درامده بودند از روی تسلط و استیلا زنان و فرزندان
و عیال و اقارب اهل هند را اسیر میکردند و بفروخت و
تصرف آن اشتغال مینمودند حضرت شاهنشاهی از کمال
خداشناسی و یزدان پرستی و از فرط دوربینی و نیک اندیشی
حکم فرمودند که در تمام ممالک محروسه هیچ یکی از مبارزان
عساکر فیروزمندی پیرامون این معنی نگردد هر چند جمعی
از وحشی مزاجان معامله نافهم محکی جای خویش را ضمیمه

لحزه

نخوت خود ساخته بجنگ پیش آیند و بمقتضای اقبال روز افزون
شکست یابند و اهل و عیال این گروه از صدمات افواج
گیتی گشای محفوظ باشند هیچ کدام از سپاهی از خرد و بزرگ
بند نکنند و بگذارند که آنها بفراغ خاطر بخانه خویشان و اقربای
خود روند و از اجل بواعث برین عدالت آنکه خرد پژوهی
سر آرای فرمان دهی درین معامله نظر فرمود
نگارش رقم انداخت که هر چند کشتن و بستن و زدن
ستمگران نخوت منش و تادیب و تنبیه گردنکشان نافرمان
منش از لوازم دار و گیر ملک تعلق داشت و حکمای
انصاف گزین و صاحبان نوامیس دران اتفاق دارند
لیکن تعذیب زنان و اطفال بیگناه را تادیب آن
ستمگران اندیشیدن بیرون شدن از قانون معدلت
است اگر شوهران راه شقاوت گرفتند زنان را چه تقصیر
واگر پدران طریق مخالفت گزیدند فرزندان را
چه گناه علی الخصوص که طفلان معصوم و عورات این گروه
و از اسباب بیگناه و ضمیمه این اندیشه حق نهاد حقیقت
اساس آنکه بسا غرض مندان کوردل بمحض تخیلی
بمجرد افترای بداندیشی یا بسبب طمع خالص بعد
مواضع و محال مردم ایل نموده دست تاراج میگشایند
و در هنگام باز پرس هزار سخن ساخته در مقام اهمال و
تعطیل میشوند پس هرگاه حکم علی الاطلاق بر ترک این

عمل نفاذ یابد دیگر ایلچی کمان برکشی با جمال مهتم بد ذاتان نمیشود
چون نیت والای شاهنشاهی محض حقانیت والای شاهنشاهی
محض حقانیت و معدلت بود بیامن و برکات آن جمیع
وحشیان و متمردان اقصای هندوستان حلقهٔ ارادت
در گوش انقیاد کشیده از جملهٔ اسباب نظام یافت
که عمدهٔ آن منقاد عالم گشتند هم کار دین منتظم شده که خلاصه
آن معدلت آرای ست و هم هم دنیا نظام یافت که
عمدهٔ آن منقاد شدن جهانیان است و از غرایب سوانح
فتح قلعهٔ میرته ست به نیروی عساکر اقبال بعد الحمد اورنگ
نشین خلافت ایزد جهان آرای نیتی گرامی موهبت که حسن
آن در کالبد خیال نگنجد و در مقیاس نیاید و دولتمندی که نسبت
معنوی را که عبارت از اخلاص درست تقویت بخشند
هر کاری که فرمان دهان روزگار را بدشواری دست دهد
او را بآسانی میسر گردد نمی بینی که منسوبان ظاهری که از دولت
سرای اخلاص بهره ندارند چون بکاری قدم بر میدارند
ایزد توانا محافظت نسبت صوری این برگزیده خود
فرموده است زا کامروای میسر داند و مصداق این معنی
قصهٔ فتح نمودن شرف الدین حسین میرزا قلعهٔ میرته را
که در آغاز این سال فرخ فال صورت بست و
صورت این واقعهٔ دلگشای آنکه سابقاً رقم زدهٔ
خامهٔ وقایع نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی

در وقت

در وقت مراجعت از بلدهٔ مقدسهٔ اجمیر میرزا شرف الدین حسین را
بفتح قلعهٔ میرته که در تصرف رای مالدیو بود از رایان و راجها
باسم و رسم هندوستان بمزیت تمام اعتبار و وفور
اقتدار امتیاز داشت و او این قلعه را بجکمال نامی از
سرداران بزرگ او بود سپرده و دیوداس نام
راجپوتی را که در جرئت و همت پیش دست این طبقه
بود با پانصد راجپوت چیده بکومک جکمال گذاشته
بود که پاس این خدمت میداشت چون رایات عالی
از دار البرکت اجمیر مراجعت نموده بر ساحت دار الخلافت
آگره سایهٔ نزول اجلال انداخت میرزا شرف الدین حسین
که مجددا در آن حدود بشرف رکاب بوس سعادت
پذیر گشته بود بنیت همت او اقبال ابد پیوند
شاهنشاهی گرم شده با امرای دیگر بآن سمت لشکر
کشید و تسخیر آن ولایت پیش نهاد همت خود ساخت
افواج قاهره قریب باین قصبه رسیده همچنان که در راه
بادپایان در آب و آتش غرق سلاح تردد پوشیده
و علم تهور برافراخته بی محابا بپای قلعه رسیدند
اهل قلعه در حصار بیم خزیده مجال سر برآوردن نداشتند
درین میان از دلیران کار طلب چهار سوار یکه تاز
بجنبش همت پای جرئت پیش نهاد تیری چند بر دروازه
قلعه ناگاه ~~راجپوتان~~ از راجپوتان از صدمهٔ تیر بیدار شده

بر دیوار حصار آمدند و کنگرها را سر خود ساخته سر اسپ وار
خشت و سنگ تیر و تفنگ انداختند و روغن جوشان
از بالا ریختند از آن میان دو سوار سعادت شهادت
دریافتند و دو سوار دیگر زخمی بازگشتند میرزا شرف الدین
حسین و دیگر امرا صلاح در آهستگی دیده با شهر میرته
مقام کردند و جا بجا منازل گرفتند و بتدبیر و تامل در مقام
استعداد مواد قلعه‌گیری شدند و از روی حزم و احتیاط
حوالی حصار محاصره کردند و مورچلها را باهم پیوسته
تعمیم نمودند و از اطراف قلعه نقبها زدند قلعه‌نشینان
در مقام مدافعه بوده هر روز هنگامهٔ پیکار را گرم داشتند
و گاه گاه در کمین فرصت پای جلادت از دروازه
بیرون می‌نهادند بقدر همت دست برد نموده
باز خود را بدرون می‌انداختند تا آنکه بنقبی که تا برج رسیده
چون پنبه حلاجی از هم ریخته شد و رخنهٔ عظیم در حصار
افتاد بهادران عساکر اقبال راه کارزار کشاده یافته
پیش دویدند و از جوانان ستیزه‌جوی دست از جان
شسته گرم قتال گشتند مصادمهٔ عظیم و مقابلهٔ قوی
اتفاق افتاد تمام روز بازار جنگ گرم بوده از
دو جانب دلاوران داد شجاعت میدادند و
مجاهدان غازی جرعهٔ شهادت کشیده حیات
ابد یافتند جمعی کثیر از ارباب خلاف خرابه

عمات چشیده بست جام فنا گشتند چون پردهٔ شب در میان آمد
هر کس بمورچل خود باز گشت و مخالفان شبانه آن رخنه را
محکم ساختند اما حصاری را که به نیروی دولت گشاده باشند
بحیلهٔ مدبران نتوان بست در اندک فرصتی کار بر اهل قلعه
تنگ شد و قلعه بر ایشان زندان گشت جمعی پایان
آمدا از روی عجز زینهار رها میخواستند و راه بیرون
شدن می‌جستند میرزا شرف الدین حسین راضی نمیشد و بعد از
آمد و رفت بسیار و صلاح دید ما قرار دادند که اسباب
و اشیای خود را گذاشته تنها بدر روند چون قبول عجز و
زنهار پادشاهان از آداب ملک گیریست بموجب قرارداد
بهادران افواج قاهره از پیش راه برخاستند روز
دیگر جیمل نیم جانی گرفته بدر رفت و دیو داس از
سیه‌بختی و تیره رایی دل بمردن خود نهاده از روی
عناد صمیمی اسباب خود را سوخت و چون مار
در خود پیچیده و از آتش درون برافروخته از
قلعه برآمد و متهورانه با چهارصد پانصد سوار از
پیش عساکر قاهره گذشت و از راجپوتان مثل جیمل
و لونکرن در سپاه منصور بودند که با اهل قلعه نزاع
قدیم داشتند بمیرزا شرف الدین حسین گفتند که
این مردم نقض عهد نموده اسباب خود را سوخته
اند قرار داد آن بود که اسباب را گذاشته بدر

روند و چون بجان امان ثابت نمانده این طور بدرونان
تیره جان را بسلامت گذاشتن در جبین وقتی که
مغلوب شده باشند از دور اندیشی دور است
میرزا شرف الدین حسین را این رای پسندیده افتاد
و صفها را آراسته کرد در قول خود استاد و بجوانغار
بداغ خان عبد المطلب بکرش و محمد حسین و شیخ مقرر شدند
و برانغار بجمل و لونکرن و سیوداس و دیگر راجپوتان متعین شدند
از عقب دیوداس چون از نهضت عساکر اقبال مطلع شدند درآمدن
از کمال تهور عنان گردانیده خود را بر قول زد و جنگی
بهم پیوست که از داستان رستم نشانی بر روی کار
آورد ملک آن کهنه اوراق را که بهم پیچیده بر طاق
نسیان نهاد و پایان کار از اسپ خطا شده بر
زمین افتاد و گروهی انبوه بر سر او ریختند او را
پاره پاره ساختند و عساکر منصوره بفتح و فیروزی
مراجعت نمودند بعضی گفتند که دیوداس از جنگگاه
زخمی بدر رفت و بعد از ده دوازده سال ازین واقعه
شخصی بلباس جوگیان ظاهر شد این نام بر خود
بست بعضی او را قبول کردند و برخی قلم رد
کشیدند مدتی در حیات بوده در بعضی معرکها
کشته شد القصه باقی راجپوتان نیم جانی از آن
معرکه بیرون برده خود را بمالدیو رسانیدند و قلعه

میرتهه با تمامی آن ولایت بتصرف اولیای دولت ابد پیوند
درآمده داخل ممالک محروسه شد خشم فلک ندیده نه
نشنید بعمر خویش این فتحها که شاهجهان را میسرست
هر فتح کاسمان نهدش منتهای کار چون بنگری مقدمه
فتح دیگرست

دادار دادگستری

هر کرداری را بمقتضای حکمت بالغه خود بوقتی خاص و تقریبی
مخصوص موقوف ساخته جهان آراست دانا دل دور
بین برای اینمعنی قدر روا رسیده در افزایش دانائی
می باشند و نادان تیره خاطر در شورستان صحرای
ضلالت افتاده و بخیلات باطل سرگردان گشته نادانی
میکنند چنانچه حال روز جهان افروزیست که
چشم صحیح المزاج را موروث مزید بینائی گشته اولا بانواع
نعم ایزدی بشناسائی می بخشد و ثانیا بمراسم شکر
گذاری شیفته گردانیده بنو رسیده تر و جوینده تر
میگرداند و بوم نهاد آن مشئوم را که بکار دیده نه
باعث مزید نابینائی گشته کم ظرفی بحمول نادانی و نابینائی
میسازد و شب نقیض روز بمعین دیده وری
مطلقان کوتاه و همت بوم صنعت در بر ده کم بینی میگرداند
و کوتهی سخن بیاکنه قریات قصبه سکیته که از دار الخلافه
اگره قریب سی کروه باشد در تمرد و ناسپاسی

عدیل ندارد علی الخصوص هشت موضع آن پرگنه که مشهور بماتهکرها اند
در سرکشی و دزدی داد سرکشی و باغی و بی عقدالی داده چنانچه روزگار
مثل ایشان ندیده که هم خود قلعبند و هم محال و مساکن قلب دارند
و بتهورگوته که نادان از امردانگی شمارد زیست میکنند
همواره حکام و عمال انجا و دیگر را از بیدادی در فریاد داشتند
تا انکه درینولا رایات جهانگشای برسم شکار متوجه
سمت این قصبه شده و در ان هنگام ان پرگنه در جاگیر خواجه
ابراهیم بدخشی مقرر بوده به نام برهمنی بوسیله قراولان
بار یافته شرح بیدادی این متمردان بعرض مقدس رسانید
که بیگناه پسرم را کشته و اسباب و اموال تجارت برده اند
بادشاه صورت و معنی که شکار را برای دریافت امثال
این امور لازم وقت گردانیده باستماع ناله مظلوم قهرمان
جلال در جوش امده از فرط عدالت فرمودند که صباح
بتادیب ان فرقه متمرده متوجه میشوم سحرگاه همین
مردم مفسد و شکار توجه فرمودند و جمعی را پیشتر روان
ساختند وقت دمیدن صبح اقبال موکب عالی
بحوالی آن قریه رسید جمعی که پیشتر متوجه شده بودند
آمده بعرض اقدس رسانیدند که متمردان خبر امدن موکب
شاهنشاهی شنیده فرار نموده اند آتش سطوت معدلت
برافروخته تر شد و حکم مقدس بنفاذ پیوست
که جانسپاران تعاقب نموده بهر تنگنائی که متمردان

بحدود

برواند دست باز داشته از پی شتابان باشند که
ما نیز توفیق یابند زدی رسیدیم و انحضرت نیز عنان
گرفته رخش توجه بجولان در آوردند در اثنای راه
قراتاق میر شکار رسید که من از پی ایشان رسیدیم
یکی به بیکار من استاد به تیغ ابدار بر خاک فنا نشست
و دیگرای را بقراک دولت بادشاه شاهی مقید ساخته
اورده ام چون مراکم عالی نبود که بیشتر روم بر
گشته بملازمت امدیم حضرت از انجا کرم بر رخش
سعادت راندند یک و نیم پاس روز گذشته بحوالی
موضع دیگر که پرونکه نام داشت رسیدند قراولان
خبر اوردند که مردم ان موضع فرار نموده پناه
باین موضع اورده اند و انحضرت چون بان قریه
نزدیک رسیدند یکی از ان مردم آمده ملازمت
نمود و امدن متمردان را انکار کرد حضرت شاهنشاهی
بمقتضای بزرگی خود بازگس فرستادند که این گرده
تیره رای را هم براه راست رهنمونی نماید چون بیمارعمر
این بدمستان جام خودگیری پرشده بود و دور
مکافات اعمال چندین ساله در رسیده موضع
خود را محکم ساخته و بجنگ و عربده استادند
مقرر است که از پیاده و سوار همراه موکب
عالی در شکار زیاده بیشتر از هزار کس نمی باشند و امثیه

که حکم بر تعاقب گریختها نشرف صدور یافته بود بهادران
جان نثار بهر طرفی رفته متفرق شده بودند و قریب
دویست کس در رکاب دولت حضور داشتند
و تا دویست فیل هم متعاقب رسیده آمده و جمعیت
متمردان از چهار هزار کس بیشتر بود حضرت شاهنشاهی
اشارت فرمودند که مبارزان دولت
داد جان ستانی و جانفشانی داده کامیارت دعلی
صورت و معنی کردند و معرکه زد و خورد گرم شد
ولیکن چون مخالفان بسیار بودند و مخلصان حقیقی
در رکاب نصرت کمتر سعادت حضور داشتند
کار پیش نمیرفت ناگاه بنظر اقدس در آمد که از شدت
هوا و آتشی که در اطراف این موضع افتاده بود
جمعی سپاهیان رکاب اقبال پناه بدر چشان برده طلب کار
گوشه عاقبت اند فهر باد شاهی بجوش آمد جای آن بود که
آن گروه را شدت بایستی نمود بمقتضای عطوفت ذاتی
اغماض نظر فرمودند خود در آن وقت که بدولت
و اقبال بر فیل دلسنگار نام سوار دولت بودند
متوجه شدند چون بکشش موضع آتش بسیار بود و در
آمدن فیل دشوار از عقب آن موضع فیل کوه شکوه
راندند از زبان مقدس شاهنشاهی سامعه امر پرست
که نقل این سرگذشت میفرمودند چون فیل در تنگنای

٥٠ رانره

ده رانده شده بنظر درآمد که جمعیه زردی بالای بام برآمده
چون دستم خان هم همان طور جبیه داشت بخاطر
اقدس چنان گذشت که همراه او باشد فیل را تیزتر سوی
راندم و خود را نزدیک بآن بام رسانیدم در بین
اثنا از اطراف تیر و چوب و سنگ می بارید و حمایت
ایزدی که جوشن معارک شاهنشاهیست و همواره
نگاهبانی میفرماید بیشتر از همه محافظت میفرمود
چون نزدیک رسیدم ظاهر شد که آن جبیه پوش
سعادت مقبل خان بود که بالا رفته یکی از گردنکشان متمرد
را میخواست که او را از بام بر زمین اندازد جمعی
از بی اعتدالان بمدد او دویده بودند که کار مقبل خان
را تمام سازند درین اثنا حضرت شاهنشاهی سرعت در
راندن فیل فرمودند و بمردم هم آواز دادند که بالا
بر شوید سید علی قوربیگی منعم خان برادر کلان سلطان
علی خالدار بالا دویده بر بام برآمد و آن بیدولتان
فرار نمودند و سبکجلی کار غنیم را تمام کرد و درین
وقت دست فیل بادشاهی در آنجا چاه غله فرو رفت
جلیخه جهار خان فوجدار که عقب حضرت بر فیل سوار
بود آمده بر بالای حضرت افتاد و آنحضرت
بزور بازوی ید اللهی فیل را از آن مغاک بر آورده
سعی در آن داشتند که خود را بآن حویلی که متمردان مضبوط

اعتصام

بهکتی

شده بود تا رسانیدند درین زمان در رکاب نصرت
نبودند غیر از راجه بهکونت داس و راجه بدهچند
در هنگام استیلای تشنگی راجه بهکونت داس آب
خود را بملازمت اورد قفار اورده ان کوچه که حضرت
شاهنشاهی متوجه فتح بودند هندوی شمشیر کشیده
انداخت صدمه بر حلقه آهن که دندان فیل را بجهت
نمود و استحکام می پوشانیدند رسید و از ان
زر شمشیر بر آهن شراره جست و فیل از روی خشمگینی
شمشیر انداز را در هم کشیده پایمال ساخت و درین
اثنا از بالای بامی پسر پانزده ساله از اضطراب خود را
بر فیل بادشاهی انداخت جهار خان مذکور بسبب
که از هم گذارند حضرت بعطوفت ذاتی او را نگاه
داشتند چون نزدیک بحویلی رسیدند دیدند
که فوجداران خاصه در آنجا بود در رسیده از بسیاری
کار متحیر ایستاده اند انحضرت فرموده بقصد دیوار
فیل راندند راجبوتی تیراندازی میکرد و هفت تیر بر
سپر خاصه شاهنشاهی رسید میفرمودند که میفرمودند
که پنج تیر از سپر گذشت پنج انگشت و دو سه انگشت و دو
تیر در سپر بند شد و نگذشت حراست ایزدی از دیگر
بود که نگاهبانی میکرد و علاوالدین فوجدار حضرت
را نشناخته ازد در تعریف کنان فریاد میزد که تو

کیستی

کیستی که مجرای تو منین حضرت بکنم حضرت روی خود را
نشناخته از ان نقاب برآورده و او را نمودند
و ان سعادت مند را شکر گذار اداب بندگی
ساختند و مقارن اینحال تاتارخان فریاد برکشید
که بادشاه درین تیرباران کجا میرود جهار خان باو اعتراض
کرد که چه وقت فریاد کردن و نام بیجا بردنست
اخر حضرت شاهنشاهی همچنان فیل سوار دیوار را
انداخته درون حویلی در امدند و سه چهار فیل دیگر
نیز باین خدمت پیوستند و جمعی کثیر از ان سرکشان
بی باک بقتل رسیدند و بسیاری در خانه مضبوط شدند
بموجب حکم قضا نفاذ سقف خانه را شکافته
آتش در زدند و دود از دماران تیره بختان بر اوردند
و نزدیک هزار کس بفروغ شعله قهر الهی بعد خانه شتافت
و یک پاس روز نمانده بود که ازین عبادت کبری
فراغ دست داد و جمعی کثیر از ارباب بغی و فساد
را دیده عبرت باز گشت

داد ار جهان افرین

چون خواهد که جمال عالم آرای یکی از برگزیده های خود
خود را خاطر نشان جمهور عالمیان ساخته هم اسباب
دولت روز افزون او را ترتیب دهد و هم مفیض
رحمت عامه شده کافه خلایق را که نه عقل دور اندیش

اعتراف نماید و مصداق این معنی مجدداً غرق شدن پیر محمد خان
و استقلال یافتن باز بهادر و منتظم ساختن صوبه مالوه نوبت
بار دیگر و شرح این سانحه اقبال افزا آنست که چون ادهم خان
بموجب اشارت شاهنشاهی روی توجه بدار الخلافه آگره
آورد به پیر محمد خان اقبال خبر آوردند که باز بهادر در حدود [illegible]
آمده جمعیت سرانجام میدهد پیر محمد خان که نشاء تهور داشت
و شجاعت بر عقل و تدبیر او غالب بود فوجی آراسته روی
بعزیمت آنجا آورد باز بهادر در پیر محمد خان از آنجا متوجه تسخیر
قلعه بیجاگده شد و در آنجا اعتماد خان نامی از ملازمان باز بهادر
بود و همت در استحکام قلعه گماشت چون آن قلعه در حد
ذات خود برفعت و متانت علمست محاصره آن
بامتداد کشید جوانان کارطلب مثل حجی دیوانه و یار علی
بلوچ و الم کلناس و مولانا محتشم و ملک محمد و میرزا آفاق
تهورها می ورزیدند و خود را بدروازه رسانیده داد
جلادت میدادند روزی محمد میر کاتب هم جستی و چالاکی
تاخت و موجب تحسین همگنان گشت تا آنکه [illegible]
خسرو شاه که سرآمد ملازمان پیر محمد خان بود کمندی چند تعبیه
کرده بر قلعه فراز شد و دویست جوان دیگر بتدریج
تا طلوع صبح صادق برآمدند متحصنان قلعه را چون شام
ادبار بود رسیده همه مست خواب غفلت بودند
آغاز دمیدن صبح اقبال که مخالفان حاضر شدند و بجنگ

بقلعه بیجاگده آمد و باز بهادر

آوردند و صحبت نبرد در میان آمد و جوانان نبرد آزما
آویزشهای پسندیده بتقدیم رسانیدند چون کار بر
اهل قلعه دشوار شد فریاد و الامان برداشته متفرق شدند
درین اثنا اعتماد خان مذکور با یکس دیگر امان گویان
می آمد که خود را به پیر محمد رسانند تیری باو رسید
و بعدم شتافت همراه او و چون حال اعتماد خان چنین دیدند
شمشیر کشیدند تا توانستند جانبازی کردند و مردانه فرو رفتند
و جمعی کثیر علف تیغ شدند و بقیة السیف امان یافته از بلای
ورطه جان بدر برآمدند و غنایم فراوان بدست اولیای
دولت درآمد و پیر محمد خان روزی چند بجهت سرانجام
قلعه اقامت نمود و بجانب سلطانپور روی عزیمت
آورد و باندک جنگی از داخل ممالک محروسه ساخت
و از آنجا معاودت نمود و باز بقلعه بیجاگده آمد و در آن
قلعه خبر یافت که باز بهادر در نواحی خاندیس میران مبارک
شاه پناه برده است و میران لشکر خود را با او همراه ساخته
پیر محمد خان زوائد اسباب لشکر را در قلعه مضبوط کرده تا هزار
جوان کارطلب همراه گرفته ایلغار نمود که ناگهانی بآسیر و برهانپور
رفته کار ایشان بانجام رساند از آب نربده گذشته
جمل گروه یکشب راندند و دو گروهی آسیر قلعه بود و در آنجا
فیل مستی بسته بودند آن قلعه را در ساعت بدست آورد
و فیل را از ضمایم غنایم گردانید میران از قلعه آسیر جمعی را بجهت

انجام

محافظت قلعه فرستاده بود در وقتی فرستاده که پیر محمد خان قلعه را
فتح کرده متوجه برهانپور بود در خاندیس که جای نشیمن حاکم است تا کار
لشکر غنیم از دو سپاهی گرد پیر محمد خان خسرو شاه و یار علی بلوچ را از خود جدا
ساخته بدفع آن مردم فرستاده نام برده تا باندک فرصتی آن جمعیت را
پراکنده ساخته و بسیاری را از تیغ گذرانیده مراجعت نمودند صبح از روز
برهانپور درآمده دران شهر عظیم نهب و تاراج کردند نقد و جنس فراوان
بدست هر کس افتاد میران در قلعهٔ آسیر متحکم بود پیر محمد بموجب صلاح وقت
معاودت اختیار کرد درین هنگام خبر رسید که باز بهادر با لشکر
خاندیس نزدیک رسید چه او لشکر را با خود همراه ساخته بقصد پیکار آنجا که
رفته بود چون دران حدود رسید خبر یافت که پیر محمد خان با معدودی
تیز دستی نموده تسخیر آسیر و برهانپور رفته است در اندیشه دراز مانده
متوجه آن صوب شد و در چنین وقتی که مردم غنایم موفور بدست آورده
معاودت نموده بودند و جمعی متفرق شده و خبر قرب باز بهادر خان
شایع گشت پیر محمد خان ارباب خبرت را طلب داشته مجلس آرای کنکاش
شد اکثر مردم متفق شده گفتند درین وقت جنگ صلاح نیست
چه تفرقه عظیم کرده فتوحات روی داده و همه کس گرانبار غنیمت
شده است مناسب دولت قاهره آنست که جنگ را طرح داده
از آب نربده بگذریم و بمندو رفته نفسی راست کنیم و مردم تازه زور
فراهم آورده متوجه کار شویم چون تقدیر رسیده بود پیر محمد خان
سخنان صدق آمیز ارباب خبرت را گوش نکرده دل در جنگ
بست همراهان لوازم همراهی بجای نیاوردند و باندک جنگی که

واقع شد پای ثبات بجای نماند یار بلوچ جلو پیر محمد خان گرفته از جنگ
گاه بعنف برآورد که دیگر چه جای توقف است چون بکنار نربده
رسید نزدیک شام شده بود و هر چند همراهان گفتند که غنیم دور است
استعجال نباید نمود اما چون وقت ناگزیر رسیده بود مرغ اجل
سبکسار ساخته او را بر آن داشتند که از آب نربده با اسب شنا کرده بگذرد
هم او را عنان تدبیر از دست رفت و هم سخن خیراندیشان بگوش
او جایگیر نشد همچنان سواره بسراسیمگی خود را بعجله در آب نربده
انداخت اتفاقا در میان آب قطار شتر نیز میگذشت نزدیک رسیده
با اسب او پهلو زد و اسپ نیز چون عقل او از جای رفت پیر محمد از
اسپ جدا شده در آب افتاد جمعی که باو نزدیک رسیده بودند
از بدمروتی در برآوردن او از ان ورطهٔ هلاک دست و پای نزدند
بمجازات ستمهای که درین یورش کرده بود یا بمکافات اعمال که
در محاربهٔ تردی بیگ خان بظهور آورده بود یا بواسطهٔ امری
دیگر که هم غیب دان داند غریق بحر فنا شد و بسر نوشت آسمانی
چنین مخلص کاردانی جوانمردی عالی همتی را این واقعه پیش آمد
بجای که تقدیر زور آورست توانا تری ناتوانا ترست جور و آورد
روز در تیرگی دو چشم جهان بین کند خیرگی ولهذا با وجود مکنت
و اسباب شوکت بی راهه سیر رفته بپای خویش در گرداب
هلاکت افتاده قیا خان کنک و شاه محمد قلاتی و حبیب علیخان
و جمعی از امرا که دران صوبه جاگیر داشتند دل از دست داده
متوجه درگاه گیتی پناه شدند و هر کدام جدا جدا فراخور تعقیر

خودسر یافته و بازبهادر بر مالوه دست تصرف یافت
اقبال جهانگشای شاهنشاهی جهان صلاح وقت دید که یکی از امرای
عالیقدر که با وفور شجاعت حسن تدبیر و بالکمال شهامت شمول
عدالت داشته باشد بضبط و ربط آن ولایت نامزد فرمایند
بنابران عبدالله خان اوزبک که در سلک جان سپاران
بزرگ منش انسلاک داشت و پیشتر هم آنجا رفته بود
بطرز آنجا آشنا شده بتسخیر مالوه مامور شد و بحکم عدالت برای
قرار یافت که امور سیاست و داروگیر برای او مفوض باشد
و خواجه معین الدین احمد فرنخودی را که برشد و کاردانی از
وزرای دیوان بیوتات ممتاز بود بخطاب خانی سرفراز
نموده نیز همراه ساختند که نسق و نظام ولایت و تشخیص
جاگیرداران و تعیین محال خالصه شریفه نماید و جمعی کثیر همراه او ساخته
باین خدمت والا رخصت فرمودند و حکم عالی شد بعد از آنکه
عساکر اقبال عرصه دلگشای آن ولایت را از خس و خاشاک
اغیار پاک سازند عبدالله خان بهانی بوده در ملک گشایی کوشند
و معین خان رعایا و دهاقین و سایر ساکنان آن ملک را از جمع
و تشریع باستمالت عاطفت شاهنشاهی قوی دل ساخته
و تلافی تفرقه که از ممر مرور مراکب جهان نورد راه یافته
باشد پرداخته بامرا و سایر ملازمان بادشاهی که
باین خدمت تعیین یافته اند ما بینی که
صلاح دولت ابد قرین باشد تقسیم جاگیر نماید

دبهار

و بعد از فراغ این کار باستلام عتبه علیه متوجه شود و بموجب
حکم معلی عبدالله خان با امرای عظام بپایان شایسته در اوایل این
سال روی عزیمت بتسخیر مالوه نهاده تا نزول ز نهضت عساکر اقبال آگاه
شده پای ثبات از دست داده و تاب مقاومت از خود نظر همت
خود پروردن رفتن پیش از آنکه لوای جنود دولت جاوید اعتصام و نشان
بران حدود انداز د ولایت مالوه را بعجلت حسرت گذاشته بکرکره
کاه عافیت شتافت رعب صولت دولت شاهنشاهی بمهابت
شوکت عساکر اقبال و شهامت مواکب عالی بنیان بلند اوازه بست گذار
آن سلاطین عظمت آیین در هر اسپ آمده سیفر از بکر ذمه از بی شتاقی انفعال
این حکام عجیب بی آنکه تیغ صاعقه ریز بلاکرده و تیر باران منقش بیابرد ظفر
قرین بولایت مالوه در آمده جمعی از جوانان کار طلب از روی پیش بینی باز بهادر
را تعاقب نموده بسیاری از لشکر او را بقتل آورده و باز بهادر خود را
در پناه تنگنای پر درخت انداخته عمر بآوارگی بسر برد چنانکه
التجا بران او دیبک برده روزگاری میگذرانید چون ظل غریب پروری
و صیت ترتیب خاندانهای بزرگ و شمول عاطفت شاهنشاهی در آن ممالک
انتشار یافته عاقبت کار بر منسوق سعادت او آن تفرقه سرای گشتگی بجمعیت
آباد آستان معلی رسید و بنواز شهای خسروانه سر بلندی یافت چنانچه در محل خود
معروض خواهد شد این روزنامچه اقبال خواهد شد و بالجمله ولایت مالوه تبازگی
در قبضه تصرف و ضبط اقتدار اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت و عبدالله خان
بموجب حکم معلی اقدس بشهر مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود بر وفق ساده
حکومت بر طریق استقلال متمکن گشت و بلاد و قصبات و قریات آن ممالک

۳۷۷

فراخور رتبه و حالت با مزید ابتهاج یافته و اولیای دولت با وجلیس و ستبارکیوه
و دیگر حال جهانگیر رفته رحل آرام گشودند و معین خان بعد از سرانجام قلاع بیت
و انتظام مهام جهانگیر روی توجه بآستان بوس عالی آورد و شاهزاده را از دست
نشناخته بود از آنکه ملازمت کامیاب بسعادت شد و مورد مزید تقرب و علوم
حال گشت و از سوانح آنکه راجه بلیس زمیندار نندون که از ولایت
پنجاب در کوهستان میان دریای پاو و ستلج است پسر جان محمد بهبودی
که جاگیردار پرگنه پرگه دران نواحی بود از تبه رائی اعدا و چون در اصل
بی نهاد و توفیق نیکوکرداری نیافته بلکه مال و ناموس خود در برین کار برباد
داد و اسباب و اشیای او تبار راج رفت و زن که چنین استتار داشت
بدست آن مردم در آمد و چون علی و علاء داشت اخیری از وی بدید نیامد غالبا
تمکت شان بی سعادت بطمع مال او را بنهانخانه عدم فرستاده باشند
و هر آنکه ایزد بیچون سزای بجهت مکافات اعمال آینده فرستاده است چون
بامرای پنجاب این خبر رسید خان کلان و قطب الدین محمد خان و جمعی دیگر بر او
رفته تنبیه لایق نمودند و او آواره شده بوسیله راجه تودرمل بهمه
بدار الخلافه شتافت و مشمول عاطفت گشت و در نیکوخدمتکاری کارش
سری شد و از سوانح آمدن ایلچی فرمان روای ایران شاه طهماسب
صفوی است چون رسمی است قدیم که بزرگان دولت منش از برای تحصیل
میامن دنیی و دینی و حصول مقاصد صوری و معنوی با بزرگان اقبال
مند بخت آور انتساب بجهت مبانی یکدلی و یکجهتی را استحکام میدهند
و اکثر بخت طالع خداداد و انتساب مستحق است و رتشید قواعد ان
انتساب میکوشند و سرمایه نظام دولت خود را باین طرز تربیع

سرانجام

سرانجام میدهند و لهذا شاه رفیع مکان شاه طهماسب که ایران بیامن مولات
او دل افروز است بموجب ارتباط صمیمی که از زمان سابق در میان این
دو دودمان علوی و آن طبقه قدسی نژاد و سعادت داشت بسرحد خود سید بیگ
ابن معصوم بیگ را که در بساط عزت او بمنصب وکالت ممتاز بود بجهت
پرسش واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مبارکبادی جلوس
اشرف اقدس شاهنشاهی برسم رسالت فرستاده و تحف و هدایا از اسپان
نژادان عربی و بادپایان عراق و رومی و نفایس اقمشه و بدایع اشیا
مصحوب او ساخته بودند چون ایلچی بحوالی مستقر خلافت رسید حکم
مقدس چندی از امرای عالیشان باستقبال رفته او را باعزاز
و اکرام در منزل لایق فرود آوردند و مبلغ چهارده لک دام نقد
که موازی هفصد تومان عراق باشد با دیگر اجناس برسم اخراجات
فرستادند و بعد از چند روز که از ماندگی راه برآسود در ساعت مختار
کورنش یافته بعز بساط بوس معزز و محترم شد و نامه و هدایای شاه
رسانیده مکتوبی که از خاتمه تا فاتحه با رقام محبت و اخلاص نگارش
یافته بود دید و دست ادب پیش آورده بر گوشه تخت نهاد و هدایا
بترتیب لایق از نظر اقدس گذرانید حضرت شاهنشاهی از کمال مروت و انبساط
بزبان لطف و توده احوال گرامی شاه پرسیدند و ایلچی را بانواع نوازشهای
بی اندازه مخصوص ساختند

ایزد جهان آرا چون خواهد که یکی ارباب همه
بساط عزت را بمراتب ارجمند بزرگی بخشیده بمنصب والای سلطنت علیا
رساند نخستین او را عقل دوربین کار شناس عطا میفرماید که هوره فتح

او باشد آنگاه حوصله فراخ تاب برداشت چندین ناملایم روزگار را داشته باشد
کرامت میکند تا بعبادت فراخ حوصلگی از وی بدنا ملایم سررشته تدبیر از
دست ندهد بس گوهری بهای معدلت می‌سنجید تا آشنا و بیگانه را
در یک میزان داشته کار کرانباری عواطف نفسانی معاملات کارخانه
ایجاد دریافته باطن مقدس را ذات العلم ساز و بسا دانایان که در
عیار دانش قصوری نداشته اند در هنگام حوادث از کوته حوصلگی تنگ
دل شده عنان فکر از دست داده اند و در جولانگاه تمیز از پای فتاده
وجوه شناخت و برداشت بدو جلایل صورت بسته اند و از عدالت از
قوت اعتدال که ودیعت نهاده دست قدرت است بی تفکر و تامل بظهور
آمدن میگیرد و الحمد لله که این جلایل نعوت و شرایف صفات فطری و جبلی
حضرت شاهنشاهی ست که بی آلایش تعلم ظاهری و آرایش استفاده جلی
از دانش خانه افاضه الهی فایض شده لیکن آن دانای رموز آفرینش
بمصالح و حکم خود را در نقاب اختفا داشته به لباس بی تعینی رست می
نمایند و بخیدن نقاب التفات فرموده همواره در سرانجام بیرده اند
دیگرست که دیده وران دوربین بانوار شواهد این امر برداشت الهی
غالبست چون خدای خواهد که عالمیان را از حسن معنوی او آگاهی بخشد نقاب
از رای جهانکشای بر آئینه او را چهره کشای اعمال عالم آرا کرده اند تا دور
ماندگان قربگاه سعادت بدولت سرای ارادت رسیده صدر نشین
بارگاه قبول گردند تمثال این معنی اظهار جلالت و افاضه عدالت
حضرت شاهنشاهی ست که بائین عقل کامل و صلاح ملک و دولت در
دار الخلافت اگره بوقوع پیوست و شرح این واقعه آنکه ادهم خان بیخرد

عقبت

عقبت نشناس ماهم انگه که از عقل درست داشت و نخوت مستی و تمکن مست جوانی و
مدهوش دولت شده همواره بر شمس الدین محمد اتکه خان حسد بردی و
منعم خان خانخانان که نیز از این بیماری دردمندی عظیم داشت پیوسته
مقدمات دور بطوری که کسی نکتی ببرد در میان آوردی و ادهم خان را
برفته و عذر طرایب نمودی تا آنکه روز اسفندارمذ بیخ خرداد ماه الهی
موافق شنبه دوازدهم رمضان که هنوز اعتدال امر دیگر گشته در بسط
زمین تغیر راه داشت غریب امری از اعتدال دور بر سر بر زد و در دیوان
درود دولتخانه بادشاهی منعم خان و اتکه خان و شهاب الدین احمد خان و دیگر ارکان
دیگر نشسته مشغول مهمات کارگاه سلطنت بودند ادهم خان با بی اعتدالان
با جمعی از بی اعتدال ترکمان در آن بارگاه دولت رسید و حاضران
مجلس تعظیم او برخاستند و اتکه خان نیز نیم قیام نمود بمجرد رسیدن
نجابادست بخنجر کرده متوجه اتکه خان شد و بخوشم اوزبک که از ملازمان
او بود و دیگر بی باکان که با این خیال کمر فرصت بسته بود بدیدن آن
اشارت کرد که چه ایستاده اید خوشم بی دولت خنجر کشیده زخم کاری
بسینه آن صدر نشین وساده سعادت رسانید اتکه خان از کمال
اضطراب سراسیمه بجانب دروازه دولت سرای پادشاهی شتافت
و متصل آن خدا بیری رسیده دو مرتبه شمشیر انداخت و آن بزرگ
دولت در صحن دولتخانه بدرجه شهادت رسید از این حادثه ناملایم غوغای
عظیم در بارگاه والا برخاست و وحشی غریب در آن فضای آسمانی
شکوه ظاهر گشت و این مدبر خون گرفته با وجود چنین بی باکی گستاخانه
بی اندیشه نگاه که بدیستان را آن راه گذر باشد متوجه حرم سرای مقدس شد

وحضرت شاهنشاهی در قصر سعادت اساس بدولت بیدار خواب کرده بودند
آن سیه‌بخت تیره رای اندرونخانه بالای صفه که از بیرون قصر از هر جهار طرف
بارتفاع یک و نیم قد آدمی اساس بنا یافته بود شمشیر در دست برآمد
وقصد درون عمود ولینعمت خواجه سرا که نزدیک در بار ایستاده بود
در ساعت در را بسته مقفل ساخت و آن مدبر مرد ابلهی و مستعجل مردکی
هر چند با آن خواجه سرا درشتی نمود که در بگشاید صواب نیست و ایستادگان
حواشی عتبه سلطنت را توفیق خدمت نشد که آن گستاخ بدمست را در
مرتبه اول که با تکلفان آن معامله کرد و بسزای کار در کنار نشستند و با نیکو
و بدوی حاضران آن بساط جلوه درین هنگام که چنین خیال باطل اندیشیده
قصد درون سرادقات اقبال دارد چرا نوشش نمیزنند و بجای که بخدمت
بیابد غیباز ندو اکنون همت در نهادشان نیست جز هجوم
عام نموده غیرت این خود چون گمان برم که در حاضران بارگاه والا
از ارباب عقیدت کسی نبوده باشد همانا که حکمت در بی توفیقی این گروه
آنست که کمال شجاعت و عدالت حضرت شاهنشاهی خاطرنشان خرد و بزرگ و دانا
و نادان شود بالجمله آنحضرت از این غوغای موحش بیدار شده استفسار فرمودند
چون هیچ یکی از سپاهیان سراپرده دولت اطلاع نداشتند آنحضرت از دیوار قصر سر
برآورده استکشاف احوال نمودند رفیق جهاد منصب که از قدیمان درگاه
والا بود حقیقت ماجری معروض داشت حضرت این حرف موحش شنیده
از فرط تعجب باز پرسیده اندر رفیق اشارت بجانب خون آلوده آن مردم نموده
باز همان حرف مکرر ساخت حضرت شاهنشاهی صورت حال مشاهده نموده
بقهرمان جلال برافروخته اند و الهامات زبانی آنکه از جانب دروازه
که آن بخت برگشته ایستاده خیالات فاسد بخود راه میداد بر پایه از راه دیگر آمده

اندرون هنگام بیرون شدن بی آنکه طلب فرمایند
یکی از خدمتکاران سراپرده عزت شمشیر خاصه را بدست
اقدس داد آنحضرت شمشیر گرفته روان شدند چون ضلعی از آن
صفه سپر نموده روبطرافی دیگر آوردند آن حق ناشناس
بنظر اقدس در آمد بر زبان مقدس گذشت که ای بچه
لاده آنکه ما را چرا کشی آن گستاخ بیدولت استعجال
نموده هر دو دست اشرف آنحضرت را گرفت و گفت
تفحص کنید و غوررسی فرمایند و اندکی تلاش شد ناظران
خرافت دریافته را چه نکوهش کنم گر هیچ نکوهش در خور شان
نیست آخر حضرت شاهنشاهی دست از شمشیر خود بازداشته
و دست را از چنگ آن بدنهاد کشیده دست شمشیر او در از
فرمودند درین اثنا آن مردود ازل و ابد دست آنحضرت
باز داشته متوجه شمشیر خود شد حضرت دست از شمشیر باز
داشته مشتی بر روی او زدند که آن عادی عنقریب پیکر
معلق زنان افتاد و از هوش رفت درین ولا فرخت خان
و سنگرام هوسناک در آنجا سعادت حضور داشتند
حضرت از روی غضب فرمودند که چه ایستاده تماشا
میکنید این دیوانه را به تیغ بیان دوکس و جمعی دیگر فرمان
پذیر گشته او را بستند حکم عدالت آئین شرف اجرا
یافت که آن پا از اندازه خود بیرون نهاده را از بالای
صفه سرنگون ساختند بعینه از دو این مردم از کوته اندیشی

وملاحظه که بی ملاحظگی ازان هزار بار بهتر چنانچه لایق باشد
نبید خستند نیم جانی باقی بود باز حکم عالی شد که آن برگشته
بخت برگشته را باز بالا آوردند درین مرتبه چون موی کشان کشان
آوردند بموجب امر نافذ باهتمام تمام سرنگون انداختند چنانچه
گردن آن خود سر شکست ومغز آن فاسد دماغ پریشان شد
واین طرز آن سفاک بیباک از روی عدالت بقصاص مکافات
یافت مشت الجهان وشهاب الدین احمد خان که درانجا بودند [معظم خان]
از صولت غضب شاهنشاهی یکسو شده راه فرار اختیار
کردند ویوسف محمد خان پسر بزرگ اتکه از واقعه پدر گرامی
آگاه گشته با اتکه خیل مسلح سر راه ادهم خان وماهم انکه
گرفت انهی ازین غافل که خدیو صورت ومعنی داد معدلت را
داده ونسبت ماهم انکه را منظور نداشته آن خون گرفته
در سیاستگاه قهرمان سلطنت بجزای بد رسید
وچون حقیقت عدالت علیای شاهنشاهی که برتر از اوهام
بشری بود خاطرنشان عالمیان شد جهانیان را اعتقاد
عظیم بهم رسید ستم پیشها در شبستان خمول پنهان شدند
وستم رسیدها از روز بازار خوش پدید آمد نادانان بادیه
ضلالت را چراغ دانائی پیش راه نهادند تا بر بزرگی
صوری ومعنوی صاحب عالمیان اعتراف کرده بشاه
راه اخلاص مهتدی شدند واتکه خیل هنوز نسبت ادهم خان
وقرب وقرابت ماهم انکه در برابر داشته واین سخن
از

از اراجیف پنداشته در کمین انتقام بودند اما چون بر زبانها
افتاده بود بوسیله مقربان بساط حضور التماس نمودند
که چون این عدالت بظهور آمده آن سیه روی دین
ودنیی را همچنان مرده نمایند تا خاطر بشری از دغدغه
برآمده مرهم پذیر جراحت گردد وآن دانای رموز آفرینش
ملتمس ایشانرا بموقف قبول داشتند وشیخ محمد غزنوی
از طرف ایشان رفته بچشم عبرت بین دید وشورش
خواطر این طبقه دولتخواه وسلسله سعادت منش فرونشست
وهزاران هزار سپاس داوری بجا آوردند وعالمیانرا
یکبارگی از شورش شرارت انگیزان کور باطن نجات یافته
در مامن آسودگی وراحت رحل بیغمی گشودند
الحق برای این معدلت عظمی اگر آفرین آسمانیان بتحسین زمینیان
همدستان پیوندند اندکی از حقوق آن ادا یابد والا
ذرات خانواده انسانی را کی توانائی که شکر
این عدالت عظمی تواند کرد وهم سیاست کبری است
که بوسیله آن عالم صورت طراوت خاص پیدا میکند
وهم هدایت عامه که از برکات آن ظلمت آباد دلها
بنور ارادت وشعشعه اخلاص نورانی میگردد وهم گوهر
باطنان سبل رسیده را داروی بینش است وهم تیره جانهای
آن رمد پذیرفته را سرمه نور وهم لنگان عقیدت را
پای طلب است وهم دست قدمان راه ارادت را عصای

همت هم لشکر شکسته دلان از حصار آهنین است و هم خاندان
ناشکیبائی را پاسبان بیدار و بالجمله حضرت شاهنشاهی
بعد از تقدیم چنین معدلتی درون حرم سرا تشریف ارزانی
داشتند ماهم انگه که در منزل خود بر بستر بیماری افتاده بود
می شنود که ادهم خان چنین بی اعتدالی کرده است و حضرت
او را مقید فرموده اند مهر مادری او را بر داشته
بملازمت اقدس آورد که شاید پسر خود را خلاص سازد حضرت
ماهم انگه را که دیدند فرمودند که ادهم خان انگه ما را کشت
ما هم او را قصاص فرمودیم آن عاقله روزگار معروض
داشت که خوب کردید لیکن ماهم انگه را یقین نبود که پسرش
بسیاست رسیده باشد در آنحال هنی تخته بیگی نادر
رستم خان از خانه ادهم خان آمده صورت واقعه را
بماهم انگه گفت ماهم انگه پرسید که بچه طریق کشتند
گفت نشان زخم گرزی بر روی او پیداست
دیگر ندیده ام و آن از مشت حضرت شاهنشاهی
بود که بقوت تایید غیبی در مرتبه اول بر
روی او رسیده بود ماهم انگه را چون بتحقیق
پیوست که پسرش بسیاست رسیده اگرچه بمقتضای
عقلی که داشت حفظ ادب حضور اقدس
نموده جزع و فزع نکرد اما درون او

بهزاران

بهزاران زخم جان ستان مجروح شد و رنگ از روی نفس رفت و خواست
که بر سر فرزند رود حضرت شاهنشاهی نظر بر دوام خدمت او فرموده
بسخنان دلاویز تسلی بخش قدری تسکین نمود و ما اجازه رفتن
نفرمودند تا فرزند بی اعتدال خود را بآن نمط نه بیند و بموجب
حکم عالی همان روز آن دو نعش را بدهلی روانه ساختند حضرت
شاهنشاهی در دلداری خاطر آن عجوزه اصل سرشت نصایح
بلند و مواعظ دلنشین فرموده روز دیگر رخصت خانه اش
فرمودند آن عاقله تمام رسیده تسلیم و رضا گونه ظاهر ساخته
تن بقضای ایزدی در داد و بخانه خود آمده بسوی گواری نشست
و ناله و شیون آغاز نهاد و مرضی که داشت روی در تزاید آورد
و ارکان عافیت در تزلزل آمد و بعد این واقعه بچهل روز
در تیر ماه الهی موافق شهر شوال بمقدس سرای بهشتی شتافت
و خاطر مهر پرور و مهربانی گزین حضرت شاهنشاهی از قضیه آن
عفت قباب بغایت اندوهگین شد و بتعظیم قیمت فرمودند
و با آیین اعزاز و اکرام نعش او را نیز بدهلی فرستادند و بسعادت
خود هم قدمی چند رفت تمام مشایعت این نعش فرمودند و تمامی
اعیان سلطنت و بزرگان این دودمان عالی بلوازم تعزیت
و آداب مصیبت پرداختند و بموجب اشارت اقدس عمارت
عالی اساس بر سر مزار ماهم انگه و ادهم خان بنا کردند و همچنین در
دلداری خان اعظم انگه خان و تسکین خواطر فرزندان سعادت
پیوند او و برادران گرامی و التیام جراحات قلوب تمامی قبیله

و تربیت این طبقهٔ عقیدت طراز و ارتقای مدارج این سلسلهٔ اخلاص
گزین توجهات عظیم فرمودند سنه اگر زمستان عزاداری کسی باشد
بر دل میل خواهد نشد لبی را نمود و دیگر از سنوح واقعهٔ خان اعظم
و ادهم خان خبر فرار منعم خان و شهاب الدین احمد خان بمسامع جلال
رسید بندگان حضرت شاهنشاهی حمل بر سبک رائی و کوته
اندیشی ایشان فرموده اشرف خان را بمثال عاطفت و منشور استمالت
فرستادند تا این مخلوبان سلطان لوهم را مطمئن ساخته باستلام
قوائم سریر عالی سربلند ساخت و بافاضهٔ عنایت شاهنشاهی
عرق خجلت ایشانرا آبروی کونین بدل شد تعیین فرمودن عبد الله
خان اوزبک بانتظام ولایت مالوه حضرت شاهنشاهی از آن هنگام
که سنوح این سانحهٔ ناگوار بحسب اقتضای حکمت ایزدی روی نمود
بموجب شناخت طبیعت زمان و دریافت مزاج زمانیان انتظام
مهمات ملکی پرداخته عالم و عالمیان را رواج دیگر بخشیدند اگرچه
پیش آمدهای بخود مغرور را روز بازار کساد پیدا شد اما مستعدان
اخلاص مند که از بی انصافی بزرگان دنیا در کنج خمول بودند بفروغ
دریافت شاهنشاهی بظهور آمدن گرفتند از انجمله اعتبار یافتن
اعتماد خان خواجه سرا است و شرح این عاطفت عظمی آنکه متصدیان
اشتغال سلطنت از بی وقوفی و مستی یا بدنیتی در معموری
خانهٔ خود کوشش نموده کنجهای برای خود پیدا می نمودند و در
تحصیل خزانهٔ معمورهٔ شاهنشاهی تا به تمیز و تمییز الحجه رسد اهمال
میکردند و حضرت شاهنشاهی چه بواسطهٔ آنکه در پردهٔ پوشی بودند

وجه بجهت آنکه مخاطب بدست نمی افتاد ازین مقوله حرفی نمیفرمودند و
دران باب قانونی انتظام نمی یافت و با وجود آنکه منسوبان سرکار
عالی را منقصتها وارد شد تمام نرسید گره گشای این کار را بوقت
دیگر حواله فرموده بپیشانی گشاده و خاطر شگفته تماشای فنون
تقادیر مینمودند درینولا که سنگ بر شیشهٔ اعتبار بزرگان آمد و
بعضی از ارباب دریت و اصحاب خدمت پیش آمدند و خواجه پهول
ملک خواجه سرا که در ایام حکومت سلیم خان بن شیر خان افغان بجوهر
رشیدی که داشت باسم محمد خان ممتاز گشته بود و پیشتر ازین داخل
در سلک ملازمان عتبهٔ اقبال منسلک گشته از روی اخلاص بخدمت
شایسته بتقدیم میرسانید بمقتضای کاردانی پرتو عنایت شاهنشاهی
بحال او افتاده و او مزاج اقدس شاهنشاهی دریافته مکنونات
ضمیر انتظام بخش را در باب تحصیل خزانه و تعمیران بمقدمات معقول
معروض داشت و آن حضرت باین شناخت او را دریافته کلمات
هوش افزای فرمودند و او را بخطاب اعتماد خانی اختصاص داده
جمیع خالصات شاهنشاهی که بدست ارباب تغلب بود بروی
مسلم داشتند چنانکه رای جهان آرای شاهنشاهی در رسم [illegible]
خزانهٔ معموره اندیشیده بود اعتماد خان بحسن تردد و لطف
کفایت بجا آورد و انتزاع آن کار در اواسط سال بظهور آمد نقدر
بایان تا درست دست کوتاه کردند و تیره رایان خودخواه کناره
گرفته پای در دامن عزلت کشیدند و صافی ضمیران کفایت اندیش
درمیان آمدند و خزانه که اساس سلطنت و مبنای دولت و قوت

بازوی سپاه است بروجهی که لایق دولت ابدپیوند باشد انتظام یافت
چه بدایع قوانین و غرایب احکام که هر کدام دستور العمل خاقانیت
عالمیان باشد روز بروز از خدیو زمان بظهور می آمد اندکی از بسیار
که در رواج و رونق خزینه عالیه بخاطر اقدس گذشته بود اعتماد خان
بعمل آورد چه کار های شگرف که بظهور رساند و چگونه این مهم اهم از
پیش رفت اگر بچنین فرمان پذیران عتبه خلافت مقاصد علیای
شهنشاهی دریافته در عمل آن بکوشند در اندک فرصتی ساحت
این ربع مکشوف که عبارت از معموره عالم است بتصرف اولیای
دولت می در آید لیکن عالم در نشین همت علیای شاهنشاهی
جا است بس محقر شایسته کمال توجه ندانسته همواره دل در رضای
الهی بسته میدارند و مخاطبان فرمان پذیر را اگر هزارم حصه در یافت
شاهنشاهی بودی هم این کار مختصر که در بینش ظاهر بینان از
اعاظم امور است باندک توجه صورت دلخواه بستی و همانا حکمت
الهی را درین کار نظرهاست و از سوانح گریختن منعم خانست و دو
گیر گرده آوردن بدرگاه شاهنشاهی آدمی زاد را دو امر غریب
در نهاد است اول طبیعت که نه تمیز دارد و نه چشم دوربین عقل دوربینا
کارشناس و بیشتر آدمی از بی پروای گرفتار اندیشه تباه شده
خرد را که کارفرمای صلاح اندیش است معزول ساخته فرمان برداری
طبیعت میکنند و کاری که دشمن بصد تکاپوی تزویر نتواند بیابان
داد او بیک فکری برای خود بهم میرساند و تمثال اینحال تباه رای
خانخانان منعم خانست که باوجود جلایل عنایات بادشاهی که بایه

افزای منزلت او بود از انجمله طلب او از کابل بعنوان چندین اعزاز
و احترام و تشریف خطاب خانخانانی و دیگر القاب عالی و منصب
وکالت حکومت کل قدر این همه نعمتهای گرامی نشناخته و از
همه قطع نظر نموده بخاطر خار این بیم که در واقعه خان اعظم
وادهم خان او را بشعله افروزی این آتش متهم میداشتند
باخود قرار بودن نمیتوانست داد چنانچه در آن روز هم فرار نموده
بود اگرچه عمده آن بود که بعد ازین واقعه از معامله نافهمی برخود ای
معنی را بسته بود که حل و عقد کارگاه این دودمان عالی و رتق
و فتق جمیع مهمات ملکی و مالی بی شرکت احدی بحیطه اختیار
و اقتدار او باشد و اینمعنی صورت نمی بست لاجرم همواره سودای
خام می پخت و عزیمت ناصواب مصمم می ساخت که از درگاه گیتی پناه
که وطن گاه سعادتمندان هفت اقلیم است گریخته خود را
بعشرت آباد کابل که برادرش غنی خان در آنجا حاکم بود رساند و در آن
بهارستان عافیت باستقلال کامیاب فراغ باشد تا آنکه در امرداد
ماه الهی باین نیت نادرست از دار الخلافه فرار نموده راه دامن
کوه پیش گرفت و محمد قاسم خان میر بر همراه او بود چون این قضیه
بمسامع علیه رسید از او قعی نداده فرمودند که منعم خان جائی
نمیرود زود خواهد آمد و هرچند ساعیان فرصت جوی وقت یافته
در ضبط اسباب و اموال او ایما و تصریح عرضه داشت نمودند از بزرگ
منشی و فراخ حوصلگی و قدردانی خدیو جهان خواهش ارباب
سعایت صورت نبست و بدولت فرمودند که اکثر الاغراض منعم خان

بکابل رود آن هم ملک ماست و او ملازم این درگاه است شکایت ولی او را بر تیاد آشفته
شناد و نیکخواهی اگر نماید اسباب و اموال او را از عقب او روانه خواهیم
فرمود باید که هیچ کس پای برامون خانه او نگردد قضا را بعد از تکاپوی بسی
روزه چندین کوه و بیابان نوردیده در حوالی پرگنه سرونج که در جاگیر
میر محمود منشی بود اتفاق عبور ایشان افتاد قاسم علی سیستانی
نوکر میر محمود که شقدار آن پرگنه بود خبر یافت که دو کس از امرای بابری
میگذرند و آثار خوف از ناصیه حال ایشان پیداست باتفاق بعضی
از اهل قصبه سر راه گرفته ایشان را خواهی نخواهی مقید ساخت و سید محمود
بارهه که از میامن خدمات پسندیده در جرگه امرای عظام انتظام داشت از
بزرگان بساط عزت بود و در آن نواحی جاگیر داشت ازین قضیه
آگاهی یافته آمد و منعم خان را بخانه خود برد و قیمت را غنیمت دانسته در
آداب مردمی و خیراندیشی کوشید و باعزاز و احترام همراه خود بشرف
ملازمت حضرت شاهنشاهی آورد آنحضرت برخلاف اندیشه مختصر اهل
روزگار و نقیض خواهش بداندیشان که هرگز زمانه از آن تیره عقلان
خالی نباشد او را بعواطف بیکران افتخار بخشیدند و بهمان نمط منصب
والای وکالت و خطاب خانخانانی اختصاص داده نوازشهای بی‌اندازه
فرمودند دل بریم خورده او را اطمینان حاصل شد و فتنه اندوزان
بداندیش کناره گرفتند و عالمیان را آرامش دیگر پدید آمد و چراغ حسنی
نشو و برنا رکی کی تیغ سیاست متوقع جبا ماران بود تاج ریاست نهادند
و از سوانح احوال تانسین است بدرگاه مقدس شاهنشاهی و تفصیل
این اجمال آنکه چون ذات مقدس حضرت شاهنشاهی جامع مراتب صوری

دمعنوی

و معنوی و حاوی مدارج کونی و الهی است چنانچه در هنگام سخن و ظهور
معامله صاحبان هر فن را گمان آن می‌شود که ذات مقدس غیر
این فن بامری دیگر توجه نفرموده و همگی فطرات عالی صرف این کار گرفته
شده آنحضرت در دقایق موسیقی چون سایر فنون دانش چه از
اقسام نغمات و شعب فارس و چه از اصناف سرود هندوستان
از روی علم و عمل یگانه ادوار اند چون صیت نغمه پردازی تانسین
که از کلاونتان گوالیار در صوت و عمل منفرد زمان بود بمسامع علیه
میرسید و مذکور مجلس اقدس میشد که او زاویه آسایش خیال
گرفته در پیش راجه رامچند راجه بته بسر می‌برد خاطر اقدس توجه فرمود که
او در سلک مغنیان عشرت سرای اقبال باشد و جلال خان قورچی
را که از مقبولان بساط قرب بود بجهت آوردن تانسین بمنشور
استمالت پیش راجه فرستادند راجه از التفات شاهنشاهی سر افتخار
باوج عزت رسانیده مقدم فرستاده را برابر سعادت خود دانست و
مصحوب او پیشکشهای شایسته از فیلان نامی و جواهر گرامی بدرگاه
گیتی پناه روانه ساخت و آیین پسندیده تانسین را سامان لایق
نموده فال رخسار پیشکش خود خیال کرده و فرستاد و درین سال بسعادت
زمین بوس افتخار یافته کامروا شد و حضرت شاهنشاهی خوشوقت
شده نقود انعام در دامن امید او ریختند و کلاه عزت او از
همگنان برافراختند چون فطرت مستقیم و جوهر قابل داشت
مدام ملازمت و حضور بساط نشاط شاهنشاهی تربیت یافت
و در نغمه سرائی و مضامین بستن ترقیات عظیم او را روی داد

سیاه دست ادهم جان معدلت شهنشاه درینولا که خاطر همیشه بهار
حضرت شاهنشاهی بنشاط نغمه پرداخته و دستنداران این مشرب را
انبساط بخش بود نغمه مقدم نوروزی بدلگشای و جان افروزی بلند
آوازه شد و عشرت بزبان حال ترانه زن این مقال گشت که بیت
وقتیست که بوستان دم از نوش زند ✻ صد نغمه تر بهار بر گوش زند
از آتش گل که باد وجه افروزد ✻ خون در رگ مرغان چمن جوش زند
طبایع مرکبات بفیض جان پرور بسایط را در اهتزاز نشو و نما در آورد
مرغان چمن در گوش گلهای بهار بجد ساقیان وقت جرعه شوق
بتازگی در کام روزگار ریختند عندلیبان نیم مست بمضراب منقار
بربط نوازی آغاز نهادند بیت بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته ✻
بهر نغمه گلبن سرافراخته ✻ از آن نغمه گو غارت هوش کرد ✻ مغنی ترنم
فراموش کرده ✻ نیر اعظم بهزاران فیض و افضال بعد از انقضای نه
ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه پانزدهم رجب نهصد و هشتاد
ببرج شرف تحویل نمود و آغاز سال ایلان آلهی که سال هشتم از مبدا
تاریخ جلوس شاهنشاهی است بسعادت و اقبال اتفاق افتاد
و عالم و عالمیان را طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه بدید آمد و در
مفتتح این سال فرخنده بتایید ایزد جهان آفرین که چراغ افروز
دولت ابد قرین است خواجه عبدالمجید آصفخان را در جنگ راجه
رامچند و غازیخان تنور نصرت روی داد و ملک بته بدست تایید
یافته او مفتوح گشت و شرح این قضیه دلگشا آنست که خواجه
عبدالمجید دیوان که از وفور کاردانی بخطاب آصفخانی خلعت

امتیاز

امتیاز یافته بود و از قلم بسیف تصاعد نموده در سلک جامعان
سیف و قلم و صاحبان طبل و علم انتظام داشت سرکار کره که ولایتی
است وسیع جاگیر فرموده بودند او بمقتضای کاردانی و کار
طلبی خود در مقام آن شد که ملک بته را که ملکی است بس خودسر
در آرد نخستین برامچند که از راجهای نامور ممالک هندوستان
و پدر بر پدر فرمانروائی آن ملک کرده اند بنصایح ارجمند پیغام داد
که کلاه خودسری را از تارک نخوت نهاده حلقه عبودیت در گوش اطاعت
افکنده در سلک خراج گذاران ممالک محروسه در آمده کامیاب
امن و امان گردد و غازیخان تنور را که برهنمونی او از مسلک بغی
پیموده پناه باو برده است بدرگاه گیتی پناه که امن عالمیانست بفرستد
رامچند چون هنوز پرتو سعادت بر ناصیه بخت او نتافته بود نصایح
آصفخان را گوشوار گوش دولت او را شایستگی داشت پنبه
غفلت ساخت و حرف اطاعت و عبودیت موجب مزید نخوت
و غرور او گشت و از بخت برگشتگی آماده جنگ شد آصفخان که تایید
یافته سطوت دودمان این دولت بود با سامان شایسته بر طرف او
رفت و او با اتفاق غازیخان تنور و لشکری انبوه از راجپوت
و افغان بجنگ پیش آمد و دلیران و بهادران جانبین دست
از جان شسته دل در ناموس بسته هنگامه کارزار گرم کردند
بیت دلیران به تیر و کمان تاختند ✻ همه نیزه و تیغ انداختند ✻ جهان
گشت پر زابر الماس ریز ✻ شد از خاک و خون باد شنگرف بیز ✻
و بعد از زد و کیر بی اندازه آصفخان غالب آمد و غازیخان تنور را

باسیاری از سرداران نبرد طعمهٔ شمشیر خون آشام ساخت و راجه رامچند
شکست یافته بقلعهٔ باندهو که مستحکم ترین قلاع آن ولایت بود
متحصن گشت و غنایم لی بایان بدست اولیای دولت قاهره در
آمد درین اثنا بوسیلهٔ استدعای و استشفاع راجهای نامور که بدوام
خدمت حضور در بساط قرب پایهٔ قبول داشتند فرمان جهان مطاع
از درگاه معلی صدور یافت که راجه رامچند حلقهٔ بندگی در گوش کرده
قرار بدریافت دولت زمین بوس داده است او را از زمرهٔ بندگان
عتبهٔ مقدسه شمرده پیرامون ولایت او نگردند بموجب منشور
اقبال آصف خان از انجا مراجعت نموده بجایگیر خود آمد **ترغیب نمودن اعتماد خان انتظام ممالک جانفصات باد تفویض نمودن** چون باطن جهان آرای
شاهنشاهی همواره توجه اقدس بانتظام کابل و آن حدود و استخبار
سوانح آن داشت درینولا بمسامع علیه رسید که فضیل بیگ برادر
منعم خان باتفاق امیر ابوس و شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و ...
و سید کمالی و خواجه خاص ملک و جمعی دیگر بخدمت قباب ماه جوجک بیگم
والدهٔ میرزا محمد حکیم را بزلی اعتدالی غنی خان اطلاع بخشیده
در برآوردن او از عشرت سرای کابل کمال سعی بتقدیم رسانیده
برآوردند و منعم خان را اتالیق میرزا حکیم ساخته بکابل رخصت
فرمودند و تفصیل این سرگذشت آنکه فضیل بیگ اگرچه چشمش
از بینش بهره نداشت اما در کثرت و شرارت همه تن چشم بود و از
حکومت برادرزاده خود بپوشیده پیچ و تاب داشت و غنی خان
ولد منعم خان در اصل از هوشمندی و سعادت منشی بی نصیب بود

دبااین

و با این همه سرمستی ریاست او را از پای اعتدال انداخته بود و بمصاحبی
که بدترین آفات آدمی زاده است کمند او بر او را از فراز سعادت
بنشیب میکشید از انجمله میر امانی و کل بابا بهرزه گویی و ژاژخایی
سنگ راه سعادت او بودند تا آنکه اجماعه مهد علیا بیگم را با خود متفق
ساخته و در اوایل شهریور ماه الهی سال هفتم غنی خان بسیر فالیز
بجانب زمه رفته بود شهر را استحکام نموده در حصار را بر روی او بستند
و او سلسل آراسته دربرآمد و در دروازهٔ دهلی آمده بر پشته سیاه سنگ ایستاد
و کاری نتوانست کرد پهلوان عیدی کوتوال را برسالت فرستاد
که شاید بمکر و تزویر کاری بسازد تمام بردا جواب دادند که تو از
جانب حضرت شاهنشاهی بحکومت اینجا متعین نبودی مردم از
ستمکاری و بی اعتدالی تو بتنگ آمده بودند اکنون مناسب نیست
که بسلامت بدر روی و اگر میخواهی که باز بریاست این ولایت برسی
بدرگاه جهان پناه رفته عیار خود را درست کن منشور را از دیوان
خلافت گرفته بیا تا موجب آن اعمال نموده آید درین گفت و گو
بود که مردم از و جدا شدن گرفتند و چون ایستادن او بامداد
کشید و دانست که رفتن درون شهر صورت نمی بندد و نزدیکست
که گرفتار شود آخرهای روز برهنمونی حمزه عرب و میر مغیث الدین
نیشاپوری بجانب جلال آباد رفت و تمام اسباب و اموال او را
در شهر غارت کردند و باعث دلیری کابلیان برین امر سرگذشت
توکلک خان قوچین است و شرح آن قضیه برسم اجمال آنکه غنی خان
که سنی جوانی و اعتبار او را ضمیمهٔ شقاوت ذاتی شده بود سیود

درنشته
خود را در زبان دیگران و بستیزه کاری و هرزه درای بسر بردی و پایه
قدر مردم ندانستی و بدمستانه سلوک کردی از انجمله توکلک خان توجبی
را که از دلاوران نامور و از مقربان بساط اقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بودی سببی گرفته با جمعی از خویشان او در بند کرد
بیت بدانو نکرد هر که بد کرد ان بد بیقین بجای خود کرد تا انکه بعض
از ارباب صلاح درمیان آمده خلاص کردند و توکلک خان ازین بی
آبروئی که روی داد بموضع اماخاتون که بجاگیر او مقرر بود رفته
و پای جرات در دامن صبر کشیده فرصت انتقام می جست در خلال این
حال قافله از جانب بلخ می امد غنی خان خبر قافله به جاربکاران
شنیده با معدودی باستقبال قافله و انتخاب اسباب سیر خواب
سیاران را که سرمنزل لیست خاطر فریب بهانه ساخته از شهر بیرون
رفت و انجا بزم بدمستی ترتیب داد و ترانه خودپرستی ساز کرد
چون توکلک خان که کاه و بیگاه در کمین انتقام بود از برامدن او
اگاه شد فرصت را غنیمت دانسته با جمعی از خویشان و نوکران
از پی شتافت نیم شبی بر سر غنی خان که خرد بشراب و تن بخواب داده
بود رسید بخت بکام و صید بدام یافت او را و شکون بسر قراجه خان
را دستگیر کرده دربند کشید و بسرزنش زبانی دل شوریده خود را که از
آشوب غم و غصه پربود خالی ساخت و گمان انکه چون حاکم را بقید
درآورده شاید شهر هم تواند گرفت ازانجا عنان تاب شده و حشام
کابل را با خود متفق ساخته در موضع خواجه رواش که در دو کروهی کابل است
فرود آمد فضیل بیک و ابو الفتح بسر او و مردم غنی خان در استعداد جنگ

شدند

شدند و توکلک خان دریافت که قصد او بجای نمیکشد و دست از شهر
نمیرسد بحصه قانع شده حرف صلح و تقسیم ولایت درمیان آورد فضیل بیک
نیز بسبب استخلاص برادرزاده خود این معنی را غنیمت شمرده اکثر شهر را
ورستا و از معموره های منار تا حد ضحاک و بامیان که قریب خمس کابل است
باو مسلم داشت و اطفای نایره اشوب کرده غنی خان را از حبس او
خلاص کرد بیت در اندیشه ای حکیم از کار ایام که پاداش عمل های سرانجام
سلامت بایدت کس را میازار که بد را در عوض نیز ست آزار
غنی خان بکابل جای گرم ناکرده دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان
گذاشت و بجمعیت تمام بقصد انتقام بر سر او روانه شد توکلک خان
صلاح وقت در بودن خود ندانسته با خویشان و مردم خود رو بدرگاه
جهان پناه شاهنشاه راه هندوستان پیش گرفت غنی خان با لشکری
گران تعاقب نمود چون توکلک خان تاب ستیزه نداشت راه گریز
پیش گرفت و قریب بموضع ژاله که از گذرهای آب غوربند است
لشکر کابل بدو رسید و جنگ درپیوست آخر توکلک خان تاب
نیاورده با پسر خود اسفندیار و معدودی از خویشان و نوکران
مردانه از میان چندین لشکر برآمده پای توجبی و چندی دیگر از
ملازمان او بقتل رسیدند و ازانجا غنی خان کامیاب برگشته بکابل
آمد و بساط تحکم و ترفع مبسوط ساخت و دست تطاول بر رعایا
و سایر اهل شهر دراز کرد و بخودرائی و خودارائی برداخت با آنکه
حقیقت بی سامانی سرکار میرزا محمد حکیم معلوم او بود پروای آن نکرد
مردم میرزا و سایر اهل کابل ازین ممر تنگدل شده باتفاق فضیل بیک

٣٦٨

دبرش ابوالفتح کمر همت بدفع او بستند اتفاقا در همان ایام در قریهٔ معمورهٔ
فالیزها بکمال رسیده بود هوای سیر فالیز از خاطر او سر بر زد غافل از این
که گفته اند   تو خربزه خور ترا بفالیز چکار   چون هنگام ادبار او رسیده
بود بسیر فالیز روان شد و شب آنجا توقف کرد ابوالفتح بیک و دیگر
ناموران شهر فرصت یافته میرزا محمد حکیم را بالای دروازه آهنین
آوردند و نقاره و نفیر بلند آوازه کردند و غلغلهٔ عظیم از وضیع و شریف
برخاست غنی خان از استماع این خبر سراسیمه با معدودی که
همراه او بودند بجانب شهرستان شتافت چون بآن حوالی رسید دید که
منصوبه طوری دیگر نشسته ابواب موافقت مسدود است و مداخل
مخالفت مفتوح و کاری از پیش نمی تواند برد اگر نزدیکتر آید
همگی همراهان او که عیال ایشان در شهرست او را تنها گذاشته
بروند بلکه دستگیر کرده ببرند حیران و مضطرب بر پشتهٔ سیاه سنگ
شامیانه زده ایستاده اهل قلعه توپی بجانب او انداختند حسب
تقدیر تیر آن بشامیانه رسید غنی خان از مشاهدهٔ آن هراسان شده
بصد داغ حیرت و حرمان و هزاران درد ارزو و ارمان دل از خان و مان
و حکومت کابل برکنده روی بجانب هندوستان آورد و بعد از
رفتن غنی خان عفت قباب مهد علیا ماه جوجک بیگم مهمات کابل را
متمشی ساخته وکالت میرزا محمد حکیم را بفضل بیک نمودند
و چون نظرش از مرتبهٔ بینای برتری نداشت ابوالفتح پسرش
بنیابت پدر مهمات و معاملات فیصل میداد و او راهم چون سالی تنگی
ترکی بود و عقل دوراندیش معامله دان نداشت در تقسیم جاگیر

دقطع

و قطع علاقات معاملات عدالت منظور نداشته بخردانه بسر می برد و از همه بدتر آنکه
جاگیرهای عمده را برای خود و موافقان مقرر ساخت و جاهای زبون را برای
سرکار میرزا نامزد کرده مظالم غریب برای خود سامان نمود از آنجمله غربی را
بمیرزا خضر خان که از سرداران هزاره است داد و بابوس بیک را مقید ساخته
با و سر داد و تمام اموال و اسباب باقی مانده او را گرفته ناکامی گشت
و هر که نه عقل صلاح بین داشته باشد که بفروغ آن در مسالک اعمال زود
و نه دیدهٔ بینا که از دید احوال دیگران عبرت گزین شود و نه مصاحبی خیر اندیش
دوربین که بسخن او اقتدا نماید هر آئینه درین سرای مکافات سزای
لایق در کنار او نهاده آید و لهذا چون دو ماه ازین معامله گذشت والدهٔ
ماجدهٔ میرزا و ملازمان قدیمی تاب این ستم شرکی و تیزه کاری نیاورده
کمر عربده بستند و جماعه از آن مردم مثل شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و میرم
خویش شاه ولی و معصوم کابلی و سیوندوک و عبید سرست و جمعی دیگر
در قصد پسر فضیل بیک همداستان شده مترصد فرصت نشستند تا شبی
داعیه او را بدر خانه طلبیده در خرگاهی که در صحن دیوان خانهٔ چهل
ستون نصب کرده بودند مجلس شراب منعقد ساختند و پیالهٔ
بگردش در آوردند از شام تا نیم شب بانگ نوشا نوش بود درین
اثنا چند نوبت ابوالفتح آهنگ بیرون رفتن کرد اهل مجلس بتملق
مستانه از مجلس بر آمدن نگذاشتند و این بخت خون گرفته
بیخبر از سنگ اندازی دوران چون وقت بدرودی شب گشت و کیفیت
شراب زور آورد و فرو رفتگی خواب با وهم آغوش شد جمعی که خونریزی
او بخود مخمر ساخته بودند شمشیر کشیده بخرگاه در آمدند و بضربات تیغ

جان تسمان کار او را تمام ساختند و میرم بهادر خویش شاه ولی سر او را بریده
بر سر نیزه علم کرد و جسدش را از بالای حصار بپایان انداختند و غلغلهٔ عظیم
در کابل افتاد چون سرگذشت ابوالفتح بتفصیل بمکه رسید از سر اضطراب
اسباب و اموال خود بعد و میرزا نجر خضر خان هزاره که برادر سنجر سکندر نام
با او نسبت دامادی داشت بار کرده خواست که خود را الوس هزاره رساند
در این اندیشه برآمد بعضی از ملازمان میرزا خبر فرار او شنیده از دنبال
شتافته و دستگیر کرده بقلعه آورده او آوارهٔ صحرای عدم ساختند و بعد
ازین واقعه شاه ولی اتکه کامل حل و عقد مهمات کابل گشت و خود را
از بیخردی عادل شاه خان خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوه بر را منصب
خانخانانی داد و خواجه خاص ملک خواجه سرا را اخلاص خان لقب کرد
و از خودسری و بیخردی لقبهای که پادشاهان به بندهای خود مکرمت
فرمایند داد و ان گرفت و نسبی خویش در فنای خود اهتمام نمود و در اندک
فرصتی بیگم قصد غدر او فهمیده بعدم اباد فرستادند و برای انتظام
خود مهمات کابل پیش گرفته بجهت مصلحت وقت حیدر قاسم کوه
بر را که ابا و اجداد او در سلک امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
و حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشتند وکیل میرزا اندیشیده
برای انتظام مهمات مقرر ساخت بجهت سیرالی بخش بد رازی کشیده
بالجمله چون شرح برآوردن غنی خان و کیفیت بی سر و سامانی مهمات
کابل معروض بارگاه معلی شد بخاطر نکته دان دوربین حضرت شاهنشاهی
رسید که منعم خان بودن کابل را بسیار میخواهد مناسب انست که او را
اتالیق میرزا محمد حکیم ساخته روانهٔ کابل باید نمود که هم انتقام بر خود رشد

کاوردم

دهم

دهم تدارک پریشانی احوال کابلیان نماید و هم قدر عنایت و مرحمت شاهنشاهی
بهتر ازین اندیشهٔ صواب انتما منعم خان را که بر سر راجه مذکور تعیین فرموده بودند
از اتاوه بازگردانیده باین خدمت عالی رخصت فرمودند و چندی از
امرا مثل محمد قلیخان برلاس و حیدر خان اسکی و شاه حسین خان نکدری
و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان و تیمور خان یکه و جمعی دیگر از
بهادران و یکه جوانان نیز تعین شدند منعم خان چون از تیره رائی قدر
دولت حضور نمی شناخت و پایهٔ عنایات شاهنشاهی نیک در نمی یافت و
از کابلیان اعتباری نمیگرفت این را فوزی عظیم دانست و بمجرد رخصت
بسرعت تمام متوجه کابل شد و از روی استعجال طی منازل و قطع مراحل نموده
بجلال اباد رسید و چندان توقف نکرد که امرای کمک تمام با او ملحق شوند
و محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان که جمعیت تمام داشت کردی از و پیدا نبود
بیگم باستماع آمدن منعم خان اعیان کابل را از سپاهی و باقی فراهم آورده
و میرزا را همراه گرفته متوجه پیش شویم که در لمغانات ~~احتیاط صورت~~ بندد
اگر در مصاف غالب شدیم از آن چه بهتر و اگر گریخته خود را بقبایل مهمند
و خلیل میرسانیم و از انجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی می آوریم
و خود را بحمایت درگاه والای سپاریم و اگر خانخانان بسیاستهای
گوناگون انتقام برادر و پسر و برادرزاده خود خواهد کشید چون منعم خان
بده غلامان رسید خبر آمد که عبدی کار رسته بجلال اباد آمده در استحکام
ایجابت تمرکه و خواجه کلان و جمعی را بر عبدی فرستاد و عبدی قلعه را
محکم کرده بجنگ پیش آمد روز دیگر خانخانان متوجه جلال اباد شد در اثنا
اثنا خبر رسیدن میرزا حکیم و لشکر کابل رسید حصار بردی بیگ را

دانه نهادی

قرار داده که

که در زمره نامداران حضرت فردوس مکانی انسلاک داشت و درویش شده عمری
میگذرانید درین سفر همراه شده بود پیش میرزا فرستاد که شاید بی جنگ مهم صورت
یابد و اگر صورت نیابد قرار دهد که جنگ روز دیگر باشد که ستاره روبروست
تیموریکه از فوج هراول جدا شده آمد که غنیم اندکی است نفرود ایستانند که
شاید غنیم شب بجای بدر رود و کار دراز شود خانخانان بکوشش
خود و اهتمام حیدر محمد خان که هر دو عاشق کابل و مغرور شجاعت خود بودند
راه جنگ پیش گرفت درین اثنا خواجه کلان که سردار هراول بود کشته شد
میرزا حسن که در جوانغار بود از جای خود بجنبید و قاقشالان و جمعی که
در برانغار بودند نیز توفیق خدمت نیافتند و ابو المعالی توجی که
کابلیان او را بخطاب رومی خانی داده بودند در گرد سپ خود تعبیه آتش
بازی کرده بود تیری از ان بجله حصاری رسید و از هم گذشت چون
از کشته شدن خواجه کلان دل پای داده بودند درین مرتبه عنان
از دست داده پای ثبات در رکاب نماندند و نزدیک چهار باغ در
مقام خواجه رستم این مصاف روی داد و بحسب مجازات و مکافات
نادانستن قدر چنان نعمتی ابدافزا و غرور که نکوهیده ترین خصلت
انسانی است شکست بر منعم خان افتاد و جمعی تحقیق نموده بکابلیان
ملحق شدند و تمامی اموال و اسباب منعم خان که تقریر میکرد که مقدار
سی لک سکه از جنس و نقد همراه من بود که بغارت رفت و اگر مردم
بتاراج مشغول نمیشدند منعم خان هم گرفتار میشد منعم خان با دل پرریخته
به بکرام آمد و چند روز در انجا بوده صلاح کار خود بحیثیت آخر یاری
تواجی باشی را با عرضه داشت بدرگاه گیتی پناه فرستاده التماس نمود

غلبه کابلیان بر منعم خان

کروی

که روی آمدن بعتبه علیه ندارم امید که رخصت کعبه معظمه یابم که گرد تقصیرات
خود را دران ارض مقدس پاک ساخته شایسته آستانبوس گردم و
چون از بی طالعی قدر عنایت پادشاهی ندانستم دیدم الحجه دیدم و اگر
از بنده پروری رخصت نشود امیدوارم که چون در ملک بی سامانی راه
یافته چند گاه در پنجاب قدری جاگیر مرحمت شود تا سامان کرده توانم
تشرف زمین بوس دریافت و چون عرضه داشت را روانه درگاه
ساخت در بکرام خواسته بود از انجا بکنار سند رسید و از اندیشه
غنیم از سند عبور کرده در حدود ولایت گکران آمده نفس راست
کرد و روزی چند دران حدود توقف نمود سلطان آدم لوازم آدمی
گری بجا آورد و خانخانان در مقام حیرت آمده نه روی رفتن و نه رای
بودن داشت سراسیمه روزگاری میگذرانید حضرت شاهنشاهی
را چون پرتو اطلاع بر حقیقت احوال او تافت برخلاف عقلهای
کوتاه اهل روزگار منشور عاطفت فرستاده بنصایح گرامی و مراحم
گرانمایه او را از کلفت برآورده و در جواب عرضه داشت
او در باب جاگیر پنجاب حکم مقدس نفاذ پیوست که از روی
عواطف پادشاهی جاگیرهای سابق که کمتر از جاگیر پنجاب نیست
از سرکار حصار فیروزه و سرکار اتاوه و خیرآباد و شاه پور و کلانور
و جلندر و اندری وغیرانرا تغییر نداده ایم و اگر معامله پورس
گکران در میان نمی بود در لاهور هم هیچ مضایقه نیز نرفت
اکنون بمجرد رسیدن فرمان متوجه ملازمت گردد منعم خان
بعنایات پادشاهی مستظهر شده متوجه استلام درگاه
معلی شد چنانچه در اواسط سال هشتم الهی و اواخر نهصد و
هفتاد و قمری بتشرف بساطبوس استسعاد یافت و عاطفت
شاهنشاهی او را معمور بمرحمت و مغمور بامتنان ساخته
و از چهره خاطرش گرد خجالت و غبار ملالت پاک ساخته

بنوازشهای بادشاهانه اختصاص بخشیدند منعم خان اعظم شناسای مدارج کمال شاهنشاهی
شده اندیشه خردانه رفتن کابل از سویدای دل برآورده ویکدل ویک
روی گشته کمر همت بخدمت والا شاهنشاهی بست خاطر مقدس شاهنشاهی
بودن منعم خان را میخواست واو از ناشناسی وناسپاسی دل نهاد
اینجا نمیشد آخر برای صلاح خود دریافته بصد نیاز منوی معتکف
عتبه اقبال شد وسعادت کوکب بختش روز افزون گشت وبمدارج
دولت عظمی ارتفاع نمود واز سوانح آنست که خاطر عشرت برای حضرت
شاهنشاهی متوجه شکار جانب متهره شد باجمعی از خاصان بان صوب
نهضت فرمودند فنون شکار دلخواه شد از انجمله روزی هفت شیر
شکار شد تمامی را به تیر وتفنگ بخاک وخون برابر ساخته شد ویکی را
آن سرمایه ابتکار دلاوران ودلیران بدست خویش زنده گرفت وباعث
هزاران تعجب گشت ودیگری را جمعی از بهادران بردل اتفاق پیچ
نموده بدست آوردند درهمین شکار عبادت را با عشرت یکرنگ
ساخته معدلت آرای بودند که بموقف عرض مقدس رسید که از
دیر بازست که در هندوستان رسم شده که ازین طبقات که در معابد
بجهت اقسام عبادات وتقربات می آیند حکام آن سرزمین باندازه
حالت وثروت مبلغی مخصوص میگیرند واکری می نامند بفتح کاف
وسکون را شاهنشاه خرد پژوه از فراخ حوصلگی ودوربینی وحق
اندیشی تمامی آن نقود را که کرورها میشد بخشیدند وچنین اخذ اموال
را ناستوده انگاشته بمنع آن یرلیغ مقدس بممالک محروسه اصدار
فرمودند ودر زمان پیشتر از تماشای بعضی وحرص اندوزی طایفه
بمحض تقلید از داد پرستان چنین خواهش بی جای نمودند بارها
بر زبان اقدس گذشت که هرچند بطلان گروهی مشخص گردد چون
بی راهه رفتن بیان جماعه مشخص نیست در هر اصطلاح توجه بعتبه
کبریای احدیت ساخته پرستش ایزد جان آفرین مینمایند جبر خواستن

وسنک

وسنک تفرقه انداختن ناستوده خرد شمرده ونیست که هر آینه آن نشان ناز رضامندی
ایزدی خواهد بود وچون خاطر اقدس از شکار روابرتافت عزیمت آن شد که
این هژده کروه مسافت پیاده شتافته دریک روز خود را بدار الخلافه آگره
رسانند این عشرت پرور اقبال با مخصوصان قدم همت در راه نهاده یوسف
محمد خان کوکلتاش ومیرزا کوکه وسیف خان وشجاعت خان ومیر علی اکبر و
حکیم الملک ورستم خان وشمال خان ومطلب خان وطبقه دیگر از ارباب اختصاص
را همراه گرفته شد این رهنوردان اخلاص گزین غیر از میر علی اکبر وحکیم الملک
وشمال خان کسی دیگر همپای نتوانست کرد

آغاز سال هشتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال [illegible] از دور اول

چون عالم عنصری سفلی منتظم بصلاح
عالم قدسی علویست ونمونه ازین بوالعجب کار آنست که انتظام مهمات
ملکی ومالی بادشاهان والا شکوه بنیت درست واندیشه راست که تکلوم
عالم علوی است منوط ومربوط شده هر اقبال بنای که از شوکت ظاهری
وعظمت صوری از جای نرفته در آبادانی ولها اهتمام نماید وهمت را بر
رفاهیت خرد و بزرگ گمارد وهمواره از دولتمندی ذاتی بقدر گنجایش
مطابق نیت بعمل آورده خود را پاسبان جهانیان داند ایزد دانا
کارهای او را برآورد وخیر گردانیده روز بروز آثار افزونی دولت
وعظمت او بر همگنان ظاهر سازد ومخالفان او بلکه دوستان خود
آزارها کشیده وباقسام نکبت وانواع بلیت گرفتار گشته سر در کتم
عدم فرو برند هر که شهرستان باطن که نمونه ملک ملکوتیست باید شهار
تباه هوا وهوس خراب باشد هر آینه بخلاف آن نتیجه بخشد چراغ دولت
او چون شعله خس کم بقا ونهال اقبال او چون سایه درخت زود زوال باشد

اگرچه هوشمندان دانا دل را در امثال این مقدمات خرد افزای دولت بخش احتیاج
تمثیل نیست لیکن چون مقصود ازین محررات نامه الهی رهنمونی عامه است
بجهت تربیت سرمه‌های غبار آلود چشمان کوتاه بین که بمحمت مصالح گوناگون
عالم از ایشان پر باشد بجای دور زمان گذشته نمیرود واقعات قدیمه
خدیو زمان خود را رقم زده کلک تمثیل میگرداند و مجدداً آنچه درین سال مبارک
بظهور آمده موجب مزید آگاهی اهل دید و باعث دیده وری کوته نظران گشت
تسخیر ملک گلگران است که میان دریای سند و بهت در شعاب جبال و اطلال
و اغوار واقع است چه در زمان پیشین سلاطین هند با لشکرهای گران و استعداد
فراوان زمانهای دراز صرف حصول این امنیت نموده اند چون خرطاهر آرای
بیشه نم گشته اند و نبات ایشان بصحت نپیوسته بود مراد ایشان بر نیامد و این
عقده باهتمام شان گشوده نشد چنانچه ایمای بدین در پیش رفته است اکنون
که عالم بحسن نیت و صفای عمل حضرت شاهنشاهی زیب و زینت یافته است
بدین در پیش رفته است اکنون از وجود جهان آرای افلاک پیمای مقدس
و خاکیان نیاز مند کارهای صورت و معنی آمده این کار بزرگ که از
فرمان فرمایان هند پیش نرفته بود بوسیله اهتمام اقبال شاهنشاهی بر وجه
دلخواه صورت گرفته و آن ملک بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد
و شرح این عطیه کبری آنست که چون الوس گلگر پیوسته لاف خودسری و نخوت
و یکجهتی میزدند آن معدن مروت و فتوت جرچشم التفات بران ملک
نمی انداخت هر چند در آداب خدمت آنست که بزرگان دیار پیوسته
اگر در ملازمت نباشند پیوسته بسعادت زمین بوس استسعاد یابند سلطان
آدم و کلانتران آن ملک که مشمول مراحم شاهنشاهی شده بود شد اصلاً لوازم
خدمت بجای نمی آوردند لیکن آنحضرت باس انکه خدمتی که در وقتی از

سلطان

سلطان آدم بظهور آمده بود داشته چندین تقصیرات ازین طوایف میگذرانیدند و
انان بارگاه اورنگ جهانبانی بفر ورود اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش پذیرفت کمال خان
بمقتضای سبق خدمت و سابقه عبودیت این دودمان عالی که نفس خیر این مردم بوده
روی ضراعت بدرگاه معلی آورده ارکان عبودیت موروثی را بوسیله زمین بوس والا مجدد
تاسیس داده و دوام اعتصام رکاب نصرت قرین نموده و پرتو عنایت بیدریغ تافته جاگیر
لایق یافت هنگام محاربه خان زمان که با برخی بدی در سرکار لکهنو برکنار شده فتحپور و گر
که جاگیر او بود و نیز بموجب حکم معلی بجهت حکم عالی شتافته همراه برده بمراسم خدمت شتافته و در
جنگ مردانه آزمائی از وی کارنامه‌ها بظهور آمد و چون حقیقت حال از زبان گفتار درست کردار بعرض
اقدس رسید موجب مزید توجه عالی و باعث تضاعف اعتبار او گشت چنانچه از فرط التفات فرمودند
که کمال خان خدمت خود را بجای آورد اکنون وقت ملاطفت است هر مقصدی که داشته باشد
کامیاب خواهد شد درین وقت سعادت پرتو بوسایل و افغان بسلام قرب معروض داشت که از الطاف
حضرت شاهنشاهی در باره من زیاده از حالت من بظهور آمده است اکنون از عوارف بیدریغ مقتضای حسب
وطن امیدوارست بدرخود دارم که تا قضیه ناکامی مراد و پیش آمده در بند سلیم خان اقدام
ملک موروثی مراحم من آدم متصرف است و ازین ماتم هزاران عقده غم در دل دارم و شرح این
قضیه مجملی آنست که سلطان سیارنگ با شیرخان
جنگهای مردانه کرد آخر بمقتضای سپهر نوشت
آسمانی او و پسرش کمال خان بدست افتادند سیارنگ را
بقتل رسانیدند و کمال خان را در قلعه گوالیار محبوس
ساختند و با وجود چنین نصرت ملک اشتها را
بدست نتوانست آورد و حکومت الوس گلگران
سلطان آدم برادر سلطان سیارنگ داشت

و چون کار شیرخان سری شد و نوبت بسلیم خان رسید او نیز سهمای
عام کرد که نه زندان خانه را کاو اگرده
و پر داروی تفنگ ساخته آتش او را با روشن
روز آورد که خانه را از جای کنده و بازندها
بهوا برده جزو جزو عضو عضو پراگنده
ساخت کمال خان دران میان
بود قادر بر کمال او را ازین آسیب
محفوظ داشت و در گوشهٔ خانه
که او بود دودی از ان آتش نرسید
و چون سلیم خان برین جرأت
ایزدی آگاه شد عهد کرفته
او را خلاص ساخت و از ان
وقت سلطان آدم عم او استیلای
مطلق در ولایت خود یافت
و او روزگار بناکامی میگذرانید
تا در اوایل اورنگ حضرت
شاهنشاهی خود را بستهٔ فتراک
دولت ابد پیوند ساخت و عرضهٔ کمر اخلاص
بسته عرض جان سپاری نمود چون شیخ
ناکامی خود معروض داشته التماس موطن
قدیم نمود حکم گیتی مطاع از مطلع عدالت

پرتو

پرتو صعود یافت که ولایت لکران انچه سلطان
سارنگ در تصرف خود داشته و اکنون
سلطان آدم دارد بکمال خان بخشش نمود و مسلم دارند
و بر دیگران کمال خان متصرف گردد و بنای
مضمون منشور سعادت بخان کلان میر
محمد خان و مهدی قاسم خان و قطب الدین محمد خان
و شریف خان و جان محمد خان بهسودی در راه کبور دیو
در راه را انجمنه که جاگیر در پنجاب داشتند شرف
ارتفاع یافت که اگر سلطان آدم درین حکم ثابت باشد
افواج قاهره از پنجاب بر سر آن ولایت رفته
باد پس تا زمانی در کنار آن پید دست نیفتد ما عبرت
جمیع صحرا بروران وحشی سرشت گردد و کمال خان
بقبل شهبای امال از عتبهٔ علیا به پنجاب آمد امرای عظام
بر طبق فرمان اقدس سلطان آدم که زیر دستش حکم عالی
نمودند آدم و پسرش لشکرهای که حل و عقد کار و بار
بدر راه و بود سر از طاعت حکم جهان مطاع آرا پیچیده و عذرهای
بدتر از گناه در میان آوردند و در اخفی نشدند که ازین تسلط
مستعار اندکی فرود آیند و کمال خان نیز بکمک مواتی خود
کامیاب گرد داعی از فرط احتیاط صورت حال
بدرگاه معلی گیتی پناه معروض داشت مجدداً منشور

عدالت معنون بطغرای جلال و جمال رسید که تا آنگاه که در
مرتبه اول رابطه عبودیت گسسته انقیاد نموده بود
با وجود آن از آنجا شمول عنایت پادشاهی آن اینجی
از ولایت را به برادرزاده خود گذارد و نیمه دیگر را باو گذارند
و اگر همچنین بر فرمانی ثابت قدم باشد تادیب او
نموده کمال خان را بتمامی ولایت ممکن سازند چون
سرکشی او بظهور رسیده بود افواج قاهره بهضت نموده
ولایت ککران درآمد آدم همچنان بر سر جهل ایستاده در مقام
مدافعه عساکر اقبال شد و در حوالی قصبه میلان جنگ
عظیم درپیوست و نتیجه جرات و جلادت در سرشت
طبقه ککران مرکوز است قتال و جدال دست داد اما
از آنجا که همواره تائیدات ازلی قرین موکب اولیای
دولت ابدپیوند است شعشعه تیغ نصرت نیام که
زدای هر کز ظلام گشت و آن وحشی نژادان سباع
منش صحرای هزیمت طی کرده شدند و باقبال شاهنشاهی فتحی
که از فتوحات عظیم تواند بود روی داد سلطان آدم با بیست
هزار از عساکر والا دستگیر شد و لشکر پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت
و چند گاه از قبیل گم گشتگان بود در اندک فرصتی او را نیز اسیر
ساخته آوردند و تمامی ولایت ککران که هیچ یکی از فرمان
روایان هندوستان تسخیر ننموده بود بیمن همت والای خلیل از اولیای دولت

قاهره مسخر شد و بموجب منشور اقبال که بتازگی رسیده بود امرای عظام
تمامی ولایت ککر از ابکمال خان داده او را در تمامی ولایت استقلال
ممکن ساختند و سلطان آدم و پسرش را باو سپرده برگشتند
از آنجا که در ثبات عقیده و رسوخ خدمت درگاه والا ثابت کامل
بود بدولتی که در خیال او نمیگذشت کامیاب شد لشکری را بجای
که قدم بازپس آمدن نبود فرستاد و سلطان آدم را مقید میداشت
تا جبلت طبعی بسر کرد اگر حکم پادشاهی را که هر اینه از واردات الهیست
گردن می نهادند باین روز گرفتار نمی گشتند و اگر بعضی از ولایت
قناعت میکردند ببلای حرمان کل مبتلا نمیشدند از شامت آن نافرمانی
و عدم انقیاد حکم پادشاهی که مرآت حکم الهیست اساس زندگانی
خود و خانمان بر باد دادند و از سوانح آنکه خواجه معین بن خواجه محمود
از کاشغر آمده به بساطبوسی شاهنشاهی استسعاد یافت المنة لله که بمیامن
اقبال روزافزون شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز
بروز خجسته آثار افزونی دولت و گشادن ملکها و معموری ولایتها
و ایمنی راهها و ارزانی نرخها بظهور می آید طبقات طوایف از ترک و
تاجیک و سپاهی و سوداگر و ملا و درویش و سایر اقسام انام از هفت
اقلیم پیشانی نیاز بدرگاه عالم پناه سوده کامروائی صورت و
معنی میکردند از آنجمله درین ولا از جده و کاشغر سلاله اصفیا خواجه معین
آمده بوصول بساط اقدس مشرف شد خواجه پسر خواجه خاوند محمود است
و خواجه خاوند محمود پسر خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار
دارند و پسر بی واسطه هدایت مآب ناصرالدین و خواجه عبدالله اند

و خواجه خاوند محمود از برادران و سایر اقوام بمزیت کمالات و تهذیب
اخلاق ممتاز بود و در ایام شباب بعد از آشنایی علوم متعارفه قدم
در غربت نهاده و بپای همت سیر عراق و خراسان نموده بشیراز رفت
و بعد از استفاده علوم حکمیه در حوزهٔ درس علامة الزمانی مولانا جلال الدین
محمد دوانی بسمرقند معاودت نمود و در قصبات ماوراء النهر بجانب
ترکستان و مغلستان رفته و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی از طرفان بکاشغر آمد و از آنجا بقصد دریافت صحبت
آنحضرت بدار الخلافه آگره رسید و بتوقیر و تعظیم پادشاهی صدر نشین
محافل قدس گشت و در ایام تفرقهٔ هندوستان بکابل آمده اقامت
فرمود خواجه را دو پسر بوده است یکی خواجه قاسم و دیگر خواجه معین در ایام
حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر رفته معزز و موقر بودند عبد الرشید خان
بن سلطان سعید خان رود خانهٔ سنگ یشب که بسنگ لیم مشهور است
بخواجه تکلف نموده بودند و خواجه چون اعتبار پسر خود را میرزا شرف الدین
حسین از اندازه بیرون شنید درین سال عزیمت حج را وسیله زیارت
کعبه آستان مقدس ساخته متوجه ممالک هندوستان شد و میرزا
شرف الدین حسین از ناگور که از جملهٔ جاگیر او بود باستقبال شتافت
و همراه پدر بزرگوار معلی متوجه گشت و چون بحوالی دار الخلافه آگره رسید
بموجب اشارت والا اکثر امرا باستقبال خواجه رفتند و چون بشهر
نزدیک آمد حضرت شاهنشاهی نیز بنفس نفیس بقصد پیشواز برآمدند
و خواجه را ازین اجلال و اکرام کامیاب سرور ابدی ساختند
و بعزت تمام بدار الخلافه آورده بورود منازل احترام فرمودند

و بمکارم

و بمکارم شاهنشاهی مراسم درویش نوازی بتقدیم رسید و خواجه نقابت
آستانه خطا و کاشغر بنظر اقدس در آورده و مدتی بدولت و بهره شمول عواطف
قرب کامرانی بودند و از سوانح عبرت افزا فرار نمودن میرزا شرف
الدین حسین است از درگاه گیتی پناه قاعده ایست قدیم که بزرگان
الهی و فرمان فرمایان دیده و دل درویشان و درویش نژادان
را بانواع تفقدات بدست آورده اند و این قسم سلوک را که بهوش
داوری مرد افگن است و هم نوش دارو اهلیت گاه بملاحظهٔ انتساب
آبای کرام این مردم و گاه بواسطهٔ اعتبار گرفتن جوهر حقیقت جود شان
نسبت باین طایفه ظاهر ساخته اند و اگر بدیدهٔ انصاف نظاره گی
شوند بر هوشمندان آگاه دل هویدا گردد که عنایات و مراحم
شاهنشاهی که نسبت این پدر و پسر بظهور آمده بهر دو امر مذکور
منظور نظر دوربین بوده است و لهذا در اندک فرصتی
انجمن آرایان اقبال پرده از روی کار میرزا شرف الدین حسین
برداشتند و حقیقت بتحقیق و بیخودی او بر عالمیان بظهور پیوست
و چون ایزد جهان پرور میخواهد که ساحت این دولت ابد
قرین را از تیره درونان بدنیت پاک ساخته بوجود مخلصان
پاک عقیدت آرایش دهد نقشی که بهزار تدبیر نگاشته لوح وجود
نشود خود بآسانی صورت می بندد و صحاب نفاق بپای کشش
خود از عتبهٔ اقبال رفته در ادبار میزنند از انجمله حال خسران مآل
میرزا شرف الدین حسین است که از بادهٔ افگن دنیا نشات
پای تزلزل زده از جای رفت و خیالات جنون و اندیشهای

مالیخولیا در سرش افتاد و بتاریخ بیست سیوم مهرماه الهی توهم مخوف وانقضای
خبث باطن که طینتش بدان مجبول بود از عتبهٔ قدسیه که ملاذ بزرگان هفت
اقلیم است گریخته بجانب اجمیر و ناگور که بجایگیر او مقرر بود شتافت یعنی
تاریخ این پایهٔ گریختنش صفر یافته بودند و چون این حرکت شنیع بمعروض
بارگاه معلی شد کمال تعجب و استبعاد فرمودند و هر چند منشاء این توحش و رعب
از همدمان و همنشینان او استکشاف فرمودند و غیر از خبث درون و خبط
دماغ امری دیگر از پرده بیرون نیامد مکرر ابزبان حقیقت گذار گذشت
که ما ارادت تربیت او از پیش داشتیم اما حوصلهٔ تنگ او تاب بر داشت
آن نیاورده زود از هم رفت و عیار جوهر حقیقت او گرفته آمد انگاه
صلاح دید ضمیر گیتی آرای حضرت شاهنشاهی جهان قرار یافت که یکی
از خاصان بساط اعتماد را بر سر کار ناگور تعیین فرمایند که مبادا
خواجه زاده بدست بهجوم هجوم خوش آمدگویان خانه برانداز فتنه
در ان ملک برپا کند و غبار انگیز تفرقهٔ خاطر سکنهٔ آن ولایت گردد
و چون پایهٔ قدر مخلصان افزودن اعلام دولت بلند ساختن است
و برانداختن سلسلهٔ کافر نعمتان فتنه اندوز پاس جمهور رعایا که ودایع
بدایع ایزدی اند داشتن بلکه آن سیه درونان تیره رای را نشیمه بر آیت
در شاه راه گذاشتن حضرت شاهنشاهی حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ
ذوالقدر را که در پیشگاه بساط قرب معزز بود و بتقاضای مزاج دانی
و ادب خدمتگاری امتیاز داشت پایهٔ اعتبار افزوده بمنصب خانی
مفتخر ساختند و جایگیر میرزا شرف الدین حسین را باو مکرمت فرمودند
گوش نصیحت نیوش او را بنصایح دولت آور خرد افزا پر ساخته بجانب

ناگور که مقر و مفر میرزا بود وداع فرمودند و جمعی از مخلصان وفا کیش
مثل اسمعیل قلیخان برادرش محمد صادق خان و محمد قلی توقبای و میرک بهادر
و چندین دیگران از بهادران جانسپار را بکومک او نامزد ساختند و
حکم معلی شرف نفاذ یافت که سهو و خطا لازم نشاء بشریت اگر میرزا
از خواب غفلت بیدار شده از کردار ناهنجار خود خجلت زده باشد
او را استمال الطاف شاهنشاهی ساخته بدرگاه مقدس آورند و اگر داعیهٔ
مدبرانهٔ کافر نعمتانه داشته در خیال افتاده باشد بسزای او در کنار
نهند تا این معنی عبرت افزای سایر کوته اندیشان گردد حسین قلیخان
اهل و عیال خود را بقلعهٔ حاجی پور فرستاده آمادهٔ این خدمت عالی
شد و بآئینی شایسته متوجه ناگور گشت چون لشکری موید باقبال رسیده
آمد میرزای ادبار یافته را از دست سرانجام فتنه که اندیشیده بود به
نیفتاد ناگریر قلعهٔ اجمیر را بترخان دیوانه که از معتمدان او بود سپرده
بجانب جالور که در تصرف خود آورده بود در رفته انتهاض قرار یافت
بسعیت جنود دولت ابد پیوند بنواحی اجمیر رسیده قلعه را محاصره کردند که
راه پاک کرده پیشتر متوجه شوند ترخان دیوانه عاقلانه پیش آمد و بعهد
و قول داخل عساکر منصوره شد و حسین قلیخان قلعه را بمردم معتمد
خود سپرده پیشتر روان شد شرف الدین حسین میرزا که دین و
دنیا را پشت داده بود و رو بروی ایستادن را نخود قرار نداده
از ممالک محروسه بدر رفت و ساحت آن ولایت از غبار او
صاف شد و قلعهٔ میرته که از محکمترین قلاع انجاست و جمل بار مقصود
میرزا انجا می بود هم نیز بدست حسین قلیخان افتاد و بموجب

٨٠

فرمان بادشاهی آن قلعه بحکام سپرد چون خاطر اولیای دولت ابد
پیوند بکلی از کار میرزا شرف الدین حسین جمع شد همت بر تسخیر
قلعه جوده پور که مستحکم ترین قلاع آن مملکت است پوشیده نماند
که رای مالدیو از اعاظم راجهای هند بمرتبه جاه و افزونی نوکر و
بسیاری ولایت ممتاز بود و جای نشست او این قلعه بود و بعد از
انتقال او از حصاربستی چندرسین پسر خورد جای نشین او شده
این قلعه را او داشت امرا رفته بمحاصره او پرداختند و امرائی پسر کلان
رای مالدیو آمده دیده داخل معسکر اقبال شد و از آنجا باستلام عتبه عالیه که
بوسه گاه سرفرازان آفاقست سربلندی یافت و معین الدین احمد خان
فرنخودی و مظفر مغل و جمعی دیگر را همراه ساخته بکومک حسین قلیخان
فرستادند بتایید غیبی در اندک فرصت آن قلعه مفتوح شد و از
سوانح آنست که پایه قدر خواجه مظفر علی تربتی بخطاب مظفر خانی
و خلعت وزارت دیوان کل ارتفاع یافت تفصیلش آنکه چون بمیامن
معدلت دولت افزای سعادت مقرون و حسن توجه و رزانت
رای متانت تدبیر حضرت شاهنشاهی سلسله ابد پیوند سلطنت انتظام
تازه گرفت و خلاصه امور جهانبانی و نقاوه مهام جهانگشائی
سامان و سرانجام یافت با وجود کمال دریافت مزاج روزگار
و جامعیت مراتب کونی و الهی و عدم ملالی در اشتغال بمهمات صوری
و معنوی و نا احتیاج مسندی بوزیر و وکیل بجهت پرده گزینی و اختیار
رسم پیشینیان که سرمه چشم عوام است و بجهت دوربینی و مزید احتیاط
رای جهانگشای ممالک آرای مقتضی آن گشت که مسند والای دیوان

بوجود مردی اخلاص نهاد خدمت دوست معامله دان مزین گردد تا
ذات مقدس همچنان در نقاب بی توجهی که بهمین طرز عیار گرفتن
جهانبانیست بوده مهمات ملکی و مالی و تصرفات فعلی و قولی بر
سیاق حق و سیاق صواب فیصل یابد و ساحت ریاض
ممالک محروسه از رشحات کلک کفایت رقمش طراوت
پذیرد و توجه اقبال اساس حضرت شاهنشاهی در اوایل سال الهی
برای این کار بزرگ خواجه مظفر علی تربتی برگزیده زنگ زدای
جوهر استعداد او شد خواجه برجوع این خدمت سربلندی یافت
و متکای دیوان بوجود او آرایش گرفت و خطاب مظفر خانی نیز
پیرایه این منصب والا گشت و او شکر این نعمت جلیل را در خور استعداد
خود آماده گشته در لوازم درایت و کفایت کارپردازیهای نمایان
بظهور آورد و در ترویج معمورآباد خیر و انه که راس المال سلطنت
است و ترفیه احوال رعیت و انتظام سپاهی چنانچه مکنون ضمیر
قدسی بود اهتمام شایسته بتقدیم رسانید و از نیکو خدمتی مهم وزارت
او برتبه امارت کشید و بوفور درایت و شجاعت صاحب
سیف و قلم شد خواجه ملازم بیرامخان بود و در هنگام تفرقه او درویش
اوزبک خواجه را مقید ساخته بپایه سریر اعلی فرستاد هر چند کوته
بینان روزگار در نابود ساختن خواجه بدلایل و براهین اهتمام
داشتند اما آنحضرت که جوهرشناس نقود انسانی اند در خواجه
استعداد کار در یافته جانبخشی فرمودند و چند گاه عملداری
پرگنه پرسرور با و مفوض شد و از حسن کفایت بمرتبه دیوان بیوتات

بیوتات رسید و از انجا باین مرتبه عالی استعداد دریافت بنازم جوهر
شناسی ناقد و دوربین را که از خاکستان لعل و یاقوت بیرون
می آرد و از ابر اپر بخت دولت میبارد **ذکر تعیین نمودن منعم خان**
خانخانان بکابل و سوانحی که رو نمود چون ایزد جهان آرا میخواهد که عظمت صوری
و شوکت معنوی خدیو زمان را خاطرنشان خرد و بزرگ گرداند و پایه
اعتلای اعلام دولت روزافزون او را ارتفاع آسمانی بخشد تا هم
نشان ظاهر بسر انجام دلپذیر یابد و هم گمراهان بادیه ضلالت اهتدا
بشاهراه سعادت یابند لاجرم بسیاری از ان بدخواهان این دولت
را بگوی پستی و نشیب زبونی در آورد و چون افسر آرای سلطنت را معدن
مروت و مردمی گردانیده از استلذاذ عفو جرایم خوش دارد
ناگزیر بمقتضای قدرت کامله بداندیشان دولت خداداد
بانتقام خودشان در گرداب هلاکت و موج خیز شقاوت اندازد
و مصداق این بیت مربع که جز دانا بآن پی نبرد حال آنجهل کمال شاه میر
ابو المعالی است که نه حد مرتبه خود می شناخت و نه قدر عفو باد
میدانست نه دل اخلاص گزین داشت و نه عقل معامله دان در وقایع
سابق گذارش یافت که این بدبخت تیره رای مکرر مصدر اعمال
ناشایسته شد و بمقتضای مکارم ذاتی شاهنشاهی از کشتن نجات
یافته مشمول عواطف گشت و بجهت اصلاح حال او و آرامش خلایق
او را بمکه معظمه فرستادند درینولا از اماکن شریفه که بایستی حیات
تحصیل کردی بسر اراده شرارت را در خرمن اعمال اندوخته و مورد
سیئات گشته باز باندیشهای نادرست بممالک محروسه که بانوار

عدالت

عدالت حضرت شاهنشاهی منور بود روی آورد و بخیال فتنه انگیز
و فساد طرازی در گجرات توقف ناکرده بسمت اگره و دهلی روانه
گشت و چون بجالور رسید میرزا شرف الدین حسین که ادبار یافته بود
و در فتنه جوئی تیزتر شده و بتخیل باطل سر بر گستی بیشتر اهتمام نمود *درفساد*
و شرف الدین حسین میرزا با او هم عهد و پیمان گشته تا سید کبیر خود
خود را همراه او ساخت شاه یار علی بلوچ و میر علی کولابی که رفته در میان
ولایت شورش و اشتعال انداخته فتنه بر پا کنند و قرار داد که اگر درین
جا مهم پیش رفت من هم خود را میرسانم و اگر انجا کاری از پیش نرود خود
بکابل بیاید و آن حدود را مامن خویش دانسته فرصت جوی شود شاه
ابو المعالی ببطلان ذاتی و اغوای شرف الدین حسین میرزا متوجه حاجی پور شد
که عیال حسین قلیخان و سایر امرا انجا بود و چون بحوالی حاجی پور رسید
قابوی دست برد نیافت چه احمد بیگ و سکندر بیگ خویشان حسین
قلیخان بموجب رخصت درگاه معلی از عقب انجا رسیده بودند و این
جوان پریشان دماغ بخت برگشته چون از حاجی پور مایوس شد عنان فتنه
بجانب نارنول تافت و دران هنگام نارنول از تغیر خالصه شریفه تنخواه
مقرر شده بود و قویم خان پسر او حکومت انجا داشت و میر کیسوی عامل خالصه
در صدد آن بود که جزوی از خزانه پادشاهی را که انجا بود برده بدرگاه
معلی آرد و بواسطه اختلاف گماشتگان معمول و معزول لوازم احتیاط
از دست داده بغفلت میگذرانیدند تا انکه صبحی که اطمان جهات انجا
در خواب غفلت بودند آن کافر نعمت با جمعی از اوباش رسیده
آمد و قویم را همت پاوری نکرده عار گریختن بر خود پسندید و میر کیسوی توفیق

جان نثاری نیافته گرفتار شد جزوی از نقود و بدست آن مدبران قلاب
افتاد و شهر را نیز غارت کردند و حسین قلیخان چون از آمدن این بد ست
آگاه شد صادق خان و اسمعیل قلیخان و جمعی را باستعجال روانه ساخت که
مبادا آسیبی باغروق او که در حاجی پور است رسید فرستادها باهتمام خود را
چون بجد و دحاجی پور رسانیدند ظاهر شد که آن بخت برگشته بجانب
نارنول شتافته است بان صوب متوجه شدند احمد بیک و سکندر بیک
خبر فوج منصور شنیده خود را بعسکر اقبال رسانیدند چون بدوازده کروهی
نارنول رسیدند خانزاده محمد برادر ابو المعالی که او را بزبان عامه شاه لوندان
میگفتند و از جاگیر خود برآمده بدیدن برادر ابو المعالی میرفت دوچار
شد و این طور صیدی در قید اولیای دولت در آمد شاه ابو المعالی رسیدن
بهادران نصرت قرین شنیده از نارنول فرار نمود و دلاوران باد
صولت کوه صلابت تیز تر راندند چون بمقام دهر سور رسیدند دو
شتر بار زر سفید که از عقب آن سیه بخت می بردند بدست مردم اسمعیل
قلیخان و احمد بیک افتاد و میان قلیچیان زر دوست بر سر آن نزاع شد
و بآن کشید که میان صاحبان ایشان گفت و گو بمیان آمد و چون در ین
روز راه بسیار رفته بودند در قصبه دهر سور فرود آمدند و احمد بیک و
سکندر بیک بواسطه غبار خاطری که طاری شده بود بیشتر رفته
منزل گرفتند وقت سحر قدری پیشتر از کوچ کردن صادق خان و اسمعیل
قلیخان بهمراهی ایشان مقید نشده الغار کردند بعضی از خیشان و جمعی
از ماورا النهریان علی التحقیق ننگ بیوفائی را از تیره رائی گزیده اندیشه
عذری بخود راه دادند و دانه قلی نام حرام نمکی جدا شده پیش تعجیل رفت

وخود را

وخود را بابو المعالی رسانید کیفیت حال را خاطرنشان کرد ابو المعالی
در میان درخت زاری توقف نموده انتهاز فرصت میجست
بمجرد رسیدن این دلاوران حقیقت گزین از کمینگاه بدر آمده نامحبت
و نفاق پیشهها بیوفا بموجب قرار داد خود بهم متفق شده بر روی
صاحبان خود شمشیر کشیدند و احمد بیک و سکندر بیک داد مردانگی
داده جمعی کثیر را از مخالفان نمک اندیش بر خاک هلاک انداختند و خود نیز
شربت والیس شهادت کشیده نیکنام ازل وابد شدند شاه
ابو المعالی از اسای عساکر قاهره روی گریز نهاد و چون بپرگنه جهنجهون
رسید شقدار آنجا دروازه قلعه را بسته بمحاربه پیش آمد
و فدای راه نمک شناسی شد ابو المعالی از آنجا بحصار فیروزه آمد
بایزید بیک ملازم منعم خان در حراست آن قلعه اهتمام متحصن بجای آورد
آن سگ دیوانه از آنجا هم خایب و خاسر شد براه کابل روبه روان
شد در ین اثنا موکب عالی حضرت شاهنشاهی برسم شکار در صحرای
متهوره که پانزده شانزده کروهی دار الخلافه آگره است نشاط اندوز
که حقیقت آمدن شاه ابو المعالی و کج رویها و بدکرداریهای او بعرض مقدس
رسید در ساعت جمعی از امرای عقیدت منش مثل شاه بداغ خان
و تاتار خان و روپسیجان را حکم فرمودند که در دنبال این بدعاقبت سر
نهاده تا او را بیابند و زنده یا کشته از تکاپو باز ندارند تا غبار فتنه بیکبارگی
بنشیند و عالمیان بآسایش گرایند نهضت موکب اقبال شاهنشاهی
بصوب دهلی و تخمیر سعادت جای برانداختن بر ساخت آن شهر و رسیدن انجام خیم
زخم بلبلک عنصری شاهنشاهی و سهم سعادت قران اندرانندن و قرین صاف شده

ایزد بودن

جون در جمیع اطوار آرامش عالم و آسایش عالمیان پیش دید ضمیر الهام پیوند
حضرت شاهنشاهی است و خلاصه نیت در معاملات عرفیه مثل حکام
و غیره آنکه بر حقایق احوال خلایق بی مداخل اصحاب غرض و شوائب ارباب
کذب و ریا آگاهی یابند و بمقتضای دولت بیدار لوازم پاسبانی خلایق
بر وجه دلخواه صورت بندد ارباب کذب در ینولا که غبار انگیزی
شاه ابو المعالی بمسامع اقبال رسید روز آسمان بیست و هفتم دی ماه
الهی موافق شنبه بیست و سیوم جمادی الاولی موکب گیتی گشای
بجانب دار الملک دهلی نهضت فرمود روز مارا سفند بیست و نهم
دی ماه مذبور موافق بیست و پنجم شهر مذکور آن بلده فاخره بنور مقدم
شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و ابو المعالی از فر سطوت شاهنشاهی
و علو اقبال روز افزون این دودمان عالی در هندوستان زیاده بر این
قرار بفتنه انگیزی نتوانست داد بار دیگر بکابل کشید و فتنه که [illegible]
بیدار شده بود بخواب گران رفت و جهانیان بدعای دوام دولت
روز افزون دست بدامان فلک زدند چون روزگار ناهنجار همیشه
در رواج باطل و رونق ناحق شناسان کمین جوی و فرصت طلب است
پیوسته بزرگان پاک سرشت و پاکان خدا شناس را از آن بداندیش
چشم زخمی رسد و بحفظ الهی از مکاره آن محفوظ بوده سعادت ازلی
در ترویج حق بر غم بداندیشان اهتمام فرماید و سنت الهی بر آن
رفته که هرگاه خواهند یکی را بشادیهای بی منتها اختصاص دهند و
بدولتهای بلند و مرتبهای ارجمند ارتفاع بخشند نخستین او را
مورد اندوهی و منظر دردی گردانند تا شکر نعمتهای ایزدی بهتر ادا

نماید

نماید و آن غم پسند جمال جهان آرای او باشد و از ظلال این معانی
آنکه موکب حضرت شاهنشاهی در دار الملک دهلی نزول اجلال فرموده
مسرت برای خاطر اقدس بود که روز بهمن دویم بهمن ماه الهی موافق
چهارشنبه بیست هفتم جمادی الاولی بزیارت مرقد منور شیخ نظام
اولیای قدس سره توجه فرموده بودند از آنجا مراجعت نموده
روی بمخیم اقبال داشتند چون بچهارسوی شهر آن شهسوار دولت رسید
یکی از خون گرفتهای کافر نعمت نزدیک مدرسه ماهم انکه ایستاده
بود چون از آن بدخواه بداندیش بیشتر توجه فرمودند تیر غدر از
کمان فتنه بر کشش کرده بجانب قبله عالم که پشت و پناه دولت و
اقبال است انداخت چنانچه بر کتف راست آنحضرت رسید و قریب
یک وجب نشست و غریو از نهاد زمین و آسمان برخواست جانفشانان
بر سر آن خطا بین کج نظر ریختند و میخواستند که تشخیص حال نموده آن
بد دولت را بچنگ فاش تنبیه اشارت عالی بنفاذ پیوست که
او را هم زود از هم بگذرانند که مبادا جمعی از خانواده اخلاص را در این
امر متهم گردانند در ساعت آن خون گرفته را پاره پاره ساختند
هر چند خاطر اصحاب اخلاص بلکه دلهای معامله دانان ظاهر بین زخم
زخم شد در چاره سازی اضطراب داشتند اما آن بادشاه صورت
و معنی بر مسند وقار تمکین بوده تسلی بواطن اخلاص نهادان میفرمودند
و مقربان رکاب جاه و جلال باشارت معلی تیر را بر آوردند و از
زبان اشرف شنیده ام که میفرمودند نخست چنان متخیل شد
که کسی از بامی نادانسته نخشی ریزه سنگی انداخته باشد با وجود چنین

زخم بکمال ثبات ورزیده بدستور سابق بر سمند گران رکاب سواره بمدارالخلافه
توجه فرمودند و چون حراست ایزدی و دعای مقبولان الهی حافظ
و حارس بود زخم کارگر نیامد و جراحت قوی نیفتاد و حاذقان عیسی دم
بچاره سازی و مرهم پردازی متوجه شدند علی الخصوص خضر خواجه خان
و حکیم عین الملک باهم اتفاق نموده آن جراحت تازه را نخخنک بند
قرار دادند هر روز فتیله تازه می نهادند تا آنکه در یکهفته روی باندمال
والتیام نهاد و صحت کامل بعنصر قدسی روی نمود و از غرایب امور قضیه سک
بادشاهی ست و آن ماده سکی بود مهوه نام درین برآمدن از دار
الخلافه آگره در محل مقدس می بود و از تاریخ سنوح این قصه تا به آثار
ملال و وحشت از و بظهور می آمد و هنوز ازین قضیه خبر نرسیده بود
که آگاهی یافته خود را تا هفت روز از خوردن و آشامیدن باز داشته
بود و مظهر چنین حقیقت و وفا گشته آری هر کرا نظر بر جمال جهان
آرای این برگزیده جهان افتاده باشد امثال این امور از و بعید نیست
علی الخصوص از سک که بحقیقت وفا مشهور آفاقست چه دور باشد
اگر چه حضرت شاهنشاهی بمقتضای دوربینی و پرده پوشی فرصت آن
نداده اند که تشخیص حال این تیره کار نموده آید اما اینقدر مشخص شد که
این خیره ناپاک آهنی دل از غلامان پدر شرف الدین حسین میرزا بوده و
قتلق فولاد نام داشت و آن نمک بحرام او را از جالور باندیشه تباه
همراه شاه ابوالمعالی ساخته بود و چون او از هندوستان فرار نموده
روانه کابل روییه میشد این بی سعادت را باین کار فرستاده برای
هلاک خود ناوک فتنه بر کمان قضا نهاده اسباب شقاوت ابدی

سرانجام

سرانجام داد غافل ازین معنی که هر کرا ایزد بنده نواز در پناه خود دارد اندیشه تباه بی
دولتان را در سرادق صیانت او چه مجال گذار باشد بلکه هر چه از بد
اندیشی بخاطر شان راه یابد وبال و نکال آن بعدرین نشاه باینها رسد
که نه از ناموس و عرض گذارد و نه قدری از جان و مال و خان و مان
را فرصت دهد چنانچه دیده وران انصاف مند که روز نامچه سلطنت
ابدی طراز این خدیو مقدس ستبرا مطالعه کرده اند حال مخالفان این
این دولت خداداد را نیکو دانند که چگونه مورد هزار گونه بلا گشته بمغاک
هلاک فرو رفته اند اگر یکیک بشمارم در آن باب کتابی علیحده باید پرداخت
اگر چه درین شگرف نامه در هر جا ایمای بحال این کورباطنان و
مکافات اعمال شان رفته چون صحت کامل وارد مزاج اقدس شد
یازدهم بهمن ماه الهی موافق جمعه بیست و ششم جمادی الاخری موکب عالی
بدار الخلافه آگره نهضت فرمود و باهستگی منازل قطع میشد با آنکه
جراحت اندمال یافته التیام تمام حاصل شده بود بملاحظه آنکه
هنوز قدری روی زخم تازه بود و تاب حرکت سواری اسپ
نداشت بر کشتی درنشستند و بکشتی برآمدند آرام گرفت طی مراحل
میفرمودند و چون ظل چتر نوربر ورود بر ساحت حدود دارالخلافه
آگره شعشعه افزای شد عالمیان بفر قدوم سعادت مینو شان شکلی
بازگی جان تازه یافته بعرق اخلاص شتافتند و بدولت استقبال
فایض شده نثارها بر حواشی موکب عالی ریختند و بر بساط ذات
معدلت سمات شکر مواهب الهی بتقدیم رسانیدند و آنحضرت در
بیستم بهمن ماه الهی موافق یکشنبه پانزدهم جمادی الاخری بدولتخانه مقدس

نزول سعادت فرمودند و بداد و دهش اشتغال نموده و در مبانی
سلطنت و رعیت پروری قوانین مستحسنه نهاده جهان آرای بودند مستعدان
هفت اقلیم در نظر سعادت بخش شاهنشاهی از مکامن قوت بموارد
فعل ظهور فرموده از اسباب دولت افزای میگشتند و سیه روزگاران
بد سزای خود یافته بکتم فنا میشتافتند و جهان از خس و خاشاک بی
اعتدالان پاک شده اعتدال طبیعت بهار یافته بود آغاز سال نهم الهی از جلوس
سعادت قرین شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور اول
در قرب این هنگام که از ورود موکب اقبال شاهنشاهی مستقر خلافت
گلستان روزگار بتازگی برگ و نوا یافته بود و مزاج اقدس بمرکز اعتدال
آمده در نشو و نما بهارستان عدالت توجه داشت بهار نشاط افزای
در آمده تهنیت صحت عنصر مقدس رسانید و بعد از انقضای سه ساعت
و بیست و هفت دقیقه از شب شنبه عرفی بیست و هفتم رجب نهصد و هفتاد و
یکم نیر عالمتاب به بیت الشرف حمل با هزاران سعادت تحویل نموده
و طبیعت عالم طراوت تازه گردانید ع دوران به بهار رنگ و بو داد
گلدسته بدست آرزو داد ؛ گل کرد بهار عشوه سازان ؛ جوشید دماغ
عشقبازان ؛ سیراب هوا چو مغز دانا ؛ دوران چو مزاج دل توانا ؛ زانگونه
در ابر درر چکانی ؛ کز هر قطره چکد معانی ؛ و از جلایل بخششهای والای
حضرت که در عنفوان این سال دولت افزا بظهور آمد بخشیدن جزیه است
در وسعت آباد هندوستان اندازه مقدار آن مبلغ را که تواند گرفت
چون نظر دوربین شاهنشاهی بر نظام عالم بود در امضای این حکم سرمایه
انتظام عالمیان تواند بود توجه موفور فرمودند و با عدم خواهش اعیان

روزگار و ظهور چندین مانع و گفت و گوی بسیاری از نامعامله
فهم این فرمان معلی تمشیت یافت و از این عطیهٔ کبری هزاران جهان
و کمند بر گردن گشان روزگار سر انجام پذیرفت در زمان پیش که
مستنظمان سلسله صورت تجویز این نمودند بواسطه آن بود که معادات
صمیمی دل در اهانت و قتل کرده مخالف بسته بودند برای انتظام
ظاهری و بر آمد حاجات خویش معاوضه آن مبلغی قرار داده جزیه
نام نهادند تا کامروای مقصود خویش کردند تا منفعتی منتج حال شود
امروز که از میامن فرط خیر اندیشی و وفور عاطفت والای فرمانروای
زمان آنانکه در کیش دیگرانند چون یکجهتان یک دین از ته دل کمر صدق
و عقیدت بر میان جان بسته در ارتقای مدارج علیای دولت اهتمام
دارند چگونه این اصحاب تباین را که اساس آن مختص تقلید است و اراده
و عقیدت در آنها فقد بران کرده سابق که عداوت جانی در میان بود
قیاس نموده در قتل و اهانت این طایفه کوشیده آید و نیز باعث
عمده بر اخذ این وجه در زمان پیش فرط احتیاج مستنظمان و معاونان
بمطالب و اسباب دنیوی بوده تا بدین روش و سعی در معاش مینمودند
امروز که هزاران گنج در خزینهٔ انتظام بخش جهان پدید است و هریک
از ملازمان عتبه اقبال را غنایی و سیری عظیم حاصل چگونه منصف دانای منیر
دل بر گرفتن این مال شود و بصلاح موهوم بر فساد مجزوم اقدام نماید و از
جلایل وقایع سزا یافتن ابوالمعالی است و شرح این واقعهٔ عبرت بخش دولت
آرای آنست که چون ابوالمعالی بنیت تباه کابل رویه رفت و عسکر منصور
که متعاقب و اخراج او از ممالک محروسه متعین بود از جناب گذرانده

مراجعت نمود این بی سعادت از حوالی سند عرضه داشتی متضمن نسبت
توجهات قدسیه حضرت جهانبانی جنت آشیانی بماه جوجک بیگم
والده میرزا محمد حکیم که رتق و فتق کابل برای زرین او تمشیت می یافت
فرستاد و شرح گذران احوال ضمیمه آن ساخته عریضه را باین بیت معنون
گردانید بیت ما برین در نه پی عزت و جاه آمده ایم از بد حادثه
اینجا به پناه آمده ایم و ماه جوجک بیگم بعد از اطلاع بر فحوای عریضه
در وادی او با مردم اعتمادی خود کنکاش نمود جمعی کوته اندیشان
ناقص تدبیر و صاحب غرضان بی دولت خیانت در مشورت نموده
خاطرنشان بیگم کردند شاه ابوالمعالی از سادات کرام ترمذ است و
فرمان روایان مغولستان و سلاطین کاشغر بآن سلسله پیوند کرده اند این
دولت است که چون او بناه باین دودمان عالی آورده بیست اساس
التجا او را استحکام تمام بخشند و سر رفعتش باوج عزت و احترام رسانند
بحدی که در نظرها عزیز گران قدر شود و صبیه شریفه خود را که همشیره میرزا
حکیم است باو نسبت کنند تا او این خانه را از خود دانسته رونق و رواجی
بخشد و کار ما را بر روی تیره خیر اندیشی و مصلحت گزینی از دغدغه تفرقه فارغ
ساخته بجانب جمعیت و رفاهیت آورد دل ساده بیگم از سخنان فریبنده
این مردم برین اندیشه نادرست مایل گشت و کلمات ملایمت ترجمان
در جواب شاه ابوالمعالی نوشته باعزاز و احترام تمام بکابل آوردند
بی آنکه حقیقت حال بدرگاه شاهنشاهی عرضه داشت نماید از پیش خود او را
بافخر النسا بیگم عقد نکاح صورت دادند و آن سلاله دودمان دولت
بآن نادرست خویی بداندیش پیوند کردند و بنتایج و ثمرات آن در اندک
دمی

فرصتی گرفتار شدند و در کمتر زمانی بیگم از شامت وصلت ناعاقبت
بخیر نقد حیات خود را از جیب بقا گم کردند و تفصیل این مقال آنست
ابوالمعالی که همواره آثار کوته فردی و تنگ حوصلگی و سایر خصایل ناستوده
از قبیح شمایل او ظاهر بود و چون در آنخانه صاحب اختیار و قدرت گشت
و در زیر سر این حوصله خود گنجید و مصاحبت اهل اغوا بمقتضای طینت اصلی
و فطرت جبلی خبث بر خبث افزود از بیگم و منتسبان آن سلسله
اصلا حسابی نمیگرفت و از نصایح گرانمایه بیگم پند پذیر نمیشد و در آنجه
شناسی حقیقت و رزی از و بظهور نمی آمد و بعضی مفتنان تیره درای
مثل شوکون پسر قراچه خان و شادمان که سابقا از بیگم رنجشی داشتند
درین باب با ابوالمعالی پیوستند و خاطرنشان او نمودند که تا بیگم در قید حیات باشد
ترا در امور ملک و تمشیت کار استقلال صورت نخواهد بست و در اندک
فرصتی شمل فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح و شاه ولی اتکه ترا اضایع خواهند کرد
صلاح کار تو آنست که کار خود را در میان نهاده پیش دستی کنی
و میرزا محمد حکیم را که هنوز خرد سالست موافق اراده خود نشو و نما دهی
تا همه کابلیان سر اطاعت بر خط متابعت تو نهند نکوهیده سرشت ناعاقبت
اندیش گوش بسخنان بدآموز داشته باینچنین کاری ناپسندیده اقدام نمود
و کلید عقلی که نداشت در تیه جهالت گم کرد خرمن حقوق این دودمان را
بباد عقوق داد احسانهای تازه بیگم را آنست بازده بقصد خون گذرانیده
انواع عقوبت در کمین نشست الحاصل آن بد دولت شوکون لقب
خبیثه ماوراءالنهر را با خود یار کرده روی بمنزل بیگم آورد و ابوالمعالی
از راهی و آن دو بی سعادت از راهی دیگر بدرون خانه در آمدند جا

از عورات دران خانه بودند بغلطی با نوزا خون ناحق ریخته شدند و چون
ظاهر شده که خطا کرده اند بیگم بنوده اند باز از پی تفحص بیگم شده خود را
بجانب ابوالمعالی کشیدند و تقید تمام بمقصود ساعی شدند بیگم بر
حقیقت حال اگاهی یافته در خانه بر روی ظالمان بربست ابوالمعالی
باتفاق این بی سعادت در را شکست و باندرون درآمده بیگم را
بشهادت رسانید و باین تیره رایی رایت ظلمت ظلم برافراشت
و این سانحه عبرت بخش در اواسط فروردین ماه الهی موافق اواسط شهر
شعبان بظهور برآمد و بعد از خونریزی بتفحص میرزا حکیم شتافت و او را
از میان خرد سالان آورده در دیوانخانه بپهلوی خود جا داد و مردم در خانه
میرزا لغواهی بخواهی پیش او رفتند روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را که پدر بدیع الزمان
دودمان عالی از امرای بزرگ بود و او در حوالی بر در خانه خاص میرزا منصب وکالت یافته
کارگذار مهمات کلی بود و خواجه خاص ملک و بعضی دیگر را بقتل رسانید و برادرش محمد قاسم
را مقید کرد و تروی محمد میدانی و باقی قاقشال و حسن خان و محسن خان برادران
شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق کرده قصد ابوالمعالی کردند
بر سر ایشان میان اینجماعه خبر ابوالمعالی رسانیدند او با موافقان و ملازمان خود سلاح
پوشیده اماده قتال شد و آن غیرت مندان از روی قدرت و استیلا از راه
راست بقلعه درآمدند و از ینجانب ابوالمعالی پیش رفت و در میان نقش جنگ
نشست و کشش و کوشش بسیار شد و از جانبین خلقی بقتل در آمدند و از ینجا
رسیدند و جماعه ابوالمعالی غالب آمده آن مردم را از قلعه بدر کردند و شب پرده
ظلمت را بین الفریقین فرو هشته هر کدام را بجانبی متفرق ساخت قاقشالان
بغور بند شتافتند و میدانیان طریق میدان سپردند و حسن خان و محسن خان

روی بجلال آباد آوردند محمد قاسم برادر حیدر قاسم که در بند بود نجات یافته راه بدخشان
پیش گرفت و حادثه کابل و فتنه انگیزی آن بد دولت بمیرزا سلیمان رسانیده او را بتسخیر
کابل برانگیخت و میرزا حکیم با وجود خرد سالی از واقعه والده خود بسیار رنجیده و غمناک گشته
بتعلیم دولتخواهان پنهانی کسان پیش میرزا سلیمان فرستاد و چاره جوئی انتقام
شده خواستگار آمدن او گردید میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل عزیمت
بسته سامان رفتن آن نشاط آباد که همواره گره طمع ان بر باد میزد و از روی حکومت
آنجا که سر اوهام و خیالات او بود پیش دید همت خود ساخت و لشکر و حشر
بدخشان جمع کرده باتفاق حرم بیگم روی بکابل نهاد ابوالمعالی خبر عزیمت میرزا
سلیمان شنیده از جای رفت و لشکر و احشام کابل جمع ساخت و میرزا حکیم
از بیخردی بخود متفق انگاشته و دست آویز خود دانسته تهیه پیش رفتن بنمود
و پیش از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسد پیش دستی کرده از شهر برآمد و بکنار آب
غوربند رفته و سر پل گرفته بر ساحت انتظار نشست از انطرف میرزا سلیمان
با لشکر بدخشان جلو ریز بر سر پل رسید و فریقین مقابل همدیگر فوجها ترتیب داده
صفها آراستند در خلال این حال فوجی از جماعه کولابیان از جانب میمنه سپاهی
که ابوالمعالی از سپاه کابل جمعی را بمدافعه آن فوج روان ساخت و بعد از دریا گذشتن
مبارزان طرفین خبر شکست کابلیان رسید او میرزا حکیم را در غول مقابل
میرزا سلیمان نصب کرده خود بکومک هزیمتیان رفت درین حال مردم میرزا
حکیم را غنیمت دانسته جلو اسب میرزا گرفته باب زدند و گرم شتافته
بمیرزا سلیمان رسانیدند و تمامی پیاده کابل بوقوع این حال پراگنده شده هر کدام
رو بجایی نهاد ابوالمعالی چون باز آمده و بر حقیقت حال آگاهی یافت از غایت
حیرت و اضطرار دل از معامله بر جنگ بر کنده راه هزیمت پیش گرفت و بدخشانیان

با ابوالمعالی

بپای مردی همت تعاقب او نموده در حوالی موضع چارتکان آن مدبر ناپاک
بدوستند و او را دستگیر کرده پیش میرزا سلیمان باستبشار تمام میرزا حکیم بکابل
در آمد و بعد از دو روز آن بی اعتدال را مقید و مسلسل پیش میرزا فرستاد و میرزا
فرمود با آن حرام نمک حق ناشناس را روز آدینه غره خرداد ماه الهی
موافق سیوم رمضان بکمند مکافات از حلق بر کشیده قصاص نمودند
بچشم خویش دیدیم در گذرگاه • که زد مرغکی بجان موری راه • هنوز از صید منقارش
نپرداخته • که مرغ دیگر آمد کار او ساخت • چو بد کردی مباش ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات • در هنگام حلق کشیدن جوهر ذات
ناپاک او بظهور آمد و عجز و زاری بیش آورد که شاید بهزاران خواری و نگونساری چند
روزه زندگانی که بدتر از مردن باشد کامیاب گردد اما بغیر از ظهور جوهر
بد امری دیگر بران مترتب نگشت قالب ناپاک او را بشفاعت بعضی عزیزان
در حوالی مرقد غفران قباب خانزاده بیگم و مهدی خواجه مدفون ساختند الحمد لله
که عالم از وجود خبیث او پاک شد و بسعی و اهتمام خود بکوی هلاکت شتافت
هر که قدر نعمت نداند کفران نعمت کند او را باین مذلت و هوان گرفتار
گرداند اگر از چنگال اولیای دولت بدر رود مقصدی از اقبال نخواهد برد تا
عبرت هوشمندان و مار از روزگار او برآرند بعد ازان میرزا سلیمان در مقام سرانجام
مهمات کابل و ترتیب میرزا حکیم شد کسان ببدخشان فرستاده صبیه خود را
بکابل طلبیده بعقد ازدواج میرزا حکیم در آورد و اکثر ولایت کابل را بمردم بدخشان
جاگیر کرد و امید علی را که از اعیان امرای او بود بوکالت میرزا حکیم تعیین نموده
محل اعتماد خود ساخت و خود به بدخشان مراجعت نمود حرم بیگم بجد بود که میرزا حکیم را
همراه ببدخشان برد میرزا سلیمان این معنی را قبول نکرد که عجالة الوقت صورت

نیکنامی ندارد بمرور ایام صورت داده خواهد شد حصه ولایت کابل را بمردم خود جاگیر کرد و تنخواه
جیده را باینها داد و یک حصه زبون بمیرزا حکیم و کابلیان مقرر ساخت و این معنی را توطئه
گرفتن کابل دانست

فتح ولایت کده کنکر بتیغ همت خواجه عبدالمجید آصفخان

خواجه عبدالمجید آصفخان اگرچه
تاجیک بود و از طبقه اهل قلم اما باعتقاد این دولت ابد قرین کارها از و بظهور آمد
که ترکان بنژاد و نسبت دست نهاد نزد هوشمندان آنها که تصحیح ذات بسلسله نمایند بکار
آیند خاصان از نسبت چشم پوشیده در جوهر حال می نگرند و بمقتضای اعمال شایسته
نیک ذات میگویند و بالجمله آصفخان را از حسن خدمت و لطف عقیدت و اعتماد
بر دولت ابد قرین توفیقات الهی مساعد روزگار دولت گشته فتح ولایت گده
باندک جولان ... او میسر شد و تفصیل این مجمل
آنکه حاکم فتح هندوستان ملکیست که آنرا گوندوانه
گویند یعنی جای اباد ان شدن قوم گوند و آن
گروهی بیشمارند بیشتری در صحرا بسر برند و همانجا بود و طن
گزیده در ماکل و مشارب و مناکح پیرکرم باشند
وآن قومیست فرو تر و اهل هند این جماعه را زبون شمرند
و بیرون از قوانین و آداب دین و دنیای خود دانند
مشرق آن ولایت متصل است رتن پور که داخل
ولایت جهارکنده است و مغرب آن اتصال دارد
برای سین که از مضافات صوبه مالوه است
و طول آن صد و پنجاه کروه باشد و شمال آن ولایت
پنه است و جنوب آن ولایت دکن است عرض آن
هشتاد کروه باشد و این ملک را ولایت گده گنکه

گویند مملکتی است وسیع ومشتمل بر حصون وقلاع متین محتوی
بر بلاد وقصبات معمور چنانچه ناقلان صحیح القول روایت
کرده اند که هفتاد هزار قریه در ولایت گذشته آبادان
بوده از انجمله گذشته شهر کلانست وکشکه نام موضعی
بوده است وان ملک باین دو اسم مشهور گشته است
ودار الحکومه بلاد قلعه چورگذه است والی آن ولایت از زمان
باستان کمی نمی نمودند بلکه چندین راجها ورایان انجا بسر می بردند
وامروز که آن ملک بواسطه حوادث روزگار بآن نظام
ونسق نمانده چندین راجه اند مثل راجه کتره وراجه کردلا وراجه
راجه هریا وراجه بیلوانی وراجه دانگی وراجه کتهولا وراجه
مکده وراجه مندلا وراجه دیوهار وراجه لانجی وبیشتری در آن
ملک پیاده جنگی باشند سوار کمتر واز اول ظهور اسلام
که فرمان روایان والاشکوه تسخیر هندوستان کرده اند
با وجود امتداد عهد دولت ایشان طایر فتح هیچ یکی ازین
تخت نشینان بر کرد شرفات آن قلاع متین وحصون
رصین نتوانست پرید بغال سمند خیال این جهانگشایان
در فضای تسخیر آن ممالک نتوانست زمین سای شد
درسنولا که آصف خان جاگیر دار سرکار گذشته گشته
وفتح ولایت پنه نمود ایالت آن ملک بدرکاوتی
نام زنی که مشهور بزمانی بود رسیده بود ودر شجاعت
وتدبیر وسخا پایه بلند داشتی بوسیله این صفات

کزیده

گزیده تمام آن ملک یک قلعه ساخته بود واز مردم بار وقوف
که آنجا بوده اند شنیده ام که بیست وسه هزار موضع آبادان
در تصرف او بود از انجمله شغذار نشین او دوازده هزار
موضع بود بقیه ایل ومطیع بودند وکلانتران الوس غاشیه داری
او میکردند واو دختر راجه سلباهن راجه راتهه ومهوبه از قوم
چندیل است وراجه مذکور آنرا به پسر امن داس دلپت نام
نسبت کرده هر چند او از قوم اصیل نبود لیکن چون دولت صوری
داشت وراجه اسالباهن را روز بد پیش آمده بود ناگزیر این
نسبت تحقیق گرفت واین امن داس را سلطان بهادر بر
گجراتی چون در فتح رائی سین معاونت شایسته بجای
آورده بود مرتبه اش افزوده بخطاب سنگرام شاهی
امتیاز بخشیده بود واو پسر ارجن داس واو پسر سنگهین
داس واو پسر گورکداس واو پسر کهرجی است اگرچه
از قدیم بزرگی در خانه حاکم گذه بود لیکن جز اعتباری
نبود این کهرجی بعقل وتدبیر از بزرگان دیگران
ملک پیشکش گویا چیزی میگرفت وتا صد سوار ودو
هزار پیاده او را فراهم آمد وپسر او سیکن
داس تدبیرات پدر را بکار برده رتبه خود را افزود
وبالفعل شصت سوار وشصت هزار پیاده او را جمع شد
واز قوم راجپوت بسیاری از سوار وپیاده
نگاه داشته واو را دو مصاحب کارگذار دانشور بهم رسید

یکی از ذات کهرجی از بیکان تمیر پور دوم ذات برهمک
وبفروغ عقل شان ریاست عظیم آن ملک یافت
وبعد ازو حکومت آنجا به پسر او ارجن داس در جبل سالکی
رسید وبعد ازو بامن داس مذکور کلانی آنجا قرار گرفت
این امن داس بد ذات بدکردار وحیله اندوز بود
همواره خلاف رضای پدر رفتی وبرای خود خسران
ابدی سرانجام دادی پدر بمقتضای حسن عطوفت اورا
چندگاه محبوس داشت وباز بعهد وپیمان برآورد وآن بی سعادت
باز بر عادت خود رفته کارهای ناشایسته پیش گرفت
وگریخته پیش برسنگ دیو جد راجه رامچند راجه پتنه رفت وراجه
اورا پسر خوانده وبرسنگ دیو بملازمت سلطان سکندر لودی
ی آمد اورا پیش بر بهای پدر راجه رامچند که خرد سال بود
گذشته متوجه شد او درانجا شد ظاهری بهم رسانید پدر رام
ارجن داس چون ازین بد دولت ناخشنود بود ولی عهدی خود
به پسر میانی خود جوکی داس مقرر ساخت واو نسبت برادر
کلان از منظور داشته قبول اینمعنی نمیکرد که با وجود برادر کلان
این مهم بنام نابسته سعادت نیست امن داس بد دولت
تیر رائی از شنیدن آنکه پدر پسر میانی را اعتبار
میدهد الغار کرده بدزدی در خانه مادر خود آمده
پنهان شد وباتفاق یکی از خواص راجه که از قدیم باو نسبت
داشت شبی فرصت جسته قصد او کرد ومردم هجوم کرده اورا مقید ساختند

آن پسر

آن پسر میانی فرستادند او قبول این معنی نکرد که قصد برادر کلان خود
که بجای پدر است ازمن نمی آید وچون او خسران ابدی برای خود
سرانجام داد روی او در راجه بیتم هرچند مبالغه کردند سودمند نیامد وتجرد
گزیده راه صحرا گرفت وآن دو مصاحب حقیقت اندیش بر جاده وفا
ثابت بوده اختیار ملازمت او نکردند بلکه حقیقت حال را براجه برسنگ دیو
نوشته تحریص گرفتن این ملک دادند وراجه از سلطان سکندر رخصت گرفته
بجمعیت تمام بآن ملک رفت وامن داس در شعاب جبال متحصن شد
اگرچه تاب مقاومت راجه نداشت اما چنان ظاهر ساخت که از نادانستگی وخبط
دماغ قصد یک پدر کردم اکنون به پدر دیگر چون محاربه نمایم چون راجه آن ملک را
تسخیر نموده وکسان خود گذاشته مراجعت نمود امن داس مذکور در اثنای راه با معدودی
آمده ملازمت راجه کرد وبعد از زاری راجه گناه او را بخشیده همان
ملک را باو سپرد واو همیشه گرمیتی واز کار بد خود برخود نفرین کردی ومعلوم نیست
که این معنی از ابله طرازی او بود یا فی الواقع بر بدی خود آگاه شده پیش خود واهل
خلق شرمندگی ظاهر می ساخت چون به نیستی خانه شتافت نوبت حکومت
به ولیت پسر او رسید واو هفت سال سپری کرده بهمان راه پدر رود کرد چنان مسموع
شد که سنگرام را پسر نمیشد از کونداس کچهواهه که از ملازمان او بود خواهش نمود
که زن تو چون حامله شود وضع حمل درون حرم من بکند اگر دختر شود از آن تو
واگر پسر شود آنرا بنام خود منسوب گردانم وکسی برین سر اطلاع نیابد کونداس
مذکور فرمان پذیرفت وچون از زن او پسر بظهور آمد آنرا راجه به پسری خود
برداشت نام او ولیت نهاد ورائی درکاوتی را برین ولیت نسبت کرده
وچون دولت راجه بسری شد پسر او پر نارائن پنج ساله بود ورائی درکاوتی

باتفاق ادبار کاشت و مان برهمن اسم راجگی را بر و بسته معنی بزرگی را خود متکفل شد
و در لوازم شجاعت و تدبیر دقیقه مهمل نمیداشت و بعقل دور اندیش خود
کارهای غریب کرد بارها در میانها او را محاربات عظیم دست داد و بجنگ
غالب آمد تا بیست هزار سوار خوب در جنگها همراه داشتی و تا هزار پیل نامی
پیش او جمع بود و خزائن راجهای الکنگ بدست او افتاد و تیر و بندوق خوب
انداختی و پیوسته بشکار رفتی و جانوران شکاری را به بندوق زدی و عادت او
بود که هرگاه شنیدی که شیری نمودار شده آنجا رفتی تا او را به بندوق زدی
و در بزم و رزم از او در هندوستان دستان و داستانهاست لیکن عیبی بزرگ
داشت که از هجوم خوش آمدگویان کامروائی مغرور بوده لوازم اطاعت بعتبهٔ
شاهنشاهی بجا نیاوردی چون آصفخان ملک پته را فتح کرد در کاوتی مذکور
بر لشکر شجاعت و عقل خود مفتون بوده از چنین همسایه اندیشه مند نبودی آصفخان
در ایام قرب جوار ابواب ملایمت و موافقت مفتوح داشته حریفان جاسوس نهاد
و تاجران هوشمند بولایت او می فرستاد و استکشاف مداخل و مخارج آن زابواقعی
می نمود و چون حقیقت وفور جمعیت از خزائن و دفائن آن عورت اطلاع یافت
هوای کدخدائی آن مملکت در خیالش افتاد و میل آغوش عروس آن ملک در خاطرش
جنبید در بدایت حال بلهو و لعب پیش آمده دست بخط و خال شاهد ملک دراز
میکرد و شروع در تاخت و تاراج مواضع و قریات سرحدی نمود تا درین سال
بحکم شاهنشاهی با ده هزار سوار و پیادهٔ فراوان بعزم تسخیر گذشته کمر عزیمت چست
کرده محب علیخان و محمد مراد خان و وزیر خان و بابا قاقشال و لطف بهادر
وآق محمد و جمعی کثیر از جاگیرداران نخود و بامر عالی همراه او شدند و رانی
مست بادهٔ غفلت بوده بکامرانی بسر می برد که ناگهان خبر رسید که عساکر

قاهرهٔ پادشاهی بدموه رسید و آن از شهرهای معتبر ولایت اوست سنگ تفرقه
در هنگامهٔ غرور او افتاد و لشکر او بجهة گرد آوری و بجامنی رسانیدن عیال خود
متفرق شد و زیاده از پانصد کس پیش او نماند بمجرد استماع این واقعه رانی از غرابتی
که داشت متوجه عساکر منصوره شده و از راه تهور که بیشتری از غرور خرد بکار
رازرا استقبال کرده او را که متکفل اشتغال حکومت او بود از متفرق شدن
لشکر خود و فزونی لشکر پادشاهی چنانچه خیر اندیش دولت گوید پرده از چهرهٔ
سخن برداشته گفت رانی جواب داد که این بی مردی لشکر از بی توفیقی است و من که
سالها ریاست این دیار کرده باشم در حوصلهٔ فطرت من گریختن کی گنجد مردن
بناموس خوشتر از زیستن بعار است پادشاه دادگر اگر خود می بود و دیدن
من صورتی داشت اکنون آنمردم قدر مرا چه دانند همان بهتر که بمردانگی فرو
شوم تا چار منزل رو بروی لشکر منصور آمد آصفخان که با تندی و تیزی میرسید
در دموه توقف کرد باران هم تا ده هزار کس فراهم آمد اعیان دولت او متفق
شده گفتند که قرارداد جنگ مستحسن است اما سررشتهٔ تدبیر از دست دادن نه از آئین
شجاعت و فرزانگیست روزی چند در جایهای محکم بسر برده چندان انتظار باید کشید
که تفرقهٔ لشکر با جمعیت گراید رانی این سخن را استماع نموده متوجه درخت زار شده
مغرب رویه گده بر آمد و بحسن تدبیر شمال رویه گده به درخت زار دیگر در آمد
و آهسته آهسته دران مغاک میرفت تا آنکه بموضع نرهی که مشرق رویه گده است
رسید و آن جائیست راه بر آمد و در آمد او بس دشوار از چهار طرف او کوه سر
بفلک کشیده و آبی در پیش خود دارد گور نام و یک جانب او دریای خونخوار
نربده می رود و کریوه که از گذشت آن آب واقع است بعد از عبور از آن
کریوه باین موضع رسیده می شود بس تنگ و هولناک آصفخان که خبر آی رانی شنیده

در دموه توقف کرده بود یکبارکي از راني بیخبر شده هرچند بحث وجوکسانرا فرستاد
چون ملک غریب بود اطلاع براحوال او نیافت آخر خود در یکدسه رسانیده
مواضع وقریات را بعمل در آوردن گرفت وچون از راني اطلاع
یافت جمعي را در کده که داشت خود بدنبال او شتافت چون خبر براني رسید
که لشکر آمد پیران لشکر خود در الطلب کرده مشورت نمود که اگر جائی دیگر مصلحت
میدانید تا فراهم آمدن لشکر آنجا بر برده شود و خاطر من خود خواهان
جنگ تا چند پناه بدرخت خواهم برد هر که میخواسته باشد بر و در حضرت
که جنگ من شق ثالث ندارد یا بعدم فرو رفتن است یا نفر تمند شدن آخر
همه مردم او که تا پنج هزار کس جمع شده بودند دل بر جنگ نهادند روز دیگر
خبر رسید که سرکریوه را که محل در آمد است نظر محمد وآق محمد وجمعي کثیر از
بهادران بزور گرفتند وارجن داس بیس که فوجدار فیلان بود در آنجا
بمردانگي تمام سر عدم پیش گرفت راني سلاح در بر و مغفر بر سر کرده بر فیل
سوار شده با بهادران مستعد جنگ آهسته آهسته مي آمد و بدلیران ودلاوران
سپاه خود مي گفت که تیز جلوي مکنید و نگذارید که حریف در میان آید
تا از هر طرف آمده جنگ او شده لشکر را پردازیم همچنان که اندیشیده بود
بظهور آمد جنگ عظیم در پیوست واز هر طرفین بسیاري بخاک افتادند
تا سیصد مغل شربت خوشگوار شهادت مردانه در کشیدند
و راني غلبه کرده تعاقب گریختها نمود واز کره بر آمد روز آخر شده
بود واعیان ملک خود در الطلب داشته مشورت نمود که صلاح چیست
هر کس در خور دریافت و مقدار مردانگي خود سخن در میان نهاد و راني
گفت مناسب آنست که امشب بران لشکر شبخون آوریم و کار او بسازیم دیگران برا
قبول نمیکنند همین جا که آمده ایم شب بروز آورده آماده جنگ باشیم
واگر صباح این سرکریوه آصفخان خود خواهد گرفت و توپخانه نیز استحکام
خواهد داد و کار آسان شده مشکل خواهد شد راي هیچکس بران قرار
نگرفت آخر موافقت جمهور گزیده از همان منزل که آمده بود برگشته
رفت و پرسش ماتم رسیدهاي خود کرده پرداخت و چون بخانه آمد
بعضي از یکجهتان خود اندیشه شبیخون در میان هیچکس را همت
خود نیافت چون صبح شد همان طور که راني براي صائب خود دریافته
بود بظهور آمد و آصفخان با توپخانه خود آمده سرکریوه را محکم کرده عساکر منصور
در کوه در آمد راني با استعداد جنگ بر فیل گران پیکر سبک پاي سارمان نام
که سرآمد فیلان او بوده سوار شده بر آمد و بآرایش صفوف پرداخت
و فیلان مست را بهر جا در مقام خود بازداشته آماده پیکار گشت
و بعد از القاي افواج کار از تیر و تفنگ گذشته بخنجر و شمشیر کشید
راجه پیرساه پسر راني که اسم راجکي بود حملهاي مردانه نمود و کارنامهاي
غریب بجا آورد و شمش خان میانه و مبارکخان توغ دست بردهاي دلیرانه
کردند تا سه پاس روز بازار زد و خورد نوعي گرم بود که اگر بشرح وقوع آن
پرداخته آید بمبالغه محمول شود سه بار راجه پیرساه فوج فیروزي مآثر را
برداشته در مرتبه سیوم زخمي شد راني چون بر حال پسر آگاهي یافت بمردم
اعتمادي خود فرمود که او را از معرکه آورده بمامني رسانند فرمان برداران
او امتثال امر نموده او را بگوشه بردند و بدین سبب جمعي کثیر از معرکه
بر آمدند و فتوري عظیم بلشکر راني راه یافت و زیاده از سه صد کس مثل او
نماندا ما در عزیمت راني وهني بدید نیامد و همچنان بهادران خود را

بجنگ سرگرم داشته اهتمام میکرد که تیری از کمانخانهٔ قضا بر شقیقهٔ راست او
آمد و از روی جرأت آنرا بزور کشیده برون انداخت و پیکان آن
در درون ماند و بر نیامد و مقارن آن تیری دیگر بر گردن او رسید و آنرا
نیز بدست همت خود کشید و از افراط درد غشی استیلا یافت چون
رفته رفته بهوش آمد دهار که از قوم بکهیلا بشجاعت و یکجهتی امتیاز
داشت در پیش فیل او سوار بود او را مخاطب ساخته گفت همگی همت
در تربیت و رعایت تو داشتم که یکروز بکار آئی امروز آن روز است
که مغلوب ننگ و نام گردم و بدست مخالف در آیم حق نمک بجا آر
و باین خنجر آبدار کار من بساز دل یکجهت او برین سنگدلی قرار نداد
گفت دست مرا کجا توانائی آنست که باین کار پردازد دستی که عطایای
ترا بر داشته چنین کاری دور از کار چون تواند کرد از من این قدر
می شود که ترا از معرکهٔ جانکاه بیرون برم چه برین فیل باد رفتار اعتماد
فراوان دارم رانی از استماع این سخن که از نرمی خیزد برهم شد و دشنام
داد که بر من چنین عاری میپسندی و خنجر کشیده کار خود ساخت و مردانه
رخت هستی بربست و جمعی کثیر از یکجهتان او درین وفاداری فرد
شدند خصوصا کنور کلیان بکهیلا و چکرپان کهرچلی و خان جهان دکهت
و مهارک برهمن بوفاداری نقد حیات را در کارخانهٔ صاحب خود
صرف نموده بجهان عدم شتافتند و فتحی بزرگ که طرز فتحهای شگرف
تواند شد بظهور پیوست و تا هزار فیل با غنائم نامحصور بدست اولیای
دولت افتاد و هم مال موفور بدست آمد و هم ملک وسیع داخل ممالک محروسه شد مدت
حکومت رانی مذکور شانزده سال بود و چون برق حکومت فرو نشست

و در عین حکومت رانی دست ادبار خاک فنا بر سر آن عورت والا نژاد ریخت
آصفخان بعد از دو ماه که خاطر از میانهٔ ولایت جمع نمود روی بتسخیر قلعهٔ
چوراگره آورد و آن حصار مملو بظرایف و خزائن و نفائس جواهر بود
که عمرهای دراز راجهای پیشین در جمع آن سعیها نموده بودند و آنرا ابرما
استدامت خیال کرده و عاقبت آن همه باعث هلاکت و وخامت
ایشان شد سپاه نصرت رایت بعزم تسخیر آن حصار زرین کمر همت بست
و دربهای آن خزائن دست از جان شسته در خدمت آصفخان شتافت
بسر رائی که از جنگ گاه بر آمده بود در آن قلعه تمکن داشت با مدن عساکر
اقبال بجنگ پیش آمد و باندک جنگی قلعه مفتوح شد و راجه مردانه فرو رفت
و بجهت انتظام مهم جوهر بهوج کایت و میان بهکاری رومی را مقرر
ساخته بود چه رسم راجهای هندوستانست که در چنین وقائع از چوب
و پنبه و خس و روغن و امثال آن جائی تعبیه میکنند و عورات را نخواهی
نخواهی آورده می سوزند و آنرا جوهر نامند این دو نوکر مخلص که پاسبان ناموس
بودند این خدمت بتقدیم رسانیده هر که از کوته عقلی تقاعدی
می نمود بموجب رسم ایشان بهوج مذکور از هم میگذرانید و از عجائب قدرت
آنکه بعد از چهار روز که در آن محوطه آتش زده بودند و آن خرمن گل بهم
خاکستر شده بود چون در آنرا گشادند دو کس زنده بر آمد که چوبی بزرگ حائل
آنها گشته از آتش وقایت کرده بود و کملاوتی خواهر رانی و دختر راجه
پراگده که برای راجه آورده بودند و هنوز باو نرسیده بود این دو زن
از زندان طغیان آتش زنده بر آمده بودند بزمین بوس عتبهٔ شهنشاهی
آبروی دولت یافتند القصه چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره

وزر مسکوک و غیر مسکوک و مرصع الات و جواهر و لآلی و هیاکل و تماثیل
و اصنام مرصع و مکلل و صور جانوران که تمام از زر ساخته بودند
و دیگر نفایس و اجناس خارج از اندازهٔ حساب و قیاس بدست آصفخان
افتاد و از راویان ثقات مسموع گشته که از جملهٔ اموال و خزاین جد اکبر که در مردم او
آصفخان تنها بران دست تصرف یافته بود صد و یک پراشرفی علائی بود
و چندین اسباب و اشیای دیگر که از حیطهٔ احصار احصا بیرون بود و چون
آصفخان از مساعدت بخت بلند که از پرتو نظر اقبال بخش حضرت شاهنشاهی
بود چندین دولتی روی نمود و آنچنان نعمتی میسر آمد که صاحب خزاین و جواهر
بی قیاس شد رتبهٔ اعتبارش زیاده از آنچه در تصور گنجد بهم در رسید چون عقل
درست نداشت این بادهٔ هوش ربا حوصلهٔ او در اظهار ساخت که یکبارگی
راه صواب گذاشته هیچ از آن نفایس اجناس و شرایف نظر که هیچ پیشگاه شاهنشاهی
تواند بود بمعرض ارسال نرسانید و ندانست که این جواهر و لیالی را اقبال نثار
تارک دولت افسر سعادت ساخته خود را در میان دیده غبار ادبار بر فرق
عزت خود بیخت و آن تیره بخت نادان که لوح خاطرش از نقوش اخلاص
ساده بود بلک از رقوم انصاف حرفی بلک نقطه بران ننهاده از جمله یک هزار
زنجیر فیل که بدستش افتاده بود همین دویست فیل برسم پیشکش بدرگاه معلی
فرستاد و دیگر همه لطایف و نفایس را خاک پوش کرده بر وسادهٔ حکومت کرده
کده تکیه زده عمر بغفلت می گذرانید و حضرت شاهنشاهی بموجب همت
جهان بخش نظر بران اسباب ننموده از خیانت او اغماض عین فرموده بودند
و چون نهضت رایات جلال مرتبه سیوم بقصد تادیب علی قلی خان
زمان بصوب جونپور اتفاق افتاد آصفخان را بحضور اقدس طلب فرمودند

داد

داد و منشور عالی را امتثال نموده متوجه آستان بوس شده و در حینی که عرصهٔ
جونپور مخیم موکب منصور بود سعادت استلام عتبهٔ قدسیه دریافت
و تفصیل سانحه بجای خود رقم پذیر خواهد شد اظهار انوار عدالت از مطالع
سطوت شاهنشاهی نسبت بخواجه معظم اقتضای منصب والای سلطنت در
بازپرس معاملات آنست که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نظر
داد و مظلوم دهند و پاداش مظالم در گریبان ظالم نهند تا مخصوصان دولت عظمی
و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایهٔ ستم و ستیزه نگردانند
و اگر عیاذاً بالله از بدمستی چنین امری بظهور آید راست کرداران در ساختن
آن مظلمه اندیشه مند نبوده در عرض احوال ستم دیدها و رسیدها دلیری نمایند
لله الحمد که این سجیهٔ علیا در فطرت ذات مقدس شاهنشاهی بدان گونه آراسته است
که قوت بشری در تفصیل آن بعجز اعتراف نماید و این خصلت جهان آرای بی شائبهٔ
تصنع و مداخلهٔ ریا در نهاد اقدس ودیعت نهاده دست قدرت است طبقات
عالم به بخت کرمی این شیمهٔ کریمه همواره در عافیت آباد مسرت بوده در عبادات
و قضایا و معاملات خود کامیاب امن و امان اند در اوایل این سال الهی
و اواسط نهصد و هفتاد و یکم که عنفوان زمان عدالت روائی و عنوان
دیباچهٔ دادوهی بود خواجه معظم که برادر اعیانی مهد مقدس حضرت مریم
مکانی بود و چون از نسبت معنوی رائحه نداشت این نسبت صوری داروی
بیهوشی آن بدمست بی اعتدال شده بارها خود را مصدر حرکات ناشایسته
می ساخت در زمان سعادت آئین حضرت جهانبانی جنت آشیانی
چون وقت مقتضای مدارا بود آنحضرت مراعات مهد مقدس فرموده
از و میگذرانیدند در سال یورش بدخشان قصد خواجه رشیدی دیوان

بخواجه معظم

وپیوسته از ناخنی وبدخوئی او در زندان بلا بوده آزاری کشید وبهزاران اضطراب
آمده استغاثه نمود که خواجه میخواهد پرکنه رود و دختر مرا همراه برد
و از بدخوئی وبدگمانی که در طینت اوست قصد آن عفیفه بیگناه کند و مکرر
این حرف بر زبان آورده در دار الخلافه از معدلت شاهنشاهی اندیشمند
بوده مرتکب این امر نمیشد اکنون که او را بجاگیر برد حال چه خواهد بود
آنحضرت بزاری آن عورت قدیم الخدمة ترحم فرموده تسلی بخش خاطر
بیقرار او شده بر زبان اقدس گذشت که ما بدولت عزیمت شکار داریم
بخاطر تو از راه خانه خواجه خواهیم گذشت و چون او بر سر راه آمده ملازمت
کند نصیحت او کرده عاجزه ترا از بردن مانع خواهیم آمد بعد از زمانی
آنحضرت از ارک شهر بنفست اجلال بر کشتی سوار شده از آب عبور
فرمودند و بجانب خانه خواجه معظم با مخصوصی چند که از بیست کس زیاده
نبود روان شدند از انجمله رستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و قتلق
خان و مقبل خان و شمال خان و پیشرو خان و حکیم الملک و جمعی دیگر از
خاصان بساط قرب بودند چون ناهمواری خواجه معلوم بود میر
فراغت و پیشرو خان را پیشتر فرستادند که خواجه را از مقدم عالی
آگاه ساخته شاه راه استقامت آورند و رستم خان و مقبل خان
نیز بعد از ان روان شدند که اگر خواجه بعادت خود در مقام دیوانگی باشند
معاون طاهر محمد خان شوند آن دیوانه بی اعتدال از طاهر محمد خان و پیشرو
خان شنوده که حضرت باین روی آب گذشته اینها را فرستاده اند
بشورش در آمده میگوید که من پیش حضرت نمی آیم و خشم آلود متوجه
حرم سرای خود می شد و زهره آغا از حمام بر آمده در جامه خانه لباس

آنحضرت کرده و بر تیغ بی اعتدال خون آن طور عزیزی ریخت و بعد از
ارتکاب این حرکت شنیع فرار نموده بکابل آمده باز بشفاعت مقربان
بساط اقدس بار یافت و مجددا مصدر اعمال ناشایسته شده تا آنکه او را
اخراج کردند و بسفر حجاز شتافت و شرارت بر شرارت افزوده باز
بهندوستان آمده همان ذمائم اخلاق بروی کار آورد روزی در
دولت سرای شاهنشاهی که اعیان مملکت و ارکان سلطنت جمع
بودند با میرزا عبد الله مغل که در سلک امرای عظام منسلک بود بیهیچ
جنگ نمود و بتقریب حکایتی بر سر او دوید و او را در مشت و لگد گرفت و مرتبه
بمیرزا افغان بدرشتی پیش آمده دست بکار برد و باز او را اخراج کردند
و خواجه بگجرات رفته بدست خوی بد خود روز و روزگار خود بد میگذرانید
و از بدخوئی و پریشان حالی آنجا نتوانست بود و روی توجه بدرگاه گیتی
پناه آورده در اول مرتبه که دار الخلافه آگره مستقر اورنگ خلافت آفاق شد
بدولت ملازمت سربلندی یافت و برعایت و عنایت ممتاز شد
و از آنجا که نهاد او به بی اعتدالی سرشته بودند بعضی بی باکی و بی ملاحظگی
سابق برده کشائی جوهر فطرت خود گشت پر افغان درین مقام بود
که او را بولی بیک سپارد که از راه بکر بگجرات روانه سازد درین
اثنا تفرقه در اردوی نموده خواجه بوسیله انتساب این دودمان
قدسی رعایتهای عظیم یافت اما بدست خوی خود گرفتار بود و بعد
بی اعتدالی پیش زیست میکرد تا آنکه روزی بی بی فاطمه که اردو بیگی
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود در سرادق آسمان مکان حضرت
شاهنشاهی نیز پایه اعتبار و زهره آغا دختر او در خانه خواجه بود

دولتر

تازه می پوشید خنجر کشیده کار آن عاجزهٔ حیا سرشت را تمام کرد و بسرمایهٔ خسران
ابدی خود را سرانجام داده سر از روزن خانه بر آورده جائی که دستم خان
ایستاده بود خنجر خون آلوده انداخت و ببانگ بلند گفت که من خون او
ریختم رفته بگو و دستم خان خنجر خونین را برداشته بحضور آورد حضرت
شاهنشاهی چون برین ستیزه آگاه شد بسطوت قهر و صولت غضب جوشیده
بدرون خانهٔ آن بی اعتدال درآمدند و آن دیوانهٔ شمشیر حمایل کرده دست
در قبضهٔ شمشیر زده روبرو پیدا شد بندگان حضرت از قهرمان عتاب فرمودند
که این چه روش است دست بر قبضهٔ شمشیرداری گی حرکت دهی دانسته باش
که جان بر سر تو خواهم زد که بپرواز آید آن دیوانه صولت و عظمت شاهنشاهی را
دیده دست و پا گم کرده در سطوت پادشاهی فرو رفت حاضران بساط
معلی آن دیوانه را مقید ساختند و یکی از گجراتیان شمشیری در کمر عقب خواجه
ایستاده در کمین فتنه بود آنحضرت از چشم و ردی او دریافته بتعلق قدم
خان فرمودند که بزن آن دقیقه شناس بیک حرف مکنون ضمیر اقدس را
دریافته تیغ بیکدستی زد که سرش از تن جدا شده بپای او هم آغوش
شد و آن قامت بی سر زمانکی بر سر پا ایستاده بود و خون سیاه از عروق
گردنش تیز که می زد آنگاه از خواجه بی اعتدال پرسیدند که خون این عاجزه را
بچه گناه ریختی آن سفاک بی باک زبان بسفاهت و هرزه زبان بر گشاد تا
آنکه ملک دوست او را خاموش گردانیدند و موی کشان و لگدزنان
در پا زدیه روان کردند و دریای غضب آن محیط عدالت در جوش آمد
و موجب حکم معلای ملازمان او را که همواره در بدمستی و آشفته دماغی
هم کاسه بودند دست و گردن بسته غرقهٔ گرداب مجازات ساختند

نموده
و آن بدکردار بدولت را هر چند در آب غوطه داده می آمدند سخت جانی
از هرزه گوئی باز نمی آمد و سبب بزرگان دین را سرمایهٔ آزار خاطر پادشاهی
دانسته در ان اهتمام می نمود هر چند یقین همه بود که درین ورطات قهر
بلطمهٔ موج فنا هلاک خواهد شد اما او از سنگدلی و سخت جانی زنده ماند بمقبل
خان یساول سپردند و او آن آشفته مغز را بقلعهٔ گوالیار فرستاده محبوس
ساخت و دران مجلس ماخولیا بروز آورده بفساد دماغ از عالم رفت
و در ظاهر قلعه بنشته ایست آنجا مدفون شد و از انجا بدهلی آوردند سبحان الله
زهی اقبال فتنه سوز و عدالت آشوب گداز از انجا که منتهای نیت
حق شناس جز ظهور انوار عدل و نصفت و محو آثار ظلم و عدوان امری
دیگر نیست بیمامن این معنی همواره دولت در روزافزونی و بخت در دولت
افزائیست و از سوانح دولت افزائی این سال مسعود ظفر یافتن
علی قلی خان زمان است بر فتح خان بتنی و شرح این داستان آنست که
فتح خان و حسن خان برادر او و ملو خان و جمعی کثیر با لشکری آراسته
از قلعهٔ رهتاس فرود آمده ولایت بهار و بعضی از محال متعلقهٔ خانزمان را
در تصرف در آوردند و پسر سلیمخان که او ازخان نام داشت نیز سرکشی
گزیده سر شورش برداشتند خانزمان و دیگر امرای آن حدود
مثل بهادر خان و مجنون خان و ابراهیم خان متوجه اطفای نایرهٔ
فتنه شدند چون افغانان پر زور بودند خانزمان جنگ را صلاح
ندیده کنار دریای سون محل اندسیاری باری قلعه اساس نهاده
استحکام داده بود و درین ولا مولانا علاء الدین لاری و ملا عبدالله
سلطان پوری و شهاب الدین خان و وزیر خان از درگاه سعادت

معلی آمد چه رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که
بنصایح ارجمند معنوی خان زمان را براه سعادت نموده و بعواطف
خسروانی اختصاص بخشیده در مسلک عقیدت راسخ گردانند و سلیمان
گرای عالم بنگاله که خود را از منسوبان این درگاه ساخته بخان زمان
پیوسته بود و خطبهٔ شاهنشاهی خوانده او را نیز مشمول الطاف بدیع
گردانند و اگر مصلحت وقت باشد با آستان بوس این درگاه که اکسیر
اهلیت صوری و معنویست رسانند این فرستادها درین قلعه
بخان زمان رفته نوید عنایت رسانیدند و بصورت و بمعنی توجه
او فرموده او را در چنین اضطراب فتح و نصرت مقرون گردانیدند
روزی این فرستادها پیش خان زمان نشسته بودند افغانان
تیره رای لشکری آراسته و فیلان مست معرکه برهم زن را اعتضاد
خود ساخته متوجه قلعهٔ خان زمان شدند و افواجها آراسته معرکه
آرائی میکرد که تهور نهادان بدسرشت مذکور در رسیدند و بمجرد
آمدن افواج خان زمان را برداشته درهم نوردیدند و لشکر تمام که بخت
و افغانان بتاراج منازل و محال ایشان مشغول شدند درین هنگام
که کار برین نخوت مندان دشوار گشته بود اقبال روزافزون
شاهنشاهی حفظ انتساب صوریی کرده بدرگاه معلی فرموده در بدایع
نگاری درآمد و مجملی ازین نادره کاری آنست که خان زمان معدود
در پناه دیوار قلعهٔ خود در کمین فرصت بود که کاری بسازد و یا گوشه
گیرد حسن تبتی بر فیل بخت بلند نام سوار شد باجمعی روبرو شد
مردم فرار نمودند و با چندی که مانده بودند قرار مردن بخود داده

یکی

یکی از برج آن قلعه رفت و دیگی که دران تعبیه کرده بود
چاق کرده پیش آن فوج مغرور که چون فیل مست عربده کنان
می آمد توب را سرداد سردادن توب همان بود و رسیدن بر
فیل همان فیل را گردانده بر زمین هلاکت انداخت و این
فوج رو بگریز نهاد و از تائید ایزدی مقارن این عطیهٔ آلهی کوه پاره
نام فیلی که بر امتحان در حینی که بهادر خان را بمالوه تعین میکرد داده بود
در انحدود و مست طافح مقید بسلاسل عربده جوئی بود در اثنای انهزام
فوج خان زمان فیلبانان افغان آن را گشاده سواری شدند که او
در مقام بدمستی درآمد و یکی از فیلان افغان را که دران نزدیکی بود برخاک
هلاک انداخت و شورشی غریب پدید آمد افواج افغانان این را
شور عساکر اقبال دانسته فرار نمودند و افغانان که دست بتاراج برده
بودند یکبارگی سررشتهٔ تدبیر از دست داده رو بگریز نهادند و باستماع
این تائید غیبی فرار نمودها از پی هم رسیده تعاقب افغانان تیره بخت
نمودند و غنایم وافر و فیلان نامی بدست افتاد و بمحض اقبال شاهنشاهی
این فتح عظیم روی داد بعد از ظهور چنین نصرتی خان زمان مراجعت نمود
روی بجون پور آورد و از زمانیه فرستادهای شاهنشاهی را باحترام
تمام روانهٔ ملازمت ساخت و از سوانح قدوم گرامی امیر مرتضی آیات
چون درگاه جهان پناه شاهنشاهی مجمع نادره کاران روی زمین است
چه ایزد تعالی ذات مقدس پادشاهی را مستجمع جمیع کمالات و جامع فنون
فضایل و حاوی اقسام فواضل ساخته است متوطنان هفت اقلیم ترک
اوطان و بلدان کرده روی توجه باین درگاه مقدس آورده کامیاب برگرد

میکردند و از عجائب آنکه دانش اساس هر حکمتی و صنعتی از حکمت الهی تا درودگری
این فن بگوش او نرسیده باشد و یقین خود میکند که پیوسته اوقات گرامی
مصروف فیض است و بس فراخی حوصله و بزرگی حال در آن پایه که از مرتبهٔ اعلی
تا بدرجهٔ اسفل در خور مخاطب بی کلفتی صعود و نزول فرموده مخاطب خویش را
کامروای صورت و معنی میگردانند از انجمله سید اجل امیر مرتضی که از سباط
علامهٔ جرجانی بود و در فنون معقول و منقول ید طولی داشت طواف
حرمین شریفین نموده محل اقامت بعتبهٔ علیه که کعبهٔ وفود برکات و مشعر
قوافل سعادتست کشوده بآیین لائق ادراک محافل عالی نموده سعادت
پذیر شد و خدیو زمان که قدرشناس جوهر انسانی اند آمدن میرزا مغتنم
دانسته بجلائل مراحم و جزائل عطایا اختصاص بخشیدند **نهضت موکب مقدس**
شاهنشاهی بجانب مالوه و شکار فیل نمودن و بر سر عبد الله خان ایلغار فرمودن و فتح
و نصرت یافتن بار دیگر بشکار فیل پرداختن و عطف مراجعت بر مستقر خلافت فرمودن
چون برذمت والای سلطنت فرض وقت که همواره از احوال ملک
و اوضاع اعیان دولت مستخبر باشند بتخصیص خودسران تنگ حوصله
که کامیاب دولت شده از خواهش سر بر دور رفته باشند تا پیشتر از آنکه
کارشان و حال آن ملک بفساد انجامد بفروغ تدبیر و لمعان رای چاره
آن نموده آید و المنة لله که این شیمهٔ عظیمه در ذات مقدس شاهنشاهی بوجه
اتم و اکمل شرف ظهور دارد چنانچه دانا در دریافت آن عاجز آید
پیوسته استطلاع خفایای ملک میفرمایند و هرچند بشکار و امثال
آن بظاهر اشتغال دارند اما آنرا پردهٔ احوال خود ساخته لحظهٔ وقت
گرامی را از مهام دین و دولت فارغ نمیگذارند و در لوازم خداپرستی
و مراسم رعیت پروری اهتمام می فرمایند و لهذا چون درین ولا بمسامع

اقبال

اقبال رسید که عبد الله خان اوزبک که نمک پرورد این مائدهٔ
اقبالست در مالوه سر شورش دارد و از تنگی ظرف بار عاطفهٔ
کبری میخواهد بر اندازد و کفران نعمت ورزد بنابران شکار
فیل را پیش نهاد عزیمت ساخته یورش مالوه بخاطر اشرف مصمم
ساختند و بتائید الهی روز بهرام بیستم تیره ماه الهی موافق روز شنبه
بیست و یکم ذی قعده در موسمی که فیلان کوه خرام ابر از مستی و مدهوشی
جوش و خروش در زمین و زمان بودند و زمان زمان از مستی چکیده و سیلابها
روان ساخته نشیب از فراز نمیدانستند و از سرکشی و گردن فرازی
فرمان پذیر چنگ برق نمیشد رایات عالی بجانب رورد سیری که
بیشهای فیل دارد نهضت فرمود چون ساحل دریای چنبل مخیم
اردوی نصرت قرین گشت از کثرت بارندگی آب دریا در طغیان
بود بجهت عبور اردوی معلی قریب دو هفته سرادقات عظمت را
بجهت عبور اردوی معلی قریب اقامت ضرور شد تا تمامی خلایق
بکشتی گذشت و در آن هنگام که حلقهای فیلان خاصه از آن دریای طوفانی
خبر ستانی می گذشتند فیلی لکنه نام از فیلان نامی در عین مستی
آب فرو رفت و از انجا عرصهٔ کوالیار مخیم موکب اقبال شد
و از انجا فضای جان پرور حوالی نرور مضرب خیام فلک احتشام
گشت و چون بیشهٔ فیل از آن مقام قریب بود ترتیب شکار
فیل نموده ملازمان عتبهٔ اقبال را چند فوج اعتبار فرمودند و بهر
فوجی کمی امرا سردار ساخته چند زنجیر فیل مطیع منقاد را
همراه کردند و طنابهای سطبر استوار که ور کشیدن این کوه

پیکران داشته باشد بلکه کمند فیلان افلاک تواند شد تعبیه فرمودند
حکم اقدس بنفاذ پیوست که هرجا فیل وحشی پیدا شود این فیل منقار را
از دنبال او چندان برانند که فیل صحرایی از ماندگی دست وپا گم کند
آنگاه از دو جانب فیل وحشی پیلبانان پیل خود را برانند وآن فیل را
کشان کشان ببرند وهر روز بتدریج لایق بفیل صحرایی از راه ملایمت
قریب تر شوند علف پیش او اندازند تا رفته رفته بر آن سوار شوند
ودر کم فرصتی باین اسلوب رام سازند ومنشاء اصلی رام شدن وحشی
ملایمت واحضار آنچه ملایم طبع اوست از کاه ودانه وآب تواند بود
از روی قیاس این قسم شکار اسهل اوضاع شکار فیل است که پیل وحشی
عظیم جثه قوی هیکل را بفیل قوی تر از وی یا مثل او منقاد خود سازند وتر
اورا از سر خود دارند وباین تدبیر بمراد خاطر وکام دل ظفر یابند وبالجمله
آنحضرت بتوجه فیل بند شیر شکار در بیشه بزور ترتیب آن شکار فرموده
مردم را گروه گروه بهر جانبی روانه ساختند وخود بنفس النفس با خاصان
بساط قرب شیرانه دران بیشه نشاط افزای درآمدند آن روز بعد از
تکاپوی عظیم وجست وجوی تمام ماده فیلی از دور سیاهی کرد از دنبال
او شتافته وماند ساخته بفیل دیگر بستند وهنگام بستن او هم پسر ملائی
کتابدار در زیر دست وپای فیل آمده بقدر مالشی یافت اما افتان وخیزان
بسلامت برآمد فردای آن روز عید قربان بود منعم خان خانخانان
که درین شکار دلگشا اشتراک وار قرین رکاب سعادت بود با اعیان
دولت وارکان خلافت که دران نهضت نصرت ملازم موکب عالی
بودند روی بآن کعبهٔ اقبال آورده زمین بوس مبارک باد آوردند

حضر

حضرت شاهنشاهی جهانرا بسعادت التفات عید بر عید افزود وبعزم
شکار پای توجه در رکاب شوق آوردند وهر فوجی بهر ناحیه که مقرر شده
بود روان شد آن روز بعد از سعی تمام گلهٔ فیل ماده که دو سه فیل نر همراه داشت
نمودار گشت حضرت از نظارهٔ آن عشرت عید را تازه کرده
بآئین معهود مجموع آنرا که نه فیل بود صید اقبال فرمودند وروز
دیگر در سرادق اجلال بوده بانتظام بخشی ملک که صید معنویست
پرداختند صبح سیوم باشراق صبح دوم سوار دولت شده ودران
بیشه که تراکم اشجار وتشابک اغصان تکاپوی شمال وصبا ازان مشکل
بود تا آخر روز سیر فرمودند ناگهان بگلهٔ فیل که از هفتاد زنجیر زیاده بود
عبور اقدس افتاد انبساط عظیم فرموده تفاءل بر صید مقاصد عظیمه
گرفتند بموجب حکم اشرف مجموع فیلانرا به بیشهٔ پر درخت رانده پای
فیلی بدرختی بستند وبر هر فیلی چند کس دیده بان نگاه داشتند
وطنابها از اردوی معلی طلبیدند وآن بیشه که هرگز پای سیر آدمی بدان نرسیده بود
وجا بجا روان شهر خیال عبور نموده بودند دران شب بورود
موکب عالی غیرت افزای مصر جامع وبغداد خلافت شده بود
فراشان کاردان باعانت نجاران رکاب سعادت بجهت استراحت
عنصر اقدس تختی بلند از چوب ساخته بسقرلاتهای رنگارنگ درگرفتند
وآنحضرت بدولت واقبال بر آن مسند نشاط وسریر عشرت
آرام گرفتند وخاصان بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش
وعزیز محمد کوکلتاش وسیف خان کوکلتاش ومیر معز الملک ومیر علی اکبر

وچلمه خان که بخان عالم مخاطب شد و میر غیاث الدین علی که اکنون
بخطاب نقیب خانی شرف افتخار دارد و دیگر مقربان و مخصوصان
درحواشی آن نشیمن قرب قدس دوره زدند روز دیگر که خورشید
جهانتاب بطلعت عالم افروز بر سریر افق جلوه نمود حضرت شاهنشاهی
صید مقصود بدام و ساغر مراد بکام برانگیخت سعادت بدولت
نشستند و حاضران را از فرط التفات حکم نشستن فرموده
بجهت تنشیط ضمیر و تفریح باطن ساختی چند قصه امیر حمزه از در
بارخان استماع نموده نشاط بخش انجمن اقبال شدند درین اثنا
چند باطناب بسیار از اردوی معلی رسید اشارت عالی شرف نفاذ
یافت که از فیلان بدخو که شدت سرکشی و صولت روز آوری
داشتند هر فیل را در میان دو فیل پادشاهی بطنابهای محکم بر بستند
و بآئین شایسته رانده تا شامگاه بحوالی اردوی معلی آوردند
طنابها چون کمند عیاری بران کوه هیکلان انداخته بآئین شایسته
مقید ساختند و بجهت سامان این کار دو روز دیگر آن سر منزل
مخیم موکب عالی بود و چون صید بعضی وحشی نژادان دیگر در فضای
ضمیر انور مرکوز بود عنان توجه بجانب ولایت مالوه تافتند و از
امتداد برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل و لای
لزج و کثرت کوه و مغاک که در زمین مالوه می باشد کار بر گرم روان
شاه راه اقبال دشوار شده بود اسبان آبی شنا کرده می آمدند
و شتران چون جهازهای عمان طوفان نوردی میکردند تا آنکه بصد دشواری

ساخت

ساخت ظاهر قصبه رنود مخیم اردوی معلی گشت و بسبب کثرت بارندگی
دو روز متوالی دران سرزمین که مهبط فیوض آسمانی بود مقام شد
و ازان منزل براه سارنگپور نهضت عالی اتفاق افتاد و در طی این راه
از کثرت وحل و خلاب باد پایان آتش خوی را پای تا سینه در وحل فرو
می شد و شتران سبکپای را هم مویشان گرانی میکرد و بهزار جر ثقیل جنبش
میکردند درین روز خیام مواکب منصوره که بیابانها را از ازدحام نهنگ دار
در عقب ماند بغیر از خیمه و سراپرده پادشاهی و یک خیمه خانخانان و خیمه مرزا
عزیز کوکلتاش و چندی دیگر از اعاظم امرا خیمه هیچ یکی از بندگان درگاه
نتوانست رسید لاجرم یک روز در آنجا نیز مقام فرمودند روز دیگر علم
عزیمت بجانب مندو افراختند و فضای ظاهر قصبه که پیرایه هیچ منزل
مخیم سرادقات جلال شد اگرچه درین مراحل چاروا دانه نیافته بود
اما سبزهای تازه و تر که دران مرغزار روح پرور از فیض هوا کمال نشو و
نما داشت از فرط طراوت و حلاوت نعم البدل شده شوق دانه را
از طبائع حیوانات برده بود و همه سر در سبزه زار فرو برده ازان علفهای
خوشگوار سیر میشدند و دران سبزه زار شوق گستر شتابان گام می زدند
حضرت شاهنشاهی خاطر اقدس از شوق شکار پرداخته اردوی معلی را
دران منزل نشاط آرای گذاشتند و چندی دیگر از امرا را بران گماشته
خود عنان دولت و هم رکاب اقبال بر توسن سبکخرام بصوب مندو که خان را
مقربان خود سر بود ایلغار فرمودند و چون راه آشنائی راه اشرف خان و اعتماد
پیشتری فرستادند تا عبدالله خان که از اعمال ناشایسته خود متوهم
و خائف گشته نوید عنایت پادشاهی داده بملازمت آورند که گذارند

آوارهٔ صحرای بی دولتی شود و بجناح تعجیل از قصبهٔ کهرار به بلده سارنگپور
که نخستین شهر مالوه است و بیست و پنج کروه مالوه که از چهل کروه معمول دهلی زیاده
مسافت دارد در چنین آب و گل یک منزل نهضت والا فرمودند
و بعد ورود سارنگپور محمد قاسم خان نیشاپوری که حکومت آن نواحی باو
تعلق داشت تبارک ادب شتافته دولت استقبال دریافت
و از آنحضرت التماس سعادت نزول بمنزل خود نموده بلوازم
نثار و ایثار پرداخت و قریب بهفتصد اسپ و شتر از خود و ملازمان
خود از نظر اشرف گذرانید و اکثر امرا و ملازمان موکب ظفر که درین یورش
نصرت فرجام بتدریج میرسیدند قسمت نموده سعادت پذیر شد و بهنگام
ظهور سفیدهٔ صبح که محل اشراق نور و رفع حجاب ظلمت بدولت سوار شده
متوجه اجین که در سوالف ایام به تختگاه ملوک مالوه بود گشتند و عرصهٔ
آن شهر بمیامن قدم موکب عالی عزت فزای آسمان شد و چون هوای
دهار بورود موکب والا عطرآمیز گردید اشرف خان و اعتماد خان
از نزد عبدالله خان آمده ماجرای او معروض داشتند و بظهور پیوست
که هرچند این مخلصان دولت کرم نفسی کردند باطن نفاق گرای او در
نگرفت و هیچ گونه تسلی نیافت و پنبه و بار خود از قلعه بیرون فرستاده
تا شام توقف نموده از دنبال مردم خود شتافت و از روی ظاهر بعضی
ملتمسات داهی گفته ایشان را از سر خود وا کرد مثل آنکه ضرر مالی و جانی
باو نرسد و ولایت مندو بدستور سابق باو مفوض باشد و تنگری
بیری و خانقلی و احسان بختی را باو همراه گذارند منعم خان خانخانان
و توقف بر عفو شامل و حلم کامل نموده التماس عفو تقصیرات او کرد حضرت

شاهنشاهی

شاهنشاهی از فرط عاطفت رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده ملتمسات او را
بموقف قبول داشتند منشور عالی متضمن میثاق و عهود بانجاح مقاصد و مطالب
باز مصحوب اعتماد خان و دریا خان مقرر ساختند و درین هنگام که ظلال
جلال بر متوطنان قصبهٔ دهار گستردند و ظاهر این قصبه معسکر والا گشت
یکی از عورات ستم رسیده بفریاد آمد که محمد حسین قورچی عبدالله خان
انواع ستم بر دختر نابالغ من کرده و خانهٔ مرا تباراج برده است حضرت
بزبان قضا ترجمان فرمودند که خاطر جمع داشته منتظر ظهور انوار معدلت
باش که عنقریب او را بسیاست عظیم خواهیم رسانید از غرائب دور بینی
حضرت شاهنشاهی آنکه اول کسی که گرفتار شده بسیاست گاه عدالت
سزای خود یافت او بود درین شهر بموقف عرض معلی رسید که چون
خبر ایلغار موکب عالی بعبدالله خان رسید از آنجا که خائن و خائف
هلاک خود را یقین پنداشت و خویشتن را مغلول و مقید شحنهٔ قهرمانی
غضب شاهنشاهی دیده روی گریز آورد و از مندو بجانب لوای شتافت
و حضرت خدایگانی بدولت و اقبال توجه اقدس بصوب مندو معروف
فرموده همت بر تعاقب آن مدبر گماشتند جمعی از امرای اخلاص
نهاد مثل میر معزالملک و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری و شاه
فخرالدین و شاه قلی خان محرم و رستم خان و معصوم خان فرنخودی
و قتلق قدم خان و خرم خان و قلیج خان و اعتماد خان و جغتی خان
و جندی دیگر را برسم هراول پیشتر روان فرمودند تا گرم شتافته راه آن
گمراه بگیرند و خود نیز بذات اقدس با جندی از مقربان سریر اعلی در
ایلغار شتابنده گشتند و آخر روز این پنجشنبه چهارم امرداد الهی موافق

شنبه بیست و ششم ذی حجه وقت شام بموضع لوانی نزول اجلال
فرمودند آن بخت برگشته پیشتر ازین گریخته بود شب بدولت و اقبال برفته
در آنجا توقف فرمودند و در اثنای راه اعتماد خان و دربار خان
که برای رهنمونی آن گمراه نامزد شده بودند رخصت یافتند
که آن گم شدهٔ بیابان نادانی را بنصایح هوش افزا سالک مسلک
شاهراه سعادت گردانند صبح از لوانی پیشتر نهضت واقع شد در اثنای
راه فرستادها برگشته آمدند از آنجا که روز ادبار اوست حرف موعظت را
بر خدیعت خیال کرده اقبال روی گردانیده است اتفاقا قایدهٔ
فتح و نصرت نام بردها را که بر سر منقلای نامزد شده بودند
بموضع باغ هدایت نمود و از آنجا معلوم که آن شوریده بخت
بنه و بار خود را پیشتر فرستاده و خود توقف نموده است قضا را
مردم هراول بواسطهٔ نشیب و فراز زمین از پیش یکسو افتادند
و معدودی مثل محمد قاسم خان نیشابوری و خان عالم و شاه قلی خان
محرم و سنجر خان و خواجه عبدالله و میرزاده علیخان و سید عبدالله
پیش رفته کار طلب نبرد شدند و غنیم را بشیبه تیر گرفتند و عبدالله
خان تیره رای غافل از جنود غیبی از بخت برگشتگی برگشته بجنگ آمد
و با همراهان خود گفت که موکب عالی درین وقتی از راه دور ایلغار
کرده و بکس کم رسیده است و ما مردم بسیاریم و پر زور همت بسته
متوجه پیکار شوید و باین اندیشهٔ ناصواب روی بجنگ آورد
و با این جماعه راه ستیزه کارزار از پیش گرفت و این مؤیدان
اقبال داد دلاوری و جانسپاری داده معرکه نبرد آراسته

بودند

بودند که منهیان چابک دست حقیقت حال بعرض اقدس رسانیدند و رایات
اقبال نیز در نهضت تعجیل نمود و درین روز خاکسار سلطان از نامعامله
فهمی و غرور دانش ناقص خود حرف باز ایستادن از ایلغار بموقف
عرض رسانید قهرمان پادشاهی در جوش آمده دست بشمشیر کردند
و از کمال غضب جانب او متوجه شدند و آن بی عقل از اسب پیاده
شده در دست و پای اسبان لشکر اقبال پنهان شد و حضرت نیز
از اسب فرود آمده باو رسیدند و شمشیر بر وا انداختند چون
آن تیغ کهانهٔ هندی بود تا بدم نرسید و مهر پادشاهی چون او را
بر خاک مذلت افتاده دید دیگر محافظت فرمود و دست ازو باز
داشت والحق این غضب و لطف سرشت پادشاهی بر جای
خود تا هر کس رتبهٔ خود دانسته در خور آن عرض نماید چه معزز خرد
دور اندیش است هر که نوکری را شایسته باشد خدمت حضور را
نسزد و هر که ملازمت حضور را در خور بود لایق بساط عزت نباشد
و هر که سزاوار بساط اقبال شود در خور نشست نتواند بود و هر که
بدولت مجالست امتیاز یابد رخصت سخن ندارد و آنگاه
بخدیو عالم و هر که رخصت حرف سرائی یافته باشد شایستهٔ نیست
که در مطالب پادشاهی مخالفت نماید مجملا جرات در نقیض مقاصد
ارجمند پادشاهان و خلاف رای این بزرگان عالی نهاد یکی
از دوربینان بساط عزت را بدریافت خویش این پایهٔ عالی
داده او را در ملازمان خود ممتاز فرموده باشند آن زمان اگر

رفتن ناستوده خود و ناپسندید
خردمندان است مگر وقتی که این

حقیقت حال را در لباس نیازمندی بموقف عرض رسانند
هر آینه حق خدمت بجا آورده باشد و بالجمله حضرت شاهنشاهی
رایات اقبال را که طراز فتح و نصرت بران معقود و مربوط بود
حرکت داده ظلال اقبال بر مبارزان اخلاص پیشه گستردند و خود
بدولت و سعادت بجولانگاه نصرت در آمده بجائی رسیدند
که تیر مخالف از بالای سر حضرت میگذشت و محافظت ایزدی از
سهام حوادث سپری میکرد بدست راست حضرت خانخانان
منعم خان و بدست دیگر اعتماد خان پای ثبات افشرده بودند
و درین هنگام که نایرهٔ پیکار اشتعال داشت بالهام غیبی حکم عالی
شد که نقارهٔ فتح بلندآوازه سازند و حضرت خانخانانرا مخاطب
ساخته فرمودند که دیگر جائی توقف نیست بر سر غنیم باید تاخت
و در مقام آن شدند که عنان رخش اقبال سبک بگذرانند خانخانان
بزبان عجز عرضه داشت که خوب بخاطر اقدس رسیده است
اما جای یکه تازی نیست این که مجموع ملازمان فدائی بجا شده
می تازیم درین اثنا حضرت خشم آلود در مقام تاختن شدند اعتماد
خان از فرط اخلاص جلوه حضرت گرفت و حضرت بر و اعراض
شده بیشتر توجه فرمودند درین وقت غنیم شکوه پادشاهی
و حملهٔ معرکه ربای شاهنشاهی که کوه تاب آن نیاورد برأی العین
دیده پای از جای و دل از دست داد فرا آلی و شکوه ایزدی
که همعنان این شهسواران میدان همت بود و آن بیدولتان

سپه کلیم

سپه کلیم را بر داشته زیر و زبر کرد و چندی از مردم معتبر عبدالله خان
بقتل رسیدند و بسیاری ازان تیره بختان بهزاران خواری
و نکونساری دستگیر قوی دستان معرکهٔ اقبال شدند
و فتحی که کارنامهٔ ازمان و ادوار است بمحض جنبش اقبال بظهور
پیوست و درین روز آنچه از ملازمان عتبهٔ اقبال و اعیان
عقیدت گزین هم پائی کرده همراه موکب منصور رسیده بودند
از سیصد کس زیاده نبود و مثل منعم خان خانخانان و میرزا عزیز
کوکلتاش و معتیم خان و سیف خان کوکلتاش و محمد قاسم خان
نیشابوری و میر معز الملک و میر علی اکبر و شاه فخرالدین و اشرف
خان و اعتماد خان و خان عالم و آصف خان و لشکر خان
و شاه قلیخان محرم و رستم خان و معصوم خان فرنخودی
و قلیج خان و رحمن قلیخان خوش بیگی و خرم خان و قتلق قدم
خان و خواجه عبدالله و حاجی محمد خان سیستانی و عادل پسر
شاه محمد قندهاری و مطلب خان و جفتی خان و راجه تودرمل
و رای تبرداس و خاکسار و وزیر جمیل و مراد بیک و با وجود
آنکه لشکر منصور در غایت کمی چنان راه در چنین وقت قطع
کرده بر سر مبارزت آمد و لشکر غنیم آنچه روبرو باستعداد
تمام آمده بودند و از هزار سوار زیاده بود بنیروی تایید ایزدی
فیروزمندی روی داد جائی که اقبال بکار خود آید کثرت عدد را
در چه اعتبار نماید و زمانی که کارفرمایان ابداع در امداد باشند از
خاکیان خاکسار را چه یارا که در برابر توانند در آمد القصه بعد

انهزام آن منکوب آلهی واستعلای لوای فتح حضرت شاهنشاهی خود
بدولت دران منزل قرار گرفته چندی از سرداران جانسپار را امر
کردکی قاسم خان نیشابوری بتعاقب آن مدبر گمراه فرستادند وچون
دران شب باران عظیم بارید جمعی که نامزد این خدمت شده بودند
نتوانستند که پیش از جا برخ کرده راه قطع نمایند در هنگام ظهور نور
جهانگاهی خود بدولت کوچ فرموده کسان بمردم پیش فرستادند که
هر نوع که باشد دست جلادت از آستین جرات کشیده بمحاربه پیش
آیند جانسپاران گام سرعت زده روی همت بشاه راه اطاعت
آوردند وصباح روز اشتاد بیست وششم ماه امرداد موافق
دوشنبه بیست وسیوم ذی حجه رایات همایون در مبادی پهر سیوم
نالی رسید حکیم عین الملک براجه ابی معرفتی داشت رفته اورا
بشرف ملازمت آورده واستمال شده بمبارزان حقیقت پیوند پیش
ملحق شده ودرین روز که زمان ظهور عیار کاردانی ومردانگی و حقیقت
هندی مردم بود تیموریکه شیردلی نمود خدیو جهان اورا اسپ خاصه
مرحمت فرموده بخبر آوردن پیش تعین کردند آن بیجوهر را همت یاوری
نکرد وبیماری دروغ را عذر نامسموع خویش گردانید پاسی از شب
مانده خدیو جهان سوار دولت شد وچون هوا گرمی پذیرفت
زمانی در زیر درختی نزول رحمت فرمودند وخوش خبر خان را تعین آن
بی فرنمودند که بزودی رفته از مردم پیش خبر آورد همانجا تشریف داشتند
که خوش خبر خان مژدهٔ نصرتمندی اولیای دولت آورده رسانید
وخلاصه سخن آنکه زمین داران آنجا حمیت از روی دولتخواهی

ضمیمه

ضمیمه لشکر فیروزمند شده دل در خدمت بستند ودلاوران افواج
قاهره سوخته می انداختند ونزدیک گریوه که جانباز ازان می نمود
برار دوی عبدالله خان می ریزند وآن سیه روی بی حمیت سراسیمه
شده زنان خود را در صحرا بر تافت وپسر خود را همراه گرفته
از میان بیرون رفت امرای عظام تمامی بنه وبار خصوصا حرمها
وفیلان او را گرد آورده دران منزل توقف نمودند ومیر معز
الملک باتفاق جمعی از امرا ازین فوج جدا شده تاخت کرده دیگر
در پی این بیدولتان را تعاقب نمود این مؤیدان اقبال حمیت
وجابک شتافته باو رسیدند وبسیاری از آن مردم او را جدا ساختند
ومیر معز الملک وچندی زخمی شده سرخ روی گشتند وآن بی سعادت
خایب وخاسر نیم جانی ازان مهلکهٔ مرد آزمای بیرون برد
وچون هنوز نفسی چند ازان تیره بخت باقی بود بروز سیاه
روزگار تباه خود را بر حد گجرات انداخت وچون حکم گیتی مطاع
نبود که آن عرصه جولانگاه جنود اقبال گردد لاجرم عسکر منصور
بفتح واقبال دران نصرتگاه توقف نمود وچون این بشارت
بمسامع علیه رسید بمعنانی اقبال وهمرکابی نصرت متوجه پیش
شده بآن سرزمین که مورد فتح بود رسیده شکرانهٔ الهی بجا آوردند
وامرای اخلاص اندیش به بساط زمین بوس حضور سربلندی یافتند
وغنایم فراوان از حرم وفیل واسپ ودیگر نقود واجناس ونفایس
اسباب واشیا که بدست اولیای دولت قاهره افتاده بود

بتمام و کمال از نظر اشرف گذشت ازانجمله فیل آب روپ و کج کهن
و سمن بود که هر کدام منشاء کمال توجه عالی شد و الحق هر یکی کار
نامهٔ آفرینش بود حضرت شاهنشاهی شکر مواهب ایزدی نموده
ازهمان منزل بدولت و اقبال کوس مراجعت بجانب مندو
بلند آوازه کردند و آن مسافت را سه منزل کرده بتاریخ روز
ماه اسفندیت و نهم امرداد الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم
نهصد و هشتاد و دو وقری منازل دلکشای قلعهٔ ماندو را بیامن نزول
عالی مورد وفود سعادت ساختند و ازانجا فتح نامهای ممالک
محروسه خصوصا بدار الخلافه آگره که خواجه جهان و مظفر خان
آنجا بانتظام کارگاه سلطنت اشتغال داشتند فرستادند و قریب
یکماه دران مقر سعادت و مستقر دولت بود و انتظام آن ممالک بر طبق
ملهم اقبال فرمودند و ملازمان درگاه معلی را بقدر تردد و خدمت
پایهٔ قدر افزوده کامیاب دولت ساختند ازانجمله مقیم خان که
درین یورش اقبال ترددهای پسندیده کرده بود بخطاب شجاعت
خانی خلعت افتخار پوشید و چون طنطنهٔ انتساب رایات نصرت
آیات در ولایت مالوه بلند شد و صدای کوس اقبال گوش
زمین و زمان را باز کرد تمامی سران و سروران آنحدود
جبین ضراعت بسجده گاه اطاعت آوردند و جمیع رایان و زمین
داران بزمین بوس والا تارک سعادت خود را افزودند
دادند و دران مقر جلال معروض بارگاه معلی شد که عبدالله خان

منهزم شده پیش چنگیز خان که دلاوران دلاور گجرات سر بزرگی
برداشته بود رفته است رای جهان آرای اقتضا فرمود که یکی
از کاردانان بارگاه مقدس را پیش چنگیز خان فرستاده شود تا آن
مدبر منکوب را بسته بدرگاه معلی فرستد یا ازان ملک نیز آواره
سازد لاجرم حکیم عین الملک را با منشور جهانمطاع فرستادند چنگیز
خان منشور عالی را تا قریب جانپانیر استقبال نموده اقسام
چاپلوسی بجا آورد و پیشکش لایق با عرضداشت تذلل مصحوب
بعضی از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال داشت مضمون
آنکه من بندهٔ پادشاهم و از فرمان پذیری گزیر ندارم ازانجا
که حضرت خطاپوش عطاپاش اند اگر درین مرتبه گناه او را بخشند
نوازش فرمایند تا او را بدرگاه عالی فرستم از بنده نوازی دور
نیست و اگر این التماس پایهٔ قبول نیابد آن زمان ناگزیر آن بی
سعادت را ازین ولایت بدر خواهم کرد بعد از یک روز که رایات
اقبال ازین سفر سعادت اثر بفتح و فیروزی مراجعت فرموده
بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمود حکیم عین الملک پیشکش چنگیز خان
ادراک زمین بوس والا نمود و ازجمله سوانح آنکه خان قلی نام
یکی از معتمدان شجاع عبدالله خان که او را در سرکار مندیه گذاشته
بود معروض شد که هنوز آنجا در ورطهٔ امید و بیم مانده است اگر
نوید جان بخشی سربلندی یافته در سلک غلامان درگاه درآید
که موجب سعادت اوست لاجرم فرمان استمالت از کمین
افضال صادر شد و امان منشور دولت را حرز حیات تعویذ

نجات ساخته با جمعیت خود متوجه آستان بوس شد و سعادت پذیر
بندگی گشت و از جملهٔ وقایع آنکه مقرب خان که از امرای دکن بود
از راه ولایت برار کمر بندگی بر میان جان بسته و بعرق اخلاص شتافته
سعادت زمین بوس دریافت و بانظار عواطف شاهنشاهی اختصاص
گرفت و سرکار رمندیه بجاگیر او مقرر شد و از جمله سوانح آنکه میران
مبارک شاه والی ولایت خاندیس که از قدیم الایام بامتداد سنین
و ادوار آبا و اجداد او ایالت و ریاست آن ولایت داشتند
از کمال اطاعت و اخلاص عرضه داشتی مصحوب ایلچیان کاردان
فرستاده شرایف پیشکش را نثار موکب عالی ساخت و بوسیلهٔ
مقربان بساط قدس معروض پایهٔ سریر والا شد که غایت
مطلب و مقصد میران آنست که صبیهٔ رضیهٔ خود را در سلک پرستاران
حرم سرای قدس در آورده بسعادت این نسبت ظل عنایت
آنحضرت را ایمن حوادث ابدی سازد و از آنجا که کام بخشی
شیوهٔ حضرت شاهنشاهی است ملتمس میران را درجهٔ قبول داده
فرمان عنایت نشان اصدار فرمودند و اعتماد خان خواجه سرا را
که از معتمدان بارگاه قرب بود همراه ایلچیان میران باین خدمت
خاص نامزد فرموده با جلایل تشریف و شرایف انعام روانهٔ
آنحدود کردند اعتماد خان چون قریب بقلعهٔ اسیر که نشیمن میران
بود فرود آمد میران بتارک ادب شتافته بسعادت استقبال
منشور عالی بیرون آمد و اعتماد خان را باعزاز و اکرام بدرون قلعه
برد و آن عاطفت والا را از سرنوشت سعادت ازلی خود دانسته

صبـ

صبیهٔ عفیفهٔ خود را بآیین گزین و آرایش شایسته روانهٔ سرادق
عظمت ساخت و جمعی از اکابر و اعیان ولایت را همراه
کرد و آداب فرمان پذیری و لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانید
اعتماد خان در هنگامی که موکب والا از مندو نهضت فرموده
بیک منزلی نزول اقدس نموده بود بزمین بوس عتبهٔ علیه بر
بلندی یافت و آن صبیهٔ قدسیه را بسرادقات عصمت رسانید
و شرط اطاعت و عبودیت میران معروض داشت
و حسن نیت و صفای عقیدت او مستحسن بارگاه قبول افتاد
و از جمله سوانح آنکه از آنجا که عنصر اقدس حضرت شاهنشاهی مفطور
بر جرم بخشی و غریب نوازیست حسن خان خزانچی و پاینده محمد
بیخ بیه و خدابردی یتیم را با منشور عاطفت بحدود دولتپور
فرستادند که باز بهادر حاکم مالوه را که در آن نواحی سرگردان
بادیهٔ حیرت و غربت است مستمال ساخته بدرگاه معلی آورند چون
فرستادها نوید بخش نوازش پادشاهی شدند باز بهادر این معنی را
از بیداری بخت دانسته عزیمت ملازمت نمود و کمر سعادت جبهت گرد
که متوجه آستان بوس گردد درین اثنا خواجه سرائی بی عقل از دار
الخلافه آگره آمده بعضی سخنان دور از کار که شعار هرزه گویان بیهوده
گفته او را از شاه راه دولت باز داشت و چون سواد [illegible]
هنوز از طالع او بر نداشته بود بی اختیار شده بمعذرتی چند نامتمتع
از احراز سعادت زمین بوس محرومی اختیار کرد و میعاد حصول
این مقصد عالی را بوقت دیگر باز بست و داوران اقبال را با [illegible]

داشتي مشتمل بر شرح خجلت وتقصير روانه درگاه معلي ساخت واين
فرستادها در دار الخلافه آگره بشرف آستان بوس استسعاد يافتند القصه
قريب يكماه قلعه ماند و در ظلال رايات عالي مهبط انوار حادثه واقع
گشت و چون ضمير انتظام بخش شاهنشاهي از عمده ضوابط و روابط
اين ممالك مطمئن شد و بميامن اقبال ابد پيوند مهمات اين صوبه
انتظام جديد پذيرفت در ساعت مسعود كه سعادت معاود را
موافق باشد اعني اواسط شهريور ماه الهي اواخر محرم بدولت
و اقبال بجانب دار الخلافه آگره عنان توجه يافتند چون ساحت
قصبه نعلچه مخيم موكب عالي شد قرا بهادر خان را با ديگر امراي عظام
و ملازمان اخلاص پرور بحكومت مندو مقرر ساختند و فرمان
اقبال مطاع شرف صدور يافت كه از ملازمان بارگاه والا هركس
درين ايلغار از همراهي موكب اقدس محروم و متقاعد بوده غبار
تقصير بر چهره خدمت پسنديده است مجازات و مكافات او
همانست كه در مندو همراه قرا بهادر خان بوده بخدمت آنجا و
قيام نمايد و چندگاه از بساط حضور محروم ماند و روز ديگر بتوتيب انتظام
اين مهم دران منزل توقف اتفاق افتاد و روز سيوم در عين بارندگي
بدولت و اقبال كوس مراجعت بسمت دار الخلافه بلند آوازه
ساختند و همان سيلابها همره موكب عالي شده دراثناي راه بندگان
حضرت شاهنشاهي اكثري بر فيلان مست سوار مي شدند و اين كوه
پيكران چيره دست را مغلوب نيروي عظمت صوري و معنوي
ميداشتند روزي بر فيل كهاندي راي كه در مستي و زبردستي

وخودسري و بدخويي سهيم و عديل نداشت سواره شده عزيمت را
منزل پيش فرمودند آن فيل آسمان شكوه را كه فيلبانان قوي دست
در هنگام سركشي و گردن فرازي او پاي ثبات برجا نمي ماند از روي
اختراع عالي يكجاك بر سر زده توك آنرا در سر فرو دوختند و دسته آن
بر پشت فيل استحكام دادند و جكباك ديگر بر دست تائيد يافته خود
داشته در وقت سركشي بر سر او مي زدند و باين دو تعبيه قدرت
او را از جملهاي بدمستي بازداشته رو براه مي آوردند و باين فر
و شكوه قطع مسافت نموده بمنزل نزول اقبال فرمودند و حاضران
صفوف عزت كه ناظران بدايع قدرت بودند در مقام حيرت
آمده و اين معني را محض تائيد الهي كه آن فيل نامور فرمان پذير تقدير
او ست دانسته زبان اخلاص بدعاي دوام دولت ابد قرين گشودند
بعد از قطع چندين مراحل طوفان خيز و طي جبال سيلاب ريز عرصه
اجين مخيم عساكر فتح شد و از انجا چهار منزل كرده ببهار نكپور نزول
اجلال فرمودند يك هفته دران بساط نشاط بخش كامياب عيش
و عشرت بوده از انجا ساحت قصبه كيرار را مورد موكب
گيتي نورد ساختند و در دو منزلي آن كوهستاني غريب و بيشه
انبوه پيش آمد و در روز آن هژبر جهان شكار را دران بيشه ماده
فيلي چند در كمند مقصود در آمد و از انجا كوچ بكوچ تا حدود قصبه
سيري نهضت موكب عالي فرمودند و دران منزل شوق فزا
قراولان عرصه شكار را خبر رسانيدند كه درين نزديكي بيشه ايست
عظيم و دران گله فيل ميگردد و حضرت شاهنشاهي بشوق شكار

در هنگامی که خسرو خاوران بحیطهٔ ابیض صبح در بجید متوجه این صید شدند
تا هم اسباب سلطنت افزون شود و هم انبساط طبیعت حاصل گردد
و چون نزدیک بآن بیشه رسیدند تا هفتاد فیل بنظر اقدس در آمدند تمامی
از انجمله یک فیل کلان خوش بختی بدید آمد شیران عرصهٔ شجاعت
آن بیشه احاطه کردند و بدستور مقرر و آئین معهود در راندن آن گله
بجانب اردوی ظفر قرین اشارت عالی رفت پارهٔ راه آمدند
و ماده فیل از میان گله بر آمده روی بسواران کرد و بشاه فخر الدین
رسیده او را از اسب انداخت و متوجه اسب شد و میرزا افتاده
گذاشت درین اثنا بهادران تیز دست در رسیدند میر از غایت
اضطراب سر رشتهٔ عقل از دست داده انگشت بر دهان نهاده
اشارت بخاموشی نمود و مدتی این ادای میر موجب انبساط
طبایع بود و آن روز گلهٔ فیل از میان بدر رفت حکم توجه مقدس
بگرفتن فیل مذکور شد تا آنکه او را بکمند در آوردند و همان زمان بعظمت
خداداد آن فیل را اعتبار نموده بران فیل سرکش تازه شکار سوار شدند
محرر این کارنامهٔ قدرت ایزدی ابو الفضل از زبان گوهر نثار آن
حضرت شنیده که میفرمودند آن فیل صحرائی نبود از حکام آن ممالک
سر کشیده بر آمده بود حضرت شاهنشاهی نام آن اکبری شنکه نهادند
روز دیگر هم آنجا اقامت فرموده در دنبال گلهٔ فیل تکاپو فرمودند
ناگاه پنج ماده فیل نمودار شده متوجه صید و قید آن شدند و بتوجه
عالی سه ماده فیل را از ان میان بروش معهود بسته مسرت افزای
خاطر مقدس شدند چون ساحت قصبهٔ سیری مستقر اردوی معلا

شد حکم نافذ شرف صدور یافت که قراولان گرم رو لوازم
تکاپوی دیده وری آورده در پیدا کردن آن گلهٔ فیل که باین حدود
پی آن گرفته اند کمال اهتمام نمایند آخر روز بود که یکی از دهقانی
نژادان آن صحرا که بزبان آنجا بهیل گویند نزدیک دولتخانهٔ
مقدس آمده از ان گلهٔ فیل نشان داد و این کس راجه جگمن را هم
دیده بود و بجهت آن که اردوی جهان پیما رگذر بر ولایت او افتد
آن گله را از انجا رانده بودند و نیز مقرر ساخته که اگر بجهت تقدیر
گذر موکب عالی دران نزدیکی واقع شود ناگزیر رفته خبر کنند
که جگمن از روی دولتخواهی قراولان را بتقریب شکار گذاشته است
چون این خبر بهجت بخش رسید حضرت شاهنشاهی در ساعت سوار
دولت شده روی بقطع مسافت محدود آوردند تا آنکه آن
کوه پیکران بنظر اقدس در آمدند قریب بهفتاد فیل در رفتار
بودند و دران میان فیل مست در غایت شوخی و رعنائی خرامان
می رفت بهادران سحاب هجوم برق کردار از اطراف در آمده
راندن گرفتند و آن فیل از غایت مستی و غرور نگاه نمیکرد و ماده
فیلان از گله جدا جدا شده قصد دلاوران اقبال مندی کردند
درین اثنا ماده فیلی دویده محمد طالب برادر کلان شیخ بدخشی را
از اسب انداخت و زبردستانه زیر کرده بر و نشسته مالش داد
نظارگیان را یقین شد که استخوانش خرد شده باشد درین اثنا که
سواران رسیده آمدند ماده فیل او را بخرطوم و دهن گرفته دوید
چون سواران نزدیک تر شدند او را انداخته تیز شد انداختن

بود و برخاستن و دویدن او همان این معنی باعث تعجب همکنان شد
اما چون نظر برفنون قدرت الهی انداخته شود تعجب را کنجایش نمی ماند
و بالجمله همت علیا در کرفتن فیل مذکور مصروف بود حکم مقدس بنفاذ
پیوست که فیل مست جنکی از فیلان خاصهٔ شریفه آورده بان جنک
اندازند و او را درین سرکشی فرود آورند بهیرون نام فیلی که قرین
آن فیل بود آورده جنک انداختند حملهای عظیم و صدمهای قوی
درمیان آمد بهیرون چون تردد بسیار کرده بود روی خود کردانید
و بعد تدبیر آن فیل صحرائی را از و باز داشتند درین اثنا بخاطر الهام
پذیر طرزی عجیب و طریقی انیق رسید که باسهل وجوه شکار فیل توان
کرد و آن چنین بود هرگاه کلهٔ فیل نمایان شود سواران تیز دست دسته
از دور کرد کنند چنانچه فیلان از بران مردم نظر نیفتد و آواز طبل می
باشند که جمعی در عقب اند و دو فیل انس کرفته را فیلبانان ایشان
بطوری که نمایان نشوند سوار شده بحکمه که میخواسته باشند برده آن
فیلان را در قید آورند آهسته آهسته میرانده باشند تا از تقلیدی که در
طبیعت جانداران سرشته اند همراه آن کلهٔ فیل آن دو فیل را
دیده راهی می شود و بسی خود در آنجا در آمده پای بندی کردد چون
تدبیری شایسته که تا حالا بخاطر هیچ یکی از بزرکان نکذشته بود منظور
باطن اقدس شد باعث انشراح عظیم کشت و حکم اشرف سعادت
نفاذ یافت که افواج عظمت اقتدار از اطراف و جوانب درآیند
و آن فیل صحرائی را با آن کله درمیان کرفته راه اردوی معلی
سپارند امرا فرمان پذیر کشته دامن خدمت برزدند چون بقلعهٔ

سیری رسیدند کله را بدرون قلعه راندند چون تمامی کله بان
فیل بزرک بقلعه در آمد آن فیل سرکش باز بنیاد بدمستی کردن
کرفت آنحضرت بجهت تادیب او فیل کهاندی رای را
که عدیل او بوده آورده بان بدمست صحرائی روبرو ساختند
این دو کوه متحرک بصدمات جنک درهم آویختند و تا یکپاس
بعزم عربده و ستیزه سرکرم بوده و قریب بان رسید که کهاندی رای
غرور فیل وحشی را بشکند بموجب اشارت عالی بمشاعل صواعق
کردار کهاندی رای را از جنک باز داشتند و فیل صحرای بقصد
کوه شکن و دیوار سنکین حصار شکسته راه صحرا پیش کرفت
آنحضرت یوسف خان برادر بزرک عزیز کوکلتاش را
با جمعی فرستادند آن فیل را که مانده شده است مقید
کردانند و خود بنفس نفیس توجه عالی بربستن کلهٔ فیل بر کماشتند
و فیلبانان قوی دست از هر جانب فیل صحرائی در آمدند
و اشارت عالی بران تافت که فیل رن بهیرون را که از فیلان
مست زبردست بود در حلقهٔ فیلان خاصه اختصاص
داشت برده سر راه بران فیل بکیرند باز این دو دیکر جمع
یکجا شده آویختند و چون فیل صحرائی جنک عظیم کرده بود
نزدیک بان شد که مغلوب شود فیلبانان هجوم آورده
او را بپای درختی بزرک آوردند و از هر طرف طنابهای زنجیر
قوت را بتونهای دست و پای او حلقه ساخته بستند
و باهستکی رام کردند و رفته رفته در حلقهٔ فیلان خاصه

انتظام یافت و گنج معنی نام او شد و بعد از فراغ خاطر از شغل
شکار و استیفای انبساط لوازم آن کار نهضت رایات نصرت
ارتسام مستقر خلافت کرم ترفرمودند و ممر موکب بر سمت نزد
دکوالیار اتفاق افتاد و تمامی عظما و کبرای دار الخلافه
طنطنهٔ قرب موکب عالی را که نوای ارغنون عشرت ابدی
است شنیده مسرت کنان بلوازم استقبال شتافتند
و بقواعد اکرام و اجلال ادراک ملازمت نمودند و با نظار
عواطف شاهنشاهی کامیاب سعادت صوری و معنوی گشتند
روز میاد بیست و هشتم مهر ماه الهی موافق سه شنبه سیوم ربیع
الاول ظلال ورود بر دار الخلافه آگره گستردند و از مقدم اقدس
اشاعت انوار فضل و افضال بر عالمیان فرمودند و خلایق در ادا
بشکر این نعمت عظمی ابتهاج و استبشار شده فرحت روی نمود
از سوانح آنست که درین هنگام عشرت ارتسام که مقدم سعادت
توام حضرت شاهنشاهی بدار الخلافه اشاعت انوار عدالت
فرموده و آنحضرت بر وسادهٔ عیش و متکای حضور بدولت
و اقبال انتظام بخش عالم صورت و معنی و پایه افزای دین
و دولت بودند از مآثر الطاف داور جان بخش جهان آفرین
دو گوهر نایاب از یک منبع ظهور کرد و دو اختر جهانتاب
از یک مطلع طلوع نمود و دو چشم سرور جلا یافت و دو کوکب سواره
اقبال اعتلا گرفت و دو عقد ثمین درخشید و دو بازوی
قوت پدید گشت و دو باره مقصود ظهور نمود و دو ابروی

حس

حسن باشارت در آمد و دو گوش بشارت باز شد یعنی دو
شاهزاده قدسی پیکر روحانی منظر بطریق توامان سعادت
ولادت یافتند جهان جهان شکوفهٔ دولت شکفت و چمن
چمن گل عشرت خندان شد بساط انبساط از کران تا کران
کشید عالمیان را بصدای نشاط خواندند آواز کوس شادی
در نه گنبد گردان پیچید و نوای ارغنون کامرانی در شش
جهت عالم افتاد   چنان کلبانگ نوشانوش برخاست
که صبر از صبر و هوش از هوش برخاست   و آنحضرت شگفتن
این دو گلبن باغ عشرت را تفاول بر سعادت دو
جانی گرفت آداب شکر گذاری بر تقدیم رسانیدند یکی را
میرزا حسین و دیگر را میرزا حسن تسمیه فرمودند قاسم ارسلان
در تاریخ ولادت این دو گوهر شاهوار گفت   شد
شاه یگانه را دو فرزند خلف   آمد دو گهر ز درج مقصود بکف
دوران پی تاریخ ولادت بنوشت   بنمود دو ماه روی از برج
شرف   و این گوهر یکتای دریای قدس بعد یکماه از ولادت
باز بنعمت سرای عالم قدس و نزهت آباد مقام غیب
خرامیدند و نقد حیات خود را نثار پدر والا قدر کردند
و آنحضرت از رحلت این باکورهٔ قدسی سرشت قدری
قرین هموم و احزان گشته گلگشت بهارستان رضا
و تسلیم فرمودند چه دور بینان بارگاه کبریا را در قضای
مبرم ربانی و احکام محکم یزدانی بغیر از تسلیم و رضا چاره

دیگر متصور نیست و از سوانح طرح معموره نگرچین انداختن و چوگان
نشاط بدستیاری اقبال باختن است معمار کارخانهٔ بدایع
عظمی و مهندس نگارین سرای صنایع کبری وجود اقدس اعلی حضرت
شاهنشاهی را همت کامل و قدرت جامع چنان خواسته که در
هر آیینی مظهر کمال آسمانی گرداند و در هر مکانی خیال جمالی را مطرح
ایجاد آثار ممالک آرائی سازد بنابرین مقدمهٔ حقیقت
اساس خاطر جهان آرای آنحضرت بآراستن و پیراستن
موضع عالی نگرالی توجه فرموده آن کل زمین در لطافت آب و هوا
و طراوت زمین و صحرا نظر به بسیاری از سرزمینهای دلکش
امتیاز دارد و از آن مقام تا دار الخلافه آگره یک فرسنگ راه است
و درین ولا پیشتر چنان بود که هر گاه موکب عالی برسم سیر و شکار
از شهر بصحرا می آمد دل صفا منزل آنحضرت اکثری بآن ناحیه
دلکشا می کشید و دران سرزمین بیغمی بساط شکار گسترده می شد
و بقید وحش و طیر دران مرغزار فیض بخش خاطر اشرف می پرداخت
درین هنگام که رایات اقبال از سر ممالک هند مراجعت فرموده
بمستقر خلافت متمکن شد معمار همت عالی اساس اقتضای آن
فرمود که دران فضای دولت فزا عمارات دلکش و بساتین جان
پرور طرح اندازند بنابرآن در ساعت مسعود و طالع ثابت
که اساس عشرت و بنیان نشاط را زبید مهندسان سحر کار
و طراحان جادو خیال منازل دلپسند و عمارات خاطر نشین
که قوالب ارواح شوق توانند شد طرح انداختند و در اندکی

فرصت

فرصت بنایان چابکدست و معماران کارگذار بطوری که مرکوز
نگارخانهٔ ضمیر انور بود تمام کردند و همچنین جمیع اعیان مملکت
و ارکان خلافت و سایر ملازمان عتبهٔ علیه بمقدار حال و فراخور
رتبه منازل و بساتین ترتیب داده عشرت آرای گشتند و در ایام
معدوده معموره جلوه نمود که خال رخ شهرهای آفاق تواند شد
و حضرت شاهنشاهی آن معمورهٔ قدسی و باکورهٔ غیبی را نگرچین
نام نهادند یعنی شهر آرامش و آسودگی و بیشتری دران ایام
بچوگان بازی گوی عشرت از اقبال می ربودند و بسیر و شکار
داد خوش دلی و کامرانی میدادند و درین سال ایلچی فرمانروای
شاه طهماسپ با گلدستهٔ یکجهتی در رسید و منسوبات آن دیار
برسم ارمغانی آورد سلطان محمود بکری که همواره اظهار بندگی
کردی در آرزوی آن افتاد که منصب خان خانانی باشد
از درگاه معلی یابد چون امرای کلانتر ازو بودند که از مرتبه شناسایی
و دید حال پیش قدمان خود آرزوی این پایه را بخاطر رسانیدندی
کامروای این امنیت نگشت مبلغهای زر برسم پیشکش شاه غفران
پناه فرستاد که شاید بوسیلهٔ سفارش شریف ایشان این دولت
روزی گردد شاه ملتمس او را قبول فرموده اشارت گونه بدان
رقم پذیر کلک محبت ساخته بودند لیکن چون خدیو عالم بر سند
مرتبه دانی و معدلت آرائی بود روای استحقاق بود نه رواج
سفارش خصوصا که مثل منعم خان باین منصب والا اختصاص
داشت بنابرآن استدعای شاهی را معذرتی بجسته آمده را

بآئین بزرگان رخصت فرمودند **التجای میرزا حکیم بدرگاه گیتی پناه شاهنشاهی باستخلاص کابل از میرزا سلیمان و دیگر سوانح اقبال**

در مطاوی احوال فرخنده مآل پیشتر صورت گذارش که میرزا سلیمان
کار ابوالمعالی تیره خسران عاقبت را انجام رسانیده بدخشان را
در کابل گذاشته رفت و قدر حقوق نعمت این دودمان مقدس
ندانسته در لباس دوستی کار دشمنی را ترتیب میداد و همواره
در مقام آن بود که کابل را بتصرف خود آرد و میرزا حکیم را در یکی
از محال بدخشان داشته باشد کابلیان حقیقت شناس اگرچه بر
قدری پی باراده میرزا سلیمان می بردند اما چون امری دور
از کار بود یقین شان نمیشد تا آنکه میرزا سلیمان بهمان مردم
بیش اکتفا نکرده برخی دیگر را بتدریج فرستادن گرفت دفعه عبدالرحمن
بیگ پسر میر ترلک قدیمی را با جمعی فرستاد دفعه تنگری بردی قوس بیگی را
با جمعی روان ساخت کابلیان گمان خود را یقین دانسته در معالجه کار
اهتمام نمودند عمده ارباب اهتمام خواجه حسن نقشبندی و باقی قاقشال
و یوندک و علی محمد اسب و بندعلی میدانی با سایر میدانیان و خواجه
خضریان و یار محمد اخوند و فیروزه و خلیفه عبدالله بودند حقیقت
معامله را بمیرزا حکیم که بسن تمیز رسیده بودند رسانیدند میرزا
که از تنگی معاش و بدسلوکی بدخشان به تنگ بود این اندیشه را
مستحسن داشته در اخراج بدخشان اهتمام نمود ولایت غزنین که
میرزا سلیمان بتراتیم و ابن حسین کابلی داده بود از آنها تغییر داده
بقاسم بیگ پروانچی داد و بنگش و آنحدود را از مراد خواجه گرفته

تنخواه

تنخواه ملازمان خود نمود و جلال آباد و آنحدود را تا نیلاب که میرزا
سلیمان بقاضی خان و سفید خان و مبارز خان و بهاء الدین خان
داده بود گرفته بخالصه خود مقرر ساخت و بتدریج کمند تسلط بد
از ولایت کابل گسسته همه را از آن ولایت بیرون آورد و اهل
بدخشان منکوب و مخذول رو ساخته بخدمت میرزا سلیمان
رفتند و غازیخان در کوتل هندوکوه بمیرزا سلیمان متوجه تدارک
کار کابل بود ملاقات نموده شرح و بسیط آنچه گذشته بود
گفت میرزا سلیمان سرعت نموده متوجه کابل شد و چون خبر آمدن
میرزا سلیمان بمیرزا حکیم رسید قلعه کابل را بباقی قاقشال سپرد
و طایفه از مردم کارکرده تجربه یافته که محل اعتماد بودند همراه
او ساخت و خود با جمعی از هواخواهان بطرف جلال آباد و پشاور
روی عزیمت نهاد و میرزا سلیمان چون بکنار آب باران رسید
سه چهار روز در آن منزل مقام کرد که لشکر از تردد سفر آساید
و چون معلوم او شد که میرزا بجلال آباد رفته فکر گرفتن کابل
بوقت دیگر موقوف داشته از ده منار بقصد دستگیر کردن میرزا
بطرف جلال آباد حرکت نمود چون میرزا حکیم بدکه رسید خبر
غلط شهرت یافت که میرزا سلیمان از عقب می آید میرزا حکیم
برگشته بکوهاران شتافت و دختر میرزا سلیمان که در جلال آباد
بمقتضای نقصان عقل مانده بود پشیمان شد متوجه همراهی میرزا
حکیم شده در حدود دبساول آمده ملاقات کرد و عذر تقصیر خواست
و در همین منزل بیقین پیوست که میرزا سلیمان متوجه این حدود

وآن خبر غلط بود میرزا بسرعت تمام بغریب خانه رسید واز انجا
بعلی مسجد واز انجا به پشاور در نواحی قبیله جیب فرود آمد
ودرهمین روز ایلچی میرزا سلیمان پیش میرزا حکیم رسید که
شاید دام فریبی تواند سرانجام نمود میرزا سر سواری او را داده
وداع کرده وخواجه حسن را پیش میرزا سلیمان فرستاده خود
متوجه حدود نیلاب شد درین اثنا خاکی کلهبان که بجهت اوردن
حقیقت حال مانده بود آمده خبر رسانید که میرزا سلیمان چون بجلال
آباد رسید خرم بیگم را با جمعی در جلال آباد گذاشته خود متوجه
این حدود داشت میرزا حکیم باستعجال از آب سند عبور نموده
عرضه داشتی مشتمل بر اظهار انکسار وافتقار مصحوب حاجی غالب
بیک وطوقان اودجی بدرگاه گیتی پناه حضرت شاهنشاهی
فرستاده سرگذشت کابل ومستمندی خود را معروض داشته
استمداد توجه هر گونه استعانت نمود خود بر کنار سند ساکن توقف
کرد وچون دران ایام حکومت صوبه پنجاب برای رزین عهده
اخلاص میر محمد خان برادر کلان اتکه خان مفوض بود میرزا
خواجه بیگ محمود دیوان ومقصود جوهری را پیش او فرستاده
مدد طلبید میر محمد خان قاضی عماد را با تحف وهدایا فرستاده
دلدهی نمود وهم چنین امرای پنجاب را فراخور حالت
خود هدایا فرستادند میرزا سلیمان چون گذشتن میرزا
حکیم را از آب سند شنود مایوس گشته از پشاور برگشت
واز راه کهریه متوجه جلال آباد شد ودر اثنای راه با افغانان

سواری

شنواری جنگ روی نمود وجمعی از بدخشان [illegible]
شدند وبعضی از روی ابزاری وتاراج رفت وهارون شنواری
که کلانتر این قوم بود دیعدم خانه شتافت ودر جلال آباد قمبر وجمعی را
گذاشته متوجه کابل شد واز روی استیلای رفته محاصره کابل کرد
متحصنان قلعه کابل لوازم حقیقت ولوازم کار آگاهی بجا آورده
ودر استحکام قلعه اهتمام تمام نمودند ودر هنگامی که خبر چنین از فرو روش حضرت
شاهنشاهی قبله گاه هفت اقلیم بود ایلچیان میرزا حکیم رسیده بوسیله
وافغانان پایه سریر سلطنت بسعادت استان بوس سربلندی یافتند
عرضداشت میرزا بمسامع علیه رسید وبعد از اطلاع بر حقیقت حال گوشه
نظر عنایت خسروانه شامل حال میرزا حکیم شد وچون خاصه اسباب تفرقه
میرزا از نابودن اتالیغ خود منش خیر اندیش بود حضرت شاهنشاهی
از فرط دانش انتظام بخش که شهرستان مروت ومردمی است فکر اتالیغ
فرموده قطب الدین خان را که بعقل وتدبیر واعتبار وامتیاز تمام داشت
باین منصب والا اختصاص بخشیدند وحکم مقدس شرف نفاذ یافت
که خلاصه لشکر پنجاب بسرکردگی میر محمد خان بمیرزا حکیم رسیده او را بکابل رسانیده
بر مسند حکومت آن ممالک متمکن سازند وبعد از تمکن بقرار میرزا بعد از
قطب الدین خان در کابل توقف نماید وامرا بجاگیرهای خود باز گردند وبنابر
مطالعه بنام میر محمد خان کرام شد محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان وقطب الدین خان
ومهدی قاسم خان وحسن صوفی وسلطان وجان محمد بهسودی وکمال خان گکر
ومحمد قلیخان
وفاضل محمد خان وکلانتران آن دیار غرا اصدار یافت کوچ کرم شتافته
بکنار آب نیلاب بمیرزا ملحق شوند وهمراهی او بر سر میرزا سلیمان رفته

مزاحمت او را از کابل دفع نمایند و عاطفت شاهنشاهی سرانجام لشکر
بزرگ فرموده نقدی وافی از خزانهٔ عامره با دیگر اسباب شوکت و
اساس فراغت ترتیب نموده همراه ایلچیان روان ساخت چون نیر
اقبال بمرزا رسید کمر اطاعت بر میان اخلاص بسته با عساکر نصرت قرین
متوجه ملازمت مرزا شدند قطب الدین خان و کمال خان و فاضل خان
و محمد قلیخان و جمعی پیشتر آمده بمرزا پیوستند و بوصول تفقدات بادشاهی
و مراحم خسروانی احوال میرزا زیب و فر دیگر یافت و از گذر اتک نیلاب
گذشته متوجه کابل شدند و میر محمد خان و سایر امرا با سامان شایسته نزدیک
دولت آباد پرشاور بمرزا رسیدند و هر یک از امرا فراخور دولت خود
پیشکشهای مناسب بمرزا گذرانیدند و از انوار تفقدات بادشاهانه که
بر وجنات احوال مرزا تافته بود مهمات مرزائی رونق و طراوت که هرگز
مرزا را در خواب و خیال در نیامده بود پذیرفت و از روی قدرت و
استقلال بعزم درست روی امید بجانب کابل آوردند و تا جلال آباد
عنان مبادرت باز نکشیدند و چون مرزا سلیمان قلعهٔ جلال آباد را بفقیر
نامی از کسان خود سپرده بود و میر محمد خان اولاد ساقی ترنابی و عارف بیگ را
نصیحت فرستادند او از سید ولتی گردن از طوق اطاعت پیچید و چون آن
خران گرفته جاهل بر جان خود نبخشود بهادران لشکر منصور بتسخیر حصار متوجه شدند
یلان قلعه گیر بفتح آن قلعه کمر بستند و بقوت سرپنجهٔ مردی و زور بازو
مردانگی این عقدهٔ مشکل آسان نگشودند و از هر طرف داد مردانگی دادند و هم
بقدم همت و علم نهمت بر معابر قلعه کشائی طریقهٔ عروج پیش گرفته نردبانها
و منیع رفیع مرتب ساختند و بر دیوار آن قلعه نصب نموده شروع در بر آمدن

کردند اگرچه بدبختان بقدر قوت و توانائی در مقام مدافعه شده دقیقه از
دقایق قلعه داری نامرعی نگذاشتند و بضرب تیر و تفنگ و دیگر ادوات
بر کمر بستگان قلعه کشا حمله می آوردند و خاک و خاکستر عناد بر سر صاعدان
درجهٔ فتح می بیختند اما آن پردلان را غباری بر آئینهٔ دل نمی نشست و احیاناً
اگر عارج این مناهج را زخمی ساخته بپایان می انداختند آن چنان شوق قلعه کشائی
نداشتند که از ملاحظهٔ حال آن متوهم گشته ممتنع شوند بلکه جرات بر عزیمت
خود بیشتر از اول نموده و پای همت بر سر او نهاده بالا میدویدند و باقبال
شاهنشاهی آن قلعه در زمانی که ساعت نجومی مفتوح شد و فقیر مذکور با جمعی
جوان که همراه او بودند هدف سهام سیاست علف تیغ هلاک گشت و
دو نفر که از آن اجل رسیده ها بدر رهگذر مفر سر دادند تا واقعهٔ احوال فقیر و تمام
بلا رسیدگان بدولت را یک بیک چنانچه دیده اند بمرزا سلیمان خاطر نشان
کنند و سر فقیر را با رسعای لشکر قلعهٔ کابل فرستادند و بباقی قاقشال
و مردم کابل استمالت نامها روانه ساختند بوصول لشکر اقبال خوش وقت گردانیدند
و چون خبر عنایت و دستگیری حضرت شاهنشاهی نسبت بمرزا و مژدهٔ فتح
حصار جلال آباد بکابل رسید غلغلهٔ شادی بلند آوازه شد و سر فقیر را زیب
لشکر کابل ساختند و آوازهٔ فتح جلال آباد و صیت طنطنهٔ وصول سپاه ظفر
آئین مرزا سلیمان را اگرچه پای قرار و از جای رفت اما بتکذیب این خبر
دلهای بر هم زدهٔ مردم خود را تسلی میداد که این حرف و صوت کابلیان را
اصلی ندارد تا آنکه دو بدبخت گریختگان آن نیز آمده از حقیقت استیلای افواج قاهره خاطرنشان
نمودند میرزا سلیمان و حرم بیگم را از آن خبر سر رشتهٔ صبر از دست رفت

وسلک جمعیت انتظام گسیخت بر زن و بدحال کرد و رباب جنگ با لشکر ظفر قرین با مراجعت
بصوب بدخشان لگام نموده بعد از مدت و بدل قرار برقرار داد و در روز
دیگر میرزا سلیمان نقل و انگونی زده از گرد حصار کابل برخاست و بجانب
قلعه جلال آباد رو نهاده بخواجه ریواج آمد و شهرت داد که بکمک میرزا
میروم و چون شب در آمد بر ایلغار بجانب رو عزیمت بدخشان
آورده و در هنگام گذشتن از آب پروان سیلی عظیم آمده و بسیاری و بر نال
بدخشان را ببرد و میرزا ان نوعی بحالی که کس مباد خود را به بدخشان رسانید
عساکر نصرت اعتصام که در کمک رسیده بود که خبر گریختن میرزا سلیمان آمد میرزا حکیم باتفاق
امرای اقبال قرین بکابل در آمد و اهالی خطه سعادت کامیاب دولت از ضیق
قلعه بندی و محاصره خلاص گشته غلغله شادی و طنطنه آزادی بشهر و الا رسانیدند
و عموم خلایق و جمهور رعایا آیین بیخی تازه کرده بدعای دوام انتصاب رایات
اقبال که ظلال دولتش بر دور و نزدیک سایه عدل گسترست ترانه سنج عشرت
گشتند و امرای عظام در منازل بساتین نزول نموده کامستان عیش شدند بعد
از چند روز قطب الدین محمد خان بسر غزنین که وطن مانوس او بود رفت و کلان
همراه خود برده و در ان خطه که مولد و منشاء او و تمام قبیله سعادت نژاد او بود
بخوشی و خرمی بسر آورده و تمام اقوام و احباب دور و نزدیک را تفقدات
کرده از منزل و باغ و دیگر بقاع خیر که از آثار سعادت و اسباب ذکر جمیل است
طرح انداخته بر گشت و بعد از انتظام مهمات کابل خان کلان از تبه رای و کلات
میرزا را بخود صلاح اندیشیده در کابل توقف نموده باقی امرای وداع کرده بهندوستان
معاودت نمودند و سکینه بانو بیگم همشیره خود میرزا حکیم بجهت ادای شکر شاهنشاهی
و استسعاد ملازمت اقدس متوجه هندوستان شد و بدرقه قطب الدین محمد خان

باستیلام

باستیلام
عتبه علیه سعادت پذیر شد و چون سعادت ذاتی در طینت میرزا حکیم نهاده بودند
نه او را عقل مصلحت بینی افزوده و نه ملازمان اخلاص مند حادث منش بهم
رسیدند در بنولا که بمیامن توجهات نظام بخش شاهنشاهی مهم کابل انتظام یافت
و خان کلان بسر برای مهام آنجا باشتغال داشت مفتنان کابل بمقتضای خوی خود
در مقام فتنه اندوزی شده حکیم میرزا با وجود حداثت سن از عقل معامله رس بهره
وافر داشت همواره گوش بر سخنان واهی میکرد و میر محمد خان که بحدت مزاج
و درستی اخلاص موصوف بود بر راه مدار انمیرفت و باندک چیزی طبیعتش متغیر
می شود و کار رشیدت میرساند بنابر آن او را با میرزا و کابلیان سازکاری نمی گشت
میرزا حکیم نیز اگرچه اظهار طبیعت کوته میکرد اما به بسیار از مهمات بزرگ
با استصواب خان کلان بسر انجام میداد و ازین قسم یکی آن بود که خواجه حسن
نقشبند در کابل بسر می برد و میرزا همشیره خود را که سابقه والده اش در عقد
ازدواج شاه ابوالمعالی آورده بی استصواب حضرت شاهنشاهی و بی گفت
و مصلحت خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد و خواجه چون بچنین نسبتی عالی
افتخار یافت مهمات در خانه میرزا از پیش خود بسر انجام نمودن گرفت و امری
که با او مناسب نبود میساخت و اکثر مردم در خانه میرزا استحسانی که ملایم طبع خان کلان
نبود میکردند و میر محمد خان که با وجود شورش طبع مردی مزاج دان و دقیقه سنج باریک
غور بود و در روزنامچه امروز قدرت روز آینده مطالعه میکرد از ناسازگاری
بخت برای آسایش خود خلاف حکم شاهنشاهی را مصلحت دیده دولت خدا
انجمان روز بروز پیش آمد و چون ندانست که عاقبت بناخوشی خواهد کشید نظر پیش بینی
انداخت و در شبی از شبهای ناگه کسی وقوف یابد از کابل کوچ کرده براه هندوستان
پیش گرفت و مرقعه فتنه سنجی متضمن حالات دارد و گیر خانه میرزا وقایع است و نسبت کابل

وبسط در سلک تحریر کشیده بدرگاه معلی ارسال داشت خان کلان که برای اسودگی خویش
خان ای را مهر رفت بالتیجی که از روی مزاج دانی روزگار بنفس شناسی عالم خواجه حسن و یار محمد
اخوند و غیر ذلک و جندی دیگران مصحوب او را بهندوستان میفرستاد تا هم کار میرزا
بفساد نرسید و هم خود بچنین حال معاودت نمیکرد ولیکن چون مشیت الهی برابری کامیر رفته بود
ازان عقلای دور اندیش را بنادانی منسوب میکردانید و آن مکنون عالم مشیت در جلوه گاه
ظهور می شتافت بدو الحق پیش جنیان ملک نتایی را دل امثال این امور جز تماشائی بودن
و بر فنون بجادلات الهی اکاه شدن چه کار باید کرد و از سوانح فرستادن قلیج خان است
بر تهاس باستمالت فتح خان محلس که در صوبه بهار از قلاع و الارتفاع هندوستان
قلعه ایست از بدایع صنایع آفریدگار رهتاس مصون از وهم اختلال بر زبر کوهی بغایت
بلند افتاده و عرض و طول آن از پنج کروه زیاده است و از زمین هموار تا سطح آن قلعه یک
کروه بیشتر ارتفاع باشد و از غرایب آنکه بالای قلعه آب آن بلندی هر جا که دو گز بکاوند
آب شیرین می برآید و از مبادی بنای این قلعه هیچ فردی از فرمان روایان بران
استیلا نیافته مگر شیر خان که به تزویر در لباس زنان جمعی را در آورده متصرف شد
چنانچه مجملی پیش ازین گذارش یافت و ازان باز بدست فتح خان تبتی که از سرداران
بزرگ شیر خان و سلیم خان بود افتاده و به پشت گرمی انجنان قلعه با سلیمان که حکومت
بنگاله یافته بود دم مساهمت و منازعت میزد و از دور بینی پیوسته بارسال
عرایض خود را از دولت خواهان این دولت می شمرد در ینولا که اثار ارباب شقاوت
از احوال علیقلیخان زمان بدور و نزدیک معلوم می شد آنحضرت قلیج خان را
پیش فتح خان که پیوسته و مقرر ساز دکه چون رایات اقبال بجهد و جونپور رسیده
احراز دولت ملازمت نموده نقد عقیدت خود در بعیار حضور اشرف رسانند
سرکاری خود درخاطرشان دوررفرد یک نماید قلیج خان بسرعت هر چه تمامتر برهتاس

بارسال عرایض نیاز از اظهار بندگی بیکوده فرستاده در تزکیه عبودی
احوال آگاهی یافته و از جاده اطاعت و خدمت کش بر کرده اند

رفت دلاورا

رفت و اورا بجاده مستقیم بندگی راسخ گردانید و حسن خان تبتی
برادر خورد اورا بملازمت آورد که برای الحین جلال مزاج خسروانی را
دریابد دران ایام که موکب مقدس از شکار فیل اذکر بیره و نرور که تاریخ
آن عنقریب گذارش یابد مراجعت نموده مستقر سلطنت نزول اجلال
فرموده بود بزمین بوس معلی سرافراز شدند و حسن خان مشمول عواطف
شهنشاهی گردید و در اوایل این سال عفت قباب حاجی بیگم که از ازواج
مطهره حضرت جهانبانی جنت آشیانی و دختر طغای والده حضرت ایشان
بودند و الامان میرزا از بطن مطهره مقدس ایشان برکنف ظهور آمده
بود موجب رخصت شریفه متوجه طواف حرمین شریفین شدند و آنحضرت
بانواع احترام لوازم این سفر را بروجه احسن ترتیب داده و داع فرموده
بر چند خاطر اقدس مفارقت ازان قدسی سرشت نمیخواست اما اراده
باطن گرامی ایشان را مقدم داشته تجویز اجابت فرمودند و جمعی کثیر بان
وسیله کامیاب این امنیت شدند نهضت موکب مقدس شاهنشاهی
بصوب نرور بعزیمت شکار فیل خدیو عالم که همواره با قسام شکار و انواع مستلذات و اقسام
مشاغل ظاهری می پردازند بینندگان خیال میکنند که مگر جز این کار اندیشه
دیگر پیرامون خاطر اقدس نمیگردد و آنحضرت پیوسته بظاهر با خلق و بباطن
باحق بوده منتظم سلسله ظاهر و باطن بمعنا ظاهر را چون ظاهر پرستان
صورت بین و باطن را چون حرف نشان معنی قبله راستی سیدارند
درینولا آفتاب آرای خویش را در شکار فیل اندیشیده در اسفندارمذ ماه الهی
موافق رجب رایات عالی را بجانب نرور در کره نهضت دادند و بجاذبه
شوق بجانب دیولپور شتابان گشتند چون در آب و هوا اعتدال بود فیل گوار

از دریای جیبل با مواکب عالی بسعادت و اقبال عبور نمودند و رایات منصوره از آن
گوالیار گذشت چون عرصه حوالی نرور جولانگاه مواکب نصرت شد قراولان
نوید عشرت آوردند که در بیشه نرور چند گله فیل می گردد امر عالی شرف صدور یافت
که اردوی معلی در همان ساحت دلکش مقام نماید و حضرت شاهنشاهی با بعضی
از ملتزمان رکاب عزت بآن بیشه درآمده دو روز دران بیشه سیر و
تکاپو نموده بگله فیل رسیدند و آنرا بآیین سابق از اطراف و جوانب احاطه نموده
و فیلان وحشی را در میان گرفته باردوی عالی آوردند و از بدایع شکار نشاط
قرین آنست که روزی در مقابله حدود نرور بشکار اشتغال داشتند که نظر
مقدس بر اژدهای که قریب بهفت گز اکبر شاهی بود افتاد که بعضی از چیتل را
که نزدیک بجاده آهو باشد فرو برده بود و ما بقی را در فرو بردن بود
ازین صورت بدیع نظاره کارگاه تقدیر فرموده آن موذی را از هم گذرانند
و در زمان آن شرارت مرتبت مکافات خود را بازیافت و دو روز دران عرصه
دلکش منتظم امور جهانبانی بوده لشکرخان میر بخشی را بولایت گدهه
آصفخان فرستادند تا از فیلان جنگلی و دیگر نفائس امتعه که به نیروی اقبال
بادشاهی در جنگ رانی بدست او افتاده بود آنچه لائق درگاه معلی باشد
بیارد و فرمان عالی شد که خواجه غیاث الدین علی قزوینی تا آمدن لشکرخان
خدمت او تقدیم رسانند و خود بسعادت سرگرم شکار شدند و بساط شکارگاه را
بورود نشاط آرای آیین بستند آغاز سال دهم از جلوس اقبال قرین
یعنی سال دی از دور اول درین شگفته زمان و خجسته زمین که هوای شرق
در منزل اقبال تجدید بود و نشاط بهاری در دماغ روزگار افتاد مقدم نوروز جهان
افروز بخجستگی فیض بخش عالم و عالمیان گشت چار چمن عالم ببالیدن درآمد

وگلها

وگلهای صدبرگ انبساط شکفتن گرفتن
گل براق شد که براز برگ برون آرد باز ٭ تا کند بال فشان همره بلبل پرواز ٭
غنچهای سحری نیم شگفت از سر شاخ ٭ بهر دل بردن مرغان چمن چنگل باز ٭
از تماشا گری سبزه و گل می یابند ٭ گره عشق بهر کام نشیب است فراز ٭
بند حوصله غنچه این باغ شوم ٭ صد زبان در لب و آنگه بخموشی دمساز
گوئیا مقدم شاهست که انداخته اند ٭ از پی زر گل و دیبای سمن پا انداز
بعد از گذشتن نه ساعت و بیست و یک دقیقه از شب یکشنبه بیستم شعبان
تحویل نیر اعظم و منور عالم به بیت الشرف روی نمود و آغاز سال دهم
از جلوس سعادت پیوند یعنی سال الف دوره اول بخرمی و شگفتگی شد و بهار
طبع اعتدال سرشت شاهنشاهی بهار دیگر افزود و آنحضرت در همان مرغزار
دلکش که نقشبندان بدائع نگار بهار آئین بسته بودند کامیاب سرور
و حضور صوری و معنوی بودند که روز دیگر قراولان بیشه نورد هامون
پیمای رسیده مژده عشرت رسانیدند که درفلان جانب بیشه ایست
پر انبوه پر از فیل حضرت شاهنشاهی ازین خبر مسرت پیرای خوشوقت
شده بهمان آیین و دستور شایسته صید آرزو فرموده فیلان را
شکار کرده بمعسکر والا فرستادند و خود بدولت و اقبال آنشب دران
بیشه کامستان شوق بودند و فردای آن روز باردوی معلی نهضت
فرمودند و در اثنای راه قراولان باز نوید سرور آوردند که در منتهی
گردی موکب عالی بیشه ایست که زیاده بر دویست و پنجاه فیل بخود کامی
می گردند بندگان حضرت انبساط تمام فرموده بهمان وقت بجانب آن
صیدگاه عنان تاب گشته آخر روز بجائیکه آن کوه پیکران رسیدند محجوب

اشارت عالی جمیع ملازمان رکاب دولت آن فیلان را گرد کرده بسمت بنیاد نموده
راندند و نمی از شب گذشته بود که درون حصار رسانیدند و بحکم اقدس
که بطریق تعمیم جویان یافت عامه موکب عالی حوضی بزرگ کر این سحاب نهاد
آن را سیراب تواند کرد کنده از آب زلال مالامال ساختند و آن کرم خوبان
دریا آشام را از چشمه سار فیض که پیشه تا قبل الافاضه و کیفیت شاداب
گردانیدند و این وحشی نهادان را بطناب زنجیر کمند مدارا صید فرموده
چندی را بطرف بزور و چندی را بجانب گوالیار و بسیاری را با اردوی
معلی روان ساختند و بتقریب انتظام این کار دو روز ظاهر حصار جای نزول
مخیم بارگاه اقبال بود و الحق از شنوع این سانحه نشاط افزا که در عرضه
دلگشای هندوستان نزدیک بآن نشان نمیدهند انواع شگفتگی و فنون تعجب.
بر ناظران این بزم مقدس روی داد جهت تدبیر والات و جر رای عالی
که خدیو عالم این مقدار وحشیان کوه پیکر آسمان سیر را در قید در آورد
و از انجا بجانب اردوی مقدس که در حوالی گرهره مقام داشت عنان
گشتند و قریب بیست روز آن سرزمین جولانگاه موکب عالی بود و چون
ایام امتزاج فصلین بود و هوا روی بحرارت داشت و بالخاصه آب
و هوای آن ولایت گرم سیر فیل خیر موافق امزجه و طبایع ادمیان نبود
اکثر اهل اردو را قدری تغیر مزاج و تکسر طبیعت بهم رسید انحضرت نظر
مرحمت بر عموم خلایق انداخته کوس مراجعت بلند آوازه ساختند
و بعضی از ملازمان عتبه اقبال را بشکار بقیه فیلان که ماندند و به دولت و اقبال
بشکار افکنان منزل بمنزل نهضت نموده بگوالیار اجلال فرموده و انجا بواسطه
نخی لطف هوا و کثرت قطره بعد حرارتی طاری مزاج اقدس شده در اندک

زمانی

زمانی انوار صحت و عافیت از مطلع عنصر قدسی تافت و اعتدال
باعتدال مبدل شد و نبض اقبال باستقامه گرایید و مزاج نشاط با انتظام
پیوست بعد از پنج شش روز از حصول شفا موکب عالی متوجه دار الخلافه اکره
شد و بباعث سعادت برای بآسمی که گزین انجم و افلاک بود ظل ورود و نور
نزول بران مصر اقبال انداخت و از سوانح اوایل این سال میمنت افزای
بنای قلعه رفعت اساس دار الخلافه اکره است که معمار اقبال بر قضا بر زمین سحاب
بند براد راک و صدول شناسان متفرس افلاک مخفی نماند که چون ایزد جهان
آرا وجود مقدس شاهنشاهی را بجهت تکمیل طبقات موجودات ابداع فرموده
آرایش زمین و زمان میفرماید پیوسته همت هر روزه دادن درآن اهتمام دارد که
فردی از افراد موجودات از مکامن قوت بمظاهر فعل آمده رنگ آمیز دولت
گردد دفعه برای حیات جانداران زمین را باصلاح زراعت و تخم ریزی
و آب دهی بکمال رسانده اسباب امنیت سرانجام میدهد و دفعه جهت حفظ اموال
و اقوات و حراست ناموس و نگاهبانی تمامی افراد انسانی قلاع مستحکم
ترتیب داده مواد دولت صوری و معنوی تحصیل میفرماید بنا بر آن در شهور
دار الخلافه اکره را که بمنزله مرکز هندوستانست بجهت مصالح ملکی و مالی باساس
قلعه عالی که درخور آن باشد و لایق حال این سلطنت تواند بود اشارت
فرمودند و ام مطلع بنیاد پیوست که قلعه پیشین که بر ساحل دریای جون بدر
سمت شرقی شهر واقع بود و بواسطه توالی نوایب زمان و تصادم حوادث
روزگار ارکان ان باختلال انجامیده بر دارند و در آن محل منیع حصن حصین
و حصار رصین از سنگ بر کشیده اساس نهند که چون دولت این دودمان
عالی استوار و چون اساس رفعت این اقبال مؤید پایدار باشد بنا بر آن کار در عرض

کثرت کار درین حصار را اختیار بود و مهندسان علوی قیاس و معماران دانش ارجمند
اساس طرح این بنای اعظم کشیده و کار حضرا ز هفت طبقه زمین گذرانیده
بنیاد نهادند عرض دیوار سی گز بادشاهی مقرر شد و ارتفاع آن شصت
گز رسید مشتمل بر چهار دروازه که بمیامن آن درهای دولت بر چهار رکن عالم
کشاده شد و هر روز سه هزار و چهار هزار کس از نمایان چابکدست و مزدور
قوی بازو دیگر عمله و فعله عمارت بر دوام کار میکردند و اساس تا کنگره
تراشیده سنگ تشییع که هر یکی در صفا آئینه گیتی نما و در رنگ گلگونه چهره
اقبال تواند بود چنان باهم وصل یافت که سر موی را در درز آن راه نبود
و این حصار عالی که مثال آن مهندس خیال ندیده در عرض هشت سال با کنگره و فصیل
و سنگ‌انداز باتمام مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر بر و بحر بفرخی و فیروزی
صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت و درین سال رای جهان آرای اقتضای
آن فرمود که منصب جلیل القدر صدارت شخصی که بدانش و بینش و راستی و درستی
و معامله‌دانی ممتاز و بعقیدت و اخلاص و رافت مخصوص باشند نامزد کرده تا
بوسیله او اصحاب فقر و فاقه و ارباب استحقاق و احتیاج باستلام عتبه علیه استسعاد
یافته درخور حالت و استعداد بوظایف و ادرارات شاهنشاهی کامیاب دولت
شوند و باین طریق خواطر این طبقه قناعت گزین که لشکر دعا اند بجمعیت گرایند
و بدل جمعی در اظهار عادات و عبادات خود ثابت قدم بوده جویای
حقیقت کار باشند و در تحصیل مطالب حقیقی فتوری در راه ایشان
نیفتد اگرچه این گروه در هر ملکی باشند و هیچ اقلیم ازین طایفه خالی نباشد
اما در بلاد هندوستان از همه جا بیشترند ناگزیر کسی که متصدی مهمات این
طبقه باشد اول باید که سیرچشم بود تا این منصب عالی را وسیله اخذ و جر

نسازد

نسازد و در مال فقیران دل نه بندد اگرچه بر حق هر کس طمع از داشتن خود در ذخیره
عام و خاص گردانیدنست وجه بی‌سعادتی که ازین راه معده حرص خود را
خواهد که سیر کند دوم باید که کاردان مردم‌شناس مراتب دانش باشد
تا بگفتار ستمگران و مشاغلی مردم و نافهمیدگی خود ترجیح مرجوح و منع
نشود و هر کدام درخور استعداد اعتبار یافته در مقام افزایش کار خود
گردد سیوم مرزا طبیعت نباشد تا اوقات شریف را ببطالت
و کسالت گذراند و مهمات فقرا در پرده توقف افتد بلکه جدآوری
باشد که روز از شب نشناخته انجاح مهام مسکینان و محتاجان را
گزیده‌ترین عبادت شناسد چون این اندیشه حق‌اساس پیرامون
خاطر مقدس گذشت و جویای انجمن شخصی که بصفات مذکوره آراسته
باشد یا آهنگ ارشتگی داشته در تکاپوی اهلیت بیقرار باشد
شدند مظفرخان که حل و عقد مهمات سلطنت باستصواب او میشد
از سخنان مداحان نادرست و حرف‌سرایان ظاهربین از جای رفته باین
کار بزرگ شیخ عبدالنبی را مقرر ساخته بموقف عرض مقدس رسانید و این
خدمت شریف را برای او التماس نمود و خدیو زمان از حسن نیت و نیکذاتی
که در حق مردم بغیر از گمان نیک بخاطر نمی‌آید بر دانش مظفرخان اعتماد
فرموده این خدمت را باو نامزد کردند و او دکان خود را به تلبیس و تزویر
آراست و خدیو زمان که بدار الامن حسن ظن اقامت داشته نشاط
آرای بوده‌اند توجه فرمودند و در اندک فرصتی بهجوم خوش‌آمدگویان
غرض‌آلود و استیلای نادان کوتاه‌بین طالب علمی او بملائی فروخته آمد
علم ظاهر او بعلم باطن تبدیل یافت او بتحریک و واسطه پسر شیخ عبدالقدوس

که اهل هند را باد گمان ولایت بود و چون ایزد جهان آرای ذات مقدس
شاهنشاهی را محک جوهر عالمیان ساخته است عیار این مرد تیر گرفته
آمد و پرده از کارش برداشته شد چنانچه در جای خود گذارش یابد

نهضت موکب مؤید شاهنشاهی برفع فتنه بغی خانزمان علیقلیخان و دیگر سوانح اقبال

دران یورش علارو نمود

بر دریا کشان خمخانه هوش پوشیده نیست که دنیا حکم باده دارد که
آنجمان را انچنان تر میکند اگر ادمی سعادتمند است فراهم آمدن امور
دنیوی در وی موجب افزایش سعادت و مورث آرایش ذات
او شده همواره اسباب دنیوی را پیرایه هزار نیکی میسازد و برای زاد
حال و ذخیره سفر آخرت اسباب ترتیب می دهد و اگر پیشانی بخت یکی سیاه
باشد و در فطرت بدگوهر و تیره درون هر آینه دنیاداری او سبب
هزار خسران و نکال گردد و آن بدنهاد مدبر پیوسته ذخایر دنیا را
سرمایه هزار وبال گرداند و ترفع صوری را باعث چندین آزار جهانیان
سازد و روز بروز دل تیره اش تیره تر شود و های ضلالتش افزوده
ترکه نه قدر نعمت شناسد و نه حق ولی نعمت داند در خور حالت
گاه در مکر و تزویر روزگار گذراند و گاه پرده از روی کار برداشته
بظاهر و باطن دم بغی و طغیان زند و مصداق این حال احوال خسران مال
علیقلیخان خانزمانست که از آغاز در آمد هندوستان و رنگ زدای
این سواد اعظم که بنور اقبال حضرت شاهنشاهی وقوع می یافت بمجرد
اعتبار یافتن صوری پیوسته مصدر حرکات شنیع گشتی و از تنگ ظرفی
آثار نه مستی بظهور آوردی چنانچه بندی از آن رقم زده کلک وقایع
نگار شد و همواره حضرت شاهنشاهی بفراخی حوصله گذرانیده از عفو

ذات

ذات رقم زلات ضلالت او را بآب عفو و صفح شستی و آن تیره بخت
حق ناشناس قدر این مرحمت را ندانسته اسباب شورش و آشوب
سرانجام دادی چون بمسامع اقبال رسید که اسکندرخان اوزبک سر نیز
مغز بغی و طغیان را می خارد و از آن اغماض فرموده در هنگامی که رایات
منصور بتقریب شکار فیل بسمت نرور نهضت والا فرموده اشرف خان را که مقرب
فرمان قضا امضا مشتمل بر استمالت و تفقد نزد اسکندرخان فرستادند
تا او را بشرایف الطاف شاهنشاهی امیدوار ساخته باستانبوس والا سر
بلند سازد و از اندیشه تباه باز داشته سالک شاهراه سعادت گرداند
اشرف خان چون بنواحی اوده که جاگیر اسکندرخان بود رسید اسکندرخان
باستقبال منشور مطاع مبادرت نموده اشرف خان را بمراسم اکرام
دریافت و بآداب تعظیم پیش آمده بمنزل خود برد و چون بر خوانی
مثال عالی وقوف یافت در مقام فرمان برداری آمده از روی ظاهر
در استعداد دریافت ملازمت شد و مدتی ممتد برین حیله گذرانید
و در باطن باتفاق بیشهای خیال دیگر می پخت عاقبت کار بانجا
چنان گفت که ابراهیم خان آق سقالو یعنی ریش سفید ما است و قرب جوار
دارد رفته او را می بینم و باتفاق او بدرخانه متوجه می شوم و بدین عزیمت
از اوده بسرپور که جاگیر ابراهیم خان بود رسیدند و از آنجا پیش
علیقلیخان شتافتند و مجموع این جماعه تیره باطن خیالات دور از
کار پیش گرفته و عزیمت مخالفت مصمم ساخته و باعلان عصیان
خفی و اظهار طغیان ضمیر مبادرت نموده از حجاب حیا و پرده شرم
بیرون آمدند و باخود در میان آوردند که درین ایام موکب معلی مسافت

بعید طی کرده بکار رفیل توجه دارد ما دو جوق می شویم سکندر خان و
ابراهیم خان از راه لکنو بقنوج شتافته در آنجا دود و دخل می انگیزند
و علیقلیخان و بهادر خان برادرش از جانب مانکپور بر سر مجنون
خان قاقشال که جاگیردار آنجاست رفته نایره شرارت اشتعال دهند
و باین تدبیر شاید کاری از پیش رود و چون فکر ناقص و رای علیل
این بخت برگشتگان را برین سودای فاسد آورد دائره فرخار ان
درمیان خود باین مجرمان پاس میداشتند و باین راه و روش ابراهیم خان
و سکندر خان بسمت لکهنو و علیقلیخان و بهادر خان بجانب کره
و مانکپور شتافتند و چون صیت عصیان حرام نمکان و اتفاق آن
شوره بختان با یکدیگر امرای آن سرحد مثل شاهم خان جلایر و شاه
بداغ خان و میرخان و محمد امین دیوانه و سلطان قلی خالدار و چلمه
تواچی و شاه طاهر بدخشی و برادرش شاه خلیل الله و کدا علی توکلچی
و خانقلی ساربان و یوسف طغای و دیگران شنیدند سامان جمعیت
نموده سر راه بر یاغیان گرفتند و میان ایشان و سکندر خان و
ابراهیم خان نواحی قصبه نیمکار آتش کارزار بالا گرفت و محمد امین دیوانه
بر قول سپاه پیرامه تاخته چندی را بر زمین ادبار انداخت و در عین
تاختن و باختن اسپش سکندری خورد و از پشت زین بر روی
زمین افتاد و مخذولان ازدحام نموده او را دستگیر ساختند و شاهم خان
و شاه بداغ خان اگرچه از معاینه حال محمد امین قدری دل بها داده
بودند اما چاره کار آن بود که فدایانه قدم جلادت پیش نهند و کوشش
در کشش نمایند بی اختیار پیش آمده بنبردی مردی آزمای نمودند چنانچه

دلاوران

دلاوران کارطلب از جا بشدند در غبک کاه افتادند و چون نمک حرامان
در عدد زیاده بودند امرای عظام بموجب صلاح وقت متوجه قلعه نیمکار
گشته بپای تحصن جستند و صورت ماجرا را معروض عتبه والا داشتند
و علی قلی خان و بهادر خان عنان عناد بصوب مانکپور تافته دست
فتنه درانداختند و بنهب و غارت دراز کردند و مجنون خان
قاقشال که مرد معرکه دیده تجربه کار بود چنانکه صف با مخذولان آراستن
حال ندیده بقلعه مانکپور متحصن شد و قاصدان نزد آصفخان کرستانی
او را طلب داشت آصفخان بعد از اطلاع برین قضیه گروهی از
سپاهیان خود را بحراست ولایت کره ماند و بسیاری را از
مردم کارکرده همراه گرفته در کره رسید و در آنجا از اموال و اسباب
که در جوراگره بغنیمت یافته بود بر سپاهیان بخش کرد و مجنون
خان را نیز بنقد گرامند مساعدت نمود و چون مجنون خان باعانت
آصفخان آصفخان قوی دل گشت بیشتر اوقات مردم جنگی را از
قلعه بیرون میفرستاد تا با فواج علی قلی خان نبرد مردانه میکردند
و درین اثنا مجنون خان و آصفخان نیز حقیقه احوال بوسیله
قاصدان چابک رفتار معروض بساط اقدس گردانیدند و در کاه
کوکب منصور از بنکار رفیل مراجعت فرموده در مستقر سریر خلافت انتظام
بخش بود عرائض دولتخواهان متواتر و متوالی رسید چون دفع فتنه
و فساد شور بختان موجب آسایش عموم برایا و باعث آرایش کافه
خلایق بود همراه عزیمت این فتنه کار انصراف و انطباع مقرون
داشتن بر ذمت والای فرمان روایان عالی شکوه بموجب مقرر بود

سلطان خرد که نایب دار القدرت الهی است امریست از جمیع فرائض
مفروضه و مثوبات این عبادت کبری از جمیع ثوابها گزیده تر چون
مضمون عرائض امرا متضمن سر طغیان عصیان این سیه بخت برگشته
روزگار شده بود بعرض مقدس رسید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی گیتی کلید
جهان کشا نیت چنان اقتضا فرمود که درخت خار دار اهل بغی و عصیان را
پیش از آنکه بهوا کشد و پای استحکام فرو برد بصدمه تندباد بطش و صرصر قهرش
از بیخ و بن باید برکند بنابرین حکم عالم مطیع باحضار و اجتماع عساکر
اقبال عز اصدار یافت و بمقتضای آنکه تاخیر در امثال این امور نمی‌گنجد
پیش از آنکه سامان مقدس شاهنشاهی انتظام یابد منعم خان خانخانان را
با بسیاری از بهادران برسم منقلای تعیین فرمودند و خود بدولت
و اقبال آنحضرت دران چند روز از اول صبح تا آخر بنفس مقدس سامان مهمات
سپاه تائید داده تهیه حشم نصرت پیوند می نمودند در اندک فرصت لشکری
آراسته شد که شبدیز تیزگام اندیشه در میدان تعداد آن جولان نتوانستی
کرد و چون خیل خیل لشکر در سایه سنجق گردون سای فراهم آمد توجه اقدس
چنان پرتو انداخت که فیلان سرمست جنگی و دیگر فیلان نامدار در
عرصه عرض در آمدند و بنظر دوربین از آنجمله ده هزار زنجیر فیل جهت همراهی
موکب عالی گزیدند و چون خاطر اقدس از مهمات ضروری فراغ یافت
حکومت دار الخلافة اکره به ترسون خان تفویض فرمود روز تیر سیزدهم
خورداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوال رایات دولت در رکاب
سعادت آورده از دریای جون عبور فرمودند و چون موسم گرمای
مفرط بود عساکر کیهان پوی شبها کوچ می کرد تا آنکه مرحله بمرحله طی نموده سواد

قنوج

قنوج مخیم اقبال شد و منعم خان خانخانان که بطریق منقلای پیشاپیش میرفت
دران منزل رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت و قیا خان
که از طالع نا خجسته در زمره عاصیان درآمده بود درین هنگام چون دولت
ازان سیه دولتان روی گردانید بوسیله شفاعت خانخانان بر بساط بوس
پایه سریر والا استسعاد یافت ازانجا که شیوه جان بخشی فطری آنحضرت
جرائد جرائم او بگرداب عفو انداخته ببرشهای تفقد آمیز نوازش
فرمودند و از بارگاه تفضل دل داده بپایه اعتبار سابق رسانیدند و از
بعد بساحل گنگ فرود آمده ده روز بتقریب گذشتن اردوی معلی
از آب مقام شد درین وقت منهیان دولت خبر آوردند که اسکندر نا خجسته
با آنکه طنطنه نهضت موکب والا در گوش او پیچیده هم چنان قدم سفاهت
افشرده در لکهنو برجای خود است از استماع این جرات و جسارت
قهرمان قهر شاهنشاهی و سطوع سطوت ظل اللهی چنین در خواست که
ایلغار فرموده سزای آن خون گرفته را خود بنفس نفیس در کنار
او نهند بنابرین اندیشه صواب خواجه جهان و مظفر خان و معین
خان و جمعی دیگر از امرا بر سر اردوی معلی گذاشته نیم شب بجولان
اشهب جهان نورد گیتی خرام ایلغار فرمودند و یک شبانروز بدولت
و اقبال در راه نوردی گذشت و روز آینده که سپیده صبح از افق شرقی
برآمد غبار موکب والا از عرصه لکهنو برخاسته توتیای دیده اقبال شد
و حکم والا شرف ارتفاع یافت که یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعت خان
و برخی از بهادران اخلاص گزین بمنزله هراول بوده پیشتر میرفته باشند
و اسکندر خان که از تهی مغزی و بیدلی در لکهنو پای ثبات افشرده بود

از خبر المغ رباد شاهی دست و باکم کرده از طلوع کوکبه موکب والا خاک ادبار
برفرق سعادت خود بیخته راه گریز پیش گرفت بندگان حضرت شاهنشاهی
بر سواد لکهنو ظلال اقبال انداخته سر بر آسایش کزیدند و چند سر از بهادران
کار طلب را بتعاقب نامزد فرمودند و این شجاعت نشانان از دنبال
شتافته هر که از آن مدبران برگشته بخت می پیوستند بشمشیر آبدار
خاک در کاسه سرش میکردند سکندر خان نیم جانی بسلامت برده زخم
و مانده خود را بعلیقلیخان و بهادرخان رسانیدند و بهادران را ماندگی
آسمان باعث بر ایستادن شد علیقلیخان و بهادرخان که با مجنون خان
و آصفخان مقابله داشتند ازین واقعه آگاه شده پای ثبات خود را
متزلزل یافتند از محاصره مانکپور برخاسته از کمال اضطراب و اضطرار
خود را بجونپور رسانیدند و بنه بار خود پیش انداخته از گذر زمنیه
از دریای گنگ عبور کردند و آن روی آب بر جنگهای قلب تباه
بردند و موکب همایون آن قدر در عرصه لکهنو قرار گرفت که اردوی
معلی رسید و جنبش موکب منصور مقارن آن اتفاق افتاد و رایات
نصرت طراز تا جونپور آهسته و پیوسته طی مراحل مینمود آصفخان و مجنون
خان و دیگر امرا که با علیقلیخان و دیگر مخذولان مقابله و مقاتله داشتند
چون سنگ راه از میان برخاست در شاه اراده تبارک اخلاص شتافته
در دولتسرای جونپور سجده درگاه سربلندی یافتند و پیشکشهای شایسته
بنظر اقدس در آوردند از آنجمله پیشکش آصف خان که مشتمل بر نفایس ولایات
بوده با فیلان مست و اسپان عراقی و ترکی قبول و استحسان شد و نغمه
توجه شاهنشاهی بر ساحت امید او تافت و از آن وقت که آصف خان

بهروزی

بهروزی
اقبال شاهنشاهی تسخیر ولایت کوهه کرده و بر خزائن و دفائن جور اگر بهمه
متصرف شده سپاهی گزین ترتیب داده بود که توجه اشرف را شایسته
بجهت عرض خدمت التماس نمود که آن سپاه زر نخواه بنظر اقدس درآرد
و از آنجا که اجابت ملتمسات ارباب ارادت شیوه مرضیه حضرت
است دعای او پایه قبول گرفت و انوار انصاف بر ساحت حال و عرصه
آمال او بخوبترین صورتی تافت روز دیگر که خسرو خاور بر سریر چهارم
نور فزای عرصه غبرا شد و سپاه ظلمت نیا شب راه گریز گرفت
آصفخان لشکر خود را قریب پنج هزار سوار در عرصه چون کف همت
صاحبدلان فراخ و چون پیشانی دولت ارباب کرم گشاده بنظر جهان
افروز جلوه داد و مورد الطاف شاهنشاهی شد و فردای آن روز
که سی و دوم تیر ماه الهی موافق روز جمعه چهاردهم ذی حجه بود لوای
موکب والا ظلال سعادت بر ساحت جونپور انداخت و منازل
رفعت اساس درون ارک بورود اقدس دولتخانهای سعادت
و اقبال شد و توجه عالی بر اصلاح آن ممالک که از دست برد ظالمان
مفسد بی اعتدال خراب آباد فتن شده بود پرتو انداخت و چون علیقلیخان
و دیگر اهل بغی و عصیان صدمات سطوات موکب والا اردوی [illegible]
از آب گنگ گذشته آصفخان را با بعضی از امرای نامدار و سپاه کار
طلب چون مجنون خان و شاه محمد خان قندهاری بتعاقب آن بخت
برگشتگان فرستادند و بجهت مزید احتیاط و حفظ سطوت سلطنت فوج
پادشاهی با تمام وزیر جلیل مقرر گشت که تائید بخش عساکر منصوره باشد
تا امرا او را کورنش و آداب تسلیم تقدیم رسانند بر کرم خدمت باشند علیقلیخان

وامرای ادبار یافته نزدیک حاجی پور بر روی آب جای قلب زفته مستحکم
شدند و با افغانان سیه بخت چون سلیمان کررانی که حکومت بنگاله باو رسیده
بود و فتح خان بتنی و حسن خان برادر او که ایالت رهتاس داشتند
و استظهار نمودند و این طبقه سیه روزگار در تعلیم استعداد شده برگروه
عناد و طغیان ایستادند رای دولت فزا مقتضی آن شد که یکی از
معتمدان بساط عزت را نزد سلیمان کررانی به بنگاله فرستاده او را
از معاضدت و مظاهرت علیقلی خان تخویف نمایند لاجرم حاجی محمد خان
سیستانی را باین خدمت روان کردند که بکاردانی و سخن پردازی
اتصاف داشت چون او بنواحی قلعه رهتاس رسید جمعی از خود برآمده
افغان که با این طاغیان دم یکجهتی میزدند او را از رفتن بنگاله مانع
پیش علیقلی خان روانه ساختند و چون حاجی محمد خان را با علیقلی
سوابق روابط بود بمقتضای رابطه قدیم و بطمع آنکه از موافقان
باشد یا شود بعزت و حرمت پیش آمد چون آثار نومیدی از نفوس
پیشانی او خواند از آنجا که بیدولتی دامن گیر او بود او را مقید کرداند
و حاجی محمد خان سررشته حقیقت و بندگی از دست نداده پیوسته
نصیحتهای سودمند بگوش هوش او زدی و انصاف آنکه توقف حاجی محمد
در میان باغیان بجهت تخویف و تحذیر از ارتکاب امور محظوره دولت
برجاده مستقیم اطاعت دخل عظیم داشت چنانچه عاقبت کار او را با والده
خود همراه ساخته بعتبه والا روان ساخت چنانچه بعد ازین نگاشته
خامه عرض گردد و از سوانح فرستادن حسن خان خزانچی است بولایت
ادیسه که در اقصی سمت شرقی جنوبی سواد اعظم هندوستان واقع شد

وازان

وازان هنگام که هندوستان فتح شده پرتو لوای هیچ یکی از سلاطین بر آن دیار
نیافته و همواره فرمان روایان ولایت اودیسه باعتبار اقتدار ممتاز بوده اند
خصوصا راجه که درین هنگام فرمان روای ادیسه بود و از آن مدت که فرقه
افغانان دست استیلا بر بنگاله دراز داشتند پیوسته تخلیص تمنای فتح ادیسه
در ریاض همت خود می نشاندند ولیکن درخت امید شان بارور نمی گشت
چه در حواشی آن عقبات خطرناک و کوههای بلند و پست و تنگنایهای
بحد و مدینهای سخت دشوار چند است که دست تصرف پادشاهان
بان مملکت رسیدن متعذر و خاک آن زمین لجای عساکر شدن متعسر است
بلکه هرگاه کسی از معارضان ولایت بنگاله پناه براجه ختنات می برد
والی بنگاله را بر وی دستی نمی بود ابراهیم سور که در وقائع سابق نام او مذکور گشت
براجه ختنات پناه آورد و آن راجه ناحیتی از ادیسه را بطریق مساعدت
داد هر چند سلیمان کررانی با آن تسلط جهد نمود دفع او نتوانست کرد
بلکه پیوسته ازو هراس مند می بود و درین هنگام که بلده جونپور مورد موکب
والا گردید ضمیر صواب نمای حضرت شاهنشاهی که فهرست حساب
فردا را از روزنامچه امروز استخراج مینماید چنان اقتضا فرمود که یکی از
طرز دانان پایه قرب را پیش راجه ادیسه فرستاده تا بجلائل الطاف
مستظهر گردانیده در سلک حلقه بگوشان درگاه والا انتظام دهد
حسن خزانچی که جوهر اخلاص از ناصیه احوال او هویدا بود باین خدمت
اختصاص یافت و مهاپاتر را که در فنون شعر هندی و موسیقی عدیل
خود نداشت باو رفیق ساختند و این هر دو باتفاق عازم ادیسه
گشتند راجه بمجرد شنیدن الطاف شاهنشاهی تبارک داب سعادت

باستقبال فرستاده او را دریافت و بمراسم تعظیم و تکریم وارد ان دولت را
بشهر برده بمنازل شایسته فرود آورد و بخدمات لایقه اقدام نمود
و کمر بندگی بر میان جان بسته معروض داشت که سلیمان اگر حلقهٔ
غلامی آن درگاه والا در گوش هوش نکند و پای از ادب عبودیت
نگاه ندارد و اساس ارتباط و اتحاد بعلی قلی خان در میان نهد
من با جمعیت خود ابراهیم را که خصم دعوی دار اوست پیش کرده
روی به بنگاله می آرم و کار پردازی بروزگار سلیمان میکنم که عبرت
جمیع شورپختان فتنه انگیز شود را آنچه بعد از سه ماه که با
خان و مهابا تراب خدمتکاری و مهمانداری بتقدیم رسانیده
بود فیلان نامور و دیگر پیشکشهای گرانمایه انتخاب کرده روانه
درگاه معلی ساخت و در آن هنگام که موکب والا از جونپور معاودت
نموده در معمورهٔ کره جین معدلت آرای بود حسن خان و مهابا
همراه ایلچی راجه مکند دیو که رای برمانند نام داشت بسعادت
زمین بوس سربلند شدند و از سوانح آنکه در هنگامی که رایات
اقبال در جونپور استقرار داشت گرگستن خواجه عبدالمجید آصف
سبحان الله شستان دنیا که خود صلاح من ندارند و سعی خود در
هلاک خود می کوشند و از تدبیر می نامند و یکی از اعاظم علیات
الفت که با وجود هستی مدهوشی و قدر نعمت ناشناسی گردد
خود چون بید می لرزند و باندک توهمی از جای رفته کار یکی
که هزار دشمن برای شان نتواند اندیشید بیک چشم زدن برای
خود بهم میرسانند چنانچه آصف خان را از شتاب زدگی سبکسری

واقعه پیش آمد که رفع خجالت از تدبیر مدبران روزگار متعذر
نماید و اگر مکارم شاهنشاهی بعنوان زلالت رخسار زنگ
آلود از غبار جرائم پاک سازد نشان انفعال باقی ماند غرض از
تمهید این مقدمه صواب نشان آنکه آصف خان که از درگاه والا
شاهنشاهی بمنصب ارجمند و پایهٔ عالی اختصاص یافته مجدد با
سلیقی لشکر ظفر پیکر معزز و متوفر شده بود از آنجا که خیانت
گزینان را خوف دامن گیر می باشد بحرف و حکایت فتنه اندوزان
تهی مغز از جای رفته و محافظت رتبه خود ننموده بتوهمی وای
گریخته بجانب کره رفت و مجمل این قضیه آنکه از آن هنگام
که آصف خان ولایت گده را مسخر ساخته بر خزاین جوراگده متصرف
شد و از کوتهی خرد و خست نفس و کفران نعمت از بادشاه مربی
نعمت که بدولت او از قلم بعلم رسیده بود پوشیده از ذخیره
ادبار خود ساخته بود و همیشه نحو دیمی را همی داد و هر چندان معامله با فهم
متصدیان اشتغال سلطنت رشوت فرستاد اما از آنجا که معدن
طمع این حریصان جز خاک بر نشاند سودمند نیامد همواره سخنان
تباه معاند بر مرد ایمانی گفتند در نیولا که لشکر شایسته بنظر اقدس
آورده منظور الطاف عاطفت شاهنشاهی گشت حسد بزرگان نبی
معنی در جگر اینده پیوسته در تسویلات و تزویرات اهتمام
می کردند و دوستان ناقص درنگ معامله نافهم و فتنه انگیز
سخن ساز دو رویه یکی هزار ساخته با صف خان سیدل تر ساند
تا در بیست سوم مهر ماه الهی موافق یکشنبه بیستم صفر نهصد و هفتاد

وسه کمان فاسد و رهنمونی مالیخولیا با برادرش وزیرخان و بعضی
از مردم موافق بقصد ولایت گدهه که بنا ملت قوی حصین و آباد
گذاشته فرار نمود و یکسر تا مقصد عنان باز نتافت صباح فوجهای
خواهانی که همراه او نامزد بودند از صورت حال مطلع شده معروض
والا ساختند و عرضه داشت این مردم در صحرای دلکشای جونپور
وقتی که حضرت شاهنشاهی بانشراح شکار کام ستان بودند بوسیله
ملازمان رکاب دولت بنزدوه عرض رسید حضرت باقتضا
رای ممالک آرای منعم خان خانخانان را بایتالیغی آن لشکر
نامزد ساختند و شجاعت خان را با جمعی از بهادران کار طلب
بتعاقب آصفخان تعین نمودند شجاعت خان بمانکپور رسید
متفحص حال آصفخان شد آنجا خبر یافت که بقصبه کره رسیده
درصدد آنست که خود را بکده رساند شجاعت خان کشتیها را گرد
آورده خواست که از آب بگذرد سپاه منصور بر کشتیها برآمد
و از جانب آصفخان از آمدن شجاعت خان خبردار شده
با لشکری که همراه شده برگشت که بر لب آب سرراه بر شجاعت
خان بگیرد کشتیها نزدیک بساحل رسیده بودند آصفخان راه ممانعت
پیش گرفت درمیان او و جمعی که در کشتی بودند هنگامه نبرد گرم شد
و آن روز تا شب شعله تیر و تفنگ بود و چون حجاب ظلمانی شب
پرده کش عالمیان شد آصف خان فرصت هزیمت را غنیمت شمرده
شبانه راه گریز پیش گرفت و بامدادیکه شجاعت خان
خبر گریختن آصف خان شنید بسرعت تمام در کشتی نشسته از آب

عبور

عبور نمود و جلوریز در پی او تاخت و بکروهی از عقب ماندهای
آصف خان رسیده دانست که رسیدن باو در کمال تعسر است
عنان مراجعت تافته متوجه زمین بوسی والا شد و در جونپور سعادت
باستلام عتبه قدسیه سربلندی یافت و از سوانح این ایام فتح خان
قلیچ خان بار دیگر بر تمانس ساتقا سمت تحریر یافته بود که بندگان
حضرت شاهنشاهی بجهت استمالت فتح خان قلیچ خان را فرستادند
که او را بر لوازم بندگی راسخ کردند و مقرر ساختند که چون رایات
عالی بحدود جونپور نزول اقبال فرماید متوجه ملازمت گردد و دولت
بخت بلند را همراه آورد و در هنولا که جونپور مقرر رایات اجلال
شد بجهت مهم مذکور باز قلیچ خان را فرستادند که او را شاهراه
سعادت رهنمونی نماید و باعث مجدد آنکه قبل از آنکه رایات
والا از دار الخلافه نهضت در آید سلیمان قوچی بقلعه رهتاس
فرستاده بود تا بمعاضدت و مساعدت علی قلی خان بعمل
بدست آورد لشکر سلیمان باستظهار علی قلی خان کار بر فتح خان
تنک ساخته بود که درین اثنا خبر توجه موکب والا بلشکر سلیمان
که بمحاصره مشغول بود رسید دست از محاصره باز داشته پا از دامن
قلعه گیری باز کشید و فتح خان که خبر دوری و تنزویکاری نداشت
چون حوالی قلعه را از مزاحمت لشکر سلیمان خالی یافت در گرد آوری
ذخیره و آذوق اهتمام نموده کامروا شد و مخفی کس پیش برادر خود
حسن خان که همراه قلیچ خان بملازمت آمده بود فرستاده پیغام داد
که من از ممر آذوق و ذخیره دل جمع ساخته ام اکنون تو بهر روشی

سرمدی شود خود را بقلعه برسان که وقلعت حسن خان را چون بظاهر رفتن دشوار
بود خود را الحیله اندوزی انداخته بعرض واقفان بساط اقدس رسانید
که یکی از خاصان درگاه معلی همراه سازند که انجا رفته باستمالت
بادشاهی برادر را با کلیدهای قلعه بآستان عالی آورم بنا بر آن قلیچ خان
با این خدمت اختصاص بخشیدند قلیچ خان حکم والا را بنده شده برهتاس
پیوست فتح خان اگرچه از روی ظاهر ملایمتها منافقانه بتقدیم آورد
اما مقتضای شقاوتی که در سر داشت بمواعید کاذبه وقت میگذرانید
قلیچ خان حرف ناصواب ازین شنیده احوال او خوانده مراجعت نمود
چون فتح آن قلعه و جمیع ولایات شرقی تعلق بوقت دیگر داشت دران
هنگام توجه بر تسخیر آن بر توقف انداخت و از سوانح یورش اکه چون منعم
مدید علی قلی خان حق ناشناس در برابر لشکر فیروزی اثر شکست و خاک
خذلان بر سر خود ریخت درینوقت که زمان پیمانه وی پر شد کسب آن
مدبر مخذول در بغی و عناد که سرمایه بدولتی است بیشتر اهتمام نمود سکندر خان
و جمعی را از خود جدا ساخته بولایت سروار فرستاد که از ان طرف این شورش
فتنه اندوز در میان ولایت در آمده تاخت و تاراج عناد انگیز
کردند چون این خبر بسمع اقدس رسید شاه بداغ خان و سعید خان قوقیاق
و حسین خان و باقی خان و مطلب خان و معصوم خان فرنخودی و حلیم خان
و محمد امین دیوانه و بیک نورین و سلیم خان و فتوی افغان را کردکی میر معز الملک
را تعین فرمودند تم برتو حکم معلی بدان تافت که لشکر منصور سر راه بر ارباب
عدوان گرفته نگذارد که گرد فتنه این تبه کاران بدامن الحد دود نشیند افواج
قاهر همت بدفع اعادی گماشته بر کنه خبر ابا دعنان مسارعت باز کشیدند

وحضرت

وحضرت شاهنشاهی سودای فاسد علی قلیخان را بحسن علاج فرموده بخاطر مطمئن متوجه التماس
شدند علی قلیخان که در فرستادن و جدا کردن آن مردم بخاطر آورده بود که فتوری بعساکر
نصرت ماثر راه خواهد یافت از ان داعیه واهیه نا امید گشت و بخیال ناصواب دیگر
دیگر برادر اولابی بی سر و قد نام عورتها را که در ملازمت خدمت میفرود و بکنانی بطرف
خدمت اقیار داشت پیش منعم خان فرستاده ند کار آشنای قدیم نمود و بعد از ان دیگر
مردم کاردان دوات ساخته دم مصالحت زد منعم خان خانخانان از ساده لوحی مکنک کینه
علما از استیصال معاندان دست کشیده و سخنان مزور او را باور داشته بدرگاه خلافت پناه
عرضه داشت فرستاده و بفرط الحاح التماس قبول این داعیه نمود و حضرت شاهنشاهی بمقتضای
کمال مروت و فتوت هرچند بعین الیقین بدردی و فتنه اندوزی علی قلی خان را
میدیدند ملتمس خان خانخانان را بموقف قبول داشته خواجه غیاث الدین علی قزوینی
فرستادند که مراتب خیرخواهی را خاطر نشان نماید و بر حقیقت اسرار است آگاهی یافته دقایق آنرا
معروض پایه سریر اعلی دارد چون منعم خان باین عاطفت کبری اختصاص یافت
بعلی قلیخان نوشت که مناسب انست که با یکدیگر قاصد و پیغام صحبت داشته در اساس
مبانی عقیدت و استحکام مدارج خدمت اهتمام نموده آید چون دران ایام شهرت
یافته بود که بعضی از بهادران اخلاص منش شاهنشاهی چون عادل و جمال خان بلوچ قرار داده اند
که کمین بوده کار آن مدبر را بانجام رسانند علی قلیخان در آمدن و دیدن منعم خان تعلل
عظیم داشت و میخواست که معامله مصالحت بمراسلت و مکاتبت بانجام رسد منعم خان قبول
همعنی نمیکرد تا آنکه مقرر شد که در میان دریا با دو سه کس فراهم آمده قرار صلح نمایند بنا بر آن
علی قلی خان این مژده را فوز عظیم دانسته اهل و عیال خود را در همان محکمه گذاشته با لشکر
و کشتی متوجه گذر جوسا شد بمقام نکرکران طرف آب گنگ بود رو بروی اردوی
خانخانان خیمه زد و حسن خان تتی و سلیمان منکلی و کالا پهار از امرای افغانان همراه او بودند

ف
وبارسال رسایل تجدید لوازم تحقیق از طرفین بظهور آمد و بمقتضای قرارداد در روز دیگر خان زمان طرف
علی قلی خان باسرکش خود یکی سنهر بار کمک که از طبقه کردان بمزید شجاعت اختصاص داشت
دیگر سلطان محمد میرآب و دیگ تورچی اوکا ابهوی حرم نام کرده بود سوار شده متوجه
اردوی خانخانان شد وازین طرف خانخانان نیز بکشتی سوار شده با سرکس میرزا غیاث
الدین علی و بازید بیک و میرخان غلام سلطان محمد و تیغ که پیش منعم خان اعتبار داشت
متوجه ملاقات علی قلی شد و از دو طرف دریا عساکر فوج فوج و قشون قشون آماده
معرکه آرای بود چون کشتیها درمیان جزیره آب نزدیک بهم رسید علی قلی خان کج
وگفت کیفیت لیغ سلام علیکم و جسته تنها خود را بکشتی منعم خان انداخت و بالکدیگر
مراسم معانقه بجای آورده نشستند زمانی صحبت بکریه سالوس گذشت و باره درزدکر
خدمت فروی گذارند و طی در عهود و پیمان زمانی صرف شد بعد از آن قرار یافت
که میرزا غیاث الدین علی بملازمت حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال را عرضه داشت
نماید که انحضرت خواجه جهان را که مدار مهمات سلطنه برای رزین او بود نیز فرستند
تا خاطر علیقلیان بالکلیه جمع شده پیمان و دلخواهی را از صمیم جان استحکام دهند و تا این
قرار داد از یکدیگر جدا شده هرکدام باردوی خود آمد و این واقعه در اوایل
دی ماه الهی بظهور پیوست میرزا غیاث الدین علی بشرف ملازمت رسیده گذشت
بموقف عرض ایستادهای بارگاه مقدس رسانید حضرت شاهنشاهی بموجب التماس
منعم خان خواجه جهان را فرستادند بعد از ملاقات علی قلی خان روز دیگر منعم خان
بجمعی مخصوص از آب گذشته بخانه علی قلی خان رفت شاهم خان جلایر و میر منشی
و حیدر محمد خان اخته بیکی و کوچکی علیخان و تیمور بکه و جمعی همراه بودند علی قلی خان
۱۱ بزرگانه دست و مراسم مهمانداری بجای آورده بعد از تقدیم لوازم ضیافت منعم خان بر
۷ خود آمد و بعد از آن خواجه جهان آمد منعم خان خواست که باتفاق خواجه جهان با

منزل
یافت

نفت
روز دیگر علیقلی والده خود و ابراهیم خان را با فیلهای نامی خود
مثل بال سپندر و اجیله که از فیلان مست زبردست مشهور
بودند با دیگر فیلان برسم پیشکش همراه میرزادی و نظام آقا
فرستاد و حاجی خان سیستانی را که معقید طور بود نیز فرستاد
خانخانان و خواجه جهان افواج قاهره را برکنار آب در مقابله
گذاشته والده علیقلیخان و ابراهیم خان را با پیشکش همراه گرفته
رو بدرگاه معلی نهادند و ببارگاه مقدس رسیده خانخانان
ابراهیم خان تیغ و کفن در گردن انداخته و سر و پا برهنه ساخته
در بساط حضور آورده و بوسیله شفاعت او بر جرائم گوناگون
این شوربختان قلم عفو کشیده آمده و بر زبان اقدس گذشت
که اگرچه ظاهر در آنست که این واژگون طالعان بعهد خود وفا
نمایند اما چون خاطر عزیز است تقصیرات ایشان بخشیده آمد
و جاگیرهای ایشان بدستور پیش مرحمت شد باید که تا زمانی که
رایات اجلال شاهنشاهی درین حدود بسر شکار مسرت پیرای
خاطر باشد علی قلی از آب گنگ باین طرف عبور نکنند و چون
دار الخلافه آگره مستقر رایات اقبال شود و کلای ایشان آمده اسناد
جاگیر خود را درست نمایند و بموجب آن مناشیر اقبال محال
جاگیر خود را متصرف شوند خانخانان از ظهور عنایات بادشاهانه
تارک مفاخرت باوج عزت رسانید و حکم معلی شد که تیغ
و کفن را از گردن ابراهیم خان فرود آوردند و مژده عفو
گناهان را بوالده علیقلیخان که در حریم حرم سرای شاهنشاهی

روی بر خاک تضرع و زاری نهاده منتظر نوید بخشایش بود درینجا
وچون معامله این نابرخورداران بیدولت بر تلبیس بود چنانچه
بر آگاه دلان معامله رس پوشیده نیست ایزد جهان آرا خواست
که حقیقت بد درونی این طایفه کافرنعمت بر ساده لوحان زمان خاطر
نشان شود بعد از چند روز که ایشان بسعادت زمین بوس غرا
امتیاز یافته بودند خبر جنگ میر معز الملک و امرای کبار با افغانان
درگاه معلی رسید وتفصیل این سرگذشت آنکه چون بهادرخان
وسکندرخان باغوا وصلاح بدعلیقلیخان گرد خلاف وعناد بر کار
سرداران انگیختند ودر مقام بغی وعصیان ایستاده دست بفتنه
وفساد کشادند ناگاه درین اثنای ناشایسته فوجی بزرگ
از مواکب عالی رسید واز استماع شکوه این فوج دست وپا گم کرده
خود را در این میدان نیافتند وبی اختیار شده در مکر وتزویر زده
از روی ظاهر بمیر معز الملک وامرا پیغام دادند که چه صورت دارد
که در مقابله عساکر منصوره آمده خیال محال جنگ داشته باشیم آیه
عاقلانست که واسطه شفاعت زلات وجرایم ما گردیده فیلان
نامی که باقبال بادشاهی بدست آمده وطبع اقدس بدان رغبت
دارد بدرگاه معلی میسازیم وچون بظهور رسید که از دریای
مکرمت زلات ما بزلال عفو پاک شده است ما هم بدرگاه جهان
پناه رفته سجدات عذرخواهی بتقدیم خواهیم رسانید میر معز الملک
وسایر امرا چون رنگ آمیزی وتزویر کرده عاقبت نامحمود نسنجیدند
داغ رد بر پیشانی خواهش ایشان نهاده جواب نوشتند که رقایم

اثام وجرایم

اثام وجرایم شما از آن قبیل نیست که جز بطوفان خونی شمشیر آبدا
راز جریده روزگار محو توان ساخت بهادرخان بار دیگر بمیر معز الملک
پیغام داده درخواست کرد که اگر تجویز نمایند یکدیگر را دیده سخنی
چند مناسب وقت بمشافهه گفته شود میر معز الملک قبول این اراده
نموده با معدودی از اردو برآمده رفت وبهادرخان از آنجا
نب با چندین پیش آمده میرزا دریافت ومقدمات از جانبین
درمیان آمد چون آثار حیله در پیشانی معاندان ظاهر بود صورت
صلح قرار نگرفت لیکن بحرف وحکایت روزگار میگذرانید
چون سرگذشت وحال بمسامع اجلال رسید حکم والا شرف
نفاذ پیوست ولشکرخان وراجه تودرمل با مردم خود بضمیمه عسا
کر عالیه باشند واگر در صلاح در قبول التماس آنجماعه باشد از فضل
ورحمت بیقیاس ناامید نسازند واین دو دولتخواه سپاه
نصرت قرین پیوسته بآن بی دولتان پیغام فرستادند
که آنچه از حرف عقیدت واخلاص بر زبان شما میرود اگر
از لوامع صدق صفای دارد بعزمی درست وخاطری مطمئن
متوجه آستانبوس گردند واگرنه وقت گذرانیدن ودست
در حیله زدن کار مردان نیست وچون دل شان با زبان
موافقت نداشت سعادت رهنمون ایشان نشد ودد
ودولت یاوری نکرد از مدبری خود در نواحی خیرآباد پای
ضلالت بجای جرات را در دلیری افشردند وعساکر دولت
را چون حقیقت الحاح علیقلیخان وعاطفت فرمودن شاهنشاه

معلوم نبود و لشکر پیش در مبارزت مسابقت نموده بود راجه و لشکر
خان قرار جنگ داده ترتیب صفوف و تسویه افواج همت گماشتند
قول بسرمو الملک و اعتماد خان خواجه سرا و میر علی اکبر و راجه تودرمل
و لشکر خان و دوله خان فوجدار و جمعی از بهادران نامور انتظام
گرفت و برانغار بکلانتری قیا خان و حسن اخته و نیز سلطان و راجه
مترسین و کرمسی و مهر علی ولد استاد یوسف و برخی از جانسپاران
دیگر ترتیب یافت و جوانغار رسانی خان و شاه بداغ خان و مطلب خان
و فتو و ناصر قلی اوزبک و جنیدی از دلیران نظام پذیرفت و بر
ادل به محمد امین دیوانه و معصوم خان فرنخودی و قلم قدم خان
و شاه فنایی و صدر جهت اوزبک و قلماک بهادر و طایفه از رزمکاران
رونق گرفت و التمش خان عالم و دهند و مغل و رای سل دربای و رای
سیل دربای و رای پتر داس و دادن خان فوجدار و طبقه دیگر
از میانها استحکام یافت از آنجانب باغیان سه فوج شده بودند
فوجی باهتمام بهادر خان و فوجی بسرداری اسکندر خان و فوجی بسر
براهی محمد یار برادر زاده سکندر در هراول مقرر ساخته آماده
جنگ شدند و در میان هراول هنگامه جنگ گرم شد قدری هراول
مخالف غلبه کوته جسته بود که مردم التمش داد دلاوری داده
هراول را برداشتند محمد یار که پیش بین لشکر ظلمانی او بود بشمشیر
برق لمعان بر خاک هلاک افتاد و بسیاری از مخالفان پایمال فنا
شدند و سکندر با فوجی گزیده از دنبال این فوج آماده عربده
بود که ادبار بروی دولت خود بیخته و پشت بر عساکر منصوره داده

روبهزیمت

روبهزیمت آورد و افواج قاهره کامیاب نصرت و اقبال از
دنبال این فوج آماده عربده بود که ادبار بروی دولت خود
بیخته و پشت بر عساکر منصوره داده روبهزیمت آورد و افواج
قاهره کامیاب نصرت و اقبال از دنبال هزیمتیان در آمده
و هر کس از آن تیره روزگاران بخت برگشته میرسید خونش بخاک
میریختند یا بر لب سیه آبی رسیدند سکندر از بیم جان خود را در سیه
آب زده از خاک سیاه سر بیرون کرد و بسیاری از سپاه کار آمدنی
او در آن ظلمت آباد فرو شدند و افواج قاهره که سکندر را ایز همت
دادند بقصد غارت و تاراج لشکر ادبار برافکنده شدند بهادر خان
که با جمعی در کمین بود درین زد و گیر بفوج جوانغار لشکر اقبال
رسید و جنگ در پیوست شاه بداغ خان از اسب جدا شد و
بقید مخالف در آمد و عبد المطلب پسرش توفیق نیکو خدمتی
نیافت و ناصر قلی و جمعی از کافران نعمتان با آنکه خود خاک تحقیق بر فرق
روزگار خود ریختند بعنهم پیوسته بهادر این فوج را برداشته متوجه
قول شد و قول بی جنگ سررشته صبر را از دست داده فرار
اختیار نمود محمد باقی خان ببهانه حفظ اسباب و ابقای اموال
خود را بکناره کشیده و بعضی از روی نفاق و حرام نمکی جنگ نکرده
پشت بمعرکه دادند و از سوی آنها لشکر فتح نکرده را شکست
افتاد راجه تودرمل و قیا خان و اعتماد خان و مردم التمش جمع
شده در میدان ایستادند چون لشکر بر هم خورده بود کاری
بسر انجام نشد غرور را این نتیجه است این معامله نافهمان نمی‌بینند

که خدیو زمان با علم یقینی چگونه مدارا میفرمایند هرکرا کردار خبیث باشد
آنچه بیند از خود بیند و روز دیگر سپاه پراکنده فراهم آمده بجانب
قنوج متوجه شد و سران آن لشکر عرضه داشتی محتوی بر حقایق
سرگذشت باستمان سعلی روانه ساختند آنحضرت که معدن مروت
و مردمی اند چون بر حقیقت حال مطلع شدند ازانجاکه جهدا از
جرایم ایشان گذشته بودند جریمهٔ عظیمه چنین را ناشده انگاشته
اعرار طلب داشتند و جمعی که آثار نفاق از حرکات ناسزای
ایشان ظهور یافته بود در حجاب خجالت مانده از سعادت
کورنش محروم گشتند و یکجهتان اخلاص منش با وجود ظهور
چنین حالتی بعنایات خاص مخصوص شدند و از سوانح که درین
هنگام که رایات جلال رجوع بنو انتظام بخش جهانیان بود
شیر محمد دیوانه در حدود سامانه سر بی مغز خود را بر باد داده در مقام تاخت
و تاراج شد زود سزای کردار خود را یافت این مدبر بی سعادت
از خدمتکاران خواجه معظم بود و بعد از آن به بیرام خان پیوست
و بیرامخان بواسطه حسن صورت این بیخرد که از زمره ادانی
بود بقرب خود امتیاز داد و در زمان اقبال او اعتبار
یافت و در ایام ادبار سالک مسلک بحقیقی دولتخواهی گشت چنانچه
مجملی ازان در جای خود گذارش یافته و چون ذات مقدس
شاهنشاهی مصدر انوار عدالتست هر چند آن بحقیقی دولتخواهی
آنحضرت بود اما چون این بیخرد دینه در ادمی نیکو سیرتی
صفات است پسند طبع حق پسند نیامد و منظور رعایت نگشت

چنین در قصبه سامانه شری برد و درین ایام که علیقلیخان و جمعی
کافر نعمتی نموده بغی ورزیدند و رایات اقبال متوجه اطفای
نایره افساد شد این خون گرفته سید دولت جمعی کافر نعمتی نموده
بغی ورزیدند و رایات اقبال متوجه اطفای نایره افساد
شد این خون گرفته سید دولت جمعی از اوباش فتنه اندوز را
فراهم آورده دست فتنه بگشاد ملا نورالدین محمد ترخان
که فوجدار آن حدود بود سید دوست محمد را برسم حمالی بخانه خود
نام شخصی را برسم حمالی بخانه خود آورده در اثنای صحبت
پیکان را سوهان میکرد در مجلس منتهاست که ناگهانی تیر را
در خانه کمان نهاده بر سینه آن بیگناه زد و کار او تمام
کرد و اسباب و اموال و آنچه در آن پرگنه بود بدست آورده
بجانب پرگنه مال نیز شتافت و شقداران پرگنه را که بجاگیر
شریفه منسوب بود نیز کشته از اموال آنچه در آن پرگنه بود
بدست آورده بجانب پرگنه مال نیز شتافت و شقداران
پرگنه را انجا و اوباشان حادثه دوست واقعه طلب گرد
او بیشتر شدند و در میان ولایت محروسه تاخت میکرد
تا آنکه ملا نورالدین جمعی را با خود متفق ساخته کمر همت بدفع او
بست و در موضع سهوری که در حدود سامانه است آن
دیوانه بی سامان بغارت مشغول بود رسیدن ملا نورالدین
شنوده و از آن اعتباری نگرفته با معدودی متوجه او شد
و بفوج ملا تاخت در اثنای تاختن اسپش به تند درخت رسید

وافتاد وجهی پیاده رفته او را دستگیر کردند و ملازمان دیوانه بیدولت
بقتل رسانیده حقیقت حال بعرض اقدس ایصال داشت و در جونپور
عرضه داشت او بموقف عرض مقدس رسید مشمول عنایات حضرت
والی شد و از سوانح عبرت بخش آنکه رایات همایون از جونپور
بسر قلعه چنار نهضت فرمود از آنجا که فطرت قدسی مآثر
حضرت شاهنشاهی بر عفو جرایم و صفح زلات کوتاه بینان
مجبول است بوسیله الحاح و شفاعت منعم خان خانخانان
قلم عفو و صفح بر اوراق جرایم و آثام علیقلیخان و بهادر ارباب
عصیان کشیده هوای سیر بنارس و تماشای قلعه چناده که از
قلعهای مشهور هند است از خاطر جهانگشای سر زده
و متوجه این عزیمت دولت افزا روز دی مهر یازدهم
بهمن ماه الهی موافق روز جمعه سیوم رجب اشرف خان را
بحراست جونپور گذاشته موکب والا نهضت فرموده بعد از
شهر بنارس که بر ساحل دریای گنگ جلوه نماست نزول اجلال فرمود
و افاضه انوار عدالت بر خواص و عوام آن ناحیه سعادت ورود
واقع شد و اردوی مظفر را حکم توقف در آنجا فرموده با خاصان
رکاب مقدس بتفرج چنار توجه فرمودند و درون و بیرون
قلعه را نظر اصلاح فرموده مسرت پیرای ظاهر و باطن گشتند درین
میان قراولان نشاط پیام نوید عشرت آورده از بیشهای فیل
که در نواحی قلعه بود خبر دادند حضرت شاهنشاهی عزیمت
شکار ایشان پیش نهاد همت اقبال مسند ساخته با بعضی از ملازمان رکاب

دولت مخصوصان

دولت مخصوصان موکب معلی دران بیشهای وانبوه تکاپوی
فرمودند و قریب دو کروه جست و جو کرده بگله فیل رسیدند و پرتو
اشارت عالی بران تافت که ملازمان بساط حضور از هر جانب
در آمده این کوه پیکران را گرد گرفتند بدستوری که دستور العمل صیدگاه
اقبال بوده فیل والا شکوه را در میان گرفته و گردنهای این
وحشی طبیعتان را بطناب مدارا بسته و با فیلان اهلی تمکین ساخته
بحصار چناده مراجعت نمودند و از آنجا بجانب بنارس کوکبه
عزیمت بلند کرده باردوی معلی که منتجع است از نهضت اقلیم ورود
و سعادت فرمودند از سوانح دولت افزا النغار فرمودن
حضرت شاهنشاهی است بر سر خان زمان از آنجا که وجود
مقدس حضرت شاهنشاهی است که بر سر طلسم دودم اکابعث
از مبداء فطرت لسان تقدیر و بیان مشیت آمده هر چه از حقایق
کونی و الهی است پیش از آنکه جلوه ظهور یابد انوار اشارت
و ظلال عبارت بران پرتوی اندازد چنانچه دران وقت
که منعم خان زبان تضرع گشوده شفاعت جرایم علیقلیخان
سکندر بر زبان تقدیر بیان گذشت که با وجود عفو تکرار ماتم اما
عجب که او بر آداب عبودیت ثابت قدم ماند و همچنان
در اندک فرصتی بظهور آمد چه دران هنگام که موجب استدعا
والتماس خانخانان علی قلیخان سکندر بر زبان تقدیر بیان گذشت
که با وجود عفو مغفر ماتم اما عجب که او بر آداب والتماس خانخانان
بعلی قلیخان و بهادر خان جاگیر مکرمت میشد قبول التماس او

مشروط باین بود که تا موکب اقدس درین حدود باشد خانزمان
از آب عبور نکند و چون رایات اقبال بمرکز اورنگ خلافت
رسید وکلا بدرگاه معلی آمده مناشیر دولت از دفاتر عالیه گذرانیدند و
بر جاگیرهای خود متصرف گردیدند درینوقت که رایات عالی بجانب
جاده طلال ارتفاع برجعت معاودت انداخت علیقلیخان همان روز
از آب گذشته بمحمدآباد رسید و کسان از انجا زمیپور و جونپور روانه کرد
و موکب معلی از شکار مراجعت فرموده بساحت بنارس نزول
اجلال فرموده بود بعرض مقدس رسید که آن بی سعادت برخلاف
شرط رفته عدول از جاده حکم اشرف نموده از آب گنگ گذشته است
قهرمان قهر جهانگیر از شاهنشاهی بجوش درآمد در قم سید و تی این نسبت بخان
کا اغماض نظر از آن شده بود بر پیشگاه باطن اقدس که آئینه گیتی نماست درو
جلوه گر شد در مقام سطوت منعم خان را مخاطب ساخته ماجرای سیه
بختی اهل این تیره روزگار را از زبان اقدس ورد ند خانخانان از کمال
انفعال سر در پیش نهاد و زبان گفتار بسته داشته جواب گفته یافت
و خواجه جهان و مظفر خان و راجه بهگونت داس و جمعی دیگر از
امرای حقیقت اساس را بار اردوی نصرت طراز گذاشتند که آهسته
آهسته منزل بمنزل بیایند و خود بنفس نفیس بعزیمت تادیب
و تنبیه علی قلیخان شب دوشنبه بیست و نهم بهمن ماه الهی موافق
شب شنبه یازدهم رجب پای توجه در رکاب دولت آورده
بطریق ایلغار راه نورد نصرت شدند و قرب گزینان بساط اقدس
و سایر فدایان موکب معلی گرد و پیش جتر والا بوده و بر یکدیگر سبقت

نموده گوی

نموده گوی سرعت از شمال و صبا ربودند جعفرخان تکلو و قاسم
علیخان بر سر غازیپور تعیین فرمودند این بهادران چون بدروازه
قلعه غازیپور رسیدند سید ولستان آنجا آگاه گشته از برخی که متصل
بدریای گنگ بود خود را در آب انداختند و بمحمدآباد رسیده علیقلیخان
را از این واقعه آگاه ساختند علیقلیخان دست و پا گم کرده ارتحال
پیراسیمگی گریخته چون بر لب آب سرو رسید کشتی چند بر کنار آب
برای چنین روز آماده میداشت با جمعی که با او بودند در آمده جان
سراسیمه را بساحل سلامت برد و موکب مقدس آنشب که روان
شده از دریای جونپور بر فیل سوار عبره فرموده اند و اخرهای
شب زمانی بر قیل توقف نمودند و سحر باز گرم رفتن شدند
قدری از روز گذشته بود که باردوی او پیوستند آن بدنهاد
خیمه و اسباب را گذاشته راه گریز پیش گرفته بود تا بهیوم
راه میپرسند فیل تخت او مست بود بدست در آمد و از آنجا مجنون
خان قاقشال و ملازمان خان و جمعی را پیشتر رخصت فرمودند
روز گاه شده بود که از این پیش فرستاده خبر رسید که علیقلیخان
در مقام گذشتن از آب سرو راست چون همراهان نبیا امده
بودند و روز اندک مانده سواری موقوف شد سحر بدولت
شنبه ای اقبال را ایتر راندند درین روز او از خان قبیر اسلام
خان و برادر فرح حسین خان از عینیهم جدا شده بموکب
اقبال پیوستند و فوج پیش و دنبال آن که بر ساحل آب رسید
کشتیها پر از اشیا و اموال که علیقلیخان و کسان او آورده ساخته

بودند از معانی فتح دالینه گرفتند و از اهل کشتی سرگذشت علی قلیخان
تحقیق کرده و موکب معلی ساحل آب سروار گرفته نهضت فرمود
و عیاکر نصرت تمکی بوادی و براری را در نوردید و از ان کم گشته
صحاری ادبار اثار بی نشان پیدا نشد و چنان از ثقات استماع افتاد
که علی قلیخان بخبر در محمد اباد بود و اگر همان شب که رایت اقبال
بالخد و در رسیده بود در راست رانده بمحمد آباد میرفت آن مدبر بدست
می افتاد و همانان که منعم خان این نزد و غل باخت و برای رواج بازار
خود نگذاشت که او بدست افتد اول نگذاشت که همان شب بر او
بروند تا نیاید و او را خبردار ساخته گریزانند و معلوم شد که علی قلیخان از راه گذر
پر درخت نقلعه چلوباره رفته فرود امده است شهریار دانش پژوه احکام
نظر نموده بر وفق نیاوردند و روز دیگر موکب مقدس بو بساط کشتی
پیدا نشد و گذرگاه معلوم نشد که ان دریای زخار را عبور توان کرد
از زمین روی آب در برابر چلوباره نزول اجلال فرمودند و بنده
قتها ار طرفین سر دادند چون علیقلیخان دانست که گیتی خدیو خود
بدولت بر تو اقبال انداخته اند بود لها را لجود قرار نداده پیشتر روان
شد روز دیگر موکب اقبال ازان منزل کوچ فرموده و کنار دریا گرفته
بقصبه مو نزول اجلال فرمود درین راه غریب درخت زاری بی شمر موکب
جهان نورد انواع سباع و وحوش از بر و بحر نمایان میشدند
و جوانان صاحب قبضه صید میکردند و اقسام جانور بنظر اشرف
می در آمد و بیابان سخت انداز اشارت عالی میشد که بجنه نهنگ کن
روز و سیتان شغله کردار از پا می انداختند و در وقت مرور اردوی

علاشکوه

علاشکوه جانوران دریای مثل نهنگ از آب بیرون آمده بر ساحل دریا نمایان
میشدند و چون از دور گرد عیاکر بنظر میخاست باب میخزیدند و بعضی جانوران
ازان قسم بودند که تیر و تفنگ بر آنها کارگر نمی امد با الجمله موکب معلی در جهند
ان قصبه بود که خبر اوردند که بهادر خان درین فرصت خود را بجونپور رسانیده
مادر خود را گرفته است و اشرف خان را محصور ساخته قصد آن دارد
که با ردوی معلی عطف عنان فرماید و تفصیل این مجمل انکه چون بمنظفر لشکر
موکب معلی تعاقب علی قلیخان بسکندر خان و بهادر خان رسید قضیه
گرفتاری والده علی قلی در جونپور بدست اشرف خان معلوم کردند و
دانستند که اشرف خان لشکر چندان ندارد و گرفتن قلعه جونپور بسهولت
است از جای خود گرم روی کرده بجونپور رسیدند و چون اشرف خان
در استحکام مبانی قلعه جونپور داری اهتمام نموده بود دروازه را
درون شد و طایفه بر دیوار قلعه نهاده اندازه فرموده بود
دروازه را سوخته درون شد و طایفه را از خان وقتی خبردار شد که ای لشکر
بقلعه در آمده بودند بهادر خان اشرف خان گرفته مقید ساخت و والده
خود را خلاص کرده همراه برد و با وجود انکه جونپور عمری در جاگیر او و برادر
بود چندین روابط با اهل شهر و حقوق صحبت ایشان همه را پایمال افکنده
کرده دست اندازی غریب نمود و بسیاری از تاجران را تاراج کرده
به بنارس شتافت و انجا هم قدری دست بغارت برد و از انجا بجدون
بنارس که بزمانیه مشهور بود رفت و دران حالت خبر رسید که رایات عالیه
از نقل و تت علیقلی سعادت نمود چکند روبهادر راه گذر زمین که مقر

مسعود ایشان بود پیش گرفته از آب گنگ عبور کردند چون علیقلیخان از جلادت
عساکر اقبال بدر رفت و شورش سکندر و برادر احتیاجی که گذارش یافت بمسامع
اقبال رسید موکب مقدس از گذار آب سرور اعنان معاودت منعطف گردانیده
متوجه اردوی معلی شد که صیاد اخبار آشوب این مفسدان بر حاشیه بساط حمیدالکارسیر
و شورشجان با مسامع توجه رایات اقبال قرار نموده بود منزل اهل اردوی مقدس الاطمینان
دیگر بهم رسید و از انجا بر توتوجه بجانب جونپور رتافت و روزی که قصبه نظام آباد مستقر موکب
جلال بود محفل وزن اشرف اقدس ترتیب یافت و جشن و ملکی فراهم آمد و نقود گرامی برنخ
امید ریخته شد و محتاجان از فیض عام شاهنشاهی اختصاص یافته بدعای مزید عمر و خلود
دولت سیراب زبان شدند و بعد از تقدیم مراسم جشن معلی از ان منزل نهضت فرمود
و عرصه جونپور از نزول موکب والا پایه بلند یافت چون این شهر فیض بهر از قدم شاهنشاهی
زیب و زینت گرفت و قسا بهل عظیم از ملازمان عتبه اقبال در استقبال ارباب کینی
بظهور آمد رای عالم آرای درین شهر طرح اقامت انداخت تا هیچ و بنیاد طبقه با عجیبه برابد
و استو دکه در عاملیان شیوع باید بموجب حکم مقدس اعیان مملکت و ارکان دولت طرح منزل
رفیع اساس و عمارات عالیبنیان انداختند و بر زبان اقدس گذشت که تا تغیار رسیدن این
ظلمتیان از ذاعمه اسیده و برنخیزد پای تخت اقبال همین شهر خواهد بود و بعضی از امرا که در حقیقی
شده در محال جاگیر خود بفراغت گذرانیده اند جار رسانیدند که سپاه را مستعد و داخل موکب
مسلح کردند و بتازگی افواج تازه روز متعاقب مدبران تعین فرموده شد و حکم معلا شد
که تا علیقلیخان را دستگیر نکنند از پای ننشینند چون حقیقت احوال معاقلی رسید میرزا میرک رضوی
را که از معتمدان خاص او بود بکستان صبح فرستاده اظهار عجز و درماندگی خود و برای هر کدام از جرایم
خود معذرتی گفته بنیاد ازبان نکرد و چاپلوسی منعم خان خانخانان را بر ان داشت که باز در مقام
استشفاع شد خانخانان که مزاج دان بساط اقدس بود جرات برای این عظیم نمود تا آنکه بنابر

جمعی از ارباب

جمعی ارباب عزت را که حضرت شاهنشاهی از وفور حد ایشی احترام آن طبقه متمیز بودند
مثل میر مرتضی و ملا عبدالله سلطان پوری و شیخ عبدالنبی صدر بخود متفق ساخته پیش او روان کرده
بنابر وثوق بر عاطفت شاهنشاهی دریا به میر رسمی زبان شفاعت گشاده بعرض مقدس رسانیدند
و در بخشش و نجابتی ابرام نمودند و آن معدن مروت هر چند میدانست که باطن ایشان
صاف نشده است و از این مقدمات مقصود اصلاح این ارباب بغی وقت گذرانی است
خاطر این معامله ناخواهان را رعایت فرموده تجدید تقصیرات ایشان بخشش یافت بشرطی که
از قبایح اعمال و دفایم افعال خود توبه نصوح نموده بعد خلاف رضای اقدس را در خیال
راه ندهند و همواره بر شاه راه دولتخواهی و جانسپاری ثابت قدم باشند و چون ما از
ان ظاهر گردد و محال جاگیرای ایشان بدستور سابق مرحمت شود خانخانان و سایر اکابر ادب
شکسته بتقدیم رسانیدند و حکم معلی شد که میر مرتضی و مولانا عبدالله و معین خان فرنخودی
نزد علیقلیخان رفته ندامت او را بتوبه استحکام دهند و سوگند بخشش و وجود با نعام دولت
و اقبال فتح عزیمت اقامت جونپور فرموده موکب دولت را عزیمت معاودت
مصمم گردانیدند و روز دوشنبه بیست و چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه یازدهم شهر سنه شهور سنه
رایات والا از جونپور بدار الخلافه آگره بانتهاض افتاد و اردوی معلی بسمت جونپور بجانب
مانکپور آمده ساحل دریای گنگ مخیم سرادقات اقبال ساحت کار گذاران بارگاه سلطنت
بحکم مقدس در یک روز بر ان دریای عظیم پل بستند تا اردوی معلی با اهلیان لیاقتی عبور
فرمود درین ایام که رایات اقبال مراجعت فرموده متوجه دار الخلافه بود حسنیه
گرامی برادر زاده سلیمان میرزا بشرف عتبه بوسی استسعاد یافت و مشمول عواطف
خسروانه گشت

هزار شکر که بهار دولت تازه شد و کوکب نوروز بلند آوازه گشت مزاج عالم تازگی آورد
باعتدال آورد طبیعت عنصر قوت نو گرفت   خاک چمن شد زابر بلک تازه تر

آتش گل تیز کرد باد بهاری فرصه کاو نوبت شاخ شگوفه سنبل مشکین سرشت
عود کاری ازین دو بیزگان چلچله گلشن آب صفت خاک کرد آینه داری دو رو نظر
با زنبت وحسن پرستی وقت گل افشانیت و باده گساری غنچه و نرگس رسیده اند
فراهم گوش که دل ابدیت دیده بهاری نسیم بهاری چون سروش غیب نوید
جدید از نصرت و اقبال داد در جای فیض یزدانی بر زمان و زمانیان باز بسته
و بشرده‌ای فسیح امانی دولت ممتاز شدند و بعد از سه ساعت و پانزده دقیقه روز
دوشنبه هژدهم شعبان تحویل نیر اعظم و منور عالم برج حمل سعادت ظهور یافت
در راه یافته بود استقبار نموده پیشر پاسبان بوس استیفا دریافت و منظور نظر عاطفت
گشت و شرح دوروی این بزرگان زمان ز اسانی و اضح خاطر نشان ساخت بعد از آن
منعم خان و سا اعاید رکاب معلی پیوستند و لشکر خان را از بخشیگیری معزول گردانیدند
و خواجه جهان معاتب شد و مهر مقدس کلان که حواله او بود از و گرفته او را از حضرت
سفر حجاز فرمودند و تنبیه ایشان که مکافات اعمال شان بود در شرع
مزید هشیاری منعم خان شد و پایه اعتبار مظفر خان بلند گشت
و بوسیله مقربان درگاه گناه خواجه جهان بخشیده آمد و حضرت
شاهنشاهی خود بذات اقدس متوجه انتظام مهمات و انساق
معاملات شدند و بعیار نو توجه عالیه و افاضت انوار عدالت
عالم طرادی دیگر بپیرا کرد از وقایع آنکه حضرت شاهنشاه
عاطفت جهان آرا امنیت ملازمان عتبه اقبال ظاهر ساخته
متوجه در جمع برکنات انداخت و بحکم والا مظفر خان جمع رقبه ممالک را که دردان
پیرا الحاق نیو اسیط گرفت مردم و قلت ولایت نیام افزوده برای
مزید اعتبار رسیداند آن همه در توفارز علیا منشت مانده بود و دست

[illegible]

افزار تغلب

افزار تغلب متغلبان زر بنده شده بود بر طرف ساخت و قانون گویان و دانایان
جمیع ممالک محروسه بر نخم خود حال حاصل ولایات را خاطر نشان کرده جمعی دیگر
قرار دادند اگرچه در نفس الامر حال حاصل نبود اما نسبت بجمع پیش اکر ازا
حال حاصل نام نهند دور نیست و چون رشته داغ که در دفتر دوم
این دیباچه اقبال بشرح سمت تحریر یافته بظهور نیامده بود در خواه
بجمیع امرا و ملازمان عتبه اقبال العین نوکر مقرر گردانیدند که هر کدام
چند کس را نوکر نگاه داشته منتظر خدمت باشند و عوام سپاهی که با جرا
مقرر شد سه قسم اول را جمل و هشت هزار دام سالی تعیین شد و قسم دوم
سی و دو هزار دام قرار یافت و قسم سیوم را بیست و چهار هزار دام
مقرر گشت و از وقایع که عبدالله خان اوزبک که او بار یافته بگجرات
رفته بود جنگیز خان بمقتضای قرارداد که مصحوب حکیم عین الملک
معروض داشته بود عمل نموده او را از پیش خود راند و او از بیدولتی
متنبه نشده سرگردان بادیه ضلالت شد و با جدود مالوه آمده سر
بشورش برداشت شهاب الدین احمد خان که پیشتر ازین بسرانجام
مهام ولایت مالوه نامزد شده بود لشکری شایسته سرانجام نموده
بر سر او رفت و نزدیک بود که آن شوربخت را دستگیر سازد و بهزار کلفت
خود را ابعلیقلی خان و سکندر خان رسانید و از آنجا بدستیاری ادبار
بکوهستان فرو رفت و از سوانح فرار نمودن جلال خان قورچی است
و شرح این سرگذشت آنکه چون ذات مقدس شاهنشاهی عفیف
پاک نهاده آمده است جمیع طوایف عالم خصوصا مقربان بساط عزت را
میخواهد که ازین دولت نصیبی داشته باشند چون بمسامع اقبال رسید که

که جلال‌الدین خان جوانی صاحب‌حسن نگاه داشته در مقام بی‌اعتدالی است انیمعنی
بر مزاج اقدس گران آمد او را از وی جدا ساختند وان سبک‌سر از جاده
خرد رفته شبی از شبها ان جوان را همراه گرفته راه فرار پیش گرفت میرزا
یوسف خان و جمعی کثیر بتعاقب او نامزد شدند وان گرفتار هوا و هوس
را با جوان مقید کرده بدرگاه معلی آوردند و تادیب لایق بحال او فرمودند
متی در جلوخانه افتاده لگدکوب خرد و بزرگ بود و باز بمقتضای عواطف
خسروانی ندیمی او را که دران وادی بی‌بدل بود یاد کرده بنوازش سرافراز
ساختند و از سوانح نمودن مهدی قاسم خانست بحراست ملک
گده پیش ازین در مطاوی احوال گذارش یافت که آصف خان در هنگام
خدمت و وقت کار کفران نعمت ورزیده سالک مسالک بحقیقتی شد
و درین ایام که موکب عالی از جونپور مراجعت نموده بسریر گاه خلافت رسید
همه ممالک آرای اقتضای آن کرد که مهدی قاسم خان را که از کبرای امرا و
صاحب اعتبار این دودمان عالی بود بحکومت ولایت گده فرستادند که انتظام
ان ولایت نموده آصفخان را که مرتکب چنان قباحتی گشته بود بدست
آورد مهدی قاسم خان باین شایسته کمر عزیمت بسته قدم همت فیراه
نهاد و پیشتر از انکه عسکر اقبال رسد آصفخان خبردار شده بجنبش تحیر
تاسف دل از ان ولایت برکند و آواره صحرای بیدولتی شده چون
حسان پناه بپیشه برد و مهدی قاسم خان بان ولایت معمور در آمده در با
ستقبال تصرف نموده بدنبال آصفخان شتافت و علی قلیخان که
پیشه در تدبیر موافق ساختن آصفخان بخود بود این فرصت را غنیمت دانسته
خطوط نوشت و شروع در نقض عهد نموده وان سپاه لوح تجرد از راه
رفته و باتفاق برادر خرد وزیر خان بجونپور شتافته علی قلیخان را

دریافت

دریافت و مهدی قاسم خان ناظم اثبات ولایت گده شد و از سوانح انکه اگرچه
حضرت شاهنشاهی در پرده بی‌توجهی سیر میفرمایند و مهرزبان برای خود
پرده لطیف سرانجام میدهند درینولا که معموره نگر حسن تخت نشین
دولت و اقبال شده هم بجهت مصالح ملکی که دانا داند و هم برای نشاط صوری
که عامه فهم در رای جهان آرای بچوگان بازی که در معنی مشق جهانگیری و
اقلیم ستانیست اشتغال فرمودند و در هنگام انبساط خاطر گوی عشرت
از عرصه روزگار می‌ربودند بظاهر بزم نشاط و هنگامه بازی آراسته
بود و بباطن مشغول حق بودن و کار جهان و درین کار شگرف
اختراعات بدیع فرموده نشاط آرای بودند از انجمله گوی آتشین
بود بوسیله لمعان انوار ان در شبهای تاریک بفراغت چوگان
بازی دست میداد و بچوگان هلالی گوی از کواکب می‌بردند بظاهر
اسباب بازی بکمال رسید و بمعنی اسپان را دست و پا راست
میشد مردم را توانائی قطره و تردد که ناگزیر شاهد سپاهی گریست
بهم میرسید و از وقایع درگذشتن یوسف محمد خان کوکلتاش است
برادر کلان میرزا عزیز از ین جهان گذران از فرط باده پیمائی گذشته
روز موافق تحمل دی معده روز مزاج او از پایه اعتدال انحراف
نموده بخلوت گده فنا شتافت و از غرایب انکه روز دیگر که
نعش او را از نگرحسن بدار الخلافه آگره آوردند بدان او کرم نبود
حضرت شاهنشاهی بمقتضای مراحم ذاتی و بموجب مروت متاثر
شده بفنون نصایح و اقسام مهربانیها چاره گر ناشکیبائی
ماتمیان دل از پای داده شدند و لوازم رافت و عاطفت بظهور
آوردند و از سوانح رفتن مهدی قاسم خان بسفر حجاز است
و شرح این واقعه انکه بسمت تحریر یافت که او بحراست
و حکومت گده تعیین شده بود که آصفخان را از ان حدود
برآورده بران دیار متصرف شود چون ان ملک بی‌منت سعی بدست

ادا قتاد و از درازی ملک و خرابی آن نتوانست سامان آن کرد و شت
بر مزاج او غالب آمد تا آنکه در اواسط این سال بی رضای پادشاهی
برخاسته از سرحد دکن عازم سفر حجاز شده هرگاه بی مناسبت معنوی
قرب بزرگان دین که صاحب آن نفوس قدسیه اند سودمند
نیامد نزدیکی اماکن شریفه که بوسیله آن بزرگان معنی صورت
عزت و اعتبار یافته اند چه کشاید سیما که باین بی مناسبتی نارضامندی
چنین صاحب اقبال ضمیمه حال او باشد و چون اینمعنی بموقف
عرض مقدس رسید بر بیخردی او بخشوده فکر آن ملک فرمودند
شاه قلیخان نارنجی و کار کر علیخان را با جمعی از بهادران اخلاص
گزین با تخده و دعن فرمودند و فرستادها رفته پراگندگیهای
آن ملک را نظام دادند و مورد مراحم خسروانی گشتند

درینولا که نگرچین تنها که موکب شاهنشاهی بود بمسامع اقبال رسید
که حکیم مرزا باغوای کوته اندیشان حقوق نعمت را بعقوق مبدل
ساخته متوجه لاهور است و شرح آمدن او برین نمط است که مرزا
سلیمان ازان باز که از نهیب صدمه افواج شاهنشاهی فرار
اختیار کرده ببدخشان مراجعت نمود همیشه اندیشه آمدن کابل
داشت درینولا چون معلوم مرزا سلیمان شد که از امرای حضرت
شاهنشاهی هیچکس در کابل نیست قابو دانسته با حرم بیگم از جهام
لشکرها فراهم آورده روی امید بهمان آرزوی بجانب کابل نهاد
و چون خبر آمدن او بمرزا حکیم رسید قلعه کابل را بمعصوم که از
معتمدان میرزا بمردانگی و فرزانگی ممتاز بود سپرده خود
باتفاق خواجه حسن نقشبند که وکیل کل بود از کابل برآمده
لشکر در دره و غوربند رفت و مرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره
کرد و بعد از چند روز که کنند قدرت خود را از کنگر تسخیر قلعه کوتاه

دیده و در حال مرزا اطلاع یافت که در غوربند و آن نواحی است خواست
که بوسیله تلبیس حرم بیگم کاری تواند ساخت باین رای ناصواب
حرم بیگم مرزا سلیمان را بر حوالی کابل گذاشته خود بجانب غوربند
متوجه شد و مردم سخن سنج را پیش مرزا حکیم برسالت تعیین
کرده پیغام داد که شما همیشه مارا از فرزند صلبی عزیز تر بوده اید
خصوصا که نسبت وصلت ضمیمه آن شده باشد تمکی خاطر متوجه
آنست که کمال یگانگی و یکجهتی ظهور یابد و اساس روابط اختصاص
تشیید پذیرد درین مرتبه غرض از آمدن آنست که ملاقات شمارو
نماید و پیمان ارتباط استحکام یابد و عهد و میثاق که از اختلال
و انحلال مصون باشد درمیان آید مرزا حکیم از نیرنگ بیگم فریب
خورده مقرر ساخت که در قریه قراباغ که در دوازده کروهی کابلست
او دریافته قواعد ارتباط محکم سازد و چون عزیمت ملاقات مصمم
گردانید معتمدان خود را بنشتر فرستاد که شرط و عهد بلی شاهی بکرد
و فریب درمیان آرند چون فرستادها تبلیغ رسالت نمودند بیگم سوگندان
غلاظ و شداد یاد کرد که در مقام فریب نباشد و زبان با دل یکی دارد
و عمل بقول موافق گرداند و مردم مرزا که از بیگم سوگندان شنیدند
از کوته اندیشی مقرر ساختند که مرزا بقراباغ تحریض نموده بیگم
ملاقات دهند و عقد فرزندی و عهد یگانگی را بکمال وثوق رسانند
بیگم ثبات خداع را او دانسته قاصد از پیش مرزا سلیمان فرستاد
که امرای ما با ایشان مرزا حکیم قرار آوردن او بقراباغ داده ام صلاح
آنست که شما خود و بعضی سپاه را در کنار قلعه گذاشته با معدودی
از سپاه بایلغار خود را بحوالی قراباغ رسانید و در کمینگاه وقت
باشید که چون مرزا برسد شما از کمینگاه وقت باشند که چون
مرزا برسد شما از کمینگاه برآمده دستگیر کنید مرزا سلیمان از
استماع این خبر محمد قلی شغالی را که از امرای معتبر او بود با جمعی

بر سر اردو و محاصره کابل گذاشته شباشب خود را رسانید و تقریب
قراباغ در پس پشته کمین کرده ایستاد و فرستادهای مرزا حکیم از پیش
بیگم سوگندان غلاظ شنیده بازگشتند نظر بر ظاهر انداخته و از غدر
باطن غافل شده احوال حسن عهد و ماجرای مجلس او را بشرح خاطر
نشان مرزا نمودند و تمام کسان مرزا برفتن پیش بیگم متعهد شدند
مگر باقی قاقشال که از رفتن مانع بود و تمام این سوگند انرا بر مکر و
فریب حمل میکرد و صریح میگفت که بیگم متحیر آمده که شما را باین بهانه
بجنگ مرزا سلیمان در اردو و بسوگندان دروغ که دام فریبست در کمند
دشمن اندازد و انچه از غدر اندیشی اندیشیده بود باقی قاقشال آن بو
کنده میگفت و با وجود این حال مرزا حکیم غافل شده با چندی
از ملازمان معتمد خود را روانه قراباغ شد و در اثنای راه کابلیان که
باتفاق بدخشیان در اسغار مرزا سلیمان آمده بودند از ایشان جدا
شده خود را بکسان مرزا حکیم رسانیده کیفیت واقعه بیان کرد که مرزا
سلیمان با لشکر گزین در پناه فلان پشته در کمین فرصت مترصد
ایستاده است من امشب بهمراهی ایشان آمدم مرزا شنیده از این جا
روی توجه گردانیده راه کابل پیش نهاد عزیمت ساخت و چون
مرزا سلیمان خبر یافت که مرزا حکیم بر این خیال مطلع شده خود را
بر کنار کشید تعاقب نموده بعضی از مردم مرزا رسیده چندی را دستگیر
کرده و از انچه در دنبال ایشان بود گرفت باقی قاقشال با برادران
عقب سر مرزا داشته تعجیل میراند و بکار دیگری رسید که بعضی
بدخشیان بمرزا نزدیک میشدند و ملاحظه ان بود که دست یابند باقی
قاقشال و برادران بپای مردی و مردانگی دشمنان را بتیر و تیغ
نگاه میداشتند که مرزا پیش میرفت و باین طریق مرزا از خطرگاه
عذر بدر بردند و مرزا سلیمان تا سر خند دره تعاقب کرد چون
دانست که مرزا حکیم بدر رفت بناچار توقف نمود و اسباب مرزا

واردو

و اردوی او بدست بدخشیان افتاد و مرزا چون شب در آمد در یکی از درهای غوربند
بسر برده فرستاد تا بعضی اسباب که در غوربند گذاشته بود پیش او آوردند
و از انجا کوچ کرده نزدیک کتل هندوکوه قرار گرفت روز دیگر از کتل گذشته
بمرغ واسرف که بتصرف اوزبکان بود رسید و از انجا یکدو منزل دیگر
پیشتر رفت خواجه حسن و مردمی که با او متفق بودند اراده کردند که مرزا را پیش
پیر محمد خان حاکم بلخ ببرند و از او کمک طلبند لیکن باقی قاقشال که راه پیش
درست بود راضی نشد و گفت من مرزا را بدرگاه معلی می برم خواجه حسن با جماعه
متفق ببلخ رفت و باقی قاقشال با برادران و جمعی که با ایشان اتفاق داشتند
از انجا بازگشته مرزا را گرفته بغوربند آمد و از انجا براه السا و بجلال اباد
عبور افتاد و از انجا به پشاور و از انجا بکنار آب نیلاب آمده از آب گذشتند و از انجا
عرضه داشت تضرع طراز متضمن شرح تفرقه که روی نموده بود مصحوب معتمدان
روانه آستانه اقبال ساخت و در موسم زمستانی که بنزول اجلال غریب فزای عالم
قدس بود المحال مرزا حکیم سعادت بساط بوس دریافته و عرضه داشت مرزا
بذروه عرض اقدس رسید و از انجا که دولت بیدار پاسبان اقبال این دودمان
والا است خبر فتور کابل عرضه عرصه جلال شده بود و در ان هنگام فریدون خان
مرزا در ملازمت اقدس کامیاب سعادت بود آنحضرت او را از روی عواطف
ذاتی رخصت کابل داده بودند که چون مرزا خردسال و بی پروا است او فتنه منتظم
مهمات باشد و مرزا ارشاد را اخلاص ورزد و دولت ثابت قدم دارد و محافظت نماید که مردم
فتنه انگیز در مجلس مرزا راه سخن پیدا نکنند و پیش از وصول بمرزا اعلام مرزا سلیمان
بکابل اتفاق افتاد و ان قتلغ به پیش آمد و در این وقت که المحال مرزا حکیم آمده
آنحضرت بمقتضای عاطفت فطری و شفقت رحمی خوش خبر خان را که از یساولان
بارگاه قرب بود با نقود وافر و اجناس الوان و خلعت و اسب خاص فرستادند و فرمان عاطفت
طراز شرف صدور یافت که امرای پنجاب سامان یورش کابل نموده و دفع مرزا سلیمان
نمایند و خوش خبر خان چون قریب باردوی مرزا بسعادت استقبال منشور عالی که دیباچه
اقبال جاودانی بود دولت پذیر شده اداب تسلیم و ارکان تعظیم بجا آورده و بعد از چند روز
نرسیده بود که پس از خوش خبر خان بموجب رخصت عالی آمده بود در سلیمان کوتاه نظر بمقدمات

دور از کار کرد و روانه مسیح خردمندی ره نیابد مرزا را که رانده و وامانده باینجا آمده بود تمامی محال
در چشم اعتبار بلباس تجرد واقعه جلوه داد و سبیل گرفتن لاهور را بآسانی خاطر نشان کرد و باین
قدر اکتفا ننموده مرزا خردسال را بگرفتن خویش خبرخان اغوا نمود و مرزا اگرچه از جریان
دولت دانش جمال نامد فریدون را دانست که رای بکجای دارد اما رضا بگرفتن خویش خبرخان
نداد و شبی طالب دار شسته وداع کرد و دران هنگام یکی از نویسنده‌های بیدولت سلطان علی نام
که از مستقر خلافت مردود شده بکابل رفته بود و آن نامراد را لشکرخان خطاب داده بودند
و چرس خان از برادران شهاب الدین احمد خان که قبل ازین فرار نموده در کابل بسر می‌برد از بی‌سعادتی
سخنان شورافزای فتنه انگیز گفته در فساد و افساد بغریدن حرکت محمد شدند تا آنکه
مرزا حکیم بعقل در پند داشت و دل حقیقت گزین از سخنان این گزاف گویان از نیلاب
گذشته بابلی جرات و روی عصیان بسمت لاهور آورد و مردم مرزا در بهره و دان نواحی
دست انداز کردند چون این خبر بامرای پنجاب رسید میر محمد خان و قطب الدین خان و شیخ العفار
در لاهور اتفاق نموده در درست حصار کمر همت بسته شهر را استحکام دادند و صورت
حال را بعتبه مقدس عرضه داشتند و نایره غضب حضرت شاهنشاهی از استماع این
سانحه زبانه زدن گرفت و باجتماع از عساکر اقبال برتوا بشارت تافت و مرزا حکیم
اندیشه ناصواب که شاید بفریب و فسون امرای پنجاب را تواند بجانب خود کشید از
بهره روی بلاهور آورد و بیرون شهر در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد و روز
دیگر یکبار بقلعه رسیده صفوف ترتیب داد امرای پنجاب اقبال ابد پیوند شاهنشاهی را
حصار خود ساخته داد جلالت و جلادت داده از فرط پردلی بضرب توپ و تفنگ صبح
متغنی را با پیرامون قلعه گشتن نداده و هر روز بهمین نمط امین قلعه داری استحکام
داده بکمال شجاعت و حمیت آورده‌اند حضرت شاهنشاهی منعم خان خانخانان را
بحکومت دار الخلافه آگره که مرکز دائره سلطنت بود تعین فرموده مظفرخان را
بانتظام مصالح دیوانی گذاشتند و در روز شهریور چهارم آذر ماه الهی موافق یکشنبه
جمادی الاولی نهصد و هفتاد و چهار پای سعادت در رکاب نصرت انتساب آورده
سمند اقبال را جولان دادند و تمامی آن راه بنشاط شکار پرداخته بنشاط بهار
می‌نمودند بعد از ده روز دار الملک دهلی از ظلال رایات اقبال نور پذیر شد و
بطریق معتاد در این مسعود زیارت مراقد سینه فروشدگان ملک معنی فرموده بجاه دران

و معتکفان

ومعتکفان آن حواشی را بادرارات گرامی و مکارم ارجمند خوش وقت ساخته
روی توجه بروضه فایض الانوار حضرت جنت آشیانی آوردند و دران
حرم مقدم مراعات آداب نموده عزیمت پیش و جهه همت علیا ساختند
میرزا حکیم باغوای کوته اندیشان خیال خام در سری بخت بمجرد صیت طنطنه
نهضت موکب معلی سراسیمه روی بفرار آورد تا ساحل نیلاب بازایستاد
و آن روز که موکب معلی بکنار آب ستلج ورود اقبال فرمود منهیان دولت
خبر گریز میرزا آوردند و موکب عالی از آن دریا گذشته روی سعادت
بلاهور آورد و امرای پنجاب تبارک ادب شتافته دولت زمین بوس دریافتند
و باستماع سعادت اشاعت منتصف رجب بهمن ماه الهی موافق منتصف رجب
نزول اجلال دران شهر فیض ورود اتفاق افتاد و منازل مهدی قاسم خان
بظلال رایات شاهنشاهی مطارح انوار عزت و مطالع کوکب افضال گشت
و فروغ امن و امان از کران تا کران رسید و دولتخواهان که در ایام محاصره و مقابله
با جنود اصحاب طغیان آداب جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند بپیشگاه
تحسین در آمده پایه ترقی تصاعد نمودند اگرچه اولیای دولت برین بودند
که تعاقب کابلیان نموده سزای لایق در کنار شان نهاده آید اما از آنجا که
که ذات مقدس شاهنشاهی معدن عاطفت و رافت است بر گرفتن خرد
حلیم میرزا بخشوده تعاقب وی توقف افتاد و قطب الدین خان و کمال خان و جمعی
دیگر از امرا را نامزد فرمودند که تا اقصای ممالک سر و سیه رفته در آسایش
و آسودگی عموم رعایا که از آشوب کابلیان آسیب یافته بودند بیفزایند
که درین صورت اخراج میرزا بر وجه احسن میشود این دولت آسایشان
حکم عالی را کار بند شده متوجه خدمت شدند و آنحضرت در لاهور بانتظام

مهمات عالمیان پرداخته نشاط آرای بودند و عساکر اقبال بکنار سند رسیده
مراعات احوال رعیت نمودند و آنجا ظاهر شد که میرزا حکیم کابل را از میرزا سلیمان خالی
یافته متوجه شده است و سرکرده سپاه میرزا سلیمان آنکه در ان مکارم کم بقصد میرزا حکیم
الغار کرد محمدقلی شغالی را با جمعی کثیر بمحاصره قلعه کابل گذاشت معصوم خان جندی
از فارسان مضمار شجاعت بود از قلعه بیرون فرستاد که کارنامه تهور نمایند در ان
عرصه نبرد با محمدقلی دست بردی نمایان نموده او را هزیمت دادند و اسباب بسیاری
بغنیمت بردند و تفرقه عظیم در اهل محاصره افتاد محمدقلی دختران میرزا سلیمان را که درین
یورش همراه بودند بچاردیواری باغی که در ان نواحی بود آورده خود را مضبوط
ساخت و اهل کابل محمدقلی را گرد کرده خبر بمعصوم فرستادند که اگر کرم می شتابی و مدد
میرسانی اینها را در شکنجه کرده ایم و دستگیر کردن آسانست او در جواب نوشت
که چون دختران میرزا سلیمان درین سلوک با ایشانند از آیین ادب بعید است
و کسان خود در طلب داشت میرزا سلیمان سحرگاه از غزنی که میرزا حکیم آنجا شتافته بود
محروم و مایوس بازگشته بکابل آمده در مقام محاصره شد و معصوم هر روز یکی فوجی
شایسته از قلعه بیرون میفرستاد و با بدخشیان از روی غلبه جنگ میکرد و در میانه بزرگ
پیچاره برخاسته بود و با گونه در مردم دهشت تیر افتاد و ناگزیر میرزا سلیمان در صلح
زده بوسیله قاضی خان بدخشی مختصر چیزی که دست آویز مراجعت و روکش معاودت
باشد گرفته اول حرم محترم خود را به بدخشان روانه ساخت و از عقب او خود هم شتافت
و مقارن آن حال میرزا حکیم از هندوستان فرار نموده بکابل آمد و کوته اندیشان کابل
و کوته اندیشان کابل سر در گریبان فرو برده شرمسار خیالات فاسده نشستند
و موکب معلی که کوکبه ابهت و جلال در لاهور برافراشته سایه عدل و رافت
بر اطراف ممالک انداخته و فروغ رایات نصرت ظلمت زدای انفس

و آفاق شد

و آفاق شد و جشن عالی وزن مقدس نیز در همان ایام بمعهودی ترتیب یافت
و بزر و سیم و دیگر نفایس بدستور معهود وزن عالی شد و خیرات و مبرات بخرد
و بزرگ رسید و فرمان روایان اطراف و اکناف خصوصا حکمرانان زمین
داران سمت شمالی وزن قرار رعیت جبهه اطاعت بر خاک آستان نهاده بقدر حالت
خود نثارهای گرامی می افشاندند و گروهی که در ان فرصت سعادت آستان بوس
ادراک نتوانستند کرد فرزندان و خویشان با ایلچیان کاردان فرستاده
عرض اطاعت می نمودند و درهمین ایام محمد باقی ولد میرزا عیسی ترخان والی
تته عرضه داشتی متضمن فرزندی و فرمانبرداری با پیشکش شایسته مصحوب
معتمدان ارسال داشته و خلاصه مضمون عرضه داشت آنکه پدر من از حلقه بگوشان
درگاه معلی بوده بر بساط اخلاص و اطاعت جان سپرد اکنون من بر آستان عبودیت
تارک ادب نهاده از ثابت قدمان ورزده انقیادم درینولا سلطان محمود بکری
بخلاف توره و حکم معلی با استظهار میرزایان قندهار سپاه بجانب بنده کشید و بواسطه
وثوق اعتصام بفتراک دولت ابد قرین دستی برین حدود و ثغور نتوانست یافت
و پراگنده برگردید امیدوارم که بمیامن عقیدت و اخلاص خود در خیل بندگان
هواخواه ممتاز باشم چنانچه غبار تفرقه بیگانه بر ساحت جمعیت من نشیند عرضه
داشت او بوساطت مقربان بساط قدس بمسامع اجلال رسیده موافق التماس او
فرمان جهان مطاع بنام سلطان محمود خان از مکمن سطوت و اجلال صادر شد که قدم
بیرون ننهد و از حدود و متعلقه باقی خان عنان خیال کشیده دارد و ایلچیان کامیاب
عنایت شاهنشاهی شده قرین رخصت گشتند و از سوانح آنست که همای چتر سپهر ظلال
حضرت شاهنشاهی بر ممالک شمالی پایه گستر بود عرضه داشت منعم خان خانخانان
از دارالخلافه آگره بدرگاه معلی رسید باین مضمون که پسران محمد سلطان میرزا

والغ میرزا که بنظر تربیت از سایر ملازمان عتبهٔ اقبال ممتاز بودند و در سرکار سنبل جاگیر
داشتند راه عصیان سپرده و پای طغیان فشرده بر قصبات و حواشی دهلی دست تعدی دراز
نمودند و بنده بقصد استیصال آن گروه تا دهلی برآمد که آن مدبران را بدست آورد ایشان
چنانچه این معنی را شنیده براه مندو فرار اختیار کردند این سلطان محمد میرزا فرزند
رشید سلطان ویس میرزا ابن بایقرا ابن منصور بن بایقرا ابن عمر شیخ بن حضرت
صاحب قرانی امیر تیمور گورکانست و والدهٔ محمد سلطان میرزا دختر سلطان حسین
میرزا بوده میرزا در زمان فرمان روائی خود محمد سلطان میرزا را که نبیرهٔ او بود
در ظل تربیت بعد از واقعهٔ ناگزیر سلطان حسین میرزا چون تفرقهٔ عظیم بخراسان
راه یافت سلطان محمد میرزا بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پیوست
و منظور نظر عنایت و رعایت شد و چون اکلیل سریر آرائی بحضرت جهانبانی جنت
آشیانی رسید آنحضرت نیز بدستور سابق در ظلال مراحم و عواطف میداشتند
و او را دو پسر بود یکی الغ میرزا و دیگری شاه میرزا او هر دو در سلک ملازمان آنحضرت
کامیاب دولت بودند با وجود آن چند دفعه آثار خلاف و عصیان ظاهر کردند و آنحضرت
بموجب مکارم ذاتی رقم اغماض کشیدند تا آنکه الغ میرزا در تاخت لشکر هزاره
مکافات یافت ازو دو پسر ماند سکندر میرزا و محمد سلطان میرزا و بعد از کشته
شدن الغ میرزا حضرت جهانبانی جنت آشیانی سایهٔ تربیت بر پسران او انداخته
سکندر میرزا را الغ میرزا و محمد سلطان میرزا را شاه میرزا خطاب عنایت
فرمودند و چون اورنگ خلافت بشکوه جلوس همایون حضرت شاهنشاهی
مملکت آرای شد آنحضرت بر سلطان محمد میرزا با نبایر و عشایر او نظر عنایت انداخته
کامروائی فرمودند چون سلطان محمد میرزا پیر تنی در یافته بود از سپاهیگری
معاف داشته پرگنهٔ اعظم پور از سرکار سنبل بخرج معیشت او مکرمت

فرمودند

فرمودند که در همانجا آسوده بوده باشتغال دعا مشغول باشد و از وی در کبر سن چند پسر شد
اول ابراهیم میرزا دوم محمد حسین میرزا سیوم مسعود حسین میرزا چهارم عاقل حسین میرزا
و از آنجا که شمول الطاف حضرت شاهنشاهی از بدو فطرت نسبت به دور و نزدیک کامل
و شامل طبقات عالمیانست هر کدام ازین میرزایان را بقدر قابلیت جاگیرها
لایق مکرمت فرموده بودند در جمیع یورشها قرین موکب معلی کامیاب سعادت
میگشتند خصوصا در یورش چتور و رنتنبور ملتزم رکاب مقدس بودند بعد از آنکه رجوع
رایات والا از ان یورش اقبال واقع شد رخصت حاصل کرده بجاگیرهای خود
که در سرکار سنبل بود رفتند و درین هنگام که موکب معلی بجهت اطفای نایرهٔ
شورافزائی میرزا حکیم از دار الخلافهٔ آگره بممالک پنجاب نهضت فرموده الغ میرزا
و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا لوای بغی و طغیان
افراشتند و گروهی از اوباش تیره بخت را با خود متفق کرده در ولایت سنبل
و آن نواحی دست تاراج دراز کردند و جاگیرداران آنحدود جمعیت نموده
بر سر ایشان رفتند چون ایشان را طاقت مقابله نبود روی گردانیده جانب خانزمان
و سکندرخان نهادند و صحبت این خودسران کج رفتار بدنهادان شورش
طلب راست نیامد چه از فساد جوهر عقل هر کدام راهبری و سروری در دست خود میدید
از آنجا بازگشته قصد میان دواب نمودند گذر ایشان بپرگنهٔ نیمکهار افتاد و یار علی
خواهرزادهٔ حاجی خان سیستانی که جاگیردار آنجا بود در مدافعهٔ آن تیره بختان پیش آمد
قضای ایزدی چون در مقام سخت گیری ایشان بود هلاکت این گروه در گرد
وقت دیگر شده و بار شاهی جنگ مردانه کرده شکست یافت و اسباب فراوان از زر
و فیل و دیگر اشیا بدست این بیدولتان بی راه رو افتاد و همچنان تاراج کنان
بحدود دهلی آمدند تاتارخان والی دهلی را مضبوط کرد و منعم خان از آگره بمدافعهٔ آمدن

بخت برگشتگان مالوه را خالی دانسته بآن صوب شتافتند در حدود قصبه
سپنیت بمیر معز الملک که بنجاب احرام ملازمت بسیته میرفت دوچار شدند
و اسباب او را غارت نمودند و منعم خان تعاقب را اصلاح وقت ندیده برگشته
بدار الخلافه آگره آمد و این جماعه رفته مالوه را متصرف شدند دران وقت
مالوه بمحمد قلی خان برلاس مقرر شده بود و او بجهت بعضی مهمات در سلک ملتزمان
رکاب دولت انتظام داشت دامادا و خواجه نادی که بخواجه کلان اشتهار داشت
اچین را استحکام داد و اما بحقیقی چند که همراه او بودند برآمده بمیرزایان ملحق
شدند و انچه در بساط خواجه بود بغارت رفت و خواجه بملاحظه بزرگزادگی بسلامت
ماند در همندیه قدم خان برادر مقرب خان دکنی بر محمد حسین میرزا آمده رفته همراه
نمود و مقرب خان دکنی در قلعه پنتواس بود و حسین خان خواهرزاده مهدی
قاسم خان از مشایعه مهدی قاسم خان که بسفر حجاز میرفت برگشته می آمد
رسیده بود که غوغای میرزایان بظهور آمد او نیز در پنتواس پناه برد ابراهیم حسین
میرزا بمحاصره آن پرداخت و درین اثنا محمد حسین میرزا هندیه را متصرف شده همراه خان را
کشت و چون سر او را در اکناف قلعه پنتواس آوردند مقرب خان بیدست و پا شده آمده
دید و حسین خان نیز بدر رابه ابراهیم حسین میرزا هرچند تکلیف نوکری کرد حسین خان
قبول ننمود در هنگامی که حضرت شاهنشاهی متوجه استیصال علیقلیخان بود نیامده
بشرف ملازمت استسعاد یافت القصه چون این خبر بسامع اجلال رسید منشور عالی
صادر شد که سلطان محمد میرزا ارا عظم پور بقلعه چانه برده محافظت نمایند
آغاز سال دوازدهم آلهی از جلوس شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ دور اول
درین هنگام که عرصه لاهور بورود موکب معلی گلستان اقبال بود و حضرت شاهنشاهی
بگرد آوری خواطر اشتغال داشته صید قلوب میفرمودند فیوض بهار احاطه روی

زمین کرد و نسایم اعتدال از کران تا کران وزیدن گرفت حدایق و بساتین جهانگشا
نظارگیان بدایع صنع شد شقایق و ریاحین بجلوهای مستانه کمند بر انظار روشن
دران انداختند
بر خیز که جلوه کرد طاوس بهار ۞ بر خاست ز طرف باغ بلبلهای
هزار ۞ بر سبزه تر فتاده هر سو گل سرخ ۞ یا بر پر خود نهاده طوطی منقار ۞
بعد از هشت ساعت و یازده دقیقه از روز سه شنبه بیست و نهم شعبان
نهصد و هفتاد و چهار مهر تحویل نیر اعظم و منور عالم روی نمود و سال دوازدهم
آلهی از مبدا جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ دور اول آغاز
در رفت خاطر اعتدال سرشت شاهنشاهی بشکار جرگه و صید قمرغه که دلکشترین
انواع شکار است بظهور آمد و حکم معلی نفاذ یافت که از اطراف سواد لاهور
از هر ضلع هفتاد کروه و از یک طرف متصل بکوه بود و طرف دیگر بکنار دریای
بهت اتصال داشته وحوش و طیور بر انند و هر جانبی یکی از امرای عظام سرخیل
و بخشیان و تواجیان و سزاولان از اطراف واقف بوده بهر جانب سزاولی کرده
باشند و چندین هزار و چندین هزار پیاده از قصبات و قریات لاهور بخدمت راندن
شکاری معین ساختند و در یک کروهی لاهور صحرای وسیع چون ساحت دل شهریاران
بجهت آوردن شکاری انتخاب کردند در مدت یک ماه که امرا و دیگر خلایق از
خواص و عوام بیرکوم راندن شکاری بودند آنحضرت در لاهور اکثر اوقات گرامی
ظاهر و باطن اشتغال فرموده معدلت را بلند اساس مهیا ساختند تا آنکه بر وجه دلخواه
جمعیت شکاریان جرگه و انبوهی جانوران قمرغه بهم رسید و صیدگاه در دست
اجتماع قرار داد اول حضرت شاهنشاهی بآیین شایسته شکارگاه رسیده دور
جرگه را دیدند و بنظر شمول آن دایره انبساط را از محیط تا مرکز نظاره فرموده بعد
از بزرگان دولت و سایر ملازمان ببساط عزت درین خدمت نشاط بوند

بقدم اهتمام شتافته بود نوازش آذین پایه کلاه گوشه مباهات بر اوج اعزاز رسانید
انگاه پای دولت در رکاب سعادت آورده توسن شیر صید آهو خرام را
در نخجیرگاه جلوه داده و بزخم تیر و دم شمشیر و نوک سنان و ضرب بندوق بنیاد شکار گذاردند
در عزیمت شکار دور جرگه را بیچ کرده بود روز بروز قمرغه پیش می آمد و دایره تنگتر میشد
درین میان گاه بجولان رخش گرم رو شکاری را از زمین می ربودند و گاه
و گاه بکمند اندازی آهوان برق پای را بند میکردند و از انبساط طبیعت نشاط
برای انواع شکار رنگینی بظهور آوردند از خاصان بساط قرب میرزا عزیز کوکلتاش
در میان قمرغه درآمده در رکاب سعادت بودند امرا در پیش مورچلهای
خود سراپرده ها کشیده روز بفروغ دیده و شب بمشعلهای عالمتاب پاس نگاه میداشتند
و از صبح محفل شوق و هنگامه طرب گرم بود بعد از آن که حضرت شاهنشاهی پنج روز
متوالی خود بدولت و اقبال بقیام شکار کامیاب عشرت گشتند بامرای عظام و مقربان
حریم قدس پرتو اشارت تافت که در صیدگاه درآمده شکار مراد کنند و مقربان
ملازمان عتبه والا بموجب حکم اقدس در میان آمدند تا آنکه کار بجایی رسید که احادی
افراد از پیاده و سوار درآمده کام بستان عرصه شکار گشتند و از عجایب
سوانح که در ایام شکار بوقوع پیوست آن بود که حمید بکری از یساولان بارگاه
مقدس بد مستی کرده یکی از ملازمان درگاه والا را تیر در کمان نهاده بر کشته مرده
کرده بود در شکارگاه معروض داشت سطوت جلال پادشاهی اقتضای سیاست
فرمود و از غضب شمشیر خاصه را بقلیچ خان داد که این خود سر اعتدال از بار کال
نجات دهد شاه زاده والیه دو مرتبه آن التماس بدرگاه برد را بر دانداخت و بر
آزرده نشد و بر زبان تقدیر بیان گذشت   اگر تیغ عالم بجنبد زجای
نبرد رگی تا نخواهد خدای   و ازین معنی بر قضا دریافته جانبخشی فرمودند بجهت

تنبیه و عبرت

تنبیه و عبرت فی الحال اعتدال بپرش تراشیده و خرسوار بر گرد صیدگاه گردانیدند
و از سوانح ایام شکار رسیدن مظفر خان فست و آوردن وزیر خان برادر
آصفخان را در بساط مقدس درخواست گناهان او و برا در پیش نمودن
و در آورده قبول پوشیدن و تفصیل این اجمال آنست که چون آصفخان با خلاف
بخت در کسب خدمت و دوام محبت علی قلیخان و بهادرخان افتاد آصفخان را
محبت او خوش نیامد و از کمتر جای و ترقع بیمن خاطر او رسیده شکوه با این حال علی قلی
در احوال او چشم طمع داشت آصفخان منتهز وقت بوده فرصت جدایی میجست
جدا شود و درین اثنا علی قلیخان را همراه بهادرخان فرستاد و وزیرخان برادر را
پیش خود نگاه داشت وزیرخان حقیقت را به برادر خود نوشته موعد فرار
قرار داد آصفخان بموجب قرارداد شبی از بهادرخان جدا شده راه
کره و مانکپور پیش گرفت و وزیرخان نیز از جونپور برآمده بهمان راه شتافته بود
بهادرخان از حال آصفخان آگاه شده تعاقب کرد نزدیک قلعه جیار با یکدیگر بهم رسیدند
رسیده میان ایشان جنگ درپیوست آصفخان شکست یافته گرفتار
بهادرخان او را بر فیل عماری در انداخته روان شد و مردم بهادرخان از تاراج
و غنیمت متفرق شده بودند که وزیرخان و بهادرخان بسر او رسیده و خبر گرفتاری
آصفخان شنوده خود را راست کرده درین هنگام که مردم بهادرخان پراگنده
شده بودند رسیده دراو جلادت دادند بهادرخان تاب مقاومت نیاورده
فرار نمود و اشارت کرد که آصفخان را که بر فیل می آوردند از هم بگذرانند
نگاهبانان یک دو زخم شمشیر حواله او کرده بر انگشت دست او جدا شد و سر و بینی او را
زخمی رسید که ناگاه مردم وزیرخان زور آورده آصفخان را اخلاص کردند
و بعد دو گروه آمده آرام گرفتند و درین کارزار بهادرخان به پسر وزیرخان داد

مردانگی داد و باین لقب گرامی بهمین تقریب افتخار یافت آصفخان از زمانی که رسته

ندامت کشیده و این همه حوادث و نکبات را از مآثر حرمان آستان معلی دانسته

با کرد خجالت عزیمت دولتخواهی درگاه والا را مصمم از دل اختیار کرد و وزیرخان برادر

خود را پیش مظفرخان وقتی که بموجب اشارت عالی از دار الخلافه آگره متوجه پنجاب

میشد فرستاد و وزیرخان بدهلی آمده مظفرخان او را بعواطف خسروانی امیدوار

گردانیده همراه خود آورد و در محلی که حضرت شاهنشاهی بشغل صید افکنی منشرح و منبسط

بودند مجال عرض یافته درخواست تقصیرات آصفخان نمود آنحضرت ذیل عفو بر جرائم

او و برادرش انداخته منشور عنایت بنام آصفخان اصدار فرمودند که کمر استظهار

بسته در حدود مانکپور با تفاق مجنون خان قاقشال مراد آب دولتخواهی ثابت قدم

باشند و چون موکب اقبال بمستقر او رنگ سلطنت مراجعت فرمایند دولت زمین

بوس دریافته معمور عواطف بیشمار شاهنشاهی گردد و با لجمله موکب معلی بعد از انصرام

مهم عشرت انجام شکار قمرغه معاودت فرموده بدریای راوی که لاهور بر ساحل

است ولهایت عالی میکند رسیده حضرت شاهنشاهی رخش همون گرد چون

نورد را عنان توکل بدست داشته بدریا سر دادند و آن باد پای آتش خوی چون

نسیم که بر آب بگذرد به سبک جلوی گذشت و از ملازمان موکب معلی و ملتزمان رکاب

مقدس که اکثر حواشی رایات اقبال بودند است سواره خود را بآب زدند و بعد عبور

نموده بساحل سلامت رسیدند مگر خوش خبرخان پیادل و نور محمد ولد شیر محمد گرد غرق

گرداب فنا شدند و چون رایت کرامت آیت در عرصه لاهور منصب شد ثبات شریف

اوقات بانتظام مهام و ترویج قواعد معدلت که وجود اقدس بان

مفطور است مصروف بود و از سوانح گرفتن محمد امین دیوانه است و تفصیل

این اجمال آنکه محمد امین دیوانه از یکه جوانان موکب معلی به بسالت و تهور علم

مى انداخت

مي انداخت و جانانه بدستی برداشته بی اعتدالانه معاشرت میکرد و درین

ایام که عرصه لاهور معسکر اقبال بود در عالم مستی بیکی از نوجداران که بر فیل

خاصه سوار بود دوچار شده و تیری از کمان نابی اعتدالی بر کشش کرده بجانب

او انداخت چون این جرات معروض بساط اقدس گشت از بارگاه

عدالت حکم قتل او صادر شد مقربان حریم قدس در موقف شفاعت آمده

زبان تضرع برگشادند و حضرت شاهنشاهی بموجب استدعای ارباب

اخلاص جانبخشی فرموده بجرب ادب تنبیه آن بیخرد فرمودند و او از ادبار

خویش بیراه سعادت همان شب فرار نموده پیش علیقلیخان که بشوی

فتنه اندوزان بود رفت و از سوانح آنست که جنید کررانی که سعادت

ملازمت یافته مشمول مراحم خسروانی بود از هندون که بحکم او بوی مقرر بود

تبوهی با طل فرار نموده بگجرات رفت آنانکه در نهاد سپید دولت آمده

اند هر آئینه از بارگاه دولت و اقبال دوری گزینند به غم خود دور افزای پیش

خویش میکوشند و بعضی بر کاش خود افزوده خود را بجاه سپید ولتی انداختند

درین هنگام که همت جهانگشای از تنظیم مهمات پنجاب پرداخته پرتو

توجه اقدس بر مراجعت می تافت عرایض دولتخواهان خصوصاً عرضداشت

منعم خان خانخانان از دار الخلافه آگره بپارگاه معلی رسید و از مطاوی مختاوی

آن بوضوح پیوست که علیقلیخان و بهادرخان و سکندرخان باز سر از خط

بندگی پیچیده باعلاء اعلان بغی و طغیان گردن بر افراشته اند غبار

انگیزی میرزا حکیم ماده ازدیاد مالیخولیای آن فاسد مزاجان گشته

از بیخردی و سپید ولتی خطبه که هرنامی طراز آنرا نرسید بنام میرزا خوانده اند

این بیخبران بخت برگشته از سواد ضیا افزای اقبال شاهنشاهی

چشم پوشیده و برای اغراض فاسده خود میرزای بیباده لوح را در گرداب ضلالت
می اندازند بادشاهی عطیه ایست الهی که چندین هزار شرط گرامی تا ازدی
فراهم نیاید آن عطیه عظمی از درگاه ایزدی عطا نمیشود و محض نسب و جمع شدن
مال و فراهم آمدن اوباش درین کار شگرف کفایت نمیکند بر هوشمندان هویداست
که بندی از آن صفات عالیه فطرتی والا و عطوفتی عالی و حوصله فراخ و بردباری
فراوان و دریا دلی بلند و عزمی ذاتی و شجاعتی اصلی و عدلی وافر و نیتی درست
وجدی عظیم و عقلی شایسته و فکری عمیق و تغافلی مستحسن و عذر پذیری لایق است
و با این صفات جلیله که از بسیار اندکی در باستانی نامهای حکمت پروران
بالغ نظر بسیط مذکورست مادام که موصوف این نعوت جلال ادانش بر جوش
نابایسته و غضب ناشایسته غالب نباشد سزاوار این منصب ارجمند نتواند شد و
و با رسیدن این پایه بلند مادام که بصلح کل نگراید و طوایف انام و طبقات ملل را
مادروار نبیند و بیک نظر تربیت و عاطفت نگاه نکند درخور این ریاست عظمی نگردد
الحمد لله که ذات مقدس شاهنشاهی منبع صفات کمال و معدن ملکات قدسیه
است شرح شمایل خدیو عالم را دفترها کفایت نمیکند ذکر تفریقی چگونه ایفای آن تواند کرد
هرچه داری بده و دیده بخر و شمایل جهان آرای پادشاه صورت و معنی ملارا
نظاره کن تا بدانی که پادشاهی چیست و سلطنت چه معنی دارد القصه چون شرح [illegible]
این گروه بعرض رسید بر ضمیر اعتدال گزین آمد میرزا میرک رضوی را که در ایام
رجوع موکب مقدس بجهت مهمسازی جاگیرهای علیقلی و بهادر بدرگاه معلی آمده
بود بجای باقی خان سپردند و خاطر فیض مظاهر اراده توجه بدار الخلافه نمود
که میرزای ارباب بی بنیاد فرمایند بسرعت تمام در نظم و نسق ولایت
پنجاب که در میان بود اهتمام فرمودند و پرگنهای آن ممالک را با آیین شایسته

بامرای

بامرای عظام مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین خان و دیگر برادران
فرزندان سعادتمند منتسبان این سلسله حقیقت کیش و پایه پیمایان
جانسپار تقسیم فرموده مهمات کلی و جزوی آن سرحد را برای رزین میر محمد خان
مفوض داشته روز نیز هیژدهم فروردین ماه الهی موافق روز دوشنبه
دوازدهم رمضان رایت مراجعت بجانب دار الخلافه ارتفاع فرموده [illegible]
دولتخانه مخیم سرادقات اقبال شد که فیل لکلخن و فیل بخیاله که فیلان خاصه بودند
در یک روز سقط شدند جمعی از خاصه پرستاران را دل گزیده شد آنحضرت
بزبان مقدس گذرانیدند که ما ازین حادثه فیل تنگ نمیشویم آن دو برادر بهشت
درین یورش بکوشش خواهند شتافت سبحان الله چه حوصله و چه دریافت و چه دانش
و چون رایت اقبال بجده و پرهند نزول اجلال فرمود از مظفر خان بیگ ملکی
جرم که بجز در بظهور آمد که موجب حیرت همگنان گشت و شرح این سرگذشت
آنست که حضرت شاهنشاهی پیوسته از احوال سپاهی و رعیت آگاه بوده در اصلاح
اطوار و اوضاع مردم برپسند جهان آرای عطوفت پدری و رأفت
اتالیقی بظهور می آرند و مردم را از امور ناشایسته در ارتفاع مدارج
احوال جهانیان کوشش میفرمایند درین ولا بمسامع علیه رسید که مظفر خان بپسر و
روی قطب خان نام علاقه خاطر پیدا کرده عنان دانش از دست داده است
آنحضرت بموجب عاطفت فطری او را طلب فرموده نیکا بهبانان سپردند که مبادا مظفر خان
ازین دام فریب در بلیه عظیم افتد آن فریفته خرد از کوته حوصلگی و معامله فهمی لباس
فقیر پوشیده راه صحرا پیش گرفت و قدر مرحمت و تربیت پادشاهی که میزان [illegible]
قدردانی بدست قدرت کامله خود دارند این همه دانی و پیچ تمیزی او را منظور نداشته
تفقدات خسروانه امتیاز بخشیدند و آن خدمت کار را پیش از دو [illegible]

گرامی بدایت فرمودند و تمامی این را انبساط نگار به دفتر مسرت
برای عالمیان بودند و چون عرصهٔ قصبهٔ تهانیسر مخیم موکب اقبال شد در ان منزل اعجاز
و جدال طایفهٔ سناسیان بخونریزی انجامید تفصیلش آنکه نزدیک بان قصبه
کول است که دریاچه توان گفت سابقاً آن جا فضائی بود وسیع کورکهیت نام
عمر تا ضان هندوستان از زمان قدیم آنرا بزرگ میدانند و طوایف این طبقه
از اقصای هند در اوقات معین می آیند و تصدقات بظهور می آرند و مجمعی عظیم
انتظام می یابد و درین سال پیش از ورود رایات اقبال آن جمعیت فراهم آمده بود
و در میان سناسیان و طایفه اند که یکی را کر نامند و دیگری پری بر سر جای نشستن
در میان این دو طبقه گفت و گو شده بود و چون درگزینی اکثر این مردم بواسطه آنست
که دنیا از ایشان پشت داده است نه ایشان از دل پیر برگشته اند والله
پیوسته آز مند بوده مغلوب شهوت و غضب و مقهور حرص و قهر میکردند و باعث
نزاع آنکه طبقه پری در کنار آن کول مکان معین داشته اند که درین مجمع می نشسته
و دام گدای میگستردند و زایران اکناف ولایت هندوستان که بقصد غسل
در آن کول می آمدند بان گروه تصدیق کویان چیزی میدادند درین روز گروه کر
جای پریان بتسلط در آمده جای ایشان را گرفته بودند و جماعه پریان را تاب مقاومت
گران نبود که جای خود را استخلاص توانند نمود سر حلقه ایشان کیسو پری نام در قصبه
انباله باستان معلی آمده دادخواهی نمود که طایفه کران بتغلب آمده جای ما را گرفته اند
اگرچه تاب مقابله باین گروه نداریم اما توکل کرده کمر همت بجنگ ایشان می بندیم
یا خون خود را بر خاک میریزیم یا این قطعه از اینها میگیریم دیگران بیرون اقدس
رسانیدند که انجا موروثی اینها نیست چندگاه ایشان می نشستند دیگر ما می
نشینیم و تا جان بتن متعلق است تعلق ما باین زمین خواهد بود و چون موکب معلی

بتانیسر نزول اجلال فرمود در معرکه آنها رفته هرچند براهین نصایح و مواعظ رزین نفوس
معطله افشاند حکم لآلی انداختن بر خاک داشت جوهر بطالت و ضلالت ایشان
بیشتر ظاهر شد و بیشتر در غوایت و هلاکت خود کوشیدند و بشدت الحاح و تضرع
ابتدا عار قتال و جدال نمودند چون هردو گروه با بیان نفس و هوا بوده سالک یک راه متفاوت
بودند رخصت مجادله یافتند تا باین روش بزای اعمال کم میده خود یافته تنبیه یابند
و اتفاق قادر انداز از آن گروه گمراه جمعی کثیر فراهم آمده بودند و از جانبین
صفها راست کرده اول از هر طرف یک مرد لاف زنان پیش آمده دویده جنگ شمشیر کرد
و باز به تیر و کمان دست برده بر یکدیگر تیرباران کردند بعد از آن گروه پریان
بر کیران بسنگ دوی پیش آمدند چون پریان کم بودند حضرت چندنفر از
مردمی که جنگ سنگ دانند و تیغهای توران و جیره های هندوستان بر جلوه
از آن طبقه چون سایر طبقات در هوا خواهی موکب معلی می باشند اشارت فرمودند
که کومک پریان باشند در حمله پریان بر کیران موافقت نموده آنجنان زور آوردند
که کیران تاب مصادمه نیاورده روی گردان شدند و پریان از دنبال
در آمده جمعی کثیر از آن خاکسریان را بر باد عدم دادند و به پیر و پیر حلقه ایشان
که انند نام داشت رسیده آن پیوسته را با خاک تیره یکسان ساختند و دیگران
پراکنده شدند و خاطر اقدس را که رنگ آمیز کارگاه تقدیر است از تفرج آن انبساطی
عظیم روی نموده و فردای آن روز از عرصهٔ تهانیسر نهضت رایات عالیه
اتفاق افتاد و چون دارالملک دهلی مخیم اقبال شد آنجا میرزا میرک رضوی
که در لاهور او را بجان باقی سپرده بودند و در کمین غفلت و فرصت می بود
از حبس فرار نمود و جان باقی از دنبال او بکام جست و جو شتافت و چون
بدست نیاورد از بیم تقصیر بدرگاه معلی رو سفید شو انست شد و حضرت

حواشی

شاهنشاهی بآئین مقرر بزیارت مراقد اولیای آن مقام فیض التیام توجه فرمود
همت خواستند و افاضه حیرت بمنزوایان آن بقاع شریفه فرمودند و تاتار خان
که حکومت شهر داشت معروض بساط اقدس کردانید که محمد امین دیوانه که از لاهور
فرار نموده بود بقصبه بهوجپور رسیده و شهاب الدین خان ترکمان جاگیردار آن
قصبه چند روز بمنزل خود پنهان کرده و بمساعدت اسپ و خرج پیش
ارباب بغی و عصیان روانه ساخته است از استماع این خبر وحشت اثر قهرمان
جلال شاهنشاهی که نوائر سطوتش خرمن افق عدالت نما بد بلندی گرفت و شاه
فخر الدین مشهدی باحضار آن تیره دولت دربارگاه عدالت مامور امر عالی
شد و روز دیگر از انجا موکب معلی کوچ فرمود و چون عرصه قبول مخیم اجلال
شد شاه فخر الدین بزمین بوس سربلندی یافت و آن بی سعادت را بقید کشیده
جلال آورده او را بجمن جغتای سپردند و درهمان منزل بیاسا رسید و چون
طنطنه نوید قدوم موکب معلی در گوش منتظران دار الخلافه آگره تحمید و تشنیع
رایات والا بران حدود تافت خانخانان باجمیع دولتخواهان استقبال نموده بتقبیل
زمین بوس سربلند شد و باداء آب شکر و دعا اقدام نموده سوانح احوال
و وقایع حدود ممالک محروسه معروض بساط اقدس ساخت و طومار عصیان
علیقلی خان و بهادر خان و دیگر افغانان که تا زکی سر بر زده بودند فرو خواند
کسی که در مبدا فطرت بد نهاد و پی جوهر افتاد او را مرحمت و نصیحت سود مند
چون گویم که زیان مند آید مدارا و ملاطفت را بر ضعف و وهن فرود
آورده در شورش افزاید و لهذا بزرگان دانش منش علاج بدکاران بدکردار
را جز حبس و ضرب چاره ندیده اند و چون این علاج هم دران خراب طینتان
تیره دولت کارگر نکند بعدم خانه فرستادن رحم بر حال خلق بلکه مهربانی با حال ایشان

آنها میدانند

آنها میدانند متکفلان اشتغال سلطنت و باریافتگان حریم قرب ببرای العین
رسیده خدیو زمان را در مرتبه اول گمان داشتند که چاره آن تیره دلتان بظهور آید
و باطن مقدس را بر سر مدارا آورده بر داشتن پرده کار را در پرده توقف
ماندند و درین هنگام که موکب معلی باطفای نایره فتنه محمد حکیم میرزا نهضت
والا نموده چون این خبر بعلیقلیخان و دیگر ارباب بغی و طغیان رسید این تیره روزگاران
بخیال فاسد خود انچنین وقتی را فرصت انگاشته خیالات فاسد برانگیختند علیقلیخان
از جونپور روانه قصبه سپرهرپور که بجاگیر ابراهیم خان مقرر بود شد و اسکندر خان
نیز بقصد همراهی این باغی طاغی از شهر اوده برآمده و جمیع فتنه پرستان دران
قصبه فراهم آمده قرار دادند که علیقلیخان با جمعیت خود براه لکهنو تا بیاجل هنگ
تمامی ولایت را تصرف نماید بهادر خان بکره و مانکپور در برابر آصفخان و مجنون خان رود و اسکندر خان
و ابراهیم خان پرکار اوده و ان حدود را متصرف گردد و بهمین قرار شوم از هم جدا شدند
علیقلیخان بدانچه شورا افزای کالپی سر قنوج روان شد چون جاگیرداران آن حدود را
پروای آن نبود که با او اتفاق نمود مقاومت بان فتنه انگیز تواند کرد نبود خود را
بقنوج کشیدند علی قلی خان گرد حوادث انگیخته چون بقنوج رسید میرزا یوسف خان
که جاگیردار قنوج بود در قلعه شیر گره متحصن شده و خلایق غبار آلود تفرقه گشته و برخی از
دولتخواهان متواتر و متوالی بدرگاه گیتی پناه رسید و اقبال بکار خود درآمد

سبب نهضت موکب اقبال شاهنشاهی ازدر خلافت اکبر بسوی جونپور و قتل خانزمان بهادرخان در سنه

چون منصب والا جهانبانی در معنی پاسبانی و نگاهبانی است شاهنشاهی بمقتضای همت
حق اساس بر خلاف اکثری از فرمان روایان گذشته آسودگی رعیت برآسایش خود
خیال میفرمایند و شادمانی خویش را در رفاهیت خلایق میدانند آری گوهر تابناک
خلافت سزاوار افسر دولت چنین آحادیست که با وجود این عظمت و ابهت خود را

نیازمند درگاه صمدیت شده در لوازم داد و دهش تکاپو نماید و در جهت جهانیان
آسایش خویش داند و هر که از مالان برداری اینچنین پیرایه آرای اقبال سر باز کشد
هر آینه بدست سیهی خود در مهالک خود اهتمام نموده باشد خصوصاً کسی که پرورده نعمت
این دودمان والا باشد و اسباب دنیوی و بزرگی ظاهری بوسیلهٔ این خاندان
فراهم آورده باشد چه نامردمی و نامردانگی و نامعامله فهمی باشد که آن اسباب بزرگی را
در بغی و ولی نعمت خود صرف نماید هرگاه فرمان روا چنین باشد و مخالف دولت این جرم
عنایت الهی مقرون و معاون گشته در هر نهضتی نصرتی کرامت میفرمایند
و نمودار این معنی واقعهٔ علیقلیخان و بهادرخان است و استیصال این دو مخذول
مغرور و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب معلی کامرانی اقبال از یورش پنجاب مراجعت
فرموده بمستقر سلطنت معدلت آرای شد و شرح بغی و عصیان علیقلیخان و بهادرخان در
و بسیار ارباب فتنه بعرض بساط اقدس پیوست یورش ممالک شرقیه لطف
زا یرفتن وجههٔ همت علیا شد و منعم خان خانخانان را بدار الخلافه اگره و حراست
آن حدود مقرر فرمودند و در هزار فیل جنگی بهمراهی موکب معلی انتخاب فرمودند
بیشتر از آنکه موکب مقدس نهضت فرماید قیا خان و مظفر مغل و میرزا قلی قلیج خان
و سید محمد موجی و حاجی یوسف را حکم فرمودند که بسرعت شتافته معاونت
میرزا یوسف که در قنوج متحصن است نمایند و خود بدولت و اقبال روز شنبه
بیست و ششم اردی بهشت ماه الهی موافق روز شنبه بیست و ششم شوال
پای عزیمت در رکاب دولت آورده و بدستیاری اقبال عنان نصرت گرفته متوجه
جهانگشای جولان دادند و لشکر و عساکر والا زمین فرو گرفت و چون ساحت قصبه
سکیت مخیم موکب نصرت شد علیقلیخان که بر ساحل گنگ بگذر قنوج غبار بغی و عصیان
انگیخته و بتقابل و محاصره آن آویخته بود با استماع صیت نهضت اقبال روی گریز

بجانب مانکپور که برادر او بهادرخان در برابر آصفخان و مجنون خان فتنه انگیز بود
آورد و موکب نصرت از سکیت بکنار گنگ پیوست و روز دیگر از آن دریا
عبور کرده کوچ بر کوچ نهضت میفرمود و چون عرصهٔ قصبه موهان مضرب خیام
ظفر پیکر گردید محمد قلیخان برلاس را سپه‌دار ساخته و مظفر خان و راجه تودرمل و شاه
بداغ خان و برادرش عبدالمطلب خان و حسن خان و قیا خان و حاجی محمد خان سیستانی
و عادلخان و خواجه غیاث الدین علی بخشی و دیگر بهادران نامور و دلاوران
کارگذار همراه او کرده روز دوشنبه بیست و سیوم خرداد ماه الهی موافق
روز سه شنبه بیست و چهارم ذی قعده از همین منزل سرا سکندر خان کرد از دست
فتنه گشاده بود فرستادند و خود بدولت و اقبال روی توجه بجانب کره
و مانکپور آوردند و چون قصبه رای بریلی مخیم اقبال شد عرایض آصف خان و مجنون خان
بعتبهٔ مقدس رسید باین مضمون که علیقلی و برادرش عزیمت جدو و کوالیار
دارند و میخواهند که از آب گنگ عبور کنند بمجرد استماع این خبر رای جهان آرای
بر ایلغار قرار گرفت و جمعی از حاضران موکب معلی جدا از روی بیت قطع طی
و چه از جهت کیالت و چه بواسطه تن پروری و چه بجهت آنکه کار آن تیره بختان
بانجام نرسید تا بازار خود فروشی آن بی سعادتان گرم باشد باین ایلغار
راضی نبودند و شاهنشاهی دانادل پرده از کار همگی برانداخته عنان توجه بدست
توکل سپرده روز زمیاد و بیست و هشتم خرداد ماه الهی موافق شب یکشنبه بیست
و نهم شهر ذی قعده از قصبه مذکوره ایلغار فرمودند و از غرایب آنکه از رای بریلی تا کره
متعارف راه او اسپالیه بعید داشته راه میانه که بنسبت آن راه نزدیک بود
با وجود آنکه بی آب نشان میدادند اختیار فرمودند و از چشمه سار تائید الهی
که فیض بخش موکب شاهنشاهی است آب فراوان در راههای پیش آمد

پیشتر از آن باران رحمت باریده گولابها را پخته بود تمام شب
و نیم روز راه رفته بهانکپور نزول اقبال فرمودند و محب علیخان جاگیردار آنجا
بلوازم خدمت پرداخت و عساکر فیروز بواسطه آنکه اول شب کوچ شده کم
کسی را ازین ایلغار آگاهی بود و درخت زار در میان آمد متفرق شده از راه
راست برکرانه افتادند و قلیلی در رکاب نصرت اعتصام توانستند
رسید آنکس را که از ایزد تعالی تائید بخشش شده اورا از کمی ملازم چه اندیشه و در
اثنای راه نزدیکی هانکپور آصفخان بسجده عبودیت نورانی ناصیه گشت و همان
زمان رخصت منشی یافت که باروی خود که در برابر خان زمان نشسته باید
در زمانی که نمدگشته بود که هتواهیوه که از قاصدان تیز رو و سرعان اعتباری
بود خبر آورد که علیقلی خان و بهادر در حدود پیکنه سنکرور دریای گنگ را پل
بسته گذشتند چون این خبر بمسامع اجلال رسید در ساعت سوار دولت شده
با آنکه معدودی ملازمت رسیده بودند تکیه بر حفظ و الطاف ایزدی
نموده پیشتر متوجه شدند راجه بهگونت داس و خواجه جهان و جمعی اخر از
دولتی معلی گذاشتند که بورهه قصبه کره بر ده نگاه دارند و از دولتخواهان
که از مصافات مانکپور رسیده آمده آخرهای روز یکشنبه از دریای گنگ فیل
سوار گذشتند و چون اوایل موسم باران و فصل طغیان آب بود در آن
هنگام که بندگان حضرت فیل در آب راندند جوش و خروش عجیب از آن عالیان
برخاست چه گذر از چنین آب خونخوار از محالات بود و محض کرامت
شاهنشاهی بود که این بحر زخار آن معدن ولایت پیدا کرده دوی و خدم
از پایاب گذشتند و مبصران این معنی را از دلایل نصرت و مقدمات
اقبال دانستند و در آن زمانیکه موکب معلی از دریا عبور فرمود زیاده از ده

یکی از مقربان

کس از مقربان بساط قدس در رکاب مقدس نبودند میرزا کوکه سیف خان
کوکه و رستم خان و شجاعت خان و خان عالم خواجه عبدالله و دربار خان سید جمال الدین
عادلخان و لاورخان و چند حلقه فیل همراه رسیده و درین روز که یک مقدس از آب
گنگ عبور فرمود و قعر دریا باقدام فیلان پیموده بعد از فیلان نامی خدابخش
بالسیدر با طوفان مستی در رکاب دولت جوشان و خروشان بودند و این
دو فیل در پردلی و تیزروی و جنگ آوری و صف شکنی انگشت نمای دیده وران بودند
و چون موکب معلی از آب گذشته بجرام خواران نزدیک رسید فیل خدابخش از بی مستی
زد و آدم روی هشیاری نشاد فیلبانان و فوجداران ازین حالت ملول گشتند
و حضرت شاهنشاهی بالهام اقبال فرمودند که هشیار شدن چنین فیل مست مبشر
فتح و نصرت همچنان سیاران و کاراگهان و تقیت و دیگر آنکه از هشیار شدن
مارا اعتماد بر فیل و مستی او نماند منحصر شد توکل ما بر عون الهی و هرکرا توکل بر کرم و الطاف
الهی منحصر شود کار او بر فتح انحصار یابد و الحق از آن مظهر کرامات و نکته بلند بوجود آمد
که عنوان نامه الهام تواند بود و چون شب درآمد بر کنار دریا با بخت بیدار آسایش
گرفتند و مخالفان تیره رای بمسافت یک گروه فتنه گستر بودند آنحضرت تکیه
بر تائید ایزدی فرموده در همانجا توقف صلاح دیدند و همان زمان مجنون خان
و آصف خان بزمین بوس سعادت پذیر گشتند مجنون خان و جمعی بر این
بودند که بی توقف در همین شب بر سر اردوی آن بخت برگشتها بدیختان بتازند
آن محل معروض داشتند که زمین محکم گرفته دایره کرده اند درین هنگام رفتن لایق
نیست هر روز مردم بشرم چشم و آزرم او بیشتر کار میکنند رای او پسندیده
حضرت کامل شد و نفایح بلند فرموده آمده مارا رخصت دادند و حکم شد که دو نوبتی
دوبار خبرها برسانند و در لوازم قراولی اهتمام نمایند که مبادا مخالفان

٤٦٨

تیره رای را خبر رایات اقبال شود و از آنجا بدر روند و علیقلیخان و بهادر که غرور خود
کامی و مغلوب ادبار بودند در عین غفلت بوده از خود خبر نداشتند و آن شب
که موکب مقدس نزدیک رسیده بود و بیاده بیمائی و شاهد پرستی و بازی شکن بشکن سرگرم
بودند و باین لفظ صریح تجنیس جنح دفال میزدند و عجبتر آنکه دران شب مردی نزدیک
چادرهای این مستان رفته فریاد بر داشت که ای جمع بی سرانجام واقف شوید
که حضرت بادشاه بعزیمت استیصال شما از آب گذشته با لشکری بپایان رسید
و چون بیمانه هستی آنها پر شده بود و آوازه رایات اقبال را از تدبیرات آصفخان
و مجنون دانسته بر غرور افزودند و بهمانا که این خبر از مخلصان نادان بوده اند
آن داشت که چون بندگان حضرت با مردم کم از آب گذشته اند و غنیم تا به چهار هزار
سوار شخص است باین تدبیر جنگ تفرقه دران گروه انداز و کار بیکبار تمکن شده و نفیدانسته
که جنود غیبی هم رکاب گیتی خدایوست بالجمله صبح روز مبارک اسفندمیت ونهم خرداد
الهی موافق روز دوشنبه غره ذی الحجه که در حقیقت غره نصرت بادشاهی و بیلیچ
عمر سیه بختان بود آنحضرت جیبه طلبیده و در درع تایید غیبی در آمدند و مغفر اقبال
آسمانی بر فرق عظمت نهادند و تمامی بهادران رکاب معلی آماده جنگ شدند
قول بوجود اقدس شاهنشاهی رفعت آسمانی یافته و در برانغار مجنون خان قاقشال
مقرر گشته بود و در جونغار آصفخان قرار گرفت و محب علیخان و طایفه از بهادران از پیش
قدمان هراول شدند و آنحضرت بر فیل بالسندر نام سوار شده بنفس نفیس
و میرزا کوکه را در عماری همین فیل جا داده تا گرد عزت از آسمان گذرانیدند و بمیامن
طلوع نیر اعظم رایات اقبال محل اردوی خان زمان رسید ظاهر شد که مخالفان
تیره رای بخت برگشته کوچ کرده روان شده اند یرلیغ مطاع عز نفاذ یافت
که مجنون خان با فوج خود پشته مبادرت نماید و نگذارد که این شوریده بختان

ازمیان

از میان بدر روند و این فوج باقتضا وحین قوی پشت شده طلب کاری نموده مردم
غنیم را بتقدیر جنگ شدن گرفت و بعد از زمانی آصفخان را نیز حکم شد که با جمعیت خود
بسرعت متوجه پیش شود و چون هوا بسیار گرم شد فیلان در رفتن ماندگی نمودند
شهریار جهانگیر از فیل برآمده بر اسب نصرت سواری فرمود و آن چه دولتان باور نداشتند که
حضرت شاهنشاهی بنفس مقدس دران لشکر در و اقبال درآرند و مقدمات جنگ را
بر تهور آصفخان و مجنون خان فرود می آوردند چون محاربه بسیار شد شکوه لشکر و از هجوم
فیلان در نظر آمدن گرفت دریافتند که موکب اقبال شاهنشاهی است خود بدولت پای
ظفر در رکاب نصرت آورده اند علیقلیخان و بهادرخان دل بر مرگ نهاده در میدان
عصیان ایستادند و مخذولان ابدی قرار جنگ دادند و باین خیال فاسد صفها را درست
کرده جمعی از بردلان معرکه ادبار را بر هراول و اوقچی لشکر نصرت پیوند فرستادند
و درین اثنا از عساکر اقبال جمعی قریب بپانصد کس همراه موکب شاهنشاهی شدند و
پانصد فیل هم رسیده و مخاصله در میان فوج پیش و موکب مقدس کمتر ماند بابا خان
قاقشال که بردار مردم اوقچی بود با جماعه پیوست و معرکه تیغ و تایید اقبال
شاهنشاهی حالت لشکر مخالفان را از جا بر داشته بر دو افواج قاهره از پی در رسید
این مدبران تا صف علیقلیخان رسانیدند و اهل ادبار دیگر بختان بسر اسیمه
گشته چراغ تیغ و پیش از پس نمی شناختند و از شواهد اقبال آنکه دران گیر و دار تیری
است کی از ان مخذولان جنبان بسینه علیقلیخان خورده که دستار از سر شوریده ش
او بر زمین افتاد و علیقلیخان حیران کار شده بهادرخان را در برابر بابا خان
قاقشال فرستاد و بهادرخان خود را بسپاه اوقچی رسانیده بر گرم کارزار
شد و در زمان زمان علیقلیخان از بهادر خبر گرفته تازه بتازه کمک روانه میکرد
بابا خان فهیم را برزور دیده عنان گردانید و بهادرخان از دنبال شتافته

خود را با مجنون خان رسانید و درین میان اسپش تیری خورده چراغ پا شد و بهادر خان را
بر زمین انداخت دلاوران عساکر اقبال بر سر او ریختند و زیر جبیل او را گرفتند
و از بد ذاتی و آزمندی خبری گرفته راه گرد درین اثنا نظر بهادر بر نام دولتمندی
از غلامان مجنون خان خورد را بر سر او انداخته دستگیر کرد و افواج قاهره بهادرخان
بهادرخان را در میان گرفته تیردوز کردند و درین زمان ابتهاج گیتی خدیو رخش
نصرت سوار شده گرم رفتن بوده میان دستگیر پایان بستانی میکردند
و علیقلی معزور را دوباره بجای خود ایستاده از حال بهادر می پرسید فیل
جتر انند نام از فیلان پادشاهی بر فیل که بهنور از فیلان خلاصه کر از مستی فزود
آمده بود و هیچ بهنور طاقت صدمه او نیاورده رو بگریز نهاد و جتر انند از عقب
آمد فیلبان که بهنور فیل خود را درمیان صفوف مخالفان کشید و مخالفان
فیلی او دیه نام را بر جتر انند و جتر انند که بهنور را گذاشته برادو دوید
و بیک صدمه کوه شکن آنرا بر خاک هلاکت انداخت و شکستی عظیم بران مدبران
حرام نمک روی آورد و اکثر اعیان و ارکان شرارت علف شمشیر خونخوار شده
بر زمین ادبار افتادند و خس و خاک هستی ایشان بآتش قهر الهی و برق سطوت
شاهنشاهی سوخته خاکستر آن بباد فنا رفت و گروهی که گریخته از آن ورطه
اقبال بدر رفتند در راهها بدست رعایای زبون که بآتش تعدی این نمک
حرامان جگر کباب بودند و نمک و خون افتادند و باد بهار فتح بر نهال اقبال وزیدن گرفت
و ابر نیسان ظفر بر حدیقه دولت گهر افشانی آمد و عرصه نبرد از غبار فتنه
ارباب طغیان تصفیه یافت و از تتق عواطف الهی پیکر فتح و نصرت بر ساخت
اقبال جلوه گر گشت و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال سواره از سر گذشته
علیقلیخان و بهادر می پرسیدند درین هنگام نظر بهادر بر بهادرخان افتاد دستگیر گردید

ادبار

ردیف خود سوار ساخته ببساط حضور اقدس آمد حضرت شاهنشاهی زبان بلطف
برگشادند که بهادر ما بشما چه بد کرده بود که این همه باعث فتنه و فساد شدید
او را دهشت و خجالت فرو گرفته بود و سر در پیش انداخته زبان بعرض نداشت
و بیان عذر نبود و بعد از پرسش بسیار بزبان ناحق نشناس او گذشت
که الحمد لله علی کل حال بهانا آن سپه دولت را در نفس الامر حقیقت حرام نمکی خود
معلوم نشده بود و الا بایستی حرف ندامت بر زبان و گدا آشتی که
از چنین بزرگ کرده غداری کرده اند که آینه دین و دنیا از و بشست و جه خود
ظاهر و باطن کرده و حضرت شاهنشاهی با وجود چندین فتنه و آشوب
او نخواستند که بشمشیر سیاست فرستند بعد از شدت التماس و کثرت الحاح
اولیای دولت قاهره شهباز خان و مینی داس کنبو مامور شدند تا بدم
شمشیر گردنش از بار سر سبک ساختند و مقارن این حال بهادران نصرت
قرین شهباز کلان را که از معتبران علیقلیخان بود گرفته آوردند و بعضی ملازمان رکاب
معلی سر آشفته او نیز بخاک افتاد حضرت شاهنشاهی از ماجرای علیقلیخان می پرسیدند
جمعی میگفتند که از عرصه نبرد بدر رفته است و طایفه بران بودند که در ضمن جستجو کشته
شد درین اثنا با توفیق دار سبکبخت را آوردند چون کماهی احوال او شدند بیان
آمد که من دیدم که او را فیل یکدندان پادشاهی کشت و نشانهای دندان فیلبان
بیان کرد بموجب حکم معلی تمامی فیلبانان فوج هراول حاضر ساختند و آن شخص
یک دندان مین سکه نام را دیده و گفت این فیل است که علیقلی را کشت آنگاه حکم مقدس شد که
سر مغولی از حرام نمکان بیاورند و یک مهر طلا بیابد و هر که سر هندوستانی آورد یک
روپیه بگیرد عوام از پی سرها بسر دویدند و زرها میگرفتند و چهره شناسان خطا
میکردند تا آنکه تمی سر علیقلی را که در پای درختی افتاده بود آوردند و با من فایق

صاحب

شبه و تفنگ میکردند درین اثنا نام هندو بچه اختیار علیقلی بود در خیل ایشان

قدم از اقبال سرانجامی داشت چشمش که بر سر آن تیره بخت افتاد آهی برداز

دل برکشید و پیش آمده آن سر را برگرفت و سخت بی‌سر خود زد و چنان

پیوست که آن مدبر خفت برگشته تیری از غیب رسیده مغز را بیکسو کار قتال

آن بود که تیر من بعلیقلی رسید القصه از رسیدن تیر آن مدبر بخت تباه در جان کندن بود

و سومنات فیلبان همین بیکر را القصه او راند علیقلی فیلبان را گفت که من از اعیان

باهم مرا زنده بحضور بندگان حضرت ببر که تر رعایت خواهند کرد فیلبان حرف

ناشی دانسته فیل را بر وی راند و او را در زیر دست و پای بلکه در زیر پای عصیان

او و کفران نعمت پایمال ساخت یکی از پیادگان بگرفتن اشرف او را

جدا کرده می‌آورد در راه آن سر را غلام غالب از دو کشیده خود بنظر اقدس

در آورده انعام گرفت آنگاه حضرت شاهنشاهی بدولت و سعادت از خانه زین فرود آمدند

روی نیاز بر زمین شکر نهادند و امرای عظام و دیگر دلیران و دلاوران را که درین

مصاف مردانهای جانسپاری و حق گذاری کرده بودند بانواع عواطف و مناصب و الا

مراتب بلند و کامیاب ساختند و سر علیقلی بهادر را مصحوب عبدالله بن خواجه

مراد بیک قزوینی که وقتی دیوان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بجانب دارالخلافه

آگره و دهلی و ملتان و ممالک محروسه با فتحنامها فرستادند هم سرمایه عبرت

منکران اولیای دولت قاهره شدند هم پیرایه عزت و هدایت واقعه طلبان گمراه

گشت و این فتح شگرف که کارنامه اقبال روز افزون تواند بود در عرصه قریه

سکراول از مضافات الهاباس روی داد و آنرا معرض جامع ساخته

فتح پور نام نهادند و عبارت فتح اکبر مبارک تاریخ این فتح دولت آیین است افزود

و از شرایف سوانح آنکه چون رایات اقبال بدفع این حرام نمکان نهضت

و منعم خان

و منعم خان را بحکومت دارالخلافه آگره گذاشتند بازار هرزه گویان تهی مغز

گرم شده و متمردان مفسدان بحد و دیگر گشتند منعم خان که بمیدان استاده و سر شد

قدم این شگرفنامه ابوالفضل عقیدت و ارادت داشت آمده استمداد همت نموده آن معدن

شهود سخنان بلند در بزرگی خدیو زمان فرموده در باب استیصال مخالفان

این دولت اشارات بدیع فرمودند بموجب استدعای او مقرر شد که شب بطریق

خاص صوفیه علیه توجه نموده شود و آنچه نمودار گردد اشارت بدان کرده آید

صبح آن بشاشت عجیبی در جبهه شریف ایشان ظاهر بود فرمودند که سر علیقلی و بهادر را

برده می‌آورند که امشب چنان نموده‌اند منعم خان از استماع این مژده دلگشای

خوش وقت شده آداب شکر بجای آورد و اندک فرصتی نگذشته بود که سرهای آن

دو حرام نمک شورانگیز آوردند آری از متوجهان درگاه ایزدی و مرتاضان این راه

عجیب ظهور این معنی چه دور و چون بیامن تائیدات آسمانی که در سفر و

حضر قرین جنود اقبال حضرت شاهنشاهی است چنین فتح دولت برای نمودند

همان روز موکب معلی بصوب الهاباس که بعضی بیدولتان در آنجا دو غبار انگیز

نهضت والا فرموده شامگاهان بساحت آن سرزمین پیوسته مقدس گشتی

خدیو صبح دولت دریافت شب در آن عرصه دلگشای منزل فرمودند بعضی

مطرودان دولت که گریخته بعلیقلی پیوسته بودند مثل شیخ یوسف جولا

دستگیر شدند و دو روز ببعضی مهمات آنجا پرداخته روز سیوم روی توجه

بجانب بنارس آوردند و آنجا بسیاری از لشکریان علیقلی و بهادر مثل

مرتضی قلی زمین بوس والا نمودند و از فرط مکارم ذاتی جرایم ایشان عفو یافت

و زنان و پسران بهادر خان بدست اولیای دولت در آمدند و خواجه میر آنجا

اسیر فتراک سعادت شده بدرجه قرب ترقی نمود و چون مردم بنارس

خواجه عالم

ازنامردی دمید ولی دروازه بسته بودند از سطوت غضب حکم تاراج شد
و بر ذوی بخشش فرمودند و شهاب خان و جمعی را بحراست و حکومت جونپور تعین نمودند
و قلیچ خان و طایفه را بالشکر بر سر تعیین کردند که بنه و بار بعضی از اوزبکان آنجا بود
و بعد از آنکه سه روز بنارس مخیم سرادقات اقبال گشت عنان توجه را بجونپور را
انعطاف دادند روز دوم ساحت آن شهر مورد موکب معلی شد و مردم
علیقلی که در آن بلده فراهم بودند از رسالت بسه پاهت اجلال آنها تا
و در ظلال عاطفت شاهنشاهی درآمدند و سه روز جونپور مهبط لمعات اقبال بود
و رعایای آنجا که در آنکه کوب آشوب بود پایمال عواطف شاهنشاهی شده
بار غنایی بر داشتند و از آنجا آن شهسوار رخش اقبال بطریق یلغار ببلده کره
نهضت فرمودند آنچه که بزرگ آنجا بود به سه روز این راه طی فرموده بر ساحل
گنگ بکنار کره رسیدند در آن هنگام پیش از چهار پنج کس در رکاب نصرت
اعتصام نرسیده بود دولت و اقبال بکشتی عبور فرموده درون قلعه کره را
بفر نزول اجلال رفعت آسمانی بخشیدند نزدیک بانکپور خواجه عالم که بخت
و باز بدست افتاد و در آن شهر منشور طلب منعم خان خانخانان از پیشگاه عاطفت
اصدار یافت و جاگیرداران آنجا و بجاگیرهای خود رخصت یافتند و بر تربیت
پروری نصیحت پذیر گشتند و جمعی از بدنهادان فتنه سرشت که از آستان
مقدس گریخته پیش این مدبران نخوت مند همواره در شورش میزدند و بکمند سالک
اقبال گرفتار شده بودند مثل جانقلی اوزبک و یار علی و خوشحال بیگ که محبد در
قورچیان حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشت و علم شاه بدخشی
و میرشاه بدخشی و بخشی بخشی و جلمه خان کوکه میرزا عسکری همه این فتنه جویان را
عرضه عرصه قهر شده بپایمال فیلان مست گشتند و میرزا میرک مشهدی را

که در مجنون صان علیقلی انسلاک داشت و از اردوی مقدس گریخته در گروه فتنه شده
بود با مجرمان دیگر با کنده دو شاخه در میدان سیاست آورده تمامی آن
فتنه اندوزان را بحضور اوسپاه سپاسیت فرمودند بعد از آن فیلی را
باو سپردند فیل او را بخرطوم پیچیده باکنده دو شاخه در زیر دست
و پای انکس گرفته میداد و ازین سو بآن سو می انداخت چون بشارت صبح سیاست
او نرفته بود فیل مسامحه و ملاعبه میکرد رانیده و تا پنج روز هر روز او را در سیاست
گاه تعذیب میداشتند آخر بتقریب انتساب سیادت و شفاعت مقربان بساط
عزت رقم جانبخشی بر حال او کشیدند و در همان ایام حجی ترابی شاه ناصر خواجه اگره
سپید قتان بود بدرگاه معلی آورد و بسیاست رسید منعم خان خانخانان بموجب حکم اقدس
از دار الخلافه اگره بمخیم اقبال که در حواشی قصبه کره بود رسیده بزمین بوس سربلند
شد و از وفور عاطفت تمامی محال جاگیر علیقلی و بهادر از جونپور و بنارس و غازیپور
آب جوسا با و تفویض یافت و او کامیاب دولت گشته متوجه جونپور و آنحدود
شد و موکب معلی بدولت و اقبال روز مهر شانزدهم تیر ماه الهی موافق پنجم
ذی الحجه بمستقر خلافت توجه فرمودند و بطی بحر نهضت عالی میشد و آنحضرت شکارکنان
و داد و دان قطع منازل میفرمودند و بهر شهر و ولایت که مرموکب مقدس میشد بانها
عدل و احسان مورد سپر و رمیگشت و در قصبه کوره که در جاگیر فرحت خان بود
بالتماس او جشن عالی ترتیب یافت و در قصبه اتاوه شجاعت خان را باین دولت
کامیاب ساختند و همچنین جا بجا ارباب اخلاص باین مقصد ارجمند فایز میگشتند
تا آنکه روز خرداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم نهصد و هفتاد
و پنج ظلال اقبال بدار الخلافه اگره انداخته کامبخش عالمیان شدند جهان طراوت
خاص گرفت و جهانیان نشاط مخصوص از سر گرفتند و عالم مورد امن و معدلت

گشت و احوال افواج قاهره که بر سر اسکندر بسرکردگی محمد قلی خان برلاس رفته بود
برین منوال است که کوچ بکوچ رفته روز اربعای بیست و ششم شهر ماه آئی موافق یکشنبه هفتم
ذی حجه بساحت شهر اووده رسید اسکندر از استماع رسیدن عساکر اقبال در قلعه
اووده متحصن شد امرا محاصره آن کرده مورچلها تقسیم نموده بجنگ پیش آمدند
در پهلوی شهر تلی بلند که سرگ داوری نام دارد و سرکوب شهر و قلعه است اسکندر
جمعی از هواخواهان خود را با انبوهی از بندوقچیان بر آن بلندی داشته بود که بضرب
تیر و تفنگ هیچکس را بپیرامون شهر نگذارند محمد قلی خان برلاس نخستین همت بر تسخیر
آن سرکوب بسته جمعی از بهادران را تعیین کرد که بحملهای مردانه بر آن بلندی دست
یافتند و بپای مردی جلادت آن کرده خود سر رایت کردند و بر شهر و قلعه استیلا
و استعلای تمام حاصل شد چنانچه احدی سر از روزن نمیتوانست بر آورد و ارکان
خون گرفته سراسیمه دست و پای میزدند درین اثنا خبر فتح موکب عالی و قتل علی قلی و بهادر
بیرون و درون فرو گرفت و اینمعنی موجب استظهار اولیای دولت شد و کمر اعدا
شکست و اگرچه پیشتر از آن که بجهد داود و لشکر فیروزی اثر رسد نوشته راقی تمیز داده
مشتمل اخبار فتح و فیروزی و کشته شدن علیقلی و بهادر براجه تودرمل رسیده بود اما
عموم خلق از بیم کراین بیدولتان را بیخبری بنده اشتند این خبر را ساختگی میدانستند
و چون درین تاریخ این خبر اشتهار یافت اسکندر پنهان مخفی داشته از راه مکر و تزویر در آمد
رحمان قلی قوشبیگی را طلب کرد که بعضی سخنان میخواهم بگویم اولیای دولت قبول اینمعنی
کردند و آخر حاجی اوغلان را که از معتبران او بود پیش امرا فرستاد و امرا ازو
دل نموده دریافتند و قرار یافت که رحمان قلی همراه حاجی اوغلان رفته قرار او
از اطلاعات ایشان کرده جا بجا دو روز هر دو باتفاق رفته باز گشته آمدند
و نمودند که اسکندر از گذشته ندامت دارد و مترصد است که بوسیله او گناه او

از آن سعادت

از آستان سعادت آستان بوس نماید و میخواهد که اول تنها در جایی که قرار یابد یکدیگر را
دیده سر رشته پیمان را استوار کنند محکم گردانند قرار یافت که صباح روز عید قربان آب
این امنیت بحصول انجامد و با جمله اسکندر متذبذب گشته اولیای دولت را بحرف بازداشته
و خود شبانگاه از دروازه قلعه که بجانب دریا بود بدر رفته بکشتی چند که برای روز او مهیا
خود آماده داشت از دریا عبور کرده و نیم جانی از آن گرداب خطر بیرون برد چون صبح
اولیای دولت از فرار اسکندر خبردار شدند فی الفور بشهر در آمده کوس نصرت بلند آوازه
کردند و چون کشتیها را اسکندر از آن طرف نگهداشته بود تعذر بسیج کردن کشتی از دیگر گذرها
دو سه روز کار تعاقب در تعویق افتاد و درین اثنا اسکندر از اهل و عیال اخلاط جمع کرده
پیغام فرستاده که من بر پیمان عهد ایستاده ام و عبور من از آب بتقریب ترس مردم بود
اکنون امیدوار آنست که محمد قلی خان و مظفرخان و راجه تودرمل بکشتی نشسته بمیان آب
آیند و من هم با ده کس آمده در میان آب آنچه قرار یابد خود بشنوم و خاطر خود در التجای آن خسته
روی بدرگاه عالم پناه آورم این سه بزرگ مطمئن او را امیدوار ساختند و از آنجا که سکندر جان
با جمعی مجلس از معتمدان خود بکشتی در آمده صورت ملاقات را بنقش بر آب
برابر زد اولیای سوگندان خوردند و آنچه لوازم استمالت باشد در میان آوردند اما
اسکندر بر قول خود ایستاد و گفت درین ولا چون از من تقصیرات شده است دلیری
در بساط بوس درگاه معلی نمیتوانم کرد مناسب آنست که بوسیله استعفای جرایم جاگیر
را بحال خود گذارند و بجهة منع دیگر این صوبه نامزد سازند تا بدست آویز شکوفه
خود را مستعد سعادت حضور گردانم چون زبان او با دل او موافقت نداشت وقت را
بحرف و حکایت گذرانیده با وجود پایندگی براه لوبار دو منزل دورتر رفت
و عذر طغیان آب بر ساحل در میان آورده پیغام نادرست داد چون اولیای دولت
دریافتند که بغیر از حیله سازی و روباه بازی ازین بیدولت امری دیگر بوقوع نمی آید

از دریا عبور نموده پیرمحمد دنبال آن بی‌سعادت نهاده داد از قلعه‌ها و سیلابها گذشته
خود را القصبه گورکهپور رسانید و از آنجا سلیمان قلی نامی از اوزبکان که از علیقلی خان
گریخته پیش افغانان رفته بود از قبل افغانان حکومت آن گذر داشت گشتیها از
زاسم آورده اسکندر را با مردم او بسرعتی هرچه تمامتر گذرانید و از موج خیز مهربان
اقبال شاهنشاهی او را نجات داد امرای عظام بسرحد ولایت افغانان
رسیده چون حکم در آمدن آن ولایت از بارگاه مقدس اصدار نیافته بود
توقف نمودند و عرضه داشتی متضمن ظهور سواطع اقبال و التماس در آمدن
بآن ولایت بدرگاه معلی ارسال نمودند و روزی که دار الخلافه آگره مهبط انوار نزول
اجلال شده بود عرضه داشت اولیای دولت رسیده بمسامع اقبال پیوست و منشور
سعادت پرتو ارتفاع یافت که چون بقیة السیف را از ممالک محروسه برآورده‌اند
درین هنگام بر همین اکتفا کرده در انتظام پراکندگیهای آن ولایت کوشند و سرکار
بجاگیر محمد قلی خان برلاس تفویض نموده دیگر امرا متوجه آستان بوس گردند
چون مثال عالی باولیای دولت رسید محمد قلی خان را بدارائی آن سرکار نصب کرده
توجه مستقر خلافت آوردند و در دار الخلافه ادراک زمین بوس نموده کامیاب سعادت
گشتند هفت موکب گیتی‌کشای شاهنشاهی بفتح قلعه چیتور سرکشان گردن فراز را از
پای در انداختن و عدالت انتظامی را که گزیده‌ترین عبادات است بنگاه نخوت رونق
بخشیدن و نقد آسودگی و آسایش را رواج دادن و جذب نوزمان را توفیق ایمنی
یافتن یا به خلافت الهی ظهور آمدن و سرمایه سعادت طبقات انام عطا
فرمودن و لله الحمد که حضرت شاهنشاهی بتوفیق عنایت ازلی و مساعدت جنود غیبی
از جهت خویش در آسایش عالمیان دانسته همواره در معالجه بالجولیای سرداری گردن
فاسد دماغ اهتمام روز افزون دارند و تایید الهی قرین ذات مقدس بود دهد از آن حق آن‌حیی

دفع الانزجی

و عنوا اندیشی چو نیش کاب بصورت و معنی میکردند و در هنگامی که ساحت دار الخلافه بنور عدالت
شاهنشاهی فروغ آسمانی یافته منسوب عساکر اقبال از گرد راه تردد کالپی پا بوده بود
که خبر طغیان میرزایان محمد سلطان میرزا و غبار فساد برانگیختن در صوبه مالوه بمسامع اجلال
رسید که از آن پیش که پسر از فرمان برداری بادشاه صورت و معنی خود تخلید داده او
ملک از بار شده اند بعد از درازی پسر گردانی و کوتاهی سخن مالوه را خالی یافته بآنجا
رفته اند و باش کرده اند پیش از مناسب حال خود دیده در جمعیت خود و تفرقه رعیت
میکوشند شهنشاه زمان را که واقف و معدن اسرار ربانی است بخاطر اقدس گذشت
که در دفع این فتنه اندوزان اگر بجهت ملاحظه حال بابای اغماض نظر کرده آید خلاف
رضای ایزدی باشد و اگر توجه باطفای این نایره فتنه نموده شود اگر بذات اقدس
عزیمت این یورش اتفاق افتد خلاف قانون عقل بوقوع آید چه آن طبقه را آن پایه
حالت نیست که بدفع ایشان آنحضرت را خود متوجه باید شد و آیین سلطان مبرهن
است که هر کاری که بیمن ساخته شود به تیغ نباید برداخت و هر امری که به لاوری
امرای اوسط و ادنی کرده آید به نوئینان بزرگ نباید حواله فرمود و همواره در مدارج
امور پاس دید و پایه سلطنت نمودن که عبارت از قدر دانی و مرتبه شناسی است از لوازم
اقبال است و اگر بنابر این قانون خلافت این کار ملازمان عتبه اقبال نامزد میشوند
سران و سروران ملک سعادت و دو حبانی را در فرمان برداری بادشاه خود میدانند
در ساخت اهتمام بسته متوجه این کار میگردند اما بجهت کرده آمدن نخوت بسیاری
که بزده این گروه ناگزیر این مقصد است و در ظاهر صورت چه بند و کار رانده اند
بسیار میشود و آیین سلطنت تاخیر در انشال این امور برتابد بنابران شاهنشاه عالم
و دانای روزگار بمقتضای صائب نظری خود چاره این کار فرمودند و توجهی بمروانگی
در پرده بی پروای صورت داده بظاهر اغماض نظر فرموده و باطن همت

در وقتی این شورش شنیده و روز رش هژدهم شهریور ماه الهی موافق بیست
و پنجم صفر شکار پرگنه باری که اکثر اوقات آنحضرت به شکار چیته و آهو نشاط بر آن گماشتند
روی توجه آوردند ارباب اخلاص و خدمت دوستان بجهت یافتن فوغای جلب ظهور
خود حاضر شوند و بسیار مردم جمله ملازمان اینها و چه مردم دیگر به دید ایشان بجز
هر آینه بآسانی جمع خواهند شد و چون مردم بزودی فراهم آیند جمعی را که زبان کرده
باین کار فرستاده خواهد شد باین اندیشه صواب نما از مستقر خلافت برآمدند و عزیمت
باری را مخیم اقبال ساخته بجانب دهولپور و کوالیار که ماله و روپه شکارگاهای جهان
معروف داشتند و امرا و سایر ملازمان عتبه اقبال روی امید بجانب مخیم نصرت نهاده
فوج فوج میرسیدند اگر چه مخلصان درگاه که ملازمان عرصه شکار زند فراهم آیند بتسخیر عالمی کفایت
میکند و اگر بیاوران پادشاه شناس جمع شوند احصای آنرا که تواند کرد و هرگاه ... گرم
گردانید اندازه آنرا که تواند گرفت چون دهولپور مخیم سرادقات عزت گشت
پینک ... و دبیک در رکاب نصرت قباب ایستاده بود آنحضرت چند از روی انبساط
ازان ... مغروران فتنه اندوز ماله بجز اسب غفلت ... خطاب کرده فرمودند
تا حال که اکثر زمینداران و بزرگان هندوستان بنوس ... سرافراز شده نزد آمده احتراز این
دولت نموده است میخواهم که بر سر او ایلغار فراهم و بیرای او را در کنار او نهیم توجه
خواهی کرد زمانی امثال این مقدمات از روی گفتگی به بیسر ... معروض نمودند
داد و منافقانه تقبلات مینمود و آخر آن کج فهم بیدولت بسر معامله نرسیده و بزل
جد نفهمیده فرار اختیار نمود و ازین دلبستگی از بندهای ظاهری گریخت و در سوای
حقیقی افتاد چه آن نادان را این تصور شد که بندگان حضرت در پرده این
شکار سزای را نا خواهند داد و من بدنام میشوم که او رفته حضرت را
بر سر پدر خود آورده و ندانست که خبر صورت مطابق نیست و این دو گشتند

خداپرورد که

خداپرورد که بدفع امثال این زمینداران بی سعادت خود متوجه شوند و دو
که بر تقدیر تحقیق این معنی گریختن از چنین اقبال خود در او دیده او بار انداختن و
نشناختن است و چون خبر گریختن این مدبر بمسامع اقبال رسید غضب شاهنشاهی در حرکت
آمد و شرار صورت جد گرفت و الحق چنین ابلهی که از آغاز جلوس ... اورنگ
اکثری از سرافرازان هندوستان که کلاه نخوت کج نهاده سر اطاعت هیچ یکی از
زود دنیا ورود ... نهاده بودند تا درگه عبودیت بزمین بوس التجا آورده ... او و دستگیر
ممالک برای ... برای خود آرای ... دو آن تهور سرشت بی اعتدال که شورش
آبای او ضمیمه بدمستی او شده بود که بکوهستان محکم و قلاع متین مغرور گشته سر از فرمان
برداری از درگاه معلی تافته بمزد وتی مال و ملک و بسیاری راجپوتان فدائی
و سایر اسباب دنیا داغ نخوت ... بر کرم گرده راه سعادت گم داشتی
جهانگشا ... مصمم شده اول مهر ماه الهی موافق اواسط ربیع الاول
نهضت عالی اتفاق افتاد و بتایید اقبال روی توجه بتسخیر ولایت مندواره آورد
بجولان نصرت بولایت او در آمدند چون عرصه ظاهر قلعه سونی پت بپرتو ... شهرت
او و دران ولایت ... مخیم اقبال شد ... که قلعه خالیست و ...
اجلال گستاخ ... حاکم قلعه ... متوحش شده با رعایا خود را بر کنار کشیده
حضرت شاهنشاهی خلو قلعه را بتفاول بر فتوحات عظیمه گرفته و در روز دران
ساخت ملکستان نزول اجلال داشتند و از نواحی حوالی آن وقعه بان سامان ...
نظر بهادر را بحکومت و حراست آن تعیین فرمودند و از اینجا بشش منزل
قصبه ... را که از مواضع محکم آنحدود است مخیم سرادقات فتح ساختند و
آن قلعه و ولایت به شاه محمد قندهاری مرحمت فرموده او را آن سرحد ... گذاشتند
و از اینجا بفتح و نصرت نهضت نموده بظاهر قلعه ... نزول فرمودند

وار سواری انکه نکته طراز حکمت اندوز سحر پرداز بدیع نگار برادر سترک عنصری
ومعنوی شیخ ابوالفیض فیضی از خلوتکده عزلت به بارگاه خدمت کیهان خدیو بلندی
گرای آمده بفنون عواطف شاهنشاهی اختصاص یافت آن نوباوه گلستان
دانش هیچ پیوسته در ملازمت قافله سالار قوافل ملکوت نخل بند نگارستان
کثرت در وحدت مدبر بزرگوار تحصیل مراتب و اناسی کردی در اندک فرصتی فرد
بستان حقیقت آموزاد که مجمع بحرین نظر و اشراق و مرجع حکمت شناسان بارگاه
علم و عمل است بپایه والای آگهی جلوه ظهور فرمود و از نتایج آن صحبت زبان آور
سخن طرازان نظم پرواز گشایش یافت و صیت کمالات او جهان صورت را
چون عالم معنی فرو گرفت و از آنجا که بسجیه قدسی والدین بزرگوار آن بود که پای
در دامن عزلت کشیده در پاس انفاس همت گماشتی و بجهت بردن دانش نشینی
درس علوم عقلی و نقلی گزیده راه اختلاط بطبقات مردم بسته داشتی و بنابر نفس
گرای او در شهرستان باطن فرزندان سعادت پیوند او نواهش طبیعت
و تماشای رنگینی این عالم و انا تریب آبروی و همگی اوقات گرامی [illegible]
و دانش گزینی و آن را است کیکی کرد ارگذشتی و آن پرنورانی رتبا انکه بر مکامن مقدس را
خدیو صورت و معنی بی پرده از اعتقاد گزینان اخلاص گرای بود گوهر یکتای حشمت
بازار نیاوردی و بار گران بهای آن متاع گزین را گرم بازاری آن جنس
فاخر و ممیزی شتری بجلوه گاه فروخت نیاوردی و از آنجا که در بدن او دیع
کثرت از روی وحدت بود از کثرت وحشت گزیدی منتسبان این یگانه
پرستار ایزدی را ازین چشمه سار حقیقت رابطه رسیدی و لازمین هرگز
با اعیان دولت و ارکان درگاه مقدس راه آمد شد نبود و با آنکه بسیاری
از اهم شهاد و بسیار آن گروه انبوه در ثروت مندان صورت حسد بردهٔ

افزا کردی

افزا کردی و شور شبها انداختی و از فنون دریافت شهریار حقیقت نژاده در گوهر گاهی
فرو شدی اصلا خاطر او باختلاط نیک اندیشان بارگاه تعلق نشدی و در چاره این کار راه
اسباب نرفتی درینولا که خدیو جهان تسخیر چیتور عزیمت داشت ذکر نورافزای [illegible]
منش شرف برادران بمسامع همایون رسید اشارت عالی باحضار آن گلدسته هنرمندی شد
طبقه از بدنهادان کوته اندیش بر حقیقت حال آگهی نایافته این طلب عاطفت را بعنوان مطالبه
عالی وانمود و به پیغ مطاع بحاکم دار الخلافه ارسال داشتند شب هوای شب چهارشنبه
نوزدهم ربیع الاول از ان علی قبای پسری شده بود و آن دیده ور تماشای [illegible]
بزم جشن تشریف برده جمعی از ترکان آمده حوالی منزلگاه او را قبل کردند و [illegible]
فرومایه که تقیده و دلان رنگیستان حسد نه ضمیمه جنایت شده آن عوان نادان را
بران داشته باشند که شیخ فرزند خود را پنهان خواهد ساخت و در فرستادن
خواهد جست و همگی اندیشه این فرومایگان آنکه زمانی از آزار برسد چون معلوم شد و از حقیقت
کار آگهی آمد حیرت افزوده و از دیر حاضر شدن آن فیض پذیر مانده فیاض علی الاطلاق
نزدیک بود که حیله اندوزی و شرارت افزای صورت استی کرده روی بی آزرمی
آورده و درین اثنا آن برادر گرامی رسید و شورش تسکین پذیرفت و آن
عرق خجالت شدند چون ابواب مکافات مسدود بود و سرانجام هیچ دشوار شده و [illegible]
و اهل ارادت این دشوار نیز آسان گشت و در رهان دامن شب سنگ تفرقه افتاد مقبولان
این دودمان عموماً و خصوصاً در گرداب غم فرو شدند و بدلدهی آن رموزدان آفرینش
چاره ناشکیبائی دست داد و فرمودند که نخستین چهره خاطر من بمقتضای نشاء البشریه در سخن
سازان بدگوهر غبار آلود گشت اگرنه خاطر حقیقت آموز شگفتگی دارد و خبر فرخندگی
و نشاط چیزی ازین ساغر غم نامتفرع و مترتب نخواهد شد عنقریب نوید [illegible]
و قفل شادمانی گشوده گردد نخستین جرعه دردی که بکام این نادان محفل [illegible]

این بود و پس از سپری شدن روزی چند مژده غریب نوازی خسرو آفاق رسید
و سرمایهٔ نشاط جاوید بدست اقبال این قصیده را در آن نزدیکی در ستایش نعت رسیدگی
انتظام داده اند **قصیده** سحر نوید رسان قاصد سلیمانی ❊ رسید همچو سعادت گشاده پیشانی ❊ ز حجرهٔ فلکی
عزیزان بخاطر افروزی ❊ لبی چو دست کریمان بگوهر افشانی ❊ بسر گرفته چو همت بلند پروازی ❊
به پاک دیده چو دولت فراخ میدانی ❊ هجوم کرده بر او آشنا و بیگانه ❊ چو میزبان تو تمکین پرور مهمانی ❊
کمر بجیبی و چابک روی خجسته خجان ❊ که دور نقطه گرد سپهر دورانی ❊ نموده شهپر والای او ز طرف حقیقت
تذرو اوج عنایت ببال جنبانی ❊ بفرق اسپر زده دولت بسته منشوری ❊ که همچو عقل تبارک نموده عنوانی
خطی که یافته در بارگاه جاه جلال ❊ ز قهرمان خلافت خلاف فرمانی ❊ مبشران سعادت مند کنعانی
نجات نامهٔ خود ای حزین زندانی ❊ مرا نظاره‌اش از دو بیقراری داد ❊ چه بیقراری با صد قرار ارزانی
دلم ز جنبش زنگش در اهتزاز آمد ❊ چو از تحرک قوس روح نصرانی ❊ ببوسه کردم با بیش فکار عالی
کنار کرده دو شوار در قدم رانی ❊ بذوق من طلب ناکمان او بنمود ❊ چو بر سالک ز توفیق جذب ربانی
از آن زمان چه نویسم که بود دل آرام ❊ سفینهٔ دلم از موج غیر طوفانی ❊ حدایق سخنم را بهار افزونی
شقایق نعیم را انبساط ریحانی ❊ کهی چو وهم پراکنده کز کدام دلیل ❊ برم ز طعن و شکوک علوم التعالی
چرا بود متخالف رسوم اسلامی ❊ چرا بود متشابه حروف فرقانی ❊ زبان کشیده بدر العقاید عجب مسلمانی
شود کذب ز دعوی گرانی ایمانی ❊ اگر حقیقت اسلام در جهان افتست ❊ هزار خنده کفرست بر
گهی چو عقل فرو رفته در چه دریایم ❊ رموز حکمت دانا دلان یونانی ❊ چه کرده ام ز سر تخیل معلم اول
چه گفته است ز معنی مترجم ثانی ❊ چه حکمت الهی مرقسیم سازم ❊ ازو ملبوس باطن نقوش عرفانی
ولی فروغ حقیقت چگونه برتابد ❊ دلم گشته مشکوه قدس نورانی ❊ کدام ره بطبیعی طبع
ز گرم و سرد و تر و خشک و شش و ارکانی ❊ چه سان شناخته دانا بهیئت سپهر ❊ مزاج جوهر دل از عروق
شریانی ❊ کدام رو بر نیامی که از زیانه آن ❊ شوم دقیقه شناس سپهر گردانی ❊ حرکت کنند
بر سبز امی ❊ چرا است منظر هفتم رواق کیوانی ❊ کسی که رفعت پیچیدن چو ابر نظم

ز لفظ و معنی برکفهٔ میزانی ❊ دماغ طبع معطر بعطر فردوسی ❊ مشام فهم مشرف بعیت خاقانی
گهی تامل انشای نثر رفته فرو ❊ بمغز جان زده گلدستهٔ گلستانی ❊ گهی بفکر معما بدین گمان گر کرم
کنند بجوهر فولاد طبع سوهانی ❊ زبان پر از سخن معرفت لی کیدم ❊ سرم تهی نه ز ناخوش لیالی نهانی
نمود جلد مرا عقل زند طیفوری ❊ نهاد مغز مرا داغ عشق صنعانی ❊ نظر طلایه پرست خیال مجنونی
خرد مقدمه ساز قیا برانی ❊ بوارق نظر عشق در ورق سوزی ❊ بنام گل د آتش بعشق گردانی
زبان چکویم کبست جان و مند کنارشی ❊ ز دل چه لاف که یک عشق صد پریشانی ❊ خلیده در جگرم همچو
بو کرده چشم غزالان کنند مژگانی ❊ مه پر کرده بیابان ز دل عاشقش ❊ نمکیده است مرا در سبق خوانی
در آن مقام که از اهتمام تربیتش ❊ چو او شوم که از اطفال ربانی ❊ نصیحتش همه گاهی نشان وجود
بکبر لقمهٔ حکمت نه چو آن لقمانی ❊ بکن هوای پری پیکران جسی مباد ❊ ز راه روی نوی بر سر شیطانی
خدی از حیا مغشان دم بدم گرفته سیلاب ❊ بنای بنیهٔ دانش کشند به ویرانی ❊ چه حکایت دیگیست
از کجا و عشق کجا ❊ حذا کشش که نیاید ز شیشه پیشانی ❊ ز عشق هند نزاد آن دل ترا که کشاد ❊ کلید کچ
بچرخ صلیب بیحیانی ❊ میان عقل و جنون برد به سیرم القصه ❊ که بود داغ نشتم آمیخته نبادانی ❊ ز خوب غفلتم
آورد رو به بیداری ❊ سماع صیت قدوم سرمد سلطانی ❊ چه بحر بود دلم کز تموج آن
دلم بر شتنر اندیشه‌های دانی ❊ تبارک الله از آن جذبه که روح مرا ❊ ز سنگلاخ غم افکنده در پس
آسمانی ❊ بسوخت این همه خار و خس هوا و هوس ❊ لاصفیا برقاب بیجانی ❊ شدم سوار
سمند گام ترس جلالت که گرد وی از سپر دانش سپهر جولانی ❊ جهان فتح گشتم طوفان نورزدم بانگی
چو خضر بود دم تنها ره بیابانی ❊ ز فرط شوق که شتافتم که گرد ❊ شدم چو روح مجرد ز تعلق جسمانی
روان چو شخص مثالی شده ز راه دو شب ❊ ز پای دل گسسته بند گسیلانی ❊ در آن که تا بچه صورت
قرار گیرد کار ❊ همه قصه تصدیق من میلانی ❊ ببوک خامهٔ اندیشه ام در آن ره یافت
فسیح مرغ شکسته قفس بر جای ❊ سواد موکبش از دور گمان بنمود ❊ که گشت دیدهٔ من زان سواد
نورانی ❊ خبر بیار که شهریار رشد گاه نیک ❊ رسید بر در فردوس مرغ بستانی ❊ خطاب مشکک

کز لطف کنان رسانیدش به آسمان سعادت زینت طلانی کشید قاید دولت زمام طلایمش
بسوی بارگه حضرت جهانبانی نخست بوسه زدم خاک آستان یعنی بچشمه سار رساندم شفاء عطشانی
چنین بپنجه سکندر بزمین ماندم همین نهاد و منوی تن نحیف روحانی چگویم از در دولت سر الطاف
نمونه عجب از بارگاه یزدانی نه بارگاه جهانی که بود در شهرش مطلع لطف و عنایت بصد فروان
مجاوران حواشی آن رفیع مقام دعاکنان بسعادت کرده حیرانی زاهل دانش و بینش ستاده گرد گرد
نشسته خسرو والا نجبت یونانی فروغ بخش شبستان هند اکبر شاه چراغ بارگه دولت گورگانی
تبارک الله از آن ملک که لطافت طبع درخت وفا که سرو کرده عود ثانی اشاره رفت که در پیشگاه مجلس
شکفته دل بنشینی و شوق خندانی بدو پیش پاپاره کنار شاه بنشستم زبان ملطقه لب ریز از ثنا خوانی
فشانده گوهر حسبت برابری سخنم سخنوران همه عراقی و همه خراسانی یکی ستوده محرر که گشت ساحر
دو تنگیند سخنش بر لولوی و مرجانی یکی برای تعجب کی این سخن گرف کهن هر بیه شد ندکدامین سخاسانی
کدام مرغ تو که زینجا نگر برفاست که تازه کرد سفر هزار دستانی زبان بیست خیالات دارشند برسر
که داشت کاخ منظر بلند بنیانی طراوت نفس ای که گوی جواب که بود بر لب فیضی زلال فیضانی
گمر و نکو نه تقلید شش شه هم بنواخت که پایه پایه فرود آمدم ز حیرانی زبان به پرسش منشی گشود
کلاه طوطی ریاض نطق تراز کبود در فنوانی سواد شهر خیال تر کرد او خیا اساس نظم بلند تراز شهرانی
بیننده ادای زمین بوسش گفتم که ای سپهر طبیعت بابروخانی امان عهد تو استاد مهربان منت
گلوی ابجد او آب او ست طولانی و گر بسبب طلبی او استاد من نه بهر است چه جوی کسب سخن از ان بزرگ سحانی
زبان بمد و سخن تا مرا بخلسیده است منت بدم برده تیز دندانی زمبد ارض جهل القانتاب طبع
به دردهای درون مژده درمانی دگر گفت گزین ناظمان معنی سنج بمدح که نهادند جنس سحابانی
کدام پی برده است بر ده است نظم که نیست در تعدد خطرهای حرمانی کدام راه نوردید ملک سخن
گذشش منتظر به تیر منانی بعرض شاه رساندم که ای پناه سخن حدیث طایفه شعر یست پایانی
سخنوران که ازین مشغله سخن کردند که سرزده از لب نشان نکتهای معانی همه حکیم مزاجان باکرادار

وجوه داده طهارت زلوث عصیانی کشید نقش حقایق بدور افرنشی نموده و دقایق بتیز دوانی
همه شهید جان حاضر و تن غایب همه بذات خدا باقی و ز خود فانی علی الخصوص سخن آفرین حطیطوس
الخصوص
که در رایش سخن بود بپرده خفایی قیاس کانسته نهانسته آتش گرگ بزور بازوی ورستم سحبانی
در و جزا این نتوان یافت هیچ نقش که بود بزور کار علامان نوح بیانی اگر چه بود شهنشاه نکته دان یهوری
بهترکی نشدی روز او شبستانی دگر قدح کش غزنی که سید جان را شراب معرفتش نشاءهای ایمانی
سپهر پس از آن جمن آرای گلشن معنی که در حدیقه او نقطه کرده و دهانی حدیقه ایست ملون که گر بود مکان
بصد بهار گلی زان حدیقه پیشانی سپهر اوج و سپهر درای دل رقم کرده لطیفهای حقایق نگار شروانی
گنجه خیر مبرس
نقاوه سخنش تحفة العراقین است بیز دگر دست به پیشش چو گل گرد دانی ز سحر کاری گنجور
که داشت گلشن گنج عجب نقشانی به نظم او نرسید نظم غیر گر برسید مخیل متنبی نیز قیس قرآنی
زانوری چه نویسم که با بحر رسید ز برق فکرت او شعلهای نیرانی ریانده کوی معنی حکمت آمیز شان
مزاج مدعیان را بجوش بحرانی ظهیر هر به زبان را اگر که بود از دو سماط عالم معنی بیان
کر منبود و هم بدو قیقهای کمال که شهره شد بجهان پر بسیار بیانی سخن شنا
بهبین که معنی دلاکش فیت خاقانی دوای درد دل عاشقان نظارت است گرز روح قدسیت
ذکانی تبارک الله از آن رمز دان که در ملکوت بعلم منطق طیرش جهد سلیمانی شکر فشانی شیرین
که سپهر برفتح نموده پیشکش طبع او کمینی انی نشاط خسرو دهلیان معنی به بوستان تو الحانی
ز خسروان معانی جداست که برابر یک معنی نمود سلطانی ستوده صاحبان ملک سخن
که ملک گیری ایرانیست منقولانی نکات حافظ معجزبیان چه بگویم به بیان غیب نه دانند وحالی
دماغ پیر خرد را روح طراوت سخن خلبند کرمانی بزینت مشیت کم از مستوفی
سخن سرای اسکی عرض شمار اساطین معنیت گذشته اندیشی چون فتح لسانی
بسند طبع حریفان حرف سنج سپهر بجود که بود در حدیث سلمانی خوشانوای معارف طراز
جام کرکه چشمه نصرتش ای کاتی ز بس لطافت الفاظ نکته آمیزش برد ملاحت صورت عیاره خشانی

بجامعیت اگر بعد ازو کسی بگذشت ٭ ز نظم و نثر برو ختم شد سخن رانی ٭ باو حدیث حریفان بهم برآوردن
بود حکایت شیدیرگاو و بارانی ٭ یکان یکان همه بر بستر فنا خفتند ٭ کشیده بر سر خود طیلسان
کتمانی ٭ دران صحاح که این نکتهای رقم تشبیست ٭ چه جای شعر فلانی و نظم بهمانی
کنون هم از شعرای شماره‌اند ولی ٭ گزیده بر ملکی کرده اریکه‌بانی ٭ بجوی عجز کلب فرومانده در تک و تنگی
بجا که ریخته صد ابر در زبانی ٭ بچشم خیره سیه کار نقش مطرودی ٭ ز نیش تیره کل اندود خذلانی
بجا رسوی ملامت که خاک دهر بر ٭ اسیر تیغ و شرای متاع خسرانی ٭ کهی درشت ادای لبش بریده کرده
که لفظ بر تن معنی نموده خفتانی ٭ کهی خیال خنک برده در عبارت کرم ٭ چو آب سرد یکبر ماینده زمستانی
خراش کرده حرف ریزهای خاتم و برده ٭ نهاده قیمت فیروزه بدخشانی ٭ که هرگز بدل نرم نبود
حدیث شان ببر پشم اگر بخسبانی ٭ چو ریگ خاک فشان بجان بر اید جنگ ٭ بهفت دریا گر
نظم شان بجنبانی ٭ سخن ز عبارت آسیا دکرده صد دفتر ٭ گر در شمار نیاید متاع بالاسیمانی
سواد نسخه گفتار شان بچشم خیال ٭ سیه گلیمی خرسیرتان عتابی ٭ بکلک آهن اگر نبی نجاده ایشان
کشیده بر ورق حق خطوط بطلانی ٭ ولی که رنگ حقیقت ز نظم شان جوید ٭ ز نفرزا
طلب دلالهای نعمانی ٭ بروی شان در کلذا ربسته به کین قوم ٭ بجا رگ ریخته
کلها ز جاک امانی ٭ چو کس نماند بعالم من الحکیم امروز ٭ که تازه کرد سخن را به تازه دیوانی
غریب ملک معانی درین رباط منم ٭ ز کاروان سخن با تمام سامانی ٭ کنون کلید سخن
آسمان سپرد من ٭ ز دل کشایش و از من کلید جنبانی ٭ بهشتیان لطافت سرای فکرت را
معانیم همه حوری کنند و غلمانی ٭ نگاه داشته صورت نگار لوح قلم ٭ زبان کلک مرا از هر بهتانی
حدیث من شهنشاه بنده پرور بود ٭ چو با خدای کلام کلیم عمرانی ٭ بکلک خیزد علم قلم
کمش کامروز مسلم است ترا کشور سخن دانی ٭ زبان نکته بجنبان که در بدایع نظم ٭ فرزدقی
تو از زانی است و حسانی ٭ چه جادو بیت بر شنود شانه قلمت ٭ که رنگ می برد از کار … مانی
رسید حکم که نکته بجی شنوا ٭ بوصف ما بر سیان آن قدر که بتوانی ٭ زبان وری که دگر باره و … سخن …

سپرده بدست ادب گردنش به بیجانی ٭ چگویم بزیر لباس دارائی ٭ ببر کرفت سراپای من بعریانی
چگویم انکه چو از خاک برکشید مرا ٭ بسرم بلند شد از پایه پای چوگانی ٭ چگویم آنکه ز کنجهای تعشق
سفید و سرخ چه اندوختم بهیانی ٭ چگویم آنکه ز لطفش چه ظرف بربستم ٭ ز بهر جبر لازم حالی است
و ترخانی ٭ دو دولت ز در اقبال آمین روز گرد ٭ کشیده طالع … بحیانی ٭ همی معلمی شاهزادهای عظام
که بر نهال ادب میکنند غضبانی ٭ بخسرت حضرت سلطان سلیم دریادل ٭ که جلوه خوردش موجبت
الهانی ٭ دکر … از پر امید شده مرادی ٭ که دامن فلکش میکنند گریبانی ٭ دگر جهان ادب … بنیال کرم
کواکب شرفش میکنند اخوانی ٭ ولی ز روی حقیقت بنزد شاه بودم ٭ چو بیش براد ادب کوه کنی بستانی
زهی فلک منشان که کمال عقل کنند ٭ در انتظام جهان با سپید قرانی ٭ … عقل کسی را که چشم دل بازاست
خط است دیره و پیسه که حروف بستان ٭ چرا بجای سوید است سپوداها ٭ … ز لمعات مهابت
لمعانی ٭ دو دیم بجو اراده که از میان آنش ٭ با نخل کشیده هم قوای حیوانی ٭ آسمان کرم که
ازان دو شرف ٭ ببرق طالع من منتهی است سنانی ٭ جهان پناه شه آفتاب قدر … جهان
که جان عالمی امروز عالم جانی ٭ سخن درست بگویم که هفت قالب را ٭ همین نه جان و جانی …
جانانی ٭ ببر بخت شکوه نهاد رفعت و قدرت ٭ ز هرچه عقل بسنجد هزار چندانی ٭ به روز عید
نمود ولایت … ٭ که بختیان فلک افکنند قربانی ٭ در التفات و کرم اختیار …
ز آفتاب چه آنجا درخشانی ٭ ز دامن درت الحق که محمل است ٭ ببرق منت باز آوردش پشیمانی
گران بیاید اگر بر مسامع اجلال ٭ حدیث تازه کنم با وثوق ایمانی ٭ بآن خدای که در ذوات شاه قبیح کرد
لطافت ملکی با کمال انسانی ٭ آسمان که زدی اراده حرکت ٭ بحکم تیز نظر گردش بحسب …
بار تسلیم که کواکب ثابت و سیاره ٭ همه به بحر فلک قطرهای … ٭ با نظام عناصر که تصحیح …
همی کنند منظم وجود ارکانی ٭ با جتماع موالید که تقلب حال ٭ همی کنند بهم اختراع …
بهیکل تن آدم که عالمی است صغیر ٭ کزان حواس و قوی را رسید … ٭ بکبر … نفس …
که نمود وند لعبه روز ازل ٭ بدرست پیمانی ٭ بجاک … سجدهای نیاز ٭ که …

کشان لبنانی ؛ دگر در راه سلامت رهروان منزل قدس ؛ و سید رفقان سلوک طریق اتقانی
نکته سنجی توحید پرداز اوایی ؛ بگرفته پوشی بجزیه پر خرقانی ؛ که معتکف نشدم از عال و منازل
بحضرت تو که با تخت و بخت شاپانی ؛ خدای عز و جل بر رخت تجلی کرد ؛ که قبله من درویش انسانی
عباد قبیت سپهی دی تو سجده آوردن ؛ که در سجود ادب قبله گاه کیهانی ؛ خداشناس کمال توئی شناسند
که قبله گاه امید خداشناسانی ؛ بسجود شد که گیتی بر جهانیان فرخنت ؛ درین سخن شود اختلاف ادیانی
جز آنکه قبله اقبال من شود حرمت ؛ که روی دل دارند قاسمی دانی ؛ بشکر نعمت موهوبی من گویا
حدیث کنز مرا به حرف کنزانی ؛ دقایق نعمت شرح کی توان دادن ؛ بعقیده حرف نیاید مو بعد یانی
بر در عمل تراز تا رو بود معنی و لفظ ؛ به رونق شاه نهادم لباس کتانی ؛ بکعبه من احرام طوف اندازم
کلا بشت کنید در رشش مغیلانی ؛ ز شام تا سحر مجلد سینه من ؛ عروس مجلد خاطر نثار رستانی
بی خلیدن دلهای جاسیدان دارد ؛ خدنگ کلک مرا حرف تیر پیکانی ؛ صفیر قدسی بر آید ز طایر آن
خیال حجه نخل قلم شکفد بریانی ؛ بجنبش قلم همگنان پرسند ؛ نوای شاه کجا و صدای حجه بانی
بنجه پنجه که قلم برون ریزم ؛ رسید دوات مرا دعوی نکلانی ؛ بمن رسید ز فیض نوال اعرابی
بروح آنچه رسد از شراب ریحانی ؛ ز مشتهای ال صد قدم نهم بر تر ؛ عنایت و کرمت گر کنند
زبان خواهشش من از ادب نمی جنبد ؛ بر آر آرزوی هم آنجا نگر خود دانی ؛ کجا بودم شاد الی سخن پرای
فیا نها سعلی علیک نکلانی ؛ بکجا آورد القصه چون کیهان خدیو را در یورش منیت حق اساس
شاهنشاهی بهتنی بر عموم عاطفت بیعی آنکه اهتمام جمع لشکرها شود امرای والا شکوه
که خدمت را رایس المال عبادت خود دانسته اند در ملازمت جمع آمدند و اردوی
معلی از هجوم عساکر فیروزی مند عالی دیگر گشت غیرت ذاتی مقتضی آن شد که آن
حضرت نفس اقدس نهضت عالی فرموده متوجه تنبیه و تادیب انها شوند و گروهی از امرای
ظفر اعتصام را روانه ملک مالوه ساخته عرصه آنرا از غبار بغی و عناد فرزندان
محمد سلطان میرزا پاک گردانیند قرعه این خدمت بنام شهاب الدین احمد خان

جاگیر کرده

افتاد و شاه بداغ خان و مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی و امثال ایشان را
در صوبه مالوه بپایان این کار بر دست همت این سعادت اساسان مرجوع
داشتند و این مردم از حوالی قلعه کاکرون جهت یافته از هیکل و الا روی بقصد
آوردند و بجولان همت شتافته تا حوالی اجین عنان عزیمت معطوف گشتند و میرزایان
پیشتر از آنکه عساکر فیروزی مند با نجا وارد آید فرار اختیار نموده از گجرات بیرون رفتند
تفصیل این اجمال در وقتی که خبر نهضت موکب عالی با ایشان رسید که از مستقر خلافت منزل
بمنزل پیش می آید الغ میرزا که برادر مهین بود در سرنج رس می خارید بر خاسته پیش ابراهیم
حسین میرزا و محمد حسین میرزا که در اجین بودند رفت که یکجا شده در تمیز راه بار خود
کوشش نمایند و چون آن شور بختان خبر وصول موکب مقدس بحوالی قلعه کاکرون شنیدند
از راه بیراه یکی بر آمده در روی بند قاور و ندو در انجا الغ میرزا از ارتفاع آوازه
کوس اقبال قالب تهی کرد و دیگر برادران طاقت مقابله و مقاومت با عساکر منصور
از پایه همت خود بر تردیده بقدم ادبار بجانب گجرات قرار نمودند و چنگیز خان
که از غلامان سلطان محمود گجراتی بود و بعد از واقعه محمود دست استیلا بر بعضی از قلاع گجرات
نیز چاپانیر و بروچ و سورت یافته حکومت آن میکرد متوسل شدند و در آنجا هم سلوک
ناهنجار نموده غبار انگیز تفرقه بودند تا آنکه بعد از فتح گجرات بخاک مذلت فرو
خود ریختند چنانچه شرح این کارنامه اقبال بموقع خود نگارش خواهد یافت فی الجمله
افواج قاهره عرصه مالوه را از غبار این سیه روزگاران مصفی یافته بجاگیرهای
خود رحل اقامت انداختند و عرایض نصرت طراز متضمن ادبار اهل بغی و انکار
آن طبقه از ممالک محروسه به درگاه مقدس ارسال داشتند **محاصره نمودن**
حضرت شاهنشاهی قلعه چیتور را در آن هنگام که موکب مقدس پیش
تقریب سامان لشکر مالوه در ظاهر کاکرون توقف افتاد آصف خان و وزیر خان

که درین حدود جاگیر داشتند بموجب حکم معلی پیش رفته قلعه ماندل را که از قلاع
مستحکم رانا بود و شجاعت را دست بقوی سولنکی استحکام داشت بسطوت اقبال
شاهنشاهی فتح کردند و موکب مقدس شاهنشاهی بعد از سامان لشکر مالوه آنکه بحسب
ظاهر از عساکر منصور کمتر همراه بود دست تایید الهی دریافته و بجنود معنوی استظهار نموده
عزیمت نهضت فرمود که شاید رانا کمی عساکر اقبال شنیده از شعاب جبال بیرون آید
و کار او با سپاهی ساخته گردد آن سیه‌بخت چون دانسته بود که از اسباب قلعه‌گیری همراه
موکب معلی کمتر است بخیال آنکه پرتو توجه مقدس بتسخیر قلاع نخواهد تافت برین خیال
فاسد اساس نهاد قلعه چیتور را که بگمان کوتاه‌بینان کمند استیلا بکنگر رفعت او نتواند
رسید مضبوط ساخته از قته چند حاله ترتیب داد و پنج هزار راجپوت شجاعت‌پیشه را
از نامبرداران ناموس‌پرست دران قلعه گذاشت و اطراف و نواحی را ویران کرد
تا آنکه گیاه در صحرا نماند و خود را به تنگنای کوهستان کشید چون موکب معلی بنواحی
قلعه چیتور نزول اقبال فرمود رای جهانگشا ازین که پی‌بر دنبال آن خون‌گرفته بهند
و کوهستان قلعت در آید صلاح دولت ندیده با الهام اقبال تسخیر قلعه چیتور را
که اساس قوت و مدار دولت او بود پیش نهاد همت والا ساختند و روز آبان دهم
آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الآخر بحدود قلعه رسیده بیرق رایات
نصرت نشان فرمودند و درین وقت شدت هوا صف در بلاچ و صدمات برق
و صواعق زمین و زمان را متزلزل ساخته بود و غریو ابر و رعد جوش و خروش
در کون و مکان انداخته و بعد از ساعتی هوا صاف شد و عالم انکشاف یافت
و قلعه از دور نمودار گشت یکی بر روی آن کوهسار برآورده سر تا برج چهار
برو مرغ اندیشه اراده می کس از کار و گردش گاه بی رای گیتی‌گشا بر محاصره
آن قلعه آسمانی ارتفاع و حصول مراد تضییق متحصنان قرار گرفت بنابرین

درلّح

انزلنه

اندیشه بلند روز دیگر از آن منزل بدولت و اقبال کوچ فرموده در فضای
دامن کوهی که این قلعه والاشکوه بر قله آن اساس یافته نزول اجلال فرمودند
و با چندی از مقربان بساط عزت سوار دولت شده دوره کوه را بنظر بلند
نهان‌گداز افلاک احاطه نموده نظاره‌گی گشتند و ارباب مساحت که همیشه در رکاب
نصرت اعتصام می‌باشند آن را زیاده دو کروه پیمودند و از پایین کوه که آمد و شد خلایق
می‌بود بپنج کروه کشید توجه بتسخیر آن گماشته بخشیان عظام را حکم بتقسیم مورچلها فرمودند جمعی که در
رکاب دولت رسیده بودند بمورچلهای خود فرود آمدند و از عساکر اقبال آنچه از دنبال می‌رسید
مورچلهای جداگانه یافت و بدین اسلوب در مدت یک ماه تمامی دور قلعه را بجنود نصرت فرو گرفت
و در همین هنگام برخی از امرا را بنهب و غارت ولایت و تنبیه سرکشان آنحدود دستوری
ساختند و آصف‌خان را با جمعی از امرا برسر شهر امپور تعیین فرمودند و او رفته آنرا بکلید
تیغ بگشود و مورد آفرین شاهنشاهی گشت و چون رانا را بجانب ادیپور و کوهلمیر
نشان میدادند حسین قلیخان را با لشکری گران بدستگیر کردن او فرستادند
حسین قلیخان بشهر ادیپور که دارالامارت او بود رسیده بقتل و نهب دمار از روزگار
گردن‌کشان برآورد و هرجا انبوهی از متمردان در نواحی ادیپور و کوهستان
کوهلمیر شنید بصاعقه شمشیر آتشبار سوخت و غنیمت فراوان بدست آورد و در جست
وجوی رانا تکاپوی عظیم نمود و چون از آن گمگشته بادیه ادبار نام و نشان نیافت
بموجب حکم معلی مراجعت نموده بدولت بساط‌بوس بلند و درین ولا که موکب والا بمحاصره
قلعه اهتمام داشت بمسامع عز رسید که اعتمادخان گجراتی از چنگیزخان و میرزایان
شکست یافته بدونگرپور آمده و مقارن آن حال عرضداشت اعتمادخان
با پیشکشهای لایق بپایه سریر اعلی رسید از آنجمله فیلی دریائی بود که گوشهای
عجیب از دو سر میزد حضرت شاهنشاهی آینده‌ها را بنوازش کلی فرموده حسین خان

خزانچی را با منشور استمالت همراه انجامه ساخته رخصت دادند و بیوفت
اورا سعادت راه بری نکرد که بدولت آستانبوس کامیاب گردد چون خان
دوران الخلافه اگره از کرات رسیده بزمین بوس سعادت پذیر شد چون عزیمت
خسروانی در گرفتن آن قلعه که در رفعت و استحکام انگشت نمای دور دنیاست تسخیر
شد بهادران عساکر اقبال بسوی سپه از راه پی جلوی بآن قلعه آسمانی شکوه رسیده
می تاختند و داد دلیری و دلاوری میدادند چون خان عالم و عادلخان لیکن
خاطر که زمینیان را دوستی با همانی با آن نمی رسید سودی نمی آمد و آنحضرت بسوی سپه
تقید غرض تمام بهادران تیزجلو را منع میفرمودند که تاختن چنین را شجاعت نکو بینید
بلکه داخل تهور است که ارباب دانش آنرا از اعتدال برگران دانسته از اخلاق
ذمیمه می شمارند لیکن این مردم که مغلوب تهور بودند کوشش بر نصایح خرد افزای نکرده
بیهوده بر گرد قلعه میدویدند و بسیاری از مردان نبرد کار گونه زخم برخیار تیغها
میخوردند و بسیاری درین انجمن مرد از آنگاه جام خوشگوار شهادت می کشیدند
چه تیر و تفنگی که این مفسدان می انداختند سلاح پاره و کنگره خراشیده میگذشت
آنچه از ان سینگنان می آمد باسب مردم میرسید و کاری ساخته نمیشد بنابران
حکم معلی شرف نفاذ یافت که جاهای مناسب اندیشیده قلعه را از ته برج و دیوار
سازند و پیرواری تفنگ ساخته آتش در زنند و برج و دیوار را برباد داده
مردان کارطلب در آیند و از یک طرف به ثبات تدبیر اساس ساباط نهند فرمان
پذیران بارگاه سلطنت باین دو امر بدیع کمر همت بستند اگرچه مورچل
بسیار بود چنانچه دور انرا آغاز این عقیدت مندم جدا جدا بنائی برای خود
ساخته احاطه کرده بودند لیکن سه مورچل عمده بود اول مورچل خاص حضرت ۷ بمورچل
شاهنشاهی که مجاوی دروازه لاکهوته بود و صاحب اهتمام این حسن خان

جیغه و رامی تبر و اسپ و قاضی علی بغدادی و اختیار خان فوجدار و کبیر خان بودند
دنقابان خارا تراش ازین طرف ها زدی همت بتعقیب قوی ساختند و مورچل دیگر بالکار
دانی نجابت خان و راجه تودرمل و قاسم خان میر بحر مقرر بود درین مورچل
از یک تیر انداز مسافت در عین بارندگی از کمر کوه که قلعه بر قلعه آن ساباط
نهادند و مورچل سوم بعهدهٔ اهتمام خواجه عبدالمجید اصفخان و وزیرخان و جمعی دیگر از بهادران
سعادت منش نامزد بود و چون در آوردن دیگهای بزرگ از محال خود کار بطول
میکشید دیگی بزرگ که نیم من غلوله ابود بحضور اشرف ریختند چون قلعه بران
حال که هرگز در وهم خیال ایشان نگذشته بود مطلع شدند و در حیرت در باغ آشفته
حال ایشان پیچیده دانستند که اساس استیصال ایشانست که روز سامان می پذیرد ناچار
دست در حیله و تزویر زدند و دفعه ساختند اسلاح دار و مرتبه صاحب خان را فرستاده آیین
تضرع و زاری پیش گرفتند که خود را در سلک فرمان برداران درگاه معلی در آورده
پیشکش هر ساله قرار میدهیم بعضی اولیای دولت را این سخن مستحسن آمده بعرض
اقدس رسانیدند و این قرار داد عنان ازین شغل تافتن صلاح دیدند لیکن عزت
سلطنت قبول التمیس نفرموده خلاصی ایشان در آمدن را نا ساخت هر چند بزرگان
اردوی معلی از تردد دایمی به تنگ آمده در برخاستن ازین معامله کوشش نمودند
فایده مند نیفتاد آن بد نهادان قدر دولت ملازمت ندانسته تا تمامی ایشان
سخن قلعه بر بالای برج و باره جمع شده هنگامه نبرد گرم ساختند و تیر بجیان جابکدست
در میان ایشان فراوان بود همواره بر سر کل کاران و مزدوران تیر باران
میکردند و کارگذاران سرها از چرم خام تعبیه پناه کرده در ساختن ساباط تیزدستی و چابک
کاری مینمودند با این همه احتیاط هر روز قریب دویست نفر بخاک فنا می افتادند و روز
بروز ساباط می بردند نقب سرانجام میدادند و فعله و عمله این اساس نصرت بنا افزود

انعام در دامن امید میریختند و زر و سیم خاک بها شده بود و از دو طرف
بطوری که توپ کارگر نمیشد دیوار کلاین عریض مارپیچ برآورده برای اهلاک آن افاعی
منشان عقارب سرشت می‌پوسیدند و از دیگر طرف نقبچیان فولاد چنگ کار
پیش برده از دو جا نقب را بپای حصار رسانیدند و از قلعه دو جا را متصل با هم مجوف
ساخته در یک مجوفه صد و بیست من دارو تفنگ انداخته بودند و در مجوفه دیگر
هشتاد من و حکم مقدس نفاذ پیوست که مجاهدان خدمت گزین و بهادران
کارطلب مسلح و مکمل مترصد باشند که چون آتش در دهند و دیوار از هم پاشیده شد
نیز دستی نموده قلعه را متصرف در آرند و در اسفندارمذ پنجم دی ماه الهی موافق
چهارشنبه پانزدهم جمادی الاخری یاوران آتش دادند آن برج از بیخ و بنیاد
کنده با تمامی سپاه آن سیه‌بختان که برسر آن بجنگ سرگرم بودند هوا گرفته
متفرق و متلاشی شده فتیلهٔ مجوفه دوم آتش نگرفته بود که افواج ظفر بنیاد دیوار
قلعه را برکنده دیدند بی تشخیص و ملاحظه از پیش رو بر رو گرفته بر متنفذ آن در قلعه
خود را اندازند یکبار در مجوفه دوم نیز آتش در گرفت و آن فوج سعادت اندوز بود
چونکه روی به برآمدن قلعه داشت و گروهی از مخالفان تیره رای که باو آمده بود
همه یکبارگی در آن صدمات درآمدند و از شدائد حادثه تفرقه و جمعیت اجزای
ارواح و ابدان ایشان افتاد و سررشته انتظام اعضای از یکدیگر گسسته روی بر آسمان
آورد و سنگهای بزرگ پیکرها رفت و آواز این قلع عنیف تا بنجا کرده و شور رسیده
موجب تعجب شمعان شده منشاء این خطا آن بود که راه فتیله این دو جای
مجوف یکی ساخته از یکجا آتش دادن قرار داده بودند و چنان کردند یکی دیرتر آتش
خورد و بهادران نبرد سررشته ملاحظه از دست داده تاختند و پیشتر از آن
چون حقیقت مهیا شدن نقب بمسامع علیه حضرت شاهنشاهی رسید بزبان

اقدس

اقدس گذشت که مناسب آن بود که جای آتش دادن هم دو تا ساخته شود مبادا
فتیله را نخشم در همین دیده بودند کبیرخان و پیاپی متصدیان این مهم اندیشیده خود را
تصور نمودند بسرعت از یکجا فتیله و محل آتش دو دیده لیکن در وقت کار چون تقدیر
بدین رفته بود تدبیر سودمند نیامد و در دی او آنچه روی داد قریب دویست کس
از لشکر منصور عروج بعالم تقدس نمودند از انجمله صد کس از اهل باشند و از این صد کس
نزدیک بیست کس اهل دشناس و از نامداران این گروه سید جلال الدین خویش احمد
از سادات بارهه بود که از منظوران عاطفت اثر آنحضرت امتیاز داشت
دیگر میرک بهادر محمد صالح پسر میرک خان کولابی که در عنفوان جوانی در جرات شغل آتش بود
دیگر حیات سلطان و شاه علی ایشک آقا و یزدان قلی و میرزا الغ و جان بیک و بابا بیک
برادران شیربیک بیساول باشی و میرک بهادر و جمعی قریب چهل کس در پای
کوه برای خود اندیشه فرصت جوی بودند خاک و خشت بسیار از قلعه
جدا شده آن تنگنای را گرفت و بعد از فتح قلعه ظاهر شد که آن دران خیلی از هم
گذشته از جانب مخالف با آتش قهر ایزدی سوخته نزدیک چهل کس بگلستان عدم
برابر شدند و چون دیگر مبارزان نبرد آرای این سانحه معلوم شد خود را سانده
در رخنه کبیر گشادند و مخالفان تیره رای از یکطرف جان سپردند و از راه دیگر
در برآوردن دیوار جهد می نمودند تا آنکه در اندک فرصتی دیواری عریض بهمان
ارتفاع برآوردند و در همین روز در مرچال آصفخان نقب افروختند آتش
خوب در نگرفت و از مخالفان تا بیست کس بعدم فره شده و بهادران لشکر اقبال را
اگرچه بکسی نرسید اما کاری هم نتوانستند از پیش برد هر چند جای آن بود که
قلعه نشینان او بار چشم عبرت گشوده توسل بعجز و زاری نمایند لیکن چون در
در لشکر اقبال آمری که بظاهر سرمایه شماتت کوتاه بینان تواند شد بوجود آمده بود

اسمعیلی را دست آویز نخوت و استکبار ساختند و همت خسروانی این را باعث
مزید توجه دانسته بیشتر از پیشتر توجه فرمود این طبقه اگرچه در نفس الامر باجل خود فرو شدند
و پیمانه هستی این گروه پر شده بود اما پایه اخلاص و رتبه سعادت ایشان افزوده
و اگرچه اهل قلعه شمه‌ای ازینها بظهور آوردند اما توجه حضرت شاهنشاهی که در گرفتن آن قلعه
به تدبیر و تدریج بود اطمینان پذیرفت و نیز تیز جلوان معسکر اقبال را احتیاطی تند گر
تیز دستی در امثال این امور بر نتابد صبری و سرانجامی باید چه مضبوطی آن کوه و والای
و محکمی قلعه یکجانب و آن زد و خورد مردان جنگی جدا رای شاهنشاهی با نتظام مهام
ساباط که بهترین روشهای قلعه گیری است قرار گرفت و پیشتر از پیشتر در اتمام
آن کار تکرار اهتمام رفت و آنحضرت بارها بسیاباط و نزدیک قلعه تشریف یافته بندوق
اندازی فرمودی و غازیان روی از انجمله روزی آن شیر بیشه عظمت که در حصار میگفت
چون نزد مورچل لاکوته عبور اقدس افتاد غازیان نصرت اعتصام بناها ساخته
لوازم محاصره بتقدیم میرسانیدند آنحضرت در پناه دیواری ایستاده از روزن نهای
دیوار بندوق اندازی میفرمودند و ملازمان عتبه دولت که خدمت بستر بنهاده
حضور داشتند و بدو واسطه جلال خان ایستاده بود و سر خود را بر دیوار پناه
از زیر سپر نگاه قدر اندازان قلعه میکرد و رفقا ایشان و رکاه که دران مورچل
اهتمام داشتند از قدر اندازی و کم خطای یکی از توپچیان که در مقابل دیوار نزد
سرگرم کار خود بود و شکوه میکردند که بسی از غازیان این مرحل را آسیب رسانیده
است ناگاه همان بندوقچی کم خطا سر جلال خان را پیش نظر داشته بندوق
انداخت و از میان گوش او گذشت و چندان آسیبی نرسید بزبان مقدس
حضرت شاهنشاهی گذشت که جلال خان آن قدرانداز خود بنظر در نمی آید اگر خود را
نماید انتقام ترا از و میکشیم بجانب بندوق او که از روزنه ظاهر بود بندوق

برراست کرده انداختند و فرمودند که عجالة الوقت انتقام ترا از بندوقچی گرفتیم
انداختن همان بود و از ان روز نه گذشته تا در رسیدن همان اگرچه دران
وقت یقین به پیوست که آن بندوق بآن بندوقچی رسید لیکن از طرز فرو
هشتن بندوق رسید بصاحب او قیاس میکردند و بعد از کاوش احوال ظاهر بپیوست
که بندوق بادشاهی کاران مدبر را ساخته بود و آن بندوقچی اسمعیل نام سردار
بندوقچیان بود و باقبال روز افزون اهل آن مورچل ازین کارنامه بادشاهی
و همچنین همواره آنحضرت بسیاری از نامداران حصار را از پای انداخته
بخراب آباد هلاکت میفرستادند و روزی در مورچل جانب چیتوری
که مرتجع است نزدیک تقلیعه نفس مقدس آمده اهتمام تمام کار داشتند و در محالی
که بندوق و کوب کلان می آمد آهسته میگذشتند چون اعتماد بر محافظت و معاونت
ایزدی بود غبار اندیشه بخاطر اقدس راه نمی یافت ناگاه توپی بزرگ نزدیک
آنحضرت افتاد که با آن توپ بیست کس از مجاوران صفوف اقبال بشهادت
رسیدند روزی بندوقچی بجان عالم که نزدیک آنحضرت ایستاده بود رسید و از
جامه او گذشت چون بجامه بآن رسید بصیانت الهی عرق پیرو شد و موجب تعجب
بواطن ارباب حیا گشت و روزی بندوق مظفر خان رسید و بخیر انجامید
شغل دولت برای بسیاری از امثال این حکایات در جهان بظهور آمد
که باعث هدایت ساده لوحان انجمن ظاهر شد و پیرایه مزید عقیدت اصحاب اخلاص
گشت چون همت علی مفتاح معاقد مقصود و مصباح مکامن تقدیرات است
علی المخصوص هرگاه چنین صاحب اقبال دل در کاری دشوار بندد هر چند از اندیشه
اهل روزگار بیرون باشد بیامن بدایع قضا و قدر آن کار بآسانی بر آید از انجمله
بمقتضای همت والای شاهنشاهی که ترجمان تایید ازلی است کار ساباط باهتمام را

از رطوبت

چون تور دل و قاسم خان میر بر و بحر بخوبترین وجهی اتمام یافت و بر بالای ساباط منازل مرتفع
دلکش ساخته شد آنحضرت پیش از تمام آن دو شب و یک روز در رعان جا بود
بتوجهات عالی اهتمام میفرمودند و مجاسران اقبال مند دل بر قلعه کشائی بسته
دیوار قلعه را ویران میکردند و از انجانب نیز دلیران دلاور بهای نمودند و آنحضرت
بنفس مقدس دل در پیکار بسته داد و بندوق اندازی میدادند و نشیمن بر سطح
ساباط جا کرده تماشای دلیران پردل و شیران زنجیر گسل میفرمودند و درین
دو شب و یک روز آن شجاعت مندان مثابه مشغول پیکار بودند که خواب
و خور پیرامون شان نمیگشت و طاقت و طاقت مردم آن طرف بطاق
شده بود تا آنکه بیست و هم یا نزدهم اسفندارمذماه الهی موافق صبح بیست
و پنجم شعبان آن قلعه فلک اساس مفتوح شد و شرح این سانحه بهجت بخش
دولت افزا که فتحنامه اقبال توانند بود آنست که در شب گذشته
که صبح نصرت دمیدن داشت از اطراف و جوانب قلعه بهجوم آورده جنگ
انداختند و چندین جا رخنه در دیوار قلعه افتاد و علامت شکست و حصار ظاهر
شدن گرفت و نزدیک ساباط دلیران صف شکن از لشکر منصور پیش
دستی کرده بسیاری از دیوار استوار قلعه را ویران ساختند و داد جان
فشانی و جان ستانی دادند و نصفی از شب گذشته بود که متحصنان
قلعه شکاف دیوار هجوم آورده یکطرف جان بباد فنا میدادند و یکطرف
کرباس و پنبه و هیزم و روغن آورده پر ساختند رسیدن غازیان
تندخوی آتش داده نگذارند که کسی عبور تواند کرد درین اثنا بنظر
اقدس آمد که شخصی جبه زرمیخی در برکه علامات سرداری با وی
بود دران شکافگاه آمده اهتمام مینمود اما معلوم نمیشد که کیست

دران

دران هنگام حضرت شاهنشاهی بندوق سنگرام نام که از بندوقهای
خاصه است گرفته بجانب او انداختند و شجاعت خان و راجه بهگونت
داس فرمودند که من از شادی و سبکی دست که در حین زدن بخیر ظهور
می‌یابد درمی‌یابم که غالبا بندوق من باین مرد رسیده باشد خان جهان
بعرض اشرف رسانید که این مرد امشب مکرر اینجا آمده اهتمام میکند
اگر تا از امشب نیاید ظاهر میشود که از هم گذشته است ساعتی ازین واقعه
نگذشته بود که جبار قلی دیوانه خبر آورد که دران فرجه از مخالفان کسی نمانده است
و مقارن اینحال از درون قلعه از چند جا آتش بر خاست ایستادهای
پایه سریر اعلی دران باب خیالها میکردند راجه بهگونت داس معروض
داشت که این آتش جوهر است جوهر رسمیست در هندوستان که چون کاری
چنین پیش می‌آید خرمنی از صندل و عود و غیران درخور مکنت بسر انجام میرسانند
و اقسام همیه خشک در روغن مهیا میسازند و معتقدان سخن نشنود سنگدلان
دل برجا را بر عورات خود میگذارند همین که شکست متیقن میشود مردان
کشته میشوند و آن سنگین جانان آن بیکناهان را در آتش آن
آتشکده خاکستر میسازند و الحق آن صبح که نسیم فتح و دولت وزیده
مشخص شد که بندوق شاهنشاهی بجیمل سردار قلعه رسیده و کار او و قلعه
ساخته بود و آن آتش جوهر بود و در خانه تباه از قوم پتیه پود که از خواهان را
و در خانه را تهوران که سردار صاحب خان بود و در منزل جوهان بسر کرد
که ایسر داجوهر عظیم شد و تا بسیده زن در آتش ادبار آن پریشان پیوخت
و هر چند آن شب در شکاف کاه کسی نماند و از کشته شدن جیمل هرکس دل از دست
داده خود را بکنج ادبار کشید اما لوازم احتیاط مرعی داشته صف شکن بباد دران

دغازیان جان نثار موچیس ده را از هر طرف آماده ساخته نمودند که هنگام
ظهور بوارق صبح باقتضای جنود اقبال درون قلعه در آیند چون سپیده سحر دولت
دمید از اطراف مورچلهای خود جوانان کارطلب و دلیران نبرد دوست
درون قلعه درآمده در کشتن و بستن کوشش نمودند و راجپوتان سررشته
تدبیر از دست داده جنگ کرده کشته میشدند و حکم معلی نفاذ یافت
که از مقابل ساباط فیلان جنگی دست آزموده درآورند اول گروبازدهو
که تا سر دیوار آمده ایستاد و بعد از آن مدهکر آمده درآمد و پس از آن
فیل جنگیه و سندلیه و گادره درآمدند و هر کدام کاری چند کرد که از خیال
بیرون باشد   دو لشکر سنانها برافراختند   کمینها گرفتند صف
ساختند   همه آهنین جنگ و فولاد خای   همه نامداران آهن قبای   یلان را
ز خون لعل تیغ ستیز   کمی جان سپار و کمی در گریز   به باشند خرطوم فیلان آهیخته
به تیغ   تو گفتی همی مار بار   ز تیغ سپهدار برنده بیلی دمان همی
آورده و بیزدگان   به تیغ و سنانها یکی کینه توخت   کهی دل دریده و گهی سینه سوخت
ز خنجر ش لاله نگارنده بود   ز درع یلان ژاله بارنده بود   چنان جنگ بر جنگیان
تیز شد   که دست و گریبان سرآویز شد   و هنگام سپیده سحری
که صبح اقبال اولیای دولت و شام ادبار اعدا بود حضرت شاهنشاهی بر فیل آسمان
شکوه سوار دولت متوجه قلعه شدند و چندین هزار کس از جانفشانان
دلاور در رکاب عزت پناه بودند و از غرایب آنکه ایسرداس
چوهان که از دلیران قلعه بود فیل مدهکر را دیده پرسید که این چه نام دارد
گفتند در ساعت متهورانه تیزدستی نموده یک دست دندان
او گرفت و بدست دیگر جمدهر زد و گفت مجرای من تبش آن قدردان

جهان آرای خواهید کرد و از فیل جنگیان کارنامهای بظهور آمد از آنجمله
چیتوتی دو دیده و شمشیر بخرطوم او انداخته قلم کرد و او با وجود خرطوم بریده
که زندگی دشوار است عربدهای آسمانی برانگیخته درگذشت تا سیبی کس [illegible]
نامی را پیشتر از شمشیر رسیدن انداخته بود و یازده کس را بعد از زخم
رسیدن و از فیل مدهکر نیز کارهای شگرف پدید آمد و گو آنکه های عجیب گرد
و از غرایب امور آنکه فیل گادره چون درون قلعه درآمد اضطراب نموده
از شور و غوغا گریخت و از اتفاقات حسنه آنکه رو بروی جمعی کثیر از جانان
مرفتهها کرتن بهلاک داده بجانب شکاف که می آمدند و دید کوچه تنگ بود
همه را ایجال تباه و پامال کرده متفرق ساخت و تایید غیبی چنین موهبتی عظیم
روی داد و عظمت خان که بر دمپوار بود زخمین شد و بعد از چند روز از آن
زخم درگذشت حضرت فرمودند که درین هنگام بالای دیوار قلعه ایستاده
نظارگی تاییدات ایزدی بودم فیل سندلیه درون قلعه درآمده در گرفتن
و انداختن راجپوتان متوجه شد راجپوتی بجانب او دویده شمشیر انداخت
اندکی بروی رسید و او پروا نکرده او را بخرطوم پیچیده انداخت درین
اثنا دیگری رو بروی او شد و سندلیه با وی در آویخت و شخص اول از چنگال
او خلاص شده باز از روی تهور شمشیری از عقب او انداخت والحق
بسیار خوب جنبید و آنحضرت معروض نمودند که درین زودگیری یکی از بهادران
کارگزار را نمی شناختم بنظر درآمد که راجپوتی از مقاصله دیوار حریف او را با
خود طلبید و او نیز گشاده پیشانی متوجه او شد که یکی از دلاوران لشکر منصور
که او را هم نمی شناختم بمعاونت و امداد آن بهادر دیگر روان شده او را
منع فرمودند که رسم دلاوری و آیین مروت نیست که او را به پیکار خود بگذارد

دو بود کاری من بیانی بعید استمام او را از آمدن باز داشت و خود
کارزار نموده کار او را اتمام کرد میغز نمودند که هرچند ازین مردانه مروت
نشان چه بیتیم بدید نیاید هانا که از مردان غیب بود که تا بنید این بزرگ
صورت و معنی پیکر جسمانی پوشیده بخدمت قیام داشت اوایل فتح تا بنجا
فیل وا و اختر تا سیصد فیل درون حصار در آمده اعدا را پایمال ساخت میغز نمودند
که نزدیک به بتخانه که گویند تسیام رسیده بودم که فیلبانی فیل سوار شخصی را
پایمال ساخته و در خرطوم پیچیده بحضور اقدس آورد و بعرض اشرف رسانید
که نام این را نمیدانم اما پیران این حصار می نماید جمعی کثیر درگرد او جانفشانیها
کردند آخر ظاهر شد که تنها بود که پایمال مذلت گشت و دریغ هنگام که علاوه زمت
آورده بودند رمقی باقی بود و بعد از زمانی درگذشت راجپوتان و جنگجویی گردان
قلعه فراهم آمده بودند قریب بهشت هزار کس بود اما از رعایا که آنها هم در مزارع
نگاهبانی و خدمت گذاری دقیقه فرو گذاشت میکردند از چهل هزار
کس زیاده بودند زمانی که رایات والا بقلعه در آمد قلعه بعضی در بتکده با بخیال
فراغت مقام و تایید اصنام قدم افشرده منتظر جانفشانی بودند و بعضی
در مساکن و منازل خود بر سر جهل ایستاده ترصد هلاک می بردند و جمعی
شمشیرهای برهنه علم کرده و نیزهای کوتاه گرفته روی بغازیان نصرت پیوند
می آوردند و این بهادران غزا پیشه بناوک دلدوز و تیغ معرکه سوز
وسنان صف شکاف کاران سیه بختان را تمام میساختند و جمع
که بتکدها و خانها قدم جهل را ثبات داده بودند غازیان اقبال مند را
دیده بپای تهور بیرون می دویدند و بهادران نارسیده بصدمات
قدر بخاک و خون برابر میشدند   چنین رزمها در جهان کس ندید

و هلاکت

هزار کار و انکه کس نشنید   چه گویم زان جنگ و ان کارزار که یکی شمه نتوانم از صد هزار اظهار نمایم
و از اول صبح تا نصف النهار وقت زوال این بد اختران بود و بسطوت غازیان گرفتار شدند
که ارواح و اشباح این مدبران میسوخت و قریب سی هزار کس بر خاک هلاک
و سبب بسیار کشته شدن آن بود که در زمان پیش تاریخ بیست و سیوم محرم معتضد و تسلیم
هنگامی که سلطان علاء الدین در شش ماه و هفت روز گرفته بود چون رعایا بجنگ نمی پرداختند
از قتل ایمن مانده بودند در نیولا مهابت ستیزه و پرخاش بتقدیم رسانیدند بعد از ظهور
تا ثیر استیلا و غلبه معذرت این گروه فایده مند نیاید حکم قتل عام شد و جمعی کثیر
در بند هم افتادند و از عزایب اتفاق قهر شاهنشاهی به بندوقچیان قلعه انداز که خطای قلعه
فراوان بود و هرچند تفحص بسیار شد از انها نشانی نیافتند آخر چنان روشن گشت که آن
بدکاران بلباس مکر و تزویر از قلعه جان بسلامت برده اند و طریق بر آمدن چنان
بود که چون عساکر نصرت اعتصام دست غارت گشاده در بستن و تاراج کردن
اهل حصار گرم شدند این بندوقچیان گرتا هزار کس و عیال خود راجون اسیران
مقید ساخته روانه شدند و برجو بندگان آنها حقیقت حال پوشیده ماند و چنان دانستند
که پادهای عساکر اقبال بند کرده جمعی را می برند و در چنان هنگام چنین تدبیری شایسته بکرده
نجات یافتند اگرچه دران روز هیچ خانه و هیچ گذری نبود که از کشته ها نداشت اما در بسیار جایها
بیشتر کشته شد جمعی کثیر از راجپوتان در خانه رانا که در ان قلعه بود گرد آمده فرو شدند و اینها
بدنهادان دفعه دفعه دو دو و سه سه کس بر آمده جانفشانی میکردند و جمعی انبوه در بتخانه مهادیو
معبود و مقتدای بزرگ ایشان بود اجتماع نموده تن بشمشیر دادند و در دروازه رامپوره
نیز گروهی انبوه شده گرد هستی خود بر باد دادند و فتحی عظیم که از طراز فتحهای دولت
افزا تواند شد از یمن اقبال بظهور آمد و گردنکشان هندوستان را یکبار تیغ
سودای نخوت از سر بدر رفت و بروش قاهر شبکی از سر گرفتند و از عساکر اقبال

مقصد

اقبال درین روز بغیر از ضرب علی توراجی هیچ کس جام شهادت نکشید و حضرت شاهنشاهی
ادای سجدات شکر نموده همچنان بعد از نیم روز باردوی مقدس متوجه شدند و تا سه روز
دیگر بتقریب انتظام بعضی امور توقف نموده تمامی آن سرکار را بخواجه عبد المجید آصف خان
مرحمت فرمودند و چون در مبادای این عزیمت والا نذر فرموده بودند که بعد از حصول
فتح پیاده متوجه روضهٔ منورهٔ خواجه معین الدین چشتی قدس سره که در اجمیر نور گستر است
توجه فرمایند زمانی که از قلعه چیتور مراجعت فرمودند پرتو ضمیر آن شاهسوار دولت
بایفای نذری که از صدق عقیدت مرکوز خاطر اقدس بود دیافت و تا اردوی
ظفر قرین پیاده آمدند و روز فروردین نوزدهم اسفندارمذ الهی موافق سه شنبه بیست و نهم
شعبان کوس مراجعت بلند آوازه ساخته از اردوی معلی همچنان پیاده قدم صدق در راه
نهادند و منزل بمنزل در شدت حرارت هوا و تفسیدگی ریگ بیابان بقدم شوق
راه قطع میشد با آنکه حکم عالی بود که ملازمان رکاب اقبال سواره می آمده باشند اما مقربان بساط
اخلاص را از سعادت موافقت گزیر نبود و چندی از خاصان حریم عزت در پایهٔ حضرت
پیاده میرفتند چون قصبهٔ ماندل مخیم اقبال شد شکوه قراول که پیشتر باجمیر رفته بود
رایات اقبال را رسانده بود بسرعت آمد و از منزویان تجرد گزین آن روضهٔ متبرکه
عرایض بدرگاه جهان پناه آورد که حضرت خواجه در خواب درآمده فرموده اند که شاه باد
صورت و معنی از صحیح اندیشی و صدق پرستی حسن ظن من بیکین کرده پیاده عزیمت زیارت
دارد بهر روشی کردانند آن قافله سالار راه حقیقت را ازین اندیشه باز دارند
که اگر او قدر بزرگی خود دانستی کجا نظر برمن خاک نشین کردی طلب انداختی چون
این عرایض بمسامع اقبال رسید آن حضرت از آن منزل سوار دولت شدند و روز [illegible]
بیست و هفتم اسفندارمذ ماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطهٔ اجمیر از ورود اقدس [illegible]
مطلع اقبال گشت و از یک منزلی پیاده بدستور معهود متوجه زیارت شدند

ولی انکه

ولی آنکه بدولت سرای مخیم اقبال نزول فرمایند از گرد راه بطواف روضهٔ قدسیه
توجه فرموده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و جمیع مجاوران و معتکفان آن حریم
قدسی را بمراسم اشفاق و افضال کامیاب ساختند و تا ده روز در آن خطهٔ
فیض انتما متوجه مبدا فیاض بوده باستفاضهٔ انوار صوری و معنوی استلذاذ
داشتند و از جملهٔ سوانح اقبال که در ایام محاصرهٔ قلعه چیتور روی نمود آن بود که سلیمان
حاکم بنگاله تا زمانی خطبه بنام نامی حضرت شاهنشاهی خواند و منعم خان خانخانان ملاقات نموده
گرگ آشتی کرد و شرح این این گذشت آنست که از آن باز که مبارزخان که بعدلی
نام و زور زبان شهرت یافت کافر نعمتی نموده مدعی فرمان روایی شد تاج خان کررانی
با برادران گریخته به بهار آمد چه در آن ایام که محمد خان حاکم بنگاله سر بشورش برداشت
و چه بعد از در زبان بهادر پسر او که نیز فتنه و نفاق را رواج بخشید [illegible] تا آنکه
بعد از کشته شدن عدلی در جنگ بهادر و بعد از مدتی بهادر نیز بمرگ طبیعی در گذشت
برادر خرد او جلال الدین نیز درگذشت و ریاست بنگاله و بهار بتاج خان
قرار گرفت و بعد از اندک فرصتی که بغنود ندیم و دیو تاج خان بر ولایت
بنگ و بهار استیلا یافته بود درخت هستی بربست و سلیمان برادر خرد او بحکومت
بنگاله و بهار درآمد و استقلال یافت با خانزمان طرح دوستی انداخته در ساخت
کار خود کوشیده استقلال عجیب بهم رساند افغانان بی سرهمه گرد او فراهم آمدند
و خزینه جمع کرده و فیل فراوان بدست آورد و چون خانزمان بکردارهای خود
گرفتار آمده بسزا رسید حضرت شاهنشاهی حکومت جونپور و آن نواحی
منعم خان خانخانان مرحمت فرموده معاودت فرمودند چنانچه پیش نگاشته
قلم واقع نویس شده زمانیکه ریاست نهاده خان زمان بود و اسید افغان
حراست آن از جانب خانزمان داشت درینولا که کرسی حیات او ریخته شد

اسد الله از سخافت رای کسی پیش سلیمان فرستاده حاکمی طلب داشت که زمانه را
با و سپرده خود در حرام نمکی فرو شود خانخانان چون بر همین اطلاع یافت کسان
فرستاده او را استمالت گردانید و چون از سعادت ذاتی بهره داشت
نصیحت پذیرفته آنجا را بقاسم موشکی گماشته خانخانان سپرد و خود پیش خانخانان
آمد و لشکر افغان که بخیال زمانه آمده بود بی بهره گشت لودی که بعقل و تدبیر
و سعادت در زمره افغانان مذکور امتیاز داشت و وکیل مطلق سلیمان در کنار آب سون بود
چون خانخانان را مرد آهسته صلاح جوی مصالحه طلب دانست طرح دوستی افگند
ایمنی ملک خود را از آسیب صدمات افواج شاهنشاهی باین رنگ اندیشید
و میان او و منعم خان بتحف و هدایا و رسل و رسایل مبانی رابطه رسمی استحکام
گرفته یافت و درین وقت که رایات جهانگشا بتسخیر چیتور نهضت فرمود سلیمان
در مقام استیصال راجه اوڈیسه و ابراهیم شد و چون منعم خان خانخانان خاطر
جمع نداشت درچنین هنگام فرصت که رایات جهانگشا بتسخیر قلعه چیتور متوجه
بود بوسیله لودی متحرک سلسله یکجهتی شد که خاطر از وجع پیوند و طرح مصافات انداخت
و بعد از مراسلات اتحاد و مفاوضات یکتا دلی قرار داد که خانخانان بدیدن
او آید تا در مواجهه اساس رابطه را استحکام دهد و خطبه و سکه را بالقاب عالی
شاهنشاهی مزین گرداند خانخانان را رای بران قرار گرفت که پیش سلیمان رفته سررشته انتظام ظاهر
بخشد هر چند خیرخواهان دوربین از اندیشه ناصواب ممانعت نمودند گوش نکرده با سیصد کس
گزیده خود و محب علیخان و ابراهیم خان اوزبک و لعل خان بدخشی و کوچک علیخان
پسر میرم سلطان و بیس قبچاق و میر قاسم برادر ابو المعالی و هاشم خان و متعلقان ایشان دو
هزار کس باشد و پتنه روان شد لودی آمده رسم تعظیم و احترام بجای آورد و بعد ازان
بایزید پسر کلان سلیمان آمد و پنج شش کروه که از پتنه ماند سلیمان باستقبال آمده

باحترام دریافت

باحترام دریافت اول خان خانان جشن داشته سلیمان را
بمنزل خود طلبید و محفلی آراسته ترتیب داد و روز دیگر
سلیمان بجای آورد و منبر را بنام مقدس سربلند
گردانید نقود را بسکه اقدس افتخار بخشیده پیشکشهای لایق
داد جمعی از اعیان او شورانگیز بوده تحریک گرفتن منعم خان
کردند که رایات عالی بتسخیر چیتور مشغول است و اکثر
امرای بزرگ در خدمت حضورند با خان خانان را که کاش
بانجام رسانیدیم تا پای تخت کسی که مدافعه نماید نیست
لودی چون ازین عزیمت آگاهی یافت سخنان هوش افزا
در میان آورده گفت که با چنین صاحب اقبالی که سال
بسال لمعات دولت افزای او بر عالم می تابد دم نقض
زدن از عقل دوراندیش دور است و دیگر آنکه خان
خانان یکی از بندهای تربیت بزرگان تاییدیافته
ایزدی امروز به هر مسکین که نظر عاطفت
اندازند خان خانان میشود از قصد این مردم معدود چه
دیگر ابراهیم مخالف عن در کمین داریم چگونه اراده
این مقصد خواهد یافت اگرچه سلیمان پذیرای نصیحت
شده بود اما سایر افغانان که مدهوش باده جهل
بودند این سخن گوش نکرده در فتنه میزدند منعم خان
این خبر شنیده بلطایف حیل اردوی خود را که داشته
گذاشته لودی با معدودی جریده برآمد بعد ازان

عر بسیاری از راه طی شده افغانان تیره رای اطلاع یافتند
و چون کار از دست رفته بود بغیر از طرز ملایمت کاری
دیگر پیش نگرفتند بایزید و لودی جریده پیش خان
خانان آمده اداب اعزاز و اکرام بجای آورده
برگشتند و منعم خان از آب گنگ گذشته دو سه
منزل آمده که فتحنامه چیتور رسید بموجب اشاره که بتقویت
اولیای دولت شده سلیمان با دل جمع روی
به بنگاله آورده در انصرام مهمات خود اشتغال نمود
و ملک اودیسه که بتخانه جگنات در انجاست تصرف گرفت
و راجه آنجا را بعهدی کشت و ابراهیم مذکور که نه عقل
درست داشت و نه بخت بلند سرگردان تیه حیرت
گشته براجه مذکور پناه برده اندیشه سروری بخود میبرد
بقسم و تزویر او را نیز بجنگ آورده بعدم خانه
فرستاد و منعم خان نیز بخاطر مطمئن
بانتظام معاملات خود پرداخت

ای دیده عشای دوربینان ٭ سرمایه ده تهی نشینان
دستی که فتاد نفس خود رای ٭ در مطرح سیل سیل پیرای
پاداری اقبال روز افزون سخن به پنجای رسید که نتیجه
بار دلبستگی روی آورد امید که فروغ افزای سعادت دل را
روشنی تازه و زبان را نیروی تو پدید آید و نفس نفس
فنا دارد دشوار آسانی و شایستگی پذیرد ٭ مرا چون ناتقدی دستان دراز
برآورد از رواق همت آواز ٭ بیا خونزار را
از چشمهٔ نوش ٭ سخن را دست یافت تازه در بوش
درین هنگام عشرت انبساط که موکب مقدس شاهنشاهی
بعد از فتح قلعه چیتور در عرصهٔ اجمیر فیض بخش عالمیان بود
موکب نوروز سعادت افروز رسید و رایت جهان آرای نیر اعظم
در شرف حمل ارتفاع گرفت و حصول غنچه به تیز دستی نسیم
بهار گشوده شد و عساکر نباتات چمن آرای روضه
اعتدال گشتند ٭ به گسترده فرشی زد بیابانی
برو پیکر هفت کشور به چین ٭ دران بزمگه شادی آرا نشستند
مها را بخواندند و می خواستند ٭ نمودند مهر و فزودند کام
گزیدند یار و گرفتند جام ٭ و بعد از گذشتن سه ساعت و [illegible] دقیقه
از دست پنجشنبه یازدهم رمضان نهصد و هفتاد و
و پنج هلالی تحویل سعادت اکلیل روی نمود و آغاز سال
سیزدهم الهی یعنی سال اول از دور دوم شد امید که هزاران

دو ر د قرن لعبل این خدیو صورت و معنی خاصیت
بسیار داشته باشد آنحضرت به دولت و اقبال
بعد از اتمام لوازم طوف و انصرام جشن
نوروزی روز اسفند یا رپنجم فروردین
ماه الهی موافق روز دوشنبه پانزدهم رمضان
لوای مراجعت از خطهٔ اجمیر بمستقر اورنگ سلطنت ارتفاع دادند
و از راه میوات با نشاط شکار نهضت فرمودند
در اثنای شکار قراولان رکاب اقبال نشان خبر بیشه
شیر دادند بسلسله شوق حضرت شاهنشاهی شکاران
مفترس بحیش وابد سرشکارانه توجه فرمود چون
نزدیک نیستان رسیدند ناگاه شیری مهیب بیرون دوید
مقربان بساط عزت عنان اختیار از دست داده بجنگ
جان ستان بزمین دوختند حضرت شاهنشاهی
آن تیز دستی را نه پسندیدند و حکم فرمودند که دیگر هر دو
کار زشت برابر حکم مقدس کسی نگردد و بگرد حضرت
درین حرف بودند که شیری دیگر بهزار سهمگینی شیر نیستانی
برآمده روبروی حضرت خرامنده گشت و ملتزمان رکاب
دولت را از مشاهدهٔ این حال موی بر تن علم شد اما به حکم
علم مقدس هیچکس را هیچ اقدام بر دفع او نداشت حضرت
بداره بجشم شیر شکار نگریسته تیری بر وز دند و شیر از اول
تیر زخمی شده همچنان بسلامت خرامان خرامان به بلندی

برآمده

برآمد چنگین نشست آنحضرت از اسب فرود آمده ایستادند و دلاوران
نخچیر افکن بر دور او دایره کشیدند و حضرت بندوقی سر راست کرده بجانب
او انداختند که بکنج دهان خورده از بناگوش او بیرون رفت درین وقت
شیر خشمگین شده پیش آمد آنحضرت در صدد آن شدند که تیری دیگر حواله کنند
و قابوی می طلبیدند و بهر جانب که آنحضرت توجه میفرمودند شیر همان جانب نگاه
میکرد و قابو نمیداد ناچار باید دست از زبان مقدس شاهنشاهی شنیدیم که حضرت
جهانبانی جنت آشیانی نقل میفرمودند که عادت ایزدی چنان رفته که جمعی که
بشکار شیر برآمده اند هر کس که تقدیر بر آن رفته است که از دست او شیر شکار
شود پیوسته نگاه شیر بجانب او می بوده میفرمودند که چندین مرتبه بنفس
مقدس متوجه شکار شیر شدیم این معنی مشاهده شد و بتجربه پیوست القصه چون
قابو بدست نمی افتاد به رستم خان فرمودند که پیشتر رو تا نگاه کرد بجانب
تو قابو بدست افتد عادل پسر شاه محمد قندهاری که متعاقب شده بود دست
که همانا حکم پیش رفتن را از زبان رکاب معلی شنیده از عقب حضرت او هم تیر و
کمان در دست او روان شد شیر متوجه عادل گشت چون نزدیک رسید
عادل به تیر در آمد و بمقتضای سرنوشت خطا کرد شیر دو پنجه خود بر و انداخت
آن زبردست توانا نیز حمله کرده بشیر در آویخت و دست خود را در
دهن او انداخت و دست دیگر بخنجر برد و چون تقدیر در امری دیگر
رفته بود خنجر به بند نیام مستحکم شد تا گسیختن بند شیر دست عادل را
خائید بعد از آن خنجر کشید و دو زخم بدهن شیر انداخت باز دو دیم
دست دیگر او را بدهن گرفت درین اثنا دلاوران بساط حضور
از هر جانب شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند و درین میان عادل

زخم شمشیری بعادل رسید و آن بهادر شیردل مدت چهار ماه بر بستر ناتوانی
افتاده در جانکندن بود عاقبت همان زخمهای عنف و سرایت سمت
باعضای رئیسه در دار الخلافت آگره درگذشت و همانا که این مکافات
بی ادبیست که با پدر خود کرده بود مجملی ازین سرگذشت آنکه بی حفاظ
بازن دیوان پدر سروکار داشت روزی آن بی اعتدال از نصیحت
پدر بشورش در آمده شمشیری باو حواله کرد فی الواقع اگر بازپرس
الهی در انصاف گاه ایزدی عادل بعین سزا از دنبال آن کردار نیاید
سود بر داشته باشد الجبار جریده عظمت رای امثال این امور باداش
توانند شد القصه بعد از فراغ انبساط شکاری اردوی معلی را که در نواحی الور
نزول سعادت فرموده بود روانه ساختند و خود بدولت و اقبال از راه
نارنول جولان اقبال فرموده بمعسکر اقبال پیوستند و از آنجا شکارکنان روز
اسفندیارمذ ماه جشن اردی بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه پانزدهم شوال
ظلال اجلال بر دار الخلافه آگره انداختند و جهانیان نشاط ابد و
عشرت پاینده کامیاب صورت و معنی گشتند و درین سال فرخنده
قدسی القاب حاجی بیگم بعد از زیارت حرمین الشریفین و ایصال
خیرات و مبرات عظیمه بمستحقان آن امکنه گرامی رجوع بممالک
محروسه نموده بدیدار مقدس تسلیجان و دل و بادشاه صورت و معنی
مسرت افزای شدند و از سوانح انتها فتح عساکر منصوره است
بتسخیر رنتهبور که در رصانت و استحکام ثانی اثنین قلعه چیتور تواند
بود و بموجب حکم مقدس از میانه راه عنان تاب شدن و بدفع
میرزایان رو بولایت مالوه آوردن و تفصیل این سرگذشت

اقبال

اقبال طراز آنکه چون موجب جهانگشای بعد از فتح قلعه چیتور بمرکز خلافت
رجوع فرمودند بر ضمیر مقدس شاهنشاهی الهام دولت جهان پرتو انداخت
که بعضی از امرا و سرداران که در یورش چیتور بسعادت خدمت دولت
پذیر نبوده اند یا دیرتر رسیده بتسخیر قلعه رنتهبور که سنگ راه مواکب
اقبال بوده نامزد فرمایند و بمقتضای این اندیشه خانجهان صادق خان و بابا خان
قاقشال و حاجی خان و صفدر خان و بهادر خان و دوست خان بهاری
و دیگر امرای عظام را بسرکردگی اشرف خان باین خدمت دولت پیرای رخصت
فرمودند عساکر اقبال قدری راه طی کرده پیش و پس صرف که مرغان
جهان نورد خبر آوردند که ابراهیم حسین میرزا جمعی کثیر از اوباشان
پراکنده را فراهم آورده از دیار گجرات بمملکت مالوه رسیده اند
و حصار اجین را که معظم امصار آن ولایتست در محاصره دارند و ازین
مر غبار فتنه از ساحت جمعیت آن بلاد سر بر کرده و سرگذشت
این مشتی شرارت انگیز آنکه چون در هنگام نهضت موکب مقدس
بتسخیر قلعه چیتور از نواحی قلعه کاکرون شهاب الدین احمد خان را
با بسیاری از امرای عظام مثل مراد خان و شاه بداغ خان بر سر میرزایان نصیب کوکبه
اقبال شاهنشاهی شنیده و مصاف ملغلغ قاهره از حوصله طاقت خود بیرون
دیده بصوب گجرات شتافتند و چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان
بر قلعه جانپانیر و سورت و بهروچ کوس تسلط و استقلال میزد پیوستند و او
در آن وقت قصد تسخیر احمدآباد کرده بر سر اعتماد خان حکومت انگ کشیده آن
میرزایان مغتنم داشته تمام برادر رفته در حوالی شهر مو کرده به کرم کرده و اعتماد خان را
شکست داده بر احمدآباد دست تصرف شد و چون از میرزایان درین پیکار کاری

نمایان سر بر زد جنگیز خان تعقب نموده در حوالی بروچ اینها را جاگیرهای مناسب
ممتاز ساخت چون آب و گل اینها بغبار فتنه سرشته بود آنجا نیز دست تطاول
دراز کردند و از خودسری بعضی محال و مواضع تصرف آن عرصه را بقدوم
بی اعتدالی پیمودن گرفتند جنگیز خان بدفع اینها لشکر گران فرستاد
در مصاف بر لشکر غلبه نمودند و چون تاب مقابله بجنگیز خان نداشتند گرد
حوادث انگیخته بولایت خاندیس رسیدند و از آنجا هم بساط عصیت نوردیده بقصد
مالوه برآمده در حواشی اجین علم فتنه گستردند مراد خان جاگیردار اجین و میرزا عزیز الله
دیوان سرکار مالوه پیش ازین بدو روز از مفاسد خیال ارباب فتنه اطلاع
یافته در تعمیر و تاسیس قلعه اجین اهتمام نموده پای ثبات محکم کردند چون خبر این
فتنه و فساد بموقف عرض رسید بمقتضای شکوه سلطنت و قانون عدالت منشور
اقبال از مکمن عظمت اصدار یافت که افواج قاهره که بتسخیر قلعه رنتهنبور رخصت یافته
اند دفع این فتنه را مقدم داشته متوجه مالوه شوند امرا کاربند حکم بادشاهی شده
صوبه مالوه عنان تاب گشتند و در عین استعداد یاران عرصه جدال همت شدند
و حضرت شاهنشاهی چندی از امرای گرامی مثل قلیچ خان و خواجه غیاث الدین
علی قزوینی که به بخشی گری جنود اقبال اختصاص یافته بود از بساط حضور جدا
ساخته ضمیمه عساکر نصرت قرین فرمودند و چون افواج قاهره بسر منزل شهاب الدین
احمد خان که جاگیردار آنجا بوده بسامان شایسته بامرا پیوست و دیگر
شاه بداغ خان که حکومت آنجا داشت ملحق شدند میرزایان از استماع سطوت افواج
قاهره پای تمکین از دست داده و دست از پای نشناخته بر در روزگار سیاه شدند
در رویه فرار نمودند و مراد خان و میر عزیز الله دیوان و سایر امرای عظام
عنان همت بتعاقب معروف داشتند میرزایان از صیت قدوم لشکر منصوره

برآمده سراسیمه خود را بآب زدند و جمعی کثیر از همراهان آن گروه ادبار
رخت زندگانی بموج خیز فنا دادند و در آن نواحی خبر قتل جنگیز خان بعدار
جهار خان حبشی و تفرقه گجرات شنیده آن را مفری عظیم خیال کرده روی
ادبار بآن سمت آوردند امرای نصرت پیوند تعاقب نموده بسلطانپور
رسیدند و چون تسخیر گجرات در کرد وقت دیگر بود بی حکم مقدس زیاده
برین اقدام نموده طریق مراجعت پیمودند جاگیرداران مالوه بجاگیر خود
ماندند و دیگر امرا مثل اشرف خان و قلیچ خان و صادق خان و خواجه غیاث الدین
همعنان نصرت و اقبال متوجه آستان بوس مقدس شدند و در دار الخلافه آگره
بزمین بوس معلی سربلندی یافتند و بوسیله آنکه بمسامع علیه رسانیده بودند
که در رفتن و تعاقب نمودن مخالفان تکاسل و تساهل نموده اند
روزی چند معاتب گشتند و چون پرتو ظهور یافت که تخم سازان فتنه اندوز
خبر غیر واقع اشتهار داده بودند مشمول مراحم خسروانی شدند و میرزایان اندوه
و مانده همعنان حرتی ادبار بگجرات رسیدند و ولایتی از حاکم خالی یافته قلعه
چانپانیر و سورت بی جنگ و جدال گرفتند ابراهیم حسین میرزا بقلعه بهروچ رسید
رستم خان غلام ترک که خواهر جنگیز خان در خانه او بود قلعه را مضبوط ساخته
متحصن شد و اهل فتنه را محاصره کرد تا دو سال بر در او نشسته بود رستم خان
همواره از قلعه برآمده تاخت و کارهای رستمی بجای آورد چون بی سر شد از امداد
و اعانت ناامید در صلح زده قلعه داد و بعذر و مکر ارباب شرارت جان شیرین از
حصار بدن برآمد و ماجرای میرزایان و عاقبت کار این هرزه درایان در این
سکر فنامه اقبال بجای خود رقم توشیح و نقش توضیح خواهد پذیرفت و از سوانح
آنست که امرای اتکه خیل را از حدود دنباسه تغییر داده دارای آن دیار بحسین قلی خان

که از نیکو خدمتی بکار جهانی ممتاز شده بود تفویض فرمودند بر ضمایر دیده وران
دوربین محققی نماند که نخلبندان معانی پادشاهی به باغبانی نسبت داده اند
چنانچه باغبان آرایش باغ به پیرایش درخت و برگرفتن آن از جایی و نشاندن
بجای دیگر و ناپسندیدن انبوه و شادابی داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنشو و
نما بقدر صلاح و استیصال اشجار بد سرشت و قطع اغصان نارست و تزیین دوحات
عظیمه و پیوند کردن بعضی به بعضی و نتیجه گرفتن میوه های گوناگون و گلهای
رنگارنگ و استیصال نمودن در هنگام حاجت و امثال آن که در علم
فلاحت مقرر شده انتظام می بخشد همچنان پادشاهان دوربین
دادگر بتهذیب و تادیب و سیاست مراعات احوال ملازمان
فرموده چراغ حکمت می افروزند و لوای هدایت می افرازند
هرگاه جمعی باهم یکدل و یک زبان بود فراهم آیند و کثرت هجوم
و وفور ازدحام ظاهر شود اولا بجهت اصلاح خود شان
و ثانیا بجهت رفاهیت عموم سکنه ملک آن اجتماع را متفرق
می سازند هرچند امری نا ملایم از آن کثرت معلوم و منظور
نباشد این تفرقه سرمایه جمعیت است چه از آشوب باده
مردافکن دنیا و بدمستی تنگ سرایان این خمخانه هوش را پای
ثبات نشست خصوصا وقتی که رفته اند و دران و سخن سازان
و تبه کاران فراوان باشند و غفلت در نهاد بشریت مرکوز
بنابرین تمهید دانش تایید رای مملکت آرائی شهنشاهی
اقتضای آن فرموده که امرای اخلاص منش الکه جلیل را که مدتی
مدید در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آن گذر بودند تغیر محال

بدولت بساط بوس سربلند ساخته بانتظام ولایتی دیگر کامیاب سازند
هرچند در سوابق ایام چه دران وقت که خان کلان بکابل رفته بود
و چه دران زمان که میرزا حکیم با معدودی محاصره لاهور نمود پنجابیان تغییر
درباره این عقیده تمنای مذکور ساختند در پیشگاه باطن مقدس که
جام جهان نمای اسرار کونی و الهی است همگی آن سخنان بفروغ
صدق روشنائی پذیرفت لیکن بمقتضای همان قانون که در آیین سلطنت
است قرار یافت که مجموع امرای پنجاب و جاگیرداران آن سرکار را طلبیده
دارائی آن ولایت را بعهده بعضی دیگر از مخصوصان بساط قرب تفویض
فرمایند دران هنگام که موکب مقدس فتح قلعه چیتور کرده بمستقر اورنگ
سلطنت رسید منشور اقبال بطلب امرای پنجاب اصدار یافت و این سعادت
اساسان تبارک ادب شناخته در شهریورماه الهی موافق ربیع الاول
نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافه آگره بسعادت زمین بوس کامیاب شدند
و بعد از اندک فرصتی سرکار سنبل بجاگیر میر محمد خان اختصاص گرفت سرکار ملتان بقطب الدین
محمد خان مکرمت شد و سرکار قنوج بشریف خان مخصوص گشت و جمیع فرزندان و
پیوندان و منتسبان این قبیله جلیله را بجاگیرهای شایسته ممتاز ساختند
و چون میرزا کوکه پیوسته ملازم بارگاه حضور بود جاگیر او را در پنجاب بحال
خود گذاشتند و آن ولایت را بحکومت حسین قلی خان مقرر ساخته از سرکار ناگور طلب
فرمودند و دران هنگام که موکب جهان کشا بعزیمت فتح رنتهنبور داعیه
نهضت داشت از گرد راه رسیده غبار آستان معلی را سرمه دیده اقبال خود ساخت
و دران یورش دولت افزای بدوام خدمت معنی سعادت بود

وچون موکب مقدس بعد از فتح قلعه و تسخیر آن ولایات بمستقر سریر خلافت
ورود اقبال فرمود او را با برادرش اسمعیل ملخیان بانتظام بخشی
پنجاب رخصت فرمودند و درین سال اقبال پیرای شهاب الدین احمد خان
بموجب حکم مقدس از سرکار مالوه رسیده دولت زمین بوس دریافت
ورای جهان آرای جهانبانی اقتضا فرمود مظفر خان را اشتغال بمهمات کلی از
اندازه اقتدار بیرون است بخالصات شریفه چنانچه باید نمیتواند رسید لاجرم
دولت امانت که یکی از کاردانان رعیت پرور دیانت مند جدا آورد را
مخصوص این خدمت عالی گردانند که مهمات المعروف این کار را حسنه
انتظام شایسته نماید بنابرین اندیشه دولت افزا شهاب الدین احمد خان را
که از صفات مذکوره بهره عظیم داشت بجهت خالصجات نامزد فرمودند و او بسعی
شایسته این خدمت را در نظام انتظام داد و چون خالصات بسیار در دست
کیشان بی عنان گرفته بها کم تصرف کم پیدا میشد و ضبط هر ساله را که متضمن
اخراجات فراوان و مشکل تصرفات مردم بود برطرف ساخته نسق قرار داد
و بجای رسید متغلبان را از پای انداخت نهضت موکب مقدس شاهنشاهی
تسخیر قلعه رنتهنبور تالش گردن کشان عصیان سرشت که کلاه
گوشه سرکشی بر کج نهاده دماغ شوریدگی در سر دارند چون تربیت زمان
برادران اطاعت منش که زیر بار انقیاد خمیده قامت در رفتارند بردوش اقتدار
سلاطین والاشکوه که در انتظام عالم کمر اجتهاد بسته اند که به ترتیب عبادت
نشاء تعلق است والمنة لله که خاطر ملک آرای مملکت پیرای شاهنشاهی این
دین ستوده را سمورته پیش نهاد همت جهانگشای دارد چنانچه بیان

اقبال روز افزون آنحضرت زمان زمان عرصه دلگشای هندوستان از خس و خاشاک
مفسدان تمرد پیشه صافتر جلوه می نماید چون قلعه رفعت اساس چیتور
بسطوت مفتوح شد و سرکشان فتنه سرشت قیل ما لعساکر اقبال
گشتند توجه الهی بر تسخیر قلعه رنتهنبور که عدیل اوست پرتو انداخت
و چون مکرر امرای نصرت اعتصام بفتح آن تعیین شده بودند و هر مرتبه
امری که سبب توقف این کار گشت باشد پیش آمد و بهانها که مسببان
کارگاه تقدیر عطیه فتح آن را به نهضت موکب مقدس شاهنشاهی
باز بسته بودند لاجرم بالهام دولت تیر این مطلب ارجمند درین هنگام
سعادت پیوند از مطلع توجه آنحضرت سر بر زد و روز آذر نهم دی ماه الهی موافق
دوشنبه غره رجب نهضت رایات بتسخیر این حصار گردون شکوه اتفاق
افتاد و بجهت استمداد همت از بواطن ملکوتیان حظایر قدس مزارات
دار الملک دهلی روی نمود و در آن امکنه متبرکه استفاضه
انوار فرمودند خصوصا بر مرقد معطر سریر نشین سلطنت صوری و معنوی
حضرت جهانبانی جنت آشیانی مشرف شده معتکفان حواشی آن مکان معلی را
بتفقدات خسروانه نواختند و همچنین مجاوران جمیع مراقد و بقاع رفیعه را بجزایل
خیرات و مبرات بخشیدند و دامان امید تهی دستان شهر را بعطاهای جلیله گرانبار
ساختند و در حوالی قصبه پالم که در نواحی شهر واقعست طرح شکار قمرغه فرموده
بصید عشرت پرداختند و در آن نشاط مورد و انواع انبساط گشته داد شکار صوری و معنوی
دادند از آنجا شکار کنان براه ولایت میوات نهضت فرمودند و از شهر الور ظلال سعادت گسترده
سمند نهضت بمیر جولان دادند و از قضایای عبرت بخش آنکه در حدود قصبه لالسوت فیل
سنگی که از فیلان نامی حلقه خاصه بود بر فیل لنجی کارزار از روی مستی دوید و آن فیل را انداخته بود

خود چنان بر داشت که موجب تعجب نظارگیان شده و از زور سینه آن فیل های
رسیده و بعد از دو روز رخت هستی بر بست و ماده فیل او تا سه روز
از بی زوری گرد آب و دانه و علف نگشت هر چند سعی بیشتر نمودند میل او
کمتر یافتند تا آنکه روز سیم از فرط اندوه و جدای مصاحب خود جان داد و بر سلطان را
هرگاه در چنین حیوانات این تاثیر باشد در آدمی خود چه کار را که بظهور نیاید
اما کسی را که سلسله قیاس با دم صوریان همین نکند که این گروه را
پایه از جمادات فرود تر است و بالجمله ارباب معنی از دید این سانحه چراغ
هوش افروخته و بیاد آورجان نکته دانه اخلاص را لوح تعلیم عقیدت بدست
افتاد و حضرت شاهنشاهی بعد از طی منازل و قطع مراحل روز اربعا
سیم بهمن ماه الهی موافق بیست و یکم شعبان ساحت ظاهر قلعه
رنتهنبور را مخیم سرادقات اقبال ساختند و این قلعه در میان کوهستان
مرتفع شده و بنای تقریب میگویند که همه قلعها برهنه اند و این چون پوشیده
بودش و نام اصل این قلعه رنتهنبور است و رن نام کوهیست بلند که بر
آن و بنای ترکیب نام رو زبان شهرت راسخه گشته و این قلعه ایست در
غایت رفعت و رصانت که کمند اندیشه بکنگر ارتفاع او نرسیده
و منجنیق وهم بدیوار تصاعد او کارگر نیفتاده بلکه دیده سر بر ساخت
شده از بیخ و بست کرد این فلک ز دید حصاری که از روزگار نکرده بجز فلک گذار
زیادر در پایه و لیبی ندیده یکی حصاری چنین و در این ایام رای بجز این
سرجن هاده ابراین قلعه دست تسلط داشت و بانواع و عده و حیات استحکام آن نموده
در ساخت و سرانجام آن داده و از بیرون رای آماده جنگ شده مدار نخوت خود بر آن
باره نهاده بود و حضرت شاهنشاهی روز دیگر از نزول اجلال از بیرون ملک که

ملز

ملزمیه اقبال بعد بر آمده با معدودی از مقربان بساط قدس بتماشای کوهستان
توجه فرمودند و بر بالای آن شتافته فراز و نشیب قلعه را بچشم دوربین نظاره
فرموده و صورت فتح آن را در آئینه خیال در آورده نطاق همت بر تسخیر آن بستند
چنین گفت خاقان روشن روان که این نام در یادگار جهان بتوفیق یزدان جهان آفرین
در اندازم این حصن از بن بنا و بموجب حکم گیتی کشای بخشیان کارآگاه دوره
آن کوه را که قلعه بر قله آن آن اساس یافته مورچل بر عساکر فتح تقسیم نمودند
و دریای لشکر محیط وار آن دوره را فرو گرفته موج خیزی و سیلاب بخشش نموده گرفت و راه
در آمد و بر آمد بر اهل قلعه بکلی بسته شد که باد را در آن تنگنا مجال گذر نبود و مهندسان
سحر کار توپ اندازی مشغول شدند و هنگامه آتشبازی گرمی پذیرفت و صواعق قهر
بر خرمن هستی مخالفان سیه بخت اشتعال گرفت و از سوانح ایام
محاصره آمدن مهدی قاسم خانست بدرگاه معلی از سفر حجاز و او از شورش
دماغ امید آگرده بود بی رخصت عالی از ولایت گده که حکومت آنجا داشت
این سفر اختیار کرده بجهت زده از راه عراق قندهار آمده و از آنجا در
حوالی رنتهنبور بدولت بساط بوس مستسعد گشت و اسپان عراقی و
دیگر نفایس امتعه بنظر اقدس در آورده و از آنجا که شیمه کریمه حضرت
شاهنشاهی آنست که در برابر گناهکاران عفو دستور مکین میباشند
آثار مروت و فتوت بظهور آورده متعقدات کرامی خلعت
امتیاز بخشیدند و سرکار لکهنو را که در جاگیر او مقرر ساخته
با مرتبه امارت باو مفوض داشتند آغاز سال چهاردهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال اردی بهشت از دور دوم و درین هنگام که رایات اشراق پذیر شاهنشاهی
در محاصره قلعه رنتهنبور بود کوکبه لشکر بهار بلند شده و عطر بیز روز عالم افروز از در گرفت

دهن غنچه باز شد و آتش گل شعله افشان گشت ❁ نو بهاری چو طبع بزمایان
تازه تر از دماغ دانایان ❁ آتش افشان ز گل چهار چمن ❁ تازه جولان سپاه سرو سمن
سنبلستان ز هر طرف انبوه ❁ طرب انگیز تر ز سایه کوه ❁ لاله در دشت همچو جوان بد لوا
رعد در ابر چون تکبیره ندا ❁ باد لب ریز فیض صبح کهان ❁ عطر پیچیده در دماغ جهان
از میان شاهنشاهی ملک ظاهر طراوت و نزاهت عالم باطن گرفت
و نیر اعظم عطیه بخش عالم بعد از هفت ساعت و نه دقیقه
از شب جمعه بیست و دویم رمضان شعشعه شگفتگی بر شرف
گاه انداخت و سال چهاردهم که سال اردی بهشت می است از
دوره دویم بخرمی و خجستگی آغاز او شد نسیم بهار از شکفتن گل
اشارت پیوند فتح بی ملیان در داد مرغان چمن بر غوان نشاط
فتحنامه اقبال برخواندند چون بعد از تعمق و امعان نظر
تعیین شد که صعود بر مدارج فتح و عروج بر معارج نصرت
جز به توسل ساباطی که سرکوب گردن کشان باشد امکان
پذیر نیست بر این اندیشه اقبال اساس قاسم خان میر بر
و بحر به تاسیس مبانی آن عمارت مامور شد و راجه تودرمل
که حل و عقد وزارت بود و نیز بجهت مزید اهتمام این
امر خطیر محکم حکم گشت کارپردازان کارگاه دولت بساطی
رفیع نزدیک در زن بنیاد نهادند بنایان چابک
دست و خاراتراشان سخت بازو و حدادان
و نجاران و سایر عمله و فعله عمارت کمر همت در این کار بستند
و در اندک فرصتی به دستیاری همت این دو اخلاص پیشه سعادت کیش کار پیشرفت

و رفعت

رفعتش به حصار و سست دگر پایان شد و ضرب زنهاری بزرگ که هر یکی از
برج متین مسطح مرد دست جفت کار بنزار چو تفنگ کشیدن سنگ بود و هر گوله
سنگ شصت منی و غلوله هفت جوش سی منی میخورد و در چنین کوهستان
بر نشیب و فراز آن راهها پیچ که پیچ و تاب سخن تعبیر نپذیرد بهمت عالی
حضرت شاهنشاهی که عقده گشای صوری و معنوی است کهاران آهنین بازو
و حمالان سنگین دوش برده بر بالای کوه چه زن که مورچیل
بادشاهی بر دهاری قلعه نگاه داشته شد و بموجب حکم معلی آغاز انداختن
کردند و عزیمت بنیاد برانداختن نمودند و در هر انداختنی صدا در کوه
پیچیده صفحه حصار اکوش باز میکرد و در هر مرتبه رخنه در دیوار قلعه
می افتاد و فافیا بکرد میرت سورجن را از صورت این حال دود حیرت
از دماغ برخاست و گرد از دمار او سر بر زد و آب روی غرور او
بریخته و آتش پندار او فرو نشست در سلخ ماه رمضان که غره فتح بود
بر زبان مقدس شاهنشاهی گذشت که اگر اهل قلعه امروز زمین بوس
نیامدند فردا که عید است قلعه خواهد بود و سورجن از سطوت
عظمت دل باخته و دو پسر شجاعت مقربان بساط اقدس خجسته
پسران خود دودا و بهوج را بدرگاه معلی فرستاد و به اینها بوساطت
بعضی از اعیان بارگاه بسعادت زمین بوس کامیاب گشته جبهه عجز را
بر آستان صدق گذاشته استدعای عفو جرایم پدر کرده التماس
سجده درگاه نمودند از آنجا که محیط بخشش شاهنشاهی موج زن است در
کرم امید ایشان بجواهر مکارم گران شد و خلعت عفو پوشیده
کامیاب آمال بخیر پدر شتافتند و از غرایب امور که در آن روز بظهور

آمد آنست که چون پسران سورجن را خلعت پوشانیده از پرده
سرای بادشاهی بیرون آوردند یکی از راجپوتان خون گرفته که همراه
آنها بود خیال نیک ضمیمه سودای ذاتی او شده باندیشهٔ باطل چنان
دریافت که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن نهاد یافته است از
هواخواهی بشورش درآمده در مقام کشیدن شمشیر شد بیاکداس بیکرداس
نوکر راجه بهگونت داس نزدیک بود در مقام منع و نصیحت
شد آن اجل رسیده شمشیر او حواله کرد آن سره مرد از جای رفت و
بموعظت درآمد که کار بی مهلت آشنای یکدیگریم لیکن شورش بگذر
که غلط کرده‌ئی رفته آن عربده کام درین مرتبه او حقید نشده
بجانب دولتخانه بادشاهی دوید و پور نمل پسر کانه که سعادت از شمشیر
رسانید و یکدو کس دیگر زخمی ساخت و شیخ بهاء الدین مجذوب بداونی
که در ان حوالی از نظارگیان جمال اقدس بود بزخم شمشیر دو نیم کرد در
اثنا یکی از نوکران مظفرخان رسیده او را از هم گذرانید حضرت شاهنشاهی
را سنوح این قصه موجب تعجب شد پسران سرجن اگرچه تقصیری
نداشتند معاتب نشدند اما الحق در بار گران خجالت فرو رفتند و آن
زمان مشمول عواطف شاهنشاهی شده مبتهج و مسرور پیش پدر شتافتند
و به بشارت اقبال گوش هوش او را انباشته راه توافق برو در ساختند
سورجن حوصله خواهش خود فراخ دیده برای آنکه گران بار عزت گردد
معروض داشت که اگر یکی از خاصان بساط قرب دست اطمینان بر زده
عبودیت من نهاده مرا بدولت آستان بوسی سربلند سازد و کلاه گوشهٔ
سعادت مرا از حضیض ذلت باوج عزت رساند موجب افتخار

روزگار

روزگار من خواهد بود حضرت شاهنشاهی نظر بر عواطف ذاتی فرموده
ملتمس او را بموقف قبول بلندی بخشیدند و حسین قلیخان را باین خدمت
مامور ساختند حسین قلیخان چون نزدیک بقلعه رسید سورجن
باستقبال شتافته دریافت و بآیین اداب بخانهٔ خود برده لوازم
اکرام بجا آورد و بالتفات شاهنشاهی استمالت یافته روز ماه
دوازدهم فروردین ماه الهی موافق چهارشنبه سیوم شوال از قلعه
برآمده ناصیه نیاز باستان معلی آورده پیشکش گران با کلیدهای
قلعه که از زر و سیم ساخته بود نثار درگاه معلی ساخت و مشمول
جلایل الطاف شاهنشاهی شده در حصار امن و امان درآمد بوسیله خاصان
بساط عزت التماس نمود که سه روز در قلعه بوده بنه و بار خود بر آورد
آنگاه حصار را بملازمان درگاه سپرده بسامان و سرانجام لایق رو
تارک امید براه دار الخلافه گذارد و درین مرتبه فرزندان او
ملازم رکاب مقدس باشند آنحضرت بنده نوازی فرموده اراده
او را بسمع رضا مقرون ساختند و بانواع تفقدات دامن آرزوی او را
گران ساخته رخصت فرمودند و حکم معلی به برخاستن عساکر
نصرت اعتصام نافذ شد و سرجن لب بر زده عاد تابعه درآمده
تا سه روز اموال و اثقال منتسبان خود را بیرون کشیده قلعه را با انبارها
و جمیع آلات و ادوات قلعه داری بموجب حکم معلی بمهرخانان
که از خاصان عتبهٔ عبودیت است در سلک امرای عظام انتظام دارد
سپرد و تسخیر چنین قلعهٔ سپهر ارتفاع که فرمانروایان والاشکوه را
با امتداد ایام و شهور میسر نشده بود و سلطان علاء الدین بکمال مشقت عظیم

بتقدیم رسانیده دست تصرف بران یافت حضرت شاهنشاهی را
بتایید اقبال در عرض یکماه مفتوح شد روز دیگر آنحضرت سوار دولت
بران قلعه تصاعد فرموده بجستر اقبال سایه گستر شدند و غلغل الله
اکبر در ان فلک شکوه پیچیده و نوای مبارکبادی از مقعد بیان
عالم علوی بلند شد ~~ در هر طرف که چشم گشایی نشان فتح
در هر طرف که گوش نهی مژده ظفر :: چون بدستیاری اقبال ارتفاع
علم فتح و رایت ظفر باوج عیوق رسید و انتظام مهمات ملک و جمهور
و انتساق امور بر طبق مراد صورت بست بموجب حکم گیتی مطاع
خواجه جهان و مظفر خان با اردوی بزرگ از راه راست روانه
مستقر خلافت شدند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال
با خاصان رکاب قدس پیوندی توجه بخطه اجمیر و زیارت روضه
منوره فیض بخش معینیه آوردند و هر روز بنشاط و شکار پرداخته نهضت
میفرمودند تا آنکه عرصه دلگشای آن شهر متبرک بیامن نزول اجلال
مورد وفور برکات شد و آنحضرت بآداب و التماس زیارت
مرقد مقدس نموده استفاضه انوار فرمودند و نقود گرامی در دامن
اصفیای مجاوران آن بقعه شریفه ریختند و همچنین تا یک هفته که
موکب معلی دران دار البرکه بود هر روز بزیارت و استمداد همت
توجه می نمودند و در ذوات و ارباب غایت تعظیم و اکرام بتقدیم
میرسانیدند بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم داد و دهش عنان
مراجعت بسمت دار الخلافه آگره تافتند چون عرصه قصبه امبیر
مهبط انوار جلال شد راجه بهگونت داس که آن قصبه موطن و مسکن او

اکبر بود بتقدیم اخلاص پیش آمد بلوازم ضیافت پرداخت و بجلایل پیشکش
سربلند سعادت گشت و موکب معلی از ان منزل کوچ بر کوچ نهضت
اقبال فرمود در اثنای راه خبر بهرود کردن دربار خان جهان
گذر آنرا که در هنگام توجه بصوب اجمیر از شدت بیماری در حضرت
دار الخلافه گذاشته بود بمسامع اجلال رسید و از آنجا که باطن
اقدس آنحضرت معدن مروت و مردمی است و نظرات اشرف
بقدردانی مراتب اخلاص مجبول ازین سانحه بغایت اندوهگین
شدند و بر خاطر مهربان گران آمد و چنانچه در عالم تجرد و تنزه و صبر و سکون
در امثال این امور شایسته است همچنین تا شکیبایی دلی آرامی در عالم
تعلق بسته بود آنگاه از جنبش پادشاه دنیا مخلص سرآینه این معنی
زنگ زدای جوهر عقیدت شد و آن مخلص فداکیش نزدیک به پای سگ
پادشاهی که سابق گنبدی بر سر آن بنا یافته بود بموجب وصیتش
مدفون شد و فرزندان او مشمول عواطف شاهنشاهی گشتند ایزد
سبحانه این شهنشاه مخلص نواز اخلاص دوست را بقرون و دهور بر مسند
دولت و اقبال داشته غبار ملال پیرامون ضمیر همیشه بهار او نگذارد
خدایا تا مرادست آسمان را مکن زین پادشه خالی جهان را فلک معین خاتمش زیر نگین
کلیدش عالمش در آستین باد و بالجمله بعد از طی منازل و قطع
مراحل روز ... دیگر اردی بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه
بیست و چهارم ... بر دار الخلافه آگره ظلال جلال گستردند و در ارگ
ارگ شهر در بنگاله المحل که جدید ... اساس مبانی همت بلند سر
بفلک کشیده و ارکان رفیع بلندی حکم معلی مرصوص البنا گشته بود نزول

اقبال فرمودند و ابواب معدلت و مکرمت بر عالمیان گشوده بهجت آرای گشتند

تسخیر قلعهٔ کالنجر بدست بازوی اولیای دولت قاهره

نسایم نصرت که از مهب اقبال وزیدن گیرد گلهای امانی مراد در تبسم آید و
اغصان فتح که باثمار انفعال گران بار شود و اذواق عشرت کامیاب
گردد از جویبار رکن دولت شادی کنند و ورزش جهت اقبال
نوید شادی رسانند و مصداق این معنی آنکه در روز سی و دوم
امرداد الهی موافق شنبه بیست و نهم صفر نهصد و هفتاد و هفت
مهب اقبال نوید فتح کالنجر بمسامع اجلال رسانیدند و این قلعه
ایست بر کوه اساس یافته در رفعت و متانت با نیلی حصار سپهر همسنگ
راه جوید اجابت از بن آن : برفرازش اگر کنند دعا : تا به بالا رسد ز رفعتش بلند
هم از زیرش از بس فرود آ : و این قلعه راجه رام چند والی ولایت بهته
متصرف بود و در ایام ادبار افغانان از بجلی خان پسر خوانده پهار خان
بنقدی گرانمند بدست آورده در تحت تملک و تسلط خود داشت و نزول
که افواج ظفر لوا بتسخیر قلعه رنتهنبور نهضت میفرمود فرمان گیتی
مطاع بنام مجنون خان قاقشال و شاه خان جلایر و دیگر امرا که بحوالی
جاگیردار بودند رفعت نفاذ یافت که باستظهار اقبال جهانگشای
شاهنشاهی بهمتی عالی و خاطر خرسند تسخیر قلعه کالنجر نمایند امرای دولت
ابدپیوند امتثال منشور مقدس نموده باهتمام عظیم قلعه را محاصره
کردند و کار بر قلعه نشینان تنگ گرفتند چنانچه هیچ یکی سر از قلعه بیرون
نمی توانست کرد چون طنطنه فتح قلعه چیتور و رنتهنبور در گوش گردن کشان
آفاق پیچیده بود هر کرا دیده و دل بیش بود تا بهوش قدری نمای

داشت بغیر از آنکه سر استکبار بر زمین اطاعت نهد گزیر نبود راجه رام چند
که پرتو از جوهر شعور داشت خبر وصول موکب مقدس مستقر خلافت
شنیده امان طلبید و قلعه را بملازمان عتبه اقبال سپرد و مقالید
قلعه را با جلایل پیشکش مصحوب وکلای معتمد باستان معلی ارسال داشته
ابواب مبارکباد فتوحات عالیه که تازگی از مکمن غیب روی نموده
بود بتقدیم رسانید و این دور اندیشی و پیش بینی او موقع
استحسان پیوست و وکلای راجه مشمول الطاف گشتند و حکومت
و حراست آن قلعه بمجنون خان قاقشال مقرر شد و بیمن اقبال
شاهنشاهی چنین قلعه که عقاب اندیشه فرمان روایان پیش هرگز
بر فراز کنگره علو او نشسته بی محنت نبرد و پیکار مسخر اولیای دولت
شد و از سوانح آنکه رسول راجه گجلی که در اقصای هندوستان نیز دیگر
ولایت عمارست بزمین بوس درگاه والا سربلند
شد و انواع اعلاجی هندی از اموقف عرض مقدس شاهنشاهی رسانید این
راجه بمال و ملک در میان زمینداران ناحیت علم تفرد افراشته بود و از
آنکه وقتی از تجرد نژادان عالم انفراد یکی از فرقه جوکیان سعادت
یافته است در حال یکبار بلباس آن گروه در آمده در احترام
این طبقه اهتمام میکند این راجه در عالم شکوه صوری و معنوی
حضرت شاهنشاهی را مشاهده نموده و در سلک مخلصان و معتقدان
درآمده پیوسته از مسافران احوال گرامی بر سیدی و همواره در مقام
آن بودی که نفایس اسباب آن دیار و خلاصه اموال خزاین را بدرگاه
معلی فرستاده عرض عقیدت نماید لیکن بواسطه بعد مسافت و تسلط

خوابی وجبال و سنگ راه شدن مدعیان و اعدای او را
این امنیت دست نداری و کسی از مردم او این سفر دور را که در
میان دشمنان بر راه آزار رود اختیار نکردی و رینولا وزیرزاده
او از درست بینی و حب تعلق بهبیتی موسوم خویش این خدمت را
متکفل شد که اگر چه بسامان و سرانجام و اسباب و اموال قطع
این راه بالفعل صورت نمی باید اما مجرد از همت درین کار می کارم
و بکار بری هر چه تمامتر خود را بآن درگاه میرسانم و خدمت صاحب
خود گذارده شرح ارادت او میکنم و هم خود در آن منظر حقیقت
اساس شرف انتسابی رسانده اسباب سعادت جاوید سرانجام میدهم چون وزیرزاده
پیش پدر و مادر عزیز بود رخصت غربت نمیدادند اما از کار خواهی
نخواهی آن سعادتمند بهزار گونه سعی رخصت گرفته متوجه شد و راجه گفت که
اگر چه بهترین متاع عالم که اخلاص حقیقی است بر آن درگاه میرسانی لیکن
ادای حق نشاه تعلق ناگزیر است و اگر تاج جواهر و اموال سر
ایدان درگاه برند چه ناید و چه قدر داشته باشد خصوصا اگر تو
درین صورت تحفه توانی برداشت و از مهالک و اخطار طریق محفوظ
مانده چه مقدار خواهد بود لیکن پیش من کاردیست ساخته حکمای
پیشین این دیار که بطلسمات و نیرنجات کار پرداز بها کرده آنرا
بانجام رسانده اند اگر چه عجیب ظاهر نمودی و رعایتی ندارد اما خاصیت آن آنست
که هر گاه او را با آسیبی مساس نمایند رفع شود و این نادره وقت را
بتو میسپارم که در جوف عصا مخفی کرده همراه می بری تا وسیله یاد کرد
من گردد آن ایلچی حق گذار آن را آمد و مدتها در در درب باعزت

می برد و راه عرض نمی یافت تا آنکه بوسیله راجه بیربل حقیقت او بعرض
اقدس رسید و آن مسکین نواز غریب پرور او را طلب داشته کامروا
ساخت و او بعد از زمین بوس عبودیت و عرض اخلاص خود
آن تحفه را بنظر اقدس آورد و مخصوص عاطفت گشت
و بعد از آن رخصت گرفته متوجه موطن شد و آن کارد امروز در
خزینه عامره موجود است و بارها از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیدیم
که میفرمودند از دو دیست کس متجاوز اند که کار شان بمردن
افتاده بود و بسبب مساس این کارد صحت یافتند و مبدع جهان را
چنین قدرت کامله خویش را بارقه ظهور بخشیده کسی را که نیت والا
و همت عالی باشد ایزد جهان بخش جان آفرین آرزوی که در باطن
فیض مآثر او نرسد منت کسی در کنار دولت او نهند چه جای
دوستی که خواهان آن باشد و اما داند که چگونه آن مراد در آراسته بایین
بزرگ صورت و معنی روزی گرداند چنانچه وجود سعادت افزای
فرزند گرامیست که شهریار گیتی آرا همواره بمنعت نیاز مندی
از درگاه آلهی در یوزه میفرمود و درین سال آن فرخنده امنیت
ظهور آمد و خدیو جهان و جهانیان کامیاب عیش و نشاط کامی میشد

ولادت سعادت پرتو دری جهان افروز برج دولت و اقبال گوهر شب تاب درج عظمت و اجلال شاهزاده عالمیان سلطان سلیم

خدیو جهان
نگارنده صورت بر آرنده معنی چون نشاه ظاهر و باطن را کامروا گشت
بر اهنمایی نیکی خطاب خود که در ملک تعلق از آن گزیر نباشد جویای ورود
ازین نوع شد هر چند بیشتر جست وجوی نمود کمتر یافت مبشران عالم

باطن و مخبران جهان ظاهر هر کدام بزبان خاص در وقت مخصوص
آگاه گردانیدند که اینچنین شخصی که هم زبانی آن خلاصهٔ مکونات
را سزد از خود پدید باید آورد و بتکاپوی همت از ایزد بخشش
جهان آرا فرزندی التماس کرد تا هم رموز دان بزم مقدس
شاهنشاهی گشته خطاب مستطاب را در خور باشد و هم دریای فیض
ایزدی که از چندین هزار ادوار تربیت یافته انظار قدسیه الهی بمبادی
اقدس پادشاهی رسیده است سر در ملک مکون نهد و این سلسال افضال
چشمه بچشمه و جدول بجدول همواره روان باشد و طبقات انام در
خور استعداد خود از موائد فواید صوری و معنوی گشته بهره مند
در عادات و عبادات سرگرم باشند، پادشاه خداپرست که از
ایزد جز او مسالت ننمودی در مقام خواهش این عطیه والانژاد
بزرگ که ناخواسته ملک صورت و معنی کرامت فرموده و از جمله
روزگار ببخشد بدین یکتا بنده خود بخشیده است و دانای دوربین
داند که اینچنین یگانه جهان اگر از آن همه دار مهربان خود طلبد چگونه
گوهری والا کرامت خواهد فرمود در اندک زمانی دلایل حصول این
مقصد بلند بظهور آمد و از آنجا که شیمهٔ کریمهٔ این شاهنشاه جهان
پناه آنست که با وجود جهانگیری خسروانی منتهای معرفت ایزدی از
درویشان و تجرد گزینان و خداشناسان که دست از همه باز داشته
عمده مرضیات الهی را در نکوهش نفس خود دانسته در
ریاضات مجاهدات اهتمام دارند استمداد میفرمایند و التزام
نیازمندی که از بزرگان گوهرست گرامی بجای آورده همواره

گرد دلهای

گرد دلهای غبار آلود صحرای طلب گشته بهنگام اقامت و استفاضه بار کرم
دارند درینولا چون انوار خداشناسی و ایزدپرستی و ریاضت
کشی و حقیقت ورزی شیخ سلیم در قصبه سیکری که از فر مقدم
شاهنشاهی دار الخلافه گشته مسمی بفتحپور است می تافت و بوسیله
شیخ محمد بخاری و حکیم عین الملک و جمعی دیگر از مقربان سریر خلافت
که راه سخن داشتند بمسامع اقبال رسیده بود رای جهان آرای
بران قرار گرفت مطلع نیر اقبال را با بعضی از پردگیان سرادقات
عصمت در فتحپور برده در قرب جوار شیخ آرامش دهند و در آن
فضای رفیع محل پادشاهی اساس عالی مانند شیخ بزرگوار نیز همت بسته
در حصول این دولت عظمی متوجه مبدا فیاض شود و برکات
قرب جوار او در ظهور این مطلب معین گردد و نیز چون حضرت [illegible]
جلت آلاوه پیشتر ازین شهریار والا گهر را فرزندی چند عنایت کرده
برای مصالح حکمت که یکی از آن قدردانی و افزونی شوق در تحصیل این گوهر
بی بها باشد برگرفته بود و عوام تهمت از ارمکان اندرین بحرف برای
مرده درای میکردند آن پیشوای ملک صوری و معنوی خواست که بتغییر مقام و تبدیل
مکان مهر خموشی بر زبان ژاژخایان هنگامه عام نهاده آید بنابرین اندیشه مطالع بخش حق اساس
چنانچه بخاطر اقدس راه یافته بود بتحقیق پذیرفت و همواره از خدای بیچاره بخشش
خود امیدوار بوده استقبال مقدم دولت افزای آن گوهر یکتای خلافت
می بودند تا آنکه در دار الخلافه فتحپور بطالع مبارک و چهار درجه میزان
بعد از گذشتن هفت گهری از روز روش مژدهم شهریور ماه الهی سال از جلوس
موافق غره ماه آب سال یکهزار و هشتصد و هشتاد رومی مطابق یازدهم

بهمن ماه سال نهصد و سی و هشت قمری یزدجردی مطابق روز دین بیست و
چهارم شهریور ماه سال چهار صد و نود و یک جلالی و موافق سال نهصد و
هفتاد و هفت هلالی که روز بهجت افروز غره غرای دولت و اقبال
بود بساعتی سعادت اندوز گوهر یکتای خلافت از نهانخانه صدف بطون
بساحل وجود قدم نهاد و اختر سعادت از افق اقبال طلوع نمود ؎
بباغ مجد و معالی خط نشاط شکفت ؛ نهال دولت و دین را بری پدید آمد
مبشران اقبال و مبشران فرخ فال این نوید دولت افزا در دار الخلافه
آگره بمسامع عز و جلال رسانیدند روزگار صلای نشاط عام درداد و نغمه انبساط بلند
جهید ؎ دوران بنشاط مجلس آراست ؛ ساقی بنشست و شیشه برخاست
بزمی زنهای عمر خوشتر ؛ ساقی ز حریف جرعه کش تر ؛ بستند بروزگار آیین
شد انجمنی بهار آیین ؛ گل سر زد و بوستان برافروخت ؛ شمع آمد و دودمان برافروخت
نه بخت چو مغز عقل هشیار ؛ برخاست جهان بخت بیدار ؛ جمشید صبا کلاه شاهی
برخاست ز زمین بآسمانی ؛ شاه آمد و در پیشگاه بنشست ؛ در بزم به نقل و جام بنشست
هم تاج بر آسمان فکندند ؛ هم ناصیه گرد بر زمین زدند ؛ در داد صلای کامرانی
برخواند جهان بمهمانی ؛ ساقی که گنجینه گشاد ؛ گنجور سپهر خزینه بگشاد
از بس که گرفتند بر جهان در ؛ شد دامن جیب آسمان پر
از جمله تا ز شکر این نعمت ابد پیوند که در روز تهنیت
بظهور آمد آن بود که حسب الحکم جمیع زندانیان ممالک محروسه
که بجرایم جسیمه محبوس اند که مسجون قلاع بودند را
اطلاق از سلاسل قیود یافتند عشرت را رونق
بازار دیگر پدید آمد اقبال را چشم و چراغ تازه برافروختند

بزرگ آنست

بزرگ آنست که با طبقات انام و طوایف عالم در خور فهم و دریافت مرکز سلوک
واقع شود تا عالم بنظام آید و بلاغة که رعایت مقتضای حال مخاطب است ظهور گیرد
و هر که بر آستانی ماههای آگاهی یافته میداند که بیشتر باعث شورش جهان آن بوده است
که فرمان عالم و بزرگان روزگار اندازه دانش مخاطب را فراموش کرده و از غلو غفلت
و دوربینی خود با جمهور عالم سلوک فرموده اند و عام از نتایج غفلت بزرگ منشان خبری
نداشته اند و الحق آن بدایع را کس کمتر می دریابد و ازین جهت در نکال و وبال دیگر قرار میگیرد
و بحمد المنة که حضرت شاهنشاهی که مخصص تأیید الهی در هجوم گوناگون اندیشان ظاهر بین
بوده بیدارتر به توفیق ازلی بر مقتضیات دانش خداداد خود رفته با هر طایفه بطرزی
در خور دریافت او داد سخن دادن و دانش طاقی آرایند چنانچه بر تیز فهمان هر طبقه اشتباه
میشود چون گویم بلکه یقین آن گروه میگردد که خسرو جهان از ایشان در یافتنی و معرفتی
نیست و لهذا در سنوات که ایزد متعال چنین عطیه والاگرامت فرموده بایستی که بر عادت
مرحومه گذشته باز رفته با نوار دیدار فیض بخش خویش آن مولود مسعود را بنده برای نور نیت
فطری که ودیعت نهاده دست غیبت گردانیده اما که بر حکم چون عموم خلایق این دیار را
رعیت قدیم که هرگاه ایزد جهان بخش بعد از تمادی انتظار چنین فرزندی سعادت
پیوند کرامت فرماید او را در کنار پدر بزرگوار می آرند آنحضرت اندازه
دریافت عامه را منظور داشته در توجه بفتحپور توقف فرمودند و آن نوباوه
چمن اقبال را در آن مولد شریف داشته بزرگان با عقل و حوصله ابسر انجام
مهمات آن عاقبت محمود که اشتند و بمناسبات معنوی و صوری این گوهر والا را
بحر سعادت را سلطان سلیم نام نهادند امید که بسلامت صوری و معنوی در کنف حضور
اشرف شاهنشاهی یافته در رضامندی حضرت که نشان خشنودی الهی است کامیاب
باشند و برکات انفاس قدسیه شاهنشاهی بپیری صوری و معنوی رسیده در بهارستان

دولت سرسبز و شاداب شوند و بموجب اشارت عالی اختر شناسان حکمت
گزین و دانایان صناعت تنجیم قرای آبای علوی و مواد امهات سفلی بر وجه
احتیاط ارتباط داده زایچهٔ طالع همایون بر وقت عرض مقدس رسانیده‌اند و
چون در میان منجمان یونان و هندوستان بقدر اختلافی در اصول و فروع
نجوم واقع است بهر دو روش زایچهٔ سعادت امتزاج را رقم زده کلک سخن
آرا میسازد اگر وقت وفا کند و روزگار مهلت دهد و خاطر هیچمدان گرمی نشاط
تعلق یابد بفرمان مقدس شاهنشاهی بقوت شاهنشاهی دریافت خود از سر نو استخراج
زایچهٔ مذکور نموده بموجب قوانین یونانی و هندی احکام این دیباچهٔ سعادت را سال
بسال مرقوم سازد تا دستور العمل زایچه نویسان روزگار شود و اکنون که بغرض وقت
وقت و وجیب فطرت که خدمت حضرت شاهنشاهی است با آنکه شب‌باز روزی اوقات خود
مصروف آن دارد چنانچه دل خواهد نمیتواند پرداخت کجا فرصت آنست که باشتغال دیگر
نپردازد و چون زایچه که مولانا چاند منجم موافق قوانین یونانی استخراج نموده
است اعتماد را شایسته بود او را نیز ایراد نمود

ودر تهنیت

و در تهنیت این عیش ابدی شعرا قصاید پرداخته صلات بزرگ یافتند یکی از دانش
نشان در شهور که اکبر تاریخ ولادت میمنت التیام یافت و تخلص از فضلای
برج شاهنشاهی را موافق این لایحه عجب بخش اندیشید و عزیزی گوهر درج اکبر
شاهی را مطابق این عطیهٔ دولت بخش گردانیده و خواجه حسین مروی قصیدهٔ
بنظر اقدس در آورد که مصراع اول هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ جلوس
شاهنشاهی است و مصراع آخر تاریخ ولادت این گوهر درج سعادت و باوجود
التزام چنین دو تاریخ غریب سلک نظمش خالی از جودتی نبود ابیاتی چند از آن
نوشته آمد
هله الحمد ازلی جاه و جلال شهریار * گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار
طایری از آشیان جاه و جود آمد فرود * کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار * گلبنی این گونه نمود و در چمن
لاله زین گونه گشت و از میان لاله زار * شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد * باز دنیا زنده شد کز تازه بادم بهار [?]
آن هلال برج قدر و جود و جاه آمد برون * وان نهال آرزوی جان شاه آمد ببار
شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا * شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحب قران * پادشاه نامدار و کامجوی و کامگار
کامل و دانای قابل اعدل شاهان دهر * عادل اعلی عاقل سعید بل روزگار
سایهٔ لطف اله آن لایق تاج و نگین * پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار
مجلس وی را سمار جارمین وان عود سوز * موکب وی را سماک رامح آمد نیزه‌دار
نیر برج وجودی گوهر دریای جود * از هوای اوج دلها شاهباز و جان شکار
پادشاها سلک لؤلؤ نفیس آورده‌ام * هدیه از کان گرامی بازجوی گوشوار
کس نیارد هدیه زین به اگر دارد کسی * هرکه دارد گو بیا چیزی گر دارد گو بیار
مصرع اول زدی سال جلوس پادشاه * از دوم مولود نور دیدهٔ عالم برار
تا بود باقی حساب روزهای ماه و سال * وان حساب از سال و ماه و روز و در دوران پایدار

شاد باد پاینده باد و باقی آن شهزاده هم روزهای بحساب و سالهای بی‌شمار و از سوانح
بهجت افزای توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی بشکار چیته است که گیتی خدیو همواره
در مدارج مختلف و مشارب متنوع اگرچه بظاهر مسرت‌افزای خاطر اقدس خود می‌باشند
لیکن بباطن پرستش ایزد را اسباب سرانجام میفرمایند هم عیار جوهر مردم کرده میشود
و هم جهان‌بانی ملک منکشف میگردد و بجهت این نیت شکار را وسیلهٔ چندین شناسایی
ساخته بعبادت حقیقی اشتغال میفرمایند از انجمله بشکار چیته بیشتر خاطر اقدس توجه دارد
و بجهت صید گردآوردن بسیار ترتیب یافته بود و در شش خیابان بود که چون خبر افتادن چیته
در اودی [illegible] رسید در ساعت بر گلگون باد سرعت سوار شده بآن سر منزل شوق رسیدند
و بآیین مناسب چیته را از آن مغاک برآورده باهمراهان آن تن می‌سپردند و درینولا
بشاوات خاطر رسانیدند که اودی که در حدود گوالیار است چیته زبردست در آن
افتاده روز اورمزد غرهٔ آذرماه الهی موافق روز یکشنبه چهارم جمادی الاولی
بر سمند دولت سوار شده تا گوالیار عنان توجه باز نکشیدند و بر سر چاه
اودی رفته خود بنفس نفیس آن چیته را بسته بیرون آوردند هم درینولا
خبر رسید که در حرم‌سرای مقدس دختری والاگهر خجسته اختر روز امرداد ششم
آذرماه الهی موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری از بارگاه مکنون بنزهت‌سرای ظهور
آمد نام آن خجسته ورود را خانم نهاده مسرتها و شادیها فرمودند امید که آثار سعادت او
روزافزون باشد و موجب زیادتی عمر و دولت خدیو عالم گردد و بعد از چند روز
که انبساط شکار فرموده نشاط برای خواص و عوام شدند رایت معاودت بمستقر
سلطنت افراشتند چون موکب مقدس بحوالی دارالخلافه آگره رسید بعرض اقدس
رسانیدند که دیو سلطان بیر در بارخان که چون دیو دد بخونریزی و فتنه‌انگیزی
انگشت‌نما بود و همواره مورد شرارت و فساد گشته بنصیحت و تادیب صلاح‌پذیر نشد.

درحدود

درحدود قنوج بعد خود که ممر رایات عالی بود مسلح و مکمل در کمین نشسته اندیشهٔ تباه‌کار
سر داد و بموجب حکم مطاع در همان نواحی گرفتار ساخته بچنگال نیستی سپردند
و در مجلس بعدم‌خانه شتافت و عالمیان از شر او نجات یافتند و بساعت مسعود دارالخلافه آگره
مورد نزول مقدس گشت و اورنگ‌آرای جهان صورت و معنی بداد و دهش اشتغال نموده
در لوازم جهانبانی و آداب جهانداری اهتمام افزودند **توجه فرمودن حضرت**
شاهنشاهی پیاده از دارالخلافه باجمیر و کامیاب شدن نمود در عرصهٔ اقبال بمطلب صوری و معنوی
چون شعار اقدس بادشاهی استمداد همت از بزرگان است و در آن هنگام که جوانی فرزند
ارجمند بود و معامله با ایزد خود رفته بود که چون این امنیت بحصول انجامد از ابواب
شکر عملی که بنفس مقدس متعلق شود آن بوده باشد که از دارالخلافه آگره بزیارت
روضهٔ متبرکهٔ خواجه معین الدین چشتی که از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم طاعت
ایزدی بتقدیم رسانند و مقرر بود که در رجب که ماه عرس گرامی ایشان است این مکرمت از
مکامن قوت بفعل آید و چون آنجناب گوهر شب‌تاب درج خلافه بساحل امید آمد ایفای نذر را
از شرایط حق‌گذاری و وفا بعهد از لوازم سپاس‌داری شناخته در روز آبان دهم بهمن ماه الهی
موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان از دارالخلافه آگره پیاده قدم در وادی مراحل‌پیمائی
و بیابان‌نوردی نهادند و بادیهٔ شوق را روزی ده و دوازده کروه کم زیاد قطع میفرمودند
و تفصیل منازل قدسیهٔ شاهنشاهی باین نسق و ترتیب بود از دارالخلافه آگره کوچ
رایات اقبال شد و ساحت موضع منداکر نزول اجلال فرمودند از آنجا بفتحپور اتفاق
منزل افتاد و از آنجا از خانوه گذشته نزدیک بجرنه مضرب خیام اقبال گشت
و از آنجا بمنزل کهرمیه نزول رایات دولت شد و از آنجا بقصبهٔ بساور ورود مواکب جلال
روی نمود و از آنجا بمنزل قرده فرود آمدند و از آنجا موضع کلاولی محل اردوی معلی
گشت و از آنجا گهاته [illegible] اتفاق نزول افتاد و از آنجا بدیسه آمدند و از آنجا از

پنس محل که گذشته نزدیک بهول محل مهبط رایات اجلال شد و از آنجا سالکانیر مورد
خیام ظفر ارتسام شده نزدیک نیوته نزول دولت شد و از آنجا موضع جهاک
که نزدیک معزآباد عساکر فیروزی اثر بقیوت گرد و از آنجا ساکهون
مخیم سرادقات اقبال شد و از آنجا بموضع گهیلی ورود موکب اقبال
گشت و از آنجا ببقعهٔ قدسیه خواجه که در اجمیر واقعست توجه فرموده
هم از گرد راه بر مرقد منور رسیدند و جبین اخلاص بران زمین آسمانی
رفعت رسانیده استمداد همت فرمودند و روزی چند دران مقام کرامت
فرایض اوقات را بعبادات و مبرات معمور داشته بفیض تیقظ و انتباه
مقرون بودند و زمره عاکفان مقرون بودند و زمره عاکفان ازدیادی
مرقد المطهر را بصلات و ادرارات بهره مند میگردانیدند و چون همواره
در اوقات تقسیم نذورات که مبلغ وافر موجود بود جمعی که دعوی فرزندی خواجه داشتند
و عهده تولیت بایشان مفوض بود و ریاست این طایفه شیخ حسین
داشت تمام نذرهای نظر را متصرف می گشتند میان او و مجاوران
آن رفیع مکان مناقشه و نزاع بهم رسید و منجر بآن شد که مشایخ و ارباب
که متعهدی تولیت روضه اوقات بودند در دعوی فرزندی تکذیب کردند
و این گفت و شنید مدتی در میان بود و آنحضرت خاطر اشرف را بر تحقیق
حق و استکشاف احوال نفس الامر گماشته ثقات و عدول را بران داشتند
که از قرار واقع تحقیق نموده بعرض اشرف رسانند بعد از پرسش بسیار
ظاهر شد که دعوی فرزندی اصلی نداشت بنابران تولیت آن محل مقدس
بشیخ محمد بخاری که از اکابر سادات هندوستان بدانش و عقیدت ممتاز
بود تفویض فرمودند و در تنسیق مناظم بقعه متبرکه و ترویج مآثر مراعات آینده

و روزی چند اهتمام تمام فرموده عمارات عالی بنا از مسجد و خانقاه دران
حوالی طرح انداخته اساس عبادات نهادند و بالجمله بعد از فراغ خاطر از
مستودعات نظر قدم عزیمت در مسالک مراجعت نهاده بعزم طواف نذور
مراقد اولیاء دهلی رایت نهضت افراختند و عنان توجه بصوب دار الملک
معطوف گردانیدند و در اسفندارمذ الهی موافق رمضان این سال ظاهر
دهلی مخیم سرادقات اردوی عالی گردید و چند روز دران خطه دلکشا بزیارات
اولیا و داد و دهش شغل فرموده مسرت افزای خاطر خویش و بیگانه شدند

آغاز سال یازدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال خورداد از دور دوم

درین هنگام فیض ارتسام که موکب مقدس شاهنشاهی در عرصه دهلی استفاضه
انوار غیبی و استناره فیوض سعادت میفرمودند بهار جانپرور در رسید و
نوروز فیض گستر پرده از چهره برانداخت اعتدال هوا روح تازه بکالبد
خاک در دمید قوت نامیه نو رسیدگان عالم نباتات را بآسایش در
آورد باد صبحگاهی چون دم روشن ضمیران هدایت اثر بگره کشائی دلها
جنبید ابر بهاری چون سینه دریادلان والاگهر بترشح فیض علوی غبار
ساحت جهان فرو نشاند کدام گل بشگفت و چه مرغ ناله کشید که جان
بچشم در دید و نظر بگوش در آمد اسیر نشاه مرغم که در نظاره گل دمی ز هوش رود و
دمی بهوش آید معاشران چمن را صلای مستی است که باز از زبان وقت
در خروش آمد و با نوار سعادت بعد از انقضای دو ساعت و بیست و سه
دقیقه از روز پنجشنبه سیوم شوال سلطان جهان آرای خاور ظل تحویل ببرج
حمل انداخت و سال یازدهم الهی از مبدا جلوس شاهنشاهی که سال خرداد
از دور دوم آغاز شد و اقبال را روز بازار دیگر تازگی نمودار گشت و دران

و درین عنوان بهار بهجت تقدیم حق گذاری سپاس داری تفرج و نظارهٔ
منازل و مبانی که در سوالف ازمنه اساس نهاده فرمان روایان خیر اندیش
است توجه فرموده عبرت پذیر گشتند و بر خاک نشینان آن اطلال اندرز شناسی
کردند و از آنجا بزیارت مرقد معطر حضرت جهانبانی جنت آشیانی که قبلهگاه
ارواح و اشباح پاکانست عنان توجه تافته استفاضهٔ انوار ملک و ملکوت نمودند
و از همان منظر قدسی عزیمت دار الخلافه آگره فرموده از دریای جون عبور دولت
فرمودند و ساحت قریات و قصبات آن روی آب جولانگاه موکب معلی شد و چندین
مرتبه در آن راه نشاط پیرای در مهتاب شکار آهو فرمودند و بدان شوق
و انبساط قطع منازل می شد تا آنکه روز باد بیست و دوم اردی بهشت ماه الهی
موافق روز سه شنبه بیست و ششم ذی قعده دار الخلافه آگره مورد سریر
اقبال گشت و اهل شهر بظلال دولت بساط عشرت گستردند و در مفتتح
این سال فرخنده آثار شجاعت [illegible] که از اعاظم امرا اشرف قرب اختصاص
داشت وسایل دولت انگیخته داعیهٔ ضیافت شاهنشاهی نمود و بدین طریق
طلب کار آیین بزرگی شده پایهٔ اعتبار خود را افزود و چون استدعای او بمسامع
اجلال رسید از آنجا که بنده نوازی و کام بخشی شیمهٔ علیهٔ شاهنشاهی است
قبول مسئول فرموده در زمان مسعود منزل او را مطلع انوار اقبال ساختند و او بجد
اخلاص بتقدیم رسانیده در آداب انجمن آرای نهایت اهتمام نمود و از فرط
عقیدت و اخلاص دلپذیر ترتیب داد و آنحضرت یک شب و یک روز
در آن مجلس بهار آیین بعیش و عشرت صوری و معنوی کام بخش بودند و جشنی
نو آرایش بخشیدند ولادت افزای واسطهٔ عقد دولت و رابطهٔ اقبال شاهزاده شاه مراد
از آنجا که آبای علوی و امهات سفلی در کار روائی حضرت شاهنشاهی اند در هر

بهاری گل تازه از چمن اقبال می شکفد و در هر دوری اختری سعادت
گستری از افق خلافت طلوع میکند چون شهنشاه مقبل که ابو الاباء
دولت و اقبال است خواهش فرزندان پیوند داشت ایزد بیچون
در این عطیه را گشوده رغبت خاص بظهور آوردن گرفت و تواتر و توالی
این نعمت روز افزون که اعظم عطیات آسمانیست بهجت پیرای دل و باطن
اقدس شد و تازه بتازه اعتقادی قوی و استظهاری عالی که معین سلطنت
و ظهیر خلافت تواند بود و از منظر قدس ارتفاع فرموده چهار رکن عالم
و شش جهت کون انشعاب این معنی تافت که ایزد بیچون شاهنشاهی مالک
بختیاری را بجمیع سعادات و صنوف عطیات بشرف اختصاص بخشید
که هیچ فردی از افراد اکمل سلاطین را در خواص اطوار و اوضاع
از حقایق دنیا و دین و مراتب حق پرستی و خدا شناسی رتبهٔ مشارکت
و حد مشابهت نیست از آنجمله درین سال خجسته بعد از گذشتن پنجاه
و دو پل از شب آسمان بیست و هفتم خرداد ماه الهی موافق شب پنجشنبه
سیوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق بیست و نهم خرداد
ماه سال چهار صد و نود و دو جلالی ملکی مصادف شانزدهم آبان ماه سال
نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی مرابط هشتم حزیران سال یکهزار و هشتصد و
هشتاد و یک رومی بطالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس بطرز حکمای هند
فرزندی فرخنده اثر نور گستر که انوار بخت بلندی از لوح پیشانی او هویدا
بود در منازل اقبال مورد جوار گرامی ولایت انتباه شیخ سلیم در فتحپور
ولادت یافت و گلی تازه از بهارستان خلافت شگفت و در ساعت

سعادت پرتو نام نامی آن شاهزادهٔ بلند اقبال شاه مراد بر صحیفهٔ دولت نقش
شد و شادمانی طلوع این کوکب اقبال جشنهای عالی که در آئینهٔ خیال روزگار صورت
انطباع نیابد ترتیب یافت و بنشاط عام صلای عام در دادند و بنقد مرادآم
ایام گرانبار ساختند

ازین عشرت که دوران از سر شد
طرب را روز بازار دگر شد

بهار آمد بعشرتهای گوناگون
ز باد صبحگاهی جای روحانی
بیفزود آسمان را سود بر سود

جهان زد سکه نور علی نور
جهان بهر مبارکباد برخاست
که از جیب حمل خورشید سر تافت

بهار شادمانی آب رو یافت
که آب از چشمه سار آرزو رفت
امل از همت دریا آب میخورد

ز فضل گنج گوهر تاب میخورد
ز عطرافشانی گرد هوس از بس شگفته
طرب بیت و عشرت بیت میبند

سخن آفرینان نغمه سنج در تهنیت و تاریخ این مولود نظمهای دلکش گفته مورد
صلات گشتند و از آنجمله سعادت ارقام طلوع این اختر اقبال برسم یونانی هندی تاریخ پذیر میگردد

و بجهت تقدیم آداب تهنیت و انصرام مهمات ممالک شرقیه در ینولا ایام منعم خان
خانخانان از جونپور بطریق الغار دولت آستان بوس دریافت و بلوازم عبودیت پرداخت

نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر و دیگر سوانح اقبال را اثر

چون در اواخر ایام بهار که هنوز رواج ریاحین در گریبان روزگار بخشیده بود دو نسیم
بساتین از دامان سپهر او نخیبه کلیمی نواز سر استان سلطنت شگفت و سرسبزی
تازه از بهارستان خلافت بروضه جهت اتمام مراسم شکرگذاری این
عطیهٔ عظمی زیارت روضهٔ مقدسهٔ خواجه معین الدین قدس سره مصمم ضمیر مقدس
شاهنشاهی شد در روز ابان دهم مهرماه الهی موافق شنبه بیست و دوم ربیع الثانی
بعزم دریافت این کرامت نهضت موکب معلی روی نمود منزل اکبرنگر مخیم اقبال شد
و منعم خان خانخانان برای انتظام مهمات دیار شرقی رخصت یافت و خدیو معلی
از آن منزل تا اجمیر کامیاب بدایع نشاط خصوصا عشرت سیر اوای شکار بوده منزل
بمنزل بوادی و مراحل بقدم شوق طی میفرمودند چون عرصهٔ اجمیر بظل چتر اقبال شاهنشاهی
نور پذیرفت روزی چند آداب زیارت بتقدیم رسانیده معتکفان آن حرم قدسی
و منتسبان آن دیار را بجلایل ادرار و انعام توانگر ساختند و صلای افضال
خیام عام شد که هیچ فردی ازین بساط احسان محروم نماند و درهمین ایام
سعادت انتظام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث حصار شهر اجمیر از مکمن
الهام شرف ارتفاع یافت بنایان کاردان و معماران دانشور طرح عالی کشیده
نظر سپهر صعود درآوردند و در ساعت مسعود که ثبات کار روان شایسته
باشد آن عمارت والا را از سنگ و چونه بنیاد نهادند تمام منازل و مساکن
خواص و عوام شهر را احاطه نموده در اندک فرصتی کار بسیار پیش برده مورد آفرین

شاهنشاهی گشتند و بجانب شرقی شهر دو نخت بنهای فلک اساس ابداع یافت و از فتح
و فیروزی در عرض سه سال جمیع عمارت قلعه و منازل شاهنشاهی صورت اتمام یافت
و در سال آینده که درین شهر نزول اجلال فرمودند آن منازل رفعت پیوند
بورود مقدس شاهنشاهی مطارح انوار قدسی شد و همچنین بموجب
حکم معلی جمیع اعیان دولت و ارکان خلافت و سایر ملتزمان رکاب
نصرت اعتصام بقدر اندازه و دستگاه منازل و ساطین ساختند و از یمن
قدوم اشرف در فرصتی قلیل جانان شهری عظیم صورت نمود پیدا گرد در
آیینه خیال مهندسان جادو کار تمثال آن صورت نتوانست و حضرت شاهنشاهی
بعد از طرح و اساس این عمارت شگرف بجهة مصلحت ملک و نیت معدلت
و دریافت حقایق احوال و مالش ستمکاران و غمخواری مظلومان و بر
آوردن مستعدان و معموری عالم که خلاصه عبادات شاه متعلق است
سیر و شکار را پیرایه این کار ساخته روز رام بهشت و یکم آبان ماه الهی موافق
جمعه چهارم جمادی الاخری بدولت و اقبال نهضت والا فرموده متوجه
صوب ناگور گشتند و روز اردی بهشت سیوم آذر ماه الهی موافق
چهارشنبه شانزدهم جمادی الاخری عرصه شهر ناگور را مخیم اجلال ساختند
و خان کلان حاکم آن ناحیت مقدم شاهنشاهی را سرمایه سعادت
دانسته بلوازم خدمت و مراسم ضیافت پرداخت و آنحضرت
نوازش فرموده منزل او را بورود مقدس سربلندی دادند گنجینه
مباهات دایمی در دامن آرزوی او نهادند و در همان روز نظر دریا
کنای حضرت شاهنشاهی بر کول آبی افتاد و بعضی از اعیان شهر که بدولت

استقبال

استقبال بر آمده بودند وقت یافته بموقف عرض رسانیدند که معموری
این شهر بسه کول آب بازبسته است یکی گیدانی نام دارد و دیگری شمس تلاو
و این یکوکر تلاو مشهور است و چون بمرور اکثر جاهای ان انباشته شده در
هنگام کمی آب بسیاری از اهل شهر مساکن خود گذاشته باطراف میروند
و بنابر عموم شفقت حکم مقدس بر حفر کوکر تلاو که در اصل فسحت تمام
داشت شرف نفاذ یافت بخشیان سعادت اساس باتفاق کاردانان
دولت پیوند مساحت آن نموده با امرا و سایر ملازمان درگاه قسمت
نمودند و دانشوران جد آور باهتمام این کار تعیین شدند و هرروز
توجه خاطر دریا مقاطر آن چشمه سراب دریاچه شد که اردوی عظیم را
سیراب تواند کرد و آن منبع عذب را شکر تلاو نام نهادند وجه
تسمیه اول آنست که کوکر بزبان هندی سگ است و این حوض را بادوست
کنند و سرگذشت او چنین گویند که سوداگری از تنگنای معیشت آن
سگ را گرو بیکهوش روپیه پیش یکی از دولتمندان گرو گذاشته قدم سفر
نهاده تا به تکاپوی همت اسباب بهروزی آماده و ابواب روزی گشاده
گرد و فرصتی دراز بر گذشت روزی آن سگ از مردی که دزدی داشت
بر سر راه رفت و از اتفاق حسنه انکه ان تاجر کامیاب ثروت گشته
بدان سرزمین رسیده بود آن سگ آگاهی یافته لابه کنان در قدم صاحب
خود آمد و از غایت شوق جان فشانی نموده بحقیقت وفا مشهور آفاق
گشت و آن سوداگر از حقیقت مندی در آن زمین حوضی اساس نهاده
بآن منسوب گردانید و چون معلای موکب شاهنشاهی نظام بخش دولت و معدلت
آرای این نواحی گشت بزرگان و زمینداران ایجد و دیگر ارباب

نشتافته بسجده درگاه مقدس سربلندی یافتند از انجمله چندرسین پسر مالدیو که از
اعاظم زمینداران هندوستانست بپای دولت والا رسیده مورد الطاف
خسروانی گشت و رای کلیان مل رای بیکانیر با پسر خود رای رای سنگه نیز از
سعادتمندی کار گذشت ادراک این عطیه کبری نمود و در ظلال عاطفت شاهنشاهی
آسودگی و بزرگی یافت و از بخت وری که وسیله باریافتهای انجمن عرض داشت
که نظر بر عموم عاطفت شاهنشاهی و عقیدتمندی خویش آرزو آنست
که صبیه برادر من کهان داخل پرستاران عصمت سرای بادشاهی گردد خدیو
سلطنت برای انبساط خاطر او و اطمینان گروهی انبوه ملتمس او بمحل
قبول پیوسته شد و آن هودج نشین عفت را بآیین بزرگان بسرادقات
عصمت در آوردند و از سوانح مسرت افزا آنکه باز بهادر تبارک اقبال
نشتافته زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید و توجهات شاهنشاهی
او را گرد آلودی ادبار بر آمده پرتو سعادت یافت بلکه او را دولت
تازه روی نمود از آن باز که از مالوه بر آمد چون روی از اقبال بر تافته
بود آب روی او ریخته آمد و عمری در بدر شد اول پیش بهار جیو زمیندار
بگلانه رفت و از آنجا پیش چنگیز خان شد بعد از آن بشیر خان فولادی
توسل جست و از پیش او بنظام الملک دکنی روی امید آورد و از همه
جا خسران زده برانا پناه برد و چون سرگردانی و خاکساری این خانه‌گرد
بادیه‌پیما بمسامع شاهنشاهی رسید عاطفت ذاتی بر آن داشت که یکی از
ملازمان عتبه حضور را فرستاده او را طلب فرمایند بنا بر آن حسن خان
خزانچی بآیین خدمت مامور شد و به نوید عواطف بادشاهی امیدوار ساخته
بدرگاه مقدس آورد و بحقوق انواع مراحم خسروانی گشت و از سوانح عشرت

آنکه یکی از باریافتهای محفل مقدس بموقف عرض همایون رسانید که راول
هر رای بزرگ جیسلمیر غائبانه نطاق ارادت بر میان جان بسته و خواهش
آن دارد که دختر او که پرده نشین عفت است در سلک کنیزان مشکوی
اقبال سربلندی یابد و چون خود بواسطه موانع سعادت حضور را نمی تواند
نمود خاطر عقیدت پیوند او آن میخواهد که یکی از منظوران بارگاه
معلی رخصت یابد تا بآن دیار رسیده او را به نوید توجه و التفات نگاهداری
دولت گرداند و آن خلوت گزین را بآیین بزرگی به دولت سرای تقدس
آورد فرهنگ افزای اورنگ نشین را از آنجا که کامروای حاجتمندان
و گره گشای بسته کاران خوی عادت است این ملتمس بدرجه قبول رسید
و راجه بهگونت داس که از ثابت قدمان بزم عقیدت بمزید عاطفت
خسروانی اختصاص داشت بآیین خدمت رخصت یافت و در هنگام مراجعت
راجه این کار را بانجام رسانیده ناصیه سای عتبه دولت و آن قدسیه
نیک اختر در حرم سرای عشرت افتخار دایمی پذیرفت و چون خاطر
جهان آرای خدیو معدلت از نجید و فراهم آمد از فرط ایزدشناسی و حقیقت‌جوئی
جمال جهان آرای خویش عزیمت زیارت روضه فیض بخش شیخ فرید
شکرگنج که در پتن پنجاب است مصمم شد صادق خان و پیکسرین خان و
جمعی کثیر از ملازمان درگاه رخصت بودن تا نجید در فرموده بالنصوب شفقت
فرمودند شیخ از معظمان روزگار و از ممتازان رشک نفس اماره بود
گویند از اولاد فرخ شاه کابلی است که او را شاه کابل گفتندی در زمان خاقان
بزرگ و قاآن والا چنگیز خان یکی از اجداد ایشان قاضی شعیب نام بلاهور
آمده و در قصبه قصور اقامت کرد و سلطان بلبن متقدم ایشان را گرامی

داشته احترام نمود شیخ ملتان شتافته بعلوم متعارفه دیده بهنه اشتغال داشت
خواجه قطب الدین اوسی خلیفه خواجه معین الدین را که از کتابت مکتوب دار
نقش نقاش روی آورده بود کتبه بر و افتاد و نصایح ارجمند در نکوهش
علوم رسمی و نیایش معارف حقیقی فرموده رو براه ساخته شعله طلب افروخته
در زبانه شوق افراخته گشت دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست
از میامن اخلاص و دوام خدمت مظهر شرایف کرامات و مورد خوارق عادات
شد و خدیو خدا شناسان بظاهر شکار در سر و بباطن خداشناسی در دل
متوجه مقصد شدند در اثنای راه در حدود قلمو ندی رای علاء الدین نزدیک
دریای ستلج کر آنرا در آن سرزمین هرهاری نامند سانحه غیرت بخش روی
داد و مجملی از آن قصه آنست که قراولان خبر گله گورخر آوردند شهریار
شیر شکار با سه چهاری از شکاریان خاص متوجه صید افگنی شد چون آن
صحرا نزدیک رسید پیاده شده توجه فرمود بی خطا در اول بار یک گورخر از
و از صدمه صیت بندوق آن گله رمیده بدر دست شتافته آنجا آن
سلطان آگهی بندوق در دست پیاده با همان سه چهار قراول در صحرای تفسیده
ریگین گرم رفتن شد و باقدام همت در اندک فرصتی آن افروخته ریگستان را
طی فرموده خود را بآن گله رسانیدند و یکیک را به بندوق از هم میگذرانیدند
و در پی آن می شتافتند چنانچه سیزده گورخر آن روز شکار فرمودند و در گرمی
که یکی شکار میشد دیگران دورتر میشدند درین هنگام عطش بر مزاج مقدس
غالب آمد از آب نشان نمیدید نمود چون پیاده عزیمت نخچیر افگنی داشتند
نزدیکان شکار حضرت را قریب خیال کرده از ملاحظه صیدگاه قدم از جا بجا
خود بر نداشته بودند و خدیو جهان چندین کروه راه آمده با رفیقهای چون

اگر نجا

هرچند تکاپوی یافتند از آب نشان نیافتند غریب حالتی پدید آمد و ضعف تشنگی
بجایی رسید که ذات مقدس را یارای گفتار نماند و در چنین هنگام که زهره
مخلصان آب میشد رهنمایان بارگاه تقدس آبداران خاصه را در بیابان
بی سروپا رهنمونی کردند و سپاس ایزدی بتقدیم رسید و دل مخلصان را
نشاط آمد و سما که بنغمه آگهی بزبان حال خاطرنشان خدیو آگاهی ساخت که
شناسای مراتب ذات مقدس گشت با سپاس خویش مهترانی نماید که این
در سخنی نگاهبانی عموم خلایق بلکه سپاس نعم ایزدی و محافظت عطایای
آلهی است نخستین فطرت بسیار شمار توسن خویش را بازی ندارد و از سوانح
آنکه قتول خان را جلال زمیندار بهزار زندی بطیقی از هم گذرانیده بود
بفروغ شمشیر مفتردان آن ناحیت را ایل ساخته بود و این زمیندار از
حیله اندوزی که داشت خود را دولتخواه وا نمود و ان ترک ساده لوح
پی انگیز نگاهی ترشف در معامله او ننماید و تفرس ور از خطوط پیشانی او کند
بیچ حرفهای تزرانده و نگاهبانها اشتارو از راه رفت و بصلاح دید او
سپاهیان او بجاهای دور شتافتند و یادگار حسین پسر جد و نو شهر رفت
دهر چند در بیان راست بین گفتند که همه مردم را از خود جدا نباید کرد چون
امری مقدر بود سود مند نیامد پسر او را از راه کربت از نو شهر بتنگنای
برد و مخالفان سر بتنگی گرفته بسیاری از مردم را عرضه تلف گردانیدند
و یادگار حسین زخمی در حساب مردهها را افتاد و زمینداری مهربانی کرده
او را در حمایت خود پرورش داد و همان زمان آن گروه مردم درین معرکه گرفتار
شدند جلال مذکور بر سر قتول خان آمد و او از شجاعتی که داشت قدم تیز گاه
کرده بود کثرت غنیم و قلت خویش را منظور نداشته بود در راه ثبات قدم بر جای گذاشت

مراقب چهارشنبه پنجم رمضان از جای خود برآمد و مردانه فرو شد و چون این معنی
بموقف عرض مقدس رسید نگارخانه منشور والا عز اصدار یافت
که همت در استیصال آن بدنهادان گماشته فوجی از بهادران
کاردان نبرد دوست تعیین نماید بموجب حکم معلی بیکار گزینان چابکدست
آن ناحیت شتافته در خرابی آن تمرد نهادان نخوت منش کوشش
نمودند و آن گل زمین را از خس و خاشاک اهل فساد پاک کردند

آغاز سال شانزدهم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور دوم

درین خجسته وقت اقبال پیرای موکب بهار در رسید و نوید ابتهاج
بطبایع و امزجه در داد فیوض علوی بابتهاج و انشراح تازه تازه روی
آورد فراخ زمانه شگفتگی گرفت طبیعت روزگار باعتدال گرایید
سحاب افضال چهره دیده مشتاقان بباریدن در آمد ینابیع احسان چون دل
عارفان جوشیدن گرفت سبزه بساط ضیمران گستر و چمن باطیبات ریحانی
جلوه نمود غنچهای زمردین رنگ کلهای بیدیر فام بیرون دادند ؎
ابر از برق جهان تاب رسید ٭ سبزه تا کمر آب رسید ٭ سرو بارایت کاوس نمود
لاله با افسر داراب رسید ٭ گل بباغ آتش گر گرد افروخت ٭ آب نغز از مه جوش سیماب رسید
و بعد سپری شدن هشت ساعت و دوازده دقیقه عطیه بخش کون و مکان
نورافزای زمین و زمان پرتو محاذات ببرج حمل انداخته جهان را
چون باطن عشرت گزین شاهنشاهی طراوت بخشید و چون فلک چون اخلاق
طیبه بخدیو عطر آگین گشت و آغاز سال شانزدهم الهی از جلوس اقدس
پیوند یعنی سال تیر از دور دوم در اوایل این سال بهجت افزا ظاهر بعضی
مخیم سرادقات اقبال گشت و خدیو خدا پرست آیین بزرگان بردمهٔ قدسی

شیخ فرید در ورود سعادت فرموده استمداد همت نمودند بسوی بان آن مبارز
نفس اماره و ساکنان آن حوالی فنون انفعال و احسان بتقدیم
آمد و چند روز برای افاضات صوری و معنوی و استفاضات ظاهری
و باطنی در ساحت این قصبه فیض بخش معدلت آرای بودند و از آنجا
که در نزول موجب انبساط خاطر مقدس شد دیدن شکار ماهی است که
که ماهی گیران آنجا بودند از تیز دستی آب فرو شدی و بدست در دهنها
گرفتی و از اهل صنعتهای تازه ترتیب داده بودند که از اهالی خطا بانی آن بودی
و از آب برآوردی و از سوانح رخصت گرفتن محب علیخان میرزا خلیفه
تسخیر تته است و نبض ناهید بیگم و شرح این برسم اختصار آنست که مشتر
ازین عفت قباب ناهید بیگم که در حباله عقد محب علیخان بود رخصت
گرفته بدیدهٔ والده خود حاجی بیگم شتافت مشتر از وصول او میرزا عیسی
رخت هستی بسته بود و محمد باقی بجای او انتظام داده آن دیار کرده از غفلت
فطری که قدر شناسی از نتایج اوست قدوم بیگم را مغتنم ندانست
با حاجی بیگم سلوک نا ملایم کرد بیگم آزرده شد و بگوهران آن دیار
که عمده آنها جانی بابا و مسکین ترخان باشند باتفاق بیگم در مقام گرفتن
محمد باقی شدند محمد باقی ازین آگاهی یافته در استیصال این طایفه کوشید
جانی بابا و حاجی بیگم بدست افتادند جانی بابا را بگو نیستی فرستادند و حاجی
بیگم محبوس شد تا در گذشت و ناهید بیگم بدلاوری و تدبیر از آنجا برآمده
به بکر شتافت و سلطان محمود بکری سخنان سنجیده در میان آورد و گفت
اگر محب علیخان و مجاهد خان پسر او با اندک کس بیایند و آیند من همراه شوم
و تته مسخر اولیای دولت میشود و بیگم سخن مرا ادائی و فع الوقت باور است

انکاشته بدرگاه والا آمد و التماس رخصت این نام برده نمود چون الحاح بسیار
کرد رخصت یافته متوجه شدند ناهید بیگم دختر قاسم کوکه است که از درستی
اخلاص فدای گیتی ستانی فردوس مکانی شد هنگامی که در محاربه عبید الله خان
که در زمان ظهور سلطان در جلوه گاه باقی بود و بظاهر برای امری بزرگ
آینده زمان مساعدت نمود حضرت فردوس مکانی بدست غنیم در آیند
این مردانه حقیقت منش پیش آمده میگوید که پادشاه منم این نوکر مرا بجه
تقریب گرفته اید بای نیرنگ وفا پادشاه را ازان خطرگاه جان خلاص
میسازد چون ناسپاسان او را از هم گذرانیدند آنحضرت اهل و عیال
او را در ظلال عاطفت در آوردند حاجی بیگم که دختر مقیم میرزا بسر دلکون ا
میرزا حسن پیوست و بعد ازان بمیرزا عیسی و دختر او را ابو القسم بن کامران
ترتیب فرمودند و محب علیخان میرخلیفه که بخلعت ادب بجای آورده
عقد یگانگی بست القصه چون نزدیک بکر رسیدند سلطان محمود پیغام
فرستاد که حرفی بود بر زبان رفته درین کار مرا اینمی نتوانم کرد مساعدت
نمایند و اگر بجد اند که بته روند از راه جیسلمیر متوجه شوند محب علیخان
را حال دگرگون شده روی برگشتن بود و نه رای پیش شدن چون سعادت
در نهاد شان بود و اعتقاد چنین بزرگ تسلی بخش همت در تسخیر بکر و دل
در محاربه با سلطان محمود بستند و در حدود قلعه ماتیله هر دو لشکر بهم پیوستند
کدام دو لشکر محب علیخان و مجاهد خان زیاده از دویست کس همراه نداشتند
و سلطان محمود تا دو هزار کس را سرانجام نموده فرستاده بود بتائید ایزدی
که کافل مهمات منسوبان این دولت ابد پیوند است این گروه اندک
بعد از گرمی هنگامه بیکار نصرت یافتند و آن شکست یافتها رفته بقلعه

مذکور

مذکور متحصن شدند و این بهادران فیروزمند بمحاصره آن پرداختند و درونیان
از سطوت عظمت این دولت والا امان گرفته برآمدند و چون آن قلعه
بنیروی شجاعت بهادران اخلاص منش بدست آمد و اسباب جمعیت
منتظم گشت کمر همت بسته تسخیر بکر شدند اقبال شاهنشاهی تفرقه در جمعیت
مخالفان انداخت از آنجمله مبارکخان خاصه خیل سلطان محمود که مدار معامله
او بود با هزار و پانصد سپاهی محب علیخان را آمده دید و باعث صوری
آن بود که بدنژادان آن دیار بیک اوغلی پسر او را بیکی از منکوحات
حرم سرای سلطان محمود متهم گردانیدند و آن جاده نورد بی تشخیص معامله
در مقام استیصال خاندان او شد او را اخلاص درست نبود از
عرض و ناموس اندیشیده مفارقت جست و محب علیخان بطمع مال
و منال او را از هم گذرانید و مردم او را که بیکبار الایش بودند
تسلی نموده بمحاصره بکر پرداخت و بمحض انتساب این دولت روز افزون
آن قلعه مفتوح گشت چنانچه در جای خود مجملی نگاشته آید و چون قدری
مزاج مقدس شاهزاده شاه مراد از نهج اعتدال انحراف داشت چند
روزی در آن شهر فیض اساس توقف فرمودند و چون بمیامن توجهات
شاهنشاهی صحت روی داد روز خرداد ششم اردی بهشت ماه الهی
موافق دوشنبه هفتم ذی القعده کوس مراجعت بلند آوازه گردانیدند و در
طرزی خاص طرح شکار میشد و بروش مخصوص و نقاب مسرت آیین
عبادت بجای می آمد روزی در اثنای راه قراولان خبر چیته چند آوردند
خاطر عشرت پیرای شاهنشاهی متوجه شکار آنها شدند و هر شش چیته را
آن روز بطریق شکار آمده در دام قید در آوردند از آنجمله بدن کلی بود

که از سر آمد جشنهای شاهنشاهی گشت و چون رایات اقبال بحدود
دیبالپور نزول اقبال فرمود خان اعظم میرزا کوکه که این محال بجاگیر او مقرر بود
التماس قدوم اعلی نمود شهریار حقایق آرای ملتمس آن پرورده جوبار عقیدت
را بموقف قبول داشته منزل او را مورد نور و محط سرور گردانیدند
و او بمقتضای اخلاص خویش در آرایش جشن و افزایش پیشکش
تکاپوی نمود و از انجا که درستی نیت طراز عقیدت او بود و دیده آنست
که ضیافت بندهای معامله دان عبارت از آنست که اندکی از داده او را
پیش آورند این بزم عشرت دلخواه انتظام یافت و منظفر حسین
که در سلک ملازمان میرزا بود این مصراع تاریخ این هنگامه شادی او یافت
مهمانان عزیز شده شهزاده : از انجا که متوجه پیش شده بودند
و شکار کنان : و معدلت آرایان روز خرداد ششم خرداد ماه آلهی موافق
پنجشنبه بیست و دویم ذی حجه ظاهر دار السلطنه لاهور مستقر رایات
اقبال گشت حسین قلیخان لوازم بندگی و مراسم اخلاص بتقدیم رسانید
و بموجب التماس آنحضرت منازل او که بتازگی ساخته بود قدوم گرامی
ارزانی داشته و سرمایه افتخار جاودانی او را میسر شد و چون مهمات
این ملک در پرده شیر و شکار باینی شایسته سرانجام یافت
خاطر اشراق مآثر شاهنشاهی خواست که از راه حصار عزیمت فرماید تا
بذریعه ورود عساکر اقبال و عبور خدیو معدلت آن دیار مورد انوار
امن شود و همدرین ضمن سیر حقیقت مناط طواف روضه معینیه بتقدیم رسد
بنابرین داعیه حق اساس اواخر خرداد ماه آلهی موافق اوایل محرم سال
نهصد و هفتاد و نه بالای متوجه آن صوب شدند در روز ماه دوازدهم

تیر ماه آلهی یکشنبه غره صفر حوالی حصار فیروزه مضرب خیام مقدس گشت
و از سوانح آنکه معدلت شاهنشاهی سیاست لشکرخان فرمود با وجود
منصب میربخشی و میرعرضی و دیگر مناصب شهریار عدالت پژوه را
محض حقانیت از ان باز نداشت و مجمل ازین سانحه هدایت بخش
آنست که لشکرخان از راستی دنیا از منهج اعتدال ناخوش گشت و از
بیخردی در روز روشن مست بدرگاه عالی که ملاذ جهانیان هفت
اقلیم است آمده عربده ناکی بظهور آورد و چون حقیقت حال بمسامع قدسیه
رسید خاقان عدالت پژوه برای هدایت او و انتباه دیگران او را
بدم اسب بسته گردانیدند و بخندیدن تکیه بر زندان فرستادند و بر
شهبازخان بنظر ترتیب انداخته مناصب لشکرخان او مرحمت فرمودند
و از انجا که مدارج تربیت شاهنشاهی است در اندک فرصتی آن مسجون اعمال
خویش در دار الخلافه فتحپور بوسیله شفاعت مقبولان درگاه خلاصی
یافت و خدیو عالم با آنکه موسم باران بود هر روز بمقتضای عزایم بادشاهانه
کوچ میفرمودند و شکارکنان بصوب اجمیر تشریف فرمودند روز خور دوازدهم
امرداد ماه آلهی موافق سه شنبه غره ربیع الاول آن خطه دلگشای
نزول اقبال فرمودند و از فراوانی حق طلبی و صحیح اندیشی بطواف روضه
معینیه توجه فرموده استمداد همت نمودند و ابر فیض را پرستش
حاصل کرده نیازمندی را با سربلندی هم قرین گردانیدند مبدع آفاق
و قدر چون نیک اختری را خواهند که دولت صوری و معنوی او را روز افزون
گردانند نظر در بیع او را از مراتب بزرگی باز دارند و تشنگی رضامندی
آلهی افزون پدید آید و از فراخی حوصله و فرط عطش معنوی در دریای محیط او را

سیراب دالنود و جویای سرچشمهٔ مقصود سازند و باین طرز حق لب‌بسته از فیض
بی منتهای مبداء فیاض سرزمان اورا رابته تازه رسد چنانچه این حالت
والا طراز حال گیتی خدیو زمان ماست و بعد از تقدیم مراسم داد و دهش
و کامروائی منتظران این روضهٔ روح افزا بصوب دار الخلافه توجه فرمودند
و بهمرکابی دولت و همعنانی اقبال روز آسمان میمنت دهمن امرداد ماه
الهی موافق پنجشنبه هفدهم ربیع الاول ظاهر فتحپور مهبط انوار ظل الهی گشت
و آنحضرت خود در منازل شیخ سلیم نزول برکات فرمودند و طبقات انام
که ستم رسیدهٔ انتظار دریافت آستان بوس بودند کامیاب سعادت گشتند و از
سوانح دولت افزا آنست که نگری را که از مضافات بیانه بود مصر جامع
ساختند خدیو جهان که معمار عالم صورت و معنی است چنانچه پیوسته ارتقای
مدارج افراد انسانی فرموده اساس معدلت را استحکام می بخشند و مستعدان
زمان را کامیاب دولت میگردانند بهمان در افزونی و رونق زمین کوشیده
هر جا را باندازهٔ حال این تربیت فرموده زمین قدر را از افزایش میفرمایند از آنها
که فرزندان رفعت پیوند در سیکری سعادت ولادت یافتند و نفس
عارف ربانی شیخ سلیم گیرا شده خاطر اقدس میخواست که این سرزمین را که
میمنت معنوی دارد عزت صوری بخشند دریولا که رایات جهانگشا
درین مقام گرامی رسید همان عزیمت سابق پیش نهاد همت والا شده
و حکم مقدس بنفاذ پیوست که کارپردازان سلطنت عمارات عالی و منازل
دلکش برای خاصهٔ حضرت شاهنشاهی اساس نهند و جمیع طبقات امرا و
طوایف انام برای خود نشیمنها و منزلها ترتیب دهند و حصاری آسمانی
ارتفاع بر دور آن از سنگ و آهک کشند در اندک فرصتی شهری بزرگ

وقصرهای

و قصرهای دلکش و خانهای نشاط افزای اساس یافت و بقاع خیر از خانقاه
و مدرسه و حمام انتظام گرفت و بازاری بزرگ سنگین احداث شد
و باغهای نظر فریب در اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت و سواد
اعظم در هم آمد که رشک معمورهٔ عالم گشت آنحضرت نام آنرا فتح‌آباد
خیال فرموده بودند که بر زبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت و بتصحیح
شاهنشاهی بلند آوازه شد و از سوانح آنکه مظفرخان را این آرزوی بلند در سر
افتاد که حضرت شاهنشاهی در منازل او که در ان نزدیکی تمام یافته حیرت افزای
مشکل پسندان بود ورود دولت فرموده میمنت بخشند و او را باین عاطفت
والا مباهات موید کرامت فرمایند چون این داعیهٔ دولت افزا بموقف
عرض مقدس رسید از آنجا که مرحمت بخشی و بنده نوازی شیمهٔ کریمهٔ شاهنشاهی است
ملتمس او در رفعت قبول گرفت و روز دیبادین میمنت و سیم دی ماه الهی از
فتحپور متوجه دار الخلافه آگره شدند منازل او بمیامن قدوم شاهنشاهی نور
افزای صورت و معنی گشت و مراسم پیشکش و نثار بتقدیم آمد از ایش
انبساط مند و ثنا گوی نوازش آمد و از آنجا معاودت فرموده بفتحپور
روای شدند و مستعدان هفت اقلیم بدرگاه والا رسیدند بی سفارش کسی
کامیاب صبح رحمت معنی شدن گرفتند الحمد لله که در بینش ژرف نگاهی
کمال آگاهی خدیو معنی بازار مدعی گوهران طمع اند وزر را که پرست دارد هم این
گروه بنهاد بکوچی اعتباری فرو میشوند و هم طایفه بحسرت زبانی را سخن
پیدا می کنند نوبت بسخن اینها نمیرسد بلکه نیک ذاتان سعادت سرشت
که محض از برای ارتقای دولت سفارش ارباب استعداد میکنند فرط توجه
شاهنشاهی بنیری کار دارد و از فروغ نور جان افروز خاطر مقدس گیتی خدیو

دکانچه‌ها و بازارچه تزویرکسادیافته چراکوییم که آن کرده بچنین شغل بدایت
بر حقیقت بدکرداری خود آگاهی یافته در سلک سعادت‌منشان درآمده اند
و طبقات عالم از طرایف و وضیع بپایه حالت خویش رسیده بدعای دوام
دولت روزافزون قیام دارند و شهر خرد پژوه بفراخی حوصله و وسعت
دانش خود در هر مرتبه باندازه هر کس سلوک نموده سلطنت صوری را با ولایت معنوی
همراه ساخته ٭ همچو روان ناگزیر همچو خرد کام‌بخش ؛ همچو قضا کامران همچو قدر کامگار

آغاز سال هفدهم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دوازدهم دور دوم

درین وقت سعادت پرتو که زمان افزایش معنی داشت بالش صورت نیز روی داد
کوکبه موکب بهار زنگ‌زدای آیینه زمین و زمان شد و نور دل‌افروز جهان افروز اعتدال
بخش شب و روز گشت فیض ربیع در رگ و ریشه حیات سرایت کرد نسیم
صبح با ارواح نباتی هم‌آغوشی نمود ساییان ابر مدار بطناب باد شکیبای
از چهار طرف کشیده آمد لشکر ریاحین از گرد راه رسیده بر جویبار انفعال
ابرو دی یافت هوای گلستان کیفیت باده طبایع انگیخت زمزمه مرغان چمن
سامعه را از زخمه بریشم زنان آزاد ساخت ٭ باد بحرمت فرودین کرفت
غنچه لب صبح کمیدن کرفت ؛ دایره بست صبوحی کشان ؛ شیشه کش و تند شکر آتش‌فشان
نکهت گل فتنه گلزار شد ؛ بلبل از آن رایحه بیدار شد ؛ جنبش سنبل شکن اندر شکن
جنبش سنگ سنبل اندر شکن ؛ جلوه سرو چمن اندر چمن ؛ بوی گل صد چمن انگیخته
حلقه درگام قدح ریخته ؛ میکده در میکده مستان عشق ؛ دایره در دایره دستان عشق
زنگ‌زدای آسمان و زمین و روشنی‌افزای نشیب و فراز بعد از انقضای دو
ساعت و سه دقیقه از شب شنبه بیست و پنجم شوال ظل نور ببرج حمل اعتدال‌بخش
و آغاز سال هفدهم آلهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دوازدهم دور دوم

که بیامن عدالت شاهنشاهی این دو در بقدر دو دهم بوده باید و از سوانحی که در
آغاز این سال خجسته بظهور آمد آوردن منعم خان خانخانان است سکندرخان
را بدرگاه والا و بموجب التماس او تقصیرات او را بخشیدن و در دستان نهادن
پیش گذارش یافت که سکندرخان اوزبک از بی‌سعادتی که طالع و اژگون
خواند ازین دولت خداداد روگردانیده و با علیقلیخان بدنهاد همداستان
شده سر بشورش برداشت چون علیقلی را آن پیش آمد که نگاشته
شورش فرونشست اسکندرخان از تیره رائی و بدسرشتی
رفت و چندگاه در آن حدود و بسر کار در افغانان کوته حوصله بودن او
در میان خویش مناسب ندانسته در کمین او شدند و او از اندیشه این گروه آگاهی
یافته بمنعم خان خانخانان التجا آورد و گرز رمه بادنیستگی شد اگر از آن خجلت
زده ام افغانان نادرست پیمان سلیمان اوزبک را الزام گذرانیدند
اکنون در خیال من آنکه اگر شفاعت این عاصی سیه‌بخت را بدرگاه والا
نمایند هم حیات ایشان و هم زندگانی بلکه هر دو بدستیاری لطف منعم خان نوشته او را
با عرضداشت خویش بپایه سریر اعلی ارسال داشته استمزاج نمود حضرت عالمیان
از فرط عاطفت منشور امتنان فرستاده او را امیدوار گردانید خانخانان
که از بزرگی گناه امید بخشش و [illegible] بخشایش نداشت ازین رافت
عالی سجود شکر بظهور آورد و سکندر [illegible] ان در این جود طلب دست سکندر
ازین نوید سعادت بر صف و دلالت [illegible] و اوزبک را همراه گرفته بنجر افغانان
بالغور از میانه ایشان برآمد خانخانان [illegible] و از لوازم اکرام و احترام بجای آورد و
برای تسلی خاطر این پناه یافتها را همراه گرفته عزیمت درگاه مقدس نمود
در اوایل تیره ماه آلهی بسجده عبودیت نورافزای ناصیه سعادت شد

سلطان احمد بیگ پیدا کرد اسم بسری بر او اطلاق کردند و چون او لیس رشد
رسید از هم گذرانیدند و هنوز نام پسرکی را که جوهر اکرا از ارازل زادهای آن
دیار بود برداشته بفرزندی سلطان محمود شهرت دادند و خطاب
مظفر شاهی بنام او بسته در لوازم جواهشی طبیعت اهتمام نمودند
احمدآباد که دارالملک گجرات است و کنبایت و بسیاری از ولایت
تصرف اعتماد خان درآمد و سرکار پتن بموسی خان و شیر خان فولادی
قرار گرفت و بهروچ و برودہ و جانپانیر بچنگیز خان پسر عماد الملک
مقرر شده بودند و قصبه دولقه و غیر آن بسید حامد نبیره سید مبارک
و جونه گره و ولایت سورته با مین خان غوری متعین گشت و اعتماد خان
بمجرد آن شغله خورد سال را پیش خود داشته روزی میگذرانید
و الملک از استیلای متغلبه مورد انواع ظلم گشت و با یکدیگران
برای بی سر منازعات کردند درینولا که چنگیز خان درگذشت باغوای
شیر خان فولادی نیز احمدآباد گرفته به پتن آمده و شیر خان فولادی
با جمعی از اوباش بگرفتن احمدآباد لشکر کشید و اعتماد خان در احمدآباد
متحصن شده میرزایان التجا آوردند و هنگام شورش گرم شد
و بازار فتنه و فساد در رواج گرفت خاطر مقدس شاهنشاهی تسخیر
گجرات را اهم مهام دانسته در انتظام اسباب این یورش توجه عالی
گماشت میرزا یوسف خان و قتو و راجه بیربل و جمعی کثیر را به پنجاب
فرستاد که کمک حسین قلیخان بوده آماده کار باشند که مبادا حکیم
میرزا باغوای کوته اندیشان موکب مقدس را دور دانسته از اندیشه
شورش جوهر دماغ خود را فاسد گرداند و فرمان مطاع بنام حسین قلیخان

۵۱۸

وندیده بود شفاعت او جرایم ارباب ندامت بخشیده آمد و بنوازش سامی
اختصاص گرفتند و در اندک زمانی خانخانان را بفنون عواطف محظوظ
ساخته رخصت ممالک شرقیه ارزانی داشتند و سکندر خان را سرکار
لکهنو که سر رشته بود همراه او گردانیدند و از سوانح آنکه فرمان روای
توران عبدالله خان اوزبک از هیبت سطوت و شکوه این سلطنت
والتماس ارسالت بدرگاه والا فرستاده و اوزنامه ضراعت
شوقات آن دیار سعادت باریافتگان و همین مضمون آن
مفاوضه آنکه رابطه خویشی به استانی را یاد داده دوستی جدید پیرایه
کردند تا بنقد از استظهار ضمین فرازندی باسلاطین توران چهره دوستی
روی دهد و ثانیا از صدمات افواج گیتی کشا و خان اعظم میرزا کوکه نجات
و هدایا نیز ارسال داشته بود تا این درگاه خبر دولتی در تاسیس مبانی مودت
و تحصیل آن توجه بکار برند شهریار مشار خواجه دور پیش فرستاده را نوازش
فرموده کامروا رخصت ارزانی داشت و از نفایس هندوستان
برسم ارمغانی همراه گردانید و از سوانح از نظر افتادن مظفر خان است
در هر زمانی با وجود طلوع نیر هدایت شاهنشاهی بمقتضای مشیمه کریمه
برده بیگانگی برجال جهان آرا می پیش فردمی هند درین ایام بساط چوپر
را نقاب حسن معنوی گردانیده مگر نشاط را گرم ساخته بودند
و اینهای خاص در پای بازی که صد حکمت در ضمن آن مندرج است انتظام
فرموده جمعی از ملازمان عتبه اقبال را پیوسته برای این کار حاضر میداشتند
و جشنهای عالی و بزمهای دلکش ترتیب می یافت اگرچه بظاهر
بازار بازی گرم بود اما در معنی عیار مردم گرفته میشد و ضبط دانش فزای

شرف نفاذ یافت که نگرکوت را مستخلص ساخته براجه بیربل حواله نمایند
که راجه بدیهچند زمیندار آنجا از بدخدمتی و بدنیتی مقید است و اگر مردم او
متانت قلعه و استحکام حصار سرمایه نخوت خود گردانند با اکثر عساکر
اقبال که در آن ناحیت تعین اند محاصره نموده بزور گیرند و همچنین بهرنا چندی
مردم هوشمند اخلاص گزین همراه او تعیین فرموده در نوزدهم اسفندارمذ ماه
آلهی موافق سه شنبه بیستم صفر از دار الخلافه فتحپور بتسخیر گجرات
عالی فرمودند حوالی دایره مخیم سرادقات نصرت گشت و از معدلتهای که
درین روز بظهور پیوست تنبیه فرمودن باباخان قاقشال است و مجملی ازین
عدالت آنکه شهباز خان که امیر توزک بود در ترتیب یسال اهتمام میکرد
آن ترک معامله بر آن نخوت مند با او در افتاده بدرشتی پیش آمد چون
بمسامع آن نخل پیرای گلستان خلافت رسید بجهت تادیب او و اصلاح
سایرین راه روان سیاست عظیم فرمودند و یک توجه شاهنشاهی درچنین
لشکر بزرگ که بچندین صاحب اهتمام کارگذاری رو بزرگ شایسته بتوانی
بدید آید تا بسانی تحقق گرفت و از سوانح عشرت افزای غرایب بخش
آنکه درین هنگام که قصبه سانگانیر مضرب لوای ظفر قرین شد بدستوری معتاد
بنشاط شکار توجه فرمودند و در آن ایام چون شکار چیته عشرت افزای
بود شد هر گروهی را چیتها داده رخصت نمودند و خود با بعضی از خاصان
بساط قرب بعزیمت شکار روان شدند اتفاقا در شکارگاه چتر نجن نام
چیته خاصه را با آهوی سر دادند نگهبانی در پیش جری پیدا شد که پهنای
آن بیست و پنج گز بود آهوی مقدار یک و نیم نیزه بر هوا شده
خود در آن جر نهاد در گذرانید چیته نیز از روی غیرت بهمان نیزه و چستی

و چالاکی

لعب و منزل کارها کرده شناسای جوهر طبقات مردم میگشته رونمای
مظفر خان از بیهستی و بی‌دانشی و تنک حوصلگی درین معرکه بزرگ کم عیار حوصله
بود از بسیاری بای دادن و دوام حضور مصدر حرکات ناشایسته
شد الحضرت او را از پایه اعتبار انداخته رخصت سفر حجاز فرمودند تا
در حجاز بی‌اعتباری و غربت حال فهمیده او را باصلاح انجامد
نهضت موکب جهان نورد … گیتی خدیو خداپرست پیوسته
نظام نشاه ظاهر را پیرایه ملک معنی دانسته بی‌غبار آلود اغراض
بشری آسایش خود را در آسودگی جهانیان میدانند و همواره اهتمام
از بهم شناخته در فراهم آوردن پراکندگیهای روزگار توجه والا
میگمارد و در تسخیر بلدان و تفسیح ممالک اندیشه درخشتین غمخوری
و غمخواری ستم رسیدهای روزگار مصروف باید و لهذا در ناحیتی که فرمان
روایان آنجا خود هوشیار دلی و رعیت پروری همت گماشته اند
با وجود حصول اسباب تسخیر آن دل در آن نمی‌بندد و هر چند بر پیشگاه
خاطر اقدس که جلوه گاه حقیقت است پیداست و بر منتقدان و
در ملک افزایی هر آینه کثرت آثار جهانیان رو در وحدت قهرمان
یکی از دلائل نژادان دادگر در ارج و عبادت کبری این نشاه منصه
اعلان شناخته لیکن وجه همت حقیقت اساس چون تیمار حال
عموم برایا و شمول خصوص خلایق است که ودایع بدایع ایزدی ابدیای
عبادت توجه مصروف باید اما چون ایزد بیچون در افزایش دولت و ارتفاع
مبانی سلطنت است مرتبه مرتبه ولایت را از فرمانروایان عدالت
و دولت خالی میگردانند تا شهریار حقیقت پژوه بانصرام توجه نهاده

عهد دولت ابد پیوند را بفروغ معدلت خویش روشنی بخشد تا هم تفسیدگان
بادیه حوادث در ظلال عاطفت در آیند و هم وحدت قسری که توام با
وحدت ارادیست طراز صورت بندد و هم در ظاهر چنان که عالمیان
پرتابند مشعله اخلاص افروخته گردد چه در استعداد طبقات انام تفاوت
عظیم دست نهاده قدرت ایزدیست جل جلاله طایفه از دیدن
فروغ خداوندی و طرز نشست و خاست از بخشش ایزدی تن
و اغماض نظر از زلات مردم دل آگاه دلی بی بزرگی خدیو جهان بر
او را یگانه درگاه آگهی می شمارند و خدمت او را عبادت ایزدی
شمرده در عقیدت و اخلاص می افزایند و گروهی را که نظر برین کردارها
نمی افتد از افزونی سطوت صوری و افزایش ملک ظاهری بر بندگی
معنوی او گردیده کمند ارادت در گردن جان انداخته خود را از زمره
مخلصان جان سپار میگردانند و لهذا درین هنگام که ملک دهلی از غبار
کمی طبیعتان شورانگیز پاک شد و گردن دلان فتنه اندوز در کوه نیستی
ناکامی فرو شد همت جهانکشای شاهنشاهی در تسخیر ملک گجرات
و اصلاح فترات آنجا مصمم شد که ستم زدگی عموم رعایای آن دیار
بکمال رسیده بود از آن باز که سلطان محمود از بی پروائی دشمنان تجربه
زمانی هنگامه آرای را بدوستی برگرفت و از بد درونی ملازمان تیره را
که سود خود را در زیان صاحب و منعم خاص میدانند رخت هستی بربست
چنانچه مجملی از آن در حال صوبه گجرات نگاشته قلم تحقیق شده است
امرای آن دیار خصوصا سید مبارک و اعتماد خان و عماد الملک در
خودکامی شدند و برای آنکه در معنی حکومت ایشان باشد یکی از فرزندان

سلطان احمد

و چالاکی از آن خندق گذشته آهو را در ربود از نظاره این حالت
شگرف غریو از ناظران بارگاه حضور بر آمد و بلند تعجب غریب
و انبساط بلیغ گشت و خدیو غریب دوست و پایه آن چیته را افزوده
سردار چیتهای دیگر نمودند و حکم مقدس شد که برای عزت گزینی او
و عزت مردم در پیش او نقاره می نواخته باشند و روز کوشش
چهاردهم امرداد ماه آلهی موافق شنبه پانزدهم ربیع الاول بآئین
مقرر یک منزلی اجمیر پیاده شده متوجه طواف روضه معینیه شدند
در اثنای راه قراولان عرصه شکار خبر آوردند که درین نزدیکی شیریست
قوی هیکل که همواره در کمین مترددان این راه بوده قصد می نماید
از آنجا که استیصال آزاررسانان لازم آئین سلطنت است شهریار
شیرشکار متوجه دفع او شدند و بدرونی دل گزین آن درنده قوی پیکر را
شکار فرموده متوجه آن خطه دلکشا شدند و از برکات قدوم سایه الهی
رونقی تازه یافت آداب نیازمندی در رسوم زیارت بتقدیم رسید
و دریای افضال بجوش آمد و طبقات مردم از عطایای بزرگ بهره
وافر برگرفتند و روز دیگر بتماشای قلعه اجمیر که بر قله کوهی واقع است
متوجه شدند و در آن عالی مقام بزیارت سید حسین خنگ سوار
که در زبان عوام از اولاد امام زین العابدین است پرداخته تبرک
جستند و تحقیق آنست که سید از ملازمان شهاب الدین غوری است
هنگامی که فتح هندوستان کرده مراجعت نمود او را بشقداری
اجمیر گذاشت و او آنجا نقد حیات سپرد و بمرور ایام و هجوم عوام
بولایت مشهور گشت و زینتش مطاف عالمیان شد و حضرت شاهنشاهی

در دکهب پیرامون خاطر مقدس میکرد و نظر بر نهضت خاطر انداخته
استمداد همت نمودند و در روز امرداد ماه الهی موافق سه‌شنبه
دوم ربیع الثانی خان کلان را با بسیاری از امرا چون اشرف خان
و شاه قلیخان محرم و شاه بداغ خان و سید محمد خان و قلیچ خان
و صادق خان و شاه فخر الدین و حیدر محمد خان آخته بیگی و سید
احمد خان و قتلق قدم خان و محمد قلیخان توقبای و خرم خان و بیک نورخان
و بیک خان و محمد قلیخان و اماد خان کلان و مهر علی خان سلدوز و
سید عبد الله خان و میرزاده علیخان و بهادر خان برسم منقلای بصوب
گجرات رخصت فرمودند روز فروردین نوزدهم شهریور ماه الهی موافق
دوشنبه بیست و دوم ربیع الثانی خود بدولت و اقبال از خطه فیض اساس
اجمیر نهضت فرمودند تا هم انبساط لشکر بتقدیم رسد و هم امرای پیش
در کار طلبی جوهر خویش را بهتر ظاهر کنند و هم گجرات بزودترین
اوقات در حیطه تصرف اولیای دولت در آید و به بهترین وجهی
تدارک احوال ستم رسیدهای آن دیار صورت بندد و مواکب نصرت لوا
در دو منزلی ناگور رسیده بود که نوید ولادت فرزند والاگوهر رسید
نوید فتح و فیروزی رسانید ولادت سعادت افزای گلدسته بهار اقبال شاهزاده
سلطان دانیال بر ضمایر دقیقه سنجان ضوابط عناصر و اجرام
و باریک بینان روابط اصلاب و ارحام مخفی نیست که ناظمان سلسله
علوی و سفلی چون گیتی خدیوی را با اقبال روز افزون و دولت ابد پیوند
اختصاص بخشند کامیاب مطالب صوری و معنوی و سعادت بر مقتضای
دینی و دنیوی گردانند هر صبح تازه گلی همیشه بهار از حدایق امید او بشکفانند

و هر

و هر شام خجسته اختری عالم افروز از مشارق آرزوی او طالع سازند
از آنجا که تأیید یزدانی در باره حضرت شاهنشاه عالم افزون از اندازه
دریافت بشری است چه ایزد تعالی جمیع مکارم و معالی را که در سکان
نشئت تربیت فراهم آورده و در کنار اقبال قدسی اعتصام او
نهاده است ناخواسته چندین عطیات کبری مخصوص ذات مقدس
او ساخته خواستها را چه گنجایش آن که در پرده نشین حجاب
توقف کرد و لهذا چون باطن اقدس طلب فرزندان رضامند حق
جوی حقیقت شناس بود ایزد توانا این نعمت بی انتزاع و دولت
بی انقطاع را که ایجاد نسل عبارت از آنست بموجب دلخواه
مکرمت فرموده مرتبه مرتبه گوهری بی بها از محیط بطون بر ساحل ظهور
جلوه گر میکند در آن هنگام که موکب معلی از اجمیر نهضت میفرمود
یکی از پردگیان سرادق عصمت را زمان دولت و وقت
انکشاف صبح سعادت نزدیک رسیده بود و تعلق حرکت مزاج آن عفت
سرشت بر نمی تافت تیمن و تبرک خجسته خانه اشرف منتسبان روضه
منیفه واعظ معتکفان بقعه قدسیه دانیال نام که نور صلاح و فلاح از ناصیه حال
او می تافت خالی ساخته در آنجا گذاشته بودند موکب اقبال پیوند در حوالی موضع سیلود
از مضافات رنی از سرکار ناگور نزول اجلال فرموده بود که قاصدان خجسته مقدم از
اجمیر رسیدند و نوید نصرت بخش مسرت افزای آوردند که بعد از گذشتن چهل و یک پل
از شب آسمان بیست و هفتم شهریور ماه الهی موافق چهارشنبه دوم جمادی الاول
روز و شب سیوم بحسب انظار اوسط الطالع حمل بمحاسبه حکمای یونان و بطالع حوت بحساب
دانایان هندوستان در خطه فیض انتمای اجمیر که طولش صد و یازده درجه و پنج دقیقه

و عرض بیست و شش درجه بیت داد ارجان آفرین جهان ارا حضرت شاهنشاهی را
فرزندی بلند اختر کرامت فرموده بطلوع این کوکب نورانی منت بر انفس و آفاق نهاد
کیهان خدیو از استماع این نوید سرور بنیان مسرور برتر از زمین سای سجده شکر نموده
بسپاس و ستایش آلهی کامیاب دولت گشته و ظهور این امر را مبشر فتوحات بی اندازه
دانسته جشنهای عالی ترتیب داده انجمن پیرای عشرت شده خلایق بصلای عام انشاط تازه در
سر گرفته و نقود افضال در دامن آمال عالی ریخته اند گلی بشکفت جهان پرور درین باغ
که بویش صد گلستان را کند داغ ؛ ازین شادی که گردون را درین جاست ؛ زمین تا آسمان مبارکباد برخاست
خدیو از سر طرب بال و پر داد ؛ صلای جشن بهفت اقلیم در داد ؛ نشاط انجمن آرای از تار ترانه
نوا انگیخته در مغز زمانه ؛ کرم گوهر بسمت الطاف گشاد ؛ تمنا را حجاب از پیش برداشت
مولد گرامی را که خانه شیخ دانیال بود منظر نظر داشته و استمداد تأیید از حضرت دانیال
اکبر در نظر مقدس آورده نام نامی آن نونهال گلشن اقبال را سلطان دانیال بر لوح
دولت نقش بستند شعرای نکته پرداز تهنیت نامهای دلپسند و کامیاب صلات
گشته و حکم اقبال پیوند شرف نفاذ یافت که چون آن کوکب آسمان قدس یک
ماهه شود مهد دولتش بقصبه آنبیر برده بحضانت سعادت منش را
بی کوچ راجه بارمل در آرند امید که این سرو بن خلافت تا امتداد ادوار
در ظلال تربیت و عاطفت شاهنشاهی شاداب دولت ابدی پیوند
باشد اکنون که توفیق ازلی بدرقه راه من حیران انجمن هستی گشته
در شرح احوال بدایت انتمای حضرت شاهنشاهی مرا از قلم به بیقرار تر میداد مسطور
زایچه سعادت ارتسام این مولود مسعود را انجاب یونانی و هندی
در پیش دیباچه اقبال نگاشته خامه تحقیق کرده استخراج احکام
آزادیده در آن دقایق اخترشناسی میگذارد